کشف المحجوب

تالیف

ابوالحسن علی بن عثمان جلابی هجویری غزنوی رحمة الله علیه

متوفی میان سالهای ۴۸۱-۵۰۰/ هق ۱۰۸۸-۱۱۰۶م

به کوشش:

دکتر محمد حسین تسبیحی (رها)

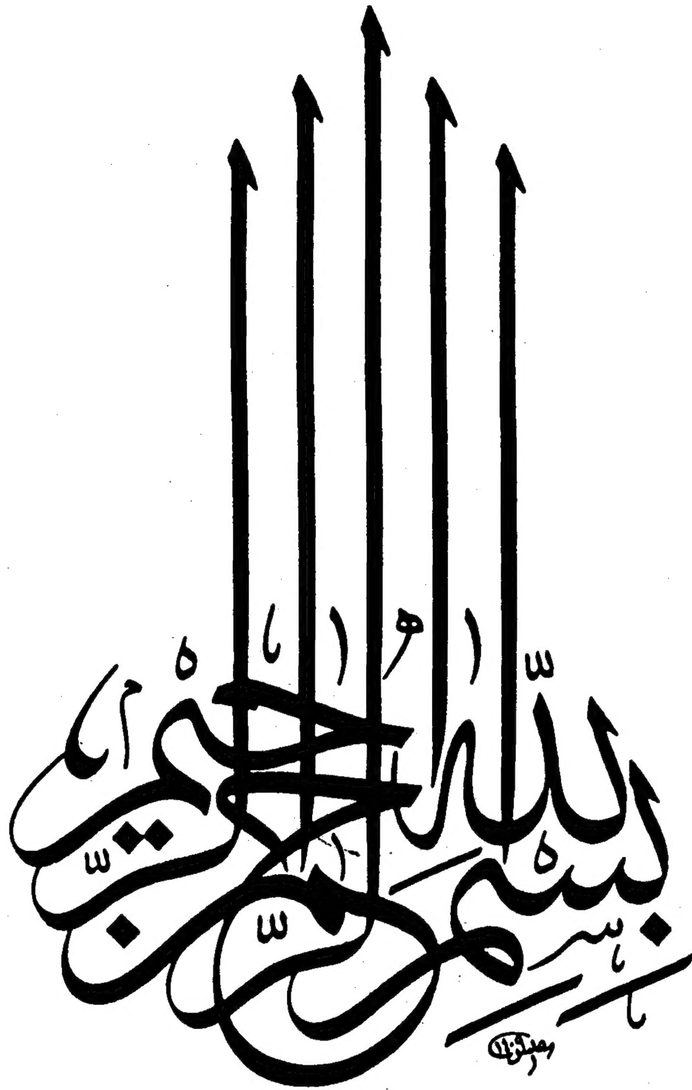
انتشارات مرکز تحقیقات فارسی
ایران و پاکستان
اسلام آباد
شمارهٔ ردیف ۱۵۰

سمن پبلیکیشنز
لاهور
شمارهٔ ردیف ۸۶





انتشارات مرکز تحقیقات فارسی
ایران و پاکستان
اسلام آباد
شمارهٔ ردیف ۱۵۰



جدة : ١٢ شوال الكرم

کشف المحجوب

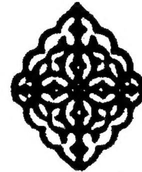
تألیف

ابوالحسن علی بن عثمان جلابی هجویری غزنوی رحمة الله علیه

متوفی میان سالهای ۴۸۱-۵۰۰/هق ۱۰۸۸-۱۱۰۶م

به کوشش:

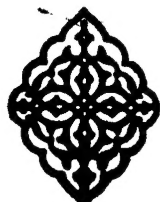
دکتر محمد حسین تسبیحی (رها)



انتشارات مرکز تحقیقات فارسی
ایران و پاکستان
اسلام آباد
شمارهٔ ردیف ۱۵۰

سمن پبلیکیشنز
لاهور
شمارهٔ ردیف ۸۶

انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



شمارهٔ ردیف

۱۵۰

تأسیس بر مبنای موافقتنامهٔ آبان ماه ۱۳۵۰ مصوب دولتین ایران و پاکستان

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده و نصلی علی رسوله الکریم

خاک یثرب از دم او زنده گشت

صبح ما از مهر او تابنده گشت

دکتر علامه محمد اقبال مرحوم

محرم الحرام سنه ۱۳۹۳ه

... حسینی تحریر نمود





شناسنامهٔ این کتاب

نام کتاب : کشف المحجوب.

مؤلّف : ابوالحسن علیّ بن ابی علی عثمان جُلّابی هجویری غزنوی.

به کوشش : دکتر محمّد حسین تسبیحی (رها).

حروفچینی

کامپیوتری : عبدالرّشید لطیف، اسلام آباد ، تلفن : ۴۴۲۴۳۵.

قطع :۲۴× ۱۷ س م .

تاریخ نشر : ۲۳ آذر ماه ۱۳۷۴ هـ ش/ ۲۱ رجب المرجّب۱۴۱۶ هـ ق/ ۱۴ دسامبر۱۹۹۵ میلادی.

بها : ۵۰۰ روپیه

بسم الله الرّحمن الرّحیم

به نام خدای بخشایندهٔ بخشایشگر

استاد ارجمند گرامی جناب آقای دکتر سیّد محمّد اکرم شاه (اکرام)
ادیب و دانشمند بزرگوار و سخنور و شاعر عالی قدر لطف بسیار و کوشش فراوان نمودند تا کشف المحجوب به زیور طبع آراسته گردید ، به جرأت می گویم که راهنمایی ادبی و همکاری های معنوی ایشان همواره چراغ توفیق را رفیق راه این حقیر نموده است . بدین جهت از صمیم قلب از ایشان سپاسگزاری می کنم .

من از بُن دندان از ایشان نیز ممنون و متشکرّم .

خردترین بندگان خدا :
مصحّح کتاب کشف المحجوب
دکتر محمّد حسین تسبیحی (رها)
یکم شعبان المعظّم ۱۴۱۶ هـ ق
۳ر۱۰ر۱۳۷۴ هـ ش
۲۴ر۱۲ر۱۹۹۵م
اسلام آباد

باسمه تعالی

به نام خداوند بخشایندهٔ بخشایشگر

تقریظ

علیّ بن عثمان هجویری معروف به حضرت داتا گنج بخش ، چهرهٔ مشهور و شناخته شده ای است که از هزار سال پیش تاکنون آثار و نام او ، برای همه کسانی که به عرفان و معارف الهی این خطّه آشنا و دلبسته بوده اند ، مأنوس و الهام بخش بوده است . مرقد او ، زیارتگاه هزاران نفر در هر شبانه روز است و کسان زیادی ، با عشق و خلوص ، و با زیارت و توسّل بدان،روح خود را تلطیف می کنند و به مناجات و نیایش می پردازند . مهّم ترین اثر علمی و ماندگار او، « کشف المحجوب » ، از جهات مختلف ، اثر ارزشمندی است که پس از نگارش صدها کتاب در باب تصوّف و عرفان ، همچنان فایده و اعتبار خود را حفظ کرده است . این کتاب، صرفنظر از اینکه یکی از قدیمی ترین آثار فارسی این منطقه است ، از نظر موضوع و محتوی ، منبع بسیاری از کتاب های بعد از خود بوده و در رجال شناسی و فرقه شناسی عرفان و تصوّف و شناخت اصول و مبانی آن ، از مآخذ معتبر است .

کشف المحجوب نه فقط تذکرهٔ صوفیان و عرفا است ، بلکه علاوهٔ بر آن ، فِرَقِ مختلف و طوایف گوناگون صوفیان و نیز آداب و اصول تصوّف و عرفان را تبیین کرده است . در حقیقت این کتاب ، دائرة المعارف عرفان و تصوّف چهار قرن اوّل اسلام است .

از نکات روشن این کتاب ، تصریح هجویری است به ریشه و پشتوانهٔ اعتقادی عرفان ، و تصریح فرع بودن تصوّف نسبت به اصل اسلام.

او صریحاً می گوید که : « هر که قایل بوده به مقالتی به خلاف توحید و تحقیق ، وی را اندر دین هیچ نصیب نباشد . و چون این که اصل است . مستحکم نبود ، تصوّف که

نتیجه و فرع است اولی تر که با خلل باشد . از آن که اظهار کرامات و کشف جز بر اهل دین و توحید صورت نگیرد . »*

و این نشان می دهد که از دیر باز،صوفیان و عارفان متعهّد و موحّد به توحید واقعی ، به لزوم انطباق تصوّف بر اصول و باورهای محکم اسلام ، اذعان داشته اند و از اینکه کسانی ، بدون توجّه به این نکته، بخواهند روش های خرافی یا انحرافی را در قالب عرفان ، القاء کنند ، نگران و گریزان بوده اند. صوفی یا عارف حقیقی ، کسی است که اعتقاد عمیق به اصول اعتقادی اسلام داشته باشد و به دل تسلیم مضامین و محتوای وحی ، و در عمل متعهّد و عامل به احکام شرع باشد ، و اساساً ملاك عرفان، جز این نیست که امام عارفان و قدوهٔ سالکان ، حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب - علیه آلاف التحیّة و الثّناء- در جای جای کتاب شریف نهج البلاغه بدان اشاره دارند که :«الاسلام هو التسلیم ». تأکید هجویری بر این مطلب مهّم که تصوّف و عرفان ، در چارچوب عقاید حقّهٔ اسلامیّه ، قابل قبول و تأیید است ، و کسانی که برخی مطالب غیر توحیدی و منافی عقاید اسلامی را با ظواهری از عرفان ، آمیختند ، از طوایف حقّهٔ صوفیّه نمی باشند ، و در حقیقت تفکیك فِرَقِ صوفیان ، به فِرَقِ حق و فِرَقِ باطل ، حکایت از عمق اندیشه و دقّت نظر او می نماید . او تصوّف را حقّ مطلق نمی پنداشت و هر آنچه را بنام عرفان و تصوّف مطرح می کردند ، نمی پذیرفت . مطلب بلندی که بعدها در خلال مباحث نظری عرفان ، و بخصوص در اندیشهٔ مردان بزرگی که عرفان را از طریق اهلبیت (ع) اخذ کرده بودند و به خلوص این از شوائب تحریف و انحراف پافشاری داشتند ، و مورد تأکید قرار می گرفت ، در جای جای «کشف المحجوب » به چشم می خورد.

تأکید بر انطباق کامل «عرفان» و « برهان » و ابتنای این دو بر « قرآن» و تصریح ، این نکته که عرفان حقیقی هرگز طریق برهان قطعی عقلی را نقض یا مخدوش نمی کند و این هر دو ، هیچگاه نمی تواند معارض یا منافی کلام وحی الهی در قرآن کریم باشد،اصل محکمی را برای سنجش صحّت و سُقم دعاوی متصوفان ارائه می کند که همچون محكّ دقیقی ، سره را از ناسره جدا می سازد و مدّعیان کاذب را در میدان حقایق ، رسوا می کند . شبهاتی که هر چند گاهی در باب عرفان حقیقی مطرح می شده و بعضی

---

* متن کشف المحجوب ، ص ۳۸۰.

مدّعیات عرفانی منافی با « برهان » یا معارض با « قرآن» ، توسّط جهله یی از صوفیّه ، بیان می شده است ، با این اصل قدیم و محکم ، قابل دفع و رفع می باشد.

همچنین ارادت هجویری به اهلبیت (ع) از خلال مباحث همین کتاب ، آشکار است . گرچه در مواردی اندك ، به پیروان آن بزرگواران به تعبیری سخیف که در بازار گرم تعصّبات کورانهٔ مخالفین شیعه ، رواج داشته ، یاد کرده، و یا باورهای ناروائی را به آنها نسبت داده است ، ولی هرگز نمی توان آن را دلیلی بر عدم ارادت او به اهلبیت (ع) دانست . ذکر احوال ائمّهٔ معصومین تا امام صادق - علیهم السّلام - و القاب و اوصافی که برای آن بزرگواران بیان می کند ، حاکی از عظمتی است که نسبت به آن اولیاء حقیقی و پیشوایان عرفان واقعی ، قائل بوده است .

این کتاب که سند گویا و روشن حضور زبان فارسی از هزار سال پیش در منطقهٔ شبه قارّه است و نیز دلیلی مبیّن برای عمق و اصالت اندیشهٔ عرفانی بزرگان این خطّه می باشد ، تاکنون به این صورت منقّح و شایسته ، منتشر نشده بود. اینك کتابدار علاقه مند و پرشور کتابخانهٔ «گنج بخش » مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، جناب آقای دکتر محمّد حسین تسبیحی ، با تلاش و تحقیق کافی ، این مهّم را به انجام رساندند و آن را در اختیار علاقه مندان عرفان و ادب فارسی قرار دادند.

در خاتمه برای مصحّح محترم این کتاب از خدای یگانه توفیق روز افزون خواستارم و از همکاری انتشارات پیکیجز لیمٹیڈ لاهور با مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان برای نشر این اثر ارزنده تشکر می نمایم و توفیق استمرار خدمات فرهنگی و علمی این مرکز را نیز از خداوند متعال خواهانم .

علی ذوعلم
سرپرست مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
اسلام آباد
۱ رمضان المبارك ۱۴۱۶ هـ ق
۲ر۱۱ر۱۳۷۴ هـ ش
۲۲ر۱ر۱۹۹۶ م

پیش گفتار :

ابوالحسن علی بن ابی علی عثمان جُلّابی هُجویری

در ساعتی در یکی از روزها یا شب های دههٔ آخرین قرن چهارم هجری قمری در خانواده یی مسلمان و دیندار و عالم و خوش حسب و نسب، کودکی به دنیا آمد . مادر و پدر متدیّن از ولادت این کودك بسیار خوشحال و خشنود گشتند و خدا را شکر و سپاس گفتند . خاصّه اینکه پسر بود. پدرش با مشورت مادرش کلمهٔ شهادتین را در گوش او زمزمه کردند و نامش را « علی » نهادند . جایگاه ولادت « علی» در محله یی در شهر غزنه و یا در روستایی در اطراف غزنه بود . نام این محله یا روستا را مورخان « هجویر» نگاشته و نسبت به آنجا را «هجویری» نوشته اند. کلمهٔ «جُلّاب» نیز که معرّب « گلاب » است . شاید نسبت خانوادگی باشد ، مثلاً نسبت پدری به مناسبت شغل و یا فروشندهٔ جُلاب و یا گُلاب .

بنا بر این « علی جُلاّبی هُجویری » همان کودك است . نام پدرش « عثمان » بود و کُنیتَش «ابو علی ». «ابو علی عثمان » کسی بود که « علی جُلّابی هجویری » را تحت سرپرستی خود قرار داد و کمر همّت به میان بست و آموزش و پرورش « علی » را بر عهده گرفت و مطابق آن روزگار ، قرآن کریم و حدیث و صرف و نحو و منطق و فلسفه و فقه و

تفسیر و ادبیّات عرب و تاریخ اسلام را فرا گرفت و اندك اندك به سوی درجات عالی تحصیلی راه یافت و شوق و عشق فراوان به « عرفان و تصوف » در خود یافت . و چون زبان مادریش فارسی بود ، آن چه می گفت و می نوشت به زبان فارسی بود .خاصّه «اشعار» او که به زبان فارسی بود و یکی از دوستانش که ارزش نام بردن از او را نمی دید ، دیوان اشعارش را گرفت و پس نداد! نیز کسانی دیگر کتابهایش را گرفتند و باز ندادند و بعدها معلوم شد که نام « علی هجویری » را از آغاز کتاب ها حذف کرده اند و نام خودشان را افزوده اند و کتاب ها را به نام خود ساخته اند .

دوره یی که « علی جُلاّبی هجویری » در آن ولادت یافت ، غزنویان حکومت می کردند : سلطان محمود غزنوی ، سلطان مسعود غزنوی ، سلطان مودود غزنوی ، سلطان ابراهیم غزنوی (۳۹۰- ۵۰۰ هـ ق .م) البته خلافت عباسیان هم در بغداد ادامه داشت و غزنویان باوجود اینکه حکومت مستقل داشتند ، از خلافت بغداد متابعت می کردند.

ظاهراً علی جلّابی هجویری در عهد سلطنت سلطان محمود غزنوی (متوفّی ۴۲۱ هـ ق) عارفی جوان بود ، و در زمان سلطنت مسعود غزنوی (مقتول در ۴۳۲ هـ ق) در حدود ۲۰ سال عمر داشت و شور سیر و سفر و دیدار از بزرگان و مدارس علم و ادب و زیارت خانقاه ها و دَوَیره ها و صوامع در سرش بود . بدین جهت روانهٔ شهرهای دنیای اسلام گردید .

البته نمی توان معلوم کرد که خطّ سیر سفر و سیاحت وی از کدام طرف بوْد و اوّلین شهر کدام بود . امکان دارد نام اوّلین شهر که علی جلابی هجویری بدان وارد گردید سَرخَس باشد ، در سرخس با شیخ لقمان سَرخَسی و احمد بن حمّاد سَرخَسی ملاقات کرد و همین شیخ اخیر، یگانه دوست او گردید که مدتی در ماوراء النهر با یکدیگر هم سفر بودند. امّا ظاهراً از غزنه به سوی خراسان روانه گردید و سر راه از روستاهای مختلف و شهرکهای گوناگون گذشت تا به طوس رسید و به ملاقات شیخ ابوالقاسم گرگانی (کرکانی=جُرجانی) رفت و این شیخ، او را « ای پسر! » گفت و این خطاب می رساند که عمر او حدود ۲۲ سال بوده است و پس از ملاقات با این پیر ، رهسپار نیشابور گردید و شاید در نیشابور با بسیاری از مشایخ روبرو شد و در مدرسه ها و خانقاه های آنان حضور یافت و به سخنان پیران گوش فرا داد و از الفاظ و اصطلاحات عرفانی و آداب و رسوم

مدرسه و خانقاه مطالبی دریافت و به خاطر سپرد و احتمالاً یادداشت هایی بر می داشت و بعدها در سفر شبه قارهٔ پاکستان و هند (لاهور) یار صمیم او بودند.

ما نمی توانیم به طور محدود بگوییم که با ابوالفضل محمّد بن حسن ختلی چه وقت و در چه جایی رو برو گردید و مرید او شد و او را پیر خود انتخاب کرد ، امّا می دانیم که مدّتی با او همسفر بود و خبر می دهد که در آذربایجان همراه او بود و سخنان او را می شنید و انتقاد او را از درویشانی که مشغول گدایی بودند ، یادداشت کرد و این سیر و سیاحت با پیرش ادامه داشت تا به شام رسیدند و در حوالی دمشق ، ختلی بیمار شد و در جایی که بانیار نامیده می شد و فاصلهٔ میان عقبه و دمشق بود ، در حالی که به علی جلابی هجویری مرید خود پند و اندرز می داد و سرش بر زانوی او بود در گذشت (حدود ۴۵۳ هـ ق).

همین طور نمی توانیم بگوییم که با پیر دیگر خود ابو العباس شَقّانی(الاشقانی) چه وقت و در کجا آشنا شد ، امّا می دانیم که از این پیر نیز علوم مختلف را فرا گرفت و اکثر مطالب علمی و حقایق شریعت و عرفان را از او دریافت کرد .

از طوس و سَرَخس و نیشابور گذشت و به ری رسید و از آنجا به آذربایجان رفت و از طریق آذربایجان به آسیای صغیر و شهرهای آن روی آورد و از بزرگان و عارفان دیدن می کرد و از هر خرمنی خوشه یی می چید تا به حوالی حَلَب رسید و به دیدار ابن المعَلّاَ در نزدیکی رمله رفت . وقتی که به نزدیك این پیر رسید ، دو نفر دیگر همسفر داشت که یکی بیماری طحال داشت و دیگری حلوای صابونی میخواست و سومی که علی جلابی هجویری بود مناجات حسین بن منصور حَلاج طلب کرد که آن پیر درخواست های این دو تن را بر آورده کرد و آن که حلوای صابونی میخواست به بازار حلوا فروشانش حواله کرد .

علَی جلّاَبی هجویری بعد از این ملاقات ، به شام (دمشق) وارد گردید و مدتی آنجا بود و از مدرسه ها و خانقاه ها و عارفان و صوفیان دیدار به عمل آورد و بهره های عرفانی و ثمره های صوفیانه بر گرفت و در شام بود که بر سر تربت بلال مؤذّن حضرت رسول اکرم - صلّی اللّه علیه و آله وسلّم - مجاور شد و در همان جا خواب های خوش دید و روایات نیکو شنید و در اندیشه اش تحوّل عجیب ایجاد گردید و از آنجا به سوی بغداد روانه شد و شهر بغداد را که مرکز خلافت و گاهوارهٔ فرهنگ و تمدّن اسلام و جایگاه بزرگترین عارفان و عالمان

و دانشمندان بود دیدار کرد و به طور تحقیق ارزنده ترین خاطره های علمی و ادبی و عرفانی را در این شهر به خاطر سپرد، زیرا بعدها که کشف المحجوب را تصنیف کرد ، از بغداد و آنچه در شهر بغداد به دست آورده بود و با بزرگان ملاقات فرموده بود به رشتهٔ تحریر در آورد.

پس از بغداد به سوی بصره که از شهرهای بزرگ اسلامی در آن زمان بود و نیز بزرگان و عالمان در آن زندگی می کردند ، روان گردید ، مدّتی نیز در این شهر به تفرّج علمی و تحصیل مطالب عرفانی پرداخت و آن گونه که خود فرموده از آب گذشت (یعنی از شطّ عبور کرد) و به عَبّادان و ولایت خوزستان وارد گردید و در اینجا بود که با مطالعات علمی و تحقیقات عرفانی که انجام داد با « پنجاه پاره» از تصنیفات حسین بن منصور حلاج رو برو گردید و آنها را مورد مطالعه قرار داد و از آنها یادداشت ها کرد و بعد ها در تصنیفات خود از جمله شرح کلمات حلاّج و کشف المحجوب از آنها سود جست .

علیّ جُلاّبی هجویری بعد از سفر بغداد و بصره و خوزستان ، چنان که از آثارش معلوم می شود ، تصمیم به زیارت مدینهٔ منوّره و طواف کعبهٔ معظّمه می گیرد . اوقات خوش و ناخوش هجویری که در بادیه ها و راه های دور و دراز مکّة و مدینه گذشته و قصه ها و حکایت ها که در کشف المحجوب نقل می کند ، بسیار خواندنی و جالب است از جمله خواب دیدن او پیغامبر اسلام - صلّی اللّه علیه و آله وسلّم - را که از « باب بنی شیبه» » وارد کعبه می شده و حضرت هجویری طلب آب می کند که بنا بر امر حضرت رسول اکرم - صلّی اللّه علیه و آله وسلّم - به او آب می دهند . و در این حال از خواب بر می خیزد و با حالتی پر از عشق به عرفان و مملوّ از حقیقت معرفت اللّه ، گام های محکم تر و استوار تر برای فنای خود و بقای در « اللّه» بر می دارد .

چنان که معلوم است ، استاد امام هجویری ، مدّتی حدود یك سال در مدینهٔ منوّره و نیز یك سال در مکّهٔ معظمه می ماند و آن چه که دل او خواهان بوده ، برای سیراب کردن روح خود انجام داده، از جمله: نمازهای پنج گانه ، نوافل بسیار ، ادعیهٔ مأثوره و مسنونه ،«معاملات و مجاهدات» خدا پسندانه ،به طوری که به «مشاهدات » دست یافته و

خویشتن را « رسیده » دانسته و پس از تکمیل موجودیّت خود از مکه به مدینه می آید و در آنجا هم پس از زیارت بقاع متبرّکه و خاصّه آرامگاه حضرت نبی اکرم ، خویشتن را آماده می کند که روانهٔ دیگر مراکز اسلامی در بلاد عراق و شام و آسیای صغیر گردد.

بدین جهت می توان تصوّر کرد که سیر و سفر و سیاحت علی جلّابی هجویری ، از غزنه تا مکّه و از مکّه تا غزنه حدود ده سال به طول انجامیده است . آنگاه که بار دیگر به سوی خراسان باز می گردد ، جهان اسلام را تَشَتّتِ آرا و تضادّ عقاید فرا گرفته . غزنویان و سلجوقیان سرتاسر خراسان و ماوراء النهر را میدان تاخت و تاز خود قرار داده و هر کدام می کوشیدند که حکومت بر خراسان را از آن خود گردانند .

در این موقع که قدرت سلجوقیان در خراسان فزونی می گیرد و از آن غزنویان کمی و کاستی ، و چون علی جلابی هجویری « حضرت غزنه » را دوست می داشته و طبعاً هر کس به زادگاهش عشق می ورزد . بدین جهت افتان و خیزان بار دیگر به غزنه می رسد . و چون جوانی تجربه دیده و زحمت کشیده و حجّ کرده و با علوم و فنون اسلامی خاصه تصوفّی علمی آشنا گشته ، همه کس طالب دیدار او می گردد و در مجالس مناظره با او می نشینند و بحث می کنند ، و هجویری همهٔ آنان را با دلایل عقلی و براهین عرفانی پس پشت می کند و خود در چند جا بدین مسائل اشاره می کند و مطالبی طنز آمیز و سخنانی نیش دار علیه « مستصوفان و مترسّمان » و « اهل لسان » می آورد و سخت آنها را می کوبد.

استاد امام هجویری را در این موقع تبلیغ می کنند که از «عالم تجرید» به « جهان تزویج » قدم گذارد و پیوسته در گوش هوش او فرا می خوانند و کسی را به او معرفی می کنند اسماً و رسماً و نه عیناً . بدین جهت مدّتی غرق در این مسألهٔ تزویج بوده در حالی که اصلاً تمایلی به تزویج نداشته و مثالی از قول دیگر عارفان نقل می کند که به او گفتند : « باید ازدواج کند . گفت : « اگر قُرص نانی یابم بهتر از آن که هزار حور جویم !» و خودش پیوسته از تجرید ، تجلیل می کند و از تزویج، تقبیح ، و می گوید هر فریب و خدعه و نیرنگ از زن است ! چنان که : آدم و حوا ، سارا و قابیل و هابیل .

مدّت استغراق وی در عالم تخیل برای تزویج ۱۱ سال بوده است و سر انجام موفق شده که در عالم تجرید بماند . ازدواج نکند و خداوند « عصمت خود را به فریاد دل بیچارهٔ وی » فرستاده است . دراین صورت به احتمال قوی استاد امام هجویری ازدواج نکرده است ،

امّا یازده سال در فکر ازدواج بوده است ، آن هم یا به تبلیغ پدر و مادرش و یا به تبلیغ بستگان و نزدیکانش .

پس از رهایی از ورطهٔ تزویج ، گام های استوارتر به سوی علم و عرفان می گذارد و با سرمایهٔ معنوی بهتر و تعقّل حکیمانه تر و شناخت علوم بیشتر به تفکّر می پردازد .آنچه که از یادداشت کتبی و تألیفات عارفان بزرگ و پیران سترگ با خود از سفر ده ساله آورده بود ، تحت مطالعهٔ عمیق در آورد ، مانند : اَللُّمَعُ از ابو نصر سرّاج طوسی ، طبقات الصوفیّهٔ سُلَمی ، رسالهٔ قشیریّه ، آثار محمّد علی حکیم ترمذی ، آثار حسین بن منصور حلّاج ،مرآة الحکمای شاه بن شجاع کرمانی ، الرّعایه لحقوق اللّه تعالی ، از آثار احمد بن خضرویهٔ بلخی ، آثار ابو سعید فضل اللّه ابوالخیر میهنی ....

علاوه براینها آگاهی های فکری و روایات شفاهی را نیز در جلوی چشم آورد ، خاطرات سفر و سیر و سیاحت و ملاقات با عارفان و دیدار از مراکز علمی و مدارس و خانقاه ها و صوامع و دیرها و دُوَیْرَه ها و مزارات را نیز متداعی کرد . مجموعهٔ این اطّلاعات سودمند و مطالعات ارزشمند را به مدد قرآن کریم و احادیث نبوی و اقاویل مستند مشایخ و اشعار عربی مهم عرفانی ، تبویب و تنظیم کرد و به سوی تصنیف و تألیف روی آورد ، زیرا ذخیره های فکری و جوشش های ضمیر ، قلم او را توانا می گردانید و از هر قسم علوم شریعتی و فنون دینی را بر صفحهٔ کاغذ آورد .

چنان که خود فرموده است ، نخستین اثر او کتابی به نام «منهاج الدّین » بوده است و در ضمن آن اشعاری هم سرود ، که چهرهٔ دیوان به خود گرفت ، و این هر دو اثر را « رندان و رکیکه» از او ربودند و نام او را محو کردند و آن هر دو را به نام خود کردند . و لیکن استاد امام هجویری با دیدن خوبی ها و زشتی ها و ملاقات بانیکان و رکیکان و تحصیل تجارب گوناگون ، چون آهن آب دیده گشت . با بکار بستن پند پیران خود، ابوالفضل ختلی و ابو العباس شقانی ، طریقهٔ جنیدیّه پیش گرفت و مرقّعهٔ جنیدیان را بر تن کرد .

در همین احوال بود که احمد حمّادی سَرَخْسی که دوست صمیم او در ماوراء النّهر بود بدو پیوست ، و نیز شاگرد وفادارش ابوسعید هجویری ، انیس جلیس او شد . و با یکدیگر حلقهٔ تعلیم و تعلّم صوفیانه تشکیل دادند و شاید کسانی دیگر نیز در این حلقه

شریك بودند . نتایج بحث ها و گفت وگو ها و تقریرات آن شد که دوستان و شاگردان از هجویری بخواهند که رسائل و کتاب ها تصنیف کند چنانکه : البیان لاهل العیان ، بَحْر (نَحْو) القلوب ، اسرار الخرق و المؤونات ، کتاب الایمان ، کتاب الحجّ ، الرّعایة بحقوق اللّه تعالی ،کتاب الفنا والبقاء را در فواصل مختلف زمانی تالیف کرد . اسامی همهٔ این کتاب ها و رسائل فقط در کشف المحجوب آمده است و لیکن به دست ما نرسیده است. دو کتاب دیگر را که دیوان اشعار و کتاب منهاج الدّین است ، خودش در کشف المحجوب توضیح داده که از او گرفتند و نام او را برداشتند و نام خود را گذاشتند . نیز دو کتاب دیگر که کشف الاسرار یا (فقر نامه) و ثواقب الاخبار نامیده شده ، به او نسبت داده اند که هر دو موجود است ، امّا قطعاً و یقیناً از او نیست ، موضوع آن ها و روش نگارش و الفاظ و عبارات آنها از علی جلابی هجویری نمی باشد و از شخصی یا اشخاصی هندی است که در قرن یازده یا دوازده هجری قمری زندگی می کرده است .

امّا شاگردان و یاران هجویری . باز هم تشنگی علم و عرفان داشتند و پیوسته پروانه وار گرد شمع وجود استاد پیر خود می گشتند و می خواستند که پیرشان بازهم بنویسد و کامل تر آنها را ارشاد فرماید . بدین جهت ابو سعید هجویری که یکی از شاگردان با وفا و آگاه او بود ، درخواست کرد که به سؤالهای زیر پاسخ دهد :

« تحقیقات طریقت تصوف ، کیفیّت مقامات ایشان)(صوفیّه)، مذاهب ایشان ، مقالات ایشان ، رموز و اشارات ایشان ، چگونگی محبّت خداوند عزّوجل ، کیفیّت اظهار آن بر دل ها ، سبب حجاب عقول از کُنْه و ماهیّت آن، و نفرت نفس از حقیقت آن ، و آرام روح با صفوت آن ، و آن چه بدین تعلّق دارد از معاملات آن ».

کتاب کشف المحجوب براساس این سؤالات آغاز به تصنیف شدن کرد و تحت عنوان «سائل » و « مسؤول» مطالب عرفانی و مباحث دینی و ارزشهای اخلاقی انسانی تحت مذاقه و تحقیق درآمد:

نخست مقدّمه یی در معرفی کتاب و تعریف نام کتاب و مقصود و معنی « کشف » و « حجاب» و « محجوب » را می گوید و سپس « باب اثبات علم» را آغاز می کند و « باب فقر » و باب تصوف ، باب مرقّعه داشتن ، و به همین ترتیب ابواب مربوط

به صحابهٔ کرام و اهل بیت اطهار و رجال عرفان تا اینکه می رسد به کشف الحجاب الاوّل در معرفت اللّه، تا کشف حجاب یازدهم در سماع . و در این ابواب و کشف الحجاب ها ، مباحث گوناگون فقر و صفوت ، ملامت ، احوال و آثار صحابه و اهل بیت و رجال عرفان و اهل صُفّه و فرقه های دوازده گانهٔ تصوف و مکتب های تصوّف و آرا و عقاید هر فرقه و مکتب را می آورد و با براهین عقلی و نقلی آنها را ثابت می کند و بعضی را می پذیرد و برخی را ردّ می کند و سر انجام ، نتیجهٔ مطلوب می گیرد .

کشف المحجوب

تقسیمات کشف المحجوب را همگان بر ۴۰ باب، ۴۰ فصل و ۱۶ کلام و ۱۱ کشف الحجاب دانسته اند و لیکن ما همهٔ کتاب را بر حسب موضوع تقسیم و جمعاً آن را بر ۲۵ قسمت موضوعی منقسم کرده ایم (۱).

کتاب کشف المحجوب از قدیم ترین کتابهای تصوف است که به زبان فارسی تصنیف گشته است و نخستین کتابی است منظم و مرتب و منسجم که در اصول نظری و علمی تصوّف ایجاد شده است. از جهتی می توان آن را نخستین تذکرهٔ صوفیان و پیشوایان علم تصوّف به زبان فارسی دانست . این کتاب از مصنّفات بسیار ارزنده در تصوف اسلامی به شمار می رود ، و تصنیفی است که همگان از آن سخن گفته اند ، و محققان درباره اش تحقیق کرده و فایده ها بر گرفته اند .

مصنّف عارف محقق این اثر نفیس، شیخ امام سیّد ابوالحسن علی بن ابی علی عثمان جلاّبی هجویری غزنوی است(ولادت درمیان سالهای ۳۹۸ تا ۴۳۲ هـ ق /۱۰۰۷ - ۱۰۴۰م)(در عهد سلطان محمود غزنوی و سلطان مسعود غزنوی)، وفات: در فواصل ۴۸۱ - ۵۰۰ هـ ق /۱۰۸۸-۱۱۰۶ م). همهٔ تذکره نویسان و محققان و صوفیان از وی به وجه احسن و ترتیب اکمل توصیف نموده و به تقدیر و تجلیل وی پرداخته اند ، و او را نخستین مروّج و مبلغ حقیقی و اصلی اسلام در شبه قارّهٔ پاکستان و هند شناخته و حقیقةً شناختی اصیل و پاك و منزّه ازوی کرده اند .

حضرت شیخ امام علی جلابی هجویری ،تصنیف ارزندهٔ خود را به نام «کشف المحجوب» اطلاق کرده است و این نام به همین ترتیب در همهٔ کتاب ها و تذکره ها وارد شده است به جز یکی دو جا که آن را « کشف المحجوب لارباب القلوب » نامیده اند و لیکن اصحّ همان است که خود اوّل گفته و نوشته است . البته در این نام اختلاف بسیار شده است و محقّقان بحث فراوان کرده اند .

موضوع کتاب کشف المحجوب پاسخی است بر سؤال « ابو سعید هجویری » که یکی از مریدان هم وطن شیخ علی هجویری می باشد. سؤال این بوده است که البته به

---

۱ - رك : شرح احوال و آثار علی هجویری و تحلیل کشف المحجوب، تألیف دکتر محمّد حسین تسبیحی ، چاپ راولپندی .

دوازده جزءِ ذیل منقسم می شود :

۱ - تحقیق طریقت تصوّف.
۲ - کیفیّت مقامات متصوّفه.
۳ - بیان مذاهب متصوّفه.
٤ - مقالات متصوّفه.
۵ - رموز متصوّفه.
٦ - اشارات متصوّفه.
۷ - چگونگی محبّت خداوند - عزّوجلّ - .
۸ - کیفیّت اظهار محبّت خداوند بر دل ها.
۹ - سبب حجاب عقول از کُنْه ماهیّت آن (یعنی محبّت خداوند).
۱۰ - سبب نفرت نفس از حقیقت آن (یعنی محبّت خداوند).
۱۱ - آرام روح با صفوت آن (یعنی محبّت خداوند).
۱۲ - معاملات متصوّفه و آن چه بدان تعلّق دارد .

کشف المحجوب حقیقةً شرحی است مبسوط و تفسیری است ارزنده دربارهٔ این سؤال و اجزاء دوازده گانهٔ آن .

حضرت شیخ علی هجویری ، کتاب کشف المحجوب خود را بر یك مقدمه و ٤۰ باب و ٤۰ فصل و ١٦ کلام و ۱۱ کشف الحجاب منقسم کرده است ، بدین ترتیب :

نخست : ابوابی که اصول صوفیه را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهد ، و آن مشتمل است بر :

باب الفقر ،
باب التّصوف ،
باب اختلافهم فی الفقر و الصفوة.

دوم : ابوابی که مسائل فرعی صوفیه را مورد شرح و تفسیر قرار می دهد ، و آن مشتمل است بر :

باب مرقّعه داشتن (لُبْس المرقّعات).
باب بیان الملامة.

سوم : بخش مخصوص به شرح احوال و آثار و اقوال مشایخ .

چهارم : بخش مخصوص به فرقه های صوفیه .

پنجم : بخش مخصوص به عقاید دینی و آن دربارهٔ : شناخت خدای بزرگ ، توحید و ایمان گفت و گو می کند .

ششم : بخش مخصوص به عبادات و آن راجع به طهارت ، نماز ، زکوة (زکاة) روزه (صوم) و حجّ سخن می گوید .

هفتم : بخش هایی که دربارهٔ آداب و رموز و رسوم صوفیّه بحث می کند که شامل الفاظ عرفانی و اصطلاحات متصوفه می گردد.

هشتم : بخش مخصوص دربارهٔ سماع و احکام و آداب آن .

اینك تقسیمات کشف المحجوب مطابق متن آن و تعداد صفحات هر قسمت :

مقدّمه (دیباچه) ، نام کتاب و تعاریف و موضوع آن ، ۸ فصل و ۱۱ صفحه دارد.

باب اثبات العلم ، ٤ فصل و ۱۲ صفحه دارد.

باب الفقر ، در حدود ۱۳ صفحه دارد و مشتمل بر دو فصل می باشد .

باب التصوف ، در حدود ۱۵ صفحه دارد و مشتمل بر دو فصل می باشد .

باب مرقّعه داشتن (لُبس المرقّعه)، در حدود ۱۷ صفحه دارد و مشتمل بر دو فصل می باشد .

باب اختلافهم فی الفقر و الصفوة ، ۳ صفحه دارد و فصل ندارد .

باب بیان الملامة ، ده صفحه دارد و شامل یك فصل است .

باب فی ذکر ائمّتهم من الصّحابة و التّابعین ، شرح احوال و افکار خلفای اربعه (٤ تن) را بازگو می کند ، ۸ صفحه دارد و فصل ندارد .

باب فی ذکر ائمّتهم من اهل البیت، شرح حال و آثار ٥ تن از اهل بیت را بیان می دارد، ۱۲ صفحه دارد و فصل ندارد .

باب فی ذکر اهل الصُفّة، اسامی ۳۳ تن اهل صفّه را بیان می کند، ۳ صفحه دارد ، و فصل ندارد .

باب فی ذکر ائمّتهم من التّابعین و الانصار، شرح حال و آثار ٤ تن از تابعان را بیان می دارد . این باب هشت صفحه دارد و فصل ندارد .

باب فی ذکر ائمّتهم من اتباع التّابعین الی یومنا هذا، شرح حال و آثار ٦٤ تن

از عارفان و صوفیان و فقها را بیان می دارد، ۹۹ صفحه دارد ، و فصل ندارد .

باب فی ذکر ائمّتهم من المتأخّرین ، شرح حال و آثار ۱۰ تن از عارفان و صوفیان را بیان می دارد ، این در حدود ۱۲ صفحه دارد ، و فصل ندارد .

باب فی ذکر رجال الصّوفیة من المتأخّرین علی الاختصار اهل البلدان، اسامی و شهر و دیار ٤٤ تن صوفی را نام می برد ، این باب ۵ صفحه دارد ، و فصل ندارد .

باب فی فرق فرقهم و مذاهبهم و آیاتهم و مقاماتهم و حکایاتهم ، از ۱۲ فرقهٔ متصوفه نام می برد و احوال آنها را مشروح و مبسوط می نویسد . یکصد و بیست و سه صفحه دارد و ۸ فصل و ۱٦ «کلام » یا بخش دارد .

کشف الحجاب الاول فی معرفة الله تعالی، یازده صفحه دارد و شامل ۲ فصل است .

کشف الحجاب الثّانی فی التوحید ، ۱۳ صفحه دارد و شامل یك فصل است .

کشف الحجاب الثّالث فی الایمان ، در حدود ۷ صفحه دارد و شامل یك فصل است .

کشف الحجاب الرابع فی الطّهارة ، یك باب و ۲ فصل دارد و در حدود ۱۲ صفحه است .

کشف الحجاب الخامس فی الصّلوة ، یك باب و پنج فصل دارد و شامل بر دوازده صفحه است .

کشف الحجاب السّادس فی الزّکوة ، یك فصل و یك باب دارد و در حدود هشت صفحه دارد .

کشف الحجاب السّابع فی الصّوم ، شامل یك باب است و در حدود نه (۹) صفحه دارد .

کشف الحجاب الثّامن فی الحجّ ، شامل یك باب است و در حدود یازده صفحه دارد .

کشف الحجاب التّاسع فی الصّحبة مع آدابها و احکامها ، شامل ده باب و یك فصل است ، و در حدود پنجاه و هفت (۵۷) صفحه دارد .

کشف الحجاب العاشر فی بیان منطقهم و حدود الفاظهم و حقایق معانیهم، مشتمل بر هشتاد (۸۰) لفظ عرفانی (یا کلمه و یا اصطلاح صوفیان)

می باشد ، و در حدود سی(۳۰) صفحه دارد .

کشف الحجاب الحادی عشر فی السّماع و بیان انواعه ، مشتمل بر ده باب و چهار فصل است و در حدود سی و هشت (۳۸) صفحه دارد .

تاریخ تألیف کشف المحجوب :

آنچه دربارهٔ تاریخ تألیف کشف المحجوب نوشته اند و خوانده ایم ، همه براساس حدس و گمان و تا اندازه یی مشتمل بر استنتاجات تاریخی بوده است و در حقیقت تاریخ تألیف کشف المحجوب بنا بر تعیین سال و ماه و محدود کردن آن در وقتی معین بسیار مشکل است و به عبارت دیگر ناشناخته است . حضرت شیخ علی هجویری در کتاب خود از تاریخی که کشف المحجوب را آغاز بتألیف کرده و یا تاریخی که در آن کتاب خود را پایان داده باشد ، یاد نکرده است ، امّا آرای صحیح که نسبت به تاریخ تألیف کشف المحجوب اظهار می گردد این است که بالآخره در یك دورهٔ محدودی این کتاب تصنیف شده است که در سه نکتهٔ زیر خلاصه می گردد :

اوّل : اینکه کشف المحجوب از آخرین تصنیفات هجویری است.

دوم : اینکه کشف المحجوب را ، هجویری در دورهٔ آخر زندگیش و در هنگام اقامتش در شهر لاهور تألیف کرده است .

سوم : اینکه کشف المحجوب ، حوالی نیمهٔ قرن پنجم هجری ، یا ربع سوم قرن پنجم هجری و چه بسا که در ربع آخر قرن پنجم هجری تصنیف گشته است .

چنانکه ملاحظه می کنیم ، هیچ یك از سه نکتهٔ بالا ما را اقناع نمی کند که تاریخ تألیف کشف المحجوب را بپذیریم بنا بر این بازهم سؤالهای زیر را مطرح می کنیم :

۱ - آیا نگارش کتاب کشف المحجوب بین سالهای ۴۸۱ و ۵۰۰ هـ ق /۱۰۸۸ و ۱۱۰۶م) به پایان رسیده است ؟

۲ - آیا هجویری بین سالهای ۴۸۱ و ۵۰۰ هـ ق / ۱۰۸۸ و ۱۱۰۶ در گذشته است ؟

۳ - آیا کشف المحجوب را درمیان سؤالهای ۴۳۲ تا ۴۴۲ هـ ق /۱۰۴۳ تا ۱۰۵۰ تألیف کرده است ؟

۴ - آیا کشف المحجوب را در هنگام وفات شیخ ابوالقاسم گرگانی (متوفّی ۴۵۰ هـ ق

/۱۰۵۸ م) پایان داده است ؟

۵ - آیا کشف المحجوب درمیان سـالهای ۴۴۱ - ۴۴۲ هـ ق /۱۰۴۹ - ۱۰۵۰ م) تألیف شده است ؟

این سؤالها ، ما را و شما خواننده را اقناع نمی کند امّا ما را و شما را به تفکّر وادار می کند.

نسخه های خطّی کشف المحجوب

تاکنون ۵۹ نسخهٔ خطّی کشف المحجوب را شناخته ام و از آن میان ، نسخه هایی که کامل تر و قدیم تر بوده اند ، برای تصحیح متن کشف المحجوب (چاپ حاضر) مورد استفاده بوده است . البتّه از کشف المحجوب های چاپی نیز به نحو شایسته سود برده ام ، از جمله ، چاپ استاد زنده یاد والنتین ژوکوفسکی،چاپ مرحوم دکتر مولوی محمّد شفیع، چاپ علی قویم ، چاپ تاشکند، چاپ لاهور (آلهی بخش)، اینك نشان رمز آن نسخه هایی که برای تصحیح متن کشف المحجوب مورد استفاده بوده است :

آ : آکادمی علوم شوروی (لنینگراد) ، شماره OR.B.1128 ۲۱۴ ورق (۴۲۸ ص)، هر صفحه ۱۵ س . خطّ نسخ خوب کتابت حدود قرن ۹ هـ ق . فتوکپی از عکس این نسخه در اختیار مصحّح بوده است .

ا - **کتابخانهٔ** پادشاهی وین به خطّ مسعود صوفی ، کتابت حدود قرن ۹ هـ ق .

فتوکپی از عکس این نسخه در اختیار بوده است با توجهً به چاپ ژوکوفسکی چون نسخهٔ اساس تصحیح او بوده است .

دا : **کتابخانهٔ** دانشگاه پنجاب ، به خطّ عبدالحکیم بن عبدالوهاّب به سال ۹۹۴ هـ ق. شماره ۱۳۳۵-۳۶۲۷/۶۰۳.

مل : **کتابخانهٔ موزهٔ** ملّی پاکستان، کراچی ، ۵ - ۱۹۶۵ .N.M

خطّ نسخ خوش ، ۲۱۰ ورق (۴۲۰ ص)، حدود قرن ۱۰ هـ ق .

ما : **کتابخانهٔ** گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد
شماره :۳۹۵، ٥١٤ ص . هر صفحه ۲۱ سطر کتابت حدود قرن ۱۰ هـ ق .

پ : نسخه پطرز بورگ (لنینگراد)، شماره ٥٤۸ ، ۳۰۲ ورق (٦۰٤ ص) کتابت
۱۰۱۱ هـ ق . (فتوکپی عکس این نسخه در اختیار بوده است .

ما : **کتابخانهٔ** گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
شماره :٨٤٢٥ ص :۷۷۲ کتابت حدود قرن ۱۱ هـ ق .
(نستعلیق خوش و نقّاشی و جدول و سرلوح) از اصل این نسخه استفاده شد).

ما : **کتابخانهٔ** گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
شماره ۱۰٤٥٤ ، ص: ٦٤٨ ، کاتب محمّد سهراب ، کتابت ۱۱۳۲ هـ ق .

ما : **کتابخانهٔ** گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
شماره ١٤١٧٥ ، ص:٥٩۳ ، لوح و تذهیب و جدول کتابت قرن ۱۰ هـ ق.

مو : **کتابخانهٔ** موسی زئی شریف ، کتابت ۱۲٥۸ هـ ق .۳۲۷ ورق، (٦٥۳ ص) .
(فتوکپی این نسخه را صاحبزاده محمّد سعد مرشد بابا در اختیار مصحّح
گذارده است). نستعلیق خوش.

ما : **کتابخانهٔ** گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، شماره : ۱۲۹٦
٥١٨ ص . هر صفحه ١٦ سطر . کتابت قرن ۱۱ هـ ق . کاتب : شیخ فرید بن
شیخ بایزید بن حافظ جمال ، یك نشان مهر دارد . که تاریخ ۱۱۲۷ از آن معلوم
می شود.

مل : **کتابخانهٔ موزهٔ ملّی پاکستان** ، شماره ۳٦۷-۱۹٦٤، ۲٥٥ ورق (٥١۰ ص) .
کاتب ملاّ محمّد حیات عرف افغان .

ژ : والنتین ژوکوفسکی (نسخهٔ چاپی کشف المحجوب).چون اصحّ و اکمل بود، از آن به نحو مطلوب استفاده شد. ٥٤٨ ص

ق : علی قویم ، نسخهٔ چاپی که از روی یك نسخهٔ خطّی در تهران چاپ شده و نسبةً صحیح است. ٥٢٠ ص.

تا : تاشکند(سمرقند) به کوشش سیّد عبدالمجید مفتی خجندی (نسخهٔ چاپی)، ص : ٤٩٢ ، سال چاپ ١٣٣٠ هـ ق ، از این نسخهٔ چاپی نیز سود جسته ام .

تر : کتابخانهٔ عبدالحلیم ترین ، ملتان ، ٣١٩ ورق .(٦٣٨ ص). هر صفحه ١٥ سطر . از فتوکپی این نسخه استفاده شده است .

ما : کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
شماره : ٨٨٧ ، ٥٥١ ص . هر صفحه ١٧ سطر . نستعلیق و جدول و لوح و تذهیب.

ما : کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
شماره : ٨٠٧، ٥٢٠ ص . کتابت حدود قرن ١٠ هـ ق امّا تاریخ اوراق جدید ١٢٥٢ هـ ق .

ما : کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
شماره : ١٩٤٤، ٥٤٢ ص . هر صفحه ١٧ سطر ، از اصل نسخه استفاده شده است .

فهرست مطالب کشف المحجوب

مطلب — صفحه

الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون

بفضل حضرت ایزد محبوب این کتاب لب لباب سراپا مرغوب

مصباح هدای هدایت مصحوب فی اظهار حقیقة سلوک اهل القلوب المسمی



از تصانیف عمدهٔ اولیاء الله و زبدهٔ اصفیاء الله

فخر امت مرحومهٔ محمدی مقتدای پیروان ملت احمدی

مولانا شیخ علی بن شیخ عثمان الجلابی الغزنوی که قلم شکسته

زبان از تحریر اوصاف او عاجز نحو خود از تقریر کمالات او قاصر

سخن چه گویم از لطف آن عالیجناب که نسبت پیغمبر ولی دارد کتاب

در بلدهٔ رشک خلد برین بر بهجت امین بلدهٔ سمرقند فردوس مانند بسعی اهتمام یکی از فضلای

عصر ملا سید عبدالمجید مفتی بن ملا سید عبدالله مدرس الحنفی غفر ذنوبها و ستر عیوبها

در مطبع نامی گرامی حرمت مند سلیمانوف بحلیهٔ طبع محلی گردید

تاشکند (سمرقند) به کوشش سیّد عبدالمجید مفتی خجندی (نسخهٔ چاپی)، ص : ۴۹۲ ، سال چاپ ۱۳۳۰ هـ ق . از این نسخهٔ چاپی نیز سود جسته ام .

تا طبع ایشان بشولیده نشود که اندران خطر بسیار ست و آفت بزرگ آنست که زنان از بامی یا از جائی بدرویشان ناظر باشند اندر سماع حال ایشان و ازین معنی مر مستمعان را حجابها افتد و تا کمترا از احداث اندر میان باشد از بعد آنکه از جهال متصوفه این جمله را مذهب ساخته اند و صدق از میانه برانداخته و من استغفار کنم از آنچه رفته ست بر من از اجناس این آفت و استعانت خواهم از خداوند تعالی تا ظاهر و باطن مرا از آفات نگاهدارد و وصیت میکنم ترا و خوانندگان این کتاب را برعایت حقوق این کتاب و نویسنده را بدعا حفظ قلم و ایمان یاد آرند و بالله التوفیق

والحمد لله رب العلمین و الصلوة و
والسلام علی رسوله محمد و آله
و اصحابه اجمعین و سلم
تسلیما کثیرا کثیرا
برحمتک یا ارحم
الراحمین
آمین
تم

حضرت پیر علی هجویری قدس سره کنیت ایشان ابوالحسن ست و نام علی بن عثمان بن ابوعلی الجلابی الغزنوی و ایشان صاحب صحو بودند چنانچه درین باب میفرمایند شیخ من جنیدی مذهب بود میگفت که سکر بازیگاه کودکانست و صحو فناگاه مردان و منکه علی بن عثمان الجلابی ام بر موافقت شیخ خودم که کال حال صاحب سکر صحو

بِسْمِ اللّه الْرَّحْمنِ الْرَّحِيم

رَبِّ يَسِّر وَ تَمِّمْ

{ديباچه}

اَلْحمدُ للّه الّذی کَشَفَ لأولیائه بَواطِنَ مَلَکُوته ، وَ قَشَعَ لأصْفیائه سَرایرَ جبَروتَه ، وَ أراقَ دَمَ الْمحِبّینَ بِسیَفِ جلاله ، وَ أذاقَ سِرّ الْمشْتاقینَ رَوْحَ وِصاله . هُوَ الْمحیی لِمَواتِ الْقُلوب ٥ بِأنْوار إدراکه،وَ الْمُتَنَفِّسَ لَها بِراحَةِ رَوح الْمعرِفَةِ بِنَشْر أسْمائه . وَ الصَّلوةُ عَلی رَسولِه مُحَمَّدٍ وَ عَلی آله و أصْحابه وَ أزْواجِه مِنْ بَعْدِه .

قالَ ألشَّیخُ ابَوالْحَسَنْ عَلیّ بْنُ عُثْمانَ بْنِ أبی عَلیّ ألجُلاّبیّ ثُمّ الهُجْویریّ - وَفَّقَنیَ اللّهُ تعالی - :

« طریق اِسْتِخارت سپردم و اَغْراضی که به نَفْس می بازگشت ، از دل ستردم ، و به ١٠ حکم اِسْتِدعای تو - أسْعَدَکَ اللّهُ - قیام کردم ، و بر تمام کردنِ مَرادِ تو از این کتاب ، عَزْمی تمام کردم ، و مر این کتاب را **کَشْفُ الْمَحْجُوب** نام کردم ، و مَقْصودِ تو معلوم گشت ، و سخن اندر غَرَضِ تو ، در این کتاب، مَقْسوم گشت . و من از خداوند - تَعالی - اِسْتِعانَت خواهم و توفیق اندر اِتْمام این کتاب . و از حَوْل و قوّتِ خود ، تَبَرّا کنم اندر گفتار و کردار، و باللّه الْعَونُ وَ التّوفیقُ .

١٥ **فَصْلٌ** :آنچه - به ابتدای کتاب - نام خود اثبات کردم ، مُراد از این ، دو چیز بود : یکی نَصیبِ خاصّ ، و دیگر نَصیبِ عامّ.

آنچه نصیب عامّ بود آن است که :چون جَهَلَهٔ این علم،کتابی نَو بینند که نام مَصَنِّف آن

---

٢ - ما : ندارد و مو: « ربّنا آتنا من لَدُنك رحمةً و هَيِّئ لنا مِنَ أمرِنا رشداً » دارد.

٤ - مو : سِرّ العارفين ما : بروح ٥ - ما : ادراك صمديّته و كبريائه

مو : المنتش ما : اَلْمَتَنَعّش ٦ - مو : بعد، ما : من بعده ٧ - ما : ، مو :ندارد

مو : ندارد ما : علی الجُلاّبی الغزنوی الهجویری

٨ - ما : مو :الغزنوی ،ژ : رَضِیَ اللّهُ عنه ٩ - مو : ما : که - مو : ما: باز می گشت.

١٠ - ما : تعالی مو : مرادات ١١ - ما : عزم . ما: مقصودت ، مو: مقصودات.

١٢ - ما : ، مو :غرضت ١٥ - مو : اندرین - ما : ندارد

١٣ - ما : استعانت و توفیق خواهم . مو - تبّری مو : ندارد.

١٤ - ما : ندارد، مو : اندر ١٥ - ما : اندر کتاب . ما : تبت ،مو : ثبت.

ما : مو :اندر آن ١٦ - ما : دیگری، مو : یکی

١٧ - ما : بینند نو ، مو : ندارد ١٨ - ما - بر آن : ندارد مو : چونکه

به چند جای بر آن مُثبَت نباشد - نسبتِ آن کتاب به خود کنند ، ومقصودِ مُصنَّف از آن بر نیاید. که مُراد از جَمْع و تألیف و تصنیف کردن ، به جز آن نباشد، که نام مُصنِّف بدان کتاب زنده باشد.و خوانندگان و مُتَعلِّمان وی را دعای خیر گویند که مرا این حادثه افتاد به دو بار: یکی آنکه دیوان شعرم کسی بخواست و باز گرفت،و اَصْلِ نُسْخه جز آن نبود.
۵ آن جمله را بگردانید،و نام من از سَرِ آن بیَفْکند و رنج من ضایع کرد - تابَ اللّهُ عَلَیْه - .
و دیگر کتابی کردم هم اندر طریقت تَصوّف نام آن مِنْهاج الدّین. یکی از مدّعیانِ رَکیکهَ - که کِرایِ گفتار او نکند - نامِ من از سَرِ آن پاك کرد، و به نزدیكِ عوامّ چنان نمود که وی کرده است ، هر چند خَواصّ بر آن قول بر وی خندیدندی ، تا خداوند - تَعالی - بی برکتی آن بدو در رسانید، و نامش از دیوانِ طُلّاّبِ درگاه خود پاك گردانید.
۱۰ امّا آنچه نَصیب خاصّ بُوَد،آن است که چون کتابی بینند و دانند- که مؤلّفِ آن ، بدان فَنّ و عِلْم عالم بوده است و مُحَقّق - رعایتِ حُقُوق (ما ۳) آن بهتر کنند، و بر خواندن و یاد گرفتن آن بِجِدّ تر باشند، و مُرادِ خواننده و صاحبِ کتاب از آن بهتر بر آید - وَ اللّهُ أعْلَمُ بِالصّواب.
فَصْل : و آنچه گفتم - که طریقِ اسْتِخارت سپردم - مُراد از آن ،حِفْظِ آدابِ
۱۵ خداوند بُوَد - عزّ وَ جَلّ - که مَر پیغمبر خود را - صَلّی اللّه عَلَیْهِ وَسَلّم - و مُتابعان وی را بدین فرمود و گفت :
« فَإذا قَرَأْتَ الْقُرآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللّهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجیم ».و اسْتِعاذت و اسْتِخارت و اسْتِعانت جمله به معنی طلب کردن و تسلیم امور به خداوند - سُبْحانَهُ وَ تَعالی - باشد و نجات از آفتهای گوناگون .

---

۳ - ما :دعای نیکو ، مو : نیکو کنند مو به : ندارد ۵ - مو : ضایع گردانید.
۶ - ما : تصنیف کردم ، مو : تألیف ما : طریق ، مو : عَمَرَها اللّه
ما : عَمَّرها ۷ - ما مو : رکیك
ما: مو : نام او ۸ - ما : مو : که آن وی
مو : خدا ۹ - مو : و طُلّاّب
۱٤ - ما : فصل ، مو : ندارد ما : و مُراد
ما : استخاره ۱۸ - مو : استعاره و استخاره ما - و : ندارد ، مو : امور خود

و اصحاب پیغمبر - صلّی اللّه علیه و آله وسلّم وَ رَضِیَ اللّهُ عَنْهُم - روایت آورده اند که : پیغمبر - صلّی اللّهُ علیه وسلّمَ - ما را استخارت آموختی چنانکه قرآن . پس چون بنده بداند که خَیْریّتِ اُمور اندر کَسْب و تَدبیر وی بسته نیست ، که صلاح بندگان ، خداوند - تعالی- بهتر داند. و خَیْر و شَرّی - که به بنده رسد - مُقَدّراست ، جز تسلیم چه روی ۵ باشد مر قضارا!؟ و یاری خواستن از وی. تاشَرّ نفس و امّارگی آن از بنده دفع کند اندر کُلِّ احوال وی ، و خَیْریّت و صلاح وی را بدو ارزانی دارد . پس باید - که اندر بَدْوِ همهٔ اَشْغال - بنده استخارت کند، تا باشد - که خداوند - تعالی - وی را از خَطَر و خِلَل و آفت آن نگاه دارد . - وَ بِاللّهِ التّوْفیقُ - .

فَصْل : و آنچه گفتم که اَغْراضی - که به نَفْس باز می گشت -از دل ستردم ، ۱۰ مُراد آن بُوَد که اندر هر کاری - که غَرَضِ (مو ٤) نَفسانی اندر آید - بَرکت از آن کار برخیزد ، و دل از طَریقِ مُسْتَقیم به مَحَلِّ اِعْوِجاج و مُشْغولی اندر افتد ، و آن از دو بیرون نباشد : یا غَرَضَش بر آید و یا برنیاید. اگر غَرَضَش بر آید ، هلاك وی اندر آن بُوَد. وَ دَرِ دُوزَخ را کلید به جز حُصُولِ مُرادِ نَفس نیست . و اگر غَرَض برنیاید ، باری وی بیشتر آن از دل سترده باشد ، که نجات وی اندر آن بُوَد و کلیدِ دَرِ بَهِشْت ، بجز مَنْعِ نَفس از ۱۵ اَغْراضِ وی نیست . چنانکه خداوند - تَعالی- گفت : « وَ نَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوی فَإِنَّ الْجَنّةَ هِیَ الْمَأوی » و اَغْراضِ نَفسانی اندر امور ، آن بُوَد - که بنده اندر کاری که می کند - به جز خُشْنودیِ خدای - تعالی - باشد ، و نَجات نَفس از عُقوبَت، طَلَب نکند. و در جمله رُعُونات نَفس را حَدّی پیدا نباشد، و تعَنّی های وی اندر آن ظاهر نَبُوَد ، و اندر این کتاب ، به جایگاه خود ، بابی اندر این ۲۰ مَعْنی بیاید - اِنشاءَ اللّهُ تَعالی - .

---

۱ - ما: صحابهٔ مو:ندارد ما : درمیان « » ندارد. مو : تعالی
۲ - ما : اندر آموختی ، مو : خدا ٤ - مو : می داند
۵ - ژ : تأثیر نفس ٦ - ما : اندر بدو مو : بد و نیك
۷ -ما : که باشد مو : ندارد خطا و خلل
۱۰ - مو : مراد از آن ما ، مو : دو حال ۱۱ - در محل، مو : ندارد ۱۲ - ما : بیرون نیست مو : ،
۱٤ -مو : غرضش مو : یاری مو : آن ندارد ۱۵ - ما : ستوده مو : ۱٦ - ما : خدای تعالی
۱۷ - مو : بنده : ندارد، ما : که اندر ۱۸ - مو : تعبهای ما : تعبیهای

فصل : و آنچه گفتم که به **حُکْم اِستِدْعای تو قیام کردم** ، و بر تمام کردنِ مُرادت از این کتاب، عَزْمی تمام کردم ، مُراد از آن ، این بُود که مرا **اَهل سؤال** دیدی، و **واقعهٔ** خود از من پرسیدی ، و این کتاب اندر خواستی. و مُرادت از آن فایده بود. لا مُحالَه بر من واجب شد **حقّ سؤال تو گزاردن** . و چون اندر حال به تمامیِ سؤالت نرسیدم ، و عزم تمام ۵ ببایست ، و نِیَتی که تمام کنم ، تا اندر حالِ ابتدای کتاب و نیّتِ تمام کردنِ آن حُکم و جواب اَدا کرده باشم . و قصد بنده چون به ابتدایِ عَمَل وی به نیّت مقرون بُود، اگرچه وی را اندر آن عَمَل ، خَلَل پدیدار آید ، بنده بدان مَعْذور باشد. و از آن باشد که **پیغَمْبَر** - صَلّی اللّه علیه وَسَلَّمَ - گفت : « **نیةُ المُؤْمنِ خَیْرٌ مِنْ عَمَلِه** ». نیّت کردن به ابتدای عَمَل ، بهتر از ابتدا کردنِ عَمَل بی نیّت . و نیّت اندر کارها سُلطانیِ عظیم ۱۰ است و بُرهانی صادق ، که بنده به یك نیّت از حُکْمی به حُکم دیگر شود ، بی از آنکه بر ظاهرش هیچ تأثیر پدیدار آید، چنانکه یك چندی بی نیّتِ روزه ،کسی گُرسنه بباشد، وی را بدان هیچ ثَواب نباشد، و چون به دل نیّت روزه کرده باشد از مُقَرّبان گردد ، بی از آنکه بر ظاهرش اَثَری پدیدار آید . چون مُسافری که به شهری در آید و مدّتی باشد ، مقیم نگردد، تا نیّت اقامت نکند ، و چون نیّت اقامت کرد، مقیم گردد . و مانند این ۱۵ بسیار است . پس نیّتِ خَیْرات اندر ابتدای عَمَل ، گزاردن حقّ آن باشد . وَ اللّهُ أعْلَم.

---

۲ - ما «کتاب» ندارد ما : عزم
۳ - ما: از من درخواستی
٤ - ما : گذاردن ما : بتمام مو : عزمی
٦ - مو جواب : آنرا ما : آن حکم و جواب آن را به حکم و جواب ادا کرده باشم.
۷ - مو : بنده بر آن مو: بود مو : خدا ما : کند
۸ - ما : پیغمبر را ، مو: ندارد
۹ - مو : نیّت : ندارد
۱۰ - ما : بی از آن که در مو : به
۱۲ - ژ : باشد مو :نیّت روزه کند.
۱۳ - مو : بی آنکه، ما: در ظاهر او
۱٤ - ما ، مو : باشد : ندارد.
۱۵ - ما : گذاردن

فصل : و آنچه گفتم که این کتاب را کَشْفُ المَحْجُوب نام کردم ، مُراد آن بُوَد که تا نام کتاب، ناطق باشد بر آنچه اندر کتاب است مر گروهی را که بَصیرت بُود . چون نام کتاب بشنوند ، دانند که مُراد از آن چه بوده است .

و بدان که همه عالَم از لطیفهٔ تحقیق خداوندی مَحْجُوب اند به جُز اَولیای خدای (مو۶) - ۵ عزّ وَ جَلّ - و عزیزانِ درگاهش . و چون این کتاب اندر بیان راه حقّ بُوَد و شرح کلمات و کشفِ حُجُبِ بَشَریّت ، جز این نام ، وی را اندر خور نَبُوَد ، و به حقیقت ، کَشْف ، هلاکِ محجوب باشد . همچنان که حِجاب ، هَلاکِ مُکاشف. یعنی چنانکه نزدیك ، طاقت دوری ندارد، و دور، طاقت نزدیکی ندارد . چون جانوری که از سرکه خیزد، اندر هر چه افتد ، بمیرد ، و آنچه از چیزهای دیگر خیزد ، اندر سرکه هلاك شود. و طریق سپردنِ ۱۰ معانی، بسیار دشوار باشد ، جز برای آنکه وی را از برای آن آفریده بود . و پیغمبر گفت: - صَلّی اللّه عَلَیْه وَسَلّم- «کُلّ مُیَسّرٌ لِما خُلِقَ لَهُ» .و خدای- عزّ و جلّ- هر کسی را از برای کاری آفریده است ، و طریق آن بر وی سهل گردانیده است .

امّا حِجاب دُواست : یکی حِجابِ رَیْنی .« نَعُوذُ باللّه مِنْ ذٰلِكَ » و این هرگز برنخیزد. و یکی حِجابِ غَیْنی، و این زود برخیزد. و بیان این ، آن بُود که : ۱۵ بنده یی باشد که ذاتِ وی ، حِجاب حقّ باشد تا یکسان باشد نزدیك وی حقّ و باطل. و بنده یی باشد که صِفتِ وی، حِجاب حقّ باشد و پیوسته طَبْع و سرّش حقّ همی طلبد و از باطل می گریزد.

۱- مو ، ما :که مر این ٤- ما : «همه» ندارد. مو : خداوند تعالی
ما : ندارد ٥ - ژ، ما : تعالی مو : عزّ جلّ
ما : و این ما : کلمات تحقیق ٦- مو : ندارد . مو : حجاب
مو : او را ۱۰- مو : آنکه بسیار ما : بر آنکه ، مو : بدانکه
مو : آفریده باشند ۱۱- ما : پیغامبر مو : تعالی
۱۲- ژ : هر یکی مو : کار ما : چیزی
۱۳- ما : درمیان « » ندارد. مو : و آن
۱٤- ما : کسی مو : دیکر مو : و آن
۱٦- مو : می طلبد

پس حِجاب ذاتی که رَیْنی است ، هرگز برنخیزد. و معنی رَیْن و خَتْم و طَبْع یکی است.چنان که خدای - تعالی - گفت :« کَلاّ بَلْ رانَ عَلی قُلُوبِهِمْ یَکسِبُون ».
آنگاه حُکم این ظاهر کرد و گفت: [مو ۷] « إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا سَواءٌ عَلَیْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ اَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا یُؤْمِنُونَ » . آنگاه علّتش بیان کرد : « خَتَمَ اللّهُ عَلی ۵ قُلُوبِهِمْ وَ عَلی سَمْعِهِمْ ». و نیز گفت : « طَبَعَ اللّهُ عَلی قُلُوبِهِم ».
و حجاب صِفَتی - که آن غَیْنی بود - روا باشد - که وقتی دونِ وقتی بر خیزد - که تبدیل ذات اندر حُکْم ، غریب و بدیع باشد و اندر غَیْن نا مُمکن . امّا تبدیل صفت چنانکه هست - روا باشد.
و مشایخ این قصّه را ، در معنی رَیْن و غَیْن ، اشاره یی لطیف است ، ۱۰چنان که جُنَید گوید - رَحْمَةُ اللّه عَلَیه -: « اَلرَّیْنُ مِنْ جُمْلَةِ الْوَطَنات وَ الْغَیْنُ مِن جُمْلَةِ الْخَطَرات » : « رَیْن از جملهٔ وَطَنات است ، و غَیْن از جملهٔ خَطَرات » وَطَن پایدار بُوَد ، و خَطَر طاری. چنان که از هیچ سنگ آیینه نتوان کرد، اگرچه صَقّالانِ بسیار مُجْتَمع گردند. و باز چون آیینه زنگ گیرد، به مِصْقَلَه صافی شود ، از آن چه تاریکی اندر سنگ اَصْلی است و روشنایی اندر آیینه اَصْلی. اصل پایدار بود ، آن صِفَت عاریتی را بقا ۱۵ نباشد .
پس من این کتاب مر آن را ساختم که صَقّالِ دلها بُوَد که اندر حجاب غَیْن گرفتارباشَنْد و مایهٔ نور حقّ اندر دلشان موجود باشد تا به بَرَکَتِ خواندنِ این کتاب آن

۱- مو ، : ما : که آن . ۲ -ما، مو : است: ندارد ۳- ما : گفته بُوَد
۶- ما : که او ۷- ما : ممکن .
۹- ما : این جنس را مو : ندارد ما : اشارات ، مو : اشارت
۱۰- مو : لطیفه الرّین ما : رحمة اللّه رحمة اللّه علیه مو : رحمة اللّه تعالی علیه
۱۱- ما : « رین از جملهٔ خطرات » مو : خطره ۱۲- مو : چنان چه
۱۳- ما : باز : ندارد مو : به چون ۱٤- مو : «اصل» ندارد.
۱٦- ما- من : ندارد مو : باشند ۱۷- ما ، اضافه دارد : گرفتار باشند و « و اندر هر کاری که غرض نفسانی آید برکت برخیزد و دل از طریق مستقیم به محلّ اعوجاج گراید و از دو بیرون نباشد، یا غرضش بر آید یا نه ، اگر غرض نفس برآید ، هلاك وی اندر آن بود ».
و به تأثیر خواندن مو : و الحمدللّه علی نعمة العرفان هستی ایشان ما : ندارد .

حجاب برخیزد و به حقیقتِ معنی راه یابند . و باز آنان که هستی ایشان را عجنت از انکارِ حقّ و از ارتکابِ باطل [مو ۸] بُوَد ، هرگز راه نیابند به شواهدِ حقّ، و از این کتاب مر ایشان را هیچ فایده نباشد.

فَصْل : اَمّا آن چه گفتم مَقصُودت مَعْلوم شد و سخن اندر غَرَضَت اندر ۵ این کتاب مَقْسَوم شد، مُراد از این قول آن بُوَد که تا مَسؤول را ، مقصودِ سایل معلوم نگردد ، مُرادِ سایل مَحصُول نگردد ، که سؤال از اشکال کنند . و چون به جواب اشکال حلّ نشود ، فایده ندهد، و حلِّ اشکال جز به مَعْرِفَتِ اشکال نتوان کرد .

و آن چه گفتم سخن اندر غَرَضَت مقسوم شد ، یعنی سؤال بر جمله را ، جواب بر جمله باشد .چون سایل بر جملهٔ دَرَجات و اَخَواتِ سؤال خود عالم بُوَد. و باز مُبْتَدی ۱۰ را به تَفصیل حاجَت بُوَد ،و اَقْسامِ حُدُود و بیانِ آن،خاصّه که غَرَضِ تو - أَسْعَدَكَ اللّه - اَندر این آن بوده است که تا تفصیل دهم و کتاب سازَم از سؤال تو - وَ بِاللّهِ التَّوفیقُ - .

فَصْل : و آن چه گفتم که من از خداوند - تَعالی - توفیق و اسْتِعانَت خواهم ، مُراد آن بُوَد که بنده را ناصر به جُز خداوند نباشد که وی را بر خَیرات نُصرَت کند و توفیق زیادت دهدش، و حقیقت توفیق ، موافقتِ تأییدِ خداوند بُوَد با فعل ۱۵ بنده اندر اَعْمالِ صَواب .و **کتاب و سُنّت** بر وُجُودِ صحّت توفیق ناطق است و اُمّت ، مُجْتَمِع .به جز گروهی از مُعْتَزِله و **قَدَریان** که لَفظِ توفیق را از کُلِّ مَعانی خالی گویند و گروهی از مشایخِ این طریقت گفته اند که : « **أَلتّوفیقُ هُوَ الْقُدرَةُ عَلَى الْطّاعَةِ عِنْدَ الإسْتِعْمالِ**» . چون بندهٔ خداوند را مُطیع باشد ، از خداوند بدو نیز زیادت بود و قُوَّت افزون تر، از آن چه پیش از آن بوده باشد و در جمله حالاتِ

---

۱ - ما : و از .
۳ - ما : اضافه دارد :نباشد « و الحمدللّه علی نعمة العرفان »
٤ - ما : سخن : ندارد
۷ - ما : ندارد : « فایده ندهد»
۸ - مو : مر جمله
۹ - مو : درجات احوال
۱۰ - مو : بیان و حدود
۱۱ - ما : این او
کتابی مو : کتاب را
۱٦ - ما : «گروهی» ندارد
۱۷ - مو : این قصّه
۱۹ - مو : ما : جمله حالاً

بعدِ حال ، آن چه می باشد، از سکون و حرکات بنده ، جمله فعل و خَلْقِ خدای است – تعالی –. پس آن قوّتی را که بنده بدان طاعت کند ، توفیق خوانند . و این، جایگاه این مسأله نیست ، که مُراد از این ، چیزی دیگر است. و بازگشتم به سرِ مقصود تو – إنْ شاءَ اللّهَ عَزّ وَ جَلّ –. و پیش از آن که بر سرِ سخن شوم، نخست سؤال تُرا بِعَیْنه بیارم و ۵ از آنجا به ابتدای کتاب پیوندم. – وَ بِاللّه اَلتّوفیق .

صُورَتُ السّؤال : قالَ السّائلُ وَ هُوَ أبُو سَعید الهَجْویری : « بیان کن مرا اندر تحقیق طریقتِ تَصوُّف ، و کیفیّت مقامات ایشان ، و بیان مَذاهب و مقالات ایشان ، و اظهار کن مرا رمُوز و اشارات ایشان ، و چگونگی محبّتِ خداوند – عزّ وَ جلّ – و کیفیّتِ اظهار آن بر دلها ، و سبب حجاب عقول از کُنه و ماهیتِ آن ، و نفرت نفْس از ۱۰ حقیقت آن ، و آرام روح با صَفْوَتِ آن ، و آن چه بدین تَعلّق دارد از مُعاملاتِ آن ».

قالَ الْمَسْؤولُ وَ هُوَعَلِیُّ بنُ عُثْمانِ الْجُلابیُّ – وَ فَّقَهُ اللّه تَعالَی – :

بدان که اندر این زمانهٔ ما ، این علْم ، به حقیقت ، مُندرس گشته است ، خاصّه اندر این دیار که خَلْق جُمله مشغولِ هوا گشته اند (مو .۱) ، و مُعْرض از طَریق رضا ، و عُلَمای روزگار و مُدّعیانِ وقْت را از این طریقت ، صُورت بر خلاف اَصْلِ آن بسته است .

۱۵ پس بیارید همّت به چیزی که دستِ اَهْلِ زمانه بِأسْرها ، از آن کوتاه بُود ، به جز خَواصِّ حضْرتِ حَق، و مُرادِ همه اَهْلِ ارادت از آن مُنْقَطع ، و مَعْرفتِ همه اهلِ معْرفت از وجود آن مَعْزول. « به جز خواصّ حضرتِ حقّ » ، خاصّ و عامّ خَلْق از آن ، به عبارتِ آن ، بسنده کرده اند ، و مر حجابِ آنرا به جان و دل خریدار گشته ، و کار از تحقیق به تقلید افتاده ، و تحقیق روی خود از روزگار ایشان بپوشیده ، و عَوامّ بدان بسنده کرده گویند

---

۱ – مو : خلق و فعل مو ، ما : پس این کتاب
۲ – ما، مو که : ندارد ٤ – ما – ان شاء .... ندارد. ٦ – ما : « فصل» اضافه دارد .
٦ – ما : « الهجویری رحمه اللّه » . ما : بیان کن مذاهب مو :ندارد، ما : آن مذاهب
ما : و اظهار رموز و اشارات ایشان ۱۱ – ما – «و » : ندارد مو :دارد.
مو : ابی عثمان، ما : رحمة اللّه تعالی علیه
۱۳ – مو: دیار ندارد، ما : روزگار ۱۵ – ما : از آن کوتاه.
۱۹ – ژ : پوشیده ، مو: بپوشید

که : « ما حقّ را همی بشناسیم » و خَواصّ بدان خُرسَند شده، که اندر دل تمنّی یابند ، و اندر نَفْس هاجِسی و اندر صدر میل بدان سرای، از سِرّ مشغولی گویند : « این شوقِ رؤیَت است و حرقَتِ مَحبّت ». و مدّعیان به دعْویِ خود از کُلّ معانی باز مانده ، و مُریدان از ۵ مُجاهدَه دست باز داشته ، و ظَنّ معلول خود را مُشاهدَه نام کرده .

و من پیش از این کُتُب ساختم اندر این معنی ، جمله ضایع شد. و مُدّعیانِ کاذِب، بعضی سخن از آن ، مرصَیدِ خَلْق را بر چیدند، و دیگر را بشُستَند و ناپایدار کردند. از آن چه صاحِب طبع را سرمایه، حَسَد و اِنکار نعمتِ خداوند باشد. و گروهی دیگر نَشَستَند، امّا برنخواندند. (مو ۱۱) و گروهی دیگر بر خواندند و معنی ندانستند ، و به عبارت آن ۱۰ بسنده کردند تا بنویسند و یاد گیرند و گویند که : « ما علم تصوّف و معْرِفَت می گوییم ، و ایشان اندر عَیْنِ نَکْرَتَند. ».

و این جمله از آن بُوَد که این معانی کبریتِ احمر است و آن عزیز باشد، و چون بیابندش، کیمیا بُوَد ، و دانگِ سنگی از وی بسیار مس و روی را زَرِ سُرخ گرداند ، و فی الجمله هر کسی آن دارو طَلَبد که مُوافِقِ دردِ وی باشد ، و به جُز آن نبایَدَش ، چنان که ۱۵ یکی گوید از بزرگان ، **شعر** :

فَكُلُّ مَنْ فِی فُؤادِهِ وَجَعٌ يَطْلُبُ شَيْئًا يُوافِقُ الْوجعَا

کسی را که داروی علّتِ وی، حقیر ترین چیزها بود، ویرا دُرّ و مرجان نباید تا به بلسان و دَواء المِسْك آمیزندش.و این معنی عزیزتر از آن است که هر کسی را از آن نصیب باشد.و پیش از این،جُهّال این علم بر کُتُب مَشایخ همین کردند.چون آن خِزانه هایِ اسرار خداوند به دست ایشان افتاد، معنی آن ندانستند . به دست کلاه دوزانِ ۲۰

---

۱ - مو : شناسیم ژ : پسند مو : خورسند ژ : خرسنده ، ما : خورسند شدند .
۲ - ما : نفسها حسّی ، مو : نفسها حسی ما : میلی بدان مو : میل ازان
۷ - ما : ناپایدار کردن
۹ - مو : برنخواندند: ندارد ما : بخواندن
۱۰ - مو : «که ما» ندارد ۱۳ - ما : بسیاری ۱۵ - ما : یکی از بزرگان گویند.
۱۷ - ما : کمینه حقیرترین
۱۸ - ما : بشلیشا و دوال المسك مو : شلیشا

جاهِل کنند، و به مُجَلِّدان ناپاك دادند تا آنرا آستر کلاه و جِلْدِ دَواوین شعرِ ابو نواس و هَزَل جاحظ گردانیدند ، و لاَمحالَه چون بازِ مَلِك بر دیوار سرای پیر زنی نشیند ، پر و بالش ببرند.

و خداوند - عزَّ وَ جلَّ - ما را اندر زمانه یی پدیدار آورده است که اهل آن هوا را ۵ شریعت نام کرده اند[مو ۱۲] ، و طَلَب جاه و ریاست و تَکَبُّر را ، عزّ و عِلم ، و ریای خَلْق را خَشْیَت ، و نهان داشتن کینه را اندر دل ، حلم ، و مجادلَه را مناظَره ، و مُحارَبَه و سفاهت را عَظَمَت ، و نِفاق را زُهد ، و تَمنّی را ارادت ، و هَذَیانِ طبع را مَعْرِفَت ، و حَرَکاتِ دل و حدیثِ نَفْس را مَحَبّت ، و الحاد را فَقْر ، و جُحُود را صَفْوَت ، و زَنْدَقه را فنا ، و ترکِ شریعت پَیْغَمْبَر را - صَلّی اللّه عَلَیهُ وَسَلم - طریقت ، و آفتِ اهلِ زمانه را مُعامَلَت نام ۱۰ کرده اند ، تا اَرْباب مَعانی اندر میان ایشان مهجور گشته اند، و ایشان غَلَبه گرفته . چون در فَتْرَت اوّل اهل بیتِ رسول اللّه - صَلّی اللّه عَلَیه وَسَلّم - ، با آل مَرْوان، چگونه نیکو گفته است آن شاهِ اهلِ حَقایق و بُرهانِ تحقیق و دَقایق اَبُو بَکْرِ الواسطیّ - رحمة اللّه عَلَیْه -: « إبْتَلَیْنابزَمانِ لَیسَ فیْهِ آدابُ ألإِ سْلامِ وَ لا أخْلاقُ الْجاهِلَیّةِ وَلاَ أَحْکامُ ذَوِی الْمُرُوءَةِ » . و شِبْلی گوید موافق این بیتی ۱۵ شعر :

« لَحَا اللّهُ ذی الْدّ نْیا مَنا خًا لِراکِب فَکُلٌ بَعید الْهَمّ فیها مُعَذَّبٌ »

فَصْل : بدان - قَوّاكَ اللّهُ - که یافتم این عالَم را مَحَلِّ بعضی اسرارِ خداوند ، و مُکَوّنات را مَوْضعِ وَدایع وی ، و مُثَبّتات را جایگاهِ لطایفِ آن اندر حقّ دوستانش ، و

---

۱ - مو : همین افکندند ۲ - ما : محاربت چون مو : بر سر دیوار.
٤ - مو : پدید ۵ - ما : عِظَتَ مو :عزّت
۸ - مو : جهور ما : جهود ۱۰ - ما - محجوب، مو : مجهور.
۱۱ - مو :چون اندر . ما : چنان که اندر ما : رسول، مو : به آل
۱۲ - ما : نیك ، مو : به ۱٤ - ما : والأ أخلاق الجاهلیّة والأحکام ذوی المرو ءة
مو : ندارد ما : بیتی وَ فَقَكَ اللّه ۱٦ - مو : لجا اللّه،
مو : لراکَبه مو : اتهم
۱۷ - ما ،مو: یافتیم

جَواهر و اَعراض، و عَناصر و اَجْرام ، و اَشْباح و طَبایع ، [مو ۱۳] جمله حجابِ آن اَسْرارند ، و اندر مَحلِّ توْحید، اثبات این هر یك شرك باشد.

پس خداوند - تعالی - این عالَم را در مَحلِّ حجاب بداشته است ، تا طَبایع هر یك در عالم خود به فرمانِ وی ،طَمأنینت یافته اند، و به وجود خود از توحیدِ حقّ مَحجوب گشته ، ۵ و ارواح اندر عالَم ، به مزاج وی مَشْغول گشته ، و به مُقارنَه از محلّ اخلاص دور مانده ، تا اَسرارِ ربّانی اندر حقِ عقول ، مُشْکل شده است ، و لطایفِ قُرب اندر حقّ اَرْواح پوشیده گشته ، تا آدمی در مَظَلَّهٔ غفلَت به هستی خود مَحْجُوب گشته است ، و در مَحلِّ خُصوصیّت به حجاب خود مَعیْوب گشته. چنانکه خداوند - تعالی - گفت : « و اَلعَصْرِ إِنّ اْلإِنْسانَ لَفی خُسْرٍ » . و نیز گفت : « إِنَّهُ کانَ ظَلُوماً جَهُولاً ». ۱۰ و رَسُول گفت - صلّی اللّهُ علیه وسَلّم - : «خَلَقَ اللّهُ اْلخَلْقَ فی ظُلْمَةٍ ثُمّ أَلْقی عَلَیْهِ نوراً ».

پس این حجاب ، وی را در عالَم مَزاجش افتاده است . به تعَلّقِ طَبایع بدو ، و به تصرُّف عَقْل اندر او ، تا لاجَرَم به جهلی بسنده کار شده است ، و مر حِجاب خود را از حقّ به جان خَریدار آمده ، از آن چه از جمالِ کَشْف بی خبر است ، و از تحقیق سرِیرتِ ربّانی ۱۵ مُعْرِض، و بر محلّ ستوران آرمیده ، و از محلّ نَجاتِ خود رمیده ، و بوی توحید ناشنیده ، و جمال اَحدیّت نادیده ، و ذَوْقِ (مو ۱٤) توحید ناچشیده ، و به ترکیب از تحقیقِ مشاهده باز مانده ، و به حرْص دُنْیا از ارادتِ خداوند رُجُوع کرده ، و نَفسِ حَیْوانیّت ، بی حَیات ربّانی، مر ناطقه را مقهور کرده، تا حَرَکات و طَبْعَش ، جُمله اندر نَصیب حَیْوانیّت مُقرَّر شده است ، و جز خوردن و خفتن و مُتابع شهوات بودن، هیچ چیز نداند، و خداوند -

۱- - مو : حجاب آن ما «این» : ندارد . ۳- ما : داشته
٤- مو : اندر عالم مو : اندر
۵- مو: در عالم ما : مشرور مو : ندارد مو : مقارنت آن
ما : خلاص ٦- مو :حقّ : ندارد
۷- مو :آدمی اندر ما : ندارد ۱۰- مو : خَلَقَ الخَلْق
۱۲- ژ : بسندکار مو : بسند ۱۵- مو : نشنیده
۱٦- مو : ندیده، مو : نچیده ۱۸- مو : و تا ، ما : طلبش
مو : نَفس حیوانیّت

عَزَّ وَ جَلَّ - مر دوستان خود را از این جُمله اِعراض فرمود و گفت : « ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الأَمَلَ فَسَوفَ يَعْلَمُونَ » از آن چه سُلطانِ طبع ایشان ،سرِّ حقّ را بر ایشان بپوشیده بوده و به جای عنایت و توفیق اندر حقّ ایشان ،خذْلان و حِرمان آمده، تا جمله مُتابعِ نَفْسِ اَمّاره گشتند ، که این **حجاب اعظم** است و مَنْبع ۵ سوء و شرّ ، چنان که خدای - تعالی - گفت : « إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ » .

اکنون من ابتدای کتاب کنم و مَقْصودِ تُرا اندر مقامات و حُجُب پیدا کنم ، و بابیانی لطیف مر آن را مَبْسوط گردانم ، و عباراتِ اَهْلِ صنایع را شرح دهم ، و لختی از کلام مشایخ بدان پیوندم ، و از غُرَرِ حکایات ، مر آن را مَدَدی دهم ، تا مُراد تو بر آید. و آن کسان که در این عِلْم نگرند - از عُلَمایِ ظاهر و غیرِهم - بدانند که : طریق تصوّف را ۱۰ اصلی قوی است و فرعی مُثْمِر . و جملهٔ مَشایخ که از اهل علْم بودند ، جملهٔ مریدان را بر آموختن عِلْم باعث بودند[مو ۱۵] و بر مُداومَت کردن، تا ایشان حریص گردند . و هرگز مُتابعِ لَهْو و هَزْل نبوده اند ، و طریق لَغْو نسپرده اند ، از پس آنکه بسیاری از مشایخ مَعرفَت و عُلَمای ایشان اندر این مَعانی، تَصانیف ساخته اند ، و به عبارات لطیف از خواطرِ ربّانی، براهین نموده .« وَ بِاللّهِ الْعَونُ وَ التَّوفيقُ و حَسْبُنَا اللّهُ وَ ۱۵ نِعْمَ الْرَّفيقُ » .

---

۱ - مو : فرموده ۳ - مو : پوشیده بود ژ : ندارد
۴ - ژ «که» ندارد مو : و این ۶ - ما : کنم تا مو :و بیانی
۹ - ما : و آن نیز اندرین نگرد مو : بنگرند
مو : آن بداند ما : مقرّر
ما : طریقة مو : طریقت
۱۰ - ما «مثمر» : ندارد مو : بوده اند.
ما : و مریدان
۱۱ - مو : بوده اند و ما : بر ایشان حریص داشته اند مو : داشته اند.
مو «تا» : ندارد ۱۲ - ما : نسپرده
۱۳ - مو : معرفت را مو : طریقت معانی ۱۴ - ما : خواطر ربّانی خود
مو ، ما : برهان
ما : نموده اند ۱۵ - ما : و باللّه العون : ندارد مو - « و حسبنا....» ندارد .

بابُ إثْبَاتِ الْعِلْم

قَولَهُ تَعالی - فِی صِفَةِ العَلَماءِ : « إنَّما یَخْشَی اللّهَ مِنْ عِبادِه الْعَلَماءَ » . و پیغمبر گفت - صلّی اللّه علَیه وسَلَم - : «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِیضَةٌ عَلی کُلِّ مُسْلِمٍ و مُسْلِمَةٍ » و نیز گفت - صلّی اللّه علیه وسَلم - : « أُطْلُبوا الْعِلْمَ وَ لَو بالْصِّین » .

۵ و بدان که عِلْم بسیار است وَ عُمرْ کوتاه و آموختن جمله عُلوم بر مردم فریضه نه .چون عِلْم نُجوم و طِبّ ، و عِلْم حساب و صَنْعَتهای بدیع و آن چه بدین مانَد. به جز از این عُلوم هر یك بدان مِقْدار که به شریعت تَعلّق دارد ، از نُجوم مر شناخت وقت را اندر شب ، و طِبّ مر احْتمارا ، و حساب مر فرایض و مُدتِ حیض را ، و آن چه بدین مانَد.

پس فرایضِ عِلْم چندان است که عَمَل بدان دُرُست آید ، و خدای - عزّ وجَلّ - ذمّ کرد ۱۰ آنان را که علوم بی مَنْفَعَت آموزند ، لِقَولِه - تعالی: « وَ یَتَعَلّمونَ ما یَضُرُّهم وَ لا یَنْفَعُهم ». و رسول - صلّی اللّهُ عَلَیهُ وَسَلّمَ - زینهار خواست و گفت : « أَعوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لا یَنْفَعُ » .

پس بدان که از عِلْم اندك ، عَمَل بسیار توان گرفت . و باید که عِلْم ، مَقْرونِ عَمَل باشد. کَما قالَ - صلّی اللّه علیه وسَلّمَ - : « أَلْمُتَعَبّدُ بِلافِقْهِ کالحِمارِ فِی الطّاحُونَة ۱۵ » . «مُتَعَبّدانِ بی فِقْه را به خَرِ خرَاس ماننده کرد » که هر چند می گردد بر پی نَخُستین باشد ، و هیچ راهشان رفته نشود .

---

۱ - ما : باب الاوّل فی اثبات العلم
۲ - ما ، مو : خداوند تعالی گفت اندر صفت علما
۵ - ما ،مو : فریضه نیست
۶ - ما ، مو : حساب و صناعتها
۷ - ما ، مو : مگر ازین هر یك
ژ از : ندارد
ما ، مو : اوقات را
۸ - مو ، ما : فرایض را
۹ - ما ،مو : عدّت را
۱۰ - ما ، مو : بدان عمل درست باشد.
ما ، مو که حقّ تعالی بدان ذمّ کرد کسانی را
۱۱ - مو ما : قوله عزّ و جلّ
۱۳ - ما : زنهار
۱٤ - ما : پس به اندکی از علم بسیار بتوان کرد.
۱۵ - ما : که رسول گفت مو: ... علیه السلام
۱٦ - ما ، مو : همی گردند
۱۷ - ما : باشند
مو، ما : رفته نیاید

و از عوامّ : گروهی دیدم که علم را بر عَمَل ، فضْل نهادند ، و گروهی عَمَل را بر عِلْم . و این هر دو باطل است ، از آن که عَمَلِ بی عِلْم ، عَمَل نباشد . عَمَل آنگاه عَمَل گردد که مَوصُول عِلْم باشد ، تا بنده بدان مر ثوابِ حقّ را متوجهٔ گردد.چون نماز که تا نَخُست ، عِلْم اَرکان طَهارت و شناخت آب و مَعرِفَت قِبْله و کَیفیّت نیّت و ارکان نماز نَبوَد، نماز، نماز ۵ نَبودَ .

پس چون عَمَل به عَیْنِ عِلْم ، عَمَل گردد، چگونه جاهِل آن را از عَمَل جدا گوید، و آنان که عِلْم را بر عَمَل ، فضل نهادند ، هم مُحال باشد ، که عِلْم بی عَمَل ، عِلْم نباشد از آنکه آموختن و یادداشتن و یاد گرفتن وی ، جمله نیز عَمَل باشد . از آن است که بنده بدان مثاب است . و اگر عِلْمِ عالِم به فِعْل و کَسْب وی نبودی ، وی را بدان هیچ ثواب نبودی . و این ۱۰ سخن دو گروه است : یکی آنان که نسبت به عِلْم کنند مرجاهِ خَلْق را [مو ۱۷] ، و طاقت مُعامَلَت آن ندارند و به تحقیق عِلْم نرسیده باشند . عَمَل را از آن جدا کنند ، که نه علم دانند نه عَمَل ، تا جاهلی گوید : « **قال نباید ، حال باید** » . و دیگری گوید : « **عِلْم بایَد، عَمَل نبایَد** ».

و از **ابراهیم اَدْهَم** -رَحْمَةُ اللّه عَلَیه - می آید که گفت :« سنگی دیدم بر راه ۱۵ افکنده ، و بر آن سنگ نبشته که :« مرا بگردان و بخوان » گفتا : « بگردانیدمَش و دیدم که بر آن نبشته بود که :

---

۱ - مو ،ما : خود عمل مو : ازان چه ۲ - مو، ما : که عمل
- مو : علم بود ٤ - مو، ما : طهارت نبود
مو : شناختن نیّت ما : علم شناخت آب و علم معرفت قبله و علم کیفیّت
مو : ندارد ٦ - مو، ما : می گردد ما : ازین جدا کنند
۷ -مو : چنانکه خدای تعالی می گوید: نبذ فریق من الّذین اوتوا الکتاب کتاب اللّه وراء ظهورهم کأنّهم لایعلمون نام عالم بی عمل از عالمان نفی کرد از انجه
۸ - مو: گرفتن آن مو : عمل بود
۹ - مو : او نبودی « وی» ندارد.
۱۲ - مو : که وی ما : و کار در باید قال ....
۱٤ -ما : رضی اللّه عنه مو ، ما : دیدم بر
۱۵ - مو : ما : بر آن نوشته بود که : مرا بگردان و بر خوان پس بگردانیدمش بر آن نوشته بود که .

« أنتَ لا تَعْمَلُ بما تَعْلَمُ ، فَكَيْفَ تَطْلُبُ ما لا تَعْلَمْ » : « تو به عِلْم خود عَمَل می نیاری ، مُحال باشد که نادانسته را طَلَب کنی » یعنی کار بندِ آن باش که دانی ، تا به برکات آن نادانسته نیز بدانی.

و اَنَس بنِ مالك گوید - رَضِیَ اللّه عَنْهُ - : « هِمَّةُ الْعُلَماءِ الْدرایَةُ ، ۵وَ هِمَّةُ الْفُقَهاءِ الرِّوایَةُ ». ازآن چه اَخَواتِ جَهْل از عُلَما منتفی باشد. آن که از عِلْم ، جاه و عِزِّ دنیا طَلَبد ، نه عالِم بُوَد. زیرا که طَلَبِ جاه و عِزّ از اَخَواتِ جَهْل بُوَد . و هیچ دَرَجه نیست اندر مرتبه چون عِلْم ، که چون آن نباشد ، یعنی عِلْم ، هیچ لطیفهٔ خداوند را - تعالی - نشناسد. و چون آن موجود باشد، همهٔ مقامات و شواهِد و مَراتِب را سزاوار باشد.

. ۱ فَصْل : بدان که عِلْم دواست : یکی عِلْم خداوند - تَعالی - ، و دیگر عِلمِ خَلْق. و عِلْمِ بنده اندر جَنْبِ عِلْمِ خداوند - تعالی- مُتَلاشی بُوَد ، زیرا که علم وی ، صِفَتِ وی است و بدُو قایم ، و اَوْصافِ وی را نهایت نیست . و علم ما صِفَتِ ماست و به ما قایم ، و اوصافِ ما، مُتَناهی اند.لِقَولِهِ - تعالی : « وَ ما [مو ۱۸] اُوتیتُم مِنَ الْعِلْمِ إلاّ قلیلاً ».

۱۵ و در جُمله عِلْم از صِفات مَدْح است و حَدِّش « احاطَةُ الْمعلُوم » و « تَبْیینُ الْمعلُوم » است . و نیکوترین حدودِ وی این است که : « اَلْعِلْمُ صِفَةٌ یَصیرُ الْحَیُّ بِها عالِمًا » و خدای - عزّ و جلّ - گفت « وَ اللّهُ مُحیطٌ بِالْکافِرینَ ». و نیز گفت : « وَ اللّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلیمٌ » .و علمِ او یك عِلم است

۱ - مو ، ما: عِلْمَ مالاتعلم ۲ - ما،مو : نکنی محال- ٤ - مو : گوید که

۵ - مو : السَّفهاء ٦ -مو، ما : طلبند، که طلب عزّ ... بود مو ، که علم - مو : علم دنیا

۷ - مو : هیچ است ما : از آن بلند تر که اگر علم نباشد به هیچ

ما: «فصل »: ندارد .۱و ۱۱ - ما: «تعالی » ندارد

۱۱ - ما: واللّه اعلم ۱۳ - ما : تعالی نهم

۱۲ - ما « است » : ندارد ۱٤ - ما ، مو : او این که

۱۷ - مو، ما: و خداوند تعالی گفت :ما : و خداوند گفت مو : و خدای تعالی گفت

۱۸ - مو، ما : بدان می داند همهٔ.

که بدان همی داند جملهٔ موجودات و معدومات را ، و خلق را باوی مشارکت نیست ،و متجزّی نه ، و از وی جدا نه. و دلیل بر علمش ، ترتیبِ فعلش ، که فعل محکم ، علم فاعل اقتضا کند.

۵ پس علمِ وی ، به اسرار لاحق است ، و به ظواهر محیط ، طالب را باید که اعمال اندر مشاهدهٔ وی کند چنان که داند که او بدو و به افعال او بینا است .

حکایت : همی آید که : اندر بصره رئیسی بود . به باغی از آنِ خود رفته بود. چشمش بر جمال زنِ برزگر افتاد. مرد را به شغلی بفرستاد ، و زن را گفت : « درها دربند ! » گفتا : « همه درها دربستم الاّ یک در ، که آن نمی توانم دربست ! » گفت : « کدام در است آن ؟ » گفت : « آن در که میانِ ما و میانِ خداوند است - جلّ جلالُهُ - » . ۱۰ مرد پشیمان شد و استغفار کرد .

حکایت : حاتم الأصمّ گفت - رضیَ اللّهُ عنهُ - : « چهار علم اختیار کردم . از همه عالم برستم » . گفتند : « کدام است آن ؟ » گفت : « یکی آن که بدانستم خدای را - تعالی - بر من حقّی است [مو ۱۹] که جز من نتواند گزارد کسی آن را . به ادای آن

---

۱ - مو، ما : می داند همهٔ خلق را اندر آن
۲ - ژ : متجزّی نیست... جدانیت .
۳ - مو : ما : فعلش است
۴ - مو ، ما : اظهار ما: مرید را باید.
ما : اندر اعمال
۵ - ما : چنان که او مو : چنانچه میداند
ما ، مو ، وی
۶ - ما،مو : الحکایت
ما ،مو : همی آرند
ما ، مو : باغ خود
۶ - ما : « جمال » ندارد ،مو : حسن
ما ، مو : برزگر خود
مو : مرد را بفرستاد
۸ - ما ، مو : زن گفت
ما : در بستم ما، مو : مگر
ما : بست
۹ - ما، مو : کدام دری
ما ، مو : میان ... جلّ جلاله : ندارد
۱۱ - ما ، مو : «حکایت» ندارد. رحمة اللّه علیه که ،
۱۲ - مو ، ما : همه علمهای
۱۳ - ما ، مو : «تعالی» ندارد
مو ، ما : دیگر ، در اینجا شماره دوم به جای یکم آمده است .

مشغول گشتم : دیُم آن که بدانستم که مرا رزقی است مَقسوم ، که به حِرصِ من زیادت نشود. از طَلَب زیادتی بر آسودم. سیُم آن که بدانستم که مرا طالبی است ، یعنی مرگ ، که از وی نتوانم گریخت. برگ آن را بساختم. چهارُم آن که بدانستم که مرا خدای است - جَلَّ جَلالُهٗ - مُطَّلِع بر من . از وی شرم داشتم و ناکردنی را دست بداشتم ، ۵ که چون بنده عالِم بُوَد که خداوند - تَعالی- بدو ناظر است . کاری نکند که به قیامت از وی شرم دارد ».

فَصْل : امّا عِلم بنده باید که در اُمورِ خداوند - تَعالی- باشد،و مَعْرِفَتِ وی. و فریضه بر بنده عِلْم وقت باشد. و آن چه بر مُوجب وَقْت به کار آید ظاهر و باطن . و این به دو قسم است : یکی اصول ، و دیگر فروع. ظاهرِ اصول ، قولِ شهادت ، و باطنش تحقیقِ ۱۰ مَعْرِفَت. و ظاهر فروع ، بَرزش مُعامَلَت ، و باطِن تصحیحِ نیّت . و قِیام هر یك از این ، بی دیگر مُحال باشد. ظاهر حقیقت ، بی باطن ، نِفاق ، و باطِنِ حَقیقت ، بی ظاهر، زَنْدَقَه . ظاهرِ شریعت، بی باطن ، نَفَس ، و باطن ، بی ظاهر ، هَوَس.

پس عِلْم حقیقت را سه رُکن است : یکی عِلم به ذاتِ خداوند. عَزَّ وَ جَلَّ. و وَحْدانیّت وی ، و نَفْی تشبیه از ذاتِ پاك وی- جَلَّ جَلالُهٗ - ، و دیگر عِلم به صِفات وی و ۱۵ اَحکام آن .و سدیگر عِلم به افعال و حِکْمتَ وی . و عِلْمِ شریعتَ را سه رکن

۱و۲- ما ، مو : « حرص» ندارد . ما : زیادت و کم
۳- ژ : او را ، ما: ازو مو : برگ آنرا بشناختم
٤- مو ، ما : خداوند ، ما ، مو : « جلّ جلاله » ندارد. ما ، مو : از ناکردن دست باز داشتم چون.
۵- ما : « تعالی » ندارد ژ : چیزی نکند.
۷- ما : فصل دهم ، مو : که اندر
۹- ما ، مو : و آن بر دو قسمت یکی قسمت اصول و دیگر قسمت فروع
۱۰- ما ، مو : ورزش ، باطنش تصحیح
۱۱- ما ، مو : بی دیگری ، بی حقیقت باطن نفاق بود . ما، مو : بی ظاهر نقص بود نَفَس بُوَد
۱۲- ما ، مو : خداوند تعالی
۱۳- ما : از ذات وی و دیگر علم و صفات خداوند تعالی
۱٤- ما ، مو : سیوم علم ما ، مو : شریعت را نیز

است : یکی کتاب ، ودیگر سنّت ، و سیم اجْماعِ اُمّت .

و دلیل بر علِم به اثبات ذات و صفات پاک و افعالِ خدای ـ تَعالی ـ لِقَولِه تَعالی :
« فَاعلَمْ اَنّهُ لا الهَ الاّ اللّهُ » .و{مو .۲} نیز گفت :« فَاعْلَمُوا اَنّ اللّهَ مَوْلیکُمْ ». و
نیز گفت :« اَلَم تَرَ اَلی رَبّكَ كَیْفَ مَدّ الظِّلّ » . و نیز گفت : اَفَلایَنْظُرونَ إِلَی الإِبِلِ
۵ کَیْفَ خُلِقَتْ». و مانند این آیات بسیار است ، که جمله دلایلند بر نظر کردن اندر اَفعالِ
وِی ـ تَعالی وَ تَقَدّس ـ تا بدان افعال ، فاعل را به صفات وی ، بشناسند .

و پیغمبر گفت : صَلّی اللّه عَلیه و آله وَسَلّم ـ : « مَنْ عَلِمَ أَنّ اللّهَ ـ تَعالی ـ رَبّهُ
و إِنّی نَبِیّهُ، حَرّمَ اللّه ـ تعالی ـ لَحْمَهُ وَ دَمَهُ عَلَی النّارِ » .

امّا شرط علْم به ذات خداوند ـ تعالی ـ آن است که :عاقل و بالغ بداند که :
۱۰ خداوند ـ تَعالی ـ موجود است اندر قدَم ذات خود ، و بی حَدّ و بی حدود است ، و
اندر مکان و جهت نیست . و ذاتش مَوجب آفت نیست . از خَلقَش کسی مانند نیست .وی
را زن و فرزند نیست .هر چه اندر وَهْم صورت گیرد ، و اندر خِرَد اندازه بندد ، وی ـ
جَلّ جَلالَهُ ـ آفریدگار آن است ، و دارنده و پروردگار آن ، لِقَولِه ـ تعالی : «لَیْسَ کَمِثْلِه
شَيٌ وَ هُوَ السّمیعُ البَصیرُ ».

۱۵ و امّا عِلْم به صِفاتِ وی آن است که : بدانی که : صفاتِ وی ـ تَعالی ـ بدو
مَوجود است ، که آن نه وی است و نه جزْ وی . بدو قایم است ، او به خود قایم و دایم . چون
علْم و قُدرَت وَ حیات و ارادت و سَمْع و بَصَر و کلام و بقا، لِقَولِه ـ تَعالی ـ : « إِنّهُ عَلیمٌ
بِذاتِ الصّدُورِ » .و نیز گفت:« وَاللّه عَلی کُلّ شَیء قَدیرٌ».و نیز گفت :« هُوَ الحَیّ
لا الهَ الاّ هُوَ».و نیز گفت:«وَهُوَ السّمیعُ البَصیرُ ».و نیز گفت :« فَعّالٌ لِما یُریدُ ».و
۲۰ نیز گفت: « قَوْلُهُ الحَقّ ».

۲ ـ مو : صفات افعال ما ، مو : لقوله عزّ و جلّ ، قول اوست . ۳ ـ مو : هُوَ مولیکم . ۰
ما : اَلَمْ ترالی ...» ندارد . ۵ ـ ما ، مو : آن به نظر کردن . ما ، مو : « تقدّس» ندارد.
۶ ـ ما ، مو: صفات فاعل را بشناسی. ۷ ـ ما ، مو : و نیز گفت رسول
۹ ـ ما ، مو : بداند که حقّ تعالی .۱ ـ ما : بذات ۱۱ ـ ما ، مو: از خلقش مانند .
۱۲ ـ وَهْم تو ۱۶ ـ ما ، مو : بدو موجود و بدو قائم و ویرا دایم است آن صفات چو ن...
۱۷ ـ ما ، مو: چنان که خدای تعالی گفت
۱۸ ـ .۲ ـ ما : این آیه ها را جا به جا آورده است و در مو « قوله الحقّ» و « لَهُ الْملكُ » اضافه دارد.

امّا علم به اثبات اَفعال وی آن است که : بدانی که : وی - تَعالی وَ تَقَدّسَ - آفریدگار خَلقان است ، وَ خالقِ اَفعال ایشان است ، و عالَم نابوده، هَسْت به فعل وی شده است . مَقْدِرِ خَیرْ و شرّ است ، خالق نفع و ضرّ است ، لِقَولِهِ - تَعالی -: « اَللّهُ خالِقُ کُلِّ شَیءٍ » .

و دلیل بر اثبات اَحْکام شریعت آن است که:بدانی که : از خداوند- تَعالی - به ما ۵ رَسولان آمدند با معجزه های ناقض عادت . و رَسولِ ما، مُحَمّد مُصْطفی- صَلی اللّه عَلَیهْ وسَلّمَ- حقّ است ، و وی را مُعجزات بسیار است . و آن چه ما را خَبَر داده است از غیب و عَیْن ، جمله حقّ است . رُکْنِ اولّ از شریعت کِتاب است ، لِقَولِه - تَعالی- : «مِنْهُ آیاتٌ مُحْکَماتٌ» .و دیگر سُنّت است: لِقَولِه-تَعالی- : «وَما اٰتیکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهیکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا »و سدیگر اِجْماعِ اُمّت است.لقولهَ- صَلّی اللّه عَلَیْهِ و سَلّمَ - : ۱۰ «لایَجْتَمِعُ اُمّتی عَلَی الضَّلالَةِ عَلَیْکُمْ بِالسَّوادِ الأعْظَمِ » .

و در جمله احکام حقیقت بسیار است .اگر کسی خواهد تا جمله را جمع کند، نتواند، از آن که لطایف خداوند - تعالی - را نهایت نیست .

فصل : بدان که گروهی اند از ملاحده - لَعَنَهُمُ اللّهُ - که مر ایشان را سوفسطاییان خوانند. و مذهب ایشان آن است که : « به هیچ چیزعِلْم دُرُست نیاید، و عِلْم خود نیست !» ۱۵ با ایشان گوییم که : این دانش که می دانید که : « به هیچ چیز عِلْم درست نیاید» دُرُست هست یا نی ؟ اگر گویند :« هست» ، عِلْم اثبات کردند. و اگر گویند : « نیست » ، پس چیزی که دُرُست نیاید ، آنرا معارضه کردن مُحال باشد، و با آن کس سخن گفتن از خرد نَبُوَد.

و گروهی ازملاحده - که تعلّق بدین طریق دارند . همین گویند که : « عِلْمِ ما به هیچ ۲۰ چیز درست نیاید ، پس ترکِ عِلْمِ ما را تمام تر از اثبات آن باشد .» و این از حُمْق و ضَلالت و جَهالت ایشان بُوَد، که ترکِ علم از دو بیرون نباشد.یا به عِلْمی بُوَد یا به جَهْلی،

---

۱ -مو : و امّا ، « تقدّس » ندارد. ۲ - ما، مو : به فعل وی هست شده است .۳ - مو : و خالق، ما : «و» ندارد. مو: ضرّ چنانکه گفت .٤ - مو : « اثبات » ندارد. ما: اثبات شریعت ٦ - مو : و او را ۷ - ما، مو : است چنانکه گفت عزّ من قایل : « فیه» ۸ - ما، مو : محکمات من امّ الکتاب ۹ - ما: سیوم ما ، مو : چنان که رسول گفت .۱۰ - ما: لاتجتمع

۱۱ - مو : و اگر . ۱۲ - ما : از آنکه لطایف خداوند عزّ اسمه.

۱۳ - ما : فصل یازدهم ، ما : ملحده ۱۵ - ما: گوییم تا ایشان ما : درست نباشد، مو : درست نیست

۱٦ - ما ، مو : یا نه، مو : پس علم را ۱۹ - ما ، مو : طریقت دارند همچنین ۲۱ - مو : بیرون نبُوَد.

پس علْم مر علْم را نَفی نکند و ضدّ نیاید ،و به علْم ترک علْم مُحال باشد. مانَد اینجا جهل .
و چون دُرُست شد که نَفْیِ علْم، جهْل باشد، و تَرک آن به جهْل بُود، و جاهل مَذْموم باشد ، و
جَهْل قرینهٔ کُفر، باطل باشد، که حقّ را به جَهْل تَعلّق نَبُوَد، و این خلاف جملهٔ مشایخ است .
و چون این قول را مردمان بشنیدند ، و بدین ارتکاب کردند ، و گفتند که : « مَذْهب
۵ جملهٔ اهل تصوّف این است و روش شان چنین ، تا اعتقاد ایشان مشوّش شد ، و از تمییز
کردنِ حقّ از باطل باز ماندند . و ما امور جمله به خداوند - تَعالی - تسلیم کردیم ، تا در
بارِ ضلالت خود همی باشند . اگر دین گریبان گیر ایشان گردِدی ، تصوّف بهتر از این
کنندی ، و حُکْم رعایت را دست بنَدارَندی ، و اندر دوستان خدای {مو۲۳} - عَزّ وَجَلّ -
بدین چشم نَنگرندی ، و احتیاط روزگار خود نکوتر کنندی . »
۱۰ و اگر قومی از مَلاحده تَعَلّق به اَحرار کردند ، تا به جَمال ایشان، از آفتهای خود
رستگار گردند و اندر سایهٔ عزّ ایشان زندگانی کنند. چرا باید که همگنان را بر ایشان قیاس
گیرند ، و اندر مُعامَلَت ایشان مکابرهٔ عیان بردست گیرند ، و قدر ایشان اندر این در زیرِ
پای آرند .
و مرا با یکی از مُنتَسِبانِ علْم - که کلاه رعونت را ، عزّ علْم نام کرده است ، و مُتابَعت
۱۵ هوارا سنّت رسول- صلّی اللّه علیه و سلّم- ،و موافقت شیطان را ، سیرت اَئِمّه- ،
مناظره یی همی رفت . اندر آن میان گفت :« ملاحده دوازده گروهند : یك گروه اندر
میانِ مُتَصَوِّفه اند . » گفتم « اگر یك گروه درمیان ایشان ، یازده گروه اندر میان شما اند .
ایشان خود را از یك گروه ، بهتر نگاه توانند داشت که شما از یازده گروه ! »

---

۱ - ما: مو: نکند ضدّ ، مو : محال بود. ۲ - ما، مو : آن چهل ، مو : جهل بُوَد
۳ - ما، مو : باطل بُوَد. ٤ - ما، مو : جمله مردمان ، مو : برین ارتکاب . ۵ - مو : اعتقادشان ،
ما، مو : گشت. ٦ - مو : جمله را . ۷ - ما : اندر ضلالت . مو، ما : گریبان ایشان گیردی (گیرندی)
تصرّف ۸ - ما، مو : ندادندی ، از دست ندادندی ما : دوستان حقّ ، مو : ندارد. ۹ - ما : نیکوتر از
این به احرار . ۱۰ - ما، مو : بدین احرار. ۱۱ - ما : با ایشان ، مو : همه را با. ۱۲ - ما، مو : قیاس
کنند. ۱۳ - ما: اندر پای آرند . ۱٤ - ما ، مو : منصّف گوید که مرا یا ، ما ، مو : کرده بود.
۱٦ - مو : اندر میانه : ما : دوازده گروه گشتند .
۱۷ - ما ، مو : درمیان ایشانند.
۱۸ - ما ، مو : از آن بهتر .

امّا این جمله از نتیجهٔ فتورِ زمانه است ، و آفتهایی که پدیدار آمده است . و خداوند تعالی - پیوسته اَولیای خود را اندر میان قومی،مَستور داشته است ، و آن قوم را از جهتِ ایشان اندر میان خَلْق مهجور داشته .و نیکو گفته است آن پیر پیران،و آفتاب مریدان ، علیّ بن بُنْدار الصَّیرَفیّ - رَحمَةُ اللّه عَلَیهِ - :« فَسادُ الْقُلوبِ عَلی حَسْبِ فَسادِ ۵ الزَّمانِ وَ اَهْلِه .».

اکنون من فصلی اندر اَقاویل ایشان بیارم،تا تنبیهی باشد مر آنرا که از حَقّ- تعالی- ، عِنایتی اندر کار وی صادق است از مُنْکِرانِ بدین طایفه ، وَ بِاللّهِ التَّوفیق .

فصل: محمّد بن الفضل البلخی گوید - رَحْمَةُ اللّه علیه- : « اَلْعُلُومُ ثَلثَةٌ : عِلْمٌ مِنَ اللّه، وَ عِلْمٌ مَعَ اللّه ، وَ عِلْمٌ بِاللّه .»

۱۰ عِلْمٌ بِاللّه ، عِلْم مَعْرِفَت است که همه اولیای او ، او را بدو دانسته اند ، و تا تعریف و تَعَرُّفِ او نَبود ، ایشان ویرا ندانستند.از آن چه همه اَسْباب اِکْتساب مُطْلَق از حَقّ-تَعالی - مُنْقَطِع است . و عِلم بنده مر معرفتِ حقّ را عِلّت نگردد ، که عِلّت مَعْرِفَت وی تَعالی و تَقَدّس - هم هدایت و اعلام وی بُوَد .

و عِلْمٌ مِنَ اللّهِ عِلم شریعت بُوَد ، که آن از وی به ما ، فرمان و تکلیف است .

وَ عِلْمٌ مع اللّه ، عِلم مَقامات طریق حقّ ، و بیانِ دَرَجاتِ اولیا بُوَد. پس مَعْرِفَت، ۱۵ بی پذیرفتِ شریعت، دُرُست نیاید.و بَرْزِشِ شریعت، بی اظهار مقامات ، راست نیاید .

و اَبُوعَلیّ ثَقَفیّ -رحمة اللّه عَلَیه- گوید :« اَلعِلْمُ حَیوةُ الْقَلْبِ مِنَ الْجَهْلِ ، وَ نورُ الْعَیْنِ مِنَ الظُّلْمَة.»:«علم زندگی دل است اِز مرگِ جهل ، و نورِ چشم یقین است از ظُلمتِ کُفر.»و هر که را عِلم مَعرِفَت نیست ، دلش به جَهْل مُرده است . و هر که را عِلم شریعت ۲۰ نیست،دلش به نادانی بیمار است . پس دلِ کُفّار مُرده باشد، که به خداوند - تعالی - جاهلند ، و دل اهل غَفْلت بیمار ، که به فرمانهای وی جاهلند .

ابو بکرِ ورّاق تِرمَذی گوید - رحمة اللّه علیه- {مو ۲۵} :« مَنْ اِکْتَفی بِالْکَلامِ مِنَ الْعِلْم

---

۱ -ما، مو: فترها ء ، فترهای زمانه ، که پیدا آمده . ۵ - مو : وَ اَهْلِها.

۶ -ما ، مو : اکنون ما... از ... بیاریم ، بُوَد مر آنرا.۷- ما، مو: که در کار او . ۱۰-ما، مو: معرفت بُوَد . همهٔ انبیا و اولیا

۱۱ - ما، مو : وی نَبُوَد ما : مطلق حقّ . ۱۳ - ما: مو : و تقدّس : ندارد .

۹ - ما : اولیا است . مو : اولیای اوست است . ۱۶ - ما ، مو : بی پذیرفتن . ۱۰-ما : ورزش مو : راست نه .

۱۷ -ما: و گویند که مو : گفته ۱۸ - ما، مو : هرکرا ۲۰- مو : بیمار باشد . ۲۱ - مو : و ابوبکر .

دُونَ الزُّهْدِ تَزَنْدَقَ، وَ مَنِ اكْتَفی بِالْفِقْهِ دُونَ الْوَرَعِ تَفَسَّقَ.»: « هر که از عِلْمِ توحید، به عبارت بسنده کند ، و از اضداد آن روی نگرداند ، زندیق شود . و هر که به عِلْمِ شریعت و فِقْه بی وَرَع بسنده کند ، فاسق گردد.» و مُراد اندر این آن است که : بی مُعامَلَت و مُجاهَدَتْ تجریدِ توحید، جَبْر باشد ، و مُوَحِّد، جَبْری قول و قَدَری فِعْل باشد ، تا رَوِشِ ۵ وی اندر میان جَبْر و قَدَر دُرُست آید .

و این حقیقت آن است که آن پیر گفت - رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْه : « اَلتَّوحیدُ دُونَ الْجَبْرِ وَ فَوقَ الْقَدَرِ.» پس هر که بی معاملت به عبارتِ آن بسنده کند ، زندیق شود .

و امّا فِقْه را شرط ، احْتیاط و تَقْوی باشد ، هر که به رُخَص و تأویلات و تَعَلُّقِ شُبَهات مشغول گردد ، و بدون مَذْهَب به گِرْدِ مُجْتَهِدان گردد مر آسانی را ، زود باشد که به فِسْق در ۱۰ افتد. و این جمله از غَفْلَت پدیدار آید.

و نیکو گفته است شیخ المشایخ یَحْیَی بن مُعاذ الرّازی - رَحْمةُ الله علیه - : « اِجْتَنِبْ صُحْبَةَ ثَلٰثَةَ اَصْنافٍ مِنَ النّاسِ : اَلْعُلَماءِ الْغافِلینَ ،وَ الْفُقَراءِ الْمُداهِنینَ ، وَ الْمُتَصَوِّفَةِ الْجاهِلینَ.»

امّا عُلَمای غافِل ، آنان باشند که دنیا را قِبْلهٔ دلِ خود گردانیده باشند ، و از شرع، ۱۵ آسانی اختیار کرده ، و پَرَسْتِش سلاطین {مو ۲۶} بردست گرفته ، و درگاهِ ایشان را طوافگاهِ خود گردانیده، و جاه خَلْق را مِحْراب خود کرده ، و به غُرُور زیرکیِ خود فریفته گشته، و به رِقّتِ کلام خود مشغول شده، و اَندر ایِمّه و استادان ، زبانِ طَعْن برگشاده، و به قَهْر کردنِ بزرگان دین ، به سخنی - که بر وی زیادت آوردن بُوَد - مشغول گشته. آنگاه اگر کَوْنَیْن اندر پِلّهٔ ترازوی وی نهند، پدیدار نیاید .{۲٤ ما} آنگاه حِقْد و ۲۰ حَسَد را مَذْهَب گردانیده .

۱- مو : ما : فقد تَفَسَّق ۲- ما ، مو ، آن پسنده ٤- مو : باشد . جبر . ما ، مو : فعل باید.

٦- ما ، مو : و این قول حقیقت ۷- ما ، مو : پس هر که از علم توحید،... و از اضداد آن روی نگرداند

۸- مو : و تقوی بُوَد و ، ما ، مو : هر که به علم فقه و شریعت بی وَرَع بسنده کنند و به رخص.

۹ و ۱۰- مو ، ما : به فسق اندر ... پدید آید. ۱۱- ما ، مو ، و نیکو گفت آن .

۱۵- مو : سلاطین و ظَلَه . ۱٦- ما، مو : خود ساخته ... خود گردانیده . ۱۷- ما، مو : شده به دقّت ما : مشغول گشته ما : اندر استادان ما، مو : طعنه دراز کرده. ۱۸- ما : به سخن زیادتی ، مو : بسخن زبانی ما ، مو : مشغول شده.

۱۹- ما: کونین را اندر ما : وی نهی ، مو : اونهی ، ما ، مو : پیدا نیاید

در جمله این همه عِلم نباشد . و عِلم صفتی بُوَد که انواعِ جَهل از موصوف آن بدان مَنفی باشد.

امّا فَقَرای مُداهنین ، آنان باشند که چون فعلِ کسی بر مُوافَقَتِ هَوای وی باشد - اگرچه باطل بُوَد - بر آن فِعل ، ویرا مَدح گویند، و چون بر مُخالَفَتِ هوای ایشان کاری ۵ کنند - اگرچه حَقّ بُوَد - ویرا بدان ذمّ کنند، و از خَلق به مُعامَلَتِ خود جاه بیوسند .و بر باطل مر خَلق را مُداهَنَت کنند.

امّا مُتَصوِّفِ جاهل آن بُوَد که صحبت پیری نکرده باشد، و از بزرگی اَدَب نَیافته، و گوشمال زمانه نچشیده ، و به نابینایی ، کبودی اندر پوشیده باشد ، و خود را درمیان ایشان انداخته ، و در بی حُرمتی طریق انبساطی می سپرد اندر صحبت ایشان ، و حُمق ۱۰ وی ، ویرا بر آن داشته که جمله را چون خود پندارد . و آنگاه طریق حقّ و باطل بر وی مشکل بُوَد .

پس این سه گروه را که آن مُوَفّق یاد کرد، و مرید را از صحبت ایشان اِعْراض فرمود، مراد آن بُوَد که ایشان اندر دعاوی [مو ۲۷] خود کاذب بودند و اندر رَوِش ناتمام .

ابو یزید بَسطامی - رَحمةُ اللهِ عَلَیْه - گوید : « عَمِلْتُ فِی الْمجاهَدَةِ ۱۵ ثَلثینَ سَنَةً ، فَما وَجَدْتُ شیئاً اَشَدَّ عَلَیَّ مِنْ الْعِلْمِ وَ مُتابَعَتِه. » گفت : « سی سال مُجاهَدَت کردم . بر من هیچ چیز سَخْتَر از عِلم و متابَعَت آن نیامد.»

۱و۲ : ما ، مو : منتفی شود .
۳- ما ، مو : قرّاء مُداهِن آن باشد مو : فقراء مُداهِن مو : کسی فعلی ، ما ، مو : وی کند
٤- ما ، مو : آن فعل ما ، مو : و یا بدان مدح گوید ، و چون کسی ، هوای او کاری کند
۵- ما: ذمّ کند ما ، مو : جاه طمع دارد. ما، مو : مداهنت کند .
۷- ما ، مو : که در ، نبوده باشد، نیافته بُوَد و خود را درمیان خلق افکنده.
۹- ما : انداخته باشد، و به بی حرمتی ، و حقّ وی را بدان داشته .
۱۱- ما ، مو : مشکل وی پوشیده بود.
۱۲- ما ، مو : که آن پیر موفق ما: مرید انرا
۱۳- مو : اندر دعاوای ما : دعاوی سخت
۱٦- ما : سخت تر

و در جمله قدم بر آتش نهادن ، بر طبع ، آسانتر از آن که بر مُوافَقَتِ عِلم رفتن ، و بر صِراط ، هزار بار گذشتن ، بر دلِ جاهل ، آسانتر از آن آید که یك مسأله ازعِلم آموختن ، و اندر دوزخ خیمه زدن نزدیكِ فاسق دُوستر که یك مسأله از عِلم کار بستن .

پس بر تو بادا عِلم آموختن و اندر آن کَمال طَلَبیدن . و کمالِ عِلم بنده ۵ جَهْل بُوَد به عِلمِ خداوند - عزّ اسمُهُ - . باید که چندان بدانی که بدانی که ندانی ! و این آن معنی بُوَد که بنده جز عِلمِ بندگی نتواند دانست . و بندگی حِجاب اعظم است از خداوندی . یکی اندرین معنی گوید - شعر :

اَلْعَجزُ عَنْ دَرْكِ الادْراكِ اِدْراكٌ وَ اْلوقفُ فی طُرُقِ الْأخْیارِ اِشْراكٌ

آن که نیاموزد و بر جهل مُصِرّ باشد ، مُشْرِك بُوَد و آن که بیاموزد و اندر کمال عِلمِ ۱۰ خود ویرا مَعْنی ظاهر گردد ، و پندار عِلمَش برخیزد ، و بداند که عِلمِ وی به جز عَجزِ اندر عِلم ، عاقبت وی نیست ، که تَسْمیات را اندر حقّ معانی تأثیری نباشد. عَجزِ او از دریافت عِلم ، دریافت باشد . وَ اللّهُ اَعلَمُ.

---

۲ - ما ، مو : از آن بود که یك مسئله.
۳ - مو : دوستر از آن بُوَد بر فاسق ما : مسئله به کار بستن.
٤ - ما ، مو : برتو باد بعلم.
۵ - ما ، مو : خداوند باید . ما : نمیدانی.
۷ - ما ، مو : خداوند ، و یکی اندرین.
۹ - ما ، مو : جهل خود مقرّ.
۱۰ - ما ، مو : منفنی (و زیر کلمه دارد : نفی کننده!) ظاهر گردد.
۱۱ -مو : علم نیست .
۱۲ - ما : دریافته باشد. ما، مو : « واللّه ...» ندارد.

باب الفقر

بدان که درویشی را اندر راه خداوند - عَزَّ وَجَلَّ - مرتبتی عظیم است ، و درویشان را خطری بزرگ . کَما قالَ اللّه - تعالی - : « لِلفُقَراءِ الَّذینَ اُحْصِروا فی سَبیلِ اللّه لا یَسْتَطیعونَ ضَرْباً فِی الْأرْضِ یَحْسَبُهُمُ الجاهِلُ اَغْنیاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ . » ۵ و نیز گفت: « ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً عَبْداً مَمْلوکاً لا یَقْدِرُ عَلی شَیْءٍ ». و نیز گفت: « تَتَجافی جُنوبُهُم عَنِ المَضاجِعِ یَدْعونَ رَبَّهُم خَوفاً و طَمَعاً . »

و رسول - صَلَّی اللّه عَلَیه وَسَلَّم - فقر را اختیار کرد و گفت : « اَللّهُمَّ اَحْیِنی مِسْکیناً وَ اَمِتْنی مِسْکیناً وَ احْشُرْنی فی زُمْرَةِ الْمَساکینَ ». و نیز گفت : در روز قیامت خداوند - تعالی - گوید : « اُدْنُوا مِنّی اَحِبّائی ، فَیَقولُ الملائکَةُ : ۱۰ مَنْ اَحِبّائُكَ ؟ فَیَقولُ : فُقَراءُ الْمُسْلِمینَ . » و مانند این آیات و روایات بسیار است ، تاحدّی که از مشهوری به اثبات آن حاجت نیاید مرصحّت دلایل را .

و اندر وقت پیغمبر - صَلَّی اللّه عَلَیه وَسَلَّم - فُقَراء مهاجرین بودند. آنان که اندر حکم اَدای عُبودیّت و صحبت پیغمبر - صَلَّی اللّه عَلَیه وَسَلَّمَ - نشسته بودند اندر مسجد وی ، و از اشغال به کلّی اعراض کرده ، و به ترک مُعارضه بگفته ، و خداوند را - ۱۵ تعالی به دادن روزی خود استوار داشته ، و توکّل بروی کرده ،

---

۱ - ما : باب الثانی فی الفقر، مو : باب فی الفقر.

۲ - ما ، مو : خداوند مرتبتی، ما : مرتبهٔ عظیم ، مو : عظیم.

۳ - ما ، مو : چنان که خدای عزّ و جلّ گفت.

۷ - ما : و رسول اللّه ، ما : فقر . ۹ - ما ، مو : گوید، ما ، مو : فیقول المساکین مانند.

۱۰ - ما، مو : روایات و اخبار ، ما : مو : آن به اثبات .

۱۱ - ما : حاجت نیابد... دلیل ژ : فقرا و.

۱۲و ۱۳ - ما ، مو : بوده اند ، ما ، مو : حُکم حقّ تعالی آداب عُبودیّت و متابعت.

۱۴ - ما ، مو : جمله اعراض کرده به ترک.

۱۵ - ما ، مو : خداوند تعالی ما ، مو : باور داشته.

تا رسول -صَلّی اللّه عَلَیْهِ وَ آله وَسَلّم - مأمور بود به صُحبت و قیام کردن حقّ ایشان .چنان که فرمود - عَزّ مَنْ قائلَ - : « وَلاتَطْرُدِ الّذینَ یَدْعُونَ رَبّهُم بالْغَداء وَ الْعَشیَ یُریدُونَ وَجْهَهُ .» و نیز گفت : « وَ لا تَعْدُ عَیْناكَ عَنْهُم تُریدُ زینَةَ الحَیوةِ الدُّنْیامَنْ اَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنا. » تا رسول - صَلّی اللّه علیه وسَلّم - هر کجا ۵ یکی از ایشان بدیدی ، گفتی : « مادر و پدرم فدای آنان باد! که خداوند تعالی - بر من از برای ایشان عِتاب کرد! »

پس خداوند - تعالی - مر فَقر را مَرتَبتی و دَرجَتی بزرگ داده است ، و مرفَقَرا را بدان مَخصوص گردانیده ، تا به ترک اسباب ظاهری و باطنی گفته اند ، و به کلّیَت به مُسَبّب رجوع کرده ، تا فَقرِ ایشان ، فخرِ ایشان گشت ، تا به رفتن آن نالان شدند ، و به آمدن آن ۱۰ شادمان گشتند، و مر آن را در کنار گرفتند و به جُز اَخَواتِ آن را جمله خوار گرفتند .

امّا فَقر را رَسْمی و حَقیقتی است : رَسْمَش اِفلاس اِضطراری است ، و حقیقتش اِقبالِ اختیاری . آن که رسم دید به اسم بیارامید، و چون مُراد نیافت از حقیقت برمید . و آن که حقیقت یافت ، {۲۷ ما} روی از مَوجُودات برتافت ، و به فَنای کلّ اندر رُؤیتِ کلّ به بقای کلّ بشتافت . « مَنْ لَمْ یَعْرِفْ سِوی رَسْمِهِ ، لَمْ یَسْمَعْ سِوی اِسْمِه . »

---

۱ - ما ، مو : تا: ندارد ، مو : مأمور بوده ، ما ، مو : بحقّ.
۲ - ما، مو : خدای تعالی گفت ، قوله عزّ ....، قوله عزّ و جلّ.
٤ - مو: «مَنْ ... ذِکْرِنا» ندارد.
۵ - ما : یکی را ، ما : خدای تعالی از برای ، مو : با من از.
۷ - ما : خداوند عزّ و جلّ مر فقر را مَزیّتی و درجه، ما ، مو : و فقر را بدان.
۸ - ما ، مو : تا ترك و به کلّیّت : ندارد . مو: از تکلّف.
۹ - ما ، مو : نالان و به آمدن.
۱۰ - مو : شادان.
۱۱ - ما ، مو : و امّا فقر را حقیقتی و رسمی است . مو : اضطرار.
۱۲ - مو : اختیار ، با رسم .
۱۳ - ما : روی موجودات .

پس فقیر آن بُوَد که هیچ چیزش نباشد، و اندر هیچ چیز خَلَل نه . به هستیِ اَسْباب غنی نگردد، و به نیستی آن مُحتاج سَبَب نه . وجود و عَدَمِ اَسْبابَ، به نزدیك فَقْرش یکسان بُوَد . و اگر اندر نیستی خُرّم تر بُوَد نیز روا بُوَد. از آن چه مَشایخ گفته اند که : {مو ۳۰} « هر چند درویش دَسْت تَنگ تَر بُوَد ، حال بر وی گشاده تر بُوَد، ازیرا که وجودِ مَعْلوم ، مر ۵ درویش را شوم بُوَد، تا حدّی که هیچّیز را در بند نکند، الاّ بدان مقدار که لابُدّ باشد اندر بند شود .»

پس زندگانی دوستانِ حَق با اَلْطافِ خَفِیّ و اَسْرار بَهی است با حقّ ، نه به آلاتِ دنیایِ غدّار و سَرای فَجّار . پس مَتاع ، مَتّاع باشد از راه رضا .

حکایت : همی آید که : درویشی را با مَلِکی مُلاقات افتاد . مَلك گفت : «حاجتی ۱۰ بخواه.» گفت : « من از بندهٔ بندگانِ خود، حاجت نخواهم !» گفت : « این چگونه باشد؟» گفت : « مرا دو بنده اند که هر دو خداوندان تُوانَد : یکی حرص ، و دیگر طُولِ اَمَل.»

و رسول گفت : صَلّی اللّه عَلَیه وَسَلّم - « اَلْفَقْرُ عِزٌّ لأهله .» پس چیزی که اهل را عِزّ بُوَد، مرنا اَهْل را ذُلّ بُوَدْ . و عِزّش آن است که فقیر مَحْفُوظُ الجَوارِح بُوَد از زَلَل، و ۱۵ مَحْفُوظُ الحال از خَلَل ، نه بر تَنَش مَعْصیَت و زلّت رود ، و نه بر حالَش خَلَل و آفت صورت گیرد. از آن چه ظاهرش مُسْتَغْرَقِ نِعَم ظاهرهَ بُوَد ، و باطنش مَنْبَعِ نِعَم باطِنَه. تا نَفَسَش روحانی بُوَد، و دِلَش ربّانی{۲۸ ما } ، خَلْق را بدو حَواله نماند ، و آدَم را بدو نسبت نه . تا از حوالهٔ خَلْق و نسبت آدَم فَقیر بُوَد، و به مُلْكِ این عالَم غَنی نگردد اندرین عالَم ، و به مُلْكِ آن عالَم غَنی نگردد اندر آن عالَم . و کَونَین اندر پلهٔ ترازوی فَقْرَش به پَرِ پَشه ۲۰ نَسَنْجَد، {مو۳۱} و یك نَفَسِ وی اندر هر دو عالم نگُنْجَد.

۱- ما : خلل نیاید و مو : چیزش خلل نیامد و ۲- ما، مو : سبب احتیاج او نشود .

۳- ما: در نیستی مو : خورَم تر ما ، مو : نیز : ندارد . ٤- ما، مو : تنگ دست تر بُوَد ، روا بُوَد که حال ژ : ازیراچه .

۵- ما : تا که هیچ چیز ژ ، ما ، مو : الاّ هم بدان مقدار اندر شود . ۷- ما ، مو : به الطاف ما : اسرار آنها مو : اسرار بهتر .

۸- ما: از راه رضا گفت . ۹- ما :آورده اند، مو : الحکایت آورده اند ما:گفت به درویش که ، مو از من.

۱۰- ما، مو : درویش گفت : من ما : مَلك گفت : این ما : درویش گفت. مو: چگونه بود.

۱۱- ما، مو : که آن هر دو ۱۲- ما: پس فقر . ۱۳- مو، ما : ذلل بُوَد .

۱٤- ما : الحال بود از خلل ما، مو : ذلّت رود ... صورت گذرد. ۱۵- ما، مو : ظاهر بُوَد ، باطن ما : مو : تنش روحانی.

۱٦- ما ، مو : ربّانی بُوَد، حوالت نَماید ، حَوالت خَلْق . ۱۷- ما، مو : فقیر باشد مو : این عالم غنی ۱۸- ما: فقرش ترازوی.

۱۹- ما: ری در.

فَصْل : و خِلاف کرده اند مشایخ این قصّه - رَحِمَهُمُ اللّه - اندر فَقر و غنا ، تا کدام
فاضل تر است اندر صفات خَلْق . از آن چه خداوند - تَعالی - غَنیّ بر حقیقت است و کَمال
اندر جملهٔ اَوْصاف ویرا است .جَلّ جَلالُهٗ - . یَحْیَی بن معاذ الرّازی و اَحْمَد بن اَبی
الْحواری و حارث الْمحاسبی و اَبو العبّاس عَطا و رُوَیم و اَبوالحسن بن شَمْعون ،
۵ و از متاخّران: شَیخ الْمَشایخ اَبو سَعید فَضلُ اللّه بن مُحَمّد المیهنیّ- رَحْمَةُ اللّه
عَلَیهِمْ اَجْمَعین - بر آنند که : غِنا فاضل تر که فَقْر. و دلیل آرند که : غِنا صِفتِ حقّ -
تَعالی- است ، و فَقْر بر وی روا نیست . پس اندر دوستی صفتی که مشترک باشد میانِ
بنده و خداوند -تعالی- تمام تر بُوَد از آن صفت که بروی -تَعالی وَ تَقَدّس - روا نباشد .
گوییم : این شرکت اندر اسم است نه در معنی ، که شرکت معنی را مُماثَلَت باید. چون
۱۰ صِفات وی قدیم است و از آنِ خَلْق مُحْدَث. این دلیل باطل بُوَد.

و من همی گویم - که علیّ بن عثمان الجُلاّبی ام - وَ فّقَنیَ اللّهُ بِالْخَیْر- که : غنا
مرحقّ را نامی است به سزا ، و خَلْق مُستَحَقّ این نام نباشند ، و فَقر مرخَلق را نامی است به
سزا ، و بر حقّ آن نام روا نباشد. و آن که به مَجاز مر کسی را غَنیّ خوانند نه چنان بُوَد که
غَنیّ بر حقیقت بُوَد. و نیز دلیل واضح ترین آن که غِنایِ ما به وجود اَسباب بُوَد، و ما
۱۵ مُسَبَّب باشیم {مو ۳۲} اندر حال قبول اسباب ، و وی مُسَبّب الاسباب است ، و
غِنای وی را سَبَب نیست . پس شرکت اندرین صفت باطل بُوَد . و نیز چون اندر عَیْن ،
شرکت روا نیست، کس را با وی اندر صفت هم روا نباشد. و چون اندر صفت روا نَبُوَد، اندر
اسم هم روا نَبُوَد. مانْد اینجا تسمیه ، و تسمیه نشانی است میان خَلْق و آن را حدّی .

۱- ما : مَشایخ ... اللّه» ندارد . مو : این قضیّه را ما : مو : در.
۳- ما، مو : جلّ جلاله : ندارد . مو : الجواری ٤- ما، مو : ابوالعبّاس بن عطا .
۵- مو : محمّد المحی ما ، مو : رحمهم اللّه جمله، رحمهم اللّه تعالی جمله .
٦- ما، مو : فاضلتر است از ما : مو : دلیل کنند ، حقّ است تقدّس و تعالی .
۷- ما، مو : نباشد پس ما ، مو : خداوند تمام تر .
۸- ما، مو : از آن که بر خداوند تعالی آن صفت ما، مو : گوییم که این ... اسم نه .
۹- ما، مو : اندر معنی ، مو : قدیم بُوَد.
۱۱- ما : مو : می گویم ما : جلاّبی رحمة اللّه علیه، مو : رضی اللّه عنه .
۱۲- ما : سزا است . ۱۳- مو : و فقر نامی است مر خلق را ... حقّ تعالی آن روا نباشد.
١٤- ما، مو : واضح تر. ١٦- ما، مو : عین ذات.
۱۷- مو: کسی ... روا نبود.
۱۸- ما، مو : نباشد و ماند ما: خلق و آن خدای است . ما : حدّی نیست ، مو : ندارد.

پس غِنا مر خدای- تَعالی - را آن است که وی را به هیچ کس و هیچ چیز نیاز نیست ، و هر چه خواهد کند . مرادش را دافعی نی ، و قدرتش را مانعی نی . و بر قَلْبِ اَعْیان و آفرینش ضِدَّیْن توانا ، و همیشه بدین صفت بُود و باشد . و غنای خَلْق مَنال مَعیشتی، و یا وجود مَسَرَّتی، یا رَسْتَن از آفتی ، یا آرام به مُشاهَدَتی . و این جُمله مُحْدَث و مُتَغَیِّر بُوَد ،
۵ و مایهٔ طلب و تَحَسُّر، و مَوْضِعِ عَجْز و تَذَلُّل . پس این اسم بنده را مَجاز بُوَد و حقّ را -تعالی - حقیقت ، لِقَوله - تَعالی- :« یا اَیُّهاَ النّاسُ اَنْتُمُ الْفُقَراءُ اِلَی اللّهِ » و نیز گفت : «وَاللّهُ الْغَنِیُّ وَ اَنْتُمُ الْفُقَراءُ ».

و نیز گروهی از عَوامّ گویند : « توانگر را فضل نهیم، بر درویش ، ازیراکه خداوند- تَعالی - او را اندر دو جهان سعید آفریده است و منّت توانگری بروی نهاده.» و آن گروه ،
۱۰ اینجا، غِنای کَثْرتِ دنیا ، و یافتن کام ، و راندنِ شهوت خواهند . و بر این دلیل کنند که : بر غِنا شُکْر فرمود ، و اندر فَقْر {مو ۳۳} صَبْر . پس صَبْر اندر بلا بُوَد ، و شکر اندر نَعما . و به حقیقت {۳۰ما} نَعْما فاضلتر از بَلا بُوَد. گوییم : بر نعمت شکر فرمود ، و شکر را عَلّتِ زیادتِ نعمت گردانید . و بر فَقْر صَبْر فرمود، و صبر را عِلّتِ زیادتِ قُربَت گردانید.لِقَولِه -تعالی- :« لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزیدَنَّکُم. »و نیزگفت:«اِنَّ اللّهَ مَعَ الصّابِرینَ. »
۱۵ هر که اندر نعمتی که اصل آن غَفْلَت است شکر کند ، غَفْلَتَش بر غَفْلَت زیادت کنیم . و هر که اندر فَقْری که اَصْلِ آن بَلیّتَ است ، صبر کند ،قُربَتَش بر قُربَت زیادت کنیم.

امّا آن غِنایی که مَشایخ مر آن را فضل نهند بر فَقْر، مرادشان نه آن بُوَد که عوامّ مر آن را غِنا خوانند ، که این غِنا ، یافتِ نِعَم بود، و آن غِنا یافت مُنْعِم . پس یافتِ وَصْلَت چیزی دیگر بُوَد ، و یافتِ غَفْلَت چیزی دیگر .

۱- ما : بر خدای ، مو : حقّ خدای ، ما: تعالی آن است ، ما ، مو : هیچ چیز . ۲- ما : دافع نه ، مو : دفع نه، ما ، مو : مانع نه
۳- مو : آفرینشی ما، مو : و همیشه باشد ما : مثال ، مو : ندارد.
٤- ما، مو : باوجود ما ، مو : حدث و تغیّر . ٦- مو : حقیقت را
۷- ما، مو : واللّه الغَنیّ الحمید ۸-مو : گویند که ما : تونکر ژ : ازیراچه.
۹- مو : خدای عزّ و جلّ ، ما : خداوند عزّ و جلّ ما - و این گروه .
۱۰- ما ، مو : از غنای ما ، مو : کلام بشریّت ۱۱- مو : شکر فرموده مو : نعما بود.
۱۲- مو : گوییم که . ۱۳- مو : نعمت گردانیده مو : قَرب گردانید.
۱٤- مو، ما : تعالی گفت ، ما : و گفت ، و شکر را زیادتی نعمت کرد و گفت لَئِن شَکَرْتُم لأزیدَنَّکُم هر که .
۱۵- ما، مو : غفلت بر غفلتش. ۱۷- ما ، مو : آن غنا ، ما : بر فقیر ما ، مو : نه این باشد.
۱۸- ما، مو : گویند که غنا یافت نعمت بود.

شیخ ابو سعید - رحمة اللّه علیه - گوید : « اَلفَقرُ هوَ الغنی بِاللّه » و مراد از این کشف اَبَدی باشد به مُشاهَدَتِ حقّ . گوییم : مُکاشف ، مُمکنُ الحجاب باشد. پس اگر این ، صاحبِ مُشاهَدَت را مَحجُوب گرداند از مُشاهَدَت ، محتاجِ آن گردد یا نه ؟ اگر گوید : نگردد. مُحال باشد. و اگر گوید :گردد، گوییم :چون اِحتیاج آمد، اسم غِنا ساقط ۵ شد. و نیز غِنا به خداوند ، قایمُ الصّفة و ثابت المراد باشد. و به اِقامتِ مراد و اثبات اوصافِ آدمیّت ، غنا درست نیاید، که عَینِ این خود مر غِنا را قابل نیست ، از آن چه وجود بَشَریّت، {مو۳٤} عَینِ نیاز باشد، و عَلامَتِ حَدَث ، عَینِ احتیاج . پس باقیِ الصّفَة ، غنی باشد، و فانی الصّفَة مرهیچ اسم را شایسته نباشد. پس « اَلغنی مَن اَغناهُ اللّهُ .» ازآن چه « غنی باللّه » فاعل بُوَد ، {۳۱ما} و «اَغناهُ اللّهُ » ۱۰ مفعول . و فاعل به خود قایم بُوَد، و مفعول به فاعل قایم بُوَد . پس اقامت به خود ، صفَت بشریّت بُوَد. و اقامت به حقّ ، مَحوِ صفت .

و من - که علیّ بن عثمان الجلاّبی ام - وَفَّقَنِیَ اللّهُ- چنین گویم که :« چون دَرُست شد که غِنای بر حقیقت ، بر بقای صفت دَرُست نیاید، که بقای صفت محلّ علّت بُوَد به دلایل مَذکور . و موجب آفت و فنای صفت ، خود غنا نباشد، ازیرا که هر چه به خود باقی ۱۵ نباشد ، آن را نامی ننهند . پس غنا را فنای صفت بُوَد. و چون صفت فانی شد، مَحَلِّ اسم ساقط گشت . بر این کَس نه اسم فَقر افتد و نه اسم غِنا .

و باز جملهٔ مشایخ و بیشتری از عوامّ فضل نهند فقر را بر غنا، از آن که کتاب و سنّت به فضل آن ناطق است ، و بیشتری از امّت بر آن مجتمعند.

۱-مو : شیخ المشایخ ، الغنا ما : مُراد. ۲- ما : گویم. ۳- ما ، مو : آن مشاهده.
٤- ما ، مو : و اگر گردد. ۵ - مو : خداوند کسی را بُوَد که ، ما : و با اقامت.
۸- ما ، مو : شایسته نه . ۱۰- ما ، مو : مفعول به فاعل بُوَد.
۱۱- ما: الجلاّبی ام رحمة اللّه علیه ، مو : رضی اللّه عنه ، ما ، مو : می گویم چون در بندگی درست.
۱۲و ۱۳ - ما : به آدمیّت صفت محلّ و موجب آفت ما ، مو : مذکوره.
۱٤و ۱۵- ما : نامی ندهند ما ، مو : فنای صفت باید نام نهاد پس صفت غنا از ذات حضرت متجاوز نباشد و صفت فقر از بنده نه مو : ساقط شد.
۱٦- از آن چه کتاب. ۱۷- ما : بدان مجتمع نه.

و اندر حکایات یافتم که روزی جُنَید و ابنْ عطا - رَحِمَهُمَا اللّهُ - را در این مسأله سخن همی رفت . ابن عطا دلیل آورد بر آن که : « اغنیا فاضل ترند ، که با ایشان به قیامت حساب کنند . و حساب شنوانیدن ، کلام بی واسطه باشد اندر محلّ عتاب ، و عتاب از دوست به دوست باشد . » جنید گفت : « اگر با اغنیا حساب {مو ۳۵} کنند، از ۵ درویشان عُذر خواهند . و عذر فاضلتر از عِتاب حساب . »

و اینجا لطیفه یی عجب است . گوییم که : اندر تحقیق مَحَبّت ، عُذر، بیگانگی باشد ، و عتاب ، مُخالَفَت.و دوستان اندر محلّی باشند که این هر دو اندر احوال ایشان آفت نماید. {۳۲ما} از آن که عُذر بر مُوجب تقصیری بُوَد که اندر حقّ دوست کرده باشد. چون دوست ، حقّ خود از وی طَلَب کند ، او از وی عُذر خواهد . و عِتاب بر موجب تقصیری بُوَد ۱۰ که رفته باشد اندر فرمان دوست . آنگاه دوست ، بدان تقصیر وی عتاب کند . و این هر دو نیز مُحال باشد.

و در جمله مُطالَب باشند فُقَرا به صبر و اغنیا به شُکر . و اندر تحقیق دوستی ، نه دوست از دوست ، چیزی طَلَبد، و نه دوست فرمان دوست ضایع کند . پس « ظَلَمَ مَنْ سَمّی ابْنَ آدَمَ اَمیراً وَ قَد سمّاهُ رَبُّهُ فقیراً ».آن را که نامش از حقّ فقیر است ، ۱۵ اگرچه امیر است، فقیر است . هلاك گشت آن که پندارد که وی نه اسیر است ، اگرچه جایگاهش تخت و سریر است . ازیرا که اغنیا صاحبْ صَدَقه بُوَنْد، و فقرا صاحبْ صِدْق. و هرگز صِدْق چون صَدَقه نباشد.

ما : «و» ندارد. ما: مو : میان جنید ما ، مو : « رحمهما اللّه تعالی» : ندارد.
۱ و۲ - ما ، مو : در این مسله سخن میرفت.	۲ - مو : بدان که ما : بران که.
۳ - مو: کلامی کنند بی واسطه.	٤ - ژ : به اغنیا.
۵ - ما ، مو : عُذر خواهد	ما، مو : فاضلتر است . ما: «حساب » ندارد.
٦ - ما ، عجب گویم که	ما : بیگانگی بُوَد.
۸ - ما ، مو : از آنچه عذر	ما ، مو : باشد اندر فرمان دوست .
۹ - ما ، مو : طلبد این از وی.
۱۰ - ما، مو : وی را عتاب کند .
۱٦ - ما : زیرا که ، مو : زیرا چه.
۱۷ - ما، مو : باشند و فقرا	ما، مو :چون صاحب صدقه.

پس اندر حقیقت ، فَقْر سُلَیْمان چون غنای سُلَیْمان بُوَد. از آن چه اَیّوب را
اندر شدّت صبرش گفت : « نِعْمَ الْعَبْدُ.» و سُلَیْمان را اندر اِسْتِقامت مُلْکَش گفت :
«نِعْمَ الْعَبْدُ.» چون رضای رَحْمن حاصل شد ، فَقْر سلیمان را {مو ۳۷} چون غِنای
سلیمان گردانید.

۵ و از استاد ابوالقاسم قشیری - رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْهِ - شنیدم که گفت :
« مردمان اندر فقر و غنا هر کسی سخن گفته اند ، و خود را چیزی اختیار کرده . و من
آن اختیار کنم که حقّ ، مرا اختیار کند ، و مرا اندر آن نگاه دارد . اگر توانگر داردَم ،
غافل و گذاشته نباشم ، و اگر درویش داردَم ، حریص و مُعْرِض نباشم .» پس غنا ، نعمت ،
و اِعْراض اندر وی آفت{۳۳ما} .و فقر ، نعمت، و حرص اندر وی آفت . معانی جمله نیکو ،
۱۰ روش اندر او مختلف. و فَقْر، فراغت از مادون ، و غنا مشغولی دل به غیر . چون
فراغت آمد، فقر از غِنا اَولی تر نه، و غِنا از فقر اَولی تَر نه . غنا کثْرت متاع ، و فَقْر،
قلّت آن . و متاع به جمله از آنِ خداوند، چون طالب به ترک مِلْکیّت بگفت ، شرکت از میان
برخاست ، و از هر دو اسم فارغ شد.

فَصْل : و مشایخ این طریقت را اندر این معنی ، هر یکی را رَمْزی است . و
۱۵ من به مِقدارِ امکان ، اَقاویل ایشان بیارم اندر این کتاب - اِنْشاءَ اللهُ عَزَّوَجلَّ - .

یکی از متأخّران گوید : « لَیْسَ الْفَقیرُ مَنْ خَلا مِنَ الزّادِ ، اِنَّما الْفَقیرُ
مَنْ خَلا مِنَ الْمُرادِ.» :فقیر نه آن بُوَد که دستش از متاع و زاد خالی بُوَد ، فقیر آن
بُوَد که طَبْعَش از مُراد خالی بُوَد. چنان که خداوند - تعالی - ویرا مالی دهد. اگر مراد
حفْظِ مال باشَدَش ، غنی بُوَد ، و اگر مُراد تَرک مال باشَدَش، هم غنی بُوَد ، که هر دو تَصَرُّف
۲۰ است اندر مِلْکِ غیر ، و فَقْر ترک تَصرُّف بُوَد.

---

۱ -ما ، مو : سلیمان باشد. ۲ - ما : اندر استقامت. ۵ - ما : الحکایت مصنّف گوید از استاد، مو: مصنف
گوید از استاد ، ما ، مو : رضی الله عنه . ۶ - ب : غنای هر کسی ما ، مو : « چیزی» ندارد مو : اختیاری کرده اند ما،
مو : « حقّ» ندارد. ۹ - ما، مو : و غفلت اندر. ۱۰ - ما، مو : و معاملت اندر وی مختلف ، - ما، مو : فراغت دل از .
۱۱ -ما، مو : قلّت متاع جمله ۱۲ - ما، مو : مِلك گفت شرکت. ۱٤ - ما، مو : و از مشایخ طریقت۱۵ - ما: قدر امکان.
ما، مو : در این کتاب بیارم ما، مو : تعالی. ۱۸ - ما، مو : ویرا اگر مالی دهد مرادش ما، مو : مال بود.
۱۹ - ما، مو : مال باشد. ۲۰ - ما، مو : حفظ تصرّف بود والله اعلم .

{مو ۳۷} یحیی بن مُعاذ گوید - رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْهِ -: «عَلامَةُ الْفَقْرِ خَوْفُ زَوالِ الفَقْرِ.» علامت صحّت فقر آن است که بنده اندر کمال ولایت و قیام مشاهدت و فنای صفت می ترسد از زوال و قطیعت. پس به کمال حال آن رسید که از قطیعت نترسد.

رُوَیْم گوید - رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْهِ - : « مِنْ نَعْتِ الفَقیرِ حِفْظُ سِرِّهِ و صِیانَةُ ۵ نَفْسِهِ وَ اَداءُ فرائضِهِ.» : « نعت فقیر آن است که سرّش از اغراض محفوظ باشد، و نَفْسَش از آفات مَصُون، و احکام فرایض بر وی جاری.» چنان که آن چه بر اسرار گذرد، اظهار را مشغول نگرداند، و آن چه بر اظهار گذرد، اَسرار را مشغول نگرداند، و غَلَبهٔ آن از گزارد اَمر باز ندارد. و این عَلامتِ ازالتِ بشریّت بُوَد که کلِّ بنده مُوافقِ حقّ گردد، و این هم به حقّ گردد.

۱۰ بِشْر حافی گوید - رَحمهُ اللّه علیه - : «اَفْضَلُ المَقامات اعْتِقادُ الصَّبْرِ عَلَی الفَقْرِ اِلَی القَبْرِ.» اعتقاد کردن بر مُداوَمَت صَبْر بر درویشی. و این صبر کردن و اعتقاد کردن از جملهٔ مقاماتِ بنده بُوَد. و فَقْر فَنای مَقامات بنده بُوَد. پس اعتقاد صبر بر فقر، علامت رؤیت آفت اعمال بُوَد و همّت فنای اَوْصاف. امّا معنی ظاهر این قول تفضیل فَقْر است بر غنا، و اعتقاد کردن که هرگز روی نگردانم از طریق فقر.

۱۵ شِبْلی گوید - رحمة اللّه علیه -: « اَلْفَقیرُ لایَسْتَغْنی بِشَیءٍ دُونَ اللّهِ.»: «درویش، دونِ حقّ، به هیچ چیز آرام نیابد.» از آن چه جُز وی مراد و کامشان نباشد. و ظاهر لفظ آن است که جُز بدو، توانگری نیابی. چون او را یافتی، توانگر شدی. پس هستی تو دون وی است. چون توانگری بدون وی نیابی، و چون او را یافتی، تو حجابِ توانگری گشتی، و چون تو از راه برخیزی، توانگر کِی باشی؟ و این معنی به حقیقت سخت غامض و لطیف است به نزدیك اهل این معنی و حقیقتِ مَعْنیِ این آن بُوَد که: «اَلْفَقیرُ لایَسْتَغْنی عَنْهُ». یعنی: فقیر آن بُوَد که هرگز. مر آن را غِنا نباشد. و این آن معنی

۱- ما، مو: معاذ الرّازی ما، مو: خوف الفقر. ۳- ژ: قطعیّت، کمال آن رسد.
ما، مو: آن حال که بترسد. ٤- ما، مو: رُوَیم بن محمد ۵- ژ: تَنَش از ما: مو: از آفت.
٦- ما، مو: جاری بود. ۸- ما، مو: گذاردن امر. - ما، مو: و این معنی به حقّ باز گردد. ۱۱- ما، مو: صبر بُوَد
۱۲- ما، مو: و امّا، اعتقاد آنکه. ١٤- از طریق فقر روی نگردانم. ۱۵- مو: شیخ شبلی، مَنْ، اَنْ لایستغنی.
۱٦- ما، مو: درویش بدون، فقیر بدون، آرام نگیرد، کام نباشد. ۱۷- مو: و چون. ۱۸- ما: ترك دون، مو جز بترك دون وی.
۱۹- ما، مو: این سخن. ۲۰- ما، مو: به نزد اهل حقیقت.
۲۱- ما: عنه بشیٍ مو، ما: مراورا، و این آن است.

است که آن پیرگفت - رَضِیَ اللّه عَنْهُ - که : « اندوه ما اَبَدی است . نه هرگز همّت ما مقصود را بیابد{۳۵ما }، و نه کلّیّتِ ما نیست گردد اندر دنیا و آخرت .» ازآن چه یافتن چیزی را مُجانَسَت باید ، و وی جِنْس نه ، و اِعراض از حدیث، ویرا غَفلَت باید، و درویش غافل نه . پس کاری افتاده همیشگی و راهی پیش آمده مُشْکِل. و آن دوستی است با آن ۵ که کس را به دیدار وی راه نه ، و وصال وی از جِنْس مقدور خلق نه ، و بر فنا تَبدُّل صورت نه ، و بر بقا تَغَیُّر رَوا نه، نه هرگز فانی ، باقی شود تا وَصْلَت بُوَد ، و نه باقی ، فانی شود تاقُرْبَت بُوَد. کار دوستان وی از سر به سر تَسَلّی دل را عبارتی مُزَخْرَف ساخته ، و آرام جان را مَقامات و مَنازل و طریق ، هویدا گردانیده ، عبارتشان از خود{مو ۳۹} به خود، مَقاماتشان از جِنْس به جنس، و حقّ- تَعالی - مُنَزَّه از اَوْصاف و اَحوال خَلْق.

۱۰ و ابوالحَسَنِ نُوری - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْهِ - گوید :« نَعْتُ الْفَقیرِ اَلسُّکُونُ عِنْدَ الْعَدَمِ ، وَ الْبَذْلُ عِنْدَ الوُجُود.» چون نیابند خاموش باشند ، و چون بیابند دیگری را بدان اَولی تَر از خود دانند و بَذْل کنند. پس آن را که مُراد لُقمه یی باشد، چون از مُراد باز مانَد، دلش ساکن بُوَد، و چون آن لُقْمه پدیدار آید ،آن را که اَولی تر از خود داند بدان،آن را بدو دهد.و اندرین قَوْل دو معنی است:سکونش در حال عَدَم، رضا بُوَد،و بَذْلَش

۱- ما ، مو : یعنی خواجه عبداللّه انصاری رحمة اللّه علیه فرمود.
۲- ما : یابد.
۳- مو : اغراض از حدیث وی.
٤- ژ : گرفتاری است افتاده ، مو : فتاده.
۵- ما : تبدیل.
٦- ژ : و یا باقی.
۷- ما ، مو : دوستان وی محنت است تسلّی دل را ما ، مو : ساخته اند .
۸- ما : هوا گردانیده عبارات ایشان ، ما، مو : به خود آراسته ، نمود.
۱۱- ما ، مو : و قال ایضاً الإضطراب عند الوجود ، نیابد ، باشد ، بیابد ، از خود اولی تر.
۱۲- ما ، مو : داند ، کند ، لقمه بُوَد.
۱۳- ما ، مو : پدید ، از خود داند بدو دهد عظیم کاری بود.
١٤- ما : یکی سکونش .

در حال وجود ،مَحَبَّت. از آن چه راضی قابل خِلْعت بُوَد، و اندر خلعت ، نشان قُرْبَت بُوَد . و مُحِبّ تارك خِلْعَت بود، که اندر خِلْعَت نشان فُرْقَت بُوَد. سُکونَش اندر عَدَم انتظار وجود بُوَد. و چون موجود گشت، آن وجود، غَیْرِ وی بُوَد، و ویرا با غَیْر آرام نَبُوَد، به ترك آن بگوید. و این مَعْنی قولِ شیخ المشایخ ابوالقاسم الجُنَید بن مُحَمّد بن جُنَیْد- ۵ رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - است : « اَلْفَقْرُ خُلُوُّ الْقَلب عَنِ الأشکالِ . » چون دل از اندیشهٔ شَکل خالی بُوَد، و شکل موجود به جُز انداختنِ آن، چه روی بُوَد ؟

شِبْلی گوید - رَحْمة الله عَلَیْه - : « اَلْفَقْرُ بَحْرُ الْبَلاء وَبَلاءُهُ کُلُّ عِزّ . »
درویشی دریای بلا است . و بلاهای وی جمله عِزّ است . عِزّ نصیب غَیْر است . مُبْتَلا در عَیْنِ بلاست . ویرا از عِزّ چه خَبَر ؟ تا آنگاه که از بَلا به مُبلی نگرد {مو . ٤} آنگاه بلاش به ۱۰ جمله عِزّ گردد ، و عِزّش جمله وقت ، و وقتش جمله مَحَبّت ، و مَحَبَّتَش جمله مُشاهَدت . تا دماغ طالب ، محلِّ دیدار شود از غلبهٔ خیال ، تا بی دیده، بیننده گردد، و بی گوش شنونده .

و بس عزیز بنده یی باشد که بار بلای دوست کشد، که بلا، عِزّ بر حقیقت است . و نَعْما، ذُلّ بر حقیقت . از آن چه عِزّ آن بُوَد که بنده را به حقّ حاضر کند ، و ذُلّ آن که غایب ۱۵ کند . و بلای فَقْر ، نشان حُضُور است ، و راحَتِ غِنا ، نشان غیبت است . پس حاضر به حقّ عزیز باشد، و غایب از حقّ ذَلیل .آن معنی را که بلای آن مُشاهَدَت است، و ادمارش اُنْس ، تَعلّق آن بدان ، به هر صفت که باشد، غنیمَت بُوَد.

---

۱ - ما ، مو : از آن که . ۳و٤ - ما ، مو: بترك آن گیرد.
۵ - ما ، مو : جنید رضی الله عنه که گفت الفقیر.
٦ - ما : چون دلش ، ما : وجود شکل غیر بود ، مو : و چون شکل غیر بود.
۷ - مو : و شبلی ما : الفقیر ، کُلّهُ. ما، مو : فقر دریای بلا.
۸ - مو : بلای وی ، مو : غیر نصیب غیر است .
۹ - ما : از غیر چه مو : مبتلا نگردد، بلایش.
۱۱ - ما : جمله محلّ .
۱۳ - ما، مو : و پس عزیز بنده باشد، عزّی حقیقت .
١٤ - ما، مو : ذلّی بر حقیقت ، غایب کند از حقّ . ۱۵ - ما، مو : غیبت ، پس.
١٦ - ما، مو : بلائی را که معنی آن ، مو : دیدار مدارش. ۱۷ - ما، مو : تعلّق بدان .

جُنَیْد گوید - رحمة الله عَلَیْه - : «یامَعْشَرَ الْفُقَراء! انّکم انّماتعْرفُونَ باللّه و تَکْرِمُونَ للّه، فَانْظُرُوا کَیْفَ تَکُونُونَ مَعَ اللّه، اذا خَلَوتُم بِهِ؟» : « ای شما که درویشانید! شما را به خداوند شما شناسند ، و از برای ویرا کرامت کنند. بنگرید تا اندر خَلاً با وی چگونه باشید؟!» . یعنی چون خَلْق ، شما را درویش خوانند، حقّ شما را بگزارند، شما حقّ ۵ طریقتِ درویشی چگونه خواهید گزارد؟ و اگر خلْق، شما را به نامی دیگر خوانند ، به خلافِ دعوی شما ، آن از ایشان مَبینید، که شما نیز دعوی انصاف خویش می ندهید، که باز پس تر از آن کسی نَبوَد که خَلْقَش از آنِ او دانند ، و او از آنِ او نباشد، و خُنُك آن کسی که خَلْقَش از آنِ او دانند و او از آنِ او بُوَد. و عزیزتر آن که خَلْقِ او را نه از آنِ حقّ دانند ، و او از آنِ حقّ بُوَد. مِثْلِ آن که خَلْقَش از آنِ او دانند ، و او نه از آنِ او باشد . چون یکی بُوَد ۱۰ که دَعْوِیِ طبیبی کند،و بیماران را علاج کند،و چون بیمار شود،طبیب دیگرش باید.و مِثْلِ آن که خَلْقَش از آنِ حقّ دانند،و او از آنِ حقّ باشد.چون یکی بُوَد که دَعْوِیِ طبیبی کند،و بیماران را علاج کند،و چون خود بیمار شود،داروی خود نیز داند کردن،و مِثْلِ آن که خَلْقَش نه از آنِ حقّ دانند،و او از آنِ حقّ بُوَد. چون یکی بُوَد که طبیب باشد، و خلق را بدان عِلْم نه،و وی از مشغولیِ خَلْق فارغ،و خود را به غذاهای مُوافق و شربتهای

---

۱ - ما : یا معاشر.
۲ - ما : باللّه ، ما : تکون .
۳ - ما ، مو : به خداوند شناسند .ما ، مو : شناسد از برای او کرامت کنید.
٤ - ما ، مو : مر شما را ، و حق شما را . ژ : بگزاردند ما : بگذراند .
۵ - ما : گذارد ما ، مو : بنام.
٦ - ما ، مو : ایشان میسندید ما : انصاف دعوی خود ، مو : خود .
۷ - ما ، مو : که باز پس ترین مردمان آن است که خود ... خنك آن که.
۸ - ما ، مو : از آن او باشد و عزیزترین آنست که ، ما ، مو : از آنِ او دانند .
۹ - ما ، مو : از آن حقّ دانند، از آن او نبود ، چون مردی بود که وی.
۱۰ - ما ، مو : بیماران را دارو کند و چون خود ، دیگر بایدش تا داروی او بداند.
۱۱ - ما، مو: و وی از آن حقّ بود .
۱۲ - ما ، مو : بیماران را دارو کند ، طبیب دیگر نبایدش.
۱۳ - ما ، مو : چون مردی بود طبیب.
۱٤ -ما ، مو : و او ، ما ، مو : شربت های مفرح و.

نیکو و مُفَرِّح های سازگار ، و هواهایِ مُعتَدِل نیکو می دارد ، تا بیمار نگردد، و چشم خَلق از جملهٔ اَحوالِ او فرو دوخته باشد.

و بعضی از متأخران گفته اند : « اَلْفَقْرُ عَدَمٌ بِلا وَجُودٍ.» و عبارت از این قول مُنقَطِع است ، ازیرا که معدوم ، شیْ نباشد. و عبارت جز از شیْ نتوان کرد. پس اینجا چنین ۵ صورت بُوَد که فقْر هیچ چیز نَبُوَد، و عبارات و اجتماع جمله اولیای خدای - تعالی - بر اَصْلی نباشد، که اندر عَیْنِ خود فانی و معدوم باشد. و اینجا از این عبارات ، نه عَدَم عَیْن خواهند که عَدَم آفت خواهند از عَیْن . و کُلِّ اَوصافِ آدمی آفَت بُوَد. و چون آفت نَفْی شود، آن فنای صفت باشد، و فَنای صفَت ، آلتِ رسیدن ، و نارسیدن از پیش ایشان برگیرد ، که مرایشان را عَدَم رَوِش به عَیْن، نَفْیِ عَیْن نماید، و اندر آن هلاك گردند .

۱۰ و من گروهی دیدم از مُتَکَلِّمان ، که صورتِ این معنی ، معلوم نکرده بودند ، و بر این می خندیدند ، که این سخن مَعقُول نیست . و گروهی دیدم از مُدَّعیان ، که نا معقول چیزی را اعتقاد کرده بودند، و اصل قصّه معلومشان نبود و می گفتند که : «اَلْفَقْرُ عَدَمٌ بِلا وُجُودٍ » است .و هر دو گروه بر خطا بودند: یکی از ایشان به جَهْل مرحقّ را مُنکِر شد.و دیگری جَهْل را حال ساخت، و بدان پدیدار آمد و مراد عَدَم و فنا اندر عبارات ۱۵ این طایفه ، سپری شدنِ آلتِ مذموم بُوَد، و صفتی ناستوده اندر طَلَبِ صفتی محمود، نه عدم معنی به وجود آلتِ طَلَب.

---

۱ - ما ، مو : « سازگار » ندارد . مو : دارد.
۲ - ما ، مو : از حال او .　　۴ - ما، مو : زیرا که: نتوان کردن .
۵ - ما : صورت گیرد . اولیای خداوند.
۶ - مو : چیزی اصل نباشد که آن ، معدوم بُوَد، عبارت　　۷ - ژ: آفت نفی نه ، مو : نفی شد.
۸ - ما : از آن ، ما ، مو : صفت بُوَد، ما ، مو : نا رسیدن را.
۹ - ما ، مو : که مر عدم روش ایشان را یعنی ، ما : گرداند .
۱۰ - ما، مو : مصنّف گوید و ... دا دیدم ، این معنی را.
۱۱ - ما ، مو : که این سخن نامعقول را.
۱۲ - ما ، مو : قبول کرده و اعتقاد و اعتماد کرده و آورده معلوم ایشان .
۱۴ - ما ، مو : دیگر　ما ، مو : مراد از.
۱۵ - ما ، مو : صفت ستوده و ، معنی بود.
۱۶ - ما : طلبیدن ، مو : طلبند .

و فی الجمله ، درویش در کلِّ معانی فقْر ، عاریت است ، و اندر کلِّ اَسْبابِ اَصْل بیگانه.
اَمّا گذرگاه اسرارِ ربّانی است ، تا امور وی مُکتَسَبِ وی بُوَد. فعل را نسبت بدو بُود ، و مَعانی را اَضافت بدو. و چون امور وی از بَندِ کَسْب رها شد، نسبتِ فعْل از او مُنْقَطع بُود. آنگاه آن چه بروی گُذَرَد ، او راهِ آن چیز باشد نه راه بَر آن . پس هیچَیز را به خود نکشد و ۵ از خود دَفْع نکند . همه از آنِ غَیْر است ، آن چه بروی نشان کند .
و دیدم گروهی را از مدّعیانِ اَرْبابِ اللّسان که نَفْیِ گمانشان از ادراک آن قصّه می نفی وجود نمود، و این خود سخت عزیز است.و دیدم که نَفْیِ مرادشان از حقیقت فَقْر می نَفْیِ صفت نمود اندر عَیْنِ فَقْر ، و دیدم که نَفْیِ طَلَب حَقّ و حقیقت را می فَقْر و صفت خواندند.و دیدم که اِثبات هواشان می نَفْیِ کلّ نمود.و هر کسی اندر درجتی از حجب فَقْر ۱۰ اندر مانده بودند. ازآن چه پندار این حدیث ، مرد را علامتِ کمالِ ولایت بُوَد.وَ تولّیَ و نَهْمت این حدیث غایة الغایات است ، به عَیْنِ این تولّی کردن محلّ کمال است .
پس طالب این قصّه را چاره نیست از راه ایشان رفتن ، و مقاماتشان سپردن ، و عبارات ایشان بدانستن تا عامّی نباشد اندر محلّ خصوصیّت ، که عوامّ اِصول از اَصولْ مَعْرِض بُوَد، و عوامّ فروع از فروع مُصیب. کسی که از فُروع باز مانَد، کِی به اصولش ۱۵ نسبتی بُوَد؟ چون از اصول باز مانَد، به هیچ جایش نسبت نماند . و این جُمْلَه آن را گفتم تا راه این معانی بسپری ، و به رعایت حَق این مشغول باشی .

---

۱ - ما ، مو : و در جمله ، ما : اندر کلّ ، مو : درویشی اندر ما : فقر قیام بحقّ عاریتی است .
۲ - ما : فعل وی را مو : و فعل ویرا.
۳ - ما : بدو بُوَد . ٤ - ما : او راه آید نه راه رو ، مو : او راه آمد نه راه درویش، ما : مو : هیچ چیز.
۵ - ما : عَیْن ٦ - ما ، مو : و مصنّف گوید که دیدم ، ما، مو : نفی کمال ایشان .
۷ - ما ، مو : این قصّه نفی وجود می نمود اندر عین فقر ، عزیز باشد.
۸ - ما ، مو : صفت می نمود ، ما ، مو : حقیقت را فقر و صَفْوَت .
۹ - ما، مو : کلّ می نمود. ما ، مو : هر کس را اندر درجه از حَجَت.
۱۰ و ۱۱ - ژ : بُویْ و تهمت این حدیث ، ما : یعنی این ، مو : تولاً کردن .
۱۳ - ما : دانستن.
۱٤ - ما ، مو : مانَد به اصولش ، ما : و چون.
۱۵ - ما : جای نسبتی ، مو : نسبتش ما ، مو : برای آن گفتم.
۱٦ - ما، مو : سپری ، این باشی .

و اکنون من طَرَفی از اهل این طایفه ، اندر بابِ تصوّف پیدا کنم ، و آنگاه اسامی الرّجال بیارم ، آنگاه اَحکامِ حَقایق و مَعارِف و شرایع بیان کنم، آنگاه اختلافِ مذاهِبِ وَ مشایخ مُتَصَوِّف بیارم ، آنگاه آداب و رموز و مقامات شان به مقدار امکان شرح دهم ، تا برتو و خوانندگان ، حقیقتِ این کشف گردد{مو ٤٤} و بِاللّهِ التّوفیقُ.

۱ - ما : مو : من از اصول و رموز و اشارت این طایفه (در اینجا ، الفاظ و جملات جا به جا شده است !.
۲ - ما : و آنگاه ،　مو : شرایع بیارم .
۳ - ما ، مو : مذاهبِ مشایخ متصوّفه بیان کنم . ما : « و آنگاه مقامات ... شرح دهم » ندارد .

بابُ اَلتَّصَوُّف

قالَ اللّهُ - تَعالی - : وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذینَ یَمْشُونَ عَلَی الأرضِ هَوْناً وَ اذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالواْ سَلاماً » وَ قالَ رَسُولُ اللّه - صَلَّی اللّه عَلَیهِ وَسَلَّم - : «مَنْ سَمِعَ صَوْتَ اَهْلِ التَّصَوُّفِ ، فَلایُؤْمِنْ عَلی دُعائِهِم کُتِب عِنْدَ اللّهِ مِنَ الغافِلینَ .»

۵ و مردمان اندر تحقیق این اسم ، بسیار سخن گفته اند و کُتُب ساخته. گروهی گفته اند که : صوفی را ، از آن جهت صوفی خوانند ، که جامهٔ صوف دارد .و گروهی گفته اند که : بدان صوفی خوانند، که اندر صفّ اوّل باشند .و گروهی گفته اند که : بدان صوفی خوانند، که تولّی به اَصحاب صُفّه کنند. و گروهی گفته اند که : این اسم ، از صفا مشتقّ است . و هر کسی را اندر این معانی اندر تحقیق این طریقت ، لطایف بسیار است . امّا ۱۰ برمقتضای لغت ازین معانی بعید می باشد.

پس صفا در جمله محمود باشد، و ضّد آن کَدَر بود. و رَسُول - صَلّی اللّه علیه وَسَلم - گفته است : « ذَهَبَ صَفْوُ الدُّنْیا وَ بَقِیَ کَدَرُها.» و نام لطایف چیزها ، صَفْوِ آن چیز باشد . و نامِ کَثایفِ چیزها ، کَدَرِ آن چیز . پس چون اَهْلِ این قصّه، اَخلاق و مَعامِلات خود را مُهذّب کردند، و از آفاتِ طبیعت تبرّا جستند ، مر ایشان را صُوفی خواندند . و ۱۵ این اسمی است مر این گروه را از اسمای اَعلام . از آن چه خَطَرِ اَهْلِ آن ، اَجَلّ آن است که معاملاتِ ایشان را بتوان پوشید تا اسمشان را اشتقاق باید[مو ۴۵].

---

۱ - ما : باب سیوم فی التّصوّف. ۲ - ما ، مو : خدای گفت : عزّ و جل. ۳ - ما ، مو : و رسول گفت .
۵ - ما : و ، مو : و گروهی اند ، ما ، مو : از آن گفته اند .
۶ - ما ، مو : از برای آن صوفی خوانده اند .
۷ - ما ، مو : از برای آن صوفی گویند . ما ، مو : باشد و ، ما : خوانده اند ، مو : گویند.
۸ - ما ، مو : صفّه رضی اللّه عَنهُم کرده اند . ۹ - ما : « اندر این معانی » ندارد. دا : مقتضاه.
۱۰ - ما : « می» ندارد ، مو : می باشند .
۱۲ - ما ، مو : گفت . ما ، مو : چیز بُوَد.
۱۳ - ما ، مو : آن چیز بُود.
۱٤ - ما ، مو : مهذّب کرده اند . ما : آفت ... تبرّی مو : پس مر ایشان را.
۱۵ - ما : آن گروه را ، ما ، مو : اَجلّ از .
۱٦ - ما ، مو : اسم ایشان را .

و اندرین زمانه {۴۱ ما} بیشترینِ خَلق را ، خداوند - عزّ وجلّ - ازین قصّه وَ اهل این
مَحجوب گردانیده است ، و لطیفهٔ این قصّه بر دلهای ایشان بپوشانیده ، تا گروهی پندارند
که:این بَرزِشِ صلاحِ ظاهر است مُجرّد ، بی مُشاهَدَت باطن.و گروهی پندارند که :این حیلتی
۵ و رسمی است بی حقیقی و اصلی، تا حدّی که به رؤیت اهل هزل و علمای ظاهر بین،
کلّیّت این را انکار کرده اند،و به حِجاب این قصّه خُرسَند شده،تا عوامّ بدیشان تقلید کردند،
و طَلَبِ صفای باطن را از دل بمحاویده ، و مذهب سَلَف و صحابه را بر طاق نهاده . شعر :

اِنَّ الصَّفاءَ صِفَةُ الصِّدّیقِ　　اِنْ اَرَدْتَ صُوفیّاً عَلَی التَّحْقیقِ

از آن چه صفا را اصلی و فرعی است : اَصلَش انقطاع دل است از اَغیار ، و فرعَش خَلوَ
۱۰ دَسْت از دنیای غدّار . و این هر دو صِفَت صدّیق اکبر است . اَبوبَکر عبدالله بن
ابی قحافه - رَضی اللّه عَنْهُ - . از آن چه اِمامِ اهل این طریقت ، وی بُوَد.
پس انْقطاعِ دل وی از اغیار ، آن بُوَد که : همه صحابه به رفتن پیْغمبَر - صَلّی اللّه
عَلَیه وسَلّم - به حضرت مَعلاً و مَکانِ مُصَفّا ، شکسته دل گشته بودند . وَ عُمَر -
رَضی اللّه عَنْهُ - شمشیر بر کشید که : « هر که گوید مُحَمَّد بمُرد، سَرَش بِبرم ! »
۱۵ صدّیق اکبر بیرون آمد و آواز بلند برداشت و گفت:«اَلا مَنْ عَبدَ مُحَمّداً فَإنَّ
مُحَمَّد ماتَ، وَ مَنْ عَبدَ رَبَّ مُحَمَّد فَانَّهُ حَیٌّ لایَموتُ.»آنگاه برخواند:« وَما مُحَمَّدٌ
الاّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِه الرُّسُلُ اَفَإنْ ماتَ اَو قُتِل انْقَلَبْتُمْ علی اَعْقابِکُم .»:
«آن که مَعبودِ وی مُحَمَّد بود ، {۴۲ما} مُحَمّد برفت ، و آن که خدای محمّد را
می پرستید، وی زنده است.» هرگز نمیرد آن که دل در فانی بندد، فانی فنا شود ، و رنج وی
۲۰ جمله هبا گردد.و آن که جان به حَضرتِ باقی فرستد،چون نَفْس فنا شود، وی قایم به

۱- ما ، مو : بیشتر خلق را ، ما : حقّ تعالی ، مو : تعالی . ۲- ما، مو : اهل این قصّه را .
۳- ما ، مو : بپوشیده ما، مو : ورزش ما : و مجرّد . ٤- ما : « حیلتی» ندارد.
مو : اسمی تا به حدّی . ۵- ژ : کلّیّت ارتکاب انکاری . مو : خورسند .
٦- ما : کرده اند . ما ، مو : از دل محو کرده . ۹- ما : خلوت دلست ، خلوت وی است.
۱۰- مو : اکبر است رضی اللّه عنه ، ژ : « بن » ندارد . ۱۱- مو : امیر این طریقت او بود .
۱۲- ما : و انقطاع .
١٤- ما ، مو : گوید که پیغامبر صَلّی اللّه عَلَیه وَسَلّم.
۱۵- مو : اکبر رضی اللّه عنه ، ما: آواز برداشت ، ما : اَلاآن .
۱۷- ما : بودی بود . ۱۸- ما : وی رفت ، مو : رفت : او زنده است که
۱۹- ما : چون فانی فنا ، ما : هبا شود . ۲۰- باقی به بقا.

بقا شود. پس آن که اندر محمّد به چشم آدمیّت نگریست ، چون وی از دنیا بشد ، تعظیم عُبودیّت از دل این با وی بشد . و هر که اندر وی ، به چشم حقیقت نگریست ، رفتن و بودنش هر دو مر او را یکسان نمود. ازیراك اندر حالِ بقا، بقاش را به حقّ دید، و اندر حالِ فنا ، فناش از حقّ دید. از مُحوِّل اِعراض کرد، به مُحوِّل اقبال کرد. قیامِ مُحوِّل به مُحوِّل ۵ دید. به مقدارِ اِکرامِ حقّ ، وی را تعظیم کرد. سُوَیْدای دل اندر کَس نَبست ، و سوادِ عَیْن بر خَلْق نگشاد . از آن چه گفته اند : «مَنْ نَظَرَ اِلَی الخَلْقِ هَلَكَ ، وَ مَنْ رَجَعَ اِلَی الحقِّ مَلَكَ.» که نَظَر به خَلْق نشان هَلْك بُوَد، و رُجوع به حَقّ ، علامتِ مُلك .

امّا خُلُوِّ دَست از دنیای غَدّار ، آن بُوَد که هر چه داشت از مال و مَنال و مآل ، جمله بداد، و گلیمی در پوشیده ،به نزدیكِ پیغمبر - صلّی اللّه علیه وسلّم - آمد. پیغمبر - ۱۰ صلی اللّه علیه وسلّم- وی را گفت :«ما خَلَفْتَ لِعِیالِكَ ؟» فَقالَ :« اَللّهَ وَ رَسُولَهُ .»: « مرعیالان خود را چه باز گذاشتی از مال خود ؟» گفت : « دو خزینهٔ بی نهایت{مو ٤٧} و دو گنج بی غایت .» گفتا : « چه چیز ؟» گفت : « یکی مَحبَّت خدای - تعالی- و دیگر متابَعَتِ رَسُولَش .» چون دل از تَعَلُّقِ صَفْوِ دنیا آزاد گشت ، دست از کَدَرِ آن خالی گردانید. و این جمله صِفَتِ صوفی صادق بُوَد، و اِنکارِ این جمله ، اِنکارِ حقّ و مُکابَرهٔ عیان بُوَد.

۱۵ و گفتم که : صفا ضدّ کَدَر بُوَد، و کَدَر از صِفات بَشَر بُوَد. و به حقیقت ، صوفی بُوَد آن که او را از کَدَر گذر بُوَد. چنان که اندر حالِ اِستِغراقِ مُشاهَدَتِ یُوسُف - عَلَیه السّلام- و لَطایفِ جَمالِ وی ، زنان مصر را بشریّت غالب شد، و آن غَلَبه به عَکْس بازگشت. چون به غایت رسید، به نهایت رسید. ایشان را بر آن گذر افتاد، و به فنای بَشریّت شان نَظَر افتاد. گفتند:« ما هذا بَشَراً .» نشانه وی را کردند. عبارت از حالِ خود کردند .

۱- ما ، مو : نگریسته است . ما، مو : محمّد ، مو : دل وی با وی . ما: « این » ندارد.

۲- ما ، مو : عین حقیقت ما : بودن او ، مو : بودن وی ما : یکسان بود ، ما ، مو : زیرا که .

۳- ما : فناش را ، مو : فنایش را . ٤- ما ، مو : و به محوّل اقبال نمود . ۵- ما : گفته اند شعر ، مو : ندارد.

٦- ما : « که » ندارد . ما: نشان بود .

۷- مو : علامت هلاك . ۸- مو : خلوت وی ما : دلش ما، مو : منال و موالی.

۹- ما ، مو : گلیمی در پوشید و مو : آمد رسول ، ما : ندارد .

۱۰- مو : گفت. ۱۲- مو : گفت چه چیز ، ما : خداوند . ۱۳- ما : جیفهٔ دنیا ، ما ، مو : خالی کنیم.

۱۵- ما : « که » ندارد . ۱۸- ما ، مو : و ایشان را به نهایت انجامید . مو : بدان گذر ... ایشان نظر .

۱۹- ما ، مو : و بشریّت عبارت .

و از آن بُوَد که مَشایخِ این طریقت - رَحِمَهُمُ اللّهُ - گفته اند : «لَیْسَ اَلصَّفاءُ مِنْ صِفاتِ اْلبَشَرِ، لِأَنّ البَشَرَ مَدَرٌ لایَخْلُوْ مِنَ الکَدَرِ .»: « صفا از صفات بَشَر نیست ، زیرا که مَدارِ مَدَر جز بر کَدَر نیست ، و مر بشر را از کَدَر گذر نیست .» پس مِثالِ صَفا به اَفعال نباشد، و از روی مُجاهَدَت مر بشریّت را زوال نباشد، و صِفَتِ صَفا را نسبت به افعال و ۵ اَحْوال نباشد، و اسم آن را تعلّق به اَسامی و اَلقاب نه . « اَلصَّفَاءُ صِفَةُ الأَحْبابِ ، وَ هُمْ شُمُوسٌ بِلاسحابِ.» از آنکه صَفا ، صِفَتِ دوستان است .و آن که از صِفَتِ خود فانی و به صِفَتِ دوست باقی بُوَد، دوست آن است ، و اَحوال[مو ٤٨] ایشان به نزدیك اربابِ مَعانی ، چون آفتابِ عیان است .

چنان که حبیب خداوند ، مُحَمَّد اَلمُصْطَفی را - صَلَواتُ اللّه عَلَیْه - پرسیدند از حال ۱۰حارثه؟ گفت : « عَبْدٌ نَوَّرَ اللّهُ قَلْبَهُ بِالأیمانِ .» : « او بنده یی است که دلش از صدْقِ ایمان ،مُنَوّر است،» تا رویش از تأثیر آن مُقْمَر است ، و او به نورِ رَبّانی مُصَوَّر است . چنان که گفته اند ، شعر :

ضِیاءُ اَلشَّمْسِ وَ اَلقَمَرِ اذا اَشتَرَکا
اُنْمُوذَجٌ مِنْ صَفاءِ الحُبِّ وَ التَّوحیدِ اذاَ اَشتَبَکا

۱۵ جَمْعَ نورِ آفتاب و ماه چون به یکدیگر مقرون شود، مِثال صفای مَحبّت و تَوحید باشد که با یکدیگر معجون شود ، و خود نور ماه و آفتاب را چه مقدار بُوَد ؟ آنجا که نور مَحبّت و توحیدِ جبّار باشد، تا این را بدان اضافت کنند.

امّا اندر دنیا هیچ نوری نیست ظاهر تر از این دو نور ، که نور دیده اندر سلطانِ آفتاب و ماه ، آسمان را ببیند ، و دل به نور توحیدْ وَ مَحبّت مرعَرْش را ببیند و بر عُقْبی مُطّلع شود ۲۰ اندر دُنیا .

و اندر این جُمله مَشایخِ این طریقت - رَحْمَةُ اللّه عَلَیهِم اَجْمَعینِ - مجتمعند برآن که چون بنده از بند مقامات رسته شود ، و از کَدَر اَحْوال خالی گردد، و از مَحَلّ تَلْوین و تغییر

۱- مو : طریقت گفته اند . ۲- مو : اَلْمَدَرَ ، ما : مو : از آنچه صفا ما ، مو : بشریّت نیست .۶- ما، مو : از آنچه مو : فانی بُوَد. ۷- مو : حال ... ارباب معالی. ۹- مو : از حبیب خداوند تعالی... مصطفی صلّی اللّه علیه وسلّم . ۱۰- ما، مو : نور صدق . ۱۱- ژ : مُقمَرَ ۱۲- مو : گفته اند شعر ، ما : یکی از بزرگان این طریقت گوید شعر ، ما : انموزج . ۱۵- ما : جمیع نور ، مو : مقرون شوند .۱٦- ما ، مو : و خود ماه . ۱۷- ما ، مو : به آن اضافت . ۱۸- ما، مو : در دنیا ، ما : نور نیست ما ، مو : که نور یکنور دیده با کمال برهان نور آفتاب و ماه را نتواند دید (مو : نتوانند). ۱۹- ما ، مو : نور معرفت و توحید ، ما : عرش را بیند . ۲۰- ما ، مو : اندر دنیا ما، مو : جملهٔ دُعا را ندارد . ۲۲- ما : تغیر و تلوّن.

آزاد شود ، و به همه احوال ، محمودْ صفت گردد،و وی از جُملهٔ اَوصاف جدا . یعنی اندر بَنْدِ هیچ صفت حمیدهٔ خود نگردد، و مر آنرا نبیند و بدان مَعْجب نگردد. حالش از ادْراكِ عقُول غایب ، و روزگارش از تصرّف ظُنون [مو ٤٩] مُنَزّه گردد، تا حضورش را ذهاب نباشد، و وُجودَش را اَسْباب نه. « لأنّ الصَّفاءَ حُضورٌ بِلاذِهاب وَ وُجودٌ بِلا اَسْباب. »

۵ حاضری بُوَد بی غَیْبَت و واجِدی بُوَد بی سَبَب و علّت. زیرا که آن که غیبت بدو صورت گیرد ، او حاضر نباشد،و آن که سَبَب،علّت وَجْدِ وی شود ، او واجد نَبود .و چون بدین درجه برسد،اندر دُنیا و عُقْبی، فانی گردد، و اندر جوشنِ انسانیّت، ربّانی .زر و کلوخ به نزدیك وی یکسان شود. و آن چه بر خَلْق دُشوارتر بُوَد، از حِفظ احکام تکلیف ، بر او آسان گردد.

چنان که حارثه به نَزْدیك پیغامبر - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلّمَ - آمَد. رَسُول ویرا گفت - ۱۰ صَلّی اللّه عَلَیْهِ وَسَلّمَ- :«کَیْفَ اَصْبَحْتَ یا حارِثَةَ؟» قال:« اَصْبَحْتُ مؤْمِناً حقّاً .» فقال - صَلّی اللّه عَلَیْهِ وَسَلّمَ - : « اُنْظُرْ ما تَقولُ یا حارِثَة . إنّ لِکُلّ حَقّ حَقیقَةً . فَما حَقیقَةُ ایمانكَ؟» فَقالَ :« عَزَلْتُ نَفْسی عَنِ الدُّنیا ، فاسْتَوی عِنْدی حَجَرُها وَ ذَهَبُها وَ فِضّتُها وَ مَدَرُها، فَاسْهَرْتُ لَیْلی وَ أَظْمَأْتُ نَهاری حَتّی صِرْتُ کَأَنّی أَنْظُرُ إلی عَرْشِ رَبّی بارِزاً، کَأَنّی أَنْظُر إلی أَهْلِ الْجَنّة یَتَزاوَرونَ فیها، وَ کَأَنّی ۱۵ أَنْظُر إلی أَهْلِ النّار یَتَصارَعُونَ فیها وَ فی رِوایةٍ یَتَغامَزُونَ فیها:الحدَیثْ »:

« بامداد پگاه چگونه کردی یا حارثه؟» گفت : « بامداد کردم ، و من مؤمنی اَم حقّاً !» پیغامبر گفت - صَلّی اللّه عَلَیْهِ وَسَلّمَ - : « نیك نگاه کن یا حارثه تا چه می گویی ؟ که هر حقّی را حقیقتی و بُرهانی بُوَد، [مو ٥٠] بُرهانِ این گُفتارِ تو چیست ؟» گفت : « آن که تن را از دُنیا بگسستم ، و نشان این آن است که زر و سنگ و سیم و کلوخ آن ، به نزدیك من یکسان شد . و چون از دنیا گسسته شدم ، به عُقْبی پیوسته شدم،تا بهشت را ۲۰ می بینم و دوزخ و عَرْش را.» گفت:« عَرَفْتَ فَالْزَمْ قالَها ثَلاثًا .» : « شناختی یا حارثه ، مُلازَمَت کن براین که جز این نیست .»

۱- ما : به همه ما ، مو : موصوف ما: وی از ما ، مو : جدا شود یعنی در. ۲- مو: محمود خود ما ، مو : و حالش . ۳- ما ، مو: غایب شود ، و حضورش٤- ما، مو : اسباب نَبُودْ . ٥- مو : آنچه غیبت برو ، ما ، مو : و حاضر باشد. ٦- ما ، مو : و علّت وجدانی (جدوی) شود واجد نه . ٨- مو : یکسان شود ما ، مو : دشوار بود ، ما ، مو : احکام بروی آسان شود . ۹- ما ، مو : و رسول گفت. ۱۰- ما ، مو : مؤمناً بالله.۱۱- ما ، مو : لکلّ شیْ ءٍ ۱۲- ما ، مو : عرفت نفسی . ١٤- ما : بزارون ١٥- ما ، مو : فیها. یتغاوزون ، ما ، مو : مؤمنی بودم . ۱۶- ما : نیکو نگاه . ۱۷- مو : هر خیر را ...پس برهان . ۱۸- ما ، مو : چه چیز است . ۱۹- ما ، مو : یکسان است . ۲۰- ما ، مو : عرش را می بینم . ۲۱- ما ، مو : بر آن که جز آن .

و صوفی نامی است مر کاملانِ ولایت را . و محقّقان اولیا را بدین نام خوانده اند.و یکی از مشایخ گوید- رحمة الله علیه - : « مَنْ صافاهُ الْحبُّ فَهُوَصاف ، وَ مَنْ صافاهُ الْحبیبَ فَهُوَ صُوفیٌ.» :« آن که به محبّت مُصَفّا شود، صافی بُوَد، و آن که مستَغرقِ دوستی شود و از غیر دوست بریْ شود، صوفی بُوَد.» و بر مُقتَضی لُغَت ،{۴۶ما}

۵ اشتقاق این اسم درست نگردد از هیچ معنی . ازآن که این معنی معظّم تر از آن است که این را جنسی بُوَد، تا از آنجا مُشتَقّ بُوَد که اشتقاقِ شیْ از شیْ مُجانَست خواهد .و هرچه هست ضدّ صفا است . اشتقاق شیْ از ضدّ نکنند. پس این معنی «اَظْهَرُ مِنَ الشَّمس است عِندَ اَهْلِه.»و حاجتمند عبارت نشود.« لِأنَّ الصُّوفیَّ مَمْنوعٌ عَنِ الْعبارَةِ وَ الإشارَةِ .» چون صوفی از کُلّ عبارات {ژ.۴۰} ممنوع باشد، عالَم به جمله مُعبّران وی

۱۰ باشند ، اگر دانند و یانه ، مراسم را چه خطر باشد اندر حالِ حُصول معنی؟

پس اَهلِ کَمال ، ایشان را صوفی خوانند، و مُتعلّقان و طالبانِ ایشان را مُتَصوِّف خوانند.و تَصَوُّف تَفَعُّل بُوَد وتَفَعُّل،تَکلُّف اقتضا کند.{مو۵۱} و این فرع اصلی باشد.و فَرق این از حُکم لغت و معنی ظاهرست.«اَلصَّفاءُ وِلایَةٌ لَها آیَةٌ وروایةٌ،و اَلتَّصوُّف حکایَةٌ لِلصَّفاءِ بِلا شِکایَةٍ .» پس صفا معنی مُتَلَألِئ است و ظاهر تَصوُّف حکایت از آن معنی.و

۱۵ اهل آن اندر این درجه برسه قسم است:یکی‌صوفی،و دیگرمُتَصوِّف،و سدیگرمُستَصوِف.

پس صوفی آن بُوَد که از خود فانی بُوَد و به حَقّ باقی . از قبضهٔ طبایع رسته و به حقیقتِ حقایق پیوسته . و مُتَصوِّف آن که به مجاهَدَت این درجه را می طَلَبد، و اندر طَلَب، خود را بر مُعامَلَتِ ایشان درُست همی کند . و مُستَصوِف آن که از برای مال و منال و جاه و حَظّ دنیا خود را مانند ایشان کرده باشد.و از این هر دو هیچ خبر ندارد ، تاحدّی

۲۰ که گفته اند:«اَلْمُستَصوِفُ عِندَالصُّوفیَّةِ کَالذُّباب،وعِندَغَیْرِهِمْ کَالذِّئاب.»: «مُستَصوِف به نزدیك صوفی از حقیری چون مگس بود، و آن چه این کند ، به نزدیك وی

۱- ما : است که ، ما ، مو : به این نام خوانند و . ۲- ما، مو : صفاه ، مو : فهو صافی ۳- ما : « آن که ... صافی بُود» ندارد. ، ما : دوست شود. ۴- ما ،مو : مقتضای مو : این لفظ درست .۵- مو : هیچ چیز ، ما ، مو : عظیم تر . ۶- مو : هر چه کدر. ۷-ما ، مو : الشّمس است .۸- ما ، مو : و محتاج عبارت نشود . ۹- ما ، مو : ممنوع است . ما ، مو : عالم جمله ازو ما ، مو : ياندانند آن مراسم را . .۱- ما ، مو : در حال . ۱۲-ژ : تفعّل و تکلّف . ما ، مو : فرق این معنی . ۱۴- ما ، مو : این معنی ظاهر ، ما ، مو : اهل آن معنی . ۱۵- ما ، مو : قسم اند ، ما ، مو : صوفی بود، ما ، مو : سدیگر یکی. ۱۵-ما ، می کند ، ژ: برای منال ما: و حفظ. ۱۹-ما ، مو : کرده بود ، ژ: و از هیچ . .۲- مو : گفته شد . ۲۱- ما، مو : آن چه کند . ۲۲- مو : خورده بود.

هَوَس بُوَد، و به نزدیک دیگران چون گرگِ پُر فَساد، که همه همّتش دریدن و لَختی مُردار خوردن باشد.

پس صوفی، صاحبِ وُصول بُوَد، و متصوّف صاحب اصول، و مُستَصوِف صاحب فُصُول. آن را که نصیب وَصل آمد به یافتن مقصود و رسیدن به مُراد، از مُراد بی مُراد ۵ شود و از مقصود بی مقصود. و آن را که نصیب اَصل آمد، بر احوالِ طریقت مُتمکّن شد، و اندر لطایفِ آن ساکن و مستحکم گشت. و آن را که نصیب فصول آمد از جمله باز ماند، و بر درگاهِ رَسْم فرو نشست، و به رَسْم از معنی مَحْجوبُ شد، {مو۵۲} و به حجاب از وَصْل و اَصْل باز ماند. و مشایخ را اندرین قصّه رُمُوز بسیار است، تا حدّی که کلّیّت آن را احصا نتوان کرد، امّا بعضی از رُمُوز ایشان اندر این کتاب بیارم تا فایده ۱۰ تمامتر شود اِنشاءَ اللّهُ - عزَّ وَ جلَّ -.

فَصْل: ذوالنّون مصْری - رحمة اللّه علیه - گوید: «اَلصُّوفِیُّ إذا نَطَقَ بانَ نُطْقَهُ مِنَ الحَقایقِ وَ اِنْ سَکَتَ نَطَقَتْ عَنْهُ الجَوارِحُ بِقَطْعِ العَلایِقِ.»: «صوفی آن بُوَد که چون بگوید، بیان نُطْقَش، حقایقِ حال وی بُوَد.» یعنی چیزی نگوید که او نباشد، «و چون خاموش باشد»، مُعامَلَتَش مُعَبّرِ حال وی باشد، «و به قطع علایق حال وی ناطق ۱۵ شود.» یعنی: گفتارش همه بر اَصل صحیح باشد، و کردارش به جمله تجرید صرف. چون می گوید، قولش همه حقّ بُوَد، و چون خاموش باشد، فعلَش همه فقر.

جُنَیْد گوید - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه -: «اَلتَّصوُّف نَعْتٌ ،اُقیمَ العَبْدُ فیه.» قیلَ: «نَعْتٌ لِلْعَبْدِ اَمْ نَعْتٌ لِلْحَقِّ؟» فَقالَ: «نَعْتُ الحَقِّ حَقیقَةً و نَعْتُ الْعَبْدِ رَسْماً.»: «تصوّف نَعتی است که اقامتِ بنده درآن است.» گفتند: «نَعتِ حَقّ است یا نَعتِ خَلْق؟» گفت: ۲۰ «حقیقتش نَعتِ حقّ است، و رَسْمَش نَعتِ خَلْق.» یعنی: حقیقتش فنای صفت بنده تقاضا کند، و فنای صِفَتِ بنده، به بَقای صِفَتِ حقّ بُوَد، و این نَعتِ صفت حقّ بُوَد. و رَسْمَش دوام

۳- ما، مو: صاحب فضول. ۴- ما، مو: بی مراد شد.
۶- ما، مو: مستحکم و آن را.
۷- مو: محجوب گشت. ۸- ما، مو: بازماند و معیوب شد و مشایخ اندرین معنی.
۹- ما: این کتاب یاد کنیم. ۱۰- ما، مو: تعالی و باللّه التّوفیق. ۱۱- مو: نَطَقَ اَبانَ.
۱۴- ما، مو: حال او شود. ۱۷- مو: النَّعتَ. ۱۸- ما: اَلعَبْد رَسْمَ. ۱۹- ما: اندر آن.
۲۰- ما: بنده اقتضا. ۲۱- ما: نعت حقّ بود.

مُجاهَدَت بنده اقتضا کند، و دَوام مُجاهَدت صِفَت بَنْده بُوَد. و چون به معنی دیگر دانی، چنان بُوَد که اندر حقیقت توحید ، بنده را هیچ نَعْت دُرُست نیاید . {مو ۵۳} ازآن چه نَعوتِ خَلْق مر ایشان را ، دایم نیست ، و نَعْتِ خَلْق به جز رَسْم نیست ، که نَعْت وی باقی نَبُوَد، و مِلْك و فِعْلِ حقّ باشد. پس به حقیقت از آنِ حقّ باشد. و مَعْنی این آن بُوَد که ۵ خداوند - عَزّ وَ جَلّ - بنده را فرمود که: روزه دار، و به روزه داشتن بنده، اسم صایمی،بنده را دادند ، و از روی رسم ، آن صَوْم بنده را باشد، و باز از {ژ۴۱} روی حقیقت از آنِ خداوند. چنان که خداوند گفت و رسول خبرداد - صلّی اللّه علیه و سلّم - : « اَلْصَّوْمُ لِی وَ أنَا اَجْزِی بِه» : « روزه از آن من است .» ازآن چه مفَعْولاتِ وی ، جمله مِلْكِ ویَ است ، و نسبت و اضافت همه خَلْق مر هر چیزی را به خود ، رَسْم و مَجاز بُوَد نه حقیقت .{٤۹ ما} .

۱۰ اَبُوالحَسَنِ نُوری گوید -رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه- :«التَّصَوُّفُ تَرْكُ کلِّ حَظِّ النَّفْس.» . «تصوّف دست بداشتنِ جملهٔ حُظُوظِ نَفْسانی بُوَد .» و این بر دو گونه باشد: یکی رَسْم ، و دیگر حقیقت . و این ان بُوَد که اگر وی تارکِ حَظّ است، تَرکِ حَظّ هم حظّی بُوَد. و این رسم باشد.و اگر حظّ تارکِ وی است ، این فنای حظّ بُوَد ، و تعَلُّق این به حقیقت مُشاهَدت بُوَد. پس ترك حظّ فعل بنده بُوَد ، و فنای حظّ فِعْلِ خدای - جَلّ جَلالُهُ - فعل بنده رسم و مَجاز ۱۵ بُوَد ، و فعلِ حَقّ، حقیقت . و بدین قَوْل مُبیَّنَ شد قول جُنَیْد - رحمة اللّه علیه- که پیش از این قول است .

و هم ابوالحسن نوری - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - گوید : « اَلْصُّوفِیَّةُ هُمُ الَّذِینَ صَفَتْ اَرْواحُهُم، فصاروا فِی الصَّفِّ الأوّلِ بَیْنَ یَدَیِ الحقِّ.» : صوفیان آنانند که جان های ایشان {مو ٥٤} از کدُورت بَشَرِیَّت آزاد گشته است، و از آفَتِ نَفْس صافی شده، و از هوا ۲۰ خَلاص یافته ، تا اندر صَفِّ اَوَّل و دَرَجَهٔ اَعْلی با حقّ بیارمیده اند، و از غیر وی اندر رَمیده . و هَمُو گوید - رحمة اللّه علیه : «اَلْصُّوفِیُّ الَّذِی لایَمْلِكُ ولا یُمْلَكُ .» .

---

۱ - مو : مجاهدهٔ بنده ، مجاهدهٔ صفت . ژ : دیگر دانی . ۲ - هیچ بنده را نعت . ۳ - ما ، مو : نعوت بنده مراو را .
۵ - ما، مو : جلّ تعالی . ما : روزه دارد . ۶ - ما ، مو : بنده را داد. ما : روی اسم از آن بنده . ما ، مو : از آن حقّ .
۷ - حقّ سبحانه و تعالی و رسول ما را خبر داد. ۸ - ما ، مو : از مفعولات وی است . ۹ - ما : « همه » ندارد. ۱۰ - ما : همه چیز را ما ، مو : و نه حقیقت. ۱۱ -ما، مو : دست باز داشتن از ما ، مو : بر دو رسم بود . ۱۲ - ما ، مو : آن معنی .
۱۲ - ما : « خَطّ» در همه جای این عبارت . ۱۳ - مو : مشاهده . ١٤ - خداوند فعل بنده . ١٦ - ما ، مو : قول رفت .
۱۸ - ما ، مو : آفت نفسانی .
۲۰ - ما ، مو : بیارامیده اند و از غیر حقّ ، ما ، مو : هم او .

«صوفی آن بُوَد که هیچ چیز اندر بند وی نآید و وی اندر بندِ هیچ چیز نَشود.» و این عبارت از عَیْن فنا بُوَد، که فانیِ صفت، مالک نَبُود و مَمْلوك نه. از آنچه صفت مِلْك بَر موجودات درست افتد. و مراد از این آن است که صوفی هیچ چیز را از متاع دُنیا و زینتِ عقبی، مِلْك نکند. و خود اندر تحتِ حُکْم و مِلْكِ نَفْسِ خود نیاید. سلطانِ ارادتِ خود را از غیر بگسلد، تا غیر، طمع ۵ بندگی از وی بگسلد، و این قول لطیف است مر آن گروه را که به فنای کلّی گویند. و ما غلطگاه ایشان در این کتاب بیاریم، تا تو را معلوم شود، انشاءَ اللّه - عزّوجلّ -.

ابن الجلا - رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْه - گوید: «اَلتَّصَوُّفُ حَقیقَةٌ لاَرَسْمَ لَهُ»: «تصوّف حقیقتی است که ورا رسم نیست.» و آن چه رسم است نصیبِ خَلْق باشد اندر معاملات. و حقیقت خاصّهٔ حقّ بُوَد. چون تصوّف از خَلق اعراض کردن بُوَد، لا مُحاله مراورا رَسْم نَبُوَد.

۱۰ اَبُو عَمْرو دمَشقی - رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْه - گوید: «اَلتَّصَوُّفُ رُؤْیَةُ الْکَوْنِ بِعَیْنِ النَّقْصِ بَلْ غَضُّ الطَّرْفِ عَنِ الْکَوْنِ.»: «تَصَوُّف آن بُوَد که اندر کَوْن نَنگری، جز به عَیْنِ نَقْص، و این دلیل بَقایِ صِفَت بُوَد، بَلْکه چشم فراز کنی از کَوْن، و این دلیل فَنایِ صفَت بُوَد. {مو ۵۵} از آنچه نَظَر از کَوْن باشد، چون کَوْن نمانَد، نَظَر هم نمانَد، و غَضِّ ۱۵ طَرفْ از کَوْن، بقای بصیرت ربّانی بود، یعنی هر که به خود نابینا شود، به حقّ بینا گردد. از آنچه کَوْنِ طالب هم طالب بُوَد، و کار وی از وی به وی باشد. وی را از خود بیرون راهی نباشد. پس یکی خود را بیند، و لیکن ناقص بیند، و یکی چشم از خود فرا کند و نبیند. و آن که می بیند، اگرچه ناقص بیند، دیدهٔ وی حجاب است. و آن که می نبیند، به نابینایی محجوب نیاید. و این اصلی قوی است اندر طریق تصوّف و ارباب معانی. امّا این جایگاه شرحِ این نیست.

ابوبکر شبلی - رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْه - گوید: «اَلتَّصَوُّفُ شِرْكٌ لِاَنَّهُ صِیانَةُ الْقَلْبِ عَنْ ۲۰ رُؤْیَةِ الْغَیْرِ ولاغَیْر.»: «تصوّف شرك است، از آنچه آن صِیانتِ دل بُوَد از رؤیتِ غیر و خود غیر نیست.» یعنی اندر اثباتِ تَوحید، رؤیتِ غَیْر شِرك باشد. و چون اندر دل، غیر

۱- ما، مو: نباشد و او هم اندر بند چیزی نباشد ما: فانی الصّفه. ۲- ژ: صحّت مِلْك، ما: درست آمد.
۳- ما، مو: هیچ چیز از ما، مو: ملك و حکم. ٤- ما: خود نباشد ما، مو: خود از ۵- ما، مو: که فنای.
٦- ما، مو: اندرین کتاب. ما، مو: تعالی. ۸- ما، مو: او را رسم، ما، مو: از آنچه رسم نصیب ... معاملت.
۹- ما، مو: آن خاصّه. ۱۰- مو: لعین النقض. ۱۲- مو: نقض ما: بلك. ۱۳- مو: نظر اندر کون. ۱٤- ما، مو: بینا شود. ما، مو: طالب کون. ۱۵- ما: بوده باشد و وی، ما: راهی نبود. ۱٦- ما، مو: فراز کند.
۱۷- ما، مو: و آن که می بیند به بینایی محجوب نماید، مو: نمی بیند. مو: محجوب نماید.
۱۸- ما، مو: طریق متصوفه ما، مو: حدیث نیست.
۲۰- مو: و وجود غیر نیست.
۲۱- ما، مو: شرکت بود و.

را قیمت نبُوَد . صیانت کردن مر او را از ذکر غیر محال باشد.

حُصْریّ -رحمة اللّه عَلَیه - گوید: «اَلتَّصَوُّفُ صَفاءُ السِّرِّ مِنْ کُدُورَةِ الْمُخالَفَةِ .»: «تَصَوُّف صَفاءِ سرّ بُوَد از کُدُوراتِ مُخالَفَت.» و معنی این آن بُوَد که {ژ۴۳} سرّ را از مُخالَفَتِ حقّ نگاه دارد . از آن چه دوستی مُوافَقَت بُوَد،و مُوافَقَت ، ضدّ مُخالفَت باشد. و ۵ دوست را اندر همه عالَم به جز حفظ فرمانِ دوست نباشد. و چون مُراد یکی باشد ، مخالفت {مو۵۶} از کجا صورت گیرد ؟!

محمّد بن علیّ بن الحسین بن علیّ بن ابی طالب - رَضِیَ اللّه عَنهُمْ - گوید : «اَلْتَّصَوُّفُ خُلْقٌ ، مَنْ زادَ عَلَیْك فِی اْلخُلْقِ، زادَ عَلَیْكَ فِی اْلتَّصَوُّفِ .» : تصوّف نیکو خویی باشد، هر که نیکو خوتر ، وی صوفی تر . » و خوی نیکو بر دو گونه باشد: یکی با خَلْق و دیگر با حقّ .نیکو خویی با حقّ ، رضا باشد به قضای وی، و نیکو ۱۰ خویی با خَلْق، حَمْلِ ثِقْلِ صحبت ایشان برای حقّ . و این هر دو خود به طالبِ آن باز گردد. و حقّ را تعالی صفت استِغْنا است . از رضای طالب و سَخَط طالب . و این هر دو صفت ، اندر نظارهٔ وَحْدانیّت وی بسته است .

مُرْتَعِش - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - گوید : « اَلتَّصَوُّفُ لایَسْبَقُ هِمَّتُهُ خَطْوَتَهُ .» : «البتّه صوفی آن بُوَد که اندیشهٔ وی با قَدَم وی بَرابَر بُوَد البتّه. ایْ جُمله حاضر بُوَد دل ، آنجا ۱۵ که تن ، و تَن آنجا که دِل . قَول آنجا که قَدَم ، و قَدَم آنجا که قول . و این نشانِ حُضُوری بُوَد بی غیبت ، بر خلاف آن که گویند از خود غایب ، به حقّ حاضر ، لا ، بلکه به حقّ حاضر ، و به خود حاضر . و این عبارت از جمع الجمع باشد . از آنچه تا رؤیت نبُوَد به خود ، غیبت نبُوَد از خود . و چون رؤیت بَرخاست ، حُضُوری بی غیبت است .

و تَعَلّقِ این ، تعیّن به قولِ شِبْلی است - رحمة اللّه علیه - که گفت : « اَلصُّوفِیُّ ۲۰ لایرَی فِی اْلدّارَیْنِ مَعَ اللّهِ غَیْرَ اللّهِ .» : « صوفی آن بُوَد که اندر دو جهان

۲- ما: کدورت . ۳- ما : و از آن چه . ٤- ما ، مو : مخالفت و دوست را در . ٥- ما : دوست نیاید ، مو : نباید ، ما : از کجا ممکن باشد و . ۷- ما ، مو : فمن زاد . ۹- ما، مو : نیك خویی ... نیکو خوی تر ، نیکخوی تر وی ما : خوی نیك .

۱۰- مو : حمل اثقال ، ما ، مو : از برای حقّ مو : طالب وجه .

۱۱- مو : رضا و سخط . ۱۳- ما : و ابو محمّد مرتعش گوید، مو : و مرتعش ، ما ، مو : الصّوفیّ لاتسبق.

١٤- ما ، مو : باشد البتّه یعنی. ١٥- ما : دل آنجا ما : قدم آنجا که دل . ١٦- ما : بلك به .

۱۷- ما ، مو : الجمع بود ، ما ، مو : خود به خود بُود و .

۱۹- ما : تعیین معنی به قول ، مو : این معنی به قول . ما : که الصّوفی .

هیچ چیز نبیند به جز خدای -عَزَّوَجَلَّ -». و در جمله هستی بنده غَیر بود، و {مو ۵۷} چون غَیر نبیند ، خود را نبیند و از خود به کلّیّت فارغ شود اندر حال نفی و اثبات خود.

جُنَید - رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْه - گوید : « اَلْتَصوّفُ مَبْنیٌّ عَلی ثَمانِ خِصالٍ : الْسَّخاءُ،وَ الرِّضاءُ، وَ الْصَّبْرُ، وَ الإشارَةُ، وَ الْغُرْبَةُ، وَ لُبْسُ الْصُّوف، و السِّیاحَةُ، ۵ والفَقْرُ ، اَمّا السَّخاءُ فَلابراهیمَ ، وَ اَمّا الرِّضاءُ فَلاسْمعیل، وَ اَمّا الصَّبْرُ فَلأیُّوبَ ، وَ اَمّا الإشارَةُ فَلزَکَریّا ، وَ اَمّاَ الغُرْبَةُ فَلیَحْیی، وَ اَمّا لُبْسُ الْصّوف فَلِمُوسی، وَ اَمّا اَلسّیاحَةُ فَلعیسی، وَ اَمّا الْفَقْرُ فَلِمُحَمَّدٌ -صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِم اَجْمَعینَ .» : گفت : بنای تصوّف بر هشت خصلت است ، اقتدا به هشت پیغمبر - علیهم السّلام : سخاوت به ابراهیم که پسر فدا کرد، و به رضا به اسمعیل که به فرمانِ خدا رضا ۱۰ داد، و به ترکِ جان عزیز خود بگفت ، و به صبر به ایّوب که اندر بلای کرمان صبر کرد ، و به اشارت به زکریّا که خداوند گفت : « اَلاّ تُکَلِّمَ الْنّاسَ ثَلثَةَ ایّامِ الارَمْزاً .» و هم اندرین سورت گفت : « اِذْ نادی رَبَّهُ نداءً حَفیّاً .» و به غربت به یحیی که اندر وَطَنِ خود غریب بود و اندر میان خویشان از ایشان بیگانه، و به سیاحت به عیسی ، که اندر سیاحت خود چنان مُجرّد بود که جز{مو ۵۸} کاسه و شانه یی نداشت ، چون بدید که کسی به دو مُشت ، آب می خورد ، کاسه بینداخت ، و چون بدید که به انگشتان تخلیل ۱۵ می کرد ، شانه بینداخت . و به لُبسِ صوف به موسی ، که همه جامه های وی پشمین بود . و به فَقر به محمّد - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ و سَلَّمَ - که خدای - عَزَّ و جَلَّ - کلید همه گنجهای روی زمین بدو فرستاد و گفت : « محنت بر خود مَنِه ، و از این گنج ها خود را تجمّل ساز.» گفت : « نخواهم . بار خدایا مرا یك روز سیردار ، و دو روز گرسنه . و این اصول اندر معاملت سخت نیکو است .

۱- ما ، مو : حرف نفی « نه» در آغاز فعل در همه جا جدا است. ۳- ما، مو : و جنید گوید. ۵- مو : امّا الرّضا فلاسحق علیه السّلام.

۳ - ۷- ما ، مو : در تمام عبارت عربی ، بعد از « ابراهیم » اسحق ، اسمعیل ، ایوّب ، موسی ، عیسی ، علیه السّلام دارد .

۷- ما : صلّی اللّه علیه وسلّم و علیهم اجمعین ، مو : صلّی اللّه تعالی علیه و آله و اصحابه و سلّم.

۸- ما : به سخاوت ابراهیم و آن چنان بُود که پسر را ، مو : پسر خود را ، ما ؛ ژ : رضا به اسحق .

۹- مو : که به قربان خود رضا ما : و به صبر ایوّب .

۱۰- ما ، مو : بلای کرمان و غیرت رحمان ما ، مو : خداوند تعالی .

۱۱- ژ: صورت (حا.) ما : به یحیی و به غیر ولای غیر اندر وطن . ۱۲- مو : از خویشان بیگانه ، مو : عیسی علیه السّلام و وجود اندر . ۱۳- ما ، مو : که به جز. ۱٤- ما، مو : در مشت خود ما : که کسی به انگشتان خلال .

۱۸- و یك روز گرسنه دار.

حُصری – رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْه – گوید : « اَلْصُّوفِیُّ لا یوجَدُ بَعْدَ عَدَمِه ، وَ لا یُعْدَمُ بَعْدَ وُجُودِه.» : « صوفی آن بُوَد که هستی { ژ۴۶} وی را نیستی نباشد ، و نیستی وی را هستی نه . یعنی آن چه بیابد، مر آن را هرگز گُم نکند ، و آن چه گم کُنَد، مر آن را هرگز نیابد. و دیگر معنیش آن بُوَد که یافتش هرگز نایافت نباشد، و نایافتش را هرگز یافت ۵ نه . یا اثباتی بُوَد بی نَفْی ، و یا نَفْی بُوَد بی اثبات. و مُراد از جملهٔ این عبارات آن است تا حال بشریّت از کسی ساقط شود ، و شواهد جسمانی از حَقّ وی فایت گردد ، و نسبَتش از کُلّ مُنْقَطِع گردد ، و یا بَشَریّت اندر حَقّ کسی ظاهر شود ، و یا تفاریق وی اندر عَینِ خود جَمْع گردد ، از خود به خود قیام یابد.و صورت این ، جز اندر دو پیغامبر – عَلَیهِمَا السلام – ظاهر نتوان کرد : یکی موسی – صَلَواتُ اللّهِ عَلَیْه – که اندر وُجودَش عَدَم نَبود ، تا ۱۰ گفت : «رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی وَ یَسرّ لِی اَمْرِی.» {مو ۵۹} و دیگر رَسُول ما – عَلَیْهِ الصَّلوةُ وَ السَّلام – که اندر عَدَمش وُجود نَبود تا گفتند: «اَلَمْ نَشْرَح لَکَ صَدْرَکَ ؟ » یکی آرایش خواست و زینت طلب کرد ، و دیگر را بیاراستند ، و وی را خود خواست نه .

علیّ بن بندار الصّیرافی النّیسابوریّ گوید – رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْه : « اَلْتَّصَوُّفُ اِسْقاطُ الْرُؤْیَةِ لِلْحَقِّ ظاهِراً وَ باطِناً .» : « تَصَوُّف آن بُوَد که صاحِب آن ظاهراً و باطناً ۱۵ خود را نبیند و جمله حقّ را بیند.» از آنچه اگر به ظاهر نگری، بر ظاهر نشان توفیق یابی . چون نگاه کنی ، مُعامَلَت ظاهر اندر جَنْبِ توفیق حقّ ، به پَرپشه یی نَسنْجَد، به ترک رؤیت ظاهر بگویی . و اگر به باطن نگری ، بر باطن نشان تأیید یابی ، چون نگاه کنی ، مُعامَلَت باطن اندر جَنْب تأیید حقّ ، به ذرّه یی نَسنْجَد، به ترکِ باطن بگویی . جمله مرحقّ را بینی ، پس همه حقّ را بینی ، خود را هیچ نبینی.

---

۱ – مو : و حُصری گوید　　۲ – مو : هستی نبود و هستی ویرا نیستی نه .
۳ – ما ، مو : هر چه گمُ کُنَد.　۴ – ما ، مو : معنی آن که . ۵ – ما : تا اثباتی ، مو : عبارت آن است .
۶ – ما ، مو : که از او بکلّی ساقط شود .　　۷ – ما : یا سرّ بشریّت ، مو : تا سرّ بشریّت ،
ما ، مو : تا تفاریق .　　۹ – ما ، مو : ظاهر کرد. ۱۰ – مو : رسول مقبول ما ، ما : ندارد.
۱۱ – ما ، مو : تا گفت.　　۱۳ – مو : علیّ بن بیدار ، ما : علیّ الصّیر فی ، مو : النشابوری .
۱۴ – مو : آن ظاهر و باطن خود را نه بیند چنان که ما : اگر نگری.
۱۶ – ما ، مو : معاملات ظاهر .　　۱۷ – مو : پشه یی نکنجد.
۱۸ – ما ، مو : به ذرّه یی نگراید . ۱۹ – مو : پس خون .

مُحَمّدُ بن اَحمد اَلْمُقری گوید - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - : « اَلتَّصَوُّفُ اسْتِقامَةُ الأَحْوال مَعَ اَلْحَقِّ. » : « تصوّف استقامت احوال است با حق . » یعنی احوال مَرْ سرّ صوفی را از حال نگرداند ، و به اِعْوِجاج اندر نَیفْکَنَد. از آنچه کسی را که دل ، صید مُحوّل احوال باشد، احوال او را از درجهٔ استقامت نیفکند ، و از حقّ تعالی باز ندارد .

۵ فصل - آن چه گفته اند اندر مُعامَلات :اَبوحَفْص حدّاد نیسابوری گوید - رَحْمَةُ اللّه علیه - : « اَلتَّصَوُّفُ کُلُّهُ آداب ، لِکُلِّ وَقْتٍ اَدَبٌ ، و لِکُلِّ مَقامٍ اَدَبٌ ، و لِکُلِّ حالٍ اَدَبٌ {مو.٦} . فَمَنْ لَزِمَ آدابَ الأَوْقاتِ بَلَغَ مَبْلَغَ الرِّجالِ ، وَ مَنْ ضَیَّعَ الآداب ، فَهُوَ بَعیدٌ مِنْ حَیْثُ یَظُنُّ القُرْبَ ، وَ مَرْدُودٌ مِنْ حَیْثُ یَظُنُّ الْقَبُولَ. » :

۱۰ «تَصَوُّف به جمله آداب است ، که هر وقتی و مقامی و حالی را اَدبی بُوَد ، که هر که ملازمت ادب اوقات کند ، به درجت مردان رسد، و هر که آداب ضایع کند ، او دور باشد از {۵۵ما} پندار به نزدیکی ، و مردود باشد از گمان بردن به قبول حقّ. » و بدین معنی قریب است به قول ابوالحسن نوری - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - که گفت : « لَیْسَ اَلتَّصَوُّفُ رُسُوماً وَ لاعُلُوماً وَ لکِنَّهُ اَخْلاقٌ . » : « تصوّف رُسوم و عُلوم نیست و لیکن اخلاق است . » یعنی

۱۵ اگر رُسوم بودی، به مُجاهَدَت حاصل شدی ، و اگر عُلوم بودی ، به تعلّم به دست آمدی . لکن اخلاق است تا حُکمْ آن از خود اندر نخواهی ، و مُعاملَت آن با خود دُرُست نکنی، و انصاف از خود ندهی ، حاصل نگردد. و فَرْق میان رُسوم وَ اَخلاق آن است که رُسوم فِعْلی بُوَد به تکلّف و اَسْباب ، چنان که ظاهر به خلاف باطِن بُود، فِعْلی از معنی خالی . و اَخْلاق فعلی بُوَد محمود بی تکلّف و اَسْباب ، ظاهر موافقِ باطن ، از دعوی خالی.

---

۳ - ما : کسی را دل ما ، مو : احوال است او را .

٤ - ما ، مو : و از حقّ باز ندارَدش.

۵ - ما : اندر معاملات گفته اند . ما : حدّاد گوید.

٦ - ما : حال آدابی . ۸ - ما : و مردودة . ۱۰ - ما، مو : حالی را آدابی بود هر که .

۱۱ - ما ، مو : آداب اوقات کند به درجهٔ مردان برسد.

۱۲ - ما : و این معنی قریب ، مو : نزدیك است .

۱۵ - ما ، مو : به تعلیم ...پس اخلاق .

۱٦ - مو : معاملات آن ، ما : از« معاملت آن ... ندهی» ندارد.

۱۷ - ما ، مو : اخلاق آن که . ۱۸ - ما ، مو : اسباب موافق باطن ... خالی بود .

مُرْتَعِش گوید – رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْه – : « اَلتَّصَوُّفُ حُسْنُ الْخُلْقِ »: « تصوّف خُلقِ نیکو است . و این بر سه گونه باشد : یکی با حَقّ به گزاردن اوامر حقّ بی ریا . و دیگر با خَلْق به حفظ حُرمَتِ مِهتَران و شَفَقَت بر کِهتران ، و انصاف همجنسان ، و از جمله {مو ٦١} اِعْراض و ۵ انصاف ناطلبیدن . و سدیگر متابعت {ژ۴٨} هوا و شیطان ناکردن . هر که اندر این سه معنی ، خود را دُرُست کند ، از نیک خویان باشد. و این که یاد کردم مُوافق است با آن که از **عایشهٔ صدّیقه** – رَضِیَ اللّهُ عَنْها – پرسیدند که :« ما را خَبَردِه از خُلْقِ پیغمبر – صَلَّی اللّهُ عَلَیْه وَسَلَّمَ .» – گفت : «از قرآن برخوان » ، کَما قالَ اللّهُ – تعالی – : «خُذِ الْعَفْوَ وَ اْمُرْ بِالْعُرْفِ و اَعْرِضْ عَنِ الجاهلین .»

و هم مُرْتَعِش گوید – رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْه – :« هذا مَذْهَبٌ کُلُّهُ جِدٌّ، فَلاتَخْلِطُوهُ بِشَیْءٍ ١٠ مِنَ الْهَزْلِ .» : « این مَذْهَبِ {٥٦ما } تَصوّف جدّ است .مر آن را به هَزْل میامیزید.» و اندر مُعامَلَتِ مُتَرَسِّمان میاویزید، و از اَهْلِ تقلید بدان بگریزید. و چون عوامّ اندر اهل زمانه نگریستند ، و مرمترسّمان مُتَصَوِّف بدیدند ، و بر پای کوفتن و سرود گفتن و به درگاه سلطانیان رفتن ، و از برای لُقمه و خِرقه، خُصومات کردنِ ایشان ، مُشْرِف شدند ، اعتقاد به جمله بد کردند و ١٥ گفتند که : اهل این طریقت همین است ، و مُتَقدّمان هم بر این رفته اند ، و مَعلوم نگردانیده اند که زمانهٔ فترت است و روزگار بَلا. لامَحالَةَ چون حِرص مر سلطان را به جَوْر اَفکَنَد ، و طمعَ مر عالم را به فِسق، و ریا مر زاهد را به نفاق، هر آینه هوا نیز مر صوفی را به پای کوفتن و سرود گفتن افکند . بدان که اَهْلِ طریقت ها تباه شوند ، امّا اُصول {مو٦٢} طریقت ها تباه نَشوَد. و بدان که گروهی از اَهْلِ هَزْل – که هَزْل خود را اندر جدّ اَحْرار پنهان کنند. جدّ ایشان هَزْل نشود.

٢٠ و ابو علی قُرْمَیسینی گوید – رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْه – : «اَلتَّصَوُّفُ اَلْاَخْلاقُ الرَّضِیَّةُ .» : « تصوّف اخلاق راضی است .» و کردار پسندیده آن بُوَد که بنده اندر همه حال از حقّ پسنده کار باشد، که به رضی راضی بُوَد.

٢- ما : بگذاردن او امر با حقّ . ٣- مو : با مهتران ، به کهتران ، مو : از جمله عوض.
٤- ما، مو : سه دیگر با خود متابعت ناکردن ، ما ، مو : و هر که . ٥- ما، مو : او از نیك ما : مو : موافق است بدانکه یکی.
٦- ما ، مو : پرسید . مو : خدای تعالی خبر داده است آنجا که گفت . ٧- ما ، مو : که خُذ العفو .. ١٠- ما ، مو : همد جدّ است مر آن را با . ١١- مو ، معاملات ما : و اندر معاملت ... بگریزید. ١٢- ما ، مو : متصوّفهٔ اهل زمان را .
١٣- ما ، مو : سلاطین رفتن و از برای بلغه (بلغت) و لقمه خصومت . ١٤- ما ، مقدّمان هم ، مو : رفتند ،
١٥- ما : معلوم نکردند ١٦- مو : به فسق و زنا افکند . ١٧- ما ، مو : اصل طریقت ها.
٢٠- ما ، مو : ابو علی قزوینی ما ، مو : التصوف هو.
٢١- ما ، مو : « ضد » است . ما ، مو : همه احوال.

ابوالحسن نُوری - رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْه - گوید : اَلتَّصَوُّفُ هُوَ الْحُرِّیَّةُ وَ الْفُتُوَّةُ وَ تَرْكُ التَّکَلُّفِ وَ السَّخاء .»: تَصوُّف آزادی بُوَد ، که بنده از بند هوا آزاد گردد ، و فُتوّت آن بُوَد که {ژ۴۹} از دیدِ فُتوّت مُجرّد شود ، و تركِ تَکلُّف آن بُوَد که اندر مُتعلّقات و نصیب نکوشد ، و سخا آن که دنیا را با اَهل دُنیا بگذارد.

۵ و اَبُوالحَسَنِ فُوشَنْجَه- رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْه - گوید : « اَلتَّصَوُّفُ الْیَوْمَ اِسْمٌ بِلاحَقیقَةٍ ،وَقَدْ کانَ مِنْ قَبْلِ حقیقةً بلا اِسْم. »: «تصوّف،امروز،نامی است بی حقیقت،و پیش از این حقیقتی بود بی نام .» یعنی اندر وقتِ صحابه و سَلَف - رَحِمَهُمُ اللهُ - این اسم نبود ، و معنی اندر هر کسی موجود بود . اکنون اسم هست و معنی نی. یعنی مُعامَلت معروف بود و دَعْوی مَجْهُول . اکنون دَعْوی معروف شد و مُعامَلت مجهول .

۱۰ اکنون این مقدار از تحقیق و مَقالاتِ مَشایخ -رَحِمَهُمُ اللّه - اندر این کتاب بیاوردم اندر این بابِ تصوّف ، تا بر تو - اَسْعَدَكَ اللّهُ -{مو ۶۳} طریق این گشاده گردد. و مرمُنْکِران را گویی که :« مرادتان به انکار تصوّف چیست؟» اگر اسم مجرّد را انکار کنند، باك نیست ، که معانی اندر حقّ تسمیات بیگانه باشد. و اگر عَیْنِ این معانی را انکار کنند، انکارِ کُلّ شریعت پیغامبر - صلّی اللّه علیه وَسَلّم - و خِصالِ ستوده کرده باشند . و

۱۵ مر تو را وَصیّت کنم تا حقّ این را مراعات کنی و انصاف بدهی تا دعوی کوتاه کنی ، و به اَهْلِ این ، نیکو اعتقاد باشی . وَ بِاللّهِ التَّوْفیقُ وَ عَلَیْهِ التَّوَکُّلُ وَ التَّصْدیقُ.

---

۱ - ما ، مو : و ابوالحسن نوری گوید .

۲ - ما ، مو : والسّخاء و بذل الدّنیا.

۳ - ما ، مو : از دیدن فتوّت مو : متعلّقاتست و بنسب .

٤ - ما ، مو : و سخاوت آن بود که . ۵ - و : ابو الحسن بوشنجه ، ما : ولاحقیقة .... ولااسم .

۷ - مو : صحابه رضوان اللّه علیهم ... این نام نبود .

۸ - ما ، مو : و معنی آن در ... می بود . ما ، مو : است و معنی نه یعنی معاملات .

۹ - ما : معروف و معاملات مجهول .

۱۰ - ما : اندرین باب بیاوردم در باب.

۱۱ - مو : و منکران این را بگو که ، ما : این را بدان بگوی .

۱۳ - مو : حقّ مسمّیات ما ، مو : این معانی را .

١٤ - ما : ستوده کرده باشد ، ستوده باشد و مر ترا اسعدك اللّه بما سعد به اولیاء اندر این کتاب .

۱۵ - ما ، مو : این مراعات ما، مو : و با اهل . ۱۶ - ما ، مو : « و التّصدیق» ندارد.

باب مُرَقّعه داشتن

بدان که لُبْس مرقّعه ، شعارِ مُتصوّف است . و لُبْس مُرَقّعات سُنّت است . از آنجا که رسول - صلّی اللّهُ علَیْه وَسَلّم - فرْمُود : « عَلَیْکمْ بِلِباسِ الصُّوفِ تَجِدُونَ حَلاوَةَ الإیمانِ فِی قُلُوبِکمْ .» و نیز یکی از صحابه گوید - رَضِیَ اللّه عَنْه - : « کانَ النَّبِیُّ -
۵ صلّی اللّه عَلَیْهِ وسَلّم- یَلْبَسُ الصُّوفَ و یَرْکَبُ الْحمارَ.» و نیز رَسُول - صلّی اللّه عَلَیْه وَسَلّم - مر عایشه را گفت -رضی اللّه عَنْها - : « لاتُضیّعِی الثَّوبَ حتّی تُرَقّعیه .» گفت: « بر شما باد آن جامهٔ پشمین تا حلاوت ایمان بیابید .» و روایت کردند که پیغامبر - صلّی اللّه عَلَیْهِ وسَلّم - جامهٔ پشمین پوشید و بر خر نشست .» و نیز گفت : مرعایشه را - رَضِیَ اللّه عَنْها - که : «جامه را ضایع مَکُن تا رُقْعَه نزنی ، یعنی پیوندها
۱۰ بر آن نگذاری .» و از عُمَر خَطّاب - رضی اللّه عنه- می آید که : وی مرقّعه یی داشت سی پیوند بر آن{مو٦٤} گذاشته. وهَم از عُمَر خَطّاب می آید - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - که گفت : «بهترین جامه ها آن بُوَد که مؤونت آن کمتر بُوَد.» و از امیر المؤمنین علی - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - می آید که : « پیراهنی داشت که آستین آن با انگشت او برابر بود ، و اگر وقتی پیراهنی درازتر بودی ، سَرِ آستین آن فرو دریدی .» و نیز رسول را - صلّی اللّه عَلَیْه
۱۵ وسَلّم - فرمان آمد از خدای - عزّ و جَل - به تقصیر جامه ، کَما قالَ اللّهُ تَعالی : « و ثیابكَ فَطَهِّرْ» اَی : « فَقَصِّرْ.» حَسَن بَصْری گوید- رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - : « هفتاد یار بدری را بدیدم ، همه را جامهٔ پشمین بود. و صدّیق اکبر -رَضی اللّه عنه- اندر حال تجرید جامهٔ صوف پوشید.» حَسَنِ بَصْری -رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْه گوید که:«سلمان را -رَضِیَ اللّهُ عَنْه - بدیدم ، گلیمی با رُقْعَه هایْ بسیار پوشیده.» .و عُمَر بن الخَطّاب و علّی بن ابی
۲۰ طالب- رِضْوانُ اللّهِ عَلَیْهِما - و هَرِم بن حَیّان - رضی اللّه عنه -روایت آرند که: ایشان مر اُوَیس قرنی را رحمة اللّه عَلَیْه بدیدند با جامهٔ پشمین با رقعه ها بر آن گذاشته . و حَسَنِ بَصْری و مالك بن دینار و سُفْیان ثَوْری - رَحِمَهُمُ اللّهُ - جمله صاحبِ مرقّعهٔ

۱- مو : باب لبس المرقّعات ، ما : باب چهارم فی لُبس المرقّعات . ۲- ما : متصوّفه . ۳- ما،مو: « فرمود» ندارد. ما ، مو : بلُبْس الصوف . ٦- مو : مر شما را باد به . ۷- مو : کرده اند که پیغمبر . ۹- ما ، مو : که با عایشه جامه را ، ما : پیوندها بر آن نزنی.

۱۰- ما ، مو : سی رقعه بر آن گذاشته بود . ۱۱- ما ، مو : جامها آن بود .

۱۲- ما ، مو : سبکتر بود . ۱۳- ما ، مو : با انگشتان او ما ، مو : دراز آستین پوشیدی .

۱۵- ما ، مو : چنانکه گفت : و ثیابك ، ما ، مو : هم حسن بصری .

۱۷- ما : اندر حال تجریدش . ۱۸-۱۹- مو : بسیار دیدم پوشیده و امیر المؤمنین عمر رضی اللّه عنه و امیر المؤمنین علی کرّم اللّه وجهه و حرم بن جان . ۲۰- ما : دیده با جامه رقعه ها بر آن .

۲۲- ما، مو : صوف بوده اند .... ابو حنیفه کوفی .

صوف بوذند . و از امام اَعْظَم ابو حنیفه - رَحْمَةُ اللّهُ عَلَیْه - روایت آرند ، و این اندر کتابِ تاریخ المشایخ- که محمّد بن عَلی التّرمَذی کرده است-مکتوب است که :وی دراوّل صوف پوشیدی و قصدِ عَزلت کردی ، تا پیغامبر را -صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلّمَ -{مو٦٥} به خواب دید که : « تورا اندر میانِ خَلْقِ می باید بود ، از آنچه سبب احیای سُنّتِ من تویی .» آنگاه دست از عَزلت بداشت . و هرگز جامه یی نپوشدی که آن را قیمتی بودی .و ۵ داوود طائی را - رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْهِ - لُبْس صوف فرمود . و او یکی از مُحقّقان مَتصوّف بود . و ابراهیم ادهم به نزدیك ابو حنیفه - رحمةُ اللّه عَلَیه آمد با مرقّعه یی از صوف . اصحاب ، وی را به چشم تصغیر نگریستند. بوحَنیفه گفت: « سیّدنا ابراهیم بن ادهم آمد.» اصحاب گفتند : « بر زبان امام مسلمانان هَزْل نرود. وی این سیادت به چه یافت؟» گفت: « به خدمتِ بردوام، که به خدمت خداوند مشغول شد ، و ما به خدمت تنهای خود تا ۱۰ وی سیّد ماگشت . و اگر اکنون بعضی از اهل زمانه را ، مراد اندر لُبْس مرقّعات و خرق ، جاه و جمال خَلْق است ، و یا به دل موافق ظاهر نیستند ، روا باشد که اندر لشکر ، مبارز یکی باشد، و در جمله طوایف ، محقّق اندك باشد . امّا جمله را نسبت بدیشان کنند، هر گاه که به یك چیز شان با ایشان مُماثَلَت بُوَد از اَحْکام ، و رسول گفت - صلّی اللّه علیه وسلّم - : «مَنْ تَشَبَّهَ بِقَومٍ فَهُوَ مِنْهُمْ .» : هر که به قومی تولّی کند ، به کرداری ۱۵ کند و به اعتقادی . امّا گروهی را چشم بر رسم ظاهر معاملت ایشان افتاد ، و گروهی را بر سِرّ و بر صفای باطن ایشان افتاد.

در جمله {مو٦٦} هر که قصد صحبت متصوّف کند، از چهار معنی بیرون نباشد : گروهی را صفای باطن و جلای ظاهر و لطافت طبع و اعتدال مزاج و صحّت سریرت، به اسرار ایشان دیدار دهد، تا قُربت مُحقّقان و رَفْعَت کُبرای ایشان ببینند، و ارادت آن درجه ،

۱- ما : حکیم الترمذی . ۲- ما ، مو : در ابتدا صوف پوشیده ... کرد تا پیغمبر .

۳- ما : ترا، مو : گفت ترا . ٤- مو : بازیداشت . ما : جامه نبوشید... بود .۵- ما، مو : داودطائی .. صوف فرمود ، ما ، مو : متصوّفه بود رحمة اللّه علیه . ٦- ما : امام اعظم ، مو : امام بوحنیفه ... اندر آمد. ۷- مو : از « اصحاب وی را ... آمد» ندارد.

۸- مو : بر زبان امام هزل نرود مگر حقّ . ۹- ما ، مو : که وی به خدمت خداوند تعالی جلّ ذکر . ۱۰- مو : سیّد ما گشت .

۱۱- ما : جاه و جلال . ۱۲- اندك می باشد، مو:با ایشان .

١٤- ما : و هر که ما، مو : به رفتاری کند و یا به اعتقادی وی از آن قوم است .

۱۵- ما ، مو : برسم ظاهر معاملات ایشان افتد .

۱۷- ما، مو : متصوّفه کند ۱۸- ما : با اسرار.

۱۹- مو : کبریای ایشان .

دامن گیر ایشان گردد ، تعلّق بدیشان کنند بر بصیرت و ابتدای حالشان بر کشف اَحْوال، و تجرید از هوا ، و اعراض از نَفْس باشد. و گروهی دیگر را صلاح تن ، و عِفّت دل ، و سکون و سَلامت صَدْر ، به اظهار ایشان دیدار دهد تا بَرْزِش شریعت و حِفْظ آداب اِسْلام و حُسْنِ مُعامَلَت ایشان بینند ، و قصد صُحْبَتِ ایشان کنند و برزیدن صلاح بردست گیرند . و ابتدای ۵ حال ایشان بر مُجاهَدَت و حُسْنِ معامَلَت بُوَد . و گروهی دیگر را مُرُوّت انسانیّت ، و ظَرْفِ مُجالَسَت ، و حُسْنِ سیرت ، به افعال ایشان راه نماید ، تا زندگانی ظاهر ایشان ببینند آراسته به ظَرْف و مُرُوّت . با مهتران به حرمت ، و با کهتران فتوّت ، و با اقران خود حُسْنِ مُعاشَرَت ، آسوده از طَلَب زیادت ، و آرمیده با قناعت . قصد صحبت ایشان کنند، و طریقِ جَهْد و تَعَبِ طَلَب دُنْیا برخود آسان کنند ، و خود را به فراغت از جملهٔ نیکان کنند، و ۱۰ . گروهی دیگر را کَسَلِ طبع و رعونت نفس و طَلَب ریاست بی آلت ، و مراد تصدّر بی فضل ، و جستن تخصیص بی عِلْم راه نماید به افعال ایشان ، و پندارد که جز این کارِ ظاهر، هیچ کاری دیگر نیست.قصدِ صحبت ایشان کند . و ایشان به خَلْق و کَرَم وی را مُداهَنَت همی کنند، و به حُکْم مُسامَحَت با وی زندگانی می گزارند . از آنچه اندر دلهای ایشان از حدیث حقّ ، هیچ چیز نباشد[۶۰ما]. و بر تن های ایشان از مُجاهَدَت طَلَبِ طریقت هیچ نه. ۱۵ و خواهند تا خَلْق مر ایشان را حرمت دارند، چنان که محقّقان را . و از ایشان بشکوهند، چنان که از خواصّ خداوند - عزّ و جَل -، و به صحبت و تعلّق بدیشان آن خواهند که آفات خود را در صلاح ایشان پنهان کنند ، و جامهٔ ایشان اندر پوشند . و آن جامه های بی معاملت برکِذْبِ ایشان می خروشند، که آن ثَوْبِ زور باشد و لباس غرور، و حسرت روزِ حشر و نشور، لقوله تعالی : « وَ مَثَلُ الَّذینَ حُمِّلُوا التَّوریةَ ثُمَّ لَمْ ۲۰ یَحْمِلُوها کَمَثَلِ الحِمارِ یَحْمِلُ اَسْفاراً بِئْسَ مَثَلُ القَوْمِ الَّذینَ کَذَّبُوا بِآیاتِ اللّه وَ اللّهُ لایَهْدِی القَوْمَ الظّالِمینَ.» و اندر این زمانه این گروه بیشترند .

۱- ما ، مو : و تعلّق . ۳- ما ، مو : ظاهر ایشان ، ما ، مو : تا ورزش . ٤- مو : معاملات ایشان مو : ورزیدن صلاح .

۵- مو : حسن معاملات . ٦- ما، مو : طَرْقِ مجالَسَت .

۷- ما : و به طرق و مروّت ، مو : و به طریق مروّت با مهتران حرمت ... با قران . ۸- ما ، مو : عشرت آسوده ، مو : آرامیده .

۱۰- ما ، مو : و قصد ریاضت ... صدر بی فضل .

۱۲- مو : ایشان کنند . ما ، مو : وی را مدارات و مداهنت .

۱۳- ما ، مو : زندگانی می کنند . ١٤- ما، مو : طریقت هیچ چیز نه ، مو : هیچ چیزش باید تا .

۱۵- ما : باید تا خلق مر ایشان را ، ما : بشکوه اند . ۱۷- ما : اندر ما : و آن جامهای .

پس بر تو بادا که هر چه از آنِ تو نگردد، تو قصد آن نکنی ، که اگر هزار سال تو ، به قَبولِ طریقت بگویی ، چنان نباشد که یك لحظه طریقت ، ترا قبول کند ، که این کار به خرقه نیست ، {ژ۵۳} به حُرقه است . چون کسی با طریقت آشنا بُوَد ، وَ را قَبا چون عَبا بُوَد . و چون کسی بیگانه بُوَد ، مُرَقَعهٔ وی چون {مو ۶۸} ادبار بُوَد ، و مَنْشورِ شَقاوت یومِ ۵ النّشور. چنان که آن پیر بزرگ را گفتند : « لِمَ لا تَلْبِسُ الْمُرَقَّعَةَ ؟ » قال : « مِنَ النِّفاقِ ، اِنْ تَلْبِسَ لِباسَ الْفِتْیانِ وَ لا تَدْخُلَ فی حَمْلِ اَثْقالِ الْفُتُوَّةِ . » : «چرا مُرَقَّعَه نپوشی ؟ » گفت : « از نِفاق بُوَد ، که لباسِ جوانمردان بپوشی،و اندر تَحتِ ثِقْلِ معامَلَت جوانمردان در نیایی . » با ترك حَمْلِ جوانمردی، مُنافقی باشد.

{۶۲ما} پس اگر این لباس از برای آن است که تا خداوند ترا بشناسد که تو خاصّ اویی، ۱۰ او بی لباس بشناسد. و اگر از بهر آن است که به خَلْق نمایی که من از آن اویم ، اگر هستی، ریا ، و اگر نیستی ، نفاق . و این راهی صَعْب پُر خَطَر است. و اهل حقّ، اجلّ آنند که به جامه معروف گردند. « اَلْصَّفاءُ مِنَ اللّهِ اِنْعامٌ وَ اِکْرامٌ ، وَ الْصّوفُ مِنْ لِباسِ الإِنْعامِ.» : « صفا از خداوند - تَعالی - به بنده ،نعمتی و کرامتی عیان بُود، وصوف لباس ستوران بُوَد.»

۱۵ پس حَلْیَت ، حیلت بُوَد. گروهی حیلت قربت می کنند ، و آن چه بر ایشان است ، به جای می آرند ، ظاهر می آرایند ، امید آن را تا از ایشان گردند . و مشایخ این قصّه مرمریدان را حَلْیَت و زینت به مرقّعات بفرمودند ، و خود نیز بکردند ، تا اندر میانِ خَلْق علامت شوند، و جملهٔ خَلْق پاسبان ایشان گردند . اگر یك قدم بر خلاف نهند همه زبان مَلامَت در ایشان دراز کنند . و اگر خواهند که اندر آن جامه، مَعْصیَت کنند {مو ۶۹} از ۲۰ شرم خَلْق نتوانند کرد.

۱- ما : باد ، مو : بادانکه تا ما ، هزار باد . ۲- مو : طریقت بکوشی .

۳- ما، مو : به حرقتست چون آشناه (آشنا را قبا عنا بود . ٤- مو : وی را چون رقعهٔ . .

۵ - ما، مو : یوم النّشور باشد مو : پیر بزرگی . ۷- ما : پوشی و اندر ، ما : اندر نیایی ، مو : معاملات جوانمردی اندر نیایی .

۸ - مو: که لباس جوانمردان با ترك . ۱۰- ما ، مو : و وی هم بی لباس .

۱۱ - ما ، مو : و این راه صعب و ، ما ، مو : و اهل معرفت حقّ جلّ از.

۱۳- ما ، مو : از خدای تعالی . ۱٤- مو : ستوران .» ۱۵ - مو : حلیت قربت مو : بدیشان است که .

۱۶- مو : امید که آن را . ۱۷- مو : مرقعَات بفزودند.

۱۸- ما ، مو : که اگر یك قدم.

۱۹- ما ، مو : همه زبان طعن و ملامت بدیشان .

در جمله مُرَقَّعَه، زینت اولیای خدای - عَزَّوَجَلَّ - است . عَوامّ بدان عزیز گردند ، و خواصّ اندر آن ذلیل شوند. عِزِّعامّ آن بُوَد که چون بپوشند ، خَلْقانَش بدان ، حُرمَت {ژ۵٤} دارند. و ذُلِّ خاصّ آن بُوَد که چون آن بپوشند ، خَلْق اندر ایشان به چشمِ عوامّ نگرند و مر ایشان را بدان ، مَلامت کنند ، پس « لِباسُ النِّعَمِ لِلْعَوامِّ وَ جَوشَنُ ۵ الْبَلاءِ لِلْخَواصِّ.» : عوامّ را مُرَقَّعه، لِباس نَعْما بُود ، و خَواصّ را جوشنِ بَلا بُوَد. و از آن چه بیشتری {۶۳ما } از عِوامّ اندر آن مُضْطَرّ باشند . چنان که دست به کارِ دیگر نرسد ، و مر طَلَب جاه را آلتی دیگر ندارند که بدان طَلَب ریاست کنند ، و مَرْ آن را سَبَب جَمْع نعمت سازند ، و باز خواصّ به ترك ریاست بگویند ، و ذُل رآ بر عزّ اختیار کنند ، تا این قَوْم را این بلا بُوَد ، و آن قوم را آن نَعْما .

۱۰ « اَلْمُرَقَّعَةُ قَمیصُ الوَفاءِ لِأَهْلِ الصَّفاءِ وَ سِرْبالُ السُّرُورِ لِأَهْلِ الْغُرُورِ.» : « مُرَقّعه پیراهنِ وفا است مر اَهْلِ صَفا را ، و لِباس سُرُوَر است مر اَهْلِ غرور را.» تا اَهْلِ صفا به پوشیدنِ آن ، از کَوْنَیْن مُجَرَّد شوند،و از مألوفات مُنْقَطِع گردند .و اَهْلِ غُرور بدان از حَقّ محجوب شوند ، و از صلاح باز مانند .

در جمله مر همه را سِمَت صَلاح و سبب فَلاح است ، و مرادِ جُمله از آن محصول ، یکی ۱۵ را صَفا بُوَد ، و یکی را عطا ، و یکی را غطا ، و یکی را وطا.

امید دارم به حُسْنِ صُحْبت و مَحَبَّت یکدیگر همه رستکار باشند . از آن چه رسول - صَلَّی اللّه عَلَیْهِ وَسَلَّم - گفت : « مَنْ اَحَبَّ قَوْماً فَهُوَ مَعَهُم .»: « دوستان هر گروهی در قیامت با ایشان باشند ، و اندر زُمْرَهٔ ایشان باشند . امّا باید که باطنت ،طَلَب تحقیق کند ، و از رُسُوم ، مُعْرِض باشد، که هر که به ظاهر چیز ها پسنده کار باشد، هرگز به تحقیق نرسد.

---

۱ - ما : و در جمله ما ، مو : اولیای خداوند است . ۲ - ما : عزّ عوامّ آن بود که چون جامه بپوشند ... آن حرمت . ۳ - مو : ذُلّ خواصّ، ما : مو : خلقشان به چشم عوامّ شان نگرند. ٤ - ما : پس گفت .

۵ - ما ، مو : بلا بود از آن چه . ٦ - ما : کاری دیگر .۷ - ما : نعمت کنند.

۸ - ما : به ترك ریا و ریاست ما، مو : بر عزّ بگزینند و بلاها بر نعمت اختیار کنند یا آن قوم را بلا بود و آن قوم را نعما . ۱۲ - ما ، مو : مألوفات اصلی ... شوند ، مو : محجوب گردند . ۱۵ - ما : یکی را عطا بُود و یکی را عظا ما : « و یکی را ... و طا » ندارد (مو : در حاشیه دارد).

۱٦ - ما ، مو : امیددارم که مو : همه را رستکاری باشد. ۱۷ - ما ، مو : فهو منهم ، ما ، مو : هر گروه به ، ۱۸ - مو : بود امّا . ۱۹ - مو : معرض بود، ما ، مو : بسندکار.

وَ بدان که وُجود آدمیّت ، حجابِ رُبوبیّت بُوَد. و حِجاب جز به دَورِ اَحوال و پَروَرِش اندر مَقامات ، فانی نگردد . و صَفا نام آن فَنا است . و فانیِ صِفت را لباس اختیار کَردن ، مُحال باشد. و با تَکلُّف، خود را زینتی ساختن {ژ ۵۵} نامُمکن . پس چون فنای صفَت پدید آمد ، و آفتِ طَبیعَت از میانه برخاست . و به جز آن که او را صوفی خوانند ، نامی دیگر خوانند ، ۵ به نزدیك وی متساوی بُوَد.

فَصْل : امّا شرط مُرَقّعات آن است که از برای خِفّت و فَراغت سازد . و چون اَصْلی بُوَد، هر کجا پاره شود، رُقْعَه یی بر آن گذارد .و مشایخ را - رَحِمَهُمُ اللّهُ و رَضِیَ اللّه عَنْهُم- اندر این دو قول است : گروهی گویند که دوختنِ رُقْعَه را ترتیب نگاه داشتن ، شرط نیست .باید که از آنجا که سوزن سر بر آرَد ، برکشد .و اندر آن تکلّف نکند .و گروهی ۱۰ دیگر گویند که دوختنِ رُقْعَه را ترتیب و راستی شرط است و نگاه داشتن تضریب و تکلّف کردن اندر راستیِ آن، که این مُعامَلَت فقر است. و صِحّت مُعامَلَت، دلیلِ صِحّتِ اصل باشد.

و من - که عَلی بن عُثْمان الجُلّابی اَم - وَفَّقَنیَ اللّه - از شیخ المشایخ ابوالقاسم گرگانی - رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْهِ- در طوس پرسیدم که :«درویش را کمترین چه چیز باید تا اسم فَقْر را سزاوار گردد ؟» گفت:« سه چیز باید که کم از آن نشاید : یکی باید که پارهٔ راست ۱۵ بُرداند دوخت.و دیگر سخنی راست بداند شنید.و سدیگر پایی راست بر زمین تواند زد.» گروهی از درویشان - که با من حاضر بودند ، که این بگفت - چون به دُوَیْره باز آمدیم ، هر کسی اندر این ،تصرّفی می کردند .و گروهی را از جَهَلَه ، اندر این شَرَهی پدید آمد،و گفتند که :« فَقْر خود همین است .» و بیشتر ازیشان در خوب دوختنِ پاره و بر زمین زدن پای می شتافتند.و هر کسی را پندار آن بود که :«ما سخنانِ طریقت بدانیم شنید .»

---

۱ - ما - احوال و ورزش . ۲ - ما، مو : و فانی الصّفت .. محال بُوَد و به تکلّف .

۳ - ما ، مو : صفت پیدا آمد . ٤ - ما ، مو : برخاست و اگر او را خوانند یا نامی دیگر .

٦ - ما، مو : شرایط . ۷ - ما ، مو : باشد هر کجا که . ۸ - مو : دوخت رقعه . ۹ - مو : تکلّف نکنند .

۱۰ - مو : دوخت رقعه . ۱۱ - ما، مو : راستی از معاملت . ۱۳ - ما ، مو : به طوس.

١٤ - ما : سه چیز چه مو : ما : بباید . ١٥ - ژ : پُرداند دوخت، ما، مو : بداند پارهٔ راست چگونه باید بر دوخت و دیگر سخن راست داند شنید و دیگر . ١٦ - ما : بدرویزه ، مو : دروازه .

۱۷- مو : هر کسی اندرین سخن می کرد . ما ، ما ، مو : شرهی پدید آمد. ۱۸ - ما ، مو : و بیشتری ازیشان در دوختن .

۱۹ - ما ، مو : پای راست .

و به حَکْمِ آن که رویِ دلِ من بدان سیّد بود ، نخواستم که سرِّ آن سخن وی برزمین افتد.{٦٥ما}
گفتم : « بیایید تا هر کسی اندرین سخن چیزی بگوییم .» هر یك صورت خود بگفتند . چون
نوبت به من رسید گفتم : « پارهٔ راست آن بُوَد که به فَقر دوزند نه به زینت . چون رقعه اگر به فقر
۵ دوزی ، اگر ناراست دوزی ، راست بُوَد. و سخن راست شنیدن آن بُوَد که به حال شنود نه به
مُنْیَت ، و به جدّ اندر آن تصرّف کند نه به هَزْل ، و به زندگی مر آن را فَهْم کند نه به عَقْل . و پای
راست آن باشد که به وَجْد بر زمین نهد نه به لَهْو و به رَسْم .» بعضی این سَخُن را بدان سیّد
{مو۷۲} نقل کردند . گفت : « اَصابَ عَلَیّ خَیْره اللّه .» پس مراد پوشیدن مرقّعه مر این
طایفه را به حقیقت ، مؤونتِ دنیا باشد و صِدْقِ فَقْر به خداوند - تعالی - .
۱۰ و اندر آثار صحیح وارد است که : عیسی بن مریم - صَلَواتُ اللّهِ عَلَیْه - مُرَقّعه یی
داشت که وی را به آسمان بُردند . و یکی از مشایخ گفت : «وی را به خواب دیدم با آن مُرَقّعهٔ
صوف ، و از هر رُقْعَه یی نوری می درخشید.» گفتم : « ایها المَسیح ! این انوار چیست بر این
جامهٔ تو ؟ » گفت : « انوار اِضْطِرار من است ، که هر پاره یی از این به ضرورتی بر دوخته ام .
۱۵ خدای - عَزّ و جَلّ - مر هر رنجی را که به دل من رسانیده است ، مر آن را نوری
گردانیده است .»

و نیز پیری را دیدم از اَهْلِ مَلامَت به ماوراء النّهر که هر چیزیرا که آدمی را در آن نصیبی
بودی ، نخوردی و نپوشیدی . چیزهایی خوردی که مردمان بینداختندی ، چون : ترهٔ پوسیده ، و
کدوی طلخ ، و گَذَرِ تباه شده ، و مِثْلَهم . و پوشش از خرقه هایی ساختی که از راه برچیدی ، و
۲۰ نمازی کردی .و از آن مُرَقّعه ساختی . و شنیدم که به مرو الرّود پیری بود ، از متأخّرانِ
اربابِ معانی ، قوی حال و نیکو سیرت . و از بس رُقْعه های بی تکلّف که بر سجّاده و کلاه وی
بود ، کژدم اندر آن بچه کردی . و شیخ مَن - رَضِیَ اللّه عَنْهُ - پنجاه و شش سال ، یك جامه
داشت ، که پاره های بی تکلّف بر آن می گذاشتی .

---

۱ - ما، مو : بدان رسید نخواستم که آن سخن . ۲ - ما ، مو : بگویم. ٤ - ما ، مو : رقعه به فقر دوزی اگرچه ... راست آید سخن راست آن باشد که . ٥ - ما : نه به مشیّت و به حقّ و به جدّ ... کنند ... ما، مو : زندگانی . ٦ - ما ، مو : برزمین نهند .
۷ - ما ، مو : و رسم ، ما ، مو : بر آن سیّد . ما : با وی گفت ، مو : با وی می گفت .
۸ - ما، مو : مُراد از ما ، مو : تخفیف مو : مؤنث دنیا .
۹ - ما ، مو : بوده است . ۱۰ - ما ، مو : صحیح آمده است که. ۱۱ - مو : بر آسمان ، ما : گفت که او را .
۱۳ - ما : هر پاره یی را از آن . ۱۵ - مو : گردانیده . ۱۷ - ما ، مو : و خوردنش چیزها بودی . .. بینداختی .
۱۸ - ما ، مو : تلخ ... و آن چه بدین ماند.
۱۹ - ما : بر چیده بودی ، مو : نماز کرده . ۲۰ - ما ، مو : رقعههای بی .
۲۱ - من : بچه کرده بود . ۲۲ - مو : یك جبّه داشت ، مو : میگذاشت .

و اندر حکایات عراقیان یافتم که :دو درویش بودند :{مو ۷۳} یکی صاحب مُشاهَدَت ، و دیگر صاحب مجاهَدَت . آن یکی در عُمرِ خود نپوشیدی ، مگر آن پاره ها که اندر سماع درویشان خِرقَه شدی . و این که صاحب مجاهَدَت بود ، نپوشیدی . مگر آن پاره ها ، که در حالِ استغفار ، که جُرمی کرده شده بودی ، خرقه شدی ، تا زینت ظاهر شان موافق سیرتِ ۵ باطن بودی . و این پاس داشتن حال باشد.

و شیخ محمّد بن خَفیف - رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْهِ - بیست سال ، پلاسی دُرُشت پوشیده ، و هر سال چهار چِهِله بداشتی،و اندر هر چهل روز تصنیفی بکردی از غَوامِضِ عُلوم حقایق . اندر وَقْتِ وی ، پیری بود از محقّقان عُلَمای طریقت، به نزدیك پارس نشستی . وی را محمّد زکریّا گفتندی. هرگز مُرَقّعه نپوشیدی . از شیخ محمّد پرسیدند که : «شرطِ ۱۰ مُرَقّعه چیست ؟ و داشتن آن مر که را مُسَلّم است ؟ » گفت : « شرطِ مُرَقّعه آن است که محمّد زکریّا درمیانِ پیراهنِ سفید به جای می آرد . و داشتن آن ، او را مسلّم است .

فَصْل : امّا ترك عادتِ این طایفه ، شرطِ طریق ایشان نباشد. و آن چه ایشان اندر حال ، جامهٔ پشمین کمتر پوشند ، {۶۷ما} دو معنی است :یکی آن که پشم ها شوریده شده است ، و چهار پایان اندر غارت ها از جایی به جایی افتاده . و دیگر آن که گروهی از ۱۵ مُبتَدِعَه مرجامهٔ {مو ۷۴} پشمین را شِعار کرده اند . و خِلافِ شعار مُبتَدِعان ، اگرچه خلاف سُنّت بُوَد ، سنّت بُوَد.

امّا تَکَلُّف اندر دُوختن بدان سبب روا دارند که جاهِ ایشان اندر میانِ خَلْق بزرگ گشت . هر کسی خود را مانندهٔ ایشان گردانیده اند ، و مُرَقّعه یی اندر پوشیده ، و افعال ناخوب از ایشان پیدا آمده ، و مر ایشان را از صُحبت اَضداد رنج بود . زینتی ساختند که جز از ۲۰ ایشان آن را کسی ندانست دوخت.و مر آن را علامت شناختِ یکدیگر می گردانیدند،

۲- ما ، مو : آن نیکی که صاحب مشاهده بود در همه عُمَر .۳- ما: که درویشان را ، مو : بی تکلّف که درویشان را اندر حال سماع، ما: و آن یکی که صاحب مو : و آن دیگری که صاحب ، ما ، مو : پاره ای که اندر .

٤- ما ، مو : استغفار کردن درویشان اندر حال جامهاشان خرقه شدی تازی ظاهرشان . ٥- ما : حال بود . ٦- ژ: رضی الله عنه .

۷- ما: چله بداشتی ، مو : چهار چلّه بکشیدی ما ، مو : هر چهل روز تصنیفی کردی .

۸- ما: علمای حقیقت ، مو : علمای حقیقت و طریقت .

۹- ما، مو : محمّد بن زکریّا خواندندی ما ، مو : مرقّعه نپوشیده بود ... شرط مرقّع چه چیز است .

۱۱- ما ، مو : محمّد بن زکریّا اندر میان ... می آورد ... او آنرا مسلّم است .

۱۲و ۱۳- مو : ایشان باشد، ما ، مو : اندرین حال مرقّعهٔ پشمین ... دو معنی راست .

١٤- ما ، مو : به جای افتاده اند . ١٦- ما ، مو : ستوده بود.

و شعاری ساختند ، تا حدّی که درویشی به نزدیکِ بعضی از مشایخ اندر آمد، و رقعه یی که اندر جامه دوخته بود، خطّ آن به پهنا آورده بود .آن شیخ او را مهجور کرد. و معنی این ،آن بُوَد که اصل صفا ، رقّت طبع و لطایف مزاج است . و البتّه کژی اندر طبع نیکو نباشد. و چنان که شعرِ ناراست اندر طبع خوش نیاید، فعلِ ناراست هم طبع نپذیرد.

۵ و باز گروهی اندر هست و نیست لباس ، تکلّف نکرده اند ، اگر خداوندشان عبایی داده است ، پوشیده اند ، و اگر قبایی داده است هم پوشیده اند ، و اگر برهنه داشته است هم ببوده اند .و من - که علّی بن عثمان الجُلاّبی ام - و فقّنی اللّه - این طریق را پسندیده ام ،و اندر اَسفار خود همین کرده ام .

و اندر حکایات است که : چون احمد بن خضرویَه به زیارتِ بویزید - رَحِمَهُمَا اللّه - ۱۰ آمد ، قبایی داشت .و چون شاهِ شجاع به {۶۸ ما } زیارتِ بوحفص آمد، قبا داشت ، و آن لباس معهودِ ایشان نَبُود که اندر اوقات نیز مرقّعه داشتندی . و وقت بودی که نیز پشمین داشتندی ، یا پیراهن سفید پوشیدندی، چنان که آمدی. از آن چه نَفْس آدمی معتاد است، و با عادات مر آن را اَلفتی بُوَد.و چون چیزی وی را عادت شد ، چون طبیعتی شود ، و چون طبع شد ، حجاب گردد. و از آن بُوَد که پیغمبر - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلّم - گفت : ۱۵ «خَیْرُ الصِّیام صَوْمُ أخی داوُدَ -عَلَیْه السَّلام - » :« بهترین روزه ها، روزهٔ برادرِ مَن داوود است .گفتند :« یا رسول اللّه ! آن چگونه باشد؟»گفت : « آن که روزی روزه داشتی ، و روزی نداشتی، تا نَفْس را عادَت نشود، و وی بدان محجوب نگردد.

و اندر این معنی دوستر دوستان ابو حامدِ مروزی بوده است - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - که جامه یی بدو در پوشیدندی مریدان وی .آنگاه کسی را که بدان حاجت بودی ، فراغت آن ۲۰ می جُستی.چون خالی بودی ،آن جامه از وی برکشیدی .وی نه مر پوشنده را گفتی :

۱-ما، مو : شعار ساختند به حدّی که .. و رقعه یی را که بر . ۲- مو: خطّ به پهنا آورده . ۳- مو : صفا و رقّت طبع و لطف ،
٤- مو : خوش نباشد. ۵ و ٦- ما ، مو : تکلّف نکردند ... عبایی داد بپوشیده اند ، بپوشیدند ، قبایی داد بپوشیدند .
۷- ما ، مو : برهنه داشت در بند آن نبوده اند ... نکوشیدند و ... رضی اللّه عنه ... این طریقه.
۸- ما، مو : و شعار خود . ۹- مو : حکایات که .. خضرویه رحمة اللّه ..ابو یزید آمد رحمة اللّه علیه قبا داشت .
۱۰- مو : شاه ابو شجاع، ما ، مو : ابو حفص رحمهما اللّه.۱۱- مو : وقتی بودی نیز که پیراهن سفید پوشیدندی .
۱۳-مو : چیزی آنرا ما، مو : عادت شد طبیعتی شد. ۱٦- مو : داود است علیه السّلام ... مو : چگونه بود ما :یك روزه ، مو : یك روز . ۱۷- ما ، مو : یك روز نگشادی ، ما ، مو : نشود روزه داشتن یا گشادن با وی و وی .
۱۸- ما ، مو : درست ابو حامد دوستان مروزی . ۲۰- ما ، مو : فراغت آن فرصت وی می جستی ... گفتی که .

چرا می پوشی ؟ و نه مر کشنده را گفتی : چرا می بر کشی ؟ و اندر این وقت پیری هست به غزنین - حَرَسَهَا اللّهُ - که وی را به لَقَبِ مرید گویند - رحمة اللّه علیه - . ورا در لباس ، اختیار و تمیز نباشد ، و اندر آن حدیث درست است .

امّا معنی آن که بیشترین جامه های ایشان کبود باشد ،یکی آن است که : اصل طریقت ۵ ایشان بر سیاحت و سَفَر نهاده اند ، و جامهٔ سفید اندر سَفَر {مو ۷۶} بر حال خود نماند ، و شُستن وی دشوار باشد .و هر کسی بدان طمع کُنَد ، و دیگر آن که کبود {۶۹ما } پوشیدن ، شعار اصحابِ فَوات و مصیبات است و جامهٔ اَنْدُهگنان . و دنیا ، دارِ محنت است و ویرانهٔ مُصیبت ، مَغازهٔ اندوه ، و پَتْیارهٔ فِراقِ زدگان ، و گَدْوادهٔ بلا . مریدان چون مقصودِ دل ، اندر دُنیا حاصل ندیدند ،کبود اندر پوشیدند ، و بر سوکِ وِصال فرو نشستند . و ۱۰ گروهی دیگر اندر مُعامَلَت جز تقصیر ندیدند ، و اندر دل به جز خرابی نه ، و اندر روزگار به جز فَوْت نه ، کبود اندر پوشیدند که :« اَلْفَوْتُ اَشَدُّ مِنَ الْمَوْت. » یکی بر مَوْتِ عزیزی کَبودی پوشید ، و یکی بر فوتِ مقصود.

یکی از مُدَّعیان عِلْم ، درویشی را گفت : « این کبود چرا پوشیدی ؟» گفت : « از پیغامبر - صلّی اللّه علیه وَسَلَّم - سه چیز بماند : یکی فَقْر ، و دیگر عِلْم ، و سدیگر ۱۵ شمشیر. شمشیر سلطانان یافتند و نه درجای آن کار بستند . و عِلْم عُلَما اختیار کردند ، و به آموختن تنها بسنده کردند . و فَقْر، فُقَرا اختیار کردند ، و آن را آلَتِ غِنا ساختند . من بر مصیبت این سه گروه کبود پوشیدم . »

و از مُرْتَعِش - رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْه - می آید که : اندر محلّتی از مَحلّت های بَغْداد می گذشت . تشنه شد . به دَری فراز رفت ، و آب خواست . یکی بیرون آمد با کوزه یی

---

۱ - ما، مو : چرا برکشی ما : اندر این وقت ما نیز پیری هست به غزنی . ۲ - ما، مو : به لقب مؤید ... که وی را در لباس .
۳ - ما ، مو : و اندر آن پایه درست است . ٤ - ما ، مو : جامهاشان کبود باشد یکی این است . ۵ - ما : بر سیاحت و سفرها .
۶ - ما ، مو : شستن آن دشوار گردد. ما : هر کسی نیز بدان . ۷ - ما : فوت و مصیبت بود ، مو : فوت و فرقت و مصیبت بود .
ما : جامهٔ اندوهگینان . ۸ - ما، مو : سرا پردهٔ مصیبت ما: تیپارهٔ فراق ، ما، مو : گهوارهٔ بلا .
۹ - ما ، مو : گروه دیگر . ۱۰ - ما ، مو : جز تقصیری ما : به جز موقّت نه، مو : وقت نه .
۱۱ - ما ، مو : فوت اشدّ موت است ، مو : فوت وقت اشدّ از موت است ... ما : کبودی پوشد . ۱۲ - ما ، مو : مقصود دیگری .
۱۳ - ما : و یکی از مدّعیان بعلم ، بیعلم ... گفت که ... پوشیده . ۱۵ - ما ، مو : و دیگر شمشیر ... یافته ... کار فرمودند.
۱۶ -ما ، مو: تنها بسند کردند و فقر گروه فقرا ، ژ : این آلت .
۱۷ - ما ، مو : به مصیبت هر سه گروه کبود اندر پوشیدم .
۱۹ - میرفت تشنه گشت .

آب.چون آب بخورد ، دلش صَیْد جَمال ساقی شد . همان جا فرو نشست . تا خداوندِ خانه بیامَد. گفت : « {مو ۷۷} ای خواجه ! دلم به شربتی آب سخت نگران بود. مرا از خانهٔ تو شربتی آب دادند . دلَم بربودند ! » مرد گفت : « آن دختر من است ، او را به زنی به تو دادم ! » مُرْتَعِش به طَلَبِ دل به خانه اندر آمد، و عَقْد بکرد. این صاحبُ البَیْت از مُنْعمانِ
۵ بَغْداد بود . وی را به گرمابه فرستاد.و جامه یی خَوِیش در پوشید، و آن مُرَقّعه بر کشید.چون شَب اندر آمد، مُرْتَعِش در نماز ایستاد، و اورادها بگزارد ، و به خَلْوَت مشغول شد. اندر آن میانَه بانگ در گرفت : « هاتُوا مُرَقّعی! »: « مُرَقّعهٔ من بیارید !. » گفتند : «چه بودت !؟» گفتا: « به سِرّم فرو خواندند که : به یك نَظَر که به خِلاف ما نگریستی ، جامهٔ صَلاح و مُرَقّعه از ظاهرت بر کشیدیم . اگر به نَظَر دیگر بنگری ، لِباس آشنایی از
۱۰ باطِنَت بر کشیم . » لِباسی که سبب پوشیدن آن ، قُربِ خُداوند بُوَد ، و بر موافقت اولیای خدای - تَعالی - پوشیده باشند . مُداوَمَت بر آن مُبارَك بُوَد. و اگر به حقّ زندگانی توانی کرد ، و اگر نه ، دینِ خود را صِیانت باید کرد { ژ ۶۱} و اندر جامهٔ اولیا خیانت روا نباشد، که مسلمانی بر تحقیق باشی بی دعوی دیگر ، بهتر از آن که ولی بر تکذیب .

امّا پوشیدن آن مر دو گروه را راست آید : یکی منقطعان دنیا را ، و دیگر مُشْتاقانِ
۱۵ حَضْرَتِ مَوْلی را .

و اندر عاداتِ مَشایخ - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُم - سُنّت چنان رفته است که چون {مو ۷۸} مُریدی به حُکْم تبرّك ، تعلّق بدیشان کند ، مر ورا به سال اندر سه معنی اَدَب کنند . اگر به حُکْم آن معنی قیام کند ، وِ الاّ گویند : « طریقت مر این را قبول نکند : یك سال به خِدْمتِ خَلْق ، و دیگر سال به خدمتِ حقّ ، و سدیگر سال به مراعات دل خود . خِدمتِ خَلْق آنگاه

۱- مو : آب بستد و بخورد و درویش بگریست ، ما : و درویش نگریست و ، ما : چنانکه گفته اند کلّی بکُلّك مشغول شد.
۲- مو : شربت آب . ۳- ما ، مو: و دلم بردند . ۳و ٤: ما، مو : او را بتو به زنی دادمش مرتعش گوید بطیب ... مو : بطلب دل اندر خانه آمدم عقد بکردند و . ۵- ما، مو : به گرما به فرستادند و جامهٔ خوب اندر (اندر وی) پوشیدند و از وی مرقّعه بر کشیدند .
٦- مو : به نماز ایستاد تا وردها ... مشغول شود . ۷- ما ، مو : اندر آن میان باکـك بر گرفت که .
۸- ما ، مو : چه بود. ۱۰- مو : صفوت خداوند ما : خداوند باشد ما ، مو : خداوند پوشیده .
۱۱- ما : مداومت آن بر آن ما ، مو : بحقّ رضا . ۱۲-ما ، مو : روا نباید داشت . ۱۳- مو : و بی دعوی بهتر .
۱٤- ما، مو : پوشیدن آن مرقّعه، ما ، مرقّع.
۱۵- ما ، مو : مشتاقان مولی را . ۱٦- ما : و اندر عادت .
۱۷- ما : بحکم ترك ، ما ، مو : روی بدیشان کند مر وی راسیه .
۱۸- ما ، مو : که در طریقت .... نمی کند . ۱۹- ما ، مو : و دیگر سال به مراعات

تواند کرد که خود را اندر درجهٔ خادمان نهد ، و همه خَلْق را اندر درجهٔ مَخدومان . یعنی بی تَمْییز همه را خدمت کند و بهتر از خود داند ، و خدمت جمله بر خود واجب داند ، و خود را بدان خدمت ، فضلی ننهد بر دیگران که آن خسرانی عظیم ، و عَیْبی ظاهر و غَبْنی فاحش بُوَد . »

۵ و از آفاتِ زمانه ، اندر زمانه یکی بلای بی دوا این است ، و خدمت حقّ - جَلَّ جَلالُه - آنگاه تواند کرد که همه حظّهای خویش از دُنیا و عُقْبی به کُلّ مُنْقَطِع تواند کرد . و مُطْلَق مرحَقّ را - سُبْحانه و تَعالی - پرستش کرد از برای وی ، که تا بنده ، مرحَقّ را برای کفارتِ گناه و یافتِ درجات ، عبادت می کند ، نه وی را می پرستد ، تا به اسبابِ دنیا چه رسد . و مراعاتِ دل آنگاه تواند کرد که هِمّتش مُجْتَمَع باشد و هُمومِ مُخْتَلِف از دلش برخاسته . اندر حَضْرتِ اُنْس ، دل را ۱۰ از مَواقعِ غَفْلَت نگاه دارد .

و چون این سه شرط ، اندر مُرید حاصل شد ، پوشیدنِ مُرَقَّعه مُرید را ، به تحقیق دُون تقلید ، مُسَلَّم باشد . امّا آن پوشنده که مُریدرا {ژ ۶۲} مُرَقَّعه پُوشد ، باید که مُسْتَقیم الحال بُوَد ، که از جملهٔ فراز و {مو ۷۹} نشیب طریقت گذشته باشد ، و ذوقِ احوال چشیده ، و مَشْرَبِ اَعْمال یافته . و قهرِ ۱۵ جَلال و لُطْفِ جمال دیده . و باید که بر حالِ مُرید خود مُشْرِف باشد ، که اندر نهایت به کجا خواهد رسید : از راجعان ، یا از واقفان ، یا از بالغان؟ اگر داند که روزی از این طریقت باز خواهد گشت ، بگوید ، تا ابتدا نکند . و اگر بایستد ، وی را مُعامَلَت فرماید ، و اگر برسد ، وی را پرورش دهد .

و مشایخِ این طریقت ، طبیبان دلهااند . و چون طبیب به علّت بیمار ، جاهل بُوَد ، بیمار را به طِبّ خود هلاك کند . از آنچه پرورشِ وی نداند ، و خطر گاه های وی نشناسد ، و غذا و شربت ۲۰ وی ، مُخالفِ علّتِ وی سازد . و رسول گفت - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم - : «اَلشَّیْخُ فی قَوْمِهِ کَالنَّبِیِّ فی اُمَّتِه . »

---

۲ - ما : همه را از خود بهتر داند و خدمت ، مو : همه را بهتر از خود داند و خدمت کند ما ، مو : واجب دارد نه چنان که خدمتی کند .
۳ و ٤ - ما ، مو : اندر آن خدمت مخدومان خود فضل می نهد و این خسرانی ظاهر و غبنی واضح بود .
۵ - ما ، مو : یکی بلا این است ، ما ، مو : حقّ عزّ و جلّ . ٦ - ما ، مو : حظّهای خود ما ، مو : عقبی منقطع .
۷ - ما ، مو : پرستش کند از ... تا که بنده . ۷ تا ۹ - ما ، مو : از « بنده مرحقّ را ... و مراعات دل » ندارد و به جای آن : "وی را از برای چیزی می پرستد خود را می پرستد نه وی را » دارد . ۹ - ما ، مو : مجتمع شده باشد و هموم از دلش .
۱۰ - ما ، مو : انس را از .. می دارد . ۱۱ - ما ، مو : مرقّعه را به .
۱۲ - ما ، مو : تقلید او را مسلّم شود امّا آن پوشاننده ... مرقّعه پوشاند.
۱٤ - ما ، مو : مشرب دیگر یافته ما ، مو : جان این مرید. ۱۵ - ما ، مو : که وی اندر ، از راجعان باشد.
۱٦ - مو : از این طریق .
۱۷ - ما : برسد پرورش دهد. ۱۸ - ما : مشایخ این خدمت ، این حدیث .
۲۰ - ما ، مو : شربت او ، علّت او .

{۷۲ما} پس انبیا - عَلَیهِمُ السّلامَ - که خَلق را دَعوَت کردند ، بر بصیرت کردند . و هر کسی را به درجهٔ وی بداشتند . شیخ را نیز دعوت بر بصیرت باید کرد، و هر کسی را غذای او باید داد تا مُراد دعوت حاصل گردد. پس چون بالغی اندر کَمالِ وِلایتِ خداوَند، مر مریدی را ، از پَسِ این سه سال تربیت ، اندر ریاضت مُرقّعه پوشد، روا بُوَد.

۵ و شرطِ پوشیدن مُرَقّعه ، پوشیدنِ کَفَن بُوَد که امید از لَذّتِ حیات مُنقَطع کنند ، و دل از راحت زندگانی پاك گردانند .و عُمرِ خود به جمله بر خدمتِ-حقّ جَلّ جَلالَهُ - وَقف کنند ، و به کُلّیّت از هوای خود تَبرّا کنند . آنگاه آن پیر ، وی را به پوشیدنِ خِلعَت عزیز کند . و وی به حقّ آن قیام نماید . و به گزاردنِ حقّ آن جهْدی تمام کند ، و کام خود بر خود حرام کند.

امّا اشارات اندر مرقّعه بسیار گفته اند .شیخ ابو معمراصفاهانی-رحمة اللّه عَلَیْه- ۱۰ اندر این، کتابی ساخته است .و عوامّ متصوّف را اندر آن غُلُوّی بسیار است . و مُراد از این کتاب، ما را نَقْلِ این گفته ها نیست که کَشفِ مُغْلَق ها است از مُراد این طریقت . و بهترین اشارت اندر مُرقّعه آن است که : قَبّ مُرَقّعه از صبر باشد، و دو آستین از خَوف ورجا ، و دو تیریز از قَبْض و بَسْط ، و کَمَر از خِلافِ نَفْس ، و گریبان از صِحّتِ یقین ، .و فراویز از اخلاص . و از این نیکوتر آن که : قَبّ از فنای مؤانست ، و دو آستین از حِفْظ و عِصمت ، و دو تیریز از فَقْر و ۱۵ صَفْوَت، و کَمَر از اقامت اندر مُشاهَدَت، و گریبان از اَمن اندر حَضْرَت ، و فراویز از قرار اندر مَحَلّ وَصْلَت.چون باطن را چنین مُرَقّعه ساختی، ظاهر را نیز یکی بباید ساخت .و مَرا اندر این معنی کتابی است مُفرَد، که نام آن :« اَسْرارُ الخِرَقِ وَ المَلَوّنات» است. و نسخهٔ آن مُرید را باید.

امّا چون این مُرَقّعه پوشید ، اگر اندر غَلَبهٔ حال ، و قَهْرِ سُلْطانِ وَقْت بدرَد، مُسلّم و معذور ۲۰ است .و چون به اختیار و تمیز درَد ،اندر شرطِ این طریقت بیش وی را مُسَلّم نیست مُرقّعه داشتن {مو ۸۱}.و اگر بدارد ،چنین که یکی از مُرقّعه دارانِ زمانه،به ظاهرِ بی باطنِ پسنده کار شده.

۱- مو : به بصیرت . ۳- ما ، مو : حاصل شود، ولایت خداوند مرید را . ۴- ما، مو : تربیت کند ... مرقعه پوشاند .
۵- ما : لذّات حیات منقطع گرداند . ۶- ما ، مو : راحات زندگانی پاك کند . ۶- ما ، مو : خود جمله ... وقف کند .
۷- ما ،مو : تبرا کند ... پیر به پوشیدن خلعت و نواخت . ۸ - ما ، مو : قیام نماید.
۹- مو : اشارت بسیار است و .. اصفهانی ... .۱۰- ما ، مو : عوامّ متصوّفه را اندر ان غلوّ.
۱۱- ما ، مو : نقل گفتارها نیست بلکه . ۱۲- ما ، مو : اشارات اندر ، قبه.
۱۳- مو : تریز از ... کمر گاه از ... و دو کرسی ... خشك و کرباس از صحّت یقین .
۱۴- ما ، مو : قبه از قبای مؤانست . ۱۵- مو : گریبان پاك .
۱۶- ما ، مو : و کرباس و خشك .
۱۷- مو : نیز یکی پاك بباید ... اندر این باب ، ما ، المؤنات ، اسرار الحزن و المؤنات .
۲۱- ما ، مو : وی نیز یکی چون از ایشان بُود بظاهر.

و حقیقت اندر تخریق ثیاب آن است که ایشان را از مَقامی به مَقامی دیگر نَقْل افتد . اندر حال از آن جامه بیرون آیند مر شُکْرِ وجدان مقام را و جامه های دیگر لباس یك مقام بُوَد ، و مُرَقّعه لباسِ جامعِ مُوَکَّلِ مَقاماتِ طریقت و فقر و صفوت را. و بیرون آمدن از این جامه و تبرّا کردن ، تبرّا بُوَد از همه، {ژ ٦٤} هر چند که جای این مسأله نَبُوَد که اندر باب خَرْق و کشفِ حجاب السّماع ۵ می بایست . اینجا اشارتی کردم بدان مقدار که این لطیفه فرونشد، و به جایگاه خود این حُکْم را تفصیل دهم -اِنْشاءَ اللّهُ عَزَّو جَلَّ- .

و نیز گفته اند که پوشانندهٔ مُرَقّعه را ، چندان سَلْطَنَت باید اندر طریقت که اندر بیگانه نگَرَدَ به چَشْمِ شَفَقَت آشنا گردد، و چون جامه یی اندر عاصی پوشد ، از اولیای خدا گردد.

وقتی در خِدْمَتِ شیخ خود می رفتم اندر دیار آذربایگان . مُرَقّعه داری دو سه دیدم که ۱۰ برسَرِ خَرْمَنِ گندم ایستاده بودند ، و دامَنهای مُرَقّعه پیش کرده تا مَرْدِ برزگر ، گندم در آن افکند . شیخ بدان التفات کرد و بر خواند : « أُولئِكَ الَّذين اشْتَرَوا الضَّلالَةَ بِالْهُدی فَماربَحتْ تِجارَتُهُم وَ ما کانُوا مُهْتَدین .» گفتم : « اَیُّهَا الشَّیخُ ! ایشان به چه بی حُرْمَتی {مو ۸۲} بدین بَلا مُبْتَلا گشتند ؟ و بر سَرِ خَلایق فضیحت شدند ؟» فرمود که : «پیران ایشان را حِرصِ مُرید جَمْع کردن بوده است ، و ایشان را حِرصِ دُنیا جمع کردن است . و ۱۵ حِرْصی از حِرْصی اَوْلیتَر نیست . و دعوتِ بی اَمْر کردن هوا پروردن است .

و از جُنَیْد می آید - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - که : به باب الطّاق ترسایی دید سخت با جمال . گفت : « بار خدایا ! این را در کار من کُن ، که سَخْت نیکو آفریده ای ! » چون زمانی بر آمد ، ترسا بیامد ، گفت : « اَیُّهَا الشَّیخ ! شهادت عَرْضه کن بر من .» شهادت عرضه کرد. مسلمان شد، و یکی از اولیای خدای گشت.

۲۰ و از شیخ ابوعلی سیاه مروزی - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - پرسیدند که : « پوشیدن مُرَقّعه که را مُسَلّم بُوَد ؟ » گفت : « آن کس را که مُشْرِف مَمْلَکَتِ خداوند - تعالی - باشد . چنان که اندر جهان هیچیز نرود آن روز از اَحْکام و اَحْوال الاّ که ویرا آگاه کنند ».

۱- ما ، مو : و حقیقت اینمعنی آنست که اشارت ... ثیاب ایشان آن بُوَد که چون از .
۳- ما: لباس جامع است ما : و برون آمدن از اینجمله . ٤- مو : تبرّا تَمَرّا بود از ما ، مو : این نه جای این مسأله بود . ۵- ما ، مو : باب السّماع است ... مو : لطیفه فرونشیند . ٦- مو : انشاء اللّه العزیز . ۷- ما ، مو : چندان سلطانی باید اندر حقیقت طریقت که چون. ۸- ما ، مو : عاصی پوشاند از اولیا گردد. ۹- ما ،مو : با شیخ خود ... آذربایجان . ۱۰- مو : دام های ... آن مرد بذرگر چیزی اندران . ۱۳- مو : مبتلا شدند ... گفت که. ١٤- مو : جمع کردن مُریدان . ۱۵- ما ، مو : پروردن بُوَد . ۱٦- ما، مو : باب الطّلق ترسایی دیدم . ۱۷- ما ، مو : گفتم بار خدایا . ۱۸- ما ، مو : ترسا در آمد و ... برمن عرضه کُن . ۱۹- ما، مو : از اولیا گشت عرض کن . ۲۰- ما ، مو : « مروزی » ندارد . ۲۲- ما : هیچ چیز نرود از احکام ... که او را آگاه کند .

پس مُرَقّعه سِمَتِ صالحان و عَلامتِ نیکان و لِباس فُقَرا و مُتَصَوِّف است . و در حقیقتِ فَقْر و صَفْوَت ، پیش از این سخن رفت . و اگر کسی مر لباسِ اولیا را آلتِ جَمْعِ دُنیا و پوشش آفتِ خود سازد مر اَهْلِ آن را بدان زیانی بیشتر ندارَد . و این مقدار کفایت باشد مر اَهْلِ هدایت را ، که اگر به شرحِ آن مشغول شوم ، مراد از این کتاب بر نیاید ، وَ ۵ بِاللّهِ اَلتَّوفیقُ.

۱ - مو : و متصوّفه .
۲ - ما ، مو : رفته است اگر .
۳ - ما ، مو : بدان زیادتی بیشتر نباشد از آنکه نسازد.

بابٌ فی ذِکْرِ اختلافهم فی الْفَقْرِ وَ الْصَّفْوَة

امّا عُلمایِ این طریقت را اندر تَفْضیل فَقْر و صَفْوَت خلاف است .{مو ٨٣} به نزدیكِ گروهی ، فقر تمام تر از صَفْوَت . و به نزدیك گروهی ، صَفْوَت تمام تر از فَقْر . آنان كه فَقْر را مُقَدّم بر صفوَت كنند، {٧٥ما } گویند : « فَقْر فنای كُلّ بُوَد ، و اِنْقِطاعِ اَسْرار ، و صَفْوت ٥ مَقامی است از مَقاماتِ آن . چون فَنا حاصل آمد ، مَقامات جُمله ناچیز گردد.» و این مسأله به فقر و غِنا باز گردد. و پیش از این در این سخن رفته است . و باز آنان كه صَفْوَت را مُقَدّم نهند ، گویند : « فَقْر شَیْء موجود است اسم پذیر ، و صَفْوَت صفا است از كُلّ موجودات . و صَفا عَیْنِ فَنا بُوَد ، و فَقْر عَیْنِ غِنا .»

پس فَقْر از اسامیِ مَقامات است ، و صَفْوَت از اسامیِ كَمال . و اندر این ، سخن دراز ١٠ گشته است ، در این زمانه . و هر كسی بر وَجْه تَعَجُّب عبارتی می كنند . و بر یكدیگر قولی غریب می آرند . و اندر تفضیل و تقدیم و تأخیر فَقْر و صَفْوَت خلاف است . و عبارتِ مجرّد نه فقر است و نه صَفْوَت به اتّفاق . پس از عبارت مذهبی برساختند . و طبع را از ادراك معانی بپرداختند ، و حدیثِ حَقّ بینداختند. نَفْیِ هوا را نَفْی می خوانند ، و اثبات مراد را ، اِثْباتِ عَیْن می دانند . پس موجود و مفقود و مَنْفیّ و مُثْبَت جمله ایشانند ١٥ به قیام نَفْس و هوای خود . و طریقت مُنَزّه است از تُرَّهاتِ مُدَّعیان . و در جمله اولیا به مَحَلّی برسند كه مَحَلّ نماند.و دَرَجه و مَقامات فانی گردد، و عبارت از آن معنی منقطع . چنان كه نه شُرْب ماند و نه ذَوق، {ژ٦٦} و نه قَمْع و نه قَهْر{مو ٨٤} و نه صَحْو و نه مَحْو . آنگاه ایشان نامی طلبند ضرورتی ، تا بر آن مَعْنی برسند، كه اندر تحت اسم نیاید ، و مُستَعْمِل صفت نگردد. آنگاه هر كسی نامی را كه مُعَظّم تر باشد به نزدیك ایشان ، بر آن ٢٠ معنی برسند. و اندر آن ، اَصْلِ تقدیم و تأخیر روا نباشد، كه كسی گوید كه : آن مُقَدَّم یا این مُقَدَّم ، كه تقدیم {٧٦ما } و تأخیر اندر تسمیات واجب كند .

١- ما : باب پنجم . ٢ - ما ، مو : علمای طریقت . ٤ و ٥ - ما : وصفوت را گویند .
٦- ما ، مو : اندر آن سخن . ٧ - ما : گویند كه فقر شیئ است موجود .
١٠- مو : اندر این زمانه . ١٢- مو : عبارات مذهبی . ١٣- ما : بینداخته ، ژ : بینداخت .
١٤- ژ : موجود و مقصود . ١٦- ما، مو : از آن معانی منقطع شود .
١٧- ما ، مو : نه قهر و نه سُكر و نه صحو ماند . ١٨- ما، مو : طلبند ضروری تا بدان معنی بپوشند .
١٩- ژ : مُعَظّم تر ، مو : ندارد . ٢٠- ما ، مو : معانی بپوشند و اندر این .
٢١- ما ، مو : مسمّیات واجب .

پس گروهی را نام فَقْر مُقَدّم تر نمود ، بر دلشان مَعْظَم تر بُوَد ، از آنچه تعلّقشان به گذارش و تَواضُع بُود . و گروهی را نام صَفوَت مُقَدّم نمود ، بر دلشان مَعْظَم تر بُود ، از آنچه به رَفْع کُدُورات و فنای آفات نزدیك تر بُود .و مراد شان از این دو تسمیه ،اعلام خواستند ، و نشان از آن مَعْنیی که عبارت از آن منقطع شود .و با یکدیگر اندر آن به اشارت سخن ۵ می گفتند و کشفِ وجود خود را با تمامی اعلام کردند.مر این گروه را اختلاف نیفتاد. اگر عبارت از فقر آرند یا از صَفوَت،باز اهل عبارت و ارباب اللّسان - که از تحقیق آن معنی بی خبر بودند - اندر مجرّد عبارت سخن رفت،یکی را مقدّم کردند و یکی را مؤخّر.و این هر دو عبارت بود . پس آن گروه رفتند با تحقیقِ مَعانی، و این گروه ماندند در ظُلْمت عبارت .

۱۰ و در جمله چون کسی را آن معنی حاصل بود،و مر آن را قبلهٔ دلِ خود گردانیده باشد، اگر او را فقیر خوانند یا صوفی ، هر دو نام اضطراری باشد مر آن معنی را که {مو۸۵} اندر تحتِ اسم نیاید . و این اختلاف از وَقْت ابوالحسن سَمْعون باز است - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - که وی چون اندر کشفی بودی که تعلّق به بقا داشتی ، فَقْر را بر صَفْوت مُقَدّم نهادی . و باز چون اندر محلّی بودی که تعلّق به فنا داشتی ، صَفْوَت را بر فَقْر مُقَدّم داشتی. ارباب معانی ۱۵ آن وقت او را گفتند که :« چرا چنین می گویی؟» گفت:« طبع را اندر فنا و نگونساری مَشْرَبی تمام است ، و اندر بقا و عُلُوّ نیز همچنان . چون من اندر محلّی باشم که تَعلّق آن به فنا باشد ، صَفْوت را مُقَدّم گویم بر فقر . و چون اندر مَحلّی باشم که تعلّق آن به بقا باشد ، فقر را مُقَدّم گویم بر صَفْوَت ، که فَقْر نام فنا است ، و صَفْوَت از آن بَقا ، تا اندر بقا، رؤیت بقا از خود فانی گردانم ، و اندر فنا، رؤیتِ فنا از خود فانی کنم. تا طبعم از فنا، ۲۰ فنا باشد ، و از بقا فنا باشد .»

۱- مو : و بردلشان ، ژ ، معظَّم ، مو : مُعظّم تر ما ، مو : تعلّق آن بدان . ۲- مو : گزارش و تواضع .
۳- ما ، مو ، ژ : و بردلشان مَعَظَّم ، مو : معظّم تر بو از آنچه بر رفع .۳- ما ، ما : و مُراد ایشان.
٤- مو : منقطع بُود... ما ، مو : اندر آن باب به اشارت . ۵و ٦- ما ، مو : اگرچه عبارت آن معنی از فقر کردند تا از صفوت ، ما ، مو : ارباب لسان را . ٦ و ۷- ما : آن معانی ، مو : آن معانی بیخبر بودد اند . ۸- ما ، مو : اندر ظُلمت .
.۱- ما ، مو : آن معانی حاصل بود . ۱۲- ما : ابوالحسن سمنونی مو : سمنون. ۱۳-ما ، مو : وی گاه اندر .
١٤- مو : محلّ بودی ... ما : با فنا داشتی ما ، مو : مقدّم نهادی .
۱۵- ما ، مو معانی اندر آن ما ، مو : چنین می کنی ؟ ما ، مو : چون طبع را .
١٦- ما ، مو : همچنان کامل چنان گفت و نیز چون اندر محلّ باشم .
۱۷- مو : محلّ باشم . ۱۸- ما : و تا اندر . ۱۹- فانی کنم و اندر فنای رؤیت .
.۲- ما : فنا شود و از بقا هم فنا .

و این سخنان از روی عبارت خوب است ، امّا فنا را فنا باشد، و بقا را فنا نه . هر باقیی که آن فانی شود ، از خود فانی بُوَد . و هر فانیی که آن باقی شود ، از خود باقی بُوَد . و فنا اسمی است که مُبالَغَت اندر آن مَحال باشد تا کسی گوید که : فنا فنا گردد ، که این مُبالَغَت از نَفْیِ اَثَرِ وجود ۵ آن معنی تواند کرد اندر فنا ، و تا اثری مانده است ، هنوز فنا نیست . و چون فنا حاصل آمد ، فنای فنا هیچیز نباشد، به جز تعجّب اندر عبارتی بی معنی .{مو ۸۶} و این تُرّهاتِ اربابِ اللّسان است اندر وقت پرستش عبارت . و ما را از این جنس سخنانی است اندر کتابِ فنا و بقا ، و آن اندر وَقْتِ هَوَسِ کودکی و تیزی احوال کرده ایم . امّا اندر این کتاب به حُکْمِ احتیاط ، اَحْکام آن بیارم - اِنشاءَ اللّهُ عزّ و جلّ - این است فقر و صفوتِ مَعْنَوی.

۱۰ اَمّا صَفْوَت و فَقْر مُعامَلَتی از روی تجریدِ دنیا ، و تخلّی دست از آن . و آن خود چیزی دیگر است . و حقیقت آن به فَقْر و مَسْکَنَت باز گردد. و گروهی از مشایخ - رَحِمَهُمُ اللّهُ - گفته اند که : « فقیر فاضلتر از مِسْکین . از آنچه خدای - عَزَّ وَجَلّ - فرمود : « لِلْفُقَراءِ الَّذینَ اُحْصِرُوا فِی سَبیلِ اللّه ». از آنچه مِسْکین ،صاحبِ مَعْلوم بُوَد و فقیر تارکِ مَعْلوم . فَقْر عِزّ ۱۵ باشد ، {۷۸ما} و مَسْکَنَت ذُلّ . و صاحبِ مَعْلوم اندر طریقت ذلیل باشد . که پیغامبر - صلّی اللّه عَلَیْهِ وَسَلّم - گفت : « تَعِسَ عَبْدُ الدِّرْهَمِ و تَعِس عَبْدُ الدّینارِ و تَعِس عَبْدُالخَمیصَةِ وَ الْقَطیفَةِ .» و تارکُ المَعْلوم عزیز باشد ، که اعتماد صاحبِ المَعْلوم ، بر مَعْلوم بُوَد . و اعتماد بی معلوم بر خداوند -تَعالی - . و چون صاحب معلوم را شغلی افتد، به مَعْلوم رود. و چون تارک معلوم را شغلی افتد ، به خداوند - تعالی - رَوَد .

و باز گروهی گفته اند که مسکین فاضلتر. از آن چه پیغامبر گفت - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلّم - : ۲۰ « اَللّٰهُمَّ اَحْیِنی مِسْکیناً وَ اَمِتْنی مِسْکیناً وَ اَحْشُرْنی فی زُمْرَةِ الْمَساکین .» {مو۸۷} چون پیغمبر - عَلَیْهِ السّلام - مَسْکَنَه را یاد کرد گفت : « یاربِّ ! به مرگ و

۱- ما : فنا را فنا نباشد و بقا را فنا نباشد. ۲- ما ، مو : هر فانی که باقی شود.

۵- ما ، مو : فنای فنا هیچ چیز نباشد ما ، مو : اندر عبارت بی معنی. ۷- ما ، مو : جنس سخنست . ۸- مو: احکام آن بیاریم . ۹- ما ، مو : این است فرق میان فقر و صفوت . ۱۰- مو : و تخلید است از آن و آن خود. ۱۱- ما ، مو : و گروهی گفته اند از مشایخ . ۱۲- مو : مسکین است از آنچه خدای .. گفت . ۱۳- ما ، مو : فی سبیل اللّه لایستطیعون ضَرباً فی الارض ما ، مو : و فقیر تارک المعلوم پس. ۱۵- ما ، مو : پیغامبر گفت ... تعس عبدالدّینار و تعس عبدالدّرهم .

۱۶- ما : اعتماد صاحب معلوم . ۱۷- ما : اعتماد تارک معلوم مو : شغل افتد ... ما ، مو : «روَد» ندارد . ما : و تارک المعلوم بخداوند تعالی . ۱۹- مو : فاضلتر است از آنجا که پیغمبر گفت .

۲۱- ما ، مو : مساکین را یاد کرد و گفت .

زندگانی مرا از مساکین دار.» و چون فقَرا را یاد کرد گفت : « کادَ الْفَقْرَ اَنْ یَکُونَ کُفْراً .» و فقیر آن بُوَد که مُتَعلّق سَبَبی بُوَد، و مِسْکین آن که مُنْقَطع الاَسْباب باشد. و اندر شریعت به نزدیكِ گروهی از فُقَها ، فقیر صاحب بلغه بُوَد و فقیر مُجَرَّد .و به نزدیك گروهی مسکین صاحبِ بُلْغَه بُوَد و فقیر مجرَّد . پس اینجا اَهْلِ مقامات ، مسکین را ۵ صُوفی خوانند.و این اختلاف،به اختلاف فُقَهاَ - رَضِیَ اللّه عَنْهُم - مُتّصِل است . به نزدیكِ آن که فقیر مُجرَّد بُوَد و مِسْکین صاحِب بلغه ، فقر فاضلتر از صَفْوَت . و به نزدیك مِسْکین مُجَرَّد بُوَد ، و فقیر صاحب بلغه ، صَفْوَت فاضلتر از فقر . این است احکامِ اختلاف ایشان اندر فقر و صَفْوَت بر سبیل اختصار . وَ اللّهَ اَعْلَمَ بِالْصّواب.

---

۱ - ما ، مو : « مرا » جا به جا شد : « یاربّ مرا ... از مساکین دار »... فقرا یاد کرد .

۲ - ما، مو : فقر و فقیر ... سببی باشد.

۳ - ما : بعضی مسکین .

٤ - مو : فقیر مسکین ، ما : مسکین ، ما ، مو : و این خلاف به ... منقل است .

۵ - مو : فقیر و مسکین صاحب بُلغه ما : فقیر فاضلتر ، مو : احکام صفوت فاضلتر از فقیر است این است .

٦ - ما ، مو : آن که مسکین ... صاحب بلغه بُوَد ... از فقر است . مو : « احکام » ندارد.

۷ - ما ، مو : « واللّه..» ندارد.

بابُ بَیان المَلامَة

گروهی از مشایخ ، طریق مَلامَت سپرده اند ، و مر ملامت را اندر خُلوصِ مَحبَّت ، تأثیری عظیم است . و مَشرَبی تمام . و اَهْلِ حقّ مَخصوصَند به ملامت خَلق از جملهٔ عالَم ، خاصّه بزرگان این امّت - کثّرَ هُمُ اللّه - و رَسول - صَلَّی اللّه عَلَیْهِ وَ آله وَسَلَّمَ - که مُقتَدا و ۵ امام اَهْل حقایق بود ، و پیشرُو مُحبّان ، تا بُرهان حَقایق بروی پیدا نیامده بود ، و وَحْی بدو نپیوسته ، به نزدیك همه نیکنام بُود و بُزرگ . و چون خَلعَتِ دوستی در سر وی افکندند ، خَلْق ، زبانِ مَلامَت بدو دراز کردند . گروهی گفتند : « کاهن است ! » و گروهی گفتند : « شاعر است ! » ، و گروهی گفتند : « کاذِب است ! » و گروهی گفتند : « مجنون است ! » و مانند این .

۱۰ خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - صفتِ مؤمنان یاد کرد و گفت : « ایشان از مَلامَت ملامت کنندگان نترسند . » لقَوْله - تعالی - : « وَلا یَخافُونَ لَوْمَةَ لائم ذلك فَضْلُ اللّه یُؤْتیه مَنْ یَشآءُ وَ اللّهُ واسِعٌ عَلیم . » و سنّتِ بار خدای عالَم - جَلَّ جَلالُهُ - همچنین رفته است ، که هر که حدیث وی کند ، عالَم را به جُمله مَلامت کنندهٔ وی گرداند ، و سرِّ وی را از مشغول گشتن به ملامت ایشان نگاه دارد . و این غیرت حقّ باشد که دوستان خود را از ملاحظهٔ ۱۵ غیر نگاه دارد ، تا چشم کس بر جَمال حال ایشان نیفتد ، و از رؤیت ایشان ، مر ایشان را نگاه دارد تا جمال خود نبینند و به خود مُعْجب نشوند ، و به آفت عُجب و تَکبُّر اندر نیفتند . پس خَلْق را بر ایشان گماشتند ، تا زبان ملامت بر ایشان دراز کردند ، و نَفْس لَوّامه را اندر ایشان ، مَرکَب گردانیده ، تا مر ایشان را بر هر چه می کنند ، ملامت می کنند . اگر بد کنند به بدی و اگر نیك کنند ، به تقصیر کردن .

۲۰ و این اصلی قوی است اندر راه خدای - عَزَّ وَجَلَّ - که هیچ آفت { ۸۰ ما } و حجاب نیست اندر این طریق صَعْب تر از آن که کسی به خود مُعْجَب گردد . و اَصْلِ عُجْب از دو

---

۱ - ما : باب ششم فی الملامة . ۳ - ما ، مو : تأثیر عظیم است و مشرب ، مو : شدّتی تمام .
٤ - ما ، مو : « کثرهم اللّه » ندارد . ٥ - ما ، مو : اهل حقّ و پیش دو ... برهان حقّ .
٦ - مو : نپیوسته بود . ٨ - ما ، مو : دو جملهٔ داخل گیومه مقدّم و مؤخّر است .
۱۰ - ما ، مو : خداوند . ۱۲ - ما : خدای جلّ جلاله چنین . ۱۳ - ما : او گرداند .
۱۵ - ما ، مو : مر ایشان را نیز . ۱٦ - ما ، مو : نه بینند . ۱۸ - مو : به هرچه می کنند .
۱۸و ۱۹ - ما ، مو : اگر بد می کنند خود را ملامت می کنند به بدی و اگر نیك می کنند ملامت میکنند خود را به تقصیر کردن . ۲۰ - ما : اندر طریقت خدای که هیچ . ۲۱ - ما : معجب شود .

چیز خیزد : یکی از جاهِ خَلْق و مَدْحِ ایشان . و آن که کردار بنده ، خلق را پسند {مو ۸۹}افتد، بر خود مدح گوید ، و خود را شایسته داند ، بدان معجب شود . و دیگر کردار کسی مر کسی را پسند افتد ، بروی مدح کنند ، بدان معجب شود . خداوند - تعالی - به فَضْل خود ۵ این راه بر دوستان خود بر بست ، تا مُعامَلَتِشان اگرچه نیك بُوَد، خَلْق نپسندیدند . از آنچه به حقیقت ندیدند . و مُجاهَدَتِشان اگرچه بسیار بُوَد، ایشان از حَوْل و قوّت خود ندیدند و مر خود را نپسندیدند تا از عُجْب محفوظ بودند . پس آن که پسندیدهٔ حقّ بُوَد ، خَلْق ورا نپسندند ، و آن که گزیدهٔ تن خود بُوَد، حقّ ورا نگزیند . چنان که ابلیس را خَلْق بپسندیدند . و مَلائکه وی را نپسندیدند ، و وی خود را بپسندید.چون پسندیدهٔ حقّ نبود، پسندِ ایشان مر ورا لعنت بار آورد .

۱۰ و آدم را - صَلَواتُ اللّه عَلَیْهِ - ملائکه نپسندیدند و گفتند : « اَتَجْعَلُ فیها مَنْ یَفْسَدُ فیها و یَسْفِكُ الدِّماء.» و وی خود را نپسندید و گفت : « رَبَّنا ظَلَمْنا اَنْفُسَنا .» و چون پسندیدهٔ حقّ بود، حقّ گفت : « فَنَسی وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً .» تا پَسَنْدِ خَلْق و ناپَسَنْدِ خود وی مرورا رحمت بارآورد، تا خَلْقِ عالَم بدانند که مقبول ما، مهجور خَلْق باشد، و مَقْبولِ خَلْق، مَهْجورِ ما. لاجَرَم مَلامَتِ خَلْق، غذای دوستان حقّ است . ازآنچه اندر آن آثارِ قبول است ، و ۱۵ مَشْرَبِ اَوْلیای وی ، که آن علامتِ قُرْب است . و همچنان که همه خَلْق به قَبول {مو ۹۰} خَلْق خُرّم باشند ، ایشان به ردّ خَلْق خُرّم باشند .

و اندر اَخْبارِ سَیِّد مُخْتار آمده است- صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ- و از جبرئیل-صَلَواتُ اللّه عَلَیْهِ-از خدای- عَزَّ وَجَلَّ- که گفت:«اَوْلیائی تَحْتَ قَبائی لایَعْرِفُهُم غَیْری الاّ اَوْلیائی.»

۲۰ امّا ملامت بر سه وجه است: یکی راست رفتن ،و دیگر قصد کردن ، و سدیگر ترک کردن . صورتِ ملامت راست رفتن آن بُوَد که یکی کار خود می کند ، و دین را می بَرزد.

---

۱ - ما : و آنچنین بود که کردار ، مو : آنچنان بود که .

۲ - ما ، مو : بروی مدح کنند ما : « و خود را شایسته داند » ندارد و در مو جا به جا شده ، مو : و او معجب .

۳ - ما : که هر کس را پسند نه افتد ، مو : کسی او را ... مدح کنند و خود را شایسته داند بر وی مدح کنند بدان .

٤ - ما : معاملات ایشان . ۵ - ما : نه پسندیدند ، مو : نه پسند ند ، ما ، مو : مجاهدات ایشان ، مو : آنرا از حول.

۷ - ما ، مو : خلق او را ما : و آن اگر گزیدهٔ ... مو : حقّ ویرا .

۸ - ما ، مو : خلق پسندیدند و ملایك وی را قبول کردند ، مو : و ملائکه قول کردند .

۹ - ما ، مو : پس پسند ایشان مراورا . ۱۰ - ما ، مو : آیه را ندارد. ۱۲ - ما ، مو : پسند خود و ناپسند خلق وی مرویرا .

۱۳ - مو : تالا جرم . ۱۵ - مو : علامت ولیست ... مو : خورم باشند ایشان نیز به ردّ خورم باشند .

۱۷ - ما ، مو : اندر اخبار آمده است از پیغامبر. ۱۸ - ما ، مو : از خداوند تعالی ، مو : « الاّ اولیائی » ندارد .

۲۰ - ما ، مو : فصل امّا ... وجه باشد ، ما ، مو : دیگر ترک کردن . ۲۱ - ما ، مو : و دین را می پرورد.

و مُعامَلَت را ، مراعات می کند . خَلق او را اندران ملامَت می کنند . و این راه خَلق باشد اندر وی، و وی از جمله فارغ . {ژ۷۱} و صورتِ مَلامَت قصد کردن ، آن بُوَد که یکی را جاه بسیار از خَلق پیدا آید، و اندر میانهٔ ایشان نشانه گردد. و دلش به جاه میل کند ، و طَبعَش اندر ایشان ۵ آویزد، خواهد تا دل خود را از ایشان فارغ کند ، و به حقّ مشغول گردد، به تکلّف راهِ ملامت خَلق بر دست گیرد تا اندر چیزی که اندر شَرع زیان ندارد . و خَلق از وی نفرت آرند . و این راه او بُوَد در خَلق ، و خَلق از وی فارغ . و صورت مَلامت ترک کردن آن بُوَد که یکی را کُفر و ضَلالَت طبیعی گریبان گیر شود . تا به تَرکِ شریعت و متابعت آن بگوید و گوید :« این ملامتی است که من می کنم.» و این راه او بُوَد اندر او . امّا آن که طریق وی راست رفتن بُوَد ، {مو ۹۱} و ۱۰ نابرزیدنِ نفاق ، و دست بداشتنِ ریا ، وی را از مَلامَتِ خَلق باك نباشد. و اندر همه احوال بر سر رشتهٔ خود باشد ، به هَر نام که خوانندش ویرا یکی باشد.

و اَندرَ حِکایاتِ یافتم که : شیخ ابو طاهر حرمی - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - روزی برخَری نشسته بود . و مُریدی از آنِ وی ، عِنانِ خَرِ وی گرفته بود . اندر بازار همی رفت . یکی آواز داد که :«این پیر زندیق آمد!» آن مُرید - چون آن سخن بشنید - از غیرت ارادت خود، قَصدِ رَجم ۱۵ آن مَرد کرد.و اهل بازار نیز جمله بشوریدند.شیخ گفتَ مر مُرید را :«اگر خاموش باشی،من ترا چیزی آموزم ، که از این مِحَن باز رهی.» مرید خاموش بود. چون به خانقاه خود باز رفتند . این مرید را گفت :«آن صندوق بیار.» چون بیاورد.دَرزهای نامه بیرون گرفت.و پیشِ وی اَفکَند.گفت :« نگاه کن، از همه کسی به من نامه ها است که فرستاده اند. یکی مخاطبه ،شیخ ۲۰ امام کرده است، {ژ۷۱} و یکی شیخ زَکیّ، و یکی شیخ زاهد ، و یکی شیخ الحرمین ، و

---

۱ - ما ، مو : معاملات را . ۳ - ما ، مو : اندر میان ایشان .
٤ - ما ، مو : و خواهد تا . ٥ - ما ، مو : گیرد چیزی که شرع را
٦ - ما ، مو : بود اندر خلق و خلق از آن فارغ. ٧ - مو : ضلالت طبعی ، ما : گریبان گیرد.
٨ - ما ، مو : و گوید که این طریق ملامتی است ... ما .مو : بود اندر وی .
٩ - ما اندرین ، مو : اندر دین و ناورزیدن نفاق ... بداشتن از ریا .
١١ - ما: وی را همه یکی باشد. ۱۳ - ما ، مو : از « مریدی ... همی رفت » درهم شده است .
١٤و ١٥ - ما : این طرّار پیر ، ما ، مو : این سخن بشنید از غیرت ارادت قصد آن مرد کرد.
١٥ - ما : نیز جمله شوریدند مو : نیز جمله برشوریدند . ١٦ - ما ، مو : خاموش شد.
١٧ - ما : چون به جایگاه خود ... مرید را گفت که . ١٨ - ما ، مو : بیاورد و در آن صندوق نامها بود ... برون گرفت و پیش وی نهاد ... ، از هر یکی ، مو : از هر کسی
١٩ - ما ، مو : شیخ الاسلام خطاب کرده .

مانند این و این همه القاب است نه اسم . و من این همه نیستم . هر کس بر حَسَبِ اعتقاد خود سخن گفته اند و مرا لقبی نهاده اند . اگر آن بیچاره نیز بر حسب عقیدت خود سخنی گفت ، و مرا لقبی نهاد ، این همه خصومت چرا انگیختی ؟» {مو ۹۲}

و امّا آن که طریقش قصد باشد اندر مَلامَت ، و ترکِ جاه و ریاست ، و دست بداشتنِ
۵ مشغولی خَلْق چنان بُوَد که روایت آرند از امیر المؤمنین عثمان بن عفّان - رضی اللّه عنه - که : روزی از خُرماستانی از آنِ خود می آمد، اندر حال خلافت، حُزْمه یی هیزم بر سر گرفته ، و وی چهار صد غلام داشت . گفتند :« یا امیر المؤمنین ! چه حالت است ؟» گفت : « اُریدُ اَنْ اُجَرِّبَ نَفسی . مرا غلامان هستند که این کار بکنند . ولی من می خواستم تا نَفس خود را تجربه کنم تا جاهِ خَلْق ،ورا از هیچ کاری باز دارد !» و این
۱۰ حکایت صریح است بر اِثباتِ مَلامَت .

و اندر این معنی حکایت است از امام اعظم ابو حنیفه - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - آنجا که ذِکْر وی آید ، بباید طلبید اندر این کتاب . و نیز از ابو یزید می آید - رضی اللّه عنه - که از حجاز می آمد . اندر شهر بانگ در افتاد که با یزید آمد. مردمان شهر جمله پیش وی باز رفتند ، و به اِکرام وی را به شهر در آوردند . چون به مُراعات ایشان مشغول شد ،
۱۵ از حقّ باز ماند ، و پراکنده گشت . چون به بازار در آمد . قُرصی از آستین بیرون گرفت و خوردن گرفت ! جُملە از وی برگشتند ، و وی را تنها بگذاشتند . و این اندر ماه رمضان بود . تا مُریدی که با وی بُود ، مر مُرید را گفت : « ندیدی که یك مَسألَه از شریعت کار نبستم ، همهِ خَلْق مرا ردّ کردند ؟!.»

و من که - علّی بن عثمان الجُلاّبی ام - وَفَّقَنِیَ اللّهُ - می گویم که : اندر آن زمانه
۲۰ {مو ۹۳} مر مَلامت را فعلی می بایست مُستَنْکَر ، و پدید آمدن به چیزی به خلاف

۱- ما : و من نه این ، ما ، مو : هر کسی بر . ۲- ما : این بیچاره برحسب اعتقاد ... مو : تو این همه . ٤- ما : و ترک جاه و مشغول خلق و دست داشتن از ریاست چیان بود ، مو : و مشغولی . ۵- ما : روایت کرده اند که ، مو : روایت کرده که .
٦- ما : خرما ستان خود ، مو : خُرماستان می آمد ، ما : خرمنه هیزم برسرنهاده . ۷- ما ، مو : این چه حالت است .
۸- ما ، مو : و لیکن می خواهم که من نَفْس ... ۹- ما ، مو : او را از هیچ کاری باز ندارد.
۱۱- ما : حکایتی آرند ، مو : حکایت آرند مو : ابو حنیفه کوفی . ۱۲- ما ، مو : اندرین کتاب بباید طلبید انشاء اللّه تعالی... ما ، مو : از ابو یزید می آرند . ۱۳- ما ، مو : از سفر حجاز می آمد اندر شهرری بانگ افتاد که ابو یزید می آید .
١٤- ما ، مو : تا به اکرام وی را به شهر اندر آرند و وی ... مشغول دل شد و. ۱۵- ما ، مو : از آستین بدر آورد.
۱۷- ما ، مو : تا مسافر مریدی که با وی بود مروی را گفت دیدی ... بستم . ۱۸- ما : مرا آزاد کردند .
۲۰- ما ، مو : چیزی بر خلاف.

عادت . اکنون اگر کسی خواهد که مر او را ملامت کنند، گُو دو رکعت نماز کن درازتر ، یا
دین را به تمامی ببرز. همه خَلق به یکبار ، ورا مُنافق و مُرایی خوانند . امّا آن که طَریقَش
تَرک بُوَد، و به خلاف شریعت چیزی بر دست گیرد و گوید که : « طریق ملامت می برزم .»
آن ضَلالتی واضح بُوَد ، و آفتی ظاهر ، و هوسی صادق . چنان که اندر این زمانه بسیار
۵ هستند ، و مقصود ایشان از ردّ خَلق قَبول ایشان است . از آن چه نخست باید که کسی
مقبول باشد ، تا قصد[ما ۸٤] ردّ ایشان کند ، و به فعلی پدیدار آید که ایشان او را ردّ
کنند . قبول ناکرده را ، تکلّفِ ردّ کردن بهانه باشد.

و وقتی مرا با یکی ازین مدّعیان مُبطِل صحبت افتاد . روزی وی به مُعاملَتی خراب
پدید آمد ، و عُذرِ آن ملامت آورد . یکی مر او را گفت : « این هیچیز نیست !» وی را
۱۰ دیدم که نَفَسی بر آورد. گفتم : « ای هکَذا ! اگر می طریق ملامت کنی . و اندرین
دُرُستی، انکار این جوانمرد مر فعل تُرا تأکیدِ مذهبِ تو است ، و چون وی با تو اندر راه تو
موافقت می کند ، این خُصُومت چه چیز است ؟ و این خشم چرا ؟ این قصّهٔ تو به دعوت
مانَنده تر از ملامت است . و هر که خَلق را دَعوت کند به امری کند از حقّ ، مر آن را
بُرهانی باید ، و بُرهانِ آن [مو ۹٤] حفظ سنّت بُوَد.چون از تو ترک فریضه ظاهر می بینم ،
۱۵ و تو خَلق را دَعوَت می کنی ، این کار از دایرهٔ اسلام بیرون باشد .»

فصل : بدان که مذهب ملامت را اندر این طریقت، آن شیخ زمانهٔ خود اَبُو حَمدُون
قصّار -رحمة الله عَلَیه- نشر کرده است.و وی را اندر حقیقت ملامت، لطایف بسیار است .
و از وی - رَحمَةُ الله عَلَیهَ - می آید که گفت :« اَلمَلامَةُ تَرکُ السَّلامَة : ملامت دست
بداشتن سلامت بُوَد.» و چون کسی قصداً به ترکِ سلامت خود بگوید ، و مر بلاها را میان
۲۰ اندر بندد و از مألوفات و راحت جمله تبرّا کند مرامید کَشفِ جلال و طَلَبِ مال را ،تا به

۱- ما ، مو : گو دو رکعت نماز تطوّع درازتر بگذار و . ۲- ما، مو : دین را بتمامی بورز همه خلق بیکبار مر ترا . ما : طریقتش ترک باشد. ۳- ما ، مو : این طریق ملامت می ورزم . ٤- ما ، مو : ضلالت واضح باشد و آفت ظاهر و هوس ... زمانه بسیاری .
۵- مو : ایشان بُود . ٦- ما : قصد ردّشان . ۷- ما : جهانه بُود. ۸- ما ، مو : و مصنف گوید رحمة الله علیه که وقتی .
۹- ما ، مو : پدیدار آمد و عذر آن معنی را ما ، مو : گفت که این هیچ چیز .
۱۰- ما : ای زاهد ، مو : ای هذا اگر دعوی ملامت (مکر دعوی ملامت)، ژ : معاملت .
۱۳- ما : مانند تر از ملامت ، ما : و مر آنرا . ۱۵- ما ، مو : بدان دعوت ، ما ، مو : بیرون می باشد .
۱٦- مو : اهل ملامت ، مو : این طریق . ۱۸- ما ، مو : و از وی .. می آرند که . ۱۹- مو : بداشتن از سلامت ، مو : قصد به ترک.
۲۰- ما ، مو : راحتهاء جمله . ما ، مو : کشف حال و مال نابرد تا .

ردّ خَلْق از خَلْق نومید گردد . و طَبْعش اُلْفَت خود از ایشان بگسلد ، هر چند از ایشان گسسته تر بُوَد، به حقّ پیوسته تر بُوَد. پس آن چه رُویِ همه خَلْقِ عالَم بدان بُوَد، و آن سلامت است ، مر اَهْل مَلامَت را پُشت بدان بُوَد، تا همِمشان خلاف هُموم بُوَد، و همّتشان خلاف همَم . اندر اوصاف خود ، وجدانی باشند . چنان که احمد بن فاتك روایت کرد از ۵ حُسَین منْصور که او را پرسیدند که :« مَنِ الصُّوفِیُّ ؟ » قال : « وِجْدانیُّ الذّات! » و از اَبُو حَمْدوُن - رَحمه اللّهُ- پرسیدند از ملامت ؟ گفت : « راه آن بر خَلْق دشوار است ، و مُنْغَلق است . امّا طرفی بگویم : رَجاءُ الْمُرْجِیَّة و خَوْفُ الْقَدَرِیَّة : ترْس قَدَریان و رَجایِ[مو ۹۵] مُرْجیان ، صفَت مَلامَتی بُوَد . و اندر تحت این رمزی است .

بدان به هیچ چیز این طبع ، از درگاه خُداوَنْد - تَعالی - نَفورتر از آن نگردد که به جاه ۱۰ خَلْق . و آدمی را آن مقْدار بسنده باشد که کسی گوید : « نیکو مردی است ! » و او را بستاید . وی جان و دِل بدو دهد، و از خدای - تَعالی - بدو باز مانَد.

پس خایف پیوسته می کوشد که از مَحَلِّ خَطَر دور باشد . و اندر این کوشش مر طالب را دو خَطَر باشد: یکی خَوفِ حِجابِ خَلْق ، و دیگر مَنْعِ فِعْلی که خَلْق بدان فِعْلِ وی بدو بزه کار گردند . و زبان مَلامَت بدو دراز کنند . نه روی آن که با جاهِ ایشان بیارامَد[ژ۷۵] و ۱۵ نه برگ آن که ایشان را به ملامت خود بزه کار کند .

پس ملامتی را باید که نُخست خُصومَتِ دُنیایی و عُقْبایی از خَلْق منْقطع کند . بدان چه وی را گویند ، و مرنجات دل را فعلی کند که نه آن در شریعت کبیره و نه صغیره بُوَد. تا مردمان وی را ردّ کِنند تا خوفش اندر مُعامَلَت ، چون خوف قَدَریان باشد. و رجایش اندر مُعامَلَت ملامت کنندگان، چون رَجایِ مُرجیان باشد.و اندر حقیقت دوستی هیچیز ۲۰ خوش تر از ملامت نیست.از آن که ملامت دوست را بر دل دوست اثر نباشد،و دوست

۲- مو : و به حق　ما ، مو : عالم بدان باشد.　۳- ما ، مو : پشت بدان باشد، ما : تا هم شان برخلاف ، مو : همم شان برخلاف.

٤- ما ، مو : خود وجدانی باشد. ما، مو : روایت آرد از . ۵- ما ، مو : حسین بن منصور　ما ، مو : وجدانی الذّات و هم از .

٦- مو : از ملامت وی گفت که　ما ، مو : دشوار و . ۷- ما: مستغلق است ، مو : مغلق است. ۸- ما ، مو : این معنی رمزی است .

۹- ما ، مو : بدان که به .　۱۰- ما ، مو : بدان مقدار . ما، مو : که کسی اورا بستاید.

۱۱- ما ، مو : وی را بستودی و جان و دل ، وی را بستود و وی .　۱۲- ما ، مو : کوشش مطالب را دو خطر پیش آید.

۱۳- ما ، مو : حجاب حقّ .　۱٤- و ایشان بذه کار کردند .

۱۵- مو : نه ترك ایشان را .　۱۷- مو : بدانچه اورا ، ما ، مو ، که آن نه اندر شریعت کبیره باشد و نه صغیره.

۱۸- مو : اندر معاملات چون .　۱۹- مو : معاملات ملامت کنندگان دوستی هیچ چیز خوش.

را جز برسَر کویِ دوست گذَر نباشد ، و اَغیار را بر دل دوست خطَر نباشد. « لأنَّ الْملامَةَ رَوْضَةُ الْعاشقینَ ، و نُزْهَةُ الْمحِبّینَ وَ راحَةُ الْمشْتاقینَ{مو ۹۴} وَ سُرُورُ الْمریدینَ. » و مخصوصند این طایفه از ثَقَلَین به اختیار کردن مَلامتِ تن از برای سَلامتِ دل .و هیچ کس را از خَلایق، از مُقَرّبان و کَرّوبیان و روحانیان را این درجه نَبوده است . و ۵ از اُمَمِ پیشین نیز از عُبّاد و زُهّاد و اَعیانِ خَلْق که بوده اند این مرتبه نه ، به جز گروهی را از این امّت که سالِکان طریقِ انقطاعِ دلند .

امّا به نزدیك من ، طَلَبِ مَلامَت، عَینِ ریا بُوَد، و ریا عَینِ نِفاق . از آنچه مُرائی راهی رَوَد، که خَلْق اورا قَبو ل کند ، و مَلامَتی به تَکَلّف راهی رَوَد که خَلْق او را ردّ کند . و هر دو گروه اندر خَلْق مانده اند ، و از ایشان بُرون گذر ندارند ، تا یکی بدین مُعامَلَت ۱۰ بُرُون آمده است، و یکی بدان مُعامَلَت . و درویش را جز حَدیث حَقّ بر دل نگذرد. و چون از خَلْق، دل گسسته بُوَد ، از این هر دو معنی فارغ بُوَد و هیچیز پای بندِ وی نیاید .

وقتی مَرا با یکی ازملامتیان ماوَراءَ النّهر صحبت افتاد . چون مُنْبَسِط شدم اندر صحبت، گفتم :« ای اَخی ! مرادت اندر این {ژ ۷۵} اَفعال شوریده چه چیز است ؟» گفت : « سپری کردن خَلْق اندر خود !» گفتم : « این خَلْق بسیارند ، و تو عُمْر و روزگار و ۱۵ مَکانتِ آن نیابی ، تا خَلایق را اندر خود سپَری کنی . همی خود را اندر خَلْق سپری کُن ، تا از این همه مشغولی باز رهی !»

و گروهی بُوَند که به خَلْق مشغول بُوَند ، پندارند که خَلْق نیز بدیشان مشغولند . پس {مو ۹۷} هیچ کس تو را می نبیند،تو خود را می مبین.آفت روزگار تو از دیدهٔ تو است . ترا با غیر چه کار ؟ کسی را که شفا از احتما باید طلبید، او از تَناوُل طلبد. از مردمان

۳- ما : هیچ کس از خلایق . ٤- ما : و مقرّبان ما ، مو : این درجه نیست . ۵- ما : از زهّا و عبّاد و راغبان و طالبان حقّ ... این مرتبه نبوده . ٦- ما ، مو : دل باشند . ۷- امّا نزدیك من ما : مُرائی بتکلیف براهی ، مو : بتکلّف براهی .
۸- مو : قبول کنند ...ما ، مو اورا ردّ کنند. ۹- ما ، مو : بیرون گذر ما ، مو : معاملت پدید آمده است.
۱۰- ما، مو : و خود حدیث هیچ خلق بر دل نگذرد. ۱۱- ما ، مو : و چون دل از خلق بگسسته(گسسته) شود . ما ، مو : باشد و هیچ چیز . ۱۳- ما ، مو : گفتم که یا اخی.. گفتا . ١٤- ما ، مو : گفتم که این خلق بسیارند .
۱۵-ما ، مو : خلق اندر حال خود سپری کنی تو خود را .
۱۷- ما، مو : و گروهی باشند که با خلق ، خلق بدیشان مشغول اند .
۱۸- ما ، مو : ترا نه بینند تو خودرمبین چون آفت .... دیدهٔ تو باشد .
۱۹- ما : غیری چه کار ما : او از مردمان .

نباشد. و باز گروهی مر ریاضت نَفس را ملامتی کنند ، تا به خواری خَلق ، نَفسِ شان ادب گیرد ، و داد خود از وی بیابند ، که خوش تر وقتی مر ایشان را آن بُوَد که نَفس خود را اندر بلا و خواری یابند .

و از خواجه ابراهیم اَدْهم - رَحمَةُ اللّهِ عَلَیْهِ -روایت آرند که یکی وی را پرسید که: «هرگز خود را به مراد رسیده دیدی ؟» گفتا :« بلی ! دوبار دیده ام : یك بار در کشتی نشسته بُودم ، و کس اندر آن جا مرا نشناخت . و جامهٔ خَلَق داشتم ، و موی دراز گشته ، و بر حالی بودم که اَهْل آن کشتی بر من فُسوس و خَنْده ستانی می کردند . و اندر کشتی با آن قوم ، مَسْخَره یی بود که هر زمان بیامَدی ، و مُویِ من بکشیدی و بکَنْدی ، و با من به وَجْه تسخیر ، استخفاف کردی . و من خود را به مراد خود می یافتمی . و بدان ذُلّ نَفس خود همی شاد بُودمی ، تا روزی آن شادی به غایت برسید. و آن چنان بود که روزی آن مَسْخَره برخاست و بر مَنْ بَول انداخت! و دیگر بار اندر بارانی عظیم به دهی فراز رسیدم. و سرمایِ زمستان مَرا غَلَبه کرده بود،و مُرَقّعه بر تن من تر گشته. به مسجدی فراز رسیدم. مرا اندر آنجا نگذاشتند . و دیگر مسجد ، و سدیگر همچنان ، عاجز آمَدَم . و سَرْ ما {مو۹۸} بر تن من قُوّت گرفت . با تُونِ اندر آمدم . و دامن خود بدان آتش اندر کشیدم . دود آن به زیرِ من بر آمد .جامه و رویم سیاه شد. آن شب به مُرادِ خود رسیده بودم.»

و مرا که -عَلیّ بن عثمان الجُلاّبی ام - وَفّقَنیَ اللّهَ - ، وقتی واقعه یی افتاد ، و بسیار مجاهَدَت کردم ، امیدِ آن را که واقعه حَل شود ، نشد . وقتی پیش از آن ، مرا از آن جنْس واقعه یی افتاده بود..به گورِ شیخ با یزید - رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْهِ - مُجاور نشسته بودم تا حلّ شد . این بار نیز قصد آنجا کردم . و سه ماه بر سَر تُربَت وی مجاور بودم . هر روز سه غسل می کردم،و سی طهارت مر امید کشف آن واقعه را .البتّه حَلّ نشُد.برخاستم

۱- ما ، مو : برای زیادت نفس نفسی را ملامتی اختیار کنند. ٤- ما ، مو : و از ابراهیم ادهم ... ، حکایت آرند که یکی اورا.
۵- ما ، مو : به مراد خود رسیده دیده (دیدهٔ) گفت . ٦- ما، مو : در کشتی بودم و کس اندر ان مرا نشناخت و خرقه (خرق) داشتم و موی دراز . ۷- ما ، مو : بر حالی که .. جمله بر من فسوس و خنده همیکردند . ۸- ما ، مو : با ما مسخره یی ، ما ، مو : موی سر من بکشیدی . ۹- ما ، به وجه سخریَه، مو : به وجه سخره مو : مراد خود می یافتمی . ۱۰- ما : شادهمی بودمی ، مو : شادهمی بودم ، ما ، مو : و سبب آن بود که آن مسخره بر من بول کرد. ۱۲- ما ، مو : مرقّعه تر شده بود . ۱۳- ما، مو : و دیگر مسجد و بر یکی و دیگری و سه دیگری همچنان که عاجز شد». ١٤- ما ، مو : و سرما بر دل و تن من کار کرد تا با توی گرما به شد، مو : تا بتون گرما به اندر آمدم . ۱۵- ما ، مو : به زیر تن من برآمد ، ما ، مو : آن شب نیز به مراد . ١٦- ما : رحمة اللّه علیه ، مو : رضی اللّه عنه ، ۱۷- مو : وقتی که پیش از . ۱۸- ما ، مو : به گور شیخ ابو یزید... مجاور شده بودم .
۱۹- ما، مو : تربت او مجاور شدم . ۲- ما ، مو : سی طهارت امید کشف واقعه را.

و قصدْ خراسان کردم . اندر ولایت کَمِش به دیهی رسیدم که آنجا خانقاهی بود ، و جماعتی از متصوّفه . و من مُرَقّعه یی خَشِن داشتم به سنّت ، و از آلت اهل رَسْم با من هیچ نبود ، به جز عَصا و رَکْوَه یی. به چشم آن جماعت سخت حقیر نمودَم ، و کس مرا ندانست . ایشان به حُکم رسم می گفتند با یکدیگر که : « این از ما نیست ! » و راست چنان بود که از ایشان ۵ نبودم ، امّا لا بُدّ بود آن شب اندر آن جا بودن . آن شب مرا بر بامی بنشاندند و خود بر بامی بَلَنْدتر از من بر شدند و مرا بر زمینی خُشك بنشاندند ، و نانی سبز گشته پیش می نهادند {مو ۹۹} و به من بُوِی اباهایی - که ایشانِ می خوردند - می رسید. و با من به طنز سخنان می گفتند. از بام بالا - چون از طَعام فارغ شدند ، خَربُزه می خوردند . و پوست بر سَرِ من می انداختند. بر وَجْهِ طیبَتِ حال خود ، و استخفاف ایشان به دل فرو ۱۰ می خوردم و می گفتم : « بار خدایا ! اگر نه آنستی که جامهٔ دوستان تو دارند ، و الاّ من از ایشان این نَکشَمی . » هر چند که آن طعن ایشان بر من زیادت می شد ، دل من اندر آن خوش ترهمی گشت ، تا به کشیدن آن بار ، واقعهٔ من حَلّ شد. و اندر وقت بدانستم که مشایخ - رَحِمَهُم اللّهُ - جُهّال را از برای چه اندر میان خود راه داده اند ؟ و بار ایشان از برای چه می کشند ؟ این است احکام ملامت به تمامی با تحقیق آن که پیدا کردم وَ بِاللّهِ التّوفیق.

---

۱ - ما ، مو : قصد شهر ما : شبی به کیش فرار رسیدم . مو : شبی به کشتی فراز رسیدم .
۲ - ما : داشتم به نسبت .
٤ - مو : که ایشان گفتند که از ... امّا آن شب لاَ بدّ بود اندر آن جای بودن .
٦ - ما ، مو : نشاندند و نان خشك سبز گشته .
۷ - ما ، مو : به من بوی از آنها که ایشان می خوردند میکشیدم .
۸ - ما ، مو : و با من به طنز می گفتند از بام .
۸ - مو : خوربزه می خوردند .
۹ - ژ : بر سر من می انداختند ، ما ، مو : من و من ایشان به دل .
۱۱ - ما ، مو : این نکشیدمی و.
۱۲ - مو : واقعه بر من ، ما : رحمهم اللّه تبارك و تعالی .
۱۳ - مو : از برای چه میکنند .
۱٤ - مو : بتوفیق تبارك و تعالی واللّه اعلم .

باب فی ذِکرِ أئمّتهِمْ مِنَ الصّحابة وَ التّابعینَ وَ مُتابعَتِهِمْ - رَضِیِ اللّهُ عنهُم اَجْمَعین - .

اکنون طَرْفی یاد کنیم از احوال **ائمّهٔ** ایشان ، از صحابه که پیشْرو ایشان بودند ، و اندر مُعامَلَت ، **قُدْوَهٔ** ایشانند. و اَنفاس و قوّاد ایشانند. اندر احوال از پَس اَنبیا، از سابقان ۵ اوّلین ، از مُهاجر و اَنصار - رِضْوانُ اللّه عَلَیْهِم - تا تأکیدی بُوَد مر اِثباتِ مُرادِ ترا - انشاء اللّه عزّ و جَل تَعالی - .

۱ - {ابو بکر بن عَبْداللّه بن عُثمان الصِّدّیق - رَضِیَ اللّهُ عنه - .}

مِنهُم شیخ الاسلام ، و بعد از انبیا بهترین اَنام - که **خلیفهٔ پیغمبر** بود ، و امام و سَیِّد اَهلِ تَجرید ، و پیشوای ارباب تَفرید ، و از آفات نَفْسانی بعید - ابو بکر عبداللّه بن ۱۰ عثمان الصِّدّیق - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - ، که وی را {مو . ۱} کرامات مشهور است ، و آیات و دلایل ظاهر اندر معاملات و حقایق ، و اندر باب تَصوُّف طَرْفی از روزگار وی گفته شده است .و مَشایخ ، وی را مُقَدَّم اَربابِ مشاهَدَت داشته اند مر قِلّتِ حکایت و روایتش را . و عُمَر را - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - مُقَدَّم اربابِ مُجاهَدَت مرصَلابَت و مُعامَلَتَش را .

و اندر اخبارصِحاح مَسطُور است ، و اندر میان اَهْل عِلْم مَشْهور که : چون وی به ۱۵ شب نماز کردی ، قرآن نرم خواندی . و چون عُمَر نماز کردی ، بُلَند خواندی . رسول - صَلّی اللّه عَلَیْه وَ سَلَّمَ - از ابو بکر - رَضِیِ اللّه عنه - بپرسید که: «چرا نَرم خوانی؟» گفت : «اَسْمَعُ مَنْ اُناجی.» از آنچه می دانم که از من غایب نیست، و به نزدیك سَمْع وی نرم و بلند خواندن یکسان است.و از عُمَر - رَضِیَ اللّهُ عَنْه - پرسید.گفت : « اُوْقِظُ الْوَسْنانَ و اَطْرُدُ الشَّیْطانَ.» این نشان از مجاهَدَت داد.و آن از مشاهَدَت . و مَقام مُجاهَدَت اندر جنب

---

۱ - ما : باب هشتم ، ما، مو : از « والتّابعین تا اجمعین » ندارد.

۳ - مو : یاد کنیم ما ،مو : یاد کنیم ما ، مو : و از صحابه ... بوده اند .

٤ - ما، مو : و اندر معاملات و قدوه ایشان اندر انفاس و احوال ایشان ...

۸ - ما : ذکر امیر المؤمنین ابی بکر الصّدیق رضی اللّه عنه و منهم ... از بعد ... خیر الانام ... پیغمبر و امام .

۹ - ما، مو : شاهنشاه ارباب ... و آفات انسانی ما ،مو : امیر المؤمنین ابوبکر .

۱۳ - مو : مجاهدت نهند . ۱٦ - ما، مو : پرسید که چرا .

۱۷ - ما ، مو : من اناجیهٔ مو : نرم خواندن و بلند.

۱۹ - ما، مو : الْوَسْنان ایْ النّائم و اطرد و چون این ... و آن نشان از مشاهدت .

مَقام مُشاهَدَت چون قطره یی بُوَد اندر بَحْری . و از آن بُوَد که پیغمبر گفت - صَلّی اللّهَ عَلَیْهِ وسَلَّم- : « وَهَلْ اَنْتَ الاَحَسَنَةَ مِنْ حَسَناتِ ابی بکر؟ » : « پس چون وی حَسَنه یی بُوَد از حَسَناتِ ابی بکر . » که عِزّ اسلام بدو بُوَد . نَظر کن تا عالمیان چگونه باشد ؟!

از وی می آید که گفت : « دارُنا فانیَةٌ ،وَ اَحْوالُنا عاریةٌ ، وَ اَنْفاسُنا مَعْدودَةٌ ، ۵ و کَسَلُنا مَوجُودٌ » : « سرای ما گذرنده است ، و احوال ما اندر او عاریت ، و نَفَسْهای ما به شمار و کاهلی ما ظاهر . » پس عمارت {مو ۱۰۱} سرای فانی از جهْل باشد، و اعتماد بر حال عاریتی از بَلَه ، و دل بر اَنْفاس معدود نهادن از غَفْلت ، و کاهلی را دین خواندن از غَبْن ، که آن چه عاریت بُوَد باز خواهند ، و آن چه گذرنده بُوَد نماند ، و آن چه اندر عَدَد آید برسد، و کاهلی را خود دارو نیست . نشانی داد ما را - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - که دُنیا و ۱۰ دُنیایی را چندین خَطَر نیست ، که خاطر را بدان مشغول باید گردانید ، که هر گاه که به فانی مشغول شوی ، از باقی مَحجُوب گردی . چون نَفْس و دُنْیا حجاب طالب آمد از حقّ، دوستان وی از هر دو اعراض کردند . و چون دانستند که عاریت است ، عاریت از آنِ دگر کس بُوَد ، تَصَرُّف از مِلْكِ کسان کوتاه کردند.

وهم از وی می آید که گفت اندر مناجاتش - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - : « اَللّهُمَّ اَبْسِطْ لِی ۱۵ الدُّنْیا وَ زَهِدْنی فیها . » : نخست گفت : « دنیا بر من فراخ گردان ، آنگاه مرا از آفت آن نگاه دار . » و اندر تحت این رمزی است . یعنی نخست دنیا بده تا شکر آن بکنم . آنگاه توفیق آن ده ، تا از برای تو دست از آن بدارم ، و روی ازآن بگردانم تا هم درجهٔ شُکر و اِنْفاق یافته باشم،و هم مَقام صبر،و تا اندر فَقْر مُضْطَرّ نباشم، که فقْر مرا به اختیار باشد.و این ردّ است بر آن پیر معاملت که گفت:«آن که فَقْرش به اِضْطِرار بُوَد تمام تر از آن بُوَد ۲۰ که به اختیار.که اگر به اضطِرار بُوَد، او صنعت فقر بُوَد،و اگر به اختیار بُوَد،

۲- ما : ابی بکر چون وی . ٤- ما، مو : از وی می آرند که .
۵- ما ، مو : موجودة ما : گذرنده و احوال ما اندر وی .
۷- مو : عاریتی از بله و دل را به اَنْفاس . ۸- ما ، مو : در عدد آید . ۹- ما : داروی نیست مو : داروی بنسبت نشان .
۱۰- ما ، مو : چندان ما، مو : خاطر بدان ما، مو : باید کرد که هرگاه به فانی . ۱۲- مو: دوستان او .
۱۳- ما: از آن آن کسان و دست از مو : از کسان بود ...
١٤- ما : از وی می آرند . ۱۵- مو : گفت که دنیا مو : و آنگاه . ١٦- ما ، مو : اندر تحت معنی این .
۱۷- مو : آن بده تا . ۱۹- ما: و اْین معنی ردّ است .
۲۰- مو : تمام تر بُوَد از آن که مو : وی صنعت فقر ، ما : او صفت فقر .

فَقْر صَنْعَت او بُوَد. و چون کَسْبِ {مو ۲ . ۱} وی از جَلْبِ فَقْر مُنْقَطِع بُوَد، بهتر از آن بُوَد که به تَکلُّف خود را دَرَجَتی سازَد .»

گوییم : « صنعت فَقْر ، ظاهر تر آنگاه بُوَد که اندر حال غنا ، ارادت آن بردلش مُسْتَولی شود ، و چَنْدان فِعْل کُنَد که او را از محبوب آدم و ذُرّیّت او باز ستانند ، و آن ۵ دنیاست ، نه آن که در حال فَقْر خواستِ غنا بر دلش مُسْتَولی شود ، و چندان فعل کند که او را از برای درم گانه ، به درگاه ظَلَمه و سَلاطین باید شد . صنعت فقرآن نهند که از غنا به فَقْر افتد، نه آن که اندر فَقْر ، طلب ریاست کند . و صدّیقِ اکبر -رَضِیَ اللّهُ عَنْه - مُقَدَّم همه خلایق است از پَس انبیا. و روا نباشد که کس قَدَم پیش وی نهد، مقدَم گردانید فقر به اختیار را بر فَقْر به اضطرار.

۱۰ و جملهٔ مَشایخ مُتَصَوِّف بدین اند ، اِلاّ آن یك پیر که یاد کردیم حُجّت و مقالَتَش را ، و ردّ بر وی بیاوردیم ، آنگاه مؤکّد گردانید این را صدّیق اکبر ، و دلیل واضح کرد . و زهری از وی روایت کرد که چون وی را به خلافت بیعت کردند، وی - رَضِیَ اللّهَ عَنْهَ - بر منبر شد و خطبه کرد و اندر میان خُطْبه گفت:«وَ اللّه ما کُنْتُ حَریصاً عَلَی الأمارةِ یَوْماً وَ لالَیْلَةً قَطُّ ، وَلا کُنْتُ فیهاراغباً وَ لا سَأَلْتَهَا اَللّهَ قَطُّ فی سِرٍّ وَلاعَلانیَةٍ وَ ۱۵ مالِیَ فی الإمارةِ من راحةٍ.» :« به خدای که من بر امارت حریص نیستم و نَبُودم ، و هرگز روزی و شبی ، ارادت آن بردلم گذر نکرد، و مرا بدان رَغْبَت نَبُود {مو ۳ . ۱} و از خدای - تعالی - در نخواستم به سرّ و عَلانیه و مرا اندر آن راحت نیست .»

و چون بنده را خدای - عَزَّ و جَلَّ - به کَمال صِدْق برساند ، و به مَحَلّ تمکین مُکَرَّم گرداند ، مُنْتَظِر وارد حقّ باشد ، تا بر چه صِفَت آید . وی بر آن می گذرد. اگر فرمان آید ، ۲۰ فقیر باشد ، و اگر فرمان باشد، امیر باشد . اندر این تَصَرُّف و اختیار نکند . چنان که

۱- ما: صنعت وی ، مو : صفت او ما : جانب فقر ، مو : طلب فقر ، بهتر از آن که .۳- مو : گویم که ما : ارادت فقر بر دلش .

٤- ما ، مو : چندان عمل کند . ۵ و ٦- ما : از « محبوب آدم » .. تا « که او را از برای درم » دو سطر مکّرر دارد.

٦- ما : و بدرگاه و به خانه ... ما، مو : صفت فقر آن بود که .

۸- ما : از پَس انبیا صلوات اللّه (مو : علی نبینا) و علیهم اجمعین ما : مو : کسی قدم اندر پیش وی نهد که وی در معنی مُقدَم گرداند. .۱- ما ، مو : متصوّفه برین مذهب اند ، مو : بدین مذهب اند . مو: بدین مذهب اند ما ، مو : و حجّت و .

۱۱- مو : بروی بر آوردیم مو : بقول صدّیق اکبر رضی اللّه عنه .

۱۲- ما ، مو : روایت می آرد ما : به منبر شد . ۱۳- ما : و اندر میانه .

۱٦- ما ، مو : خداوند تعالی اندر نخواستم . ۱۷- مو: اندر آن مرا . ۱۹- ما : مکرَم کند و ما، مو : بر آن صفت می گردد.

.۲- ما : تصرّف اختیار نکند.

صدّیق - رضی الله عنه -اندر ابتدا کرد . و اندر آن نیز به جز تسلیم نَبرزد ، چنان که وی
اندر انتها . پس اقتدای این طایفه به تجرید و تمکین ، و حرص بر فقر و تمنّی به ترکِ ریاست
بدواست از بَعدِ آن که امام دین همه مسلمانی وی است عامّ ، و امام اَهلِ این طریقت وی
است خاصّ -رضی الله عنه- .

۵ ۲ -{اَبو حَفْص عُمَر بن الخَطّاب - رَضِیَ اللّهُ عَنهُ - .}

وَ مِنهُم سرهَنگ اَهلِ ایمان ، و صعلوکِ اَهلِ اِحسان ، امام اَهلِ تحقیق ، اندر بَحر محبّت
غریق ، اَبوحَفص عمر بن الخطّاب -رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - که وی را کرامات مشهور است ، و
فراسات مَذْکور . و مخصوص بُوَد به فراست وَ صَلابت . و وی را لطایف است اندر این
طریقت ، و حقایق اندر این معنی . کَما قال - صلّی الله عَلَیه وسَلَّم- : اَلْحَقُّ یَنْطِقُ عَلی
۱۰ لِسانِ عُمَر.» : « حقّ بر زبان عُمَر سخن گوید.»و نیز گفت- صَلی الله عَلَیه وسَلَّمَ - :
«قَدْکان فِی الأُمَم مُحَدَّثونَ فَإِنْ یَكُ فی اُمّتی فَعُمَر.» : « اندر امّتان پیشین
مُحَدّثان بودند و اگر در این اُمّت مَنْ بباشد { مو ۱۰٤} ، عُمَر است .»
و وی را در این طریقت ، رموز لطیف بسیار است . اندر این کتاب جمله را احصا
نتوان کرد .امّا از وی می آید که گفت :«اَلْعُزْلَةُ راحةٌ منْ خُلَطاءِ السَّوْءِ.» :« عزلت
۱۵ راحت بُوَد از همنشینان بَد.» و عزلت بر دو گونه باشد:یکی اِعراض از خَلق، و دیگر
انْقِطاعِ از ایشان.و اِعراض از خَلق گزیدنِ جای خالی بُوَد،و تبرّا کردن از صحبتِ اَجناس به
ظاهر، و آرامیدن به خود به رؤیت عُیوب اَعمال خود.و خَلاص جُستنِ خود را از مخالطت
مردمان،و اِیمنْ گردانیدنِ خَلق از بَدی خود ،امّا انقِطاع از خَلق به دل بُوَد،و صِفتِ دل را به

۱- مو : صدّیق اکبر ما ، مو : ابتدا و اندر آن ما : نورزید، مو : نورزد ما، مو: وی رضی الله عنه .
۵- ما : ذکر امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه ، مو : امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه و نیز .
٦- ما : و منهم و نیز ما ، مو : و امام ... و اندر بحر . ۷- ما ، مو: بود که وی را . ۸- ما ، مو: لطایف اندر طریق .
۹- ما ، مو : دقایق اندر این معنی و پیغامبر گفت ، مو : و پیغمبر . ۱۱- فَإِن لكَ منهم .
۱۲- ما ، مو : این امنّ بباشند آن عمر است رضی الله عنه .
۱۳- ما ، مو : اندر این طریقت رموز لطیفه . مو : درین کتاب .ما : بیش ازین که دین.
۱٤- ما ، مو : بتوان کرد ما ، مو : می آرند که .
۱۵- مو : بر دو گونه است . ۱٦- ما : جای خالی بودن .
۱۷- ما ، مو : آرمیدن با خود . ۱۸- ما : خلق از بدخود ، مو : از بد خود . مو : دل را با ظاهر .

ظاهر هیچ تعلّق نباشد. چون کسی به دلِ منقطع بُوَد از خَلق و صحبتِ ایشان ، وی را هیچ خَبَر نباشد از مخلوقات ، که اندیشهٔ آن بر دلش مستولی گردد. آنگاه این کس اگرچه درمیانِ خَلق بُوَد ، از خَلق وَحید بُوَد ، و همّتش از ایشان فرید بُوَد. و این مقامی بس عالی و بعید بُوَد.

۵ و راست این صفت عُمَر بُوَد - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - که از راحتِ عزلت نشان داد. و وی به ظاهر اندر میانِ ولایتِ امارت و خلافت بُوَد. و این دلیلِ واضح است که اَهْل باطن،اگرچه به ظاهر با خلق آمیخته باشند، دلشان به حقّ آویخته باشد، و اندر جملهٔ حال بدو راجع باشند. و آن مقدار صحبت که با خَلق کنند، از حقّ ، بلا شمرند ، و از حقّ - تعالی - بدان صحبت با خَلق نگردند ، که هرگز دنیا مر دوستان حقّ را مُصَفّا نگردد. و اَحوال آن مُهَنّا نشود ۱۰ {مو۵ . ۱} چنان که عُمَر گفت - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - : « دارٌ اُسِّسَتْ عَلَی الْبَلْوی بِلابَلْوی مُحالٌ. » یعنی «سرایی که اساس آن بر بلا و بَلیّت بُوَد، مُحال باشد.» که هرگز از بلا خالی بُوَد . و عُمَر -رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ از خواصّ اهل و اصحاب رَسُول - صَلَّی اللّهُ علیه وَسَلَّم - بُود. و اندر حَضرتِ حقّ - تَعالی - به همه اَفعال مقبول بود . تا حدّی که جبرئیل - عَلَیْهِ السَّلامُ - اندر ابتدای عَهْد اسلام عُمَر بیامد. و رسول - صَلّی اللّه علیه وسَلّم - ۱۵ را گفت : « یا مُحَمَّدُ ! قَدْ اُسْتَبْشَرَ اَهْلُ السَّماءِ اَلْیَومَ بِاِسْلامِ عُمَرَ. » پس اقتدای این طایفه به لُبْسِ مُرَقّعه و صَلابت دین بدو است ، از بَعدِ آن که وی به جمله انواع مر خَلق عالَم را امام است - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - .

۳-{اَبُو عَمْرو عُثْمان بنِ عَفّان - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - .}

وَ مِنهُم و نیز گوهر گنج حَیا ، و اَعبَد اَهْلَ صَفا ، و مُتَعَلِّق درگاه رضا ، و مُتَوَلّی وَ

---

۱ - ما : از « چون کسی » تا « جز نباشد» ندارد. ۲ - مو : اگرچه اندر . ۳ - ما : خلق باشد از مو : فرید باشد.

۵ - ما : و راست رو ... ما : نشان داد وی . ۶ - ما : ولایت خلق بامارت و خلافت مشغول بود ما : اگرچه با خلق .

۷ - ما: و دلشان مو : بود و اندر جملهٔ احوال . ۹ - ما : صحبت خلق نگرند ، مو : بدان صحبت نگروند هرگز.

۱۱ - ما : « یعنی » ندارد ما ، مو : بلا و بلوی . ۱۲ - ما ، مو : از خواص اصحاب رسول اللّه علیه السّلام .

۱۳ - ما ، مو : تعالی همه افعالش مو : تا بحدی که ... صلوات علیه .

۱٦ - ما، مو : اندر همه انواع مر همه خلق عالم . ۱۷ - ذکر امیر المؤمنین عثمان بن عفّان رضی اللّه عنه و منعم.

۱۸ - ما ، مو : و منهم گوهر ... و متعلّق حضرت ... و متولی و متحلی بطریق.

مُتمکّن بر طریق مُصْطَفی - صَلّی اللّه عَلَیْه وَ سَلّمَ - ، اَبُوعَمْرو عثمان بن عفّان - رَضِیَ اللّهُ عَنْه - که وی را فضایل هویدا است و مناقب ظاهر اَنْدر کُلّ مَعانی. و عبداللّه بن رباح و ابو قتادة - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُما - روایت آرند که : روز حَرْبُ الدّار ما به نزدیك عثمان بودیم - رضی اللّه عنه -. چون غوغا بر درگاه وی جمع شدند ، غلامان وی ، سِلاح ۵ برداشتند .عثمان گفت : « هر که سِلاح برنگیرد ، از مالِ من آزاد است !» و ما از ترسِ خود بیرون آمدیم . حسن بن علی - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُما - ما را در راه پیش آمد. با وی بازگشتیم . و به نزدیك عثمان اندر آمدیم که تا حسن - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - {مو ۱۰۶} به چه کار آمده است !؟ و چون حَسَن اندر آمد، سَلام گفت، و وی را بر آن بلیّت تعزیت کرد، و گفت : « یا امیر الْمؤْمنین ! من بی فرمانِ تو ،با مسلمانان شمشیر نتوانم کشید . ۱۰ و تو امامِ قومی.مرا فرمان ده تا بلای این قوم از تو دَفْع کنم .» عثمان گفت وی را: « یا ابن اَخی ، اِرْجِع و اجْلِس فی بَیْتِكَ حَتّی یأتیَ اللّهُ بِاَمْرِه ، فَلاحاجَةَ لَنا فی اِهْراقِ الدِّماءِ.» « ای برادرزاده باز گرد و اندر خانهٔ خود بنشین ، تا فرمان خداوند و تقدیر وی چه باشد ، که ما را به خون ریختن مسلمانان حاجت نیست .» و این علامت تسلیم است اندر حالِ ورُوْدِ بلا اندر درجهٔ خلّت .

۱۵ چنان که نمرود آتش بر افروخت . و ابراهیم را - صَلوات اللّه وَ سَلامُه عَلَیْه - اندر پلّهٔ مَنْجنیق نَهاد . جبرئیل - عَلَیْهِ السّلام - آمده و گفت : « هَلْ لَكَ مِنْ حاجَة ؟» گفت : «اَمّا اِلَیْكَ فَلا !» :« به تو هیچ حاجت ندارم ! » گفت : « پس از خدای بخواه.» گفت : «حَسْبی مِنْ سؤالی علمه بِحالی ! » : « مرا آن بس که او می داند که به من چه می رسد ؟» و او به من داناتر از مَنْ به مَنْ . او داند که صلاحِ من درچه چیز است ؟

۲۰ پَس عثمان - رضی اللّه عنه - به جای خلیل بود اندر مَنْجنیق ، و اجتماع غوْغا به

۱- مو : و متمکّن بود . ۲- ما : وی را فواضل ، مو : وی را فواید. ٤- ما ، مو : بر درگاه وی مجتمع شدند .

۷- ما ، مو: که تا بدانیم که حسن بن علی کرّم اللّه وجهه به چه کار می شود .

۸- مو : و سلام گفت مو : بر آن ملّت تعزیت و گفت که .

۹- ما ، مو : بر مسلمانان . ۱۰- ما : امام برحقّی . امام حقّی ، ما ، مو : عثمان رضی اللّه عنه وی را گفت .

۱۱و ۱۲- ما، مو : ای برادر زادهٔ من باز گرد و در خانهٔ . ۱۵- ما ، مو : نمرود علیه اللّعنة ژ : ابرهیم .

۱٦- ما: نهاده جبرئیل آمده و ، مو : جبرائیل گفت : هَلْ لكَ حاجةٌ.

۱۷- مو : جبرائیل گفت پس از خداوند . ۱۸- مو : مرا سؤال بس .

۱۹- ما ، مو : او داناتر از من است می داند که صلاح من در اینجا.

جای آتش ، و حسَنَ به جای جبرئیل . امّا ابراهیم را - صَلَواتُ اللّه عَلَیْهِ از بلانجات ، و عثمان را - رَضِیَ اللّه عَنْهُ - اندر بلا هلاك ، و نجات را تعلّق به بَقا بُوَد، و هلاك را به فنا. و اندر این معنی پیش از این ، طرَفی گفته ام . پس اقتدای این طایفه به بَذْل مال {مو ۱۰۷} و حیات و تسلیم امور و اخلاص اندر عبادت به وی است . رَضِیَ اللّهُ عَنْه. ۵ و وی بر حقیقت امام حَقّ است اندر حقیقت و شریعت ، و طریقت وی اندر دوستی ظاهر است . و بِاللّهِ التّوفیق.

{٤ - اَبُو الْحسَن عَلیّ بن اَبی طالِب - كَرَّمَ اللّهُ وَ جْهَهُ - .}

وَ منهُم عمّ زادهٔ مُصْطَفی ، و غَریق بَحْرِ بلا ، و حَریقِ نارِ ولا ، و مُقْتَدایِ اَولیا و اَصْفیا - اَبُو الْحَسَن عَلیّ بن ابی طالب - كَرَّمَ اللّهُ وَجْهَهُ - . و اورا اندر این طریقت، شانی ۱۰ عظیم و دَرَجتی رفیع است . و اندر دقّت عبارتِ از اُصُولِ حقایق ، حَظّی تمام داشت ، تا حدّی که جُنَید - رَحِمَهُ اللّهُ - گفت: « شَیْخُنا فِی الأصُولِ وَ الْبَلاء عَلِّی الْمرتَضی. »: « شیخ ما اندر اُصول و اندر بلا کشیدن علیّ مرتضی است - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - .» یعنی اندر علم و مُعاملَت ، امامِ این طریقت ، علی است . رَضِیَ اللّه عَنْهُ - . از آن که علم این طریقت را ، اَهْلِ این اصول گویند . و مُعاملاتش به جمله بلا کشیدن است . ۱۵ می آرند که:یکی به نزدیك وی آمد که:«ای امیر المؤمنین!مرا وَصیّتی بکن!»وی گفت: « لاتَجْعَلَنَّ اکبَرَ شُغْلِكَ بَاهلِكَ وَ وَلَدِكَ،فَاِنْ یَکُنْ اَهْلُكَ وَ وَلَدُكَ مِنْ اَوْلیاءِ اللّهِ،فَاِنَّ اللّهَ لایُضَیِّعُ اَوْلیاءَهُ،وَاِنْ کانُوا اَعْداءَ اللّهِ فَمَاهَمُّكَ وَ شُغْلُكَ لِأعْداءِ اللّه . »: « نگر تا

---

۱ - مو : جبرائیل مال ، مو : اندر بلا نجات . ۲ - مو : هلاك را بغنا ۳ - ما ، مو : طرفی گفته ایم .
٤ - ما ، مو : حیات و جان ۵ - ما ، مو : به حقیقت امام .. و تربیت وی اندر . ۸ - ما : و منهم و نیز برادر زادهٔ ، مو : امیر المؤمنین علی رضی اللّه عنه و نیز برادر ما ، مو : و مقتدای جمله اولیا .
۹ - ما ، مو : کرّم اللّه وجهه و رضی اللّه عنه . ۱۰ - ما ، مو : و درجه رفیع بود و اندر دقّت عبارات .
۱۱ - مو : تا به حدّی که جنید... گوید در حقّ وی ، ما : المرتضی رضی اللّه عنه . ۱۲ - ژ : مرتضا .
۱۲و ۱۳ - ما، مو : یعنی امام اندر علم معاملات این طریقت. ۱۳ - ما ، مو : از آنچه علم .
١٤ - ما، مو : معاملات طریقه به جمله خود . ۱۵ - ما ، مو : یا امیر المؤمنین مرا وصیّتی کن .
۱۷ - ما ، لاعداء اللّه سبحانه یعنی دیگر .

شُغل زن و فرزند را ، مُهمّ ترین اِشغالِ خود نگردانی ، که اگر ایشان از دوستان خدایند{مو۸.۱} {ما ۹۷} - جلّ جَلالُه - ، وی دوستان خود را ضایع نگرداند . و اگر دَشمنانِ خدایند - عزّ و جَلّ - اندوه دشمنانِ خُدای چه می داری ؟»

و تَعَلّقِ این مسأله به انقطاعِ دل بُوَد از دُونِ حَقّ - جلّ جلالُه - که وی خود بندگانِ

۵ خود را ، چنان که خواهد می دارد . هر گاه که یقینِ تو صادقِ بُوَد. چنان که موسی - صَلَواتُ اللّه عَلَیْه - دختر شعیب را - عم - برحالی هر چه صعب تر بگذاشت ، و به خداوند تسلیم کرد. و ابراهیم ، هاجَر و اسمعیل را برداشت - عَلَیْهِمُ السّلامُ - ، و به وادی غیر ذی زَرْع بُرد ، و به خُداوند - جلّ جَلالُهُ - تسلیم کَرد ، و مر ایشان را اکبر شغل خود نساختند، وهَمه دل در حقّ -تعالی - بستند تا مُراد دو جهان بر آمَد ، اندر حالِ بی مُرادی

۱۰ به تسلیم امُوُر به خداوند - عزّ و جَلّ - .و مانند است بدان که علی گفت - کرّم اللّهُ وَجْهَهُ - مر سایلی را که از وی پُرسیده بود که : « پاکیزه ترین کسب ها چیست ؟» گفت : « غِناءُ الْقَلْبِ باللّه .» و هر دل که به خدای -تَعالی - توانگر باشد ، نیستیِ دنیا ، وی را درویش نگرداند ، و هستیِ آن شادی نَیارَدَش . و حقیقت آن به فقْر و صَفْوَت باز گردد ، و ذکر آن گذشت .

۱۵ پس اَهلِ این طَریقَت اقتدا بدو کنند در حقایق عبارات و دقایق اشارات ، و تجرید از مَعْلومِ دُنْیا ، و نظاره اندر تقدیرِ حقّ و لطایف کلام وی ، بیش از آن است که به عَدَد اَنْدَر آید. و مَذْهَبِ من اندر این کتاب اختصار است . و بِاللّهِ التّوفیقِ.

---

۱ - ما ، مو : فرزند مهمّ ترین . ۲ - ما ، مو : خدا اند وی دوستان خدای دوستان خود را ضایع نکند.
۳ - ما ، مو : خداوند و اندوه . ٤ - وی چرا از دون حقّ تعالی .
٦ - ما ، مو : و سلامه دختر مهتر شعیب برحالتی هر چه . ۷ - مو : ابراهیم علیه السّلام .
۸ - ما : بوادِ غیرْ ذَرْع . ۹ - ما، مو : اندر حقّ بستند تا مراد جهانی ایشان .
.۱ - ما : امور حکم بخداوند ما ، مو : و مانند است باین سخن که علی گفت رضی اللّه عنه .
۱۲ - ما ، مو : هر که به خداوند .
۱۳ - ما ، مو : نکند و به هستی آن شادی نکند(مو : نیارد) و حقیقت این معنی .
۱٤ - ما ، مو : گذشته است .
۱۵ - ما : اهل طریقت اقتدا کنند اندر حقایق .
۱٦ - ما، مو : معلوم دنیا و آخرت .
۱۷ - مو : کتاب اختیار است واللّه اعلم .

{مو ۱۰۹}

بابٌ فِی ذِکْرِ أئمّتهِمْ مِنْ اَهْلِ البَیْتِ وَ اَهْلِ بَیْتِ پَیْغامبر - صَلَّی اللّهُ عَلَیْه وَسَلَّم -.

آنان که به طهارت اَصْلی مخصوصند . هر یکی را اندر این معانی ، قَدَمی تمام است . و جمله قُدوهٔ این طایفه بوده اند خاصّ و عامّ ایشان . و من از روزگار گروهی از ایشان طَرْفی
۵ بیان کنم ، اِنْشاءَ اللّهُ - عزَّ وَ جَلَّ -.

{۱ - ابو محمّد الحسن بن عَلیّ - کَرَّمَ اللّهُ وَجْهَهُ -.}

مِنهُم جگر بندِ مُصطَفی، و ریحان دلِ مُرتَضی ، و قُرّةُ العَیْنِ زهرا: ابو مُحَمَّد الحَسَن بن عَلی - کَرَّم اللّه وَجْهَهُ -. وی را اندر این طریقت نَظَری تمام بود. و اندر دَقایقِ عبارات ، حَظّی وافر،تا که گفت اندر حال وَصیّت :« عَلَیْکُمْ بِحِفْظِ السَّرائِر، فَإنَّ اللّهَ - تَعالی -
۱۰ مُطَّلِع عَلَی الضَّمایِر .» : « بر شما بادا به حفظِ اَسْرار که خداوند - تعالی - دانندهٔ ضمایر است .» و حقیقت این آن بُوَد که بنده مخاطب است به حِفظِ سرّ با حقّ . همچنان که به حِفظِ اظهار از مخالفت جبّار .

پس حفظ اسرار از عَدَمِ التفات به اَغیار بود، و حِفظِ اظهار از مخالفت جبّار.

و می آید که چون قَدَریان غَلَبه گرفتند ، و مَذْهَبِ اَهْلِ اعتزال اندر جهان پراکنده
۱۵ شد. حَسَن البَصْریّ - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - به حسن بن علی - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - نامه یی

---

۱ - ما : باب هشتم . ما، مو : اهل البیت رضی اللّه عنه و اهل بیته پیغمبر .
۳ - ما ، مو : ازلی مخصوص بودند ما ، مو : تمام بوده است . ٤ - ما : بوده اند از .
٦ - ما : امیر المؤمنین حسن رضی اللّه عنه .
۷ - ما : و منهم مو : محمّد مصطفی ، ما: قرّة العین زهری .
۸ - ما، مو: رضی اللّه عنه و وی را ما : نظر تمام بود.
۹ - ما ، مو : این معنی حظّی وافر تا حدّی که ما : وصیّتش .
۱۱ - مو : حقیقت این معنی آن ما ، مو : بحفظ اسرار با حقّ .
۱۲ - ما ، مو : به حفظ اضمار از مخالفت .
۱۳ - ژ: از التفات به اغیار ما : به مخالفت .١٤ - ما ، مو : و می آرند که ما ، مو : مذهب اعتزال .
۱۵ - ما: حسن بصْری به حسن به علی کرّم اللّه وجهه نامهٔ نوشت .

نبشت و گفت : « بِسْمِ اللّه الرَّحْمنِ الرَّحیم السّلام عَلَیْکَ یاَ بْنَ رَسُول اللّه و قُرَّةَ عَینه و رَحْمَةُ اللّه وَ بَرکاته . اما بَعْد فَإنَّکُمْ معاشرَ بَنی هاشمَ کَالفُلْك الْجاریة فی اللُّجج ، و مَصابیحَ الدُّجی ، و اَعْلامَ الهُدی ، وَ الْأئمة الْقادَة الَّذینَ مَنْ تَبعَهُمْ نَجا کَسَفینَة نُوحِ الْمَشْحونَة الَّتی یَئولُ اِلَیْها الْمؤمِنُون وَ یَنْجُو فیها
۵ الْمُتَمَسِّکُونَ. فَما قَولُكَ یابْنَ رَسُول اللّه - صَلّی اللّه عَلَیْه وسلَّم- عِنْدَ حَیْرتنا فی الْقَدَر ، وَ اخْتلافنا فی الْأسْتطاعَة لتَعَلَّمنا بما تأکَّدَ عَلَیْه رأیُكَ . فَإنَّکُمْ ذُرِّیَّةٌ بَعْضُها منْ {۹۹ما} بَعْضٍ بِعلْمِ اللّه عَلَّمْتُم، وَ هُوَ الشّاهدُ عَلَیْکُمْ وَ اَنْتُمْ شُهَداءُ اللّه عَلَی النّاسِ والسَّلام.» .

ترجمه : معنی این آن بُوَد که :« سلام خدای برتو باد ، ای فرزند زادهٔ رَسول ، ۱۰ روشنایی چشم او و رَحمتِ خدای بر شما باد ، و بَرکاتِ او . شما جملگی بنی هاشم ، چون کشتی های روانید اندر دریاها ، و ستارگانِ تا بنده اید، و علامت هدایت ، و امامان دین ، هر که متابع شما بُوَد نجات یابد، چون متابعان کشتی نوح که بدان نجات یافتند مؤمنان، و تو چه می گویی یا پسرِ پیغامبر - صَلّی اللّهُ عَلَیْه وسلّم- اندر تَحیُّر ما ، اندر قَدَر و اِخْتِلاف ما ، اندر استطاعت ما ، تا ما بدانیم که رَوش تو چیست اندر آن ، و
۱۵ شما ذرّیّت پیغامبرید - عَلَیْه السّلام - و هرگز {ژ۸٤} مُنْقَطع نخواهید گشت، علْمتان به تعلیم خُدای است . عَزَّ و جَلَّ - و او نگاه دارنده و حافظ شما است، و شما از آنِ خَلْق.

چون نامه بدو رسید ، جواب نبشت . اَلْجَوابُ :

---

۱ - ژ : السّلم ، ما : عَلَیْکُم . ۲ - ما : مو : فی بحر لُجّیٍ
۳ - ما ، مو : فیها المستمسکونَ فَما قول یابن رسول اللّه عند حیرتنا.
۸ - ما : « ترجمه » ندارد ، و معنی این . ما : این پسر پیغمبر صلّی اللّه علیه وسلّم بینایی و مو : ای پسر پیغمبر خدا و .
۹ - ما ، مو : و رحمت خُدای و برکات او به شما یاد.
۱۰ - ما : اندر دریای ژرف و ستارگان تا بنده و علامات هدایت .
۱۲ - ما ، مو : پس تو چه گویی ای پسر پیغمبر خدا اندر حیرت ما اندر قدر اندر اختلاف .
۱۳ - ما ، مو : اندر آن چیست ما ، مو : ذرّیّت پیغمبر اید و هرگز.
۱٤ - مو : علم شما به تعلیم .
۱۵ - ما ، مو : و چون ما : وی جواب نوشت مو : « الجواب » ندارد.

« بِسْمِ اللّه الْرَّحْمنِ الْرَّحیم . اَمّا بَعْدُ فَقَدْ انْتَهی الَیَّ کتابُكَ عِنْدَ حَیْرَتِكَ، وَ حَیْرَةَ مَنْ زَعَمْتَ مِنْ اُمّتنا، وَ الّذی عَلَیْه رأیی اَنَّ مَنْ لَمْ یُؤمِنْ بِالْقَدَرِ، خَیْرِه وَ شَرِّه مِن اللّه تعالی . فَقَدْ کَفَر، وَ مَنْ حَمَلَ الْمَعاصیَ عَلَی اللّه ، فَقَد فَجَر . انَّ اللّهَ لا یُطاعُ باکراه وَلا یُعْصی بِغَلَبَة وَ لایُهْمَلُ الْعبادُ من الْمَلَکَة ، لکنَّهُ الْمالكُ
٥ لِما مَلَکَهُم، وَ الْقادِرُ عَلی ما غَلَبَهُ قَدرتهم ، فَإن أئتَمَروا بالطّاعَة لَمْ یَکُنْ لَهُمْ صاداً ، وَ لالَهُمْ عَنْها مُنْبَطاً ، فَإن أَتَوا الْمَعْصیَةَ و شاء أنْ یَمُنَّ عَلَیْهِم فَیَحولَ بَیْنَهُم و بَیْنَها فعلْ ، وَ اِنْ لَمْ یَفْعَلْ فَلَیْسَ هُوَ حَمَلَهُمْ عَلَیْها اجْباراً وَ لا اَلْزَمَهُمْ ایّاها اکْراهاً ، بِاِحْتِجاجِه عَلَیْهِمْ ، إنْ عَرَّفَهُم وَ مَکَّنَهُم ، وَ جَعَل لَهُمْ الْسَّبیلَ اِلَیَّ اَخْذَ ما دَعا هُمْ اِلَیْهِ وَ تَرَكَ ما نَهیهُم عَنْهُ وَ لِلّه الْحُجَّةُ الْبالِغَةُ وَ السّلامُ . » .

ترجمه - مَعْنی این آن بُوَد که:آن چه نبشته بودی ازحیرت خود،و آن که می گویی
١٠ از اُمّتِ ما اندر قَدَر،و آن چه رایِ ما بدان مستقیم است آن است که هر که به قَدَرِ خیر و شَرّ از خدای ایمان نیارد ، کافر است . و هر که اندر معاصی بدو حواله کند ، فاجر. یعنی انْکارِ تقدیر ، مَذْهَبِ قَدَر بُوَد ، و حَوالَتِ مَعاصی به خدای مَذْهَب جَبْر . پس بَنْده مُخْتار است ، اندر کَسْبِ خود به مقدار اِستطاعَتَش از خدای- عَزَّ وَ جَلَّ- ، و دین میانِ جَبْر و قَدَر است.»

١٥ و مرادِ من از این نامه ، بیش از این یك کَلمه نَبُوَد . امّا جُمْله بیاوردم که سخت فصیح و نیکو بُوَد . و این جُمله بدان آوَرْدَم که وی - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - اندر عِلْمِ حقایق و اُصُول ، به دَرَجتی بوده است که اشارتِ حَسَنِ بَصْری با مُبالَغَتش اندر عِلْم بدو بوده است .

---

١ - ما : إلی کتبك . ٤ - ما ، مو : العباد فی ملکة ما، مو : ما عَلَیْه قدرتهم .
٥ - ما : عنها مَشْبعاً ، مو : مَشیعاً مو : أتَوا بِالمَعْصیَة.
٧ - ما : ولا اَکْرَهَهُمْ اکْراهاً ایّاها إکْراها بِاحتجاجه. ٨ - ما، مو : ما دعا إلیه ، مو : منه وَلِلّه .
٩ - مو : و معنی آن ما ، مو : نوشته بودی ما ، مو : و از آن که می گوئی .
١٠ - ما : و آن چه رای من ، مو : مَنْ بر آن .
١١ - ما ، از خدای تعالی . مو : به خدای تعالی مذهب جبر است .
١٣ - ما ، مو : به مقدار استطاعت ما ، مو : و دین میان قدر و جبر است .
١٥ - مو : و مَراد ازین نامه ما : که سخن فصیح و نیکو بوده .
١٦ - ما : بدان بیاوردم که وی کَرّم اللّه وجهه . ١٧ - ما : بصری رضی اللّه عنه ، مو : یا مبالغش.

و اندر حکایات یافتم که : اَعْرابیی از بادیه در آمد. و او بر درِ سرایِ خود نشسته بود اندر کوفه . اَعْرابی وی را دشنام داد، و مادر و پدرش را . وی برخاست و گفت : « یا اعرابی! اگر گرسنه ای تا نانت آرند، و یا تشنه ای تا آبَت آرند ، یا ترا چه رسیده است ؟» و وی می گفت :« تو چنین و مادر و پدرت چنین و چنین !» حسن -رَضِیَ اللّه عنه - فرمود ۵ {مو ۱۱۲} غلام را تا یك بَدْره دینار بیرون آورد و گفت : {ما ۱۰۱} « یا اعرابی ! معذور دار که اندر خانهٔ ما، بیش از این نمانده است . و الاّ از تو دریغ نداریمی.» چون اعرابی این سخن بشنید گفت:«أَشْهَدُ أَنَّكَ ابْنَ رَسُولِ اللّه -صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم -.» « من گواهی دهم که تو پسر پیغمبری .و من اینجا به تجربت حلْم تو آمدم .» و این صفت محقّقانِ مشایخ باشد -رِضْوانُ اللّهِ عَلَیْهِمْ - که مَدْح و ذَمّ خَلایق به نزدیك ایشان یکسان ۱۰ شده باشد ، و به جفا گفتن متغیّر نشوند. وَاللّهُ اَعْلَمُ .

{۲ - اَبُو عَبْدِاللّه الْحَسیْن بن عَلّی بن اَبی طالب - رَضِیَ اللّه عَنْهُما - .}

و منهم و نیز شمع آل مُحَمّد ، و از جُملهٔ عَلایق مجرّد ، سیّد زمانهٔ خود ، ابو عَبداللّه الْحَسین بن علیّ بن ابی طالب -رَضِیَ اللّهُ عَنْهُما - از محققان اولیا بود ، و قبلهٔ اهل بلا ، ۱۵ و قتیل دشتِ کربلا . و اَهْل این قصّه بر دُرُستی حال وی متّفقند ، که تا حقّ ظاهر بُوَد ، مر حقّ را مُتابع بود . چون حقّ مفقود شد، شمشیر برکشید، و تا جان عزیز فدای شهادتِ خدای - عزّوَجَلّ - نکرد ، نیارامید. و رسول را - صَلّی اللّه عَلَیْهِ وَسَلّم - اندر وی نشان هایی بُود ، که او بدان مخصوص بُود.

---

۱ - ژ ، مو : اعرابی ما ، مو : اندر آمد از بادیه و حَسَن رضی اللّه عنه .
۲ - ما : وی حَسَن را دشنام ما ، مو : نیز وی برخواست . ٤ - ما ، مو : و چنین مگر تشنه گشته و یا گرسنه شده یا ترا ... ۵ - ما ، مو : غلام را فرمود تا یك بدره سیم .
٦ - مو : جز این ، ما :دریغ نداشتمی . ۸ - ما ، مو : گواهی می دهم مو : پیغمبر خدائی .
۹ - ما ، مو : باشد که مدح و ذمّ خلق ما ، مو : یکسان بُوَد. ۱۰ - ما ، مو : « واللّه اعلم » ندارد.
۱۱ - ذکر امیر المؤمنین ابو عبداللّه الحسین رضی اللّه عنه . ۱۳ - مو : سیّد سیّد.
١٤ و ۱۵ - ما : اهل صفا و قتیل کربلا ما ، مو : متفق اند که . ۱۸ - ما ، مو : نشان ها .

چنان که عُمَر بن الخطّاب - رَضِیَ اللّه عنه - روایت کندکه : « روزی به نزدیك پیغمبر - صَلّی اللّه عَلَیْهِ وَسَلَّم - اندر آمدم ، وی را دیدم ، حُسَین را بر پُشت خود نشانده بود ، و رشته یی اندر دهان خود گرفته ، و یك سرِ رشته به دَسْت حُسَیْن داده، تا حَسَین می رفت ، و وی - صلّی اللّه عَلَیْهِ وَسَلَّم -از پَسِ حُسَیْن به زانوها می رفت . من چون آن ۵ بدیدم ، گفتم : «نِعْمَ {مو۱۱۳} الجَمَلُ جَمَلُكَ یا با عَبْدِ اللّه ! » پیغمبر گفت- صلّی اللّه عَلَیْهِ وَسَلَّم -: « نِعْمَ الرّاکِبُ هَو ! یا عُمَر! »

و وی را کَلامِ لطیف است، اندر طریقت حقّ ، و رُمُوز بسیار و مُعامَلَت نیکو . از وی روایت آرند که گفت: « اَشْفَقَ الأَخْوانِ عَلَیك دینُكَ .» « شفیق ترین برادران تو بر تو ، دین تو است .» از آنچه نجات مَرْد ، اندر مُتابَعَتِ دین بُوَد ، و هَلاکش اندر مُخالَفَتِ آن. ۱۰ پس مردِ خردمند آن بُوَد که به فرمان مشفقان بُوَد، و شفقت آن بر خود بداند ، و جز بر متابعت آن نرود . و برادر آن بُوَد، که نصیحت نماید، و درِ شفقت نَبَنْدَد.

و اندر حکایات یافتم که: روزی مردی به نزدیك وی آمد و گفت: «یا فرزند رسول خدای- عَزّ وَ جَلّ -مردی درویشم ، و اَطْفال دارم . مرا ازتو قُوتِ امشب می باید.» حُسَین وی را گفت: « بنشین ! که ما را رِزْقی در راه است تا بیارند.». بسی بر نیامد که پنج صُرّه ۱۵ بیاوردند از نزد معاویه. اندر هر صُرّه یی هزار دینار و گفتند که: معاویه از تو عُذر می خواهد و می گوید : « این قدر در وَجْهِ کهتران صَرْف کن، تا بَر اَثَرِ این تیمار نیکوتر داشته آید !» حُسَین -رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - اشارت کرد که :« بدان درویش دهید ، آن پنج صُرّه! » بدو دادند.و از وی عُذْرها خواست که بس دیر ماندی. و این بَسْ بی خَطَر عَطایی بُوَد که یافتی.و اگر ما دانستیمی که این مِقْدار است ، تو را انتظار ندادیمی . ما را

۱- ما ، مو : روایت کرد که .	۲- ما ، مو : و وی را دیدم که حسین را برپشت مبارك خود .

۳- ما ، مو : تا حسین میراند ما ، مو : از عقب حسین می رفت بزانوهای می رفت .

۵- ما ، مو : یا با عبداللّه پیغامبر.	۷- مو : وی را مو : رموز بسیار است و معاملات و .

۹- ما : و هلاکتش اندر .	۱۰- ما ، مو : و شفقت ایشان . ۱۱- ما ، مو : ایشان نرود

ما : بر ایشان نبندد.	۱۲و ۱۳- ما ، مو : یا پسر رسول خدای من مرد. ۱۳- از تو امشب قوت می باید .

۱٤- ما : گفت که .	۱۵- مو : از دینار زر بیاوردند از نزد معاویه که ... دینار بود .

۱٦- ما ، مو : مقدار اندر در وجه کهتران صرفی می باید کرد تا بر اثر آن .	۱۸- ما ، مو : اشارت بدان درویش کرد و آن پنج صرّه بدو داد (دادند) و از وی عذر خواست . ما : و این بی خطر عطایی .

۱۹- ما : و اگر من بدانستیمی ، من دانستمی ما ، مو : ترا انتظار نفرمودی .

معذور دار ، که ما از اَهْل بَلاییم ، و از همه راحت دنیا باز مانده ایم ، و مُرادهای دُنیای خود گُمْ کرده ایم ، و زندگانی به مُراد دیگران باید کرد .» {مو: ۱۱٤} و مَناقب وی مشهورتر از آن است که بر هیچ کس از امّت پوشیده باشد . وَ اللّهُ اَعْلَمْ.

{۳ - اَبو الحَسَن عَلیّ بن الحُسَیْن بن عَلیّ بن اَبی طالب - رضی اللّه عَنْهم - }

۵

وَ مِنْهُم و نیز وارث نُبوّت ، و چراغ اُمّت ، سَیّد مَظْلوم ، و امام مَحْرُوم ، زَیْنُ العباد ، و شَمْعُ الأوتاد ، ابو الحَسَن عَلیّ بن الْحسین ابن علیّ ابن ابی طالب -رَضِیَ اللّهُ عَنْهُم - اکْرَم و اَعْبَدِ اَهْل زَمانهٔ خود بُود. و وی مشهور است به کشف حَقایق و نُطق دَقایق . از وی پُرسیدند که: « سعیدترین دنیا و آخرت کیست ؟» گفت :« مَنْ إذا رَضِیَ لَمْ یَحْمِلْهُ رَضاهُ عَلَی اْلباطِلِ ، و إذا سَخَطَ لَمْ یَخْرُجْهُ سَخَطُهُ مِنَ اْلحَقِّ .» :« آن که ۱۰ برّ باطل راضی نَبُوَد ، چون راضی شود ،خشمش از حقّ بیرون نیارد .چون خشمگین گردد !؟» و این از اوصاف کمال مستقیمان است.از آنچه رضا دادن به باطل ، باطل بُود ، و دست بداشتن حقّ اندر حال خشْم ، باطل ، و مؤمن مُبْطل نباشد.

و نیز می آید که :چون حُسَیْن عَلی را با فرزندان وی -رِضْوانُ اللّهِ عَلَیْهِمْ -اندر کربلا ۱۵ بکُشتند.جُز وی کسی نماند که بر عَوْرات قَیِمّ بُودی ، و او بیمار بود .و امیرالمؤمنین حُسَیْن - رَضِیَ اللّهُ عَنهُ -ویرا عَلیّ اَصْغَر خواندی . چون ایشان را بر اشتران برهنه ، به دمَشْق اندر آوردند ، پیش یزید بن معاویه -أَخْزاهُ اللّه- . یکی وی را گفت :

---

۱ - ما ، مو : از همه راحات دنیا ما ، مو : و مُرادهای خود . ۲ - ما : دیگران می باید کرد . ۳ - ما ، مو : از ان مشهورتر است . ٤ و۵ - ما ذکر امام زین العابدین رضی اللّه عنه . ٦و ۷ - ما ، مو : و سیّد مظلوم و امام مرحوم و معصوم زین عباد و شمع اوتاد ... علیّ ابی طالب کرّم اللّه وجهه. ۸ - مو : و از وی پرسیدند . ۱۰ و ۱۱ - ما : آن که چون بر باطل نَبُود خشمش از حقّ. ۱۱ - ما ، مو : چون بخشم بُوَد و ... ما : و این معنی از اوصاف .

۱۲ - مو : مستقیمان بُوَد . ۱۳ - ما : « باطل» ندارد .

۱٤ - ما ، مو : و نیز می آرند ما : علیهم اجمعین ، مو : رضی اللّه عنهم اجمعین .

۱۵ - ما ، مو : و بجز وی کسی نماند که برای ... ما ، مو : و او نیز بیمار بود و امام ...

۱٦ - او را علی اصغر ما ، مو : و چون ایشان را .۱۷ - ما ، مو : پیش یزید (مو : دون ابیه) چون یزید بن معاویه علیه ما یستحقّ اخزاه دون ابیه یکی گفت او را.

«کَیْفَ اَصْبَحْتُم یا عَلیُّ وَ یا اَهْلَ بَیْتِ الرَّحْمَةِ ؟!» قال : « اَصْبَحْنا مِنْ قَوْمِنا بِمَنْزِلَةِ قَوْمِ مُوسی مِنْ آلِ فِرعَونَ یُذَبِّحُونَ أَبْنائَنا و یَسْتَحْیُون نِسائَنا ، فَلانَدْری صَباحَنا مِنْ مَسائِنا ، وَ هذا مِنْ حَقیقَةِ بَلاءِ نا .» : { مو ۱۱۵} « بامدادتان چون بود یا عَلی و یا اهل بیت رحمت !» گفت : « بامدادِ ما از جفای قَوم خود ، چون بامدادِ قَوم موسی از بلای قوم ۵ فرعون بُود ، که فرزندانِ ایشانرا می کُشتند و عوراتشان را پرده می گرفتند ، تا نه بامداد و نه شبانگاه می شناسیم .و این از حقیقت بلای ماست. و ما مر خُداوَند را - جَلَّ جَلالُهُ - شکر گوییم بر نعمت های وی و حَمْد کنیم بر بَلیّاتِ وی.»

و اندر حکایات است که هِشام بن عبدالمَلِك بن مروان ، سالی به حجّ آمد. خانه را طواف می کرد . خواست تا حَجَر ببوسد. از زَحمت خَلْق راه نیافت . آنگاه بر مِنْبَر شد ، و خُطْبه کرد . ۱۰ آنگاه زین العابدین علیّ بن الحسین -رَضِیَ اللّهُ عَنْهُما -به مَسْجِد اندر آمد با رویی مُقَمَّر ، و خَدّی مُنَوَّر ، و جامه یی مُعَطَّر . و ابتدای طَواف کرد . چون {ژ ۹۱} به نزدیك حَجَر فراز رسید. مردمان مر تعظیم او را ، حوالی حَجَر را خالی کردند ، تا وی مر آن را ببوسید. مردی از اَهْل شام ، چون آن هیئت بدید، با هشام گفت: « یا امیر المؤمنین! تُرا به حَجَر راه ندادند که امیری! آن جوانِ خوب روی که بُود که بیامَد؟ مردمان جُمله ، از حَجَر در رمیدند ، و جای خالی ۱۵ کردند ؟» هشام گفت:« من او را نشناسم !» و مُرادَش آن بُود تا اهل شام مر او را نشناسد ، و بدو تَوَلّی نکنند ، و به اِمارَتِ وی رَغْبَت ننمایند. {مو ۱۱۶} فرزدَق شاعر آنجا استاده بود . گفت : « من او را شناسم. »گفتند:« آن کیست یا بافراس ! ما را خَبَرده که سخت مَهیب جوانی دیدیم وی را ! » فرزدَق گفت : « شما گوشِ دارید، تا به اِرتِجال ، صِفَت نِسبَتِ وی کنم، شعر :

---

۱ - ما ، مو : یذَبِّحُونَ أبناءَ هُمْ ... ما ، مو : نساءهم .

۳ - مو : فنشکر اللّه علی آلائه و نصبره علی بلائه مو : بامداد شما چگونه بود . ٤ - مو : از بلای قوم فرعون که .

۵ - مو : ایشان را بکشتند و عورات را برده کردند . ۵ و ٦ - ما ، مو : نه بامداد می شناسیم و نه شبانگاه خود می شناسیم .

٦ - ما ، مو : خداوند را شکر ... ما، مو : ما، مو : و صبر کنیم بر بلاهاش (مو: یش). ۸ - ما ، مو : به حجّ کعبه را طواف همی کرد. ۹ - ما ، مو : تا حجر الاسود را . ۱۰ - ما، مو : اندر آن میان زین العابدین علی الحسین بن علی بن ابیطالب رضی اللّه عنهم . ۱۱ - ژ : رویی مُقَمَّر . ۱۲ - ما : حَوالی حَجَر. ۱۳ - ما: هیبت مو : هیئات مو : به هشام .

۱٤ - ما ، مو : که امیر المؤمنین تونی ما، مو : که چون بیامد مردمان از حَجَر اندر رمیدند .

۱۵ - ما ، مو : و آن حجر مر او را خالی ما ، مو : مُراد وی بدین آن بود که تا.

۱۷ - مو : آنجا ایستاده بود ، ما ، مو : نیك شناسیم . ۱۸ - ما ، مو : یا ابا فراس ما : جوانی مهیب .

۱۹ - مو : من حال ما: پاره حال صفت نسب وی بگویم فأنشأ فرزدق یقول مو : فانشد فرزدق فقال .

هذَا الَّذِی تَعْرِفُ الْبَطحاءُ وَطْأتَهُ — وَالْحِلُّ یَعْرِفُـهُ وَ الْبَیْتَ وَ الحَرَمَ
هذا ابْنُ خَیْرِ عبـاد اللّه کُلِّهِمْ — هـذا التقیُّ النقیُّ الطّاهِرُ الْعَلَمُ
هذا ابنُ فاطمةَ الزّهراء ویَحْکُمُ — وأبنُ الرّضـیّ علـیّ خَیرکم قدم {۱۰۵}
إذا رأَتْهُ قُرَیشٌ قالَ قائلُها — الی مَکارِم هـذا یَنْتَهی الْکَرَمُ
۵ یَنْمی إلی ذروة العزّ الّتی قَصرت — عَنْ نیلها عـرب الإسْلام و العجم
من جدّه دان فَضْلُ الانبیاء له — و فضل امّته دانت له الأمم
یَنْشَقُّ نُورُ الدُّجی عَنْ نُورِ طَلْعَته — کَالْشَمْسِ یَنْجابُ عَنْ اشْراقها الظُّلَمُ
یَکاد یمسکه عرفـان راحته — رُکْنُ الحَطِیم اذا ما جاءَ یَسْتَلِمُ
یغضی حیاء و یغضی مـن مهابته — فَمـا یُکَلِّمُ الاّ حینَ یَبْتَسِمُ
۱۰ فـی کَفِّهِ خیزران ریحها عَبِقٌ — مِنْ کَفِّ اروع فـی عرنینه شمم
مُشْتَقَّةٌ مِـنْ رَسُولِ اللّه نبعته — و طابَت عَناصِرُهُ و الخیم وَالشِّیَمُ
کِلْتا یَدَیْه غیاث عمّ نَفعُهُما — یَسْتَوکفانِ وَ لا یَعْرو هُما العَدَمُ
عَمَّ البَرِیَّةَ بِالإحْسانِ فَانْقَشَعَتْ — عَنْهُ الغیابَة وَالإ مْلاقِ وَ الظَّلَم {مو۱۱۷}

۱ - ما ، مو : والبیت یعرفه و الحلّ و الحرم .
۳ - ما : فیحکم ما ، مو : و ابن الوصیّ.
۴ و ۵ - این دو بیت مؤخّر و مقدّم است .
۶ - ما : وان فضل ما : و انت له .
۷ - مو : نور الهدی
۹ - ما : الاّ حین .
۱۱ - مو : وَ لَیْسَ قَواك مِن هذا مناکره اَلْعَرَبُ یعرف مِن انکرت و العجم.

لا یَستَطیعُ جَوادٌ بَعدَ غایَتِهم　　وَلا یُدانیهِم قَومٌ وَ اِنْ کَرِمُوا
هُمُ الغُیُوثُ اذا ما ازمة ازمت　　والأُسدُ اُسدُ الشَّرى وَ الباسُ یحتلم
من معشر حُبُّهم دین و بُغضُهم　　کُفرٌ و قُربُهم مَنجیًا و مُعتَصمُ
إنْ عُدَّ أَهلُ التُّقى کانُوا أَئمتَهُمْ　　اَوقیلَ مِنْ خَیرِ اَهلِ الأَرضِ قیلَ هُم»

و مانند این در مدح وی بیتی چند بگفت ، و وی را و اهل بیت پیغمبر را - صلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - بستود . هشام با وی خشم گرفت و بفرمود تا وی را به عُسفان حبس کردند . و آن جایی است میان مکّه و مدینه .　۵

این خَبَر همچنان که بود بعَینِه بدو نقل کردند، بفرمود تا دوازده هزار درم بدو بردند . گفت : « او را بگویید ، یا با فراس ! ما را معذور دار ، که ما مُمتَحِنانیم، و بیش از این چیزی مَعلوم نداشتیم که به تو فرستادیمی .» فَرَزْدَق آن سیم باز فرستاد و گفت : « یا پسرِ پیغامبرِ خَدای !من از برای سیم، اشعار بسیار گفته بودم ، و اندر آن ، مدایح دروغ آورده . من این ابیات مر کفارت بعضی از آن را گفتم ، از برای خدای و دوستی رسول و فرزندان وی را .» چون پیغام به زین العابدین بردند ، گفت : « باز گردید و این سیم باز بَرید و بگویید: « یا با فَراس ! اگر ما را دوست داری ، مپسند که ما باز گردیم ، بدان چیزی که بداده باشیم ، و از مِلكِ خود ، بیرون کرده .» آنگاه فَرَزْدَق آن سیم بستد و بپذیرفت . وَ مناقب آن سَیّد بیش از آن است که آن را جمع توان کرد . وَ اللّهُ اَعلَمُ .　۱۰　۱۵

---

۱ - ما : یحترم ، مو : محتدم .　۴ - ما ، مو :این پنج بیت را اضافه دارند :

الاّ یتقص یتصرّف لا من اکفّهم　　شَیْئًا من ذلك ان نروا و إن عدَم
اللّهُ فضله قرما و شرفه　　جری بذلك فی لوحه القلم
مقدّم بعد ذکر اللّه ذکر هم　　فی کُلّ بدء مختوم به الکلم
من یعرف اللّه یعرف اولیّة ذا　　و الّدین من بَیْتِ هذا انا له الامم
ای القبائل لَیْست فی رقابهم　　لأ وَلِیة هذا اولّه نعم

نسخهٔ دا و م ۱ و م ۲ ، شش بیت اضافه دارد و ضمناً در « مو » این دو بیت مختلف است .

یسهل الخلیفة لا یَخشی برادره　　یزینه اثنان حسن الخلق والشیَم
لا ینقص العسر بسطاً من اکفهَم　　سیّان ذلك ان اثروا و إنْ عدَم

۵ - ما : اندر مدح ، مو ، ما : چند گفت ... ری و اهل بیت پیغمبر . ۶ - ما ، مو : بسیار ستود　ما ، مو : محسوس کردند . ۸ - ما: بعینه همچنان بدان سیّد ما : دوازده هزار دینار . ۹ - ما: و گفت　ما ، مو : که یا اباغراس　ما : سیم را　ما ، مو : ای پسر پیغمبر .
۱۰ - ما ، مو : معلوم نداریم که بتو فرستادیم . ۱۱ -ما ، مو : برای سلاطین و امراء اشعار بسیار گفته ام .
۱۲ - ما، مو : این ابیات　ما، مو : بعضی را از آن ، ما، مو : از برای فرزندان رسول . ۱۴ - ما ، مو : گویید یا اباغراس .
۱۵ - مو : داده باشیم . ۱۶ - ما، مو : « والله اعلم » ندارد.

{٤ -اَبو جَعْفَر مُحمَّد بن عَلیّ بنِ الحُسَیْن بن عَلیّ بن اَبی طالِب الباقِر - کرَّم اللّهُ وَجْهَهُ وَ رَضی اللّه عَنهُم - .}

وَ مِنهُم و نیز حُجَت بر اَهْلِ مُعامَلَت ، و بُرهانِ اَرْبابِ مشاهدت ،{ما ۷. ۱} {ژ۹۳} امام اولادِ نبی ، وَ گُزیدهٔ نَسْلِ عَلی : ابو جعفر محمّد بن علیّ بن الحُسَیْنِ بن علیّ بن
۵ ابی طالب الباقِر - کَرَّم اللّه وَجْهَهُ و رَضِیَ اللّهُ عَنْهم - . و نیز گویند : کُنیَتِ وی ابو عبداللّه بود ، و به لَقَبِ وی را باقر خواندندی . مَخصوص بود وی به دقایق عُلوم ، و به لطایفِ اشارات اندر کتاب خدای - عَزّ وَ جَلّ - . وی را کرامات مشهور بود ، و آیاتِ اَزْهَر ، و بَراهینِ اَنْور . و گویند : مَلکی وقتی قصدِ هَلاك وی کرد . کس فرستاد بدو . چون به نزدیکِ وی اندر آمد، از وی عُذْر خواست و هدیّه داد و به نیکویی باز گردانید. گفتند :
۱۰ « اَیُّهَا المَلك ! قَصْدِ هَلاكِ وی داشتی. تو را با وی دیگر گونه دیدیم ، حال چه بود ؟» گفت :« چون وی به نزدیك من اندر آمد، دو شیر دیدم : یکی بر راست و یکی بر چپ وی ، و مرا می گفتند که اگر تو بدو قصد کنی ، {مو ۱۱۹} ما تو را هلاك کنیم !»
و از وی روایت آرند که وی گفت اندر تفسیر کلام خُدای - عَزّ وَجلّ -: « فَمَنْ یَکْفُر بِالطّاغوتِ وَ یُؤْمِنْ بِاللّه .» قالَ : « کلّ مَنْ شَغَلَكَ عَنْ مُطالَعَةِ الْحقّ فَهُوَ
۱۵ طاغوتُكَ.» : « باز دارندهٔ تو از مُطالَعَتِ حَقّ،طاغوتِ تُو است .» بنگر تا به چه چیز محجوبی ؟ بدانِ حجاب باز مانده ای ، و آن حِجاب تو است . به تَرْكِ آن حجاب بگوی . تا به کشف اندر رسی و محجوب ممنوع باشد، و ممنوع را نباید که دعوی قربت کند .
و از خواصّ وی یکی روایت کند که چون از شب لَخْتی برفتی ، و وی از اوراد فارغ

---

۱ - ما : ذکر امام جعفر محمّد بن علی باقر رضی اللّه عنه . ۳- مو : هر اهل معاملت .
٤ - مو : محمّدن الباقر . ۵ - ما : « الباقر » و در جملهٔ دعا را ندارد ما : گویند که.
٦ - مو : مخصوص بود به دقایق علوم و لطافت اشارت .
۸ - ما ، مو : گویند که وقتی ملکی مقصد هلاك وی کس فرستاد و وی را بخواند .
۹ - ما ، مو : یکی از نُدما گفت یا اَیّها الملك . ۱۰ - ما : کنون ترا با وی دگر گونه دیدم حال چگونه بود .
۱۱و ۱۲ - ما ، مو : مرا می گفتند اگر.
۱۳ - مو : روایت کرده اند که ما : قول خدای . ۱۵ - ما : بدان حجاب از وی ما ، مو : و آن حجاب تو و به ترك .
۱۷ - ما ، مو : محجوب و ممنوع نباشی .

گشتی . آواز بلند بر گرفتی به مناجات و گفتی :

« الهی! و سیّدی ! شب اندر آمد ، و ولایت تصرّف مَلوك به سر آمد ، و ستارگان هُوَیْدا شدند{ ما ۸ . ۱} بر آسمان . و خَلْق به جُمله بخفتند و ناپیدا شدند. صَوْتِ مردمان بیارامید، و چشمشان بخفت، و از درِ بَنُواُمَیّه رمیدند ، و بایست های خود نهفت . و بَنُواُمَیّه درهای ۵ خود اندر بستند ،{ژ۹٤} و پاسبانان بر گماشت ، و آنان که بدیشان حاجتی داشتند ، حاجتِ خود فرو گذاشتند. بار خدایا! تو زنده ای ، و پاینده ای ، و داننده ای ، و بیننده ای، غنودن و خواب بر تو روا نیست . و آن که تُرا بدین صِفَت نشناسد ، هیچ نعمت را سزاوار نیست . ای آن که چیزی تُرا از چیز دیگر باز ندارد ، و شب و روز اندر بقای تو خَلَل نیارد. درهای رحمتت گشاده است بر آن که {ژ۱۲} تُرا دُعا کند ، و خِزینه هایت جُمله فدای آن است ۱۰ که بر تو ثنا گوید. تو آن خداوندی که رَدِّ سایل بر تو روا نباشد. چون مؤمنی دعا کند ، و بر درگاهت سایل را باز دارنده یی نباشد از خَلْقِ زمین و آسمان . بار خدایا! چون مَرگ و گُور و حساب را یاد کنم ، چگونه دل را به دُنیا شاد کنم ؟ و چون نامه را یاد کنم ، چگونه با چیزی از دُنیا فرار کنم ؟ و چون مَلَكَ المَوْت را یاد کنم ، چگونه از دُنیا بهره پذَیرم؟ پس از تو خواهم از آنچه ترا دانم ، و از تو جویم از آنچه ترا می خوانم. راحتی ۱۵ اندرحال مرگ بی عذاب و عیشی اندر حال حساب بی عقاب».

این جمله می گفتی و می گریستی ، تا شبی وی را گفتم : « ای سیّدی ، و سیّد آبائی! چند گریی ؟ و تا چند خروشی ؟» گفت : « ای دوست ! یعقوب را یك پسر گُم شد، چندان بگریست که نابینا شد، و چشمها سپید کرد ! و من هژده کس را با پدر خود ، یعنی

۱- ما : لختی از شب . ۲- ما ، مو : و به مناجات گفتی . ۳- ما ، مو : و ستارگان در آسمان هویدا شدند و خلق جمله .

۳ و ٤- ما ، مو : صورت مردمان . ٤- ما ، مو : و مردمان از درِ خلق رمیدند (آرمیدند) ما ، مو : نهفتند .

۵- ما : مو : درها ببستند و پاسبان برگماشتند و آنان که حاجتی بدیشان حاجات خویش.

٦- ما ، مو : تو بار خُدایا زنده ای . ۷- مو : خواب نمودن بر تو ، ما : مو : به هیچ نعمت .

۸- ژ : سزا نیست ما : مر ترا از چیز . ۹- ما، مو : و درهای رحمت تو ما ، مو : خزینهای تو جمله .

۱۱- ما ، مو : و از مؤمنان درگاهت . ۱۲- ما، مو : یاد کنیم ... شاد کنیم ما ، مو : خواندن نامه یاد کنیم.

۱۳- مو : از دنیا فرار کنیم . ۱۳و ۱٤- کنیم ... بهره پذیریم .

۱٤- ما : خواهیم ، دانیم ، جوئیم ، می خوانیم . ۱۵- ما ، مو : بی عقاب کرامت گردان .

۱٦- ما ، مو : او را گفتم یا سیّدی و یا سیّد آبائی . ۱۷- ما ، مو : تاکی خروشی ما ، مو : پس گم شده بود .

۱۸- ما ، مو : گریست که چشمهایش سپید (سفید) گشت .

حسین {ما ۹. ۱} و قتیلان کربلا ، گم کرده ام . کم از آن ، باری ، نباشم که بر فراقِ ایشان چشم ها سفید کنم! .»

این مناجات به عربیّت ، سخت فصیح است . امّا ترک تطویل را ، معانی آن به پارسی بیاوردم تا مکرّر نشود . و باز به جایی دیگر آن را بیارم. اِنشاءَ اللّهُ رَبُّ العالَمینَ.

۵ {۵ - اَبُو مُحمّد جَعْفَر بن عَلیّ بن الحُسَیْن بن علی الصّادِق - رِضْوانُ اللّهِ عَلَیْهِم اَجْمَعینَ - .}

وَ مِنْهُمْ و نیز سَیفِ سُنّت ، و جَمال طریقت ، و مُعَبِّر مَعْرِفت ، و مُزَیِّنِ صَفْوَت ، اَبُو مُحَمَّد جعفر بن علیّ بن الحُسَین بن علیّ الصّادق -رِضْوانُ اللّهِ عَلَیْهِمْ اَجْمَعِینَ- ، عالی حال و نیکو سیرت {مو ۱۲.} بود ، آراسته ظاهر ، و آبادان سریرت ، و وی را اشارتِ جمیل است ، اندر جملهٔ عُلوم . و مشهور است دقّة الکلام وی، و وُقوفِ معانی اندر ۱۵ میان مشایخ -رَضِیَ اللّهُ عَنْهُم اَجْمَعِینَ.و وی را کُتُب مَعْرُوف است اندر بیان این طریقت .

از وی روایت می آرند که گفت : « مَنْ عَرَفَ اللّهَ اَعْرَضَ عَمّا سِواهُ .»: عارِف مُعْرِض بُوَد از غَیْر ، و مُنْقَطِع از اَسْباب . از آن چه مَعْرِفَتِ وی، عَیْنِ نَکرت بُوَد از غَیْر، که

---

۱ - مو : امام حسین ما ، مو : که باری اندر فراق

۲ - ما : سپید کنم.

۳ - ما ، مو : به عربیّت و سخت .

٤ - ما ، مو : آنرا به پارسی آورده ام. مو : آنرا اندر آرم .

۵ - ما : ذکر امام جعفر الصّادق.

۷ - مو : یوسف سنّت .

۸ - ما : جعفر بن محمّد بن صادق بن علیّ بن ... مو : جعفر الصّادق بن محمّد الباقر .
ما ، مو : الصّادق بن علیّ بن ابیطالب .

۹ - ما ، مو : اشارات جمیله .

۱۰ - ما ، مو : به دقّت کلام .

۱۳ - ما ، مو : روایت ندارند (!) ما : عَنْ من سواه .

١٤ - ما، مو : نکرت غیر بُوَد و

نَکرَت جز وی، مَعرفَت وی باشد ، و مَعرفَت جز وی ، نَکرَت وی باشد . پس عارف از خَلق گسسته بُوَد ، و به حقّ پیوسته . غیر را اندر دلش مقدار آن نباشد که بدیشان التفات کند ، و یا وجودِ ایشان را چندان خَطَر نهد ، که اندر خاطر ذکر ایشان را عَقد کند .

و هم از وی روایت آرند که گفت : « لایَصحُ العِبادَةَ الاّ بِالتَّوبَة فَقَدَّم اَلتَّوبَةَ عَلی ۵ العِبادَةِ وَ قالَ اللّهُ - تعالی - : التّائبونَ العابِدونَ .» : « عبادت جز به توبه راست نیاید تا خداوند - تَعالی - مُقدّم کرد توبه را بر عبادت ، ازیرا که توبه بدایتِ مَقامات است، و عُبودیّت نهایتِ آن . و چون خداوند - جَلّ جَلالُهُ - ذکرِ عاصیان کرد ، به توبه فرمود و گفت : « وَ تُوبُوا إِلَی اللّهِ جمیعاً.» و چون رسول را - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم - یاد کرد ، به عبودیّت یاد کرد و گفت : « فَاَوحیٰ اِلی عَبْدِه ما اَوْحی .»

۱۰ و اندر حکایات یافتم که داوُد طایی- رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْهِ - به نزدیک وی آمد و گفت : « یا پسر [مو ۱۲۲] رَسُول خدای ! مرا پندی ده که دلم سیاه شده است .» گفت : « یا با سُلَیْمان ! تو زاهد زمانهٔ خویشی ! تُرا به پَنْد من چه حاجت باشد ؟» گفت : « ای فرزند پیغمبر ! شما را بر همه خَلایق فضل است . و پند دادنِ تو مر همه خلایق را واجب .» گفت: « یا با سلیمان ! من از آن می ترسم که به قیامت ، جَدّ من ، اندر من آویزد که چرا ۱۵ حقّ متابَعَت من نگزاردی . و این کار به نسبت صحیح و سبب قوی نیست . این کار به مُعامَلَت خوب است اندر حضرت حقّ - تعالی - .»

داوُد را گریستن آمد و گفت: « بار خدایا! آن که معجونِ طینتِ وی از آبِ نُبوّت است ، و ترکیب طبیعت از اصلِ برهان، و حُجّتِ جَدّش رسول است و مادرش بَتول است .وی بدین

---

۱ - ما ، مو : و از معرفت ، ما، مو : از خلق و فکرت گسسته باشد و بدو پیوسته .
۲ - ما ، مو : که تا بدیشان . ۳ - ما ، مو : وجود ایشان چندان نه . ٤ - ما، مو : می آرند
ما ، مو : لا تَصحّ اَلعِبادة ما ، مو : لِاَنّ اللّهَ تَعالی قَدّم التَّوبة.
٦ - ما ، مو : از آنچه که توبه مو : و عبادت . ۷- ما، مو : تعالی ذکر عاصیان یاد کرد ...گفت .
۱۰ - ما ، مو : حکایت یافتم . ۱۱ - مو : ای پسر . ۱۲ - ما ، مو : یا ابا سلمان تو ... خویشتنی ...
۱۳ - ما ، مو : ای فرزند پیغامبر خدا ما ، مو : مر همه را واجب است.
١٤ - ما ، مو : یا ابا سلمان . ١٥ - ما : نگذاری ما ، مو : نسبت قوی نیست این به معاملت .
۱۷ - ما، مو : داود طائی را فرا گریستن آمد.
۱۸ - مو : و ترکیب طبیعت وی از اصول ما ، مو بتول وی بدین.

حیرانی است . داوُد که باشد که به معاملت خود مُعْجَب گردد.

وهم از وی می آید که روزی با مَوالی خود نشسته بود ، و ایشان را می گفت : «بیایید تا بیعت کنیم و عهد بندیم که هر که از میانِ ما رستگاری یابد، اندر قیامت ، همه را شفاعت کند.» گفتند : « یا بن رسول اللّه ! تُرا به شفاعت ما چه حاجت ، که جدّ تو ۵ شفیعِ همه خَلْقان است ؟» وی گفت : « من با این افعال خود شرم دارم ، که اندر قیامت به روی جدّ خود نگرم .»

این جمله رؤیتِ عُیُوبِ نَفس است ، و این صفت از اوصافِ کَمال است . جملهٔ مُتَمَکّنان حضرت خداوند - جَلَّ جَلالُهُ - بر این بودند از اَولیا و انبیا و رُسُل. و پیغمبر گفت - صلّی اللّه عَلَیْهِ وَسَلَّم -: {مو ۱۲۳} « اذا أرادَ اللّهُ بِعَبْدٍ خَیْراً، بَصَّرَهُ بِعُیُوبِ نَفْسِه وَ ۱۰ عُیُوبِ الْدّنْیا.» و هر که از روی تواضعِ عُبودیّت سرفرود آرد ، خداوند - تَعالی - کار وی اندر دو جهان بُلَند گرداند.و اگر جملهٔ اهل بیت را یاد کنم،و مناقبِ یك یك بر شمرم، این کتاب بَل کُتُبِ بسیار، حَمْل عُشْر عَشیری از آن نکند . پس این مقدار کفایت بود هدایتِ قومی را که عَقْل ، ایشان را لباس ادراك باشد از مُریدان و مُنْکرانِ این طریقت .

اکنون ذِکْرِ اصحاب صُفّهٔ رَسُول - صَلَّی اللّه عَلَیْهِ وَسَلَّم - بر سبیل ایجاز و اختصار ۱۵ اندر این کتاب بیارم .و ما پیش از این کتابی ساخته ایم و مر آن را منهاج الدّین نام کرده ، و اندر وی مناقب هر یك به تفصیل بیان کرده ، امّا اینجا اسامی و کُنای مفرد بیاریم تا مقصود تو - اَعَزَّكَ اللّهُ - به حُصُول پیوندَد - وَ بِاللّهِ التّوفیق.

---

۱ - ما ، مو : که او به معاملات ... شود. ۲ - ما : هم از وی ما ، مو : نشسته بود با موالی خود و مر ایشان را . ۳ - ما ، مو : و عهد گیریم . ٤ - ما ، مو : یا بن رسول اللّه صلّی اللّه علیه وسلّم ، ما ، مو : چه حاجت است . ۵ - مو : وی میگفت . ۵و ٦ - ما، مو : به قیامت اندر روی جدّ.

۷ - ما، مو : و این جمله مو : و جملهٔ متمکّنان .

۸ - ما ، مو : خداوند بدین بوده اند از رُسل و انبیاء و اولیاء ... که گفت رسول .

۱۰ - ما ، مو : « عیوب الدّنیا» ندارد. ما، مو : تواضع و عبودیّت.

۱۱ - ما ، مو : بلند بر آرد ما: رضی اللّه عنهم ، مو : رضی اللّه تعالی عنهم اجمعین ما، مو : و مناقب هر یك برشمرم . ۱۲ - ما، مو : از « این کتاب » تا « نکنید» ندارد و به جای آن : « این کتاب حمل آن نکند » دارد . ما ، مو : و این مقدار ... مر هدایت قوی را . ١٤ - مو : بیارم بر سبیل .

۱۵ - ما : این کتاب و ما مو : کتابی ساخته ام و مراورا . ١٦ - ما ، مو : اندر وی مناقب یك بیك ... بیاورده ما ، و کنی مقدّمشان بیاوریم . ۱۷ - ما : بحصول الجامد ، ژ : بحصول بود واللّه اعلم .

بابُ ذِکْرِ اَهْلِ الصُفَّةِ

بدان که اُمّت - کَثّرَ هُمُ اللّهُ - مجتمع اند بر آن که پیغمبر را - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلّم - گروهی بوده اند از صَحابه - رِضْوانُ اللّهِ عَلَیْهِم اَجْمَعینَ - که اندر مسجد وی ملازم بودند. و مُهَیّا مرعبادت را . و دست از دُنیا بداشته بودند ، و از کسب اعراض کرده بودند.و خدای - عَزّ وَ جَلّ - از برای ایشان را ، با پیغَمْبَر - صَلّی اللّه عَلَیْهِ وَسَلّم - عِتاب کَرد . عَزَّ مَنْ قائِلٌ : «وَلا تَطْرُدِ الّذینَ یَدْعُونَ رَبّهُم بِالْغَداةِ وَالْعَشیّ {مو ١٢٤} : الآیة . » و کتاب خدای - عَزّ وَ جَلّ - به فضایل ایشان ناطق است . و پیغمبر را - صَلّی اللّه عَلَیْهِ وَسَلّم - اندر مَناقب ایشان اخبار بسیار که به ما رسیده است اندر ذکر ایشان - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُم اَجْمَعینَ - . و ما طَرفی اندر مُقَدِّمَۀ این کتاب بگفته ایم .

. ١ ابن عبّاس -رَضِیَ اللّه عَنْهُ- روایت کند از پیغمبر - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلّم -: « وَقَفَ رَسُول اللّهَ - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ و آله وَسَلّمَ - عَلی اَصْحابِ الصُفّةِ فَرَأی فَقْرَهُمْ وَ جَهْدَهُم و طِیْبَ قُلوبِهم، فقال : اَبشروا یا اَصْحابَ الصُفّة ! فَمَنْ بَقِیَ مِنْ اُمّتی عَلَی النَّعْتِ الّذی اَنْتُم عَلَیْهِ راضِیًا بِما فیه ، فَإنّهُ مِنْ رُفَقائی فِی الْجَنّةِ .» معنی این خَبَر آن بُوَد که چون : پیغمبر- صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ و آله وَسَلّم - بر ایشان بر گذشت، و مر ایشان را بدید، بایستاد ، و خُرّمیِ دلِ ایشان اندر فَقْر و مجاهدت بدید ، گفت :« بشارت مر شما را و آن که از پَسِ شما بیایند به صفَتِ شما ، و اندر فَقْرِ خود راضی باشند . ایشان نیز از رفیقانِ منند اندر بهشت .»

عَدَدُهُم : {٣٤(٢٢+١٢)}

از ایشان یکی مُنادی حضرت جبّار،و گُزیدۀ محمّد مختار، بِلال بن رباح -رَضِیَ اللّهُ عَنْه .

و دیگر دوستِ خداوند داوَر ، و مَحْرَمِ اَحوالِ پیغامْبَر - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ و آله وَسَلّم - . ٢ اَبو عَبْدِاللّه سَلْمانِ الفارسیّ - رَضِیَ اللّهُ عَنه -

و دیگر سرهنگِ مُهاجِر و اَنْصار ، و مُتَوَجِّه خداوند غفّار، ابو عبیدة عامر بن عبداللّه بن الجرّاح - رضی اللّه عَنْه - .

---

١ - ما : باب تَهْم ، مو : فی ذکر ، ما : صفَه .٢- ما ، مو : امّت مجتمع اند بر آن که پیغامبر . ٣- ما ، مو : را گروهی بودند از اصحاب ما ، مو : وی صلّی اللّه علیه و سلّم ملازم بوده اند .٤- مو : مُتَهَیّا ... دست از دنیا مو : اعراض کرده و خدای .
٥- ما ، مو : ایشان با پیغمبر ما : خطاب و گفت ، مو : خطاب کرد و گفت . ٥و ٦- ما ، مو : « عزّمن قائل » ندارد. ٦- ما ، مو : بالغدوة و العشی یریدون وجهه . ٧- ما ، مو : و کتاب به فضایل ایشان ... و پیغامبر . ٨- ما ، مو : اندر فضایل ... بسیار است ... ما ، مو : اندر ذکر ایشان به ما رسیده و ما ... گفته ایم . ١٠- مو : و ابن عباس ... ما : از پیغامبر . ١٣- ما: و معنی این ... پیغامبر خدا . ١٤- مو : بگذشت ... و خورّ می دل . ١٥- ما، مو : بشارت باد مر شما را و آنانکه . ١٦- مو : فقر و مجاهدت خود ما ، مو : رفیقان من اند . ١٧- ما ، مو : « عددهم » ندارد. ١٨- مو : برگزیدۀ محمد . ١٩- ما ، مو : پیغامبر .
٢٠- ما ، مو : متوجّه رضوان . ٢١- ما ، مو : خداوند جبّار ابو عبیدة بن ... الجرّاح. مو برگزیده.

و دیگر گزیدهٔ اَصْحاب، و زینت {ژ۹۸} اَرباب ، ابو الیَقْظان عمّار بن یاسر - رَضِیَ اللّه عَنْهُ - .

و دیگر گنج عِلْم و خزینهٔ حِلْم ، ابو مسعود عبداللّه بن مسعود الهذلی - رَضِیَ اللّه عنه .

و دیگر {مو ۱۲۵} مُتَمَسِّك دَرْگاهِ حُرمت ، و پاك از عیب و آفت ، عتبة بن مسعود ۵ برادر عبداللّه - رَضِیَ اللّه عَنْهُ - .

و دیگر سالكِ طریقِ عُزْلَت و مُعْرِض از عصایب زَلَّت ، المِقْدادُ بْن الأسْوَد - رَضِیَ اللّه عَنْهُ - .

و دیگر راعی مَقام تَقْوی ، و راضی به بلا و بَلْوی ، خَبّاب بن الأرتّ - رضی اللّه عنه . -

۱۰ و دیگر قاصد دَرْگاه رِضا، و طالب لَقا اندر بَقا، صُهَیْب بن سِنان - رَضِیَ اللّه عَنْهُ - .

و دیگر دُرْج سَعادت ، و بَحر قناعت، عتبة بن غزوان - رَضِیَ اللّه عَنْه - .

و دیگر برادر فاروق ، و مُعْرِض از کَوْنَیْن و مَخْلوق، زَیْد بن الخطّاب - رَضِیَ اللّه عَنْهُ .

و دیگر خداوند مجاهدات اندر طَلَبِ مشاهدات ، ابو کبشه مَولی پیغمبر - صَلّی اللّه عَلَیْه وَسَلّم و رَضِیَ اللّه عَنْهُ - .

۱۵ و دیگر عزیز تائب، و از کُلّ خَلْق به حقّ آئب، ابو المرثد کنّار بن حصین الغنوی - رَضِیَ اللّه عَنْهُ - .

و دیگر عامرِ طریق تَواضُع ، و سپرندهٔ محَجّهٔ تقاطع، سالم مولی حُذَیْفَة الیمانی - رَضِیَ اللّه عَنْهُ - ، و دیگر خایف از عُقوبت، و هارِب از طریق مُخالَفَت، عکاشة بن المحصن ۲۰ - رضی اللّه عَنْهُ - . و دیگر زین مهاجر و انصار ، و سَیّد بنی قار ، مسعود بن ربیع القاری - رَضِیَ اللّه عَنْهُ - . و دیگر حافظ اَنْفاسِ پیغمبر - صَلّی اللّه عَلَیْه وَسَلّم - ، و مر جملهٔ خیرات را دَر - عبداللّه بن عُمَر - رَضِیَ اللّه عَنْه - .

۲- ما ، مو : خزانهٔ حلم ... بن عبداللّه ... الهزلی . ۶- مو : سالك طریقت ما : از معاتبت معایب و زلّت مقدار ، مو : معاتبت و ذلّت . ۸- ما ، مو : داعی مقام ما : الأرب ، مو : جناب بن الارث .

۱۰- ما ، مو : بارگاه لقا اندر فنا ما : سنان دوق ، مو : سنان رومی . ۱۱- ما ، مو : دَرّ دُرْج .

۱۲- ما، مو : فاروق ، مُعرض. ۱۳- ما : ابو کتبه ، مو : ابو کنیه . ۱۵- ما: عزیز و تائب ... ما ، مو : ابو المرشد شد کنانة بن الحصین الغدوی . ۱۹- مو : از طریقت مخالفت ... ما : عکاشة بن الحصین. ۲۱- ما : سعید بن قار .

۲۳- ما : پیغامبر . ژ ، ما ، مو : مر جملهٔ حیرات را در خور برادر .

و دیگر اندر زهد مانند عیسی، و اندر شوق به درجهٔ موسی، ابوذر جندب بن جنادَه - رَضِیَ اللّه عَنْهُ - .

و دیگر اندر استقامت مقیم {مو ١٢٦} و اندر متابعت مستقیم ، صَفْوان بن بیضا - رَضِیَ اللّه عَنْهُ - .

٥ و دیگر صاحبِ همّت، و خالی از تُهمَت، اَبو دَرْدا عُوَیْمر بن عامر - رَضِیَ اللّه عَنْهُ - .

و دیگر مر کیمیای دین را شَرَف ، و مر دُرِّ تَوَکلْ را صَدَف ، عبداللّه بن بَدر الجهنی - رَضِیَ اللّه عَنْهُ - .

و دیگر مُتَعلِّق درگاه رَجا ، و گزیدهٔ رسول - صلّی اللّه علیه وسلّم - پادشاه، ابو لبابة بن عبدالمنذر - رَضِیَ اللّهُ عنه - .

١٠ و اگر جملهٔ ایشان را یاد کنم ، دراز گردد، و شیخ ابو عَبدالرَّحمن{ژ٩٩} مُحمّد بن حُسَین السُّلَمی - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - که نَقّال طریقت و کلام مَشایخ بوده است . تاریخی کرده است مر اهل صُفّه را مُفردَ ، و مناقب و فضایل و اسامی{ما ١١٤} و کُنا بیاورده. امّا مُسَطّح بن اثاثة بن عبّاد را از جملهٔ ایشان گفته است . و من به دل او را دوست ندارم که ابتدای اِفكِ اُمّ المُؤمِنین عایشه - رضی اللّه عنها - وی کرده بود. امّا اَبو هُرَیْره و ثوبان ١٥ و معاذبن الحارث و سائب بن الخلاّد و ثابت بن الودیعة و اَبو عُبَیْس عویم بن ساعد، و سالم بن عُمَیْر بن ثابت ، و ابوالیسر کَعْب بن عَمْر و وَهَب بن معقل، و عبداللّه بن انیس ، و حَجّاج بن عَمْرو الأسْلَمی -رِضْوانُ اللّه عَلَیْهِم اَجْمَعین - از جملهٔ ایشان بوده اند . گاه گاه به سَبَبی تعلّق کردندی . امّا جمله اندر یك دَرَجه بوده اند.

و به حَقیقت، قرنِ صَحابَه ، خَیْرِ قُرونْ بُود .و اندر همه دَرَجه که بوده اند، اندر هر فنّ ، ٢٠ بهترین و فاضلترین همه خَلق بوده اند.از بَعْدِ آن که خداوند -سُبْحانَهُ وَ تَعالی- ایشان

---

١ - ما : عیسی اندر زهد .. و موسی اندر شوق . ما : جنادة الغفاری . ٤ - مو : عُوَیم بن عامر .

٦ - ما ، مو : و دیگر کیمیای بحر دین را شرف و دُرِّ تَوکلْ را .

٧ - ما : رضی اللّه عنهم وَ عَنْ صُحبَتِهم رضی اللّه عنهم ، مو : وَ عَنْ مَحبَّتِهم . ٨ - مو : رسول پادشاه صلّی اللّه علیه وسلّم .

١٠ - ما ، مو : کتاب دراز گردد. مو : شیخ عبدالرحمن . ١١ - ما : که نقّاد طریقت . ١٢ - ما، مو : کنای ایشان آورده .

١٣ - ما: ثابت بن عبّاد مو : ثابت بن اثاثة . ١٥ - ما : سائب بن خَلاّب . ١٦ - مو : عُمَر بن ثابت ما ، مو : وهب بن مغفل.

١٧ - مو : عُمَر الاسلمی رضی اللّه... ١٨ - ما : بوده اند به سببی ... ما ، مو : امّا همه دز یك درجه بودند .

١٩ - مو : قرون بودند و اندر هر درجه که بودند از هر وقتی و قرنی . ٢٠ - ما، مو : بودند.

را صُحْبَتِ پیغمبر - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - به ارزانی داشت ، و اسرار ایشان از جُملهٔ عَیوب نگاه داشت . کَما قالَ رَسُولُ اللّه - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - : « خَیْرُ النّاس قَرْنی ، ثُمّ الّذینَ یَلُونَهُم - الحدیث .» وَ قالَ اللّهُ - تَعالی -:« وَ السّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِینَ وَ الأَنْصارِ وَ الّذینَ اتَّبَعُوهُمْ بِاِحْسانٍ .».

۵ اکنون ذکر بعضی از تابعین اندرین کتاب اثبات کنم تا فایده تمام تر شود ، و قرون به یکدیگر متّصل گردد. اِنْ شاءَ اللّهُ العزیز.

---

۱ - ما : مو : پیغامبر ... ارزانی داشته بود.
۲ - ما ، مو : نگاه داشته چنانکه پیغمبر گفت ... ما ، مو : خیر القرون .
۳ - ژ : « ثُمّ الّذین یَلُونَهُم » مکرّر است ما ، مو : و خداوند تعالی گفت : الأوّلون من ...
۵ - ما ، مو : و اکنون ذکر بعضی رضوان اللّه علیهم اجمعین ... ما : اثبات کنیم .
ما ، مو : تمام تر باشد.
۶ - ما ، مو : متّصل گردد... ما : وَ اللّهُ اَعْلَم.

بابٌ فی ذِکْرِ أئمّتِهِمْ مِنَ التّابِعینَ والأنصارِ - رِضْوانُ اللّهِ عَلَیْهِم -.

{۱ - أُوَیْسِ قَرَنی - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ -}

آفتاب اُمّت و شمع دین و مِلّت أُوَیْسِ قَرَنی - رَضِیَ اللّه عَنْهُ - از کبارِ مَشایخِ اَهْلِ تَصوّف بود ، و اندر عَهْدِ رسول اللّه - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم - {ژ . ۱۰۰} بود. امّا مَمْنوع

۵ گشت از دیدار پیغمبر - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم - ، به دو چیز : یکی به غَلَبهٔ حال ، و دیگر به حقِّ والِده . و پیغمبر - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - مر صحابه را گفت : {۱۱۵ما} «مردی است از قَرَن، أُوَیْس نام ، که او را به قیامت همچون اَغْنامِ رَبیعه و مُضَر شَفاعت بباشد اندر اُمّتِ من. و روی به عُمَر و عَلی - رَضِیَ اللّهُ عَنهُما - کرد و گفت : « شما مراورا ببینید. و وی مردی است بسته و میانه بالا و شعرانی،و بر پَهْلویِ وی چون یك درَم ،

۱۰ سفید است . و بر کفِ دستش {مو ۱۲۸} سفیدی است چو بَرَص. و وی را به عَدَدِ گوسفندانِ ربیعه و مُضَر شَفاعت باشد اندر اُمّتِ من . چون بینیدَش ، سلام مَن بدو برسانید و بگویید تا امّتِ مرا دعا گوید .

و چون عُمَر - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - از بَعْدِ وَفاتِ پیغمبر - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم - به مکّه آمد، و امیر المؤمنین علی- کَرَّمَ اللّهُ وَجْهَهُ - با وی بود. اندر میانِ خُطْبَه گفت:« یا اَهْلَ

۱۵ نَجْدَ ! قُومُوا ! » اهل نَجد برخاستند.گفت:« از قَرَن کسی هست میان شما ؟» گفتند : « بلی!» قومی را بدو فرستادند. امیر المؤمنین عُمَر - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - خَبَر

---

۱ - ما : باب دهم ما، مو : من التّابعین رضی اللّه عنهم . ۳ - ما : القَرَنی .

٤ - ما ، مو : اندر عهد رسول بود علیه السّلام بوده . ۵ - ما ، مو : ممنوع از دیدار ما ، مو : یکی غلبهٔ حال و دیگر حقّ والده. ٦ - ما : و پیغامبر ما، مو : گفت مر صحابه را رضی اللّه عنهم که .

۷ - ما ، مو : هم چند گوسفندان (گوسپندان) ربیعه ... خواهد بود .

۸ - ما، مو : عمر و علی کرد... او را به بینید.

۹ - ما، مو : مردی است پست و میانه و شعرای و بر پهلوی چپ وی چند یکدرهم (چند درم) سپیدیست نه از پیشی است (نه از پستی است).

۱۰ - ما ، مو : سفیدی است همچنان. ۱۱ - ما ، مو : به بینیدش ما، مو : بدو رسانید.

۱۲ - مو : دعا کند . ۱۳ - ما، مو : چون عُمَر ... بعد وفات.

۱٤ - ما ، مو : و علی رضی اللّه عنه با وی .

۱۵ - ما، مو : اندر میان شما . ۱٦ - عُمَر رضی اللّه عنه .

اُوَیس از ایشان بپرسید. گفتند : « دیوانه یی هست اُوَیْس نام که اندر آبادانی ها نیاید ، و با کس صحبت نکند ، و آن چه مردمان خورند، نخورد، و غم و شادی نداند . چون مردمان بخندند، وی بگرید، و چون بگریند ، وی بخندد.» گفت : « وی را می خواهم .» گفتند : « به صحرا است ، به نزدیكِ اشترانِ ما !»

۵ اَمیرَیْن - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُما - برخاستند ، و به نزدیك وی شدند . وی را یافتند در نماز استاده. بنشستند ، تا فارغ شد ، و بر ایشان سلام گفت، و نشان پهلو و کفِ دست بدیشان نمود، تا ایشانرا معلوم شد. از وی دعا خواستند ، و سلامِ پیغَمْبَر - صلی اللّه عَلَیْهِ وَسَلّم - بدو برسانیدند. و به دعای اُمّت وَصیّت کردند ، و زمانی پیش وی ببودند ، تا گفت: «رنجه گشتید! اکنون باز گردید، که قیامت نزدیك است . آنگاه ما را دیدار آنجا بُوَد، که ۱۰ مرآن را [مو ۱۲۹] بازگشتن نبَوَد، که مَنْ اکنون به ساختنِ برگ راه قیامت مَشْغولَم.»

و چون اَهْلِ قَرَن باز گشتند ، وی را حُرمَتی و جاهی پدیدار آمد اندر میانهٔ ایشان . وی از آنجا برفت ، و به کوفه آمد . و هرم بن حَیّان - رَضِیَ اللّهُ عَنْه - روزی وی را بدید .و از پَسِ آن هیچ کَسَش دیگر ندید، تا به وقت فتن و به حُروبِ امیر المؤمنین عَلی - کَرّم اللّهُ وَجْهَهُ - ، بیامَد ، و بر مُوافَقَتِ عَلی ، با اَعدایِ وی حَرْب همی کرد ، تا روزِ حَرْبِ ۱۵ صِفّین ، شهادت یافت . « عاشَ حَمیداً و ماتَ شهیداً .»

از وی روایت آرند که گفت : «اَلسَّلامَةُ فِی الوَحْدَةِ .»: « سلامت اندر تنهایی بُوَد ». از آن که دلِ کسی که تنها بُوَد، از اندیشهٔ غیر رَسْته بُوَد .و اندر جُملهٔ اَحوال ، از خَلق

۱ - ما ، مو : پرسید مو : دیوانه است مو : اندر آبادانی ها نمی آید.
۲ - ما: مردمان بخورند . ۳ - ما : او بگرید. ٤ - مو : شتران ما .
۵ - مو : به نزدیك وی رفتند . ٦ - ما، مو : در نماز بنشستند ما، مو : نشان کف دست و پهلو نمود .
۷ - مو : معلوم گشت ، ما : ندارد. ۸ - مو : رسانیدند ما ، مو : پیش وی بودند.
۹ - ما : رنجه کشیدید ژ: ما را دیدار رنجه بود ، مو : آنجا .
۱۰ - مو : بازگشتن نباشد. ۱۱ - ما ، مو : چون اَمیرَین برگشتند او را ما، مو : اندر میان ایشان .
۱۳ - ما، مو : هیچکس ندیدش تا به وقت رفتن به حرب (ژ : حرب).
۱٤ - مو : رضی اللّه عنه آنگاه بیامد ، ما : ندارد ، مو : علی رضی اللّه عنه.
۱۵ - ما: تا شهادت ما، مو : شهید رضی اللّه عنه .
۱۷ - ما ، مو : از آنچه بتنهایی عادت کرده بود. ما ، مو : غیری رسته باشد اندر جملهٔ احوال(احوالش) دلش از ما ، مو : روز حرب صفین جنگ .

نومید گشته، تا از جملهٔ آفت ایشان سلامت یافته ، و روی از جملهٔ ایشان برتافته ، امّا اگر
کسی پندارد که وَحْدَت ، تَنْها زیستن بُوَد ، محال باشد که تا شیطان را با دل کسی صحبت
بُوَد، و نَفْس را اندر صَدْر وی سلطان . و تا دُنْیا و عُقْبی را بر فکْرَتِ وی گُذر بُوَد. و تا
اندیشهٔ خَلْق بر سرِ وی می گذرد ، هنوز وَحْدَت نباشد، ازیرا که عینِ چیز و اندیشهٔ چیز ، و
۵ هر دو یکی باشد. پس آن که وحید بُوَد، اگر صحبت کند، صحبت مُزاحم وحدت وی
نباشد، و آن که مشغول بُوَد، عزْلَت ، سَبَبِ فَراغَت وی نباشد .پس انْقِطاع از انْس جز به اُنْسِ
نباشد {مو. ۱۳} آن را که با حقّ اُنْس بُوَد ، مُخالَطَتِ انْس ، اُنس را مَضارَّت نَکُنَد، آن را
که مؤانست انْس بُوَد، اُنس را بر دلش گُذَر نباشد، و وی را از اُنْسِ حقّ خَبَر نباشد. «لِأَنَّ
الْوَحْدَةَ صِفَةُ عَبْدٍ صافٍ سَمِعَ» ، قولهٔ - تعالی - : « اَلَیْسَ اللّٰهُ بِکافٍ عَبْدَهُ .»

۱۰　{۲ - هَرِم بن حَیّان -رَضِیَ اللّٰه عَنْهُ -}

وَ مِنْهُم و نیز شیخ صَفا ، و مَعْدنِ وَفا ، هَرِم بن حَیّان -رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ{ز۲. ۱۰} - ،
که از بزرگانِ طریقت بُود ، و اندر مُعامَلَت حَظّی تمام داشت ، و با صَحابه و کِرام ایشان
صُحْبَت ها کرده بود.قَصْد کرد تا اُوَیْس را زیارت کند. چون به قَرَن شد .وی از آنجا
رفته بود .نااُمید بازگشت.چون به مَکّه باز آمد.خَبَر یافت که وی به کوفه می باشد.بیامد ،
۱۵ و نیافتش، و تا مُدّتی دراز آنجا ببود.چون خواست که از آنجا سوی بَصْره آید،اندر راه
وی را یافت بر کنارهٔ فُرات که طهارت مي کرد،مرقّعه یی پوشیده بشناختش . چون از کنارهٔ

---

۱ - ما ، مو : سلامت باشد.　۲ -ما ، مو : بر دل کسی .
۳ - مو : وی سلطانی ما : و عقبی بر فکرت وی گذرد (مو : گذرو).
٤ - ما ، مو : وی گذر بُوَد ما : زیرا چه با چه ، مو : زیرا چه با غیر آرام باشد.
ما : آرام باشد و چه با ، و چه با اندیشهٔ آن .
۵ - ما، مو : اگرچه صحبت.　٦ - ما : و اگرچه عزلت کند ، مو : اگر عزلت ، ما، مو : فراغت نگردد.
۷ - ما : جز اُنس نباشد مو : وی را مضرّت نکند ، ما ، وی را ضَرَر نکند (مکرّر شده) .
۸ - ما ،مو : خَبَر نه .　۱۱ - ما : منبع صفا .
۱۲ - ما ، مو : حظّی وافر ما ، مو : و با صحابهٔ کرام صحبت کرده .
۱٤ - ما، مو : نااُمید گشت و به مکّه.　۱۵ - ما، مو : و نیافت و تا مدّت دراز آنجا بود . مو : بسوی بصره.
۱٦ - مو : بر کنار فرات ، ما : ندارد . ما : مرقّع پوشیده .

رود بر آمد، و ریش شانه کرد ، هرم پیش رفت و سلام گفت . وی گفت: « عَلَیْكَ السَّلامُ یا هرم بن حیّان !» گفت : « مرا به چه شناختی که من هرِمَم !؟ » گفت : « عَرَفَتْ رُوحی رُوحَكَ ! » : « جان من مرجانِ ترا بشناخت !» زمانی بنشستند . و مر اورا نیز باز گردانید. هرِم گفت : « بیشتری با من سخنان اَمیرَیْن گفت . یعنی عُمَر و علیّ - رضوان اللّه عَلَیْهِم اَجْمَعین .»

۵ و روایت کرد که مرا عُمَر از پیغمبر - صَلّی اللّه عَلَیْه وَسَلَّمَ - روایت کرد ، قوله - صَلّی اللّه عَلَیْه وَسَلَّمَ - : «اِنَّمَا الأعْمالُ بِالنیّات ولِکُلِّ اْمرِیٔ مانوی فَمَنْ کانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَی اللّه و إلی رَسُوله فهجرته -الحدیث.» انگاه مرا گفت : « عَلَیكَ بِحِفْظ قَلْبِك .» وَ فی رِوایَة : « عَلَیْكَ بِقَلْبِكَ ! : « برتو بادا به نگاه داشت دل از اندیشهٔ غیر.» و این سخن را {ما ۱۱۸} دو معنی بُوَد : یکی آنکه دل را مُتابع حقّ گرداند به مُجاهَدَت . و دیگر آن که خود را مُتابع دل گرداند به مُشاهَدَت.و این هر دو اصلی قوی است .دل را مُتابع حقّ گردانیدن ، کار مریدانی باشد که وی را از مکابرهٔ شَهْوَت و مؤانَستِ هوا باز ستانَدَش .

۱ - مو: و بریش شانه کرد هرم بن حیّان پیش شده ویرا ، مو : پیش آمد و ویرا گفت السّلام علیك .
۲ - ژ : چه شناختی .
۳ - ما، مو : جان من مر ترا ، مو : و او را نیز ما، مو : با من سخن از .
٤ - ما، مو : رَضِیَ اللّهُ عَنْهُما .
۵ - ما، مو : روایت کرد مرا از عُمَر از پیغامبر ... روایت کرد گفت مو : که وی گفته .
٦ - ما : فما کانت .
۷ - ما، مو : الی اللّه و رسولهُ ، ما : الی اللّه و رسوله وَ مَن کانت هجرته إلَی الدُّنْیا نصیبها وَ إلی امرأة یتزوّجها فهجرت (مو : فهجرته) إلی ما هاجر الیه.
۷ و ۸ - ما : مرا گفت : عَلیك بِقَلْبك . ما ، مو : برتو باد.
۹ - ما ، مو : مُتابع حقّ گردان .
۱۰ - ما، مو : متابع دل گردان و این هر دو اصل قوی است .
۱۱ - ما، مو : کار مُریدان بُوَد که از مکاثرهٔ ... باز ستانندش.

و اندیشه هایِ {ژ۳۰۱} ناموافق به درجه یی ازوی مُنقَطِع گرداند، که جز یادِحَقّ فکری دیگر نماند، و اندر تدبیر صحّت و حفظ اموَر، و نَظَر اندر آیات حقّ بندد، تا مَحلِ مَحبَّت شود. و خود را مُتابِعِ دل گردانیدن کار کاملان باشد، که حقّ - تعالی - دلِ ایشان را، به نورِ جَمال، مُنوَّر گردانیده باشد، و از همه اَسْباب و عِلَّت رهانیده، و به درجهٔ اَعْلی رسانیده، خِلْعَت ۵ قُرْب بر افکنده، و به اَلْطافِ خود بدان تَجَلّی کرده، و به مُشاهَدَت و قُرْب بدان تَوَلّی کرده. آنگاه او تن را مُوافقِ دل گرداند.

پس آن گروه پیشین، صاحب القلوب باشند، و این گروه مَغْلُوب القلوب، و آن که صاحبُ القَلْب بُوَد، مالكُ القَلْب بُوَد و باقی الصِّفة. و آن که مَغْلُوب القَلْب بُوَد، فانی الصِّفة باشد. و حقیقت این مَسأله بدان باز گردد که خداوند - عزَّ و جَلَّ - گفت: ۱۰ «إلاّ عبادك منْهُمُ الْمُخْلَصینَ.» {مو ۱۳۲} و اندر این دو قرائت است: «مُخْلِصینَ» خوانند به کَسْرِ لام، و «مُخْلَصینَ» خوانند به نَصْبِ لام. و «مُخْلِص» فاعل بُوَد و بَاقی الصِّفة، و «مُخْلَص» مفعول بُوَد و فانی الصِّفة. و این مَسأله به جای دیگر مُشرَّح تر از این بیارم، اِنْشاءَ اللّهُ - تعالی -، و به حقیقت آنان که فانی الصِّفة باشند بزرگوارتر از آن باشند، که تن را مُوافق دل گردانند، که دل هاشان اندر حضرت حقّ مُحَوَّل بُوَد، و اندر ۱۵ مُشاهَدَتِ وی قایم. از آن گروه که باقی الصِّفة باشند، {ما۱۱۹} و دل را به تَکَلُّف، موافق اَمْر گردانند. و بنای این مَسأله بر اَصْلِ صَحْو و سُکْر و مجاهَدَت و مُشاهَدَت باشد. وَاللّهَ اَعْلَمَ بِالصَّواب.

{ ۳. اَبوعَلی الحَسَن بن اَبی الحُسَیْنِ البَصْرِیّ. رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه. }

وَ مِنْهُم و نیز امام عَصْر، و فرید دَهْر، ابو علی الحسن بن ابی الحسین البَصْرِیّ - رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْه -، و گروهی کُنْیَتَش اَبُو مُحَمّد کنند و گروهی ابو سعید. وی را قَدْری و

---

۱ - ما: به درجه درجه از وی ما، مو: منقطع گردانند ما، مو: از «که جز» تا «نماند» ندارد. ۲ - ما: تدبیر صحبت مو: محبّت شوند، ما: بُود. ۳ - ما: کاملان بُود. ٤ - ما: «باشد» ندارد، مو: گردانیده است. ما، مو: علل برهانیده. ۵ - ما، مو: و خلعت قرب در بر ایشان افکنده ما: مشاهدت قرب. ٦ - ما: دل گردانیده، مو: گردانید. ۷ - ما: گروه صاحب صاحب القلوب ما، مو: و این گروه دیگر. ۸ - ما، مو: صاحب القلوب بود مالك القلوب بُوَد .. مغلوب القلوب. ۹ - ژ: مسئله بدان ما، مو: خداوند گفت عزّ و جل.
۱۰ - ما: و اندرین معنی ما: خوانده اند بکسرلام ... خوانده اند بنصب لام و مخلصین بکسرلام فاعلٌ بود.
۱۳ - ما: آنانی که فانی الصّفة ما، مو: بزرگوارتر که تن را. ۱٤ - ما، مو: که دلهای ایشان. ۱٦ - و مشاهدت و مجاهدت باشد.
۱۷ و ۱۸ - ما، مو: ابی الحسین البصری رضی اللّه عنه. ۱۹ - مو: ابو محمّد گویند.

خَطَری بزرگ است به نزدیك اهل این عِلْم ، بَلْ کُلّیِ عُلوم. و لطیف الاشارة بوده است اندر مُعامَلَت .

و اندر حِکایات یافتم که اَعْرابیی به نزدیك وی آمد ، { ژ ۱۰٤ } و وی را از صَبْر بپرسید ؟ گفت : « صبر بر دوگونه است : یکی صَبْر اندر مَصیبات و بَلیّات ، و دیگر صَبْر ۵ بر مَنْهیّات .» اَعْرابی گفت : « اَنْتَ زاهِدٌ ، مارَ أَیْتُ اَزْهَدَ مِنْكَ . » : « یعنی تو زاهدی ، که من زاهدتر از تو هرگز ندیدم ، و صابر تر نه . » حَسَن گفت : « یا اَعْرابی ! امّا زُهدِ من به جُمله رَغْبَت است ، و صَبْرِ من جَزَع ! » { مو ۱۳۲ } اَعْرابی گفت : « تفسیر این سخن بامَن بگوی که اعتقاد من مُشَوّش گشت .» گفت : « صَبْرِ مَنْ اندر بلا و یا اندر طاعت ناطق است به ترسِ مَن از آتش دوزخ . و این عینِ جَزَع بُوَد . و زُهدِ من اندر ۱۰ دنیا رغبت است به آخرت . » و این عَیْنِ رَغْبَت بُوَد . بَخ بَخ آن که نصیب خود را از میانه برگیرد تا صَبْرَش مرحقّ را بُوَد - جَلّ جَلالُه - خاصّ ، نه مر اَمنْ تَنِ خود را از دوزخ . و زُهْدَش مرحقّ را بُوَد - عَمَّ نَوالُهُ - مُطْلَق، نه رسیدنِ به بهشت . و این علامت صِحّت اخلاص است .

و هَمْ از وی می روایت کنند - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْهِ - که گفت: «إِنَّ صُحْبَةَ الأَ شْرارِ تُورِثُ ۱۵ سُوءَ الظَنِّ بِالأَخْیارِ.» : « هر که باطایفهٔ { ما : ۱۲۰} بَدان صُحْبَت کند ، به نیکان آن طایفه بَدْگُمان شود.» و این قولی سخت مُتْقَن است، و اندر خور مراَهْل این زمانه را ،

---

۱ - ما ، مو : بزرگ است اندر علم و معاملت به ما : علوم اهل این طریقت و لطیف .
۲ - ما : اندر علم معاملت . ۳ - ژ : که اعرابی به .
٤ - ما : از صبر پرسید ما : صبر بر دو وجه است ما : و اندر بلیّات .
۵ - ما : بر منهیّات از چیزهای که خدای (مو : خداوند) تعالی ما را از آن بازگشتن فرموده است و از متابعت آن نهی فرموده (مو : کرده) است .
٦ - ما ، مو : هرگز زاهد تر از تو ندیده ام .
۸ - ما ، مو : مرا بگوی که اعتقادم ما ، مو : صبر من بربلا.
۹ - مو : عین جزع است ما : در دنیا .
۱۱ - ما ، مو : بر حقّ را بُوَد نه مرا مَنْ تن .
۱۲ - ما ، مو : مرحقّ را بُوَد مطلق نه مر رسیدن خود را .
۱٤ - ما ، مو : روایت می آرند مو : که گفت صحبة الأشرار .
۱۵ - ما ، مو : هر که با این طایفه . ۱٦ - ما : آن بزرگان بدگمان ما ، مو : قول سخت متقّن .

که جمله مُنْکِر انند مر عزیزانِ حَضْرتِ حَقّ - جَلَّ جَلالُهُ - را ، و آن ، از آن افتاده است
که با این مُسْتَصْوِفان ، و اَهْلِ رَسْمِ صُحْبت کنند ، و فِعْلِشان بر خیانت بینند ، و
زبان شان بر دروغ و غیبت ، و گوشِشان بر استماع دو بیتی برهَزْل و بَطالَت ، و چشمِشان
بر لَهْو و شَهْوَت ، و هِمَّتِشان جُمله جَمْع کَرْدنِ حَرام ، و شُبْهَت پندارند ، که مُتَصَوِّف را
۵ مُعامَلَت همین است ،و یا صوفیان را مَذْهب چنین . لابَل که فِعْلِشان همه طاعت است ،
و زبان شان ذاکر حقّ و حقیقت ، و گوشِشان مَحَلِّ اِسْتِماع { ژ۵ . ۱} شریعت { مو ۱۳٤} ،
و چشمشان موضع جمال مُشاهَدَت ، و هِمَّتِشان همه جمع اندر مَحَلِّ رؤیت .

اگر قومی پدیدار آمدند که اندر سیرتِ ایشان ، خیانت بردست گرفته اند . خیانت
خاینان بدیشان باز گردد ، نه بدان احرارِ جهان و ساداتِ زمان . پس کسی با اشرار قومی
۱۰ صحبت کند ، آن از شَرِّ وی باشد ، که اگر اندر وی خَیْری بودی ، با اخیار صحبت
کردی، « أَلْجِنْسُ مَعَ الجِنْسِ . » اَثَر است . پس مَلامَتِ هر کسی مر خود را است ، که
صحبت با سَزا و کُفْو خود کند ،مُنْکِرانِ ایشان اَشَرّ و اَرْذَلِ خَلْقِ خَدایند - جَلَّ جَلالُهُ - ، که
صُحْبتِ ایشان با اَشَرّ و اَرْذَلِ ایشان بوده است ،تا هَوایی و مُرادی نیافته اند، بر ایشان مُنْکِر
شده اند ، و یا اقتدا بدیشان کرده اند . چون ایشان مُهْلِك شده اند . سُوی { ما ۱۲۱}
۱۵ آن اَخْیار و عزیزان خداوند - تعالی - نیامده اند ، که به چشم رضا اندر اخیار ایشان
نگریستندی ، و صحبتِ اخیار ایشان را به جان و دل بخریدندی ، و از عالَم ، طَریقِ ایشان
بگزیدندی ، و به بَرَکاتِ ایشان به مقصود دو جهان برسیدندی ، و از کلّ ببریدندی . و
اندر این معنی گفته اند ، شعر:

فَلاتَحْقِرَنْ نَفْسی و اَنْتَ حَبیبُها　　فَکُلُّ اُمْرِئٍ یَصْبُوا إلی مَنْ یُجانِسُ

---

۱ - ما ، مو : جمله منکرند　ما، مو : حقّ را و آن از.　۲ - ما ، مو : با این متصوّفان و .

۳ - ژ: پُر دروغ　ما ، مو : گوش ایشان ، ما : چشم ایشان . ٤ - ما : برجمع کردن حرام . ۵ - ما، مو : مذهب همین لابُدّ.

٦ - ما : و زبان ایشان بر کلام حقّ و ثمرهٔ محبّت حقّ و سرِّ ایشان محلّ محبّت حقّ و گوش ایشان .

۷ - ما : و چشم ایشان ... ما، مو : و همّت ایشان همه جمع اسرار .

۸ - ما، مو : اندر زمرهٔ سیرت ایشان و رفتار ایشان .... گرفتند حال خاینان . ۹ - ما، مو : که با شرار.

۱۱ - ما ، مو : « الجنس .. است » ندارد . ۱۱و۱۲ - ما، مو : صحبت ناسزا مو : همتاو. و غیر کفو خُود کند و منکران ایشان اشرار و اراذل . ۱۳ - ما، مو : با اشرار و اراذل ما ، مو : و مراد هواء نَفْس خود پس از ایشان . ١٤ - ما، مو : بدیشان نکرده اند و یا اقتدا بدیشان کرده اند بسوای. ۱۵ - ما، مو : نگریسته اند . ١٦ - ما ، مو : و مر صحبت ایشان را .. خریده ما ، مو : کلّ عالم ... برگزیده . ۱۷ - ما، مو : دو جهانی رسیده ... ببریده . ۱۹ - ما: من یجانسوا.

{ ٤ـ سَعید بن مُسَیَّب - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - . }

وَ مِنهُم و نیز رئیس عُلَما ، و مقتدای فُقَها ، سعید بن مُسَیَّب - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - عظیم الشأن ، و رَفیعُ القَدْر بُود : و عزیز القوم { ژ ۱۰٦} ، و حمید { ژ ۱۰٦ } الصَدر . و وی را مَناقب بسیار است در فنون عِلم از فِقْه و تَوْحید ، و حقایق و تفسیر ، و ۵ {مو ۱۳۵ } شعر و لغت ، و غیر آن . و گویند : مردی عَیار نَمای و پارسا طَبْع بود ، نه پارسا نَمای عَیارْ طَبع . و این طریقی ستوده است اندراین قصّه ، و محمود به نزدیك جمله مشایخ - رَضِیَ اللّهَ عَنهُم - .

و ازوی روایت آرند که گفت : « اِرْضِ بِالیَسیرَ مِنَ الدُّنْیا مَعَ سَلامَةِ دینِكَ کَما رَضِیَ قَوْم بِکَثیرِها مَعَ ذهابِ دینِهِمْ . » : « راضی گَرْد به اندکی از دنیا با ۱۰ سلامت دینت چنان که راضی شدند ، قومی به بسیاری آن ، و رفتن دین ایشان از ایشان.» یعنی فَقْر با سلامت ، بهتر از غنای با غفْلت : که فقیر چون اندر دل نگرد ، اندیشهٔ زیادت نیابد ، و اندر دسْت خود نگرد ، قناعت یابد . و غنی اندر دل نگرد ، اندیشهٔ زیادتی دنیا یابد، و اندر دست خود نگرد ، دنیا پُر شُبْهَت بیند .

پس رضای دوستان به خُداوندی خداوند ، بی غفلت :بهتر از رضای غافلان به دنیای ۱۵ غرُوَر و آفت، و حسْرَت وَ ندامت،و زلّت و مَعْصیَت.پس چون بلا بیاید،غافلان گویند: « اَلْحَمدُ لِلّه که بر تن نَیامَد ! » و دوستان گویند : « اَلْحَمدُ لِلّه که بر دین نیامد . » اگر تن اندر بَلا بُوَد چون دل اندر لِقا بُود ، بلا بر تن خوش گردد . و چون دل اندر غفْلت

---

۱ - ما ، مو : فقیه الفقها .

۲ و۳ - ما ، مو : رضی اللّه عنه که رفیع القدر و عظیم الشان بود و حمید الصّدر و عزیز القول .

٤ - ما ، مو : اندر فنون از علم فقه . ٦ - ما ، مو : نه پارسای و عیّار طبع و این طریق ما ، مو : اندرین و محمود . ۹ - ما : بکثْرها مع ، مو : بکثرتها مَعَ ، ما ، مو : راضی شَو .

۱۰ - ما، مو : بارفتن دین ایشان یعنی . ۱۲ - ما، مو : و قناعت یابد و غنی چون اندر دل اندیشهٔ زیادت یابد. ۱۳ - ما ، مو : خود یابد پُرشبهت . ١٤ - مو : به خداوندی بی غفلت .

۱۵ - ما، مو : پُر غرُور و پُر حسرت و ندامت بهتر .

۱٦ - مو : برتن ما ما، مو : بر دین ما ۱۷ - ما : اندر دل لقا مو : مو : اندر دل بقا .



بُوَد ، اگرچه تن اندر نعمت بُوَد : آن نعمت نَبود ، نَقمت بُوَد . و به حقیقت ، رضا به قلیل دنیا ، کثیر دنیا بُوَد : و رضا به کثیر دنیا ، قلیل دُنیابُوَد . از آنچه قلیل آن چون کثیر آن است .

و از وی می آید - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - که : اندر مَکّه نشسته بود. مردی به نزدیك وی ۵ آمد و گفت : « مرا خَبَر ده از حَلالی که اندر او حَرام نباشد ، و از حَرامی که اندر او حَلال نباشد ! » وی گفت - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - : « ذِکْرُ اللّه حَلالٌ ، لَیْسَ فیه حَرامٌ : و ذِکْرُ غَیْرِه حَرامٌ ، لَیْسَ فیه حَلالٌ . » : «یاد کرد حَقّ - تَعالی - حَلالی است که دروی هیچ حَرام نیست : و یاد کردِ دیگران ، غیر حلال است . » از آنکه اندر ذِکر وی نجات است ، و در ذکر غیرِ وی هلاك . « وَاللّهُ اَعْلَمُ بِالصَّواب . »

۱ - ما ، مو : آن نعمت انعمت نبود .
۲ - ما ، مو : دنیا بکثیر .
۳ - ما ، مو : قلیل او چون کثیر او .
٤ - ما ، مو : و هم از وی می آید که اندر مکّه.
۵ - ما ، مو : و حَرامی که　مو : حلال نَبوَد.
٦ - ما ، مو : وی گفت ذکر الله.
۷ - ما : یاد کردن وی تعالی ، ما ، مو : هیچ حرام بیحرام .
۸ - ما ، مو : و یاد کردن دیگران حرامی است بی حلال ازانچه اندر ذکر خدا و اندر ذکر غیر خدا .
۹ - ما ، مو : و باللّه التّوفیق.

بابٌ فی ذِکْرِ أئمّتِهِمْ مِنْ اَتْباعِ التّابعینَ اِلی یَوْمِنا

{۱. حَبیبُ الْعَجَمیّ - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - . }

مِنْهُم شجاعِ طریقت ، وَ مُتمکّنِ اندر شریعت ، حَبیب العَجَمیّ - رضی اللّه عَنْه - بلند همّت و با قیمت بود . و اندر مَرْتَبه گاه مردان ، قیمتی و خَطَری عظیم داشت . توبهٔ وی ابتدا بردَست خواجه حَسَن بَصْری - رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْه - بود. وی اندر اوّلِ عهْد، ربادادی و
۵ فساد کردی . خدای - عزّ و جلّ - به کمال لُطفِ خود اورا توبهٔ نصوح داد ، و توفیق ارزانی داشت . تا به درگاه وی - جلّ جَلالُهُ - بازگشت ، و لَخْتی از عِلْم بیاموخت از حَسَن . زبانش عَجَمی بود . بر عَرَبیّت جاری نگشته بود . خداوند - تعالی وَ تَقَدّس - وی را به کرامات بسیار مخصوص گردانید، تا به دَرَجتی که نماز شامی ، حَسَن بصری به دَرِ صومعهٔ وی بگذشت . وی اقامت نماز شام گفته بود ، و اندر نماز ایستاده . حسن
۱۰ اندر آمد ، و اقتدا بدو نکرد .از آنچه زبان وی بر خواندنِ قرآن جاری نبود . به شب که بخَفت ، خداوند را - سُبْحانَهُ و تَعالی - به خواب دید . گفت : « بار خدایا ! رضایِ تو اندر چه چیز است ؟» گفت :« یا حَسَن ! رضای ما یافته بُودی ، قَدْرِش ندا نستی ! » گفت : «بار خدایا ! آن چه چیز بود ؟ » گفت : « اگر تو از پَسِ حَبیب ، دوش نماز بکردی ، و صِحّت نیّتش ، تُرا از اِمْکانِ عِبارتش باز نداشتی ، ما از تو راضی شدیمی . »
۱۵ و اندر میانِ این طایفه معروف است که چون حَسَن از کَسانِ حَجّاج بگریخت ، به صومعهٔ حبیب اندر شد . ایشان بیامدند و گفتند :« یا حبیب ! حَسَن را جایی دیدی ؟ » گفتا : « بلی ! » گفتند : « کجاست ؟ » گفتا : « اینك در صومعهٔ من است ! » به

---

۱ - ما : باب یازدهم ما ، مو : من تَبِع التّابعینَ الی یومنا هذا رضی اللّه عنهم .
۳ - ما : و منهم ما : رحمة اللّه علیه ما ، مو : خَطَرِ عظیم . ٤ - ما ، مو : توبهٔ ویرا ما، مو : بر دست حسن بصری رضی اللّه عنه و اندر . ۵ - ما: و از هر جنس فساد کردی خداوند تعالی به کمال خود ویرا توبهٔ نصوح ارزانی داشت .
٦ - ما، مو : « توفیق ارزانی داشت » ندارد ما ، مو : به درگاه خداوند بازگشت .
٦و ۷ - ما ، مو : از علم معاملت ازحسن بصری رحمة اللّه علیه بیاموخت.
۸ - ما ، مو : مخصوص کرده بود تا به درجتی رسید که نماز شام ... بر در ...
۹ - ما ، وی برگذشت ، مو،ژ : وی گذشت وی قامت نماز . ۱۰ - ما ، مو : باو نکرد زانچه زبان وی بر عربیّت ما : چون به شب بخفت .۱۱ - ما ، مو : خداوند را به خواب دید . ۱۲ - مو : چه چیز است تا بدان مشغول باشم . ما : رضای من . ۱۳ - ما، مو : آن چیز چه بود؟ ما ، مو : از پس حبیب نماز میکردی. ١٤ - ما ، مو : نیّت وی ما ، مو : انکار عبادتش باز نداشتی من از تو راضی شدی .
۱۵ - ما ، مو : حسن بصری . ۱٦ - ما ، مو : اندر صومعهٔ وی شد ، ما ، مو : هیچ جا دیدی ؟
۱۷ - ما ، مو : گفت بلی، ما ، مو : کجا شد گفت اینك وی اندر صومعهٔ من فروشد.

صومعه اندر آمدند . کس را ندیدند ، و پنداشتند که حبیب بر ایشان اِستِهزا می کند . وی را جفا گفتند که راست نمی گویی . و وی سوگند یاد کرد که راست می گویم ، و اینك در صومعهٔ من است .دیگر باره و سدیگر باره اندر آمدند ، و نیافتندش ! برفتند . حَسَن بیرون آمد و گفت :« یا حبیب ! دانم که خدای - تعالی - به برکات تو ، مرا بدین ۵ ظالمان ننمود . چرا گفتی با ایشان که وی در این جای است ؟ » گفت : « ای استاد ، نه به بَرَکاتِ من بود که تُرا ننمودند بدیشان ، بل که به بَرکاتِ راست گفتن من ترا ندیدند . اگر من دروغ گفتمی ، مرا و تُرا هر دو رَسْوا کردندی ! »

و وی را از این جنس کرامات بسیار است . از وی پرسید ند که : « رِضای خُداوند - تعالی - اندر چه چیز است ؟ » گفت : « فی قَلْبٍ لَیْسَ فیهِ غُبار اَلنِّفاقِ . » « اندر ۱۰ دلی که اندر او غُبار نفاق نباشد.» از آنچه نِفاق خِلافِ وِفاق باشد ، و رِضا عَیْنِ وِفاق . و مَحَبَّت را با نِفاق هیچ تعلّق نیست . و محلّش رضا است . پس رضا صفت دوستان بُود ، و نِفاق صفت دشمنان . و این سخنی بزرگ است . به جای دیگر بیان کنم - اِنشاءَ اللّهُ - .

{۲. مالِك بن دینار - رَضِیَ اللّه عَنْه - . }

وَ مِنْهُم بَقیَّهٔ اَهْلِ اُنس ، و زَیْنِ جُملهٔ جنّ و انْس ، مالك بن دینار -رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - ، ۱۵ صاحِبِ سِرّحَسَنِ بصری بود.و از بزرگانِ این طریقت بُود.و وی را کراماتِ بسیار مشهور است و اندر ریاضت خصال مذکور.و دینار بنده بوده است.و مَولودِ وی اندر حال

---

۱ - ما، مو : اندر باز شدند کس را ندیدند پنداشتند که حبیب باایشان . ۲ - ما : نمی گویی که اینجاست و وی . ۳ - ما ، مو : در صومعه است دیگر باره در شدند و سه دیگر باره اندر شدند و نیافتند و بازگشتند . ۵ - ما : مرا بدیشان ننمود ما: بدیشان که وی باین .

۷ - مو: هر دور را رسوا. ۸ - مو : و از وی . ۹ - ما، مو : خدای اندر چیست ؟

۱۰ - ما ، مو : اندر آن غبار. ۱۱ - مو : و محبّتش رضا است . ۱۲ - ما، مو : و این سخن سخت بزرگ است و به جای دیگر بیان کنیم انشاء اللّه تعالی و باللّه التّوفیق و منه العون.

۱٤ - ما ، مو : نقیب اهل ما : مالك دینار رحمة اللّه.

۱۵ - ژ : صاحب حسن بصری بود ما، مو : بود رحمة اللّه وی را کرامات مشهور.

۱٦ - ما : اندر ریاضات ما، مو : دینار بنده بود و مولد وی .

پدر بود. و ابتدای حالتِ وی آن بود که شبی که صبْحِ دَولَتِ الهی ، شُعلَه از انوارِ خود برجانِ مالكِ دینار نثار خواست کرد ، وی آن شب درمیانِ گُروهی حریفان ، به طَرَب ، مشغول بُود . چون جُملَه بخفتند - حقّ ، جَلَّ جَلالُهُ - بختش بیدار گردانید ، تا از میانِ رودی که می زدی، این چنین خوش آوازی بر آمد که :« یا مالِكُ ! ما لَكَ اَنْ ۵ لاتَتُوبَ؟ » : «یا مالك ! تو را چه بوده است که توبه می نکنی ؟» دست از آن جُملَه بداشت، و به نزدیك حَسَن آمد، و اندر توبه قَدَمی دُرُست کرد. و مَنْزِلَتَش به جایی رسید که وقتی در کشتی نشسته بود، جوهری اندر کشتی غایب شد . وی مَجْهُول تَرهَمه قوم می نمود . وی را به بُردنِ آن تُهْمَت کردند . سَر سُوی آسمان کرد . اندر ساعت ، هرچه اندر دریا ماهی بود ، همه بر سَرِ آب آمَدَند. و هر یك جوهری اندر دهان گرفته . از آن جُمله ، ۱۰ یکی بِستد و بدان مَرْد داد و خود قَدَم بر سَرِ آب نهاد،و بر روی آب خوشی برفت،تا به ساحل بیرون شد .

و از وی می آید که گفت : « اَحَبُّ الأَعْمالِ عَلَیَ الإخْلاصُ فِی الأَعْمالِ .» : « دوسترین کردارها بر من اخلاص است اندر کردارها .» از آنچه عَمَل به اِخْلاص ، عَمَل گردد، و اِخلاص {مو ۱۳۹} مر عَمَل را به دَرَجهٔ روح بُوَد مر جَسَد را . چنانك جَسَدِ بی روح ۱۵ جَمادی بُوَد .عَمَل بی اخلاص هَبایی بُوَد . امّا اِخلاص از جُملهٔ اَعمال باطن است ، و طاعات {ما ۱۲۵} از اَعْمال ظاهر . و اَعْمالِ ظاهر با اَعْمالِ باطنْ تمام شود . و اَعْمال باطن به اَعْمال ظاهر قیمت گیرد. چنان که اگر کسی هزار سال به دلِ مُخْلِص بُوَد، تا عَمَل به اِخْلاص نکند ، اِخْلاص نباشد. و اگر کسی به ظاهر هزار سال عَمَل می آرد، تا اخلاص به عَمَلِ وی نپیوندد، آن عَمَلِ وی ، عَمَل نگردد.

---

۱ - ما : پدر او بود و ابتدای توبهٔ وی . ۱ و ۲ - ما ، مو : از « که صبع دولت ... شب درمیان» ندارد.

۲ - ما، مو : گروهی به طرب ما: بجمله .

٤ - ما، مو : از « حقّ» تا « برآمد که » ندارد و به جای آن : « آنگاه از عودی که می زدند آواز برآمد یا » مو : ای مالك تو را چه بود . ۵ - ما ، مو : نمی کنی ما، مو : نزدیك حسن .

٦ - ما، مو : قدم درست کرد ما، مو : وقتی اندر کشتی بود. ۷ - ما، مو : مجهول تر از همه بود .

۸ - ما ، ماهی اندر سیر ، مو : ماهیان بودند همه به سَر آب بر آمدند و جوهری هر یك اندر .

۱۰ - ما ، مو : آب دریا برفت مو: بیرون شد. ۱۱ - مو : وازوی می آرند که احبُ ما: دوست ترین . ۱۲ - مو : یا اخلاص .

۱۳ - ما، مو : چنانچه جسد . ١٤ - ما: و عمل بی اخلاص.

۱۵ - ما : از جمله اعمال . ١٦ - ما، مو : مخلص باشد، ما ، مو : باخلاص وی نه پیوندد .

۱۷ - ما: عمل هزار سال می آرد. ۱۸ - ما: و آن عمل وی طاعت نگردد.

{۳ - اَبو حَلیم حَبیب بن سَلیم الرّاعی - رَضِیَ اللّه عَنْهُ - .}

وَ مِنهُم فقیر خطیر ، و بر همه اولیا امیر ، ابو حَلیم حبیب بن سلیم الرّاعی - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - ، اندر میان مَشایخ منزلتی بزرگ داشت . و وی را آیات و براهینِ روشن بسیارست اندر جُملهٔ اَحوال . و صاحبِ سلمانِ فارسی بود - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ -. روایت کند ۵ از پیغمبر - صَلَّی اللّه عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - که گفت :« نِیَّةُ الْمؤمنِ خَیْرٌ مِنْ عَمَلِه .» صاحب {ژ . ۱۱} گوسفندان بُود. بر کرانهٔ فُرات نشستی ، و طَریقش عَزْلَت بُود. یکی از مشایخ روایت کُنَد که : « من بدو بر گذشتم ، وی را یافتم اندر نماز . و گرگی گوسفندان وی نگاه می داشت . گفتم : این پیر را زیارتی کنم که علامتی بزرگ می بینم بروی . زمانی ببودم تا از نماز فارغ شد . بر وی سلام گفتم .» گفت :« ای پسر ! به چه کار آمدی ؟ » گفتم : ۱۰ «به زیارتِ تو.» گفت :« خَیَّرَکَ اللّهُ !» گفتم : « اَیُّهَا الشَّیْخ ! گرگ با میش موافق می بینم !؟» گفت از آنکه راعی میش با حقّ موافق است .» این بگفت و کاسهٔ {مو . ۱٤} چوبین زیر سنگی داشت.دو چشمه روان شد:یکی شیر،و یکی عَسَل !گفتم:« اَیُّها الشَّیْخَ ! این درجه به چه یافتی؟» گفت:« به مُتابَعَتِ مُحَمَّد - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم-. ای پسر ! قوم موسی مر او را مُخالِف بودند ، مَعَ هذا سنگ ایشان را آب داد. و موسی نه به درجهٔ ۱۵ مُحَمَّد بود.چون من مُحَمَّد را متابع باشم،سنگ مرا انگبین و شیر دهد،بَس عَجَب

۱- ما: ذکر حبیب الرّاعی رحمة اللّه علیه . ۲- ما: رحمة اللّه علیه . ۳- ما: اندر مشایخ ما : بزرگ دارد .
٤- ما ، مو : احوالش صاحب سلمان فارسی بود و وی روایت میکند از پیغامبر .
٥- ما : حبیب صاحب . ٦- ما: بر کنارهٔ فرات ، مو : کنار .
۷- ما، مو : وقتی که من بروَ ما ، مو : گرگ مر گوسفندان ویرا .
۸- ما : علامات بزرگی می بینم اندر وی زمانی منتظر بودم .
۹- ما: به چه کار آمد . ۱۰- ما: تو آمدم ما ، مو : گرگ را بامیش.
۱۱- ما، مو: از آنچه راعی میش با حقّ گرگ موافقت است ما، مو : اندر زیر سنگ .
۱۲- ما، مو : دو چشم روان از آن سنگ بگشاد مو : یا اَیُّها الشَّیخ .
۱۳- ما، مو : محمّد رسول اللّه ما ، مو : گفت ای پسر .
۱٤- ما، مو : موسی علیه السّلام با آنکه مر اورا ما، مو : سنگ خاره (مو : خارا) ایشان را .
۱۵- ما، مو: محمّد صلّی اللّه علیه و آله وسلّم ما، مو : آخر مرا شیر و انگبین ندهد .... و محمّد صلّی اللّه علیه و آله وسلّم بهتر از موسی بود.

نبوَد!؟ »گفتمش : « مرا پندی {ما ۱۲٦} ده.» گفت : « لاتَجْعَلْ قَلْبَكَ صَنْدُوقَ الحِرْصِ وَ بَطْنَكَ وعاءَ الحرَام .» : « دل را مَحَلِّ حِرص مگردان ، و مِعْده را جایِ حَرام مَساز .» که هلاك خَلْق اَندر این دو چیز است ، و نجات اندر حفظ این دو .

و شیخ مَرا از وی - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - روایاتِ بسیار بُود، امّا در این وقت ، بیش از

۵ این مُمکن نگشت که کُتُب به حضرت غَزْنِین - حَرَسَهَا اللّهُ - مانده بُود، وَ مَنْ اندر دیار هِنْد ، اندر میانِ ناجنسان گرفتار مانده. وَ اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِین .

{٤ - اَبو حازِم اَلمَدَنِیّ - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ . -}

وَ مِنهُم پیر صالح ، و به صَلاح صالح ، ابو حازم اَلْمَدَنِیّ - رَضِیَ اللّه عَنْهُ - ، مقتدای بعضی از مشایخ بُود ، و وی را اندر مُعامَلَت حظّی وافر ، و خَطَری بزرگ ، و اندر فَقْر

۱۰ قدَمی ثابت ، و{ژ۱۱۱} دَمی صادِق، و اندر مُجاهَدَت رَوِشی تمام . و عَمْرو بن عثمان المکّی - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - در اَمرِ وی به جدّ باشد ، و کلام وی اندر همه دل ها مقبول است ، و اندر بیشتر از کتب مَسطُور .{مو ۱٤۱}

این عَمْرو بن عثمان از وی روایت کند که او را گفتند : « ما مالُكَ؟» قال : «اَلرِّضا عَنِ اللّهِ وَ اَلْغِناء عَنِ النّاسِ.»:مال تو چیست ؟» گفت:« مالِ مَنْ رضا به

۱۵ خداوند-تَعالی-و بی نیازی ازخَلْقِ وی.»ولامُحاله هرکه به حقّ راضی بُود،از خَلْق

۲-ما : دل از محلّ آز (مو : آژ) مکن و شکم را موضع حرام مکن .

۳- ما ، مو : این دو چیز . ٤- ما ، مو : و شیخ - رضی اللّه عنه - مرا از وی روایات بود امّا اندر وقت من ضیقی بود . ۵- ما ، مو : ممکن نشد که کتب من به حضرت غزنی ، ما : هند در بلدهٔ نور که از مضافات مُلتانست درمیان.

٦- ما ، مو : مانده شده بودم و الحمدللّه علی السّراء والضّراء (مو : شده)و الحمدللّه.

۷- ما : ذکر ابو حازم المدنی رحمة اللّه علیه . ۸- ما، مو : و به صلاح ابو حازم المدنی رحمة اللّه علیه .

۹- ما ، مو : اندر معاملات ، ما، مو : خطر بزرگست .

۱۰- ما ، مو : قدمی صادق و دمی ثابت ما : ورزش تمام ، مو : روشنی تمام . ۱۱- ما : رحمة اللّه علیه اندر مرا . ۱۲- ما ، مو : و در بیشتر کتب مسطور . ۱۳- ما : ازو روایت کرد که ویرا .

۱٤- ما ، مو : رضاء خداوند است تعالی . ۱۵- ما ، مو : از خلق و لامحال هر که با حقّ.

مُستَغنی بُوَد،و خزینهٔ بزرگتر مرد را،رضای خداوند است- تعالی و تقدّس- و اشارت به غنای خداوند است . جلّ جَلالُهُ -. پس هر که بدو غنی بُوَد ، از غَیرِ وی مُستَغنی بُوَد ، و راه به جز به درگاه وی نداند، و اندر خَلّاً و مَلّاً، به جز وی را نشناسد، و مُعِزّ و مُذِلّ به جز وی را نداند .

۵ یکی از مشایخ گوید : « به نزدیك وی اندر آمدم ، وی را یافتم خفته . زمانی بِبُودَم تا بیدار شد.» گفت :« اندر این ساعت [ما ۱۲۷] پیغمبر را - صَلّی اللّه علیه وَسلّم- به خواب دیدم که مرا به سوی تو پیغام داد و گفت : « حقّ مادر نگاه داشتن ، بهتر از حجّ کردن ». باز گرد ، و رضای دل وی بجوی .» من از آنجا بازگشتم و به مکّه نَرفتم. از وی بیش از این مسموع ندارم .

۱۰ [۵ - مُحَمّد بن واسِع - رَضِیَ اللّه عَنْهُ - .]

وَ مِنهُم داعیِ اَهْلِ مُجاهَدَت ، و قایم اندر مَحَلِّ مُشاهَدَت ، مُحَمّد بن واسع - رَضِیَ اللّهَ عَنْهُ - که اندر وقت وی چون وی نَبود . و صُحبَتِ بسیار کَس از صَحابه و تابعین دریافته بود .و گروهی را از مشایخ مقدّم دیده .اندراین طریقت بهره یی تمام داشت، و اندر حَقایق، اَنْفاسی عالی و اشارتی کامِل .ازوی آمده است که گفت: « مارَأَیْتُ [ز ۱۱۲] ۱۵ شَیْئاً اِلاّ وَرَأَیتُ اللّهَ فیه . » : « هیچ چیزی ندیدم که نه حقّ را اندرآن بدیدم . »

---

۱ - ما ، مو : بزرگتر مَروَ را رضای خداوند باشد و اشارت بخدایست عزّ و جلّ .
۲ - ما : غیر مستغنی . ۳ - ما ، مو : بجز او را نخواند .
۳و۴ - ما ، مو : از « نشناسد» تا « نداند » ندارد .
۵ - ما ، مو : یکی گوید از مشایخ که ما ، مو : و وی را یافتم . ٦ - ما: پیغامبر را .
۷ - ما ، مو : دیدم بخواب مو : گفت که .
۸ - ما، مو : حجّ گزاردن ما ، مو : و دل ویرا بجوی ما: و از وی .
۱۰ - ما: ذکر محمّد بن واسع رحمة اللّه عَلَیْه .
۱۱و ۱۲ - ما : رحمة اللّه علیه اندر وقت .
۱۲ - ما ، مو : کس از تابعین دریافت کرده بود . ۱۳ - ما، مو : متقدّم یافته و اندر ما : تمام داشته .
۱٤ - ما، مو : حقایق طریقت انفاس عالی و اشارات .
۱۵ - ما، مو : چیز ندیدم که حقّ اندر آن چیز بدیدم و این مقدّم .

و این مقام مشاهدَت باشد که بنده اندر { مو ۱٤۲ } غَلَبهٔ دوستیِ فاعل ، به درَجتی رسد که چون اندر فعْل وی نگرد ، فعْل نبیند ، جمله فاعل بیند . چنان که کسی اندر صورتی نگرد ، مصَوّر بیند ، و حقیقت این به قول خلیل پیغامبر - صلّی اللّه علی نَبیّنا و عَلَیه السّلام - باز گردد ، که ماه و آفتاب و ستاره را گفت : « هذا ربّی . » وآن اندر ۵ حالِ غَلَبهٔ شَوْق بُود ، که هر چه می دید ، جمله به صفتِ محبوب خود می دید ، ازیرا که چون دوستان نگاه کنند ، عالَمی را بینند مقهورِ قَهْرِ وی، و اسیر سُلطانِ وی .و وُجُود این در جَنْبِ قُدرتِ فاعلِ آن مُتلاشی ، و اندر ذُلّ کنِ وی ناچیز . به چشم اشْتیاق اندر آن نگرند ، مقهور نبینند ، قاهر بینند ، مفعول نبینند ، فاعل بینند ، مخلوق نبینند ، خالق بینند . و این اندر باب المشاهدات بیاریم - اِنْشاءَ اللّهُ تَعالی . .

۱۰ و اینجا مر گروهی { ما ۱۲۸ } را غَلَطی می افتد که گویند : گفته است آن مَرْد که « رَأَیْتُ اللّهَ فیه . » این مکان و تجزیت و حُلُول اقتضا کند . و این کُفْرِ مَحْض باشد . از آنچه مَکانِ جِنْس مُتمکّن بُوَد ، اگر تقدیر کند که مُتمکّن قدیم است ، باید که مَکان نیز قدیم بُوَد .و بدین قول دو فساد حاصل آید :یا خَلْق را قدیم باید گفت ، و یا خالق را مُحْدَث . و این هر دو کُفْر باشد.پس این رؤیت او اندر چیزها به معنی آیات { مو ۱٤۳ } ۱۵ و دلایل و براهینِ وی بُوَد اندر چیزها تا بدان مَعْنی که اوّل گفتم . و اندراین معنی رموز لطیف است که به جایگاه {خود} بیارم - اِنْشاءَ اللّهَ .

---

۱ - ژ : رسد کی اندر . ۲ - ما: فضل نه بیند که ، مو : فعل وی نه بیند که ما، مو : فاعل را بیند ... مصوّر را بیند . ۳ - ما ، مو : این کلمه به قول ابراهیم پیغامبر (ژ : علیه السّلام).
٤ - ما، مو : این اندرین حال . ۵ - مو : به صنعت (ما : حال) محبوب خود میدید زیرا که (زیرانچه).
٦ - ما : می بینند ما : و موجودات اند ، مو: و موجدات اندر ما ، مو : متلاشی بینند.
۷ - ما : و در ضمن تکوین او (مو : ناچیز) چون چشم ما : مقهور نه بینند بلکه همه ، مو : همه صانع بینند . ۸ - ما ، مو : و مفعول نه بینند بلکه همه ما ، مو : و مخلوق نه بینند بلکه همه ما، مو : و این را اندر باب مشاهده بیاریم . ۱۰ - ما ، مو : هر گروهی ... ما : غلطی افتد .
۱۱ - ما، مو : و این امکان و تجزیه .
۱۲ - ما، مو : و اگر ما : کسی که مکان مخلوق است باید که نامُمکن (مو : تا متمکّن) نیز بخلوق بود و اگر تقدیر کند که .
۱٤ - ما : پس باین رؤیت .
۱۵ - ما : اندر آن چیزها بدان . ۱٦ - ما، مو : انْ شاءَ اللّه تعالی.

{ ٦ ـ اَبو حَنیفَه نُعمان بن ثابت الَخزاز - رَضی اللّهُ عَنْهُ -. }

وَ مِنهُم امامِ جهان ، و مُقتَدای خَلقان ، شَرَفِ فُقَها و عزِّ عُلَما ، { ژ ۱۱۳ } ابو حنیفه نُعمان بن ثابت الخزّاز - رَضِیَ اللّه عَنْهُ - .وی را اندر عبادت و مُجاهَدَت قَدَمی دُرست بوده است . و اندر اصُولِ این طریقت ، شانی عظیم داشت . و اندر ابتدای اَحوال ، قصد ٥ عُزلَت کرد . و از جُملهٔ خَلق تبرّا کرد ، و خواست که از میانِ خَلق بیرون شود ، که دل از ریاست و جاهِ خَلق پاکیزه کرده بود ، و مُهَذّب، حَقّ را ایستاده ، تاشبی درخواب دید که استخوان های پیغمبر - صَلّی اللّه عَلَیْهِ وَسَلَّم - از لَحَدِ او گِردْ می کرد ، و بعضی را از بعضی اختیار می کند . از نَهیب آن از خواب درآمد . از یکی از اَصْحابِ محمّد بن سیرین بپرسید . او گفت : « تو اندر عِلم ـ پیغمبر - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - و حِفْظِ سُنَّت ۱۰ وی به دَرَجتی بزرگ رسی، چنان که اندر آن مَتَصرّف شوی، و صحیح از سقیم جدا کنی .» و دیگر بار پیغمبر را - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - به خواب دید که وی را گفت:« یا باحنیفه ! ترا سَبَب { ما ۱۲۹ } زنده گردانیدنِ سُنَّت من کرده اند . قصد عُزلَت مَکُن . »

و وی اُستادِ بسیار کس بُود از مشایخ چون ابراهیم اَدْهم و فضیل بن عیاض و داوود طائی و بشْرحافی ، و به جُز از ایشان - رِضْوانُ اللّه عَلَیْهِم اَجْمَعِینَ - . و اندر ۱۵ میانِ علما - رحمهم اللّه - مسطور است که :{ مو ٤٤ } به وقتِ ابَوْ جَعْفَر المَنْصور

---

۱ - ما: ذکر امام اعظم ابو حنیفه نعمان بن ثابت رضی اللّه عنه .۲ - ما، مو : امام امامان و مقتدای سنّیان . ۳ - مو : الخزاز ، ما : رحمة اللّه علیه ما ، مو: اندر مجاهدت و عبادت قدم درست .
٤ - ما ، مو : ابتدای حال . ٥ - ما، مو : و از خلق جمله تبرّا نمود ما: دل را از .
٦ - ما ، مو : پاکیزه گردانیده و مهذّب مر خلق را ما ، مو : به خواب دید.
۷ - ما : پیغمبر را ژ : گرد کرد.
۸ - ما ، مو : اختیار می نمود از هیبت از خواب بیدار شد .
۹ - ما ، مو : پرسید گفت ترا اندر علم پیغامبر و حفظ سنّت به درجهٔ بزرگ .
۱۰ - ما ، مو : و صحیح را از ما : دیگر باره . ۱۱ - ما، مو : که او را گفت یا اَباحنیفه .
۱۲ - ما ، مو : من گردانیده اند . ١٤ - ما، مو : و بشر حافی و بسیار کس اندر علما .
۱۵ - ما ، مو : مسطور و مشهور که اندر وقت .

تدبیر کردند که : از چهار کس یکی را قاضی گردانند . از آن ، یکی امام اعظم ابو حنیفه ، و دیگر سفیان ، و سدیگر مسعر بن کدام ، و چهارم شریك - رَحمَةُ اللهِ عَلَیهِم اَجْمَعِینَ - . و این هر چهار از فُحول عُلَمای دَهْر بودند . کس فرستادند تا جمله را آنجا حاضر گردانند . اندر راه که می رفتند ، ابو حنیفه - رَضِیَ اللهُ عَنْهُ - گفت : « مَنْ اندر

۵ هریك از ما فراستی بگویم اندر این رَفتنِ ما ؟» گفتند: «صواب آید.» گفت: « مَن به حیلتی این قضا {ژ ۱۱٤} از خود دفع کنم و سُفْیان بگریزد، و مسعر دیوانه سازد خود را، و شریك قاضی شود ، » سفیان از راه بگریخت و به کشتی اندر شد و گفت : « مرا پنهان کنید که سَرَم بخواهند بُرید به تأویل این خَبَر که پیغمبر - صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَسَلَّم - فرمود : « مَنْ جُعِلَ قاضِیاً فَقَدْ ذُبِحَ بِغَیْرِ سِکّینٍ !» مَلّاح وی را پنهان کرد. و این هر

۱۰ سه را به نزدیك منصور بردند .

نخست ابو حنیفه را - رَضِیَ اللهُ عَنْهُ - گفت : « ترا قضا باید کرد .» گفت: «ای امیر! من مردی ام نه از عَرَب بلکه از مَوالی ایشان . و سادات عَرَب، به حُکمْ من راضی نباشند .» ابو جعفر گفت : « این کار به نِسبَت تَعَلُّق ندارد. این عَمَل را عِلْم باید ، و تو مُقَدَّم عُلَمای زمانه ای .» گفت : « مَنْ این کار را نشایم . و اندر این قول که گفتم که

۱۵ نشایم {۱۳۰ ما} از دو بیرون نباشد: اگر راست گویم ، خود گفتم که نشایم ، و اگر دروغ گویم ، دروغ گوی مرقضای مسلمانان را نشاید . تو روا مدار {مو ۱٤۵} که دروغ گویی را بیاری و خلیفت خود کنی ، و اعتماد مال و فروجِ مسلمانان بروی کنی . و تو خلیفتِ خدای باشی .» این بگفت و نجات یافت .

---

۱ - ما: از هر چهار ما، مو : امام ابو حنیفه بود و دیگر سفیان ثوری .

۲ - ما، مو : و سوم مشعرم بن کرام و چهارم شریح رحمهم الله.

۳ - ما، مو : علما بوده اند کس فرستاد ما، مو : اندر راهی .

٤ - ما ، مو : ابو حنیفه گفت رحمة الله علیه ما، مو : هر یکی از شما به فراستی چیزی.

۵ - ما ، مو : این رفتن گفتند ما ، مو : این قضا را . ٦ - ما ، مو : و مسعر خود را دیوانه سازد و شریح .

۷ - ما، مو : اندر راه بگریخت . ۸ - ما : پیغامبر .. گفت .

۱۱ - ما: یا ایّها الأمیر من ما : از عرب از موالی . ۱۲ - ما، مو : این کار را با نسب تعلّق نیست که این را علم باید.

۱۳ - ما، مو : من نشایم این کار را ما ، مو : این قول گفتم نشایم .

۱٤ - ما ، مو : که نشایم این کار را اگر راست گویم خود نشایم . ۱۵ - ما، مو : دروغ زن مرقضای ما ، مو : و خلیفهٔ خدای روا مدار. ۱۵و ۱٦ - ما، مو : دروغ گوی را خلیفت خود کنی و دماء و اموال و فرج . ۱٦ - ما، مو : خلیفت خدایی .

آنگاه مسعر - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - پیش رَفت و دَسْتِ خَلیفه بگرفت و گفت: «تو چگونه ای و فرزندان و استوران تو چگونه اند ؟» گفت : « وی را بیرون کنید که دیوانه است» .

آنگاه شریك را گفتند: «ترا قضا بباید کرد .» گفت : « مَنْ مَرْدی سودایی ام . و دماغم خفیف است !» منصورگفت :« مُعالَجَت کُن خود را به عصیدهای مُوافِق و نَبیذهای ۵ مُثَلَّث ، تا عَقْلت کامل شود » .

آنگاه قضا به شریك دادند ، و ابو حنیفه - رضی اللّه عَنْهُ - وی را مهجور کرد . و نیز هرگز با وی سخن نگفت . و این نشانِ کَمالِ حال وی است مر دو معنی را : یکی صِدْق فراستش اندر هر یك، و دیگر سپردنِ راه سَلامت و صِحّت مَلامت ، و خَلْق را از خود دور کردن ، و به جاه ایشان مغرور ناگشتن {ژ ۱۱۵}.

۱۰ و این حکایت دلیلی قوی است مر صِحّت مَلامت را ، که آن چنان سه پیر بزرگوار به حیلت خود را از خَلْق دور کردند. و امروز جملهٔ عُلَما مر این جنس مُعامَلَت را مُنْکِرند. از آنکه با هوا آرمیده اند ، و از طریق حقّ رمیده . خانهٔ اُمَرا را قِبْلهٔ خود ساخته ، و سرای ظالمان را بَیْت المَعْمور خود گردانیده ، و بِساطِ جابران را با « قابَ قَوْسَیْنِ اَوْ اَدْنی» برابر کرده ، و هر چه خلافِ این معانی بُوَد ، هَمَه را مُنْکِر شوند .{مو ۱٤٦}

۱۵ وقتی در حضرت غَزْنَین - حَرَسَهَا اللّهُ - ، یکی از مدّعیانِ {۱۳۱ما} امامت و عِلْم گفته بود که : « مُرَقَّعه پوشیدن بِدعَت است !» من گفتم : « جامهٔ حَشیشی و دیبا و دَبیقی ، جُمله از ابریشم ، که عینِ آن مردان را حرام است از ظالمان بستدن ، وبه الحاح و

---

۱ - مو : مشعر پیش رفت و دست خلیفه منصور . ۲- ما، مو : ستوران تو ما ، مو : منصور گفت بیرون کنید این دیوانه است . ۳ - ما، مو : شریح را گفتند .

٤ - ما ، مو : معالجتی کن خود را بقصدها و معجونها . ۵ - ما، مو : تا عقل تو کامل .

٦ - ما ، به شریح ، مو : با شریح ما ، مو : ابو حنیفه رحمة اللّه علیه .

۷ - ما : و هرگز با وی ما : هر دو معنی را .

۸ - ما، مو : اندر یکی و دیگر ما ، مو : صحّت و سلامت و خَلق را .

۱۰و ۱۱ - ما ، مو : دلیل قوی است مر صحّت و سلامت را که آنچنان سه پیر بحیلت از خلق خود را .

۱۲ - ما، مو : ازانچه با هوا آرامیده اند ما، مو : خاصّه خانهٔ امرارا قبلهٔ خود ساخته اند (مو : ساختند). ۱۳ - ما: گردانیده اند . ۱٤ - ما ، مو : به خلاف این هوای ایشان بُوَد .

۱٦ و ۱۷ - ما ، من گفتم که جامهٔ حشیشی جمله از ابریشم است امامت علم بر مردن حرام است محض آنگاه از .

لِجاج از حرام گردْ کردن ، حرامی مُطْلَق ، آن را بپوشند و نگویند که : بدْعت است . چرا جامهٔ حَلال، از جایی حَلال ، به وَجْهی حَلال خریده ، بدْعَت بُود ؟ اگر نه رَعونت طَبْع و ضَلالَت عَقْل بر شما مُسَلّطَستی ، سخن از این سنجیده تر گوییدی . امّا مر زنان را ، ابریشمینه حَلال باشد ، و دیوانگان را مُباح. اگر بدین هر دو مُقرّ آمدید ، خود را معذور ۵ کردید ، وَ الاّ « فَنَعوذُ باللّه مِنْ عَدَمِ الإنْصاف ! »

و امام اَعْظَم اَبو حَنیفَه - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - گوید که : « چون نَوفَل بن حیّان - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - را وَفات آمد، مَنْ به خواب دیدم که قیامَتَستی ، و جُملهٔ خَلْق اندر حسابگاهندی .پیغمبر را دیدم - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم - مُتَشَمِّر ایستاده بر حوض خود ، {ژ۱۱٦} و بر راست و چپِ وی مشایخ دیدم ایستاده . پیری را دیدم نیکو رُوی ، و بر سَر، ۱۰ مُویِ سفید گذاشته، و خَدّ برخَدّ پیغمبر نهاده و اندر برابرِ وی نوفل را دیدم ایستاده. چون مرا بدید ، به سوی مَن آمَد و سَلام گفت . وی را گفتم : « مرا آب ده.» گفت : « تا از پیغمبر - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم - دستوری خواهم .» {مو ۱٤۷} پیغمبر - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - به انگشت اشارت کرد تا مرا آب داد. من از آن آب بخوردم ، و مر اَصْحاب خود را بدادم ، که از آن جام هیچ کَم نگشته بُود.گفتم :« یا نوفل! بر راستِ پیغمبر - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلّم - آن پیر کیست !؟ » گفت : « ابراهیم خلیل الرّحمن - صَلَواتُ ۱۵ اللّهِ عَلی نَبیِّنا وَ عَلَیْهِ السَّلام- ، و دیگر ابو بکر الصّدیق - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - .» همچنین می پرسیدم و بر انگشت می گرفت ، تا از هفده کس بپرسیدم - رِضْوانُ اللّهِ عَلَیْهِمِ اَجْمَعینَ - .» چون بیدار شدم ، هفده عَدَد برَ انگشْت گرفته داشتم .

---

۱ - ما ، مو : و الحاح حرام دیگر و ملك ظالم حرام از حرام مو: بپوشید و نگویید.

۲ - ما ، مو : به سیم حلال آن بدعت .

۳ - ما، مو : ضلالت نفس و خلالت عقل بر شما سلطانستی سخن ازین پخته تر گوییدی.

٤ و ۵ - ما ، مو : پوشیدن حلال و بر مردان حرام باشد و بر هر دو مقرّید معذورید فنعوذ . ٦- ما، مو : امام ابو حنیفه .

٦- ما، مو : می گوید ما : حیّان وفات یافت . ۷-ما، مو : که قیامت قائم است ما : حسابگاه قائم اند ، مو : جایگاه قائم اند پیغامبر . ۸- ما : مَتَبسّم ایستاده بر لب حوض خود (مو: ویرا).

۹- ما ، مو : و پیری دیدم ما : موی سپید ، ما ، مو : پیغامبر صلّی اللّه علیه وسلّم.

۱۰- ما، مو : و سلام گفت گفتم ما : گفتا از پیغامبر دستوری خواهم پیغامبر .

۱۳- ما : پیغامبر آن پیر . ۱۵- ما، مو : خلیل الرّحمن اللّه ما ، مو : و دیگر بر چپ وی ابابکر صدّیق.

۱٦و ۱۷- ما ، مو : می گرفتم تا از هفده کس چون بیدار شدم هفده عقده کرده بودم بر انگشت .

و یحیی بن مُعاذ الرّازی - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - گوید : « پیغمبر را - صلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسلّم - به خواب دیدم . گفتمش : « اَیْنَ اَطْلُبُکَ ؟ » قال : « عِنْدَ عِلْمِ اَبی حنیفه . » گفت : « مرا به نزد عِلْمِ ابی حنیفه جُوی - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - . »

و وی را اندر وَرَع ، طُرَفِ بسیار است و مَناقب مشهور ، بیش از آن که این کتاب ،
۵ حَمْلِ آن کُنَد.

و مَنْ که - عَلِیّ بن عُثمانِ الجُلّابی اَم - وَفَّقَنِیَ اللّهُ - ، به شام بودم ، بر سَرِ خاک بِلال مؤذنِ رسول - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - خُفته ، خود را به مَکّه دیدم ، اندر خواب ، که پیغمبر - صَلّی اللّه عَلَیْهِ وَسَلّم - از بابِ بَنی شَیْبه اندر آمدی . و پیری را اندر کنار گرفته ، چنان که اَطْفال را گیرند به شفقت . من پیش دویدم و بر دَسْت و پایش
۱۰ بوسه دادم . و اندر تَعَجُّب آن بودم تا آن کیست ؟ و آن حالت چیست !؟ وی به حُکْمِ اعْجاز بر باطن و اندیشهٔ من مُشْرِف شد . مرا گفت : « این امام تو و اهل دیار تو است ! » {ژ۱۱۷} و مرا بدان اُمیدی بزرگ است با اَهْلِ شهرِ خود . و دُرُست گشت از این خواب {مو ۱۴۸} که وی یکی از آنها بوده است که از اوصاف طَبْع فانی بودند ، و به احکام شرع باقی ، و بدان قایم . چنان که برندهٔ وی پَیْغَمبر بود - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - . اگر او خود رفتی ، باقی الصِّفَة بودی . و باقی الصِّفَة یا مُخْطی بُوَد یا مُصیب . چون بَرندهٔ وی پیغمبر
۱۵ بُود - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلّم - ، فانی الصِّفَة باشد به بقای صفت پیغمبر - صَلّی اللّه عَلَیْهِ وَسَلّم - . و چون بر پیغمبر - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - خطا {ما ۱۳۳} صورت نگیرد ، بر آن که بدو قایم بُوَد نیز صورت نگیرد . و این رَمزی لطیف است .

---

۱ - ما : یحیی بن مُعاذ الرّازی رحمة اللّه علیه گوید پیغامبر . ۲ - ما : گفتمش یا رسول اللّه مو : گفتم یا رسول اللّه. ۳ - ما، مو : نزدیك علم حنیفه جوی . ٤ - ما ، مو : طُرق بسیار . ٦ - ما: الجُلابی ام رضی اللّه عنه ، مو : ندارد ، ما، مو : روضهٔ بلال مؤذن پیغامبر. ۷ - ما، مو : بودم خود را .
۸ - ما ، مو : که پیغامبر ... از باب شیبه اندر آمد و پیری را در کنار گرفت . ۹ - ما، مو : بشفقتی تمام من پیش وی دویدم و بر پشت پایش . . ۱۰ - ما، مو : تا آنکه آن پیر کیستْ و آن حالت وی بر حکم .
۱۱ - ما: اندیشه مشرف شد و مرا ما،مو:تو است یعنی ابو حنیفه رضی اللّه عنه و مرا بدین خواب امید .
۱۲ - ما ، با هل شهر ، مو : و با اهل هم ما، مو : و درست شد ما، مو : یکی از آنان.
۱٤ - ما، مو : وی پیغامبر بوده است و اگر او خود .
۱۵ - ما: چون پرندهٔ وی پیغامبر . ۱٦ - ما : به بقای صفت پیغمبر

و گویند : چون داوود طائی - رَحِمَهُ اللّهُ - عِلم حاصل کرد ، و مَصدَر و مُقتَدا شد ، به نزدیکِ ابوحنیفه - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - آمد و گفت : « اکنون چه کنم ؟» گفت : « عَلَیْكَ بِالعَمَل ، فَإنَّ الْعِلْمَ بِلا عَمَلٍ کَالجَسَدِ بِلا رُوحٍ .» : « بر تو بادا به کار بستن عِلم ، به جهَت آن که هر عِلمی که آن را کار بند نباشند ، چون تَنی باشد که وی را جان نباشد. امّا «فَدَیْتُكَ» تا عِلم به عَمَلِ مَقرون نگردد، صافی نَشَود ، و روزگار مُخلِص نه . و هر که ۵ به عِلم مُجَرّد قناعَت کُند ، وی عالِم نباشد، که عالِم را به مُجَرّد عِلم قناعَت نَبوَد . ازآنچه عَیْن عِلم ، مُتقاضیِ عَمَل باشد. چنان که عَیْنِ هدایت ، مجاهدَت تقاضا کند. و چنان که مُشاهدَت ، بی مجاهدَت نباشد، عِلم بی عَمَل نباشد. از آنچه عِلم مَواریث عمَل باشد، و تخریج و گُشایشِ عِلم با مَنفَعَت ، به برکات عَمَل بُوَد. و به هیچ مَعنی عَمَل از عِلم جدا نتوان کرد . چنان که نُور آفتاب از عَیْنِ آن ، و اندر ابتدای کتاب اندر عِلم بابی ۱۰ مُختَصَر بیاورده ایم . و بِاللّهِ التّوفیق.

{۷ - عَبْدُ اللّهِ بن الْمبارك الْمَرْوَزیّ - رضی اللّه عنه -.}

و مِنهُم سَیِّدِ زُهّاد ، و قاید اَوتاد ، عَبْدُاللّه المبارك الْمَرْوَزیّ - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - از مُحتَشَمانِ {مو ۱۴۹} قَوم بود ، و عالِم به جملهٔ احوال و اسبابِ طریقت و شَریعت، و اندر وَقتِ خود اِمام وقت بود ، و مشایخ {ژ۱۱۸} بسیار دریافته بُود ، و با ایشان صحبت ۱۵ داشته ، و به امام اَعْظَم اَبی حنیفه - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - پیوسته ، و از وی عِلم آموخته . و وی را تصانیف مذکور ، و کرامات مشهور است اندر هر فنیّ ازعِلم .

---

۱ - ما: داود طائی رحمة اللّه علیه ما، مو : و مقتدای عالمی شد. ۲ - ما ، مو : ابو حنیفه رضی اللّه عنه (مو : رحمة اللّه علیه) گفت علیك . ۳ - ما : بر تو باد به کار بستن علم به عمل از انکه .

٤ - ما، مو : که آنرا عمل نباشند ما ، مو : بُوَد که آنرا ما : و امّا .

٥ - ما: صافی نگردد ، مو : عیش صافی نشود . ٦ - ما : زیرانچه عین .

٨ - ما: بی مجاهده ما، مو : مواریث عَمَل بُوَد. ٩ - ما ، مو : علم و منفعت آن ما: علم ازعمل جدا

۱۰ - ما : آفتاب را از عین ما، مو: باب علم مختصر بیاوردم (ما : آوردم).

۱۳ - ما، مو : عبداللّه بن المبارك المروزی رحمة اللّه. ١٤ - ما> مو : ابن قوم بُود و ما : احوال و اقوال مو : و شریعت و حقیقت . ١٥ - ما ، مو : بسیار بزرگ را دریافته بوده ... صحبت کرده.

١٦ - ما، مو : از « و به امام اعظم » تا « آموخته» ندارد.

و ابتدای توبهٔ وی را سَبَب آن بُود که : بر کنیزکی فتنه شده بود. شبی از میان مَستان
برخاست ، و یکی را با خود بُبرد . و اندر زیر دیوار معشوقه بایستاد ، و وی{ما ۱۳٤}
برآمد بر بام . تا بامداد هر دو در مشاهدهٔ یکدیگر بایستادند .عبدالله چون بانگ نماز
بشنید ، پنداشت که نماز خفتن است . چون روز روشن شد، دانست که همه شب مُستَغرَق
۵ جَمالِ معشوقه بوده است . وی را از این تنبیهی بود . با خود گفت : « شرم بادَت ای
پَسرِ مُبارَک! که امشب همه شب بر هوای خود بر پای بایستی ، و ملالَت نگیرد ، که اگر
امامی در نماز سورهٔ درازتر خواند ، دیوانه گردی ! کو معنی مؤمنی در برابر دعوی!؟»

آنگاه توبه کرد ، و به عِلم وَ طَلَبِ آن مَشغول شد ، تا به دَرَجتی برسید که : وقتی
مادَرِ وی اندر باغ شد ، وی را دید، خُفته ، و ماری عظیم ، شاخی ریحان در دهان گرفته ،
۱۰ و مَگَس از وی همی باز داشت . آنگاه از مَرْو رَحْلَت کرد ، و به بغداد رفت . و مُدَّتی
در صُحبتِ مشایخ بِبُود . و به مَکّه شد. و چند گاه آنجا نیز مُجاوِر بود . و باز به مَرْو آمد.
مَرْدُم شهر بدو تولّی کردند ، و وی را دَرْس و مجالس نهادند . و در آن {مو. ۱۵} وقت از
مَرْو، نیمی مَرْدُم ، مُتابِع حدیث رفتندی ، و نیمی طریق رای داشتندی. همچنان که
امروز. و وی را « رَضِیُّ الْفَریقَین » خوانند . به حَکْم آن که با هر یك از ایشان مُوافَقَت
۱۵ داشت .و هر دو فَریق اندر وی {ژ ۱۱۹} دعوی کردند. و وی آنجا دو رِباط کرد ،
یکی مر اَهْلِ حدیث را، و یکی مر اَهْلِ رای را. و تا امروز آن هر دو رِباط بر جای است
بر آن قاعدهٔ اَصْل .و از آنجا به حِجاز باز شد، و مُجاوِر نشست .وی را پُرسیدند که :

---

۱ - ما : ابتدای توبهٔ او را مو : بر کنیزك فتنه . ۲ - ما: برخواست ما : با خود بُرد.

۳ - ما، مو: و وی بر بام برآمد ما، مو: اندر مشاهدهٔ یکدیگر ایستاده بودند و (مو : همی بودند) مو: نماز بامداد بشنید.

٤ - مو : بانگ نماز خفتن . ۵ - ما: جمال مشاهدهٔ وی بوده است مو : جمال معشوق بوده است ما، مو : از این معنی او را تنبیهی پیدا آمد. ٦ - ما، مو : بهوای خود بر پای باشی و کرامات طلبی و اگر امام اندر نماز سورهٔ درازتر خواندی .

۷ - ما،مو : کو دعوی مؤمنی اندر برابر آن دعوی . ۸ - ما، مو : بعد از آن توبه ما، مو : شد و زهد و دیانت پیش گرفت تا به درجتی رسید که مادرش . ۹ - ما ، مو : وی را یافت خفته و ماری دید عظیم شاخ ریحان اندر دهان .

۱۰ - ما ، مو : از وی می راند ما ، مو : و در بغداد. ۱۱ - ما ، مو : اندر صحبت مشایخ بود و به مکّه چند گاه آنجا مجاور بود باز بمروشد . ۱۲ - مو : جمله بدو تولّی ما : و مجلس نهادند .

۱۳ - ما، مو : نیمی مردمان بر متابعت وی رفتند ... داشتند تا امروز. ۱٤ - ما ، مو : ورا راضی الفریقین خوانندی به حکم انکه موافقتش با هر یکی و هر دو فریق . ۱۵ - ما، مو : دو رباط بساخت . ۱٦ - مو : بر قاعدهٔ اصل .

۱۷ - مو : ما : بحجاز آمد و مجاور شد ما ، مو : از عجایبها چه دیدی .

« از عجایب چه دیدی ؟» گفت : « راهبی دیدم از مُجاهَدَت نَزاو گشته ، و از تَرسِ خدای دو تا شده . پُرسیدَمَش که : « یا راهِبُ ! کَیفَ الطَّریقُ الیَ اللّه !؟ » فَقالَ : {ما ۱۳۵} « لَوْ عرَفْتَ اللّهَ ، لَعرَفْتَ الطَّریقَ الَیْهِ ! » فقالَ : « أعْبُدُ مَنْ لا أعْرِفُهُ ، و تعْصی مَنْ تَعْرِفُهُ .» : « راه به خدای چه چیز است ؟ » گفت : « اگر اورا بشناسی ، راه بدو هم ۵ بدانی.» آنگاه بگفت: « من می پرستم، آن را که وی را نشناسم.و تو می عاصی شوی، در آن که وی را می شناسی.» یعنی مَعْرِفَت، خَوْف اقْتِضا کند، و تُرا اِیمِن می بینم ، و اَمْنِ، کُفر و جَهْل اقْتضا کُنَد ، و خود را خایف همی یابم . گفت : « این مرا پَند شد ، و مَرا از بسیاری ناکردنی باز داشت .»

و از وی روایت آرند که گفت : « اَلسُّکُونُ حَرامٌ عَلی قُلوُبِ اَوْلِیائه .» : دلِ دوستانش ساکن نگردد که سُکونَت حَرام است بر ایشان .» اندر دُنْیا مُضْطَرِب اندر حال طَلَب، ۱۰ و اندر عقبی مُضْطَرِب اندر حال طَرَب .در دُنْیا به غیبت از حقّ سُکونَتْ بر ایشان روا نه ، و اندر عُقْبی به حُضُورِ حقّ و تَجَلّی و رُؤْیت ، قرار بر ایشان روا نه . پس دنیا مر ایشان را چون عُقْبی، و عُقْبی مر ایشان را چون دُنْیا. از آنکه سُکونَتِ دل، دو چیز تقاضا کند : یا یافتِ مَقْصود و یا غَفْلَت از مراد .یافتِ مُرادِ وی اندر عُقْبی و دُنْیا رَوا نه ، تا دلِ از خَفَقانِ مَحبّت ساکِن شود ، و غَفْلَت بر دوستانِ وی حرام ، تا دلِ از حَرَکاتِ طَلَب ۱۵ ساکِن شود . و این اَصْلی قوی است اندر طریقت محققان . وَاللّهَ اَعْلَمَ بالصّواب.

---

۱ - ما ، مو : که از مجاهده نزار شده و از ترس خداوند دو تا گشته .

۳ - مو : گفتم راه بخدای . ٤ - مو : آنگاه پس گفت .

۵ - ژ: آنرا که ورا ما : وی را نمی دانم و نمی شناسم ، مو : من می ترسم آن که ویرا نمی دانم و نمی شناسم ما ، مو : عاصی می شوی ما : آنرا که می شناسیش ، مو : آنرا می شناسی .

٦ - ما ، مو : و کفر اَمن اقتضا کند .

۷ - ما ، مو : خایف می یابم ما ، مو : و از بسیاری ناکردنی مرا.

۹ - ما ، مو : هرگز ساکن نگردد که سکونت بر این (مو : بر آن) قوم حرام است .

۱۱ - ما : رؤیَت و تجلّی ، مو : تجلّی و رؤیت حقّ.

۱۲ - مو : ازانچه سکوت ما : با یافت .

۱۳ - ما، مو : یافت وی مراد وی .

۱٤ - ما : بر دوستانش حرام

۱۵ - ما : این اصلی، ما « واللّه ... ندارد.

{۸ - اَبو عَلی فَضَیْل بن عَیاض - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ -.}

{ژ ۱۲۰ } وَ مِنهُم شاهِ اَهلِ حَضرَت ، و پادشاهِ وِلایتِ وَصلَت ، ابو علی فَضَیْل بن عَیاض- رَضِیَ اللّهُ عَنه - از جُمْلَهٔ صَعالیكِ قوم بُود، و از کِبار ایشان . و وی را اَندر مُعامَلَت و حَقایق حَظّی وافر است ، و نصیبی تمام . و از مَشهوران این طریقت یکی وی ۵ بوده است. ستوده به همه زبان ها اندر میانِ مِلَل. و احوالش مَعْمُور به صِدق و اَخلاص .

و اندر ابتدا وی عیّاری بود، و راه داشتی میان مَرْو و باوَرْد و همه مَیل به صلاح داشتی ، و پیوسته هِمّتی و فُتوّتی اندر طَبْعِ وی بودی . چنان که اگر اندر قافِلَه یی زنی بودی ، گَرْدِ آن نَگَشتی، و کسی را که سرمایه یی اَندك بودی ، کالای وی نستدی . و با هر کسی به مقدار سرمایهٔ وی چیزی بماندی. تا وَقتی بازرگانی از مَرْو برفت . وی را ۱۰ گفتند : «بدرقه یی بگیر که فَضَیْل بر راه است!» گفت : « شنیدم که وی مردی خدای ترس و آگاه است ، باکی نَبُوَد.» قاریی با خود بُرد ، و بر سَرِ اُشتُر نشانْد ، تا شب و روز قرآن می خواند تا قافله به جایی رسید که فُضَیل - رَحِمَهُ اللّهُ - کمین داشت . به اتّفاقِ قاری بر خواند. قَولُهُ تَعالی :« اَلَمْ یَأنِ لِلَّذینَ آمَنُوا اَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُم {مو۱۵۲} لِذِکْرِ اللّهِ .» وی را - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - رِقّتی اندر دل پدید آمد، و عِنایتِ اَزَلی، سُلطان ۱۵ اَلطافِ خود، بر جانِ وی ظاهِر گردانید.و از آن شُغل توبه کرد.و خَصمان را نامه نبشته

۲و ۳ - ما : منهم شاه ما، مو : پادشاه درگاه وصلت ابو علی الفضیل رحمة اللّه علیه .

۳- ما : این قوم بود و کبار ایشان مو :آن قوم .

٤- ما: اندر معاملات ما : وافر داشت و نصیب ، مو : نصیب وافر داشت . ما ، مو: از مشهوران طریقت یکی وی است .

۵- مو : ستوده اندر میان ملل مو : بصدق .

٦- ما : و اندر میان ملل و احوال او معموربصدق و اندر ابتدای (مو : ابتدا وی) عیّاری کردی و راه زدی (مو : راه زنی) ما ، مو : همه وقت میل.

۷ و ۸ - ما، مو : فتوّتی و همّتی ما ، مو : که اندر هر قافله یی که زنی بودی به گرد.

۹- ما ، مو : سرمایه بگذاشتی تا وقتی که .

۱۰- ما ، مو : که بدرقه یی ما ، مو : بر سر راه است ، ما، مو : شنیده ام که وی مردی خدای دوست و آگاه است .

۱۱- ما : قاری قرآنرا بمزد گرفت ، مو : قاری را بمزد بگرفت ما، مو : روز و شب اندر راه قرآن می خواند .

۱۲و ۱۳- ما : اتّفاقاً قاری قوله تعالی میخواند ، مو : این آیت می خواند.

١٤- ما، مو : وی را رقّتی اندر دل پدیدار آمد ما: سلطانی بر دل و جان او ، مو : سلطان خود بر دل او

۱۵- ما ، مو : نامه نوشته بود جمله را خشنود گردانید.

بود ، خشنودشان گردانید . و به مکّه رفت ، و مدّتی آنجا ببود . و بعضی از اولیای خداوند را - تعالی - بیافت . و به کوفه باز آمد ، و به امام اَعْظَم اَبی حنیفه - رَضِیَ اللّه عَنه - پیوست ، و مدّتی با وی صُحبَت داشت . و تحصیلِ عُلوم کرد . وی را روایاتِ عالی است ، و مَقبول اندر میانِ اَهْلِ صَنْعَت . حدیث و کلام وی رفیع اندر حَقایقِ تَصوّف و مَعْرِفَت .

۵ از وی می آید که گفت -رَضِیَ اللّهُ عَنه - : « مَنْ عَرَفَ اللّهَ حَقّ { ژ ۱۲۱ } مَعْرِفَتِه ، عَبَدَهُ بِکُلِّ طاقَتِه .» :« هر که خدای را - جَلَّ جَلالُهُ - به حقّ معرفت بشناسد ، به کُلِّ طاقت بپَرَستَدَش . » زیرا که آن که بشناسد ، به اِنعام و احْسان و رأفت و رحمت شناسد . چون شناخت دوست گیرد ، چون دوست گرفت ، طاعت دارد ، تا طاقت دارد ، از آن که فرمان دوستان کردن { ما ۱۳۷ } دشوار نباشد .

۱۰ پس هر که را دوستی زیادت ، حرص بر طاعت زیادت ، و زیادت دوستی از حَقیقت مَعْرِفَت بُوَد .چنان که عایشه - رَضِیَ اللّه عَنْهَا -روایت کند که :« شبی پیغمبر - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلّمَ - از جامه برخاست . و از بَرِ من غایب شد . مرا صورت بست که وی

---

۱ - ما ، مو : و به مکّه شد ما ، مو : مجاور بود ما ، مو : خداوند را دریافت .
۲ و ۳ - ما ، مو : و با امام حنیفه رحمه اللّه مدّتی صحبت کرد .
۳ و ٤ - ما ، مو: و مقبول میان اهل صنعت .
۵ - ما ، مو : که گفت رحمة اللّه علیه .
٦ - ما ، مو : خدای را بحِقّ معرفتی (مو : معرفت وی) بشناسد.
۷ - ما : بپرستیدش ، مو : پرستیدش ما ، مو: ازانچه ان بشناسد ، ما ، مو : و رحمت و رأفت .
۸ - ما ، مو : دوستش گیرد چون دوست گیرد مو : ازانچه فرمان .
۱۰ - ما ، مو : زیادت بُوَد حرص ... زیادت بُوَد و زیادتی دوستی .
۱۱ - ما ، مو : روایت کرد .
۱۲ - ما ، مو : ... وسلّم برخاست و از من غایب شد و مرا ما : حجره بی زنی.

به حجره یی دیگر رفت . برخاستم وبر اَثَرِ وی می رفتم ، تا وی را به مَسْجِد یافتم اندر نماز ایستاده و همی گریست تا بِلال بانگ نماز بامداد بگفت . وی اندر نماز بود . چون نماز بامداد بگزارد و به حُجْره اندر آمد ، دیدم هر دو پایش آماسیده ، { مو ۱۵۳ } و هر دو سَر انگشت طراقیده ، و زرداب از آن همی رفت .بگریستم و گفتم : « یا رَسُولَ اللّٰه ! ترا گناه ۵ اوّل و آخِر عَفْو کرده اند . چندین رنج بر خود چرا می نهی ؟ بمان تا این ، آن کس کند که مأمون العاقبة نباشد . » وی گفت : « یا عایشه ! این جمله فَضْل و منّت و لُطف و نعْمتِ خدای است ـ جَلّ جَلالُهُ ـ : « اَفَلا اَکونَ عَبْداً شکوراً ؟ » : « نباید که من بنده یی شکور باشم ؟ » چون او کَرَم و خُداوندی کرد ، نباید که من نیز از راه بندگی به مقدار طاقت از راه شُکر به استقبال نِعْمَت باز شوم ؟ »

۱۰ و نیز وی - صَلّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - به شَبِ معْراج ، پنجاه نماز قبول کرد ، و آن را گران نداشت تا به سخن موسی - عَلَیْه السّلام - بازگشت و نماز به پنج باز آورد ، زیرا که اندر { ۱۲۲ ژ } طَبْعِ وی ،مر فرمان را هیچ چیز مخالف نبود : « لأنّ الْمَحَبّةَ الْموافقَةَ . »

و از وی - رضی اللّٰه عَنْه - روایت آرند که گفت : « اَلدُّنْیا دارُالْمَرْضَی وَ ۱۵ اَلنّاسُ فیها مَجانینَ ، وَ اَلْمَجانینَ فی دار الْمَرضی اَلْغلُّ وَ الْقَیْدُ . » : « { ما ۱۳۸ } دنیا بیمارستان است . و مردمان دَرُو چون دیوانگانند و دیوانگان را در بیمارستان غُلّ و قید باشد . » هوای نَفْسِ ما غُلِّ ما است ، و معصیت قیدِ ما .

---

۱ - ما ، مو: بر اثر حسِّ وی ما ، مو : تا اندر مسجد آمدم ویرا یافتم .

۲ - ما : تا بلال بیامد و ، مو : تا بلال آید و مو : و وی اندر ما ، مو: بامداد بکرد حجره .

۳ - ما ، مو: یافتم هر دو پایش ما ، مو : و سرانگشتان ترقیده .

۵ - ژ : عفو کرده است ما ، مو : چرا نهی بگذار تا این این کسی کند .

۶ - ما ، مو : وی گفت صلّی اللّٰه علیه و آله وسلّم . ۶و ۷ - ما ، مو : این فضل و منّت و لطف خدای است عزّ و جلّ .

۷ - مو: آیا نباید . ۸ - ما : نباشم ؟ ما ، مو : کرم خداوندی ، ما : بندگی به من نمود و مژدهٔ بخشش گفت چه گویی مرا به مقدار مو : نباید کرد و به مقدار . ۹ - ما ، مو : بشکر ما ، مو: باز نباید شد . ۱۰ - ما : و نیز وی به شب معراج .

۱۱ - ما ، تا بگفتار موسی بازگشت و گفت ، مو : بگفتار مهتر موسی مو : و پنجاه باز.

۱۲ - ما ، مو : فرمان را هیچ چیز مخالف نبود . ۱۳ - ما ، مو : هیَ الْموافقة .

۱٤ - ما ، مو : و هم از وی رحمة اللّٰه علیه . ۱۵ - ما ، مو : و للمجانین فی دار .

۱٦ - ما ، مو : و مردمان در آن . مو : اندر بیمارستان. ۱۷ - ما ، مو : و معصیت قیدها و هوای نفس ما غلّ ما است.

فَضْل بن رَبیع - رَحِمَهُ اللّهُ - روایت کرد که : « من با هارون الّرشید به مَکّه شدم . چون حَج بکردیم ، هارون مرا گفت : « اینجا مَردی هَست از مَردانِ خدای - تعالی - تا اورا زیارت کنیم !؟. » گفتم : « بَلی ! عَبد الّرزّاق الصّنعانی اینجا است . » گفت : « مرا به نزدیك {مو ١٥٤} وی بَر . » چون به نزدیكِ وی رفتیم ، و زمانی سخن گفتیم ، هارون ۵ مرا اشارت کرد که از وی بپرس تا هیچ وام دارد؟ بپُرسیدَمش. گفت : « بَلی ! » بفرمود : وامَش بگزاردند . و از آنجا بیرون آمَد . گفت : « یا فَضْل ! دلَم هَنوز تقاضای مردی می کند بزرگتر از این. » گفتم : « سُفْیان بن عُیَیْنَه اینجا است ! » گفت : « برو تا به نزدیك وی شویم . » چون اندر آمدیم ، وَ زَمانی سخن گفت ، و قَصْد باز گشتن کردیم ، دیگر باره اشارت کرد تا از وام بپرسیدمَش . گفت : « بلی! و ام دارم . » بفرمود ۱۰ تا وامش بدادند . و از آنجا بیرون آمدیم، گفت : « یا فَضْل ! هنوز مَقْصود من حاصل نشده است ! » یاد آمدم که فَضَیل بن عَیاض - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه وَ رضیَ عَنْهُ - آنجا است . وی را به نزدیك فَضَیْل بَرْدَم . و وی در غرفه یی بود . آیتی از قرآن می خواند. در بزدیم .گفت : « کیست ؟ » گفتم : « امیر المؤمنین است . » گفت - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - : « مالیَ وَ لأ میرَ الْمُؤْمِنینَ ؟ » : « مرا با امیر المؤمنین چه کار ۱۵ است ؟ » { ژ ١٢٣ } گفتم : « سُبْحانَ اللّهُ ! نه خَبَرِ پیغمبر است - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - که گفت : « لَیْسَ لِلْعَبْدِ اَنْ یَذِلَّ نَفْسَهُ فی طاعَةِ اللّه . »

---

۱ - ما ، مو : فضل بن ربیع روایت کرد که با هارون .
۲ - ما ، مو : حجّ کردیم مرا گفت ما ، مو : از مردان خدای تا ویرا .
۳ - مو : عبدالرّزاق اصفهانی .
٤ - ما ، مو : بنزدیك وی شدیم ، ما : گفتیم چون قصد بازگشتن کردیم بمن . ۵ - ما : پرسیدم گفت .
٦ - ما : تا وامش ادا کردند ما، مو: گفت یا فضیل .
۷ - ما ، مو : تقاضا میکند که مردی را به بینم ما : سفین بن عیینه .
۸ - ما، مو : چون قصد . ۹ - ما، مو : دیگر باره بمن ما : وام او بپرس پرسیدم .
۱۰ - ما ، مو : بیرون آمد و گفت یا فضیل هنوز مقصودم .
۱۱و ۱۲ - ما، مو : یادم آمد که فضیل بن عیاض اینجاست .
۱۲ - ما، مو : اندر غرفه بود و آیتی از قرآن بر میخواند .
١٤ - ما ، مو : گفت مالی ... ما ، مو : ما را با امیر المؤمنین چه کار .
۱۵ - ما : پیغامبر است که گفت .

قالَ : « بَلی ! اَمَّا الرِّضا عزٌّ دایمٌ عِنْدَ اَهْلِه . » : « نیست روا مر بنده { ما ۱۳۹ } را که اندر طاعتِ خدای - عزّوَجلّ - ذُلّ طلبد . » گفت : « بلی ! امّا رضا ، عزّی دایم است . تو ذُلّ من می بینی و من عزّ خود ، به وَجْهِ رضا و به حُکْمِ خداوند - تعالی - . » آنگاه فرود آمد و در بگشاد و چراغ بکُشْت ، و اندر زاویه‌یی بایستاد ، تا هارون گرْدِ خانه ۵ وی را می جُست ، تا { مو ۱۵۵ } دستش بر وی آمد . گفت : « آه از دستی که از آن نرم تر ندیدم ، اگر از عَذابِ خدای برهد ؟ » هارون فراگریستن آمد ، و چندان بگریست که بیهوش گشت . چون به هوش باز آمد ، گفت : « یا فَضیل ! مرا پندی بده . » گفت : « یا امیرَ المُؤمنینَ ! پدرت عمّ مُصْطَفی بود - صلّی اللّه عَلَیْه و علی اله و بارك وسلّم - . از وی درخواست که مرا بر قومی امیر کُن ! » گفت : « یا عَمّ ! بِكَ نَفْسَك . » : « ترا ۱۰ بر تَنِ تو امیر کردم . » یعنی که : یك نَفَسِ تو در طاعتِ خُدای بهتر از هزار سال طاعتِ خَلْق ترا : « لأَنَّ الأمارَةَ یومَ القِیامَةِ النَّدامَةُ . » « از آنچه امیری روز قیامت به جُز ندامت نباشد . » هارون گفت : « اندر پند زیادت کن . » گفت : « چون عُمَر بن عبدالعزیز را به خلافت نَصْب کردند ، سالم بن عبد اللّه و رجاء بن حیوة ، و محمّد بن کعب القرظی را - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُم - بخواند ، و گفت : ۱۵ « من مبتلا شدم بدین بلیّات ، تدبیرِ من چیست؟ که من این را بلا می شناسم ،

---

۲ - ما ، مو : خدای تعالی ، مو : خداوند تعالی ما ، مو : دل طلب کند ما ، مو: عزّ دایم بوَد.

۳ - ما ، مو : رضا بحکم .

٤ - ما : هارون از گرد.

۵ - مو : بروی باز آمد ما ، مو : از وی نرم تر ندیده ام .

٦ - ما ، مو : خدای تعالی برهد نیك عجب باشد ، ما ، مو : گریستن گرفت چندان .

۷ - ما ، مو : شد چون بهوش آمد ما ، مو : پندی ده .

۸ - ما ، مو : صلوات اللّه علیه .

۹ - مو : قوم امیر کن ما ، مو : بك ترا برتن .

۱۰ - ما ، مو : یك نَفَس تو اندر ما ، مو : طاعت خلق مر ترا .

۱۲ - مو : عُمَر العزیز.

۱۳ - مو : القرطی، ژ : رحمة اللّه علیهم.

۱۵ - ما : تدبیر من چه چیز است که من این بلا را.

هر چند مردمان نعمت انگارند . » یکی گفت : « اگر خواهی که فردای قیامت ، تُرا نجات باشد ، پیران مسلمانان را چون پدر خوددان ، و جوانان را چون برادران ، و کودکان را چون فرزندان .آنگاه با ایشان چنان معاملَت کن که اندر خانه با پدر و برادر و فرزند کنند ، که همه دیار { ژ ۱۲٤ } اِسْلام هم خانهٔ تُوَند ، و اَهْلِ آن عیالانِ تو . { ما . ۱٤ } « زُرْأَباكَ وَ ۵ اَکْرِم أخاكَ وَ اَحسِنْ إلی وَ لَدِكَ.» : « زیارت کُن پدر را ، و کرامت کُن برادر را ، و نیکو یی کُن با فرزند .» { مو ۱۵٦ } آنگاه فُضَیْل گفت :« یا امیرَ المُؤمنین ! من از روی خوب تو بر آتشِ دوزخ می بترسم که گرفتار شود. بترس از خدای- تعالی- ، و حقّ ویَ بهتر از این بگزار .» پس هارون گفتَ : « تورا وام هست ؟ » گفت : «بَلی ! وامِ خداوند است بر مَن ، طاعتِ وی . اگر بگیرد مرا بدان ، ویل برمن ! » گفت : ۱۰ « یا فَضَیْل ! وام خَلْق می گویم .» گفت : « حَمْد و سپاس و شکر مر خدای را - جَلَّ جَلالُهَ - که مرا از وی نعمت بسیار است و هیچ گله ندارم از وی ، تا با بندگانِ وی بکنم . » آنگاه هارون صرّه یی زر هزار دینار ، پیشِ وی نهاد و گفت : « این را در وَجْهی صَرْف کُن . » فَضَیْل گفت : « یا امیر المؤمنین ! این پندهای من تورا هیچ سود نداشت ؟ و هم از اینجا جوْر اندر گرفتی ، و بیدادی آغاز نهادی ! ؟ » گفتا : « چه ۱۵ بیداد کردم ؟» گفت :«من ترا به نجات می خوانم ،و تو مَرا اندر هَلاك می افکنی ؟

---

۱ - ما ، مو : اگرچه مردمان نعمت دانند یکی گفت از میانه (مو : از اینها) اگر خواهی تا فردای قیامت ترا از عذاب خدایتعالی نجات باشد.

۲ - ما، مو : پدر خویش .

۳ - ما ، مو : معاملت چنان کن .

٤ - ما ، مو : که این همه دیار اسلام چون خانهٔ تست و اهل آن عیال تو.

٦ - ما ، مو : نیکویی کن بجای فرزندان ما ، مو : من میترسم یا امیر المؤمنین از آن (مو: این) روی .

۷ - ما ، مو : به آتش که گرفتار شود از خدای (مو : خداوند) تعالی بترس .۸ - ما ، مو : حقّ او گذار (مو : گزار) . ۹ - ما، مو : بر من طاعت وی اندر گردن من است و آن وی است اگر بگرد مرا بدان وای بر من . ۱۰ - ما ، مو : حمد و سپاس مر خدای را عزّ و جلّ.

۱۱و ۱۲ - ما، مو : تا به بندگانش کنم . ۱۲ - ما، مو : صرّه یی هزار دینار بیرون کرد و پیش.

۱۳ - ما، مو : از دروجهی از وجود خود بکار بر .

١٤ - ما : بیدادی را پیشه کردی ، مو : بیداد گری پیشه کردی ما ، مو : چه بیداد کردی .

۱۵ - ما : من اینجا ترا ما، مو: اندر بالا می افکنی .

این بیدادی نبود ؟ » هارون گریان شد ، و از پیشِ وی بیرون آمد ، و گفت : « یا فَضْل بن الرَّبیع ! مَلِك به حقیقت فُضَیْل است .» و این جُمله دلیلِ صَوْلَتِ ویَ است به دنیا و اَهْلِ آن و حِقارتِ زینتِ آن به نزدیك دلِ وی ، و تَرْكِ تَواضُع مراهل دنیا را از برای دنیا . و وی را مَناقب بیشتر از آن است که در فَهْم گُنْجد .

۵ {۹ - اَبُوالفَیْض ذوالنُّون بن ابراهیم المِصریّ - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ -.}

وَ مِنهُم سفینهٔ تحقیق و کرامت ، و گنجینهٔ شَرَف اندر ولایت ، اَبو الفَیْض ذُوالنُّون بن ابراهیم المِصْرِیّ - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - نَوبی بچه یی بود نام او ثوبان . و از اَخیار قوم و بزرگان و عَیّارانِ این طریقت بُود . راهِ بَلا { مو ۱۵۷ } سپردی ،{ ژ ۱۲٤ } و طریق مَلامَت{ ۱٤۱ ما } رفتی.و اَهْل مصر به جمله اندرشان وی مُتَحَیِّر ، و به روزگارش مُنْکر بودند . و تا وقت مرگ از اهل مصر ، کس جَمالِ حالِ وی را نشناخت . و آن شب که از دُنیا بیرون شد. هفتاد کس پیغمبر را - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلّم - به خواب دیدند که : «دوستِ خدای، ذی النّون،بخواست آمد.من به استقبال وی آمدم .» و چون وفات کرد، بر پیشانی وی نبشته پدید آمد:« هذا حَبیبُ اللّهِ ،ماتَ فی حُبِ اللّهِ، قَتیلُ اللّه ! »

۱ - ما : هارون و فضیل هر دو گریه بسیار کردند و از پیش وی بیرون آمدند و مرا گفت یا فضیل بن.

۲ - مو : مَلك حقیقت .

٤ - ما ، مو : « که در فهم گنجد » ندارد.

۵ - ما : ذکر ذوالنّون مصری رحمة اللّه .

٦ - ما : منهم سفینهٔ ما : سمسام شرف ، مو : سمسار شرف .

۷ - ما : المصری رحمة اللّه علیه ما ، مو : نام وی ثوبان از اخیار .

۸ - ما : این قوم است که طریق راه بلا ، مو : قوم بود که طریق بلا ما : و راه ملامت .

۹ - ما، مو : اهل مصر جمله ما، مو : متحیر بودند .

۱۰ - ما، مو : مُنْکر و تا مرگ ، ما، مو : م ۱ ، م ۲ : نشناخت اندر مصر .ژ : نشاخت.

۱۱ - ما، مو : بیرون رفت ما: پیغامبر را ما ، مو: م ۱ و م ۲ : که فرمود ، ق : گفت.

۱۲ - ما ، مو : بخواست که آید و.

۱۲و ۱۳ - ما ، مو : چون وفات آمدش به پیشانی وی نوشته (ق : نبشته یی) یافتند .

چون جنازهٔ وی برداشتند ، مرغانِ هوا جمع شدند ، و بر جنازهٔ وی سایه بر افکندند . اهل مصر به جمله تشویر خوردند و توبه کردند از جفا که با وی کرده بودند! و وی را طَرف بسیار است ، و کلمات خوش اندر حقایقِ علوم . چنان که گوید : « اَلْعارِفُ کُلَّ یَوْمٍ اَخْشَعُ لأَنَّهُ فی کُلِّ ساعَةٍ اَقْرَبُ . » : « هر روز عارف ۵ ترسان تر و خاشع تر باشد ، زیرا که هر ساعت نزدیک تر بُوَد . » و آن که نزدیک تر بُوَد ، لا مُحاله حَیرَتِ وی بیشتر بُوَد ، و خُشوعَش زیادتر . از آن که از هَیْبَت و سُلْطانِ حقّ آگه گشته بود ، و جَلالِ حقّ بردلش مُستَولی شده ، خود را از وی دورنبیند ، و به وَصْل روی نه . خُشُوعش بر خُشُوع زیادت شود . چنان که موسی - صَلَواتُ اللّه عَلَی نَبِیّنا وَ عَلَیْه - اندر حالِ مُکالَمَت گفت : « یا رَبِّ ! اَیْنَ أَطْلُبُكَ ؟ » ۱۰ قال : « عِنْدَ الْمُنْکَسِرَةِ قُلُوبِهِمْ . » : « بار خدایا تُرا کجا طَلَبم ؟ » گفت : آنجا که دل شکسته است ! » و از اخلاص { مو ۱۵۸ } خود نومید گشته ! گفت : «بارخدایا ! هیچ دلی از دلِ مَن نَومیدتر و شکسته تر { ما ۱٤۱ } نیست . » گفت : «پس من آن جایم که تویی . »

پس مُدّعی مَعْرِفَت ، بی تَرسْ و خُشُوع ، جاهِل بُوَد ، نه عارف . و حقیقت مَعْرِفَت ، علامتِ صِدْقِ ارادت بُوَد . و ارادتِ صادق ، { ژ ۱۲٦ } بُرندهٔ اسباب و قاطعِ بنده ۱۵ باشد از دونِ خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - . چنان که ذوالنّون گوید - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - :

---

۱ - ما ، مو: مرغان هوا بر جنازهٔ وی مجتمع شدند و پر در پر بافتند و سایه (مو : سائرا!) بر جنازهٔ وی افکندند .

۲ - ما ، مو : مصر جمله مو : از جفائی که .

۳ - ما : طریق بسیار، مو : طریق ما : چنان که گویند .

٤ - ما : ساعةِ منَ الرّبِّ اَقْرَبَ.

۵ - ما ، مو : خاشع تر بُوَد زیرا چه .

٦ - ما : لامَحال ، ما ، مو : و خشوعش بیشتر بُوَد ازانچه از هیبت .

۷ - ما، مو : گشته باشد، ما ، مو : دور بیند به وصل.

۸ - ما، مو : برخشوعش زیادت . ۹ - ما، مو : مکالمه.

۱۰ - ما : شکسته باشد، مو : شکسته باشند .

۱۲ - مو : شکسته تر و نا امیدتر ما : پس آنجا ام که توئی .

۱٤ - ما، مو : وقاطع انساب (مو : اَسْباب). ۱۵ - ما، مو : گوید رحمة اللّه علیه .

«اَلصِّدْقُ سَیْفُ اللّه فی اَرْضِه ما وُضِعَ عَلی شَیْءٍ اِلاّ قَطَعَهُ.» : « راستی شمشیر خدای است - عزّ وجلّ - اندر زمین ، و بر هیچیز نیاید الاّ که آن را بِبُرد .» و صدق رؤیت مُسبّب باشد ، نه اثباتِ سَبَب . چون سَبب ثابت شد ، حُکم صدق برخاست ، و ساقط شد .

۵ و یافتم اندر حکایات وی که : روزی با اَصحاب ، درکشتی نشسته بودند ، در رود نیل به تَفَرُّج . چنان که عادت اهل مصر بود . کشتی دیگر می آمد . و گروهی از اَهل طرب در آنجا فساد همی کردند. شاگردان را آن بزرگ نمود .گفتند:« اَیُّهاَ الشَّیْخُ !دعا کُن تا آن جُمله را غَرق کند ، تا شُومیِ ایشان از خَلْق مُنْقَطِع شود .» ذوالنّون - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه- برپای خاست و دست ها برداشت و گفت : « بار خُدایا ! چنان که این گروه را اندراین جهان ، عَیْش خوش داده ای ، اندر آن جهان نیز عَیْش خوش شان ده ! » مریدان مُتَعَجّب شدند از گفتارِ وی . چون کشتی پیشتر آمد ، و چشمشان بر ذوالنّون افتاد ، فراگریستن آمدند ، و رودها بشکستند ، و توبه کردند ، و به خدای باز گشتند . { مو ۱۵۹ } وی - رَحمَةُ اللّه عَلَیْه - شاگردان را گفت :« عَیْشِ خوشِ آن جَهانی ، توبَهٔ این جَهانی بُوَد . ندیدید که مُرادِ جُمله

۲ - ما ، مو: شمشیر خدای است و بر هیچ چیز نیاید الاّ آنکه آن چیز را بِبُرد.
۳و ٤ - ما ، مو : حکم صدق ساقط شد.
۵ - ما ، مو : حکایات که ما ، مو : اندر کشتی ، ما ، مو : اندر رود نیل.
٦ - ما : تماشا میکرد چنان که ما ، مو : مصر باشد ما ، مو : همی آمد.
۷ - ما ، مو : در آنجا نشسته و فساد می کردند و . ما ، مو ، م ۱ ، م ۲، ش ، ق ، دا ، ف ، ظ : نمود از آن نفرت عظیم آمد ، ما : یا ایّها الشّیخ .
۸ - ما ، مو : جمله را خدای عزّ و جلّ غرق کند .
۸ و ۹ - مو : ذوالنّون برپای خاست .
۹ - مو : و دست ها برگرفت .
۱۰ - ما : خوش داده اند ما ، مو : خوش دهی .
۱۱ - ما ، مو : فرا پیشتر آمد .
۱۲ - ما : بر ذوالنّون رحمة اللّه علیه افتاد ما ، مو : و عودها بشکستند .
۱۳ - ما ، مو : وی شاگردان را.
١٤ - مو: آن جهان توبهٔ این جهان بُوَد دیدید (مو : دیده اند).

حاصل شد ، و شما و ایشان به مُراد رسیدید ، بی از آن که رنجی به کسی رسیدی. » و این از غایتِ شَفَقَتِ آن پیر بود { ۱۴۳ ما } بر مسلمانان . و اندر این، اقتدا به پیغمبر – صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمَ – کرد ، که هر چند از کافران بدو جَفا بیش بودی، وی متغیّر نشدی ، و می گفتی:« أَللّهُمَّ اهدِ قَوْمی! فَإِنَّهُمْ لا یَعْلَمُونَ ! ».

۵ و از وی می آید که گفت : « از بَیْتِ الْمَقْدِس می آمدم به قصد مِصر . اندر راه شخصی دیدم از دور ، باهیبت ، { ژ ۱۲۷ } که می آمد . اندر دلِ خود تقاضایی یافتم ، که از این کس سؤالی بکنم . چون نزدیك من آمد ، پیرزنی دیدم باعُکّازه یی اندر دست ، وَجُبّه یی پشمین پوشیده .گفتم :« مِنْ اَیْنَ ؟» قالَتْ : « مِنَ اللّه ! » قُلْتُ : « الی اَیْنَ ؟ » قالَت : « إلیَ اللّه ! » : « از کجا می آیی ؟» گفت : « از نَزْدِ خُدای ! »

۱۰ گفتم : « کُجا خواهی رفت ؟» گفت : « به سوی خدای ! » با من دینار گانه یی بود . بر آوردم که بدو دهم . دست اندر روی من بجنبانید و گفت : « ای ذوالنّون ! این صورت که تُرا بر من بسته است ، از رَکیکی عقْل تو است . من کار از برای خدای می کنم . و از دونِ وی چیزی نستانم . چنان که نَپَرَستَم جز وی را . چیزی نستانم جُز از وی . » این بگفت ، و از مَنْ جُدا شد .

و اندر این حکایت ، رَمْزی لطیف است که آن عَجُوز گفت : « من کار از برای وی

۱۵ می کنم .» و این دَلیلِ صِدْقِ مَحَبّت بُوَد، که خَلْق اندر مُعامَلَت بر دو گونه اند : {مو ۱۶۰ } یکی آن که کاری می کند پندارد که از برای وی می کند ، و به تحقیق از برای خود می کند. و هر چند که هوای وی از آن مُنْقَطِع باشد ، دُنیایی، آخرِ بیوسِ ثوابِ آن

---

۱ – ما، مو : بی آنکه رنجی . ۲ – ما، مو : رسد و این حدیث .
۳ – ما : پیغامبر مو: بدو جفا زیاده . ٤ – مو: نشدی می گفتی .
٦ – ما : که می آمد از دور ما ، مو : « از دور » تا می آمد» ندارد . مو : بنزدیك من آمد اندر دل .
۷ – ما : سؤالی بکنم که می آمد ، مو : که می آید ما ، مو : به نزدیك من آمد.
۸ – مو : جبّهٔ پشمینی ما : مَنْ اَنْتَ.
۹ – ما : گفتم از کجا می آیی .
۱۰ – ما : کجا می شوی . ۱۱ – مو: روی اندر روی ما، مو : ترا در من .
۱۳ – مو : از « چنانکه » تا « نستانم » ندارد. ١٤ – ما، مو : اندرین حکایت مو : عجوزه . ١٥ – ما: محبّت وی.
١٦ – مو : کاری وی پندارند می کنند (فعل جمع و فاعل مفرد!) و آن هم به تحقیق.
۱۷ – ما، مو : هوای وی منقطع باشد دنیا وی (مو : از دنیای آخر) و آخر هوس .

جهانی باشدش. و دیگر آن که ارادت ثواب و عقاب آن جهانی ، و ریا و سمعت {ما ۱۴۴} این جهانی ، از معاملت وی منقطع باشد . و آن چه کند مر تعظیم فرمان حقّ - جلّ جلالُهُ - را کند ، و محبّت حقّ - تعالی - متقاضی وی باشد به ترك نصیب اندر فرمان وی. و آن گروه را صورت بسته باشد ، و ندانند که هر کار که آخرت را کند هم ورا باشد ، ۵ و ندانند که در طاعت مر مطیع را نصیب بیش از آن باشد که اندر معصیت . ازآن چه اندر معصیت که {ژ ۱۲۸} راحت عاصی یك ساعته باشد ، و راحت طاعت همیشه . و خداوند را - تعالی وتقدّس - از مجاهدت خلق چه سود ؟ و از ترك آن چه زبان ؟

اگر همه خلق به صدق ابوبکر - رضیَ اللهُ عنهُ - گروند ، فایده مر ایشان را دارد و اگر به کذب فرعون شوند، زبان مر ایشان را دارد . لقوله تعالی : « انْ اَحسَنتُم اَحسَنتُم لأنفسکُمْ . » و قولَهُ تعالی : « وَمَنْ جاهَدَ فإنّما یُجاهِدُ لنفسه . » خلق ملك ۱۰ اَبَدی مر خود را می طلبند و می گویند : « از برای خدای می کنم - جلّ جلالُهُ - . امّا سپردن طریق دوستی خود چیزی دیگر است. ایشان از گزاردن فرمان ، حصول امر دوست نگاه دارند . چشمشان بر هیچ چیزی دیگر نباشد . و اندر این کتاب مانند این سخن بیاید {مو ۱۶۱} - انشاءَ اللهُ - اندر باب اخلاص .

---

۱ - ما ، مو : جهانی باشد.
۲و ۳ - ما : خاصّ مر تعظیم فرمان حقّ را.
۳ - ما، مو : نصیب خود .
٤ - ما، مو : صورت بسته باشد که هر کار کهآنچه دار آخرة کنند ویرا.
۵ - ما، مو : که اندر اطاعت ما، مو : نصیب و افراز آن باشد از آنچه اندر .
٦ - ما، مو : از آنچه که راحت معاصی یك ساعت باشد ما ، مو : همیشه بود.
۷ - ما، مو : و خداوند از مجاهدت خلق چه سود دارد ؟
۸ - ما، مو : خلق عالَم ما ، مو : ابوبکر رضی الله عنه گردند سود مر ایشان را.
۹ - ما، مو : دارد چنانکه گفت ما، مو : و إن اسأتم فلها و نیز گفت : و مَن..
۱۰ - ما، مو : إنّ الله لَغَنِیّ عَنِ العالمین خلق.
۱۱ - ما، مو : دیگر چیزی است (مو : بود) ایشان را از گذاردن ، ما : نگاه دارد .
۱۳ - ما ، مو : چیز دیگر .
١٤ - ما، مو : باب الإخلاص انشاء الله تعالی .

{۱۰ - اَبو اِسحق ابراهیم بن اَدْهَم بن مَنْصُور - رضی اللّه عنه -.}

وَ مِنهم اَمیرِ اُمَرا ، و سالکِ طریقِ لقا ، اَبو اِسحق ابراهیم ابن اَدْهم بن مَنْصور - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - ، یگانهٔ زمانه بود .و اندر عصرِ خود ، سیّد اَقران ، و شاهنشاه مَرْدان بود . مریدِ خِضر پیغمبر - صَلَواتُ اللّه عَلی نبیّنا وَ عَلَیْه - بود . و بسیاری از قدمای مَشایخ
۵ را دریافته بود ، و با امامِ اَعْظَم اَبو حَنیفَه- رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - اِخْتِلاط {ما ۱۴۵} داشت . و عِلْم از وی آمُوخته بود . از اَوّلِ حالْ اَمیر بلخ بود ، چون حقّ - تَعالی - را ارادَت آن بود که پادشاه جهانی گردد ، روزی به صَیْد بیرون شده بود ، و از لَشْکَرِ خود جُدا مانده . از پَسِ آهویی بتاخت .خدای - عزّ و جلّ - به کَمالِ اَلْطاف و اکرام خود ، مر آن آهو را با وی به سخن آوَرْد تا به زبانِ فصیح گفت:« أوَ لِهذا خُلِقْتَ؟اَمْ بِهذا اُمِرْتَ ؟» :
۱۰ « از برای این کارت آفریده اند ؟یا بدین کار فرمودَنْدَت ؟» وی را این سخن دلیل گشت . توبه کرد ، و دست از مَمالکِ دُنْیا به کُلّ باز کشید ، و طَریقِ زُهْد {ژ ۱۲۹} و وَرَع بردست گرفت . فَضَیْل بن عیاض و سُفْیانِ ثَوْری را بیافت و با ایشان صُحْبَت گرفت . و اندر هَمَه عُمْر به جز کَسْبِ دَسْتِ خود نَخورد .وی را مُعاملات ظاهر است و کرامات مَشهور،و اندر حقایقِ تَصوُّف ، کلماتِ بدیع و لطایف نفیس و جُنَیْد گوید - رضی اللّه
۱۵ عنه - :«مَفاتیحُ اَلْعُلُوم اِبْراهیمُ .» : « کلید عِلْمهای این طریقت ابراهیم است .»

۳- منصور رحمة اللّه علیه یگانه بود اندر طریق خود ما، مو : و سیّد اقران خود بود و شاهنشاه مردان.

٤- ما : پیغامبر ما : بوده و بسیاری . ٤ و ٥ : ما ، مو: مشایخ یافته .

٥- مو : و با امام ابو حنیفه ... اختلاط داشته . ٦- ما : بیاموخته و در اوّل ، مو : علم از وی و در اوّل .

٦و٧- ما، مو: از « چون » تا « گردد » ندارد .

٧و ٨- مو: به صید شده ما، مو : و از پس آهویی می تاخت .

٨- ما ، مو : از « به کمال» تا « خود » ندارد مو : آن آهو را زبان داد و با وی به سخن درآمد.

٩- مو : فصیح با وی گفت ألهذا ...أو بهذا.

١٠- ما: این کار آفریدت اند یا وی را این دلیل گفت ، مو : این کار آفریده آمدت یا وی را این دلیل گشت بر توبه .

١١- ما، مو : بازکشید و دست از جمله بداشت . ١٢- ما، مو : و فضیل عیاض ما: دریافت و با ما، مو : صحبت کرد ما ، عمر خود از توبه به جز از . ١٣- ما، مو : نخوردی و ویرا .

١٤- ما، مو : گوید رحمة اللّه علیه . ١٥- ما : کلید همه ، مو : همه علوم .

و از وی روایت می آرند که گفت :« اتّخذْ اللّهَ صاحباً وَ ذَرِ النّاسَ جانباً .» : «خدای را - تعالی - یار خود دار ، و خَلْق را به جانبی بگذار . » و مُراد از این آن است که چون اِقبال بنده به حقّ - تعالی- درُست باشد ، { مو ۱٤۲} و اندر تولّی به حقّ ، مُخلِص بُوَد . صحّت اِقبالِ وی به حقّ، اعْراض از خَلْق تقاضا کند .از آن که صُحبت خلْق را ۵ با حَدیثِ حقّ ، هیچ کار نیست . و صُحْبَتِ حقّ اِخلاص باشد اندر گزاردن فرْمانِ وی . و اِخْلاص اندر طاعت از خُلوصِ مَحَبّت باشد ، و خُلوص مَحَبَّتِ حقّ ، از دشمنی نَفْس و هوا خیزد ، که هر که باهوا آشنا بُوَد ، از خدای - عزّ وَ جَلّ - جُدا بُوَد . و هر که از هوا بُریده باشد ، با خداوند آرمیده باشد . پس هَمه خَلْق تویی اندر حقّ تو . چون از خود اعراض کردی ، از {ما ١٤٦ } همه اعراض کردی ، کس که از خَلْق اِعْراض کند و به خود اِقبال کند . این چنان باشد که همه خَلق اندر آن چه هستند ، به حُکْمِ تقدیر راستند . ترا کار با تو افتاده است .

و بِنای استقامت ظاهر و باطن مر طالب را بر دو چیز است : یکی از آن شناختنی ، و دیگر کَرْدنی . آن چه شناختنی است ، رؤیتِ تقدیر حقّ است از خَیْر و شرّ، که اندر کُلّ مُلْك ، هیچ متحرّك ساکن نشود ، و هیچ ساکن متحرّك نگردد ، اِلاّ به حَرَکتی که

۱ - ما ، مو: که می گفت .

۱و ۲ - ما : ابراهیم ادهم گفت خداوند را یار خوددار و خلق را بجای خود گذار.

۳- ما ، تولّی به حقّ تعالی

٤ - صحّت اقبال به حقّ ، ما، مو : از آنچه صحبت.

۵ - ما ، مو : اندر گذاردن فرمان .

٦- ما ، مو : محبّت بُوَد.

۷- ما ، مو : از خدای جُدا بُوَد.

۸ - ما : چون خود از خود .

۹ - مو : از جمله خلق اعراض کردی .

۱۰ - ما ، مو : این جفا باشد از بهر آنکه (ما : از هر آنکه) همه خلق در آن ، ما : تقدیر استند.

۱۲ - ما : شناختنی است .

خداوند - تعالی - { ژ . ۱۳۰ } اندر وی بیافریند ، و سکونتی که خداوند - تعالی - اندر وی بنهد . و آن چه کردنی است، گزارد فرمان است ، و صحّت معاملت ، و حفظ تکلیف است . و به هیچ حال تقدیر وی مر ترک فرمان را حجّت نگردد. پس اعراض از خَلق درست نیاید ، تا از خود اعراض نباشد ، چون از خود اعراض کردی ، خَلق همه می بباید مر
۵ حصول مراد حقّ را . و چون به حقّ - تعالی - اقبال کردی ، تو می ببایی مر اقامت امر اورا . پس با خَلق آرمیدن { مو ۱۶۳ } روی نیست . و اگر بدون حقّ با چیزی بخواهی آرمید، باری با غیر آرام ، که آرام با غیر ، رؤیت توحید بُوَد . و آرام با خود ، اثبات تعطیل . و از آن بُوَد که شیخ اَبُوالحَسَنِ سالبه - رَحمَةُ اللّه عَلَیْه - گفتی مُرید را : « در حُکْم گربه یی بودن بهتر از آن چه اندر حُکْم خود . » از آن چه صُحبت
۱۰ با غیر ، از برای خدای بُوَد . و صحبت با خود از برای پروردن هوا بُوَد . و اندر این معنی سخن بیاید اندراین کتاب به جایگاه خود - اِنشاءَاللّهُ تعالی - .

و اندر حکایات یافتم که : ابراهیم ادهم گفته است که : « چون به بادیه رسیدم ، پیری بیامد و مرا گفت : « یا ابراهیم ! می دانی که این چه جای است که تو بی زاد و راحله می روی ؟ » گفتا : « من دانستم که { ما ۱٤۷ } او شیطان است .
۱۵ چهار دانگ سیم با من بود ،که اندر کوفه زَنْبیلی فروخته بودم .از جیب برآوردم و بینداختم . و نَذْر کردم که به هر میل چهار صد رَکْعَت نماز کنم . چهار سال اندر بادیه بماندَم . و خداوند - تعالی - به وقتِ حاجت ، بی تکلّف روزی می رسانید . و اندر آن میان خِضْر پیغامبر را - صَلَواتُ اللّه عَلی نَبِیِّنا و عَلَیْه - با من صحبت افتاد ،

---

۱ - ما ، مو : خداوند اندر وی آفریند (مو: آفریده) ما، مو: خداوند اندر .
۲ - ما ، مو : وی نهد ما ، مو : گزاردن فرمان حقّ.
۲و۳ - ما، مو : تکلیف و به هیچ. ٤ - ما، مو : خلق هم می نباید.
۵و٦ - ما، مو : مر اقامت امر حقّ را. ٦ - ما : حقّ بدون چیزی.
۸ - ما، مو : ... سالبه گفت مریدی را . ۹ - ما، مو : بهتر از آنکه اندر .
۱۰ - ما، مو : هوا و اندرین . ۱۱ - ما، مو: و اندر حکایات ابراهیم ادهم است که چون به بادیه پرسیدم.
۱٤ - ما، مو : گفت دانستم که آن شیطان است . ۱۵ - ما ، مو : زنبیل فروخته بودم آن از .
۱٦ - ما، مو : و شرط کردم که ما : نماز گزارم . ۱۷ - مو : خداوند تعالی بوقت بی تکلّف.
۱۸ - مو : اندر ان میانه خضر را ما، مو : با من صحبت کرد.

و نام بُزرگ خداوند - تعالی - مرا بیاموخت . آنگاه دلم به یکبار از غَیر فارغ شد . »
و وی را مناقبِ بسیار است . و بِاللّهِ التّوفیق .

{۱۱. بِشْرِ بن الحارِث الحافیّ - رَضِی اللّه عَنْهَ - .}

وَ مِنهُم سَریرِ مَعْرِفَت، و تاجِ اَهْلِ مُعامَلَت ،بشر بن الحارث الحافی -رَضِیَ اللّهُ عَنه- ، ۵ اندر مُجاهَدَت شأنی کبیر داشت ، و اندر مُعامَلَت حظّی تمام . صُحبت فَضیل بن عیاض دریافته بود ، { ژ ۱۳۱ } و مُریدِ خال خود بود : علیّ بن خشرم . به علِم اصُولَ و فروع ، عالِم بُود . { مو ١٦٤ }

و ابتدای توبهٔ وی آن بود که روزی مست می آمد . اندر میان راه ، کاغذ پاره یی یافت . مر آن را به تعظیم بر گرفت . بر آن نوشته بود که : « بِسْمِ اللّهِ ۱۰ الرَّحْمنِ الرَّحیم . » آن را مُعطّر کرد و به جایی پاك بنهاد .آن شب مر خداوند - تَعالی - را به خواب دید که وی را گفت : « یا بِشْرَ ! طَیِّبتَ اسْمی ، فَبِعِزَّتی لأُطَیِّبَنَ اسْمَكَ فی الْدُّنْیا و الاخِرَةَ . » : « نام مَرا خوشبوی گردانیدی . به عزّت من که نام تَرا خوشبوی گردانم اندر دنیا و آخرت . » تا کس نام تو نشنود الاّ که راحتی به جان وی آید .آنگاه توبه کرد و طریق زُهد بردست گرفت.و از شدّت ۱۵ غَلَبه اندر مُشاهَدَت حقّ- تَعالی- هیچ چیز اندر پای نکرد .از وی علّت آن بپرسیدند. گفت :« زمین بساط وی است و من روا ندارم که بساط وی سپَرم ، و میان پای

---

۱ - ما : و مرا نام ما ، مو: خداوند بیاموخت . ۳ - ما : ذکر بشر بن حافی رحمة اللّه.
٤ - ما : ... الحافی رحمة اللّه.
٥ - ما ، مو : در مجاهده شان عظیم و درجهٔ کبیر و برهانی،مو: نصیبی کامل صحبت فضیل یافته بود.
٦ - ما ، مو : علیّ بن حشرم و به علم فروع و اصول.
٧ - ما، مو : روزی مست می رفت . ۹ - ما، مو : آنرا بتعظیم .
۱۰ - ما، مو: مر آنرا معطّر ما: و آن شب. ۱۱ - ما، مو : دید بخواب که .
۱۳ - مو: که ترا خوشبوی گردانم . ١٤ - ما ، مو : به دل وی اندر آید.
۱۵ - ما، مو : هرگز هیچ چیز.
۱٦ - مو : که بساط سپرم.

من و زمین واسطه باشد . » و این { ما ۱٤۸ } از غرایب مُعاملت وی است که اندر جَمْعِ هِمّت وی به حقّ ، پای افزار ، حجاب وی آمد.

و از وی می آید که گفت : « مَنْ أرادَ أن یَکُونَ عَزیزاً فِی الدُّنْیا شَرِیفاً فِی الآخِرَةِ فَلْیَجْتَنِبْ ثَلْثاً : لا یَسْأَلْ اَحَداً حاجَةً وَلا یَذْکُرْ اَحَداً بِسُوءٍ ۵ وَلا یَجِبْ اَحَداً إلی طَعامِه . » : « هر که خواهد که اندر دنیا عزیز باشد ، و اندر آخرت شریف ، گو از سه چیز پرهیز : از مخلوقات حاجت مَخواه ، و کس را بد مَگوی ، و به مهمانی کس مَرَو . »

امّا هر که به خداوند – تَعالی – راه داند ، از خَلْق حاجت نخواهد ، که حاجت به خَلْق دلیل بی معرفتی بُوَد ، که اگر به قاضیُ الحاجات عالِمَستی ، از چون خویشتنی ۱۰ { مو ۱٦۵ } حاجت نخواهدی . « اِسْتِعانَةُ الْمَخْلُوقِ إلیَ الْمَخْلُوقِ کَإِسْتِعانَةِ الْمَسْجُونِ إلیَ الْمَسْجُونِ . » وَ اَمّا هر که کسی را بد گوید آن تَصَرّف است که اندر حُکم خدای – { ژ ۱۳۲ } تَعالی – می کند . از آن چه آن کَسْ و فِعْلِ وی آفریدهٔ خدای است – عَزّ وَ جَلّ – ، آفریدهٔ وی را بر که ردّ می کنی . و آن که فِعْل را عَیْب کند ، فاعِل را عَیْب کرده باشد ، به جز آن که وی فرموده است که کُفّار را ۱۵ بر موافقت مَن ذَمّ کنید .

امّا آن چه گفت از نانِ خَلْق پرهیزید ، که رازق خدای است – جَلّ جَلالُهُ – اگر مَخْلوق را سَبَب روزی تو گرداند . او را مَبین . و بدان که آن روزی تو است که خدای – تَعالی – به تو

---

۱ – مو : و زمین و بساط وی مو : از غرایب معاملات.
۲ – ما : پای افزاری حجاب . ۳ – ما : و شریفاً.
٤ – ما : ولا یقول احداً. ٦ – مو : پس گو از مو : و از مخلوقات .
۷ – ما، مو : مهمانی کس مشو . ۸ – ما : و از خلق حاجت .
۹ – مو : بُوَد اگر به .
۱۰ – ما : حاجت نخواستی لِاَنّ استعانة ، مو : حاجت نخواهد .
۱۱ – ما ، مو : من المسجون و امّا هر کسی را مو : تصرّفی است .
۱۱و ۱۲ – ما، مو : خدای میکند. ۱۲و ۱۳ – ما، مو : آفریدهٔ خدای است و آفریدهٔ وی را هر که ردّ میکند . ۱۳ – ما : عیب کرده باشد. ۱٤ – ما : عیب کرده بجز ما، مو : که وی کُفّار را بر موافقت .
۱٦ – ما، مو : از طعام خلق پرهیزید از آنچه ما، مو : جلّ تعالی.
۱۷ – ما : و بدان که روزی تُست .

رسانید نه از آنِ وی . و اگر او پندارد که از آنِ وی است و بدانِ بر تو منّت نهد ، وی را اجابت مکُن ، که اندر روزی ، کس را بر کس منّت نیست . البتّه از آن که به نزدیکِ اَهلِ سنّت و جماعت ، روزی غذا است ، و به نزدیک معتزله ، ملك. و خلْق را به اغذیه ، خدای پرورد نه مَخلوق . و { ما ۱۴۹ } مَجازِ این قول را وجهی ۵ دیگر است . وَ اللّهُ اَعلَمُ بِالصّوابِ .

{ ۱۲. ابو یزید طَیفُور بن عیسی البَسْطامی - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - . }

وَ منهم فَلَكِ معرفَت ، و مَلَكِ مَحبَت ، اَبو یَزید طَیفُور بن عیسی البَسْطامی - رَضِیَ اللّهُ عَنه - از اَجِلّهٔ مَشایخ بود ، و حالش اکبر جمله بود ، شانش اَعظَم ایشان بود ، تا حدّی که جُنَید گفت - رَحمَةُ اللّه عَلَیه - : « اَبو یَزیدُ منّا بِمَنْزِلَة ۱۰ جبرئیلَ منَ المَلایکَة . » : « ابو یزید اندر میا نِ ما چون جبرئیل است از ملائکه.» و جدّ او مَجوسی بوده بود ، و از بزرگان بسطام یکی پدرِ او بود.{ مو ۱٦٦} و اورا روایات عالی است اندر احادیث پیغمبر - صَلّی اللّهُ عَلَیه وَسَلّمَ - . و از این ده امام معروف مر تصوّف را یکی وی بوده است و هیچ کس را پیش از وی اندر حقایق این علْم ، چندان استنباط نبوده است که وی را . و اندر همه اَحوال مُحبّ العلْم وَ ۱۵ مُعَظِّمَ الشّریعَة بوده است. به حُکم آن که گویند :گروهی مر مَذهب الحاد خود را موضوعی بروی بندند و اندر ابتدا روزگارش مبنی بر مُجاهَدَت و برزش مُعامَلَت بوده است .

۱- ما : و اگر پندار ما : و بران بر تو منّت نهد اورا . ٤- ما : خدای تعالی پرورد ما : وجه دیگر .
۵- ما : « بالصّواب» ندارد . ٦- ما : ذکر ابو یزید بسطامی رحمة اللّه. ۷- ما، مو: و فلك محبّت .
۸- ما : رحمة اللّه علیه از جمله مشایخ ما ، مو : و شانش اعظم بود .
۹- ما : جنید گفت اَبو یزیدُ منّا ما : جبرئیل علیه السّلام. ۱۰- ما : من الملائکة جبرئیل.
۱۰ و ۱۱- ما، مو : وجدّ وی مَجوسی بود . ۱۱- ما ، مو: پدر وی بود.
۱۲- مو : روایات بسیار عالی اندر احادیث پیغامبر . ۱۳- ما ، مو: یکی وی است .
۱٤- ما، مو : نبود که وی را .
۱۵- ما، مو : الشّریعة بود بخلاف آنکه گروهی برای مدد (مو : من را برای مدّتی).
۱٦- ما، مو : و از ابتداء روزگارش ما ، مو: و پرورش معاملت .

و از وی می آید که گفت: «عَمِلْتُ فِی الْمُجاهَدَةِ ثَلثینَ {ز ۱۳۳} سَنَةً، فما وَجَدْتُ شَیْئاً اَشَدَّ عَلَیَّ مِنَ العِلْمِ و مُتابَعَتِه وَلَوْ لا اِخْتِلافُ الْعُلَماءِ لَبَقَیْتُ و اِخْتِلافُ الْعُلَماءِ رَحْمَةٌ اِلاّ فی تَجْرِیدِ التَّوحِید.»: «سی سال مجاهدت کردم، هیچ چیز نیافتم که بر من سخت‌تر از علم و متابعت آن بودی. و اگر ۵ اختلاف عُلَما نبودی، من از همه چیزها باز ماندمی، و حقّ دین نتوانستمی گزارد. و اختلاف عُلَما رحمت است به جز اندر تجرید توحید.» و {ما: ۱۵۰} به حقیقت چنین است که طبع به جهل مایل تر باشد. از آن چه به علم و به جهل بسیار کار توان کرد بی رنج. و به علم یك قدم بی رنج نتوان نهاد. و صراط شریعت بسیار باریکتر و پر خطرتر از صراط آن جهانی. پس باید که اندر همه احوال ها چنان باشی ۱۰ که اگر از احوال رفیع و مقامات خطیر بازمانی و بیفتی، اندر میدان شریعت افتی. و اگر همه از تو بشود، باید که معاملت {مو ۱٦۷} با تو بماند، که اعظم آفات مر مرید را ترك معاملت بود. و همه دعاوی مدّعیان اندر برزش شریعت متلاشی بود و همه ارباب لسان در برابر آن برهنه گردند.

و از وی - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - می آید که گفت: «اَلْجَنَّةُ لاخَطَرَ لَها عِنْدَ ۱۵ اَهْلِ الْمَحَبَّة، وَ اَهْلُ الْمَحَبَّةِ مَحجُوبُون بِمَحَبَّتِهِمْ.»: «بهشت را خطری نیست به نزدیك اهل محبّت، و اهل محبّت باز مانده اند و اندر پوشش اند از محبوب. یعنی بهشت

۲ - مو: لتعبیت.
۳ - ما، مو: گفت من سی سال.
۳و ٤ - ما: چیز نیافتم.
٤ - ما، مو: سخت تر از علم و متابعت آن بود.
۵ - ما: نتوانستی گذارد.
۷ - ما: مایل تر بود، ما، مو: کار بی رنج بتوان کرد.
۹ - ما، مو: آن جهانست ما، مو: احوال چنان باشی.
۱۰ - ما، مو: باز غانی و اگر بیفتی باری اندر میان شریعت افتی که اگر از تو همه.
۱۲ - ما، مو: ورزش شریعت ما، مو: اندر برابر.
۱٤ - ما: و می آید از وی که.
۱۵ - ما، مو: بهشت را خطر نیست.
۱٦ - مو: در بوستش اند.

مخلوق است اگرچه بزرگ است ، و مَحَبّتِ وی صفَتِ وی است نا مَخلوق . و هر که از نامَخلوق به مَخلوق بازمانَد ، بی خَطَر بُود . پس مَخلوق به نزدیك دوستان خَطَر ندارد ، و دوستان به دوستی محجوبند . از آن چه وجود دوستی، دویی اقتضا کند . و اندر اَصلِ توحید دویی صورت نگیرد . و راه دوستان از وَحْدانیّت به وَحْدانیّت بُوَد . و ۵ اندر راه دوستی ، علّت دوستی آید ، و آفَتِ آن که اندر دوستی مُریدی و مُرادی باید . یا مُرید ، حقّ ، مُراد ، بنده . و یا مُراد ، حقّ ، مُرید ، بنده . اگر مُرید ، حقّ بُوَد ، و { ژ ۱۳٤ } مُراد ، بنده . هستیِ بنده ثابت بُوَد اندر مُرادِ حقّ . و اگر مرید ، بنده ، و مُراد ، حقّ . وَ طَلَب و ارادتِ مخلوق را بدو راه نیست . مانْد اینجا آفت هَستیِ مُحِبّ به { ما ۱۵۱ } هر دو حال . پس فنای مُحِبّ اندر بقای مَحَبّت ، ۱۰ دُرُست و تمام تر از آن که قیامَش به بقایِ مَحَبّت .

و از وی می آید - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ - که گفت : « یك بار به مکّه شدم . خانه مُفرَد دیدم . » گفتم : « حجّ قبول نیست ، { مو ۱٦۸ } که من سنگ ها از این جِنْس بسیار دیده ام . » بار دیگر برفتم : خانه دیدم ، و خداوند خانَه دیدم . گفتم که : « هنوز حقیقتِ توحید نیست . » بارِ سدیگر برفتم ، هَمَه خداوَنْدِ خانه دیدم ، و ۱۵ خانه نه . به سِرّم فرو خواندند : « یا با یزید ! اگر خود را ندیده ای و همه عالم را بدیده ای ، مُشْرِك نَبُودی . و چون همه عالَم نبینی ، و خود را بینی ، مُشْرِك باشی . » آنگاه توبه کردم ، و از دیدن هستی خود ، نیز توبه کردم . » و این حکایتی لطیف است اندر صِحّتِ حالِ وی . و نشانی خوب مر اربابِ احوال را . وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّواب .

---

۲ - ما ، مو : باز ماند و بی قدر بود .　　۳ - ما ، مو : به دوستی محجوب اند .
٦ - ما : و یا مراد حقّ و مرید.　　۸ و ۹ - ما ، مو : آفت هستی اندر محبّت .
۹ - مو : پس فنای محبّت اندر بقای محبّت تمام تر .　۱۰ - ما : که فنایش.
۱۱ - ما ، مو: رحمة اللّه علیه که گفت .　۱۲ - ما ، مو : گفتم که حجّ مقبول نیست .
۱۳و۱٤ - ما: گفتم هنوز.　　۱٤ - ما ، مو : بار سیوم باز رفتم هم خداوند .
۱۵ - ما ، مو : و خانه ندیدم به من ندا آمد که یا با یزید اگر خود را ندیدی و همه عالم را بدیدی .
۱٦ - ما : عالم را بیتی .
۱۷ - ما ، مو : توبه کردم و از توبه نیز توبه کردم و این حکایت لطیف است .
۱۸ - ما ، مو : و نشان خوب　ما ، مو : « بالصّواب » ندارد.

{۱۳ـ اَبُو عَبداللّه الحارث بن اَسَدِ المُحاسبّی ـ رضی اللّه عَنْهُ ـ .}

وَ مِنهُم امامِ فُنُون ، و جاسُوسِ ظُنُون ، ابو عبداللّه الحارث بن اَسَد المُحاسبیّ - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - ، عالِم بُود به اَصُول و فروع . و همه اَهْلِ عِلْم را تولّی و اقتدا در وقتِ وی به وی بُود . کتابی کرده است رَغایب نام اندر اُصُولِ تصوّف .
۵ و به جُز آن وی را تصانیفِ بسیار است اندر هر فَنّ . عالی حال و بُزُرگ همّت بود . و اندر وقتِ خود شَیْخ المَشایخ بغداد بود .

از وی روایت آرند که گفت : « اَلْعِلْمُ بِحَرَکاتِ الْقُلُوبِ فی مُطالَعَةِ الغُیُوبِ ، اَشْرَفُ مِنَ العَمَلِ بِحَرَکاتِ الْجَوارِحِ . » : « آن کَس که به حرکاتِ دل اندر مَحَلِّ غَیْب ، عالِم بُود ، بهتر از آن که به حَرَکاتِ جَوارح عامِل بُود . » مراد اندر این آن
۱۰ است که عِلْم ، مَحَلِّ کَمال است ، و جَهْل ، مَحَلِّ طَلَب . و عِلْم اندر پیشگاه بهتر از آن که جَهْل بَر دَرگاه . که عِلْم مرد را به دَرَجهٔ کمال رساند ، و جَهْل { ما ۱۵۲ } از دَرگاه اندر نگذارانَد . و به حقیقت عِلْم بزرگتر از { ژ ۱۳۵ } عَمَل بُود از آن که {مو ۱۶۹ } خداوند - تَعالی- را به عِلْم توان شناخت و به عَمَل اندر نَتوان یافت . و اگر به عَمَلِ بی عِلْم بدو راه باشدی، نَصاری را و رُهْبانان را اندر شدّتِ اجتهادِ شان
۱۵ اندر مُشاهَده اَنْدی . و مؤمنان عاصی اندر مُغایبَه . پس عَمَل صِفَتِ بنده است. و عِلْم صِفَتِ خداوَنْد- تَعالی- . و بعضی از راویانِ این قَوْل را غَلَطی افتاده است ، و

---

۱ - ذکر ابو عبداللّه حارث المُحاسبی رحمة اللّه علیه .
۳ - ما: رحمة اللّه علیه عالم بود ما، مو: و مرجع همه اهل عالم را اندر وقت وی اقتدا بدو بود .
٤ - ما: وی خود به وی و کتابی کرده غایب نام . ۷ - مو : و از وی .
۸ - ما، مو : آن که به حرکات .
۹ - ما: جوارح عالم بود و مراد . ۱۰ - مو : وجهد محلّ طلب .
۱۱ - مو: و جهد از درگاه. ۱۲ - ما : اندر نگذارند .
۱۲ و ۱۳ - ما، مو: از آنچه خداوند عزّ و جلّ را .
۱۳ و ۱٤ - ما : و اگر عمل بی علم را بدو راه باشد نصاری و رهبانان اندر .
۱۵ - ما: اندر مشاهده آیدی ، مو: اَبَدی ما : اندر معاینه .
۱۶ - ما، مو: خداوند و بعضی .

هر دو عَمَل را روایت کنند و گویند : « اَلْعَمَلُ بِحَرَکاتِ الْقُلُوبِ اَشْرَفُ مِنَ الْعَمَلِ بِحَرَکاتِ الْجَوارِحِ . » و این مَحال است که عَمَلِ بنده به حرکاتِ دل تَعلّق نکُنَد . و اگر بدین فِکرَت و مُراقَبَت ، اَحوالِ باطن می خواهد ، این خود بدیع نباشد که پیغامبر گفت - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمَ - : «تَفَکُّرُ ساعَةٍ خَیْرٌ مِنْ عِبادَةِ ۵ سِتّینَ سَنَةً . » و به حقیقت اَعمالِ سِرّ ، فاضلتر از اَعمالِ جوارح ، و تأثیر اَعمالِ باطن ، تمامتر از تأثیر اَعمالِ ظاهر . و از آن بُوَد که گفتند : « نَومُ العالِمِ عِبادَةٌ وَ سَهْرُ الجاهِلِ مَعْصیَةٌ . » : « خواب عالِم عبادت بُوَد و بیداری جاهل مَعْصیَت . » از آن چه اندر خواب و بیداری ، سِرّش مَغْلوب باشد ، و چون سِرّ مَغلوب گردد ، تن نیز مغلوب گردد. پس سِرِّ مَغْلوب به غَلَبهٔ حقّ ، بهتر از نَفْسِ غالب به حَرَکاتِ ظاهر و مُجاهَدَت .

۱۰ و از وی - رَحمَةُ اللّهِ عَلَیْهِ - می آید که روزی درویشی را گفت : «کُنْ لِلّهِ وَ اِلاّ فَلا تَکُنْ . » : « خداوند را - تعالی - باش و اگر نه خود مباش . » یعنی به حقّ باقی باش ، یا از وجودِ خود فانی . یعنی به صَفوَت مُجْتَمَع باش ، یا به فَقْر { ما ۱۵۳ } مُفترِق . به حقّ باقی باش ، { مو ۱۷۰ } یا از خود فانی . یا بدان صفت باش که حَقّ - تَعالی - گوید : « اُسْجُدُوا لِآدَمَ ! » و یا بدان صفت ۱۵ باش که : « هَلْ اَتی عَلَی الإنْسانِ حینٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ یَکُنْ شَیْئاً مَذْکوراً . » اگر خود را باشی به اختیار خود ، قیامت به خود بُوَد ، و اگر نباشی به اختیار خود ، قیامت به حقّ بُوَد . و این معنی لطیف است . وَ اللّهُ اَعْلَمُ بِالصَّوابِ .

---

۱ - ما : به روایت کنند. ۲ - ما، مو: تعلّق نگیرد.
۳ -ما ، مو : بدین معنی فکرت و مراقبه ما، مو : باطن را می خواهد.
۵ - ما ، مو: و تأثیر است افعال باطن اندر حقیقت تمامتر. ۷ - مو : از « خواب » تا « معصیت » ندارد.
۸ - ما ، مو : سرّش مغلوب حقّ باشد و چون سرّ مغلوب بود تن نیز (مو : دین) مغلوب بود .
۹ - ما : به غلبهٔ حال حقّ از نفس غالب بر حرکات ظاهر و مجاهده.
۱۰ - ما، مو : و از وی می آید که ما : درویش را. ۱۱ - ما ، مو: خداوند را باش وگرنه خود .
۱۲ - ما، مو : خود فانی باش. ۱۳ - ما ، مو : متفرّق و به حقّ باقی و یا از .
۱٤ - ما، مو : که حقّ گوید. ۱۵ - ما : اگر تو حقّ را باشی .
۱٦ - ما: اگر نباشی باختیار. ۱۷ - ما ، مو : « بالصّواب» ندارد.

{۱٤ ـ اَبو سُلِیْمان داوُود بنِ نصیر الطّائی - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ -. }

وَ مِنهُم ، امام مُعْرِض از خَلْق و از طَلَبِ ریاست ، و بُریده از خَلْق به عزلت{ ز ۱۳٦ } و قناعَت ، ابو سُلَیمان داوُد بن نصیر الطّایی - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - از کُبرایِ مَشایخ ، و سادات اَهْلِ تَصَوُّف بُود . و اندر زمانهٔ خود بی نظیر . شاگرد امامِ اَعْظَم ابی ۵ حنیفه بود - رَضِیَ اللّه عنه -. و از اَقْرانِ فَضیل و ابراهیم اَدْهم و غیر ایشان بُود . و اندر این طریقت مُرید حبیب راعی - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ -. اندر جملهٔ عُلوم حَظّی وافر داشت ، و به درجهٔ اَعْلی بُود ، و اَنْدر فقْه ، فقیه الفقهاء بود . عُزْلَت اختیار کرد ، و از طریق ریاست و دُنیا اِعْراض کرد ، و طریق زُهْد و تَقْوی بر دست گرفت . و وی را مناقب بسیار است و فضایل مَذْکور ، که به معاملات عالِم بُود ، و اندر حقایق کامِل .

۱۰ از وی می آید که گفت مَر مُریدی را از مُریدان خود : « اِنْ اَرَدْتَ السَّلامَةَ سَلِّمْ عَلَی الدُّنْیا ، وَ اِنْ اَرَدْتَ الکرامَةَ کَبِّرْ عَلَی الآخِرة .» : «ای پسر اگر سلامَت خواهی ، دُنیا را وَداع غیبت کُنْ ، و اگر کرامت خواهی ، بر آخرت تکبیر کُن.» یعنی این هر دو مَحلّ حجابند، و همه فراغت ها اندر این دو چیز بسته است . هر که خواهد که به تن فارغ شود {ما ١٥٤} ، گو از دُنیا اِعْراض کُن . و هر که خواهد که به دل فارغ شود ، گو ارادت ۱۵ عقْبی از دلِ بپرداز.

---

۱ - ما : بریده از خلق .
۳- ما ، مو : « و قناعت » ندارد. ما : رحمة اللّه علیه .
٤ - ما ، مو : امام ابی حنیفه .
٦- ما ، مو : و اندر طریقت مرید حبیب الرّاعی و اندر جملهٔ علوم حظّ وافر.
۸ - ما ، مو : و از ریاست اعراض کرد مو : به دست گرفت ویرا مناقب.
۱۰ - ما، مو: و از وی می آید.
۱۱ - مو : گفت ای پسر .
۱۲ - مو : وداع غیب کن ما، مو : تکبیر مرگ کن یعنی هر دو .
۱۳ - ما، مو : و فراغت اندر دو چیز .
۱۵ - ما، مو : از دل بیرون کن .

و اندر حکایت مشهور است که پیوسته وی اختلاط با مُحمّد بن الحَسَن داشتی ، و اَبو یُوسُف القاضی به نزدیك خود نگذاشتی . از وی پرسیدند که : « این هر دو اندر علم بزرگند . چرا یکی را عزیز داری؟ و یکی را پیش خود نگذاری ؟» گفت : « ازآن چه محمّد بن الحَسَن از سَر دُنیا و نِعمَت بسیار به عِلم آمده است . و عِلم سَبَب عِزّ دین و ذُلّ دُنیای وی است . و اَبُو یُوسُف از سَر ذُلّ و درویشی به عِلم آمده است . و عِلم را سَبَب جاه و جَمال و عزّ خود گردانیده . پس مُحمّد نه چون وی باشد .»

و از مَعْرُوف کَرْخی - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه- روایت کنند که:« هیچ کس ندیدم که دنیا را اندر چشم وی ، خطَر کمتر از آن بُوَد که داوود طائی را ، که همه دُنْیا را و اَهل او {ژ۱۳۷} به نزدیك وی به پَر پشه یی مقدار نَبود. و اندر فقرا به چشم کمال نگریستی ، اگرچه پُرآفت بودندی . و وی را مَناقب بسیار است . واللّه اَعلَم .

{۱۵ - اَبوالحَسَن عَلیّ بن سَریّ بن المُغَلّس السَّقَطی - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه -.}

وَ مِنهُم : شیخ اَهل حَقایق ، و مُنقطِع از جُمله عَلایق ، ابو الحسن سَریّ بن المغَلّس السَّقَطیّ - رَحْمَةُ اللّه عَلَیه - خال جُنَید بُوَد . و عالم به جملهٔ عُلوم ، و اندر تصوّف ، اورا شانی عظیم است.و ابتدا کسی که اندر ترتیب مَقامات و بَسط اَحْوال خوض کرد ، وی بود -رَحْمَةُ اللّهَ عَلَیْه.و بیشتر از مَشایخ عراق مریدانِ وی اند.و وی{مو۱۷۲}حبیب راعی

---

۱ - ما : حکایات مو : وی پیوسته اختلاط . ۲ - مو: القاضی را به مو : او را گفتند که این .
۳ - ما ، مو: بزرگ اند ما، مو : یکی را اندر پیش. ٤ - ما: و نعمت و دنیائی بسیار.
۵ - ما : دنیائی وی است مو : و ابو یوسف القاضی از سَر درویشی و ذلّ .
٦ - ما، مو : و عزّ و جاه خود گردانیده است .
۷ - مو : رضی اللّه عنه روایت کند که گفت هیچ .
۸ - مو : داؤود طائی رضی اللّه عنه، ما : رحمة اللّه علیه ما، مو : و اهل آنرا.
۹ - ما، مو : هیچ مقداری نبود. ۹و ۱۰ - ما : بر آفت بودندی وی را .
۱۰ - ما : « واللّه اعلم » ندارد. ۱۳و۱٤ - ما : مفلس السَّقطی ، مو : معین السَّقطی رضی اللّه عنه.
۱۵و ۱٦ - مو: احوال خوض کرده وی بود رضی اللّه عنه و بیشتری (مو: بیشترین از).

را دیده بود .و با وی صُحْبَت داشته ،و مُرید مَعْروف کَرْخی بُود.اندر بازار بغداد ،{ ما ۱۵۵ } سَقَط فروشی کردی . چون بازار بَغداد بسوخت ، وی را گفتند : « دوکانت بسوخت ! » گفت : « مَنْ فارغ شدم از بَنْد آن ! » چون نگاه کردند ، دوکانِ وی نسوخته بُود ، و از چهار سوی آن هَمَه دوکان ها بسوخته . چون آن چنان بدید ، هر چه داشت به درویشان داد ، و طریقِ تَصوّف

۵ اختیار کرد .وی را پُرسیدند که : « ابتدای حالت چگونه بُود ؟ » گفت : « حبیب راعی ، روزی به دوکانِ من برگذشت . مَنْ شکسته یی فَرا وی دادم که به درویشان ده . » مرا گفت : « خَیّرَکَ اللّهُ ! از آن روز که این نُکته ، به گوش من رسید ، نیز از من فلاح دُنیایی برخاست . »

و از وی می آید که گفت : « اَللّهُمَّ مَهْما عَذَّبْتَنی بِه بِشَیْءٍ فَلا تُعَذِّبْنی بِذُلِّ

۱۰ الحِجاب . » : « بار خدایا ! اگر مرا به چیزی عذاب کُنی به ذُلّ حجابَم عَذاب مَکُن . » از آن که چون مَحْجوب نَباشم ، از تو عَذاب و بَلا ، به ذِکْر و مُشاهَدَت تو بر مَنْ آسان بُوَد . و چون از تو محجوب باشم ، نعیم اَبَدی تو هَلاکِ من باشد به ذُلّ حجابِ تو پس بلایی که اندر مشاهَدَتِ مَبْلی بُوَد ، بلا نَبوَد . بَلا نعمت بُوَد ، که اندر حِجاب مَبْلی بُوَد ، که اندر دوزخ هیچ بلاسختر از حِجاب نیست ، { ژ ۱۳۸ } که اگر اندر دوزخ ، اَهْلِ دوزخ ، به خَدای -

۱۵ تعالی- مکاشفندی .هرگز مؤمنانِ عاصی را از بهشت یاد نیامدی، که دیدار حَقّ-عَزّ اِسْمَهُ - جان را { مو ۱۷۳ } چُنْدان مَسرّت دهد که از عذاب تن و بلای کالبَد یادش نیایَدی ، و خَبَر ندارَدی . و اندر بهشت ، هیچ نعمت کامل تر از کشف نیست که اگر آن همه نعمت ، و صد چندان دیگر اندر حقّ ایشان محصول باشدی ، { ما ۱۵۶ } و ایشان خداوند محجوب ، هَلاك از دلها و جان های ایشان بر آیدی .

---

۱ - مو : و وی اندر بازار . ۲و ۳ - ما، مو : گفتند که دکان گفت من ...

۳ - مو : دکان وی. ٤ - ما، مو : آن همه دکانها سوخته بودند (مو : سوختند) ما، مو : آنچه داشت .

٦و ۷ - ما، مو: گفت حبیب راعی روزی به دکان من گذشت من شکسته ای به وی دادم که بدرویشان بده.

۷و۸ - ما ، مو : از آن روز باز که باین گوش آندعای وی بشنیدم نیز از احوال دنیا و از وی فلاح نیامد.

۹ - ما، مو : مِن شی ءٍ . ۱۰ - ما، مو : حجاب عذاب مکن . ۱۱ - ما، مو : از آنچه چون .

۱۲ - ما، مو : نعیم تو هلاك من بود بذُلّ حجاب .

۱۳ - ما، مو : میلی بُوَد بلا نباشد و لیکن بلا آن نعمتی بود که اندر حجاب میلی.

۱٤ - ما : و اندر دوزخ هیچ عقوبتی صعبتر از حجاب ، مو : و اندر عقوبت و دوزخ هیچ بلا سخت تر و صعب تر از حجاب.

۱۵ - ما : مکاشف بودندی ما : عاصی را بهشت .

۱٦و۱۷ - ما، مو : حقّ عزّ اسمه تعالی را چنان شادی دهد که از بلای تن و عذاب کالبد خبر ندارندی و اندر بهشت .

۱۸ -ما : کی اگر آن همه نعمت ها. ۱۹ -ما،مو : از ایشان باشندی خداوند مو :از دلهای وی و.

پس سنّت بار خدای آن است که اندر همه احوال ، دل دوستان را به خود بینا دارد ، تا همه مَشَقّت و ریاضت و بلاها به شُربِ آن بتواند کشید ، تا دعاشان چنین باشد که همه عذابها دوستر از حجاب تو داریم ، که چون جمال تو بر دل های ما مکشوف باشد از بلا نیندیشیم . وَ اللّهُ اَعْلَمُ .

۵ { ۱۶. اَبو عَلی شَقیق بن ابراهیم الازدی - رضی اللّه عنه - .}

و مِنهُم : سرهنگ اَهلِ بَلا و بَلوی ، و مایهٔ زُهد و تَقوی ، ابو عَلی شَقیق بن ابراهیم الأَزْدی - رَضِیَ اللّهُ عَنهُ - عزیز قوم و مُقتَدای ایشان بود ، و عالِم به جُمْلهٔ عُلوم شَرْعی و مُعامَلَتی و حقیقتی.و وی را تصانیف بسیار است اندر فنون عِلْم . و صاحبِ ابراهیم بن اَدْهَم بود.و بسیاری از مشایخ را دیده بود، و صُحْبَت ایشان را دریافته .

۱۰ از وی می آید که گفت - رَضِیَ اللّهُ عَنهُ - : « جَعَلَ اللّهُ اَهْلَ طاعَتِه اَحْیاءً فی مَماتِهم وَ اَهْلَ الْمَعاصِیَ اَمْواتاً فی حَیاتِهم . » : « خداوند - تعالی - اَهلِ طاعَتِ خود را اندر حالِ مرگِ ایشان زنده گردانید . و اَهلِ مَعصیت را اندر زندگی مُرده . » { مو ۱۷٤ } یعنی مُطیع اگرچه مرده باشد ، زنده بُوَد ، که ملایکه بر طاعَتِ وی آفرین همی کنند تا به قیامت ، و ثوابش مُؤَیَّد . پس وی اندر فنای مرگ باقی بُوَد به بقای خدا .

۱۵ همی آید که پیری به نزدیکِ وی آمَد و گفت : « اَیُّهَا الشَّیْخُ ! گناه بسیار دارم ، می خواهم که توبه کنم . » وی گفت : « دیر آمَدی ! » پیر گفت : « نه ! که زود آمَدَم . » گفت : « چرا ؟ » گفت : « هر که پیش از مرگ بیاید ، اگرچه دیر آمده باشد ، زود آمده باشد ! »

---

۱ - ما ، مو : بار خدای تعالی . ۲ - ما: مشقّت و بلاها ، ما، مو : بتوانند کشید ، ما : تالاجرم در آن حال تا دعای ایشان چنین .

۳ - مو: دوستتر ما: باشد از بلاها .

۵و ۷ - ما : رحمة اللّه علیه . ۸ - ما، مو : و حقیقتی بود ویرا. ۸ و ۹ - ما: اندر فنون این علم (مو : این طریقت) صاحب ابراهیم ادهم بود رحمة اللّه علیه .۹ - ما: مشایخ دیده ما، مو : دریافته و با ایشان صحبت کرده . ۱۰ - ما، مو : و از وی ما، مو : گفت جَعل اللّه. ۱۲ - ما ، مو : حال ممات ایشان زنده گردانیده (مو : ساخته) ما ، مو : اندر حال زندگی مرده ساخته .

۱۳ - ما، مو : مرده بُوَد زنده بود که ملایك بر طاعت وی آفرین کنند. ۱٤ - ما، مو : و ثوابش مؤیّد بود ما، مو : به بقای جزا.

۱۵ - ما، مو : همی آرند که . ۱٦ - ما : و میخواهم ما : که نه زود. ۱۷ - ما، مو : گفتا چرا گفت که ما : مرگ آید.

و گویند : ابتدای حال وی{ ما ۱۵۷ } آن بود که : سالی اندر بَلْخ قحطی افتاده بُود . و مردمان یکدیگر را می خوردند . و همه مسلمانان اندوهگین بودند . غُلامی را دیدند که در بازار می خندید ، و طرَبَ می کرد . مردمان گفتند : « چرا می خندی ؟ شرم نداری که همه مردمان اندر اندوه مانده اند ، و تو چندین شادی همی کنی ! ؟ » گفت : « مرا هیچ ۵ اندوه نیست که من بندهٔ آن کَسَم که اورا یکی دهِ است ، و شُغْلِ مَن از دلِ مَن برداشته است ! » شقیق گفت - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - :« بار خدایا ! این غُلام به خواجه یی که یکی دهِ دارَد ، چندین شادی می کُند ، و تو مالکُ المُلوکی، و روزیِ ما پذیرفته ای . و ما چندین اَنْدُوه بر دل گماشته ایم . » از شغلِ دنیا رُجوع کرد ، و طریقِ حقّ سپردن گرفت .و نیز هرگز اندوه روزی نخورد .و پیوسته گفتی که :« من شاگرد غُلامی اَم. و ۱۰ آن چه یافتم ، بدو یافتم . » و این از وی { مو ۱۷۵} تَواضُع بُوَد . وی راَ مناقِب بسیار است . وَ اللّهُ اَعْلَمُ .

{۱۷ـ اَبوسُلَیْمان عَبْدُالرَّحمن بن عَطِیّة الدّارانی - رضی اللّه عَنْهُ -.}

وَ مِنْهُم : شَیْخِ وَقْتِ خود ، و مر طریق حقّ را مُجَرَّد ، اَبُو سُلَیْمان عَبْدُ الرَّحْمن بن عَطِیّة الدّارانیِ - رَضِیَ اللّه عَنْه - عزیزِ قَومِ بُود ، و رَیْحان دل ها بُود . و وی به ریاضَت ۱۵ و مُجاهدات صَعْب مخصوص است . و عالم بُود به عِلْم وَقْت ، و مَعْرِفَتِ آفات نَفْس ، و بصیر به کمین های آن . و وی را کلام لطیف است اندر معاملات ، و حِفْظِ قُلوب ، و رعایت جوارِح .

---

۱ - ما ، مو: و گویند که ابتدای توبهٔ وی آن . مو : اندر بلخ قحط افتاد. ۲و۳ - ما ، مو : اندوهگین بودند غلامی را دیدم (مو : دید) که اندر بازار که میخندید . ۳ - ما ، مو: مسلمانان .٤ - ما: اندر اندوه اند و تو چنین شادی میکنی. ۵ - مو: که بندهٔ آن کَسَم. ژ، ق، ما، مو : که ورا یکی دیهی است خاصّه و وی شغل . ٦ - مو : برداشته شقیق گفت بار خدایا . ۷ - ما، مو : یك دیه دارد ما ، مو: مالك الملکی ما، مو : اندر پذیرفته ای. ۸ - ما : برگماشته ایم ما : رجوع کرده مو : حقّ را سپردن .
۹ - ما، مو : اندوه روزی هرگز نخورد. .۱ - ما: آن چه یافته ام ازو (مو : ازو) یافتم .
.۱و۱۱ - ما، مو : است معروف و باللّه التّوفیق. ۱۳و ۱٤ - ما: الدّارانی رحمة اللّه علیه .
۱۵ - ما، مو: وی به ریاضات و مجاهدهٔ صعب. ۱٦ - ما : نکتهای آن (مو : بصبربکمنهای آن).

و از وی می آید که گفت : « إذا غَلَبَ الرّجاءُ عَلَی اَلخوف فَسدَ الوَقْتُ . » : «چون رجا بر خوْف غالب شود ، وقت شوریده گرْدَد. » ازیراك وقت ، رعایت حال باشد . و بنده تا آنگاه { ژ . ١٤ } راعی حال باشد ، که خوفی بردلش { ما ۱۵۸ } مسْتولی بُود . چون آن برخاست ، وی تارك الرّعایة گردد ، و وقتش فاسد گردد . و اگر خوف بر رجا غَلَبه ۵ کرد ، توحیدش باطل شود. از آن که غَلَبهٔ خوف از نااميدی بُوَد ، و نومیدی از حقّ ، شرك بُوَد . پس حِفظِ توحید اندر صِحّتِ رجای بنده باشد، و حفظ وقت اندر صحّت خَوف وی . چون هر دو برابر باشد ، توحید و وَقْت محفوظ شد . و بنده به حفظ توحید مؤمن بُوَد ، و به حفظ وَقْت مُطیع . وَ تعَلّق رجا به مُشاهَدَتی صِرف بُوَد ، که اندرو جُمله اعتقاد است . و تعَلّق خَوف به مُجاهَدَتی صِرف ، که { مو ۱۷۶ } اندرو جُمله اضطرار است . و ۱۰ مُشاهَدَتِ مواریث مُجاهَدَت باشد . و این مَعْنی آن بُوَد که همه امیدها از نااميدی پدید آید . و هر که به کردار خود ، از فلاح خود نومید شود ، آن نومیدی وی را به نَجاح و فلاح و کَرمِ حَقّ - تعالی و تَقَدّس - راه نماید ، و درِ انبساط بر وی بگشاید . و دلش را از آفات طَبْع بزداید . و جُمله اسرار ربّانی وی را کشف گردد .

چنان که اَحْمد بن اَبی الحَوارِی - رَحْمَة الله علیه - گوید : « اندر خَلْوَت شبی نماز ۱۵ می کردم . اندران میانه مرا راحتی بسیار می بُود . و دیگر روز با ابو سُلَیمان بگفتم . » گفت : « ضعیف مردی ، که ترا هنوز خَلْق اندر پیش است تا اندر خَلأ دیگر گونی ، و اندر مَلأ دیگر گون . »

---

۲ - ما ، مو : شوریده شود زیرا که وقت .
۳ - ما ، مو : آنگاه که راعی حال باشد که چگونگی خوف (مو : گونهٔ خوف) بردلش .
۳و ٤ - ما، مو : چون آن خوف برخاست . ما : الرّعایة باشد ما، مو : غلبه کند .
۵ - ما، مو : از آنچه غلبهٔ .
۷ - ما، مو : و چون هر دو برابر باشند توحید و وقت هر دو محفوظ باشند .
۹ - مو : صِرف بُوَد که .
۱۰ - ما، مو : پدیدار آید.
۱۱ - مو : خود نومید شود آن نااميدی وی را به نجات و .
۱۲ - ما، مو : و کرم حقّ تعالی راه .
۱۳ - ما، مو : و جمله اسباب اسرار ربّانی او را کشف شود .
۱۵ - ما، مو : و اندر آن میان مرا راحت بسیار بود مو : گفتم .

و اندر دو جهان هیچّیز را آن خطَر نیست که بنده را ازحقّ باز تواند داشت . و چون عروسی را جَلْوه کنند بر سَرِ خَلق ، از برای آن کنند تا هَمه خَلْق او را ببینند ، و از دیدارِ خَلْق مر او را زیادت {ما ۱۵۹ } عزّ بُوَد . امّا نباید که وی به جُز آن مَقصود خودرا بیند که از دیدارِ غَیر ، مر اورا ذُلّ بُوَد . اگر هَمَه خَلْق ، عزِّ طاعتِ مُطیع بینند ، وی را زیان ۵ ندارد . زیانِ رؤیت وی مر طاعت وی را می دارد که هلاك وی است . وَ هُوَ اَعْلَمُ .

{۱۸. اَبُومَحفُوظ مَعْرُوف بن فیروز الکَرْخیّ - رَضِیَ اللّه عَنْهُ -.}

وَ مِنْهُم : مُتَعلّقِ دَرگاه رضا ، و پروردهٔ علیّ بن موسی الرّضا - {علیه السّلام} ، ابومَحفُوظ مَعْرُوف بن فیروز الکَرْخی . رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ . از قُدَما و سادات مشایخ بُود . و مَعْرُوف به فُتوّت ، { مو ۱۷٤ } و مَذْکور به ورَع و انابت، و ذِکرِ وی مُقدّم بایستی، از ۱۰ این ترتیب . امّا منْ بر مُوافَقَتِ دو پیر:یکی صاحبِ نَقْل ، و یکی صاحبِ تَصرّف ، اندر این مَحلّ آوردم . یکی از آن ، شیخ مُبارك اَبُوعَبْدالرّحمن السُّلَمی - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - که کتابش بر این ترتیب است . و دیگر استاد اَبُوالقاسمِ القُشَیری - رَضِیَ اللّهَ عَنهُ - که ذِکرِ وی اندر کتابش بر این جُمْلَتَ است، اندر این مَوضعِ اثبات کردم. ازآن چه وی استادِ سَرِیِّ سَقَطی و مُریدِ داوود طائی بوده است . و اندر ابتدا بیگانه بوده است . بردَسْتِ ۱۵ عَلِیّ بن مُوسَی الرِّضا - رَضِیَ اللّهَ عَنْهَ - اسلام آورد.و به نزدیك وی سخت عزیز و ستوده بوده است. و وی را مَناقِب و فَضایِل بسیار است .و اندر فُنونِ عِلْم ، مُقْتَدای قوم

۱ - ما، مو : هیچ چیز را . ۲ - مو : عروس را جلوه ما، مو : خلق وی را .
٤ - ما، مو : اورا زیان . ٥ - ما، مو: زیان ندارد و امّا اگر وی حُسن طاعت خود را بیند هلاك گردد عیاذاً باللّه. ۷ - مو: منهم مو : درگاه الرّضا رضی اللّه عنه،ما : پروردهٔ علی بن موسی (ژ : الرضی) رضی اللّه عنه . ۸ - ما، مو: الکرخی رحمة اللّه علیه از سادات و قُدماء مشایخ بود و معروف ایشان به .
.۱ - ما، مو : من برای موافقت دو پیر مقدّم ما ، مو : دیگر صاحب تصرّف.
۱۲ - ما، مو : استاذ امام ابوالقاسم القشیری رحمة اللّه علیه .
۱۲و ۱۳ - ما، مو : که اندر صدر کتابش برین جمله . ما، مو : از آنکه وی.
۱۳و۱٤ - ما، مو : سری و مُرید داؤود طائی بود رحمهم اللّه. ۱٤ - ما : بردست امام علی ...
۱۵ - ما :رضی اللّه عنهما ما، مو : و نزدیك وی ما ، مو : ستوده بود .

بوده است.

از وی می آید که گفت : « لِلْفَتَیانِ ثَلٰثُ عَلاماتٍ : وَفاءٌ بِلا خِلافٍ ، وَ مَدْحٌ بِلاجُودٍ ، وَ عَطاءٌ بِلا سُؤال . » : « عَلامتِ جوانمردان سه چیز بُوَد : یکی وفایی بی خلاف ، و دیگر ستایشی بی جود ، و سدیگر عَطایی بی سؤال . » امّا وفای بی خلاف ۵آن بُوَد که اندر عهْدِ عُبودیّت بَنْده ، مُخالَفَت و مَعْصیَت بر خود حرام دارد. و مَدْحِ بی جود آن بُوَد که از کسی نیکویی { ما ۱۶۰. } ندیده باشد . وی را نیکو گوید . و عطای بی سؤال آن باشد که چون هستی بُوَد اندر عطا، تمییز نکند، و چون حال کسی مَعْلوم شود، وی را سؤال نفَرماید . و این جُمله از خَلْقی بُوَد به خَلْقی .

امّا همه خَلایق اندر این { مو ۱۷۸ } صِفَت عاریت اند ، و این هر سه { ژ ۱۴۲ } صِفَتِ حَقّ است - جَلّ و عَلا - ، و فعْلِ وی با بندگانش .ازآن چه اندر وفا با دوستان خلاف ۱۰. نکند . هر چند که ایشان در وفای خود خلاف کنند . وی - جَلّ جَلالُهُ - به جای ایشان لُطف زیادت کُنَد . و عَلامَتِ وفای وی آن است که در اَزَل بی فعلِ بنده ، مر اورا بخواند، و امروز به علّتِ مَعْصیَت ، وی را نراند . و مَدْحِ بی جود جُز وی نکند که وی - جَلّ جَلالُهُ - مُحتاج فعْلِ بنده نیست . و بنده را بر انْدَکی از کردار ثنا گوید :« لَهُ الحَمْدُ فِی الآخِرَةِ وَ ۱۵ الاُوْلی » . و عطای بی سؤال ، جزوی نتواند داد . از آن چه کریم است . حالِ هر یك بداند . و مقصود هر یك بی سؤالِ وی حاصل کند . پس چون خدای - عَزّ وَ جَلّ- بَنْدَه را کرامتی کند، و وی را بزرگ گرداند، و به قُربِ خود مخصوص کُند، و با وی این هر سه بکند. و وی به جَهْد به مقدار امکان ، مُعامَلَت خود با خَلْق ، همین گرداند. آنگاه ورا نام

۱- ما، مو : و از وی مو : للفتوة ثلث .

۲-دا، ژ : بلا سوال ما : وفا بی خلاف.

۳- ما : وفا بی جود و سیوم عطائی(ژ ، دا : بی سوال). ٦- ما : وی را ذلّ سؤال نفرماید.

۹- ما، مو: حقّ است عزّ و جلّ ما : با بندگانش و این صفت او را حقیقت است از آن که اندر وفا با دوستان خلاف نیست .

۱۰- ما، مو : اندرِ وفای خود ما، مو : و وی بجای ایشان .

۱۱- ما، مو : بی فعل نیك بنده .

۱۲- ما، مو : معصیت به فعل بد وی را مو : که وی محتاج.

۱۳- ما، مو : براندکی از کردار وی ثنا کند ما، مو : « والاولی» ندارد.

۱٤- ما، مو: جَزوی ندهد از انکه کریم است .

۱۵- ما، مو : خداوند تعالی بنده را کرامت کند .

۱٦- ما، مو : و به قُرب خودش مخصوص کند ما، مو : هر سه معاملت بکند.

۱۷- ما ، مو: آنگاه ویرا نام .

فُتوّت دهند ، و اندر زُمْرهٔ فتَیان نامش ثبت گردانند . و این هر سه صِفَت ابراهیم پَیْغَمْبَر بُود - صَلَواتُ اللّه وَ سَلامَهُ عَلی نَبِیّنا وَ عَلَیْهِ - بر حقیقت ، و به جایگاه خود این را بیاریم - اِنْشاءَ اللّهَ تَعالی عزّ و جلّ - .

{۱۹. اَبو عَبْد الرّحمن حاتَم بن عُنْوانِ الأصَمّ - رَضِیَ اللّه عَنْه - .}

۵ وَ مِنهُم : زَیْنِ عُباد ، و جَمال اوتاد ، ابو عبدالرّحمن حاتم بن عُنْوان الأصَمّ - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - از محتشمان بَلْخ بُود ،و از قُدَمای مَشایخِ خُراسان، و مُرید شقیق بود ، و اُسْتاد اَحْمَد خضرویه { مو ۱۷۹ }- رَحِمَهُمُ اللّه - ، و اندر جُملهٔ احوالِ خود ، از ابتدا تا انتها ، یك قَدَم بی صدْق ننهاد ، { ما ۱۶۱ } تا جُنَید - رَحمَةُ اللّه عَلَیْه - گفت : « صِدّیقُ زَمانِنا حاتَمُ الأصَمّ . » وی را کلام عالی است اندر دقایقِ رؤیت آفاتِ نَفْس و ۱۰ رُعونات طَبْع ، و تَصانیف مَشْهور اندر عِلْم مُعاملات .

از وی می آید که گفت : « اَلشَهَواتُ ثَلثٌ : شَهوَةٌ فِی الأکْلِ ، وَ شَهْوَةٌ فِی الْکَلامِ ، وَ شَهوَةٌ فِی النَظَرِ. فَاْحفظِ الأکْلَ فِی الثِقَةِ ، وَ اللّسانَ بِالصّدْقِ ، { ژ ۱۴۳ } وَ النَظَرَ بِالْعِبْرَةِ . » :« شَهْوَت سه است : یکی اندر طعام ، و دیگر اندر گفتار ، و سدیگر اندر دیدار . نگاه دار خُورِش خود را به باورداشت و اعتماد بر خُداوَند - ۱۵ جلّ جَلالُه - ، و زبان را به راست گفتن ، و چشم را به عِبْرت نگریستن . » پس هر که اندر اَکْل تَوکّل کند ، از شَهوتِ اَکْل رسته باشد . و هر که به زبانِ صِدْق گوید ، از شهوت زبان رسته باشد . و هر که به چشم راست بیند ، از شهوت چشم رسته باشد . و حقیقت

---

۱ - ما، مو : نامش ثبت گردد. ۲ - ما، مو : السّلام و بر حقیقت به جایگاه این را بیان کنیم.
۳ - ما، مو : « عزّ و جلّ» ندارد. ٤و ۵ - ما : الأصَمّ رضی اللّه عنه .
۷ - ما : خضرویه و اندر جملهٔ . ۸ - ما، مو : یك قدم برخلاف صدق ننهاده بود تا آن که جنید.
۱۱ - مو : و از وی که گفت اَلشَهَوَةُ ثلثةٌ . ۱۲ - ما، مو : بالثّقة .
۱۳ - ما : شهوت سه شهوت است ، ما، مو : یکی اندر گفتار و یکی دیگر اندر .
۱٤ - ما : و سه دیگر اندر نظر گاه و از (مو : اندر نظر پس نگاه دار)
ما، مو : اعتماد به خداوند و زبانرا . ۱۵ - ما : برراست گفتن .
۱۷ - ما، مو : راست دانستن بُوَد.

تَوَکّل از راست دانستن آنْ بُوَد که وی را چون بدانستی، به روزی دادن باورداری . آنگاه به راستی دانش خود عبارت کُنَد . آنگاه ازراستی مَعْرِفَت خود نَظَر کند ، تا اَکْل و شُرْبَش جز دوستی نَبُوَد ، و عِبارَتَش جز وَجْد نه ، و نَظَرش به جز مشاهَدَت نه .

پس چون راست داند ، حلال خورد ، و چون راست گوید ذِکْر گوید و چون راست بیند ، ۵ وی را بیند . از آن که جز دادهٔ وی به اذن وی خوردن حلال نیست . { مو ۱۸۰ } و جز ذکر وی اندر هژده هزار عالم ، ذکر کَس راست نیست . و جز اندر جَمال و جلالَش اندر موجودات نظاره کردن روا نیست . چون از وی گیری ، و به اذن وی خوری ، شَهْوَت نباشد . و چون از وی گویی ، و به اِذْن وی { ما۱۶۲ } گویی ، شَهْوَت { ما ۱۶۲ } نباشد . و چون فِعْلِ وی بینی ، و به دستوری وی بینی ، شهوت نباشد . و باز چون به هوای خود خوری ، ۱۰ اگرچه حلال باشد ، شهوت بُوَد. و چون به هوای خود گویی ، هر چند ذِکْر بُوَد ، دروغ و شَهْوَت بُود ، و اگر به هوای خود نگری ، اگرچه استدلال کنی ، وَبال و شَهْوَت باشد . وَ هُوَ اَعْلَمْ.

{ ۰ ۲ـ اَبو عَبْدَ اللّهَ مُحَمّد بن اِدْریسِ الشّافعِیّ - رَضِی اللّه عَنْهُ - ۰ }

وَمِنهُم :اِمام مُطّلبیّ، و ابن عَمِّ نَبیّ- صَلّی اللّه علیه وَسَلّم- ،ابو عبداللّه محمّد بن ۱۵{ژ ۱٤٤} اِدریس الشّافعیّ- رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - ،از بزرگان وقت بود، و اندر جُملهٔ عَلوم

---

۱ - ما، مو : چون به راستی بداند و به روزی دادن باور دارد.

۳ - ما، مو : و نظرش جز مشاهده نه.

۵ - ما، مو : از آنچه جز دادهٔ وی به دستوری وی.

۷ - ما، مو : و چون از وی گیری و به دستور (مو : دستوری) وی خوری.

۸ - ما : و به دستور وی خوری ، مو : و به دستوری و

۸ و ۹ - ما، مو : فعل ورا (مو : ویرا) بینی و چون از وی گویی و به دستوری وی گویی.

۱۰ - ما : حلال بُوَد شهوت باشد ما : اگرچه ذِکْر بُوَد.

۱۱ - ما : و چون به هوای خود ما : وبال شهوت .

۱۲ - ما : وَاللّهَ اَعْلَمْ .

۱٤ - ژ : و ابن عمّ نبی ابو عبداللّه...

امام. و معروف بود به فُتوّت و وَرَع . و وی را مناقب بسیار و مشهور است و کلام عالی . ابتدا شاگردِ امام مالک بود تا به مدینه بود. چون به عراق آمد ، به محمد بن الحَسَن اختلاف ساخت - رضی الله عَنهُم - . و پیوسته اندر طَبْعَش ارادتِ عزلتی می بود ، و طَلَب می کرد تحقیق این طریقت را تا گروهی بر وی مجتمع شدند ، و اقتدا ۵ بدو کردند . و اَحْمد بن حَنْبَل از ایشان بود . آنگاه به طَلَب جاه و بَرزِش امامت مَشغول شد . و از آن باز مانْد . و اندر همه اَحْوال مَحْمود الخِصال بود . و اندر ابتدای احوال {مو ۱۸۱} از مَتَصوفَه اندر دلش خشونتی می بود ، تا سُلیم راعی را بدید و بدو تقرّب کرد . و از بَعْد آن هر کُجا رفتی ، طَلَب کنندهٔ حقیقتی بودی .

از وی می آید که گفت : « اذا رَأَیْتَ العالِمَ یَشْتَغِلُ بالرُخَصِ فَلَیْسَ یَجیئُ مِنْهُ شَیئٌ . » : « چون عالِم را بینی که به رُخَص و تأویلات مشغول گردد ، بدان که ۱۰ هرگز از وی هیچ چیز نیاید . یعنی عُلَما پیشگاه همهٔ اَصْناف خلایقند . روا نباشد که کسی قَدَم پیش از ایشان نهد اندر هیچ معنی . و راه حقّ جز به احتیاط و مُبالَغَت { ما ۱۶۳ } اندر مُجاهَدَت نتوان رفْت . و رُخص: طلب کردن کار کسی باشد که از مجاهَدَت بگریزد ، و خواهد که خود را تخفیف اختیار کند . پس رُخص: طَلَب کردنِ دَرَجَتَ عوامّ باشد تا از دایرهٔ ۱۵ شریعت بیرون نیفتد. و مُجاهَدَت برزیدن دَرَجتِ خَواصّ ، تا ثَمراتِ آن در سِرّ بیابند . و عُلَما خَواصّند .چون خاصّ را به دَرَجَت عامّ رضا بُوَد، از وی هیچ چیز نیابد. و نیز

---

۱ - ما، مو : وی را مناقب مشهور است ما: و ابتدا.
۲ - ما، مو : اختلاط به محمّد بن الحسن اختلاف کرد رحمهم الله.
۳ - مو : و همیشه اندر . ما ، مو: مر تحقیق .
٤ - ما : این طریق را مو : و امام احمد بن حنبل.
۵ - ما، مو : و ورزش امامت .
۷ - ما : خشونتی بود ما، مو : و از آن بعد (ما : بغداد) که رفت . ۸ - حقیقتی بود .
۱۰ - ما : چون عالمی را ما : بدان که از وی.
۱۱ - ما ، مو : علما بپیشگاه همه ما : و رَوال نباشد.
۱۲ - مو : اندر هیچ معنی در راه حقّ و راه .
۱۳ - مو : و رخص علم ، ما : ندارد.
۱۵ - ما ، مو: ورزیدن درجت خواصّ باشد تا ثمرهٔ آن اندر سرّ بیابند.
۱٦ - ما : از هیچ چیز نیاید و نیاید چشم داشت .

رَخص طَلَب کردنِ سَبُك داشتِ فرمان بُوَد ، و عَلَما دوستانِ حقّ - تعالی - اند. و دوست مر فرمانِ دوست را { ژ ۱٤۵ } سَبُك نَدارد . و اَدنای دَرَجاتِ آن اختیار نکند ، بَلْ که در آن احْتیاط کند . یکی از مشایخ روایت کُند که شبی پیغمبر را - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - به خواب دیدم گفتمش : « یا رَسُولَ اللّهُ ! از تو ، به مَنْ روایت رسید که خدای را - ۵ عَزَّ وَ جَلَّ - اندر زمین، اوتاد و اولیا اند ؟» گفت :« راوی از من به تو این خبر راست رسانید .» گفتم :{ مو ۱۸۲ } « یا رَسُولَ اللّه ! می بایَدَم تایکی از ایشان ببینم .» گفت : « محمّد بن ادریس ، یکی از ایشان است . « و وی را به جز این بسیار مناقب هست.

{ ۲۱ـ ابو عَبْد اللّه اَحْمدَ بن حَنْبَل - رضی اللّه عنه -. }

وَ مِنهُم : شیخ سُنَت و قاهر اَهْلِ بدعت،ابو عبداللّه احمد بن حَنْبَل -رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - ، ۱۰ مخصوص بود به وَرَع و تقوی، و حافظِ حدیثِ پیغمبر بود - صَلَّی اللّه عَلَیْه وَسَلَّمَ - و این طبقه به جمله از فَریقَین وی را مُبارَك داشتند .و صحبت مشایخ بزرگ دریافته بود. چون : ذوالنّونِ مصری ، و بِشْرِ حافی ، و سَرِیِّ سَقَطیّ و مَعْرُوفِ کَرْخی ، و مانند ایشان - رَضِیَ اللّهُ عَنهُم - . و ظاهر الکرامات و صحیح الفراسات بود . و آن چه امروز ، بعضی از مُشَبِّهه تعلّق بدو کنند ، آن بر وی افترا است { ما ۱٦٤ } و موضوع ، و وی ۱۵ از آن جمله بری است.و وی را اعتقادی است اندر اصُولِ دین ، پسندیدهٔ جُملهٔ علما .

---

۱ - ما، مو: فرمان حقّ بُوَد.

۱و۲ - ما، مو: تعالی اند و دوستان حقّ جلّ و علا اند و دوستان مرفرمان دوستان را سَبُك ندارند.

۲و۳ - ما، مو : اختیار نکنند بلکه (ژ: بل کی) و اندر آن احتیاط کنند .

٤ - ما، مو : دیدم گفتم . ٤و۵ - ما، مو : روایت (مو : روایتی) رسیده است که اندر زمین .

۵ - مو : این خبر به توراست رسانیده است . ٦ - ما، مو : پس باید مر یکی از ایشان .

۷ - مو : مناقب است . ۹ - ما، مو : ابو محمّد عبداللّه. ۱۰ - ما: پیغامبر .

۱۱ - ما، مو : مبارك داشته اند . ۱۲ - ما، مو : دریافته بود و با مشایخ بزرگ صحبت کرده بود چون همهٔ اسامی با « ال» شروع می شود الحافی .

۱۳ - ما، مو : « رضی اللّه عنهم » ندارد. مو : الکرامت ... الفراست .

۱٤ - ما : متشبّهه ، مو : مشبه . ۱۵ - ما، مو : اصول مذهب او پسندیدهٔ جمله علما است .

و چون به بغداد ، معتزله غلبه کردند ، گفتند که : « وی را تکلیف باید کرد تا قرآن را مخلوق گوید .» پیر و ضعیف بود . دستهایش بر عقابین کشیدند و هزار تازیانه بزدندش که : « قرآن را مَخلوق گوی . » نگفت . و اندر آن میانه بَند ازارش بگشاد ، و دستهاش بسته بود . دو دستِ دیگر پدیدار آمد و ازار ببست . و چون این برهان ۵ بدیدند ، بگذاشتندش .و هم اندر آن جراحت فرمان یافت . و اندر آخرِ عهدِ وی ، قومی به نزدیك وی آمدند و گفتند :« چه گویی { ژ ١٤٦ } اندر این قوم که ترا بزدند ؟ » گفت : « چه گویم که از برای خدای زدند .پنداشتند که من بر باطلم . اگر ایشان برحقّند ، به مُجرّد زَخم من ، { مو ۱۸۳ } به قیامت با ایشان خصمی نکنم . »

و وی را کلام است عالی اندر مُعامَلَت ، و هر که از وی مسألتی پُرسیدی ، اگر ۱۰ معامَلَتی بودی ، جواب گفتی . و اگر حقیقتی ، حواله به بِشرِ حافی کردی . چنان که روزی یکی بیامد و گفت : « ما اَلإخْلاصُ ؟ » قال :« اَلإخْلاص هُوَ اَلْخَلاص مِنْ آفات الأعْمالِ !» :« اخلاص چیست ؟ » گفت :« اخلاص آن است که از آفات اَعمال خلاص یابی ! » یعنی عَمَلَت بی ریا و سُمْعَه و نصیب و آفت عمل شود .گفت : «مَا اَلتَّوَکّل ؟ » قالَ : « اَلثِّقَةُ بِاللّه . » : « توکّل چیست ؟ » گفت : « باور و ۱۵ استوار داشتِ خدای اندر روزی خود .» گفت : « مَا اَلرِّضا ؟ » قالَ : « تَسْلیم الأمورِ إلَی اللّه . » : « رضا چیست ؟ » گفت : « آن که کارهای خود به خداوند - تَعالی - سپاری . » گفت : « مَا اَلمَحَبَّةُ ؟ » : « محبّت { ما:١٦٥ } چیست ؟ » گفت : «این از بِشْرِ حافی پُرس ! که تا وی زنده است من جواب این نکنم !

---

۳ - ما، مو: قرآن را مخلوق گوید مو : و اندر آن بند ازارش.

٤ - ما : و دو دست دیگر پدیدار آید و بند ازارش (مو: و ازارش) ببست .

۵ - ما، مو: بگذاشتند و هم اندر ما ، مو : فرمان حقّ یافت .

۷ - ما: از برای خدای می زدند ما : و ایشان . ۷و۸ - ما: به مجرّد زخم به قیامت .

۸ - ما: خصومت نکنم. ۹ - ما، مو: کلام عالیست اندر معاملات و هر کس از وی مساله بپرسیدی .

۱۰ - ما: جواب بگفتندی (مو : جواب کردی) و اگر حقایق بودی حوالهٔ بشر حافی کردی .

۱۱ - ما: « قالَ» ندارد، مو : گفت . ۱۲ - ما، مو : « چیست گفت » ندارد.

۱۳ - ما، مو : و آفت شود . ١٤ - ما، مو : توکّل چیست ؟ قال ... ١٤و١٥ - ما، مو : باورداشتن خدای عزّ و جلّ اندر روزی رسانیدن خود . ١٦ - ما، مو : چه باشد گفت آنگاه کارهای خود بخداوندی سپاری .

۱۷ - ما، مو : چه باشد گفت ما : پُرس به که تا وی . ۱۸ - ما : من این را جواب نگویم .

و اَحْمَد بن حَنْبَل - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - اندر همه اَحْوال مُمْتَحن بود درحال حیات از طَعْنِ معتزله ، و در حالِ مَمات از تُهمَت های مُشَبِّهَه ، تا حدّی که اَهْلِ سنّت و جماعت - آنان که برحال وی واقِف نگشته اند - وی را تُهمَت کنند. وی از آن بَری است . وَ اللّهُ اَعْلَمُ .

{۲۲ - اَبُوالحَسَن اَحْمَد بن ابی الحواری - رَضِی اللّه عَنْهُ - .}

۵ وَ مِنهُم : سَراجِ وقت ، و مُشرِف آفاتِ مَقْت ، اَبُو الحَسَن اَحْمَد بن اَبی الحَواریّ - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - ، از اَجِلّهٔ مَشایخ شام بود ، و مَمْدوحِ جُملهٔ مَشایخ . تا حدّی که جُنَید گفت : « احمد بنَ ابی الحواری ، رَیْحانَةُ الشّام . » وی را کلام عالی است و اشارت لطیف ، اندر فنونِ عِلْم این طریقت ، و روایاتِ صحیح از حَدیث پَیْغَمْبَر - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - . و رجوعِ { مو ۱۸٤ } اَهْلِ وقْت بدو بُود اندر واقعات ایشان . و ۱۰ او مُرید ابوسُلَیْمانِ دارانی بود { ژ ۱٤۷} رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ- .و صُحبتِ سُفْیان بن عُیَیْنَه و مَرْوان بن مُعاویة الفزاری و نباجی کرده بود.و از هر یك اَدَب و فایده گرفته .

و از وی می آید که گفت : « أَلدُّنْیا مَزْبَلَةٌ وَ مَجْمَعُ الکلاب ، وَ أَقَلُّ مِنَ الْکلاب مَنْ عَکَفَ عَلَیْها ، فإِنَّ الْکَلْبَ یَأْخُذُ مِنْها حاجَتَهُ وَ یَنْصَرِفُ عَنْها ، وَ الْمُحِبُّ لَها لایزولُ عَنْها بِحالٍ . » : « دنیا چون مَزْبَله یی است ، و جایگاه جمع گشتن ۱۵ سگان،و کمتر از سگان باشد.آن که بر مَعْلوم دُنْیا بایستد،از آن چه سگ از مَزْبَله

---

۱ - ما، مو : « رحمة اللّه علیه » ندارد ما، مو: اندر حال حیات .
۲ - ما، مو : اندر حال مَمات مو : مشبّه به حدّی ما : جماعت آنکه (مو: که).
۳ - مو : و وی از آن مو : « وَاللّه اعلم » ندارد.
٤و۵ - ما ، مو : ... ابی الحواری رحمة اللّه علیه .
٦ - ما : از جمله مشایخ مو : تا به حدّی که .
۷ - ما : احمد بن الحواری . ۸ - ما : پیغامبر . ۹ - ما، مو : و وی مُرید.
۱۰ - ما، مو : « رضی اللّه عنه » ندارد . ما، مو : و صحبت باسفین بن عیینه.
۱۱ - ما : سیاحی کرده بود، مو : القاری و سیّاحی کرده بود.
۱۳ - ما : عَلَفَ عَلَیْها ما ، مو : حاجة وَ یَنْصَرِف . ما، مو : وَلا یترکها مُحال .
۱۵ - مو: « چون » ندارد.

حاجتِ خود روا کُنَد ، و چون سیرگردد ، دست برگیرد و بازگردد و برود . و دوست دارندهٔ دُنیا از جمع کردن آن برنگردد .» و از حقیری دُنیا بُوَد به نزدیك همّتِ آن جوان مَرْد ، که دنیا را به مَزْبَله مانند { ما ۱٦٦ } کرد ، و اَهْلِ آن را کمتر از سگان . و علّت آورد که چون سگ از مَزْبَله بهرهٔ خویش بگیرد ، و از آن فراتر شود . امّا اَهْلِ دُنْیا پیوسته ۵ برسَرِ جَمْع کردنِ دُنْیا نشسته اند ، و از محبّت و گِرْد کَرْدَنِ آن هرگز برنگردند ، و این علامتِ انقطاعِ وی است از دنیا و اَخَواتِ آن ، و اِعْراضِ وی از اَصْحابِ آن . و مر اَهْلِ این طریقت را گُسَسْتَگی از دنیا ، مجالی خوش و روضه یی خُرّم است .

وی اندر ابتدا طَلَبِ عِلْم کرد ، و به درجهٔ اَیِمّه رَسید. آنگاه کُتُبِ خود برداشت ، و به دریا بُرد و گفت : « نِعْمَ الدَّلیلُ أَنْتَ وَ اَمّا الإشْتِغالِ بِالدَّلیلِ بَعْدَ الوصُولُ مُحالٌ. » ۱۰ « نیکو دلیل و راه بَری که تویی مر مُرید را ، امّا پس از رسیدگی به مقصود ، مشغول بودن بدان مُحال باشد.» که دلیل تا آنگاه بُوَد که مُرید اندر راه بُوَد، چون پیشگاه پدید آمد، درگاه و {ژ ۱٤۸} راه را چه قیمت باشد؟ و مشایخ گفته اند که :« این در حال سِرّ بُوَد . و اندر این راه آن که گفت : « وَصَلْتُ، فَقَدْ فَصَلَ! » چون رسیدن باز ماندن بُوَد. پس شُغْل ، شُغْل بُوَد ، و فَراغت ، فَراغَت ، و وُصُول ، وُصُول . اندر شُغْل و فَراغَت نسبت ۱۵ است . که این هر دو صفت بنده باشد ، و وَصْل عنایت حقّ و ارادتِ اَزَلی وی به نیکو خواستِ بنده . و این اندر شغل و فَراغتِ بنده نیاید . پس وُصُولَش را اُصُول نه . و مُلازَمَت و قُرْب و مُجاوِرَت بر وی ناروا . وَصْلَش کرامت بنده بُوَد ، و هَجْرش اهانت وی، تَغیُّر بر صِفاتِ وی روا نه .

---

۱ – ما، مو : سر برگیرد و باز گردد و دوست دار دنیا از جمع آن باز نگردد. ۲ – ما، مو: دنیا نزدیك آن جوانمرد.

۳ – ما، مو : اهل آنرا کمتر از سگان داشت . ٤ – ما، مو : از مزبله سگ بهرهٔ خود برگیرد از آن .

۵ – ما، مو : دنیا و محبّت آن نشسته باشند و از گرد آن هرگز بر نگردند و این جمله علامت .

٦ – ما، مو: از دنیا و اخوات دنیا ما، مو : این در طریقت گسستگی . ۷ – مو : مجلسی خوش و روضه ئی خورم است .

۸ – مو: و وی اندر ما: آنگاه این کُتُب.

.۱ – ما، مو : و رهبری که تویی مر ما را از پس از رسیدن به مقصود و به مشغول بودن بدلیل.

۱۱ – ما، مو : بُوَد که دلیل تا آنگاه که مُرید اندر راه بُوَد

۱۲ – ما، مو : چه قیمت بُوَد ما ، مو : اندر حال سُکْر بوده است . ۱۳ – ما، مو: فقد فصلت .

۱۳و ۱٤ – پس شغل شغل و فراغت فراغت و اصول وصول. ۱٤ – ما: و فراغت نسبتی است ، مو : نیستی.

۱۵ – ما : و فصل عنایت . ۱۷ – ما: ناروا باشد ما: بنده و هجرش اهانت وی و تغیّر.

و من که علیّ بن عثمان الجلّابی اَم – وَ فَّقَنیَ اللّهُ تعالی – چنین می گویم که : « مُحتَملَ است که آن پیر بزرگ را اندر لَفظِ { ما ۱۶۷ } وُصُول ، مراد به وُصُولِ راه حقّ بوده است . از آن چه در کُتَبِ راهِ حقّ نیست که عبارات از آن است که چون طریق واضح شود ، عبارت مُنقَطِع گردد ، که عبارت را چندان قوّت بُوَد که اندر غَیْبَت مقصود بُوَد . ۵ چون مُشاهَدَت حاصل آمد ، عبارت مُتَلاشی شود . چون در صِحَّت مَعْرِفَت ، زَفان ها کلیل بُوَد ، از عبارتِ کُتُب اَولی تر که ضایع بُوَد . و از مَشایخ – رَضِیَ اللّه عَنْهُ – به جز وی همین کردند . چون {مو: ۱۸۶ } شیخ المشایخ ابو سعید بن فضل اللّه بن محمّد المیهنی و غیر وی – رَضِیَ اللّهُ عَنْهُم – که کُتُبِ خود به آب دادند .

و گروهی از مترسمّان از کاهلی وَ مَدَدِ جَهْل را ، بدان اَحْرار تقلید کردند ، و مانا که ۱۰ آن اَحْرار بدان ، به جز انقطاع علایق نخواستند . و ترکِ اِلتِفات و فَراغت دِل از مادونِ حقّ . و این جُز از سُکرِ ابتدا و آتشِ کودکی راست نیاید . از آن چه متمکّن را کَونَین حجاب نکند ، کاغذ پاره یی هم حجاب نکند .چون دل از علایق ، مُنقَطِع شد ، پاره یی کاغذ را چه قیمت بُوَد ؟

امّا آن که گوید : « شستنِ کتاب ، » مُراد نَفْیِ عبارت است از تحقیق معنی ، ۱۵ چنان که گفتیم . پس اَولی تَر آن بُوَد که عبارت از زبان مَنفی باشد . از آن چه در کتاب عبارتی مکتوب است ، و بر زبان عبارتی جاری . و عبارتی از عبارتی اَولی تَر نباشد . و مرا چنین صورت بندد که احمد بن ابی الحواری – رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْهِ – اندر غَلَبَهٔ حالِ خود مُستَمِع نیافت ، و شرح حال خود برکاغذ پاره ها نبشت . چون بسیار فَراهَم

۱ – ژ، مو : و علیّ بن عثمان الجلّابی رضی اللّه عنه چنین گوید.
۲ – ژ : وصل راه حقّ . ما : اندر کتب . ۳ – ما، مو : راه حقّ است که عبارت از آن .
٤ – ما: چندانی قوّت . ۵ – ما، مو : و چون اندر صحّت معرفت زبانها .
٦ – ما، مو: و از مشایخ بجز وی . ۷ – ما : ابو سعید فضل بن محمّد المهنی و غیر وی رحمة اللّه علیه .
۸ – مو : مر کاهلی و مدد مرجاهلی را . ۱۰ – ما ، مو : اندر سُکر ما، مو : درست نیاید.
۱۱ – ما : نکند دل از . ۱۲ – مو : منقطع شده باشد مو : چه قیمت باشد ما ، مو : امّا آنکه گفت .
١٤ – ما، مو : خود از زبان منفی شود از آنچه اندر کتاب .
۱۵و ١٦ – ما، مو : احمد بن الحواری اندر غلبهٔ . ١٦و ۱۷ – ما ، مو: بر کاغذها نوشت .
۱۷ – تا شرح حال نشر کردی.

آمد ، اَهْلِ نیافت تا نشر کردی ، به آب فرو گذاشت و گفت :« نیکو دلیلی تو ! امّا چون مَرا مُراد { ما ۱٦۸ } برآمد ، از تو مشغول شدن به تو مُحال بُوَد .» و نیز احتمال کند که وی را کتب بسیار جَمْع آمده بُود ، { ژ ۱٤۹ } از اوراد و معاملات باز می داشت ، و مشغول می گردانید . شُغل از پیش خود برداشت ، و فَراغتِ دل طَلَبید مر معنی را ، و به ۵ ترک عبارات بگفت . وَ اللّهُ اَعْلَمُ

{۲۳ - اَبُوحامد اَحْمد بْن خِضْرُویه الْبَلْخیّ - رَضِی اللّه عَنْهُ -.}

وَ مِنْهُم : سرهنگ جوان مردان ، و آفتابِ خُراسان ، ابو حامد اَحْمد بن خِضْرُویه { مو ۱۸۷ } البَلْخی - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - به عُلُوِّ حال و شَرَفِ وَقْت مخصوص بود ، و اندر زمانهٔ خود مُقْتَدای قَوْم ، و پسندیدهٔ خاصّ و عامّ بود . و طریقش مَلامَت بودی . و ۱۰ جامه به رَسْمِ لَشْکریان پوشیدی . و فاطمه - که عَیال وی بود - اندر طریقت شانی عظیم داشت . وی دختر امیر بلخ بود . چون وی را ارادتِ توبه پدیدار آمَد ، به اَحْمَد کَس فرستاد که : « مرا از پدر بخواه ! » وی اجابت نکرد . کَس فرستاد که : « یا اَحْمد من تُرا مردِ آن نپنداشتم که راه حقّ بزنی . راه بَرباش ، نه راه بُر ! » اَحْمَد کس فرستاد و وی را از پدر بخواست. پدرش به حُکْم تَبَرُّک وی را به اَحْمد خِضْرُویه داد ، و فاطمه به ترک ۱۵ مشغولیِ دنیا بگفت . و به حُکْمِ عُزْلَت با اَحْمَد بیارامید . تا احمد را قَصْدِ زیارت خواجه بایزید افتاد . با وی برفت . چون پیشِ بایزید آمَد ، بُرقَع از روی { ژ ۱۵۰ } برداشت ، و با وی سخن گُستاخ می گفت . احمد از آن متعجّب شد ، و غَیْرَت بردلش مُسْتَولی گشت . گفت :« یا فاطمة ! آن چه گستاخی بُودَت با بایزید ؟ » گفت : « از آن چه تو مَحْرَمِ طبیعت مَنی ، و وی مَحْرَمِ طریقتِ مَنْ . از تو به هوا رسم ، و از وی به

---

۱ - ما ، مو : از تو بر آمد . ۲ -ما، مو : بسیار گرد آمده بود . ۳ -ما، مو : مقتدای قوم بود و پسندیدهٔ خواصّ وعوامّ بود و طریق ملامت سپردی . ۹ - ما، مو : وی رحمهما اللّه، ما، مو : شان عظیم . ۱۰ - ما ، مو : و وی دختر امیر بلخ بود و چون .

۱۱ - مو : مرا از پدرم بخواه : دیگر باره کس ، مو : دیگر بار کس فرستاد و گفت که .

۱۲ - ما، مو : مردانه تر ازین پنداشتم که در راه حقّ بزنی رَهْبر باشی نه رَهْبَر.

۱۳ - ما، مو : پدرش بحکم تبرّک که وی را به احمد بن خضرویه داد و فاطمه رحمهما اللّه(مو : رضی اللّه عنها) به ترک . شغل و مشغلهٔ دنیا بگرفت . ۱٤ - مو : با احمد بیارامید ، ما ، مو : خواجه با یزید رضی اللّه عنه افتاده .

۱۵ - ما، مو : فاطمه با وی موافقت کرد و برفت ما، مو : اندر آمد فاطمه نقاب از روی .

۱٦ - ما، مو: گستاخ وار می گفت ... ما : و غیرتی ...شد گفت ای فاطمه .

۱۷ - ما، مو : بود که با بایزید کردی که مرا معلوم شود. ۱۸ - ما، مو : و از وی بخدا و دلیل.

خدا رسم ! و دلیل بر این آن که وی از صُحْبَتِ من { ما ۱۴۹ } بی نیاز است ، و تو به من محتاج . » و پیوسته وی با بایزید گستاخ می بودی ، تا روزی با یزید را چشم بر دَسْت فاطمه افتاد .حنا بسته دید . گفت :« یا فاطمه ! از برای چه { مو ۱۸۸ } حنا بسته ای ؟ » وی گفت : « یا بایزید ! تا این غایت که تو دست و حنای من ندیدی . مرا
۵ با تو انبساط بود . اکنون که چشمت بر دست من افتاد ، صُحْبَتِ ما حَرام شد . » و از آنجا برگشتند و به نیشابور مَقام کردند . و اَهْلِ نیشابور و مشایخ آن را با اَحْمد - رحمة اللّه علیه - خوش بود .

و چون یحیی بن معاذ الرّازی - رحمة اللّه علیه - از ری به نیشابور آمد و قَصد بَلْخ کرد ، اَحْمد خواست تا وی را دعوتی کند . با فاطمه مشورتی کرد ، که : « دَعْوَتِ
۱۰ یحیی را چه باید ؟» گفت : « چندین سر گاو و گوسفند و حَوایج و تَوابِل ، و چندین شَمْع و عَطْر . و با این همه نیز بیست سَر خَر بباید کُشت ! » اَحمَد گفت : « کُشتنِ خران چه معنی دارد !؟ » گفت : « چون کریمی به خانهٔ کریمی میهمان باشد ، نباید که سگانِ مَحلّه را از آن خَبَر باشد ؟ ! »

اَبویزید گفت - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - : « مَن اَرادَ اَنْ یَنْظُرَ إلی رَجُلٍ مِنَ الرِّجالِ
۱۵ مَخْبُوٍ تَحْتَ لِباسِ النِّسوانِ ، فَلْیَنْظُرْ إلی فاطِمَةَ . » : « هر که خواهد تا مردی بیند ، پنهان اندر لباسِ زنان ، گو در فاطمه نگاه کن .» اَبوحَفْصِ حَدّاد گوید - رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْه -: « لَوْلا اَحْمَدُ بن خَضْرَوَیه ، ما ظَهرتِ الْفُتُوَّةُ .» : « اگر اَحمَد خضرویه { ژ ۱۵۱ } نبودی ، فُتوّت و مُرُوَّت پیدا نگشتی .» و وی را کلام عالی و اَنْفاسِ مُهَذَّب است و تصانیف مشهور اندر هَر فنّ از مُعامِلات و اَدَب ، و نُکَتِ لایح اندر حَقایق .

---

۱ - ما ، مو : و وی پیوسته با . ۲ - ما ، مو : به حنا بَسته بُود. ۳ - ما ، مو : دست از برای چه به حنا بسته ای ؟ مو : یا ابا یزید. ٤ - ما : حنای من ندیده بودی . ۵ - ما ، مو : بر من افتاد ما ، مو : و از آنجا بازگشتند و به نیشابور باز آمدند و .
٦ - ما ، مو : مشایخ آن دیار با احمد خوش می بودند. ۷ - ما ، مو : الرّازی به نیشابور قصد بلخ داشت .
۸ - ما ، مو : احمد رحمة اللّه علیه خواست تا وی را دعوت کند با فاطمه مشاورت کرد .
۹ - ما ، مو : وی گفت چندین گاو . ۱۰ - ما : بیست خر بباید بکشیم ، مو : هم بیست خر نیز باید تا بکشیم .
۱۱ - ما : میهمان شود ، ما ، مو : باید سگان محلّه را نیزمهمان آید . ۱۲ - ما ، مو : چیزی باشد.
۱۳ - ما ، مو : گفت مَنْ اَرادَ . ١٤ - ما ، مو : فاطمة رحمة اللّه علیها .
۱۵ - ما ، مو : پس گو که اندر فاطمه نگاه کند . ۱٦ - مو : اگر احمد نبودی . ۱۷ - مو : و او را طلام.
۱۸ - ما ، مو : و آداب و نکت .

و از وی می آید که گفت : « أَلطَّریقُ واضِحٌ ، وَ اَلْحَقُّ لایِحٌ ، وَ الدّاعِیُ قَدْ اَسْمَعَ فَمَا اَلتَّحَیُّرُ بَعْدَها إلاّ مِنَ اَلْعَمْی .» : « راه پیدا است . و حَقّ آشکارا ، و خواننده شنوا نیك ، اندراین مَحَلّ ، تَحَیُّر به جُز از نابینایی { مو ۱۸۸ } نباشد .» یعنی راه جُستن خطا است ، که راهِ حقّ چون آفتاب تابان است .تو خود را جوی تا کُجایی . چون ۵ یافتی فرا سَرِ راه آی ، که حقّ ظاهرتر از آن است که درتحتِ طَلَبِ طالب آید .

و از وی می آید که گفت :«اُسْتُرْ عِزَّ فَقْرِكَ .» :«عزّ درویشی خود را پنهان دار .» یعنی با خَلْق مَگوی که من درویشم ، تا سرّ تو آشکارا نشود ، که آن از خداوند - تعالی - کرامتی عظیم است .

و از وی می آید که گفت : « درویشی در ماه رمضان یکی را از اغنیا دَعْوَت کرد . و ۱۰ اندر خانهٔ وی ، به جُز نانی خُشْك گشته نبود . چون توانگر بازگشت ، صُرّه یی زَر بدو فرستاد . وی آن صُرّه نپذیرفت و گفت : « این سزای آن کسی است که سرّ خود را با تو آشکارا کند ، و یا اغنیا را اَهلِ عِزِّ فَقر دارد. این از صِحّتِ صِدقِ فقرِ وی بُود . وَاللّهُ اَعْلَمُ .

{۲٤ - اَبو تُراب عَسْکَرِ بنِ الحُصینِ النَّسَفِیّ - رَضِیَ اللّه عَنْهُ -.}

وَ مِنهُم : اِمام مُتَوَکّلان، و گُزیدهٔ اَهلِ زَمان،اَبو تُراب عسکر بن الحُصینِ النَسَفِیّ - ۱۵ رَضِیَ اللّهَ عَنه - از اَجِلّهٔ مَشایخِ خُراسان بود ، و از سادات ایشان .مشهور به فُتوّت و زُهْد و وَرَع . وی را کراماتِ بسیار است ، و عجایبِ بی شمار ، که در بادیه دیده است . و از

۲و۳ - ما ، مو : و نگاهبان شنوا اندرین . ۳ - ما: راه حقّ جستن . ۵ - مو : که اندر تحت .
٦ - مو : فقرك درویشی خود را. ۷ - ما، مو :آشکارا نگردد. ۷و۸ - ما، مو : خداوند عزّ و جلّ کرامت .
۹ - مو : اندر ماه رمضان ما، مو : اغنیا را دعوت کرد اندر خانه .
۱۰ - ما، مو : نانی نبود خشك گشته . ۱۱ - ما، مو : به وی فرستاد وی صُرّه بدو باز فرستاد و گفت این سزای آن کس است که سرّی خود را با چون توئی .
۱۲ - ما، مو : و یا اعتبار اهل فقر عزّ دارد مو : « واللّه اعلم » ندارد .
۱٤ - مو : و بر گزیدهٔ اهل ما ، مو : الحسین النخشبی (مو : نخشبی) .
۱۵ - ما : رحمة اللّه علیه ما ، مو : و سادات ایشان و مشهور .
۱٦ - ما ، مو : که اندر بادیه دیده است و اندر هر جایی از .

کُبرای مُسافران مُتَصوّف بود . و بَوادی جُمله به تَجرّد گذاشتی. وَفاتِ وی اندر بادیهٔ بَصْره بود . از پسِ چندین سال ، جماعتی بدو رسیدند . وی را یافتند برپای ایستاده ، و روی سوی قبله کرده ، { ژ ۱۵۱ } و جان داده ، و خُشك گشته ، رکوه یی اندر پیش نهاده ، و عَصا در دست گرفته ، و از سِباع هیچیز گِرْدِ او نگشته .

۵ { مو . ۱۹ } از وی می آید که گفت : « اَلْفقیرُ قُوتُهُ ما وَجَدَ ، وَلباسُهُ ماسَتَرَ ، و مَسْکَنُهُ حَیْثُ نَزَلَ . » : « قوتِ درویش آن بُوَد که بیابد ، و درآن اختیار نکند ، و لباسش آن که وی را بپوشد ، اندر آن تَصرّف نکند ، وجایگاهش آن جا که فرود آید ، و منزل کُنَد و خود را جایی نسازد . » از آن چه تَصرّف اندر این هر سه مَشغولی بُوَد ، و همه عالَم اندر بلای این سه چیز مانده اند ، چون تکلّف کنند . و این از روی معامَلَت بُوَد .

۱۰ امّا از روی تحقیق ، غذای درویش ، وَجْد باشد ، و لباسش تَقْوی ، و مَسْکَنش غَیْب .از آن چه خداوند گفت - عَزَّ مَنْ قائلٌ - : « و انْ لَوْ استَقامُوا عَلَی الطَّریقَة لأَسْقَیْناهُم ماءً غَدَقاً . » و نیز گفت - قوله - تعالی - : « وَریشاً و لِباسَ التَّقْوی . » و رسول گفت - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - : « اَلْفَقْرُ وَطَنُ الغَیْب . » : پس چون غذا و مَشْرَبِ وی از شرابِ قُرْبَت بود ، و لِباسِ تَقْوی وَ مُجاهَدَت ، و وَطَنِ غَیْب ، و انتظارِ وَصْلَت .

۱۵ طریقِ فَقْر واضح بُوَد ، و مُعامِلاتِ آن لایح . و این دَرَجهٔ کَمال باشد .

{۲۵ - اَبُو زکَریا یَحْیَی بن معاذ الرّازی - رَضیَ اللّه عَنْهُم - .}

وَ مِنْهُم :لسانِ محبّتَ و وَفا ،و زَینِ طَریقت و وِلا ، ابو زکَریا یحیی بن مَعاذ الرّازی - رَضی اللّه عَنْهُ - ، عالی حال و نیکو سیرت بُود . و اندر حقیقت رجا به حقّ - تعالی -

---

۱ - ما ، مو : فحول مسافران متصوّفه بود و بوادی جمله بتجرید بگذاشتی . ۲و۳ - ما ، مو: روی قبله و جان داده . ۳ - ما: رَکْوَه یی اندر. ٤ - ما : و عصا اندر دست گرفته و از سباع هیچ چیز به وی نرسیده و از پای اندر نیفتاده بود و . ٦ - ما ، مو : آنچه بیاید و اندر آن اختیار کند .

۷ - ما ، مو : او را بپوشد ژ : آن که فرود آید منزل کند . ۸ - ما ، مو: خود را جایی نسازد از آن که تصرّف اندرین سه چیز مشغول بود . ۹ - ما ، مو : این سه چیزند . ۱۰ - ما ، مو : وجد بُوَد.

۱۱ - ما ، مو : مَنْ قائلٌ عَزّ وَ جَلّ . ۱۲ - ما ، مو : قوله تعالی ذلك خیرٌ و رسول گفت ...

۱۳ - ما : پس غذا و . ١٤ - ما : ، لباسش تقوی مو : و استظهار وصلت .

۱۸ - ما : رحمة اللّه علیه ، ما : و اندر رجا به حقّ.

قدمی تمام داشت . تا حُصْری - رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْهِ - گوید که : « خداوند - تعالی - را دو یحیی بود :یکی از انبیا، و دیگر از اولیا. یحیی بن زکریّا - علی نبیّنا و علیهما السّلام - طَریق خَوْف را چنان سپرد که همه مدّعیان به خَوْف از فَلاحِ خود نومید شدند . و یحیی بن { مو ۱۹۱ } معاذ طریق رجا را چنان سپرد ، که دست همه مدّعیان به رجا اندر خاک ۵ مالید. گفتند : « حالِ یحیی بن زکریّا - عَلَیْهِ السّلام - معلوم است . {ما ۱۷۱ } حالِ این یحیی چگونه بُود ؟» گفت :« به من رسیده است { ژ ۱۵۳} که هرگز وی را جاهلیّت نَبود . و بر وی کبیره یی نرفت . و اندر مُعامَلَت و بَرزِش جدّی داشت که کس طاقتِ وی نداشتی از اَصْحاب .» گفتند :« اَیُّهَا الشَّیْخُ ! مَقامَت مَقام رجا است ، و مُعامَلَتَت ، مُعامَلَت خایفان » گفت : « بدان ای پسر که ترک عَبودیّت ، ضلالت بُود . و خَوْف و رَجا دو ۱۰ قایمهٔ ایمانند . محال باشد که کسی به بَرزِشِ رُکْنی از اَرکانِ ایمان به ضلالت افتد . خایف عبادت کند ، ترسِ قَطیعَت را ، و راجی امید وَصْلَت را . تا عبادت موجود نباشد ، نه خَوْف دُرُسْت آید نه رَجا . و چون عبادت حاصِل بُوَد ، این خَوف و رَجا به جمله عبارتی بُوَد . و آنجا که عبادت باید ، عبارت هیچ سود ندارد .

وی را اندر این تصانیف بسیار است و نُکَت و اشارات بدیع . و نَخُست کس از مشایخ ۱۵ این طایفه از پسِ خُلَفای راشدین که بر مِنْبَر شد ، وی بُود . و من کلام وی را سخت دوست دارم ، که اندر طبع رقیق است ، و اندر سَمْع لذیذ ، و اندر اصل دقیق ، و اندر عبارت مُفید .

---

۱ - ما، مو : خداوند را دو .
۲ - ما، مو : و یکی از او ما : الصّلوة و السّلام
۳ - مو : نااُمید شدند . ٤ - ما، مو : دست همه مدّعیان رجا فروبست .
٦ - ما، مو : چگونه بوده است .
۷ - ما، مو : و بروی گناه کبیره ای نرفته و اندر معاملات و ورزش آن جدّی تمام داشت که کس طاقت آن .
۸ - ما، مو : او را یکی از اصحاب گفت ما، مو : مقام تو و جا و معاملت تو .
۹ - ما: بدانکه ای پسر ترک . ۱۰ - مو : به ورزش رُکنی از .
۱۱ - مو : درست آید و نه . ۱۲ - ما ، مو : عبادت حاصل آمد.
١٤ - ما ، مو : و نخست کسی که از .
۱۵ - ما : راشدین رضی اللّه عنهم ، مو : رضوان اللّه علیهم .
١٦ - دوست داشتم که اندر طبع رفیق است .

از وی می آید که گفت : « اَلدّنْیا دارُالأشْغالِ، وَالآخِرَةُ دارُالأهْوالِ، وَلایَزالُ العَبْدُ بَیْنَ الأشْغالِ وَالأهْوالِ حَتّی یَسْتَقِرَّ { مو ۱۹۲ } به القَرارُ اِمّآ إلَی الجَنّة ، و إمّآ إلَی النّارِ . » : « دنیا جایگاه اَشْغال است ، و عُقبی مَحَلِّ اَهْوال ، و پیوسته بنده میانِ اَشْغال و بیم است ، تا بر چه قرار گیرد . اِمّا با نعیم آرامد ، و اِمّا اندر جحیم ۵ نالد . » بَخ بَخ آن دلی که از اشتغال دنیا رَسْته باشد و از اَهْوالِ آخرَت ایمن شده . همّت از این هر دو سر بگسسته باشد و به حقّ پیوسته .

و مَذهَب او آن بود که غنا را بر فَقْر فَضْل نهادی .و چون وی را اَنْدر رَی ، وام بسیار برآمد ، قَصْدِ خُراسان کرد . چون به بَلْخ رسید . مردمان وی را باز داشتند . { ژ ۱۵٤ } تا آنجا مُدّتی { ما ۱۷۳ } سخن گفت و پند و عِظَت داد هر یك را . و صد هزار درم سیم ۱۰ مردمان وی را خدمت کردند . چون بازگشت تا به رَی باز رَوَد . دزدان بر وی راه زدند و آن همه سیم از وی بستدند . وی مُجَرّد به نیشابور آمد . وفاتش آنجا بود . اندر جملهٔ اَحْوال عزیز بود . ، و وَحید میانِ خَلْق .

{۲٦ - ابوحَفْص عُمَربن سالِم النیسابوری الحدّاد -رَضِیَ اللّهُ عَنْه- .}

وَ مِنهُم : شیخ المَشایخ خراسان و نادرهٔ کُلّ جهان ، ابو حفص عمر بن سالِم ۱۵ النّیسابوری الحدّاد - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - از بزرگان و سادات قوم بود ، و ممدوح جملهٔ مَشایخ . صاحبِ اَبُو عَبدُاللّه الأبیوَرْدیّ بود ، و رفیق اَحْمَد خِضْرَوَیه . و شاه شجاع از کرمان به زیارتِ وی آمد . و وی به بَغْداد شد . به زیارتِ مَشایخ . اندر تازی

۳- ما ، مو : میان مشغولی و . ٤- یا با نعیم آرامد و یا جحیم مو : یا به نعیم ... یا اندر جحیم .
۵ - ما : که از اشغال دنیا ، مو : که از اشعال آراسته ، ما، مو : و از اهوال ایمن شده از این هر دو جهان (مو : سرای) . ٦ - ما، مو : حقّ تعالی. ۷ - ما : وام بسیار اندر ری .
۸ - مو : به بلخ مردمان وی را . ۹و ۱۰- ما، مو : و پند داد مر ایشان را و صد هزار درم مردمان وی را بدادند . ۱۰ - ما ، مو : تا به ری باز شود . ۱۱ - ما، مو : و مجرّد به نیشابور .
۱۱و ۱۲ - ما : و در جملهٔ احوال عزیز بود میان خلق .
۱٤- ما، مو : و نادرهٔ زمین و زمان ابوحفص عمر و بن سالم . ۱۵ - ما ، مو : الحدّادی از بزرگان .
۱٦- ما، مو : الا بی باوَرْدی . ۱۷ - ما : وی به بغداد شد ما : و اندر تازی . ما: و چون به.

نصیبی نداشت . چون به بغداد آمد ، مریدان با یکدیگر گفتند که شَیْنی عظیم باشد که مر شیخ الشیوخ خراسان را { مو ۱۹۳} ترجمانی باید تا سخن ایشان را براند . چون به مسجد شونیزیّه آمد . مشایخ جمله بیامدند و جُنَید با ایشان بود . وی تازی فصیح می گفت با ایشان. چنان که جمله از فصاحتِ وی عاجز شدند . از وی سؤال کردند که : « مَاالْفُتُوَّةُ ؟ » ۵ وی گفت : « یکی از شما ابتدا کنید ، و قولی بگویید . » جنید گفت : « اَلْفُتُوَّةُ عِنْدی تَرْكُ الرُّؤْیَةِ و اِسْقاطُ النِّسْبَةِ . » : « فُتُوَّت نزدیك من آن است که فُتُوَّت را نبینی ، و آن چه کرده باشی به خود نسبت نکنی ، که این من می‌کنم . » اَبُوحَفْص گفت : « ما اَحْسَنَ ما قالَ الشَّیْخُ وَ لکِنِ الفُتُوَّةُ عِنْدی اَداءُ الإنْصافِ ، وَتَرْكُ مُطالَبَةِ الإنْتِصافِ . » : «نیکو است آن چه شیخ گفت. و لیکن فُتوَّت به نزدیك من دادنِ اَنصاف بَوَد ، و تَرْكِ طَلَب کَرْدَنِ ۱۰ انْصاف . » جُنَیْد گفت - رَحِمَهُ اللّهُ - : « قُومُوا یا اَصْحابَنا ! فَقَدْ زادَ اَبُو حَفْصٍ عَلی آدَمَ و ذُرِّیَّتِه . » : « برخیزید یا اصحابنا که زیادت { ما ۱۷٤ } آورد { ژ ۱۵۵ } ابوحفص بر آدم و ذُرّیّت وی اندر جوان مردی . »

و چنین گویند که : ابتدای توبهٔ وی چنان بود که بر کنیزکی شیفته شد . وی را گفتند که : « اندر شارستان نیشابور ، جهودی است ساحر ، حِیَل این شُغْل تو به نزدیك وی است . » ابو حَفْص به نزدیك وی آمد و حال بازگفت . جهود گفت : « تُرا چهل شبانروز نماز نباید کرد ، و ۱۵ کَرْدِ حَقّ و اَعْمالِ خَیْر و نیّت نیکو نباید گردید، تا من حیلَت کنم ،و مَرادِ تو بر آید . » وی چنان کرد . { مو:۱۹٤ } چون چهل روز تمام شد . جُهُود آن طِلِسم بکرد ، و آن مَراد بر نیامد . جُهُود گفت:« لامَحالةَ بر تو چیزی گذشته باشد نیك .نیك بیندیش . ابوحَفْص گفت :«من هیچ

۱- ما، مو : رسید و مریدان ما ، مو : گفتند شینی عظیم باشد که شیخ . ۲- ما، مو : ایشانرا بداند ما ، مو : شونیزیّه درآمد . ۳- ما: مشایخ رحمهم الله بیامدند و جُنید رحمة الله با ایشان بود و وی . ٤- ما: آن جمله از .

۵- ما ، مو : ابتدا کند و قولی بگوید جنید رحمة الله گفت . ٦- ما، مو : نزد من آنست که مر فتوّت .

۷- مو : نسبت به خود نکنی . ۸- ما : و لکنّه الفتوّة ما ، مو : مطالبة الإنْصاف چه نیکو (مو : گفت چه نیکو).

۹- ما، مو: فتوّت نزدیك من دادن انصاف باشد. ۱۰- مو : یا اصحابی .

۱۱- ما ، مو : برخیزید ای یاران من به زیادت . ۱۳- ما، مو : و گویند که ابتدای توبهٔ وی آن بود که ما ، مو : او را گفتند اندر . ۱٤- ما، مو: نزدیك او . ۱۵- ما، مو : ابوحفص ، ما، مو : و حال با وی گفت ما، مو : چهل روز نماز.

۱٦- ما، مو: و هیچ ذکر حقّ و عمل خیر و نیّت نیکو نباید برزبان و دل راني تا من حیلتی کنم . ۱۷- ما، مو : تمام برآمد .

۱۸- ما ، مو : و مراد وی برنیامد ما ، مو : چیزی رفته است نیك بیندیش .

۱۹- ما،مو : ابوحفص رحمة الله علیه گفت من چیز نمی دانم مو : به ظاهر من.

نمی دانم از اَعمالِ خیر که برظاهرِ مَن گذشت و بر باطن ، اِلاّ آن که به راه گُذر می آمدَم سنگی از راه به پای بینداختم ، تا پای کسی درآن نیاید . » جُهُود گفت : « میازار آن خدای را که تو چهل روز فرمان وی ضایع کردی ، وی این مقدار رنج تو ضایع نکرد . » وی توبه کرد . و جُهُود ، مُسلمان شد ، و همان آهنگری می کرد تا به باورد شد . و ۵ ابوعبدالله باوَرْدی را - رحمة الله علیه - بدید و عَهْد ارادَت وی گرفت . و چون به نیشابور باز آمد ، روزی اندر بازار نابینایی قرآن می خواند . وی بُردکان خود نشسته بُود . سَماعِ آن وی را غَلَبه کرد و از خود غایب شد . دست اندر آتش کرد ، و آهن تافته بی انبر بیرون آورد . چون شاگردان بدیدند . گفتند : « استاد ! دست ! دست ! » و هوش از ایشان بشد . چون بوحَفصْ به حال صَحْو باز آمد . دست از کَسْب بداشت ، و نیز ۱۰ بر دوکان نیامد .

از وی می آید که گفت : « تَرَكْتُ الْعَمَلَ { ما ۱۷۵ } ثُمَّ رَجَعْتُ { ژ ۱۵٦ } إلَيه ، ثُمَّ تَرَكَنی الْعَمَلُ فَلَمْ أَرْجِعْ إلَیْه . » : « از عَمَل دست بداشتم ، آنگاه بدان بازگشتم . پس عَمَل دست از مَنْ بداشت ، نیز بدان باز نگشتم . » از آن که هر چیزی که تَرکِ آن تکلّف و کَسْبِ بنده باشد ، ترک آن اَولی تَر باشد از فِعْل آن اندر صحَت این ۱۵ اَصْل . که جملهٔ اکتساب مَحلّ آفاتند . وَ قیمت { مو ۱۹۵ } آن معنی را باشد که بی تکلّف از غَیْب اندر آید ، و اندر هر مَحَلّ که اختیار شود ، وَ بنده بدان مُتّصل شود . لطیفهٔ حقیقت از آن زایل شود . پس تَرْك و اَخْذ بر بنده هیچ چیز دُرست نیاید . ازآن چه عَطا و زوال از خداوند است - تَعالی وَ تَقَدّس - و به تقدیر وی ، چون عَطا آمد ، از حقّ ، اَخْذ آمد . و چون زوال آمد ، تَرْك آمد . و چون چنین آمد ، قیمت مر آن را باشد که قیام اَخْذ و تَرْك بدان است . نه آن که بنده به اِجْتِهاد ، جالِب و دافِع آن باشد .

---

۱ - ما ، مو : که بر ظاهر و باطن من گذشته است الاّ آنکه بر راه می آمدم سنگی از راه بود و آنرا بپای از راه بینداختم .
۲ - ما ، مو : بر آن نیاید ما ، مو : ان خداوند را . ۳ - ما ، مو : و او این مقدار . ٦ - ما ، مو : وی در دکان ما ، مو : او را غلبه کرد .
۷ - ما : و بی انبر (مو : بی انبور) آهن تافته از کوره بیرون آورد چون شاگردان آنرا بدید . ۸ - ما : از « گفتند » تا « بشد » ندارد ، مو : « گفتند » تا « دست » ندارد . مو : هوش از وی بشد چون ابوحفص به حال خود باز آمد . ۹ - ما : کسب باز بداشت .
۱۰ - ما ، مو : و از وی ما : ثمّ رجعتُهُ . ۱۱ و ۱۲ - ما : بر آن بازگشتم پس عمل مرادست بازداشت .
۱۲ - ما ، مو : از آنچه هر چیزی که ترك آن بتکلّف آن .
۱۳ - ما ، مو : اولی تر نباشد. ۱٤ - مو : اکساب محلّ . ۱۵ - ما ، مو : اندر هر محلّ که شود اختیار بنده بران متّصل شود و .
۱٦ - ما ، مو : هیچ چیز بر بنده درست . ۱۷ - ما ، مو : خداوند است عزّ و جلّ و .
۱۸ - از حقّ ترك آمد و چون چنین باشد قیمت مر آن معنی را.

پس هزار سال ، اگر مُرید به قَبول حَقّ گوید ، چنان نباشد که یک لَمعَه حقّ به قبولِ وی گوید ، که اقبالِ لایزال اندر قَبولِ اَزَل بسته است و سُرور سرْمَد اندر سعادت سابق ، و بنده را به خلاص خود ، جز به خلوصِ عنایتِ حقّ راه نیست . و بس عزیز بنده یی باشد که اسباب را مُسَبِّب از حالِ وی دفع کند . واللّه اَعلَمُ .

۵{۲۷ -اَبُوصالح حَمْدُون بن اَحْمَدبن عَمّارة القَصّار -رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ- .}

وَ مِنهُم : قُدوهٔ اَهلِ مَلامت ، و رضا داده به بَلا از سَلامت ، اَبُو صالح حَمْدُون بن اَحْمَد بن عَمّارة القَصّار - رَضِیَ اللّه عَنهُ - از قدَ مای مَشایخ بُود ، و مُتورَعان ایشان . و اندر فقه و عِلْم به درجهٔ اَعلی بُود . و مَذهَب ثَوْری داشت . و اندر طریقت ، مُریدِ ابو ترابِ نَخْشَبی بود ، و از آنِ عَلی نَصْر آبادی - رحمَةُ اللّه ۱۰ عَلَیهِما - . و وی را رموز رقیق اندر مُعامِلات ، و کلام دقیق اندر مجاهدات .

همی آید که چون شانِ وی اندر عِلم بزرگ شد ، ایمّه { ژ ۱۵۷ } و بزرگانِ نیشابور بیامدند . وی را گفتند : « تُرا { مو ۱۹۶ } بر مِنبَر باید شد ، و خلْق را پند داد ، تا سَخنِ تو فایدهٔ دل ها باشد . » گفت : « مَرا سَخن گفتن روانیست ! » گفتند :«چرا ؟ » گفت : « از آن که دلِ مَنْ اندر دنْیا و جاهِ آن بسته است . سخن من فایده ندهد ، و ۱۵ اندردل ها اثر نکند . و سَخَنْ گفتنی که اندر دل ها مؤثّر نباشد ، اِستِخْفاف کردن بُود بر عِلْم ، و اِستِهزا کردن برشریعت .و سخن گفتن آن کس را مُسَلّم باشد که به خاموشی وی ،

---

۱ - ما، مو : پس اگر هزار سال مرید به قبول حقّ بکوشد (مو : کوشد) ما، مو : یك لمحه.
۲ - مو : قبول ازلی ما، مو : سرور سرمدی .
۳ - ما ، مو : پس بنده ای عزیز باشد.
٤ - ما ، مو : دفع کرده باشد. ٦ - ما، مو : و داده به بلا سلامت .
۷ - ما : القصّار از قدمای ما ، مو : و از متورّعان .
۹ - ما : رحمهم اللّه و او را رموز . ۱۰ - مو : رقیق است اندر مو : اندر مجاهد .
۱۱ - ما: همی آرند . ۱۲ - مو : و وی را گفتند ما ، مو : پند باید داد.
١٤ - گفت از آنچه دل من هنوز در دنیا .
۱۵ - ما ، مو : و سخن که اندر دل ما ، مو : مؤثر نیاید.

دین را خَلَل باشد . چون بگوید خَلَل برخیزد . » از وی پرسیدند که : « چرا سُخَنِ سَلَف نافع تر است مر دل ها را از سَخَنِ ما ؟ »گفت : « لأَنَّهم تَکَلَّموا لعزّالإسْلام ، وَ نجاةِ النُّفوسِ ، وَ رِضاءِ الرّحْمنِ ، وَ نحنُ نَتَکَلّمُ لعزِّ النَّفْسِ وَ طَلَبِ الدّنْیا و قَبولِ الخَلْقِ . » « ازآن چه ایشان سخن مرعزِّ اسْلام ، و نجات تَنْ ها ، و رضای خداوند - ٥ تعالی - را گفتند ، و ما مرعزِّ نفْس وَ طَلَب دُنیا و قبولِ خَلْق را گوییم . »

پس هر که سُخَن برمُوافقَت مُرادِ حَقّ - تعالی - گوید و به حَقّ گوید ، اندر آن سُخَن قَهْری و صَوْلَتی باشد که بر اسْرار اَثَر کُنَد . و هر که بر مُوافقَت مُرادِ خود گوید ، اندر آن سُخَن، هَوان و ذُلّی باشد که خَلْق را از آن فایده یی نباشد . و ناگُفْتَنِ آن به از گُفْتَنِ باشد . ازآن چه مَرْد از عبارتِ خود بیگانه شود ، بهتر بُوَد . وَ مَنْ چنان دانم که آن بزرگِ جهان ١٠ ایشان را از سَرِ خود دَفْع کرده است مَر تَرْکِ جاه و اسم را .

{ ٢٨ - اَبوالسّری مَنْصور بن عمّار - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - . }

وَمِنْهم شیخ با وقار ، و مُشْرِفِ خَواطر و اَسْرار ، ابوالسّری منصور بن عمّار - رَضِیَ اللّه عَنْهُ - ، از بزرگانِ مَشایخ بود به دَرجت و از کُبَرای ایشان به مَرْتَبت . از اَصْحابِ عراقیان بُود ، و مقبول اَهْلِ خراسان . { مو ١٩٧ } و اَحْسَنِ کَلام ، اندر مَوْعِظَت ، ١٥ کلام وی بُود . و اَلْطَفِ بیان ، بَیانِ وی . مردمان را عِظَت کَرْدی . به فُنونِ عِلْم و روایات و درایات { ما ١٧٧ }و اَحْکام و مُعاملات عالِمْ بُود . و بعضی از متصوّفه اندر {ژ ١٥٨ } اَمْرِ وی مُبالَغت فوقِ حَدّ کنند .

---

١ - ما، مو : خلل بود ما ، مو : و از وی پرسیدند . ٤ - ما ، مو : سخن از برای عزّ اسلام ما، مو : خداوند را گفته اند . ٥ - ما، مو : برای عزّ نفس ما ، مو : می گوییم . ٦ - مو :حقّ تعالی و بحقّ گوید. ٧ - ما، مو : بر اشرار اثر کنند . ٧و٨ - مو : خود سخن گوید اندر آن هوان و ذلّ بود و .
٨ - ما، مو : ناگفتن آن بهتر از آن بُوَد. ٩ - ما، مو : ازانکه مَراد از ما ، مو : از « و من چنان دانم » تا « و اسم » ندارد. ١٢ - ما : و مشرف خاطر و ما : ابوالبشر منصور مو : ابوالیسر منصور .. ما : رحمة اللّه علیه . ١٣ - مو : ایشان بود به . ١٤ - ما : اندر موعظه کلام او بود.
١٥ - ما، مو : و مردمان را موعظه کردی (مو : و وعظ گفتی و) یعنی وعظ گفتی.
١٦ - ما : فوق الحدّ کنند مو : مبالغه کنند فوق الحدّ

از وی می آید که گفت : « سُبْحان مَنْ جَعَلَ قُلُوبَ العارفینَ اَوْعیَةَ الذّکْر ، وَ قُلُوبَ الزّاهدینَ اَوْعیَةَ التّوکلّ ، و قُلُوب المُتوکّلینَ اوعیَةَ الرّضا ، وَ قُلُوبَ الفُقَراء اَوْعیَةَ القناعَة ، وَ قُلُوبَ اَهْلِ الدّنیا اَوْعیَةَ الطّمَع . » : « پاك آن خدایی که دل عارفان را مَحلّ ذکر گردانید ، و از آنِ زاهدان ، مَوضعِ توکّل ، و ازآن ۵ مُتوکّلان مَنْبَعِ رضا ، و از آنِ درویشان جایگاهِ قناعت ، و از آنِ اهل دنیا مَحلِّ طَمَع . »
و اندر این عبرت است که هر عُضْوی را که خداوند - تعالی - بیافرید، اندر آن مَعْنی مُتجانس نهاد . چنان که دست ها را مَحلّ بطْش ، و پای ها را مَحلّ مَشْی ، و چشم ها را مَحلِ نَظر ، و گوش ها را مَحلّ سَمْع ، و زبان را مَحلّ نُطق آفرید . و اندر معانی تَخَوّفی و ظُهوری ایشان خلافی بیشتر نَبود . فامّا دل ها را که بیافرید .در هر یکی، مَعْنیِ مُخْتلف ۱۰ نهاد ، و ارادتی دیگرسان ، و هوایی دیگرگون . دلی را مَحلِ مَعْرفَت کرد ، و یکی را مَوْضعِ ضَلالَت . یکی جایگاه قناعَت ، و مانند این . و اندر هیچ چیز ، اعْجُوبهٔ فعْلِ خداوند - تعالی - ظاهرتر از دلها نیست .
هم از وی می آید که گفت : أَلنّاسُ رَجُلانِ: عارفٌ بِنَفْسه ، فَشُغْلُهُ فی المُجاهَدَةِ وَالرّیاضَة ، وَ عارِفٌ بربِّه ، فَشُغْلُهُ بِخدْمَته و عبادَته وَمَرْضاته . » :
۱۵ مَرْدُم آن بُوَد که یا به حقّ عارف بُوَد یا به خود . آن که به خود عارف بُود ، شغلش مُجاهَدَت { ما ۱۷۸ } و ریاضَت بُوَد ، و آن که به حقّ عارف بُوَد ، شُغْلش خدمت و عَبودیّت و طَلَبِ رِضا باشد . پس عارفانِ به خود را ، عبادت ، ریاضت بُود . و عارفانِ به حقّ را ، عبادت ، ریاست . این عبادت کند تا دَرجَت یابَد ، و آن عبادت کنَد ، و خود همه یافته باشد. « فَشَتّانَ مابَیْنَ المَنْزِلَتَیْنِ . » بنده یی قایم به مُجاهَدَت ، و دیگری

۳ - ما ، مو : پاك آن خدای سبحان که . ٤ - ما ، مو : و از آن زاهدان را ما، مو : و از آن متوکلاّن را . ۵ - ما، مو : درویشان را . ٦ -ما، مو: هر عضوی و حاسّه را که بیافرید خداوند تعالی. ۷ - ما : بطش آفریده ، مو : آفرید. ۸ - ما، مو : نطق آفرید و اندر معانی تکوّفی(مو : تکونّی) و. ۹ - ما، مو : و باز که دل ها را بیافرید اندر هر یك ما، مو : و ارادتی مختلف . ۱۰ - ما، مو : و هوایی مختلف ما ، مو : و دلی را موضع ضلالت و دلی دا جایگاه . ۱۱ - ما، مو : فعل حقّ ظاهرتر . ۱۳ - ما، مو : و هم از وی ما: وَ شُغْلُه . ۱٤و ۱۵ - ما، مو : مردمان بر دو گروه اند یا بخود عارف بُود یا بحقّ.
۱۵ - ما: و شغلش . ۱٦ - ما : ریاضت و آن که بحقّ بود ما ، مو : خدمت و عبادت .
۱۷ - ما: عبادت و ریاضت بود ، ما : ریاست بود . ۱۹ - ما : به مشاهدت واللّه اعلم .

قایم به مُشاهَدَت .

و از وی می آید { ژ ۱۵۹ } که گفت : « اَلنّاسُ رَجُلانِ : مُفْتَقِرٌ إلَی اللّه فَهُوَ فی أعْلَی الدَّرَجات عَلَی لِسانِ الشَّریعَةِ ، و آخَرُ لایَرَی الإفْتِقار لِمَا عَلِمَ مِنْ فَراغِ اللّه مِنَ الخَلْقِ وَالرِّزْقِ وَ الأجَلِ و الحَیوةِ وَ السَّعادَةِ وَ الشَّقاوَةِ ، فَهُوَ فی افْتِقارِه إلَیْه و ۵ إسْتِغْنائه به . » : «مردمان بر دو گروهند یکی نیازمندی به خدای - تعالی - و او اندر دَرَجهٔ بزرگترین است ، به حُکْم ظاهرِ شَریعت . و دیگر آن که رؤیت افتقارش نباشد از آن چه می داند که خداوند - تعالی و تَقَدّس - قسمت کرده است اندر اَزَل از خَلْق و رزق و اجَل و حیات و شقاوت و سَعادت جز آن نباشد ، که این کَس اَنْدَر عَیْنِ افْتقار است بدو ، و اسْتغْنا از غَیْر او . پس آن گروه اندر افْتقار ایشان به رؤیت افْتقار مَحْجوبَنْد از رؤیت تقدیر . و این گروه اندر تَرْک رؤیت ۱۰ افْتِقارشان مَکاشِف وَ مُسْتَغْنی بدو . پس یکی با نعْمَت و دیگر بامُنْعِم . آن که با نعْمَت ، اندر رؤیَت نعْمَت ، اگرچه غنی ، فقیر. و آن که با مُنْعِم و مُشاهَدَت وی ، اگرچه فقیر ، غنی . وَاللّهُ اَعْلَمُ بِالصَّواب .

{۲۹ - اَبُوعَبْد اللّه اَحْمَدبن عاصِم الأنْطاکی - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - .}

وَ مِنْهُم : مَمْدوحِ جَمْعِ اَوْلیا وَ قُدْوهٔ اَهْلِ رِضا ، اَبُو عَبدِاللّه اَحْمَد بن عاصِمِ الأنْطاکی - ۱۵ رَضِیَ اللّه عَنْهُ - ، از اَعْیانِ قَوْم بود ، و سادات ایشان . و عالم به عُلوم شَریعت ، و اصول و فُروع و معاملات . عُمْری دراز یافت . { ما ۱۷۹ } وَ با قُدَما صُحْبَت کرده بود .و اتْباعِ تابعین را دریافته بود . از اَقْرانِ بِشر و سَری بود - رحمة اللّه علیهما - و مُرید حارِث محاسبی - رحمة اللّه علیه - ، و فُضَیل -رحمة اللّه عَلَیْهِ- را دیده بود ، و با وی صحبت داشته . و به همه زبان ها ستوده بود . و وی را کلام عالی است و لَطایفِ سامی اندر فنون عِلْم این قوم .

---

۳ - مو : وَالأجَلَ و السَّعادة مو : « به» ندارد . ٤ - مو : بر دو گونه اند یکی نیازمند به خدای تعالی و وی اندر . ٦ - ما، مو : تبارك و تعالی . ٧ - مو : از غیر پس آن .

۸و۹ - ما : اندر ترك افتقار ایشان . ۹ - ما : و دیگری با منعم . ۱۰ - ما، مو : اگرچه غنی است .

۱۱ - ما، مو : فقیر است غنی است واللّه اعلم . ۱۳ - ما، مو : ممدوح اولیا و .

۱٤ - رحمة اللّه علیه مو : به علم شریعت . ۱۵ - ما، مو : عمر دراز یافته بود .

۱٦ - ما : تابعین را یافته بود ، ما : رحمهم اللّه و مرید. ۱۸ - ما : صحبت کرده ، مو : صحبت کرده بود . ما ، مو : ستوده وی را کلام عالی است و لطایف شافی اندر .

از وی می آید که گفت - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - : « اَنْفَعُ الْفَقْرِما کُنْتَ بِهِ مُتَجَمِّلاً وَ بِهِ راضِیاً . » : « نافع ترین فقْری آن بُوَد که تو بدان مُتَجَمِّل باشی و بدان راضی . » یعنی جَمالِ هَمَه خَلْق اَنْدر اثباتِ اَسْباب بُوَد ، و جَمال فقیر اندر نَفْیِ اَسْباب ، و اثباتِ مُسَبِّب ، و رُجُوع { ژ ۱۶۰ } بدو ، و رضا به اَحْکام وی . از آن چه فَقْر ، فَقْدِ سَبَبْ بُوَد ، و غنا وُجُودِ ۵ سَبَب . و بی سَبَب با حقّ بُوَد ، و با سَبَب با خُود . پس مُسَبِّب مَحَلِّ حجاب آمد ، و تَرْکِ اَسْباب ، مَحَلِّ کَشْف و جَمالِ دُو جهان اندر کَشْف و رضا است . و سَخَطِ هَمَه عالَم اَنْدَر حِجاب . و این بیانی واضح است اندر تَفْضیل فَقْر . وَ اللّهُ اَعْلَم .

{ ۳ - اَبُو مُحَمَّد عَبْدُ اللّهِ بن خَبیق - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - . }

وَ مِنْهُم : سالِكِ طَریقِ وَرَع و تَقْوی ، و اندر اُمَّت به زُهْدِ یَحْیی ، اَبُو مُحَمَّد عَبدالله ۱۰ بن خَبیق - رَضِیَ اللّه عَنْهُ - ، از زُهّادِ قَوْم بود ، { مو ۲۰۰ } و مُتَوَرِّعان ایشان اندر کُلِّ اَحْوال . وی را روایاتِ عالی است اندر حَدیث ، و مَذْهَب ثَوری داشت اندر فقه و مُعامَلَت و حقیقت آن ، و اَصْحابِ وی را دیده بُود ، و با ایشان صُحْبَت کرده . و کلام وی اندر معاملات این طریقت لطیف است .

از وی می آید که گفت : « مَنْ اَرادَ أَنْ یَکُونَ حَیًا فی حَیاتِهِ فَلا یَسْکُنِ ۵ ۱الطَّمَعَ فی قَلْبِهِ . » : «هر که خواهد که اندر زندگانی خود زنده باشد ، گو دل را سُکْنی طَمَع مَکُن . » تا { ما ۱۸۰ } از کُلِّ آزاد شود ، از آن که طَمّاع مُرْدَه باشد اندر بَنْدِ طمع

---

۱ - ما ، مو : و از وی می آید که گفت انفع .
۲ - ما ، مو : نافع ترین فقر (مو: فقیر) آن بُوَد که بدان . ٤ - ما ، مو : احکام او .
۵ - ما ، مو : و فقر بی سبب با حقّ . ٦ - مو : دو جهانی اندر کشف.
۷ - این بیان واضح است اندر تفضیل فقر بر غنی . ۹ - مو : و آراسته به زهد ، ما : اندر امّت .
۱۰ - ما : جنیق رحمة اللّه علیه ما ، مو : و از متورّعان . ۱۱ - ما ، مو : و وی را روایات .
۱۲ - ما ، مو : و حقیقت و اصحاب وی را دیده و با .
۱۳ - ما ، مو : مقالت و معاملت این . ۱٤ - ما : و از وی می آید که مَن اَرادَ أن یکون .
۱۵ - ما ، مو : گو که دل را مسکن طمع .
۱٦ - ما : آزاد شوی از آنچه طمّاع .

خود . پس طَمَع اندر دل ، چون طبع باشد بر دل . و لامَحالهٔ دلِ مَختوم، مُرْده باشد . بخ بخ آن دلی که از دونِ حقّ مُرْده بُوَد ، و به حقّ زنده بُوَد . از آن چه خداوند تعالی ذُلّ را بیافرید ، و طمع ، ذُلّ بُوَد ، و عزّ را آفرید ، و ذکْر ، عزّ است .

چنان که هم وی گفت : « خَلَقَ اللّهَ – تعالی – اَلْقُلُوبَ مَساکِنَ الذِّکْرِ فَصارَت مَساکِنَ ۵ اَلشَّهَواتِ ، وَلایَمْحُو اَلشَّهَواتِ مِنَ اَلْقُلُوبِ الاّ خَوفٌ مُزْعِجٌ اَو شَوقٌ مُقْلِقٌ . » : «خداوند – تعالی – دلها را مَوْضعِ ذکْر گردانید .چون با نَفْس صُحْبَت کردند ، مَساکنِ شهوات شدند . پاك نگرداند شهوات را از دل الاّ خَوفی بی قرار اَوْ شَوقی بی آرام . پس خوْف و شَوق دو قايمهٔ ایمانند . { ز ۱۶۱ } چون دل مَحلّ ایمان بُوَد ، قرینِ وی قَناعت و ذکْر بُوَد نه طمع و غَفْلَت . پس دلِ مؤمن ، طَمّاع و مَتابعِ شهوات نباشد ، که طَمَع و شهْوت نتیجهٔ وَحْشَتند . و مستَوحش ۱۰ {مو ۲۰۱ } از وی و از ایمان خَبَر ندارد ، که ایمان را اُنْس با حقّ بُوَد و وَحشت از غَیْر وی . چنان که گفته اند : « اَلطَّمّاعُ مُسْتَوحِشٌ مِنْهُ کُلّ واحِدٍ . » وَ اللّهُ اَعْلَم .

{۳۱ – اَبُو القاسم الجُنَید بن مُحمّد بن الجُنید القَواریری – رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ –.}

وَ مِنْهُم : شیخ مَشایخ اندر طریقت ، و امام اَیمّه اندر شریعت ، اَبُو القاسم الجُنَید بن مُحمَّد بن الجُنَید القواریری – رَضِیَ اللّه عَنْهُ – ، مَقْبول اَهْلِ ظاهر و اَرْباب القُلوب بود . و اندر ۱۵ فنونِ علْم ، کامل . و در اصُول و فُرُوع و وُصُول و معاملات ، مُفْتی.و امام اَصْحاب ابوثُور بود .وی را کلام عالی و اَحْوال کامل است تا جُملهٔ اَهْلِ طریقت بر امامت وی مُتَفق اند ، و هیچ مُدّعی و مُتَصَرِّفی را در وی مَجال اعْتراض و اعْراض نیست . خواهرزادهٔ سَریّ سَقَطی بود ، وَ مُرید وی بود. روزی از سَری پرسیدند که : « هیچ مُرید را درجه یی بلندتر

۱و۲ –ما، مو : بخ بخ آن دل که به حقّ زنده باشد و از دون حقّ مُرده باشد زیرا که خداوند دل را عزّی و ذلّی آفرید(مو : در دل عزّ و ذُل آفرید).۳ – ما، مو : ذکر خود را عزّ دل گردانید و طمع را ذُل دل کرد . ٤ – مو : خَلَقَ اللّه القلوبَ .۵ – مو: او شوقَ مغلق . ۵و ٦ – ما، مو : خداوند دلها را موضع ذکر آفرید چون . ۷ – ما، مو : شهوت را از دل مگر خوف بی قرار کننده یا شوق بی آرام کننده. ۹ – ما: طمع و شهوات نباشد و . ۱۰ – ما، مو : و دل مستوحش از ایمان خبر ندارد. ۱۱ – مو : از غیر حقّ . ما، مو: « وَاللّه أعْلَمْ» ندارد. ١٤ – ما ، مو : شیخ المشایخ . ۱۵ – ما، مو: مالك بن محمّد بن الجنید القواریری البغدادی رحمة اللّه علیه . ۱٦ – ما، مو : فروع و معاملات مفتی و از اصحاب ثوری بود .

۱۷ – ما : و احوال کامل تا جملهٔ . ۱۸ – ما: و متصوّف (مو: متصرّف) را بر وی اعتراض نیست و

۱۹ – ما، مو : السّقطی رحمة اللّه علیه بود و مرید وی .

از پیر باشد؟» گفت : «بَلی! بُرهانِ این ظاهر است . جُنَید را درَجه ، فَوقِ دَرَجهٔ مَن است - رَضِیَ اللّهُ عَنهُما - . و این قَول از آن پیر بزرگوار ، تَواضُع بُوَد . و آن چه گفت ، به بَصیرت گفت . امّا کسی را به فَوقِ خود دیدار نباشد ، که دیدار به تَحت تَعلّق گیرد . و قول وی دلیل واضح است که بدید جُنَید را اندر فَوقِ مَرتَبَتِ خود . چون دید ، اگرچه فوق دید ، ۵ تحت باشد .

و مشهور است که اندر حالِ حَیاتِ سَریّ ، مریدان مر جنید را گفتند که : «شیخ، ما را سُخَنی گوید ، تا دل های ما را راحتی باشد .» وی اجابت نکرد و گفت : «تا شیخ من برجای است ، من سخن نَگویَم .» تا شبی خُفتَه بود ، پَیْغَمبَر را - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - به خواب دید که گفت : «یا جُنَیْد ! خَلْق را سَخَن گوی که سَخنِ تو ، سَبَبِ راحتِ دل های ۱۰ خَلْق است . {ژ ۱۶۲} و خُداوَند - تَعالی - کلام {مو ۲۰۲} تُرا سَبَبِ نجاتِ عالَمی گردانیده است .» چون بیدار شد ، اندر دلش صورت گرفت که : «دَرَجَتِ مَن از سَریّ اندر گذشت که مرا از رسول - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - اَمرِ دَعْوت آمد .» چون بامداد بُود ، سریّ مریدی را بفرستاد که : «چون جُنَید سلام نماز بدهد ، او را بگوی ، که به گفتار مُریدان ، مر ایشان را سُخَنی نگفتی . اکنون پَیْغَمبَر - صَلَّی اللّه عَلَیْه وسَلَّم - فرمود . ۱۵ فرمانِ وی را اجابت کن !» جُنَید گفت -رَضِیَ اللّهُ عَنهُ- : «آن پنداشت از سرِ مَن برفت و دانستم که سریّ اندر همه اَحوال، مُشْرِف ظاهر و باطنِ من است . و درجهٔ وی فَوقِ دَرَجَتِ من است . که وی بر اسرارِ مَن مُشْرِفَ است . و من از روزگار وی بی خَبَر . به نزدیکِ وی

---

۱ - ما : جنید را رحمه اللّه درجه .

۲ - ما، مو : «رضی اللّه عنهما» ندارد ما، مو : از آن پیر به تواضع . ۳ - ما، مو : امّا کس را .

٤ - ما : فوق مرتبهٔ خود . ٦ - ما : سری رحمة اللّه علیه مریدان مر جنید را رحمة اللّه علیه گفتند که شیخ با ما . ۸ - ما : بر حالیست من ما ، مو : مر پیغامبر را .

۹ - ما ، مو : مر خلق را سخن گوی که کلام تو .

۹و ۱۰ - ما، مو : از سخن تو » تا « خلق است » ندارد. ۱۰ - ما : و کلام ترا خدای تعالی

۱۱ - ما، مو : درجهٔ من از درجهٔ سری اندر . ۱۲ - ما، مو : بامداد شد .

۱۳ - ما، مو : مرید را فرستاد که مو : نماز بامداد مو : به گفت . ١٤ - ما : نگفتی و شفاعت مشایخ بغداد نیز ردّ کردی (مو : بجا نیاوردی) و من پیغام فرستادم هم سخن نگفتی اکنون باری پیغامبر .

۱۵ - ما، مو : فرمان اورا ما : گفت رحمة اللّه علیه ما ، مو : از سر من بشد .

۱۷ - ما : بر اسرار من واقف . مو : مطلّع.

آمدم، و استغفار کردم ، و از وی بپرسیدم که تو چه دانستی که من پیْغَمْبَر را - {ما۱۸۲ } صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلّمَ - در خواب دیدم ؟ » گفت : « مَنْ خداوند را - تعالی و تَقَدّس - به خواب دیدم که گفت : « مَنْ رسول را - صَلّی اللّه عَلَیْهِ وَسَلّمَ - فرستادم تا جُنَیْد را بگوید که وَعْظَت کُن مَر خَلْق را تا مُراد اَهْلِ بغداد از وی حاصل شود . » و اندر این حکایت ۵ دلیلِ واضح است که پیران به هر صفت که باشند ، مُشْرِف حالِ مریدان باشند . و وی را کلام عالی و رموز لطیف است .

از وی می آید - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - که گفت : « کَلامُ الأنْبیاءِ نَبَأٌ عَنِ الحُضُورِ ، وکَلامُ الصِّدّیقینَ إشارَةٌ عَنِ المُشاهدات » : « سخن انبیا خبر باشد از حضور ، و کلام صدّیقان اشارت از مُشاهِدات . » صِحّتِ خَبَر از { مو ۲۰۳ } نَظَر بُوَد . و از آنِ مُشاهِدات از ۱۰ فکر ، و خَبَر جز از عَیْن نَتْوان داد ، و اشارت جز به غَیْر نباشد . پس کَمال و نهایت صّدیقان ، ابتدای روزگار انبیا بُوَد . و فَرْقی واضح است میانِ وَلی و نبی ، و تَفْضیل اَنْبیا بر اَوْلیا - به خِلافِ دو گروه { ژ ۱۶۲ } از مَلاحِده - که انبیا را اندر فَضْل مُؤَخّر گویند و اولیا را مُقَدّم .

---

۱ - ما ، مو : تو به چه دانستی که من پیغامبر را .
۲ - ما ، مو : بخواب دیدم .
۲و۳ - ما ، مو : خداوند بخواب دیدم .
۳ - ما ، مو : گفت رسول را فرستادم .
٤ - ما : که وعظ کن ، مو : که وعظ کند ما : حاصل آید.
٦ - مو : رموز لطیف و کلام عالی است .
۷ - مو : و از وی می آید که گفت ما : نَبَأٌ مِنَ الحضور.
۸ - ما : کلام انبیا خبر .
۹ - مو : اشارت است از ما ، مو : از آنِ مُشاهده از فکرت .
۱۰ - مو : به جز از .
۱۱ - ما ، مو : و فرق واضح است نبی و ولی .

و از وی می آید که گفت : « وقتی آرزو خواستم که ابلیس را - عَلَیْهِ اللَّعنَةُ - ببینم . روزی بر درِ مسجد ایستاده بودم . پیری می آمد از دور ، روی به من آورده . چون ورا بدیدم ، وَحشتی اندر دلم اَثَر کرد . چون به نزدیك من آمد ، گفتم : « تو کیستی ای پیر که چشمم طاقتِ روی تو نمی دارد از وحشت ، و دل طاقتِ اندیشهٔ تو نمی دارد از ۵ هیبت !؟» گفت : « من آنم که تُرا آرزوی روی من است !» گفتم : « یا مَلْعون ! چه چیز تُرا از سَجْدَه کردنِ بازداشت مر آدم را ؟ » گفت : « یا جُنَید ! تُرا چه صورت بندد که مَن غَیْرِ وی را سَجْدَه کنم !؟ » جُنَید گفت : « مَنْ مُتَحَیِّر شدم اَنْدر سَخَنِ وی . » به سِرَّم ندا آمد : « قُلْ لَهُ کَذَبْتَ لَوْ کُنْتَ عَبْداً لَمّا خَرَجْتَ { ما ۱۸۳ } مِنْ اَمْرِه و نَهْیِه ؟» فَسَمِعَ النِّداءَ مِنْ قَلْبی فَصاحَ وَ قالَ :« اَحْرَقْتَنی بِاللّه » و غاب. » :
۱۰ «بگو یا جُنَید مر ورا که دروغ می گویی ، که اگر تو بنده بودی از اَمرِ وی بیرون نیامَدی ، و به نَهْیَش تَقَرُّب نکردی ؟ » وی آن ندا از سِرِّ من بشنید و بانگی بکَرْد و گفت : « بسوختی مرا ، باللّه ، یا جُنَید ، و ناپیدا شد ! » و اندر این حکایت دلیلِ حِفْظ و عِصْمتِ وی است . از آن چه خداوند - تَعالی - اَولیای خود را ، اندر همه اَحْوال ، از کَیْدهای شیطان { مو ٤ . ۲ } نگاه دارد .

۱۵ و از وی می آید که : روزی مُریدی را از آنِ وی رَنْجی به دل آمد . و پنداشت که مگر به درجه یی رسیده است . از وی اِعْراض کرد . روزی بیامد که وی را تَجربَتی کند . وی به حُکم اِشْراف آن مُرادِ وی می دید . از وی سؤالی کرد . جُنَید گفت : « جواب ، عبارتی خواهی یا مَعْنَوی ؟» گفتا:« هر دو ! » گفت : « اگر عبارتی خواهی ، اگر خود را

---

۱ - ما : وقتی آرزویی ، مو : وقتی بآرزو خواستم که ابلیس را بینم (ژ : به بینم).
۲ - مو: استاده بودم ما، مو : پیری آمد ما ، مو : بمن آورد چون اورا.
۳ - ما، مو : اندر دل من . ۳و٤ - ما، مو : ای پیر تو کیستی که چشم من طاقت روی تو ندارد.
۵ - مو : رؤیت من است ما، مو : گفتم ای ملعون . ۷ - ما: سجده کنم گفت ما : متحیرّ شد اندر.
۸ - ما، مو : لَو کُنْتَ عَبْداً مأموراً. ۱۲ - ما، مو : و این حکایت ما : چه خُدای.
۱۳ - ما، مو : نگاه دارد از کیدهای شیطان .
١٤ - ما، مو : و از وی که مُریدی را از وی رنجی.
۱۵ - ما: به درجتی رسیده است اعراض کرد ما ، مو : و وی به .
١٦ - ما، مو : سؤالی می کرد جنید گفت رحمة اللّه علیه جواب عبارت خواهی.

تَجْرِبَه کرده بودی ، به تَجرِبَه کردن من مُحْتاج نگشتی ، و اینجا به تجربَه نیامدی . و اگر مَعْنَوی خواهی ،از وِلاَیتَت مَعْزُول کردم ! » اندر حال آن مرید را روی سیاه { ژ ۱۶۳ } شد و بانگ برگرفت که : « راحتِ یقین از دلم گُم شد ! » به اِسْتِغفار مشغول شد و دست از فضولی بداشت . آنگاه جُنَید وی را گفت : «تو ندانسته ای که اولیای خداوند - تعالی - ۵ والیان اسرارند.تو طاقت زَخْم ایشان نداری !؟» نَفَسی بر وی فکند. وی به سَرِ مُرادِ خود باز رسید ، و از تصرّف کردن اندر مَشایِخ - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْهِمْ - توبه کرد . وَاللّهُ اَعْلَمْ

{۳۲ - اَبُو الْحَسَن اَحْمَد بن مُحَمّد النّوری - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ -.}

وَ مِنهُم : شاهِ اَهْلِ تَصوّف و بَری از آفتِ تَکلّف ، اَبُو الحَسن اَحْمَد بن مُحَمّد النّوری - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - ، اَحْسَنُ المعاملات { ما ۱۸٤ } بود ، و اَبْیَنُ الکَلمات و اَظْرَفُ المُجاهدات بُود . و وی را مَذهَبی مَخْصوص است اندر تَصوّف . و گروهی اند از مُتَصَوّفَه که ایشان را ۱۰ نوری خوانند که اقتدا و تَولّی بدو کنند ، و جملهٔ متصوّفه دوازده گروهند : و از آن ، دو مردودانند . و ده ازآن مقبولند . آن چه مقبولند : یکی از آن مُحاسبیانند ، و دیگر قَصّاریانند، و سدیگر طَیْفوریانند، و چهارم جُنَیدیانند، و پنجم نوریانند،و ششم سَهْلیانند ، و هفتم حکیمیانند ، و هشتم خرّازیانند ، و نُهم خَفیفیانند، و دهم سَیّاریانند . { مو ۲۰۵ } و این جمله از مُحَقّقانند ، و اَهْل سنّت و جماعت . امّا آن دو ۱۵ گروه که مردودانند:یکی حَلولیانند که به حُلول و امتزاج مَنْسُوبند، و سالمیان و

---

۲ - ما : از ولایت معزول کردم .　۲و۳ - ما: شد بانگ بر گرفت . ۳ - ما: گم بشده، مو : گُم شده.

٤ - ما، مو: آن فضولی　ما : جنید گفت رحمة اللّه علیه تو ندانستی که اولیای خداوند والیان .

۵ - ما، مو : ایشان نیاری نَفَسی بر سروی افکند.　٦ - ما: رسید و از ما ، مو: مشایخ توبه کرد ما، مو: « وَاللّه اعلم » ندارد.　۸ - ما، مو : و منهم شیخ المشایخ اندر طریقت و امام ائمّة اندر شریعت شاه ..

۹ - ما: رحمة اللّه علیه ، مو: المعاملات وابین .　۱۰ - ما، مو: وی را مذهب مخصوص ما ، مو: که مر ایشان را .

۱۱ - ما: نوری گویند که اقتداء تولّی ما، مو: و بدانکه متصوّفه جملهٔ .　۱۲ - ما : و دو از آن مردودانند و ده از آن مقبول ما، مو : اوّل از آن ... و دوم .　۱۳ - ما ، مو : و سیوم طیفوریانند چهارم.

۱۲ تا ۱٤ - ما، مو : « و او » حرف عطف در آغاز اعداد ترتیبی همه گروه ها ، ندارد.

۱۵ - ما، مو : و این جمله از گروه ما ، که مردوداند ، مو : دو گروه اند که مردوداند.

۱٦ - مو : و مشبّه بدیشان... و دیگر ما : رحمة اللّه علیه .

مُشَبِّهَه بدیشان مُتعلّقند . دیگر حَلاّجیان که به ترک شَریعت و الحاد مردودند . و اباحتیان و فارسیان بدیشان متعلّقند . و اندر این کتاب به جای خود بابی اندر فرقِ فِرَقِ ایشان بیارم ، و اختلافِ آن ده گروه ، و خلافِ این دو گروه را بیان کُنم ، تا فایده تمام شود اِنشاءَ اللّهُ - تَعالی - .

۵ امّا طَریقِ وی ستوده بود ، اندر تَرکِ مُداهَنَت ، وَ رفع مُسامَحَت ، و دَوام مُجاهَدَت .

از وی می آید { ژ ۱۶۵ } که : به نزدیك جُنَید اندر آمد. وی را دید ، مُصَدَّر نشسته . گفت : « یا اباالقاسم ! غَشَشْتَهُمْ فَصَدَّرُوكَ وَنَصَحْتَهُم فَرَمَونی بالحِجارةِ . » : « حقّ بر ایشان بپوشیدی تا مُصَدَّرت کردند ، و من مر ایشان را نصیحت کردم ، به سنگم براندند . » از آن چه مُداهَنَت را با هَوا مُوافقَت باشد ، و نصیحت را مُخالَفَت ، و آدَمی ۱۰ دُشْمَن آن بُوَد که مُخالفِ هوایِ وی بُوَد، و دُوستِ آن که مُوافق هوای وی بُود .و اَبُوالحَسَن نُوری- { ما ۱۸۵ } رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - رَفیقِ جُنَیْد بود و مُرید سَری ، و بسیاری از مَشایخ را دیده بود ، و صُحْبَت ایشان دریافته بود . و اَحْمَد بن ابی الحواری را یافته بُود .وی را اندر طریقت تصوّف، اشاراتِ لطیف است ،و اقاویل جمیل، و اندر فُنُونِ علمِ آن نُکَتِ عالی .

۱۵ از وی می آید که گفت:« اَلْجَمْعُ بالحَقِّ تَفرِقَةٌ عَنْ غَیْرِهِ وَ اَلْتَفرِقَةُ مِنْ غَیْرِه جَمْعٌ بِهِ . » : «جَمْع به حقّ تفرقه باشد ، { مو ۲۰۶ } به غیر وی ، و تفرقه از غیر وی جمع بدو باشد .» یعنی هر که را همّت به حَقّ - تَعالی - مُجتَمِع باشد ، از غَیْر وی مُفتَرِق است ، و هَر که از غَیْرِ وی مُفتَرِق است ، بدو مُجتَمِع است . پس جَمْع همّت به حَقّ - تَعالی - جُدایی باشد از اندیشهٔ مَخْلُوقات . چون از مُکَوَّنات اعْراض دُرُست شد ، به حقّ اقبال دُرُست شد . و چون به حقّ اقبال دُرُست شد ، از خَلْق اِعْراض دُرُست شد ، که

---

۱ - ما، مو: شریعت گفته اند و الحاد گرفته اند و مردود گشته . ۲ - مو : آن ده گروه را و .

٤ - مو : ستوده است اندر ترك مداهنت و دفع . ۵ - ما، مو : اندر آمدم وی را دیدم مصدّر نشسته بود . ٦ - ما، مو : گفتم یا ابوالقاسم غشیتَهُم. ۸ - ما: موافقت است . ۹ - ما، مو : دشمن آن باشد که مخالف هوای او بُوَد ما ، مو : موافق هوای او بود.

۱۱ - ما، مو: و با ایشان صحبت کرده بود ما، مو : ابی الحواری یافته وی را . ۱۲ - ما: و تصوّف اشارت .

١٤ - ما، مو : از جز وی و تفرقه از جز وی بدو جمع باشد. ۱۵ - ما، مو: مجتمع است از غیر .

۱٦ - ما، مو : مفترق است از غیر وی ما، مو : بحقّ جُدایی باشد.

۱۷ - ما: از « و چون به حقّ » تا « درست شد» ندارد . ما، مو: الضدّان لایجتمعان اند.

«ضدّانِ لایَجتَمعانِ .»

و اندر حکایات است که وقتی وی سه شبانروزی خروشید ، اندر خانه ، بر یك جای استاده ؛ جُنَیْد را بگفتند . برخاست ، و به نزْدیك وی شد و گفت : « یا اَبَا الْحَسَن ! اگر دانی که با وی خُرُوش سود دارد ، تا من نیز در خُرُوشیدن آیم ؟ و اگر دانی که ۵ خُرُوش سود نَدارد ، رِضا به تَسْلیم کُن ،تا دلَت خُرَّم شود ؟ .» نوری از خُرُوش باز ایستاد و گفت : « نیکو مُعَلّما که تویی یا اَبَا الْقاسِم { ژ ۱٦٦ }ما را ! ؟ »

و از وی می آید که گفت :«اَعَزّ الأشْیاء فی زَمانِنا شَیْئانِ : عالِمٌ یَعْمَلُ بعِلْمه ، وَ عارِفٌ یَنْطِقُ عَنْ حَقیقَته .» : « عزیزترین چیزهای زمانهٔ ما دو چیز است : یکی عالِمی که به عِلْم خودکار کُنَد ، و دیگر عارِفی که از حقیقت سخن گوید .» یعنی اندر ۱۰ این زمانه ، عِلْم و مَعْرِفَت هر دو { ما ۱۸٦ } عزیز است . از آن چه عِلْم بی عَمَل خود عِلْم نباشد، و مَعْرِفَت بی حقیقت مَعْرِفَت نه .و آن پیر این سخن از زمانهٔ خود نشان داده است ، و اندر همه اوقات خود عزیز بوده است . امروز خود عزیزتر است . و هر که به طَلَبِ عالِم و عارِف مَشْغول گردد ، روزگارش مُشَوَّش گَرْدَد و نیابد . به خود مشغول باید شد ، تا هَمه عالَم ، عالِم بیند .{ مو ۳۰۷} و از خود به خداوند رُجُوع کند تا همه ۱۵ عالَم عارِف بیند . از آن چه عالِم و عارِف عزیز باشد و عزیز، دُشْواریاب بُوَد . چیزی که ادراك وُجود آن دُشْوار بُوَد ، طَلَب کردن آن ضایع کَرْدن عُمْر باشد .عِلْم و مَعْرِفَت از خود طَلَب باید کرد ، و عَمَل و حقیقت از خود درخواست .

۲ - مو : حکایات یافتم مو : سه شبا روز.

۳ - ما، مو: ایستاده ما، مو : جنید را رحمة الله علیه گفتند برخاست و نزدیك .

٤ - ما، مو : بگو تا من نیز فرا خروشیدن آئیم .

۵ - ما ، مو : دل برضا تسلیم کن تا دلت خُورم شود نوری از خروشیدن باز ایستاد .

٦ - ما ، مو : نیکو معلّمی توی ما را یا ابا القاسم . ۷- مو : در زمان ما دو چیز است .

۹- ما، مو : حال سخن گوید . ۹ و ۱۰- ما ، مو : یعنی اندر زمانه .

۱۱- ما ، مو : خود معرفت نه و آن پیراین از زمانهٔ .

۱۲ - ما : اوقات این هر دو چیز ، مو : اوقات این هر دو خود ما، مو : و امروز هم عزیزتر.

۱۳- ما ، مو : روزگارش پراکنده گردد و نیابد.

١٤ - مو : از آنچه عارف و عالم عزیز باشد و عزیز دشوار یافت (مو : یافته) شود.

١٦- ما، مو : آن تضیع اوقات باشد و علم . ۱۷ - ما، مو : از خود اندر خواست .

از وی می آید - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - که گفت : « مَنْ عَقَلَ الْأَشْیاءَ بِاللّه فَرُجوعُهُ فی کُلِّ شَیْءٍ إلَی اللّه . » : « هر که چیزها را به خداوند - تعالی - داند و از آن وی شناسد ، اندر همه چیزها رُجوعَش به وی باشد نه به چیزها . » از آن چه اقامت مُلك و مِلْك به مالِك بُوَد . پس اِستراحت اندر رؤیتِ مُکوِّن بُوَد نه اندر رُؤیَتِ کَوْن . ازآن چه اگر اشیا ۵ را علّتِ اَفعال داند ، پیوسته رَنجور باشد ، و به هر چیزی رُجوع کَرْدَن او را شِرك باشد . چون اشیا را اَسْباب فِعْل داند ، سَبَب به خَود قایم نَبُوَد که به مُسَبِّب قایم بُوَد . چون رُجوع به مُسبِّب الأسباب کُند از شُغْل نجات یابد .

{۳۳ - اَبو عُثْمان سَعید بن اسمعیل الحیری - رَضِیَ اللّهُ عَنْه - .}

وَ مِنْهُم : مُقَدَّم سَلَف ، و از سَلَفِ خود خَلَف ، اَبو عُثْمان سَعید بن اسمعیل الحیری - ۱۰ رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - از قُدَما و اَجِلّهٔ صوفیان بود ، { ژ ۱۶۷ } و اندر زمانهٔ { ما ۱۸۷ } خود یگاه بُود . قَدْرَش اندر همه دلها رفیع . ابتدا صُحْبَتِ یحیی بن معاذ - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - کرده بود . آنگاه مُدّتی اندر صُحْبَتِ شاه شُجاع کرمانی بُود . و با وی به نیشابور آمد به زیارت اَبُوحَفْص.به نزدیك وی بایستاد ، و عُمر اندر صُحْبَتِ وی گذاشت .

---

۱ - ما ، مو : می آید که گفت من عَلَم الأشیاء.
۲ - ما ، مو : خداوند داند .
۳ - ما : رجوعش با او ، مو : رجوعش بدو مو : اقامت مُلك بمالك .
٤ - مو : علّت غلبهٔ افعال.
٦ - ما : سبب قایم نبود بلکه مسبّب . ما : رجوع بر مسبّب الأسباب.
۱۰ - ما : رحمة اللّه علیه .
۱۱ - ما ، مو : فرید بود و قدرش .
۱۱و۱۲ - مو : با یحیی بن معاذ کرده بود و آنگاه .
۱۲ - ما ، مو : و با وی در نیشابور.
۱۳ - ما ، مو : ابوحفص حدّاد به نزدیك بایستاد.

از وی حکایت کنند ثقات که گفت : « پیوسته دلَم طَلَبِ حقیقتی می کردی اندر حالِ طُفُولیّت . و از اَهْلِ { مو ۲۰۸ } ظاهِر نَفْرتی می نمودی . و دانستمی لامَحاله که جُز این ظاهِر که عامّه برآنند ، نیز سرّی هست مَر شریعت را تا به بلاغت رسیدم . روزی به مجلس یحیی بن معاذ - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - افتادم ، و آن سِرّ را بیافتم ، و مقصود برآمد . تَعَلّق ۵ به صُحْبَتِ وی کردم تا جماعَتی از نزدیك شاه شُجاع بیامدند ، و حکایاتِ وی بگفتند . دل را به زیارتِ وی مایل یافتم . از رَی قَصْدِ کرمان کردم ، و صُحْبَتِ شاه طَلَب می کردم . وی مرا بار نداد » و گفت : « طبع تو رجا پرورده است ، و صحبت با یحیی کرده ای ، و وی را مقام رَجا است . کسی که مَشْرَبِ رَجا یافت ، از وی سپردن این طریقت نیاید . اَزآن چه به رَجا تقلید کردن کاهلی بار آرد . » گفت : « بسیار تضرّع کردم ، و زاری نمودم . ۱۰ و بیست روز بر درگاه وی مُداوَمَت کردم،تا مرا بارداد و اندر پذیرفت.و مُدّتی اندر صُحْبَتِ وی بماندَم . و وی مَرْدی غَیُور بود.تا وی را قَصْدِ نیشابور و زیارتِ بوحَفْص افتاد. مَنْ با وی بیامَدَم. آن روز که به نزدیكِ اَبُوحفض اندر آمدیم . شاه قبایی داشت . بُوحَفْص چون وی را بدید ، بر پای خاست ، و پیش وی باز آمد . » و گفت : {ما ۱۸۸ } « وَجَدْتُ فِی اْلقَبَاءِ ما طَلَبْتُ فِی العَبَاءِ ! » : « در قبا یافتم آن را که در عبا می طَلَبیدم . » ۱۵ مُدّتی آنجا ببُودم و همه همّت من صُحبَت بوحَفْص گرفت . و حشمت شاه مرا از مُداوَمت خدمت وی باز داشت . { ژ ۱۶۸ } و بُوحَفْص آن ارادت اندر مَنْ می دید . و از خداوند - تَعالی - به تَضَرّع می خواستم تا صُحْبَتِ { مو ۲۰۹ } بوحَفْص بر مَنْ مُیَسّر گرداند ، بی از آن که شاه آزرده گردد ، تا آن روز که شاه قَصْد بازگشتن کرد. و من بر

---

۱ - مو : از وی حکایت و روایت کنند. ۲ - ما، مو : دلم پیوسته طلب .

۲و۳ - ما، مو : لامَحال که جز این ظاهر که ظاهر عامّهٔ بدانند . ٤ - ما، مو : یحیی بن معاذ رازی (مو: الرّازی) افتادم .

۵ - ما، مو : شاه شجاع بیامدند و حکایت وی بگفتند و دل را . ٦ - ما: و طریق صحبت شاه شجاع طلب.

۷ - ما، مو : و گفت که . ۸ - ما، مو : و کسی را که مشرب رجاست و ژ: سپردن طریقت نیاید.

۱۰ - ما، مو : مُداومت نمودم تا مرا. ۱۱ - ما: مرد غیور . ۱۲ - ما: و آن روز که ما، مو: ابوحفص اندر آمد، بوحفص چون اورا. ۱۳ - ما، مو : پیش وی باز رفت . ١٤ - ما، مو : اندر قبا یافتم ما، مو : مدّتی آنجا بود و .

۱۵ - ما: همه وقت من بوحفص گرفت ، مو : همه سر صحبت ابوحفص گرفت . ما : مر آن مداومت .

۱٦ - ما، مو : و ابوحفص رحمة اللّه علیه ژ : اندر من دید .

۱۷ - ما، مو : می خواستم بتضرّع تا سبیل صحبت ابوحفص رحمة اللّه علیه بر من میَسر کند .

۱۸ - ما : برگشتن ، مو : پای جامه اندر پوشیدم * بی آنکه شاه از من آزرده .

موافقَت وی پای جامه در پای کردم .و دل به جُمله به نزدیك بُوحَفْص، تا وی – رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ – به حُکم اِنبساط با شاه گفت : « صُحبَت این کودك را اینجای بگذار که مَرا با وی خوش است .» شاه روی سوی من کرد و گفت : « اَجِبِ الشَّیْخَ . » وی برفت . من آنجا بماندم تا دیدم آن چه دیدم از عجایب اندر صُحبَتِ وی – رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ – . »

۵ و وی را مَقام شَفَقَت بود . خدای – عَزَّ وَجَلَّ – مر بو عثمان را به سه پیر از سه مَقام بگذاشت . و این هر سه اشارت که بدیشان کرد . خود در وی مَقام رَجا به صُحبَتِ یحیی ، و مَقامِ غیْرَت به صُحبَت شاه ، و مَقام شَفَقَت به صُحبتِ بوحَفْص .

و روا باشد که مُرید به پنج یا به شش یا بیشتر از این صُحبَت به مَنزِل رسد . و هر پیری و صُحبَتی وی را سبب کشفِ مقامی گردد . امّا نیکوتر آن بُوَد که پیران را به مقام ۱۰ خود آلوده نگرداند ، و نهایت ایشان را اندر آن مَقام نشانه نکند و گوید که: « نصیب من از صُحْبتِ ایشان این بُوَد. امّا ایشان فوق این بودند. مرا از ایشان بهره بیش از این نَبود.» و این به اَدَب نزدیك تر بُوَد . از آن چه بالغانِ راهِ حقّ را با مَقام و اَحوال هیچ کار نباشد . و سَبَبِ اظْهار تَصوّف اندر { ما ۱۸۹ } نیشابور و خُراسان وی بود . با جُنَید و رُوَیم و یوسف بن حُسَین و مُحَمّد بن الْفَضْلِ البَلْخی- رَضِیَ اللّهُ عَنْهُم – صحبت ۱۵ کرده بود . {مو ۲۱۰} و هیچ کس از مشایخ از دل پیرانِ خود آن بهره نیافته بود که وی . و اَهْلِ نیشابور وی را مِنبَر نهادند تا به زبانِ تَصوّف مر ایشان را سخن گفت . وی را کُتُبِ عالی است . و روایاتِ مَتین { ژ ۱۶۹ } اندر فُنونِ عِلْم این طَریقت .

---

۱ – ما، مو : بنزد ابوحفص بگذاشتم ابوحفص گفت یا شاه (مو : پادشاه) . ۲ – ما، مو : بدینجا بگذار.
۳ – ما : اَحَبَّ الشّیخ ما : آنچه از عجایب. ٤ – ما، مو : « رضی الله عنه » ندارد.
٥ – ما ، مو : خداوند عزّ و جلّ مر ابو عثمان را به سه هزار و سه پیر از سه مقام بگذرانید.
٦ – ما ، مو : بدیشان کردی خود وی را بود مقام رجاش به صحبت یحیی بن معاذ رحمة الله.
۷ – ما : به صحبت شاه رحمة الله علیه . ۸ – ما : وروا بود که . ۸و۹ – و از هر پیری.
۹ – ما : وی را کشف مقامی . ۱۰ – ما، مو: اندر آن مقام نشان نکند.
۱۱ – ما، مو : ایشان از این بُوَد و ایشان ما، مو : مرا اندر حقّ ایشان بهره .
۱۲ – ما، مو : این به ادب مو : و از آنچه . ۱۳ – ما، مو: و با جنید و .
١٤ – ما: رحمة الله علیهم ، مو : رحمهم الله تعالی .
۱٦ – ما، مو : وی را بر منبر نهادند تا بر زبان .
۱۷ – ما، مو : روایات مُتقَن.

از وی می آید که گفت : « حَقٌّ لِمَنْ اَعَزَّهُ اللّهُ بِالْمَعْرِفَةِ اَنْ لایَذُلَّهُ بِالْمَعْصِیَةِ . » :
«واجب است و سزا مر آن را که خداوَند - تعالی - به مَعْرِفَت عزیز کَرْدَش ، که خود را به مَعْصِیَت ذلیل نکند . و تَعَلّق این به کَسْبِ بَنْدَه باشد ، و مُجاهَدَتِ وی بردَوام رِعایَتِ امُورِ وی . و اگر بر آن مَعْنی رانی که سزاوار است حَقّ - تعالی - بدان ، که چون کسی را به ۵ مَعْرِفت عزیز کند ، به مَعْصیت خوار نکند . از آن چه مَعْرِفت عَطای وی است ، و مَعْصِیَت فِعْلِ بنده .و کسی را که عِزّ به عَطایِ حَقّ باشد، مُحال بُوَد که به فِعْلِ خود ذَلیل گردد .چنان که آدم را - صَلَواتُ اللّه عَلَیْه- که به مَعْرِفت عزیز کرد ، به زَلّت ذلیل نکردش .

{۳٤ - اَبُوعَبْدِاللّه اَحْمَدِبن یحیی بن الجَلا - رَضِیَ اللّه عنه -.}

وَ مِنْهُم : سُهَیْلِ مَعْرِفَت ، وَ قُطْبِ مَحَبَّت ، اَبُو عَبْدِاللّه اَحمْد بن یَحْیی بن الجَلا - ۱۰ رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - از بزرگان قوم بود و سادات وَقْت . و وی را طریقی نیکو ، و سیرتی پَسَندیده بود . و صاحبِ جُنَیْد بُود . و اَبُوالحَسَنِ نُوری و جماعَتی از کُبَرا را دیده بود - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُم -. وی را کَلامی عالی و اِشاراتی لَطیف است اندر حقایق .
از وی می آید که گفت:« هِمَّةُ العارِفِ إلی مَوْلاهُ فَلَمْ یَعْطِفْ إلی شَیْءٍ سِواهُ»:
« همّت عارِف با حقّ باشد ، و از وی به هیچ چیز باز نگردد . » و بر هیچ چیز فُرو نیاید . ۱۵ از آن که عارِف را به جُز مَعْرِفَت { ما ۱۸۹ } وی هیچ چیز نباشد . چون سرمایۀ دلش مَعْرِفَت بُوَد ، { مو ۲۱۱ } مَقصود هِمّتش رؤیت بُود . از آن چه پراکندگی هِمَم ، هُموم بار آورد . و هُموم از درگاه حقّ باز دارد .

---

۱ - ما، مو : و از وی . ۲ - ما، مو : و سزاوار مر آنرا که خداوند به معرفت عزیز کرد.
۳- ما، مو : و مجاهدۀ وی بر دوام رعایت امور حقّ بود و بر آن معنی اگر بدانی که .
٤ - ما، مو : و بر آن معنی اگر بدانی که . ٦- ما، مو : و کسی را که عزّ با عطای .
۷- مو : عزیز گردانید بذلّتش ذلیل نکرد.
۹- ما، مو : یحیی بن الجلابی . ۱۰ - ما، مو : سادات وقت خود بود و وی را طریق نیکو و سیرت .
۱۱ - مو : بود صاحب جنید بود رَحِمَهُما اللّه.
۱۱ -۱۲ - ما، مو : جماعتی کبرا دیده بود وی را کلامی .
۱۳ - ما، مو : و از وی ما : عَلَی شَیْءٍ . ۱۵ - ما، مو : از آنچه عارف را ، ما، مو : معلوم نباشد.
۱٦ - ما : به معرفت بود.

از وی حکایت آرَنْد که گفت : « روزی ترسایی دیدم خوب روی . در جَمال وی متحیّر شدم . اندر مُقابلهٔ وی بایستادم .جُنَیْد - رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْهِ - برمن گذر کرد . با وی گفتم : « ای استاد ! خُدای - تعالی - این چنین روی به آتش دوزخ نخواهد سوخت ! » مرا گفت - رَضِیَ اللّهُ عَنْه - : « ای پسر ! این بازارچهٔ نَفْس است که تُرا بر این می دارد ، نه نَظارهٔ عبرت ، که اگر به عبرت می نگری اندر هرذرّه یی از {ژ.۱۷ } موجودات ، همین اُعْجوبه موجود است . امّا زود باشد که تو بدین بی حُرمتی مُعَذّب گردی ! » گفت : « چون جُنَید روی از من بگردانید ، اندر حال ، قرآن فراموش کردم ، تا سال ها می استعانت خواستم از خدای - تعالی- ، و توبه کردم ، تا قرآن به دست آوردم . اکنون زَهْرهٔ آن ندارم که به هیچ چیز از موجودات التفات کنم ، یا وقت خود را به نَظَر اندر اَشْیا ضایع گردانم .

{۳۵ -اَبومُحَمَّد رُوَیم بن اَحْمَد - رَضِیَ اللّه عَنْه -.}

وَ مِنهُم : وحیدِ عَصْر ، و امام دَهْر ، اَبُو مُحَمَّد رُوَیم بن اَحْمد - رَضِیَ اللّه عَنْهُ - ، از جُملهٔ اَجِلّه و ساداتِ مشایخ بود ، و از صاحب سِرّانِ جُنَید و اَقرانِ وی . و بر مَذْهَب داوود فقیه الْفُقَها - رَضِیَ اللّه عَنْهُ - بُود .و اندر عِلْم تفسیر و قرائت ، حظّی وافر داشت . و اندرآن زمانه در فُنون عِلْم چون او نبود . و به عُلُوّ حال ، و رِفْعَت مَقام ، و سَفَرهای نیکو به تجرید و ریاضت های شدید،اندر تَفْرید به جای آورده بود.و اندر آخر

۱ - ما ، مو : و از وی ما ، مو : روزی جوانی دیدم خوبروی ترسا اندر جمال.
۲ - ما: و اندر مقابلهٔ ما ، مو : جنید بر من گذر کرد .
۳ - ما ، مو: خدای این چنین ما: بخواهد سوخت گفت ، مو : خواهد سوخت. ۳و ٤ - ما ، مو : گفت ای پسر این بازیچهٔ نفس است که ترا بدین میدارد. ۵ - ما ، مو : از ذرات این عالم همین.
٦ - ما ، مو: معذّب شوی . ۷ - ما ، مو : استعانت میخواستم . ۸ - مو : خدای عزّ و جل و کردم تا .
۸و۹ - ما ، مو : که به هیچ از موجودات التفات کنم وقت خود را بنظر عبرت اندر اشیاء ضایع کنم والله اعلم . ۱۱ - ما : « رضی الله علیه » ندارد .
۱۲ - ما ، مو: و از اقران وی و به مذهب.
۱۳ - ما ، مو: « رضی الله عنه» ندارد ما ، مو: حظّ وافر .
۱٤ - ما: زمانه خود ما ، مو : نبود بعلوّ حال ما ، مو : نیکو داشت .
۱۵ - ما ، مو : و ریاضت شدید اندر تفرید معروفیّت بود و در آخر.

عُمَر ، خود را {مو ۲۱۲ } درمیانِ دُنیاداران پنهان کرد. و مُعْتَمد گشت به قضا . و درَجت وی اکْمَل از آن بُود که بدان مَحْجوب { ما ۱۹۱ } شدی ، تا جُنَیْد گفت : « ما فارغان مشغولیم ، و روَیم مَشْغول فارغ است . » و وی را تصانیف است اندر این طریقت فی السّماع ، خاصَةً کتابی که مر آن را غَلَط الواجدین نام کرده است که من فتنهٔ آنم .

۵ می آید که روزی یکی به نزدیك وی اندر آمد . وی را گفت : « کَیْفَ حالُكَ ؟ » وی گفت : « کَیْفَ حالُ مَنْ دینُهُ هواهُ و هَمتُهُ دُنیاهُ لَیْسَ بِصالِحِ تَقِیٍّ وَلابِعارِفِ نَقِیٍ ؟ » : « چگونه باشد حالِ آن که دینِ وی ، هَوای وی باشد ، و همّت وی دنیای وی باشد . نه نیکوکاری بُوَد از خَلْق رَمیده ، و نه عارفی بُوَد اَزْ خَلْق گُزیده . و این اشارت به عُیوبِ نَفْسِ خود کرده است . { ژ ۱۷۱ } از آن که دین به نزدیك نَفْس هوا بُوَد . و مُتابعانِ ۱۰ نَفْس ، هوا را دین نام نهاده اند ، و مُتابَعَت آن را بَرْزِشِ شریعت کرده هر که بر مرادِ ایشان روَد ، اگرچه مُبْتَدِع بُوَد ، به نزدیك ایشان دیندار باشد . و هر که برخلافِ ایشان روَد ، اگرچه مُتّقی بُوَد ، بی دین بُوَد به نزد ایشان .

و این آفت اندر زمانهٔ ما شایع است . فَنَعوذُ بِاللّٰه از صُحبَتِ آن که صِفَتَش این بُوَد . امّا آن پیر از تحقیق روزگار سایل اشارتی کرده است . و نیز روا بُوَد که اندر آن حال ، او را ۱۵ بدو باز گذاشته باشند ، تا از وَصْف وُجودِ خود عبارت کرده است ، و اِنْصافِ صِفَتِ خود بداده . وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ .

---

۱ - ما ، مو : اندر میان ما ، مو : و معتمد خلیفه گشت بقضا و درجهٔ وی .
۵ - مو : و از وی می آید ما : وی درآمد.
٦ - مو : چگونه است حال تو ؟ وی گفت مو : لَیْسَ هُوَ بِصالِح .
۷ - مو : هوی باشد و همّت وی دنیای وی .
۸ - ما : و نه عاشق بُوَد ما ، مو : و این اشارتی به .
۹ - ما ، مو : نَفْس کرده است از آنچه دین .
۱۰ - ما ، مو : ورزش شریعت هر که برمراد. ۱۱ - ما ، مو : مبتدع باشد ما ، مو : برخلاف ایشان باشد.
۱۲ - ما ، مو : متّقی باشد بی دین بُوَد.
۱۳ - ما ، مو : اندر زمانهٔ ما از یکدیگر جدا نگشته شایع است .
ما : که صحبت وی این بُوَد مو : صفت وی این بود.
۱٤ - ما ، مو : امّا این پیر از . ۱٤و ۱۵ - ما : که اندر حال او را بدان باز گذاشته .
۱٦ - مو : حقیقت بداده .

{۳٦ - اَبو یَعْقوب یوسُفِ بن حُسَین الرّازی - رَضِیَ اللّهُ عَنْه -.}

{ مو ۲۱۳ } وَ مِنهُم : بَدیعِ عصْر ، و رَفیع قَدْر، اَبُو یَعْقُوب یوسُفُ بن حسین الرّازی - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - از کُبَرای ایِمّهٔ وقت بُود ، وقُدَمای مَشایخِ زمان ، عُمری نیکو یافت . مُریدِ ذی النّونِ مصْری بُود، و با بسیاری از شیوخ ، صُحْبَت{ ما ۹۲ } داشته بُود ، ۵ و جمله را خدمت کرده .

از وی می آید که گفت : « اَذَلَّ النّاسِ اَلْفَقیرُ الطَمُوعُ و اَلْمحبُ لِمَحْبُوبِه .» : «ذلیل ترین همه مردمان ، درویشِ طَمّاع باشد . چنان که شَریف ترینِ ایشان فُقَرای صادق باشند» . و طَمَع مردرویش را به ذُلّ دو جهانی افکند . از آن چه دَرْویشان خود درچشم اَهْلِ دُنْیا حقیرند . چون بدیشان طَمَع کُنند ، حقیرتر گردند . پس غنای به عزّ بسیار تمام تر ۱۰ از فَقْر به ذُلّ بُوَد. و طَمَع مردرویش را به تکذیبِ صرفِ مَنسوب کند. و دیگر مُحبّ مَر مَحْبُوبِ خود را نیز ذلیل ترینِ هَمه خَلْق باشد که مُحبّ مَر خود را در مُقابلهٔ مَحْبوبِ خود سَخْت حقیر شناسد و مر وی را مُتَواضِع باشد.و این هَم از نَتایج طَمَع بُوَد.چون طَمَع گسسته شد، ذُلّ به جُمله عزّ گردد. و تا زلیخا را به یوسُف طَمَعی می بُود، هر زمان ذلیل تر بُوَد.و چون طَمَع بگسست، {ژ۱۷۲} خدای - تَعالی - جمال و جوانی بدو باز داد .

---

۳ - ما: « رضی اللّه عنه» ندارد ما : عُمر نیکو.

٤ - ما، مو : ذوالنوّن .

٤ و ۵ - ما، مو : بسیاری از مشایخ صحبت کرده بود و جمله را خدمت .

٦ - ما، مو : المطموع و المحبّ اعزّهم لِمَحْبوبه الصّدیق .

۷ - ما، مو : شریف ایشان درویش صادق بُوَد.

۸ - ما، مو : در ذُلّ دو جهانی مو : خود اندر چشم .

۹ - ما : به عزّ بسیاری تمام تر ، مو : بغیر بسیاری تمامتر.

۱۱ - مو : خود را اندر مقابلهٔ .

۱۲ - ما : وی را تواضع باشد، مو : تواضع کند ما : گسسته ذل بجمله.

۱۳ - ما، مو : گردد تا زلیخا را به یوسف طمعی بود هر زمان ذلیل می بود چون طمع بگسست .

١٤ - ما، مو : خداوند جمال و جوانی بوی باز داد.

و سنّت چنین رفته است که اقبالِ مُحبّ ، اِعراضِ مَحبوب تقاضا کند . چون مُحبّ دوستی را در بر گیرد . و به صرف دوستی از دوست فارغ شود ، و با دوستی بیارامد . لامحاله که دوست بدو اقبال کند . و به حقیقت مُحبّ را عزّ است تا طَمع وَصلت نبود . چون مُحبّ را طَمع وِصال باشد { مو ۲۱٤} و بر نیاید ، عزّش همه ذُلّ شود . و هر محبّی را ۵ که وجود دوستی از وِصال و فِراقِ دوست مشغول نگرداند ، آن مَحبّتِ وی مَعلول باشد . وَ اللّهُ اَعْلَمُ .

{۳۷ - اَبُوالَحسَن سَمْنُون بن عَبْداللّه الخوّاص - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - .}

وَ مِنهُم : آفتابِ آسمانِ مَحبّت ، و قُدْوهٔ اَهْلِ مُعاملَت ، اَبو الْحَسَن سمنون بن عَبْداللّه الخوّاص - رَضِیَ اللّه عَنه - ، اندر زمانهٔ خود بی نظیر بود . و اندر مَحبّت شانی ۱۰ عظیم داشت . جَملهٔ مَشایخ وی { ما ۱۹۳ } را بُزرگ داشتند . وی را سَمْنُونُ الْمحبّ خواندندی . و وی خود را سَمْنُونُ الکَذّاب نام کرده بود . و از غُلامُ الخَلیل رنج های بسیار کشید . و در پیش خلیفه بروی گواهی های مُحال داد . و همه مَشایخ بدان رَنْجه دل گشتند .

و این غُلامُ الخَلیل مردی مُرائی بود و دعوی پارسایی و صوفی گری کردی . خود را ۱۵ در پیش خلیفه و سُلْطانیان مَعْروف گردانیده بود ، به مَکْر و شَعْبده . و دین را به دُنیا بفروخته . چنان که اندر زمانهٔ ما بسیارند . و مَساوِیِ مَشایخ و درویشان بردست گرفته بُود در پیش خلیفه . و مُرادش آن بود تامشایخ مَهْجور گردند ، و کَسْ بدیشان تَبرّک

---

۱ - ما ، مو: تقاضا باشد ، ۲ و ۳ - ما: لامُحال دوست بدو . ۳ - مو: چون محبّ از محبوب. ٤ - ما ، مو : عزّش جمله ذُل گردد. ۵ - ما : دوستی او از وصال. ما ، مو : مشغول نکند از محبّت معلوم باشد.
۷ - ما ، مو : آفتاب اهل محبّت . ۸ - ما : رحمة اللّه علیه ما ، مو : شانی رقیع .
۹ - ما ، مو : و جملهٔ مشایخ ویرا بزرگ داشتندی و ویرا. ۱۰ - ما: کشیده بود و در .
۱۱ - ما ، مو : خلیفهٔ وقت بر وی ما ، مو : مُحال داده بود و مشایخ.
۱۲ - ما ، مو : و تصوّف کردی خود را اندر . ۱۳ - مو : پیش سلطانیان و خلیفه (ما: «سلطانیان» ندارد) ما ، مو : به مکردین را بدنیا فروخته . ۱٤ - ما ، مو : اندر زمانهٔ ما نیز بسیار میباشند. ما ، مو : بر دست گرفته بودی در پیش سلطانیان . ۱۵ - ما ، مو : آنگاه که مشایخ مهجور باشند و کس بایشان.

نَکَنَد تاجاه وی بر جای بماند .

بخ بخ ! سَمْنون و مشایخ، که مر ایشان را یك کَس بیش نَبود ، بدین صفت ! امروز ، در این زمانه ، هر مُحَقّقی را صد هزار غلام الخلیل هست . امّا باك { ژ ۱۷۳ } نیست که به مُردار ، گرگان اَولی تر باشند .

و چون جاه سَمْنون اندر بغداد بُزرگ شد ، هر کسی بدو تقرّب کردند . ۵ غُلام الخلیل را از آن رَنْج کرد ، و وَضْع ها را برساختن گرفت تا زنی را چشم بر جمال سَمْنون افتاد . خود را بر وی عرضه کرد . وی ابا کرد . { مو ۲۱۵ } تا آن زن نزدیك جُنَید شد که : « سَمْنون را بگوی تا مرا به زنی کند . » جُنَید را از آن ناخوش آمد . وی را زَجْر کرد . زن به نزدیكِ غُلام الخلیل آمد ، و تُهمتی – چنان که زنان نهند – بروی نهاد . و غلام الخلیل – چنان که اَعْدا شنوند – بشنود . و سعایت بر دست گرفت . و ۱۰ خلیفه را بروی متغیّر کرد ، تا بفرمود که وی را بکشند. چون سیّاف را بیاوردند و از خلیفه { ما ۱۹٤ } فرمان خواستند . چون خلیفه فرمان داد ، زبانش بگرفت . چون شب درآمد . بخفت . به خواب دید که زَوال جان سَمنون ، در زَوال مُلكِ تو بسته است .دیگر روز عذر خواست. و به خوبی بازگردانید .

و وی را کلام عالی است ، و اشاراتِ دقیق اندر حقیقتِ مَحبّت . و وی آن بود که از ۱۵ حجاز می آمد .اَهْل فید گفتند : « ما را سخن گوی . » بر منْبَر شد و سخن می گفت ، مُستَمِع نداشت . روی به قَنادیل کرد و گفت : « با شما می گویم ! » آن همه قَنْدیل ها درهم افتاد و خُرد بشکست .

از وی – رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ – می آید که گفت : « لایُعَبَّرُ عَنْ شَیْءٍ الاّ بِما هُوَ اَرَقُّ مِنْهُ و لاشیءِ اَرَقّ مِنَ الْمَحَبّةِ فَبِما یُعَبّرُ عَنْها . » : یعنی « عبارت از چیزی نازك تر

---

۱ – ما، مو: وآن مشایخ ما، مو : یك کس بود برین صفت در این زمانه . ۳ – ما، مو : کر کسان اولی تر باشد. ٤ – مو: و هر کسی بدو مو : و غلام الخلیل را . ۵ – ما، مو: وضع ها را (مو: در صفها را) فرا ساختن گرفت تازنی را چشم اندر جمال . ۵و٦ – ما، مو: و خود را بروی عرض کرد. ٦ – ما، مو : تا او به نزدیك جنید رحمة الله علیه شد. ۷ – ما، مو: به زنی قبول کند جنید را رحمة الله از آن ناخوش آمد و وی را . ۸ و۹ – ما، مو : بروی نهاد و او چنانکه اعدا شنوند بشنید و شناعت بردست . ۱۰ – ما، مو: و خلیفه فرمان خواست.

۱۱ – ما، مو : چون خلیفه زبانش بگرفت چون شب بخفت بخواب دید که اندر .

۱۲ – ما، مو : زوال مُلكِ تو اندر زوال جان سمنون بسته است . ۱۳ – ما: اشارت دقیق اندر ، ما: و از وی می آرند که از .

۱٤ – ما : اهل قید . ۱۵ – مو: درهم افتادند و خورد بشکند .

۱۷ – ما، مو: و از وی می آید که ، ما، مو : اَدَقّ مِنْهُ ... اَدَقّ من .. فبم

۱۸ – ما، مو : از چیزی ادق تر از آن چیز بُود.

ازآن چیز باشد . و چون اَرَقّ مَحَبّت هیچ چیز نباشد ، به چه چیز عبارت از آن کنند . » و
مُراد این آن است که عبارَت از مَحبّت مُنقطع است . ازآن چه عبارت صِفَتِ مُعبّر بُود ، و
مَحبّت صفَتِ محبوب است . پس عبارتِ این مر { ژ ۱۷۴ } حقیقت آن را ادراك نتواند کرد .
وَ اللّه اَعْلَمُ بِالصّوابِ .

۵ {۳۸ - اَبُو الفَوارِس شاه بن شجاع الکِرمانی - رضی اللّه عَنْهُ -.}

وَ مِنهُم : شاهِ شُیُوخ ، و تغیّر از روزگارِ او مَنسُوخ ، ابو الفوارس شاه بن
شجاع الکرمانی . رضی اللّه عنه - ، { مو ۲۱٦ } از ابنای ملوك بُود ، و اندر زمانهٔ خود
یگانه بود. صُحبَتِ ابو تراب نَخْشَبی یافته بود ، و بسیاری از مشایخ را دریافته بود . و
اندر ذِکرِ بُو عثمان حیری طَرَفی از حالِ وی گفته آمده است . و وی را رسالات مشهور
۱۰ است اندر تصوّف . و کتابی کرده است که آن را مِرآةُ الْحُکَماء خوانند . و اورا کلام
عالی است .

از وی می آید که گفت : «لأهْلِ الْفَضْلِ فَضْلٌ مالَم یَرَوْهُ فَإذا رَأَوْهُ فَلا فَضْلَ
لَهُم { ما ۱۹۵ } وَ لأهْلِ الوِلایَةِ ولایَةٌ مالَم یَرَوْها فَإذا رَأَوْها فَلاوِلایَةَ لَهُم . » :
« اَهْلِ فَضْل را ، فَضْل باشد بر همه، تا آنگاه که فضل خود نبینند .چون بدیدند ، نیز
۱۵ شان فضل نماند . و اهل ولایت را همچنین ولایت، تا آنگاه است که وِلایتِ خود
نبینند . که چون بدیدند ، ولایتشان نماند .»

---

۱ - ما، مو : و چون اَدَقّ از محبّت هیچ چیز نیست عبارت از آن به چه چیز کنند و مراد از این .
۲ - ما : که محبّت منقطع . ۳ - ما، مو : محبوب بُوَد پس به عبادت .
٤ - ما ، مو : « بالصّواب » ندارد.
٦ - ما ، مو : از روزگارش منسوخ ابوالفارس .
۷ - ما : رحمة اللّه علیه ما، مو : اندر زمانهٔ خود بی نظیر.
۸ - ما : نخشبی کرده بود. ۹ - ما : ابو عثمان حیری.
۱۰ - ما، مو : که مر آنرا . ۱۱ - ما : و از وی.
۱۳ - ما، مو : چون فضل خود بدیدند نیز شامل فضل نباشد.
۱٤و۱۵ - ما، مو: و اهل ولایت راولایتی است تا نه بینند چون بینند نیز شان ولایت نیست.

و مراد از این آن بُوَد که آنجا که فَضْل و ولایت بُود ، رؤیت از آن ساقط بُوَد . چون رؤیت حاصل شد ، معنی ساقط شد . از آن چه فَضْل صفتی است که فَضْل نبیند ، و ولایت صفتی که رؤیت ولایت نباشد . چون کسی گوید که : « من فاضلم یا ولی ، » نه فاضل بُوَد نه ولِی . و اندر آثار وی مکتوب است که چهل سال نخفت . چون بخفت ، ۵ خداوند - سُبْحانَهُ و تَعالی - را به خواب دید . گفت : « بارخدایا ! من تُرا به بیداری شب می طلبیدم ، درخواب دیدم !؟» گفت :« یا شاه ! در خواب بدان بیداری های شب یافتی . اگر آنجا بخفتی ، اینجا ندیدی . » وَاللّهُ اَعْلَمُ .

{۳۹ - عَمْرو بن عُثْمانِ المکّی -رَضِیَ اللّه عَنْهُ -.}

وَ مِنْهُم : سُرور دلها ، و نور سِرّها ، عَمْرو بن عُثْمان المکّی - رَضِیَ اللّه عَنْهُ - ، ۱۰ از کُبَرا و ساداتِ اهل طریقت بود . وی را تصانیف مشهور است اندر حقایق این علْم . {ژ ۱۷۵ } و نسبتِ ارادتِ خود { مو ۲۱۷ } به جُنَید کُرْدی ، از بَعْدِ آن که ابو سعید خَرّاز را دیده بود و با نباجی صُحْبَت کرده بود . و اندر اُصولِ امام وقت بود .

از وی می آید که گفت : « لایَقَعُ عَلی کَیْفِیَّةِ الْوَجْدِ عِبارَةٌ لأَنَّهُ سِرٌّ للّه عِنْدَالْمُؤْمِنینَ .»: « عبارت بر کیفیّت وَجْدِ دوستان نیفتد ، از آن چه آن سِرّحقّ است به ۱۵ نزدیکِ مؤمنان .» و هر چه عبارتِ بنده اندر آن تصرّف تواند کرد ، آن سِرّ حقّ نباشد . از آن چه کلّیّتِ تکلّف { ما ۱۹۶ } بنده از اَسْرارِ ربّانی منقطع است .

---

۱ - ما ، مو : آنست آنجا که ما : و چون . ۳ - ما : صفتی است که . ما ، مو : ولایت نبود.
٤ - مو : و نه ولِی ما ، مو: و چون بخفت .
٤ و ٥ - ما ، مو : خداوند تعالی ما : بار خدایا تُرا به.
٦ - مو : درخواب یافتم ما ، مو : اندر خواب بدان .
٧ - ما ، مو : که اگر آنجا بخسبی (مو : بخستی) اینجا نیابی.
٩ - مو : و نور سر ما عمر بن عثمان المکّی رحمة اللّه علیه.
۱۰ - ما ، مو : و وی را تصانیف مو : این علوم .
۱۳ - ما ، مو : و از وی می آید که
۱۵ - ما ، مو : از آن چه به کلّیّت تصرّف و تکلّف.

و گویند چون عَمرو به اصفهان آمد ، حَدَثی به صَحبَت وی پیوست . و پدر مانع وی بود از صَحْبتِ عَمْرو ، تا بیمار شد . و مدتی برآمد . روزی شیخ برخاست ، و با جماعتی فقرا به عیادت وی شد . حَدَث به شیخ اشارت کرد تا قوّال را بگوید تا بیتی برخواند . عَمرو، قوّال را گفت : « برخوان ! » شعر :

۵ مالی مَرَضتَ فَلَمْ یَعدنی عایدٌ	مِنکُمْ وَ یَمرضُ عَبْدُکم فَاَعُودُ

بیمار چون بشنید برخاست و بنشست ، و لَهَب و سُلطان بیماری وی کمتر شد . گفت : « زِدنی ! » قوّالْ برْخواند :

وَ اَشَدُّ مِنْ مَرَضی عَلَیَّ صُدُودُکُم	وَ صُدُودُ عَبْدِکُم عَلَیَّ شَدیدُ

بیمار برخاست ، و نالانی از وی گم شد . و پدر وی را به صَحْبَتِ عَمْرو مُسلّم گردانید .

۱۰ و آن اندیشه که می بودش اندر دل ، از آن توبه کرد ، و آن حَدَث یکی از بزرگانِ طَریقت شد . وَ هُوَ اَعْلَمُ .

{ ۴۰ . اَبومُحَمّد سَهلِ بن عَبْدِاللّهِ التَّستَریّ - رَضِیَ اللّه عَنْهُ - }

وَ مِنهُم :مالِکُ القُلوب ، وَ ما حِیُ العُیُوب ، اَبُو مُحَمّد سَهْلِ بن عَبْدِاللّهِ التَّسْتَرِیّ - { مو ۲۱۸ } رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - ، اِمام وقت بُود .و به همه زبان ها ستوده .وی را { ژ ۱۷۶ }

---

۱ - ما : و گویند که چون . ۲ - ما، مو : از صحبت وی تا .

۲و۳ - مو : برخاست با جماعتی به عیادت وی شدند.

۳ - ما: شیخ را اشارت ما ، مو : بگویند چند بیتی.

۴ - ما ، مو + گفت تا برخواند .

۶ - ما ، مو : چون آنشنید برخاست بنشست و نهیب سلطان بیماری کمتر شد و گفت .

۷ - ما ، مو : قوّال این بیت دیگر برخواند شعر. ۸ - ما، مو : و انّ مِنْ مَرَضِ عَلَیّ ، ما : عندکم .

۹ - ما ، مو : و بیماری از وی بشد ما، مو : تسلیم کرد.

۱۰ - ما، مو : و از اندیشه ما، مو : ... دل توبه کرد.

۱۱ - ما، مو : وَاللّه اَعْلَمُ .

۱۳ - مو : او محمّد سهیل . ۱۴ - ما، مو : رحمة اللّه علیه پیر وقت .

ریاضات بسیار است ، و مُعاملات نیکو ، و کلام لطیف اندر اخلاص و عیوب افعال . و عَلمای ظاهر گویند : « هُوَ جَمَعَ بَیْنَ الشّریعَةِ وَ الحَقیقَةِ . » : « او جمع کرده است میانِ شریعت و حقیقت . » و این از ایشان خطا است . از آن چه کس خود فرق نکرده است ، و شریعت جز حقیقت نیست . و حقیقت جز شریعت نی . و به حُکْمِ آن که ۵ عبارت آن پیر - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - اندر ادراك سهل تر است ، و طَبایع بهتر اندر یابند ، این سخن گویند . و چون حقّ - تعالی - جمع کرده است میان { ما ۱۹۷ } حقیقت و شریعت ، محال باشد که اولیای او فَرْق کنند . و لامُحاله چون فرْق حاصل آمد ، ردّ یکی و قَبول دیگری بیاید. پس ردّ شریعت الحاد بُوَد ، وَردّ حَقیقت شرك . و آن فرق که کنند ، مر تفریق معنی را نیست ، که اثبات حدّ است . چنان که گوید : « لا الٰهَ الاّ اللّهُ » ۱۰ حقیقت ، « مُحَمَّد رَسُولُ اللّه » شریعت .اگر کسی خواهد که اندر حال صحّت ایمان ، یکی را از دیگری جُدا کُنَد ، نتواند کرد ، و خواستش باطل . و در جُمله شریعت فَرْع حقیقت بُوَد . چنان که مَعْرفَت ، حقیقت است ، و پذیرفت فرمان معروف ، شریعت . پس این ظاهریان را هر چه طَبْع اندر آن نیفتد ، بدان مُنْکر شوَند . و انکار اَصْلی از اُصول راه حقّ با خَطَر بُوَد . « و اَلْحَمدُ للّه عَلی الایمانِ . »

۱۵ و از وی می آید که گفت:«ما طَلَعَتْ شَمْسٌ وَلاغَرَبَتْ عَلی وَجه اَهْلِ الأَرْض الاّ وَ هُم جُهّالٌ بِاللّهِ الاّمَنْ یُؤثِرُاللّهَ،عَلی نَفْسِه وَ رُوحِه {مو۲۱۹} وَ دُنْیاهُ و آخِرَتِه » . :

---

۱ - ما، مو : لطیف است اندر . ۲ - ما، مو : گویند که هُوَ. مو : و او جمع.
۳ - ما، مو : و این سخن از ایشان. ما: کسی خود فرق.
٤ - ما، مو : جز شریعت نه . ٤و۵ - ما : آن پیر اندر ادراك .
۵ - ما : و این سخن. ٦ - ما : میان شریعت و حقیقت .
۷ - ما، مو : کنند لامُحاله ما: دیگری بباید .
۸ - ما : و ردّ شریعت ما ، مو : و آن فرقی که .
۹ - ما ، مو : بلکه اثبات حقیقت راست چنانکه گویند . مو : حقیقت است محمّد...
۱۰ - ما : از دیگر جدا کند .
۱۱ - ما، مو : باطل بُوَد.
۱۲ - ما : معنی شریعت مو : معرّف شریعت .
۱۵ - مو : علی اهل وجه الارض ، ما : ندارد.
۱٦ - ما : مَن یُوثِر علی نفسه .

« آفتاب بر نیامد ، و فرو نشد بر هیچ کس از رویِ زمین که وی نه به خداوند – تعالی –
جاهل بُوَد . مگر آن که وی را بر گزیند بر جان و تن و دنیا و آخرت . » یعنی هر که دست
اندر آغوش نصیب خود دارد ، دلیل آن بُوَد که وی به خداوند – عزّ و جلّ – جاهل بُوَد .
ازآن چه مَعْرَفَتِ { ژ ۱۷۷ } وی ، تَرْکِ تدبیر اقتضا کند . و ترکِ تدبیر تسلیم بُوَد . و
۵ اِثباتِ تدبیر از جَهْل باشد . وَ اللّهُ اَعْلَمُ .

{۴۱ – اَبُو عَبْدِ اللّهِ مُحَمَّدبْنُ اْلفَضْلِ اْلبَلْخی – رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ – .}

وَ مِنْهُم : اِخْتیارِ اَهْلِ حرَمَین ، و جُملهٔ مَشایخ را قُرَّة عین ، ابو عبداللّه مُحمّد بن
الفَضْل البَلْخی – رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ – از جِلّهٔ مَشایخ و پسندیدهٔ عراق و خُراسان بُود . مُرید
اَحْمَد بن خضرویه بود . و ابو عُثْمانِ حیری را به وی میلی عظیم بود . وی را از بلخ
۱۰ بیرون کردند ، متعصّبان ، { ما ۱۹۸ } از برای عشوهٔ مَذهب وی . به سَمرقَنْد شد . و
عُمْر آنجا گذاشت .

از وی می آید که گفت : « اَعْرَفُ النّاسِ بِاللّهِ اَشَدُّهُم مُجاهَدَةً فی اَوامِرِه و
اَتْبَعُهُم لِسُنَّةِ نَبِیِّه . » یَعْنی : « بُزرگترین اهلِ معرفت مجتهد ترین ایشان باشد اندر
ادای شریعت، و با رغبت ترین اندر حِفْظِ سنّت و متابعت . » و هرکه به حقّ نزدیکتر بُوَد ،
۱۵ بر اوامرش حریص تر بُوَد . و هرکه از وی دورتر بُوَد، از متابَعَت رَسُولَش دورتر بُوَد و
مُعْرِض تر.

---

۱ – مو : از اهل زمین که .
۲ – ما، مو : مگر آنکه حقّ تعالی ویرا برگزید بر تن و جان و دنیا و آخرت خود .
۳ – ما، پس دلیل آن . مو : جاهل است ، ما : ندارد. ۵ – ما، مو : باشد به تقدیر .
۷ – ما، مو : قُرّة العین .
۸ – ما، مو : رحمة اللّه علیه از اجلّهٔ مَشایخ بود و پسندیدهٔ اهل عراق و اهل خراسان بود .
۹ – ما، مو : بدو میلی عظیم .
۱۰ – ما، مو: مذهب و به سمرقند شد و عُمر آنجا گزارد.
۱۴ – مو : بر امرش.
۱۵ – ما، مو : رسولش بُود و معرض.

از وی می آید که گفت : « عَجِبْتُ ممَن یَقطَعُ الْبَوادی وَالقِفارَ و المَفاوِزَ حَتّی یَصِلَ إلی بَیْتِه وَ حَرَمِه لأنّ فیه آثارَ أَنْبیائه ، کَیْفَ لایَقْطَعُ نَفسَهُ وَ هَواهُ حَتّی یَصِلَ إلی قَلْبِه لأنَّ فیهِ آثارَ مَولاهُ » : « عَجَب دارم از آن که بادیه ها و بیابان ها بِبُرد تا به خانهٔ وی رسد ، که اندر او ، آثارِ اَنْبیای وی است . چرا بادیهٔ نَفس و دریای هوا را نَبُرَد ۵ تا به دل خود رسد که اندر او آثار مولای وی است. » یعنی: دل که محلّ مَعْرِفَت است ، بزرگوارتر از کعبه که قبلهٔ خدمت است . کعبه آن بُوَد که پیوسته نَظَرِ بنده بدو بُوَد . و دل آن که پیوسته نَظَرِ حقّ بدو بُوَد . آنجا که دل ، دوستِ مَن آنجا . آنجا که حُکْمِ وی ، مُراد مَن آنجا . و آنجا که اَثَرِ انبیایِ مَن ، قبلهٔ دوستان من آنجا . وَ اللّهُ اَعْلَمُ بالصّواب .

{۴۲ – اَبُوعَبدِاللّه مُحَمّدُ بن عَلِیّ اَلتِرمَذی – رضی اللّه عَنْهُ – .}

۱۰ وَ مِنهُم : شیخ با خَطَر ، و فانی از اوصاف بَشَر ، ابو عبداللّه محمّد بن علی التِّرمذی – رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ – ، اندر فُنُونِ عِلْم کامِل و اِمام بُود ، و از مَشایخِ مُحْتَشَم بُود . { ژ ۱۷۷ } وی را تصانیف بسیار است و نیکو ، و کراماتِ مَشهور اندر بیانِ هر کتاب .چون : خَتْمُ الوِلایة ، و کتابُ النَّهج ، و نَوادرُ الأُصُول ، و جز این بسیار کُتُبِ دیگر ساخته است . { ما ۱۹۹ } و سَخْت مُعَظَّم است به نزدیک من ، زیرا که دلِم شِکارِ

---

۱ – ما : و المغادرَ حَتّی.
۳ – مو : آنکه وادیها و بیابانها بَرَد.
۴ – ما ، مو : انبیای اوست ما: نَفس و هوا را نَبَرَد.
۵ – ما : مولا اوست یعنی که دل محلّ معرفت اوست و بزرگوارتر از .
۷ – ما : بَرَد بود مو: و آنجا که حکم .
۸ – مو : « بالصّواب » ندارد.
۱۰ – ما ، مو : از صفات بشر .
۱۱ – ما : رحمة اللّه علیه .
۱۲ – مو : محتشمان مشایخ بود و وی را . ما، مو : کرامات ظاهر اندر بیان.
۱۳ – ما : کتاب المنهج .
۱۴ – ما، مو : ساخته و سخت منظوم است وی (مو: و وی)چنانکه جملگی دلم .

وی است . و شیخ من گفت که : « مُحَمَّد دُریتیم است که اندر همه عالَم هَمال ندارد . » و اندر عُلوم ظاهر وی را نیز کتب است . و اندر احادیث اَسْناد عالی دارد . و تفسیری ابتدا کرده بوده است . عُمْرِ تمام کردن آن نیافت . بدان مقدار که کرده است ، درمیان اَهْلِ عالَم منتشر است . و فقه بر یکی از خواصّ یاران ابوحنیفه خوانده بود . وی را اندر تِرْمَذ ، ۵ مُحَمَّد حکیم خوانند . و حکیمیان از مُتَصَوِّفَه اقتدا بدو کنند . و وی را مَناقب بسیار است . یکی از آن جُمله آن که با خِضْرِ پیغامبَر - صلَوات اللّه علی نبیِّنا و علیه - {مو۲۲۱} صُحْبَت داشته بود .و اَبوبکر وَرّاقِ تِرْمَذی - که مُرید وی بُود - روایت کند که : «هر یکشنبه خضر -عَلَیْهِ السّلام- به نزدیکِ وی آمدی،و واقعه ها از یکدیگر بپرسیدندی »
۱۰ از وی می آید که گفت : « مَنْ جَهِلَ اَوْصافَ العُبُودیّة فَهُوَ بِنُعُوتِ الرَّبّانیّة اَجْهَلُ » : « هر که به علم شریعت و اوصاف بندگی جاهل باشد ، او به اوصاف خداوند - تَعالی - جاهل تر باشد. » و هر که به مَعْرِفَتِ نَفْس - که مَخْلوق است - راه نَبَرد ، به مَعْرِفَتِ حَقّ - تَعالی - که خالق است هم راه نَبَرد . و هر که آفاتِ صفَتِ بَشَرِیّت نبیند ، لطایف صفاتِ رُبُوبیّت کِی داند ؟ که ظاهر به باطنِ تَعَلّق دارد . هر که به ظاهر تَعَلّق کند ، ۱۵ بی باطنِ مُحال ، و هر که به باطن تَعَلّق کند ، بی ظاهر مُحال . پس اَوصافِ رُبُوبیّت ، اندر صحّتِ ارکانِ عُبودیّت بسته است . و بی آن دُرُست نیاید . و این کلمه {ژ ۱۷۹} سخت با اَصْل و مفید است ، به جایگاه خود، تمام کرده شود - اِنشاءَ اللّهَ- تعالی عزّ و جلّ- .

---

۱ - ما، مو : و شیخ من گفت رحمة اللّه علیه که ما، مو : مثال ندارد.
۲ - ما، مو : و در احادیث اسانید عالی. ۳ - ما، مو: کرده بود و عُمْر تمام کردن آن نیافت و بدان .
٤ - ما، مو : و یاران ابو حنیفه خوانده بود رضی اللّه عنه.
۵ - مو : حکیم خوانندی و حکیمیان آنولایت از متصوّفه . مو: و یکی .
٦ - مو : پیغمبر صلوات اللّه علیه .
۷ - ما، مو : کرده بود و ابوبکر ورّاق که مرید.
۹ - ما، مو : و از وی مو : مَنْ جَهِلَ باوصاف ... بالنّعوت .
۱۰ و ۱۱ - ما، مو : جاهل بُوَد او به اوصاف خداوند جاهل تر بُوَد.
۱۱ - ما ، مو : به ظاهر معرفت نفس راه ندانند. ۱۲ - ما، مو : تعالی هم نداند .
۱۲و ۱۳ - ما : صفات حقّ هم (مو : حقّ تعالی هم) راه ندارند که به ظاهر .
١٤ - ما، مو : مُحال بُوَد ما ، مو : دعوی کند بی ظاهر مُحال بُوَد پس معرفت اوصاف.
١٦ - ما، مو : تمام کرده آید ما، مو : « عزّ و جلّ » ندارد.

{ ٤٣ - اَبوبَکْر مُحَمّد بن عُمَرِ الوَرّاق - رَضِیَ اللّه عَنْهُ -. }

وَ منهُم : شَرَفِ زُهّادِ اُمّت ، وَ مُزَکّیِ اَهْلِ فقر و صَفوت ، اَبوبَکْر { ما ... ۲ } مُحَمّد بن عُمَر الورّاق - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - از بزرگان مَشایخ بود و از زُهّاد ایشان .اَحْمَد خِضْرویه را دیده بود و با محمّد بن علی صُحْبَت داشته . وی را کُتُب است اندر آداب و مُعاملات و مَشایخ - رَحِمَهُمُ اللّهُ - وی را مُؤَدِّب الأولیا خوانده اند .وی حکایت کُنَد که : «مُحَمّد بن عَلی حکیم - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - جزوی فرامَن داد که : « اندر جیحون انداز ! » مَرا دل نداد . اندر خانه بنهادم و بیامَدَم و گفتم : « انداختم .» گفت : « چه دیدی ؟ » گفتم : « هیچ ندیدم ! » گفت : « نینداخته ای ! { مو ۲۲۲ } باز گرد ، و اندر آب انداز.» بازگشتم . و دلم را وَسْواسِ آن بُرهان بگرفت ، و آن اَجْزا را اندر آب انداختم . آ ب به دو پاره شد . و صَنْدوقی بر آمد سرباز . چون اَجْزا اندر او افتاد ، سَر فراهم شد . باز آمدم و حکایت کردم . » گفت : اکنون انداختی . » گفتم : « اَیّها الشَّیْخ ! سرّ این حدیث چه بود ؟ بامن بگوی ! » گفت : « تصنیفی کرده بودم اندر اُصول و تحقیق که فَهْم ، اِدْراکِ آن نمی توانست کرد . برادرِ من خِضْر - عَلَیْهِ السَّلامْ - از من بخواست . این آب را خداوند - تعالی - فرمان داده بود ، تا آن بدو رسانَد .

۳ - ما : رحمة اللّه علیه ما ، مو : و زهّاد ایشان و احمد ...

٤ - ما : با محمّد بن علی رحمة اللّه علیه ، مو : رضی اللّه عنه ما، مو : صحبت کرده و وی را .

۵ - ما، مو : و مشایخ او را ما، مو : و وی حکایت .

٦ - ما، مو: محمّد بن علی جزوی چند به من داد که در جیحون.

۷ - ما : گفتم که انداختم. ۸ - ما، مو : هیچ چیز ندیدم . ما : در آب انداز.

۹ - مو : و آن اجزا اندر آب.

۱۰ - ما، مو : بیرون آمد سر باز ما ، مو : اندر آن افتاد سر فراهم آورد و آب نیز فراهم آمد و صندوق ناپدید شد.

۱۱ - ما : بکردم گفت .

۱۳ - ما، مو : نمی توانست کرد فهم آن بر عقول مشکل بود برادر من ما، مو : و این آب را خدای تعالی

۱٤ - مو : تا آن اجزا بدو رساند.

و از وی می آید که گفت : « اَلنّاسُ ثَلثَةٌ : اَلْعَلَماءُ و وَاَلْفُقَراءُ وَالأُمَراءُ ، فَإذا فَسَدَ العَلَماءُ ، فَسَدَ الطّاعَةُ ، وَ اذا فَسَدَ الفُقَراءُ ، فَسَدَ الأخْلاقُ ، وَ اذا فَسَدَ الأُ مَراءُ فَسَدَ المَعاشُ . » : « مردمان سه گروهند : یکی عالِمان ، و دیگر فقیران ، و سدیگر امیران . چون اُمَرا تَباه شوند مَعاشِ خَلایق و اکتسابِ ایشان تباه شود . و چون عَلَما تَباه ۵ شوند ، طاعت { ژ ۱۸۰ } و بَرزِشِ شریعت بر خَلْق تباه و شوریده گردد . و چون فُقَرا تباه شوند ، خوی ها بر خَلْق تباه شود . » پس تباهی اُمَرا وَ سَلاطین { ما ۲۰۱ } به جَور باشد ، و از آنِ عَلَما به طَمَع ، و از آنِ فُقَرا به ریا . و تا مُلوك از عَلَما اعِراض نکنند ، تباه نگردند . و تا عَلَما با مُلوك صُحْبَت نکنند ، تباه نگردند و تا فُقَرا ریاست یعنی مِهتَری نَطَلبند ، تباه نگردند . ازان که جَورِ مُلوك از بی علمی بُوَد ، وَ طَمَعِ عَلَما از بی دیانَتی . ۱۰ و ریای فُقَرا از بی تَوَکُلی . پس امیر بی عِلْم ، و عالِمِ بی پرهیز ، و فقیر بی تَوَکُلْ ، قرین شیاطینند ، و فَساد هَمه خَلْقِ عالَم { مو ۲۲۳ } اَنْدَر فَسادِ این سه گروه بسته است . و اللّه اَعْلَم بِالصَّواب .

{۴۴ - اَبُو سعید بن اَحَمَدبن عیسَی الخَرّاز - رضی اللّه عَنْهُ -.}

وَ مِنْهُم سَفینهٔ اهل تَوَکّل و رضا ، و سالكِ طریق فَنَا ، اَبُو سَعید ابن اَحْمَد بن ۱۵ عیسَی الخَرّاز - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - ، که لِسان اَحْوالِ مُریدان ، و بُرهانِ اوقاتِ طالبان بُود . و نخست کس که از مَقام فنَا و بَقا عبارَت کرد ، وی بُود. و وی را مناقب مشهور است

---

۱ - ما، مو : و از ابوبکر وراّق می آید که ما ، مو: الأمراء و العلماء والفقراء.
۲ - ما، مو : فَسَدَ الطّاعةُ و الشّريعة . ۲و۳ - و اذا فسد المعاش فسد الامراء.
۳ - ما، مو : یکی علماء و دیگر امراء (مو : فقراء).
٤ - ما : سیوم فقرا (مو : سیوم امرا) ، ما، مو : معاش خلق و ایشان.
۵ - ما، مو: و ورزش شریعت بر خلق تباه گردد. ٦ - ما، مو: خوی خلق تباه شود .
۷ - ما، مو : و از آن فقر به ریاست طلبی. ۸ - ما: تباه نشوند و تا علما ... تباه نشوند.
۸و۹ - ریاست نطلبند تباه نگردند . ۹ - ژ : زانکه جور. ۱۰ - ما، مو : از بی توکلّی بُوَد پس امیر مَلِك بی علم .
۱۱ - ما، مو: شیطان باشد (مو : باشند). مو: خلق اندر فساد. ۱۲ - مو : « بالصَّواب » ندارد.
۱٤و۱۵ - ما، مو : سفینهٔ توکلِ ما، مو : ابو سعید احمد عیسی الزّاری (مو : الخوارزمی) رحمة اللّه علیه .
۱۵ - ما: که نشان احوال . ١٦ - ما، مو: کسی که از طریق فنا و بقا عبارت کردی وی بود وی را.

و ریاضات و نکته های مذکور ، و تصانیف مُتَلالی ، و کَلام و رُموزِ عالی . و با ذی النّونِ مِصْری و بِشْرحافی ، و سَریّ سَقَطی صُحْبتَ کرده بود .

و از وی می آید که گفت اندر قَولِ پیْغَمْبَر – صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلّمَ – « جُبلت الْقَلوب عَلی حُبِّ مَنْ اَحْسَنَ اِلَیْها . قالَ : واعَجَبا لِمَنْ لَمْ یَرَ مُحْسِناً غَیْرَ اللّهِ کیف ٥ لایَمیلُ بِکُلّیّتِهِ اِلیَ اللّهِ . » : « آفرینش دِلْ ها بردوستی آن کس است که بدو نیکویی کند . » یعنی هر که به جای کسی نیکویی کند ، لامُحالَةَ آن کس به دل مر آن کس را دوست گیرد . بوسعید گفت : « واعَجَبا آنِ که در هَمه عالَم جز خُداوند را تعالی مُحْسِن نداند ، چگونه دل به کُلّیّت بدو نسپارد ؟! » » ازآن چه اِحْسان بر حقیقت آن بُوَد که مالك الأعیان { ما ۲.۲ } کند ، که اِحْسان { ژ ۱۸۱ } نیکویی کردن بُوَد ، به جای ۱۰ کسی که بدان نیکویی مُحْتاج بُوَد . آن که وی را از غَیْرِ اِحْسان باید ، وی چگونه اِحْسان تواند کرد . پس مُلْك و مِلْك مر خُداوند را است – جَلّ جَلالُه – که از غیر بی نیاز است ، و همه عالمِیْن و کَوْنَیْن بدو نیازمَنْد . و چون دوستان حقّ این معنی بدانستند اندر اِنعْام و اِحْسانِ ، مُنْعِم { مو ۲۲٤ } و مُحْسِن دیدند . دل های شان به کُلّیّت اسیر دوستی وی شد . و از غَیرِ وی اِعْراض کردند –. وَ اللّهُ اَعْلَمُ .

۱و۲ – ما ، و ذوالنّون مصری را رحمة اللّه علیه دریافته بود و با بشر حافی و سری سقطی رحمه اللّه علیهما. مو : مصری را رضی اللّه عنه یافته بود و با بشر و سری ..

۳ – مو : .. علیه و آله وسلّم.

٤ – ما ، مو: مِمَّنْ یرَ مُحْسِناً .

٦ – ما: لامُحال آن کس ما ، مو : مر آنرا نیکویی کند (مو : نیکوئی کننده را) و دوست گیرد ابو سعید رحمة اللّه علیه.

۷ – ما ، مو : گفت ای عجب آن که اندر مو : خداوند را عزّ و جلّ .

۸ – ما ، مو : باو نسپارد.

۹ – ما ، مو : به جای آنکه بدان نیکویی کردن محتاج.

۱۰ – ما ، مو : و آن که بروی از غیر .

۱۱ – ما : و مِلك خداوند راست ما ، مو : عزّ و جلّ و او آنست که.

۱۱ و ۱۲ – ما ، مو : از « و همه » تا « نیازمند» ندارد.

۱٤ – ما ، مو : « واللّه اعلم » ندارد.

{٤٥ -اَبُوالْحَسَن عَلیِّ بن مُحَمّد الإصفهانی -رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ -.}

وَ مِنهُم : شاهد مُحقّقان ، وَ دَلیلِ مُریدان ، اَبوالحَسَن عَلی بن مُحَمّد الإصْفَهانیَ - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - ، و نیز علیّ بن سَهْل گویند . وی از کبارِ مَشایخ بُود . جُنَید را بدو مُکاتَبَت لَطیف است .و عَمْرو بن عثْمان به زیارتِ وی ، به اصْفَهان شد . و وی صاحبِ اَبُوتُراب بود و رَفیق جُنَید . مَخْصوص است وی به طریق ستوده اندر تَصوّف ، به ٥ رضا و رضایت ، و مَحفوظ از فِتَن و آفَت . و زبانی نیکو اندر حَقایق و مُعامَلَت ، و بیانی لطیف اندر دقایق و اشارت .

از وی می آید که گفت : « اَلْحُضُوْر اَفْضَلُ مِنَ الیَقِین ، لأنّ الحُضُورَ وَ طَناتٌ ، وَ الْیَقِینَ خَطَراتٌ .» : حُضور به حَقّ فاضل تر از یقین از حَقّ .ازآن که حضور اندر دل مُتوطِّن باشد ، و غَفْلَت بر آن روا نباشد و یقین خاطری بُود که گاه بیاید ، و گاه بشود . ١٠ پس حاضران اندر پیشگاه باشند ، و مُوقنان بر درگاه .و اندر غَیْبَت و حُضور بابی مُفْرَد بیاریم اندر این انشاء الله تَعالَی . وی گفت - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - : « مِنْ وَقْت آدَمَ إلی قِیام اَلْساعَة، اَلنّاسُ یَقولُونَ اَلْقَلْبَ اَلْقَلْبَ ! وَأنَا { ما ۲.۳ } اُحِبُّ اَنْ اَری رَجُلاً یَصِفُ اَیْشِ اَلْقَلْبُ؟ اَوْ کَیْفَ القَلْبُ؟ فَلا اَری!» :« از وقتِ آدم- عَلیه السَلامَ-

---

۳- ما: رحمة الله علیه		ما، مو : و نیز گویند علیّ بن سهل از کبار مشایخ بود و جنید رحمة الله علیه را .

٤- ما، مو: مکاتبات لطیف .	ما ، مو: عثمان مکیّ (المکّی) رحمة الله علیه به زیارت او به .

٥- ما، مو: ابوتراب رحمة الله علیه بود و رفیق جنید رحمة الله علیه و مخصوص.	ما، مو : آراسته به رضا و ریاضت .

٦- ما : و زبان نیکو .

٧- مو : دقایق و اشارات.

٨- ما ، مو : و از وی می آید.

٩- ما ، مو: فاضل تر است از یقین به حقّ از آنچه حضور.

١٠- ما : غفلت بدان روا	ما، مو : خاطری بود (مو : خطر) که .

١١و١٢- ما : مفرد بیاوریم ، مو : مفرد بیاید اندر این کتاب انشاء الله تعالی و نیز گفت مِنْ وقت ...

١٤- ما، مو : « علیه السّلام » ندارد .	ما، تا بقیامت ، مو : تا قیامت مردمان.

باز مردمان می گویند : دل دل ! و من دوست می دارم که مردی { مو ۲۲۵ } بینم که مرا بگوید که دل چیست ؟ و یا چگونه است؟ و نمی بینم !» و عَوام { ژ ۱۸۲ } آن گوشت پاره را دل خوانند، و آن مر مَجانین و صِبیان را و اَطفال و مَغلوبان را باشد ، امّا بی دل باشند . پس دل چه باشد ؟ که از دل به جز عبارت نمی شنویم . یعنی اگر عَقل را دل خوانیم ، آن نه ۵ دل است. و اگر روح را دل گوییم ، آن نه دل است .و اگر عِلم را دل گوییم ، آن نه دل است ، پس همه شَواهدِ حقّ را قیام به دل ، و از وی به جز عبارتی موجود نه .

{٤٦ - اَبُو الحَسَن مُحَمَّد بن اسمعیل خَیْر النَّسّاج - رَضی اللّهُ عَنْهُ - .}

وَ مِنهُم : پیر اَهْلِ تَسلیم ، و اَنْدَر طَریقَت مَحَبَّت مُستَقیم ، اَبُو الحَسَن مُحَمَّد بن اسْمعیل خَیْرالنَسّاج - رَضیَ اللّهُ عَنْهُ - از بُزرگانِ مَشایخ بود اندر وقت خود ، و مُعامَلَت ۱۰ و بیانی نیکو داشت اندر وَعْظات ، و عبارتی مُهَذَّب اندر اشارات . عُمری دراز یافته بود . و شِبْلی و ابراهیم خَوّاص هر دو اندر مَجلس وی تَوبه کردند .شِبْلی را به جُنَید فرستاد مر حفظ حُرمَت جُنَید - رَضیَ اللّه عَنهُما - . و وی مُرید سَریّ بود . و از اَقرانِ جُنَیْد و اَبُو الحَسَن نوری بود .و به نزدیک جُنَیْد مُحتَرم بُود .و ابو حَمْزهٔ بَغْدادی وی را ایجابی کرده بود .

---

۱ - ما، مو : می گویند که ما، مو : من دوست دارم که مردی به بینم که مرا صفت کند که (مو : و).
۳ - ما، مو : و آن مر مجانین و مغلوبان و اطفال را .
٤ - ما، مو : نمی شنوم ، ما ، می نشنویم ما ، مو : دل خوانم .
۵ - ما : دل بخوانم ، مو : دل خوانم ما ، مو : دل گویم ما ، مو : یعنی همه.
٦ - ما، مو : قیام به دل است ، مو : موجودنی.
۹ - ما : رحمة اللّه علیه . ما ، مو : معاملات وعظات.
۱۰ - ما، مو: وعظات و معاملات و عبادت مهذّب عمری دراز.
۱۰و ۱۱ - شبلی و ابراهیم خوّاص رحمة اللّه علیهما هر دو .
۱۲ - ما : رحمة اللّه علیهما .
۱۳ - ما : رحمة جنید رحمة اللّه علیه ما : ابو حمزهٔ بغدادی رحمة اللّه علیه وی را ایجابی تمام.

همی آید که وی را خَیْرُالنسّاج از آن خوانند که : چون وی از مولودگاه خود به سامره برفت به قَصْد حجّ ، گذَرَش بر کوفه بود .به دروازهٔ کوفه خَزْبانی وی را بگرفت که : « تو بندهٔ منی ، و خَیْر نامی ! » وی آن از حَقّ دید ، و وی را خلاف نکرد . سال ها { ما ٤. ۲ } بسیار کار می کرد . و هر گاه که وی را گفتی : « یا خَیْر ! » وی گفتی{مو۲۲٦} : ۵ « لَبَّیك ! » تا مَرْد از کردهٔ خود پشیمان گشت . وی را گفت : « برو ! که من غَلَط کرده بودم ، و تو نه بَنْدهٔ منی ! » برفت و به مکّه شد و بدان درجه رسید که جُنَیْد گفت : « خَیْر خَیْرنا !» دوستر آن داشتی که وی را خَیْر خواندندی .گفت : « رَوا نباشد{ ژ ۱۸۳ } که مَرْدی مسلمان مَرا نامی نهاده باشد ، من آن را بگردانم . »

و گویند که چون وفاتش قریب گشت ، وَقْت نماز بود. چون از غَشیان مَرْگ اندر آمَد ، ۱۰ چشم باز کرد ، و سویِ در بنگریست و گفت : « قفْ عافاكَ اللّهَ فَإنّما اَنْتَ عَبْدٌ مَأمُورٌ وَأنَا عَبْدٌ مَأمُورٌ ، وَ ما اُمِرْتَ به لایَفُوتُكَ ، وَ ما اُمِرْتُ بِه فَهُوَ شَئٌ یَفُوتُنی فَدَعْنی أمْضِ فیما اُمِرْتُ ، ثُمَّ أمْضِ بمااُمِرْتَ . » : «بایست عافاكَ اللّهُ ! که بندهٔ مأموری ، و فرمان بَردار . و آن چه تُرا فرموده اند ، از تو می فوت نگردد . یَعْنی جان سِتَدَن . وَ مَن بنده مأمورم و فَرْمان بَردار. و آنچ مرا فرموده اند ، به حَکْم ۱۵ رسیدن وَقْت ، چون واجب شد به اِخراج وَقْت ، و رفتن من فوت گردد یَعْنی نماز شام . مرا بِگْذار تا فرمانِ حقّ بِگزارَم ، تا مَنْ نیز بگذارمت تا فرمانِ حقّ بِگزاری . » آنگاه آب خواست ، و طهارت کرد ، و نماز شام بگزارد ، و جان بداد – رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْهِ -. همان شب وی را به خواب دیدند . گفتند :

---

۱ - ما، مو : سبب آن کهن وی را خیر نسّاج از آن خواندند آن بود که . ۲ - ما، مو : آمد بقصد حجّ ما، مو : خزّ بافی اورا بگرفت . ۳ - مو : و خیر نام ما : و وی آن و آن مرد را بخلاف نکرد تا سالها . ٤ - ما، مو : کار وی می کرد هر گاه که مراورا گفتی یا خیر شیخ گفتی . ۵ - ما، مو : تا آن مرد از گفتهٔ خود پشیمان شد. ٦ - مو: بودم تو نه بندهٔ. ما : جُنید وی گفتی .

۷ - مو : وی گفتی روا نباشد. ۸ - ما: که چون مرد مسلمان مرا .ما: گردانم .

۹ - ما، مو : وقت نماز شام بود ما : مرگ اندر آمده . ۱۰ - ما، مو : و سوی ملك الموت در نگریست .

۱۲ - ما، مو : اَمْضی فیما ما : بما اُمرت به ما، مو : که تو بندهٔ . ۱۳ - ما، مو : و فرمانبرداری و من بندهٔ فرمان بردارم و آن چه ما: فوت نمی گردد. ۱٤ - مو : و من بندهٔ فرمانبردارم . ما : « و فرمانبردار» ندارد .

۱۵و ۱٦ - ما، مو : از « بحکم » تا « رفتن من » ندارد . ما : فوت میشود.

۱٦ - ما : نیز بگذارم ، مو : بگزارم ما : طهارت کرد (مو : بکرد).

۱۷ - ما ، مو : « رحمة اللّه علیه » ندارد . ما، مو : دیدند پرسیدند.

« خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - با تو چه کرد ؟» گفت - رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْه - :« لاتَسْأَلْنی عَنْ هذا! وَ لکنَّ اسْتَرَحْتُ مِنْ دُنْیاکُمْ. »:« مرا از این مپرسید! و لیکن از دنیای شما برستم . »

و از وی می آید که گفت اندر مجلس خود :« شَرَحَ اللّهُ صُدُورَ الْمُتَّقینَ بِنُورِ الْیَقینِ ، وَ کَشَفَ بَصایِرَ الْموقِنینَ بِنُورِ حَقایِقِ { مو ۲۲۷ } الایمانِ . » :« مُتقی را از یقین چاره ۵ نیست ، که دلش به نور یقین مُشرّح است ، { ما ۲۰۵ } و موقِن را از حقایق ایمان چاره نیست ، که بصایرِ عقْلِ وی به نور ایمان روشن است . » پس هر جایی که ایمان بُود ، یقین بُوَد ، و هر جایی که یقین بُود ، تقْوی بُوَد . از آن چه ایشان قرینهٔ یکدیگراند ، یکی تابع دیگری بُوَد . وَ اللّهُ اَعْلَمُ .

{۴۷ - اَبُوحَمْزَهٔ خُراسانی - رضی اللّه عنه - . }

۱۰ وَ مِنْهُم : داعی عصر وَ یگانهٔ دَهر ، اَبُو حَمْزهٔ خُراسانی - رَضیَ اللّهُ عَنْهُ - ، از قُدَمای مَشایخ خُراسان { ز۱۸۴ } بود. با بُوتُراب صحبت داشته بود ، و خرّاز را دیده . اندر توکّل قدمی تمام داشت .

---

۱ - ما : خدای تعالی ، مو : خداوند تعالی ما ، مو: « رحمة اللّه علیه» ندارد .
۲ - ما : از این مپرس.
۵ - ما : نور یقین متشرّح است مو : نور یقین منشرح است .
۶ - ما ، مو : به نور ایمان است پس هر جا که :
۷ - ما ، مو : هر جا که یقین .
۸ - ما : واللّه اعلم بالصّواب .
۹ - ما : در نسخهٔ « ما » همه جا این عنوانها در کنارهٔ صفحات کتابت شده است .
۱۰ - ما ، مو : الخراسانی رحمة اللّه علیه .
۱۱ - ما، مو : با بوتراب صحبت کرده و خرّاز را رحمة اللّه علیه دیده بود و اندر.
۱۲ - ما : قدم تمام .

و اندر حکایات مَشْهور است که وی روزی به راهی می رفت . اندر چاهی افتاد ، و سه شبانروز اندر آنجا بماند . پس گروهی از سَیّاره فرا رسیدند . با خود گفت : « ایشان را آواز دهم . » باز گفت : « نی ! خوب نباشد ، که از دونِ حقّ استعانت طَلَبم ، و این شکایت بُوَد که ایشان را گویم ، خدای - تعالی - مرا در چاه افکند . شما بیرون آرید . » ایشان فراز ۵ آمدند . چاهی دیدند بر میانهٔ راه ، بی حَبایلی و حاجتی ، گفتند : « بیایید تا ما به خصلت مر این را سر بپوشیم ، تا کسی در اینجا نیفتد » گفتا : « نَفْس من به اضْطراب آمد ، و از جان خود نومید شدم . » چون ایشان سر چاه استوار کردند و بازگشتند . من با حقّ - تعالی - مُناجاتی کردم ، و دل مر مرگ را بنهادم . و از همه خَلْق نومید گشتم . چون شبانگاهی درآمد . از سرِ چاه حِسّی شنیدم . چون نیك نگاه کردم . کسی سر چاه ۱۰ بگشاد .جانوری دیدم عظیم بُزُرگ. نگاه کردم . اژدهایی بود که دُم فرو کرد . {مو ۲۲۸ } دانستم که نجاتِ من در آن است ، و فرستادهٔ حقّ است - تَعالی و تَقَدّس - . به دُمِ وی تَعلّق کردم ، تا مَرا بر کشید . هاتفی آواز داد که : « نیکو نجاتی که نجات تو است یا با حَمْزَه ! که به تلفی ترا از تلفی نجات دادیم . »

از وی { ما ۲۰۶ } پُرسیدند که : « غریب کیست ! ؟ » قالَ : « اَلْمُسْتَوحِش مِنَ ۱۵ الأُلْفَة . » : « آن که از اُلفت خود مُسْتَوحِش باشد .» هر که را همه اُلفت ها وَحْشت گردد . وی غریب باشد . از آن چه درویش را { ژ ۱۸۵ } در دُنْیا و عُقْبی وَطَن نیست . و اُلفت نه اندر وَطَن وَحْشَت بُوَد . و چون اِلْف وی از کَوْن مُنْقَطِع شود .وی از جُمْلَه مُسْتَوحِش گردد . آنگاه غریب باشد . وَ این دَرَجَتی بَسْ رَفیع است . وَ اللّهُ اَعْلَمُ .

۱ - ما: و اندر حکایت مشهور ما ، مو: روزی می رفت .۲ - ما ، مو : سه شبانروز اندر آن پس گروهی سیّاره فراز رسیدند.
۳ - ما: گفت که خوب مو : « نی » ندارد. مو : استعانت خواهم واین شکایت بُرد. ٤ - ما ، مو : بگویم خداوند من ، مرا در چاه افکنده کنون شما بر آرید گویند ایشان فراز ، ۵ - ما ، مو: چاه را دیدند درمیان راه بی ستری و بی حاجزی و بی جایلی
٦ - ما ، مو: به جهت ثواب سر این چاه را بپوشیم تا کسی اندرین نیفتد گفت نفس . ۷- مو : ناامید شدم .
۸ - ما ، مو : با حقّ مناجات ساختم و دل بر مرگ بنهادم .
۹ - ما ، مو : چون شبانگاه اندر آمد از سر چاه جنبشی شنیدم نیك نگاه کردم کسی بود و سر چاه را .
۱۰ - ما : حیوانی دیدم ، مو : جانداری دیدم عظیم چون اژدها که دم . ۱۱ - ما ، مو: در این است و آن فرستاده حقّ است به دُم وی... ۱۲ - ما ، مو : نیکو نجاتی است یا ابا همزه . ۱۳ - مو : که با تلفی ترا . ١٤ - ما ، مو : و از وی ما ، مو : غریب که باشد گفت .۱۵ - ماَ ، مو : الأُلف آن از اُلفت مستوحش بود یعنی . ۱۷ - ما : از مستوحش گردد .
۱۸ - ما ، مو : و این درجه بس رفیع است واللّه اعلم بالصّواب.

{ ٤٨ - اَبو الْعبّاسِ اَحْمَد بن مَسْرُوق - رَضِیَ اللّٰهُ عَنهُ - . }

وَ مِنهُم : داعیِ مُریدان ، به حُکمِ فرمان ، ابو العبّاس اَحْمد بن مَسْرُوق - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ - از بزرگان و اَجِلّهٔ خُراسان بود ، و به اتّفاق جُملهٔ اولیای خداوند - عزّ و جلّ - از اوتاد الأرض بود . وی را با قُطْب المَدار علیه صُحْبَت بود . از وی پُرسیدند که : « ما را بگوی تا قُطْب کیست ؟ » ظاهر نکرد ، امّا به حُکمِ اِشارت چُنان نمود که جُنید است - ۵ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ - . وی چهل صاحبِ تمکین را خدمت کرده بود . و از ایشان فواید گرفته ، و اندر عُلُومِ ظاهر و باطن سوار بُود .

از وی می آید که گفت : « مَنْ کانَ سُرُوره بِغَیْرِ الحَقِّ ، فَسُرُورُهُ یُورِثُ الْهُمُومَ . وَ مَنْ لَمْ یَکُنْ اُنسُهُ فی خِدْمَتِ رَبِّه ، فَاُنْسُهُ یُورِثُ الوَحْشَةَ . » : « هر که به جز خُداوند - تَعالی - شاد باشد، شادیِ وی به جُمله اَندُوه بُود . و هر که را در خدمت خداوند - ۱۰ تَعالی - اُنس نباشد ، اُنس وی به جُمله وحشت باشد . » { مو ۲۲۵ } یعنی آن چه به جُز وی است ، فنا است . هر که به فنا شاد شود ، چون فنا فانی شود ، وی غَمی شود . و جُز خدمت وی هَبا است . چون حَقیریِ مُکَوّنات ظاهر گردد ، اُنس وی به جمله وَحْشَت گردد . پس اندوه و وَحشَتِ همه عالَم ، اندر رؤیتِ غَیْر است . وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ.

---

۱ - در نسخهٔ « ما » همه جا این عنوان ها و یا عناوین دیگر در کنارهٔ صفحات کتابت شده است .

۲و۳ - ما : رحمة اللّٰه علیه .

۳ - ما : بود به اتّفاق ما، مو : خداوند تعالی وی از

۵ - ما : بگوی که قطب .

۶ - ما ، مو : رحمة اللّٰه علیه و او چهل ما : و از ایشان فایده یافته .

۷ - ما : سواره بود ، مو : ستوده بود .

۸ - ما : و از وی می آید .

۱۰ - ما : وی جمله اندوه ما، مو : و هر که را بخدمت خداوند اُنس .

۱۱، ۱۲ - ما ، مو : بجز اوست بجمله فنا است . ما، مو : شاد باشد چون فنا فنا شود وی اندوهگین شود.

۱۳ - ما، مو : و چون حقیری مکّونات گردد انس او جمله .

{۴۹ - اَبو عَبْداللّه محمّد بن اَحْمَد بن اسْمعیل المَغْربی - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ -.}

وَ مِنهُم : استاد مُتوَکّلان ، و شیخ مُحقّقان ، { ما ۲.۷ } اَبو عَبْداللّه محمّد بن اَحْمَد بن اسمعیل المغربی - رَضِیَ اللّه عَنْه - از بزرگان و مُقدّمان بود ، و اندر زمانهٔ ۵ خود مَقْبولِ اُستادان ، و مُراعِی مُریدانِ خود بود .و ابراهیم خوّاص و ابراهیم شَیْبان هر دو مُریدانِ وی بودند . و وی را کلام عالی است ، و بَراهین واضِح . و اندر تجرید قَدَمی تمام داشت .

از وی می آید { ژ ۱۸۶ } که گفت : « ما رَأَیْتُ أَنْصَفَ مِنَ الدُّنْیا ، إِنْ خَدَمْتَها خَدَمَتْكَ ، و أَنْ تَرَكْتَها تَرَكَتْكَ . » : « هرگز از دُنیا مُنصِفْ تر چیزی ندیدم ۱۰ که تا وی را خدمت کُنی ، تُرا خدمت کند ، و چون بگذاریدش بگذارَدَت . » یعنی تا طَلَبِ وی کُنی ، تُرا طَلَب کُنَد، و چون از وی اِعْراض کُنی ، و خِدْمَت خُداوَنْد - تعالی - بر دست گیری از تو بگریزد ، و اندیشهٔ آن در دلَت نیاویزد . پس هر که به صدق از دُنیا اِعْراض کُند ، از شَرّ وی ایمن گردد ، و از آفتِ وی رَسْته شود . اِنْشاءَ اللّهُ تعالی - .

---

۱ - ما : عنوان را در حاشیه (کنارهٔ صفحه)کتابت کرده است .

۳و۴ - ما : محمّد بن اسمعیل المغربی ، مو: محمّد اسمعیل المغربی.

۴ - ما : رحمة اللّه علیه ما : مقدّمان وقت ، مو : متقدّمان وقت .

۵ - ما ، مو : و استاد ما : رحمهما اللّه هر دو ، مو : رحمة اللّه علیهما هر دو مرید او .

۶- ما : بودند وی را . مو : وی را براهین واضح و کلام عالی است . ما : قدم تمام ، مو : و دنیا قدر.

۷- ما ، مو : و از وی می آید .

۸- ما ، مو : ندیدم تا وی را .

۹- ما ، مو : چونش بگذاری ترا بگذارد.

۱۰ - ما ، مو : و طلب خداوند بر دست گیری.

۱۱ - ما ، مو : و اندیشهاء آن بر دلت .

۱۲ - ما ،مو : رسته گردد واللّه اعلم و باللّه التّوفیق.

{ ۵۰ - اَبو عَلی الحَسَن بن عَلی الجُرجانی (الجَوْزجانی) - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - .}

وَ مِنهُم : پیر زمانه ، و اندر زمانهٔ خود یگانه ، ابو عَلی الحَسَن بن عَلی الجوزجانی - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - ، اندر وقت خود بی نظیر بُود . وی را تصانیف ازهر است ۵ اندر عِلم مُعاملات ، و رؤیتِ آفات ، و مُرید مُحَمَّد بن عَلی التِّرمذی بود ، و از اَقرانِ اَبوبَکْر ورّاق { مو ۲۳۰ } بُود . و ابراهیم سمرقندی مُرید وی بود .

از وی می آید که گفت : « اَلْخَلْقَ کُلُّهَمْ فی مَیادینِ الْغفْلَة یرکُضُونَ وَ عَلی الْظُّنُونِ یَعْتَمِدُونَ ، وَعِنْدَهُم اَنَّهُم فِی الحَقیقَةِ یَنْقَلِبُونَ، وَعَنِ الْمُکاشَفَةِ یَنْطِقُونَ . » { ما ۲۰۸ } یعنی : « قرارگاه خَلْق جُمله به میدان غَفْلت است ، و اعتمادشان بر ظَنّ پُر ۱۰ آفت ، و به نزدیك ایشان چنان است که کردار ایشان بر حقیقت است . و نُطقشان از اَسْرارِ مکاشفت . » و اشارت آن پیر، پندارِ طَبْع ، و رُعُونَت نَفْس بوده است ، که کسی اگرچه جاهِل بُوَد ، مر جَهْل خود را مُعْتَقد بُوَد . خاصّه جُهّالِ مُتَصوّفه . همچنان که عُلمای ایشان « اَعَزُّ ماخَلَقَ اللّهُ » اند ، جُهّالِ ایشان « اَذَلُّ ما خَلَقَ اللّهُ » اند . آن چه عالمان شان را حقیقت بُوَد و پنداشت نه ، جُهّال شان را پنداشت بُوَد ، و حقیقت نه . در

---

۱ - ما : عنوان در کنارهٔ صفحه آمده است . ۳ - مو : الجرجانی ما ، دا ، ق : الجوزجانی.
٤ - ما ، مو : رحمة اللّه علیه و اندر مو : تصانیف اظهر است .
۵ - ما : ابوبکر ورّاق رحمة اللّه علیه .
٦ - مو : و مرید وی .
۷ - مو : و از وی می آید .
۹ - مو : جمله میدان غفلت ما، مو : برظنّ و آفت .
۱۰ - ما ، مو : کردارشان بر حقیقت است و نطق ایشان از اسرار.
۱۱ - ما ، مو : آن پیر به پنداشت طبع ما، مو: که کس اگرچه جاهل .
۱۲ - ما ، مو : معتقد باشد.
۱۳ - ما ، مو : خَلَقَ اللّه باشند از آنچه علماء ایشان را حقیقت .
۱٤ - ما ، مو : و جُهّال ایشان را پنداشت ، ما، مو : اندر میان غفلت .

میدانِ غَفْلَت می چَرَند ، پندارند که میدان { ژ ۱۸۷ } ولایت است . و بر ظَنِّ اِعْتماد می کنند، پندارند که آن یقین است . و با رَسْم می روند ، و پندارند حقیقت است . و از هَوا می گویند ، پندارند که آن مکاشفت است .از آن چه پنداشت از سرِ آدمی بیرون نَرَود ، مگر به رؤیتِ جَلالِ حَقّ یا جَمالِ وی، که اندر اظهار جَمالِ وی، همه وی را ببینند، پنداشت شان ۵ فانی شود . و اندر کَشْفِ جَلالِ خود را نبینند، پنداشت شان سر بر نیارد. وَ اللّهُ اَعْلَمُ .

{ ۵۱ - اَبُو مُحَمَّد بن اَحْمَد بن الْحُسَیْن الجَریری - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - . }

وَ مِنْهُم : باسِطِ عُلوم ، و واسطِ رُسوم ، اَبُو مُحَمَّد بن احمد بن الحُسَیْن الجَرَیری - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - ، از صاحب سِرّانِ جُنَیْد بُود . و صُحْبَتِ سَهْل بن عَبْدِاللّه دریافته بود ، و از همه اصناف عُلوم خَبَر داشت .{مو ۲۳۱} اَنْدر فِقْه امام وقت بُود. و اُصول نیك دانست . ۱۰ و اندر طریقَتِ تَصوُّف به درجتی بُود که جُنَید گفت : « مُریدانِ مَرا اَدَب آموز ، و ریاضت فَرْمای . » و از پَسِ جُنَیْد ولیِّ عَهْد وی بُود که به جایگاه وی نشست .

از وی می آید که گفت : « دَوامُ الایمان و قِوامُ الأَدْیانِ و صَلاحُ الأَبْدانِ فی خلالِ ثَلٰثِ : اَلإِکْتفاءَ ، وَ الأَتِّقاءَ ، وَ الإحْتماءَ ، فَمَنْ إکْتَفی بِاللّه صَلُحَتْ سَریرَتُهُ ، وَ مَنْ اِتَّقی مانَهَی اللّهُ عَنْهُ اسْتَقامَتْ سیرَتُهُ ، وَ مَنْ اِحْتَمی مالَم ۱۵ یُوافِقْهُ ، ارتاضَتْ طَبیعَتُهُ . فَثَمَرَةُ الإکْتفاء صَفْوُ المَعْرِفَة ، وَ عاقِبَةُ الإتِّقاء { ما ۲۰۹ } حُسْنُ الخَلیقَةِ ، و غایَةُ الإحتِماء ، اِعْتِدالُ الطَّبیعَةِ . » « دوام ایمان ، و پای داشتِ دین ، و صلاح تن اندر سه چیز بسته است : یکی

---

۱ - ما ، مو: اعتقاد کنند پندارند که یقین است . ۲ - ما ، مو: پندارند که آن حقیقت است.
۳ - ما، مو : بیرون نشود مگر . ۵ - ما : « واللّه اعلم » ندارد.
۶ - ما: عنوان را در کنارهٔ صفحه کتابت کرده . ۷ - ما : و واضح رسوم ، مو : و واضح رسوم . ما، مو : ابو محمّد بن الحسین الحریری رحمة اللّه علیه . ۸ - ما : جنید رحمة اللّه علیه، مو: رضی اللّه عنه ما، مو : ... عبداللّه نیز دریافته . ۹ - مو : و اندر فقه امام ما ، مو: و اصول نیك می دانست .
۱۰ - ما : به درجهٔ بود که جنید ویرا گفت. ما، مو : ادب بیاموزد. ۱۱ - مو : وی بنشست .
۱۲ - ما ، مو : فی خلال ثلثة . ۱۳ - ما : وَ مَنْ اتّقی ما نَهاهُ.
۱۵ - ما : صَفْوَةُ المعرفة.

بسنده کردن ، و دیگر پرهیز کردن ، و سدیگر غذا نگاه داشتن . هر که به خدای تعالی بسنده کند ، سرّش به صلاح باشد . و هر که از مَناهی وی بپرهیزد ، سیرتش نیکو گردد . و هرْ که غذای خود نگاه دارد ، نَفَسش ریاضت یابد . پس پاداشِ اِکْتِفا ، صَفْوِ معْرفت باشد . و عاقبت { ژ ۱۸۸ } تقوی حُسْنِ خلیقت . و غایتِ احْتما ، اعتدال طبیعت . »

۵ یعنی : هر که به خُداوَند - تعالی - پسندکار باشد ، معْرفتَش مُصَفّا شود . و هر که چنگ در مُعامَلَت تَقْوی زَنَد ، خُلقَش نیکو گردد اندر دُنْیا و آخرَت . کَما قالَ النَبیُّ - صَلّی اللّه عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - : « مَنْ کَثُرَ صَلوتُهُ بِاللَّیْلِ ، حَسُنَ وَجْهُهُ بِالنَّهار . » : « هر که را نماز شب بسیار بُوَد ، رویش { مو ۲۳۲ } اَنْدر روز نیکو باشد . » و اندر خبر دیگر است که در قیامت ، مُتّقیان می آیند : « وُجُوهُهُم نورٌ عَلی مَنابِرَ مِنْ نُورٍ » : « با ۱۰ روی هایی مُنَوّر بر تخت هایی از نور . » و هر که طریق احتما بردست گیرد ، تَنَش از عِلّت و نَفَسَش از شَهْوَت مَحفُوظ باشد . و این سخنان جامع است و نیکو . وَ اللّهُ اَعْلَمُ .

{۵۲ - اَبُو العبّاس اَحْمَد بن مُحَمّد بن سَهْلِ الإدَمِیّ - رَضِیَ اللّه عَنْهُ - .}

وَ مِنْهُم : شیخ ظُرَفا ، و قُدوهٔ اَهْلِ صَفا ، اَبُو العبّاس احمد بن مُحمّد بن سَهْل ۱۵ الإدَمیّ -رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ- از بزرگان مَشایخ بود،و از محتشمان ایشان.و پیوسته

۱ - مو: بسند کردن و دیگر پرهیز ورزیدن و سیوم غذا.
۱و۲ - ما : به خدای بسنده کند.
۲ -ما ، مو : از نهیاء او بپرهیزد و سیرتش نیکو شود.
٤ - ما، مو : تندرستی و اعتدال. ۵ - ما، مو: هر که به خدای پسند کار باشد.
٦ - ما، مو : اندر معاملت ما: و آخرت چنانکه پیغمبر گفت صلّی ..
۸ - ما، مو : اندر روز نیکوتر باشد. ۹ - ما: که متّقیان در قیامت می آیند .
۹و۱۰ - ما : و بر تخت هائی از نور.
۱۱ - ما، مو : و این سخن جامع است و شنیدنی واللّه اعلم بالصّواب .
۱۲و۱۳ - ما : این عنوان در کنارهٔ صفحه آمده است .
۱٤ - ما، مو : اهل وفا و صفا . ۱٤و۱۵ - ما، مو : ...سهل الأملی رحمة اللّه علیه .

محترم بُود درمیان اقرانِ خود . و عالِم بُود به عَلَوم تَفسیر و قَراء ت . و زبانی داشت اندر فَهْم و لَطایفِ قرآن ، که وی بدان مخصوص بود . و از کبار مُریدان جُنَیْد بود . و با ابراهیم مارستانی صحبت داشته بود . ابو سعید خرّاز وی را حرمتی { ما . ۲۱ } تمام داشتی و جَز وی کَسی را به تصوّف مُسَلّم نکَرْدی .

۵ از وی می آید که گفت : « اَلسَّکُونُ إلی مَألُوفاتِ الطَّبایعِ یَقْطَعُ صاحِبَها عَنْ بُلُوغِ دَرَجاتِ الحَقایقِ . » : « آرام گرفتن با چیزی که طبایع را با آن الف بُوَد ، مرد را از دَرجاتِ حَقایق بیفکند .یعنی هرکه با مَألوفاتِ طَبْع بیارامد، از حقیقت باز ماند. ازآن چه طَبایِع ، اَدَوات و آلاتِ نَفْسَند . و نَفس ، مَحَلّ حجاب است . و حقیقت ، مَحَلِ کشف . و هرگز مُرید ، مَحْجُوب ، و ساکنِ مَکاشِف نباشد . پس ادراکِ حَقایق ، اندر اعْراض ۱۰ . مألوفاتِ طَبایع بسته است . و الِفِ طَبْع با دو چیز { ژ ۱۸۹ } باشد : یکی با دُنْیا و اَحْواتِ آن ، و دیگر با عَقْبی و اَحْوالِ آن . { مو ۲۲۳ } با دُنیا الف گیرد به حَکْمِ جنسیّت ، و با عَقْبی به حَکْمِ پندارِ نا شناخت . پس الِفَش با پنداشت عَقْبی است نه با عَیْن آن ، که اگر به حقیقت بشناسدی ، از این سرای فانی بِگَسَلَدی . و چون از این گَسَسْت، ولایتِ طبع سپری شد. آنگاه کَشْفِ حَقایِق بُوَد ، که آن سَرای ، با طبع جز به فَنای طَبْع ۱۵ خویشی نَدارد . « لأنَّ فیها ما لا خَطَرَ عَلی قَلْبِ بَشَرٍ . »

خَطَرِ عَقْبی بدان است که راهش پُر خَطَر است ، و بَس خَطَر ندارد آن چیز که اندر خواطِرِ آید . و چون اندر مَعْرفَتِ حقیقتِ عَقْبی ، وَهْم عاجز بود ، طبع را با عَیْن آن چگونه الِف باشد ؟ درست است که اَلِفتِ طَبْع با پنداشت عَقْبی است . وَ اللّه اَعْلَمْ .

---

۱ - ما : به علم تفسیر ما : اندر فهم لطایف . ۲ - جُنَیْد رحمة اللّه علیه بود .
۳ - ما، مو : صحبت کرده بود ابو سعید خَرّاز رحمة اللّه علیه حَرمت وی را تمام داشتی.
۶ - ما، مو : که طبایع را بدان الفت مراورا از درجات ...
۷ - ما: اَدات و آلات ما، مو : محلّ کشف است . ۹ - ما، مو: و ساکن چون مکاشف ما، مو: حقایق اندر محلّ کشف است و اندر اعراض. ۹و. ۱۰ - ما، مو : طبایع و مألوفات بسته است از آنکه الفِ طَبایع با.
۱۲ - ما: الف گیرد به حکم پندار و ناشناخت ، مو: پندار و ناجنس و شناخت . ۱۳ - ما، مو : بشناسد ازین سرای بگسلد و چون از این سرای بگسست . ۱۴ - ما، مو : بالطّبع جز به فنای ...
۱۶ - ما: آن که اندر خاطر آمد، مو : و چیزی که اندر خاطر آید.
۱۸ - ما، مو : چگونه الفت باشد درست شد که .

{۵۳ - اَبو المُغیث الحُسَیْن بن مَنْصور الحَلاّج - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - .}

وَ مِنهُم : مُستَغرَقِ معنی ، و مُستَهلَك دعْوی ، اَبُو المُغَیث الحُسَیْن بن مَنْصور الحلاّج - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - ، از مَستان و مُشتاقانِ این طریقت بود . و حالی قوی وَ همّتی عالی داشت . و مَشایخِ این قصّه اندرشانِ وی مُختَلِفَند . { ما ۲۲۱ } به نزدیك گروهی مردود است ، و به نزدیكِ گروهی مَقْبول . چون : عمرو بن عثمان ، وَ اَبو ۵ یَعقُوبِ نَهرجُوری و ابو یعقوبِ اَقْطَع ، وَ عَلِی بن سَهْلِ اصباهانی ، و جز ایشان ، و گروهی ردّ کَرْدَنَدش . و باز ابْنِ عَطا ، و مُحمّد بن خفیف و اَبُوالقاسم نَصْر آبادی ، و جُمْلهٔ مُتأخّران قبول کَرْدَنَدش.و باز گروهی اندر اَمرِ وی توقّف کرده اند ، چون :جُنَید ، و شبْلی، { مو ۲۳٤ } و جریری ، و حُصْری و جز ایشان . و گروهی دیگر به سِحْر و اَسباب آن ، وی را مَنْسُوب کردند .

۱۰ امّا اندر ایّامِ ما ، شَیْخ اَبُو سَعید ، و شَیْخ اَبُو القاسم گرگانی ، و شَیْخ اَبُوالعبّاس شقّانی - رَضِیَ اللّه عَنْهُم - اندر حَدیث وی سِرّی داشته اند ، و به نزدیك ایشان بُزُرگ بُود .

امّا استاد اَبُوالقاسم { ژ ۱۹۰ } قُشَیْری - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - گوید که : « اگر وی ۱۵ یکی از اربابِ مَعانی و حقیقت بُوَد ، به هِجْرانِ ایشان مَهْجور نگردد ، و اگر مردود حقّ و مَقْبُولِ خَلْق بُوَد ، به قَبُولِ خَلْق مَقْبول نگردد . به حُکْمِ تسلیم وی را بدو باز گزاریم . و بر قَدْرِ نِشانی که در وی یافتیم از حقّ ، وی را بُزُرگ داریم .

---

۱ - ما : این عنوان را در حاشیه آورده است .۲ - ما: ابوالغیث الحسین ... ۳ - ما، مو : رحمة اللّه علیه از مشتاقان و مستان این طریقت بود و حال قوی و همّت عالی . ٤ - ما، مو: اندر شان او مختلفند .

۵ - ما، مو : عمرو بن عثمان المکّی. ٦ - ما، مو : و ابو ایوّب اقطع و علیّ بن سهل اصفهانی ما، مو : ردّ کرده اندش.

۷ - ما: رحمهم اللّه اجمعین ، مو : رضی اللّه عنهم اجمعین .

۸ - ما، مو: قبول کرده اندش . ۹ - ما، مو : و حریری . ۱۰ - ما، مو : کرده اند .

۱۱ - ما، مو: ایّام شیخ المشایخ ابوالخیر و شیخ ابوالقاسم کریانی .

۱۲ - مو : و.. سقانی رحمة اللّه علیهم اندر وی سرّی داشتند. ۱٤ - امّا استاد امام ، ژ : ابوالقسم قشیری ، ما : رحمة اللّه علیه . ۱۵و۱٦ - مو : و حقیقت به هجران ایشان مهجور نشود و اگر مهجور طریقت و مردود حقّ بود و مقبول خلق.

۱٦و۱۷ - ما، مو : و بدان قدر نشانی که با وی یافتیم .

امّا از این جُملهٔ مَشایخ - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - به جز اندکی مُنکر نیَند مر کَمال فضل و صَفای حال و کثرتِ اجتهاد و ریاضتِ وی را . و اثبات ناکردنِ ذکرِ وی بی امانتی بودی اندر این کتاب ! که بعضی از مردمانِ ظاهر ، اورا تکفیر کنند و بدو مُنکر باشند ، و احوالِ او را ، به عذر و حیلت و سحرِ منسوب گردانند و پندارند که حُسَین بن مَنْصور حلاّج ، ۵ حَسَن بن مَنصور حلاّج است آن مُلحِد بغدادی که استادِ مُحمّد زکریّا بوده است ، و رفیق ابو سعید قرمَطی.

این حُسَین - که ما را در امرِ وی { ما ۲۱۲} خلاف است - فارسی بوده است از بَیْضا . و ردّ و هَجْر مَشایخ وی را ، نه به مَعنی طَعْن اندر دین و مَذهب است که اندر روزگار وی است . و وی ابتدا مُرید سَهل بن عَبْداللّه بود ، و بی دستوری برفت از نزدیك وی . و به ۱۰ عمرو بن عثمان پیوست . و از نزد وی بی دستوری برفت ، { مو ۲۳۵ } و تعلّق به جُنَید کرد - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - . وی را قبول نکرد .بدین سَبَب جُمله مَهْجور کردند وی را . پس مَهْجور مُعامَلَت نه مَهْجور اَصْل. ندیدی که شبلی گفت :« أَنَا وَ الحَلاّجُ شَیْءٌ واحِدٌ ، فَخَلَّصَنی جُنُونی وَاَهْلَکَهُ عَقْلُهُ . » و اگر وی بدین مطعون بودی ، شبلی نگفتی که : «مَنْ و حَلاّج یك چیزیم! » و مُحَمّد بن خَفیف گفت : « هُوَ عالِمٌ رَبّانیٌ . » : « او ۱۵ عالِم ربّانی است !» و مانند این . پس ناخشنودی و عُقوقِ پیرانِ طریقت و مَشایخ - رَضِیَ اللّه عَنهم - هجران و وَحْشَت بار آورد . و وی را تصانیف اَزْهَر است ، و رُمُوز { ژ ۱۹۱ } و کلامِ مُهَذّب اندر اُصول و فُروع.

---

۱ - ما ، مو: مشایخ بجز اندکی . ۲و۳ - ما ، مو : ریاضت او را به اثبات ناکردن ذکر وی اندرین کتاب بی امانتی بود . ٤ - مو : منسوب کنند. ٥ -ما: محمّد بن زکریاً. ۷ - ما: و این حسین که ما را اندر امر او ژ: از بَیْضاوَرْد (بیضا + و + رَدّ!) زنده یاد استاد ژوکوفسکی کلمهٔ « بیضا» و « و او » حرف عطف و «ردّ» اسم را یك لفظ مرکّب « بیضاوَرْد» شمرده است ! ۸ - ما : مشایخ او را مو: اندر حال روزگار.
۹ - ما، مو : و وی که ابتدا ما ، مو : برفت از نزد وی ما، مو : و از نزدیك وی بی دستوری برفت .
۱۰ - ما: از نزد وی بیدستور وی برفت .
۱۰و۱۱ - ما، مو: جنید رحمة اللّه علیه اورا قبول نکرد ازین سبب جمله وی را مهجور کردند.
۱۲ - ما، مو: نه مهجور اصل باشد نه دیدی که شبلی رحمة اللّه علیه گفت ، ما : فی شَیءٍ واحدٍ.
۱۳ - ما، مو : مطعن بودی بدین و ملّت .
۱٤ - ما: در یك چیزم . ۱۵و۱٦ - ما، مو : و عقوق مشایخ اندرین طریقت هجران و وحشت بار آرد.
۱٦ - مو : تصانیف اظهر است .

و مَن که- عَلیّ بن عثْمان الجُلاّبی ام - پنجاه پاره تصنیف وی بدیدم اندر بغداد و نواحی آن ، و بعضی به خوزستان و فارس و خُراسان ، جمله را سخنانی یافتم ، چنان که ابتدای نَمودهای مُریدان باشد .از آن بعضی قوی تر و بعضی ضعیف تر ، و بعضی سَهْل تر و بعضی شنیع تر. و چون کسی را از حقّ، نمودی باشد ، به قوّت حال ، عبارت دَسْت دهد ، و فضْل ۵ یاری کند ، سخن مُتعلّق شود ، خاصّه مُعبِّر اندر عبارتِ خود تَعجُّب نماید .آنگاه اوهام را از شنیدنِ آن نَفرت افزاید ، و عقول از ادراك باز ماند . آنگاه گویند که : « این سُخَن عالی است !» گروهی مُنْکِر شوند از جهْل ،وگروهی مقِرّ آیند { ما ۲۱۳ } به جهْل . و انْکار ایشان چون اقرار باشد .امّا چون مُحقّقان وَ اَهْلِ بَصَر بینند ، در عبارت { مو ۲۳٦ } نیاویزند ، و به تَعجُّب آن مشْغول نگردند . از ذَمّ و مَدْح فارغ شوند . و از انکار و اقرار ۱۰ برآسایند .

و باز آنان که حال آن جوان مَرْد را به سِحْر منسوب کردند ، مُحال است . از آن چه سحْر اندر اُصُول سنّت و جَماعت حَقّ است . چنان که کرامت . و اظهار سِحْر اندرحالِ کمال ، کُفْر باشد ، و از آنِ کرامت اندر حالِ کمال مَعْرفَت . از آن چه یکی نتیجهٔ سَخَط خداوند است - جلّ جَلالُهَ - ، و یکی قرینهٔ رضای وی. و این سخن دربابِ اثبات کَرامات مُشرّح تر بیاریم - ۱۵ اِنْشاءَ اللّهُ تَعالی - .

و به اتّفاقِ اَهْلِ بصیرت از اَهْلِ سنّت و جماعت ، مسلمان، ساحر نباشد و کافر مُکرم نه ، که اضداد مُجْتَمع نشوند .و حُسَین - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ -تا بُود اندر لِباسِ صَلاح بُود از نمازهای نیکو و ذِکْر و مُناجات های بسیار ، و روزه های پیوسته ، و تحمیدهای مُهذّب . و اندر توحید نکته هایِ لطیف . اگر افعال وی سحْر بودی ، این جُمله از وی مُحال بودی . ۲۰ پس دُرُست شد { ژ ۱۹۲ } که کِرامات بُوَد ، و کِرامات جز ولیِ مُحقّق را نباشد .

---

۱ - ما: من که ... ما: ... اَمْ رضی الله عنه پنجاه بار تصنیف . ۲ - ما، مو : جمله سخنانی . ۳ - ما: مریدان باشند .
٤ - ما : کسی را حقّ نمودی باشد به قوّت حال.٥ - ما، مو: سخن مغلق شود خاصّه مُعبِّر که اندر عبارت خود تعجیل و تعجّب نماید.
٦ - ما: از ادراك آن باز ماند . ۷ - ما ، مو : گروهی مقرّ اند هم به جهل. ۸ - ما، مو: چون اقرار ایشان بُود ما، مو: و اهل بصیرت بینند و در عبارت نیاویزد. ۹ - مو : و از ذمّ و مدح.۱۱ - ما، مو: منسوب می کردند آن مُحال است .۱۲ - مو : اصول نیست و جماعت مو : و امّا اظهار سحر . ۱۳ - ما، مو : و اظهار کرامت اندر حال ما، مو : از آنچه یکی . ۱۳و۱٤ - ما، مو: خداوند است و یکی قرینهٔ ما، مو : و این درباب اثبات کرامات . ۱۵ - « انشاء اللّه تعالی » ندارد . مشرح تر از این ابیاریم .
۱٦ - ما، مو: اهل سنّت مسلمان خاسر و ساحر نباشد و کافر مُکَرم نه . ۱۷ - ما: حسین رحمة اللّه علیه تا بود . .
۱۸ - ما: اندر نمازهای نیکو ، ما : بسیار روزه های .
۱۹ - ما: افعال او سحر . ۲۰ - ما : محقّق را نبود

و بعضی از اَهلِ اُصول ، وی را ردّ کرده اند، و بر وی اِعتراض آرند اندر کلمات وی به مَعنی اِمتزاج و اتّحاد . و آن تشنیع اندر عبارت است نه اندر معنی ، که مغلوب را امکان عبارت نَبوَد ، تا اندر غَلَبهٔ حال ، عبارتش صحیح آید . و نیز رَوا بوَد که مَعنی عبارت مُشکِل بوَد ، که اندر نیابند مَقصود مُعَبِّر را . و هَم ایشان مر ایشان را از آن صورتی ۵ کنند ، ایشان مرآن را اِنکار کنند . آن اِنکار ایشان بدیشان بازگردد نه بدان معنی .

امّا من گروهی دیدم از ملاحده به بغداد و نواحی آن - خَذَلَهُمُ اللّهُ - که دَعْوی تَولّی بدو { مو ۲۳۷ } داشتند ، و کلام { ما ۲۱٤ } وی را حُجّت زندقهٔ خود ساخته بودند ، و اسمِ حَلاّجی بر خود نهاده ، و اندر اَمرِ وی غُلوّ می کردند . چون رَوافضه اندر تولّی عَلی - کَرَّمَ اللّهُ وَجْهَهُ - . اندر رَدِّ کلمات ایشان بابی بیارم اندر فَرْقِ فِرَق - اِنشاءَ اللّهُ ۱۰ عزَّ وَ جَلَّ - .

و در جُمله بدان که کلام وی ، اِقتدا را نشاید ، از آن چه مَغلوب بوده است ، اندر حالِ خود نه مُتَمَکِّن . و کَلامِ مُتَمَکّنی باید تا بدان اقتدا توان کرد . بس عزیز است وی بر دل من بحَمدِ اللّه . امّا بر هیچ اَصْلِ طریقش مستقیم نیست ، و بر هیچ مَحلِّ حالش مُقَرَّر نه . و اندر اَحوالش فتنهٔ بسیار است . و مرا اندر ابتدای نمودهای خود ، از وی قوت ها بوده است ۱۵ بسیار ، به معنی براهین . و پیش از این در شرحِ کَلامِ وی کتابی ساخته ام به دلایل و حُجَجْ و عُلوِّ کَلام . و به صحّت حالش ثابت کرده ، اندر کتابی که کرده ام ، به جُز آن کتاب مِنْهاج نام، ابتدا و انتهایش یاد کرده ام .اینجا این مقدار نیز بیاوردم .پس طریقی را

---

۱ - ما ، مو : ردّ کنند و بر وی اعتراض کنند اندر . ۳ - ما ، مو : عبارت نباشد.
٤ - ما ، مو : عبارت مشکل تر بوَد که دو نیابند .
۵ - ما ، مو: کنند که ایشان مراورا انکار کنند و آن انکار .
٦ - ما ، مو : گروهی را دیدم ما ، مو : و نواحی آن که دعوی تولّی. ۷ - ما ، مو: خود گردانیده بودند.
۸ - ما ، مو : بر خود نهاده بودند . ۹ - ما ، مو : و اندر ردّ ما ، مو : فَرق فِرق ایشان .
۱۰ - ما: تعالی عزّ و جلّ . ۱۱ - از آن جمله مغلوب بوده است . ۱۲ - مو : تا بوی اقتدا توان کرد .
۱۲و۱۳ - ما ، مو: بس عزیز است بحمد اللّه وی بر دل من .
۱٤و۱۵ - ما ، مو : از وی بسیار قوت ها بوده است یعنی براهین و پیش از این اندر شرح . ما ، مو : و بدلایل و .
۱٦ - ما ، مو: و صحّت حالش و اندر کتابی که ذکر کرده ام .
۱٦و۱۷ - ما ، مو: بجز آن منهاج نام ابتدا او انتهایش ما ، مو : اینجا نیز این مقدار بیاوردم .

که به چندین احتراز ، اَصْل آن را ثابت باید کرد ، چرا بدان تعلّق و اقتدا کنند . امّا هوا را هرگز با راستی مُوافَقت نباشد . { ژ ۱۹۳ } پیوسته چیزی می جوید از طریقِ اِعْوِجاج ، تا اندر آن آویزد .

از وی می آید که گفت - رَضِیَ اللّهُ عَنْه - : « أَلأَلْسِنَةُ مُسْتَنْطِقاتٌ تَحْتَ نُطْقِها ۵ مُسْتَهْلِكاتٌ . » : یعنی : « زبانهای گویا هلاك دل های خاموش است . » این عبارات جُمله آفت است . و اندر حقیقت معنی هَدَر باشد. چون معنی حاصِل بُوَد ، به عبارت { مو ۲۳۸ } مفقود نگردد . چون معنی مفقود بُوَد ، به عبارت موجود نگردد . سوای آن که اندر آن پنداشتی پدیدار آید و طالِب را هَلاك کند ، تا وی عبارت را پندارد که مَعْنی است . وَ اللّهُ اَعْلَمُ . { ما: ۲۱۵ }

۱۰{۵٤ - اَبُو اِسْحاق اِبراهیم بن اَحْمَدِ الخوّاص - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ -.}

وَ مِنْهُم : سَرهنگ متوکّلان ، و سالارِ مُستَسْلمان : اَبو اِسحاق ابراهیم بن اَحْمَد الخوّاص - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - اَندر تَوَکُّل شانی عظیم داشت ، و مَنْزلتی رفیع . و مَشایخ بسیار را یافته بود . و وی را آیات و کرامات بسیار است ، و تَصانیف نیکو اندر مُعاملات این طَریقت .

۱۵ از وی می آید که گفت : «اَلْعِلْمُ كُلُّهُ فی كَلِمَتَیْنِ: لا تَتَكَلَّفْ ماكُفِیْتَ ،وَلاتُضَیِّع مَا اسْتُكْفِیْتَ.» : « عِلْم به جُمله اندر دو کلمه مُجتمع است :یکی آن که خُدای - تَعالی - اندیشهٔ آن از دل تو برداشته است. اندر آن تکلّف نکنی.و دیگر آن چه تُرا می بباید کرد ،

۱ - ما ، مو : اصل را ثابت باید کرد. ۲ - ما ، مو : هرگز به راستی اقتدا نباشد.۲و۳ - ما: تا اندر آویزد.
٤ - ما ، مو : و از وی می آید که گفت أَلأَلْسِنَةَ ...نَقطها... ٦ - ما ، مو : معنی عبارت هَدَر باشد.
۷ - ما ، مو : سوی آنکه اندر هدر کم پنداشتی.
۱۰ - ما : عنوان در حاشیه آمده است .
۱۲ - ما : الخوّاص رحمة اللّه علیه ما ، مو : شان عظیم .
۱۳ - ما : بسیار دیده بود مو : بسیار دریافته بود .
۱۵ - مو : و از وی ما ، مو : فیما كَفِیْتَ
۱۷ - ما : اندیشهٔ آنچه از دل مو : و دیگر آنکه ترا می باید کرد.

و بر تو فریضه است ، ضایع نکنی ، تا در دُنیا و آخرت مُوفّق باشی .» مراد از این ، آن است که اندر قسمت تکلّف نکنی ، که قسمت اَزَلی به تَکَلُّف تو مُتغیّر نَشَود . و اندر اَمْر تقصیر مَکُن ، که تَرك فرْمان ، ترا عقُوبَت بار آرد .

از وی پُرسیدند که : « از عَجایب چه دیدی ؟ » گفت : « عجایبِ بسیار دیدم . امّا ۵ هیچ از آن عجب تر نبود که خِضْرِ پیغامبر - صَلَواتُ اللّهِ علی نَبیّنا و علَیْهِ - از من اندر خواست ، تا با من صُحبت دارد . من اجابت نکردم ! » گفتند : « چرا ؟ » گفت : « نه از آن که رفیق می بهتر از وی طَلَب کَرْدم . ولیکن ترسیدم که بدونِ حقّ بروی اعتماد کنم . و صُحْبَتِ وی ،{ ژ ۱۹۴} توکّل مرا زیان دارد ، و به نافله از فریضه { مو ۲۳۹ } باز مانم . » و این از درَجاتِ کَمال باشد . وَ اللّهُ اَعْلَمُ .

۱۰ {۵۵ - ابو حمزة البَغْدادی البزّاز - رَضِیَ اللّهُ عَنْه - .}

وَ منْهُم : سَرا پردهٔ اَسْرار و تَمکین ، و اَساسِ اَهْل یقین ، ابو حَمْزَة البَغدادیّ البزّاز - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - ، از کُبرا و مُتَکلّمان مشایخ بود . و مُریدِ حارث مُحاسبی بود ، و با سَریّ صُحْبَت داشته بُود . و از اَقْران نُوری و خَیْر النسّاج بود .و با مُحتَشمانِ مَشایخ {ما ۲۱۶ } صحبت کرده بود . اندر مَسْجد رُصافهٔ بغداد ، عظَت کردی . عالم بود به ۱۵ تَفسیر و قَراءَت. روایاتش عالی بُود اندر احادیث پیغمبر - صَلّی اللّهُ عَلَیْه وَسَلَّمَ - . و وی آن که اندر وَقْعَت نُوری و بلای وی با وی بوده بود ، که خُداوند - تعالی - جمله را خلاص داد . حِکایتِ آن در شَرحِ مَذْهَبِ نُوری بیارم اِنشاءَاللّهُ- عزّوَجلّ - .

---

۱ - ما ، مو: مراد از این سخن .　۲ - مو : تکلّف مکن که ما ، مو : متغیّر نمی شود.

۳ - ما: تقصیری مکن .٤- ما ، مو : از عجایب ها چه دیدی .۵ - ما ، مو : هیچ عجب تر از آن نبود که خضر پیغمبر .

۵و٦- ما ، مو : از من صحبت خواست. ٦- مو : صحبت کند . ۷- ما ، مو : که رفیق بهتر از وی طلب می کردم و لیکن می ترسیدم . ۹- ما - و این درجهٔ کمال باشد ما ، مو : « واللّه اعلم » ندارد . ۱۱- ما ، مو : سرا پردهٔ تمکین مو : البزّازی ، ما : رحمة اللّه علیه مو : از کبرای متکلّمان ... محاسبی رحمة اللّه علیه بود و با سری رحمة اللّه علیه .

۱۲- ما : صحبت کرده بود ما : خیر نسّاج رحمة اللّه علیهما بود . ۱٤- ما ، مو : وعظ کردی و عالم بود به تفسیر .

۱۵- ما ، مو : اندر حدیث پیغمبر ، ما ، مو : اندر واقعهٔ نوری .

۱٦- ما ، مو : وی با وی بود که خداوند جملهٔ اخلاص کرد و حکایت آن اندر شرح.

۱۷- ما ، مو : تعالی عزّ و جلّ.

از وی می آید که گفت : « إذا سَلِمَتْ مِنْكَ نَفْسُكَ ، فَقَدْ أَدَّيْتَ حَقَّها ، و إذا سَلِمَ مِنْكَ الْخَلْقَ قَضَيْتَ حُقُوقَهُم . » : « چون تَنِ تو از تو سلامت یافت ، حَقّ وی بگزاردی . و چون خَلْق از تو سلامت یافتند ، حقّ های ایشان بگزاردی . » یعنی : حُقُوق دو است : یکی حقّ نَفْس تو بر تو ، و یکی حقّ خَلْق بر تو . چون نَفْس را از مَعْصِیَت مَنْع کردی ، و ۵ طریقتِ سلامتِ آن جهانی وی طَلَب کردی ، حقّ وی گزارده باشی . و چون خَلْق را از بَدِ خود ایمن گردانیدی ، و بَدِ ایشان نخواهی ، حَقّ ایشان گزارده باشی . بکوش تا تُرا و خَلْق را از تو بَد نَیفْتَد . آن گاه به حَقّ گزاردنِ حَقّ مَشْغول شو . وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّواب .

{۵٦ - ابوبکر مُحَمَّد بن مُوسَی الواسِطی - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ - .}

وَ مِنْهُم : اندر فنّ خود اِمام ، و عالی حال و لَطیف کلام ، ابوبکر مُحَمَّد بن مُوسَی الواسِطی - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ - { مو ۲۴. } از مُحَقِّقان مَشایخ بود ، و اندر حقایق ۱۰ شانی عظیم داشت . و دَرَجَتی بُلَند و به نزدیك جُمْلهٔ مشایخ ستوده . و از قُدَمای اَصْحاب جُنَید بُود . عبارتی غامِض { ژ۱۹۵ } داشت . ظاهریان را چشم اندر آن نَیفتادی . و اندر هیچ شهر آرام نیافت . چون به مَرْو آمد ، اهل مَرْو به حُکْمِ لطافتِ طَبع و نیکو سیرتی خود ، وی را قبول کردند . و سُخَن وی بشنیدند و عُمْر آنجا بگذاشت .

۱۵ از وی می آید که گفت: «اَلذّاكِرونَ فی ذِكْرِهِ اَكْثَرُ غَفْلَةً مِنَ النّاسینَ لِذِكْرِه . » : « یاد کننده را اندر یاد کردِ وی غَفْلت زیادت { ما ۲۱۷} بُوَد از فراموش کنندهٔ ذِکْرِ وی . » ازآن که چون وی را یاد دارد ، اگر ذِکْر را فراموش کند زیان ندارد .زیان آن دارد

۱ - مو : و از وی می آید مو : و إذا سَلِمَتْ مِنْك . ۲ - ما: حقّ وی بگذاردی . ۳ - ما، مو : سلامت یافت حقّ های ایشان بگذارد یعنی حقوق دوستی دو است .٤ - مو : و دیگری حقّ خلق . ٤و۵ - ما، مو : منع کنی و طریق سلامتی آن جهانی وی طلب کنی حقّ وی گذارده باشی . ٦ - ما، مو: گردانی و بدیشان بد نخواهی حقّ ایشان بگزاردی . ۷ - ما، مو: به حقّ گزاردن خداوند تعالی مشغول شوی . ۹ - مو : و لطیف کلام شیرین مقال. ۱۰ - ما: الواسطی رحمة الله علیه از محقّقان طریق بود .
۱۱ - ما، مو: و درجهٔ بلند و نزدیك جملهٔ مَشایخ ستوده بود . ۱۱و ۱۲ - ما: جنید بود رحمة الله علیه عبارت .
۱۲ - ما: و ظاهریان را . ۱۳ - ما، مو: که نیکو سیرت بودند (مو: بود).
۱٤ - ما : قبول کرد و سخن وی بشنودند و عمر آنجا گزارد. ۱۵ - ما، مو : و از وی می آید.
۱٦ - ما : یاد کردن وی غفلت زیادت از فراموش.
۱۷ - ما، مو : از آنچه چون اورا یاد دارد اگر ذکرش را فراموش کند، مو : و زیان آن .

که ذِکْرَش را یاد کنند ، و وی را فراموش ! که ذِکْرِ غیر مذکور باشد . پس اِعْراض از مَذکور با پنداشتِ ذِکْر به غَفْلَت نزدیك تر بُوَد از اِعْراضِ بی پنداشت .و ناسی را اندر نِسْیان و غَیْبَت ، پنداشتِ حَضور نباشد . و ذاکر را اندر ذِکْر و غَیْبَت از مذکور ، پنداشتِ حَضور باشد . پس پنداشت حَضور بی حَضور به غَفْلَت نزدیك تر از غَیْبَتِ بی پنداشت . ازآن که
۵ هَلاك طَلّاب حقّ اندر پنداشت ایشان است .آنجا که پنداشت بیشتر ، معنی کمتر ، و آنجا که معنی کمتر ، پنداشت بیشتر . و حَقیقت پنداشتِ ایشان از تُهْمَت عَقْل باشد .و عَقْل از هِمّت حاصِل آید . و همّت را با نَهْمَت و تَهْمَت هیچ مُقارَنَت نباشد . و اَصْل ذِکْر ، یا در غیبت بُوَد ، یا در حُضور .چون ذاکر را از خود غَیْبَت بُوَد ، و به حقّ - تعالی - حُضور ، { مو ۲٤۱ } آن نه ذاکر بُوَد که مُشاهِد بُوَد . و چون از حقّ - تعالی - غایب بُوَد ، و به ۱۰خود حاضِر بُوَد ، آن نه ذِکْر بُوَد . که غَیْبت بُوَد ، و غَیْبَت از غَفْلَت بُوَد - وَهُوَ اَعْلَمُ .

{۵۷ - اَبُوبَکْر دُلَفِ بْن جَحْدَرِ الشِّبْلِیّ - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ - .}

وَ مِنْهُم : سَکینهٔ اَحْوال ، و سَفینهٔ مَقال ، اَبوبَکر دُلَف بن جَحْدر الشِّبْلی - رَضِیَ اللّٰه عَنْه - از بُزرگان و مَذکورانِ مَشایخ بُود . روزگاری مُهَذَّب و وقتی مُطَیَّب داشت با حقّ - تَعالی - . و وی { ژ ۱۹٦ } را اشاراتِ لطیف است و ستوده . کَما قالَ واحدٌ مِنَ المَشایخ
۱۵ المُتَاَخِّرینَ : « ثَلٰثَةٌ مِنْ عَجایبِ الدُّنْیا : اِشاراتُ الشِّبْلی، ونُکَتُ المُرتَعِش،

---

۱ - ما : فراموش کنند (مو : کند) . ۲ - ما، مو: عین مذکور با پنداشت ، ما، مو: از اعراض ذکر مذکور بی پنداشت . ۳ - ما، مو: حضور نیست . ۳و٤ - ما، مو: و پنداشت حضور است . ٤ - ما، مو : پنداشت حضور به غفلت نزدیك است از : ما ، مو : از آنچه . ۵ - مو : است و آنجا که . ٦و۷ - ما، مو : تُهمت عقل، عقل باشد و عقل را از تهمت نهمت حاصل آید. ۷ - ما، مو : و همّت را با تهمت و نهمت هیچ. ۸ - ما، مو : چون غایب را . ما، مو: به حقّ حضور . ۹ - ما، مو : آن نه ذکر بُوَد که آن مُشاهده بُوَد و چون از حقّ غیبت بود. ۱۰ - ما، مو : خود حضور بُوَد ما، مو : واللّه اعلم بالصّواب .
۱۱ - ما : عنوان در کنارهٔ صفحه آمده است .
۱۲ - ما : ابوبکر بن دلف بن حجدر الشّبلی رحمة اللّه علیه از .
۱۳ - مو : و روزگاری مهذّب . ۱۳و ۱٤ - ما، مو : با حقّ و وی را .
۱٤ - ما، مو : چنانکه یکی از متأخّران می گوید که ثلثةٌ...

{ ما ۲۱۸ } و حکایاتُ جعْفَرَ . » وی از کبارِ قوْم اَهْل و سادات طریقت بود . ابتدا پسر حاجب الحَجاب خَلیفه بود . اندر مَجْلس خَیْر النسّاج - رَحْمة اللّه عَلیْهِ - توبه کرد ، و تعلّق ارادت به جُنَید کرد ، و بسیاری از مشایخ را دیده بود .

از وی می آید که گفت در معنی قول خدای - عزّ وَ جلّ - : « قُلْ لِلْمُؤْمنینَ یَغُضّوا ۵ مِنْ اَبْصارِهِمْ اَیْ اَبْصارِ الرُّؤسِ عَنِ الْمَحارِمِ وَ اَبْصارِ القُلوبِ عمّا سِوَی اللّهَ» : «بگو مر مؤمنان را ، تا چشمِ سَر نگاه دارند ، از نَظَر به شهْوَت ، و چشم دل نگاه دارند ، از انواع فکرت به جز اندیشه رؤیت . پس مُتابعَتِ شهْوَت و مُلاحَظهٔ مَحارِم از غفْلَت است . و مَعْصیتِ مهین مرْ اَهْل غفْلَت را آن است که از عُیوبِ خود جاهل باشند . و آن که اینجا جاهل بُوَد ، آنجا هم جاهل بُوَد . لِقولِه - تعالی - : « مَنْ کانَ فی هذه اَعْمی فَهُوَ ۱۰ فی الأَخِرَةِ اَعْمی . » و به حقیقت تا حقّ - تعالی - ارادتِ شهْوت ، از دلِ کسی پاك نکند ، چشم سَر از غَوامضِ آن مَحفوظ نگردد . { مو ۲٤۲ } و تا ارادت خود اندر دلِ کسی اثبات نکند ، چشم سَر از نَظَر به غیْر مَحفوظ نگردد .

از وی همی آید که : روزی به بازار اندر آمد . قومی گفتند : « هذا مَجْنُونٌ ! » وی گفت - رَضِیَ اللّهَ عَنْهَ - : « أَنا عِنْدَکُمْ مَجْنُونٌ وَ اَنْتُم عِنْدی أَصِحاءُ فَزادَنی اللّهَ ۱۵ فی جُنُونی وَ زادَ فی صِحّتِکُم » : « مَنْ به نزدیك شما دیوانه ام ، و شما به نزدیك من هُشیار. جُنونِ مَن از شدّتِ مَحبّت است.و صِحّت شما از غایتِ غَفْلَت. پس خداوند اندر

۱ - ما ، مو : حکایات الجعفر و وی از کبار قوم بود و سادات اهل طریقت ، ما ، مو: ابتدا حاجب الحجّاب.
۲ - ما ، مو : خیر نسّاج توبه کرد .
۳ - ما ، مو : و از بسیاری مشایخ را دریافت .
٤ - ما ، مو : و از وی می آید که گفت اندر معنی .. ۵ - ما ، مو : سوی اللّه تعالی بگو .
٦ - مو : از نظر شهوت .
۸ و ۹ - ما ، مو : هم آنجا جاهل باشند لقوله و من کانَ.
۱۱ - ما ، مو : و تا از ارادت خود.
۱۲ - ما : نظاره بغیر .
۱۳ - ما ، مو : و از وی می آید که روزی به بازار آمد(مو : اندر آمدم) قومی گفتند که .
۱٤ - ما ، مو : گفت انَا عِنْدَکُمْ
۱۵ - مو : من نزدیك شما مو : من هوشیار .
۱٦ - ما ، مو : پس خدای اندر .

دیوانگیِ من زیادت کناد ، تا قُربم بر قُرب زیادت شود . و در هُشیاری شُما زیادت کناد ، تا بُعدتان بر بُعد زیادت گردد .» و این قوْل از غیْرَت بوَد ، که تا خود چرا { ژ ۱۹۷ } کِسی اندر آن درجه باشد ؟ که دوستی را از دیوانگی فرق نکند ؟ وَاللّهُ اَعْلَمْ . { ما ۲۱۹ }

{۵۸ - اَبومُحَمَّد بن جعفر بن نصیر الخُلْدِیّ - رَضِیَ اللّه عَنْهُ -.}

۵ وَ مِنهُم : حاکیِ اَحْوال اولیا ، به اَلطَف اَقْوال و اَدا ، اَبُو مُحَمَّد بن جَعْفر بن نَصیر الخُلْدِیّ - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - از کِبار اَصْحاب جُنَیْد بود ، و قُدَمای ایشان . و اندر فُنون این عِلم مُتَبَحِّر بود ، و حافظِ اَنْفاس مَشایخ ، و راعیِ حقوق ایشان بود . وی را کلام عالی است اندر هر فَنْ . و مر ترکِ رُعونَت را هر مسأله یی اندر حکایتی باز بسته است ، و حوالهٔ آن به کسی دیگر کرده .

۱۰ از وی می آید که گفت : «أَلتَوَکُّلُ استواءُ الْقَلْب عِنْدَ الْوُجُود و الْعَدَم .» : «توَکّل آن بوَد که وُجود و عَدَم رزق به نزدیکِ دلت یکسان شود .» به وُجود رزق خُرّم نَشوی ، وَ به عَدَم آن اندوهگین نگردی . از آن چه تَنْ ، مِلْکِ مالك است . و به پرورش و هَلاكِ وی ، حقّ - تعالی - اوْلی تَر .{ مو ۲۴۳ } چنان که خواهَد می دارد . تو اندر میانه دَخْل مَکُن ، و مِلك به مالكِ سپار ، و تَصَرُّفِ خود مُنقَطِع گردان .

---

۱ - ما ، مو : زیادت کند تا قُربتم بقربت زیاده شود و در هوشیاری شما زیاده کند .
۱و۲ - ما ، مو : تا بُعد شُما بر بُعد زیادت شود　　ما ، مو : از غیرت بود تا خود چرا.
۳ - ما : نکند و تمیز آن نباشدش اندر دو جهان واللّه اعلم .
۵ - مو : به ناطق اقوال و ادا .
٦ - ما : الخالدی رحمة اللّه علیه ، مو : نصر الخالدی .
۷ - ما ، مو : و وی را کلام عالی است اندر فنّ.
۸ - ما ، مو : رعونت هر مسأله اندر حکایت باز بسته است .
۹ - ما : به کسی کرده .　　۱۰ - ما ، مو : و از وی می آید.
۱۱ - ما ، مو: و عَدَم رزق توبه نزدیك دلت یکسان بود . مو : خورّم نشوی .
۱۲ - ما : و پرورش و هلاك وی.
۱۳ - ما : اولی تر از تو چنانکه .
۱٤ - ما ، مو : منقطع کن .

وی روایت کند که به نزدیك جُنَید اندر آمدم .وی را یافتم اندر تب .گفتم : « ای استاد ! بگوی تا حَقّ - تَعالی - تُرا شَفا فرستد . » گفت : « دوش می گفتم ، به سِرّم ندا کردند که : تن مَلك ماست . خواهیم دُرَست داریم ، خواهیم بیمار ! تو کیستی که میانِ ما و مُلكِ ما دَخْل کُنی ؟ تَصرُّفِ خود مُنْقَطِع گردان ، تا بنده باشی . وَ اللّهُ اَعْلَمُ بِالصَّواب.

۵ {۵۹ - اَبو عَلیّ بن مُحمَّدَ الْقاسِمِ الْرُّودْباری - رَضِیَ اللّه عَنْهُ - .}

وَ مِنهُم : شَیْخ مَحْمُود ، و مَعْدِنِ جُود ، اَبُو عَلی بن مُحَمَّد القاسم الرّودباری - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - ، از جَوان مَرْدان مُتَصوِّف بود ، و سَرْهَنگانِ ایشان، و از اَبْنای مُلوك بود ، اندر فُنُون مُعامِلات شانی عظیم داشت . و وی را آیات و مناقب بسیار است، { ما . ۲۲ } و کلام لَطیف اندر دقایقِ این طریقت .

۱۰ از وی می آید که گفت : « اَلْمُریدُ لایُریدُ لِنَفْسه الاّ ما اَرادَ اللّهُ لَهُ ، وَ الْمُرادُ لایُریدُ مِنَ الْکَوْنَیْنِ شَیْئاً غَیْرَهُ . » : { ژ ۱۹۸ } « مُرید آن بُود که هیچَیز نخواهد مر خود را ، الاّ آن که حقّ - تَعالی - وی را خواسته باشد . و مُراد آن که هیچَیز نخواهد از کَوْنَیْن به جز حقّ - تعالی - . » پس راضی به ارادَت حقّ ، تارِكِ ارادت باید ، تا وی مُرید باشد ، و مُحِبّ را خود ارادت نباشد ، تا وی را مُراد باشد .آن که حقّ را ۱۵ خواهد، جُز آن نخواهد که او خواهد.و آن که حقّ اورا خواهد، وی جُز حقّ را نخواهد .

---

۱ - ما : ابو جعفر روایت کند ما، مو : ابو محمّد جعفر گوید که به نزدیك جنید رحمة اللّه علیه اندر آمدم او را یافتم . ۲ - ما، مو : با حقّ بگوتات عافیت دهد.

۳ - ما ، مو : که تَنَت ملك ماست خواهیم تن دُرست داریم و خواهیم بیمار .

٤ - ما، مو : دخل می کنی و تصرّف خود منقطع کُن تا بنده باشی .

۵ - ما: عنوان در کنارهٔ صفحه کتابت شده است. ٦ - ما: و معدن الجود ابو علی محمّد بن القاسم الرّودباری رحمة اللّه علیه . ۷ - ما، مو : از بزرگان و جوانمردان متصوّفه بود . ۸ - مو : شان عظیم .

۹ - ما، مو : دقایق طریقت . ۱۰ - ما، مو : و از وی می آید.

۱۱ - ما: هیچ چیز نخواهد. ۱۱و۱۲ - از « هیچ چیز» تا « هیچ چیز » ندارد ما : جُز آن که حقّ اورا خواسته باشد. ۱۲ - ما، مو : و مُراد آن بُود که هیچ چیز نخواهد.

۱۳ - ما، مو : حقّ تبارك و تعالی پس ما : تارك ارادت خود باید. ١٤ - ما : نباشد و تا وی .

پس رضا از مَقامات ابتدا بُوَد ،و مَحبّت از اَحوال انتها.و نسبت مقامات به تحقیق عُبودیّت است، و مَشرَب دَرَجات به تأییدِ ربوبیّت . و چون چنین باشد، مُرید به خود قایم بُوَد ، و مُراد به حقّ قایم بُوَد . { مو ۲٤٤ } وَ اللّهُ اَعْلَمْ .

{ ٦٠ - اَبُو العبّاس القاسم بن مَهْدِیّ اَلْسَّیاریّ - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - . }

۵ وَ مِنْهُم : خزینه دارِ توحید ، و سمسار تفرید ، ابو العبّاس القاسم بن مَهْدِیّ السَّیّاریّ - رَضِیَ اللّه عَنْه - از ائمّهٔ وقت بود ، و عالم به عُلوم ظاهر و حقایق . صُحبت ابوبکْر واسطی کرده بود . و از مَشایخ بسیار اَدَب گرفته . اَظْرَفِ قوم بُود اندر صُحْبَت ، و اَزْهَدِ ایشان اندر آفَت . وی را کلام عالی است و تصانیف ستوده .

از وی می آید که گفت : « اَلتَّوحیدُ أنْ لایَخْطُرَ بِقَلْبِكَ مادُونَهُ » : « توحید آن ۱۰ بُوَد که دونِ حَقّ را بر دلت خَطَر نَبُوَد . » و خاطرِ مَخْلوقات را بَر سِرّت گذر نباشد ، و مَر صَفْوِ مُعامَلَت را گُذَر نباشد. ازآن چه اندیشهٔ غَیْر ، از اثبات ایشان باشد. و چون غَیْر ثابت شد ، حُکْمِ تَوحید ساقط گشت .

و اندر ابتدا ، وی از خاندانِ عِلْم { ما ۲۲۱} و ریاسَت بُود ، و از اَهْل مَرْو ، اندر جاه ، کس را بر اَهْل بیتِ وی تقدّم نَبود . از پدر میراثِ بسیار یافت . جُمْلَهٔ آن را بداد و دو تارِ ۱۵ مُوی پیغمبر - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ- بستد. خداوند- تَعالی - به بَرکاتِ آن ، وی را

---

۱ - مو : و بنسبت مقامات .
۲ - ما : به خود قایم باشد. به حقّ قایم باشد.
۳ - ما ، مو : « واللّه اَعْلَمْ » ندارد.
٤ - ما : عنوان ها همه در کنارهٔ صفحات کتابت شده است .
۵ و ٦ - ما : قاسم بن مهدی السیّاری رحمة اللّه علیه .
٦ - ما ، مو : و صحبت با ابوبکر واسطی .
۷و۸ - ما ، مو : و ازهد ایشان اندر الفت و وی را .
۹ - مو : و از وی می آید. ۱۰ - ما، مو : بنزدیك دلت خَطَر.
۱٤ - ما : و کس را بر ما : و از پدر میراث بسیار یافته .
۱۵ - ما : آن اورا.

توبه داد ، و به صُحبَت اَبوبَکْر واسطی - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - افتاد ، و به دَرجَتی رسید که امام صِنفی از مُتَصوِّفه شد . و چون از دُنیا بُرون { ژ ۱۹۹ } خواست شد ، وَصیَّت کرد ، تا آن موی ها اندر دَهانِ وی نهادند . و امروز گُورِ او به مَرْو ظاهر است . و مردمان به حاجَت خواستن آنجا روند ، و مُهِمّات از آنجا طَلَبند ، و مُجَرَّب است . وَ اللّهُ اَعْلَمُ.

{٦١ - اَبو عَبْدِاللّه مُحَمَّد بن خَفیف . رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ -.}

وَ مِنهُم : مالِكِ وقتِ خود اندر تَصوُّف ، وَ طَبْعَش خالی از تکلُّف و تَصرُّف ، اَبو عبداللّه محمّد بن خفیف - رَضِیَ اللّه عنه - ، امام زمانهٔ خود { مو ۲٤٥ } اندر اَنواعِ عُلُوم ، و وی را اندر مجاهدات شانی عظیم است ، و اندر حقایق بیانی شافی . روزگارش مُهَنّا و هُوَیدا است اندر تَصانیف . و ابن عطا را و شِبْلی و حُسَیْنِ مَنْصور و جریری را یافته بود . و به مکّه با یَعْقُوب نَهرجُوری صُحْبَت کرده ، و اَسفارِ نیکو کرده بود به تجرید . و از اَبْنای مُلُوك بود . خداوند - تَعالی - وی را توبه داد ، و از دُنْیا اِعْراض کرد . و خَطَر وی بر خاطرِ اَهْلِ مَعانی بزرگ است .

از وی می آید که گفت : « اَلتَّوحیدُ الإعْراضُ عَنِ الطَّبیعَةِ . » : « توحید اِعْراض است از طبیعت . » از آن چه طَبایع جُملَه نابینا اند از نِعَما ، و مَحجُوب اند از آلای او . پس تا از طَبْع اِعْراض حاصِل نیاید ، به حقّ اقبال مَوجود نگردد . و صاحبِ طَبْع مَحجُوب باشد از حقیقتِ توحید . و چون آفت طبع دیدی ، به حقیقت توحید رسیدی . و وی را آیات و براهین { ما ۲۲۲ } بسیار است . وَ اللّهُ اَعْلَمُ بالصَّواب .

---

۱ - مو : و در خدمت ابوبکر واسطی افتاد. ۲ - ما، مو : که صنفی از متصوّفه را امام شد. ما، مو : از دنیا بُرون می رفت.
۳ - مو : آن موی را اندر دهان وی نهادند و امروز آن گور وی به مَرو ظاهر است مردمان . ٤ - ما، مو: آنجا شوند و مهمّات از آنجا طلبند و بیابند.٦ - مو : مالك مُلك وقت ... ما، مو : از تکلّف خالی. ۷ - ما : خفیف رحمة اللّه علیه .
۸ - ما،مو : و روزگارش مُهنّا وَ هُویدا. ۹ - ما ، مو : ابن عطار و شبلیّ و حسین بن منصور و حریری را رحمة اللّه علیهم اجمعین (مو : رضی اللّه عنهم اجمعین) یافته بود .
۱۰ - ما ، مو : نهر جوری رحمة اللّه علیه صحبت ما ، مو: نیکو کرده تجرید.
۱۱ - ما ، مو : و از آن اعراض کرد ما : بر خواطر اهل معانی ، مو : بر خطر اهل معانی .
۱۳ - ما، مو : توحید اعراض کردن است . ١٤ - ما، مو: جمله محجوب اند از آلاء حقّ و نابینا بنَعْماء او از.
۱۵ - ما، مو : اعراض نباشد به حقّ اقبال موجود نباشد (مو : نبود).

{۶۲ - اَبُو عُثْمان سَعیدُ بنُ سَلّامٍ المَغْرِبیّ - رَضِیَ اللّه عَنْهُ -.}

وَ مِنْهُم : سَیْفِ سیاست ، و آفتاب سَعادت ، اَبُو عثمان سعید بن سَلّام المَغْرِبیّ - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - ، از بُزرگان اَهْلِ تَمْکین بود . و اندر فنونِ عِلْم حَظّی وافر داشت ، و صاحبِ ریاضت و سیاست بود . اندر رؤیتِ آفات ، وی را آیات بسیار است و بُرهانِ نیکو .

۵ از وی می آید که گفت - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - : « مَنْ آثَر صُحْبَةَ الأَغْنیاء عَلی مُجالَسَةِ الْفُقَراء ، اِبْتِلاهُ اللّهُ بِمَوتِ الْقَلْب . » : « هر که صُحْبَتِ توانگران بر گزیند بر مُجالَستِ درویشان ، خداوند - تَعالی - وی را به مرگ { مو ۲۴۶ } دل مُبْتَلا گرداند . » با توانگران صُحْبت کند، و با درویشان مُجالَست . ازآن که از فُقَرا کسی اعْراض کُنَد که با ایشان مُجالَست کرده باشد ، نه کسی که صُحْبَت کرده باشد . از آنچه اندر صُحْبَت اعْراض نباشد. و چون از مُجالَستِ ایشان به صُحْبَتِ اَغْنیا شود، دلَش به مَرگِ نیاز بمیرد و تَنَش به پندار گرفتار گردد . چون اعْراض از مُجالَست ، ثُمراتِ مَرگِ دل بُود ، اعْراض از صحبت چگونه باشد . و اندر این کلمات ، فرق ظاهر است میان صُحْبَت و مُجالَست . و َ اللّهُ اَعْلَمُ .

---

۱ - ما : عنوان در حاشیه آمده است .
۲ - مو : سالم المغربی رحمة اللّه علیه .
۳ - ما : خطّ وافر مو: حظّ وافر .
۴ - ما ، مو : ریاضت و ثبات بود و اندر رؤیت ما ، مو : و براهین نیکو .
۵ - ما ، مو : و از وی می آید که گفت مَن اَثَر صُحْبَةَ.
۶ - ما : ابتلاه اللّه تعالی بموت .
۷ - مو : خدای عزّ و جلّ وی را مبتلا بمرگ دل گرداند.
۸ - ژ : صحبت گفت ما : از آنچه از فقرا.
۱۰ - مو : ایشان به صحبت اغنیا .
۱۱ - ما، مو : گرفتار شود و چون اعراض از مجالست را ثمرهٔ مرگ دل بُوَد اعراض چگونه باشد.
۱۲ - ما، مو : واللّه اعلم بالصّواب.

{٦٣ - اَبُو القاسِمِ ابراهیم بن مَحَمَّد بن مَحْمُود النَّصْرابادی - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ -.}

وَ مِنهُم : مُبارزِ صفّ صُوفیان ، و مُعَبّرِ اَحْوالِ عارفان ، ابوالقاسم ابراهیم بن محمّد بن مَحْمُود النّصرابادی - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - .وی اندر نیشابور چون شاپور اندر نیشاپور ۵ بود. و شاه اندر نیشابور به عُلُوّ حال ،و مَرْتَبَهٔ رجال .به جُز آن که عزّ ایشان اندر دنیا بُود ، و از آنِ وی اندر آخرت .وی را کلام بدیع و آیاتِ رفیع است . مُرید شبْلی بُود و اُسْتاد مُتَاَخِران . اَهْلِ خراسان بُود. اندر عصرِ وی چون وی نبُود .اَعْلَم و اَوْرَعِ اهْلِ زمانه بود اندر فنون علْم .

از وی می آید که گفت : « اَنْتَ بَیْنَ نِسْبَتَیْنِ : { ما ۲۲۳ } نسبَةٌ إلی آدَمَ ، و ۱۰ نِسْبَةٌ اَلَی الحَقِّ . فَاذاَ انتَسَبْتَ إلی آدَمَ ، دَخَلْتَ فی مَیادینِ الشّهَوات وَ مَواضعِ الآفات وَ الزّلاّت ،وَ هیَ نسبَةٌ تُحقّقُ البَشَریّةَ -لقوله -تَعالی-: انّهُ کان ظَلُوماً جهُولاً . فَإذَا انتَسَبْتَ إلیَ الحَقّ ، دَخَلْتَ فی مَقامات الْکَشْف وَ البَراهینِ وَ العِصْمَة وَالولایة ،وَ هیَ نسبَةٌ تُحَقّقُ العُبُودیّة ،لقَوله-تَعالی-: وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذینَ یَمْشُونَ عَلَی الأَرْضِ هَوْناً.» : «تو اندر میانِ دو نسبتی:نسبتی ۱۵ با آدم ،و نسبتی با حقّ-تَعالی-.چون با آدم نسبت کردی، اندر مَیادینِ شَهْوَت ها و مَواضعِ آفَت ها و زَلّت ها افتادی ، که نسبت طبیعت بی قیمت بُوَد. {ژ۲۰۱} و چون به حقّ نسبت کردی اندر مقاماتِ کَشْف و بُرهان و عِصْمَت و وِلایت افتادی .آن یك نسبت به آفت بَشَریّت بُوَد.و این دیگر نسبت تحقیق عُبُودیّت.نسبت آدم اندر قیامت، مُنْقَطع شود.و نسبت

---

۱ - ما : عنوان در حاشیه آمده است . ٤ - ما : النّصرابادی رحمة اللّه علیه وی . ژ : نشابور چون شابور اندر نشابور. ۵ - ما، مو : شاه بور اندر ، ژ : اندر نیسابور ما ، مو : اندر شاپور ما، مو : به علوّ حال و مرتبه بجز آن . ٦ - ما، مو : و اندر عصر وی چون او نبود او اَعْلم ما ، مو : « اندر فنون علم » ندارد. ۸ - ما : و از وی می آید که ما ، مو : بین النّسبتین . ۹ - ما، مو : والذّلاّت .

۱۰ و ۱۲ - ما ، مو : قال اللّه تعالی انَهُ . ۱۲ - ما، مو : قال اللّه تعالی و عباد ...

۱۳ - ما، مو : نسبت آدم و نسبت حقّ چون به آدم . ۱٤ - ما، مو : و ذلّت ها افتادی .

۱٦ - ما، مو : آنکه یك نسبت یافت بشریّت بُوَد و این دیگر نسبت به تحقیق .

۱۷ - ما، مو : تغیّری بران روا نباشد.

عُبودیّت همیشه قایم بُوَد. تغیّر بدان راه نیابد.چون بنده خود را به خود یا به آدم نسبت کُنَد.» کمال این آن بُوَد که گوید:« إنّی ظَلَمْتُ نَفْسی.» و چون به حقّ نسبت کند، آدمی مَحَلّ آن بود که حقّ تعالی - گوید:« یا عِباد لاخَوْفٌ عَلَیْکُمُ الْیوْمَ.» وَاللّهُ اَعْلَمْ.

{٦٤ - اَبو الحَسَن عَلیّ بن اِبْراهیم الحُصریّ - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ -.}

۵ وَ مِنْهُم: سُرُور سِرّ سالکان طَریق ، و جَمال جان های اَهْلِ تحقیق ، اَبُو الحَسَن علی بن ابراهیم الحُصْری - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ ، از مُحتَشمان احْرارِ درگاه حَقّ - تعالی - بُود ، و از کُبَرای ائمّهٔ مُتصوّفه، اندر زمانهٔ خود بی نظیر بود . وی را کلام { ما ۲۲٤ } عالی است ، و عباراتی خوش اندر کُلّ مَعانی .

از وی می آید که گفت : « دَعُونی فی بَلائی هاتُوا مالَکُم أَلَسْتُم مِنْ اَولادِ آدَمَ ؟ اَلّذی خَلَقَهُ بیَده و نَفَخَ فیه مِنْ رُوحه ، وَ اَسْجَدَ لَهُ مَلائکَتَهُ ، ثُمّ اَمَرَهُ بِاَمْرٍ فَخالَفَ ، إذا کانَ اَوّلَ الدّنّ دُرْدیًا کَیْفَ یَکُونُ آخِرَهُ !؟ » : « بگذارید مرا به بلای من ، نه شما از فرزندانِ {مو ۲٤۸ } آدمید ؟ آن که حقّ - تَعالی - او را به یَدِ قُدْرَتِ خود بیافرید به تخصیص خِلْقت ، و به جان بی واسطهٔ غیر ، او را زنده کرد . و ملایکه را فرمود تا وی را سَجْده کنند.پس وی را فرمانی فرمود. در آن فرمان مُخالف شُد .

---

۱ - ما ، مو : بنده خود را به آدم یا به خود نسبت کند کمال آن بُوَد که گوید...

۲ - ما : و چون بنده خود را بحقّ نسبت ما : که حقّ گوید.

۳ - ما : وَاللّهُ اَعْلَمُ بالصّواب .

٤ - ما : عنوان در حاشیه آمده است .

۵ - ما ، مو : سرور سالکان طریق حقّ مو : تحقیق بحقّ.

٦ - ما : الحُصری رحمة اللّه علیه ژ ، ما : اِحْرارِ درگاه حقّ بُود.

۷ - ما : و اندر زمانهٔ خود بی نظیر بود و وی را .

۸ - ما ، مو : و عباراتی است خوش .

۹ - مو : و از وی می آید .

۱۰ - مو : خلقه تعالی بیده ما : الملئکة ، مو : الملائکة.

۱۲ - ما، مو : نه قدرت بیافرید. ۱۳ - ژ : ورا زنده کرد ، ما : او زنده کرد .

۱٤ - مو : کردند پس که فرمانی فرمود وی را در آن مخالف شد.

چون اوّل خُنب دُرْدی بُوَد ، آخرش چگونه باشد ؟!» یعنی: چون آدمی را بدو باز گذارید ، همه مُخالَفَت باشد . امّا چون عنایت خود ، به وی فرستد ، همه مَحَبّت باشد . پس حُسْنِ عنایت حقّ بر شمر و قُبْحِ مُعامَلتِ خود . با آن مقابله کن ، و پیوسته عُمْر اندر این گذار . وَ باللّه العَوْن وَالْعِصْمَة .

۵ این است نشان بعضی از ذِکْرِ مُقَدّمان { ژ ۲۰۲ } متصوّفه ، و قُدوهٔ ایشان - رَضِیَ اللّه عَنْهُم اَجْمَعین -. و اگر جُمله را در این کتاب یاد کردمی ، و یا روزگارِ عزیزِ جُمله را شرح دادمی ، و حکایات ایشان بیاوردمی ، از مقصود باز ماندمی ، و کتاب مُطَوّل شدی . کنون گروهی را از مُتَأَخّران بدیشان پیوَندم تا فواید و موابد بیشتر باشد . و باللّه العَوْنُ وَالتّوفیقُ .

---

۱ - ما، مو : چگونه بُوَد یعنی چون آدم را بدو باز گذارند همه مخالف باشد و چون .
۲ - ما، مو : به خدمت وی فرستد مو : پس اکنون حُسْن .
۳ - ما، مو : معاملت خود را با آن ما، مو : « والعصمة » ندارد .
٤ - ما، مو : نشان ذکر بعضی از مقدّمان .
۵ - ما، مو : « رضی اللّه...» ندارد ما، مو : اندرین کتاب درج کردی .
٦ - ما، مو : این گروه مذکور را شرح دادمی.
۷ - ما، مو : اکنون گروهی را ما : پیوندیم تا فواید . ما، مو: از « تا فواید » تا « باشد » ندارد.
۸ - ما، مو : و باللّه التوفیق.

بابٌ فی ذِکْرِ اَئِمَتِهِم مِنَ الْمُتَأَخِّرینَ - رِضْوانُ اللّهِ عَلَیْهِم اَجْمَعین -

بدان - خَیَّرَکَ اللّهُ - که : اندر زمانهٔ ما گروهی اند که طاقت حَمْلِ ریاضت ندارند . و بی ریاضت ، ریاست طَلَب کنند . و همه اهل قصّه را چون خود پندارند . و چون سخن گذشتگان بشنوند ، و شَرَف ایشان ببینند ، و معاملات ایشان برخوانند ، اندر خود نگاه کنند . { ما ۲۲۵} خود را از آن دور یابند. برگشان نباشد که گویند:« ما نه آنیم ! » فَامّا گویند : « اندر زمانهٔ ما ، این چنین کسان نمانده اند . » این قول { مو ۲٤۹} از ایشان مَحال باشد . از آنچه خداوند - تعالی - هرگز زمین را بی حُجَّت نگذارد . و هرگز این امّت را بی ولی ندارد . کَما قال النَّبیُّ - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - : « لایَزالُ طایِفَةٌ مِنْ اُمَّتی عَلَی الخَیْرِ وَالْحَقِّ ،حَتّی تَقُومَ السّاعَةَ.» و لِقَولِه - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ- : « لایَزالُ مِنْ اُمَّتی اَرْبَعُونَ عَلی خُلْقِ ابراهیم .» : « هرگز اُمَّت من خالی نباشند از طایفه یی که ایشان بر خَیر و حقّ باشند تا قیامت ، و همیشه در امّت من چهل تن بر خوی ابراهیم پیغمبر - عَلَیْهِ الصَّلوة وَالسَّلام - باشند . » و گروهی از این - که ذکر ایشان اندر این باب بیاریم - گذشته انـــد ، و رَوح به راحت و رَوح سپرده وَ گروهی زنـــده اند - رَضِیَ اللّهُ عَنهُم وَ عَنّا وَ عَنْ جمیعِ الْمُسْلِمینَ بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ - .

---

۱ - ما : باب دوازدهم ما : جملهٔ دعا را ندارد.
۳ - ما : ریاست را طلب .
٦ - ما ، مو : برگشان نباشد که ترک آن بگیرند و ایشان گویند.
٦و۷ - ما، مو : ما نه آنیم که گویند (مو : و گویند) ما : و این قول از ایشان مَحال از آنچه .
۸ - ما، مو : ندارد چنانکه (مو : چنانچه) پیغمبر .. گفت .
۱۰ - ما، مو : و نیز گفت .
۱۱ - ما، مو : فی اُمَّتی اَربَعون ، مو : نباشد از طایفه یی.
۱۲ - ما، مو : و حقّ نباشند تا قیامت آید.
۱۳ - ما، مو : علیه السّلام بباشند .
۱٤ - مو : بیارم گذشته اند ما : رحمهم اللّه علیهم .
۱۵ - ما، مو : المسلمین و المسلمات مو : الرّاحمین الأحیاء منهم وَالأموات .

{۱ - ابو العبّاس احمد بن مُحمّد القصّاب - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ -.}

وَ مِنهُم : طراز طریق ولایت ، و جَمال جمیع اَهْلِ هدایت ، ابو العبّاس احمد بن مُحمّد القصّاب - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ -. مُقَدّمانِ ماوَراءَ النّهر را دریافته بُود ، و با ایشان صُحبَت کرده . و وی مَعرُوف و مشهور است به عُلوّ حال و صدْق و فراست مَقال ، ۵ و کثرتِ بُرهان {ژ ۲۰۳} و کرامت . و ابو عبدالله خیّاطی - که امام طَبَرستان بود - گوید که : « از افضال خدای - عزّ و جلّ - یکی آن است که : کسی را بی تعلُّم چنان گرداند که چون ما را در عُلوم دین و اُصول آن و دقایق توحید چیزی مُشکل شود ، از وی پُرسیم ، و آن ابوالعبّاس قصّاب است . و وی - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - اُمّی بود . امّا کَلام ونُکَتَش سَخْت عالی بُود اندر عِلْم تصوّف و اُصول . اندر ابتدا {ما ۲۲۶} و انتها ، ۱۰ عالی و نیکو سیرت بود . و مرا از وی حکایات {مو ۲۵۰} بسیار سَماع است . امّا مَذْهَبِ من اندر این کتاب اختصار است .

گویند : کودکی اشتری را زمام گرفته بود با باری گران .و اندر بازار آمُل می کشید . و پیوسته آنجا وَحَل باشد . پای اشتر از جای شد ، و بیفتاد و خُرد بشکست . مردمان قصد آن کردند که بار از پُشتِ شُتر فروگیرند . و کودك دست به مُستَغاث بر آورد . وی بدان ۱۵ برگذشت . گفتا : « چه بوده است حال ؟ » باز گفتند . وی - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - زمام شتر بگرفت ، و روی به آسمان - که قبلهٔ دعا است - کرد و گفت : « این اشتر را دُرُست کن ! و اگر دُرُست نخواستی کرد ،چرا دلِ قَصّاب به گریستن این کودك بسوختی ؟ » اندر حال اشتر برخاست ، و راست و دُرُست برفت !

---

۱ - ما : عنوان در کنارهٔ صفحه کتابت شده است . ۳ - ما : رحمة الله علیه .

٤ - ما ، مو : و مشهور بُود به علوّ حال و صدق فراست و کثرت. ۵ - مو : کرامت ابو عبدالله... ٦ - ما: فضایل خدای ..

۷ - ما : اندر دین و اصول و دقایق ما ، مو : از وی بپرسم . ۸ - ما : و وی رحمة الله علیه اُمّی بود .

۸و۹ - نکتش عالی بود . ۹ - ما ، مو : اندر انتهاء و ابتداء عالی حال و . ۱۰ - ما ، مو : و مرا حکایات بسیار سماع است .

۱۲ - ما: گویند که کودکی ما ، مو : با بارگران و اندر بازار آمل میرفت . ۱۳ - ما ، مو: وَحَل بودی پای شتر از جای بشد.

١٤ - ما ، مو : کردند تا بار از پشت وی فروگیرند کودك . ما ، مو ك وی بدان برده بُود و نوحه میکرد شیخ آنجا برگذشت .

۱۵ - ما ، مو : چه بوده است گفتند پای اشتری بشکست وی زمام شتر .

١٦ - ما ، مو : از « روی » تا « کرد » ندارد. ما: باری خدایا پای این اشتر .

۱۷ - ما ، مو : درست نخواهی کرد به گریستن این کودکی دل قصّاب چرا سوختی. ۱۸ - ما ، مو : و درست و فرارفتن آمد.

از وی می آید که گفت : « همه عالَم را اگر خواهند ، و اگر نه ، با خداوند - تَعالی - خو می باید کرد و الاّ رنجه دل گردند . ازآن که چون خو با وی کُنی ، اندر بَلا مُبْلی را بینی ، بَلا به بَلا نیاید . و اگر خونکنی ، چون { ژ ۲۰٤ } بلایی بیاید ، رنجه دل گردی ، که خداوند - تَعالی - به رضا و سَخَطِ کس تقدیر خود مُتغیّر نگرداند . پس رضای ما ، به ۵ حُکم نصیب ، راحتِ ما است . هر که با وی خو کند ، دلش به راحت شود . و هر که اعْراض کند ، به ورود قَضا رنجه گردد . » وَ هُوَ اَعْلَمُ .

{۲ - اَبُوعَلی الحَسَن بن مُحَمَّد عَلی الدَّقاق - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ -.}

وَ مِنهُم : بیان مُریدان، وَ بُرهانِ مُحَقِّقان ،اَبُو عَلی الحَسَن بن مُحَمَّد عَلیِ الدَّقّاق - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - امامِ فَنِّ خود بود . و اندر زمانه بی نظیر . بَیانی صریح ، و زبانی فَصیح ۱۰ داشت اندر کشفِ راه خُداوَند - تَعالی -. و مَشایخ بسیار را دیده بود ، و با ایشان صُحبَت داشته . { مو ۲۵۱ } مُرید نَصْرآبادی بود . و تذکیر گفتی .

از وی می آید که گفت : « مَنْ اَنَس بِغَیْرِه ، ضَعُفَ فی حالِه ، وَ مَنْ { ما ۲۲۹ } نَطَقَ مِنْ غَیْرِه ، کَذِبَ فی مَقالِه . » : « هر که را بدونِ حَقّ ، اُنس بُوَد ، اندر حالِ خود ضعیف باشد . و آن که جز از وی گوید ، اندر مَقالتِ خود کاذب باشد . » از آنچ اُنس با ۱۵ غَیر از غایتِ قلّتِ مَعْرفت باشد . و اُنس با وی ، از غَیْر وَحْشَت بُوَد . و مُستَوحِش از غَیْرِ ناطِق نَبُود از غَیر .

۱- مو : و از وی می آید ما ، مو: گر خواهند وگرنه (مو : و یا نه) با خداوند خود .
۲- ما، مو : والاّ در رنج باشند از آنچه چون خوی با وی. ۳- ما، مو : و اگر خوی نکنی چون بلا ببلا بیاید.
٤- ما : که خدای ما،مو : .. سخط ما تقدیر خود کرده است ، ما : تقدیر خود را تغیّر نکند ، مو : متخیّر نکند.
۵- مو : به حکمِ وی نصیب . مو : و هر که از وی اعراض. ٦- ما، مو : واللّه اعلم .
۷- ما : عنوان همه جا در حاشیه آمده است . ۸- ما، مو : ابو علی بن الحسن بن محمّد الدّقّاق .
۹-ما، مو : رحمة اللّه علیه امام قوم خود مو: از « بی نظیر» تا « زبانی» ندارد . ما : بیان صریح و زبان فصیح داشت .
۱۰- ما، مو : خداوند مشایخ . ۱۱- ما، مو : صحبت کرده و مُرید ، ما، مو: تذکیر کردی .
۱۲- مو : و از وی می آید ما ، مو : و نطق من ... ۱۳- ما، مو : انسی باشد، مو : انس باشد.
۱٤- ما، مو : اندر مقالات خود .
۱۵- ما، مو : از قلّت معرفت و اُنس.

و از پیری شنیدم که وی گفت : « روزی به مَجلس وی اندرآمدم به نیّت آن که بپرسم از حال مُتوکّلان . وی دَستاری نیکوی طَبَری بر سَر داشت دلَم بدان میل کرد . » گفتم : «اَیُّها الشَّیْخُ ! تَوکّل چه باشد ؟ » گفت : « آن که طَمَع از دستار مردمان کوتاه کُنی ! » این بگفت و دستار در من انداخت - رَضِیَ اللّهُ عَنهُم اَجْمَعینَ - وَاللّه اَعلَمُ بِالصَّواب .

۵ {۳ - اَبُو اَلْحَسَن عَلِیّ بن اَحْمَدِ اَلْخَرَقانی - رَضِیَ اللّه عَنْه -.}

وَ مِنهُم : اِمام یگانه، و شَرَف اَهْل زمانه ، اَبُو اَلْحَسَن عَلِیّ بن اَحمد الخَرَقانی - رَضِیَ اللّهُ عَنهُ - از اَجِلّهٔ مَشایخ بود ، و قُدَمای ایشان.و اندر وقت خود مَمْدُوح همه اولیای خدای بُود .شیخ اَبُو سَعید قصْد زیارتِ وی کرد. و با وی، وی را مُحاورات لطیف بود {ما ۵ .۲} از هر فنّ . و چون باز می گشت گفت:«من تُرا به ولایتْ عَهْد خود برگُزیدم» .

۱۰ و از حَسَن مُؤدِّب شنیدم - که خادم شیخ ابو سعید بود - که : « چون شیخ به حضرت وی رسید ، نیز هیچ سخن نگفت.مُستَمِع بود.و به جُز جواب سُخَنِ وی باز نداد.» . من او را گفتم : « اَیُّهَا الشَّیْخُ ! چرا چنین خاموش گشتی ! ؟ » گفت : « از یك به جز یك عبارت کننده { مو ۲۵۲ } بس . »

و از استاد اَبُو القاسِم قُشَیْری - رَضِیَ اللّهُ عَنهُ - شنیدم که : « چون من به وِلایتِ ۱۵ خَرَقان آمَدَم ، فِصاحتم برسید ، وعِبارتَم نَمانْد از حِشْمَت آن پیر ، تا پنداشتم که از وِلایت خود مَعزُول شُدَم . »

---

۱ - ما: که وی میگفت . ۲ - ما، مو : و وی دستاری نیکو طبری. ۳ - ما : الشیخ مَا التَوکّلُ ، مو: ایها الاستاذ. ما، مو: کوتاه این بگفت . ٤ - ما، مو : دستار اندر پیش من انداخت واللّه اعلم بالصّواب ، ق . ژ : جملهٔ دعا را ندارد. ٥ - ما : این عنوان در حاشیه کتابت شده است . ٦ - ما، مو : امام و شرف اهل زمانه و اندر زمانهٔ خود یگانه. ٦و٧ - ما: رحمة اللّه علیه از جمله مشایخ ، ما، مو : همه اولیا خود .
۸ - ما، مو : زیارت او کرد و با وی اورا محاورات . ۹ - مو : به ولایت خود برگزیدم .
۱۰ - ما، مو : که وی خادم . ۱۱ - مو : و مستمع بود و بجز جواب سخن وی هیچ چیز نمی گفت .
۱۲ - ما، مو : یا اَیهُاَ الشَیخ از برای چه چنین ما ، مو : گفت از سخن یك بجز .
۱۳ - ما، مو : عبارت کننده بس بُوَد . ١٤ - مو: از استاد ابوالقاسم قشیری شنیدم رحمة اللّه علیه که .
۱۵ - ما، مو : خرقان اندر آمدم . ما : و پنداشتم که .

از وی می { ما ۲۲۸ } آید که گفت : « راه دو است : یکی راه ضَلالت ، و یکی راهِ هدایت . یکی راه بنده است به خداوند - تَعالی - ، و یکی راهِ خداوند است به بنده . آن چه راه ضلالت است ، آن راه بنده است به خُداوند . و آن چه راهِ هدایت است ، راهِ خُداوند است به بنده . » پس هر که گوید : بدو رسیدم ، نرسید . و هر که گوید : رسانیدند ، ۵ رسید. از آن که رسانیدن اندر نارسیدن بسته است،و نارسیدن اندر رسیدن.وَ اللّهُ اَعْلَمُ .

{٤ - اَبو عَبْدِاللّهَ مُحَمَّدُ بْن عَلِی المَعْروف بِالدّاستانی - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ -.}

وَ مِنْهُم : پادشاهِ وَقتِ وَ زَمانِ خود ، و مُفْرَد اندر بَیان و عِیانِ خود ، اَبو عَبْدِاللّه مُحَمَّد بن عَلی المَعْرُوف بالدّاستانی - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - ، عالِم بُود به انواعِ عُلوم ، وَ ۱۰ سایس وَ مُهَذِّب .و ازمُحْتَشَمانِ درگاهِ حقّ بود .و وی را کلام مُهَذّب و اشارات لطیف است . و شیخ سَهْلَکی - که امام آن دیار بود - وی را خَلَفی نیکو بُود . و مَن جُزوی از اَنَفاسِ وی از سَهْلَکی شنیدم . و آن سخت عالی و خوش است . چنان که گوید : «اَلتَّوحیدُ عَنْكَ مَوجُودٌ وَ اَنْتَ فِی التَّوحید { ز ۲۰٦ } مُفْرَدٌ مَفْقُودٌ .» یعنی :«توحید از تو دُرُست است . امّا تو اندر توحید نا دُرُستی . » که بر مُقْتَضای حقّ وی قیام نکنی ، ۱۵ و کمترین دَرَجه اندر توحید ، نفی تصرّف باشد از تو اندر مُلك ، { مو ۲۵۳ } و اثباتِ تَسلیم تو اندر اُمورِ خود مرحقّ را - عَزَّ وَ جَلَّ -

---

۱ - ما : راه دور است .　۲و۳ - ما :مو :یکی دیگر راه بنده است به خداوند و یکی آنچه راه ضلالت است .
۳ - ما، مو : و دیگر آن چه راه هدایت آن راه . ٤ - ما، مو :هر که گوید که بدو ما، مو : بدو رسانیدند .
۵ - ما، مو : بدان که رسید از آنکه کار در رسید و نارسید و رستن و نارستن نه بسته است بلکه در رسانیدن و نارسانیدن و رهانیدن و نارهانیدن بسته است واللّه اعلم بالصّواب .　٦و۷ - ما : عنوان را در حاشیه کتابت کرده است.
۸ - ما : منهم پادشاه　ما، مو : مفرد اندر عبارت و بیان خود .
۹ - ما ، مو ، ما : المقسیم بالبسطام عالم بود.
۹ و ۱۰ - ما، مو : و سایس و از محتشمان .
۱۰ - ما ، مو : کلام مهذّب است و اشارات لطیف است .
۱۲ - مو : و آن سخن عالی　ما، مو : از آنجمله گوید که .　۱۳ - ما، مو : فی التّوحید مفقود.
۱٤ - ما ، مو : بر مقتضای وی قیام کنی .
۱۵ - ما ، مو : نفی تصرّف تو باشد از مُلك وی و اندر ملك وی .

شیخ سَهْلَکی گفت : « وقتی اندر بَسْطام ، مَلَخ آمد ، و همه درختان و کِشْت ها از کثرت آن سیاه گشت . مردمان دست به خَرْوش بردند . » شیخ مرا گفت : « این چه مَشْغَلَه است ؟ » گفتم : « مَلَخ آمده است ، و مردمان بدان رَنْجه دل می باشند . » شیخ برخاست و بربام آمد ، و روی به آسمان کرد . درحال همه برخاستند . { ما ۲۲۹ } و نماز ۵ دیگر یکی نمانده بود ، و کسی را بَرگی زیان نشد . وَاللّه اَعْلَمُ بالصَّواب .

{۵ - اَبُو سَعید فَضْلُ اللّهِ بن محمّد المیهنی - رَضِیَ اللّه عَنْهُ -.}

و مِنهُم : شاهنشاه مُحبّان ، و مَلِکُ المُلوك صوفیان ، اَبُو سعید فَضْلُ اللّه بن مُحَمَّد المیهنی - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - ، سُلْطانِ طریقت بود . و جُمله اهل زمانه او را مُسخَّر بودند . گروهی به دیدار ، و گروهی به اِعْتِقاد ، و گروهی به قُوّتِ حال . و او عالم بود به فُنون ۱۰ عِلْم . روزگاری عجیب داشت ، و شانی عظیم اندر درجتِ اِشْراف بر اسرار . و وی را به جُز این آیات وَ براهین بسیار بُود . چنان که آثار وی ظاهر است امروز در عالَم .

اندر ابتدای حال وی ، به طلب عِلْم از میهنه به سَرَخْس رَفْت ، و به ابو علی زاهر - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - تعَلُّق کرد. یك روز سَبَق سه روزه بگرفتی،و آن سه روز اندر عبادت گذاشتی.تا آن امام آن رُشد، اندر وی بدید و تعظیم وی زیادت کرد.و درآن وقت والی ۱۵ سَرَخْس، شیخ ابوالفضل حَسَن بُود .روزی بر جویبار سَرَخْس می رفت .

---

۱ - ما، مو : و شیخ سهلکی گفت . ما ، مو : مَلَخ آمده بود .

۲ - ما، مو : از کثرت ایشان سیاه شد و مردمان .

٤ - ما : بربام برآمد ما، مو : و در حال آن همه برخاستند مو : نماز دیگر را .

٥ - ما، مو : و کسی را یك برگ زیان نشد. ما : جملهٔ دُعا را ندارد.

٦ - ما : عنوان در حاشیه آمده است . ۷ - ما : و ملك ملوك صوفیان .

۸ - ما : المهنی (مو : المهینی) رحمة اللّه علیه سلطان وقت و جمال طریقت بود ما : ویرا مسخَّر .

۹ - ما : گروهی بدیدار درست و گروهی باعتقاد نیکو . ما، مو : و وی عالم بود .

۱۰ -ما،مو :روزگار عجب و شان عظیم اندر درجهٔ اشراف.

۱۱ - ما، مو : این آیات و آثار و براهین ما : امروز اندر عالم مو : تا امروز اندر عالم .

۱۲ - ما، مو : و اندر ابتدای حال . ۱۲و۱۳ - ما، مو : از مهنه به سرخس آمد و با ابو علی رایض تعلّق کرده و یك روز .

١٤ - مو : بگزاردی تا آن امام آنرشد در وی بدید و تعظیم وی زیاده کرد در آن وقت .

ابوالفَضْل حَسَن وی را پیش آمد .گفت :« یا باسعید ! راهِ تو نه این است که می روی . راه { ژ ۲۰۷} خویش رو . » شیخ تعلّق بدو کرد . { مو ۲۵٤ } و از آنجا باز جای خود آمد . و به ریاضت و مجاهَدَت مشغول شد ، تا حَقّ - تعالی - دَرِ هدایت بر وی بگشاد و به دَرَجهٔ اَعْلی رسانید .

۵ و از شیخ بُو مُسلِم فارسی شنیدم که گفت : « مرا با وی پیوسته خُصومَتی می بود . وقتی قَصْدِ وی کردم و مُرَقَّعه یی داشتم از وَسَخ چون دَوال گشته . چون به نزدیكِ وی اندر آمدم ، وی را یافتم بر سَریر نشسته ، و دَقّی مِصری پوشیده . با خود گفتم : « این مرد دَعْوی فَقْر کُنَد، با این هَمَه علایق . و مَنْ دعوی فَقْر کنم با این همه تجرید . مرا چگونه مُوافَقَت باشد { ما ۲۳۰ } با این مرد ؟! » وی برآن اندیشهٔ من مُشْرِف شد . سر ۱۰ برآورد و گفت : « یا با مُسلِم ! فی اَیِّ دیوانٍ وَجَدْتَ مَنْ کانَ قَلْبُهُ قایماً فی مُشاهَدَةِ الْحَقِّ ، یَقَعُ عَلَیهِ إسْمَ الفَقیر ؟ » : « یا اَبو مُسْلِم ! اندر کدام دیوان یافتی که چون کسی را یك دل اندر مُشاهَدَتِ حقّ قایم بُوَد ، بر وی نام فَقْر بُوَد ؟! » یعنی : اصحابِ مُشاهَدَت اغنیا اند به حقّ . و فُقَرا اربابِ مُجاهدت اند . گفت : « من اندر پنداشت خود پشیمان شدم ، و از اندیشهٔ نا خوب اسْتِغفار کردم . »

۱۵ از وی می آید که گفت : « اَلتَصَوُّفُ قیامُ القَلْبِ مَعَ اللّه بِلا واسطَةٍ . » : « تصوّف قیام دل بُوَد با حقّ - تَعالی - بی واسطه . » و این اشارت هَم به مُشاهَدَت باشد . و مُشاهَدَت غَلَبهٔ دوستی بُوَد . و اِستِغْراقِ صفَت اندر تحقیقِ شَوْق ، و رؤیت و فَنای صفت به بقای حقّ . وَ اندر کتابِ الحَجّ اندر مُشاهَدَت و وُجودِ آن بابی بیارم اِنْشاءَاللّهَ - عزَّ وَ جَلَّ - .{ مو : ۲۵۵ }

---

۱ - ما : او را پیش آمد و گفت . ۲ - ما، مو: تعلّق بدو نکرد و از آنجا بازگشت و بازجای خویش آمد.
۳ - ما : و به درجهٔ اعلاش . ۵ - ما، مو: و شیخ ابو مسلم فارسی ما، مو : با وی مرا خصومتی پیوسته می بود . ٦ - ما : و وقتی قصد زیارت وی کردم . ۷و۸ - ما: این دعوی فقر می کند با این همه .
ما، مو : و من دعوی کنم به این همه . ۹ - مو : به این مرد وی بدین اندیشهٔ من .
۱۰ - ما، مو : و مرا گفت یا ابا مسلم . ۱۱ - ما : اسم الفقراء اندر کدام دیوان مو : کسی را دل .
١٤ - مو : و از اندیشهٔ نا صواب استغفار کرد . ۱۵ - ما، مو: و از وی می آید.
١٦ - با حقّ و بی واسطه . ۱۷ - ما، مو: اندر تحقیق و رؤیت . ۱۸ - ما، مو: و اندر کتاب حجّ اندر .
۱۸و ۱۹ - ما، مو : انشاء اللّه تَعالی .

وقتی از نیشابور ، قصدِ طوس داشت . و اندر آن عقَبه سخت سرْد بود . و پایش اندر موزه می فَسرد . درویشی گفت : « من اندیشه کردم که این فوطه به دو نیم کنم ، و در پایش پیچم . دلم نداد ، که فوطه یی سخت نیکو بود . » چون به طوس آمدیم . اندر مَجْلس ، از وی سؤال کردم که : « شیخ ما را فرقی کند میانِ وسْواس { ژ ۲۰۷ } شیْطانی ۵ و الْهامِ حقّ ؟ » گفت : « الْهام آن بُود که تُرا گفتند : فوطه پارَه کن تا پای بُوسعید سردی نیابد . وسْواس آن که تُرا منْع کرد ! » و از این جنْس از وی متَواتر است ، و مرادِ ما نه این است . وَ اللّهُ اَعْلَمْ .

{٦ - اَبوالفَضْل مُحمّدِ بن الحَسَن الخُتَلی - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ -.}

و مَنْهم: زیْنِ اوْتاد ، وَ شیْخِ عبّاد ،ابوالفضل محمّد بن الحسن الخُتَلی - رضیَ اللّهُ عنْهُ - . ۱۰ اقتدای من در این طریقت بدو است . عالم بود به علْم تفْسیر و روایات ، و اندر تصوّف مَذْهبِ جُنَید { ما ۲۳۱ } داشت . و مُرید حُصری بُود و صاحب سرّ وی بود . و از اَقرانِ اَبُو عَمْرو قزوینی و اَبُوالحَسَنِ سالبه . و شست سال به حکْم عزلتی صادق به گوشه ها اندر می گریخت ، و نام خود از میانِ خَلْق گُم کرده بود . و بیشتر به جَبَلِ لکام بودی .عمری نیکو یافت ، و روایات و براهین بسیار داشت . امّا لباس و رُسوم ۱۵ مُتصوّف نداشتی . و با اَهْلِ رَسْم شدید بود . و من هرگز مَهیب تر از وی ندیدم .

---

۱ - مو : سخت سردی .

۲ - ما : اندر موزه سردی می یافت . ما ، مو : فوطهٔ خود دونیم کنم و اندر پای هایِ وی پیچم.

۵ - ما ، مو: گفت که آن بُوَد که ترا گفتند فوطه بدو پاره کن .

٦ - ما ، مو : و وسواس آنکه ترا منع کرد از آن . ٦و۷ - و کار مردان نه اینست .

۸ - ما : این عنوان در کنارهٔ صفحه کتابت شده است . ۹ - ما : منهم زین ... ما : رحمة اللّه علیه .

۱۰ - ما : اندرین طریقت . ۱۱ - ما : و صاحب شیروانی بود ، مو : و صاحب شروانی بود .

۱۲ - ما، مو : ابوالحسن بن سالبه بوده است و شصت سال .

۱۳و١٤ - ما، مو : به خیل لکام بودی عمر نیکو یافت .

١٤ - ما، مو : و وی را آیات و براهین بسیار بود ما، مو : متصوفه نداشتی .

۱۵ - ما، مو : شدید بودی و من هرگز مهیب تر از وی مردی ندیده بودم .

از وی شنیدم که گفت : « الدُّنیا یَوْمٌ وَ لَنا فیها صَوْمٌ . » : « دنیا یك روز است و ما اندر آن روز به روزه ایم . » { مو ۲۵۶ } یعنی از آن هیچ نصیب نمی گیریم ، و اندر بند وی می نیاییم .زانچه آفتِ آن بدیده ایم ، و بر حُجُبِ آن واقف شده . و از آن اعْراض کرده .

وقتی من بر دست وی آب می ریختم مر طهارت را ، اندر خاطرم بگذشت که : « چون ۵ کارها به تقدیر و قسمت است - چرا آزادان ، خود را بندهٔ پیران کنند ؟» گفت :« ای پسر ! دانستم که چه اندیشیدی !؟ بدان که هر حُکمی را سببی است . چون حقّ - تعالی - خواهد که عَوان بچّه یی را تاج و مملکت دهد ، { مو ۲۰۹ } وی را توبه دهد ، و به خدمت دوستی مشغول کند ، تا این خدمت مر کَرامت وی را سبب گَرْدَد .» و مانند این بسیار لطایف هر روز از وی بر ما ظاهر شدی .

۱۰ و آن روز که وی را وفات آمد ، به بَیْتُ الجِنّ بود . و آن دهی است برسرِ عَقَبَهٔ میان بانیار و دَمَشق . سر بر کنار من داشت. و مرا رنجی می بود اندر دل از یکی از یاران خود ، چنان که عادتِ آدمیان بود . وی مرا گفت : « ای پسر ! مسأله یی از اعتقاد با تو بگویم . اگر خود را بر آن درست کُنی ، از همه رنج ها باز رهی .بدان که اندر همه مَحلّ ها آفرینندهٔ حال ها خدای است - عزّ و جلّ - { ما ۲۳۲ } از نیك و بد . باید که بر فعل وی ۱۵ خُصومت نکنی ، و رنجی به دل نگیری . » و به جز این وصیّتی دراز نکرد ، و جان به حقّ تسلیم کرد - رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْهِ وَ رَضِیَ عَنْهُ وَ سَقاهُ صَوبَ رِضوانِه - وَهُو اَعْلَمُ .

---

۱ - ما ، مو : و از وی شنیدم که . ۲ - ما ، مو : خود در آن روز، مو: هیچ نصیبی .
۳ - ما : نمی آییم مو : نمی آیم . مو : و بر حجّت آن واقف شده .
٤ - ما ، مو : مر طهارت ویرا اندر خاطرم بگشت که .
۵ - ما : به قسمت و تقدیر است چرا آزادگان ما ، مو : پیران کنند برامید کرامتی را .
٦ - ما ، مو : دانستم آن چه اندیشه کردی .
۷ - ما ، مو : خواهد تا عوان بچّه یی را ، ژ : تاج کرامت بر سر خواهد نهاد وی را بخدمت .
۹ - ما : هر روزی از وی . ۱۰ - مو : و آن دیهی است .
۱۱ - ما : با نیار رود و دمشق سرکنار من و مرا رنجی بود مو: مانیان رود و دمشق سر به کنار من .
۱۲ - ما ، مو : بود مرا گفت . ۱۳ - ما: که اندر محل ها .
۱٤ - ما ، مو : وَجَلّ - و حالها خدای تعالی می آفریند از نیك وبد ما: وی خصومتی .
۱۵ - ما ، مو : و جان بداد .
۱٦ - ما : از « رحمة اللّه علیه » تا « رضوانه » ندارد. ما ، مو : واللّه اعلم بالصّواب .

{۷ - عَبْدالکریم اَبُوالقاسم بن هوازن القُشَیری - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ -.}

وَ منهُم : استادِ امام ، و زَیْنِ اسلام ، عَبْدالکریم اَبُو القاسم بن هوازن القُشَیْری - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - اندر زمانهٔ خود بَدیع است ،و قَدْرش رفیع است ، و مَنْزلت بزرگ و معلوم است اَهْلِ زمانه را از روزگار وی ، { مو ۲۵۷ } و انواعِ فَضْلَش اندر هر فَنّ . وی را لَطایفِ ۵ بسیار است ، و تصانیفِ نَفیس ، جُمله با تحقیق . و خداوند - تعالی - حال و زبان وی را از حَشْو ، محفوظ گردانیده است .

و از وی شنیدم که گفت : « مَثَلُ الصُّوفِیِ کَعِلَّةِ الْبِرْسامِ : اَوَّلُهُ هَذَیانٌ ، وَ آخِرُهُ سُکُوتٌ ، فَإذا تَمَکَّنْتَ خَرَسْتَ . » : « مانَنده کرد صوفی را به علّت بِرْسام که ابتدای آن هَذَیان گفتن بُوَد ، و انتهاش سُکوت اندر آن . » پس صَفْوَت را دو طرف است . یکی ۱۰ وَجْد و دیگر نُمود. نُمود مبتدیان را بُوَد ، و اندر نُمود ،عبارت از نُمود ، هَذَیان بُوَد . و وَجْد منتهیان را بُوَد ، و اندر وَجْد ، عبارت از وَجْد ، مَحال باشد . پس تا طالبند به عُلُوّ همَّت ، ناطق { ژ . ۲۱ } اندر همَّت . و نُطْق هم مر اَهْلِ مُنْیَت را هَذَیان نماید . و چون رسیدند ، به رسیدن نیز شان عبارت و اشارت نماند . و مثال این آن است که چون مُوسی - صَلَواتُ اللّه عَلَیْه - مُبْتَدی بود ، همه همَّتَش رؤیت بُود .از همَّت عبارت کرد .لقوله - ۱۵ تعالی- :« أَرِنی أَنْظُرْ اِلَیْکَ . » این عبارت از نایافتِ مقصود ، هذیان نمود . و رسول- صَلّی اللّهُ عَلَیْه وَسَلَّمَ- مُنْتَهی بود و مُتَمَکّن . چون شَخْصَش به مَقامِ همّت رسید ، همّتَش فانی شُد . گفت : « لا أُحْصی ثَناءً عَلَیْکَ . » و این منزلتی رفیع و مَقامی عالی است .

---

۱ - ما: همه جا در « ما» عنوان در حاشیه یا کنارهٔ صفحه کتابت شده است . ۲ - ما ، مو: منهم امام وزین الاسلام.

۳ - ما: رحمة اللّه علیه ما، مو : بدیع بود و قدرش رفیع بود و منزلتش بزرگ بود و .

٤ - مو : زمانه را روزگار وی ما، مو : و اندر هر فن اورا لطایف . ٦ - ما، مو : گردانیده بود ما : و آخرهُ سُکُونٌ .

۸ - ما: خَرَسَهٗ ، مو :خَرَسْتَ . ما، مو : مانند کرد. ما، مو : برسام اوّل آن . ۹ - ما : و آخرش سکوت .

۹و۱۰ - ما، مو : و دیگری نمود و نمود مر مبتدیان را و عبادت از نمود .

۱۱و۱۲ - ما، مو : ناطق و نطق بر اهل نیست رایان راهذیان نماید و چون برسیدند و نیز شان .

۱۳ - ما : و مثال این است که چون مو : صلوات اللّه علی نبیّنا و علیه .

١٤ - ما، مو : از همه عبارت کرد گفت رَبِّ أرنی. ۱۵ - ما، مو: مقصودیی فایده نمود و رسول ما صلّی ...

۱۶ - ما، مو : و این منزلة رفیع و مقامی عالی است و اللّه اعلم .

{۸ -ابوالعبّاس احمَدَ بن مُحَمَّد الأشْقانی -رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ -.}

وَ مِنهُم : شَیْخ امامِ اَوْحَد ، و اندر طریق خود مُفْرَد ، اَبُوالعَبّاس احمد بن مُحَمَّد الأشْقانی - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - { ما ۲۳۳ } اندر فُنُونِ عِلْم، اصُولی و فروعی، امام بود ، و اندر همه معنی ها { مو ۲۵۸ } رسیده ، و مَشایخ را بسیار دیده ، و از کُبرا و اَجِلّهٔ اَهْلِ ۵ تصوّف بود ، راه خود را به فنا عبارت کردی ، به عبارتی مُغْلَق . و وی بدان عبارت مَخْصوص بود .

و دیدم گروهی از جَهَلَه که بدان عبارت وی تقلید کردند . و شَطَط های وی بر دست گرفتند . و تقلید به معنی ناستوده بود . نگَر تا به عبارت چگونه باشد ؟ مرا با وی اُنْسی عظیم بُود ، و وی را بر من شَفَقَتی صادق . و اندر بعضی عُلوم استاد من بود . و هرگز تا ۱۰ من بودم ، هیچ صِنْف کسی ندیدم که شرع را به نزدیك وی تعظیم بیشتر از آن بود که به نزدیك وی . از کُلّ موجودات گسسته بود . و به‌جُز امام محقّق را از وی فایده یی نَبُودی اندر دقّت عبارَتَش اندر عِلْم اُصُول . و پیوسته طَبْعَش از دُنْیا و عُقْبی نفور بودی . و پیوسته می خروشیدی که : « اَشْتَهی عَدَماً لاعَوْدَ فیه . » و به پارسی گفتی : « هر آدمی را بایستی مُحال باشد ، و مرا نیز بایستی محال است که یقین دانم که { ژ ۲۱۱ } آن ۱۵ نباشد . و آن آن است که می بایدَم که خداوند - تعالی - مَرا به عدَم بَرد ، که هرگز آن عدَم را وُجود نَباشَد از آنچه هرچه هست از مقامات و کرامات ، جمله مَحَلِّ حجاب و بلایَنْد .

---

۱ - ما : عنوان در کنارهٔ صفحه کتابت شده است . ۲ - ما : منهم ما : اوحد رحمة اللّه علیه .
۳ - مو : علم اصولی امام و فروعی . ٤ - ما، مو : همه معانی برسیده و مشایخ بسیار بدیده.
۵ - ما، مو : بود و به فنا عبارت کردی به عبارت مغلق.
۷ - ما، مو : گروهی از جمله ما، مو : تقلید کرده و شطحای وی (مو : شطحیات) وی .
۸ - ما، مو : گرفته و تقلید ما، مو : بنگر تا به عبارت . ۹ - ما : و اندر علوم استاد می بود هرگز تا .
۱۰ - ما ، مو : بودم از هیچ صنف ما، مو : شرح را نزدیك وی .
۱۱ - ما : و از کلّ موجودات ما ، مو : جز امام .
۱۲ - مو : اندر وقت عبارتش . ۱۳ - ما، مو : لا وجود له .
۱٤ - ما، مو: آدمی را بایست مُحال ژ : بایستی مُحال، ما، مو : بایست مُحال است که به یقین .

و آدمی عاشقِ حجابِ خود شده ، نیستی اندر دیدار بهتر از آرام با حجاب . و چون حقّ - جلّ جَلالُهُ - هَستیی است که عَدَم بر وی روا نیست . چه زیان اندر مُلْك وی اگر نیستی گردانَدَم ، که هرگز مرآن نیستی را { مو ۲۵۸ } هستی نباشد . و این اَصْلی قوی است اندر صِحَّت فنا . وَ اللّهُ اَعْلَمُ بِالصَّواب .

۵ {۹ - اَبُو الْقاسِمِ علی الجُرگانی - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ و اَرْضاهُ - .}

وَ مِنْهُم : قُطْبِ زَمانه ، و در زمانهٔ خود یگانه ، اَبُو القاسم عَلی الجُرگانی - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ وَ اَرْضاه - ، اندر وقت خود بی نظیر است . و اندر زمانه بی بدیل . وی را ابتدابی سخت نیکو بوده است . { ما ۲۳٤ } و اسفاری سخت به شَرْطِ مُعامَلَت . و اندر وقت وی ، روی دل همه اهل درگاه، بدوست ، و اعتماد جُمْلَه طالبان بدو . و اَنْدَر کَشْفِ وقایع مریدان آیتی است ظاهِر . و به فُنون عِلْم عالِم است . و مُریدانِ وی هر یکی عالمی را زینتی اند . و از پَسِ او مر او را خَلَفی نیکو ماند - اِنْشاءَ اللّهُ - که مُقْتَدای قوم باشد . و آن لسان الوقت است : اَبُو عَلی الفَضْل بن مُحَمَّد الفارْمَدی - اَبْقاهُ اللّهُ - که نصیب خود اندر حقّ آن بزرگ فرود گذاشته باشد ، و از کُلّ اعراض کرده ، و حقّ - تَعالی و تَقَدَّسَ - مر او را به برکات خود زبان حال آن سیّد گردانیده است .

---

۲ - ما، مو : جلّ و علی هستی ایست که عَدَم بر وی جایز نیست .

۲و۳ - ما، مو : اگر من نیست گردم که . ۵ - ما : عنوان در حاشیه کتابت شده .

۶و۷ - ما : و اندر زمانهٔ خود یگانه ابوالقاسم علیّ بن عبداللّه (ژ : الکرکانی، دا، م ۱، م ۲، ق : الکرمانی) رحمة اللّه علیه و متّعنا و المسلمین ببقائه اندر وقت خود بی نظیر بود .

۸و۹ - ما، مو : بی بدل و قوی بوده است . ما، مو : و از اسفار سخت شرط و اندر آن وقت روی همه اهل درگاه بدو بود.

۹و۱۰ - ما، مو : و اندر کشف مُریدان آیتی بوده است ظاهر.

۱۰ - عالم و از مریدان وی هر یکی عالمی را رئیسی اند .

۱۱ - مو : انشاء اللّه تعالی.

۱۲ - ما، مو : لسان الوقت بود و منهم مُرشد هر جنس از نوع انس ابو علی ... ابقاه اللّه تعالی.

۱۳ - ما، مو : حقّ آن بزرگ نگذاشته بود ما، مو : و حقّ تعالی مراورا.

۱٤ - ما، مو : به برکات آن زبان حال .

روزی من پیش شیخ نشسته بودم و احوال و نمودهای خود می شمردم . به حکم آن که روزگار خود بروی سره کنم ، که ناقد وقت است . و وی - رضی الله عنه - آن به حرمت می شنید . و مرا نخوتِ کودکی و آتش جوانی برگفتار آن حریص می کرد ، و خاطری صورت می گشت، که مگر این پیر را در ابتدا بدین کوی گذری { مو ۲٦۰ } نبوده است ،
۵ که چندین خضوع می کند اندر حقّ من ، و نیاز می نماید . اندر حال ، وی این در باطن من بدید . گفت : « دوستِ پدر ! این خضوع من ، نه مر ترا و یا حالِ ترا است ، که محوّلِ احوال در محلّ محال آید . که این خضوع ، من محوِلِ احوال را می کنم . و این عامّ باشد ، مر همه طالبان را ، نه خاصّ مر ترا . »

چون این بشنیدم ، از دست بیفتادم . وی آن اندر من بدید و گفت : « ای پسر ! آدمی
۱۰ را به این طریقت نسبت بیش از آن نیست که چون وی را به طریقت باز بندند ، پندار یافتِ آن بگیردش . و چون از آن معزول کنندش ، به عبارت پندارش برسد . پس نفی و اثبات ، و فقد و وجودِ وی هر دو پندار باشد . و آدمی هرگز از بندِ پندار نرهد . وی را باید که درگاه بندگی گیرد و جملهٔ نسبت ها از خود دفع کند ، به جز نسبت مردمی { ما ۲۳۵ } و فرمان برداری . » و از بعدِ آن مرا با وی اسرارِ بسیار بود . و اگر به اظهار
۱۵ آیات مشغول شوم ، از مقصود باز مانم . وَ اللّهُ اَعْلَمْ.

۱ - ما، مو : روزی من اندر ما، مو : و احوال نمودهای خود را بروَ می شمردم .
۲ - ما : رحمة الله علیه آن از من بحرمت (مو : آنرا به حرمت از من) .
۳و ٤ - ما، مو : خاطری صورت می بست ، ما : گذر نبوده است .
۵و٦ - ما، مو : می نماید وی این آن بدید و گفت ای دوست بدانکه این خضوع .
٦و۷ - ما : از « این خضوع » تا « محال آید » ندارد.
۷ - مو : احوال بر محلّ .
۸ - ما ،مو : مر همه طلاّب را .
۹ - ما،مو : و وی اندر من بدید.
۱۰ - ما، مو : این طریق نسبت بیش از آن نبود.
۱۱ - ما، مو : بگرداندش .
۱۳ - مو : نسبت مردی و .
۱٤و ۱۵ - ما، مو : اگر با اظهار روایات مشغول گردم از مقصود باز بمانم .
۱۵ - ما، مو : « والله اعلم » ندارد.

{ . ۱ - اَبو اَحْمد المَظَفَّر بن اَحْمَد بن حَمْدان - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - . }

وَ مِنهُم : رئیس اَولیا ، و ناصحِ اَهْل صَفا ، اَبو اَحْمَد المظَفَّر بن احمد بن حَمْدان - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - اندر بالشِ ریاست بود .خداوند - عَزَّ و جَلَّ - در این قصّه بر وی بگشاد ، و تاج کرامت بر سر وی نهاد . و وی را بیانی نیکو بُوَد و عبارتی عالی اندر فنا و بقا . و
۵ شَیْخُ المَشایخ ابو سعید - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - گفت که :« ما را به درگاه از راه بندگی بُرْدند ، و شَیْخ مُظَفَّر را از راه { مو ۲۶۱ } خداوندی . یعنی ما به مُجاهَدت مُشاهَدت یافتیم ، وی از مُشاهَدَت به مُجاهَدَت آمد . »

و من از وی { ژ ۲۱۳ } شنیدم که گفت : « آن چه بزرگان را به تقطیع بوادی و مَفاوز روی نمود ، مَنْ اندر بالش و صَدْر یافتم . » و آنان که اصحابِ رُعونَتَند ، این قول از آن
۱۰ پیر ، به دعوی بردارند. و آن از نَقْصِ کیاسَتِ ایشان بُوَد ، که به هیچ حال ، عبارت از صدْقِ حال خُود ، دَعْوی نَبُوَد، خاصّه که با اَهْل بُوَد . و امروز وی را خَلَفی نیکو مانده است و بُزرگوار خواجه احمد - سَلَّمَهُ اللّهُ - .

روزی من به نزدیكِ وی بودم . و یکی از مدّعیان نیشابور به نزدیك وی بود ، و می گفت اندر میانِ عبارَتَش که :« فانی شود آن گاه که باقی شود. » خواجه مُظَفَّر گفت -
۱۵ رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْهِ - که : « بر فَنا چگونه بقا صورت گیرد ؟ که فنا عبارت از نیستی بُوَد ، و بَقا اشارت به هستی . و هر یکی از این ، نَفْی کنندۀ صاحبِ خود . یعنی ضدِّ خود بُوَد . پس فنا مَعْلُوم است.امّا چون نیست بُوَد، اگر هَست شود، آن نه آن عَیْن بُوَد ، که آن

---

۱ - ما : عنوان در حاشیه کتابت شده است . ۲ - ما: منهم رئیس ما : ... احمد حمدان (مو : همدان) رحمة اللّه علیه .
۳ - ما، مو : ریاست خداوند مو : بر او بگشاد.
٤ - ما، مو : بیان نیکو داد و عبارت عالی اندر . ۵ - ما، دا ، ق : رحمة اللّه علیه ما، مو : گفت ما را به ما ، مو : بندگی آورده اند . ٦ - ما، مو: و خواجه مظفَّر را از راه ما، مو : مشاهده یافتم . ۷ - مو : از مشاهده به مجاهده آمد.
۸ - ما ، مو : بقطع بَوادی و مغازات . ۹ - ما، مو: روی نموده است من اندر میان بالش ما : اهل رعونتند این قول را .
۱۰ - ما، مو: از نقش ایشان بُود و به هیچ حال.
۱۱ - ما: دعوی نباشد خاصّه که از اهل معنی بُود. ۱۳ - ما، مو: گفت روزی من وی بود یکی از .
١٤ - ما: آنگاه باقی شود . ۱۵ - مو : « رحمة اللّه علیه» ندارد. ١٦ - ما، مو: بود یعنی ضدّ خود بُود (مکرّر شده).
۱۷ - ما، مو: چون این نیست بُود اگر هست آن نه عین بود.

خود چیزی دیگر بُوَد . و روا نباشد که ذوات فانی شود . امّا فنای صفت روا بُوَد و فنای سبب روا . پس چون صفت و سَبَب فانی شود ، مَوصوف و مُسبِّب بماند ، { ما ۲۳٦ } فنا بر ذات وی روا نباشد . »

و عَلّی بن عُثمان الجُلاّبی الهجویری - وَفَّقَنی اللّه تَعالی - گوید که : « مَن عبارتِ آن خواجه به عَیْن یاد نداشتم . امّا معنی آن عبارت این بود که یاد کردم . و مُرادِ عبارت ظاهر کنم ، تا تمامّ تر شود . { مو ۲٦۲ } پس مراد از این آن است که : اختیار بنده ، صِفَتِ وی بُوَد ، و به اختیار خود بنده محجوب است از اختیار حقّ .پس صفت بنده حِجابِ وی آمد از حقّ . ولامُحاله اختیار حقّ ازلی بُوَد . و از آن بنده مُحْدَث . و بر اَزَلی فنا روا نباشد . و چون اختیار حقّ ، اندر حقّ بنده ، بَقا یابد ، لامُحاله اختیارِ وی فانی شود ، و تَصرُّفِ وی منْقَطِع . وَاللّه اَعْلَمْ .

روزی من اندر گرمای گرم ، { ژ ۲۱٤ } به نزدیك وی اندر آمدم با جامهٔ راه بشولیده . وی مرا گفت : « یا اَبَاالحَسَنَ ! ارادت ، حالی ، مرا بگوی تا چیست ؟ » گفتم : « مرا می سماع باید . » اندر حال کس فرستاد تا قوّال را بیاوردند ، و جماعتی از اهل عشرت . و آتش کودکی من و قُوّت ارادت و حرقَت ، ابتدا مرا اندر سَماع کلمات ، مُضْطَرب کرد . چون زمانی برآمد ، و سُلْطان و غَلَیانِ آن آفت ، اندر مَن کمتر شد ، مرا گفت : « چگونه بُود مر تُرا با این سَماع ؟» گفتم : « اَیُّهَا الشَّیْخُ ! سَخْت خوش بودم ! » گفت : « وقتی بیاید که این و بانگ کلاغ ، هر دو مر تُرا یکسان شود . قُوّتِ سَمْع تا آن گاه بُوَد که مُشاهَدَت نباشد . چون مُشاهَدَت حاصِل آمد ، ولایت سَمْع ناچیز شد . و نگر تا این را عادت نکنی ، تا طبیعت نشود ، و بدان بازمانی .» وَ اللّهُ المُسْتَعانُ وَ عَلَیْهِ التُّکلانُ ، و حَسْبُنَا اللّهُ و نِعْمَ الرَّفیق .

---

۱ - ما ، مو: آن چیز دیگر بود روا نَبُوَد که . ۲ - ما ، مو: سبب و صفت فانی شود .
۲و۳ - ما ، مو : و فنا بر ذات وی درست نباشد. ٤ - دا ، ژ ، ما، مو : الجلاّبی الهجویری رضی اللّه عنه گوید که من عبارات.
۵ - مو : بعینه یاد نداشته ام امّا معنی آن معنی این بود که من بدین معنی یاد کردم . ٦ - ما، مو : ظاهر تر کنم ما ، که به اختیار بنده . ۸ - ما: ولا مُحال اختیار حقّ . ۹ - ما: لامُحال اختیار وی . ۱۰ -ما: تصرّف منقطع . ۱۱ - ما: اندر گرمائیی ، مو: اندر گرمان ما: جامهٔ راه و پژولیده وی گفت مرا. ۱۲ - ما: مرا بگو تا . ۱۳ - ما، مو : سَماع می باید ما، مو : جماعتی را از اهل .۱٤ - ما، مو: کودکی و قوّت ارادت . ۱٦ - مو : مر ترا این سماع گفتم یا ایهَا الشیخ . ۱۷ - ما، مو : که قوّت سمع تا آن گاه . ۱۸ - ما، مو : شود نگر تا این را . ۱۹ - ما، مو : و بدان باز نمانی . ۲۰ - ما، مو: واللّه اعلم بالصواب

باب فی ذِکْرِ رجالِ الصُّوفیّةِ مِنَ المُتَأخِّرین عَلَی الإخْتِصارِ اَهْلِ البُلْدان

اکنون اگر ما ذِکْر و شَرْحِ حال { مو ۲۶۳ } هَمَه بیاریم اندر این کتاب ، دراز گردد . { ما ۲۳۷ } و اگر بعضی را فرو گذاریم ، مقصود نیز بر نیاید . اکنون اسامی آن که ۵ بوده اند اندر عَهْدِ من و هستند از آحادِ قَوْم و مَشایخ ایشان از اربابِ مَعانی - که دُونِ اَصْحابِ رُسُوم اند - اندر این کتاب بیارم ، تا به حُصُولِ مُرادِ خود قریب تر باشم - انشاءَ اللّهُ عَزَّ و جَلَّ .

آن چه بودند اندر شام و عراق :

شَیْخ زکی بن علا ، از بزرگانِ مَشایخ بُود ، و از ساداتِ زمانه . وی را یافتم چون ۱۰ شعله یی از شعله های مَحبّت با آیات و براهینِ ظاهر .

و شیخ بزرگوار اَبُو جَعْفَر مُحَمَّد بن المِصْباح الصَّیدلانی، از رؤسای مُتصوِّف بود . و زفانی نیکو داشت اندر تحقیق ، و میلی عظیم داشت به حُسَین بن { ژ ۲۱۵ } مَنصُور . و بعضی از تصانیف وی بر خواندم .

و ابوالقاسم سدسی پیری با مُجاهَدَت و نیکو حال بُود . و راعی و معتقد ۱۵ درویشان . با اعتقادی نیکو .

امّا از اهل فارس :

شیخ الشیوخ اَبُوالحَسَنِ سَالِبه ، اَفْصَحُ اللّسان بود اندر تصوّف ، و اَوْضَح البیان اندر توحید . و وی را کلمات معروف است .

و شیخ مُرشِد ،ابواسحق بن شهریار، از محتشمانِ قوم بود،و سیاستی عامّ داشت .

---

۱ - ما: باب سیزدهم فی ذکر . ۲ - ما ، مو: مِن اَهْل البُلدان علیهم الرّضوان .
۳ - ما، مو: اگر ما اکنون ذکر ما : جمله بیاریم . ٤ - ما، مو : نیز از کتاب برنیاید ما، مو: اسامی آنچه. ۵ - ما، مو: اندر عهد ما و هستند و مشایخ و آحاد قوم ایشان از ارباب معانی و بدون .
٦ - ما، مو: اصحاب رسوم اندرین بیاریم مو : قریب تر باشیم . ۹ - ما، مو: شیخ زکی بن العلاء .
۱۱ - ما: از رؤسای متصوفه بود . ۱۲ - مو : و نیکو زفانی داشت ما، مو: زبانی نیکو ما، مو: و میل عظیم (مو : و عظیم میلی داشت). ۱۳ - ما، مو : بر و خواندم
١٤ - مو : پیری با مجاهده مو : « با اعتقادی نیکو » ندارد. ۱۵ - مو : و امّا.
١٦ - ما : ابوالحسن بن سالبه . ۱۷ - ما: کلمات مشهور است . ۱۸ - ما : شیخ مرشد.

و شیخ ظریف ، ابو الحسن علیّ بن بَکران ، از بزرگانِ مُتصوِّف بود .

شیخ اَبُو مُسْلِم مردی عزیزِ وقت بود و نیکو روزگار .

و شیخ ابو الفتح بن سالبه ، مر پدر را خَلَفی نیکو و امیدوار است .

و شیخ ابو طالب مردی گرفتار کلمات حقّ بود .

۵ و از این جمله ، من شَیخ الشّیوخ شیخ ابو اسحق را ندیده ام.

امّا اَهْلِ قُهِسْتان و آذربایگان و طَبَرستان وَ کُمِش :

شیخ شقیق فَرَج معروف به اخی زنگانی مردی نیکو سیرت و ستوده طریقت بود .

و شیخ وَنْدَری از بزرگان این { ما ۲۳۸} طریقت است، و از وی خَیْراتِ بسیار است .

۱۰ و پادشاه تایب مردی عیّار بود اندر راه حَقّ .

و شیخ ابو عبدالله جُنَید پیری رفیق بود و مُحْتَرَم . و شیخ اَبُو طاهِر مَکْشوف از اَجِلّهٔ وَقت بود .

و خواجه حُسَیْن سمنان مردی گرفتار است و اومیدوار .

و شیخ سَهْلَکی از فُحول و صعالیکِ متصوِّف بود . و احمد پسر شیخ خرقان

۱۵ مر پدر را خَلَفی نیکو بُود .

و اَدیب کُمندی از سادت زمانه بود .

امّا از اَهْلِ کرمان :

خواجه علیّ بن الحُسَین السیرکانی سیّاح وقت بُود ، و اَسفار نیکو داشت . و پسرش حکیم مردی عزیز است .

۱- مو : از بزرگان متصوفَه. ۲- ما، مو: و شیخ ابو مسلم . ۳- ما: شیخ ابوالفتح. ٦- ما، مو : و آذربایجان و طبرستان و فلك . ۷- مو : شقیق فرح ، مو: شفیق فرج ما، مو: اخی زنجانی (مو : زنگان مردی نیکو سیرت (ژ : پسر). ۹- ما، مو : اندرین زمانی (مو : زمانه) از بزرگان این طایفه است . ۱۰- ما، مو: و مرد عیّار بود . ۱۱- ما: جنیدی پیری محترم و رفیق بود .

۱۲- ما : اجلّهٔ آن وقت بود. ۱۳- ما، مود: مرد گرفتار است و امیدوار.

۱٤- ما، مو: متصوِّفه بود . ما، مو: شیخ خرقانی (مر پدر خود را). ۱۷- ما از اهل کرمانی .

۱۸- مو : الحسن السیرکانی.

شیخ محمّد بن سلمه از بزرگان وقت بوده است .و پیش از وی مکتومان بوده اند. { ژ ۲۱٦ } از اولیای خدای - عزّ و جلّ - و جوانان و احداث امیدوار هستند .

اما از اهل خُراسان : - که امروز سایهٔ اقبال حقّ آنجا است - :

شیخ مُجْتَهِد ابو العبّاس سَرمَقانی بود ، زندگانی خوب داشت و وقتی خوش .

۵ و خواجه { مو:۲٦۵ } ابو جعفر محمّد بن علی الجُوینی است . که از بزرگان و مُحَقّقان این طایفه بوده است .

و خواجه ابو جعفر تُرشیزی از عزیزان وقت بود .

و خواجه محمود نیشابوری مُقْتَدای وقت بود ، و زبانی نیکوَ داشت .

شیخ محمّد معشوق زندگانی نیکو و خوب داشت .

۱۰ و جمرة الحبّ پیری نیکو باطن و خرّم بود .

و خواجه رشید مظفّر پسر شیخ ابو سعید امیدوارست که مُقْتَدای قوم و قبلهٔ دل ها شود.

و خواجه اَحمد حَمادی سَرَخْسی مُبارِز وَقت ، و مدّتی رفیق من بود ، و از کار وی عَجایب بسیار دیدم ، وی از جوان مردان متصوف بود .

۱۵ و شیخ اَحْمَد نجّار سَمَرقندی که مقیم مَرْو بود و سلطان زمانه بود .

و شیخ ابو الحسن علّی بن ابی علی الأسْوَد مر پدر را خَلَفی { ما ۲۳۹ } نیکو بود ، و اندر روزگار خود یگانه بود ، به عَلَوِ همّت و صِدقِ فراست .

---

۱ - ما ، مو : و شیخ محمّد... ۲ - ما ، مو: و امیدوار .

٤ - و شیخ مجتهد ابوالعبّاس سر مغانی.

۵ - ما : و خواجه ابو جعفر بن علی الجواری .

٦ - ما ، مو : این طایفه است .

۸ - مو : خواجه محمّد نیشابوری .

۹ - ما : زندگانی خوب داشت و وقت خوش.

۱۰ - مو : و حمزة الحبّ پیر نیکو و حزم (مو : خورم).

۱٤ - مو : بسیار دیده ام وی از جوانمردان متصوّفه بود .

۱۵ - ما : مو : سلطان زمانهٔ خود بود .

۱٦ - مو : علیّ بن علی الأسود مر پدر خود را خلف بود.

و اگر جمله را بر شمرم از اَهْلِ خُراسان دشوار باشد . و من سیصد کس دیدم اندر خُراسان تنها که هر یك مَشْرَبی داشتند که یکی از آن اندر همه عالم بس بُود . و این جُمله از آن است که آفتاب محبّت و اقبال طریقت اندر طالع خُراسان است .

امّا از اَهْلِ ماوَراءَ النّهر :

۵ خواجه امام مقبول خاصّ و عامّ اَبُو جَعْفَر مُحَمّد بن الحسین الحَرَمی ، مردی مُستَمِع و گرفتار است ، و هِمتی عالی دارد ، و روزگاری صافی ، و شَفَقَتی تمام بر { مو ۲٦٦ } طالبان درگاه حقّ .

و خواجهٔ فقیه و اندر میان اَصْحابِ خود وجیه اَبُو مُحَمّد باثغری روزگاری نیکو {ژ۲۱۷ } داشت و معاملاتی قوی .

۱۰ و مُحَمّد ایلاقی شیخ وقت و بُزرگ زمانه بود ، و تارك رُسوم و عادات و بهانه .

و خواجه عارِف فَرید وقت بود و بَدیع عَصْر .

و علیّ بن اسحق خواجهٔ روزگار و مَرْدی مُحْتَشَم بود ، و زبانی نیکو داشت . و این اسامی گروهی است که جمله را بدیده ام ، و مَناقِب یك یكِ خود را معلوم کرده ، و جُمله از اهل تحقیق بوده اند .

۱۵ امّا از اَهْلِ غَزْنَین و سُکّانِ آن :

شیخ عارف و اندر روزگار خود مُنْصِف ابو الفضل بن اَسَد ، پیری بزرگوار بُود . و وی را بَراهینِ ظاهر ، وَ کرامات زاهِربُود . و چون شعله یی بود از آتش مَحَبّت ، و روزگارش مبنی بر تلبیس بود .

---

۱ - ما : خراسان دراز گردد ، مو: کتاب دراز گردد و من سه صد کس دیده ام .
۲ - دا ، ما ، مو : ازالجمله اندر همه عالم و این همه .
٤ - مو : و امّا از اهل ... الحسن الحزمی مرد . ۷ - ما ، مو: طلاّب درگاه حقّ.
۸ - ما ، مو : و فقیه اندر میان اصحاب خود وجیه ابو محمّد بانغزی (مو: بالغری) روزگار.
۹ - ما : و معاملت قوی . ۱۰ - ما : و احمد ایلاقی ژ : رسوم و عادت ، مو: « بهانه » ندارد.
۱۲ - ما ، مو : و مرد محتشم بود . ۱۳ - ما ، مو : اسامی آن گروه من جمله را بدیده و مناقب یك یك و مقام هر یك را معلوم . ۱۵ - مو : غزنی حرسها الله.
۱٦ - مو : اندر زمانهٔ خود و متّصف ابوالفضل بن الاسدی پیر بزرگوار

و شیخ مُجَرَّد و از علایق مُفرَد اسمعیل الشّاشی پیری محتشم بود ، و بر طریق ملامت رفتی .

و شیخ سالارطَبَری از علمای متصوف بود ، و روزگاری نیکو داشت .

و شیخ عَیار ومعدنِ اسرار اَبو عَبْداللّه مُحَمّد بن الحکیم المعروف به مُرید از مستانِ
۵ قُربت حضرت حقّ بود ، و اندر فنّ خود ثانی نداشت ، و روزگارش بر خَلْق پوشیده
{ما . ۲٤ } بُود ، و وی را بَراهینِ ظاهر و آیات زاهِر، و به صُحْبَت روزگارش بهتر بودی از آن چه به دیدار .

و شیخ محترم و از جُملهٔ بزرگان مُقدَّم، سعید بن ابی سعید العیّار ، حافظ حدیث پیغمبر بود،{ مو ۲۶۷ } و عُمری نیکو یافت ، و مشایخ بسیار را بدید ، و قوی حال بود
۱۰ و با خبر . امّا پوشیده رفتی ، معنی خود به کس ننمودی .

خواجهٔ بزرگوار و قاعدهٔ حُرمَت و وَقار اَبو العَلا عبدالرَّحیم بن السُّغْدی عزیز قوم بود ، و سیّد وقت ، و مرا دل با وی نیکو باشد ، و روزگاری مُهذَّب دارد ، و حال نیکو و { ژ ۲۱۸ } از فُنونِ علم آگاه است .

و شیخ اَوحَد قَسْوَرة بن مُحَمّد الجَرْدیزی ، با اَهْل طریقت شفقتی تمام دارد ، و مر
۱۵ هر یك را به نزدیك وی حُرمَتی هست ، و مَشایخ را دیده است .و به حُکْم اعتقادِ عوامّ وَ عُلَمای آن شهر .

امیدوارم که از پسِ این کسانی پدید آیند که ما را بدیشان اعتقاد باشد، و این گروهی پراکندگان که اندر آن شهر راه یافته اند ، و صورتِ این طریق را قبیح گردانیده ، از آن شَهر پاك گردند ، و آن نیز قَدَمگاه اَولیا و بزرگان شود . اِنشاءَ اللّهُ تعالی . اکنون باز گردیم
۲۰ به فَرْقِ فِرَقِ ایشان اَندر مَذاهب و بَیانِ هَریك .وَ بِاللّه الْعَونُ و العِصْمَةُ وَ السَّدادُ .

---

۱ - ما: مجرّد از علایق ما،مو : پیر محتشم بود. ۳- ما، مو : و شیخ سالار از علمای متصوّفه بود و روزگار نیکو . ٤- ما: مُرید رحمة اللّه علیه . ٤و٥ - ما: از مستان حضرت حقّ بود و اندر زمانه (مو: در زمانه اندر فن). ٦- مو : ظاهر است و آیات . ٧- ما، مو: بهتر بود از آنچه پدیدار .٨- ما: از جمله مقدّم ما : العیّار رحمة اللّه علیه . ٩- مو : پیغمبر صلّی اللّه علیه و سلّم و عمر نیکو ما، مو : بسیار را دیده بود. .١- ما، مو : و معنی خود . ١١- ما: عبدالرّحیم احمد السّغدی ، مو : عبدالرّحیم احمد السّعیدی . ١١و ١٢- ما ، مو : عزیز قوم است و . ١٢ - ما، مو : و روزگار مهذّب داشتی و .١٤- مو: محمّد الجدیری ما: شفقت تمام دارد و هر یك را ما ،مو: اعتقادات عوامّ . ١٦- مو : این شهر .١٧- ما، مو: امید بهتر دارم . ما، مو : کسان پدیدار ما، مو : و این کروه . ١٨- ما، مو : پراکندگان اندر این شهر ما، مو : این طریق قبیح گردانیده اند از این شهر . ١٩- ما، مو : و این نیز . مو: انشاء اللّه عزّ و جلّ کنون . .٢- ما، مو : فرق اندر مذاهب و بیان هر یك از مذاهب ایشان ما :... السّداد واللّه اعلم بالصّواب .

بابٌ فی فَرَقِ فِرَقِهم ومَذاهِبِم وَ آیاتِهِم ومَقاماتِهِم وَحِکایاتِهِم

و پیش از این در ذکرِ اَبُو الحسَنِ نُوری - رَحْمَةُ اللّهُ عَلَیْه - گفته بودم که ایشان دوازده گروه اند : دو از ایشان مردودند ، و دَه مقبول . و هرصنفی را از ایشان مُعاملتی خوب و طریقی ستوده است اندر مُجاهَدات ، و اَدَبی لطیف اندر مُشاهَدات . و هرچَند که ۵ اندر معامَلات { مو ۲۶۸ } و مُجاهَدات و مُشاهَدات و ریاضات مُخْتَلِفند ، اندر اُصُول و فُرُوعِ شَرْع و توحید ، مُوافِق و مُتَّفِقَند. و ابو یزید - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - گفت : « اخْتلافُ العُلَماء رَحْمَةٌ الاّ فی تَجْرید التّوحید. » و مُوافِقِ این { ما ۲۴۱ } خَبَری مَشْهور است ، و حقیقت تَصَوُّفِ میان اخبار مشایخ است از روی حقیقت، و مَقْسوم از روی مجاز و رُسُوم . پس من بر سبیل اختصار و ایجاز ، سخن اندر بیانِ آن مَقْسوم گردانم ، و اندر اصل مذهب ۱۰ هر یکی را بساطی بگسترانم ،تا طالب را عِلْم آن حاصِل شود ، و عُلَما را سِلاح بُوَد ، و مُریدان را صَلاح ، و مُحِبان را فلاح ، { ز ۲۱۹} و عُقَلا را نَجاح ، و خُداوندانِ مُرُوَّت را تنبیه،و مرا ثوابِ دو جهانی .وَ بِاللّهِ العَونُ وَالتّوفیقُ وَ حَسْبُنَا اللّهُ وَ نِعْمَ الرَّفیقُ .

{۱ - مُحاسبیان (المُحاسبیَّة)}

امّا المحاسبّیة :تَوَلّی مُحاسبیان به ابی عبدالله الحارث بن الأسد المُحاسبیّ است - ۱۵ رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ -. و وی به اتّفاق همه اَهْلِ زمانهٔ خود ، مَقْبُولُ النَفْس و القول بود ، وَ عالِم به اُصُول و فُرُوعِ حقایقِ .سُخَن وی اندر تجرید و توحید رَوَد ، به صحّت مُعامَلَت ظاهری و باطنی. و نادرهٔ مذهب وی آن است که رضا را از جُملهٔ مقامات نگوید.گوید که آن از

---

۱ - ما : باب چهاردهم ما، مو: « و حکایاتهم » ندارد. ۲ - ما، مو : پیش از این اندر ذکر .

۳ - ما، مو : دو گروه از آن مردود و ده گروه مقبول و هر صنفی را از این دو گروه (مو: از این ده گروه) مُعاملتی و طریقی

٤ - ما، مو : نیکوست اندر مجاهدت و آداب لطیف اندر هر مشاهدات .

۵ - ما، مو : و مجاهدات ایشان مختلفند . ٦ - ما، مو: موافق ابو یزید رحمة الله علیه گفت.

۷ - ما، مو : این کلمه نیز چیزی مشهور است و بحقیقت . ۸ - ما، مو : میان اخبار مشایخ .

۹ - ما، مو : سخن ایشان اندر میان آن. ۱۰ - ما، مو : علم این حاصل آید ، علما را .

۱۱ - ما، مو : و عقلا را و خداوندان مروّت را . ۱۲ - ما، مو : و باللّه التّوفیق ، از « حسبنا » تا « الرّفیق » ندارد.

۱٤و ۱۵ - ما : المحاسبی است. ۱۵ - مو : اهل زمان خود مقتول النفس و مقبول القول بود .

۱٦ - مو : بعلوم اصول و فروع و حقایق و سخن . ما، مو : توحید بود و صحّت.

۱۷ - ما، مو : و گوید که از جملهٔ .

جُملهٔ احوال است . و این خلاف ، ابتدا وی کرد . آن گاه اهل خراسان ، این قول گرفتند و عراقیان گفتند که : « رضا از جُملهٔ مقامات است . » و این نهایت توکّل است . و تا امروز میان قوم این خلاف باقی است . و اکنون ما مر این قول را بیان کنیم . اِنشاءَ اللّهُ .

اَلْکَلامُ فی حَقیقةِ الرِّضا : { مو ۲۶۹ }

۵ و در بیان این مَذهَب شرط آن است که نُخست حقیقت رضا اثبات کنیم ، و اَقسام آن فرونهیم . آنگاه حقیقت حال و مقام و فَرق میان هر دو بیاریم . اِنشاءَ اللّهُ - عزّ و جلّ - .

امّا بدان که کتاب و سنّت ، به ذکرِ رضا ناطق است ، و امّت بر آن مُجتَمِع اند . لقوله - تعالی - : « رَضِیَ اللّهُ عَنهُم وَ رَضُوا عَنْهُ . » قولهُ تعالی : « لَقَدْ رَضِیَ اللّهُ عَنِ الْمُؤْمِنینَ اِذ یُبایِعُونَکَ تَحتَ الشَّجَرَةِ . » و پیغامبر - صَلَّی اللّه عَلَیْهِ وَسَلَّم - ۱۰ گفت : {۲۴۲} « ذاقَ طَعْمَ الایمانِ مَنْ قَدْ رضی بِاللّهِ ربّاً . » و رضا بر دوگونه باشد . یکی رِضای خداوند از بنده ، و دیگر رضای بنده از خُداوند - تعالی و تقدّس - .

امّا حقیقت رضای خُداوند - عَزَّ وَ جَلَّ - ارادتِ ثواب و نعمت و کرامت بنده باشد . و حقیقت رضای بنده اقامت بر فرمان های وی و گردن نهادن مر احکام وی را . پس رضای خداوند - تعالی - مُقَدَّم است بر رضایِ بنده ، که تا توفیق { ژ . ۲۲ } وی - جَلَّ جَلالُهُ - ۱۵ نباشد ، بنده مر حُکم وی را گردن نِنهد ، و بر مُراد وی - تَعالی و تَقَدّس - اقامت نکند . ازآن که رضای بنده ، مَقرون به رضای خداوند است - عَزَّ وَ جَلَّ - و قیامش بدان است . و درجمله رضای بنده ، استوای دل وی باشد بر طَرَفِ قضا ، اِمّا مَنع ، و اِمّا عَطا . و استقامت

---

۳ - ما : میان این قوم ، ما ، مو : میان این دو قوم این اختلاف مانده . ما : انشاء اللّه عزّ و جلّ .

۵ - ما ، مو : این مذهب آن است مو : اثبات کنم .

۶ - مو : آن فرونهم . ما : هر دو فرق آن بیان کنیم (مو : آن بیارم)ما ، مو : انشاء اللّه تعالی.

۷ - ما ، مو : به رضا ناطق است و امّت بدان مجتمع.

۸ - ما : خدای تعالی گفت ، مو: چنانکه خدای عزّ وجلّ گفت ، ما ، مو : و نیز گفت لَقَد. ۹ - مو: و پیغمبر ...

۱۰ - مو : مَن رَضی باللّه ما ، مو : بر دوگونه است . ۱۱ - ما ، مو : خداوند تعالی . ۱۲ - ما ، مو : امّا رضای خداوند تعالی

۱۳ - مو : بر فرمان وی و گردن نهادن مرحلم وی را . ۱۴ - ما ، مو : « جلّ جلاله» ندارد.

۱۵ - ما ، مو : « و تقدّس » ندارد. ۱۶ - ما ، مو : از آنچه رضای ما ، مو : « عزّ وَجلّ» ندارد ما : و قیامش بر آن است .

۱۷ - مو : استوار دل وی باشد بر دو طرف قضا امّا عطاء و امّا قضاء.

سرِّش بر نظارهٔ اَحْوال ، امّا جلال ، و امّا جمال . چنان که اگر به مَنْع واقف شود ، { مو . ۲۷ } و یا به عَطا سابق شود ، به نزدیك رِضای وی مُتَساوی باشد . و اگر به آتش هیبت و جلال حقّ بسوزد ، و یا به نور لُطْف و جمال وی بفروزد ، سوختن و فروختن به نزدیك دلش یکسان شود . ازآن چه وی را شاهد حقّ است . و آن چه از وی بُود ، وی را همه ۵ نیکو بُوَد . اگر به قضای وی رضا دارد .

و از امیر المؤمنین حسین بن علی - رَضِیَ اللّه عنه و کَرّم اللّه وَجْهَهٗ - پرسیدند از قول بوذر غفاری - رَضِیَ اللّهُ عَنْهٗ - که گفت : « اَلْفَقْرُ اِلَیّ اَحَبُّ مِنَ الغنی وَالسُّقْمُ اَحَبُّ مِنَ الْصِحَّة . » فقال : « رَحِمَ اللّهُ - اَبا ذَرٍّ ! اَمّا اَنا فَاَقُولُ مَنْ اَشْرَفَ عَلی حُسْنِ اِخْتِیارِ اللّه . لَمْ یَتَمَنَّ اِلاّ ما اِخْتارَ اللّهُ لَهٗ . » : « درویشی به نزدیك من ۱۰ دوستر از توانگری ، و بیماری دوستر از تندرستی . » حُسَین - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - گفت : «رحمت خدای بر بُوذَرّ باد ! امّا من گویم هر کرا بر اختیار خدای اِشْراف افتد ، { ما ۲۲۷ } هیچ تمنّی نکند ، به جز آن که حقّ - تعالی - وی را اختیار کرده باشد . »

و چون بنده اختیار حقّ بدید ، از اختیار خود اعْراض کرد . از همه اندوهان برست ، و این اندر غیبت درست نیاید که این را حضور باید. « لِأَنّ الرِّضا لِلأَحْزانِ نافِیَةٌ وَ لِلْغَفْلَة ۱۵ مَعافِیَةٌ. » : « رضا مرد را از اندوهان برهاند ، و از چنگ غَفْلَت بر باید . » و اندیشهٔ غیر از دِلَش بزداید ، و از بَنْد مَشَقّت ها آزاد گرداند ، که رضا را صفت رهانیدن است .

---

۲ - ما ، مو : متساوی بود .
۳ - ما ، به نور و لطف و جمال وی بیفروزد و سوختن افروختن.
٤ - ما ، مو : یکسان بُوَد ازانکه او (مو : اورا) مو : اورا.
۵ - ما ، مو : از « اگر » تا « دارد » ندارد.
٦ - ما ، مو : از امیر المؤمنین حسن بن علی رضی اللّه عنهما پرسیدند.
۷ - مو : ابوذر غِفاری ما : وَ السُّقْمُ اَحَبُّ اِلیّ مِنَ. ۸ - ما: فَاَباذَرّ اَمّا مو : اِخْتیار اللّه لَهٗ.
۹ - ما ، مو : دوستر است از توانگری
۱۰ - مو : دوستر است از ما ، مو : ابوذرّ باد.
۱۱ - ما : می گویم هر کرا بر اختیار حقّ اِشراف حقّ افتد.
۱۲ - مو : اورا اختیار . ۱۳ - ما ، مو : و از اختیار نمود ما ، مو : از همه اندوه.
۱٤ - ما ، مو : و این معنی اندر . ۱۵ - ما ، مو : معافیَةٌ مُعالَجَةٌ شافیَةٌ مو : از اندوهها.
۱٦ - ما ، مو : آزاد کند که .

اما حقیقت مُعاملات رضا ، پسنده کاری { ژ ۲۲۱ } بنده باشد به علمِ خداوند - عزّ وَ جلّ - ، و اعتقاد وی ، که خداوند - تعالی - در همه { مو ۲۷۱ } اَحوال بدو بینا است .

و اَهلِ این بر چهار قسمتند : گروهی آنان که از حقّ - تعالی - راضی اند به عَطَا ، ۵ و آن مَعْرِفَت است . و گروهی آنان که راضی اند به نَعْما ، و آن دنیا است . و گروهی آنان که راضی اند به بلا ، و آن محَن گوناگون است . و گروهی آنان که راضی اند به اصْطفا . و آن مَحبّت است .

پس آن که از مُعْطی به عَطا نگرد ، آن را به جان قبول کند . و چون قَبول کرد ، کُلْفَت و مَشَقّت از دل زایل شود . و آن که از عَطا به مُعْطی نگرد ، به عَطا بازمانَد ، و به تکلّف ۱۰ راه رضا رَوَد . و اندر تکلّف ، جمله رنج و مَشَقّت بُوَد . و مَعْرِفَت آن گاه حقیقت بُوَد ، که بَنْده مُکاشف بُوَد اندر حقّ مَعْرِفَت . چون مَعْرِفَتِ وی را حَبْس و حجاب باشد ، آن مَعْرِفَت ، نَکْرَت بُود ، و آن نعمت ، نَقْمَت ، و آن عَطا ، غَطا .

و باز آن که به دُنْیا از وی راضی شود ، وی اندر هلاك و خسران بُوَد . و آن رضای وی به جُمله { ما ۲۲۸ } نیران بُوَد . ازآن چه با سرها بدان نیرزد که دوستی خاطر بدان ۱۵ گمارد ، و یا هیچ گونهٔ اندوه آن بر ضمیرش گذر کند . و نعمت، آن نعمت بُوَد که مُنعِم دلیل بُوَد .چون از مُنعِم حجاب باشد ، آن نعمت بَلا بُوَد .

و باز آن که به بلا از وی راضی باشد ، آن بُوَد ، که اندر بَلا، مُبْلی را بیند . و مَشَقّت آن به مُشاهَدَت مُبلی بتواند کشید ، و رنج آن به مَسرّت مُشاهَدَت دوست ، به رنج ندارد .

---

۱ - ما، مو : و امّا . ۱و۲ - ما، مو : باشد که بداند منع وعطا به علم خداوند تعالی و اعتقاد .
۲ - ما، مو : اندر همه احوال .
٤ - ما، مو : این معنی بر چهار قسم اند . مو : از حقّ راضی باشند به عطا دادن .
۸ -ما ، مو : و چون به جان قبول کرد . ۹ - ما، مو: از دلش زایل گردد ما : باز ماند بتکلّف.
۱۱ - ما : و چون معرفت .
۱۲ - مو : نَقْمت بُوَد. ١٤ - مو : بجمله اندوه بُوَد از آنچه دنیا با سرها ما ، مو : خاطر بران .
۱۵ - ما، مو: آنگاه نعمت بود .
١٦ - مو : و چون از منعم . ۱۷ - ما : باشد آن که اندَر بلا. ۱۸ - ما : میلی بتواند

{ مو ۲۷۲ } و باز آن که به اصْطفای دوست ، راضی باشد ، آن محبّان وی اند که اندر
رضا و سَخَط ، هستی ایشان عاریت بُوَد ، و منازلِ دل های ایشان به جز حضْرت نباشد ، و
سرا پردهٔ اسرار ایشان جز در روضهٔ اُنس نه . حاضرانی باشند غایب ، و وحْشیانی عرْشی ،
و جسْمیانی روْحانی . موَحّدانِ ربّانی { ژ ۲۲۳ } دلِ از خَلْق گسسته ، و از بند مقامات
۵ و احوال جسته ، و سرّ از مکوّنات گسسته ، و مر دوستی را میان در بسته . کَما قال
اللّهُ - تَعالی : « لایَمْلکُونَ لأنْفُسِهِمْ ضَراً وَلا نَفْعاً ولایَمْلکُونَ موْتاً و لاحَیوةً وَ
لا نُشُوراً . » پس رضا به غیر، خسران بُوَد ، و رضا بدو رضوان . از آن چه رضا بدو ،
مَلْکی صریح ، و بدایت ، عافیت بُوَد . و قالَ النَبیُّ - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلّمَ - : مَنْ لَمْ
یَرْضَ بِاللّهِ وَ بِقَضائه شَغَلَ قَلْبَهُ وَ تَعَبَ بَدَنَهُ . » : « آن که بدو و قضای وی راضی
۱۰ نباشد، دلش مَشْغول بُوَد به اسباب نصیب خود، و تَنش رنجه به طَلَب آن . و اللّهُ اَعْلَمُ .

فصل : و اندر آثار است که موسی گفت - عَلَیْهِ السّلام - : « اَللّهُمَّ دلّنی عَلی
عَمَلٍ إذا عَمِلْتَ رَضیتَ عَنّی. » فقال: « انَّكَ لاتُطیقُ { ما ۲۴۳ } ذلكَ یامُوسی . »
فَخَرَّ موسی - عَلَیْه السّلامُ - ساجداً مُتَضَرعاً . فَأَوحی اللّهُ اِلَیْه : « یا ابْنَ
عمْران ! اِنَّ رِضائی فی رِضاكَ بِقَضائی . » : «بار خدایا ! مرا راه نمای به کرداری
۱۵ {مو ۲۷۳} که چون آن بکنم ، تو از من راضی گردی . » خداوند - عزَّ وَ جَلَّ -
گفت : «یا موسی ! تو آن بنتوانی کرد . » موسی سَجْده کرد و تَضرُّع نَمود .خداوند -
تَعالی- بدو وَحی فرستاد : « یا پَسَر عمران ! رضا و خشنودی من از تو اندر رضای تو
است به قضای من » یعنی چون بنده به قضاهای حقّ راضی باشد ، علامت آنْ بُوَد که
خداوند - تَعالی - از وی راضی است .

---

۱ - ما، مو : دوست از وی راضی . ۲ - ما: ایشان غایت بُوَد. ما ، مو : حضرت تنزیه نباشد. ۳ - مو : اندر روضهٔ ما : غایب و حشیانی . ٤ - ما، مو: جسمیان روحانی و موحدان ما : از خلق بسته (مو : رسته). ٥ - ما، مو: ازمکوّنات رسته و مرحقّ را کمر (مو : میان) اندر بسته و منتظر لطف دوست را نشسته قال اللّه... ۷ - ما : بدور رضوان ما، مو : صریح است . ۸ - ما، مو: و رسول گفت ... ۹ - ما: « وَ تعَبَ بدَنَهُ» ندارد. ما، مو : و آنکه به خداوند و به قضای او .
۱۰ - ما، مو : « واللّه اعلم » ندارد. ۱۱ - ما، مو: اندر آثار آمده است که گفت موسی علیه السّلام الهی .
۱۲ - ما، مو : فقال اللّه تعالی اَنك
۱۳ - مو : «علیه السّلام » ندارد. ۱۵ - ما، مو: راضی شوی خداوند جلّ جلاله. ما، مو : نتوانی کرد .
۱٦ - ما، مو : و خدای عزّ و جلّ بدو وحی فرستاد که . ۱۷ - ما، مو : اندر آنست که به قضای من راضی باشی .
۱۷، ۱۸ - ما، مو: قضای حقّ راضی باشد.

بِشْرحافی از فُضَیل عیاض -رَضِیَ اللّهُ عَنهُما - پرسید که : « زُهد فاضل تر یا رضا ؟» فُضَیل گفت : « اَلرِّضا اَفضَلُ مِنَ الزُّهْد ، لأنَّ الرّاضِی لایَتَمَنّی فَوْقَ مَنْزِلَته .» : « رضا فاضل تر از زُهد، از آن چه راضی را تمنّی نباشد، و زاهد صاحب تمنّی بُوَد.» یعنی فَوْقِ مَنْزِلَتِ زُهْد، منزلتی دیگر هست که زاهد را بدان منزلت تمنّی بُوَد.یعنی ۵ فوق رضا هیچ منزلتی نیست تا راضی را بدان تمنّی افتد. پس پیشگاه فاضل تر از درگاه .

و این حکایت دلیل است { ژ ۲۲۳ } بر صحّت قَولِ مُحاسِبی - رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْه - ، که : رضا از جُملهٔ احوال است و از مَواهِب ذوالجلال نه از مَکاسِبِ بنده و احتیال . و نیز احتمال کند که راضی را تَمَنّی نباشد .

و از پیغامبر - صَلَّی اللّهُ عَلَیْه وَسَلَّمَ - می آید که اندر دعواتش گفتی : « أَسْأَلُكَ الرِّضا بَعْدَ القَضا .» ۱۰ : « بار خدایا ! از تو خواهم که مرا راضی داری از پسِ آن که قضا به من آید .» یعنی : مرا به صفتی داری که چون قضای مُقدّرِ تو به من آید ، مرا به ورود خود راضی یابد . { مو ۲۷٤ } اینجا دُرست شد که رضا قبل ورود القضا دُرست نیاید . از آن چه آن عَزْم باشد { ما ۲٤٤ } بر رضا و عزم رضا عَینِ رضا نباشد .

ابو العبّاس بن عطا گوید - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - : « اَلرِّضا نَظَرُ الْقَلْبِ إلی قَدیمِ ۱۵ اِخْتیارِ اللّه لِلْعَبْد .» : « رضا نَظَر دل بُوَد به اختیار قدیم- خدای وَ حَکْمی مر بنده را .» یعنی هر چه به وی رسد داند که این را ارادتی قَدیم و حُکْمی سابق است . بر من مضطَرِب نگردد ، و خرّم دل باشد . و حارث مُحاسبی صاحب مَذْهَب گوید- رضی اللّه عنه - : « اَلرِّضا سُكُونُ الْقَلْبِ تَحْتَ مَجاری الأَحْكام.» : « رضا سکونِ دلِ

۱- ما : فضیل بن عیاض مو : فاضل تر است یا رضا . ۲- ما : فضیل رحمة اللّه علیه گفت مو : فوق منزلة.
۳- ما ، مو: از زهد است . مو :تمنّا نباشد... تمنّا بود . ٤- مو : تمنّا بود یعنی و فوق .
۵- مو : بدان تمنّا افتد ما، مو : پایگاه . ۷- ما، مو : و از مواهب است نه مکاسب بنده و منازل و نیز احتمال .
۸- ما، مو : تمنّا نباشد. ۹- مو : و از پیغمبر مو : آمده است که اندر دعوتش گفتی.
۱۰- ما، مو : از تو می خواهم .
۱۰و۱۱- ما : که قضائی بیاید ، مو : که قضا بیاید به من.
۱۱- ما، مو : قضا از تو بیاید مقدّر مرا. ۱۲- ما: قبل الورود القضا. ۱۳- مو : عزم باشد به رضا.
۱٤- مو : و ابو العبّاس... ۱۵- ما، مو : خدای مر بنده را .
۱۶- ما، مو : این را ارادت قدیم و حکم سابق بوده است بر من و .
۱۷- ما، مو : و خورّم دل شود . ۱۸- ما: گوید رحمة اللّه

بُوَد اندر تحت مجاری احکام . » بدان چه باشد . و اندر این، مَذْهَبِ وی قوی است . ازآن چه سُکون و طُمَأ نینت دِل از مَکاسب بنده نیست ، که از مَواهب خدای است – جَلَّ جَلالَهُ – . و دلیل کند که : رضا از احوال بُوَد نه از مقام .

گویند که عتبة الغلام شبی نخفت و تا روز می گفت : « اِنْ تَعَذِّ بْنی فَأَنَا لَكَ ۵مُحِبٌّ و اِنْ تَرْحَمْنی فَأَنَا لَكَ مُحِبٌّ .» : « اگر مرا به دوزخ عذاب کنی، دوست توام ، و اگر بر من رحمت کنی ، دوست توام . » یعنی اَلَم عَذاب و لَذّت نعمت بر تن بُوَد ، و قَلَقِ دوستی اندر دل . و این مر آن را مَضارّت نکند . و این سخن تأکید قول مُحاسبی است ، که رضا نتیجهٔ مَحَبّت بُود ، که مُحِبّ راضی بُود بدان چه محبوب کند . اگر عذاب دارد با دوستی خُرّم بُوَد ، و اگر در نِعْمت بُوَد ، { مو ۲۷٤ } از دوستی محجوب نگردد . و ۱۰ اختیار خود بُوَد اندر تحت مجاری احکام . »

اَبُو عُثْمان حیری گوید – رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ – : « مُنْذُ اَرْبَعینَ سَنَةً ما اَقامَنی اللّهُ فی حالٍ فَکَرِهْتُهُ ، وَ ما نَقَلَنی إلی غَیْرِهِ فَسَخَطْتُهُ.» : « چهل سال است تا خداوند – تَعالی – مرا اندر هر حال که داشته است ، مُکْرِه نبوده ام ، و از هیچ حال مرا به حال دیگر ، نَقْل نکرده است ، که من اندر آن حال ساخِط بوده ام .» و این اشارت { ما ۲٤٥ } به ۱۵دوام رضا و کمال مَحَبّت بُوَد .

و اندر حکایات مَشْهور است که درویشی اندر دجله گرفتار شد ، و سِباحَت ندانست . یکی گفت از کناره یی که : « خواهی تا کسی را بیاگاهانم تا تُرا بر کشد» . گفتا : « نه ! » گفت : «خواهی تا غرقه شوی ؟ » گفتا : « نه ! » گفت : « پس چه خواهی ؟ » گفت : « آن چه حقّ خواهد . مرا با خو است چه کار است ؟ »

---

۱ –ما: اگرچه سکون . ۲ – ما، مو : که از مواهب حقّ است و دلیل کند که ، ژ: « که » ندارد. ٤ – مو: و گویند. ٦ – مو : رحم کنی . مو : و فلق دوستی اندر . ۷ – ما، مو: مَضَرّت نکند و این تأکید قول .
۸ – ما، مو : اگر در عذاب با دوستی محجوب نگردد و خورّم . ۹و.۱۰ – ما، مو : فرونهد.
۱۱ – ما، مو : و ابو عثمان حیری گوید رحمة اللّه علیه. ۱۲ – ما، مو : و چهل ساله است که خداوند مرا اندر . ۱۳ – ما ، مو : داشته است گازه (مو: کاره) نبوده ام ، و مرا از هیچ حالی به حال دیگر .
۱٤ – مو : اشارت است به . ۱٦ – ما: و سیاحت ندانست .
۱۷ – بیاگاهانم که بیرون آردت گفت ، ما : تا بُرون آردت گفت .
۱۸ – ما، مو: پس خواهی تا غرق شوی گفت. ۱۹ – ما : چه کار باشد (مو : ندارد)

و مشایخ را - رَضِیَ اللّهُ عَنهُ - اندر رضا ، سخن بسیار است به اختلاف عبارات . امّا قاعده ، این دو اصل است که یاد کردم ، و ترک تطویل را بر این اختصار کردم . امّا اینجا باید که فرق میان مَقام و احوال بگویم ، و حدود آن بیارم ، تا بر تو و خوانندگان کتاب ، ادراکِ این مَعانی آسان تر شود . و این حدّ را بدانند . اِنشاءَ اللّهُ .

۵ اَلْفَرْقُ بَیْنَ المَقامِ وَالْحالِ :

بدان که این دو لَفظ مستعمَل است اندر میانِ این طایفه ، و جاری اندر عباراتشان ، و متداولِ اندر علوم ، و بیانِ محقّقان .و مَر طالب را از علمِ این { مو ۲۷۶ } چاره نیست . و این باب نه جای اثباتِ این حدّها بُوَد . امّا چاره نبُوَد از معلوم گردانیدنِ این اندرین مَحلّ . وَ اللّهُ اَعلَمُ .

۱۰ بدان که مُقام به رَفع میم ، اِقامت بُوَد . و به نَصب میم مَحَل اقامت . این تَفصیل و معنی در لَفظ مَقام سَهو است و غلَط . در عربیّت مُقام به ضمّ میم اقامت باشد و جای اقامت باشد . و مَقام به فَتح میم ، قیام باشد و جای قیام ، نه جای اقامت بنده باشد { ژ ۲۲۵ } اندر راهِ حقّ ، و حقّ گزاردنِ و رعایت کردنِ وی مر آن مَقام را ، تا کَمال آن را ادراک کند. چندان که صورت بندد بر آدمی و روا نباشد که از مَقام خود اندر گذرد ، { ما ۲٤٦} بی ۱۵ از آن که حقّ آن بگزارد .چنان که ابتدای مقامات توبه باشد ، آنگاه انابت،آنگاه زُهد ،

---

۱ - ما ، مو : رحمة اللّه علیه اندر . ۲ - ما ، مو: براختیار کردم و گفتم.
۳ - مو : احوال و مقام بگویم .
۳و٤ - تا بر تو و بر خوانندگان ادراك این معنی آسانتر .
٤ - انشاء اللّه عزّ و جلّ. ٦و۷ - مو : و جاری اند اندر عبارات ایشان و متداول اند اندر علوم .
۷ - ما ، مو : و طالبان این علم را ازین چاره نیست .
۸ - ما ، مو : و امّا این باب نه . ۹ - ما ، مو : و باللّه التّوفیق والعون والعصمة .
۱۰ - ما ، مو : اقامت بنده . ما ، مو : محلّ اقامت بنده.
۱۳ - ما : و حقّ گذاردن .
۱٤ - مو : چنان که صورت بندد .
۱٤و ۱۵ - ما : گذرد آنگاه توکلّ و مانند بی آنکه توکلّ و مانند این روا نباشد که حق آن (مو: حاشیه)

آنگاه تَوَکُّل ، و مانند این . و رَوا نباشد که بی توبه دعوی انابت کند ، و بی زُهْد دَعْوی تَوکُّل کُند . و خُدای تعالی ما را خَبَر داد از جِبْرئیل - عَلَیْهِ السَّلامَ - که وی گفت : « وَ ما مِنّا الاّ لَهُ مَقامٌ مَعْلُومٌ » : « هیچ کس نیست از ما الاّ او را مَقامی مَعْلوم است . و باز حال، معنیی باشد که از حقّ به دل پیوندد ، بی آن که از خود آن را به کسب ، ۵ دَفْع توان کرد ، چون بیاید . و یا به تکلّف جَذْب توان کرد ، چون برود .

پس مَقام عبارت بُوَد از راه طالب و قَدَمگاه وی اندر مَحلِّ اجتهاد ، و دَرجَت وی به مقدار اکْتسابش اندر حَضْرَت حَقّ - تَعالی - . و حال عبارت بُوَد از فَضْلِ { مو ۲۷۷ } خُداوَند - تَعالی - و لطف وی به دل بنده بی تَعَلّقِ مُجاهَدَت وی بدان . از آن چه مَقام از جُملهٔ اَعْمال بُوَد وَ حال از جُملهٔ اَفْضال . و مَقام از جُملهٔ مَکاسب . و حال از جُمْلهٔ مَواهب . ۱۰ پس صاحب مَقام به مُجاهَدَت خود قایم بُوَد ، و صاحب حال از خود فانی بُوَد . قیام وی به حالی بُوَد که حقّ - تَعالی - اندر وی آفریند .

وَ مَشایخ - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُم - اینجا مُخْتَلِفَند : گروهی دوام حال روا دارند . و گروهی روا ندارند . و حارِث مُحاسبی - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - دوام حال روا دارد و گوید : «مَحَبَّت و شَوق و قَبْض و بَسْط جمله احوالند . اگر دوام آن روا نباشدی ، نه مُحِبّ ، ۱۵ مُحِبّ باشدی ، و نه مشتاق ، مُشْتاق . » و تا این حال بنده را صفت نگردد ، اسْمِ آن بر بنده واقع نشود .و از آن است که وی رضا را از جُملهٔ اَحْوال گوید . و اشارت آن چه ابو عثمان گفته است بر این است : { ما ۲٤۷ } « مُنْذُ اَرْبَعینَ سَنَةً ما أقامَنی اللّهُ عَلی حالٍ فَکَرِهْتَهُ . » وَ گروهی دیگر حال را بَقا و دَوام روا ندارند . چنان که جُنَید - رَضِیَ اللّه عَنْه - گوید : « اَلأحْوالُ کَالْبُرُوقِ فَإنْ بَقِیَتْ فَحَدیثُ النَّفْسِ . » :

---

۱ - ما، مو : و مانند این روا نباشد ما، مو: کند و بی انابت دعوی زهد کند . ۲ - ما، مو: و خدای عزّ و جلّ ما را خبر کرد ازجبرائیل. ۳ - مو : و ما الاّ که اورا مقام معلوم . ٤ - ما : از خود و آنرا، ما : دفع تواند کرد. ۵ - ما ، مو: جلب توان کرد . ٦ - ما : و درجهٔ وی مقدار اکتسابش.

۷ - ما، مو : خداوند و لطف وی. ۸ - ما، مو : مجاهدات وی بدان . ۹ - مو : مکاسب بُود و حال .

۱۰ - ما : و قیام وی به . ۱۲ - ما : رحمهم اللّه . ۱۳ - ما : رحمة اللّه علیه.

۱٤ - ما، مو : و اگر دوام آن روا نباشد . ۱۵ - مو : مشتاق باشدی . ما، مو: اسم آن بر وی واقع نشود.

۱٦ - ما : ابوعثمان گفت ، مو : بدین است .

۱۷ - ما : و گروه . ۱۸ - ما : جنید رحمة اللّه علیه . ۱۹ - ما : چون برقها باشد.

« احوال چون بُرُوق باشد که بنماید و نپاید ، و آن چه باقی شود ، نه حال بُوَد که آن حدیث نَفس وَ هَوسِ طَبْع باشد.» و گروهی گفتند اندر این معنی: «أَلْأَحوالُ کَاسْمِها یَعْنی انَّها کَماَ تَحِلُّ بِالْقَلْبِ تَزُولُ» : « حال چون نام وی است ، یعنی اندر حال حُلول ، به دلِ مُتّصل بُوَد ، و اندر ثانی حال زایل گردد.{ مو ۲۷۸ } و هر چه باقی شود ، صِفَت گردد .و قیام صِفَت بر موصوف بُوَد . و باید که موصوف کاملْ تر از صِفَتِ وی باشد و این مَحال باشد .

و این فرق بدان آوردم تا اَنْدر عباراتِ این طایفه ، و اندر این کتاب ، هر جا که حال و مَقام بینی، بدانی که مُراد بدان چه چیز است؟ و در جمله بدان که رضا نهایت مقامات است ، و بدایتِ اَحْوال . و این مَحلّی است که یك طَرَفَش دَر کَسْب و اجتهاد است ، و یکی در مَحَبّت وَ غَلَیانِ آن . و فَوْقِ آن مقام نیست ، و اِنقطاعِ مُجاهَدَت اندر آن است . پس ابتدای آن از مَکاسِب بُوَد ، و انتهای آن از مَواهِب . اکنون احتمال کند که آن که اندر ابتدا رضای خود به خود دید ، گفت : « مَقام است . » و آن که اندر انتها رضای خود به حقّ دید ، گفت : « حال است . » این است حُکْمِ مَذْهَبِ مُحاسبی اندر اَصْلِ تصوّف .

امّا اندر مُعامِلات خلافی نکرده است ، به جُز آن که مُریدان را زَجْری کردی ، از عبارات و مُعامِلاتی که مَوْهُوم و خَطا بودی ، هر چند اَصْلِ آن دُرُست بودی . چنان که : روزی ابو حمزهٔ بَغْدادی که مُرید وی بُود ، به نزدیك وی { ما ۲٤۸ } اندر آمد . مردی مُستَمِع و صاحبِ حال بُود. و حارث ، شاه مُرغی داشت { ژ ۲۲۷ } که بانگ کردی . اندر آن ساعت بانگی بکرد . بُوحَمْزَه نعره یی بزد . حارث برخاست و کارد بر گرفت و گفت :

---

۱ - مو : باقی باشد . ما : گروهی گفته اند.
٤ - ما، مو : صفت به موصوف باشد.
٥ - ما، مو : و این همه مَحال.
٦ - مو : بدان آورده ام تا اندر .
۷ - ما : نهایات مقامات است.
۹ - ما ، مو : مجاهدات از آن است .
۱۰ - مو : احتمال کند آنکه .
۱۱ - مو : مقام این است . ۱۲ - ما : گفت این است حکم ... ما : تصوّف رحمة الله علیه مو : رضی الله عنه . ۱۳ - مو : مُریدان را زَجْر کردی .
۱٤ - مو : و معاملات که . ۱٥ - ما، مو : و مرد مستمع
۱۷ - مو : ابوحمزه نعره یی ، مو : و کاردی بر گرفت.

« کَفَرْتَ ! » قصدِ کشتنِ وی کرد. مُریدان در پای شیخ افتادند ،{ مو ۲۷۹ } و وی را از وی جدا کردند . بُو حَمْزه را گفت : « اَسْلِمْ یا مَطْرُودَ ! » گفتند : « اَیُّهاَ الشَّیْخُ ! ما جُمله وی را از خَواصِّ اولیا دانسته ایم ، و از جُمْلهٔ موحّدان دانیم . شیخ را با وی تَرَدُّد از کجا است ؟ » حارث گفت : « مرا با وی تَرَدُّد نیست ، و اندر وی به جُز خوبی دیدار نه . و

۵ باطنِ وی را به جُز مُسْتَغْرقِ توحید نمی دانم . امّا وی را چرا چیزی باید کرد که مانِنده باشد به اَفْعال حُلولیان ، تا از مَقالت ایشان اندر مُعامَلَتِ وی نشانی باشد . مُرغی که عَقْل ندارد ، و بر مجاری عادت و هوای خود بانگی کند .چرا وی را با حقّ سَماعِ افتد .و حقّ - تعالی - متجزّی نه ، و دوستان وی را جُز بر کَلام وی آرام نه ، و جُز به اسلام وی وَقْت و حال نه ، وی را به چیزها نُزول و حُلول نه ، و اتّحاد و امْتزاج بر قدیم روا نه . »

۱۰ چون بُوحَمْزَه آن دقّت نَظَر شیخ بدید گفت « اَیُّها الشَّیْخُ ! هر چند که من اندر اصل دَرُست بودم ، امّا چون فعِلَم مانِنده بود به فِعْل قَومی ، توبه کردم و بازگشتم . » و از این جِنْس وی را طُرَف بسیار است . و من مُخْتَصَر کردم . و این طریقی سخت ستوده است راه سلامت را بی تکسیر اندر صَحْو بر کمال . وَ پیغَمْبَر - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - گفت :« مَنْ کانَ یُؤْمِنُ باللّهِ و اَلیَوْمِ الآخِر ، فَلا یَقِفَنَّ مَواقِفَ اَلتُّهَم . » :

۱۵ « هر که به خدای ایمان دارد و به روز قیامت ، بر مَواقِف تُهمَت مَه ایستیدا . »

---

۱ - مو : و قصد کشتن　　ما ، مو : و اورا از او جدا کردند .

۲ - ما : وی را گفت .

۳و۴ - ما ، مو: از جملهٔ خواصّ اولیا و از جملهٔ موحّدان دانیم شیخ را با وی این تردّد از کجا پدیدار آمد.

۴ - مو : با وی ترددی نیست .

۵ - ما : می ندانم امّا چرا وی را چیزی.

۶ - ما ، مو : از مقامات ایشان اندر معاملات وی .

۷ - مو : بانگی میکند چرا وی را ناحقّ سماع افتد و حقّ عزّوجلّ .

۹ - ما ، مو : به چیزها حلول و نزول نه .

۱۰ - مو : چون ابو حمزه .　　۱۱ - ما : مانِنده بوده به . ژ : آن وقت .

۱۲ - ما ، مو : طرق طرفه بسیار است . مو : و این طریق سخت ستوده است و راه .

۱۳ - ما : اندر صحو او بر کمال (مو : ندارد).

۱۴ - مو : من کان عنکم یؤمن ، مو : فلایقف مَواقف　　مو : به خداوند ایمان (ما : در راه).

۱۵ - ما ، مو : قیامت ایمان دارد بر مواقف تهمت نایستد.

و من که- علیّ بن عثمان الجُلاّبی ام - ، پیوسته { ما ۲۴۹} از خدای - تعالی - { مو .۲۸ } بخواهم تا مرا چنین { ژ۲۲۸ } مُعامَلَتی دهد . و این با صُحْبتِ مُتَرسِّمانِ زمانه راست نیاید ، که اگر در مَعْصیتِ ریای ایشان موافقت نکنی ، دشمن تو گردند . « فَنَعُوذُ بِاللّه مِنَ الجَهْلِ وَالضَّلالَة . »

۵ { ۲ - قصّاریان (القَصّاریّة) }

امّا القصّاریة، تَوَلّی قصّاریان به ابی صالح حَمْدُون بن احمد بن عمّارة القصّار - رَضِیَ اللّه عَنْه - کنند .و وی از عُلَمای بزرگ بوده است ، و سادات این طریقت . طَریق وی اِظهار و نَشْرِ مَلامَت بوده است . و اندر فُنُونِ مُعامِلات او را کلام عالی است .وی گفتی - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - : « باید که تا عِلْم حَقّ - تَعالی - به تو نیکوتر از آن باشد که عِلْم خَلْق . » یعنی : باید که اندر خلأ با حقّ - تعالی - مُعامَلَت نیکوتر از آن کُنی که ۱۰ اندر مَلأ با خَلْق ، که حِجابِ اَعْظَم از حقّ شُغل دل تو است با خَلْق . و به بابُ المَلامَة اندر ابتدای کتاب بیاورده ام . بدان اختصار کردم مر تَرْکِ تَطْویل را .

و از نوادر حکایات وی یکی آن است که گوید : « روزی اندر جویبارِ حیرهٔ نیشابور می رفتم . نُوح نام عَیّاری بُود به فُتُوّت مَعْرُوف . و جُملهٔ عیّارانِ نیشابور در ۱۵ فَرمانِ وی بودندی .وی را اندر راه بدیدم . گفتم : « یا نُوح ! جوان مردی چه چیز است ؟ » گفت :« جوان مردیِ من خواهی یا از آنِ تو؟» گفتم : « هر دو بگوی . » گفت :

---

۱ - ما، مو : الجلاّبی ام رضی اللّه عنه مو : از خداوند.

۲ - مو : می خواهم تا مرا ما، مو : و این که آن با مترسّمان .

۳ - ما ، مو: نیاید اگر در معصیت و ریا به ایشان . ٤ - ما : و الضّلالة واللّه اعلم (مو : ندارد).

٦ - مو : و امّا القصّاریة ما، مو : ابی صالح بن حمدون... رحمة اللّه علیه .

۷ - بود وی از علمای بزرگ بود و سادات این طریق و طریقت وی . ۸ - ملامت بود . ما، مو : وی را کلام عالی است و وی .

۹ - ما: رحمة اللّه علیه که باید که علم حقّ تعالی. ۱۰ - ما، مو : اندر خلأ با حقّ معاملات .

۱۱ - مو: شغل دل تست بخلق و باب ملامت اندر .

۱۲ - مو : کتاب و احوال و حکایات او آورده ام (ما: ایم) .

۱۳ - ما: حکایت وی یکی مو : از جویبار حیرهٔ نیشابور .

١٤و١٥ - ما ، مو : نیشابور اندر حکم وی بودند. ۱۵ - مو : و وی را اندر.

« جوان مردیِ مَن آن است که این قبا بیرون کنم، و مَرَقّعه یی بپوشم، و مَعاملات آن بَرزَم ، تا صوفی شوم ، و از شُوم خَلْق اندر آن جامه از مَعْصیت بپرهیزم . و جوان مَردی تو آن که مَرَقّعه بیرون کنی تا تو به خَلْق ، و خَلْق به تو فِتنَه نگردید .پس جوان مردی { مو ۲۸۱ } من حفظ شریعت بُوَد بر اظهار ، و از آن تو حفظ حقیقت بُوَد بر اَسرار . » و این اصلی ۵ قوی است . بِاللّهِ العَوْن و التّوفیق .

{۳- طَیْفوریان (اَلطَّیْفوریّة}

امّا اَلطّیفوریّة : این گروه تَولّی به ابو یزید{ ما ۲۵۰ } طَیْفُور بن عیسَی البَسْطامی - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - کنند . و وی از رؤسای مُتصوّف بُود ، { ژ ۲۲۹ } و از کُبَرای ایشان . و طریق وی غَلَبه وَ سُکْر بود . و غَلَبۀ حَقّ - عزّ و جلّ - و سُکْر دوستی ۱۰ از جنسِ کَسْبِ آدَمی نباشد . و هر چه از دایرۀ اکْتساب خارج بُوَد ، بدان دَعْوت کردن باطل بُوَد ، و تقلید بدان مُحال . وَ لامُحاله صاحی را سُکْر صفت نباشد . و آدمی را در جَلْبِ سُکْر به خود سُلْطان نه . و سُکْران خود مَغْلوب بُوَد وی را به خَلْق التفات نَبوَد تا به صفَتی از اوصاف ، تَکَلّف پدیدار آید . و مَشایخ این طریقت برآنند که اقتدا جُز به مُسْتَقیمی که از دورِ اَحْوال رَسْته باشد ، دُرست نیاید .

۱۵ و باز گروهی روا دارند که کسی به تکلّف راه سُکر و غَلَبه سپَرد . ازآن چه که پیغمبر - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلّمَ - گفت : « اَبْکُوا فَاِنْ لَمْ تَبْکُوا فَتَباکُوا » :

۱- ما : که من قبا بیرون کنم . ما، مو: آن بورزم . ۲- ما، مو: و از شرم خلق . مو : این مرقّعه .
۳- مو : بیرون کشی . ما، مو: فتنه نگردند. ٤و۵- ما، مو : اصلی سخت قوی است واللّه اعلم .
۷- مو : و امّا ... ما ، مو : به ابی یزید طیفور بن سروشان (مو : بن سروشان) البسطامی.
۸- ما، مو : رحمة اللّه علیه ما، مو : متصوّفه بود .
۹- ما، مو : طریقت وی غلبه بود و ... ما ، مو : و غلبۀ شوق حقّ عزّ و جلّ و سُکر و دوستی از جنس دوستی . ۱۰- ما: اکتساب بیرون بود .
۱۱- ما، مو : بر آن مُحال . مو : آدمی را بدان جذب سُکر .
۱۲- ما، مو : و سُکر خود مغلوب باشد. ١٤- ما : راست نیاید.
۱۵- ما، مو : سُکر و غلبۀ سُکر سپرد (ژ : از آنجا که).

« یا بگریید و یا خود را به گریندگان ماننده کنید . » و این را دو وَجْه باشد ، یکی ماننده کردن خود را به گروهی مر ریا را . و این شِرْکِ صریح باشد . و دیگر خود را ماننده کردن ، تا حقّ - تَعالی - مگر وی را بدان دَرَجت رساند که خود را مانند آن قوم کرده است تا مُوافق باشد مرآن را ، که پیغمبر - صَلَّی اللّهُ عَلَیْه وَسَلَّمَ - گفته است : ۵ «مَنْ تَشَبَّهَ { مو ۲۸۲} بِقَوم فَهُوَ مِنْهُم . » پس هر چه در نوعِ مجاهَدات آید ، اندر راه بیارد و بَر درگاه امید می باشد ، تا خداوند - تعالی - دَرِ تحقیق و مَعانی آن بر وی گشاده گرداند ، که یکی از مشایخ گفت : « اَلْمُشاهَداتُ مَوارِیثُ الْمُجاهَداتِ . » گوییم مُجاهَدات اَنْدَر هَمَه معانی نیکو باشد . امّا سُکْر و غَلَبَه اندر تَحْتِ کَسْب نیاید تا به مُجاهَدات مر آن را جَلْب توان کرد . و عَیْنِ مُجاهَدَت مَر حَصُول سُکْر را علّت نگردد . و ۱۰ مُجاهدات اَنْدر حالِ صَحْو تَوان کرد . و صاحِبِ صَحْو را قِبلَه به قَبول سُکْر نباشد . و این مُحال باشد . پس اکنون من حقیقتِ سُکْر و صَحو را به اختلافِ مَشایخ { ز ۲۳۰ } بیان کنم ، تا اِشْکال برخیزد . اِنْشاءَ اللّه تَعالی .

أَلْكَلامُ فِي السُّكْرِ وَ الصَّحْوِ :

بدان - أَعَزَّكَ اللّهُ - که سُکْر و غَلَبَه عبارتی است که اَرْباب مَعانی کرده اند از **غَلَبَهٔ** ۱۵ **مَحَبَّت حقّ** - تعالی - ، و صَحْو عبارتی از **حُصُول مُراد**. و اهل معانی را اندر این مَعْنی سُخَن بسیار است .گروهی این را بر آن فضل می نهند. و گروهی بر خلاف آنان که

---

۱ -مو : بگریید یا خود را به گریه کنندگان ۲ - مو : مانند کردن خود را.
۳ - مو : ما : خود را مانند کردن حقّ تعالی.
۵ - ما ، مو: هر چه از انواع مجاهدات . ٦ - ما ، مو: تا خدای تعالی ما ، مو : و معانی بر وی او گشاده.
۷ - ما ، مو : گویم مجاهدات . ۸ - مو : تا به مجاهدت مر آنرا جلب تواند کرد.
۹ - ما ، مو : و عین مجاهدات مرحصول.
۱۰ - مو : باشد و اکنون من .
۱۱ - مو : مشایخ بیان کنیم تا اشکالش برخیزد.
۱٤ - ما ، مو : اسعدك اللّه تعالی که سُکر و غلبه عبارتست که .
۱٦ - ما ، مو : معانی سخن بسیار است گروهی آنرا برین مزیّت دهند و گروهی ...

سُکر را بر صَحو فضل نهند ، آن ابو یزید است - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ -. و متابعان او گویند که : « صَحْو بر تمکین و اعتدال صِفَت آدمیّت صورت گیرد . و آن حجابِ اَعْظَم بُوَد از حقّ - تَعالی - . و سُکْر بر زَوالِ آفت ، و نَقْصِ صِفات بَشَریّت ، و ذهابِ تدبیر و اختیارِ وی، و فنای تصرّفش اندر خود به بقای قوّتی که اندر او موجود است ، به خلاف ۵ جِنْسِ وی . { مو ۲۸۲ } و این اَبْلَغ و اَتَمّ و اَکْمَلِ آن بُود . چنان که داود - صَلَواتُ اللّه عَلیْه - اندر حالِ صَحو بود ، فعلی از وی به وجود آمد . خداوند - تَعالی - آن فعْل را به وی اضافت کرد و گفت :« و قَتَلَ داوُدُ جالُوتَ ». و مُصْطَفی - صَلّی اللّه عَلَیْه وَسَلَّمَ - اندر حالِ سُکر بود ، فعلی از وی به وُجود آمد .خداوند -تَعالی - آن فعْل را به خود اضافت کرد. قوله - تعالی- :« وَ مارَمَیْتَ اذْ رَمَیْتَ وَ لکنَّ اللّهَ رَمی فشتّانَ ما بَیْنَ ۱۰ عَبْدٍ وَ عَبْدٍ . » آن که به خود قایم بُوَد و به صِفاتِ خود ثابت ، گفتند : « تو کردی بر وجه کرامت . » و آن که به حقّ قایم بُوَد ، از صِفات خود فانی ، گفتند : « ما کردیم ، آن چه کردیم . »

پس اضافتِ فعل بنده به حقّ ، نیکوتر از اضافتِ فعل حقّ به بنده ، که چون فعْلِ حقّ به بنده مُضاف بُوَد ، بنده به خود قایم بُوَد . و چون فعْل بنده به حقّ { ما ۲۵۲ } مُضاف بُود ، ۱۵ به حقّ قایم بُوَد ،که چون بنده به خود قایم بُوَد، چنان بُوَد که داود را - عَلَیْه السّلام - یک نَظَر به جایی افتاد که می نبایست ، { ژ ۲۳۱ } یعنی بر زنِ اوریا ، تا دید آن چه دید . و چون به حقّ قایم بُوَد ، چنان بُوَد که مُصْطَفی - صَلّی اللّهُ عَلَیْه وَسَلَّمَ - یک نَظَر افتاد هم از آن جنْس ، زَنِ زید برزید حَرام شد . از آن چه آن در محلّ صَحْو بُود . و این دَر مَحَلّ سُکْر .

---

۱ - ما، مو : صَحْو را بر سُکر فضل نهند آن ابویزید است و متابعان وی که گویند . ۳ - ما، مو : حقّ و سُکر بر زوال آفت .

٤ - ما : اندر حقّ به بقای معانی و قوامی اندر وی مو : اندر حقّ به بقای معانی و قوّالی که اندر وی .

۵ - ما : و آن ابلغ و اتمّ و اکمل حال . ٦و۷ - ما : آن فعل ویرا بدو اضافت کرد، مو : آن فعل ویرا بدو اضافت کرد.

۷ - ما : و پیغامبر ما صلّی ...، مو : و پیغمبر ما صلّی ...

۸ - ما، مو: از وی در وجود آمد که خداوند عزّ و جلّ آن فعل اورا بخود.

۹ - ما : قوله (مو : و گفت) و مارمیتَ ما، مو : و آن که به .

١٤ - ما : که چون داود را . ١۵ - ما : یعنی بزن اوریا دید آنچه .

١٦ - ما : پیغامبر صلّی ... ، مو : پیغمبر ما را صلّی.

١۷ - ما، مو: از این جنس بر زن زید برزید، ما، مو : آن نظر در محلّ صَحْو بُود و این نظر در محلّ سُکر.

و باز آنان که صَحْو را فَضْل نهند بر سُکر ، و آن جُنَید است - رَضِیَ اللّه عَنْه - ، و مُتابعانِ وی . گویند : « سُکر مَحلِّ آفت است . { مو ۲۸٤ } از آن چه آن تشویش اَحْوال است ، و ذهابِ صِحّت و گُم کردن سر رشتهٔ خویش . و چون قاعدهٔ همه مَعانی طالب باشد یا از رُویِ فنای وی ، یا از روی بَقای وی ، یا از روی مَحْوَش ، یا از روی اثباتش . و ۵ چون صحیح الحال نباشد ، فایدهٔ تحقیق حاصل نشود . از آن چه دلِ اَهْلِ حقّ مجرّد می باید از کُلِّ مُثْبَتات .و به نابینایی هرگز از بَنْدِ اشیا راحت نباشد و از آفت آن رَستگاری نه . و ماندن خَلْق اندر چیزها بدونِ حقّ ، بدانست که چیزها را چنان که هست می نبینند . و اگر بینندی ، برهندی .

و دیدار دُرست بر دوگونه باشد : یکی آن که ناظر اندر شئ به چشم بقای آن نگرد . و ۱۰ دیگر آن که به چشم فنای آن. اگر به چشم بقا نگرد ، مَر کُلّ را اندر بقای خود ناقص یابد ، که به خود باقی نیند اندر حال بقاشان . و اگر به چشم فنا نگرد ، کُلّ موجودات اندر جَنْبِ بقای حقّ فانی یابد . و این هر دو صفت از موجودات مر او را اعراض فرماید . و آن ، آن بُوَد که پیغمبر گفت- صلّی اللّه عَلَیْه وَسَلّمَ - اندر حال دعای خود ، که :« اَللّهُمَّ اَرِنَا الأَشْیاءَ کَما هِیَ» .ازآن چه هر که دید آسود،و این معنی قول خدای است- عزّ و جلّ - : ۱۵ « فَاْعتَبِرُوا یا اُولی الأَبْصار» و تا ندید آزاد نگردد . پس این جمله جز اندر حال صَحْو دُرست نیاید ، { ما ۲۵۳ } و مر اهل سُکر را از این معنی هیچ آگاهی نه . چنان

---

۱ - مو : فضل نهد بر سُکر ما : رحمة اللّه علیه و .
۲ - ما ، مو: گویند که سُکر .
٤ - ما، مو : از روی وی و از روی بقای مو: از روی اثباتش چون .
۵ - ما، مو : نباشد تحقیق حاصل نشود .
۸ - ما : به بینندی (مو : می بینندی) برهندی .
۱۰ - ما، مو : بچشم فنای آن نگرد.
۱۱ - ما، مو : که اشیا به خود باقی نه بیند ما : ما : به چشم فنا بیند.
۱۲ - مو : و از موجودات این هر دو صفت مراورا ما، مو : و از آن ، آن بود .
۱۳ - ما، مو : پیغامبر صلّی ... گفت : اندر حال دعا که .
۱٤و۱۵ - ما : قول خدای عزّ و جلّ که گفت فاعتبروا.
۱۵ - ما، مو : و تا نه بینند اعتبار نگیرند پس .

که موسی - عَلَیهِ السّلام - اندر حال سُکر بُود ، { ژ ۲۳۲ } طاقت اظهار یکی تجلّی {مو ۲۸۵} نداشت، از هوش بشد. و رَسول - صَلّی اللّهُ عَلَیهِ وَسَلّمَ - اندر حال صَحْو بُود . از مکّه تا به « قابَ قَوسَینِ » در عَینِ تَجلّی بود . و هر زمان هُشیارتر و بیدارتر بود . و اللّهُ اَعلَمُ بالصّواب . شعر :

۵ شَرِبْتُ الرّاحَ کَأساً بَعْدَ کَأسٍ فَما بَعْدَ الشّرابِ وَ ما رَوِیْتُ

و شیخ مَن گفتی - و وی جُنَیْدی مَذْهَب بود - که« سُکْر بازی گاه کودکان است و صَحْو فناگاه مردان » . و من - که عَلیِ بن عُثْمانِ الجُلاّبی ام - می گویم : «بر مُوافَقَتِ شَیْخم - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْهِ که - کمالِ حالِ صاحبِ سُکْر، صَحْو ، باشد . و کَم ترین درَجه اندر صَحْو ، رؤیت باز ماندگی بَشَریّت بُوَد . » پَسْ صَحْوی که آفت نَماید ۱۰ بهتر از سُکْری که عَیْنِ آن آفت بُوَد .

و از اَبُو عُثْمانِ مَغْرِبی - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْهِ - حکایت آرند که اندر ابتدای حالَش بیست سال عَزْلَت کرد، چنان که حِسِّ آدمی نشنید ، تا از مَشَقَّت، بِنیَت وی بگداخت .و چشم هایش به مقْدارِ گذرگاه جَوالدوزی ماند ، و از صُورتِ آدمیان بگشت . از بَعْد بیست سال ، فرمانِ صُحبَت آمد و گفت : « با خَلْق صُحبَت کن ! » با خود گفت : « ابتدا صُحبَت ۱۵ با اَهْلِ خَدای و مجاورانِ خانۀ وی کنم ، تا مُبارَك تَر بُوَد » قَصْد مکّه کرد. وَ مَشایخ را به دلِ از آمدَنِ وی آگاهی بُود . به اِسْتقْبالِ وی بیرون شدند . وی را یافتند به صُورت مُبَدَّل شده، و به حالی که به جُز رَقَم خِلْقَت بر وی چیزی نا مانده بود! گفتند:« یا باعُثْمان ! بیست سال بر این صِفَت زیستی، {مو-۲۸٤} که آدَم و ذُرّیاتش اندر روزگار تو عاجز

---

۲ - ما ، مو : و از هوش بشد وَ خَرّ مُوسی صَعِقاً مظهر است و رسول ما ..

٤ - ما : « شعر» ندارد . مو: در حاشیه آمده است . ۵ - ما : فَما نَفَدَ ، مو : فما فَقَدَ..

۷- ما ، مو : و من گویم که . ۷و۸ - ما، مو : ... ام رضی اللّه عنه بر موافق شیخم که کمال صاحب .

۹ - ما : از رؤیت بازماندگی . ۱۱ - مو : المغربی ما، مو : حکایت می آرند که اندر ابتدای حال .

۱۲ - ما، مو : عزلت کرد اندر بیابانها ما، مو : تن وی بگداخت .

۱۳ - ما، مو : چشمهاش به مقدار سوفار جَوالدوزی ما، مو : آدمی بگشت .

١٤ - ما، مو : ... سالش فرمان صحبت آمد و گفتند . ۱۵ - ما، مو : و قصد مکّه کرد مشایخ را .

١٦ - ما : آگاهی دادند باستقبال او بیرون . ۱۷ - ما، مو : بجز رمق خلقت بر وی چیزی نمانده بود.

۱۸ - ما ،مو : بدین صفت زیستی که آدم و ذُرّیَتّشن .

شدند . ما را بگوی تا چرا رفتی ؟ و چه دیدی ؟ { ما ٢٥٤ } و چه یافتی ؟ و چرا باز آمدی ؟» گفت : « به سُکْری رفتم ، و آفتِ سُکْر دیدم ، و نومیدی یافتم ، و به عَجْز باز آمدم . » جملهٔ {ژ۲۳۳}مشایخ گفتند : « یا با عثمان ! حَرام است از پَسِ تو بر مُعَبّران عبارتِ صَحْو و سُکْر کردن ، که تو انصاف جُمله بدادی ، و آفَتِ سُکر باز نمودی . »

۵ پس سُکر جُمله پنداشتِ فَنا است در عَیْنِ بَقای صِفَت ، و این حجاب باشد . و صَحْو جُمله دیدار بَقا در فَنای صِفَت ، و این عَیْنِ کَشْف باشد . و در جمله اگر کَسی را صورت بندد که سُکر به فنا نزدیك تر بُوَد ، از صَحْو ، مُحال باشد . از آن چه سُکْر صفتی است زیادت بر صَحْو ، و تا اوصاف بَنْده روی به زیادَتی دارد ، بی خَبَر بُوَد . و چون روی به نُقصان نهد ، آنگاه طلاّب را بدو امیدی باشد . و این غایت حال ایشان است اندر صَحْو و ۱۰ سُکْر .

و از اَبُو یَزید - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - حکایتی آرند مَقْلوب . و آن آن است که : یحیی بن مُعاذ - رَضِیَ اللّه عَنْه - بدو نامه یی نبشت که : « چه گویی اندر کسی که به یك قطره از بَحْر مَحبّت مَسْت گردد ؟ » با یزید - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - جواب نبشت که : «چه گویی در کسی که جُمْلهٔ دریاهای عالَم شرابِ مَحبّت گردد و وی همه را در آشامد و ۱۵ هنوز از تشنگی می خَرُوشد ! »

و مردمان را صورت بندد که یحیی از سُکْر عبارت کرده است و با یزید از صَحْو . بر خلاف این است { مو ۲۸۷ } که صاحب صَحْو آن باشد که طاقتِ قطره یی ندارد و صاحبِ سُکْر آن که به مَستی همه بخورد و هنوز دیگرش باید . از آن چه شُرب آلتِ سُکْر باشد . جِنْس به جِنْس اولی تر . و صَحْو به ضِدّ آن باشد ، با مَشْرب نیارامَد.

---

۲ - ما ، مو : به سُکر رفتم . ۲و۳ - مو : بعجز آمدم . ۳ - مو : یا ابا عثمان حرام است .

٤ - ما ، مو : که عبارت صَحْو و سُکر کُنند. ۷ - مو : نزدیك تر است مُحال باشد از صَحْو.

۸و۹ - ما : و چون روی به آن صورت نهد .

۱۱ - ما : از ابو یزید رحمة اللّه علیه حکایتی آرند که مغلوب بود (مو: که مقلوب بود).

۱۲ - ما ، مو : معاذ رحمة اللّه علیه بدو نامه نوشت ما : که یك قطره.

۱۳ - ما ، مو : محبّت بخورد و مست . ما ، مو : با یزید جواب باز نوشت .

١٤ - ما ، مو : اندر کسی که همهٔ دریاهای ... ما ، مو : جمله را بخورد و هنوز . ۱۷ - مو : قطره یی هم ندارد .

۱۸ - ما ، مو : به مستی همه را بخورد و نیز دیگر بایدش از آنچه شراب آلت .

۱۹ - مو : صَحْو به ضدّ آن بُوَد.

اَمّا سُکْر بر دو گونه باشد : یکی به شرابِ مَوَدّت ، و دیگر به کَاْسِ مَحَبّت . و سُکْرِ مَوَدّتی مَعلول باشد که تولّد از رؤیتِ نِعمَت بُوَد .و سُکْرِ مَحَبّتی بی علّت بُود { ما ۲۵۵ } که تولّد آن از رؤیت مُنعِم بُوَد .پس هر که نِعمَت بیند ، بر خود بیند، خود را دیده باشد ، و هر که مُنعِم بیند ، به وی بیند ، خود را ندیده باشد ، اگرچه اندر سُکْر باشد ، سُکْرش ، ۵ { ژ ۲۳٤ } صَحْو باشد .

و صَحْو نیز بر دو گونه است : یکی صَحْو بَرْ غَفْلَت ، و دیگر صَحْو بر مَحَبّت . و صَحْوی که غَفْلتی بُوَد ، آن حجابِ اعظم بُوَد . و صَحْوی که مَحَبّتی بُود ، آن کَشْفِ اَبیَن بُوَد . پس آن که مقرونِ غفلت بُوَد ، اگرچه صَحْو باشد ، سُکْر بُوَد . و آن که موصول مَحَبّت بُوَد ، اگرچه سُکْر بُوَد ، صَحْو باشد . چون اَصْل ، مُستَحکَم بُوَد ، صَحْو چون سُکْر ۱۰ بُوَد ، و سُکْر چون صَحْو . و چون بی اَصْل بُوَد همچنان. و فی الجمله صَحْو و سُکْر اندر قدمگاه مردان به علّت اختلاف معلول باشد . و چون سلطانِ حقیقت ، جمالِ خود بنماید ، صَحْو وَ سُکر هر دو طُفَیْلی نماید . ازآن چه اَطْرافِ این هر دو معانی به یکدیگر موصول است . و نهایت یکی بدایتِ دیگر یك باشد . و نهایت و بدایت جز اندر تفاریق {مو ۲۸۸ } صورت نگیرد . و آن چه نسبت آن به تفرقه باشد ، اندر حُکْم مُتَساوی باشد ، ۱۵ و جمع نَفْی تفاریق بُوَد . و اندر این مَعْنی گوید ، شعر :

إذا طَلَعَ الصَّباحَ بِنَجْمِ راحٍ	تَساوی فیه سَکْرانٌ وَ صاحٍ

و اندر سَرَخْس دو پیر بودند : یکی لُقْمان ، و دیگر اَبُو الفَضْل حَسَن - رَضِیَ اللّهُ عَنهُما - . روزی لقمان به نزدیك ابو الفضل اندر آمد . وی را یافت جزوی اندر دست .

---

۱ - مو : به شُرب مَوَدّت . ٤ - ما ، مو : چون به وی بیند مو : اندر سُکر بُوَد .

٦ - ما ، مو : و صَحْو نیز باشد بر دوگونه باشد. ما : و دیگر بر محبّت .

۷و۸ - ما ، مو : کشف اَبْیَن باشد مو : مقرون به غفلت ما ، مو : موصول به محبّت .

۹ - ما، مو : صَحْو بُوَد چون مو : چون سُکر باشد و .

۱۰ - ما ، مو : و چون بی اصل باشد هر دو بی فایده باشد.

۱۲ - ما ، مو : این هر دو معنی به یکدیگر . ۱۳ - ما، مو: بدایت دیگری باشد.

۱۵ - ما : گوید که شعر . ۱٦ - ما، مو : لِنجم راح .

۱۷و۱۸ - ما : رَحمَهُمَا اللّهُ عَلَیْهِما روزی .

۱۸ - مو : جزوی اندر دست گرفته.

گفت : « یا ابا الفضل ! اندر جَزو چه جویی ؟ » گفت : « همان که تو اندر تَرکِ ویی ! » گفت : « پس خِلاف چرا است ؟ » گفت : « خِلاف ، تو می بینی که از من می پرسی که چه می جویی ؟ از مَستی هُشیار شو ، و از هُشیاری بیزار گَرد ، تا خِلاف بر خیزدت . بدانی که من و تو چه می طلبیم ؟ ».

۵ پس طیفوریان را با جُنَیدیان این مقدار خِلاف رود که یاد کریم . { ما ۲۵۶ } و اندر معاملات ، مُطلَق مَذهَب وی ، تَرک صُحبَت و اختیار عُزلت بُوَد ، و مریدان را جمله این فرماید . و این طریقی مَحمُود و سیرتی ستوده است اگر { ژ ۲۳۵ } مُیَسّر شود . وَ هُوَ اَعلَمْ .

{ ٤ - جُنَیدیان (الجُنَیدیّه) }

۱۰ امّا الجُنَیدیّة تَولّی جُنَیدیان به ابو القاسمِ الجُنَیْد بن مُحمّد کنند - رَضیَ اللّهَ عَنهَ -. و اَندر وقتِ وی ، مراورا طاوُس العُلَماء گفتندی ، و سیّد این طایفه ، و امام الائمّهٔ ایشان بُود . طریق وی مَبنی بر صَحْو است ، بر عکس طَیْفوریان . و اختلاف وی گفته آمد . و مَعروف ترین مَذاهب و مَشهور ترین مَذهبِ وی است . و مَشایخ من - رَحمَهمَ اللّهَ - جُمله جُنَیْدی بوده اند . { مو ۲۸۹ } و جز این ، اندر کلمات اختلاف بسیار

۱۵ است ، وی را اندر مُعاملاتِ این طریقت . امّا من مَخافَت تَطویل را بر این اختصار کردم . و اگر کسی را باید که بیشتر از این بداند ، از جایی دیگر باید خواند ، تا بهتر مَعلوم شود که مَذهَبِ من اندر این کتاب اختصار است و ترک تطویل . بِاللّه العَونْ .

---

۱ - ما ، مو : چه می جوئی ؟ گفت همان تو اندر ترك اوئی . ۲ - ما ، مو : پس این خلاف مو : از من بپرسی . ۳ - ما: از هشیاری بیزاری پیدا کرد (مو : بیدار گرد). ۵ - ما : و اندر معاملت مطلق .
٦ - ما ، مو : جمله چنین فرماید و این طریق محمود . ۷ - ژ : اگر میسر شود ، ما ، مو : « وَهُوَ اعلم » ندارد. ۹ - ما ، مو :وَ اَمّا الجنیدیّه ... به ابا القاسم ... رحمة اللّه علیه . ۱۰ - ژ :مر ورا طاؤس العلماء.
۱۰و۱۱ - ما ، مو : الشان وی بود . ۱۲ - مو : معروفترین مذهب و .
۱۲و۱۳ - مو : و مَشایخ جمله جنیدی مذهب بوده اند . ۱۳و۱٤ - ما ، مو : اندر کلمات شان اختلاف بسیار است وراء اندر این طریقت امّا معاملت مخافت . ۱٤ - ما ، مو : اختصار کردم و باللّه و التّوفیق.
۱۵ - ما ، مو : تا بهتر از این معلوم شود. ۱٦ - ما : اختصاریست و ، ما ، مو: « باللّه العون » ندارد.

و اندر حکایات یافتم که چون حُسَین بن منصور اندر غَلَبهٔ خود از عَمْرو بن عُثمان تبرّا کرد . و به نزدیك جُنَیْد آمد – رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْه –.جُنَیْد وی را گفت :« به چه آمدی ؟ » گفت : « تا با شیخ صُحبت کُنَم . » گفت : « ما را با مجانین صحبت نیست ! که صُحْبَت را صِحّت باید ، که چون یافت کنی چنان باشد که با سَهْل تُسْتَری و با عَمْرو کردی . »
۵ گفت :«اَیُّهَا الشَّیخ ! الصَّحْوُ و السُّکْرُ صِفَتان لِلْعَبْد ، و مادامَ العَبْدُ مَحْجُوباً عَنْ رَبّه ، حَتّی فَنی اَوْصافَهُ . » : « صَحْو و سُکر دو صفت اند مر بنده را . و پیوسته بنده از خداوند خویش محجوب است تا اوصاف وی فانی شود . »
جُنَیْد گفت – رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ – : « یا ابن منصور ! اَخْطَأْتَ فی الصَّحْوِ وَ السُّکْرِ ، { ما ۲۵۷ } لأنّ الصَّحْوَ بِلا خِلافٍ ، عبارةٌ عَنْ صِحّةِ حالِ العَبْدِ مَعَ
۱۰ الحقّ ، و ذلكَ لایَدْخُلُ تَحْتَ صِفَةَ العَبْدِ و اکْتِسابِ الخَلْقِ . وَ أنَا أری یا ابْنِ مَنْصُورَ فی کَلامِكَ فُضُولاً کَثیراً ، وَ عِباراتٍ لاطائِلَ تَحْتَها . » : « خطا کردی اندر صَحْو و سُکْر ، از آن چه خِلاف نیست که صَحْو عبارت از صحّت حال است با حقّ . و این { ژ ۲۳٤ } اندر تَحْتِ صِفَت و اکتساب بنده اندر نآید . و من یا پسر مَنْصور اندر کلامِ تو فُضُول می بینم و عِباراتِ بی مَعنی . » { مو : ۲۹۰ } وَ هُوَ اَعْلَمْ .

۱۵　{۵ – نُوریان (النُّوریَّةُ) } :

امّا النّوریّة : تولّی نوریان به اَبی الحَسَن احمد بن مُحَمّد النُّوریّ – رَضِیَ اللّه عَنْه – باشد . و وی یکی از صُدُور عُلَمای مُتصوّف بود ، و مَشْهورتر از نور میانِ ایشان به مَناقِبِ لامِع و حُجَجِ قاطِع . و وی را اندر تَصَوُّفِ مَذْهبی پسندیده و قاعدهٔ گزیده است .

۱و۲ – مو : تبرّی کرد و بنزدیك جنید آمد جنید اورا گفت . ٤ – ما، مو : صحّت بباید که چون یافت صحبت کنی چنان باشد که با سهل بن عبداللّه تستری . ۵ – ما: و دوام العبد ، مو: و دام العبد.
٦ – مو : و پیوسته مر بنده را . ۷و ۸ – ما، مو : جُنَید گفت یا ابن منصور :
۹و.۱ – ما، مو : از « لأن الصّحو » تا « تحتها » ندارد . ۱۱ – ما ، مو : در صَحْو و سُکر خلاف نیست از آنچه که .
۱۲ – ما : با حقّ وَ سُکر عبارت است از فرط شوق و غایت محبّت و این اندر هر دو معنی در تحت ،ما ، مو : اندر نیاید.
۱۳ – ما، مو: تو فضولی می بینم و عبارت بی معنی واللّه اعلم بالصّواب . ۱۵ – مو : و امّا النّوریه .
۱۵و۱٦ – ما، مو : النّوری رحمة اللّه کنند وی یکی ما : متصوّفه بود. ۱٦ – ما ، مو : از نور و مذکور اندر میان .
۱۷ – ما، مو: مذهب پسندیده و قاعدهٔ گزیده قاعدهَ مذهبش.

قانون مَذْهَبَش تَفضیل تصوّف باشد بر فَقْر ، و معامِلاتَش مُوافِق جُنَید باشد . و از نوادرِ طریقت وی یکی آن است که اندر صُحْبَت ، ایثار حقّ صاحب فرماید بر حقّ خود . و صحبت بی ایثار حرام دارد و گوید : « صحبت مر درویشان را فریضه است ، و عُزلت ناستوده . و ایثارِ صاحِب بر صاحِب هَم فریضه .

۵ و از وی می آید که گفت : « إیّاکُمْ وَ العُزْلَةَ ، فإنَّ الْعُزْلَةَ مُقارَنَةَ الشَّیْطانِ . وَ عَلَیْکم بالصُّحْبَة . فَإنَّ فِی الصُّحْبَةِ رِضاءَ الرَّحْمنِ . » : « بپرهیزید از عُزلت که آن مقارنت شیطان است. و بر شما بادا به صحبت، که اندر صُحْبَت، خُشنودی خدای است – عزّ وَ جلّ – . » و اکنون من حقیقت ایثار را بیان کنم . چون به باب صحبت و عُزْلت رسم ، آنجا رُموزِ آن را شَرْح دهم تا فَوایِد عامّ تر شود .

۱۰ الکلام فی حقیقة الایثار :

قالَ اللّهَ – تَعالی – : « وَیُؤْثِرُونَ عَلی اَنْفُسِهِم وَلَو کانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ . » : «ایثار کنند اگرچه بدان حاجتمند باشند . » و نُزولِ این آیت اندر فقرای صَحابه بوده است { ما ۲۵۸ } بر خصوص .و حقیقت ایثار آن بُوَد که اندر صُحْبَت ، حَقِّ صاحب خود نگاه دارد ، و نصیبِ خود { مو ۲۹۱ } اندر نصیب وی فروگذارد . و رَنج بر خود نهد ، از

۱۵ برای راحَتِ صاحِبِ خود . « لأَنَّ ایثارَ الْقِیامَ بِمُعاوَنَةِ الأغْیارِ مَعَ اسْتِعْمالِ ما أَمرَ الجَبّارُ لِرَسُوله الْمُخْتار { ژ۲۳۷ }حَیْثُ قالَ اللّه تعالی : خُذِ العَفْوَ وَ اَمُرْ بِالعُرْفِ وَ اَعْرِضْ عَنِ الجاهِلِینَ . » و این مُشْرَح تر اندر بابُ آدابِ الصُّحْبَة بیاید .امّا مُراد اینجا ایثار است ، و این بر دو گونه باشد :

---

۱ – مو : و معاملتش موافق، ما : و از نوادر طریق وی. ۳ – ما : و گوید که صحبت .
٤ – ما : بر همه فریضه است . ۷ – مو : و بر شما باد به مو : خشنودی خداوند است .
۹ – ما: عام تر بُوَد انشاء اللّه عَزّ وَ جَلّ مو: شود انشاء اللّه تعالی . ۱۰ – ما، مو : الکلام فی الایثار.
۱۱ – ما، مو : قوله تعالی و . ۱۲ – ما، مو: اندر شان فقرای .
۱۳ – مو : برخصوص رضوان اللّه علیهم مو : خود نگهدارد. ١٤ – مو: وی فرونهد .
۱۵ – ما ، مو : ما امره الجبّار لرسوله المختار صلّی اللّه علیه وسلّم .
۱۷ – مو : مشرح تر اندر .

یکی در صُحْبَت، چنین که ذکرش گذشت . و دیگر اندر مَحَبَّت و اندر ایثارِ حقّ صاحب ، نوعی از رنج و کلفت است . امّا اندر ایثار حقّ دوستی ، همه روْح و راحت است .

و اندر حکایات مشهور است که چون غلام الخلیل با این طایفه ، عَداوت خوْد ظاهر کرد ، و با هر یك دیگرگونه خصومتی پیش گرفت. نُوری و رَقّام و بُوحَمْزه را بگرفتند و به دارالخلافه بُردند . و غلام الخلیل گفت : « این قومی اند که از زنادقه اند ! اگر امیر المؤمنین به کُشْتَن ایشان فرمان دهد ، اَصْل زَنادِقه مُتَلاشی شود که سَرِ همه این گَرُوهَند . و اگر این خیر بردست وی بر آید ، من او را ضامنم به مُزْدی بزرگ . » خلیفه در وقت بفرمود که گردن های ایشان بزنند . سیّاف بیامد . و آن هر سه را دست بر بست . چون قصد قتل رقّام کرد .نوری برخاست و به جایگاه رقّام بر دستگاه سیّاف بنشست به طَرَبی { مو ۲۹۲ } و طوعی تمام . مردمان عَجَب داشتند . سیّاف گفت : « ای جوان مرد ! این شمشیر چنان چیزی مرغوب نیست که بدین رغبت ، پیشِ این آیند که تو آمدی . و هنوز نوبت به تو نرسیده است . » گفت : « آری ! طریقتِ من { ما ۲۵۹ } مبْنی بر ایثار است ، و عزیز ترین چیزها زندگانی است . می خواهم تا این نَفَسی چنْد اندر کارِ این برادران کنم ، که یك نَفَسِ دنْیا بر من دوستر از هزار سال آخرت است . از آن چه این سرای خدمت است ، و آن سَرای قُرْبَت است . و قُرْبَت به خدمت یابند . »

این سخن صاحب برید بر گرفت و به خلیفه رفت و گفت. خلیفه از رقّت طبع و دقّت سخن وی ، اندر{ژ۲۳۸} چنان حال ، مُتَعَجّب شد . وَ کَس فرستاد که : « اندر اَمْرِ ایشان تَوَقّف کنید. » و قاضی القضاة عبّاس بن علی بود.حوالهٔ حال ایشان بدو کرد.

---

۱ -ما، مو : یکی اندر صحبت . ۲ - ما، مو: ایثار حقّ دوست . ۳ - ما : حکایات یافتم که.

٤ - ما: و با هر یکی دیگر گونه خصومتی پدیدار آورد نوری و رقّام و ابوحمزه را ... ۵ - ما، مو : این قومی اند از زنادقه .

٦ - ما : فرمانی دهد ما، مو: فرمان دهد به کشتن ایشان . ٦و۷ - ما، مو: و هر کسی را که این خبز بردست او برآید.

۸ - ما ، مو : سیّاف آمد ما، مو: دست بر بستند سیّاف قصد.

۹ - ما، مو: و به جای رقّام بنشست بر دستگاه سیّاف. ۱۰ - ما، مو : تمام ازین عجب داشتند مردمان (مو : مرد).

۱۱ - ما، مو: چیز نیست که بدین رغبت فرا پیش آن آیند. ۱۱و۱۲ - ما، مو : و هنوز نوبت آن به تو نارسیده گفت طریقت من . ۱۳ - مو : چیزهای دنیا زندگانی است { از « چیزها» تا « برمن » در حاشیه آمده است . و کلمهٔ « دنیا » اضافه دارد.

١٤ - مو : از آنچه این برای خدمت است . ۱۵ - مو : قریب است و قربت . ١٦ - ما، مو: این سخن برید بر گرفت ، مو: این خبر به خلیفه برگرفته و گفت حال خلیفه . ۱۷ - مو : اندر چنان متعجّب شد .

۱۸ - ما، مو : تفحّص کنید و قاضی القضاة ابو العبّاس بن علی بود حوالت ایشان بدو کرد.

وی هر سه را به خانه بُرد . و آن چه پُرسید از احکام شریعت و حقیقت . ایشان را اندر آن تمام یافت ، و از غَفلتِ خود اندر حَقِّ ایشان تشویر خورد . آنگاه نوری گفت : « اَیُّهَا القاضی ! این همه پُرسیدی و هنوز هیچ نَپُرسیدی ، که خداوند را مردانند که قیام شان بدو است ، و قُعودشان بدو ، و نُطق و حَرکت و سکون جمله بدو ، زنده اند و پاینده به مُشاهَدَت او . اگر یك ۵ لحظه مُشاهَدَت حَقّ از ایشان گسسته { مو ۲۹۳ } شود ، خُرُوش از ایشان برآید . »

قاضی متعجّب شد اندر دِقّت کلام و صِحّت حالِ ایشان . چیزی نبشت به خلیفه ، که : « اگر اینها از مُلْحِدانند . من گواهی دهم و حُکْم کُنم که بر روی زمین مُوَحِّد نیست . » خلیفه مر ایشان را بخواند و گفت : « حاجت خواهید . » گفتند : « ما را به تو حاجت آن است که ما را فراموش کنی . نه به قبول خود ما را مُقَرَّب دانی و نه به هَجْر مَطْرود ، که ۱۰ هَجْرِ تو ما را چون قبول تو است ، و قَبُولِ تو چون هَجْرِ تو . » خلیفه بگریست و به کرامت ایشان را باز گردانید .

و از نافع روایت آرند که گفت : « ابْنِ عُمَر را ماهی آرزو کرد . { ما ۲٦۰ } و اندر همه شهر طَلَب کردند ، نیافتند . من از پَسِ چندین روز بیافتم . بفرمودم تا بریان کردند و بر گِرْدَه یی پیشِ وی بُرْدَم . اَثَرِ شادی اندر حالِ بیماری اندر روی وی ، به آوردنِ ۱۵ {ز ۲۳۹ } آن ماهی دیدم . در حال سایلی بر دَرآمد . بفرمود که بدان سایل دهید . » غلام گفت : « ای سیّد ! چندین روز این می خواستی . اکنون چرا می دهی ؟ ما به جای این مر سایل را لطفی دیگر کنیم . » گفت : « ای غلام! خوردن این بر من حرام است ، که این را از دل بیرون کرده ام ، بدان خَبَر که از رَسُول - صَلَّی اللّهُ عَلَیْه وَسَلَّمَ - شنیده ام . قَوْلَهُ : « أَیِّما امْرَیً یَشْتَهی شَهْوَةً فَرَدَّ شَهْوَتَهُ وَ آثَر عَلی نَفْسِه غَفَرَلَهُ . » : « آن

---

۱ - ما، مو: را بر گرفت (مو : بگرفته) و به خانه و آنچه پرسید از ایشان از احکام و حقیقت مر ایشانرا. ۲ - ما، مو : اندر حال ایشان

۳ - مو : که پرسیدی هنوز از هیچ چیز نپرسیدی دا، ما، مو : فانَّ لِلّه عباداً یاکلون باللّه و یشربون باللّه و یقولون باللّه و یحسبون باللّه بدرستی که خداوند را بندگانند که قیامشان بدو و قعود بدو .٤ - مو : جمله بوی ورزنده و بدو اند پاینده به مشاهدت او . ۵ - ما، مو : از روزگار ایشان . ٦ - ما، مو: صحّت حال وی مو : نوشت ، ما، مو : به خلیفه نبشت . ۷ - دا، ما، مو : اگر این طایفه ملاحده اند فمن الْموحّد فِی الْعالَم من گواهی می دهم و حکم کنم که اندر همه (مو : اندر روی) زمین موحّدی نیست . ۹ - مو : مقرّب گردانی و نه به هجْر خود مطرود. ۱۱ - ما، مو : مر ایشان باز گردانید. ۱۲ - ما، مو : روایت کنند که گفت ماهی آرزو کرد ابن عمر

۱۳ - مو : مو : و من از پس. ما، مو : و بفرمودم تا . ١٤ - ما، مو : پیش وی آوردم اثر شادی اندر سیمای وی به آوردن ماهی دیدم .

۱۵ - ما، مو : بر در سرای وی آمد و بفرمود که این بدان .

۱٦ - ما ، مو : چرا می بدهی ما جای این مرد سایل را چیزی دیگر بدهیم .

۱۷ - ما، مو: حضرت رسول ... شنیده که أیّما . ۱۸ - ما : امرء یشتهی ، ما : الآخر علی.

که آرزو کند وی را چیزی از شهوات . آنگاه بیابد . دست از آن باز دارد . و دیگری را {مو ۲۹٤ } بدان از خود اَولی تر بیند ، لامَحاله خداوند او را بیامرزد . »

و در حکایات یافتم که : ده کس از درویشان به بادیه فرو رفتند .از راه مُنقَطِع شدند . و تشنگی مر ایشان را دریافت .و با ایشان یك شَربَتِ آب بود . بر یکدیگر ایثار ۵ می کردند . و کس نخورد تا همه از دنیا به تشنگی بشدند، به جز یك کَس .وی گفت : « چون من دیدم که همه رفتند . من آب بخوردم ، و به قُوّتِ آن باز به راه آمدَم . » یکی وی را گفت : « اگر نَخوردی ،بهتر بودی ! » گفت :« یا هذا ! شریعت چنین دانسته ام که اگر نخوردمی ، قاتلِ نَفسِ خود بودمی ، و مأخوذ بدان ! » گفت : « پس ایشان قاتلِ نَفوسِ خود بوده باشند ؟ » گفتا : « نه ، از آن که از ایشان یکی می نخورد تا آن دیگر ۱۰ خورَد . چون جُمله اندر مُوافقت فرو شدند ، من بماندم ، و آب لامَحاله بر من واجب شد شرعی که آن آب بباید خورد . »

و چون امیر المؤمنین علی { ژ :.۲٤۰} - کَرَّم اللّه وَجْهَهُ - { ما ۲٦۱ } بر بستر پیغمبر - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - بخَفت ، و پیغمبر با ابوبکر صدّیق - رَضِیَ اللّه عَنْهُ - از مکّه بیرون آمدند ، و به غار اندر آمدند .و آن شب کُفّار قَصْدِ کُشْتَنِ پیغمبر - صَلَّیَ اللّهُ ۱۵ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - داشتند. خداوند - تعالی - جبرئیل و میکائیل را گفت : « من میان شما برادری دادم . و یکی را زندگانی درازتر از دیگری گردانیدم . کیست از شما دو که ایثار کند مر برادر خود را بر خود به زندگانی و مرگ مر خود را { مو ۲۹۵ } اختیار کند ؟ » هر دو خود را زندگانی اختیار کردند. خداوند - تَعالی - با جبرئیل و میکائیل گفت !« شَرَفِ عَلی بدیدید و فَضْلش بر خود که میانِ وی و از آن رسولِ خود برادری دادم .

---

۱ - ما، مو : آنگاه که یابد و دست از آن . ۲ - ما، مو: اولی تر اندر بیند .

۳ - ما، مو : و اندر حکایات یافتم که گروهی از درویشان به بادیه فرو شدند و اندر راه منقطع گشتند. ٤ - ما، مو: یك قطع آب بود .

۵ - ما: و کسی نخورد تا از همه . ما : وی گفت که . ٦ - ما، مو: بدیدم که همه مردند (مو : بمردند) من آن آب همه بخوردم . ما، مو : به راه باز آمدم یکی گفت . ۷ - ما : اگر اورا نمیخوردی بهتر بودی .

۸ - مو : و مأخوذ بدان شدمی . ۸و ۹ - قاتل بوده اند گفت نه . ۹ - ما، مو : یکی نمیخورد تا آن دیگر بخورد. ۱۰ - مو : و آن آب لامحاله . ۱۰و۱۱ - ما، مو : شرعاً که آن بباید خورد. ۱۳ -ما : پیغامبر .. و وی بابوبکر صدّیق...۱٤ - ما: برون آمدند ما، مو : آمدند آن شب ما : پیغامبر . ۱۵ - ما، مو : کرده بودند خدای تعالی جبرائیل ما : گفت که من با شما .

۱٦ - مو : درازتر دادم از دیگری ما، مو: از میان شما دو که . ۱۷ - ما، مو: کند برادر خود را ما، مو : و مرگ خود را.

۱۸ - مو : هر دو زندگانی خود را اختیار کردند خداوند عزّ و جلّ با جبرائیل و .

۱۹ - ما، مو : شرف علی به بینند ما ، مو : که من میان وی و از میان رسول خود .

وی قتل و مرگ خود اختیار کرد ، و بر جای وی بخفت ، و جان فدای پیغمبر - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم - کرد ، و زندگانی بر وی ایثار کرد به هلاك خود . بروید اکنون ، هر دو به زمین شوید ، و وی را از دشمنان نگاه دارید . » آنگاه جبرئیل و میکائیل بیامدند . و یکی بر سرگاه وی و یکی بر پایگاه وی نشست . جبرئیل گفت : « بخ بخ ! مَنْ مِثْلُكَ ۵ یا ابنَ اَبی طالبَ !؟ لأنّ اللّهَ - تَعالی - یُباهی بِكَ عَلی مَلایکَته ؟» : « کیست چون تو ای پسر ابو طالب ؟ ! که خدا - تعالی - می به تو مباهات کند بر همه ملایکه و تو اندر خواب خوش خفته ! ؟ » آن گه آیت آمد اندرشانِ وی . قوله - تعالی - : « وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَشْتَری نَفْسَهُ ابتغاءَ مَرْضاتِ اللّهِ وَ اللّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ . »

چون به مِحنَتِ اُحُد ، خداوند - تَعالی - مؤمنان را آزموده گردانید . زنی گوید از ۱۰ صالحات انصار که :« من بیرون آمدم با شربتی آب، تا به کسی از آنِ خود دهم اندر حربگاه . یکی را دیدم از کِرامِ صَحابه ، مَجْرُوح افتاده ، و نَفَس می شَمَرد . { ژ ۲٤۱ } به من اشارت کرد که : { ما ۲٦۲ } « از آن آب به من ده ! » من آب بدو دادم . مجروحی دیگر آواز داد که : « به من ده ! » وی از آن آب نخورد ، { مو ۲۹٦ } و مرا بدو اشارت کرد . چون بدو بردم . دیگری آواز داد . وی نخورد ، و مرا گفت : « بدو بَر ! » همچنین ۱۵ تا هفت کس . چون هفتم خواستِ که آب از من بستاند ، جان بداد. بازگشتم .گفتم : دیگری را دهم . هر شش رفته بودند ، تا هر هفت در گذشتند . » آنگاه آیت آمد . قَوله - تعالی - : « وَ یُؤْثِرُونَ عَلی اَنْفُسِهِمْ وَ لَوکانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ . »

۱و ۲ - مو : مرگ خود را اختیار کرد و بر جای پیغمبر بخفت و جان فدای وی کرد و زندگانی .
۲و ۳ - ما، مو : خود اکنون هر دو بر زمین شوید وی را ما : و آنگاه جبرائیل و میکائیل آمدند .
٤ - ما : بر سرگاه وی نشست و یکی بر پایگاه جبرائیل گفت . ۵ - ما، مو : إنّ اللّه تعالی .
٦ - مو : به تو مباهات میکند . ۷ - ما، مو : نوشین خفته آنگاه این آیت ما، مو : قوله وَ منَ النّاس .
۹ - ما، مو : و چون به محنت حرب اُحدَ خداوند تعالی مر مؤمنان .
۱۰ - ما، مو : با شربت آب ما، مو : خود برم اندر .
۱۲ - ما، مو : این آب به من ده . ۱۲و۱۳ - ما، مو : مجروح دیگر آواز داد که آن آب به من ده وی از آب نخورد و مرا گفت بدو بر چون بدو آوردم دیگر آواز داد آب به من ده اوهم نخورد.
۱۵ - ما، مو : هفتم بخواست که آن شربت آب از من نستاند جان بداد. ما : « گفتم » ندارد.
۱٦ - ما، مو : تا دیگران را بدهم هر شش بفرمان حقّ رسیده تا هر هفت آنگاه این آیت آمد .
۱۷ - ما، مو : « تعالی» ندارد.

اندر بنی اسرائیل ، عابدی بود که چهار صد سال عبادت کرده بود . روزی گفت : « بار خُدایا ! اگر این کوه ها نَبودی و نیافریدی ، رفتن و سیاحت کردن بر بندگان تو آسان تر بُودی ! » . به یکی از پیغمبران وقت فرمان آمد که مر آن عابد را بگوی که : « تُرا بر تصرّف کردن اندر مُلْكِ ما. چه کار است ؟ اکنون که تصرّف کردی ، نامت از دیوان سُعَدا ۵ پاك کردیم و اندر دیوان اشقیا نبشتیم . » عابد را طَرَبی اندر دل پدیدار آمد . سَجْدهٔ شکر کرد مر خداوند را - عزّ وَ جَلّ - . پیغمبر وقت گفت : « ای شیخ ! بر شقاوت ، شُکر واجب نشود . » وی گفت : « شُکرِ مَن بر شقاوت از آن است که باری نام من اندر دیوان است از دَواوین وی . امّا حاجتی دارم ، ای پیغمبر خُدای . » گفتا : « بگو تا باز گویم . » گفتا : « بگوی { ژ ۲۴۲ } خداوند را - تعالی وَ تقَدّس - که مَرا به دوزخ فرست ، و تَنِ ۱۰ مَن چندانی گردانی که همه جایِ عاصیانِ مُوَحِّد بگیرم ، تا ایشان جُمله به بهشت روند . » پس فرمان آمد : « بگوی مر آن بنده را که : این { مو ۲۹۷ } امتِحان نه اِهانَتِ تو بود ، بل که این جَلْوَه کردنِ تو بود بر سَرِ خَلایق ، و به قیامت تو و آن که تو شفاعت کنی ، اندر بهشت باشید . »

و من از اَحْمَدِ حَمّاد سَرَخسی پرسیدم که : « ابتدای توبهٔ تو { ما ۲۶۳ } چگونه ۱۵ بود ؟» گفت : «وقتی من از سَرَخْس برفتم ، و به بیابان فروشدم بر سَرِ اُشتران خود . و آنجا مُدّتی ببودم .و پیوسته مَنْ دوست داشتمی که گرسنه بودمی و نصیب خود به دیگری

---

۱ - ما، مو : و اندر بنی اسرائیل.

۲ - ما، مو : اگر که این کوه ها نبودی و نیافریده بودی	مو : بر بندگان آسان تر بودی .

۳ - ما ، مو : به پیغمبر آن صلوة الله علیه فرمان .

٤ - ما : در ملك	ما، مو : بر ملك ما . ما ، مو : نامت را از دیوان سعیدن پاك کردم .

۵ - ما، مو : اشقیا نوشتیم	ما ، مو : دل پیدا آمد و سجدهٔ .

٦ - ما، مو : مر خداوند را پیغامبر آنوقت گفت ای هذا بر شقاوت سجدهٔ شکر .

۷ - ما، مو : و او گفت شکر من نه بر شقاوت است بر آن است که نام من باری در دیوانی است .

۸ - مو : از وی امّا ... مو : خدای بگو تا . ۹و ۱۰ - ما، مو : مر خداوند که مرا بدوزخ فرستی و تن چندانی گردانی مرا که جای موحدان عاصی گیرم . ۱۱ - ما، مو : فرمان آمد که بگوی ما ، مو : نه برای اهانت بود . ۱۲ - ما : مر جلوه کردن . ۱۲و۱۳ - ما، مو : کنی ویرا اندر بهشت باشد.

١٤ - ژ : حمّادی . ۱۵ - ما، مو : من از سرخس برفتم به بیابان .

١٦ - ما، مو : و مدّتی آنجا ببودم	ما، مو : خود با دیگری .

دادمی . و قولِ خُدای - عزّ وَ جَلّ - که گفت : « وَ یُؤثِرُونَ عَلی اَنْفُسِهِم وَلَوْ کانَ بِهِم خَصاصَةٌ . » در پیش خاطر من تازه بودی . و بدین طایفه اعتقادی داشتم . روزی شیری گرسنه از بیابان بر آمد ، و اشتری از آنِ مَن بشکست . و بر سَرْ بالایی شد و بانگی بکرد ، تا هر چه اندر آن نزدیکی سِباعی بود ، بانگِ وی بشنیدند .بروی جمع شدند .وی ۵ بیامد ، و اشتر را برهم درید ، و هیچ نخورد . و باز بر سَرْ بالا شد . آن سِباع از گرگ و شگال و روباه و مِثْلَهُم همه از آن خوردن گرفتند . و وی می بود تا همه بازگشتند . آنگاه قصد کرد تا لختی بخورَد . روباهی لَنْگ از دور پدیدار شد . شیر بازگشت تا آن روباهِ لَنگ چندان که بایست بخورد و بازگشت . آنگاه شیر باز آمد و لختی از آن بخورد . و من از دور نظاره می کردم . چون بازگشت ، { مو ۲۹۸ } به زبانی فصیح مرا گفت :« یا اَحْمد ! ۱۰ { ژ ۲٤۳ } ایثار بر لقمه کارِ سگان است .مَرْدان ، جان و زندگانی ایثار کنند !» چون این برهان بدیدم، دست از کُلّ اَشْغال بداشتم . ابتدای توبهٔ مَنْ آن بُود . »

ابو جعفر خُلدی - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - گوید : « روزی اَبُو الحَسَن نوری - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - اندر خَلْوَت مُناجات می کرد . من برفتم تا مناجاتِ وی را گوش دارم . چنان که وی نداند ، که سخت فَصیح وَ لَبِق می بود گفت : « بار خدایا ! اهل دوزخ را عذاب کنی ، و ۱۵ جُمله آفریدگان تَوانَد ، و به عِلْمِ وَ قُدْرت و ارادت قدیم تواند . اگر ناچار { ما ۲٦٤ } دوزخ را از مردم پُر خواهی کرد ، قادری بر آن که به مَن دوزخ و طَبَقات آن پُر گردانی ، و مر ایشان را به بهشت فرستی . » جعفر گفت : « من در اَمْرِ وی مُتَحَیِّر شدم ، به خواب دیدم که آینده یی بیامدی و گفتی : خداوند - تعالی - گفت : «ابوالحسن را بگوی ، ما تُرا بدان تَعْظیم و شَفْقَتِ تُو بخشیدیم که به ما و بندگانِ ماست . »

---

۱ - ما، مو : بدادمی قول خدای . ۲ - ما، مو : اندر پیش دل من تازه بودی . ۲و۳ - ما، مو : روزی گرسنه شیری از بیابان درآمد.

۳ - ما، مو: از آن من بکشت . ۳و٤ - ما، مو : بکرد هر چه . ٤ - مو : سباعی بودند ما، مو : بروی مجتمع شدند .

۵ - ما، مو : و هیچ خود نخورد و باز بر آن سربالا شد . ۵و٦ - ما، مو : روباه و اشغال و آنچه بدین مانند همه ما، مو : آنگاه شیر قصد کرد تا لختی از آن بخورد. ۷ - ما، مو : از دور پدیدار آمد شیر بازگشت و بر بالا شد تا آن روباه چندان که.

۸ - ما، مو : توانست ازان بخورد و بازگشت شیر باز بیامد . ۸و۹ - ما، مو : نگاه می کردم چون شیر بازگشت بزبان فصیح.

۱۰ - ما، مو : ایثار لقمه کار سگان بود . ۱۱ - ما، مو : و ابتدای توبهٔ من .

۱۲ - ما، مو : و ابو جعفر خلدی رحمة اللّه علیه گوید که . ۱۳ - ما : تا مناجات میکرد وی را بشنوم . ۱٤ - ما، مو : فصیح می بود .

۱۵ - ما، مو : تواند به علم و قدرت وارادت قدیم تو و اگر ناچار . ۱٦ -ما ، مو : به من آن دوزخ و طبقات آن پر کنی.

۱۷ - ما، مو : دیدم بخواب . ۱۸ - مو : آینده یی بیامد و گفت که خداوند گفت که . ما ، مو : که ما ترا.

۱۹ - بدان شفقت و تعظیم تو بخشیدم .

و وی را نوری بدان خواندندی ، که اندر خانۀ تاریك ،چون سخن گفتی،به نور باطنش ، خانه روشن شدی ، و به نُور حقّ، اَسْرار مُریدان بدانستی تا جُنَیْد گفت وی را که : « ابو الحسن ، جاسُوسُ القُلُوبِ است » این است تخصیص مَذْهَبِ وی . این اَصْلی قوی است و اَمْری مُعَظَّم به نزدیكِ اَهْلِ بَصیرت . و بر آدمی هیچ چیز از بَذْل روح سختتر ۵ نیست . و دست بداشتن محبوب خود ، و خداوند - تعالی - کلید همه { مو ۲۹۹ } نیکویی ها مر بَذْل مَحْبوبِ خود را گردانیده است . لِقَولِه - تعالی - : « لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتّی تُنْفِقُوا مِمّا تُحِبُّون . » و چون روحِ کسی مَبذُول باشد ، مال و مَنال و خِرْقه و لُقْمه را چه خَطَر باشد . و اَصْلِ این طریقت این است .

چنان که یکی به نزدیك رُوَیم آمد که : « مرا وصیّتی کن . » گفت : « یا بُنَیَّ ! ۱۰ لَیْسَ هذَا الأَمْرُ غَیْرَ بَذْلِ الرُّوحِ اِنْ قَدَرْتَ عَلی ذلِكَ ، و الاّ { ژ ۲۴۳ } فَلا تَشْتَغِلْ بِتُرَّهاتِ الصُّوفِیَّة ! » : « این اَمْر به جز بَذْلِ جان نیست ، اگر توانی ، و الاّ به تُرَّهاتِ صُوفیان مشغول مَشو . » و هر چه جُز این است همه تُرَّهات است . و خداوند - جَلَّ جَلالُهُ - گفت - عَزَّ مَنْ قائلٌ - : « وَلا تَحْسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلُوا فی سَبیلِ اللّه اَمْواتاً بَل اَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ . » و قَوْلُهُ - تَعالی - : « وَلا تَقُولُوا لِمَنْ { ما ۲۶۵ } ۱۵ یُقْتَلُ فی سَبیلِ اللّه اَمْواتٌ بَل اَحْیاءٌ . » پس حَیاتِ اَبَدی اندر قُرْبِ سَرمَدی ، به بَذْلِ روح یابند ، و تَرْكِ نَصیبِ خود اندر فرمانِ وی و متابعت دوستانش .

---

۲ - ما، مو : روشن گشتی .
۳ - ما، مو : و این اصلی .
٤ - ما، مو : و امری مُعَظّم است		ما، مو : سخت تر از بذل روح نیست .
٥ - ما، مو : و دست بداشتن از محبوب خداوند عزّ و جلّ کلید همه نکوئیها .
٦ - ما، مو : باذل محبوب خود را بذل گردانیده است چنانکه گفت لَن تنالوا...
٧ - ما، مو : کسی را		ما، مو : و منال و حال و خرقه.
٩ - ما، مو : رُوَیم رحمة اللّه علیه آمد .
۹و ۱۰ - ما : لَیْس الأمر .
۱۱ - ما، مو : و این امر .
۱۲ - مو : صوفیان مگرد و بجز این بود تُرَّهات است و خداوند گفت .
۱۳ - ما، مو : تبارك و تعالی و لا		ما ، مو : ربهّم یرزقون فرحین بما آتیهم اللّه من فضله .
۱٤ - ما، مو : و نیز گفت ولا تقولوا		مو : و لکنّ لا تشعرون .

اَمّا ایثار و اختیار جُمله اندر رؤیتِ مَعْرفَت،تفرِقه باشد، و اندر عَیْنِ جمْع ،عَیْنِ ایثار ، که تَرْكِ نصیب است ، خود اَصْلِ نَصیب بُوَد . و تا رَوِشِ طالب ، مُتعلّق به کَسْبِ وی بُوَد ، همه هلاكِ وی بُوَد . و چون جذب ولایت خود ظاهر {مو . . ۳۰ } کرد ، اَحْوال و اَفعاْلِ وی ، جُمْله بر هم بَشْولید . وی را عبارت نماند ، و روزگارش را اسم نه ، تا کسی ۵ وی را نامی نهد و یا از وی عبارتی کند و یا چیزی را بدو حَوالَتی رَوَد ، چنان که شبلی گوید – رَحْمَةُ اللّه علیه – شعر :

غِبْتَ عَنّی فَما أحِسُّ بِنَفْسی وَ تَلاشَتْ صِفاتیَ الْمَوْصُوفَه

فَأَنا الیَوْمَ غائِبٌ عَنْ جَمیعٍ لَیْسَ إلاّ العِبارَةُ المَلْهُوفَه

{٦- سَهْلیان (السَّهْلیَّةُ) }

. ۱ و اَمّا السَّهْلیَّةُ : تَوَلّی سَهْلیان به سَهل بن عَبْدُ اللّه التُّسْتَری -رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - باشد . و وی از مُحْتَشَمانِ اَهْلِ تصوّف بود و کُبَرای ایشان ، چنان که ذِکرِ وی گذشت . و در جمله اندر وقت خود ، سُلْطانِ وقت بود ، و از اَهْلِ حَلّ و عَقْد اندر این طریقت .وی را بَراهینِ بسیار ظاهر بود که از اِدْراكِ حکایاتِ آن ، عقل عاجز شود ، و طریق وی اجتهاد و مجاهدت نَفْس و ریاضت است . و مریدان را به مُجاهَدَت { ژ ۲٤٥ } به دَرَجات کَمال ۱۵ رسانیدی .

و اندر حکایات معروف است که مُریدی را گفت : « جهْد کُن تا یك روز همه روز می گویی که :« اَللّهَ! اَللّهَ !» و دیگر روز و سدیگر .» همچنان تا بدان خُو کرد . گفت :

۱- مو : و اَمّا ایثار و مو : و اندر عین ایثار . ۲- ما : ترك نصیب بود و تا ورزش طالب.

۳- ما، مو : و چون حقّ ولایت . ٤- ما ، مو : و وی را عبارت .

٥- ما، مو : حواله کند و اندرین معنی شبلی رحمة اللّه علیه گوید.

۷- ما : به صفات الموصوفه ، مو : به صفاتی الموصوفة.

.۱و ۱۱- ما ، مو : رضی اللّه عنه کنند وی از . ۱۱- ما : و کبرای ایشان .

۱۲- ما، مو : و وی را بسیار براهین ظاهر بود که اندر . ۱۳- ما، مو : و طریقت وی اجتهاد.

۱٤- ما، مو : به درجهٔ کمال .

۱٦- ما، مو : میگویی اللّه و دیگر روز و سیم روز همچنان تا بدان خو کرد و گفت.

« اکنون شب ها بدان پیوند . » چنان کرد ، تا چنان شد که اگر خود را ، جایی { ما ۲٦٦ } به خواب دیدی ، همان می گفتی { مو ۱ . ۳ } اندر خواب . تا آن عادت طبع وی شد ، که همه روزگارش مُستَغرَقِ آن گشت . قالَ بَعْضُهُم : « ذِکْرُ اللّسانِ غَفْلَةٌ وَ ذِکْرُ القَلْبِ قُرْبَةٌ . » وقتی اندر خانه یی بُود ، چوبی از هوا در افتاد ، بر سَرِ وی آمد و بشکست .
۵ قَطره های خون از سَرَش بر زمین می آمد ، نبشته پدید می شد که :«اَللّهُ ! اَللّهُ !»

و پرورش مریدان از روی مُجاهَدَت و ریاضَت ، طریق سهلیان است . و خدمت درویشان و حُرمَت ایشان ، طریق حَمْدُونیان ، و به مُراقبهٔ باطن طَریقِ جُنَیدیان - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْهِم اَجْمَعین . امّا ریاضت و مُجاهَدَت ، جُمله خلاف کَردنِ نَفْس باشد . و تا کَسی نَفْس را نشناخت ، ریاضت و مجاهَدَت وی را سود ندارد . اَکْنُون مَنْ
۱۰ در حقیقتِ نَفْس و مَعْرِفَتِ آن بیانی کنم تا مَعْلوم شود . آنگاه بیانِ مَذاهب اندر مُجاهدات و اَحْکام آن فِرونهم تا بر طالبِ مَعْرِفَت هر دو هُوَیدا شود . وَ بِاللّه التَّوفیق .

اَلْکَلامُ فی حَقیقةِ اَلنَّفْسِ وَ مَعْنی الهَوی :

بدان که نَفْس از روی لغت ، وجود الشّیئ باشد ، و حَقیقَتِه و ذاتِه .و اندر جریانِ عادات و عبارات مَرْدمان مُحْتَمِل است مَر مَعانی بسیار را بر اختلاف یکدیگر استعمال کنند به
۱۵ معانی مُتَضادّ. به نزدیك گروهی { ژ ۲٤٦ }، نَفْس به معنی روح است . و به نزدیك

---

۱ - ما : تا چنان کرد ما ، مو : شد اگر خود را . ۲و۳- ما : طبع وی شد آنگاه گفت ازین باز گرد و بیاد داشت دوست مشغول شو تا چنان شد که همه . ۳ - ما ، مو : عبارت عربی را ندارد .
٤ - ما : وقتی که اندر ما ، مو : اندر افتاد و بر سر وی آمد و بشکست و قطره های .
٥ - مو : که از سرش بر زمین می آمد نوشته پدید می آمد اللّه.
٦ - ما ، مو : از روی مجاهدات و ریاضات طریقت سهلیان این بوَد .
٧ - ما ، مو : و حرمت طریق حمدونیان و مراقبه ما ، مو : جملهٔ دعا را ندارد.
٨ - ما ، مو : نفس بود تا کسی مر نفس را. ٩ - ما ، مو : و اکنون من در حقیقت و معرفت نفس.
۱۰ - مو : بیان کنم . ۱۲ - ما ، مو : « وَ مَعنیَ الْهَوی» ندارد.
۱۳ - ما : و حقیقة ذواته اندر جریان . ١٤ - ما ، مو : محتمل است معانی بسیار را برخلاف.
۱٥ - ما ، مو : بمعنی متضادهٔ ما : روح است و نزدیك .

گروهی به مَعْنی مُرُوّت ، و به نزدیکِ قَومی به معنی جَسَد . و به نزدیکِ گروهی به معنی خون . امّا مُحققانِ این طایفه را مُراد از این لَفْظ ، هیچ از این جُمله نباشد . و اندر حقیقتِ آن مُوافقَند که مَنْبَع شرّ است { مو ۳۰۲ } و قاعدهٔ سُوء . امّا گروهی گویند : عینی است مُودَع اندر قالَب، چنان که روح . و گروهی گویند: صِفَتی است مر قالَب را چنان ۵ که حیات .و مُتّفق اند که اِظْهارِ اَخْلاق دَنیّ { ما ۲٦۷ } و افعالِ مذموم را سبَب او است . و این بر دو قسمت بُوَد : یکی مَعاصی و دیگر اَخْلاقِ سُوء ، چون کِبْر و حَسَد و بُخْل و خِشْم و حِقْد ، و آن چه بدین مانَد از مَعانیِ ناستوده اندر شرْع و عَقل .

پس به ریاضت مر این اوصاف را از خود دفع توانَد کرد ، چنان که به توبه مر مَعْصیت را ، که معاصی از اوصافِ ظاهر بُوَد ، و این اَخْلاق از اوصافِ باطِن . و ریاضت از افعال ۱۰ ظاهر بُوَد و توبه از اَوْصافِ باطِن . آن چه اندر باطن پدیدار آید ، از اوصافِ دَنّی ، به اَوْصافِ سَنیّ ظاهر پاك شود . و آن چه بر ظاهر پدیدار آید ، به اوصاف باطن پاك شود . و نَفْس و رُوح هر دو از لطایفند اندر قالَب . چنان که اندر عالَم : شیاطین و ملایکه و بهشت و دوزخ . امّا یکی مَحَل خیر است و یکی محلّ شرّ . چنان که چشم محلِّ بَصَر است ، و گوش مَحَلِّ سَمْع ، و کام محلِّ ذَوْق ، و مانند این از اَعْیان و اوصافی که اندر قالَبِ ۱۵ آدمی مُودَع است .

پس مخالَفَتِ نَفْس سَرِ هَمه عبادت ها است و کمالِ همه مُجاهَدَت ها . و بنده جُز بدان به حقّ راه نیابد، از آن که موافَقَتِ وی هَلاكِ بنده است، و مُخالَفَت وی نجات بنده .و خداوند - تَعالی و تَقَدّس - اَمْر کرد به خِلاف کردنِ آن و مَدْح کرد مر آن کسان را که به

---

۱ - ما، مو : و به نزدیك گروهی به معنی . ۲ - ما، مو : از این الفاظ هیچ جمله ازین . مو: جمله هیچ چیز نباشد. ۳ - ما، مو : گروهی گویند که عینی. ٤ - ما، مو : گویند که صفتی مر قالب را .
۵ - ما، مو : دنیّه بوی باشد و افعال مذمومه را سبب آنست .٦ - ما : قسمت است، مو : قسم است یکی معاصی و دیگر اخلاق دنی (مو : دنیّه) چون . ۸ - ما، مو : رفع توان کرد . ۹ - ما، مو : و معاصی از . ۱۰ - ما : افعال ظاهر و توبه ما، مو : از اوصاف دنیّه. ۱۱ - ما: اوصاف ستودهٔ باطن مو : به اوصاف سنیّهٔ ظاهر . مو : اوصاف ستودهٔ باطن ، ما : از « و آنچه » تا « پاك شود » ندارد.
۱۳ - ما: محلّ نظر است . ۱٤ - ما : محلّ ذوق باشد. ۱٤و ۱۵ - ما: مودع است اندر قالب آدمی.
۱۷ - مو : ازانچه موافقت . ۱۷و۱۸ - ما، مو : و خداوند امر کرد.
۱۹ - ما : مدح کرد مر آنان را ، مو : مر آنرا.

خلاف نَفْس کوشیدند.و ذَمّ کرد مر آنها را که به مُوافَقَت نَفْس { ز۲۴۷ } رفتند.{ مو ۳۰۳ }
کَما قالَ اللّهُ - تَبارَكَ وَ تَعالی - :« وَ نَهی النَّفْسَ عَن الهوی فَإنَّ الْجَنَّةَ هِیَ
الْمَأوی . » وَ قَولَهُ تَعالی : « اَفکُلّما جاءَ کُم رَسُولٌ بِما لا تَهْوی اَنْفُسکُم
استَکْبَرْتُم .» و از یوسف صِدّیق - عَلَیْهِ السَّلام - ما را خَبَر داد که گفت : « وَ ما
۵أُبَرِّیُٔ نَفْسی إنَّ النَّفْسَ لَأَمّارَةٌ بِالسُّوءِ إلاّ ما رَحِمَ رَبّی . » و پیغمبر گفت -
صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - : «اذا أرادَ اللّهُ بِعَبْدٍ خَیْراً ، بَصَّرَهُ بِعُیُوبِ نَفْسِه . »

و اندر { ما ۲۶۸ } آثار موجود است و موروود است که : خداوند - تعالی و تَقَدَّسَ -
به داود - عَلَیْهِ السَّلامُ - وَحْی فرستاد : « یا داوُدَ ! عادِ نَفْسَكَ ، وَ وِدّنی بِعَداوَتِها ، فإنَّ
وِدّی فی عداوَتِها . »

۱۰ پس این جمله - که یاد کردیم - اوصافند . و لامُحاله صفت را موصوفی باشد ،
تا بدان قایمْ بُوَد . از آن چه صفَت به خود قایم نباشد . و مَعْرفت آن صفَت جز به شناخت
جُملهٔ قالَب ، مَعْلُوم نگردد . و طَریقِ شناختنِ آن ، بیان اوصاف انسانیّت باشد و سرّ آن . و
اندر حقیقت انسانیّت، مردمان سخن گفته اند که : تا این اسم چه چیز را سزاوار است . و
۱۵عِلْم این بر هَمه طالبانِ حقّ فریضه است . ازآن چه هر که به خود جاهِل بُوَد ، به غَیْر
جاهِل تر بُوَد .و چون بنده مُکَلَّف بُوَد به مَعْرِفَتِ خداوند - عَزَّ وَ جَلَّ - ، مَعْرفَتِ خود ، وی
را بباید دانست، تا به صِحَّتِ حَدَثِ خود ، قِدَم خداوند را - عَزَّ وَ جَلَّ- بشناسد و به فنای

۱ - ما، مو : مر آنان را که بر موافقت نَفْس رفتهاند کمال قال .
۲ - ما، مو : چنانکه خدای (مو : خداوند) عزّ و جلّ فرموده (مو: گفت) ... و نیز گفت.
۵ - ما : و پیغامبر گفت　　ما : بَصَّرَهَ اللّهُ .
۷ - ما ، مو : و در آثار موجود و موروود است که خداوند عزّ و جلّ به .
۸ - مو : فرستاد و گفت یا داوُد　　ما، مو : وَ وِدّنی فَإنّ مُوَدّیَ فی عداوتها .
۱۰ - ما ، مو : وَ لامُحالَةَ صفت را موصوفی باید تا .
۱۲ - ما : بیان اوصاف انانیّت است و سرّ.
۱۳ - ما ، مو : تا این چه چیز است سزاوار.
۱٤ - مو : بر همه طلّاب حقّ.
۱۵ - ما ، مو : چون بنده مکلّف باشد به　　ما ، مو : خداوند معرفت خود را بباید تا .
۱٦ - ما ، مو : حدوث خود　　ما ، مو : « عزّ و جلّ » ندارد.

خود ، بقای حقّ - تعالی - وی را مَعلوم گردد .{ مو ۳۰٤ } وَ نَصّ کتاب بدین ناطق است ، کَما قالَ اللّهَ - تَعالی - : « وَ مَنْ یَرْغَبُ عَنْ مِلَّة إبْراهیمَ إلاّ مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ . » : « اَیْ جَهِلَ نَفْسَهُ . » و یکی گفته است از مَشایخ : « مَنْ جَهِلَ نَفْسَهُ فَهوَ بِالغَیْرِ اَجْهَلُ . » و رَسول گفت - صَلّی اللّهَ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - : « مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَد ۵ عَرَفَ رَبَّهُ . » : « اَیْ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ بِالفَناء فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ بِالبَقاء . وَ یَقالُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ بِالذُّلِّ فَقَد عَرَفَ رَبَّهُ بِالعِزِّ ، وَ یَقالُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ بِالْعُبُودیَّة فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ بِالرُّبُوبِیَّة . » پس هر که خود را { ژ ۲٤۸ } نشناسد ، از مَعرِفَت کُلّ محجوب باشد . و مُراد از این جُمله اینجا معرفت انسانیّت است و اختلافِ مردمان اندر آن {ما ۲٦۹ } از اَهْلِ قبله .

۱۰ گروهی گویند : انسان جُز روح نیست . این جَسَد ، جَوْشَن و هَیْکَلِ آن است ، و مَوْضِع و مَأوی گاه و بِنْیَت آن ، تا از خَلَلِ طَبایع محفوظ باشد . وَ حِسّ و عَقْل ، صِفَت آن . و این باطل است . از آن چه جان چون از این بِنْیَت جُدا شود ، ورا می انسان خوانند . و این نام از آن شخصِ مُرْدَه می برنخیزد . چون جان با وی بُوَد ، مَرْدُمی بُوَد زنده . چون بِمُرد ، اِنسانی باشد مُرْده . و دیگر آن که جان نیز در قالبِ ستوران موجود است ، و ایشان ۱۵ را انسان می نخوانند. اگر عِلَّت اِنسانیّت هم رُوح بودی ، بایستی که هر جایی که جان بودی، حُکْم اِنسانیّت موجود بودی. پس دلیل ثابت شد بر بُطلانِ {مو ۳۰۵} قول ایشان .

---

۱ - ما، مو : بقای حقّ معلوم گردد ما ، مو: باین ناطق است .

۲ - ما، مو : که خداوند عزّ و جلّ مرکفّار را بجهل خود صفت کرد و گفت وَ مَنْ یَرْغَبُ .

۳ - مو : ازمشایخ که مَنْ جَهِلَ.

۱۰ - ما، مو : و مأوی گاه ویست آن .

۱۱ - ما، مو : جدا می شود وی را انسان خوانند.

۱۲ - ما، مو : از شخص مرده برنخیزد و چون با وی جان بُود انسانی بُود زنده و چون بی جان شد .

۱۳و۱٤ - ما : انسانی بُود مرده . ما، مو : جان اندر قالب ستور نیز مودع است انسان نخوانند و اگرعلّت انسانیّت روح بودی .

۱۵ - ما، مو : اورا حکم انسانیّت ما، مو: پس دلیل قایم شد بر بطلان.

و گروهی دیگر گفتند که : این اسم واقع است بر رُوح و جَسَد به یك جای . و چون یکی از دیگری مفارق شود ، این اسم ساقط گردد . چنان که بر اسبی چون دو رنگ ، مُجتَمع گردد ، یکی سیاه و دیگر سپید . آن را اَبلَق خوانند . و چون آن دو رنگ از یکدیگر جُدا گردد ، یکی سفید بُوَد و یکی سیاه . و این نیز باطل است . لقَولِه - ۵ تَعالی - : « هَلْ اَتی عَلَی الإنسانِ حینٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ یَکُنْ شَیْئاً مَذْکُوراً . » و مر خاك آدم را بی جان ، اِنسانَ خواند و هنوز جان به قالَب نَپیوسته بُود .

و گروهی دیگر گویند: انسان جزوی است نا مُتَجزّی ، و مَحَلّ آن دل است ، که قاعدهٔ همه اَوصافِ آدَمی آن است . و این هم مُحال است ، که اگر { ژ ۲٤۹ } یکی را بکُشند و دل از وی بیرون کنند ، هم اِسمِ انسانیّت از او ساقط نشود ، و پیش از جان ، به ۱۰ اتّفاق در قالَب آدَم، { ما . ۲۷ } دل نَبُوَد .

و گروهی از مُدّعیان متصوّف را اندر این معنی غَلَطی افتاده است و گویند :« انسان ، آکِل و شارِب و مَحَلّ تَغَیُّر نیست ، و آن سرّ الهی است . و این جَسَد تَلْبیس آن است . و آن مُودَع است اندر امتزاجِ طَبْع و اِتّحاد جَسَد و رُوح . گوییم به اتّفاق جُملهٔ عُقلا ، مَجانین و فُسّاق وَ جُهّال و کُفّار را اسم انسانیّت است، و در ایشان هیچ معنی نیست از این اسرار . ۱۵ و جُمله مُتَغَیِّر و آکِل و شارِب اند . و در قالَب و وُجود و شَخْص ، هیچ مَعْنی نیست که آن را اِنسان خوانند ، و از {مو ۳۰٦} بَعْدِ عَدَمَش نیز نه .و خداوند - عَزَّ وَ جَلَّ - جُمْلهٔ مایه ها را - که اندر ما مُرکّب گردانیده است - انسان خوانده است بدونِ مَعْنی ها ، که آن در

---

۱ - ما : این اسم واقعه است . ۲ - ما، مو : مُفارق بُوَد این اسم ساقط شود چنانچه بر اسبی دو رنگ .
۳ - ما، مو : دیگری سَفید .
۳و٤ - ما، مو : و چون آن دو از یکدیگر جدا شوند (مو : باشند).آن رنگ ها یکی را سیاه بود و یکی را سفید.
٤ - بقول خدای عزّ و جلّ که گفت هَلْ اَتَی.
٦ - ما: خوانند و هنوز ما ، مو : پیوسته به قالب نبود . ۸ - مو : اوصاف آدمی است .
۹ - ما ، مو : هم اسم انسانیّت از وی نیفتد ما ، مو : اندر قالب آدم.
۱۱ - ما ، مو : گروهی از مدّعیان متصوّفه را ما : و گویند که انسان . ۱۲ - مو : و این سرّ .
۱۳ - ما : گویم به ما ، مو : و مجانین و ما ، مو : و اندر ایشان .
۱٤ - ما : و کفّار و جهّال اسم. ۱۵ - ما ، مو : جمله متغیّر ما ، مو : و قالب وجود و شخص را هیچ .
۱٦ - ما ، مو : و خدای عَزّ و جلّ. ۱۷ - مو : اندر مرکّب است انسان خوانده .

بعضی آدمیان نیست . لقَولِه - تعالی - :« وَ لَقَدْ خَلَقْنا الإنسانَ مِنْ سُلالَةٍ مِن طِینٍ ثُمّ جَعَلْناهُ نُطْفَةً فی قَرارٍ مَکینٍ ثُمّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا العَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا المُضْغَةَ عِظاماً فَکَسَوْنَا العِظامَ لَحْماً ثُمّ انْشَأناهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبارَكَ اللّهُ اَحْسَنَ الخالِقینَ . » پس به قولِ خدای - عزّ وَ جلّ - که اَصْدَقُ القائلین است - از خاك تا پاك ، ۵ این صورت مخصوص محبوس با همه تعبیه کرد ، و تعبیر و تَغَیُّراتش انسان است . چنان که گروهی گفتند از اَهْلِ سُنَّت که : انسان حَیّ است که صورتش بر این هیأت معهود است ، که مَوْت این اسم را از وی نَفی نکند با صُوَرِ مَعْهود وَ آلَتِ مَرْسُوم بر ظاهِر و باطِن . و مراد از صُوَرِ مَعْهُود تَنْدرست و بیمار بُوَد ، و آلَتِ مَرْسوم عاقِل و مَجْنون . و به اتّفاق هر چه صحیح تر بُوَد کامل تر بُوَد اندر خِلْقَت .

۱۰ پس بدان که ترکیبِ اِنْسان ، آن که کامل تر بُوَد { ژ ۲۵ . } به نزدیك مُحقّقان از سه معنی باشد : یکی روح و { ما ۲۷۱ } دیگر نَفْس و سدیگر جَسَد . و هر عینی را از این صفتی بُوَد که بدان قایم بُوَد : روح را عقل ، وَ نَفْس را هَوا ، و جَسَد را حِسّ . و مردم نمونه یی است از کُلّ عالَم . وَ عالَم { مو ۳۰۷ } نام دو جهان است . و از هر دو جهان در انسان نشان است . نشانِ این جهان ، باد و خاك و آب و آتش . ترکیبِ وی از بَلْغَم و خون و ۱۵ صَفْرا و سَوْدا . و نِشان آن جهان ، بهشت و دوزخ و عَرَصات . جان به جای بهشت از لطافت ، و نَفْس به جای دوزخ از آفت و وحشت ، و جَسَد به جای عَرَصات . جَمالِ این هر دو معنی به قهر و مؤانست . پس بهشت تأثیر رضای وی ، و دوزخ نتیجهٔ سَخَطش . هم چنین رَوحِ مؤمِن از رَوح مَعْرِفَت ، و نَفْس وی از حِجابِ ضَلالت . و تا در قیامَت ، مُؤمِن از دُوزَخ

---

۱ - نیست لقوله عزّ و جلّ . ٤ - ما ، مو : که وی الصّادقین است از خاك تا خاك .
٤و٥ - ما ، مو : این صورت با همه تعبیه کرد . ٥ - ما : و تعبیه و تغیرّ اتش انسان است ، مو : و تعبیه و تغیراَتش ، ژ : تعبیر آتش ، ما ، مو : گروهی گفته اند از. ٦ - ما، مو : انسان وَحْی که صورتش بدین صفت معهود . ۷ - ما ، مو : نکند تا صورت معهود و آلت موسوم ما، مو : صورت معهود . ۸ - ما ، مو : و آلت موسوم مجنون و عاقل ما ، مو : باشد از خلعت .
۱۱ - ما ، مو : و سیوم جَسَد و مرعینی را ازین سه . ۱۲ - ما : و نفس را هوای .
١٤ - ما، مو : آتش و آب . ١٥ - ما ، مو : باز جان به جای.
١٦ - ما : و حمل این هر دو ، مو : و جمال این هر دو . ۱۷ - مو : و مؤانست است پس .
۱۸ - ما : از رَوح و معرفت. ما : از حجاب و ضلالت و تا اندر قیامت .

خلاص نیابد ، و به بهشت نرسد ، حقیقت رؤیت نیابد ، و به صفایِ مَحبّت نرسد . هم چنین تا بنده اندر دنیا از نَفْس نجات نیابد ، و به تحقیقِ اِرادت نرسد - که قاعدهٔ آن روح است - به حقیقت قربت و مَعرفت نرسد .

پس هر که اندر دنیا وی را بشناسد ، و از دیگران اِعْراض کُند و بر صراط شریعت قیام ۵ کند ، به قیامت دوزخ و صراط نبیند . و درجمله روح مؤمن داعیِ وی بُوَد به بهشت ، که اندر دنیا نمونهٔ آن وی است . و نَفْس داعیِ وی بُوَد به دُوزَخ که اندر دُنیا نمونهٔ آن وی است . آن یکی را مُدبّر عَقْل ، تمام ، و آن دیگر را قاید هوا ، ناقص . تَدبیرِ آن یکی صَواب ، و از آنِ آن دیگر خَطا .

۱۰ پس بر طالبانِ این درگاه واجِب بُوَد که پیوسته طَریقِ مُخالَفَت وی سپرند تا به خِلافِ وی ، مر رُوح و عَقْل را { مو ۳.۸ } مَدَد کرده باشند . که آن مَوْضعِ سِرِّ خداوند است - جَلّ جَلالُهُ - .

فَصْل : امّا آن چه مَشایخ گفته { ما ۲۷۲ } اند اندر نَفْس :

ذوالنّون مصری گوید - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - : « اَشَدُّ الحِجابِ رُؤْیَةُ النَّفْسِ و ۱۵ تَدْبیرِها . » : « صَعْب ترین { ژ ۲۵۱ } حجاب مر بنده را رؤیت نَفْس و مُتابَعَتِ تدبیر آن باشد . » از آن چه مُتابَعَتِ وی ، مُخالَفَتِ رِضای حقّ باشد . و مُخالَفَتِ حقّ ، سَرِ هَمه حجاب ها بُوَد .

ابو یزید گوید - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - : « اَلنَّفْسُ صِفَةٌ لا تَسْکُنُ إلاّ بِالباطِلِ . » :

---

۱ - ما ، مو : نیابد به بهشت نرسد و حقیقت . ۲ - ما : پس هر که اندر دنیا از نَفْس نجات نیابد به تحقیق . ٤ - ما ، مو : او را شناسد ما : بر صراط شریعت . ٥ - ما ، مو : و صراط را نه بیند مو : داعی وی بُوده . ٦ - ما : وی بود وی به دوزخ . ۷ - ما : دیگر را قاعدهٔ هوا .

۸ - ما : و از آن این دیگر مو : و از آنِ یکی دیگر .

۹ - ما ، مو : بر طُلّاب این درگاه مو : طریقت مخالفت وی .

۱۰ - ما : روح و عقل مدد کرده باشند ما : سرّ خدای است ، مو : خدائیست .

۱۱ - ما : « جَلّ جلاله» ندارد.

۱۲ - ما : گوید قدّس سرّه . ١٤ - مو : حجاب بنده را رؤیت نَفْس است مو : تدبیر آن ازآن چه .

۱۵ - ما ، مو : مخالفت حقّ عزّ و جل بود ما ، مو : سر حجابها بود .

۱۵و ۱٦ - ما ، مو : و ابو یزید بسطامی گوید النّفس ...

« نَفْس صفتی است که سُکونَت آن جز به باطل نَباشد.» و هرگز وی راه حقّ ، سپری نکند .
مُحَمّد بن عَلی التِرْمَذی گوید - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - : « تُریدُ أنْ تَعْرِفَ الحَقَّ مَعَ بَقاءِ نَفْسِكَ فیكَ وَ نَفْسُكَ لا تَعْرِفُ نَفْسَها فَكَیْفَ تَعْرِفَ غَیْرَها ؟ » : « خواهی تا حقّ را بشناسی با بقای نَفْسِ تو اندر تو ، و نَفْس تو خود را با بقای خود ، مر خود را نمی شناسد ، ۵ چگونه غیر را بشناسد ؟» یعنی نَفْس خود اندر حال بقای خود ، از خود محجوب بُوَد به حقّ ، چگونه مُکاشف گردد ؟

جنید گوید - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - : أَساسُ اَلْكُفْرِ قِیامُكَ عَلی مُرادِ نَفْسِكَ . » : « بِنایِ کُفْرِ قیام بنده باشد بر مُراد تَنِ خود . » ازآن چه نَفْس را با لطیفهٔ اسلام مُقارَنَت نیست . لامُحاله پیوسته به اعْراض کوشد ، و مُعْرِض ، مُنْکر بُوَد ، و مُنْکر بیگانه .

۱۰ ابو سلیمان دارانی گوید - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - : « اَلنَّفْسُ خائِنَةٌ مانِعَةٌ وَ اَفْضَلُ الأَعْمالِ خِلافُها . » : « نَفْس خاین است اندر امانت ، و مانع است اندر طَلَبِ رضا ، و بهترین اَعْمال ، خِلاف وی است . » { مو ۳۰۹ } از آن چه خیانت اندر امانت بیگانگی بُوَد ، و تَرْکِ رضا کُم شُدَگی و اَنْفاسِ ایشان - رَحِمَهُمُ اللّه - اندر این مَعْنی بیش از آن است که حَصر پذیرد .

۱۵ آمدم با سِرّ مَقْصُود و اِثْبات مَذْهَبِ سَهْل اندر صحّت { ما ۲۷۳ } مُجاهَدَتِ نَفْس و رِیاضَتِ آن وَ طریقِ بیانِ آن اندر حقیقت . وَ بِاللّهِ التَّوفیقُ .

اَلْكَلامُ فی مُجاهِداتِ اَلنَّفْسِ :

قَوْلُهُ - تَعالی - : وَ اَلَّذینَ جاهَدُوا فینا لَنَهْدِیَنَّهُم سُبُلَنا . » وَقالَ اَلنَّبیُّ - صَلَّی اللّهُ عَلَیْه وَسَلَّمَ - : « اَلْمُجاهِدُ مَنْ { ژ ۲۵۲ } جاهَدَ نَفْسَهُ فی اللّه . » وَ قَوْلُهُ - صَلَّی اللّه عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - : « رَجَعْنا مِنَ الجِهادِ الأَصْغَرِ إِلی الجِهادِ الأَكْبَرِ . » قیلَ :

---

۱ - ما ، مو: آن به باطل بود هرگز وی را حقّ سیر می نکند . ۲ - مو : و محمّد بن علی التِرمذی گوید قدّس سرّه.
۳ - مو : تا حقّ را شناسی . ٤ - ما، مو : چگونه غیر خود را .
٥ - ما، مو : بقای خود به خود محجوب است چون به خود محجوب بود . ٦ - ما، مو : و جنید گوید رحمة اللّه علیه . ٨ - ما ، مو : در اعراض کوشد ما : بیگانه بُوَد. ٩ - ما : و ابو سلیمان مو : خائنَةٌ قانعةٌ و . ١٠ - ما ، مو : و مانع است از طلب رضا بهترین.
١١ - ما : خیانت در امانت . ١٢ - ما، مو : «رحمهم اللّه» ندارد ما ، مو : حصر توان کرد مر جملگی آنرا .
١٣ - ما، مو: به سر مقصود و مو : سهل رضی اللّه عنه ما : مجاهدات نفس .
١٤ - ما : و طریق اندر بیان حقیقت آن (مو : اندر تحقیق آن) و باللّه التوفیق واللّه اعلم بالصّواب . ١٥ - مو : مجاهدة النّفس .
١٦ - ما، مو : قال اللّه تعالی . ١٧ - ما، مو : و نیز گفت رجعنا ما : یا رسول اللّه و ما الجهاد.

« يا رَسُولَ اللّهِ مَا الْجِهادُ الْأَکْبَرِ ؟» قالَ : « اَلا وَهِیَ مُجاهَدَةُ النَّفْسِ . » : « بازگشتیم
از جِهادِ خُرْدتَر یعنی از غَزْو به سوی جهاد بزرگ تر . » گفتند :« يا رَسُولَ اللّه ! جِهادِ
بزرگ تر کدام است ؟ » فرمود : مُجاهَدَت نَفْس . » و رسول - صَلَّی اللّه عَلَیْهِ وَسَلَّمَ -
مجاهَدَت نَفس را بر جهاد تفضیل نهاد . ازآن چه رَنج آن زیادَت بُوَد از رَنج جِهاد و غزْو .
۵ و بدان چه خِلافِ هَوا وَ قَهْر کردنِ نَفس ، عظیم کاری شگرف است .

پس بدان - اَکْرَمَكَ اللّهُ - که طَریقِ مُجاهَدَت نَفْس و سیاسَت آن واضح است و
پیدا و ستوده میانِ همه اَهْلِ اَدْیان و مِلَل ، و مُخْتَصٌ اندر اَهْلِ این طَریقت به رعایَتِ آن ،
وَ مُسْتَعْمَل و جاری است این عبارَت اندر میانِ خَواصّ و عَوامّ . وَ مَشایخ را - رَضِیَ اللّه
عَنْهُ - اندر این مَعْنی رموز وَ کلمات بسیار است .

۱۰ و سَهْل بن عَبْدُاللّه تُسْتَری - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - { مو . ۳۱ } اندر اَصْلِ این غُلُوّ
بیشتر کند . و وی را اندر مُجاهَدَت نَفْس ، براهین بسیار است، و گویند که خود را بر آن
بداشته بود که هر پانزده روز يك بار طعام خوردی . و عُمْری دراز بگذاشت به غذایی اندك .
و جملهٔ مُحَقّقانِ مُجاهَدَت اثبات کرده اند و آن را اَسْبابِ مُشاهَدَت گفته . مگر آن پیر
بزرگوار که مُجاهَدَت را علّتِ مُشاهَدَت گفته است . و مَرْ طَلَب اندر حقّ یافت ، تأثیری
۱۵ عظیم نهاده است . { ما ۲۷٤ } و وی زندگانی دُنیا را در طلب ، فَضْل نهد بر حَیاتِ
عُقْبی در حُصُول مُراد . ازآن چه گوید : آن ثمرهٔ این است که چون در دُنیا خدمت کنی ،
آن جا قُرْبَت یابی . بی خدمت ، آن قُرْبَت نَباشد . باید تا علّتِ وُصُولِ حَقّ ، مجاهَدَت بنده
باشد که بکند هم به { ژ:۲۵۳ } توفیق حقّ . و وی گفت - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - :
« اَلْمُشاهدات مَواریثُ الْمُجاهدات . » و دیگران گویند : « وُصُولِ حقّ را علّت نباشد،
که هر که به حقّ رسد، به فَضْل رسد. فَضْل را با فِعْل چه کار بُوَد ؟

۱- ما : از جهاد خُردتر . ۲- مو : یعنی غزوه به سوی جهاد اکبر ما، مو : جهاد چیست ؟.
۳- مو : گفت مجاهدت نفس رسول صلّی ... ٤و۵- ما ، مو : زیاده بُود که آن جهاد باراندن هوا بود و مجاهده قهر کردن آن عظیم ...
٦- مو : مر مجاهدت . ۷- ما، مو : و ستوده و پیدا میان ، ما، مو : که ستوده است میان همه ادیان .
۸- مو : و عوامّ ایشان و مشایخ را رحمهم اللّه علیهم اندر این .
۱۰- ما : ... تستری رحمة اللّه علیه ما ، مو : اندر مجاهدات براهین. ۱۱- ما، مو : که وی خود را بر آن داشته بود .
۱۲- ما،مو : و عُمر دراز بگذاشت ما : کرده اند و مر آنرا . ۱۳- ما : مشاهدت گفته اند مگرآن پیر بزرگوار .
۱٤- ژ : و مر طلب در حقّ یافت تأثیر عظیم ما : از « نهاده » تا « و وی » مکرّر شده است.
۱۵- ما : بر حیوة عقبی ما : این است چون در . ۱۷- ما، مو : حصول حقّ ، ما، مو : به توفیق حقّ وی گفت که .
۱۸- ما، مو : «رضی اللّه عنه » ندارد. ۱۹- ما، مو : به فضل برسد فضل را با افعال چه کار .

پس مُجاهَدَت ، تَهْذیبِ نَفْس را بُوَد نه حقیقت قُرب را . ازآن چه رُجوعِ مُجاهَدَت به بنده باشد ، و حَوالهٔ مُشاهَدَت ، به حقّ مُحال بود ، که این علّت آن گردد ، یا آن آلَت این . حُجّت سهل اندر این قول خدای است - عزّ و جلّ - عزّ مَنْ قائلْ - : « وَ الّذینَ جاهَدوا فینا لَنَهْدِیَنَّهم سُبُلَنا . » آن که مُجاهَدَت کند ، مُشاهَدَت یابَد . و نیز جملهٔ وُرودِ
۵ اَنبیا و اِثباتِ شریعت { مو ۳۱۱ } و نزولِ کُتُب و جُمْلهٔ اَحْکام تکلیف بنابر این است . و اگر مُجاهَدَت ، علّتِ مُشاهَدَت نَبودی ، حُکم این جُمله باطل شُدی . و نیز جملهٔ اَحْوالِ دُنیا و عُقْبی ، تَعَلُّق به حِکَم و عِلَل دارد . و هر که عِلَل از حکَم نَفْی کند ، شَرْع و رَسْم جُمله بردارد . نه اندر اَصْل ، اِثْباتِ تکلیف دُرست آید ، و نه اندر فَرْع ، طَعام مر سیری را علّت گردد ، و یا جامه مر دَفْع سر ما را . و این تَعْطیلِ کُلِّ مَعانی بُوَد . پس رؤیتِ اسباب ،
۱۰ اندر اَفْعال ، توحید بُوَد . و دَفْعِ آن تَعْطیل . و این را اندر مُشاهَدَه دلایل است . و اِنکارِ این ، اِنکارِ مُشاهَدَت و مکابرهٔ عَیان باشد .

نبینی که اَسْبی توسَن را به ریاضت از صِفَت ستوری به صفت مَردُمی آرند ، تا اوصاف اندر وی مُبَدّل گردانند ، تا تازیانه از زمین برگیرد ، به خداوند دهد . وَ گوی را به دست بگرداند ، و مانند این ، افعال دیگر بکند . و کودکِ بی عَقْل عَجَمی را می به ریاضت ،
۱۵ عَرَبی زبان کنند . و نُطْق طبیعی وی اندر وی مُبَدّل می گردانند .و باز { ما ۲۱۵ } وَحْشی را به ریاضت بدان دَرَجه رسانند که چون بگذارند ، بِشود ، و چون بخوانند باز آید . و رنجِ { ژ ۲۵٤ } بَنْدِ وی بر وی دوستر از آزادی و گذاشتگی بُوَد . و سگی پلید گذاشته را می به مُجاهَدَت ، بدان مَحَلّ رسانند که کُشْتهٔ وی می حَلال گردد . و از آنِ آدمی بی مُجاهَدَت و ریاضت نایافته ، حَرام بُوَد . و مانند این بسیار است .

---

۱ - ما : نَفْس است نه حقیقت قربت را . ۲و۳- ما ، مو : یا آلت این و حجّت سَهْل ، ما : رحمة الله علیه ، مو : رضی الله عنه (مو) . ۳- ما ، مو : عزّ و جلّ که گفت وَالّذین. ۵ - ما ، مو : بنابر مجاهده است اگر مجاهدت . ۷- ما ، مو : و رسم جمله برخیزد نه اندر . ۸ و ۹- ما ، مو : مر سیری را و یا جامه مر دفع سر ما را علّت نشود (مو : علّت شود) این تعطیل .
۱۱ - ما : عیان بُوَد ، مو : مکابرهٔ عیان است . ۱۲- ما : اسبی بُوَد ، مو : اسب بُوَد توسن ما : و اوصاف ستوری اندر .
۱۳- ما : مبدّل کنند تا ما ، مو : و به خداوند دهد و گوی بدست .
۱٤- ما ، مو : و مانند این دیگر میکنند و کودك بی عقل عجمی را به ریاضت .
۱۵- مو : زبان میکنند. ۱٦- ما ، مو : بگذارندش نشود . ۱۷- ما ،مو : بند وی دوستر .
ما ، مو : و سگی پلید به مجاهدت . ۱۸- ما ، مو : کشتهٔ وی حلال گردد ، مو : آدمی بمجاهده و .
۱۹- ما ، مو : حرام و مانند این است .

پس مَدار جملهٔ شَرْع و رَسْم بر مُجاهَدَت است . و رَسول - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - { مو ۳۱۲ } اندر حال قُرْبِ حقّ ، و یافتنِ کام ، و اَمْنِ عاقبت ، و تحقیقِ عِصْمَت ، چندان مُجاهَدَت کرد از گرسنگی های دراز و روزه های وِصال و بیداری های شب ، که فرمان آمد : « یا مُحَمَّد ! طه ما اَنْزَلْنا عَلَیْکَ الْقُرآنَ لِتَشْقی . » : « قرآن به تو ۵ بدان نفرستادیم تا خود را هلاک کنی . »

و از اَبو هُرَیْرَه - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - روایت کنند که : « رَسول - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - اندر حال عِمارت مَسْجِد خشت می کشید . و من می دیدم که وی را می رنج رسید . گفتم : « یا رسول اللّه ! آن خشت به من ده . که من به جای تو این کاربکنم . » گفت : « یا با هُرَیره ! خُذْ غَیْرَها فَإِنَّهُ لا عَیْشَ إِلاّ عَیْش الآخِرة » : « تو خشت دیگر بردار ۱۰ که سَرایِ عَیْش آخرت است و دنیا سرای رنج و مَشقَّت است . » و حیّانِ خارجه روایت کند که : « از عبداللّه عُمَر - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - پرسیدم که اندر غَزْو چه گویی ؟ » گفت : « أَبْدأْ بِنَفْسِکَ فَجاهِدْها ، و أَبْدَأْ بنفْسک فَأْغزها ، فَإِنَّکَ اِنْ قُتِلْتَ فاراً بَعَثَکَ اللّهُ فاراً ، و اِنْ قُتِلْتَ مُرائیاً بَعَثَکَ اللّهُ مُرائیا ، وَ اِنْ قُتِلْتَ صابِراً مُحْتَسِبا بَعَثَکَ اللّهُ صابِراً مُحْتَسِبا . »

۱۵ پس هَمچندان که تألیف و ترکیب عبارت را ، اندر حقّ بیان معانی { ما ۲۷۶ } اثر است ، تألیف و ترکیب مجاهدت را ، اندر وُصول مَعانی اَثَر است . چون بیان بی عبارت و تألیف آن دُرُست نیاید ، وصول بی { مو ۳۱۳ } مجاهدت دُرُست نیاید . و آن که دَعْوی کند ، مُخْطی بُوَد . از آن چه عالَم و اِثْباتِ حَدَثِ آن ، دَلیل مَعْرِفَت آفریدگار است . و مَعْرِفَت نَفْس { ژ ۲۵۵ } و مُجاهَدَت آن دلیلِ وَصْلَتِ وی و حُجَّتِ گروه دیگر آن که گویند :

---

۱ - ما : مدار شرع و رسم بر مجاهده است . ۲ - ما ، مو : و عاقبت بتحقیق عصمت .
۳ - ما، مو : مجاهده کرد که از گرسنگی . ۵ - ما، مو : بدان نفرستاده ایم تا تو خود را .
٦ - ما، مو : روایت آرند که رسول خدا . ۷ - ما ، مو : وی را رنج می رسید. ۸ - ما ، مو : آن خشت فرامن ده . ما ، مو : یا اَبا هریره تو . ۹ - ما، مو : یا اَبا هُرَیره خُذ.. . ۱۰ - ما، مو : و حیّان بن خارجه روایت کند. ۱۱ - مو : عبداللّه بن عمر و رضی اللّه عنهما که اندر غزوهٔ جلوی چه گوئی.
١٤ - ما ، مو : پس هر چند که ما : مجاهدت را ، مو : عبارات را اندر اصول بیان .
۱۵ - ما : از « تألیف» تا « اثر است » ندارد، ما : اندر اصول معانی . ١٦ - مو : وصول بی مجاهده و ترکیب آن درست . ۱۷ - ما، مو : اثبات حدوث آن . ۱۸ - مو : آنست که گویند.

این آیت اندر تفسیر مُقدّم و مؤخّر است : « و الّذینَ جاهَدُوا فینا لَنَهدینَّهُمْ سُبُلَنا ای و الّذینَ هَدَیْناهُم سُبُلَنا جاهَدُوا فینا . » و رَسُول گفت - صلّی اللّهُ عَلَیْه وَسَلَّمَ - : « لَنْ یَنْجو اَحَدُکُم بِعَمَلِه . » قیل: « لااَنْتَ یا رَسُولَ اللّه ؟ » قال: « وَلااَنا الاّ اَنْ یَتَغَمَّدَنی اللّهُ بِرَحْمَتِه . » : « نرهد یکی از شما به عَمَلِ خود . » گفتند : « تو هم نرهی یا رَسُول اللّه ؟ » گفت: « مَنْ هم نرهم ، جز آن که خداوند - تعالی - بر مَنْ رَحْمَت کند . » ۵

پس خَلاص و نجات بنده ، مُتعلّق به مَشیّت است نه به مُجاهَدَت . کما قالَ اللّهُ - تَعالی - : « فَمَنْ یُرِدِ اللّهُ أنْ یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإسْلامِ وَ مَنْ یُرِدْ اَنْ یُضِلَّهُ یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقًا حَرَجًا . » و نیز گفت : « تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشاءُ . » تَکَلُّفِ هَمه عالمیان اندر اثباتِ مَشیّت خود نَفی کرد . و اگر مُجاهَدَت ، عِلّتِ وُصُول بُودی ، ابْلیس مَرْدُود نَبُودی ! و اگر تَرْکِ آن عِلّت رَدّ و طَرْد بودی ، ۱۰ {مو ۳۱٤} آدم هرگز مَقْبُول و مُصفّی نَبُودی . پَس کار سَبْقَتِ عنایت دارد نه کَثْرَتِ مُجاهَدَت . نه هرکه مُجْتَهِدتر ایمن تر ، که هر که عنایت بدو بیشتر ، به حقّ نزدیک تر . یکی اندر صَوْمعه ، مَقْرونِ طاعَت از حقّ دور . یکی در خَرابات ، {ما ۲۷۷} موصولِ مَعْصیت ، به رَحْمَتِ حَقّ نَزْدیك . و اَشْرَفِ هَمه مَعانی ایمان است . کودکی را که مُکَلَّف نیست ، حُکْمَش ، حُکْمِ ایمان بُوَد ، و مَجانین را همچنان . پَس چون اَشْرَفِ مَواهِب را ۱۵ مُجاهَدَت عِلّت نباشد ، آن چه کم از آن بُوَد ، هَم به عِلّت مُحتاج نباشد .

و من که - عَلِیّ بْنِ عُثْمان الجُلاّبی اَم - می گویم که : این خِلاف است اندر عبارت بدون معنی . ازآن که یکی می گوید : « مَنْ طَلَبَ وَجَدَ » و دیگری می گوید : « مَنْ وَجَدَ طَلَبَ . » و سَبَبِ یافتن، طَلَب بُوَد. و سَبَبِ طَلَبیدن، یافت. آن می مُجاهَدَت {ژ ۲۵٦}

---

۱ - ما ، مو : مؤخّر است چنانکه. ۲ - ما، مو : لَنْ یَنْجونا اَحَدُکُمْ. ٤ - ما، مو : و تو هم نرهی .
۵ - ما ، مو : رحمت کند پس مجاهده فعل بنده باشد و مُحال باشد فعل وی علّت نجات وی گردد.
٦و۷ - ما، مو : به مجاهدت از آنجا که خداوند گفت عزّ و جلّ فَمَن .
۸و ۹ - ما، مو : تکلیف همه عالمیان . ۹ - ما : که اگر مجاهدت . ۱۰ - مو : مصفّی نبود .
۱۱و۱۲ - ما ، مو : نه هر که مجاهدتر ایمن تر اینك (مو : بلکه) عنایت بیشتر وی به حقّ .
۱۳ - ما : یکی اندر خرابات ما ، مو : به حقّ نزدیك . ۱٤ - ما : ایمان بود مجانین را .
۱٦ - ما ، مو : محتاج نبود. ۱۷ - ما : من که علی ... رضی اللّه عنه . ما : این خلافی است .
۱۸ - ما، مو : از آنچه یکی . ۱۹ - ما، مو: آن مجاهدت ما : دیگری گوید.

فرماید تا مُشاهَدَت یابد. و این مُشاهَدَت یابَد، تا مُجاهَدَت کند . و حقیقت این، آن بُوَد که مُشاهَدَت اندر مُجاهَدَت به جایِ توفیق است اندر طاعت .وَ عَطا از حَقّ است - عَزّ و جَلّ - . پس چون حُصُولِ طاعَت بی توفیقِ مَحال بُوَد . حُصُولِ توفیقِ نیز بی طاعت مَحال بُوَد . و چون بی مُشاهَدَت ، مُجاهَدَت موجود نباشد . بی مجاهَدَت ، مُشاهَدَت مَحال بُوَد . پسْ ۵ لَمْعه یی از جَمالِ خداوندی می بباید تابنده را به مُجاهَدَت دلالَت کند . و چون علّت وجود مشاهدت آن باشد ، هدایت سابق بُوَد بر مجاهَدَت .

اَمّا آن چه آن قوم ، یعنی سَهْل { مو ۳۱۵ } و اَصْحابِ وی حُجّت کُنَند ، که هر که مجاهَدَت را مُنْکر بُود ، اثباتِ وُرُود جملهٔ اَنْبیا و کُتُب و شَرایع را مُنْکر بُوَد ، که مَدارِ تکلیف بر مُجاهَدَت است . آن بهتر از آن می باید که مَدارِ تکلیف بر هدایتِ حقّ است ، ۱۰ مُجاهَدَت اثباتِ حُجّت را است نه حقیقت وَصْلَت را . قولُهُ تعالی : « وَلَو اَنَّنا نَزَّلْنا اَلَیْهِمُ الْمَلائِکَةَ و کَلَّمَهُمُ الْمَوْتی وَ حَشَرْ نا عَلَیْهِم کُلَّ شَیْءٍ قُبُلاً ما کانُوا لِیُؤْمِنُوا إلاّ أَنْ یَشاءَ اللّهُ . » : { ما ۲۷۸ } اگر ما فرشتگان را بدیشان فرستیم ، و مردگان را با ایشان به سُخَن آریم و بر انگیزیم بر ایشان همه چیزها را ، ایشان ایمان نیارند تا ما نخواهیم . » ازآن چه علّت ایمان ، مَشیّت ما است نه رؤیت دلایل و مجاهدت ایشان .و ۱۵ نیز گفت - تعالی و تقَدّس - : « اِنَّ الّذینَ کَفَرُوا سواءٌ عَلَیْهِم ءَ أَنْذَرْتَهُم اَمْ لَمْ تُنْذِرهُم لایُؤْمِنُونَ . » : « آنان که کافرانند متساوی است به نزدیك ایشان اِظهار حُجّت و اِنْذار از اَهْوالِ قیامَت . و به ترك آن ، ایشان ایمان نیارند که ما مر ایشان را از اَهْلِ آن نگردانیده ایم . و دل های ایشان به حُکْم شَقاوت مَخْتُوم است .

---

۱ - ما، مو : می کند تا مشاهدت یابد و این مشاهدت میکند تا مجاهدت یابد.

۲ - ما، مو : مجاهدت اندر مشاهدت ما ، مو : و آن عطا است از حقّ.

٤ - ما، مو ك چون مشاهدت مو : مشاهدت نیز مَحال .

۵ - ما : خداوندی باید. ٦ - ما : مجاهده آن لمعه باشد. ۷ - ما ، مو : اصحاب او حجّت بکنند که .

۸ - ما ، مو : مجاهدت را اثبات نکند بورود جملهٔ انبیا و کتب را منکر بود .

۹ - ما : است بهتر از این می باید. ۱۰ - ما ، مو : وصلت را و خداوند گفت جَلّ جلاله که وَلَوْ...

۱۱ - ما، مو : ... اللّه و لکنّ اکثر هم یجهلون و اگر. ۱۲ - ما ، مو : با ایشان در سخن آریم و ، مو : اندر آریم .

۱۳ - ما : نیارند اگر ما . ١٤ - ما، مو : « تعالی و تقدّس » ندارد.

١٦ - مو : اظهار و اِنذار از اهوال قیامت و ورود و دلایل اندر ترك آن .

۱۷ - ما، مو : از اهل ایمان نگردانیده ایم . ۱۸ -ما، مو : مختوم است.

پس وُرودِ اَنبیا ، و نُزولِ کُتُب ، و ثُبوتِ شرایع ، اسبابِ وُصُولند نه علّت آن . ازآن چه اَبوبَکْر { مو ۳۱۶ } اندر حُکْم تکلیف ، چون اَبو جَهْل { ژ ۲۵۷ } بُود . امّا اَبوبَکر به عَدْل و به فَضْل رسید ، و بُوجَهل به عَدْل و به فَضْل باز مانْد . پس علّتِ وُصول ، عینِ وُصُول است نه طَلَبِ وُصُول، که اگر طالب و مَطْلوب هر دو یکی بودی ، طالب، واجِد بُودی ، ۵ و چون واجد بودی ، طالب نَبُودی . از آن چه رسیده ، آسوده باشد ، و بر طالب ، آسایش دُرُست نیاید.و پیغمبر - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - گفت :« مَنِ اسْتَوی یَوْماهُ فَهُوَ مَغْبُونٌ .» : « هر که را دو روز چون هم بُوَد ، یعنی از طالبانِ وی اندر غَبْنی ظاهر بُوَد . » باید که هر روز بهتر باشد .و این دَرَجتِ طالبانْ است . و باز گفت : «اِسْتَقیمُوا وَ لَنْ تُحْصُوا » : « استقامت گیرید و بر حال باشید . » پس مجاهَدَت را سبب گفت ، و ۱۰ سَبَبِ اِثبات کرد مر اثباتِ حُجَّت را . و وصول از سبب نَفْی کرد ، تحقیقِ الهیّت را .

و آن چه گویند که اسب را { ما ۲۷۹ } به مُجاهَدَت می به صفَتی دیگر گردانند . بدان که اندر اَسْب ، صفتی است مَکْتوم که اظهارِ آن را مُجاهَدَت سَبَب است که تا ریاضت نیابد ، آن مَعْنی ظاهر نَشَود . و اندر خَر که آن مَعْنی نیست ، هرگز اسب نگردد . نه اسب را به مُجاهَدَت خَر توان کرد ، و نه خَر را به ریاضت اَسْب توان گردانید . ازآن چه این قَلْبِ عَیْن ۱۵ باشد . پَس چون چیزی که عینی را قَلْب نَتَواند کرد ، { مو ۳۱۷ } اِثباتِ آن اندر حضْرتِ حَقّ مَحال بُوَد .

برآن پیر - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - یعنی سَهْلِ تُسْتَری مُجاهَدَتی می رفت ، که وی از آن آزاد بود ، و در عَیْنِ آن، عبارتِ او از آن مُنْقَطِع بُود ، نه چون گروهی که عبارت آن را بی مُعامَلَت مَذْهَب گردانیده اند . و مَحال باشد که آن چه همه مُعامَلَت می باید ، همه

۱ - ما ، مو : نه علّت وصول آن ازانکه . مو : از آنچه امیر المؤمنین ابوبکر صدّیق رضی اللّه عنه .
۲ - ما، مو : تکلیف همان بود که ابوجهل امّا بعدل و فضل برسید و ابوجهل بی عدل و بی فضل ماند.
۳ - ما، مو : وصول ابوجهل بعدل از فضل باز ماندن عین وصول است . ٤ - مو : واحد بودی .
۵ - ما : چون واحد بودی ما : بر طلب آسایش نیاید . ٦ - ما : و پیغامبر مو : .. مغبون و من کان یومه شراً من امسه فهوملعون و من لم یکن فی زیادة فهو فی النّقصان و من کان فی النّقصان فهو خیر له هر که را ... ۷ - ما : دو روز چون برابر بُود. ۸ - ما ، مو : است باز گفت . ۹ - ما: و بر جای باشید.
۱۰ - مو : و وصول را از سبب . ۱۱ - ما ، مو : بمجاهدت بصفت دیگر .
۱۵ - ما، مو : پس چون که عینی را قلب نتوان کرد . ۱۷ - ما، مو : و بر آن پیر رحمة اللّه علیه یعنی.

عبارت گردد . و در جمله مر اَهْل این قصّه را مُجاهَدَت و ریاضت موجود است به اتّفاق . امّا رؤیتِ آن اندر آن آفت است . پس آن که می مُجاهَدَت نَفْی کند ، نه مُراد ، عینِ مُجاهدَت است ، که مراد ، رؤیت { ژ ۲۵۸ } مجاهَدت است و مُعجب نا شدن به افعال خود اندر محلِّ قُدس . از آن چه مُجاهَدَت ، فعل بنده بُوَد ، و مُشاهَدَت داشت حَقّ . تا داشت حَقّ نباشد ، ۵ فعْل بنده قیمت نگیرد . لَعَمْری از خودت دل نگرفت که چندین مَشّاطگی خود کُنی ، و فَضْل خود همی نبینی ، که چندین سخن فعل خود گویی . پس مُجاهَدَت دوستان فعل حقّ باشد اندر ایشان بی اختیار ایشان . و قَهْر و گدازش بُوَد ، و گُدازشی که آن جمله نوازش بُوَد .و مُجاهَدَتِ غافلان فعْلِ ایشان باشد به اختیار ایشان ، و آن تشویش بُوَد و پراکندگی. و دلِ پراکنده از آفت پراکنده بُوَد .

۱۰ پس تا توانی از فعْلِ خود عِبارَت مَکُن ، { ما ۲۸. } و اندر هیچ صفت ، نَفْس را مُتابَعَت مَکُن ، که وجود هستی تو حِجاب تُو است . { مو ۳۱۸ } اگر به فِعْلی مَحْجوب بودی ، به فِعْلی دیگر برخاستی . چون کُلّیّت تو حجاب است ، تا به کُلّیّت فنا نگردی ، شایستهٔ بقا نگردی . « لأنَّ النَّفْسَ کَلْبٌ باغٍ وَ جِلْدُ الْکَلْبِ لا یَطْهُرُ الاّ بِالدِّباغِ . »

و اندر حکایات مَعْرُوف است که حُسَیْنِ بن مَنْصُور - رَحِمَةُ اللّهِ عَلَیْه - به کوفه اندر ۱۵ خانهٔ مُحَمَّد بن حَسَنِ الْعَلَوی نزول کرده بُود .ابراهیم خَوّاص- رَحِمَهُ اللّهُ - به کوفه اندر آمد . چون خَبَر وی بشنید . نزدیك وی اندر آمد . حُسَیْن گفت : « یا ابراهیم ! اَندر چهل سال که بدین طریقت تعلّق داری، از این مَعْنی تُرا چه چیز مُسَلّم شده است؟» گفت :

۲ - مو : پس آنکه مجاهدت نفی می کند نه مرادش عین .
۶ - فضل حقّ همی نبینی که .
۷ - ما ، مو : و آن قهر و گدازش و گدازشی که آن گدازش جمله.
۸ - ما ، مو : و مجاهدت جاهلان عمل ایشان باشد اندر ایشان.
۱۰ - مو : و از هیچ صفت .
۱۱ - ما : هستی تو حجاب است اگر .
۱۲ - ما ، مو : به فعل دیگر برخاسته چون　مو : تو حجاب تُست.
۱۳ - ما : الاّ بالدّباغة.　۱٤ - ما، مو : معروف است که چون .
۱۵ - ما، مو : الحسین العلوی ، مو : خوّاص رَضیَ اللّه عنه .
۱٦ - ما ، مو : خیر وی بشنید به نزدیك وی اندر شد.
۱٦و ۱۷ - ما، مو : اندرین چهل سال که تو تعلّق بدین طریقت داری.

« طَریقِ تَوَکُّل مرا مُسَلَّم شده است . » حُسَین گفت - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - : « ضَیَّعْتَ عُمْرَكَ فی عِمْرانِ باطِنِكَ ! فَأَینَ الْفَناءُ فِی التَّوحید . » : « عُمْر اندر عمرانِ باطن ضایع کردی . فنا کجاست اندرتوحید ؟ » یعنی تَوَکُّل عبارتی است از مُعامَلَتِ خود با خداوند و دُرُستی باطِن به اعتماد کردنِ با وی . و چون کسی عُمْری اندر مُعالَجَتِ باطن ۵ کُنَد ، عُمری دیگر باید تا اندر مُعالَجَتِ ظاهر کند . و دو عُمْر ضایع شد . هنوز از وی به حقّ اثری نباشد .

و از شَیْخ { ژ ۲۵۹ } بُو عَلی سیاه مَرْوَزی - رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْه - حکایت کنند که گفت : «مَنْ نَفْس را بدیدم، به صورتی مانند صورت مَنْ که یکی موی وی گرفته بود ، و وی را به من داد . و من وی را بر درختی بستم ، قصد هَلاكِ وی کردم .» مرا گفت : ۱۰ « یا با عَلیّ ! مَرَنج ! که من لشکرویَم - عَزَّ وَ جَلَّ - . تو مرا گُم نتوانی کرد .

و از مُحَمَّد عَلْیَان { مو ۳۱۹ } نَسَوی روایت آرند - و وی از کِبارِ اصحاب جُنَیْد بود - رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْهِم اَجْمَعینَ - که : « من اندر ابتدای حال - که به آفت های نَفْس بینا گشته بودم ، و کمین گاه های وی بدانسته بودم - از وی حِقْدی پیوسته اندر { ما ۲۸۱ } دل من بود . روزی چیزی چون روباه بچه یی از گلوی من بر آمد . و حقّ - تعالی - مرا ۱۵ شناسا گردانید . دانستم که آن نَفْس است . وی را به زیر پای اندر آوردم . هر لَگَدی که بر وی می زدم ، وی بزرگ تر می شد . » گفتم : « ای هذا ! همه چیزها به زخم و رنج هلاك شوند ، تو چرا می زیادت شوی ؟ » گفت : ازآن چه آفرینش من بازگونه است . آن چه رَنْج چیزها بُوَد ، راحتِ من بُوَد و آن چه راحت چیزها بُوَد ، رنج من بُوَد ! »

۱- ما ، مو : حسین گفت ضیَّعت عمرك . ۳- مو : عبارت است از ما ، مو : با خداوند تعالی و درستی. ٤- ما، مو : اندر معاملت باطن کند عمر دیگر باید .۵- ما، مو: تا در معالجت ظاهر کند دو عمر ضایع کند هنوز بوی و اثری نیافته . ٦- مو : ابو علی سیاه . ۷- ما، مو : دیدم به صورت مانند ما، مو : موی ویرا گرفته . ۸- ما، مو : و وی را به درختی بستم ما : و مرا گفت .
۹- ما، مو : یا ابا علیّ مرنج که لشکر خدایم تو مرا . ۱۰- ما ، مو : اصحاب کبار جنید بُود.
۱۱ - ما، مو: علیهم که در ابتدای حال که آفت های ... ۱۲ - ما : بودم کمین گاه های وی بدانسته از وی پیوسته مقدی اندر دل من بودی . ۱۳- ما، مو : تعالی بوی مرا ما : ١٤- آشنا گردانید.
۱۵ - ما، مو: می زدم او بزرگتر مو : همه چیز به زخم . ١٦- ما، مو : تو چرا زیادت می گردی گفت ازانکه آفرینش من بر بازگونگی است و . ۱۷ - من اندر آن راحت من.

و شَیْخ اَبو العبّاس شَقّانی - که امام وَقْت بود - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - گفت : « من روزی به خانه اندر آمدم . سگی دیدم زرد بر جای خود خفتهْ . پنداشتم که از محلّت اندر آمده است . قَصْد راندنِ وی کردم . و وی به زیر دامنِ مَن اندر آمد .و نا پدید شد . »

و شیخ اَبوالقاسِم گرگانی - که اَمروز قُطبُ الْمَدار عَلیه وی است - اَبقاهُ اللّه - . ۵ وی از ابتدای حال نشان داد که : « من اورا به صورتِ ماری دیدم ! » و درویشی گفت که : « مَن نَفْس را بدیدم بر صُورَت مُوشی ! » گفتم : « تو کیستی ؟ » گفت : « من هَلاكِ غافلانم که داعی شرّ و سُوءِ ایشانم و نجات دوستان . که اگر مَن با ایشان نباشَمی ، که وُجود من { مو . ۳۲ } آفت است ، ایشان به پاکی خود مغرور شوندی ، و با اَفعالِ خود مُتَکَبِّر . که چون اندر { ژ . ۲٦ } طهارتِ دل ، و صَفای سِرّ و نُورِ ولایت ، و استقامت ۱۰ بر طاعت نگرند . زَهْوی در ایشان پدیدار شود . و باز چون مرا بینند ، اندر میان دو پَهْلوی خود ، آن جُمْله از ایشان پاك شود . »

و این حکایات دلیل است که نَفْس عَیْنی است نه صِفَتی . و وی را صفت است . امّا اوصافِ وی ظاهر می بینم . و پیغمبر - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - فرمود : « اَعْدی عَدُوِّكَ نَفْسُكَ اَلَّتی بَیْنَ جانِبَیْكَ » : « دشمن ترین دشمنانِ تو ، نَفْس تُو است درمیان دو ۱۵ پهلوی تو . » پس چون مَعْرفَت آن حاصِل { ما ۲۸۲ } آمد ، وجود آن را به ریاضت به دست توان آورد . امّا اصل مایهٔ وی نیست نگردد . و چون شناخت وی دُرُست شد . طالب مَلك باشد . باك نَبوَد از بقای وی اندر وی . « لأنَّ النَّفْسَ کَلْبٌ نَبّاحٌ وَ اِمْساكُ الْکَلْبِ بَعْدَ الرِّیاضَةِ مُباحٌ . »

---

۱ - مو : شیخ ابو العبّاس اشقانی ، ما : رحمة اللّه علیه گفت . ۲ - ما : مو : ما : سگکی دیدم ، مو : سگی زر دیدم ما ، مو : خفته بود پنداشتم از . ۳ - دا ، ما، مو : کردم وی بزیر دامن اندر آمد. ٤ - ما، مو: گرگانی که امرور قطب مدار علیه است ، ژ : گرگانی رضی اللّه عنه که. ۵ - مو : ابقاهُ اللّه تعالی مو : حال خود نشان داد، مو : به صورت موشی دیدم .

٦ - ما ، مو : و درویشی دیگر گفت که من او را بدیدم موشی به صورت .

۷ - مو : شرّ و وسواس ایشانم . ۸ - ما : بایشان نباشمی . ۹ - ما ، مو : و بافعال خود متکبرْ .

۱۰ - ما ، مو : برطاعت خود نگرند کبری از هوا در ایشان پدیدار آید و باز .

۱۱ - ما، مو : آن جمله عیب و نشان پاك شود . ۱۲ - ما، مو : و اینجمله حکایات ما : عینی نه صفتی.

۱۲و۱۳ - ما : و با اوصاف وی مو : و ما اوصاف وی . ۱۳ - ما، مو : پیغامبر ... گفت .

۱٤ - ما، مو : بَیْنَ جَنْبَیْكَ ما ، مو: نفس است میان دو پهلوی تو . ۱۵ - ما، مو : حاصل آمد و وجود.

۱٦ - ما، مو : و امّا اصل دانستی که خود مایهٔ وی طالب اگر مالك باشد باك نبود . ۱۷ - ما،مو : از بقای او اندر وی .

پس مُجاهَدَتِ نَفْس ، مر فنای اوصافِ نَفْس را بُوَد . نه فنای عینِ وی را . و مَشایخ را - رَضِیَ اللّهُ عَنهُم - اندر این معنی سخن بسیار است . امّا مر خَوْفِ تطویل کتاب را ، بدین مقدار کفایت کردیم . اکنون سُخَن اندر حقیقت هَوی و تَرْکِ شَهَوات گوییم - اِنْشاءَ اللّهُ .

۵ اَلْکَلامُ فی حَقیقَةِ الهَوی :

بدان - اَعَزَّکَ اللّهُ - { مو ۳۲۱} که هَوا عبارتی است از اَوْصافِ نَفْس به نزدیک گروهی . و به نزدیک گروهی عبارتی است از ارادتِ طَبْع که مُتَصَرِّف و مُدَبِّرِ نَفْس است . چنان که عَقْل از آنِ روح . و هر روحی را که اندر بِنْیتِ خود از عَقْل ، قوتی نباشد ، ناقص بُوَد . و هر نَفْسی را که از هَوا ، قوتی نباشد ، ناقص بُوَد . پس نَقْصِ روح ، نَقْصِ قُربَت باشد . و نَقْصِ نَفس ، عَیْنِ قُربَت باشد . و پیوسته مر زنده را دعوتی می باشد از عَقْل . و یکی از هَوا آن که مُتابعِ دَعْوَتِ عَقْل باشد ، به ایمان و توحید رسد . و آن که متابعِ دَعْوَتِ هَوا باشد ، به ضَلالت و کُفران { ژ ۲۶۱ } رسد .

پس حِجابِ واصلان و رِفْعَت گاهِ مُریدان و مَحَلِّ اعراضِ طالبان هوا است . و مأمور است بنده به خِلاف کردنِ آن ، و مَنْهی از ارتکاب بر آن . کَما یُقالُ : « لأنَّ مَن رَکِبَها هَلَكَ ، وَ مَنْ خالَفَها مَلَكَ . » کَما قالَ اللّهُ - تعالی - : « وَ اَمّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِه وَ نَهَی النَّفْسَ عَنِ الهَوی . » وَ قالَ النبیُّ - صَلَّی اللّهُ عَلَیْه وَسَلَّمَ - : « اَخْوَفُ ما أخافُ عَلی اُمَّتی اِتِباعُ الهَوی وَ طُولُ { ما ۲۸٤ } الأَمَلِ . »

---

۱ - ما ، مو : مجاهدات نفس مو : عین اورا .

۲ - ما : رحمهم اللّه علیهم.۳ - ما ، مو: حقیقت هوا و ترک شهوت گویم .

٤ - ما ، مو: انشاء اللّه تعالی عزّ و جلّ . ۵ - ما : فی الحقیقة الهوی . ٦ - ما ، مو : عبارت است از .

۷ - و به نزد گروهی عبارت است از .

۸ - ما ، مو : عقل از روح مو : که اندر نسبت خود از عقل . ۸ و ۹ - ما : بود هر نفسی.

۹ - ما : قوّت نباشد. ما ، مو : نقص قربت بود .

۱۰ - ما ، مو : عین قربت بود ما ، مو : مر بنده را دعوتی می باشد: ۱۱ - ما : هوا الاّ آنکه . ما ، مو: بایمان رسد و آن .

۱۲ - ما ، مو: بُوَد به ضلالت . ۱۳ -ما ، مو: پس هوا اضلال و حجاب باشد و هوا وقعت گاه (مو: وَ سَبَق گاه) مریدان ، ما ، مو : طالبان است . ١٤ - ما ، مو : بنده بخلاف آن و منهی از ارتکاب آن .

۱۵ - ما ، مو : چنانکه گفت خدای عزّ و جلّ لأنّ... ۱٦ - ما ، مو : و پیغامبر گفت صلّی ..

و از ابن عبّاس - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - می آرند اندر تفسیر قولِ خُدای - عزّ و جلّ - : « أَفَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ اِلهَهُ هَوِیهُ و اَضَلَّهُ اللّهُ . » : « اَیْ اِنَّ الهَوی اِلهُ مَعْبُودٌ ! » وَیْل بر آن که دونِ حقّ ، هوایِ وی معبود وی است . و همه همّت وی روز و شب ، طَلَبِ رضایِ هوایِ وی است .

۵ و هَوا ها جُمله بر دو قسم است : یکی هوای لَذّت و شَهْوَت ، و دیگر هوای جاهِ خَلْق {مو : ۳۲۲ } و ریاست . آن که مُتابِع هوای لَذّتی باشد ، اندر خَرابات بُوَد ، خَلْق از فتنهٔ وی ایمِن بُوَند . امّا آن که متابِعِ جاه و ریاست بُوَد ، اندر صَوامِعِ و دَوایِر بُوَد . پس آن فتنهٔ خَلْق باشد که خود از راه افتاده باشد و خَلْق را نیز به ضلالت برده . « فَنَعُوذُ بِاللّهِ مِنْ مُتابَعَةِ الْهَوی . » پس آن را که کُلّ حَرَکت، هَوا باشد و به مُتابَعَت آن

۱۰ وی را رضا باشد ، دور باشد از حَقّ ،اگرچه در مسجد با شما باشد . و باز آن را که از هوا بُرینش بُوَد ، و از مُتابعت آن گریزشِ بُوَد ، نزدیك بُوَد به حقّ ، اگرچه اندر کِنشت بُوَد .

ابراهیم خَوّاص گوید - رَضِیَ اللّه عَنْه - که : « وقتی شنیدم که اندر روم ، راهبی هست که هفتاد سال است تا در دیر است به حکم رَهبانیّت . » گفتم : « ای عَجَب! شَرْط رَهْبانیّت ، چهل سال بُوَد ، این مَرْد به چه شَرَف ، هفتاد سال بر آن دیر بیارامیده است .

۱۵ قَصْدِ وی کردم . چون به نزدیك وی رسیدم ، دریچه باز کرد و مرا گفت : { ژ ۲۶۲ } « یا ابراهیم ! دانستم که به چه کار آمده ای ؟ من اینجا نه به راهبی نشسته ام اندر این هفتاد سال ، که من سگی دارم با هوای شوریده . اندر اینجا نشسته ام ، سَگوانی می کنم ، وَ شَرّ وی از خَلْق باز می دارم . و الاّ من نَه اینم . » چون این سخن از وی { ما ۲۸٤ } بشنیدم، گفتم :« بار خدایا ! قادری که اندر عَیْن ضلالت بنده یی را ، طریق صواب دهی ،

---

۱ - مو : رضی اللّه عنهما . ما: خدای تبارك و تعالی و تقدّس ، مو : تبارك و تعالی .

۲ - ما، مو : و اَضَلَّهُ اللّه» ندارد ما، مو: « اَی اَلْهَوَی اِلهٌ » . ۳ - ما، مو: که بدون حقّ هوای .

٦ - ما ، مو : هوای لذّت باشد . ما ، مو: و خلق از . ۷ - ما، مو: ایمن (مو : اندر امن) باشد ما ، مو : و ریاست باشد ، ما، مو : و دوایر باشد آن فتنهٔ . ۸ - ما، مو : بضلالت داعی بود . ۹ - مو: باشد به متابعت . ۱۰ - مو: در مسجد و در صومعه و بر آسمان با شما باشد و بار آنکه از هوا تربیتش بود . ۱۱ - مو : از متابعت وی گریزش بُوَد نزدیك باشد به حقّ .

۱۲و۱۳ - ما، مو: رحمة اللّه علیه که وقتی شنیدم اندر روم راهبی که هفتاد سال است که در دردیر نشسته است .

۱۳ - ما : ای عجبا شرط . ١٤ - ما، مو: و این مرد بچه مشرب .

۱۵ - ما : بنزدیك دیر رسیدم . ۱٦ - ما ، مو : بچه کار آمدی . ۱۷ - ما ، مو : و اندرین دیر نشسته ام تا سگبانی کنم .

۱۸ - ما، مو : از خلق باز دارم و الاّ من نه آنم . مو : از وی شنیدم . ۱۹ - ما : طریق صواب و راه راست دهی .

و راه راست { مو ۳۲۳ } کرامت کنی .» مرا گفت : « یا ابراهیم ! چند مردمان را طَلَبی ؟ برو خود را طَلَب .چون یافتی پاسبان خود باش .که هر روز این هوا سیصد و شصت گونه ، جامهٔ الهیّت پوشد . و بنده را به ضلالت دَعْوت کند . و در جمله شیطان را در دل و باطن بنده مَجال نباشد ، تا وی را هَوای مَعْصیتی پدیدار نیاید . و چون مایه یی از هوا پدیدار ۵ آمد ، آنگاه شیطان آن را بگیرد ، و می آراید و بر دل او جَلْوه می کند . و این معنی را وَسْواس خوانند . پس ابتدا از هوای وی بوده باشد . « وَ الْبادِئُ اَظْلَمُ » . و این معنی قول خدای است - عَزّ و جَلّ - در جوابِ ابْلیس که می گفت : « فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ اَجْمَعِينَ ! » حقّ - تعالی وتَقَدّس - در جواب وی فرمود : « اِنَّ عِبادی لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِم سُلْطانٌ .» : « تُرا بر بندگانِ من هیچ سُلطانی نیست . » پس شیطان ، بر حقیقت ، نَفْس ۱۰ و هوای بَنده باشد . و از آن بُوَد که پیغمبر - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - گفت : « ما مِنْ اَحَدٍ إلاّ وَ قَدْ غَلَبَهُ شَيْطانُهُ إلاّ عُمَرُ فَإِنَّهُ غَلَبَ شَيْطانَهُ » :« هیچ کس نیست که نه شیطان وی را غَلَبَه کرده است ، یعنی هوای هر کسی مر ایشان را غَلَبه کرده است ، الاّ عُمَر - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - که وی مر هوای خود را غَلَبه کرده است . »

پس هَوا تر کیبِ طینتِ آدَم ، و رَیْحان جان فرزندان وی است . لِقَولِه - صَلَّی اللّهُ ۱۵ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - : « اَلْهَوی وَ الشَّهْوَةُ مَعْجُونَةٌ بِطينَةِ ابْنِ آدَمَ . » تركِ هَوا بَنده را اَمیر کند و اِرْتکابِ آن امیر را اسیر کند. چنان که زُلیخا هوا را اِرْتکاب کرد ، اَمیر بود ، { مو ۳۲٤} اسیر شد.و یُوسُف - عَلَیْهِ السّلام - به ترکِ هوا بگفت، اسیر بود ، امیر گشت .

---

۱ - مو : مردمان را طلب کنی .

۲ - ما ، مو : خود را طلب کن چون یافتی پاسبانی خود پیش گیر ، مو : سه صد و شصت .

۳ - ما ، مو: لباس الهیّت پوشد ما، مو : شیطان را اندر دل .

٤ - مو : معصیتی اندر دل . ۵ - مو : آید آنگاه مو : و بر دل وی جلوه .

٦ - ما ، مو : پس ابتدای ان از هوا بوده باشد.

۷ - ما ، مو : عزّ و جلّ که گفت مر ابلیس را آنگاه که می گفت من جمله آدمیان را از راه ببرم در جواب ابلیس. ۱۰ - ما : پیغامبر .

۱۲ - مو : از « یعنی » تا « کرده است » ندارد ما : مر اورا غلبه.

۱۲و۱۳ - ما : الاّ عُمَر که وی هر هوای خود را .

١٤ - ما : جان فرزند وی است که پیغامبر گفت ، مو : که پیغمبر صلّی ... گفت .

۱۵ - ما، مو : الشّهوةُ معجونتان . ۱۷ - ما، مو : و یوسف علیه السّلام ترک هوا کرد اسیر بود امیر شد.

و از جُنَید - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - پرسیدند : « مَا الْوَصْلُ ؟ » قال : « تَرْكُ ارْتِکابِ الْهَوی . » آن که خواهد تا به وَصْلَتِ حقّ مکرّم شود ، هوای تن را خلاف باید کرد که بنده هیچ عبادت نکند بزرگتر از مُخالَفَتِ هَوا . ازآن که کوه به ناخن کندن بر آدمی زاد آسان تر از مُخالَفَت نَفْس و هوا بُوَد .

۵ و اندر حکایات یافتم از ذوالنّون مصری - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - که گفت : « یکی را دیدم که اندر هوا می پرید ! » گفتم : « این درجه به چه یافتی ؟ » گفت : « قَدَم بر هَوا نَهادم تا در هوا شدم ! » و از محمّد بن الفضل البَلْخی - رَضِیَ اللّه عَنْهُ - می آید که گفت : « عجب دارم از آن که به هوای خود ، به خانهٔ وی شود و زیارت کند . چرا قدم بر هوا ننهد تا بدو رسد ، و با وی دیدار کند . امّا ظاهرترین صفتی نَفْس را شهوت است .

۱۰ و شَهْوَت مَعْنیی پراکنده اندر اَجْزای آدمی ، و جُملهٔ حَواسّ درگاهِ ویَند . و بنده به حفظ جمله مکلّف است . و از فعْلِ هر یك ، یك مَسؤول : شَهْوَتِ چشم ، دیدن ، و گوش ، شنیدن ، و بینی ، بوییدن ، و زبان ، گفتن ، و کام ، چشیدن ، و از آنِ جَسَد ، لَمْس و بَسودَن ، و از آنِ صَدْر اندیشیدن .پس باید تا طالب ، راعی و حاکم خود بُوَد . روز و شب ، روزگار خود اندر آن گذراند ، تا این دَواعیِ هَوا که { مو ۳۲۵ } اندر حَواسّ ،

۱۵ پیدا می آیند ، از خود مُنْقَطع گرداند ، و از خداوند - تَعالی - اندر خواهد تا وی را بدان صفت گرداند ، که این ارادت از باطن وی مَدْفوع شود ، که هر آن که به بَحْرِ شَهْوَت مُبْتَلا گردد ، اَز کُلّ معنی مَحْجوب شود. پس بنده اگر به تَکَلّف، این را { ژ ۲٦٤ } از خود دَفْع کند ، رنج آن بروی دراز گردد ، و وجود اَجْناسِ آن مُتَواتِر شود . و طَریقِ این تسلیم { ما ۲۸٦ } است تا مُراد به حاصل آید اِنشاءَ اللّهُ وَحْدَهُ .

---

۱ - ما : رحمة اللّه علیه. ۲ - ما، مو: شود گوهوارا خلاف کن که بهیچ عبادت تقرّب کند .۳ - ما: بهیچ عبادت بحقّ تقرّب نکند بزرگتر از آنکه مرهوارا خلاف کند ، از آنچه کوه را به . ٤ - ما، مو : بر آدمی آسانتر از آن بود که هوارا خلاف کردن . ۵ - ما، مو: « رحمة اللّه علیه » ندارد.٦- ما : گفت این بچه یافتی ؟ ۷- ما ، مو : « رضی اللّه عنه » ندارد. ۹و۱۰- ما، مو : صفتی مر نفس را شهوت و شهوت معنی است پراکنده ، ما، مو : در کارهای وی اند . ۱۱ - ما، مو : هر یك مسؤول شهوت از آن چشم دیدار دیدن و از آن یُوش . ۱۲ - ما، مو : و از آنِ بینی ، و از آنِ زبان ... و از آن کام .. و از آن دست مس . ۱۳ - ما، مو : پس باید که طالب ما، مو: باشد و روز.١٤- ما : اندر آن بگذارد ، مو : گزارد ، ما، مو: داعی هوارا که مو : پیدا می آید . ۱۵ - مو: و از خدای تعالی . ١٦ - مو : اراده از باطن وی مدفوع گردد که هر که : مو : مبتلا شود.
۱۷ - ما : محجوب پس اگر بنده بتکلیف این را ، ما ، مو : رنج وی بر وی دراز گردد.
۱۸و۱۹ - تا مراد حاصل گردد. ۱۹ - ما ، مو : « وحده» ندارد .

و از اَبو علی سیاه مَروَزی - قَدّسَ اللّهُ رُوحَهُ - حکایت کنند که گفت :« مَنْ به گرمابه رفته بودم . و بر مُتابَعتِ سنّت.ستَرَه را مُراعات می کردم .» گفتم : « ای بُو عَلی ! این مقصود را که مَنبعِ شَهوات است که تُرا می به چندین آفت مُبتَلا دارد ، از خود جُدا کن ، تا از شَهوَت باز رهی . » به سِرّم نِدا کردند که : « یا با علی ! اندر مُلْكِ ما تَصرُّف ۵ می کنی . مر تعبیهٔ ما را عُضوی از عُضوی اولیتر نیست . به عزّت ما که اگر آن را از خود جُدا کنی ، که ما در هر مویی از آنِ تو صَدْ چندان شَهْوَت آفرینیم، که اندر آن مَحَلّ . » و اندر این مَعْنی گوید :

مَنَنْتَنی الإحْسانَ دَعْ احْسانَكَ اَتْرُكْ بِخَشْیِ اللّه باذنْجانَكَ

بنده را در خَرابی بِنیت هیچ تَصرّف نیست . امّا اندر تبدیلِ صِفت به تَوفیق حَقّ ، و ۱۰ تَسْلیم اَمْر ، و تَبرّی از حَوْل و قُوّت کَسْبی تَصرُّف هَسْت . و به حقیقت چون تسلیم آمَد ، عِصمَت یافت . و به عِصْمَتِ حَقّ ، بَنْده به حفْظ و فَنای آفت نزدیك تر بُوَد که به مُجاهَدَت . « لأنَّ { مو ۳۲٦ } نَفْیَ الذُّبابِ بِالْمَکَبَّةِ اَیْسَر مِنْ نَفْیِه بِالْمَذَبَّةِ . » پس حِفْظِ حَقّ زایل گردانندهٔ جملگی آفت ها است ، و بردارندهٔ جُملگی عِلّت ها . و به هیچ صفت بنده را با وی مُشارَکت نیست . جز آن که وی فرموده است ، و اندر مُلْك وی تَصرُّف ۱۵ جایز نه . و تا تقدیر عِصْمَت حَقّ نباشد ، به جَهْد بنده از هیچ چیز باز نتواند بُوَد ، که جِدّ به جَدّ، جِدّ باشد . چون از حَقّ به بنده جَدّ نَباشد ، جِدّ وی را سُود ندارد ، و قُوّت طاعَت به جِدّ ساقط شود . و جُمله جِدّها اندر دو جایگاه صورت بندد ، یا جَهْد کند تا تقدیر حَقّ بگرداند از خود ، یا به خلاف { ژ ۲٦۵ } تقدیر ، چیزی خود را کَسْب کند . و این هر دو رَوا نباشد ، که تقدیر به جَهْد مُتغیّر نَشَود . و هیچ کاری بی تقدیر نیست .

---

۱ - ما : رحمة اللّه علیه ، مو : رضی اللّه عنه . ۲ - ما : رفته بود و بر موافقت سنّت (مو : بر موافق..) استیره را (مو : استره) مراعت، ما ، مو : با خود گفتم ای ابو علی. ۳ - ما ، مو: این عضورا که . ما، مو : ترا به چندین آفت .

٤ - مو : یا اَبا علی . ۵ - ما : مر بقیّهٔ ما را . ما،مو : از عضوی دیگر مو : به عزّت ما اگر آنرا.

٦ - ما ، مو : جدا کنی مادر هر ، ما، مو : شهوت و هوا بنهیم اندر آن . ۷- مو : گویند .

۸ - ما : مبنی الاحسان ودع .. ما : بحَشْوالله بادغانك .

۹ - ما، مو : بنده را حربی نیست تولیت هیچ تصرّفی امّا. ۱۰ - ما ، مو : قوّت کسبی هست . ۱۱ - ما ، مو : عصمت آید . ما، مو : که مجاهده . ۱۲ - مو : بالمکة ایسر من تفیها بالمدنیة . ۱۳ - ما : جمله آفت ها است وزدایندهٔ جملگی .

۱٤ - ما ، مو: آنچه وی فرموده است اندر ملك وی تصرّف نه . ۱۵ - ما، مو : به جدّ بنده مو : که چون از حقّ .

۱۷ - ما : یا با خود بخلاف ، یا خود بخلاف. ۱۹ - مو : و هیچ کار بی تقدیر .

و همی آید که :شبلی - رَحمَةُ اللهِ عَلَیهِ - بیمار شد. طبیبی به نزدیکِ وی آمد . گفت : « پرهیز کن ! » گفت : « از چه چیز پرهیز کنم ؟ از چیزی که روزی من است ؟ یا از چیزی که روزی من نیست . اگر پرهیز از روزی می باید کرد ، نتوان . و اگر از غیر روزی ، آن خود به من ندهند . « لأنَّ المُشاهِدَ لا یُجاهِدُ . » و این مسأله به احتیاط به جایی ۵ دیگر بیارَم . اِنشاءَ اللهُ .

۷- حَکیمیان (اَلحَکیمیَّةُ) :

اَمّا الحَکیمیَّةُ ، تَولّیِ حکیمیان به اَبی عَبْدالله محمّد بن علی حَکیم التِّرمِذی - رَضِیَ اللهُ عَنهُ - کنند . وی یکی از ایمّهٔ وقت بود اندر جُملهٔ عُلوم ظاهری و باطنی . و وی را تَصانیف و نُکَتِ بسیار است . و قاعدهٔ سُخَن و طریقش بر وِلایت بُود . و ۱۰ عبارت از حقیقت آن کردی .{ مو ۳۲۷} و از دَرَجاتِ اولیا و مُراعاتِ ترتیب آن . واو خود علی حده بَحری است بی کرانه با عَجْوبات بسیار . و ابتدای کَشْفِ مَذْهَب وی آن است که بدانی که خداوند - تَعالی - را اولیا است ، که ایشان را از خَلْق برگزیده است ، و همّتشان از مُتَعَلّقات بُریده ، و از دعاوی نَفْس و هَواشان واخریده ، و هر کسی را بر دَرَجتی قیام داده ، و دَری از مَعانی بر ایشان گشاده ، و اندر این مَعْنی سخن بسیار ۱۵ است .و چند اَصل اورا شرح باید داد ، تا مَعلوم گردد . اکنون من بر سبیل اختصار ، تحقیق این، ظاهر کنم ، و اسباب و اوصاف سخن مردمان را اندر آن بیارَم .

---

۱ - مو : رضی الله عنه . ۲ - ما ، مو : یا از آنچه . ۳ - ما، مو : از غیر روزی دیگری .
٤ - ما : لأنّ المشاهدة لایجاهد. ۵ - ما : انشاء اللهَ عزّ و جلّ مو : ... تعالی .
۷ - ما ، مو : و امّا ما ، مو : حکیمیان تولّی به ابی عبدالله بن علی ...
۸ - رحمة الله علیه ما ، مو : و وی یکی از .
۹ - ما، مو : تصانیف بسیار است قاعدهٔ سخن . ۱۰ - ما ، مو : و آن خود علی حده .
۱۱ - ما: و با اعجوبات بسیار مو : بی کران و با أعجوبهٔ بسیار . ۱۲ - ما ، مو : که خدای عزّ و جلّ را ما ، مو : به همّتشان . ۱۳ - ما، مو : بریده از دعاوی بنفس ما : سخن دراز است .
١٤ - ما ، مو : دری از این معانی . ١٥ - ما : من سبیل تحقیق این .
١٦ - ما : اسباب و اوصاف و سخن مردمان را اندر آن بیارم انشاء الله تعالی .

اَلْكَلامُ فی اِثْباتِ الوِلایَةِ :

بدان که قاعده و اساس طریقت تَصوُّف ، و معْرِفَت جُمله بر ولایت و اثْبات آن است ، که جملهٔ مَشایخ - رَضِیَ اللّه عَنْهُم - اندر حُکْم اِثْباتِ آن مُوافِقند . { ما ۲۸۸ } امّا هرکسی به عبارتی دیگرگون بیان این ظاهر کرده اند .محمّد بن علی - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ -
۵ مخصوص است { ژ ۲٦٦ } به اِطْلاق این عبارات مر حقیقت طریقت را . امّا وَلایت به فَتْح واو نُصْرَت بُوَد اَندر حقّ لُغَت ، و وِلایت به کَسْر واو امارت بُوَد ، و نیز هر دو مَصْدَر فعْلِ ولِیْت باشند . و چون چنین بُوَد ، باید که دو لُغَت بُوَد چون دَلالَت و دِلالَت . و نیز وِلایت ، رُبوبیّت { مو ۳۲۸ } بُود . و از آن است که خداوند - تعالی - گفت : « هُنالِكَ الوِلایَةُ لِلّه الحَقِّ. » که کُفّار تَولّی بدو کنند و بدو بگروند ، و از مَعْبودانِ خود تبرا کنند .
۱۰ و نیز وِلایت به مَعْنی مَحبّت بُوَد . اَمّا وَلی روا باشد که فَعیل بُوَد به مَعْنی مَفْعول ، چنانکه خداوند -تعالی - گفت : « وَ هُوَ یَتَوَلَّی الصّالحینَ . » که خداوند - تعالی - بندهٔ خود را به افعال و اوصاف وی نگذارد ، و اندر کَنَفِ حِفْظ خودش بدارد .و روا باشد که فَعیل باشد ، به مَعْنی مُبالَغَت اندر فاعل ، که بنده تولّی به طاعَت وی کُنَد . و رعایاتِ حُقوقِ وی را مُداوَمَت کند . و از غَیْرِ وی اِعْراض کُنَد . این یکی مُرید باشد ، و آن دیگر
۱۵ مُراد . و این جُملهٔ معانی از حقّ به بنده ، و از بنده به حقّ روا باشد . ازآن چه روا باشد که خُدای - تَعالی - ناصرِ دُوستان خودِ باشد . از آن چه وَعْده کرد خداوند- تعالی - مر دوستانِ خود را از صَحابهٔ پیغَمبَر و گفت :«أَلا إِنَّ نَصْرَ اللّه قَریبٌ.» و نیز گفت : « وَاَنَّ الْكافِرینَ لا مَوْلی لَهُم. » :«اَیْ لا ناصِرَ لَهُم.» چون کُفّار را ناصِر نَبوَد ،

---

۱ -مو : بابَ الکلام فی الاثبات الولایة . ۳- ما، مو : و جملهٔ مشایخ رحمهم اللّه علیه ما ، مو : اثبات این موافقند.
٤ - ما، مو: هر کس بعبارت ما، مو : و محمّد بن علی رحمة اللّه علیه . ٥ - ما، مو: این عبارات .
٦ - ما : واو تصرّف بُوَد. ۷- مو : ولی راست باشند ما : باید که تا دو لغت. ۸- ما : خدا گفت جلّ جلاله .
۹- ما : تولیّ به وی کنند و به وی بگروِند ، مو : برو کِنند و بر بگروند. ۱۰- ما، مو : امّا ولی را روا . ۱۱- ما، مو : که خدای تعالی گفت . ما ، مو : که خدای تعالی بندهٔ . ۱۲- ما : بدارد روا نباشد. ۱۳- ما، مو : و به رعایات حقوق .
١٤- ما ، مو : و آن دیگری مُراد . ١٥- ما : و این جملهٔ معانی از حقّ ، ما، مو : به حقّ روا بود .
١٦- ما، مو: و آنچه وعده کرد بنصرت و .
١٧- ما، مو : پیغامبر صلّی اللّه علیه و آله وسلّم . ١٨- مو : مر مؤمنان را .

لامحاله مؤمنان را ناصر بُوَد ، که نُصرَت کند و عقولِ ایشان اندر استدلالِ آیات و بیانِ معانیِ دل های ایشان ، و کشفِ براهین بر اَسرار ایشان . و نُصرت کند ایشان را بر مُخالفتِ نفس و هَوا و { ما ۲۸۹ } شَیْطان ، و مُوافَقتِ اَمورِ خود . و نیز رَوا باشد که به دوستی مَخصُوص گرداندشان ، و از مَحلّ عَداوت نگاه دارد . چنان که گفت : « یُحبُّهم و ۵ یُحبُّونَهُ . » تا وی را به دوستی وی دوست دارند ، و روی { ژ۲۶۷ } از خَلق برتابند ، تا هم وی وَلیِ ایشان باشد ، و هم ایشان اولیایِ وی . و روا باشد که یکی را ولایتی دهد به اقامت کردن بر طاعَتِ وی . و وی را اندر حِفْظ و عِصمَت نگاه دارد ، تا وی بر طاعتِ وی اقامت کند ، و از مخالفتش بپرهیزد ، و شیطان از حُسنِ وی بگریزد . و روا بُوَد که یکی را ولایتی دهد ، تا حَلّش اندر مُلک حَلّ بُوَد ، و عَقدش عَقد . دُعایش مُستَجاب ۱۰ و اَنفاسَش مَقبُول بُوَد . کَما قالَ النَبیّ - صَلَّی اللّهُ عَلَیْه وَسَلَّم - : « رُبَّ اَشعَثَ اَغبَرَ ذی طِمْرَین لایُؤْبَهُ بِه لَوْ اَقسَمَ عَلَی اللّه لأَبَرَّهُ . »

و معروف است اندر خلافت امیر المؤمنین عُمَر - رَضِیَ اللّه عَنْهُ - رودِ نیل بر عادَتِ خود بایستاد . از آن چه اندر جاهِلیّت ، هر سال کنیزکی آراسته در وی انداختندی ، تا روان شدی . عُمَر - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - بر کاغَذْ پاره یی نبشت که : « ای آب ! اگر به خود ۱۵ ایستاده ای،روا نباشد.اگر به فرمانِ خُدای- عَزّوَجَلّ-ایستاده ای، عُمَر می گوید : برو !» چون کاغذ پاره اندر آب انداختند،آب روان گشت.و این امارت بر حقیقت بُوَد .

پس مُرادِ مَن اندر ولایَت و اثبات آن ، آن است که بدانی که اِسمِ وَلی ، مرآن کس را رَوا بُوَد که این مَعانیِ مَذکور اندر وی مَوجُود باشد .{مو.۳۳} چنان که وی را این حال بود

---

۱ - ما ، مو: نصرت و عقول شان را ما ، مو :معانی بر دل های . ۲ - ما، مو: نصرت کند مرایشانرا .
۲و۳ - ما، مو : مخالفت نفس و شیطان . ۳ - مو : گرداندشانرا و از . ٤ - مو : نگهدارد چنان .
۵ - ما ، مو : از لطف خلق. ٦ - ما : وی روا باشد که ما : بر طاعت وی وی را .
۷ - ما، مو : و عصمت و طاعت نگاه دارد و وی بر . ۹ - ما ، مو : دعواتش مستجاب و اَنفاسش مقبول کَما . ۱۰ - چنانکه پیغمبر صلّی .. گفت . ۱۲ - ما، مو: و معروف است که اندر خلافت عُمر بن الخطّاب... ۱۳ - مو : خود باستاد از آنچه . ما، مو : به سال کنیزکی آراسته اندر وی.
۱٤ - ما، مو : بر کاغذ پاره یی نوشت. ۱۵ - ما ، مو : و اگر به فرمان خدای تعالی استادهٔ .
۱٦ - ما، مو : و چون رقعه اندر آب ، ما ، مو : آب برفت و این .
۱۷ - مو : باشد که این مو : حال این بود.

که گفتیم نه قال . و پیش از این مَشایخ - رَحمَةُ اللّه عَلَیهِم - اندر این کُتب ساخته اند .
و از عَزیزی زود نیست گشت . اکنون مَنْ عِبارات آن پیر بزرگوار را - که صاحبِ مَذهب
است - { ما ۲۹۰ } جمال دهم ، چنان که اعتقاد من بدان مهتر است - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - ،
تا تُرا فَوایدِ بسیار به حاصِل شود ، و به جُز تو آن را نیز که سعادت خواندن این کتاب
۵ باشد ، از طالِبان این طریقت - اِنشاءَ اللّهُ عزَّ وَ جلَّ - .

فَصْل : بدان - قَوّاکَ اللّهُ - که این مَتَداولِ است میان خَلق . و کِتاب وَ سُنّت
بدان ناطق است . لِقوله - تعالی - : { ژ ۲۶۸ } « أَلا إِنَّ اَولیاءَ اللّه لاخَوفٌ عَلَیْهِم
وَلاهُم یَحْزَنُونَ . » و نیز گفت : « نَحنُ اَولیاؤُکُم فِی الْحَیوةِ الدُّنیا » وَ جای
دیگر گفت : « اَللّهُ وَلِیُّ الَّذینَ آمَنُوا . » و پیغمبر گفت - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وسَلَّمَ - :
۱۰ « إِنَّ مِنْ عِبادِ اللّه لَعِباداً یَغْبِطُهُمُ الأنْبیاءُ وَ الشُّهَداءُ . » قیلَ : « مَنْ هُمْ
یا رَسُولَ اللّه و صِفْهُم لَنا لَعَلَّنا نُحِبُّهُمْ . » قالَ - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وسَلَّم - : « قَومٌ
تَحابُّوا بِرَوحِ اللّه مِنْ غَیْرِ اَموالٍ وَلا اکْتِسابٍ ، وُجُوهُهُمْ نورٌ عَلی مَنابِرَ مِنْ نُورٍ
لایَخافُونَ إِذاخافَ النّاسُ وَلایَحزَنُونَ إِذا حَزِنَ النّاسُ ثُمَّ تَلا : أَلا إِنَّ اَولیاءَ اللّه
لاخَوفٌ عَلَیْهِم وَلاهُم یَحْزَنُونَ . » و نیز پیغمبر - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - گفت
۱۵ که خداوند گفت - عزَّ و جلَّ - : مَن آذی لی وَ لِیّا فَقَدْ اسْتَحَلَّ
مُحارَبَتی . » وَ مُراد از این آن است تا بدانی{ مو ۳۳۱ } که خدای - عزَّ و جلَّ - را اَولیا
است که ایشان را به دوستی و وِلایت مَخصوص گردانیده است . و والیان مُلْکِ ویند که
برگزیدشان ، و نشانهٔ اظهارِ فِعْل گردانیده ،و به اَنْواعِ کِرامات مخصوص گردانیده ، و آفاتِ

۱- مو : که گفتم ما ، مو: « رحمة اللّه علیهم» ندارد .
۲- ما : و آن عزیز زود ما ، مو : کنون ما عبارت آن پیر بزرگ (مو : بزرگی).
٤- ما ، مو : حاصل شود ما ، مو: آنرا که سعادت . ٥- ما ، مو: طلاّب این طایفه انشاء اللّه تبارک و تعالی.
٦- ما ، مو : این لفظ متداول است ما : و سنّت بدین . ٧- ما ، مو : است چنانکه خداوند (مو : خدای) عزّ و جلّ گفت.
٨- ما ، مو : فی الحیوة الدّنیا و فی الآخرة. ٩- ما : و پیغامبر گفت . ١٠- ما ، مو: یا رسول اللّه صفهُم .
١١- ما، مو : قال قوم تحابّوا مو : و اکتساب . ١٣- ما : وَ لایحزنون . ما : پیغامبر .
١٤- ما، مو : گفت که خدای عزّ و جلّ گفت مَنْ آذیٰ ولیاً ،
١٥- ما، مو : مُراد از این آنست تا که خداوند تعالی را اولیااند که . ١٦- مو : دوستی ولایت .
١٧- ما، مو : اظهار فعل خود گردانیده است و به ما ، مو : و آفات طبع از

طبیعی از ایشان پاک کرده ، و از مُتابَعَتِ نَفس شان برهانیده ، تا همّتشان جز وی نیست ، و اُنْس شان { ما ۲۹۱ } جز باوی نی . پیش از ما بوده اند اندر قُرونِ ماضیه ، و اکنون هستند .و از پَسِ این تا الی یوم القیامَةِ می خواهند بُود. از آنچه خداوند - تعالی - مر این امّت را شَرَف داده است بر جُمْلهٔ اُمَم ، و ضمان کرده که من شریعت مُحَمَّد را - ۵ صَلّی اللّهِ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - نگاه دارم .چون بُرهانِ خَبَری و حُجَجِ عَقْلی، امروز موجود است اندر میانِ عُلَما ، باید تا بُرهانِ عَینی نیز مَوجود باشد اندر میانِ اَولیا، و خواصّ خداوند - تَعالی - .

و این خِلاف ما را با دو گروه باشد : یکی معتزله ، و دیگر عامّهٔ حَشْویان . مُعْتَزله تخصیص یکی بر دیگری انکار کنند از گرویدگان . و نَفْیِ تَخصیص وَلی ، نَفْیِ تَخْصیص ۱۰ نبی باشد.و این کُفْر باشد . و عَوامّ حَشْویان تخصیص روا دارند . امّا گویند که بوده اند ، امروز نمانده اند و انکارِ ماضی { ص ۲۶۹ } و مستَقْبَل هر دو یکی بُوَد . از آن چه طَرَفی از انکار اَولی تَر نباشد از طَرَفی دیگر . پَس خداوند - تَعالی - بُرهانِ نَبَوی را امروز باقی گردانیده است . و اولیا را سَبَبِ اظهار آن کرده . تا پیوسته آیات حقّ و حُجَتِ صِدْقِ مُحَمَّد - صَلّی اللّهِ عَلَیْهِ وسَلَّم - ظاهر می باشد ، و مر ایشان را والیان عالَم ۱۵ گردانیده ، تا مُجَرَّد مر حدیث وی را گشته اند ، و راه مُتابعت نَفس را اندر نَوَشته . تا از آسمان باران به برکت ایشان می بارد. و از زمین نَبات ، به صَفای اَحْوالِ ایشان رُوَید ،و بر کافران ، مسلمانان ، نُصرت به همّتشان یابند .

۱و۲ - ما: به جزوی پاک گردانیده و از متابعت نفس و هواشان برهانیده تا همّت ایشان به جز وی نه و اُنس او جز با وی نه .　　۳ - ما: این الی یوم القیام خواهند بود.

۵ - مو : و سلّمی آنکاه دارم چون .

۶ - ما، مو : تا براهین عَیْنی نیز　مو : اولیا خواصّ.

۷ - ما، مو : بر دو گروه ،　مو: و دیگری عامّهٔ .

۸ - ما ، مو : که تخصیص را یکی را بر یکی انکار کنند.

۸ و ۹ - ما : نفی نبی باشد و این کُفر.

۱۰ - ما ، مو : و امروز. ۱۱ - ما : انکار بدتر باشد ما ، مو : خداوند عزّ و جلّ بُرهان نَبَوی را تا امروز.

۱۳ - ما ، مو: علیه الصّلوة والسّلام ظاهر.　۱۳و۱۴ - مو : تا مجرّد حدیث .

۱٤و۱۵ - ما ، مو: به برکت اقدام ایشان می آمد (مو : آید).

۱۵ - ما : مسلمان نصرت .　۱۶ - ما، مو : به همّت ایشان.

صِفَتُهُم وَ عَدَدُهُم :

از ایشان چهار هزارند که مکتومانند ، و مر یکدیگر را نشناسند ، و جمالِ حالِ خود هَمْ ندانند . و اندر کُلِّ اَحْوال از خود و از خَلْق مَسْتُورَند .و اَخْبار بدین مَوْرود است ، و سخنِ اولیا بدین ناطق ، و مَرا خود اندر این مَعْنی خَبَر عیان گشت - اَلْحَمْدُ لِلّه - . ۵ { ما ۲۹۲ }

امّا آن چه اَهْلِ حَلّ و عقدند ، و سرهنگانِ درگاهِ حقّ - جَلّ جَلالُهُ - سیصدند که ایشان را اَخْیار خوانند . و چهل دیگر ، که ایشان را ، اَبْدال خوانند . و هفت دیگر که مر ایشان را اَبْرار خوانند . و چهارند که مر ایشان را اوتاد خوانند . و سه دیگرند که مر ایشان را نقیب خوانند . و یکی که وی را قُطْب خوانند و غوث خوانند . و این جُمله مر یك دیگر را بشناسند ، و اندر امور به اِذْنِ یکدیگر محتاج باشند . و بدین اَخْبارِ ۱۰ مَرْوِیّ ناطق است . و اَهْلِ سُنّت بر صحّت این مُجْتَمع . و مُراد اندر این مَوْضِع شَرْح و بَسْط این نیست .

اینجا عَوامّ اِعتراضی کنند . از آن چه گفتم : ایشان مر یکدیگر را بشناسند ، { مو ۳۳۳ } که هر یك از ایشان ولی اند . گویند باید تا به عاقبَتِ خود ایمن باشند . ۱۵ { ژ . ۲۷ } و این محال است که معرفت ولایت ، اَمْن اقتضا نکند . چون روا باشد که مؤمِن به ایمان خود عارِف بُوَد ، و ایمن نباشد.روا باشد که ولیّ به ولایت خود عارف باشد ، ، و ایمن نَباشد.امّا روا باشد که بر وَجْهِ کرامت، خدای - تَعالی - ولی را به اَمْنِ عاقبَت

۱ - ما، مو: « و عدد هم » ندارد . ۲ - ما ، مو: و از ایشان چهار. ۲و۳ - ما ، مو: حال خود ندانند .
۳ - ما، مو : از خود و خلق مستور باشند . ٤ - ما ، مو : بحمداللّه عنان گشته است .
٦ - مو : و امّا آنچه اهل حلّ عقدند. ما، مو : حقّ جلّ و علاسیصد تن اند (مو : سه صد تن اند) که مر ایشان را .
۷ - ما، مو : که مر ایشانرا ابدال دانند . ۸ - ما، مو : و چهار دیگرند ما، مو : و سه دیگر که مر ایشان را.
۹ - ما، مو: و یکی دیگر که مر وی را . ما ، مو: و غوث خوانند نیز . ۱۰ - ما ، مو: و دیگر اخبار نَبَوی ناطق .
۱۱ - ما ، مو : و اهل حقیقت (مو : سنّت) بر صحّت این مجتمع اند .
۱۲ - ما ، مو: اینجا عامّ اعتراض کنند که ایشان یکدیگر شناسند که .. ۱۳ - ما، مو: پس گویند که تا از عاقبت .
١٤ - ما : ایمن اقتضا کند چون . ١٥ - ما، مو : به ایمان خود عارف باشد.
١٦ - ما، مو : امّا هم روا باشد که بروجه کرامت حقّ عزّ و جلّ.

او مُعْتَرِف گرداند اندر صحّت حال بَر وی ، و حِفْظِ وی از مُخالَفَت . و اینجا مشایخ را - رَضِیَ اللّهُ عَنهم - اختلاف است . و من عِلّت خِلاف پیدا کردم . هر که از آن چهار هزارند که مکتومانند ، مَعْرفت وَلی مر خود را روا ندارند .و آن که از آن گروه ، دیگرند، روا دارند ، و بسیاری از فقها نیز مُوافِق آن گروهند ، و بسیاری موافقِ این . و از مُتَکلّمان ۵ همچنان استاد ابو اسحق اسفراینی و جماعتی از متقدّمان برآنند که : ولی خود را نشناسد که ولی است . و استاد اَبُوبکرِ فُورَك و جَماعتی دیگر از مُتَقَدّمان برآنند که : شناسد وَلیِ مر خود را که ولی است .

گوییم { ما ۲۹۳ } مر آن گروه را که : « اندر مَعْرِفَتِ او مر خود را چه زیان و آفت است ؟ » گویند : « مُعْجَب شود به خود ، چون بداند که ولی ام . » گویند : « شرط ۱۰ ولایت حِفْظِ حَقّ بُوَد ، و آن که از آفت محفوظ بُوَد، این بر وی روا نَباشد . » و این سخنی سخت عامیانه باشد. که کسی وَلی باشد، و بر وی کِرامات ناقض عادات می گُذَرد . و وی نداند که مَنْ ولی ام ، { مو ۳۴٤ } و این کرامات است . و گروهی از عَوامّ این گروه را تقلید کرده اند ، و بعضی آن گروه را ، و سخن ایشان معتبر نیست .

امّا مُعْتَزِله کُلّیت تَخصیص کرامات را مُنْکر شوند . و حقیقت وِلایتِ کرامات ، ۱۵ تخصیص بُوَد . و گویند : « همه مُسْلمانان اولیای خدایند - جَلَّ جَلالُهُ - چون مُطیع باشند . » که هر که به اَحْکام ایمان { ژ ۲۷۱ } قیام کرد ، و صِفاتِ خُدای و رؤیت وی را مُنْکر شد ، و مؤمن را خُلود در دوزخ روا داشت ، و به جواز تکلیف بر مُجَرّد عَقْل بی وُرُودِ رُسُل ، و نُزُولِ کُتُب مُقِرّ آمد، وی وَلیِ بُوَد به نَزْدیك همه مُسْلمانان . این چنین

۱ - ما ، مو : او عارف گرداند . م۲ - دراینجا دو ورق افتادگی دارد . ۲ -ما، مو: رضی الله عنهم ندارد. ما : و من علّت اختلاف پیدا کرده ام که هرکه ازان چهار هزار که . ۳ - ما ، مو: مکتومانست و معرفت وی مر خود را به ولایت روا ندارند.

٤ - ما ، مو : موافق این گروه و از . ٦ - ما، مو : است استاد فورك و جماعتی. ۷ - مو : گویم مر آن گروه را.

۸ - ما، مو : گویند که معجب شوند به خود ما : ولی ام گوییم ، مو: گویم . ۹ - مو : حفظ حقّ وی بود .

۱۰ - ما، مو : و این سخن عامیان است ژ : سخن سخت که کس ولی باشد و بر وی کرامت .

۱۱ - ما، مو : و یا این کرامت است و باز گروهی .

۱۲ - ما : مر این گروه را ما ، مو: و گروهی مر آن گروه دیگر را و حدیث ایشان.

١٤ - ما ، مو : و کرامات را . ۱۵ - ما، مو : و تخصیص بود و گویند که ما ، مو : خدایند چون .

۱٦ - ما، مو : و هر که به ایمان قیام کرد . ۱٦و۱۷ - ما : و رؤیت خدای را منکر و مؤمن را خلود دوزخ.

۱۸ - ما، مو : او ولی بود و به نزدیك

کس ولی بُوَد ، امّا ولیِ شَیْطان !. و گویند : اگر ولایت کرامت واجب کردی ، بایستی تا هَمَه مؤمنان را کرامت بُودی .ازآن چه در ایمان مشترکند. و چون در اَصْل مُشْترك باشند ، باید تا در فرُوعِ نیز مشترك باشند . و آنگاه گویند که : روا باشد که مؤْمن و کافر را کرامت بُوَد . آن چون گرسنگی باشد اندر سفَری که میزبانی پدید آید ، و یا مانده یی که ۵ کسی وی را بر ستوری نشاند ، و مانند این . و گویند : اگر روا بودی که کَسی مَسافتی به یك شب قطع کردی ، بایستی تا پَیْغَمْبر را بودی . چون پَیْغَمْبر - صَلّی اللّهَ عَلَیْهِ وَسَلّمَ - قَصْد مکّه کرد ، خداوند - تَعالی - فرمُود : « وَ تَحْمِلُ اَثْقالَکُمْ اِلی {ما ۲۹۴ } بَلَد لَمْ تَکُونُوا بالغیهِ إلاّ بِشَقِّ الْأَنْفُس . »

گوییم : قَوْل شما باطل است به اطلاق آن چه حَقّ - تَعالی - فرمود : « سُبحانَ ۱۰ الّذی اَسْری بعَبْدِه لَیْلاً منَ الْمَسْجِدِ الحَرام إلَی المَسْجِد الأَقْصی الّذی بارَکْنا حَوْلَهَ » الآیة . اَمّا مَعْنی حَمْلِ اَثْقال ، و اجتماعِ صَحابه به رفتن از مکّه آن بُوَد که : کرامات خاصّ است نه عامّ . و اگر ایشان جُمله به مکّه رفتندی ، عامّ گشتی ، و ایمانِ غیبی ضَرُوری گِشتی . و کُلّ اَحْوال و اَحْکام برخاستی. از آن چه ایمان مَحَلّ عُمُوم است . اندر او مُطیع و عاصی اند . و ولایت اندر مَحَلّ خُصُوص . پس خداوند - تعالی - آن چه حکم ۱۵ اندر محلّ عُمُوم نهاد ، پیغمبر را - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلّمَ - بر مُوافقَتِ ایشان ، حَمْلِ اَثْقال فرمود.و آن چه حُکْم اندر مَحَلّ { ژ۲۷۲ }مخصوص نهاد ، یك شب مر پیغمبر خود را از مکّه به بَیْتَ المَقْدس رسانید و از آنجا تا به « قابَ قَوْسَیْن » . و زَوایا و خَبایای

۱ -ما ، مو : این چنین ولی بُوَد. ۲ - ما ، مو: از آن چه اندر ایمان مشترکند و چون اندر اصل.
۳ - ما ، مو: باید تا اندر فرع نیز . ٤ - ما ، مو: کرامات بود و آن چون ما ، مو : و یا ماندگی که .
۵ - مو : وی را بدستوری نشاند ما : که اگر روا بودی .
٦ - ما ، مو : بایستی پیغامبر را بودی که چون وی . ۷ - ما ، مو: خداوند تبارك و تعالی گفت.
۹ - مو : گوییم قول ما : به آنچه خدای تعالی گفت، چنانچه خداوند تعالی و تقدس گفت .
۱۰ - مو : و امّا معنی. ۱۱ - مو : و اجماع صحابه.
۱۲ - ما : بکرامت به مکّه مو: بکرامات به مکّه ما ، مو : و ایمان غیبی عینی گشتی.
۱۳ - ما ، مو : و کُلّ احکام ایمان برخاستی از آنچه ایمان اندر محلّ عموم است اندر مطیع و عاصی.
١٤ - ما : محل مخصوص. ۱۵ - ما : پیغامبر را علیه السّلام .
١٦ - ما : پیغمبر خود را از .
۱۷ - مو: و از آنجا به قاب قوسین ما ، مو : و چون باز آمد.

عالَم بدو نمود . چون باز آمد . هنوز بسیاری از شب مانده بود . و در جمله در حُکْمِ ایمانِ خاصّ بُود ، وَ اَخصّ بُود . و نَفْیِ تخصیص مُکابَرَهٔ عیان بُوَد . چنان که بر درگاه مَلِك ، دربان و حاجب و ستوربان و وزیر بُوَد ، هر چند که اندر حُکْمِ چاکری یك سان باشند . امّا بعضی را خاصیّت است . پس هر چند که در حقیقت ایمان یك سان باشند مؤمنان . امّا ۵ یکی عاصی بُوَد ، و دیگری مطیع . یکی عالِم بُوَد ، و یکی عابِد . پس دُرست شد که اِنکارِ تخصیص ، اِنکارِ کُلِّ مَعانی بُوَد . وَ اللّهُ اَعْلَمُ .

{ مو ۲۳٦ } فَصْلٌ : و مَشایخ را - رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْهِمْ - هر یکی در تحقیقِ عبارت از ولایت ، رمزی است . آن چه مُمکن شود از مُختارات رموز شان بیارم ، تا فایده تمام تر ۱۰ شود - اِنشاءَ اللّه عزّ و جلّ - .

اَبُو عَلی جَوْزجانی گفت - رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْهِ - : « اَلْوَلِّی { ما ۲۹۵ } هُوَ الْفانیُ فی حالِه اَلْباقیُ فی مُشاهَدَةِ الْحَقِّ لَمْ یَکُن لَهُ عَنْ نَفْسِه اِخْبارٌ وَلامَعَ غَیْرِ اللّه قَرارٌ . » : « وَلی آن بُوَد که فانی بُوَد از حال خود و باقی به مُشاهَدَت حقّ . مُمکن نگردد مر ورا که از خود خَبَر دهد و یا به جُز به خداوند بیارامد . » زیرا که خَبَر بنده از ۱۵ حال بنده باشد . چون اَحْوال فانی شد ، وی را از خود خَبَر دادن دُرُست نیاید ، و با غَیْرِ حقّ آرام نیابد ، که از حال خود ، وی را خَبَر دهد . از آن چه خَبَر کردن غَیْر را از حالِ حَبیب ، کَشْفِ سِتْرِ حبیب باشد . و کَشْفِ سِترِ حَبیب ، بر غَیْرِ حَبیب مَحال بُود . و نیز چون اندر مُشاهَدَت باشد ، رؤیَت غَیْر مَحال باشد . و چون رؤیت غَیْر نباشد ، قرار با خَلْق چگونه { ژ ۲۷۳ } مُمکن شود!؟ .

---

۱ - ما، مو: از شب بسیاری مانده بود و فی الجمله در حکم ایمان عامّ بُوَد با عامّ و در حکم کرامت خاصّ بود و اخصّ با خاصّ بود.

۳ - ما، مو : امّا هر یکی را مرتبهٔ دیگر بُوَد پس هر چند که اندر حقیقت .

٤و۵ - ما، مو: امّا یکی عاصی و دیگری مطیع و یکی عالم و یکی عابد و یکی جاهل.

٦ - ما، مو: واللّه اعلم بالصّواب. ۷و۸ - ما، مو: مشایخ هر یك را اندر عبارت ولایت رموز است .

۹ - مو : انشاء اللّه تعالی. ۱۰ - ما، مو: ابو علی جرجانی گوید .

۱۰و۱۱ - ما، مو : اَلْوَلِیُّ هُوَ الباقی فی مشاهدة الحق . ۱۲ - ما، مو : ممکن نگردد ورا که .

۱۳ - ما، مو : بجز با خداوند بیارد. ما، مو : از حال خود باشد. ۱٤ - مو : حقّ آرام نیاید که .

۱۵ - ژ : ورا ، مو : اورا خبر دهد. ما، مو : از حال چیست کشف سرّ حبیب. ١٦ - ما، مو : و کشف سرّ حبیب.

وَ جُنَیْد گُفت - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - : « مِنْ صِفَةِ الْوَلِیِ اَنْ لایَکُونَ لَهُ خَوْفٌ لأنَّ الْخَوْفَ تَرَقُّبُ مَکْرُوهٍ یَحِلُّ فِی الْمُسْتَقْبَلِ ،اَوْ اِنْتِظارُ مَحْبُوبٍ یَفُوتُ فِی الْمُسْتَأنَفِ . وَ الْوَلِیُّ ابنُ وَقْتِه لَیْسَ لَهُ مُسْتَقْبَلٌ فَیَخافَ شَیْئاً وَ کَما لا خَوْفَ لَهُ لارَجاءَ لَهُ . لأنَّ الرَّجاءَ انْتِظارُ مَحْبُوبٍ یَحْصَلُ اَوْ مَکْرُوهٍ یُکْشَفُ ، وَ ذلِکَ فِی الثّانی مِنَ ۵ الْوَقْتِ کَذلِکَ لایَحْزَنُ، لأنَّ الْحُزْنَ مِنْ حُزُونَةِ الْوَقْتِ، {مو۳۳۷}مَنْ کانَ فی ضِیاءِ الرِّضا وَ رَوْضَةِ الْمُوافَقَةِ فَأیْنَ یَکُونُ لَهُ حُزْنٌ؟کَما قالَ اللّهُ - تَعالی - : « أَلا إنَّ اَوْلِیاءَ اللّهِ لاخَوْفٌ عَلَیْهِم وَلاهُم یَحْزَنُونَ. »وَ مُراد از این قول آن است که گفت: «مَر ولی را ترس نباشد از آن چه ترس از بیوس چیزی باشد، که از آمدنِ آن بر دل {ما ۲۹۶} کراهیتی بود، و یا برتن بلایی،و یا بر محبوبی می ترسد که از او می فوت شود که اندر ۱۰ حال با وی است.و ولی مر وَقْت را بُوَد .وی را خَوْف نباشد که از آن بترسد.و چنان که ورا خوف نَبُوَد ، رجا هم نباشد. ازآن چه رجا از امیدی محبوبی باشد که بدو رسد. اندر ثانی حال و یا مَکْرُوهی که از وی دَفْع شود،و اندوه نیز نباشدش.ازآن چه اندوه از کُدُورت وَقْت بُوَد.پس آن که اندر حَظیرهٔ رضا بُوَد و روضهٔ مُوافَقَت، اندوه وی را کجا یابد ؟ »

عَوامّ را چنین صورت بندد اندر این قول که چون خوْف و رجا نباشد ، و حُزْن نه ، به ۱۵ جای آن اَمْن باشد . و اَمنْ هم نباشد ، که اَمْن از نادیدنِ غَیْب بُوَد و اِعْراض کردن از وَقْت . و این صفَت آنان باشد که رؤیت بَشَریّت شان نَباشد .و آرام با صفت نه . و خَوْف و رجا و اَمْن و حُزْن جمله به نصیب های نَفْس باز گردد . چون آن فانی شد.رضا، بنده را صفَت گشت . و چون رضا آمد ، اَحْوال مُسْتَقیم شد اندر رؤیتِ مُحَوِّل .و از اَحوال ، اِعْراض پدید آمد . آنگاه وِلایت بر دل کَشْف گشت ، و مَعْنی آن بر سر { مو ۳۳۸ } ظاهر شد .

---

۱ - ما، مو : رحمة الله علیه مِنَ الولیّ أنْ .

۲ - ما، مو : مکروهٌ یحلّ فی المستقبل و انتظار محبوب فی المستأنف.

۳ - ما ، مو : لَیس لَهُ وقت مستقبلٌ فیخاف شیئاً کما . ٤ - ما: او یَحْصَلَ ما ، مو : و کذلك .

۵و٦ - ما، مو : فانّی یکون لَهُ حزنٌ قال اللّه. ۷ - ما ، مو : گفت ولی را . ما، مو: ترس از هوس چیزی .

۸ - ما : کراهیت بود ، مو : کراهت بود . ۸و۹ - و یا وی محبوبی می ترسد که ازو فوت شود.

۹ - ما، مو : و ولی وقت بُوَد. ۱۰ - ما، مو : ورا خوف نباشد که ازین بترسد . ما، مو : خوف نباشد رجا نبود.

۱۱ - ما، مو : از آنکه رجا از امید محبوب که بدو برسد . مو : مکروهی از وی دفع شود .

۱۲ - ما: و اندوه نباشدش . ما : اندر حظیرهٔ رضا بود روضهٔ مو : اندر خطرهٔ رضا .

۱۳ - ما، مو : اندوه اور کجا باشد. ۱۸ - مو : اعراض پذیر آمد.

و ابو عثمان مَغْربی { ژ :۲۷٤ } گوید - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - : « اَلْوَلِیُّ قَدْ یَکُونُ مَشْهُوراً وَلایَکُونُ مَفْتُوناً » : « ولی مشهور باشد اندر میانِ خَلْق ، امّا مَفْتون نباشد . » و دیگری گوید : « اَلْوَلِیُّ قَدْ یَکُونُ مَسْتُوراً وَلا یَکُونُ مَشْهوراً . » : « ولی مَستور باشد و مَشهور نباشد . » این که احتراز کرد از شُهْرگی ولی ، بدان بُوَد که اندر ۵ شُهْرگیِ وی فتنه باشد . پس بو عثمان گفت : « روا بُوَد که وی شُهْرَه بُوَد ، امّا شهرگی وی بی فتنه باشد . » از آن چه فتنه اندر کِذْبْ باشد . { ما ۲۹۷ } چون ولی اندر ولایت خود صادق بُوَد . و بر کاذب اسم وِلایت واقع نَشود و اظهار کرامت بر دست وی مَحال باشد . باید تا فتنه از روزگار وی ساقط بُوَد . و این دو قَوْل بدان اختلاف باز گردد ، تا وَلی خود را نشناسد که ولیِ است ، که اگر بشناسد مَشهور بُوَد و اگر نشناسد ، مفتون بُوَد . « وَ ۱۰ . الشَّرْحُ لِذلِكَ طَوِیلٌ » .

و اندر حکایات است که ابراهیم اَدْهَم - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - مردی را گفت : « خواهی تا تو وَلیی باشی از اَوْلیای خداوَند - تَعالی - ؟ » گفتا : « خواهم . » گفت : « لا تَرْغَبْ فی شَیْءٍ مِنَ الدُّنْیا وَ الآخِرَةِ وَ فَرِّغْ نَفْسَكَ لِلّه وَ اَقْبِل بِوَجْهِكَ عَلَیْه . » : به دُنیا وَ عُقْبی رَغْبَت مکن ، که رَغْبَت کردن به دُنیا ، اِعْراض کردن بُوَد از حَقّ به چیزی فانی ، و ۱۵ رَغْبَت کردن به عُقْبی، اِعْراض بُوَد به چیزی باقی . چون اِعْراض به چیزی فانی بُوَد ، فانی فنا شود ، اِعْراض نیست گردد. { مو ۳۳۹ } و چون اِعراض به چیزی باقی بُوَد ، بَر بَقا فنا رَوا نَباشد ، و بر اِعراض وی هم رَوا نباشد .فامّا خود را از کَوْنَیْن فارِغ گردان ، قاصِد برای مَحَبّتِ حقّ - تعالی - دُنیا وعُقْبی را در دل راه مَده ، و روی دل به حقّ آر . چون این اَوْصاف اندر تو موجود گشت ، ولی باشی .

---

۱ - ابو عثمان مغربی . ۳ - ما ، مو : و دیگری می گوید. ٤ - ما ، مو : و اینکه احتراز کرده.

۵ - ما ، مو: پس ابو عثمان گفت . ما ، مو : که وی شُهره باشد ما ، مو: وی بی فتنه بود . ٦ - ما ، مو : اندر کذب بود .

۷ - ما ، مو: و بر کاذب خود اسم ما ، مو : بر دست کاذب مَحال باشد باید که فتنه ما ، مو : وی بی فتنه بود.

۸ - ما ، مو : و این هر دو قول بدان اختلاف باشد. ۹ و ۱۰ - ما ، مو : و اگر نشناسد مفتون و الشّرح لذلك لایطول.

۱۱ - ما ، مو : و اندر حکایات یافتم ما ، مو: خواهی که . ۱۲ - ما ، مو: از اولیای خدا گفت بلی خواهم .

۱۵ - ما ، مو: به عقبی اعراض کردن بُوَد از مولی به چیزی باقی و چون .

۱٦ - ما: اغراض نیست گردد. ۱۷ - ما ، مو: پس بر اعراض وی هم ، ما ، مو : فارغ گردان و **فایدهٔ** این کلمه نه آنست که خدای را بدنیا و عقبی از دست بده و گفت قاصد ما ، مو: فارغ کن مر خود را از برای دوستی خداوند .

۱۸ - ما ، مو : در دل خود راه مده ، ما ، مو: و چون این اوصاف . ۱۹ - ما ، موجود باشد، مو : موجود است .

و از ابو یزید {ژ ۲۷۵} بَسْطامی - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ - پرسیدند که: «ولی که باشد؟» گفت: «اَلْوَلِیُّ هُوَ الصّابِرُ تَحْتَ الأَمْرِ وَ النَّهْی.» : «ولی آن بُوَد که اندر تحتِ اَمر و نَهْی خداوند - صَبْر کند.» از آن چه هر چند دوستی حقّ، اندر دل زیادت تر، اَمرِ وی بر دلش مُعظّم تر، و از نَهْیِ وی تَنَش دورتر. و هم از وی حکایت کنند ۵ - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ - که گفتند: «به فلان شهر ولیی است از اولیای خدای - عزّ و جلّ -.» {ما ۲۹۸} «بر خاستم و قَصْد زیارتِ وی کَرْدم. چون به مَسْجِد وی رسیدم. وی از خانه بیرون آمد. و اندر مَسْجِد، خیو از دهان بر زمینِ اَفْکند. من از آنجا بازگشتم، وی را سلام ناگفته. گفتم: ولی باید که شریعت بر خود نگاه دارد، و یا حقّ برحال بر وی نگاه دارد. اگر این مَرْد ولی بودی، آبِ دَهَن بر زمینِ مَسْجِد نَیفکندی حفْظِ حُرمت را. و یا ۱۰ حَقّ وی را نگاه داشتی صِحّت کرامت را. آن شب پیغمبر را - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - به خواب دیدم که گفت: «یا با یزید! برکاتِ آن چه کردی اندر تو رسید.» دیگر روز {مو ۳٤۰} بدین دَرَجه رسیدم که شما همی بینید.»

و شنیدم که یکی به نزدیك شیخ ابو سعید اندر آمد. و نخست پای چپ در مسجد نهاد. گفت: «وی را باز گردانید که هر که اندر خانهٔ دوست اندر آمدَن نداند، ما ۱۵ را نشاید!».

و گروهی از مَلاحِده - لَعَنَهُمُ اللّٰه - تعلّق بدین طَریقتِ خَطیر کردند و گفتند: «خدمت چندان باید که بنده ولی شود. چون ولی شد، خدمت برخاست.» و این ضلالت است. و هیچ مَقام نیست اندر راه حَقّ پیدا، و هیچ رُکن از اَرکانِ خدمت بر نخیزد. و به جایگاه خویش شرح این به تمامی بگویم {ژ ۲۷٦} - اِنْشاءَ اللّٰهُ وَحْدَهُ -.

---

۱ - ما، مو: و ابو یزید بسطامی رحمة اللّٰه علیه. ۳ - ما، مو: هر که را دوستی حقّ. ٤و ۵ - ما، مو: و از وی نفس وی دورتر و هم از ابو یزید حکایت که وقتی مرا گفتند در فلان. ٦ - ما، مو: به مسجد وی برسیدم. ۷ - ما، مو: و در مسجد خیو از دهان بیرون انداخت بجانب قبله من از آنجا برگشتم ورا سلام ناگفته. ۸ - ما: گفتم باید که شریعت برحقّ نگاه دارد تا حقّ تعالی حال و اگر، ژ: حق بروی. ۹ - ما: آب دهن را برزمین مسجد جانب قبله نیفکندی ما: و یا حقّ اورا.

۱۰ - ما، مو: مر صحّت کرامت را گفت آن شب پیغامبر را ما، مو: که مرا گفت. ۱۱ - مو: یا ابا یزید و دیگر روز.

۱۳ - ما: ابو سعید درآمد و نخست پای چپ اندر مسجد. ۱٤ - ما، مو: او را بر گردانید که هر که در خانهٔ.

۱٦ - ما، مو: وگفتند که. ۱۷ - ما، مو: چندان باید کرد که بنده.

۱۸ - ما: است پیدا و، مو: ضلالتی است پیدا و ما، مو: راه حقّ که هیچ. مو: خدمت برخیزد.

۱۹ - ژ: و به جایگاه شرح این، ما، مو: انشاء اللّٰه وحده تعالی.

اَلْکَلامُ فی اِثْباتِ الْکَرامات :

بدان که ظُهُورِ کَرامات جایز است بر وَلی اندر حالِ صحّت تکلیف بروی . و فَریقَیْن از اَهْلِ سُنَّت و جَماعت بر این مُتّفقند . و اندر عَقْل نیز مُستَحیل نیست . از آن چه این نوْع مَقْدورِ خداوند است - تَعالی و تَقَدّس - . و اِظْهار آن مُتَنافی هیچ اصل نیست از اُصولِ ۵ شَرْع . و اِرادَتِ جِنْس آن از اَوْهام گسسته نیست . و کرامتِ علامَتِ صِدْقِ ولی بُوَد . ظُهُور آن بر کاذِب روا نباشد به جُز بر کذْبِ دَعْویِ وی . و آن { ما ۲۹۹ } فعْلی بُود ناقضِ عادَت اندر حال بقای تکلیف .و آن که به تعریفِ حقّ بر وَجْهِ اِسْتِدْلال، صِدْق از کِذْب بداند ، نیز وَلی باشد .

و گُرُوهی از اَهْلِ سُنَّت گویند که : « کرامت دُرُست است ، امّا نه تا حَد مُعْجز . ۱۰ همچون اِسْتِجابَتِ دَعْوَت { مو ۳۲۹ } و حُصُولِ مُراد و آن چه بدین مانَد ، چنان که عادات نَقْض نکند . » گوییم : « شما را از ظُهورِ فِعْلی ناقِضِ عادَت بر دَسْتِ وَلیِ صادِق در زمان تکلیف چه صورت می بَنْدَد از فَساد ؟ » اگر می گویند که : « نوعِ مَقْدورِ خداوند - تَعالی- نیست » ، این ضَلالت است . و اگر می گویند که : « نَوعِ مَقْدور است ، امّا اِظْهارِ آن بَر دَسْتِ وَلیِ ، اِبْطالِ نُبُوّت بُوَد ، و نَفْیِ تَخْصیصِ وی ، » این هم مَحال است . ازآن چه ۱۵ وَلی مَخْصوص است به کرامات،و نَبی به مُعْجِزات.« وَ اَلْمُعْجِزَةُ لَمْ تَکُنْ مُعْجِزَةً لِعَیْنِها اِنَّما کانَتْ مُعْجِزَةً لِحُصُولِها.وَ مِنْ شَرْطِها اقْتِرانُ دَعْوَیِ اَلْنُبُوَّةِ بِها، فَالْمُعْجِزاتُ تَخْتَصُّ لِلأَنْبِیاءِ، وَ الکَراماتُ تَکُونُ لِلأَوْلِیاءِ .»چون ولی، ولی

---

۱ - مو : اثبات الکرامة .　۲ - ما، مو: ظهور کرامت . ٤ - ما، مو: خداوند است و اظهار آن منافی هیچ.

۵ - ما، مو : و ظهور آن.　۶ - مو : روا باشد بجز بر کذب باشد دعوی وی .

۷ - ما، مو : صدق را از کذب بداند وی نیز .　۹ - ما، مو: نه تا حدّ معجزه امّا چون .

۱۰ - ما، مو : مراد از آنچه بدین ماند چنانکه عادت آنرا نقض.

۱۱ - مو : فعل ناقض عادت ما: صادق اندر زمان .　۱۲ - ما، مو : می بندد آن افساد.

۱۳ - ما : این خود ضلالت است　ما : نوعی مقدور است امّا اندر اظهار.

۱٤ - ما : ولی صادق　ما، مو : تخصیص انبیا این محال بود .

۱۵ - ما، مو : به کرامت و نبی به معجزه　مو: لم تکن بمعجزة.

۱۶ - مو ، ما : دعوة النبّوة بها .　۱۷ - ما، مو : و چون ولی ...

باشد ، و نَبی ، نبی . میانِ ایشان هیچ شُبْهَت نباشد . تا این احْتراز باید . زیرا که شَرَف و مَراتبِ پیغمبران - عَلَیْهِم الصّلوةُ وَ السّلامُ - به عَلوّرُتْبَت و صَفایِ { ژ ۲۷۷ } عِصمَت است ، نه به مُجَرّدِ مُعْجِزه یا کرامت ، یا به اظهار فِعْلی ناقِض عادت بر دست ایشان .

و اندر اَصْلِ اعْجاز جُمله مُتَساوِیَنْد . امّا اندر دَرَجات و تَفْضیل ، یکی را بر یکی ۵ فَضْل است . و چون می روا باشد که تا تسویهٔ اَفْعال ناقِض عادَت ، که مر ایشان را بر یکدیگر فَضْل بُوَد ، چرا رَوا نباشد که وَلی را کرامَت { ما . ۳۰ } بُوَد فِعْلی ناقض عادت ؟ و اَنْبیا از ایشان فاضل تر باشند ، چون آن جا فعلی ناقضِ عادَت ، علّتِ تَفْضیل و تَخْصیصِ ایشان { مو ۳٤۲ } نگردد با یکدیگر . اینجا نیز فِعْلی ناقض عادَت ، علّتِ تخصیص ولی نگردد بر نَبی ، یعنی هَمْسان نگردد با ایشان . و آن که این دلیل خود را ۱۰ مَعْلوم کُنَد از عُقَلا ، این شُبْهَت از دلش برخیزد .

و اگر یکی را صورت چنین بَنْدَد ، که اگر وَلی را کرامت ناقضِ عادت بُوَد ، دَعْویِ نُبوّت کُنَد ، این مَحال باشد . از آن چه شَرْطِ وِلایت ، صِدْقِ قَوْل باشد . و دَعْوی به خِلاف مَعْنی کِذْب بُوَد ، و کاذِب ولی نباشد . و اگر وَلی دَعْوت نُبوّت کُنَد ، آن قَدْح باشد اندر مُعْجِز . و آن کُفر مَحْض بُوَد . و کرامَت جز مؤمنِ مُطیع را نَبُوَد . و کِذْب مَعْصیَت بُوَد نه ۱۵ طاعت.و چون چنین باشد ، کرامَتِ وَلی مُوافقِ اثبات حُجّت نَبی باشد. هیچ شُبْهَت نیفتد میان کَرامات و مُعْجِزات . زیرا که پیغمبر به اِثْباتِ مُعْجِزه ، نُبوّتِ خود ثابت کند . و وَلیِ

۱ - ما، مو: تا از این احتراز باید کرد . ۱و۲ - مراتب پیغامبران علیهم السّلام .
۳ - ما : اظهار فعلی بر ایشان فعل ناقض عادت بر ایشان و باتفّاق همه مر انبیا را جمله معجزات است ناقض عادت .
٤ - ما : اندر درجت و تفضیل.
۵ - ما : راه است و چون روا باشد که تسویهٔ افعال ناقض عادت مر ایشانرا .
٦ - ما : که این را نیز کرامت بود . ۷ - مو: از او فاضل تر بُوَد.
۱۰ - ما : از دل او برخیزد.
۱۱ - ما : اگر یکی را ما : ولی دعوی نبوّت .
۱۳ - ما، مو : معنی کذب و کاذب ولی .
۱٤ - ما، مو : معجزه و آن کُفر بُوَد و کرامت . ما : معصیت باشد نه .
۱۵ - ما، مو : که کرامت موافق اثبات حجّت نبی باشد بطعن کردن هیچ.
۱٦ - ما، مو : میان کرامت و معجزه زیرا که پیغامبر صلّی اللّه علیه و آله وسلّم ، ما : خود اثبات کند.

به کرامت هَم نُبوّتِ وی اثبات می کند . پس این صادق اندر ولایتِ خود همان گوید که آن صادق اندر نُبوّ ت .و کرامت وی عَیْنِ اعْجازِ نَبی باشد. و مؤمن را رؤیتِ کرامتِ ولی، { ژ :۲۷۸ } زیادت یقین باشد بر صدقِ نَبی، نه شُبهَت اندر وی . از آن چه در دَعْوی ، ایشان مُتَضادّ نیَند ، تا یکی مَرْ یکی را نَفی کند . که دَعْویِ یکی به عَیْنِ بُرْهانِ دَعْوی ۵ دیگری است . چنان که اندر شریعت ، چون از وَرَثَه جمعی اندر دَعْوی مُتّفق باشند . چون حُجّت یکی ثابت شود ، { مو ۳٤۲ } حُجّتِ وی دیگران را حُجّت شود به حُکْمِ اتّفاق و استوای ایشان در دَرَجه و دَعْوی . و اگر دَعْوی { ما ۳۰۱ } مُتَضادّ بُوَد ، حُجّتِ یکی ، حُجّتِ دیگری نَبُوَد . پس چون نَبی مُدّعی بُوَد به صحّتِ نُبوّت ، به دلالتِ مُعْجزه .و ولیّ وی را مُصدّق دارد اندر دَعْویِ وی . پس اِثباتِ شُبهَتَ اندر این مَحلّ مَحال باشد. و اللّه اَعْلَمُ ۱۰ بالصّواب.

اَلْکَلامُ فِی الفَرْقِ بَیْنَ الْمُعْجِزاتِ وَالْکَراماتِ :

و چون دُرُست شد که بر دَست کاذِب ، مُعْجزه و کرامات مَحال بُوَد ، لا مَحاله فرقی ظاهرتر بباید تا تُرا مَعلُوم و مُبیّن شود . پس بدان که سِرّ مُعْجزات - اظهار است ، و از آنِ کرامات ، کِتْمان . و ثَمَرَهٔ مُعْجزه به غَیْر باز گردد . و کرامت خاصّ مر صاحبِ کرامت ۱۵ را بُوَد . و نیز صاحبِ مُعْجزه قطع کند که این معجزه است ، و وَلی قَطْع نَتواند کرد که این کرامت است یا استدراج .و نیز صاحبِ مُعْجزه اندر شرع تَصرُّف کند، و اندر ترتیب نفی

۱و۲ - ما ، مو : و هم ولایت خود پس صادق اندر ولایت همان گوید که صادق اندر نبوّت . ۲ - مو : اعجاز نبی نباشد.

۳- ما ، مو : به صدق نبی ، ما، مو : اندر او و از آن چه دروی دعوی . ٤ - ما : متضادّ نیفتد . ما : کند دعوی یکی .

۵ - ما، مو : دیگر است چنان که ما ، مو : چون گروهی از ورثه اندر دعوی .

٦ - ما، مو : دیگران را وی حجّت باشد به حکم .

٦و۷ - اتّفاق و ایشان در دعوی و چون دعوی ما، مو : آنگاه حجّت یکی.

۸ - ما، مو : حجّت دیگران نباشد پس نبی چون مدّعی بُوَد. ۹ - ما، مو : و اثبات شبه اندرین .

۱۱ -ما ، مو : بین المعجزه و الکرامة . ۱۲ - ما : و چون شد که بر ما، مو : معجزه و کرامت مَحال بُوَد .

۱۳ - ما، مو : معلوم و روشن شود . ما ، مو : که شرط معجز است

۱٤ - کرامت کتمان از آلجهٔ ثمرهٔ معجزه ثمره بغیر ما : و کرامت مر صاحب کرامت را . ۱۵ - ما، مو : که این عیق اعجاز است .

۱۵و ۱٦ - ما : که آن کرامات است یا ، ما ، مو : صاحب معجزه اندر ما، مو : و اندر ترتیب آن نفی ژ : صاحب معجز.

اثبات آن ، به فَرمانِ خُدای بگوید و بکند و صاحبِ کرامات را اندر این به جُز تسلیم وَ قَبولِ اَحْکام روی نیست . ازآن چه به هیچ وَجْه کرامتِ وَلی ، مَرْ حُکْمِ شَرْعِ نَبی را مُنافات نکند .

و اگر کسی گوید که : « چون گفتی که مُعْجِزه ناقِضِ عادت است ، و دِلالت صِدْقِ ۵ نَبی ، چون چنین است ، { ژ ۲۷۹ } آن جز بر نَبی روا نباشد . این مُعْتاد گردد ، وَ عَیْن حُجّت تُرا بر اثبات مُعْجزه ، اثباتِ کرامت باطل کُند . »

گوییم : « این بر خلافِ صورت تو است که مر تُرا اعتقاد گشته است . ازآن چه اِعْجاز ، عاداتِ خَلْق را { مو ۳٤٤ } ناقض است .و چون کِرامتِ وَلی، عَیْنِ مُعْجز نَبی بُوَد ، و همان بُرهان نَماید که مُعْجز نبی نَمود . اِعْجاز مر اعجاز را نَقْض نکند .

۱۰ نَدیدی که چون خُبَیْب را کافران به مَکّه بردار کردند ، رَسُول- صَلّی اللّهُ عَلَیْه وَسَلَّم – به مدینه بود . اندر مَسْجِد نشسته . وی را همی دید و با صَحابه می گفت : «آن چه با وی همی کردند ، و خُدای – { ما ۳۰۲ } تَعالی – حِجاب از پیشِ چشم خُبَیْب نیز برداشت ، تا وی نیز پیغمبر – صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ – بدید و بروی سَلام گفت . سلام وی را خُداوند – تَعالی – به گوشِ رَسُول – صَلّی اللّهُ عَلَیْه وَسَلَّمَ – رسانیده – و ۱۵ جواب رَسُول – صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ – مَر خُبَیْب را – رَضِیَ اللّهُ عَنه – بشنوانید ، و دعا کرد تا روی وی به قبله گشت . پس آن که پیغَمْبَر – صَلّی اللّهُ عَلَیْه وسَلَّمَ – وی را بدید از مَدینه ، و وی به مکّه ، فعلی بود ناقضِ عادَت و مُعجز بُود . و آن چه وی – رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ – پیغمبر را – صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ – بدید از مکّه هم فعْلی بود ، ناقضِ عادت و کِرامت وی . و به اِتّفاق ، رؤیتِ غایب ، ناقض عادت است .

---

۱ – ما : استدراج کند ، اثبات آن کند به فَرمان خُدای تعالی و صاحب کرامت را .

۳ – مو : کسی گوید چون گفتی ما ، مو : و دلیل صدق. ٤ – ما ، مو : و چون جنس است ما ، مو : بر نبی روا داری .

۵ – ما : ترا بر معجزه . ۷ – ما ، مو : عین **معجزهٔ** نبی بود .

۸ – ما ، مو : و همان نَماید که **معجزهٔ** نبی نمود پس مر اعجاز را .

۹ – ما ، مو : ما ، مو : خُبَیْب ، ژ: حبیب ، مو : که کافران به مکّه خُبَیب را بردار. ۱۰ – مو : و با صحابه گفت .

۱۱ – ما ، مو : با وی می کردند خدای عزّ و جلّ حجاب از چشم وی نیز . ۱۲ – ما : پیغامبر را . ۱۲و ۱۳و۱٤ – ما ، مو : خدای تعالی سلام وی را به گوش پیغمبر رسانید و جواب پیغامبر مر خبیب را بشنوانید. ۱۵ – ما ، مو : پس اینکه پیغمبر .

۱٦ – مو : به مکّه بود . ۱٦و۱۷ – ما ، مو : و معجزه بود و آنچه وی پیغامبر را بدید از مکّه و پیغمبر بمدینه هم بود .

۱۷و۱۸ – ما ، مو : کرامت وی بود از آنچه باتّفاق ، ما ، مو : عادت بود .

پس هیچ فرق نَبُوَد ، میانِ غیبتِ زمان و غیبت مَکان ، چه کرامتِ خُبَیب اندر حال غیبت مکان از پیغمبر - صَلَّی اللّهُ عَلَیْه وَ سَلَّم - و چه کرامت مُتأخرّان اندر حالِ غیبت از وی. این فرق سخت مُبیّن است ، و برهانِ ظاهرِ واضح مر استحالَت مضادّت کرامت و اعْجاز را . ازآن چه کرامت جز اندر حالِ تَصْدیقِ صاحبِ مُعْجزه ثابت نشود و جز بر دَسْتِ مؤمنِ مُصَدّقِ ۵ مُطیع پیدا نیاید .{ مو ۳٤۵ } از آن چه کرامتِ اُمّت ، مُعْجزِ پیغمبر است - صَلَّی اللّه عَلَیْه وَسَلَّم - . از آن چه شَرْع وی باقی است ، باید تا حُجّتِ وی نیز باقی باشد . پس اولیا گواهانند بر صِدْقِ { ژ ۲۸۰ } رسالت رَسُول . روا نباشد که بر دَسْت بیگانه کرامتی ظاهر شود . و اندر این مَعْنی حکایتی آرند از ابراهیم خوّاص - رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْه - . و آن سخت اندر خور بُوَد اینجا .

۱۰ ابراهیم گفت : « من به بادیه فرورفتم به تجرید بر حُکْم عادتِ خود . چون لَختی برفتم . یکی از گوشه برخاست . و از مَن صحبت درخواست . اندر وی نگاه کردم . از دیدنِ وی ، زَجْری مرا در دل آمد . » گفتم : « این چه شاید بُوَد ! ؟ » مرا گفت : « یا ابراهیم ! رَنْجه دل مَشوَ ، که مَن یکی از نَصارایَم ، و صابیانَم، از اقصای بلادِ { ما ۳۰۳ } روم آمده ام به امید صُحْبَت تو . » گفتا : « چون دانستم که بیگانه است ، دلَم برآسود . ۱۵ طریق صُحْبَت و گزاردنِ حقّ بر مَنْ آسان تر گشت . » گفتم : « یا راهبَ النّصاری ! با مَن طَعام و شَراب نیست. تَرسَم که تُرا اندر این بادیه رَنْج رسد . » گفت : « یا ابراهیم ! چندین بانگ و نام تو در عالَم ، و تو هَنُوز اندوه طعام و شراب می خوری ؟ » گفتا : «عَجب داشتم از آن اِنْبِساطِ وی . صُحْبَتش قَبول کردم مر تَجْرِبَت را تا در دَعْوی خود به چه

---

۱ - ما ، مو : خُبَیْب، ژ : حبیب .　۲ - ما : اندر حال غیبت زمان از وی .
۲و۳ - ما، مو : این فرق مبیّن است و برهانی ظاهر واضح بر استحالت . ۳ - ما، مو : کرامت مر اعجاز را از آنکه .
٤ - ما : نشود جز بر دست .　۵و ٦ - ما : کرامات امّت معجزهٔ پیغامبران است از آنچه شریعت وی .
٦ - ما، مو : نیز باقی بُوَد پس اولیاء خدا گواهانند. ۷ - ما، مو : رسالت رُسُل و روا نباشد. مو : کرامی ظاهر شود .
۸ - ما : و این سخت اندر خور.　۱۰ - ما ، مو : بر تجرید .　۱۰و۱۱ - ما، مو : چون لختی بشدم .
۱۱ - ما، مو : صحبت خواست .　۱۲ - ما، مو : زَجْری به دل باز آمد گفتم .
۱۳ - ما، مو : یکی از نصارام و صابیان ایشان که از اقصای .　۱٤ - ما، مو : چون بدانستم که ما ، مو : و طریق .
۱۵ - مو : گزاردن حقّ وی بر من آسانتر است .　۱٦ - ما، مو : و ترسم که ، ژ : یا ابراهیم چندین .
۱۷ - ما، مو : بانگ تو اندر عالم ، ما : گفتا که عجب .
۱۸ - ما، مو : به صحبتش قبول کردم مر تجربت را تا که اندر دعوی خود .

جای است . چون هفت شبانروز برآمد ، تشنگی ما را دریافت . وی بایستاد و گفت : « یا ابراهیم ! چندین بانگ طَبْلِ تو اندر گِرْدِ جهان . بیار تا چه داری از گستاخی ها بر این درگاه ، که مرا طاقت نَمانْد از تشنگی . » گفتا : « من سر بر زمین نهادم . » و گفتم : { مو ۳٤٦ } « بار خُدایا ! مرا در پیشِ این کافر - که در عَیْن بیگانگی ، به من ظَنِّ
۵ نیکو می دارد ، رُسْوا مَکُن . و ظَنِّ وی را در من وفا کُن . » گفتا : « سر بر آوردم ، طَبَقی دیدم دو قُرص و دو شَرْبَتِ آب بر آن نهاده . { ژ ۲۸۸ } آن بخوردیم . و از آنجا برفتیم .چون هفت روز دیگر برآمد ، با خود گفتم که :« این ترسا را تَجْربَتی کنم تاذُلِّ خود ببیند . پیش از آن که وی مرا به چیزی دیگر امتحان کند . » گفتم : « یا راهِبَ النَّصاری ! بیا ! که امروز نَوْبَت تو است ، تا چه داری از ثمرهٔ مُجاهَدَت . » وی سر بر زمین
۱۰ نهاد ، و چیزی بگفت . طَبَقی پدید آمَد ، و چَهار قُرص و چهار شَرْبَتِ آب .مَن از آن سَخْت عَجَب داشتم .و رنجه دل شدم. و از روزگار خود نومید شُدَم و با خود گفتم که: { ما ۳۰٤ } من از این نَخُورم که از برای کافری پدیدار آمده است ، و مَعُونَت وی باشد . من این را کِی خُورَم ؟» مرا گفت:« یا ابراهیم ! بخور!» گفتم:« نَخُورَم .» گفتا :« به چه عِلَّت نَخوری ؟» گفتم :«از آن که تو اَهْل نیستی،و این از جِنْسِ حالِ تو نیست.و مَن درکارِ تو
۱۵ مُتَعَجِّبَم. اگر این بر کرامت،حَمْل کنم، بر کافر کرامت روا نباشد.و اگر گویم مَعُونت است ، تو مُدَّعِیی .مرا شُبْهَت افتد.» گفت :« بخور ، یا ابراهیم ! و دو بشارت مَر تُرا : یکی به اِسْلامِ مَن :اَشْهَدُ اَن لااِلهَ اِلاّ اللّهُ وَحْدَهُ لاشَریكَ لَهُ،و اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ

---

۱ - مو : چون هفت شبانروز برفتم . ۱و۲ - ما ، مو : چندین طبل تو اندر گرد جهان میرانند(مو : می زنند).

٤ - ما: که اندرین عین ، مو : ویرا اندرین عین بیگانگی بمن و نظر نیکو است .

۵ - ما ، مو : رسوا مگردان چه باشد که ظنّ کافری را بر من وفا کنی گفتا چون سر ..

٦ - ما ، مو : و دو کاسهٔ آب مو : آن بخوردم و از آنجا برفتم . ۷ - ما ، مو : این ترسا را تجربه کنم .

۸ - ما ، مو : به چیزی دیگر مرا امتحان کند گفتم و با من معاوضه کند گفتم . ما ، مو : بیار که امروز .

۹ - ما ، مو : وی نیز سر بر زمین نهاد . ۱۰ - ما ، مو : پدیدار آمد چهار کاسه آب و چهار قرص بروی نهاده .

۱۱ - ما ، مو : خود نااميد گشتم و با خود ما ، مو : که این از برای .

۱۲ - ما : است معونت . ما : من این کی خورم با من گفت . ۱۳ - ما : گفتا بچه علّت گفتم.

١٤ - ما ، مو : چه تو اهل این نیستی . ما ، مو : اندر کار متعَجیم اگر را بر .

۱۵و ١٦ - ما ، مو : معونت است مدّعی را شبهت افتد با من گفت .

۲٦ - ما : مو : یا ابراهیم بخورو بشارت مَر ترا به دو چیز یکی .

وَ رَسُولَه .و دیگر آن که تُرا نزْدیكِ حقّ - تعالی - خطَری بزرگ است .» گفتم :« چرا ؟ » گفت : « از آن که مارا از این جنس هیچ نباشد . { مو ۳٤۷ } من از شرْم تو سر بر زمین نهادم ، » و گفتم : « بار خدایا ! اگر دین محمّد ، حقّ است و پسندیده . مرا دو قرص و دو شرْبت آب ده .و اگر ابراهیم خوّاص، ولی تو است، مرا دو قرص و دو شرْبت آب ده . »
۵ چون سر بر آوردم ، طَبَق حاضر کرده بودند . » ابراهیم از آن بخوْرد . و آن جوان مردِ راهب ، یکی از بزرگانِ دین شد . و این عیْنِ اعْجاز نَبی { ژ ۲۸۲ } بوده ، موْصول به کرامت ولی . و سخت نادر است که اندر غیْبَت نَبی ، غیری را بُرهان نماید . و اندر حضورِ ولی ، مر غیرِ وی را از کرامتِ ولی نَصیبی باشد . و به حقیقت مُنْتهیِ ولایت را ، جز مُبْتدیِ آن نشناسد . و آن راهب از مکتومان بُود چون سَحَرهٔ فرْعون .

۱۰ پس ابراهیم ، صدْق معْجزِ نَبی می اثْبات کرد ، و آن دیگر، هم صدْقِ نبوّت می طلبید و هم عزّ ولایت . خُداوند - تَعالی - به حُسْنِ عِنایتِ خود ، مقصودِ وی حاصل گردانید . و این فرقی ظاهر است میانِ کرامت { ما ۳۰۵ } و اعْجاز . و اندر این سخن بسیار است . این کتاب بیش از این تَحمُّل نکند . و اظهار کرامت بر اولیا ، کرامتی دیگر بُوَد ، و شرطِ آن کتْمان است نه اظهار به تکلّف .

۱۵ و شیخِ من گفت - رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْه - که : « ولیِ ولایت ظاهر کند ، و بدان دعْوی کُنَد ، مر صحّت حالش را ، زیان ندارد . و اَمّا تَکلّفِ وی به اظْها ر آن رعْونت باشد . وَ اللّهُ اَعْلَمُ بالصّواب .

---

۱ - ما ، مو : بنزدیك حقّ عزّ و جلّ خطری . ۲ - مو: این جنس چیز نباشد.
۳ - ما : دین محمّد بر حقّ است و پسندیدهٔ تست مرا دو قرص و دو کاسه آب بده . ٤ - ما : ولیّ تست ، مو : ولی است ما : و دو کاسه آب. ۵ - ما ، مو : اَین طبق حاضر ما ، مو : ابراهیم بخورد . ما، مو : که راهب بود . ٦ - ما ، مو : و این معنی عین اعجاز نبی بوده باشد . ما ، مو : و این سخن سخت .
۷ - ما ، مو : غیر اورا بُرهان نماید. ۸ - ما ، مو : نصیبی بُوَد . ما، مو : ولایت بجز مبتدای (مو : مبدء) نبوّت نباشد و آن . ۱۰ - ما، مو: نبی اثبات کرد . ما : می طلبد .
۱۱ - ما : و هم غیر ولایت ما : عنایت ازلی مقصود وی حاصل کردند .
۱۲ - ما، مو : میان کرامات و اعجاز و اندرین معنی سخن .
۱۳ - ما، مو : و این کتاب ، ما، مو : حمل نکند ما ، مو : و اظهار کرامات بر اولیا کرامت دیگر .
۱۵ - ما ، مو : و شیخ من گفت که اگر ولی ولایتی ظاهر.
۱٦ - ما : رعونت بُوَد.

اَلْکَلامُ فی اِظْهارِ جِنْسِ الْمُعْجِزَةِ عَلی یَدَیِ مَنْ یَدَّعِی الإلهِیَّةَ

اتّفاق کرده اند مَشایخ این طایفه ، { مو ۳۴۸ } و جُمله اَهْلِ سنّت و جَماعت بر آن
که روا باشد فِعْلی ناقِض عادَت ، مانند مَعجزه و کرامت ، پیدا آید ، بر دَسْت کافری ، که
اَسْبابِ شُبْهَت از ظُهور آن مُنْقطع باشد ، و کَسْ را اندر کِذْبِ وی شکّ نماند ، و ظُهور آن فِعْل
۵ بر کِذْبِ وی ناطِق باشد . و این چنان بُوَد که فِرْعَون چهار صد سال عُمْر یافت ، که اندر
آن میان وی را بیماری نَبُود . و آب از پَسِ وی به بالا بَر شُدی ، و چون بایستادی ، آب
بایستادی ، و چون برفتی ، آب { ژ ۲۸۳ } برفتی . و همچنین عَلامات هیچ عاقل را شُبْهَت
نیفتاد که وی در دَعْویِ خدایی ، کاذِب و کافر بُوَد . از آن که مُضْطَرند عُقَلا ، که
خداوند - تعالی - مُجَسَّم و مُرکّب نیست . و اگر از این اَفْعال بسیار بر وی پدیدار آمدی ،
۱۰ عاقل را بر کِذْبِ دَعْوی وی شُبْهَتی نَماندی . و آن چه از شدّاد صاحِبِ اِرَم ، و از
نُمرود روایت آرند ، هم از این جِنْس هم بر این قیاس می کُن . و مانند این .
مُخْبِرِ صادِق ما را خبر داد که اندر آخر الزّمان، دَجّال بیرون آید، و دَعْوی خُدایی کند .
و دو کوه : یکی بر راست ، و یکی بر چپ وی می رود . این که راست بُوَد ، جایگاه نعیم
بُوَد . و آن که بر چپ بُوَد ، جایگاه عَذاب و عُقوبت بُوَد . خَلْق را به خود دَعْوَت کند . آن
۱۵ که بدو نگرود ، وی را عُقوبَت { ما ۳۰۶ } کُنَد. خداوند - تَعالی - به سَبَبِ ضَلالَتِ وی ،
مر خَلْق را می میرانَد ، و زنده می گردانَد . و اندر عالَم ، اَمْرِ مُطْلَق گسترانیده باشد . اگر

۱ - ما، مو: و جملگی اهل سنّت . ٤ - ما، مو : شبهت به ان منقطع باشد و کسی را ما ، مو: شکّی نباشد. ۵ - ما، مو : به کذب وی ناطق بود و این چنان باشد. ٦ - ما : که او را میان هیچ بیماری نبود ، مو : که او را اندر آن میان هیچ بیماری نبود . ما : به بالا برشد ، مو : و چون باستادی . ۷ - مو : آب باستادی . ۷و ۸ - ما ، مو : امّا برینجمله اندر دعوی وی مر عاملانرا شبهت . ۸ -ما، مو : نیفتادی که وی دعوی خدایی کرد کاذب و کافر از آن و مضطرَند .

۹ - ما : خداوند عزّ وجلّ ، مو : خداوند عزّ اسمه ما، مو : و اگر چنین افعال و مانند این بسیار دیگر بودی که بروی .

۱۰ - ما ، مو : شکیّ نماندی و از آنچه را شدّاد . ۱۱ - ما : آرند ازین جنس. ۱۲ - ما ، مو: خبر داده است که اندر ما ، مو : بیرون خواهد آمد و دعوی خدایی خواهد کرد. ۱۳ - مو : و دو گواه یکی ، ما، مو : اینکه بر راست بود .

۱٤ - مو : باشد و آنکه برچپ بود جایگاه عقوبت و عذاب و خلق را بر خود دعوت کند و آن .

۱۵ - ما، مو : او را عقوبت کند و خداوند به سبب.

۱٦ - ما، مو : خلق را میراند و زنده میکند و در عالم (مو : امر او) امر ، ما ، مو : و اگر .

به { مو ٣٤٩ } جای آن صد چندان از اَفعالِ ناقضِ عادت بروی پدیدار آید ، عاقل را اندر آن هیچ شُبهَت نیفتد ، که عاقل را به ضَرورَت معلوم بُوَد که خداوند - تعالی - بر خَر ننشیند ، و مُتَغَیِّر و مُتَلَوِّن نباشد . و این را حُکْمِ اسْتِدراج خوانند .

و نیز روا باشد که بر دَسْتِ مُدَّعی رسالتی که کاذِب بُوَد ، فِعْلی پدیدار آید ناقِضِ عادت که آن ٥ دلیلِ کِذْبِ وی بُوَد ، چنان که بردست صادق ، علامتِ صِدْقِ وی باشد . امّا روا نباشد که فِعْلی پدیدار آید ، که اندر آن کسی را شُبْهَتی افتد ، که چون اثباتِ شُبْهَت جایز باشد ، صادق را از کاذب باز نتوان شناخت .و آنگاه { ژ ٢٨٤ } طالب نداند که که را تصدیق می باید کرد ؟ و که را تکذیب ؟ آنگاه حُکْمِ نَبُوَّت به کُلّیَّت باطل شود . و روا باشد که بردست مُدَّعیِ ولایت ، چیزی از جِنْسِ کرامت پدیدار آید ، که وی اندر دین دُرُست باشد ، اگرچه ١٠ مُعامِلاتش خوب نباشد . از آن که بدان صِدْقِ رسول اثبات می کند ، و فضل حقّ می ظاهر کند ، نه نِسبَتِ آن فعل به حَوْل و قُوَّتِ خود می کند . و آن که اندر اَصْلِ ایمان راست گوی بُوَد ، بی بُرهان اندر همه احوال به اعتقاد ولی باشد ، اگرچه اَعْمال ، مُوافقِ اعتقاد نباشد ، دَعْویِ ولایت از وی ، ترکِ معاملات ، منافات { مو ٣٥٠ } نکند چنان که دَعْویِ ایمان و به حقیقت کرامت و ولایت از مَواهِبِ حقّ است ، نه از مَکاسِبِ بنده . پس ١٥ کسبِ مر حقیقتِ هدایت را علّت نگردد .

و پیش از این گفته ایم که اولیا معصوم نباشند . که عصمت مر ایشان را شرط نبوده است . امّا محفوظ باشند از آفتی که وجود آن ، نَفْیِ ولایت اقتضا کند . { ما ٣٠٧ } وَ نَفْیِ وِلایت - نَعوذُ بِاللّٰه - اندر رِدَّت بسته است نه اندر مَعْصِیَت . و این مَذْهَبِ محمّد بن علی ترمذی است ، و از آن جُنَید و اَبُوالحَسَنِ نُوری و حارِثِ مُحاسِبی ، و جز ٢٠ ایشان از اهل حقایق - رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِم اَجْمَعینَ - .

١- مو : ناقص عادات . ١و٢- ما : عاقل را در کذب وی هیچ شبه نیفتد، مو : عاقل را بر کذب وی... ٢-ما ، مو : که خدای بر خرنشیند .٣- ما، مو : و متلوّن و کور نباشد و این معانی را حکم استدراج باشد. ٤- مو : در دست مدّعی . ٥- ما، مو: صادق و صادق را علامت صدق وی بُود . ٦- ما: شبهتی افتد و چون ، ما، مو : شبه افتد و چون . ٦و٧- ما ، مو : کاذب را از صدق و صادق را از کاذب بدان نتوان شناخت آنگاه.٧- ما، مو: که کرا تصدیق باید کرد و باید کرا تکذیب . ٨- ما، مو : و باید کرا تکذیب آنگاه حکم نبوّت برین سبب باطل شود . ١٠- معاملتش خوب نباشد از آنچه بدان . ١٠و١١- ما: ظاهر می کند ، مو : بر خود ظاهر می کند . ١٢- ما، مو : اندر ولایت راست گوی بود ببرهان از آنچه اعتقادی وی در کلّ احوال به وصف اعتقاد ولی ، اعمالش (مو: اعتقادش) موافق اعتقادش نباشد. ١٣- مو : به ترك معاملات دلیل منافات . ١٦- مو : این گفتم که . ١٨- ما، مو: « نعوذ باللّه» ندارد . ما ، مو : بسته است از بعد وجود آن اندر چیزی بسته است که نفی ایمان است که و آن ردّت بود نه معصیت و این .

١٩- ... علي حکیم ترمذی است رحمة اللّه علیه ، مو : رضی اللّه عنه ، ما، مو : بسیاری از اهل حقایق ، جملهٔ دعا را ندارند .

امّا اهل معاملت چون :سهل بن عبدالله تُستَری و ابو سلیمان دارانی و اَبو حَمْدونِ قصّار، و جز ایشان را - رَضِیَ اللهُ عَنهُم - مذاهب آن است که شَرْطِ ولایت ، بر مُداوَمَتِ طاعت است . چون کبیره بر دل گذر کند ، وی از ولایت مَعْزول شود { ژ ۲۸۵ }.

پیش از این گفتیم که به اِجْماعِ اُمّت ، بنده به کبیره ، از ایمان بیرون نَیاید . و ولایتی ۵ از ولایتی دیگر اَولی تر نیست . چون ولایتِ مَعْرِفَت که اَصْلِ همه کرامت ها است ، به مَعْصیَت زایل نشود . مُحال باشد که آن چه کم تر از آن است ، اندر شَرَف و کرامت ، به معصیت زایل شود . و این اختلاف اندر میان مشایخ دراز شده است.. اینجا مرادِ من اثباتِ { مو ۳۵۱ } آن جُمله نیست .

امّا مُهِمّ ترین چیزها ، اندر مَعْرِفَت این باب آن است که بدانی به عِلْم یقینی ، که این ۱۰ کرامت بر ولی ، اندر چه حال ، ظاهر شود : اندر حالِ صَحْو ، یا اندر حالِ سُکر . و اندر غَلَبه و یا تمکین. و شَرح صَحْو و سُکْر اندر ذِکْرِ مَذْهَبِ ابو یزید - رَضِیَ اللهُ عَنهُ - به تمامی بیاورده ام .

ابو یزید ، و ذی النّون المصریّ ، و مُحَمّد بن خفیف ، و حُسَین بن مَنْصُور ، و یَحیَی بن مَعاذ الرّازی -رَضِیَ اللهُ عَنهُم - و جَماعتی بر آنند که اِظْهار کرامت بر وَلی ، به ۱۵ جُز اندر حال سُکْرِ وی نباشد . و آن چهٔ اندر حالِ صَحْو باشد ، آن مُعْجز انبیا بُود . این فرقی واضح است میانِ مُعْجز و کِرامات { ما ۳۰۸ } اندر مَذْهَبِ ایشان ، که اظهار کرامت بر وَلی، اندر سُکْرِ وی باشد، که وی مَغْلوب باشد. و پروای دَعْوی ندارد .و اظهار مُعْجز بر نَبی، اندر حال صَحْوِ وی باشد، که وی تَحَدّی کند و خَلْق را به **معارضهٔ** آن خواند . و صاحبِ مُعْجِز مُخَیّر بُوَد میان دو طَرَفِ حُکْم : یکی اِظْهارِ وِی آنجا که خواهد . و دیگر کِتْمانِ آن .

---

۱ - ما : اهل معاملات . ۲و۳ - ما، مو : و بجز ایشانرا رحمة الله علیهم مذهب آنست که شرط ولایت مداومت کردن است برطاعت . ۳ - مو : و چون کبیره بردل ولی گذر کند .

٤ - ما، مو : و پیش ازین گفتم که اجماع امّت است که بنده ، ما، مو : پس ولایتی. ۵ - ما، مو : از ولایت دیگر اولی نیست.

٦ - ما : معصیت ساقط نشود . ۷ - ما ، مو : و اینجا مُراد من. ۱۰ -ما : اندر **درجهٔ** حال واقع شود .

۱۱و۱۲ - ما، مو : ابو یزید بتمام بیاورده ایم (مو : آورده ام .).۱۳ - ما، مو : و ابو یزید رحمة الله و ذوالنّون مصری .

١٤ - ما : رحمهم الله و جماعتی . ۱۵ - ما، مو : آن **معجزهٔ** انبیا بُوَد و این فرق واضح است .

١٦ - ما، مو : بیان معجزه و کرامات . ما ، مو : که اظهار حال بر ولی . ۱۷ - ما، مو : حال سُکر وی و اظهار معجزه بر نبی ما ، مو : بود و پروای دعوی ندارد که وی را دعوت شود . ۱۸ - ما، مو : صاحب معجزه .

۱۹ - ژ : مُخَیّر بود ، ما ، مو : خواهد اعجاز را و دیگر .

و باز اولیا را این نباشد ، زیرا که گاهی بُوَد که ایشان بخواهند و نباشد . و گاهی که نخواهند و بباشد . از آن چه { ژ ۲۸٦ } ولیِّ ، داعی نباشد ، تا حالش به بقای اَوْصاف مَنسوب بُوَد ، که وی مَکتوم باشد و حالش به فَنایِ صِفَت مَوْصوف بُوَد . پس یکی صاحبِ شَرْع بُوَد ، و دیگر صاحبِ سِتْر . پس باید تا کرامت ، جز در حالِ غَیْبَت و دَهْشَت ، ۵ { مو ۳۵۲ } ظاهر نگردد . و جملهٔ تَصَرُّفِ وی به تَصَرُّفِ حَقّ باشد . و آن که وَقْتِ وی این بُوَد ، جُمله نُطْقَش به تألیفِ حَقّ باشد. از آن چه صِحَّتِ صِفَتِ بَشَرِیَّت یا لاهی را بُوَد ، و یا ساهی را ، و یا مُطْلَقِ الهی را . پس انبیا ، لاهی و ساهی نَباشند . و به جز اَنْبیا ، مُطْلَق الهی نباشند . ماند اینجا تَرَدّدی و تَلَوُّنی بدونِ تحقیقی و تَمْکینی ، تا به اقامَتِ حالِ بَشَرِیَّت با خود باشند . مَحْجوب باشند . و چون مُکاشف شوند ، مَدْهُوش و مُتحیِّر گردند ، ۱۰ اندر حقیقت اَلْطافِ حَقّ . و اِظْهارِ کرامات ، جز اندر حالِ کَشْف ، دُرست نیاید ، که آن دَرَجهٔ قُرْب باشد . و آن وَقْتی بُوَد ، که حَجَر و ذَهَب ، به نَزْدیکِ دلش یك سان بُوَد . و به هیچ حال از آدمی ، به جز انبیا را ، این حال صفت نگردد ، الاّ اندر وی عاریت باشد ، و آن به جز حالَتِ سُکر نباشد .

و چنان که حارثه یك روز از دنیا گسسته شد ، و اندر دُنْیا به عُقْبی مُکاشف گشت . ۱۵ گفت - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْها - : « عَرَفْتُ نَفْسی عَنِ الدُّنْیا ، فَاسْتَوی عِنْدی { ما ۳۰۹ } حَجَرُها وَ ذَهَبُها و فِضَّتُها و مَدَرُها . » روز دیگر وی را دیدند بر خرما بُنی کاری می کرد . گفتند : « چه می کنی ، یا حارثه ؟ » گفتا : « طَلَبِ قُوتی - که از آن چاره نیست - می کنم . پس آن ساعت چُنان بُود ، و این ساعت چُنین .

---

۱ - ما : زیرا که بود که ایشان کرامت بخواهند .　۱ و۲ - ما : از « زیرا که » تا « بباشد» جمله ها درهم ریخته شده : که ایشانرا در کرامت اختیار نباشد گاهی که کرامت بخواهند نباشد و گاهی نخواهند نباشد.

۳ - ما، مو : منسوب باشد . ما ، مو: موصوف بود .

٤ - ما، مو : شرح بُوَد و یکی صاحب سرّ پس باید که کرامت .　۵ - مو : و جملهٔ تصوّف وی .

٦ - ما، مو : چنین بود جمله . ما، مو : حقّ بُود از آنچه صحبت صفت.　۷ - ما : و ساهی را و یا مطلق .

۸ - ما : نباشند و بجز اولیا لاهی نباشند اینجا . ما : از « تردّدی» تا « تمکینی» ندارد .

۹ - ما ، مو : و اولیا محجوب باشند چون مکاشف .　۱۰ - ما، مو : حقّ تعالی و اظهار کرامت . ما : نباید آن درجهٔ .

۱۱ - ما ، مو: یکسان شود .　۱۲ - ما، مو : حال این آدمی را بجز انبیا این صفت نگردد الاّ که اندر .

١٤ - ما ، مو : چنانکه حارث یك روز.　۱۵ - ما، مو : و گفت که عرفتُ نفسی ...　١٦ - ما، مو : روزهای دیگر وی بر خرما نبی دیدند کار می کرد.　۱۷ - ما، مو : یا حارث گفت طلب قوتی می کنم از آن چاره نیست .

پس مَقامِ صَحْوِ اولیا ، دَرَجهٔ عوامّ بُوَد ، و مَقامِ سُکْرِ شان ، دَرَجهٔ اَنْبیا .
هرگاه { ژ:ص۲۸۷ } که به خود باز آیند ، خود را ، یکی از آحادِ مَرْدُمان دانند . و چون
از خود { مو ۳۵۲ } غایب شوند ، و به حقّ راجع گردند ، سُکْرِ شان مُذَهَّب شود . و مر حقّ
را مُهَذَّب گردند. کُلِّ عالَم اندر حقّ ایشان چون ذَهَب شَوَد .چنان که شِبْلی گوید – رَحْمَةُ اللّه
۵ عَلَیْه – :

ذَهَبٌ اَیْنَما ذَهَبْنا وَ دَرٌّ حَیْثُ دَرْنا وَ فِضَّةٌ فِی الفضاء.

و از استاد اِمام اَبُوالقاسِم اَلْقُشَیْرِیّ – رَضِیَ اللّه عَنْهُ – شنیدم که گفت : « وقتی
از طابرانی پرسیدم از ابتدای حالش ؟ » گفت : « وقتی مَرا سَنْگی می بایست از
رودخانهٔ سَرَخْس . هر سنگ که بر می گرفتم ، جَوهری می شد . و باز می انداختم . » و
۱۰ این از آن بود که هر دو به نزدیك وی یك سان بُود . لا بَل که هنوز جَوْهَر ، خوارتر ،
که وی را ارادَتِ سنگی بُود . و از آنِ جوهر نه .

و از خواجه امام حزامی شنیدم به سَرَخْس که گفت :« کودك بودم . به مَحَلّه یی
رَفْته بودم از مَحَلّه های باغستان ، به طَلَب برگ تود ، از برای مایهٔ قزّ . و بر درختی
شُدَم گرم گاه . و شاخِ آن دَرَخت می زدم . اَبُو الفَضْل حَسَن – رَضِیَ اللّه عَنْهُ – بدان کوی
۱۵ برگذشت .و من بر دَرَخت بودم . مرا ندید . هیچ شكّ نکردم که او از خود غایب است ،
و به دل با حقّ حاضِر . بر حُکْمِ انبساط سر برآورد و گفت : « بار خدایا ! یك سال بیشتر
است تا مردانگی نداده ای ، که مُویِ سَر ، حَلْق کُنَم . با دوستان چنین کُنی ؟ »
گفت : « هم ، اندر حال ، { ما ۳۱۰ } همهٔ اوراق و اُصول درختان زر گشته بود . » آنگاه
گفت : « عَجَب کاری! هَمه تَعْریض ما ، اِعْراض است ، مر گُشایشِ دل را .با تو سُخَنی
۲۰ {مو۳۵٤ } نتوان گفت . »

---

۱ – ما ، مو : اولیا را . ۲ – ما : دانند چون از خود . ۳ – ما : شوند به حقّ راجع شوند سُکرشان مهذّب شود . ۳و٤ – ما ، مو : و مر حقّ را شوند و کلّ . ٤ – ما، مو : چنان و شبلی گوید . ۵ – مو : علیه شعر . ٦ – مو : ذهب ایّما . ۷ – مو : رحمة اللّه علیه .
۸ – ما : طایرانی ، م ۲ و ش : طایرانی ، طبرانی . ۱۰ – ما ، مو: یك سان بود بلکه هنوز. ۱۰و ۱۱ – ما : که او را ارادت آن نبود و آن سنگ بود و از آن جوهر . ۱۲ – ما ، مو : از خواجه امام خرانی شنیدم . ما، مو : و بمحلّتی رفته بودم .
۱۳ – ما، مو: از محلّتهاء رفته بودم به طلب برگ تود برای مایهٔ قدرا. ۱٤ – ما : شدم روز، مو : که گرم گاه و شاخ آن میزدم شیخ ابوالفضل بن حسن رحمة اللّه علیه . ۱۵ – ما ، مو : میگذشت ما : که از خو دغایب است . ۱٦ – ما، مو : باحقّ حاضر است به حکم انبساط پس سر ، ما : یك سال و بیشتر است . ۱۷ – ما : مردانگی ندادهٔ ، مو : حلق باز کنم با دوستان چنین کنند .
۱۸ – ما، مو : گفت اندر حال همه اوراق و اغصان و اصول درختان زرین دیدم آنگاه . ۱۹ و ۲۰ – مو : با تو سخن نتوان گفت .

و از شبْلی می آید که : چهار هزار دینار ، به یك جُمله به دجله انداخت ! گفتند : « چه می کنی؟» گفت :« سنگ به آب اَوْلی تر .» گفتند : { ژ:۲۸۸ } « چرا به خَلْق ندهی ؟ » گفت : « ای سُبْحانَ اللّهْ ! مَنْ به خدای چه حُجّت آرم ؟ که حجاب از دلِ خود برگیرم ، و بر دلِ برادران مسلمان بنهم . شرط نباشد در دین ، که برادر مسلمان را از ۵ خود بتّر خواهی . » و این جُمله حالت سُکر است ، و شرحِ این گفته ام . امّا مُراد اینجا اثْبات کرامات است .

و باز جُنَیْد و ابوالعبّاس سیّاری و ابوبکر واسطی ، و محمّد بن علی ، صاحبِ مَذْهَب - رِضْوانُ اللّهِ عَلَیْهِم اَجْمَعین - برآنند که : کرامت اندر حالِ صَحْو و تمکین ظاهر شود بیرونِ سُکر . از آن چه اَوْلیایِ خداوند - تَعالی - مُدبّران مُلك اَند ، و مُشْرِفانِ عالَم . و ۱۰ خداوند - تَعالی - مر ایشان را والیانِ عالَم کرده است ، و حلّ و عقد آن بدیشان باز بسته . و اَحْکام عالَم را مَوْصُولِ همّتِ ایشان گردانیده . پس باید تا صحیح ترینِ همه رای ها ، رای ایشان باشد . و شفیق ترینِ همه دل ها ، دلِ ایشان اَخَصّ بر خَلْقِ خدای . از آن چه ایشان رسیدگانند . تلوین و سُکْر اندر ابتدای حال باشد . چون بُلُوغ حاصل آمد . تَلْوین با تمکین بَدَل گردد . آنگاه وی ، ولیّ بر حقیقت باشد . و کراماتِ وی صحیح بُوَد .

۱۵ و اندر میانِ اَهْل این قِصّه مَعْروف است که : مر اوتاد را باید تا هر شب به گِرْدِ جُمْله عالَم برَ آیند . و اگر هیچ جایی باشد که چشم ایشان بر آن نیفتاده بُوَد ، و خَلَلی آنجا { ما ۳۱۱ } پدیدار { مو :۳۵۵ } آید ، آنگاه به قُطْب باز گردند ، تا وی همّت برگمارَد ، و آن خَلَل از عالَم به بَرَکاتِ وی ، خداوند - تَعالی - زایل گرداند .

---

۱ - ما : می آید که گفت . ما، مو : به جمله اندر دجله انداخت .۳- مو : نمیدهی گفت سبحان اللّه.
٤و٥ - ما، مو : مسلمان نهم و شرط نباشد که برادر مسلمان را در دین از خود بدتر نهم .۷و ۸ - ما، مو : و محمّد بن علی الترمذی که صاحب مذهب بودند رحمة اللّه علیهم (مو : رضی اللّه عنهم) .
۸ - ما، مو : و بدون سُکر. .۱۰ - ما : والیان عالم گردانیده است . ما : باز بسته است .
۱۱ - ما ، مو : پس می باید که صحیح ترین . ۱۲ - مو : دل ایشان بُوَد اخصّ .
۱۳ - ما، مو : رسیدگان باشند و تلوین ما ، مو: تلوین بتمکین (و تمکین) .
١٤ - مو : و کرامت وی صحیح . ۱۵ - ما : همه عالم بر آیند . ما، مو : نیفتاده باشد دیگر روز خللی.
۱٦ - ما، مو : آن محلّ پدیدار آید آنگاه ایشان به قطب انها کنند تا وی .
۱۷ - ما، مو : خدای تعالی زایل گردد.

و آنان که گویند : زَر و کلوخ به نزدیك وی ، یك سان شده است ، این همه علامت سُکر باشد ، و نادُرستی دیدار . و این را بَس شَرَفی نباشد . شَرَف { ژ ۲۸۹ } مر آن دُرست بین و راست دان را باشد که زر ، نزدیكِ وی زَر بُوَد ، و کلوخْ، کلوخْ . امّا به آفت آن بینا بُوَد تا گوید : « یا صَفْراءَ و یا بَیْضاءَ غرّی غَیْری ! » : « یا زَرِ زرد روی ، و یا سیم سفید ۵ کار ، به جُز مرا فریبید.» که من به شما مَغْرُور نگردم. از آن چه من آفتِ شما دیده ام . پس آن که آفت وی بدید ، مر آن را مَحَلِّ حجاب داند ، چون به ترك آن بگوید ، ثواب یابد .

و باز آن را که زر چون کُلوخ بُوَد ، به ترك کلوخ گفتن راست نیاید . ندیدی که چون حارثه ، صاحبِ سُکر بُود ، گفت : « زَر و کُلوخ و سنگ و نُقره به نزدیك من یکسانند . » و ابوبکر صدّیق - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - صاحبِ صَحْو بود . آفت قَبْضِ دنیا بدید ، و ثوابِ ۱۰ تركِ آن مَعلوم کرد .دست از آن بداشت .تا پَیْغَمْبَر- صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - گفت : « عَیال را چه ماندی ؟ » گفت : « خدای و رسول وی . »

و ابوبَکر ورّاق تِرمِذی - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - روایت کُنَد که : روزی مُحَمّد بن عَلی - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - مرا گفت : « یا بابَکروَرّاق ! امروز من تُرا به جایی خواهم بُرد . » گفتم : « فرمان ، شیخ را است . » با وی برفتم . دیری برنیامد که بیابانی دیدم صَعْب ۱۵ بزُرگ ، و تختی زرّین اندر { مو:۳۵۶ } میان آن بیابان ، در زیر دَرَختی سبْز ، بر کنارِ چشمهٔ آب نهاده .و یکی بر آن تخت نشسته .و لِباسی خوب پوشیده . چون مُحَمّد بن علی- رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ- به نزدیك وی رفت.سَلام گفت. او برخاست.وی را بر { ما ۳۱۲ }

---

۱ - مو : که زر و کلوخ . ۲ - ما، مو : است و نادرستی دیدار و این بس شرف نباشد و شرف در آن .
۳ - ما، مو : از « مر آن درست بین » تا « باشد که » ندارد. ما : و کلوخ نزدیك کلوخ و امّا .
٤ - ما، مو: غَیْری للّلآلی، ما ، مو : یا زر زرد و یا سیم سفید. ۵ - مو : مرا فریبد . ما : شما بدیده ام . مو : شما بدیدم .
٦ - ما ، مو : آفت وی به بیند ما، مو : حجاب یا بد چون . ما ، مو : ثواب آن بیابد .
۷ - ما : و به ترك کلوخ گفتن درست نیاید . ۸ - مو : حارث صاحب سکر . ما : زر و سنگ و کلوخ و فقره به نزدیك من همه یکیست . ۱۰ - ما : ترك ردّش و راه معلوم شد ، مو : روشن ویرا معلوم شد .
۱۱ - ما : چه گذاشتی ، مو : چه باز گذاشتی ما، مو : و رسول خدا.
۱۳ - ما، مو : رحمة اللّه علیه مرا گفت یا ابابکر (مو : ابا ورّاق) ام روز من .
١٤ - ما، مو : شیخ را باشد . ما، مو : دیر بر نیامد ما، مو : دیدم سخت و تخت .
۱۵ - ما، مو : میانه آن بیابان نهاده . ۱٦ - ما : نهاده و چشمهٔ آب روان و یکی ما، مو : و لباس خوب .
۱۷ - ما، مو : چون محمّد بن علی بنزدیك وی شد او برخاست و اورا بر آن تخت نشاند.

تخت نشانْد .چون زمانی برآمد ، از هر سوی گروهی می آمدند ، تا چهل کس آنجا جمع شدند . وی { ژ.۲۹ } اشارتی کرد به آسمان . چیزی خوردنی پدیدار آمَد . بخوردیم . و مُحَمّد بن علی سؤالی بکرد . و آن مَرْد در آن باب سخن بسیار گفت . چنان که من یك کلمه ، از آن فَهْم نکردم . چون زمانی بود ، دستوری خواست ، و بازگشت و مرا گفت : ۵ «یا بابکر ! برو ، که سعید اَبَد گشتی. » چون زمانی بُود . به ترْمَذ باز آمدیم . من وی را گفتم : « اَیُّهَا الشَّیْخ ! آن چه جای بُود ؟ و آن مَرد که بُوَد ؟ » گفت : « آن تیه بَنی اسرائیل بُود . و آن مَرْد قُطْبِ مَدار عَلَیْه بُود . » گفتم : « اَیُّهَا الشَّیخ ! اندر این ساعت ، از ترمذ چگونه به تیه رسیدیم ؟ » گفت : « یا بابکر ! تُرا کار با رسیدن است نه با پُرسیدن و چگونگی ؟ » و این علامتِ صِحّتِ صَحْو باشد ، نه از آنِ سُکْر .

۱۰ اکنون این مُخْتَصَر کردیم . که اگر به تفصیل این مشغول شویم ، و اَخَوات این را شَرْح دهیم ، کتاب مُطَوّل شود ، و از مَقْصود بازمانیم . پس بعضی از دَلایل که تعَلّق آن بدین کتاب است ، به ذِکْرِ کرامات و حکایات ایشان ، موصول گردانم ، تا به خواندن آن ، مریدان را تنبیه باشد ، و عُلَما را تَرْویح ، و مُحَقِّقان را مذاکرات ، و عوامّ را زیادت یقین و رَفْعِ شُبْهَت { مو ۳۵۷ }.

۱۵ اَلْکَلامُ فی ذِکْرِ کِراماتِهِم :

بدان که چون حُجّتِ عَقْل ثابت شد بر صِحّتِ کرامات، و دلیل بر ثُبوتِ آن قایم شد، باید تا دلیلِ کتابی نیز تُرا مَعْلوم گردد .و آن چه آمده است اندر اَخْبارِ صِحاح ، که کتاب و

۱- ما، مو : و چون زمانی برآمد و از هر سوی . ما، مو : آنجا مجتمع شدند . ۲- ما، مو: از آسمان چیزی خوردنی .
۳- ما ، مو : آن مرد اندر آن سخن بسیار . ٤- ما، مو : چون زمانی برآمد دستوری . ٤و ۵- ما، مو : و مرا گفت او که سعید گشتی . ۵- ما، مو: چون زمانی آمد به ترمذ باز آمدم من او را گفتم . ٦- مو : گفت تیه بنی اسرائیل بود.
۷- ما، مو : قطب المدار . ۷و۸- ما، مو : چگونه از ترمذ به تیه بنی اسرائیل رسیدیم . ۸- ما، مو: یا ابابکر ترا کار به رسیدن بود نه یا (مو : با) پرسیدن . ۹- ما ، مو : و با چگونگی ما ، مو : صحّت حال ما باشد.
۱۰- ما، مو : این را مختصر کردم که . ما، مو: شوم و احوال این را شرح دهم . ۱۱- ما ، مو : از مقصود باز مانم .
۱۱و۱۲- ما : آن به کتاب است . ۱۲- ما، مو : بخواندن این . ۱۳- ما ، مو : تنبیهی باشد.
۱٤- ما ، مو : شبهت گردد انشاء الله تعالی . ۱۵- ما : فی ذکر کلامهم .
۱٦- ما: حجّت ثابت شد . ۱۷- ما، مو : باید که دلایل کتابی (مو : کیانی) نیز ترا معلوم شود.

سنّت بر صحّت کرامت و اَفعالِ ناقضِ عادت ،بر دست اهلِ ولایت ناطق است . و{ ما۳۱۳ }
انکارِ آن جُمله ، انکارِ حُکمِ نُصوص باشد .

از آن جمله : یکی آن که در نَصّ{ ژ ۲۹۱} کتاب ما را خَبَر داد - قَولَهُ - تعالی - :
« و ظَلَّلْنا عَلَیْکُمُ الغمامَ وَ اَنزَلْنا عَلَیْکُمُ المَنَّ وَ السَّلْوی . » : « ابر پیوسته بر سر
۵ ایشان سایه داشتی ، و مَنّ و سَلْوی هر شبی تازه پدیدار آمدی .» اگر کسی گوید از
مُنکِران که : « آن مُعْجِزهٔ موسی بُود - صَلَواتُ اللّه عَلَیْه - ، » روا بُوَد . ما نیز گوییم
که : « این کرامتِ اولیا ،مُعْجِزهٔ مُحَمّد است - صَلَّی اللّهُ عَلَیْه وَسَلَّم - .» اگر گوید که :
« این در غَیْبَت است ، واجب نکند که این مُعْجِزهٔ وی باشد . و آن اندر وَقتِ موسی -
علیه السّلام - بُوَد .» گوییم : « موسی - عَلَیْهِ السّلام - از ایشان غایب شد ، و به طور
۱۰ رفت . هَمان حُکْم باقی می بود . پس چه غَیْبَتِ زمان ، و چه غَیْبَتِ مکان . چون
آنجا مَعْجِز اندر غیبتِ مکان روا بُوَد ، اینجا نیز اندر غَیْبَتِ زَمان روا بُوَد .

و دیگر ما را خَبَر داد از کرامت آصف بَرخیا ، که چون سلیمان را - عَلَیْهِ السّلام -
ارادت تخت بِلْقِیس شد ، که پیش {مو ۳۵۸} از آمَدَنَش ، تَخْت او را حاضر کنند ، خداوند -
تعالی - خواست تا شَرَفِ وی به خَلْق نَماید ، و کرامتِ وی ظاهر گرداند ، و به اَهْلِ زمانه
۱۵ نَماید که کرامت اولیا جایز بُوَد ، سُلَیْمان گفت - عَلیه السّلامَ - : کیست که تَخْتِ
بِلْقیس را پیش از آمَدَنَش اینجا حاضر گرداند ؟» قَولَهُ تعالی - : « قالَ عِفْرِیتٌ مِنَ
الجِنِّ أنَا آتِیكَ بِهِ قَبْلَ أنْ تَقُومَ مِنْ مَقامِكَ» : « آن عِفْریت گفت : من بیارم آن تَخْتِ
وی را پیش از آن که تو از این جایگاه برخیزی .» سُلَیمان گفت : « زودتر از این باید .»
آصف گفت : « أنَا آتِیكَ بِهِ قَبْلَ أن یَرْتَدَّ اِلَیْكَ{ ما ۳۱٤} طَرْفُكَ. » « من پیش از آن
۲۰ که تو چشم بر هم زنی ، آن تخت را اینجا حاضر کنم .» بدین گفتار سلیمان -

---

۱ - ما، مو : و صحّت کرامات و افعال ناقض عادات . ۳ - ما، مو : یکی آنکه خداوند عزّ و جلّ اندر ما، مو : خبر داده است قوله و ظللنا . ٦ - ما، مو: موسی علیه السّلام ما، مو : گوییم ما نیز از آنچه این . ۷ - ما ، مو : کرامات اولیا همه معجزهٔ ما ، مو : و اگر گویند که . ۸ - ما، مو : این کرامات در غیبت واجب نکند که معجزهٔ وی ما، مو : موسی بود گوییم که چون موسی . .۱ - ما، مو: و چون آنجا معجزه اندر . ۱۱ - ما، مو : اینجا هم اندر غیبت روا بُوَد. ۱۲ - ما، مو : خبر داده از کرامت آصف بن برخیا که چون سلیمان پیغامبر را . ۱۳ - ما، مو : می بایست که تخت بلقیس که پیش از آمدن وی آنجا او را حاضر کنند و خداوند . ١٤ - ما ، مو: تعالی می خواست تأثیر آصف بخلق نماید و کرامات وی ظاهر کنند و با اهل (مو : کند وبر). ۱۵ - ما، مو : که آنکه تخت .
١٦ - ما، مو : آمدن وی اینجا حاضر کند خدای عزّ و جلّ ما را خبر داد که گفت قال . ۱۷ - ما، مو : بیارم بنزدیك تو مر تخت .
۱۸ - ما ، مو: سلیمان علیه السلام گفت زودتر از این بیاید . ۱۹ - ما، مو : طرفك فلمّا رآه الآیة.

عَلَیْهِ السَّلامَ- بروی مُتَغیِّر نشد {ژ ۲۹۲} و اِنکار نکرد، و وی را مُستَحیل نیامد . و این به هیچ حال مُعْجزه نَبود . از آن که آصف ، پیغمبر نَبود . لامُحالةً باید تا کرامت باشد. و اگر مُعْجزه بودی ، اِظْهارِ آن بر دست سلیمان - عَلَیْهِ السَّلام - بایستی .

و دیگر ما را خَبَر داد از اَحْوالِ مَرْیم و زکریّا که : چون به نزدیکِ مَرْیم در آمدی ، ۵ به تابستان میوهٔ زمستان دیدی، و به زمستان، میوهٔ تابستان دید تا گفت: « اَنّی لَكِ هذا ؟ » مریم گفت : « مِنْ عِنْدِ اللّه . » و به اتّفاق ، مَرْیَم ، پَیْغَمْبَر نَبود . و نیز خداوند - عَزَّ وَ جَلَّ - ما را از حال وی به بَیانِ صَریح ، خَبَر داد : « و هُزّی اِلَیْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُساقِطْ {مو۳۵۸} عَلَیْكِ رُطَباً جَنیّاً . »

و نیز اَحْوالِ اَصْحابِ الکَهْف ، وَ سُخَن گفتنِ سگ با ایشان ، و خوابِ ایشان ، وَ ۱۰ تَقَلُّبِ ایشان ، اندر کَهْف بر یَمین و شِمال . لِقَوله - تعالی - : « وَ نُقَلِّبُهُم ذاتَ الیَمینِ وَ ذاتَ الشِّمالِ ، و کَلْبُهُم باسِطٌ ذِراعَیْهِ بِالْوَصید . » : این جمله ، اَفعال ناقضِ عادت است . و مَعْلوم است که مُعْجزه نیست . باید که کرامت بُود . و روا بُود که این کرامت به مَعْنی استجابت دَعْوات بُوَد ، به حُصولِ اُمور مَوْهوم اندر زمانِ تکلیف . و روا بُود که قَطْع بِسیاری از مَسافَت بُوَد اندر ساعتی . و روا بُود که پدید آمَدَن طعامی بُود ۱۵ از جایگاهی نابیوس .و روا بود که اشراف بُوَد اندر اندیشه های خَلایق، و مانند این .

و اندر اَحادیثِ صَحیح ، از پَیْغَمْبَر - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - حدیث الغار آمده است. و آن چنان بُوَد که روزی صحابه - رِضْوانُ اللّه عَلَیهِم - ،پَیْغَمْبَر - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ- را گفتند: « یا رَسُولَ اللّه ! ما را از عَجایبِ اَفْعالِ اُمَمِ ماضیه، چیزی بگوی . »

۱- ما : و بروی مستحیل . ما : از آنچه آصف.

۲- ما : لا مَحال باید که تا کرامت بُوَد. ما : سلیمان بایستی .

٤- ما : خبر دادند اندر قصّهٔ (مو : از قصّهٔ) زکریّا و مردم علیه السّلام که چون بنزدیك وی اندر آمد.

۵- ما ، مو : زمستانی دیدی ما ، مو : تابستانی دیدی تا گفتی . ٦- ما، مو : مریم گفتی قالت هُوَمِنْ

ما : به اتّفاق مریم پیغامبر نبود و نیز خدای . ۷- ژ، مو ، از حال خبر داد به بیان صریح.

۹- ما، مو : جواب ایشان و جواب گفتن با ایشان و تقلّب. ۱۰- ما ، مو : « تعالی » ندارد.

۱۱- ما : « بالوصید» ندارد . ۱۲- ما، مو : که کرامت باشد و روا بود که کرامات به معنی .

۱۳- ما : « به معنی استجابت دعوات » ندارد . مو : دعوت بود . ما، مو : و روا باشد که .

١٤- ما ، مو : بود در ساعت و روا باشد که پدیدار آمدن. ۱۵- ما ، مو : نا معهود و روا بود که اشراف باشد بر اندیشهای خلق. ١٦- ما ، مو : صحیحه از پیغامبر . ۱۷- ما : صحابه پیغامبر . ۱۸- ما، مو : گفتند که .

{ ما ۲۱۵ } وی گفت : « پیش از شما ، سه کَس به جایی می رفتند . چون شب در آمد ، قَصْدِ غاری کردند ،و { ژ ۲۹۳ } اندر آنجا بخفتند . چون پاره یی از شب بگذشت ، سَنْگی از کوه درآمد ، و درِ آن غار سخت بگرفت . ایشان مُتَحَیِّر بماندند . با یکدیگر گفتند : « نرهانَد ما را از این جای ، هیچ چیزی ، جُز آن که کردارهای بی ریای خود را به ۵ حضْرتِ خُدای - تَعالی - شفیع آریم . »

یکی گفت : « مَرا مادری و پدری بُود . و از مالِ دُنیایی چیزی { مو ۳۶۰ } نداشتم به جُز بُزَکی . و شیرِ او بدیشان دادمی . و مَنْ هر روز یك خَزْمَه هیزم بیاوَرْدَمی ، و بَهای آن اندر وَجْهِ طَعامِ خُود نَهادَمی ، و از آنِ ایشان . شبی من بیگاه تر آمَدَم ، و تا آن بُزَك را بدوشیدم ، و طَعامِ ایشان اندر شیر آغشتم ، ایشان خُفْتَه بودند . آن قَدَح اندر دَسْتِ ۱۰ مَنْ بماند . و من بر پای ایستاده ، و چیزی نخورده ، اِنْتِظار بیداری ایشان می کردم ، تا صُبْح بر آمَد . و ایشان بیدار شدند ، و طَعام بخوردند .من آنگاه بنشستم .» پس گفت : « ای بار خدای ! اگر من در این راست گویم ، ما را فریادرس ! » پیغمبر گفت - صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - که : « آن سنگ یك بار بجنبید ، و شکافی پدیدار آمد . »

دیگری گفت : « مَرا دختر عَمّی بُود با جَمال . و پیوسته دلم بدو مَشْغُول بُودی . و ۱۵ وی را به خود می خواندم . اجابت نکردی . تا وقتی به حیَل صد و بیست دینار بدو فرستادم ، تا یك شب با مَن خَلْوَت کند .چون به نزدیك من آمد . ترسی اندر دلم پدیدار آمد از خُدای- عَزَّ وَ جَلَّ -. دست از وی بداشتم . و آن زر با وی بگذاشتم . » آنگاه گفت : {ژ ۳۹٤ } « بار خُدایا ! اگر من اندر این راست گویم ، ما را فَرَج فرست .» پیغمبر گفت - صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - که : « آن سنگ جُنْبیدنی { ما ۳۱٦ } دیگر بجَنبید ، و آن شکاف ۲۰ زیادت شد . فأمّا هَنُوز بیرون نتوانستند آمدن . »

---

۱ - ما: وی گفت صلّی اللّه علیه وسلّم . ما ، مو : چون شبانگاهی بود قصد . ۲ - ما: آنجا بخفتند . ۳ - ما : اندر افتاد و درِ آن غار استوار گشت ، مو : پاره سنگی از کوه اندر افتاد . ما، مو : متحیّر شدند . ٤ - ما، مو: ازین هیچ چیزی . ۵ - ما، مو : خداوند شفیع کنیم . ٦ - ما، مو : بُود از مال دنیا چیزی نیافتیم . ۷ - ما : بزکی که شیر آن بریشان ما : یك بند هیزم بر آوردمی . ۷و۸ - ما ، مو : و بها اندر وجه طعام ایشان و خود خرج کردمی و شبی من پگاه تر آمدم و تا آنکه بزك را . ۹ - ما، مو : و در طعام ایشان آن شیر ما ، مو : آن قدح در دست . . ۱۰ - ما، مو : و چیزی نا خورده ما، مو : ایشان می بَردم . ۱۱ - ما : آنگاه من بنشستم و گفتم . ۱۲ - ما، مو : بار خدایا اگر اندر ، ما، مو : ما را فرجی فرست و فریاد داشته پیغامبر . ۱۳ - ما، مو : یك جنبیدنی کرد و . ١٤ - ما، مو : و دیگری گفت ما را دختری ما، مو: دلم پیوسته بدو . ۱۵ - ما ، مو : به خود می خواندمی ما: دینار بدو فرستادم . ۱٦ - ما : شب به من . ۱۷ - ما، مو : از خدای تعالی ما ، مو : و زر بدو بگذاشتم پس گفتم . ۱۸ - ما، مو : اندرین سخن راست گویم ما را فرجی فرست پیغامبر گفت . ۱۹ - ما، مو : که سنگ جنبیدنی دیگر بجنبید. ۲۰ - ما، مو : زیاده شد امّا هنوز از آن نتوانستند بیرون شد.

سدیگر گفت : « مَرا گروهی مَزْدوران بودند که کار می کردند . هَمه تمام مَزد بستدند . یکی از ایشان ناپدیدار شد . { مو ۳۶۱ } من از مَزْد ، وی را گوسفندی خریدم . سالی دیگر دو شد . و سدیگر سال چهار شد. هر سال همچنین زیادت می شد. سالی چند بر آمد . مالی عظیم وی را فَراهَم شد . مَرْد بیامَد که :« وقتی برایِ تو کاری کرده ام ، یاد داری ؟ ۵ اکنون مَرا بدان حاجت است . » گفتم : « برو ! آن هَمه مال از آنِ تو است ! » گفت : «مرا می فَسوس داری ؟ ! » گفتم : « نَه ! راست می گویم . » آن همه وی را دادم. تا برفت . آنگاه گفت:« بار خدایا ! اگر این سخن راست می گویم ، ما را فَرَج فرست . » پَیْغَمْبَر گفت - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - که : « آن سنگ از دَرِ غار فراتر شد ، تا هر سه بیرون آمدند . » و این فِعْلِ ناقضِ عادت بُود .

۱۰ و مَعْروف است از پَیْغَمْبَر - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - حدیثِ جُرَیْحِ راهب و اَبُو هُرَیره - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - . راوی آن است که پَیْغَمْبَر گفت - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - که : « به خُرْدَگی اندر گاهواره سخن نگفت اِلاّ سه کس : یکی عیسی - عَلَیْهِ السَّلامُ - . و شما همه می دانید . دیگر اندر بنی اسرائیل - راهبی بُود جُرَیْح نام - مَرْدی مُجْتَهِد . و مادری مَسْتوره داشت . { ژص ۲۹۵ } روزی به دیدار پسر بیامد . وی اندر نماز بُود . دَرِ ۱۵ صَوْمعه نگشاد. و دیگر روز ، و سدیگر روز ، همچنان . مادرش از تنگ دلی گفت : « یا ربِّ ! رُسوا گردان مر پِسَر مَرا ، و به حقِّ من بگیرش . و اندر آن زمانهٔ وی زنی بود بلایه . گفت گروهی را که : « مَنْ جُرَیْح را از راه ببرم . » به صومعهٔ وی شد . و جُرَیح بدو التفات نکرد. با شبانی اندر آن راه صحبت کرد، و حامله شد . چون به شهر { ما ۳۱۷ }

۱- ما، مو : دیگری گفت که مرا گروه مزدوران بودند کار میکردند چون تمام شد مزد خود خواستند . ۲- ما ، مو : ناپدید شد من از مزدوری وی گوسفندی . ۳- ما ، مو : سال دیگر دو شد و دیگر سال . ما، مو : همچنین هر سال زیادت می شد و چون سالی .

٤- ما، مو : فراهم آمد آن مرد مزدور بیاید که ما، مو : من ترا کاری کرده بودم .۵- ما، مو: بدان مزد حاجت است گفتم ورا برو و آن همه گوسفندان مال و ملك تست . ٦- ما، مو : افسوس میداری گفتم که راست می گویم آن همه فرا وی دادم تا ببرد.

۷- ما، مو: گفت بار خدایا اگر این من اندرین راست گویم مرا فرج فرست پیغامبر .

۸- ما، مو : آنگاه آن سنگ ، ما، مو : تا هر سه تن بیرون .

۹- ما، مو : و این همه فعل ناقض عادت . . ۱و۱۳- ما : پیغامبر . ۱۱- ما « رضی اللّه عنه ندارد ». ۱۲- ما، مو : بخوردگی اندر گاهواره کس سخن ما : و شما خود ، مو : و شما هم خود . ۱۳- ما، مو : و دیگر اندر ، ما، مو :مجتهد بود و مادر .

١٤- ما، مو : به دیدن پسر بیامد وی اندر غار بود و در صومعه نگشاد و دیگر روز بیامد همچنان و سه دیگر چهارم .

۱۵- ما ، مو : گفت ز تنگ دلی .

١٦- ما، مو : رسوا گردان پسر مرا . ما ، مو : و اندر زمانهٔ وی زنی بود گماشته.

١٧- ما، مو : مر گروهی را که ا: بوی التفات . ۱۸- مو : اندر راه صحبت کرد و حامله شد و چون .

آمد گفت : « { مو ۳۶۲ } این بار از جُرَیْح است . و چون بار بنهاد ، مردمان قَصْدِ صومعهٔ وی کردند . و وی را به درِ سُلطان آوردند . جُرَیْح گفت : « یا غُلام ! پدر تو کیست ؟ » گفت : « یا جُرَیح ! مادرم بر تو دروغ می گوید . پدر من شبانی است . » .

سدیگر : زنی کودکی داشت . بر در سرای خود نشسته بُود . سواری نیکو روی و ۵ نیکو جامه بر گذشت . گفت : « یا ربّ ! تو این پسَرِ مرا چون این سوار گردان . » کودك گفت : « یا رَبّ ! مَرا چنان مگردان ! » زمانی برآمد. زنی بدنام برگذشت . گفت : « یا ربّ ! تو اینْ پسر مرا چون این زن مَگَرْدان ! » کودك گفت : « یا رَبّ ! مرا چنان زن گردان ! » مادر مُتَعَجِّب شد . گفت : « ای پسر! این چرا می گویی ؟ » گفت : « ازآن که آن مردِ سوار ، جَبّاری است از جَبابره . و این زن ، زنی مُصْلِحه . امّا مردمان ، وی را ۱۰ بد گویند . و من نخواهم که از جَبّاران باشم . خواهم که از مُصْلِحان باشم . »

و دیگر معروف است حدیث زایده ،کنیزك عُمَر بن الخطّاب - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - که : روزی { ژ ۲۹۶ } به نزدیك پَیْغَمْبَر - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - درآمد ، و بر وی سلام گفت . پیغمبر گفت - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - : « یا زایده ! چرا نزدیكِ ما دیر به دیر می آیی ؟ تو مُوَفَّقَه ای ، و مـن تُرا دوست درم . » گفت : « یا رسـول اللّه ! امـروز با عجایبی ۱۵ آمده ام . » گفت : « آن چه چیز است ؟» گفت : « بامداد به طَلَب هیزم رفتم . چون حُزْمه ببستم ، بر سنگی نهادم ، تا بر گیرم .{ مو ۳۶۳ } سواری دیدم که از آسمان به زمین آمد . و بر من سلام گفت ، و مرا گفت : « محمّد را از من سلام رسان ، و بگوی که رِضْوان ، خازنِ بهشت ، سلام رسانید ، و گفت : « بشارَت مر تُرا که بهشت ، بَهر اُمّتانِ تو سه قسمت کرده اند : گروهی { ما ۳۱۸ } بی حساب اندر شوند ، و گروهی را حساب

۱- ما ، مو : این از جُرَیح است . ۱و۲- ما ، مو : صومعهٔ جریح کردند وی را به سرای سلطان آوردند ما، مو: ای غلام .
٤- ما، مو : دیگر زنی کودکی داشت و بر در ما : سواری نیکو جامه بر گذشت زن گفت . ٦- ما، مو : چون زمانی بود زنی ما، مو : زن گفت . ۷- ما : این کودك گفت یاربّ مرا چون این زن گردان . ۷و۸- ما، مو : و گفت این چرا میگویی ای پسر.۸- ما ، مو: از آنچه آن سوار، مو : از جبائره . ۹- ما، مو : و این زن مصلحه امّا خلق مراو را بد گویند و او را ندانند .
.۱- ما ، مو: و خواهم که از . ۱۱- مو : امیر المؤمنین عمر بن الخطّاب. ۱۲- ما، مو: و روزی به نزدیك پیغامبر ما ، مو: اندر آمد. ۱۳- ما : پیغامبر ما، مو : یازایده بنزدیك من دیر بدیر . ١٤- ما، مو: تو مفقهٔ و من ترا دوست می دارم .
ما : یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله وسلّم . ۱۵- ما، مو : است گفت بامداد من بطلب . ١٦- ما، مو : و برسنگی .
۱۷- مو : و گفت محمّد را از من سلام گویی . ۱۸- ما، مو : سلام گفت ، مو : بر امعّان تو .
۱۹- ما ، مو : کردند ، ما، مو : بدو اندر شوند و گروهی را باحسان آسان کنند.

یَسیر کنند ، وگروهی را به شفاعت تو ببخشند .» این بگفت و قَصْدِ آسمان کرد . و از میانِ آسمان و زمین به من اِلْتفات کرد . مرا یافت که آن حُزمه را بر نمی توانستم داشتن . گفت : « یا زایده ! آن حُزْمه را بر سنگ بگذار .» و مر سنگ را گفت « یا سنگ ! آن حُزْمه را با زایده به دَرِ خانهٔ عُمَر بَر ! » پیغمبر - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - برخاست و با ۵ صحابه به دَرِ خانهٔ عُمَر - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - آمد . اَثَرِ آمد و شد سنگ بدیدند . گفت : «اَلْحَمدُ لِلّه ! که خداوند - تَعالی - مَرا از دُنْیا بیرون نَبُرد .و رِضْوان مَرا به درآمدنِ اُمَّتِ من به بهشت بشارت نداد ،و خُدای - عَزَّ وَ جَلَّ - زنی را این کرامت داد و به دَرَجهٔ مَریَم رسانید .

و معروف است که پَیْغَمْبَر - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - مر علاء بن الحَضْرَمی را به غَزْو فرستاد . و بر راه ، پاره یی از دریا پیش آمد . قَدَم بر آن نهادند ، و به جمله برگذشتند ، ۱۰ که قدم های ایشان تر نگشته بُود . و از عَبْداللّه بن عُمَر - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - معروف است که { ژ ۲۹۷ } به راهی می رفت . گروهی را دید که بر قارعهٔ طریق ایستاده بودند . و شیری راه ایشان گرفته بود . عبداللّه عُمَر گفت : « { مو ۳٦٤ } ای سگ ! اگر از خُدای فرمان داری ، بران ! و اگر نی ، ما را راه ده ، تا بگذریم ! » شیر برخاست ، و مراورا تَواضُع کرد ، و اندر گذشت .

۱۵ و از ابراهیم پیغمبر - عَلَیْهِ السَّلام - اَثَری معروف است که مردی را دید اندر هوا نشسته . گفت : « ای بندهٔ خدای ! این به چه یافتی ؟ » گفت :« به چیزی اندك .» گفت : « آن ، چه بُود ؟ » گفت : « روی از دُنْیا بگردانیدم ، و به فرمانِ خدای آوردم . » مرا گفتند : « اکنون چه خواهی ؟ » گفتم : « آن که مرا اندر هوا مَسْکَنی باشد ، تا دلم از خَلْق گسسته شود . »

---

۱ - ما : با شفاعت تو . ۲ - ما : نمی توانستم برداشتن .۳ - مو : آن حُزْمه برسنگ . ٤ - ما، مو : عُمَر بَرو آن سنگ حُزمهٔ هیزم همی آورد تا به در خانهٔ عُمَر پیغامبر علیه السّلام برخاست و صحابه .

۵ - ما، مو: عمر آمدند و سر اثر . ٦ - ما، مو : که خدای مَرا از دنیا بیرون نبرد تا رضوان مرا به امّت من بشارت نداد. ۷ - ما، مو : تا خدای تعالی از امّت من زنی را این داد.

۸ - ما : پیغامبر ما : به غزوه. ۹ - ما، مو: پاره یی آب از دریا فرا پیش آمد. ۱۰ - ما، مو : و قدم ایشان تر نشد و از عبداللّه بن عمر رضی اللّه عنهما. ۱۱و۱۲ - ما، مو : ایستاده و شیری راه ایشان.

۱۲و۱۳ - ما، مو: اگر فرمانی از خدای داری باش و اگر نه ما را راه داده (مو : بده). ١٤ - ما : تواضع نمود . ۱۵ - ما : و از ابراهیم علیه السّلام اثری . ١٦ - مو : به فرمان خدای تعالی آوردم.

و چون آن جوان مَرْدِ عَجَمی به مدینه آمد ، قَصْدِ کشتنِ عُمر کرد . گفتند : « { ما ۳۱۹ } امیر المؤمنین اندر خرابه ها جایی خُفته باشد ! » رفت ، وی را یافت بر خاك خُفته ، و دِرّه زیرِ سَر نهاده . با خود گفت : « این همه فتنه در این جهان از این است . و کُشْتَنِ این به نزدیك من سخت آسان . » شمشیر برکشید .دو شیر پدید آمدند و قَصْدِ ۵ وی کردند . وی فریاد برآورد . عُمَر - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - بیدار شد . قصّه با وی بگفت و اِسْلام آورد .

و اندر خِلافتِ ابوبَکر - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - ، خالد بن الوَلید را به سَوادِ عِراق فرستاد . اندر میانِ هدیّه ها ، حُقّه یی آوردند که : « اندر این زهر قاتل است ، و اندر خزانهٔ هیچ مَلکی نیست . » خالد - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - آن حُقّه را بگشاد و آن بر کَفِّ خود اَفْکَنْد ، و ۱۰ بِسمِ اللّه بگفت ، و اندر دهان افکند . مردمان مُتَعَجِّب شدند ، و بسیاری از ایشان به راه آمدند .

و حَسَنِ بَصْری - رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْهِ - روایت کند که : { مو ۳۶۵ } به عَبّادان ، سیاهی بُود ، که اندر خرابه ها بودی . روزی من از بازار چیزی بخریدم ، { ژ ۲۹۸ } و بدو بُردم . مرا گفت : « این چه چیز است ؟ » گفتم : « طعامی است که آورده ام ، بدان که مگر تو ۱۵ بدان مُحْتاجی . » گفت : « به دست اشارتی کرد ، و در مَن خَنْدید . » من سنگ و کُلوخِ دیوارهایِ آن خَرابه را جُمْله زر دیدم . از کردهٔ خود تشویر خوردم ، و آن چه برده بودم ، بگذاشتم و خود بگریختم از هَیْبَتِ او .

و ابراهیم اَدْهَم روایت کند که بر راعیی برگذشتم .و از وی آب خواستم .گفت :« شیر دارم و آب . کدام خواهی؟» من گفتم:« آب خواهم .» برخاست و عَصا بر سنگ زد . و

۱ - ما : و قصد کشتن ، ما : از « بگردانیدم » (**صفحهٔ پیش**) تا « گفتند » در حدود دو سطر سیاه و محو شده .۲ - ما، مو : اندرین خرابه ها خفته باشد برفت او را یافت . ۳ - ما : با خود گفت ای عجمی (مو : ای عجب) این همه فتنه اندرین .
٤ - مو : بنزدیك سخت آسان شمشیر بکشید دو شیر پدیدار آمدند . ۵ - ما : عمر بیدار شد . ۷ - ما، مو : و اندر عهد خلافت ابوبکر صدّیق ما، مو : ... الولید رضی اللّه عنه . ۷و ۸ - ما ، مو : عراق اندر میان هدیّها . ۸ - ما، مو : **خزینهٔ** .
۹ - ما، مو : ازین نیست خالد آن حقّه را بگشاد و آن زهر برکف دست خود افکند. ۱۰ - ما،مو : افکند هیچ زیانش نداشت .
۱۲ - ما، مو : رضی اللّه عنه . مو : بعباد آن . ۱۳ - مو : اندر خرابها بودی . ۱٤و۱۵ - مو : طعام است . ما ، مو : بر آن که مگر تو بدان محتاج تری مو : محتاج باشی . ۱۵ - مو : اشارتی بکرد و در من بخندید من از سنگ .
۱٦ - ما، مو : آن دیوارهای خرابه را . ما، مو : آن دیوارها دیدم که همه زر گشته بود . ۱۷ - ما، مو : و بگریختم از .
۱۸ - ما، مو : و ابراهیم بن ادهم روایت کند که گفت برراعی بگذشتم و از او آب.

آبی خوش و پاکیزه ، از آن سنگ بیرون آمَد . و من مُتَعَجِّب شدم . گفت : « تَعَجُّب مَکُن
که چون بنده حقّ را مُطیع باشد ، همه عالَم وی را مُطیع گردند . و اَبُو الدَّرْدا و سَلْمان -
رَضِیَ اللّهُ عَنهُما - بِهَم نشسته بودند . و طَعامی همی { ما . ۳۲ } خوردند ، تَسْبیحِ کاسه
می شنیدند !

۵ و از ابو سعید خرّاز - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - روایت می آرند که گفت : « یك چندگاه
من هر سه روز طعام خوردمی . اندر بادیه می رفتم .روز سدیگر ، ضَعْفی اندر من پدید
آمد . و طعام نیافتم . طَبْع عادَتِ خود طَلَب می کرد . بر جای فرو نشستم . » هاتفی
آواز داد که : « یا با سعید ! اختیار کُن ! تا نَفْس را سَبَبی خواهی ، مَردَفْعِ سُسْتی را
بی طعام . و یا طعامی سُکونَتِ نَفْس را . » گفتم : « الهی ! سَبَبی . » گفت : « قَوّتی
. ۱۰ {مو۳٦٦ } اندر مَنْ آمد . برخاستم ، و دوازده مَنْزِلِ دیگر برفتم بی طعام و شراب . »

و معروف است که امروز در تُسْتَر مر خانهٔ سهل بن عَبْدالله را بیت السّباع خوانند.
.و مُتّفِقَند اهل تُسْتَر برآن که شیران و سِباع بسیار به نزدیك وی { ژ ۲۹۹} اندر آمدندی .
و وی مر ایشان را طَعام دادی ، و مُراعات کردی . و اَهلِ تُسْتَر خَلْقی بسیارند .

و ابو القاسِم مروزی گوید که : « مَن با ابو سعید خَرّاز می رفتم ، بر کرانهٔ بحر ،
۱۵ جوانی دیدم مُرَقَّعه دار ، و مِحْبَرهَ اندر رَکْوهَ یی آویخته . » ابو سعید گفت : « سیمای
این جوان عبایی است ، و مُعامَلَتَش حِبْری . چون اندر وی نگرم ، گویم : از رسیدگان است
. و چون در مِحْبَرهَ نِگَرم ، گویم : از طالبان است . بیا تا از وی بپرسیم که تا چیست ؟ »
خَرّاز گفت : « ای جوان ! راه به خُدای چیست ؟» گفت : « راه به خُدای دُو است : یکی

---

۱ - مو : آب خوش ما، مو : من بدان متعجب شدم مرا گفت . ۲ - ما، مو : مطیع وی باشند و ابو وردا (مو : ابو وردا) و سلیمان . ۳ - ما، مو: و طعام می خوردند . ۳و٤ - ما، مو : و کاسه تسبیح میکرد و ایشان میشنودند .

۵ - ما، مو : رحمة الله علیه روایت آرند که یك چندگاه .

٦ - مو : یکبار طعام خوردی ما ، مو : روز سیوم ضعفی اندر من آمد.

۸ - مو : یا آبا سعید اختیار کن یا سببی خواهمی مردفع سببی (ستی رانی) طعام و یا طعام .

۹ - ما، مو: سکونت نفس را بی سبب قوّتی گفتم الهی قوّتی. . ۱ - ما، مو : بر خواستیم . ۱۱ - ما، مو : اندر تستر .

۱۲ - ما، مو: اهل تستر متّفقند بر آنکه سباع بنزدیك وی . ۱۳ - ما، مو : اهل تستری خلق بسیارند .

١٤ - ما، مو : بر **کنارهٔ** عقیم . ۱۵ - ما، مو : مرقّع دار و مجره اندر ، ما : گفتم ، مو : گفت ابو سعید که سیمای آن جوان .

١٦ - ما، مو : و عبارات معاملتش چیزی چون دروی نگرم .

۱۷ - ما: در مجره نگرم ما، مو : بپرسم تا چیست . ۱۸ - ما، مو : راه دواست .

راهِ عَوامّ . و یکی راه خَواصّ . و تُرا از راه خواصّ هیچ خَبَر نیست . امّا راه عَوامّ این است که تو می سپری ، و مُعامَلَتِ خود را علّتِ وُصُول به حَقّ می نهی ، و مِحبَره را از حِجاب می دانی . »

و ذوالنّونِ مصری - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - روایت کند که : « من وقتی در کشتی نشستم ۵ که تا از مصر به جدّه رویم ، جوانی مَرَقّعه دار با ما اندر کشتی بود . و مرا از وی اِلْتِماسِ صُحْبَت می بود . امّا هَیْبَتِ وی ، مَرا می باز داشت از سُخَن گفتن با وی ، که بَس عزیز { ما ۳۲۱ } روزگار مردی بود ، و هیچ از عبادت خالی نَبود . تا روزی صُرّه یی جَواهِر از آنِ مَرْدی گُم شد . خداوندِ صُرّه ، مر این جوان را تهمت کرد . خواستند تا با وی جفایی کنند . » من گفتم : « با وی { مو ۳۶۷ } بدین گونه سخن مگویید ، تا مَن از وی ۱۰ به خوبی پُرسم . » به نزدیكِ وی آمدَم . و با وی به تَلَطُّف بگفتم که : « این مردمان را صورتی بسته است از تو . و من ایشان را از دُرُشتی و جَفا باز داشتم .چه باید کرد ؟ » روی سوی آسمان کرد و چیزی بگفت . ماهیان دیدم که بر روی آب آمدند ، و هر یکی جَوْهَری اندر دَهَن گرفته . { ژ ۳۰۰ } یکی جوهر بستد ، و بدین مرد داد . چون مردمانِ کشتی ، آن بدیدند ، وی پای بر روی آب نهاد و برفت . پس آن که صُرّه برده بود از اَهْلِ ۱۵ کشتی ، مر آن را باز داد . و مردمانِ کَشْتی ، بسیار ندامت خوردند .

و از ابراهیم رَقّی روایت کنند که گفت : « من در ابتدای اَمْر خود قَصْد زیارتِ مُسْلِم مَغْرِبی کردم . چون به مسجد وی اندر آمدم .امامت می کرد . و اَلْحَمد خطا بر خواند . » با خود گفتم : « رَنْجِ من ضایع شد . » « روز دیگر به وقت طَهارَت ، خواستم تا به کنارهٔ

---

۱ - ما، مو : و دیگر . ۱و۲ - ما : که می سپری . ۲ - ما، مو: و مجره (محره) را آلت حجاب.

٤ - ما، مو : ذوالنّون مصری رحمة اللّه علیه گوید که من وقتی با جماعتی اندر . ۵ - ما : تا از ، ما : جوانی مرقّع دارد با ما . ٦ - ما ، مو: باز می داشت . ٦و۷ - ما، مو : که سخت عزیز روزگار مرد بود و هیچگه از عبادت خالی نبودی .

۸ - ما، مو : زر و جواهر ما: صُرّه این جوان را . ۸و۹ - ما، مو : خواستند تا باینجوان معزّز بحقارت سخن کنند من گفتم که با وی چنین سخن میگویید . ۱۰ - مو : به خوبی بپرسم . ما ، مو : بتلطّف گفتم که .

۱۱ -ما، مو : بسته است به تو . ما، مو : اکنون چه باید کرد ؟.

۱۲ - ما، مو : روی بسوی آسمان ، ما، مو : ماهیان دریا دیدم. ۱۳ - ما، مو: اندر دهان ، مو : و بدان مرد و چون مردم .

۱۵ - ما، مو : مر آنرا بیفکند مر اهل کشی ندامت خورد . ۱٦ - ما: ابراهیم دقّی ، مو : ابراهیم وقتی .

۱۷ - ما، مو : الحمد بر خطا برمیخواند .

۱۸ - ما، مو : ضایع شد آنشب آنجا بودم و روز دیگر بقصد خواستم تا بر کرانهٔ .

آب روم . شیری بر راه خفته بود . بازگشتم . دیگری بر اثر من می آمد . بانگ برگرفتم . مُسْلِم از صومعه بیرون آمد . چون شیران وی را بدیدند ، تواضع کردند . وی گوشِ هر یك بگرفت و بمالید و گفت : « ای سَگانِ خدای ! نه با شما گفته ام که با مهمانان من مچخید . » آنگاه مرا گفت : « یا ابا اسحاق ! شما به راست کردنِ ظاهر مَشْغول شدید ، ۵ مر خَلْق را . تا از خَلْق می بترسید . و ما به راست کردن باطن مر حَقّ را تا خَلْق از ما می بترسند . » { مو ۳۶۸ }

روزی شَیْخِ مَن - { ما ۳۲۲ } رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ - از بیت الجِن ، قَصْدِ دِمَشْق داشت . بارانکی آمده بود . و ما اندر گِل به دشواری می رفتیم . شیخ را نگاه کردم . نَعْلَیْنِ پای و جامه ، خشك بُود . با وی بگفتم .گفت:« آری ! تا من تهمت از راه تَوَکُّل برداشته ام ، ۱۰ و آن را از وَحْشَتِ حِرْص نگاه داشته . خداوند - تَعالی- قَدَم مرا از وَحَل ، نگاه داشته است . » وقتی مرا واقعه یی افتاد ، و طَریقِ حَلِّ آن بر من دشْوار شد ، قَصْدِ شَیْخ { ژ ۳۰۱ } ابو القاسم گرگانی کردم - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ - . و وی به طُوس بُود . وی را اندر مسجد ، در سَرای خود یافتم تنها . و به عَیْنِ آن واقعهٔ من بود که با ستونی می گفت . گفتمش : « این با که می گویی؟ » گفت :« ای پسر ! این استون را خدای - ۱۵ عزّ و جَلّ - اندر این ساعت با من به سخن آورد ، تا از من سؤال بکرد . »

و به فَرْغانه دهی است که آن را شلاتك خوانند . پیری بُود از اَوْتاد الأَرض آنجا ، که اورا باب عَمْرو گفتندی . و همه درویشانِ آن دیار و مَشایخ بُزُرگ را باب خوانند ، و مراورا عجوزه یی بود فاطمه نام . قَصْدِ زیارتِ وی کردم از اوزگند .چون به نزدیكِ وی درآمدم ، گفت : « به چه آمَدی ؟ » گفتم : « تا شیخ را ببینم به صورت ، و وی به مَنْ ۲۰ نَظَری کند به شَفَقَت . » گفت:« ای پسر ! مَنْ خود از فلان روز باز تُرا می بینم ، و تا

۱- ما، مو : فرات شوم شیری ما ، مو : دیگر بر اثر ما: چون دیدم بانگ بر گرفتم عاجز و فروماندم . ۲- ما، مو: او را بدیدند تواضع نمودند و وی گوش هر يك را (مو : هر يك او).۳- مو : ای سگ خدای نگفته ام شما را (مو : نگفتم). ٤- ما : کاری مکیرید ، ما : راه مگیرید آنگاه مو : شما بر راست ، ما : مشغول شدند . ٥- ما: تا از خلقت می ترسید ، مو : میترسند و ما بر راست کردن . ٦- مو : میترسند . ۷- ما، مو: و روزی شیخ من رحمة اللّٰه علیه . ۸- ما : بارانی آمده بود . ۸و۹- ما، مو: که نعلین و جامهٔ وی خشك . ۹و۱۰- ما، مو: برداشتم و مردل را ازو وحشت حرص نگاه داشته ام خداوند عزّوجلّ.۱۱- ما، مو : داشته است من که علیّ بن عثمان بن ابی علی الجلّابی رضی اللّٰه عنه وقتی .۱۲- ما، مو: کردم و به طوس وی را .۱۳- ما، مو : تنها کلمه میگفت و بعینه آن ، ما، مو: که می گفت با ستونی . ۱٤- ما، مو : گفتمش ناپرسیده جواب خود بیافتم من گفتم ای شیخ این با که .

۱۵- ما، مو : ساعت ناطق گردانیده با من تا این از من اسن سؤال بکرد .

۱٦- ما، مو : به فرغانه به دهی بود که مر آنرا اسلاتك گویند (مو: سهل که پیری از او تاد الارض که .

۱۷- بگفتندی و همه . ما، مو: گفت این استون را خدای تعالی . ۱۸- مو : وی کردم چون بنزدیك وی آمدم گفت .

۱۹- ما، مو : ببینم به صورت وی . ۲۰- ما : ترا باز می بینم .

از مَنَت غایب نگردانند ، می خواهَمَت دید . » چون روز و سال شمار کردم ، { مو ۳٦۹ }
آن روز ابتدای توبهٔ من بود . گفت : « ای پسر! سپردن مسافت کار کودکان است . از پَس
این ، زیارت به همّت کُن ، که در حَضور اَشْیاخ هیچ چیز نبسته است . » پس گفت : « ای
فاطمه ! آن چه داری بیار تا این درویش بخورد . » طَبَقی { ژ ۳۲۳} انگور تازه بیاورد ،
۵ و وقت آن نَبود . و بر آن طَبَق رُطَبی چند . و به فرغانه رُطَب مُمْکن نشود .

وقتی به میهنه بر سَرِ تُربتِ شیخ اَبو سعید - رَضِیَ اللّهَ عَنْهَ - نشسته بودم
تنها بر حَکْمِ عادت . کبوتری دیدم سپید که بیامد و در زیر فوطه {یی} شد که بر
تُربتِ وی ، { ژ ۳۰۲ } انداخته بودند . .گفتم : « مگر از کسی جَسْته است ؟» و چون
برخاستم ، نگاه کردم در زیر فوطه . هیچ چیز نَبود . دیگر روز و سدیگر روز بدیدم . و
۱۰ اندر تَعَجّبِ آن فرو ماندم . تاشبی وی را در خواب دیدم . آن واقعه از وی بپرسیدم .
گفت « آن کبوتر ، صَفای مُعامَلَتِ مَنَ است که هر روز اندر گور ، به مُنادَمَت مَن آید . »

و ابوبَکْر وَرّاق روایت کُند که روزی محمّد بن عَلی حکیم ترمذی ، لَختی از
اَجْزای تصانیف خود فرامن داد و گفت : « این را اندر جیحون افکن ! » چون بیرون
آمدم ، نگاه کردم ، همه طَرَف و لَطایف بود.دِلَم نداد . اندر خانه بنهادم ، و بازگشتم و
۱۵ گفتم که : « افکندم . »گفتا که: « چه دیدی ؟» گفتم که :«هیچ چیز ندیدم . » گفت :
« نیفکندی !» گفتم : « مَشْکلَم دو شد:یکی آن که چرا می گوید که : به آب اندر افکن ،
و دیگر آن که چه برهان است که پیدا خواهد آمد ؟ » { مو ۳۷۰ } بازگشتم ،و اجزا
برداشتم و به دردِ دلِ بر کنارهٔ جیحون آمدم ، و اجزا از دست بینداختم . آب دیدم که از هم

---

۱ - مو : نگردانند خواهمت ما : آن روز که او گفت ابتدای ، مو : که او گفت آن روز ابتدای .
۲ - مو: بردن مسافت کار کودکان بُوَد. ۳ - ما ، مو : که شخص کرای آن نکند(مو : بکند) که آن را زیارت کند که در حضور
ارواح اسباح هیچ چیز نوشته پس گفت . ۵ - ما ، مو : و بر آن چند رطبی و به فرغانه ممکن نشدی.
٦ - ما: به مهنه (مو : به مهینه) بر تربت شیخ ابو سعید رحمة اللّه علیه . ۷ - ما ، مو: دیدم سفید که بیامد و اندر زیر .
۸ - ما ، مو: که به گور افکنده بود . ما : از کسی جستست چون . ۹ - ما ، مو: و نگاه کردم . ما ، مو: دیگر روز بدیدم .
۹و ۱۰ - ما ، مو : و اندر تعَجب فروماندم تا وی را شبی در خواب دیدم از وی آن واقعه . ۱۱ - مو : صفای **معاملهٔ** من مو:
به ملازمت می آید. ۱۳ - ما ، مو : تصنیف خود ما ، مو : این اندر جیحون ما : چون برون آمدم .
١٤ - ما : همه طَرَق ، مو : همه ظَرایف . ۱۵ - ما ، مو : گفتا چه دیدی گفتم هیچ چیز ندیدم گفتا برو و بیفکن .
١٦ - ما ، مو : اندر آب افکن.
۱۷ - ما ، مو : که پدیدار خواهد آمد. ۱۸ - ما ، مو: به درد دل **بکرانهٔ** جیحون ، ما ، مو : آب را دیدم .

باز شد و صَنْدوقی پدید آمد سر گُشاده . و این اَجْزا اندر آن افتاد . و سَر صندوق استوار شد . و آب به حال خود فرا رفتن آمد . بازگشتم . و با وی بگفتم .وی گفت که : « اکنون انداختی . » گفتم : « ایّها الشّیخ ! به عزّت خداوند ، که این سرّ با من بگوی . » گفت : « بدان که کتابی تصنیف کرده بودم اندر عِلْم این طایفه که تحقیقِ آن { ژ ۳۰۳ } بر همه ۵ عقول مُشْکل بود . و برادر من خضر پیغامبر- عَلَیْهِ السّلام - از من خواسته بود . { ما ۳۲۵ } و آن صندوق ، ماهیی به فرمان وی آورده بود . و خداوند - تعالی - این آب را فرمان داده است تا آن بدو رساند .

و اگر بسیاری از این حکایات بیارم ، هنوز سپَری نشود .و مُرادِ من از این کتاب ، اثباتِ اُصُول طریقت است اندر فرُوع و مُعاملات . و نَقّالان خود کُتُب ساخته اند ، و ۱۰ بسیاری جمع کرده ، و مُذَکّران بر سَرِ مَنابر نَشر می کنند . اکنون فصولی که بدین پیوسته است ، اندر این کتاب ، مُشْبَع بیارم ، تا به جایی دیگر به سَرِ آن باز نباید شد - اِنْشاءَ اللّهُ تعالی -.

اَلْکَلامُ فی تَفْضیل اْلأَنْبیاءِ عَلَی الأَوْلیاءِ :

بدان که اندر همه اوقَات و اَحْوال ، به اتّفاقِ جملهٔ مَشایخِ این طریقت ، اولیا ، متابعانِ ۱۵ پیغمبرانند ، و مُصَدّقانِ دَعْوَتِ ایشان . و انبیا فاضل ترند از اولیا . ازآن چه ، نهایتِ ولایت ، بدایتِ نَبُوّت بُوَد ، {مو:۳۷۱} و جُمْلهٔ انبیا ، وَلی باشند . امّا از اولیا کسی نبی نباشد . و انبیا مُکَلّمانند اندر نَفْیِ صفات بَشَریّت . و اولیا عاریت اند . و اندر آن چه

---

۱ - ما ، مو: پدیدار آمد سر گشاده این اجزا. ۲ - ما ، مو: خود باز آمد بازگشتم و بنزدیك شیخ در آمدم .

۵ - مو: و برادرم خضر ما : از من بخواسته است . ٦ - ما ، مو : آورده بودند خداوند ما ، مو: تا آن اَجزا بدو باز رساند .

۷ - ما ، مو : رساند اگر بسیاری ازین حکایت هنوز سپری نگردد و مراد ازین .

۸ - ما ، مو : معاملات نقّالان . ۱۱ - ما ، مو : « تعالی» ندارد. ۱۲ - ما ، مو : بابُ فی تفصیل .

۱۳ - مو : این طریقت که اولیا . ١٤ - ما: پیغامبرانند و مصدّقان دعوات ایشان.

۱۵ - ما ، مو : نبوّت باشد و جملهٔ انبیا ولی باشد.

۱٦ - ما ، مو : و انبیا متمکّنانند . ما : و از آنچه .

این گروه را حال است طاری ، آن گروه را مَقام است . و آن چه این گروه را مَقام است ، آن گروه را حجاب است . و هیچ کس از عُلَمای اَهْلِ سُنَّت ، و مُحقّقانِ این طَریقت ، اندر این خلاف نکنند به جز گروهی از حَشْویان ، که مُجَسّمهٔ اهل خُراسانند ، و مُتَکلّم به کَلام مُتَناقض اندر اُصُول توحید . که اَصْل این طریقت را نشناسند ،و خود را وَلیّ خوانند ، ۵ و به دُرُست وَلیّ اند، امّا وَلیِ شیطان !و ایشان گویند:« اولیا فاضل تر از انبیا اند ! » و این ضلالت مر ایشان را کِفایت بُوَد ، که جاهِلی را فاضِل تر از مُحمّد مُصْطَفی - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - { ژ ۳۰٤ } نهند و گُرُوهی دیگر از مُشَبِّهه ، تولّی بدین طَریقت کنند ، و حُلول و نُزول حقّ به مَعْنی { ما ۳۲۵ } انتقال روا دارند - لَعَنَهُمُ اللّهُ -. و به جواز تَجْزِیَت بر ذاتِ باری - تَعالی - بگویند . و آن اندر آن دو مَذْهَب ، که وعده کرده ام ۱۰ بیارم اندر این کتاب به تمامی - انشاء اللّه تعالی -.

و درجمله این دو گروه که مَدّعی به اسلامند ، مُوافِق اند اندر نَفْیِ تخصیصِ انبیا ، و براهمه و هر که مر نَفْیِ تَخْصیصِ انبیا را اعتقاد کند ، کافر شود . پس انبیا - صَلَواتُ اللّه عَلَیْهِم اَجْمَعین - داعیان و ایمّه اند ، و اولیا متابعانِ ایشان به احسان . و مَحال باشد که مأموم از امام فاضِل تر بُوَد . و در جمله بدان که اگر اَحْوال و اَنْفاسِ روزگارِ { مو ۳۷۲ } ۱۵ جملهٔ اولیا اندر جَنْبِ یک قَدَمِ صِدْقِ نَبی صورت کنی ، آن جُمله متلاشی شود . از آن چه این گروه می طلبند و می روند ، و آن گروه رسیده اند و یافته . و به فرمان دعوت باز آمده . و قومی را می برند .

---

۱ - مو : حالت است طاری . ۱و۲ - ما، مو : و آنچه اولیا را مقام باشد مر انبیا را حجاب باشد.
۳ - ما، مو: معنی خلاف نکرده اند . ۵ - ما، مو: و شکّ نیست که ولی اند ما، مو : و ایشان که گویند اولیا فاضل تراند از انبیا . ۷ - ما، مو : گویند و گروهی . مو : که تولّی بدین طریق کنند.
۸ - ما، مو : « لعنهم اللّه» ندارد .
۹ - ما، مو : باری عزّ و جلّ گویند و این اندر آن دو مذهب مذموم که وعده .
۱۱ - مو : به اسلام موافق اند در نفی . ۱۱و۱۲ - ما، مو : انبیا را با هر که مر نفی انبیا را اعتقاد.
۱۳ - مو : وَسَلامُهُ عَلَیهِم داعیانند و ایمّه و اولیا متابعان ایشانند به احسان و محال بود که .
۱٤ - ما ، مو : و انفاس در روزگار .
۱۵ -مو : اولیا را اندر جنب یک قدم صدق نبی داری و مقابله کنی آن همه احوال و انفاس متلاشی نماید.
۱٦ - ما ، مو : این اولیا می طلبد و می روند و ایشان رسیده اند .
۱۷ - ما : و قومی را به دعوت می برند.

و اگر کسی گوید از این **مَلاحِدهٔ** مذکور - لَعَنَهُمُ اللّهُ - که : اندر عادت چنین رفته است که چون رَسُول به کسی آیدَ ، از مَلکی باید تا این مَبعوثٌ الَیه ، فاضل تر از وی باشد . چنان که پیغمبران از جبرئیل فاضل ترند . این صُورَت مَر ایشان را خطا است . گوییم : اگر مَلِکی رَسُولی فرستد به یك کَس ، باید تا مُرسَلٌ الَیْه فاضل تر باشد . چنان که ۵ جبرئیل را به رُسُل فرستاد ، و ایشان هر یکی از وی فاضل تر بودند . امّا چون رَسُول به جَماعَتی باشد و قومی ، لامُحاله رسول فاضل تر از آن گروه باشد . چنان که پیغمبران - عَلَیْهِمُ السَّلام - از اُمَم . و اندر این هیچ عاقل را شُبْهَت نیفتد ، و اشْکال در خاطر نَیاید . پس یك نَفَسِ انبیا ، فاضِل تر از همه روزگارِ همه اولیا . { ژ ۳۰۵ } از آن چه چون اولیا به نهایت رسند ، از مُشاهَدَت خَبَر دهند ، و از حِجابِ بشریّت خَلاص یابند ، هر چند که ۱۰ عَیْن { ما ۳۲۶ } بَشَر باشند .و باز رَسُول را اوّل قَدَم اندر مُشاهَدَت باشد. چون بدایتِ این ، نهایتِ وی بُوَد . این را با آن قِیاس نَتْوان کرد .

نبینی که هَمه طالبانِ حقّ از اولیا مُتَّفَقند که : مقام جمع از تفاریق ، کمالِ ولایت بُوَد . و صورت این چنان بُوَد که بنده به دَرَجتی رسد { مو ۳۷۳} از **غَلَبَهٔ** دوستی که عقلش اندر نظرِ فعل مَغْلوب گردد ، و به شوق فاعِل ، کُلّ عالَم را همه آن داند و آن بیند . چنان که ۱۵ ابو علی رودباری گفت - رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْه - : « لَوزالَتْ عَنّا رُؤْیَتُهُ ما عَبَدْناهُ. » : « اگر دیدار وی از مازایل شود ، اسْمِ عُبُودیّت از ما ساقط گردد . » که ما شربت عبادت ، جُز از دیدارِ وی نیابیم . و این مَعانی مر انبیا را بدایتِ حال باشد ، که اندر روزگار ایشان تَفرقه صورت نگیرد . نَفی و اِثْبات ، و مَسْلَك و مَقْطَع ، اقْبال و اعْراض ، بدایت و نهایت ، اندر عَیْن جَمْع باشد . چنان که اندر بدایتِ حال ، ابراهیم - صَلَواتُ اللّهِ و

---

۱ - ما : اگر کسی . ۲ - ما،مو : باید تا که مبعوث الیه . ۳ - ما، مو : پیغمبران صلوات اللّه علَیْهِم از جبرائیل فاضل ترند و این صورت . ٤ - مو: گویم اگر . مو: تا مُرسَلٌ الیه از وی فاضل تر . ٤و٥ - ما، مو: چنان که جبرائیل را به نزدیك یکان یکان از رسل، مو : بنزدیکان از رسل .٥ - ما، مو : و ایشان هر یك از وی فاضل تر بوده اند فامّا چون . ٦ - ما، مو : به قومی و جماعتی باشد، ما، مو: از آن قوم باشد. ۷ - ما، مو : « علیهم السّلام» ندارد . ما، مو : عاقل را به حکم احادیث اشکال نیفتد. ۸ - ما، مو: از همه روزگار اولیا.

۹ - ما، مو : از عادت و عرف بنهایت رسند از مشاهده جز . ۱۰و۱۱ - ما، مو : چون بدایت رسول نهایت ولی بُود.

۱۱ - ما، مو : اینرابآن قیاس. ۱۲ - ما، مو : نه بینی که همه طلاّب حقّ از اولیا متّفق اند که مقام جمع تفاریق .

۱۳ - ما، مو: صورت این . ۱٤ - ما، مو : به شوق فاعل کلّ عالم همه او داند و او بیند .

۱۵ - ما، مو : رودباری رحمة اللّه علیه گوید. ما : و اگر دیدار . ۱٦ - ما: از ما قطع شود که ما شرف عبادت .

۱۷ - ما، مو : به دیدار او نیابیم . مو :حال بُود. ۱۸ - ما: صورت نپذیرد که ، ما، مو : و اقبال و اعراض و بدایت .

۱۹ - ما، مو : و نهایت ایشان همه اندر عین جمع باشند.

سَلامُهُ عَلَیْه - ستاره و ماه را دید ، گفت : « هٰذا رَبّی . » باز که آفتاب دید گفت : « هٰذا رَبّی . » از غَلَبۀ حقّ بردلش و اِجْتماعِ وی اندر عَیْنِ جَمْع ، غَیْر می ندید . و اگر بدید ، هَم بدیدۀ جمع بدید . در عَیْنِ دیدار ، از دیدار خود تبرّا کرد و گفت : « لا اُحِبُّ الآفِلینَ . » ابتدا به جَمْع و انتها به جَمْع .

۵ لا جَرَم ولایت را ، بدایت و نهایت است . و نُبوّتَ را نیست . تا بودند ، نَبی بودند ، و تا باشند نبی باشند . و پیش از آن که مَوْجود نَبوده اند ، اندر مَعْلوم و مُراد حقّ همان بوده اند .

و از بویزید - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - پُرسیدند که :«چه گویی اندر حال انبیا { ژ ۳۰۶ } ؟ » گفت : « هَیْهات ! ما را اندر ایشان هیچ تَصَرُّف نیست . هر چه اندر ایشان صورت ۱۰ کنیم ، آن همه ما باشیم . و حقّ - تعالی - اِثبات و نَفْی ایشان ، اندر دَرَجتی نهاده است ، { مو ۳۷٤ } که دیدۀ خَلْق { ما ۳۲۷ } بدان نرسد . پس هم چنان که مَرْتَبَتِ اولیا از ادراکِ خَلْق نهان است ، مَرْتَبَتِ اَنْبیا از تَصَرُّف اولیا نهان است . »

و ابو یزید - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - عجب روزگار مردی بوده است . وی گوید : « سرِّ ما را به آسمان ها بُردند . به هیچ چیز نگاه نکرد . و بِهِشْت و دوزخ وی را بنمودند . به هیچ ۱۵ چیز التفات نکرد ، و از مُکَوَّنات و حُجُب برگذاشتند :« فَصِرْتُ طَیْراً » :« مُرغی گشتم. » و اندر هَوای هُوِیّت می پریدم، تا بر میدانِ اَحَدیّت مُشْرِف شدم.و دَرَخْت اَزَلیّت اندر

---

۱ - ما، مو : « و سلامه» ندارد . ما، مو: ماه و ستاره را گفت . ما، مو : آفتاب را دید . ۲ - ما، مو: پس غیری ندید.
۲و۳ - ما، مو : و اگر دید هم بدیدۀ غیر می ندید چون همه جمع بدید. ۳ - ما : از خود تبرأ کرد گفت. ۵ - ما، مو: تالاجَرم ولایت را مو: نبی را بودند . ٦ - مو : موجود نبودند . ٦و۷ - مو: حقّ تعالی همان بود . ۸ - ما، مو: و از ابو یزید رحمة اللّه علیه پرسیدند که چگونی اندر حال . ۹ - مو: گفت هیأت ما، مو : هیچ تصرّفی نیست و هر چه اندر ایشان تصوّر کنیم . ۱۰ - ما، مو : و حقّ تبارك و تعالی. ۱۱ - ما، مو: پس چنان که مرتبت . ۱۲ - ما، مو: خلق پنهان است .
۱۳ - ما، مو: و ابو یزید رحمة اللّه عَلَیْه که حجّت روزگار بوده است ، م ۱،م۲ ، ق، ش، مو : وی گوید اوّل ما صرت الی الوحدانیّة فَصِرت طیراً جسمه منَ الاحدیة و جناحه من الدیمومیّة فَلَم اَزَل اَطیرُ فی هواء الهویّة حتّی الیَ هواء التّنزیهیّة ثم اشرفت علی میدان الازلیّه و رأیت شجر الأحدیّة فنظرتُ فعلمت اَنّ هذا کُلّهُ حدّ غیره دیدم که سیر مارا . ۱٤ - به آسمان بردند و به هیچ ، مو : او : « به هیچ چیز .» تا « بنمودند » ندارد . ما : و به هیچ چیز . ۱۵ - ما : التفات و از مکنونات و حجب برگذرانیده ندش م۱، م۲ : جسم آن مرغ از احدیّت بود و پروبالش از دومیّت (مو : دیومیّت) همی پریدم پیوسته .
۱٦ - ما : و در هوای هویّت می پریده تا بر هوا نیز گذر کردم . مو : و حجّت برگذرانیدند . ما،مو: میدان از لیّت ، ما، مو : و درخت احدیّت .

آن بدیدم . چون نگاه کردم . آن همه من بودم . گفتم :« بار خدایا ! با منی . مرا به تو راه نیست . و از خودی خود مرا گُذَر نیست . مرا چه باید کرد ؟ » فرمان آمد که : « یا با یزید ! خَلاصِ تو از تویی تو در مُتابَعَتِ دوستِ ما بسته است . دیده را به خاکِ قَدَمِ وی اکتِحال کُن ، و بر مُتابَعَتِ وی مُداوَمَت کُن . » و این حکایتی دراز است . و این را اَهلِ ۵ طریقت ، معراجِ با یزید گویند .

و معراج ، عبارت بُوَد از قُرب . پس معراجِ اَنبیا ، از روی اظهار بُوَد به شَخص وَ جَسَد. و از آن اولیا{مو ۳۷۵} از روی همّت و اَسرار ، و تَنِ پیغمبران به صَفا و پاکیزگی و قُربت ، چون دل اولیا باشد. و سرِّ ایشان . { ما ۳۲۸ } و این فَضلی ظاهر است . و آن چنان بُوَد که ولی را اندر حالِ خود مَغلوب گردانند ، {ژص۳۰۷ } تا مَست گردد . آنگاه به ۱۰ دَرَجاتِ سرّ ، وی را از وی غایب می گردانند ، و به قُربِ حقّ می آرایند . و چون به حالِ صَحو باز آید ، آن جُمله براهین در دلَش ، صورت گشته بود . و علم آن ، مراورا حاصِل آمده . پس فرق بسیار بُوَد میانِ کسی که شَخصِ وی را آنجا بَرَند که فِکرَتِ دیگری را . وَ بِاللّهِ الْعَوْنِ وَ التَّوفیق .

اَلْکَلامُ فی تَفْضیلِ الأنْبیاءِ وَالأولیاءِ عَلَی الْمَلائکةِ وَ الْمُؤْمنینَ

۱۵ ایضًا به اتّفاقِ اَهلِ سنّت و جَماعَت ، و جُمهورِ مَشایخِ طَریقت - رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیهِم اَجْمَعینَ - : اَنبیا و آنان که محفوظانند از اولیا ، از فرشتگان فاضل ترند . به خلافِ مُعتَزِله که ایشان ملایکه را افضل از انبیا گویند . و گویند ایشان به رُتبت رفیع ترند ،و به خلقت لطیف تر ، و مر حقّ را - تَعالی و تَقَدّس - مُطیع تر ، باید که فاضل تر باشند .

---

۱ - ما ، من را به تو راه . ما: مارا گذر نه مرا چه باید کردن فرمان آمد که یا ابا یزید .
٤ - ما ، مو : اندر متابعت وی ، مو : حکایت دراز است . ٥ - مو : با یزید خوانند. ٦ - مو : معارج انبیا از روی .
۷ - ما : و تن پیغامبر به صفا . ۸ - ما، مو : و سرِّ ایشان بُوَد و این فضل ظاهر است .
۱۰ - ما : غایب گردانند . ۱۱ - مو: براهین در درویش صورت گشته باشد علم آن . ۱۲ - ما ، مو : بسیار باشد. میان .
۱۳ - ما، مو : والتّوفیق وَاللّه اعلم بالصّواب. ١٤ - مو : « اَلْکَلامُ » ندارد . ما، مو : « و المؤمنین» ندارد.
۱۵ - مو : بدانکه ایضاً. ۱۵و۱٦ - ما، مو : « رحمة اللّه علیهم اجمعین » ندارد.
۱٦ - ما، مو : که از اولیا محفوظ اند . ما، مو : فاضل ترند از فرشتگان .
۱۷ - ما، مو : و گویند که ایشان.
۱۸ - ما، مو : و مر حقّ را تعالی مطیع تر باید تا فاضل تر.

گوییم : « حقیقت ، خِلاف صورتِ شما است که تن مُطیع ، و رُتْبَت رفیع ، و خلقتِ لطیف مر فَضْلِ حقّ را - جَلَّ جَلالُهُ - عَلّت نباشد . فضل آن را باشد که حقّ - تعالی - نهاده باشد . و این جمله که می گویند ، مر ابلیس را بُوَد . امّا به اتّفاق ، مَلعون و مَخْذول است . پس فضل مر آن را بُوَد که خداوند - تعالی و تقدّس - وی را فضل نهد . و از خَلْق ۵ برگزینند . » و دلیل بر فَضْلِ انبیا ، آن است که خداوند - تعالی - ملایکه را به سَجْده کردن آدم فرمود . { مو ۳۷۶ } و این ضَرُورت است که حالِ مَسْجودٌ لَه ، عالی تر از حال ساجِد بُود . و اگر گویند : « خانهٔ کعبه ، سنگی است جمادی ، و مؤمن از وی فاضل تر ، و آن را سَجْده می کنند . روا بُوَد که ملایکه نیز از آدم فاضل تر بوده باشند . و او را سَجْده کردند . »

۱۰ گوییم: « هیچ کس نگوید : مؤمن ، خانه را یا مِحْراب یا دیواری را { ژ ۳۰۸ } سجده می کند . الاّ همگان گویند : خداوند خانه را سَجْده می کند . » { ما ۳۲۹ } و همه گویند که مَلایِکه ، آدم را سَجْده کردند بر مُوافَقَتِ کَلامِ خداوند که چون ذِکْر سجدهٔ ملایکه کرد گفت: « اُسْجُدُوا لِآدَمَ . » : « ما فرمودیم مر ملایکه را ، و گفتیم تا آدم را سَجْده کنند . » و چون مؤمنان را امر کرد گفت : « وَ اسجُدُوا وَ اعبُدُوا رَبَّکُم . » : ۱۵ « خداوند را سَجْده کنید ، و بندگی وی را میان اندر بندید . » پس خانه ، نه چون آدَم باشد . مُسافر چون خواهد که بر پُشتِ سُتُور ، خداوند را پرستد ، اگر روی به خانه نباشد مَعْذُور بُوَد . و مُغْمی عَلَیه اگر دلایل قبله اندر بیابانی گم کند ، روی به هر سو که آرد ، فرمان گزارده باشد . و ملایکه را اندر سجدهٔ آدم ، هیچ عُذری نَبُود . آن یکی از خود عُذْری نهاد مَلْعُونِ اَبَد گَشْت و خاکسار شد. این اَدِلّه واضح است آن را که بَصیرت بُوَدَش .

---

۱ - ما ، مو: گوییم که این خلاف صورت مو : رتبهٔ رفیع . ۲ - حقّ را علّت نگردد. ۳و۴ - ما ، ژ: و مخذول گشت . مو : خداوند عزّ و جلّ وی را ، ما : ندارد. ۵ - مو : آنکه خدایتعالی . ۵و۶ - مو : ملایکه را بفرمود تا آدم را سجده کردند .

۶ - ما ،مو : گویند که کعبه سنگی و جمادی است و مؤمن فاضل تر است . ۸ - ما ، مو : و او را سجده میکند پس روا باشد که ملایکه فاضل تر از آدم باشند اگرچه ویرا سجده. ۱۰ - مو : گویم ما ، مو: که مؤمن خانه را یا دیوار را سجده .

۱۱ - ما ، مو: الاّ همه گویند که خدای را . ۱۴ - ما ، مو : ذکر سجده مؤمنان را کرد گفت . ما ، مو : ربّکم و افعلوا الآیة.

۱۵ - مو : آدم بوده باشد که . ۱۶ - ما : اگر روی وی به خانه نباشد معذور باشد.

۱۷ - ژ، ما ، مو : گم کند روی به هر سوی که آرند فرمان گذارده باشند .

۱۸ - ما ، مو : سجدهٔ آدم علیه السّلام هیچ عذر نبود.

۱۹ - ما ، مو : ملعون اَبَد و خاکسار شد و این . ما : باشَدَش

و نیز بدان که مَلایَکه چون مُضْطَرّی اند اندر حَقّ مَعْرِفت که مر ایشان را اندر خِلْقَت ، شَهْوَت نیست ، و اندر دل حرص و آفت نی ، و زرْقشان جِبِلّت نی . غذا شان طاعت است ، و مَشْرَب بر فرمان { مو ۳۷۷ } اِقامت است . باز طینت آدمی ، شَهْوتِ مُرکّب است . و ارتکابِ مَعاصی از وی مُحْتَمِل ، و زینتِ دُنْیا اندر دلش مؤثّر ، و حَرص وحیلت اندر طَبْعش ۵ مُنْتَشَر . شیطان را در شَخْصَش چندان سلطان است ، که اندر عُروق با خون همی گردد اندر مَجاری آن . و نَفْس بدو مقرون ، که داعی همه شرّها آن است . پس کسی که این جُمله وَصْفِ وُجود او باشد ، با امکان شَهْوَت ، از فِسْق و فُجور پرهیز کند ، و با عَیْنِ حِرْص از دُنْیا اِعراض نَماید .{ ژ ۳۰۹} و با بقای وَسْواسِ شیطان اندر دل ، از مَعاصی رجوع کند ، و از آفَت نفسانی روی بگرداند ، تا به اقامت بر عبادت ، و مُداوَمت بر طاعَت ، و به ۱۰ مُجاهَدَت با نَفْس ،و مُجادَلَت با شیطان مشغول گردد. به حقیقت این از آن فاضل تر بُوَد. زیرا که اندر صِفَتِشان مَعْرَکه گاه شَهْوَت نباشد، و اندر طبعشان ارادت غذا و لَذّت نه ، اندوه زن و فرزند نه ، مشغولی خویش و پیوند نه ، مُحْتاجِ سَبَب و آلَت نه ، مُسْتَغْرَقِ اَمَل و آفت نه . لَعَمْری عجب دارم از آن که فَضْل اندر اَفْعال بیند ، یا عزّ اندر جَمال ، یا بزرگی اندر جذبِ مَنال . زود آن نعمت و بُزرگی بر خود زوال بیند . چرا نه فَضْل از مالك الأعیان ۱۵ بیند . و عزّ از رضای سُبحان ، و بزرگی از مَعْرِفَت و ایمان بیند ؟ تا این نعمت بر خود جاودان بیند ، و اندر دو جهان دل خود را بدو شادمان { مو ۳۷۸ } بیند ؟

---

۱ - ما ، مو : ملایکه چگونه مستوی باشند در معرفت ازانکه مر ایشانرا ، مو : در درجه اگر مستوی اند در . ۲ - ما، مو : و آفت نه و اندر طبع زرق و حیلت نه .
۳ - ما ، مو : و مشرب ایشان بر فرمان حقّ اقامت کردن باز اندر طینت.
۵ - ما ، مو : اندر شخص او چندان سلطانی است که اندر عروق وی با خون وی همی.
٦ - ژ ، مو : و نفسی بدو که داعی . ۷ - ما، مو: وجود وی بُوَد با غلبهٔ شهوت .
۸ - مو : و با نفاء وسواس . ۹ - ما : تا به عبادت و مداومت .
۱۰ - ما ، مو : و بحقیقت این کس از آن کس فاضل تر بُوَد.
۱۱ - ما ، مو : که اندر صفتش (مو : صفاتش). ما، مو : و اندر طبعش .
۱۲ - ما ، مو : و اندوه زن مو : مشغول خویش و .
۱۳ - ما : « اندر افعال » مکرّر شده . ما ، مو : و یا غیر اندر جمال بیند و یا بزرگی .
۱٤ - ما ، مو : اندر یافت مال و منال بیند زود آن نعمت بزرگی . ما،مو : از بهر آنکه فضل نه افضال از مالك . ۱۵ - ما، مو : و عزّ رضا و بزرگی از ، ما: با آن نعمت .

جبرئیل که چندین هزار سال به اِنتظار خِلْعَتی عبادت کرد ، خِلْعَتش غاشیه داری مُحَمَّد بود - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِما - ، تا شبِ مِعْراج . ستورِ وی را خدمت کرد ، چگونه فاضل تر بُودَ از آن که در دُنْیا ، نَفْس را ریاضت کند؟ روز و شب مجاهَدَت کند، حقّ با وی عنایت کُنَد ، دیدار خودش کرامت کند ، از جملهٔ خَطَراتش با سلامت کند ؟ چون نَخْوَتِ ۵ مَلایکه از حدّ در گذشت ، و هر یك صفای مُعامَلَتش را حُجَّت گردانیدند ، و زبان ملامت اندر آدمیان دراز کردند ، حقّ - جَلَّ جَلالُهُ - خواست تا حال ایشان بدیشان باز نماید ، و بدانند که پاکی ایشان ، مَحْضِ عِصْمَت و لُطْفِ عِنایَتِ حقّ است - جَلَّ جلاله -. گفت : « سه کس از میانِ شما که بزرگ ترند ، اختیار کنید ، که بر ایشان اعتماد دارید ، تا به زمین شوند ، و خُلَفای زمین باشند ، و خَلایق را به صَلاح آرند ، و میان {ما ۳۳۱ } آدمیان ۱۰ {ژ . ۳۱ } داد و عَدْل کنند . » سه فرشته را اختیار کردند : یکی از ایشان ، پیش از آن که به زمین آمدی ، آفَتِ آن بدید . از خُدای - تَعالی - اندر خواست تا باز گردد . دو به زمین آمدند . و پیش از آن که به زمین آمدندی ، خُداوند - تَعالی - خِلْقَت ایشان مُبَدَّل گردانید ، و آرزومند طعام و شرابشان گرادنید . و به شهوتشان مُبْتَلا کرد ، تا بدیشان مر ایشان را عُقوبت کردند ، و تفضیل آدمیان را بر ملایکه به عیان مشاهده کردند . و در ۱۵ جمله خَواصّ مؤمنان از خواصّ ملایکه فاضل ترند ، و عوامّ مؤمنان از عوامّ ملایکه فاضل ترند . پس آن چه مَحْفوظ و مَعْصومند از آدمیان ، اَفضَل از جبرئیل و میکائیل اند - علیهما السّلام - . و آن چه مَعْصوم نیند ، { مو ۳۷۹ } اَفْضَل از حَفَظَه اند ، یعنی کرام الکاتبین . وَ اللّهَ اَعْلَمْ بالصَّواب .

---

۱ - ما : جبرئیلی که ، مو : جبرائیل که هزار سال ما ، مو : عبادت کند .۲ - ما ، مو: صلّی اللّه علیه وسلّم . ما ، مو : ستور او را خدمت کند.۳ - ما ، مو : اندر دنیا نفس را ریاضت دهد و روز ما ، مو : و حقّ با وی.٤ - ما ، مو: و دیدار خویش، ما ، مو : و از جملهٔ خطرات با سلامت کند و چون . ۵ - ما ، مو : اندر گذشت ، ما ، مو : معاملت خود را حجّت خود گردانیدند . ٦ - مو : حقّ تعالی خواست . ٦و٧ - از « بدانند » تا « جلّ جلاله » ندارد. ٧و٨ - ما ، مو : سه سر کس را از میان خود که بزرگ اند ، ما ، مو : که بدیشان اعتماد پدیدار تا بر زمین . ۹ - ما ، مو : و خلفای روی زمین باشند و خلق را .

.۱ - ما : کردند از ایشان . ۱۱ - ما ، مو : آمدند آفت از آفت بدید از خداوند تعالی ، ما: و دیگر دو ، مو : دو روز دیگر. ۱۲ - ما ، مو : پیش از آن که بزمین آمدند خداوند تعالی خواست خلعت ایشانرا آرزومند .

۱۳ - ما ، مو : و شراب شدند و بشهوت میل کردند تا مر ایشان را.

١٤ - ما ، مو : عقوبت کرد و آدمیان را ملایکه بر خود بعیان بدانستند و جمله .

١٦ - ما ، مو : « علیهما السّلام» ندارد . ما ، مو : و محفوظ و معصوم نیندو ما ، مو : یعنی و کرام الکاتبین اند .

و اندر این مَعْنی سخن بسیار گفته اند، و هر یك از مَشایخ چیزی گفته اند . خداوند - تَعالی - فَضْل نهد آن را که خواهد بر آن که خواهد .و اللّه - تَعالی - اَعْلَمُ و اَلْطَف .
این است مُتَعَلِّقات مَذْهَبِ حَکیمیان اندر تَصَوُّف ، و اِخْتلافِ مُتَصَوِّفه با یکدیگر که یاد کردم بر سبیل اِخْتِصار و تخفیف . و به حقیقت ، وِلایَت سِرّی است از اَسْرار حَقّ . و جز ۵ به رَوِش هُویدا نگردد . و وَلی را جز وَلّی نشناسد . و اگر اِظهارِ این حدیث ، بر جُملهٔ عُقَلا جایز بُوَدی ، خود دوست از دشمن پدیدار نیامدی ، و واصِل از غافِل مُمیّز نَبودی . پس خداوند - تَعالی - چنان خواست تا جَوهَرِ دوستی را اندر صَدَف خوار داشت خَلْق نهد ، و به دریای بلا اندر اندازد ، تا طالبان ، به حُکْم عزیزی آن، جان فدا کنند ، و بر آن دریای جان ستان ، جان نثار کنند . و به قعرِ دریا فرو شوند ، تا مُرادِشان { ژ ۳۱۱ } بر ۱۰ آید ، و یا به کُلّی در سَر آن شوند ، یا حال دنیا بر ایشان سر آید . { ما ۳۳۲ } و من خواستم تا اَصْلِ این سخن را مُطوَّل گردانم . امّا خَوفِ مَلالت تو ، و نَفرَتِ طَبْع ، مانعَ منِ گشت ، تا عِنان بَر صَوبِ اِخْتِصارِ تابیدم ، و مر مَلاحِظی را ، بدین طریقت این مِقْدارِ بسنده بُوَد . وَ اللّهَ اَعْلَمَ بِالصَّواب .

{۸ - اَلْخَرّازِیّة (خَرّازیان)}

۱۵ اَمّا الخرّازِیّة : تولّی خَرّازیان به ابی سعید خَرّاز - رَضِیَ اللّهَ عَنْهَ - کنند . و وی را اندر طَریقَت ، تَصانیفِ اَزْهَر است و اندر تجرید و اِنْقِطاع نشان عظیم داشت . و ابتدای عبارات از حال فنا و بقا او کرد . و طریقت خود را جُمْله اندر این دو عبارت مُضْمَر گردانید . اکنون مَن مَعْنیِ آن بگویم، و غَلَط های گروهی اندر آن بیارم { مو ۳۸۰ } تا بدانی که مذهب وی چیست ؟ و مقصود این طایفه از این دو عبارتِ متداول چیست ؟

---

۱ - ما، مو : از مشایخ هر یك چیزی گفته . ۲ - ما، مو : عزّ و جلّ ما، مو : و الطف و باللّه التّوفیق . ۳ - مو : متعلّقان مذهب.
٤ - ما، مو : و تحقیق و بحقیقت بدانکه ولایت ما ، مو : حقّ سبحانه و تعالی و جز . ٥ - ما، مو : بر روش هویدا نگردد ولیّ را بجز ما: اگر اظهار . ٦ - ما : جایز بدی دوست ، مو: ظاهر بودی دوست. ۸ - ما، مو : تا طالب آن به حکم عزیزی آن جان در خطر کند و از آن . ۹ - ما، مو : جان گذر کند ما، مو: فرو شود تا مرادش بر آید. ۱۰ - ما، مو : در سر شوند با حال دنیا بروی سر آید و من میخواستم که . ۱۱ - ما ، مو : اصل این را مطوّل کنم امّا خوف ملال تو ، ما ، مو : مانع من بود . ۱۲ - ما، مو : اختصار و مر مدخلی را اندرین . ١٤ - این عنوان ها همه براساس متن نسخه است . ۱۵ - مو : و امّا الخرّازیّة ، ما : رحمة اللّه علیه . ما، مو: اندرین طریقت.
١٦ - مو :تصانیف اظهر . ما، مو: شانی عظیم داشت و ابتدای عبارات . ۱۷ - ما، مو : خود را اندرین عبارت .
۱۸ - ما، مو : گروه اندرین بیارم ، ما ، مذهب این . ۱۹ - مو : از دو عبارت متداول.

اَلْکَلامُ فِی الفَناءِ وَالْبَقاء :

قوله - تعالی - : « ما عِنْدَکُم یَنْفَدُ ، وَ ما عِنْدَ اللّه باقٍ . » وَ قَولَهُ - تَعالی - : « کُلُّ مَنْ عَلَیْها فانٍ وَ یَبْقی وَجْهُ رَبِکَ ذُوالجَلالِ وَالأکْرام . » بدان که فَنا و بَقا بر زَبانِ عِلْم ، به مَعْنی دیگر بُوَد ، و بر زبانِ حال ، به مَعْنی دیگر . و ظاهریان ۵ اندر هیچ عبارت از عبارات ، مُتحیّرتر از آن نیند که اندر این عبارت . پس بَقا بر زبان عِلْم و مقتضای لُغَت بر سه گونه باشد :یکی بقایی که طَرَف اوّلِ وی اندر فنا است ، و طَرَفِ آخر وی هم اندر فنا . چون این جهان که ابتدا نَبُوَد ، و در انتها نباشد ، و اندر وَقت هست . و دیگر بقایی که هرگز نَبود و بوده گشت ، و هرگز فانی نشود ، و آن بهشت است و دوزخ و آن جَهان و اَهْلِ آن . و سدیگر بقایی که هرگز نَبود که نَبود ، و هرگز نباشد که نباشد ، و ۱۰ آن بقای حقّ است و صِفاتِ وی - { ژ ۳۱۱ } جَلَّ جَلالُهُ لَمْ یَزَل { ما ۳۳۳ } ولا یزال - . وی با صفاتش قدیم است . و مُراد از بقای وی ، دَوام وُجُود وی است - تَعالَی اللّهُ عَمّا یَقُولُ الظّالِمُونَ - . کس را اندر اوصاف وی ، با وی مُشارکَت نیست .

پس عِلْم فنا آن بُوَد که بدانی که دُنیا فانی است . و عِلْم بقا آن که ، بدانی که عُقْبی باقی است ، لقوله - تَعالی - : « وَالآخِرَةُ خَیْرٌ وَأَبَقی . » اینجا « اَبْقی » بر وَجْهِ مُبالَغَت ۱۵ گفت . از آن که بقای عُمر آن جهان اندر فنا نباشد . اَمّا بَقای حال و فنای آن ، آن بُوَد که چون جَهْل {مو ۳۸۱} فانی شود ، لامُحالةَ عِلْم باقی مانَد،و مَعْصِیَت فانی شود ، طاعت

---

۱ - مو : فی الرّجاء و الفناء. ۲ - ما، مو : خدای عزّ و جلّ گفت ما ، مو : و جای دیگر میگوید.

۳و٤ - ما : به زبان مو : به زبان علم به معنی و بزبان حال بمعنی دیگر . ما، مو : و ظاهر آنست که اینطایفه اندر .

۵ - ما : این طایفه متحیّرتر . ٦ - مو : بر سه گونه است . ٦ - ما هم اندر فنا است .

۷ - ما ، مو : این جهان که او را ابتدا نبود و انتها نباشد و اندر وقت باقی است .

۸ - ما : هرگز نبوده . ۹ - ما : و اهل آن جهان و دیگر بقایی که هرگز نبود نبود.

۱۱ - ما ، مو : این آیه را ندارد . ما : و کس را .

۱۳ - ما، مو : و علم بقا آن بُوَد که بدانی .

١٤ - ما، مو : چنان که خدای عزّ و جلّ گفت . مو : اینجا بر وجه مبالغت.

۱۵ - ما، مو : از آنچه بقای عمر آن جهان را فنا نباشد امّا فنای حال و بقای آن بود . که .

۱٦ - ما، مو : لامحال علم باقی شود و چون .

باقی ماند . چون بنده علْم و طاعت خود را حاصل گردانید . و نیز غَفْلَت فانی شود به بَقای ذکْر .یعنی بنده چون به حقّ عالِم گردد ، و به علْمِ وی باقی شود ، از جَهْل بدو فانی شود . و چون از غَفْلَت فانی شود ، به ذکْرِ وی باقی شود . و این اِسْقاطِ اَوصافِ مذموم باشد به قیام اوصافِ محْمود .

۵ 　امّا خَواصِّ اَهْلِ این قصّه را ، بدین عبارت نه این باید که یاد کردیم و اشارَتِ ایشان اندر این اصل به علْم و حال نیست . و ایشان فنا وَ بقا را در دَرَجهٔ کَمالِ اَهْلِ ولایت استعمال نکنند . آنان که از رَنْجِ مُجاهَدَت رَسْته باشند ، و از بَنْدِ مَقامات و تغیّرِ احوال جسته ، و طَلَب اندر یافت برسیده ، وهمه دیدنی ها به دیده بدیده ، و همه شنیدنی ها به گوش بشنیده ، و همه دانستنی ها ، دل بدانسته ، و همه یافتنی ها ، سر بیافته ، و اندر یافتِ آن ، آفتِ یافت آن بدیده ، و روی از جمله بگردانیده ، و قصد اندر مُراد فانی ۱۰ شده .و راه برسیده ،دعوی ساقط شده ، و از معنی منقطع گشته ، و کرامات حجاب شده ، مقامات { ژ ۳۱۳ } غاشیه گشته . اَحوال لباسِ آفت پوشیده . در عَیْنِ مُراد از مُراد بی مُراد مانده . مَشْرَب از کُلّ ساقط ببوده . اُنْس با { ما ۳۳۴ } مُسْتَأنسات هَدَر گشته . لِقَوله - تَعالی - « لِیَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَیِّنَةٍ وَیَحْیَی مَنْ حَیَّ عَنْ بَیِّنَةٍ . »

۱۵ 　و اندر این مَعْنی من می گویم :

فَنِیَتْ فَنائی بِفِقْدِ هَوائی 　　فَصارَ هَوائی فی الاُمُورِ هَواك

---

۱ - باقی شد و چون بنده علم طاعت خود را حاصل کند و غفلت .

۲ - ما ، مو : یعنی چون بنده بحقّ عالم شود . ما ، مو : از جهل بوی فانی .

۵ - ما : نهایت باشد بیانی باید که ، مو : مُراد نه این باشد که .

۵و۶ - مو : و اشارت اندرین .

۶ - ما ، مو : بقا را بجز اندر درجهٔ کمال . ۷ - مو : ولایت او استعمال نکنند آنان از رنج.

۸ و ۹ - ما ، مو : دیدنی ها دیده بدیده و شنیدنی ها گوش شنیده و همه دانستنیها دل .

۹و۱۰ - ما ، مو : یافتنی های بیافته اندر یافت آن آفت یافت خود بدیده. ۱۰ - قصد اندر مراد.

۱۱ - ما ، مو : از دعوی بیزاد شده از معنی منقطع شده کرامات .

۱۲ - ما ، مو : مقامات معاینه شده (مو : عیان).

۱۳ - ما ، مو : بی مُراد شده ، ما ، مو : ساقط شده انس با مؤانسات هدر شده .

۱٤ - ما ، مو : تعالی که گفت . ۱۵ - ما : من گویم .

۱٦ - ژ : ما ، مو : فناء فنائی 　ما : فی الامور هواکا .

« فَإذا فَنِی الْعَبْدُ عَنْ اَوْصافه ، اَدْرَکَ الْبَقاءَ بتمامه » { مو ۳۸۲ } : « چون بنده اندرحالت وجود اوصاف از آفت اوصاف، فانی شد ، به بَقای مُراد اندر فنای مُراد باقی شد . » تا قُرب و بُعْدَش نباشد ، و وحشت و اُنْسَش نماند . صَحْو و سُکْر و فراق و وصال نبود . طَمس و اِصْطِلام نه ، و اَسْما و اَعْلام نه ، سمات و ارقام نه . اندر این معنی یکی از ۵ مشایخ – رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ – گوید ، شعر :

وَ طاحَ مَقامی وَ الرُّسُومُ کلاهُما فَلَسْتُ اَری فی الْوَقْت قُرْباً وَ لا بُعداً
فَنَیْتَ به عَنّی فَبانَ لِی الهُدی فَهذا ظُهورُ الحَقّ عِنْدَ الفَناءِ قَصْداً

فی الجمله فنا از چیزی جز به رؤیت آفتِ آن ، و نَفْیِ ارادتِ آن دُرست نیاید ، که هر که را صورت بسته است که فنا از چیزی به حجاب آن چیز دُرست آید ، بر خطا است ، نه چنان ۱۰ که آدمی چون چیزی را دوست دارد ، گوید که : « من بدان باقی ام . » و تا چیزی دشمن دارد ، گوید : « مَن از آن فانی ام . » که این هر دو صفت طالب است . و اندر فنا مَحبّت و عَداوت نیست . و اندر بقا رؤیت تفرقه نی . و گروهی را اندر این مَعْنی غَلَطی افتاده است و می پندارند که این فنا ، به مَعْنی فقد ذات و نیست گشتنِ شخص است . و این بقا ، آن که بقای حقّ به بنده پیوندد . و این هر دو محال است .

۱۵ و اندر هندوستان ، مَردی دیدم که مُدّعی بود { ژ ۳۱٤ } به تفسیر و تذکیر و عِلْم ، که با من اندر این عِلْم مُناظَره کرد . چون نگاه کردم ، وی خود می فنا را نشناخت ، و بقاراهم می نَدانست، و قدیم را از مُحْدَث { ما ۳٤۵} فرق نمی توانست کرد . { مو ۳۸۳ } و از جهّالِ این طایفه بسیارند که فنای کلّیّت می روا دارند . و این مُکابَرهٔ عیان بُود که هرگز فنای اجزای طینَتی و انقطاع روا نباشد .

---

۲ – ما، مو : باقی شود . ۳ – ما، مو : و وحشت و اُنْس نه . ما، مو : فراق و وصل نه .
٤ – مو : اعلام سمات . ٤و۵ – ما، مو : و اندرین معنی یکی گوید از مشایخ رحمة الله علیه شعر :
۷ – ما : عنّی فباذ فی الهدی ، فهو ... ۸ – ما ، مو: و در جمله فنا ما : و نفی آن ارادت درست .
۹ – ما، مو : از چیزی جز بحجاب . ۱۰ – ما، مو : که چون آدمی چیزی را مو : و یا چیزی دشمن .
۱۱ – ما، مو : گوید که . ۱۲ – ما، مو : رؤیت جمع و تفرقه نه . ۱۳ – ما، مو : و پندارند که ما، مو : و بقا آن که بقای حقّ. ۱٦ – ما، مو : با من اندر علم مناظره کرد ما، مو : خود فنا را نمی شناخت .
۱۷ – ما، مو : و بقا را نمی دانست ، ما ، مو : فرق نمی دانست کردن . ۱۸ – ما، مو : روا می دارند .
۱۹ – ما، مو : و انقطاع آن روا نباشد.

پس مر این مُخْطیان و جَهَله را گوییم که :« بدین فنا چه می خواهید ؟» اگر گویند : « فنایِ عَیْنِ مَحال بُوَد . » و اگر گویند : « فنای وَصْف روا بُوَد . » فنای صِفَتی به بَقای صِفَتی دیگر ، که حوالهٔ هر دو صِفَت به بنده باشد . و مَحال باشد که کسی به صِفتِ غیری قایم باشد .

۵ و مَذْهَبِ نسطوریان از رُومیان و نَصاری آن است که گویند : « مَرْیَم به مُجاهَدَت از کُلِّ اوصافِ ناسوت فانی شد ، و بقای لاهوت بدو پیوست . و وی بدان بقا یافت ، تا باقی شد ، به بقایِ اله . و عیسی نتیجهٔ آن بود . و اَصْلِ ترکیبِ عیسی نه از مایهٔ اِنسانیّت بُود ، که بقای وی ، به تحقیق بقای اِلهیّت بُود . پس وی و مادَرَش و خُداوند ، هر سه باقیات اند به یك بَقا ، که آن قدیم است ، و صِفَتِ حَقّ است . این جمله مُوافق است مر قَوْلِ حَشْویان را که از مُجَسِّمه و مُشَبِّهه اند ، که ذاتِ خداوند را مَحَلِّ حَوادِث گویند . و مر قدیم را صفتِ مُحْدَث روا دارند . ۱۰

گوییم با جمله که : چه مُحْدَث مَحَلِّ قَدیم بُوَد ، و چه قدیم مَحَلِّ مُحْدَث . و چه قدیم را وَصْفی مُحْدَث بُوَد ، و چه مُحْدَث را وصفی قدیم . و جَوازِ این مَذْهَب دَهر باشد . و دَلیلِ حَدَثِ عالَم را باطِل گرداند . و صُنْعِ صانِع را یا قدیم باید گفت ، و یا هر دو را مُحْدَث به اِمْتزاجِ مَخْلوق با نا مَخْلوق . وَ حُلولِ { ژ ۳۱۵ } نا مَخْلوق به مَخْلوق . { مو :۳۸٤ } ۱۵ و این خُسْران مر ایشان را بسنده باشد ، که چون قدیم را مَحَلِّ حَوادِث گویند ، و یا حادث را مَحَلِّ قدیم ، یا صُنْع و صانِع را قدیم ، و چون بُرهان ضَرورَت گردد ، مُحْدَثِ صُنْع { ما ۳۳٦ } صانِع شان را ، مُحْدَث باید گفت ، که مَحَلِّ چیز ، چون عَیْنِ چیز بُوَد .چون مَحَلّ ، مُحْدَث بُوَد ، باید تا حال هم مُحْدَث باشد . پس این جُمْله را یا لازم آید ، که مُحْدَث را قدیم گویند ، یا قدیم را مُحْدَث . و این هر دو ضَلالت بُود . ۲۰

۱- ما، مو: مر این مخطیان جهله را گویم که . ۲-ما، مو: روا داریم فنای . ۳- مو : صفت بنده باشد. مو : به صفت غیر .
۵- ما، مو: گویند که مریم رضی اللّه عنها . ٦- ما، مو: اوصاف ناسوتی . ما، مو: و بقای لاهوتی .
۷- مو: بقاء اللّه عیسی ما، مو : عیسی صلوات اللّه علیه . ۸- ما، مو: وی تحقیق بقای الهیّت . ما، مو: هر سه باقیان اند .
۹- ما، مو : و این جمله . ۱۰- ما، مو : از مجسّمه و مشبّهه که .
۱۲- ما ، مو : گویم با این (ما : باین) جمله . ۱۳-ما، مو : وصف محدث بود چه محدث را وصف و جواز این .
۱٤- ما، مو: باطل کند و مصنوع صانع را قدیم . ۱۵- مو : با مخلوق و این .
۱٦- ما، مو: بسنده است که . ۱۷- ما ، مو : قدیم باید گفت چون به برهان ما، مو : محدثی پس صنع .
۱۸- ما، مو: و صانع را نیز محدث باید گفت که محلّ چیزی چون عین چیزی بود.
۱۹- ما، مو : باید که حال هم . ما، مو : پس بدین جمله یا لازم آید.

و فی الجمله هر چیزی که به چیزی مَوْصُول و مَقْرُون و مُتَّحَد و مُمْتَزَج بُوَد ، حُکْم هر دو چیز ، چون یکی بُوَد . پس بَقای ما صِفَت ما است ، و فنای ما صِفَت ما . و اندر تَخْصیصِ اَوْصاف ، ما را فنای ما ، چون بَقای ما بُود . و بَقای ما چون فَنای ما . پس فَنا وَصْفی بُود به بَقای وَصْفی دیگر .

۵ و باز اگر کسی عبارت از فنا کند ، که بَقا را بدو تَعَلُّق نباشد ، روا بُوَد . و اگر از بقایی که فَنا را بدو تَعَلُّق نه ، هم روا بُوَد ، که مُراد از آن فنا ذکرِ غَیْر بُوَد ، و بَقا ذکرِ حقّ . « مَنْ فَنی مِنَ الْمُراد بَقِیَ بالْمُراد . » : « هر که از مُرادِ خود فانی شود ، به مُرادِ حقّ باقی شود . » از آن چه مُرادِ تو فانی است ، و مُرادِ حقّ باقی . چون قایم به مُرادِ خود باشی ، مُراد تو فانی شود . قیامَت به فنا بُوَد . و باز چون مُتَصرِّف مُراد حقّ باشی ، مُراد حقّ باقی بُوَد ، قیامَت به بقا بُوَد . و مِثال این چنان بُوَد که هر چه اندر سُلْطانِ ۱۰ آتش افتد ، به قَهْرِ وی ، به صِفَتِ وی گردد . چون سُلْطانِ آتش ، وَصْفِ شَیْ‌ء را اندر شَیْ‌ء { مو ۳۸۵ } مُبَدّل می گرداند ، سُلْطان ارادت حقّ از سُلْطانِ آتش اَوْلی تر . امّا این تصرّف آتش اندر وَصْفِ آهَن است . و عَیْنِ همان است . هرگز آهن ، آتش نگردد . وَ اللّهُ اَعْلَمُ .

فَصْل : مَشایخ را – رَضِیَ اللّهُ عَنْهُمْ – اندر این مَعْنی هر یکی لَطیفه یی است به ۱۵ رَمْز . اَبُو سَعید خَرّاز گوید – رَضِیَ اللّهُ عَنْهُم – که صاحبِ مذهب است که – : « اَلْفَناءُ فَناءُ العَبْد عَنْ رُؤْیَة الْعُبُودیّة ، وَ البَقاءُ بَقاءُ الْعَبْد بِشاهد الإلهیّة . » : « فنا ، { ما ۳۳۷ } فَنای بَنْده باشد از رؤیت بَنْدگی ، و بقا ، بقای بنده باشد ، به شاهدِ الهی . » یعنی اندر کردارِ بندگی آفَت بُوَد . و بَنْده به حقیقت بندگی آنگاه رسد که او را به

---

۱ – ما، مو : و در جمله هرچیزی ما : و حکم هر دو . ۳ – ما، مو: اوصاف ما فنای ما .، ما، مو : مارا بقای ما چون فنای ما بُود. ۳و٤ – ما، مو : پس فنا و صفت بُود به بقای و صفت دیگر .

۵ – ما، مو : باز اگر ما، مو : هم روا بُود که .

۵و٦ – ما : از « و اگر » تا « روا بود » ندارد. ٦ – ما، مو: که مراد از آن فنا ، فنای ذکر غیر بود و بقا ، بقای ذکر حقّ.

۸ – مو : باقی شد و از . ۸و۹ – مو: از « چون قایم » تا « به فنا بُود» ندارد. ۹ – ما : و قیامت به فنا ما : و چون باز مراد حقّ باشی . ۱۱ – ما، مو : پس چون سلطان . ۱۲ – ما، مو : مبدّل می کند ، مو : این تصرّف اندر وصف. ۱۳ – ما ، مو : و لیکن غیر همان است که هرگز . ما : بالصّواب. ١٤ – ما، مو : و مشایخ رحمة اللّه علیهم هر یکی را اندرین لطیفه ای .

۱۵ – ما، مو : رمزی است لطیف ، مو: خرّازی گوید رحمة اللّه علیه ، ما: که صاحب مذهب است گوید.

١٦ – ما، مو : فناء للعبد ، مو : بمشاهدة الإلهیّة فناء . ۱۷ – مو : بندگی دیدن و بقا، ما: بمشاهدة الهی .

۱۸ – مو: و از کردار دیدن بندگی .

کردارِ خود دیدارنَباشد . و از دیدِ فِعْلِ خود فانی گردد . و به دیدِ فَضْلِ خُداوند – تعالی – باقی ، تا نسبتِ مُعامَلَتش جُمْله به حقّ باشد . نه به خود ، که آن به بنده مَقْرون بُود ، از فعْلِ وی به جمله ناقِص بُوَد. و آن چه از حقّ – تَعالی– بدو مَوْصُول بُود ، جُمله کامِل بُود . پس چون بنده از مُتعلّقاتِ خود فانی شود ، به جَمالِ الهیّت باقی گردد .

۵ و اَبُو یَعْقُوبِ نَهْرجوری گوید – رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه – : صِحَّةُ العُبُودِیَّةِ فِی الْفَناءِ وَ البَقاءِ . » : « صِحّتِ بندگی کردن اندر فنا و بَقا است . » ازآن چه تا بنده از کُلِّ نَصیبِ خود تبرّا نکند ، شایستهٔ خدمت به اِخْلاص نگردد . پس تبرّاً از نصیبِ آدمیّت فنا بُوَد . و اِخْلاص اندر عُبُودیّت بقا .

ابراهیم بن شیبان گوید – رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه – : « عِلْمُ الفَناءِ وَ الْبَقاءِ { مو ۳۸٤ } ۱۰ یَدُورُ عَلی اِخْلاصِ الوَحْدانیَّةِ وَ صِحَّةِ الْعُبُودِیَّةِ ، وَ ما کانَ غَیْرُ هذا ، فَهُوَ المَغالِیطِ وَ الزَّنْدَقَةُ . » قاعدهٔ عِلْمِ فَنا وَ بقا بر اخلاص وحدانیّت است . یعنی چون بنده به وحدانیّتِ حقّ مُقِرّ آید ، خودْ را مَغْلُوب و مَقْهُورِ حُکْمِ حقّ بیند . و مغلوب اندر غَلَبَهٔ غالب فانی بُوَد . و چون فنای وی بر وی دُرُسْت گردد ، به عَجْزِ خود اقرار کند ، و جُز بندگی او چاره یی نبیند ، و چنگ اندر درگاهِ رضا زَنَد. و هر که فَنا وَ بقا را به جُز این عبارتی کُنَد ، ۱۵ یعنی عبارتی که فنا را فَنای عَیْن دانَد ، وَ بقا را بقای عَیْن ، زَنْدَقه باشد ، و مَذْهَبِ نَصاری . چنان که پیش از این رفْت .

---

۱ – ما : و از دیدن فعل خود . ما ، مو : و بدیدن فعل خداوند باقی .
۲ – ما ، مو : جمله به حقّ تعالی باشد. ما : آن چه به بنده مقرون بود از افعال وی .
۳ – مو : موصول بدو بُوَد. ٤ – ما ، مو : و به جمال حقّ باقی شود .
۵ – ما ، مو : رحمة اللّه علیه گوید که .
٦ – ما : و البقا است .
۷ – مو : خدمت با اخلاص .
۹ – ما ، مو : و ابراهیم بن شیبانی گوید رضی اللّه عنه .
۱۰ – ما ، مو : اخلاص و الارض الوحدانیة .
۱۱ – ما : بر اخلاص و وحدانیّت است .
۱۲ – ما ، مو : و مغلوب غالب اندر غلبه فانی بود .
۱۳ – ما ، مو : و به عجز خود اقرار کند و به جز مو : به بیند .
۱٤ – مو : اندر حلقهٔ درگاه رضا . ۱۵ – ما ، مو : بقای حقّ زندقه و مذهب .

و من می گویم که- عَلیّ بن عُثْمان الجُلاّبی ام - رَضِیَ اللّهُ تعالی عَنْهُ - که : { ما ۳۳۸ } « جملهٔ اَقاویل از روی معنی به یکدیگر نزدیك است . اگرچه به عبارت مُختَلفند . و حقیقت این جُمله آن است که فنا مر { ژ ٤۱۷ } بنده را از هَستی خود ، با رؤیَتِ جَلال حَقّ و کَشْفِ عَظَمَتِ وی بُوَد ، تا اندر غَلَبهٔ جَلالش ، دُنْیا و عُقْبی فراموش
۵ کند.و اَحْوال و مَقام اندر نَظَرِ هِمّتش حَقیر نُماید. کرامات اندر روزگارش مُتَلاشی شود . از عَقْل و نَفْس فانی گردد و از فنا نیز فانی شود . اندر عَیْنِ آن فَنا ، زبانش به حقّ ناطق گردد ، و تن خاشع و خاضع . چنان که اندر ابتدای اِخراجِ ذُرِّیّت از پُشت آدم - عَلَیْهِ السّلام - بی ترکیب آفات اَنْدر حالِ { مو ۳۸٦ } عَهْدِ عُبودیّت . » و یکی گوید از مَشایخ -رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - اندر این مَعْنی - شعر :
۱۰
لا کُنْتَ اِنْ کُنْتَ اَدْری کَیْفَ السَّبیلُ اَلیکا اَفْنَیْتَنی عَنْ جمیعی فَصِرْتُ اَبْکی عَلَیْکا

و دیگری گوید - رَضِیَ اللّه عَنْهُ - شعر:

فَفی فَنائی ، فَنا فَنائی وَ فی فَنائی وَجَدْتُ اَنْتَ
مَحَوْتُ اسْمی وَ رَسْمَ جِسْمی سَئَلْتُ عَنّی فَقُلْتُ اَنْتَ

این است اَحْکامِ فَنا و بَقا ، اندر بابِ فَقْر و بابِ تَصَوُّف ، طَرَفی بیا ورده ام . و
۱۵ هر جا که اندر این کتاب از فَنا و بَقا عِبارَت کنم . مُراد این باشد .

---

۱ - مو : و من که علیّ ... می گویم که ژ : صاحب کتاب گوید رح که .
۲ - مو : این جمله . ۲و۳ - ما ، مو : و اگرچه بقا به عبارت مخالفست .
۳و٤ - ما، مو : آن بُوَد که فنا مر بنده را رؤیت جلال حقّ و عظمت کشف وی بود بر دل تا اندر غلبهٔ جلال او .
٤و۵ - ما : فراموش گردد. ٤ - ما، مو : و نمودار کرامت اندر .
٦ - ما ، مو : و از عقل و نفس فانی شود و از فنا فانی شود و اندر عین آن فنای فنا .
۷ - ما ، مو : و دل و تن خاشع و خاضع گردد چنانکه .
۹ - ما : مشایخ رحمة اللّه علیه اندر . ژ : « شعر» ندارد.
۱۰ - ما، مو : لکنت اذان ما : اَبْکا عَلَیْکا.
۱۱ - ما : و دیگری گوید رحمة اللّه علیه .
۱۲و۱۳ - ما : وجدت انتا ... فقلت انتا ما ، سالت عنّی
مو : انت محوت اسمی و رسمی و جسمی سالت عنّی فقلت انتا

این است قانونِ مَذْهَبِ خَرّازیان ، و اَصْل آن پیر بزرگوار نیکو روزگار . و این نیکو اصلی است ، و فَصْلی که دَلیل وَصْل باشد ، بر اَصْل باشد . و اندر جَرَیانِ کَلامِ این طایفه ، این عبارت مَشْهور است . وَ اللّهُ اَعْلَمُ بِالصَّوابِ وَ اِلَیْهِ الْمَرْجِعُ وَ الْمَآبِ .

{۹ - اَلْخَفیفِیَّةُ (خَفیفیان) }

۵　و اَمّا الخَفیفیّة : خفیفیان تَولّی به ابی عَبداللّه مُحَمّد بن خَفیف الشّیرازی کنند . و وی از کُبَرای سادات این طایفه بوده است ، و از عزیزان وقت - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ وَ عَنْ جَمیعِ اَسْلافِهِمْ -.و { ژ۳۱۸ } عالِم به عُلومِ ظاهری و باطنی ، وی را تصانیف مَعْروف است اندر فُنونِ عِلْم { ما ۳۳۹ } این طریقت . وَ مناقِبَش اَشْهَر از آن است که کُلّیَتِ آن اِحْصا توان کرد. و فی الجمله مردی عزیز روزگار و عزیز نَفْس بود، و مُعْرِض از شَهَواتِ ۱۰ نفسانی .

و شنیدم که چهار صد نکاح کرده بود ! و آن از آن بُود که وی از اَبْنای مُلوك بُود . و چون توبه کرد ، { مو ۳۸۸ }مَرْدَم شیراز بدو تَقَرُّب بسیار کردندی . و چون حالش بزرگ شد ، بَنات مُلوكِ و رُؤَسا مر تَبَرُّك را خواستندی که با وی عقد کنند . و وی قبول کردی ، و قَبْلَ الدُّخول طَلاق دادی . امّا چهل زنِ بیگانه . پراکنده اندر عُمْرِ وی ، دوگان و سه گان ۱۵ خادمانِ فراش وی بودند . و یکی را از ایشان با وی ، چهل سال صُحْبت بوده بود . و آن دُخْتَر وزیری بود .

---

۱ - ما ، مو : این است اصل مذهب خرّازیان و همه روزگار آن پیر نیکو پیروان.
۱و۲ - ما، مو : و این اصلی و فصلی که دلیل ما ، مو : نه بی اصل باشد.
۳ - ما، مو : « از « بالصّواب » تا و « المآب» ندارد. ۵ - ژ : « الشّیرازی» ندارد. ما : کنند رحمة اللّه علیه ، مو : رضی اللّه علیه . ٦و۷ - ما ، مو : این طایفه بود و عزیز وقت خویش و عالم بعلوم ظاهر و باطن و وی را تصانیف بسیار معروف و مشهور است . ۸ - ما ، مو : آرا احصا.
۹ - ما، مو : و در جمله مرد عزیز روزگار و عفیف نفس و معرض از متابعت شهوات .
۱۰ - مو : و شنیده ام که ما، مو : ملوك بوده . ۱۱ - ما، مو : تقرّب عظیم کردند.
۱۲ - ما، مو : خواستند که بوی عقد کنند و وی آن کردی . ۱۳ - ژ : چهل زن پراکنده .
۱٤ - مو : و یکی از ایشان را ما : صحبت بود .

شنیدم از شَیخ اَبُو الحَسَن عَلی بَکرانِ الشّیرازی - رَحمَةُ اللّه عَلَیه - که روزی از زنانی که به حُکم وی بوده بودند ، هر یك از وی حکایتی می کردند . جمله مُتَّفِق شُدند که ایشان شیخ را اندر خَلوَت . به حُکم اسبابِ شَهوَت هرگز ندیده بودند . وَسواسی اندر دلِ هر یكَ پدیدار آمد . و مُتَعَجّب شُدند . و پیش از آن هر یك پنداشته بودند که او بدان ۵ مخصوص است . گفتند : « از سِرّ صُحبَت وی ، به جُز دختر وزیر خَبَر ندارد ، که سال ها است تا اندر صُحبَتِ وی است . و دوسترینِ زنان بروی او است . دو کس را از میانِ خود اختیار کردند و بدو فرستادند ، که شَیخ را با تو اِنبساطِ بیشتر بوده است . باید که ما را از سِرّ صُحبَتِ وی آگاه کُنی . » گفت : « چون شَیخ مرا اندر حُکم خود آورد ، کسی بیامد که شَیخ اِمشَب به خانهٔ تو خواهد آمد . مَن { ژ ۳۱۹ } طبخ های خوب بساختم ، و ۱۰ مر زینت و زیبِ خود را تکلّف کردم .{ مو ۳۸۹ } چون بیامد ، طعامی بیاوردند ، و مرا { ما . ۳٤ } بخواندند . زمانی اندر من نگریست . و زمانی اندر طعام . آنگاه دست من بگرفت ، و به آستینِ خود اندر کشید . از سینهٔ وی تا ناف ، پانزده عَقْده افتاده بود . » گفت : « ای دختر وزیر ! بپرس که این چه عُقْده ها است . » بپرسیدمش . گفت : « این همه لَهَب و شدّت صبر است ، که گره بسته است ، که از چنین روی و از چنین طعام صبر ۱۵ کرده ام . » این بگفت و برخاست. بیشترینِ گُستاخی های وی با من این بوده است. »

و طراز مَذْهَبِ وی اندر تَصَوّف ، غَیْبَت و حضور است . و عبارت از آن کنند . و من به مِقدارِ قَوّتِ بَیان آن را بیارَم . اِنشاءَ اللّهُ العَزیز .

---

۱ - ما ، مو : و شنیدم ما ، مو : علیّ بن بکران رضی اللّه عنه که .

۲ - ما ، مو: که در حکم وی بودند گروهی مجتمع بودند و هر یکی از ما ، مو : جمله بر آن متّفق. ۳ - مو : و وسواسی .

٤ - مو : و پیش از آن که هر یك. ۵و ٦ - ما ، مو : سالها است اندر صحبت. ٦ - مو: دو کس را از آن مجلس اختیار.

۷ - مو : باید تا ما را از سِرّ. ۸ - ما : آگاه کن وی گفت که چون ما : حکم خود کرد .

۹ - ما ، مو: وی امشب ما ، مو : خوردنیهای خوب ساختم . ۱۰ - ما ، مو : و طعام بیاوردند .

۱۱ - ما ، مو : بخواند زمانی اندر من می نگریست و زمانی اندر آن طعام .

۱۲ - ما ، مو : خود اندر آورد و از سینهٔ وی تا ناف اندرون شکم پانزده عقده بر افتاده بود .

۱۲و۱۳ - مو : از « گفت » تا « است » ندارد . ۱۳ - ما ، مو: تعب و شدّت . ١٤ - مو: بسته است از چنین روی .

۱۵ - مو : با من بیشترین گستاخی های وی .

۱٦ - ما ، مو : و طرز مذهب وی اندر مذهب تصوّف ، ما ، مو : و از آن عبارت کند .

۱۷ - ما ، مو : به مقدار امکان مر آنرا بیان کنم انشاء اللّه عزّ و جلّ.

اَلْکَلامُ فیِ الْغَیْبَةِ وَ الْحُضُورِ :

این عبارت هایی است که طَرْدِشان چون عَکْسِ بُوَد اندر عَیْن ، مَعْنی مقصود آنگاه مُتَضادّ نَمایَد . و مُسْتَعْمَل است و مُتَداوِل اندر میانِ اربابِ لسان و اَهْل مَعْنی . پس مُراد از حَضُورِ دل بُوَد به دلالتِ یقین . تا حُکْمِ غَیْبی ، وی را چون حُکْمِ عَیْنی گردد . و مراد از ۵ غَیْبَت ، غَیْبَتِ دل بُوَد از دون حَقّ ، تا حدّی که از خود غایب شود ، تا به غَیْبَتِ خود ، از خود به خود نَظاره نکند . وَ علامَتِ این اعْراض بُوَد از حُکْمِ رُسُوم . چنان که از حرام ، نَبی مَعْصُوم باشد . پس غَیْبَت از خود ، حَضُور به حَقّ آمَد . و حَضُور به حَقّ ، غَیْبَت از خود چنان که هر که از خود غایب ، به حقّ ، حاضر . و هر که به حَقّ حاضر ، از خود غایب بُوَد . { مو . ۳۹ } پس مالكِ دل خُداوند است - عَزَّ وَ جلَّ - . چون جَذْبَتی از ۱۰ جَذَباتِ { ژ . ۳۲ } حقّ - جَلَّ جَلالُهُ - مر دلِ طالب را مَقْهُور گردانید . غَیْبَت به نزدیك وی ، چون حَضُور گردانید . و شرکَت و قِسْمَت برخاست . و اضافت به خود مُنْقَطِع شد . چنان که یکی گوید از مَشایخ - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - شِعْر :

وَلی فُؤادٌ وَ اَنْتَ مالِکُهُ بِلا شَریكٍ فَکَیْفَ یَنْقَسِمُ ! ؟

چون دل را ، جز وی مالك نباشد ، اگر غایب دارد ، یا حاضِر ، اندر تَصَرُّفِ وی باشد .

۱۵ و اندر حُکْمِ نَظَر به عَیْن جمله بُرهانِ رَوِش اَحْباب این است . امّا چون فَرْق افتد مَشایخ را - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُم - اندر این سخن است .

---

۲ - ما ، مو : و این عبارت . ما ، مو : مقصود بمعنی . ۳ - مو : متضادّ نماند . مو: ارباب اللّسان .

٤ - مو : یعنی دل بود بدلالت عینی تا ، ژ ما ، مو: و را چون حکم حضور گردد .

۵ - ما : تا بحدّی که از خود ما ، مو : و از غیبت خود غایب شود .

۷ - ما : معصوم باشند . ما ، مو : حضور حقّ بود و به حضور .

۷و۸ - ما ، مو : از خود غایب بُوَد بحقّ حاضر بود و هر که بحقّ حاضر بود .

۹ - ما ، مو : خداوند است چون از جذبتی .

۱۰ - ما ، مو : حقّ عزّ و جلّ (مو : عزّ و علا) . ما : غیبت دل به نزدیك .

۱۱ - ما ،مو : حضور گشت . ۱۱و۱۲ - ما: چنانکه گوید از مشایخ رضی اللّه عنهم .

۱٤ - ما : جز او مالك ، ما ، مو : یا حاضر دارد. ۱۵ - مو : برهان روشن احباب.

۱۵و ۱٦ - ما ، مو : مشایخ رحمة اللّه علیهم.

گروهی حضور را مقدّم دارند بر غیبت . و گروهی غیبت را بر حضور . چنان که اندر سُکر و صحو بیان کردیم . امّا صحو و سُکر بر بقیّتِ اوصاف نشان کُند . و غیبت و حضور بر فنای اوصاف . پس این اعزّ آن بوَد اندر تحقیق . و آنان که غیبت را مقدّم دارند بر حضور : ابن عطا است ، و حسین بن منصور ، و ابوبکر شبلی ، و بُندار بن الحسین ، ۵ و ابو حمزهٔ بغدادی ، و سمنون المحبّ - رضیَ اللّهُ عنهم -.

و جماعتی از عراقیان گویند که حجابِ اعظَم اندر راه حقّ تویی . چون تو از تو غایب شد ، آفاتِ هستیِ تو ، اندرتو فانی شد . و قاعدهٔ روزگار بگشت . مقامات مریدان جمله حجابِ تو شد . و احوالِ طالبان ، جمله آفت گاه تو گشت . اسرار زنّار شد . مثبّتات { مو ۳۹۱ } اندر همّتِ خوار شد . چشم از خود و از غیر فرو دوخته شد . ۱۰ اوصاف بشریّت اندر مقرّ خود به شعلهٔ قربت سوخته شد . و صورت این چنان باشد که خداوند - تعالی - در حال غیبت تو مر ترا از پشتِ آدم بیرون آورد ، و کلام عزیز خود ، مر ترا بشنوانید ، و به خلعت توحید ، و لباس مشاهدت مخصوص گردانید . تا از خود غایب بودی ، به حقّ حاضر بودی بی حجاب . چون به صفت خود حاضر شدی ، { ژ ۳۲۱ } از قربتِ حقّ غایب شدی . پس هلاك تو اندر حضور تو است . این است معنی قولِ خدای - ۱۵ عزّ و جلّ - : « وَ لَقَدْ { ما ۳٤۲ } جِئْتُمونا فُرادی کَما خَلَقْنا کُمْ » .

و باز حارث محاسبی، و جنید، و سهل بن عبدالله، و ابو حفص حدّاد، و ابو حمدون قصّار ، و ابو محمّد جریری ، و حصری ، و صاحب مذهب محمّد بن خفیف - رضیَ اللّهُ عنهم اجمعین- با جماعتی دیگر بر آنند که : «حضور مقدّم غیبت است . » از آن چه همه جمال ها ، اندر حضور بسته است .و غیبت از خود راهی باشد به حقّ . چون

۲- ما، مو : اندر صحو و سُکر بیان کردم . ما ، مو: بر بقاء اوصاف. ۳- مو : این اعزّ از آن بود اندر تحقیق و آنکه که .
٤- مو : آن ابن عطا است . ما ، مو: و ابوبکر و شبلی. ۵- ما، مو : « رضی اللّه عنهم » ندارد. ٦- مو : چون تونی تو از تو . ۷- ما، مو : شدی آفات مثبتات هستی تواند رتو فانی شود قاعدهٔ . ۸- مو : اسرار زبان دثار شد.
۹- ما، مو : همّت خوار شد . مو : فرو دوخته و خسته شد. ۱۰- مو: خداوند در.
۱۱- مو: و کلام عزیز مر ترا شنوایند. ۱۲- مو : و مخصوص گردانید از خود غایب بود. ۱۳- مو : حاضر بی حجاب چون بصفات مو : از قربت غایب شدی . ۱٤- ما، مو : این قول خداوند عزّ و جلّ. ۱۵- ما، مو : خلقنا کم اوّل مرّة .
۱٦- مو : سهیل بن عبداللّه . ۱۷- ما، مو : و ابو محمّد خریری ، ما، مو : رحمة اللّه علیهم اجمعین .
۱۸- ما : با جماعت دیگر . ما، مو : حضور را بر غیبت مقدّم گویند . از آنجا حالها اندر .
۱۹- ما، مو : باشد به حضور حقّ.

پیشگاه آمد، راه ، آفت گردد . پس هر که از خود غایب بُود ، لامَحاله به حقّ حاضر بُوَد . و فایدهٔ غیبت حضور است . غَیبَت بی حضور ، جُنون باشد . و یا غَلَبه و یا مرگ و غفلت باید ،تا مَقصودِ این غَیبَت حضور باشد.و چون مَقصود موجود شد، علّت ساقط شود . چنان که گفته اند ، شعر :

۵ لَیسَ الْغائبُ مَنْ غابَ مِنَ الْبِلاد [مو ۳۹۲] إنَّمَا الْغائبُ مَنْ غابَ مِنَ الْمُراد
وَ لَیْسَ الْحاضِرُ مَنْ لَیس لَهُ مُرادٌ إِنَّما الْحاضِرُ مَنْ لَیسَ لَهُ فُؤادٌ
حَتّی استَقَرَّ فیه الْمُراد

« نه غایب آن بُوَد که از شهر خود غایب بُوَد. غایب آن بُوَد که از کُلّ ارادت غایب بُوَد ، تا ارادتِ حقّ ، ارادتِ وی آید . و نه حاضر آن بُوَد که او را ارادت اَشیا نَبُوَد ، که حاضر آن ۱۰ بُوَد که او را دلِ رَعْنا نَبُوَد . تا اندر آن فِکْرَتِ دُنیا و عُقْبی نَبود . و آرام با هَوا نَبود . و اندر این مَعْنی دو بیت است یکی را از مَشایخ - رَحمَةُ اللّه عَلَیهِم - ، شعر :

مَنْ لَمْ یَکُنْ بِكَ فانِیاً عَنْ نَفْسِه وَعَنِ الْهَوا بِالأُنْسِ وَ الأَحْبابِ
فَکَأَنَّهُ بَیْنَ الْمَراتِبِ واقِفٌ لِمَنالِ حَظٍّ اَوْ لِحُسْنِ مَابِ

{ ژ ۳۲۲} و مَشهور است که یکی از مُریدان ذوالنّون، قَصْدِ با یزید کرد.{ ما ۳۴۳ } ۱۵ چون به دَرِ صومعهٔ وی رسید ، و در بزد .با یزید گفت :« کیستی ؟ و کرا خواهی ؟ » گفت : « با یزید را . » گفت : « بو یزید که باشد ؟ و کجا است ؟ و چه چیز است ؟ و مَن مُدّتی است تا با یزید را جُستَم وَ نَیافتم !» چون آن کس بازگشت، و حال با ذوالنّون بگفت. گفت : « اَخی بُو یَزیدَ ذَهَبَ فی الذّاهِبینَ إِلَی اللّه . »

---

۱ - ما : هر که اندر خود غایب آمد.
۲ - ما، مو : و در غیبت بی حضور جنون چه نور بود باید که تارك غفلت باشد.
۳ - از این غیبت حضور ما، مو : ساقط شد. ٤ - مو : که گفته شعر :
۵ - مو : و انّما الغائب . این پنج مصراع در ژ . و ق . به صورت نثر چاپ شده است و دیگر نسخه ها همه شعر است .
۸ - مو : از شهر و ولایت خود . ۹ - مو : ارادت شیئ (شیی) نبود بلکه حاضر.
۱۰ - ژ: که ورا دل . ما، مو : و آرامش با هوا نه . ۱۱ - مو : رضی اللّه عنهم .
۱۳ - ما، مو : المثال حَظّ اَو الحُسنِ مَآب . ۱٤ - مو : و مشهور است یکی از ، ما، مو : قصد زیارت ابو یزید کرد .
۱۵ - ما، مو : وی آمد در بزد ابویزید گفت .
۱٦ - ما، مو : ابو یزید را گفت ابو یزید که باشد و به کجاست ؟
۱۷ - ما، تا بویزید ، مو: تا ابا یزید را . ۱۸ - ما، مو : وی گفت اَخی ابو یزید ، مو : فی اللّه.

یکی به نزدیکِ جُنَیْد - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - آمَد و گفت : « یك زمان به مَن حاضِر شَو ، تا سخنی چَند با تو بگویم . » جنید گفت : « ای جوان مرد ! تو از مَن چیزی می طَلَبی که از دیر باز من همان می طلبم . سال ها است تا می خواهم که یك نَفَس به حَقّ حاضِر باشم ، می نتوانم . اندر این ساعَت به تو حاضِر چون توانم بود ؟ » { مو ۳۹۳ }

۵ پس اندر غَیْبَت ، وَحْشَتِ حِجاب باشد ، و اندر حُضُور ، راحتِ کشف . و اندر هَمه اَحْوال ، کَشْف نه چون حِجاب باشد . و اندر این معنی شَیْخ اَبُو سعید گوید - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - شعر :

تَقَشَّعَ غَیْمُ الهِجْرِ عَنْ قَمَرِ الحُبِّ و اَسْفَرَ نُورُ الصُّبْحِ عَنْ ظُلْمَةِ الغَیْبِ

اندر فَرقِ این مَشایخ را لطیفه یی است حالی ، و از روی ظاهر قالی .این عبارات به هم

۱۰ نزدیك است، که چه حُضُور به حَقّ و چه غَیْبَت از خود. و آن که از خود غایب نیست ، به حقّ حاضِر نیست . و آن که حاضر است ، غایب است . چنان که چون جزَعِ اَیُّوب - صَلَواتُ اللّه عَلَیْه - اندر حال ورُوُدِ بَلا نه به خود بُود، که اندر آن حال از خود غایب بود . حقّ - تَعالی - عَیْنِ آن جزَع را از صَبْر ، جُدا نکرد و گفت : « مَسَّنِیَ الضُّرُّ . » و خداوند - تعالی - فرمود : « إنّا وَجَدْناهُ صابِراً . » { ژ ۳۲۳ } و این حُکْم بَعیْن اندر

۱۵ این قِصّه عیان است ، نیك تأمّل کن تا بدانی .

و از جُنَیْد - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - می آید که گفت : « روزگاری چنان بود که اَهْل آسمان و زمین ، بر حیرت من می گریستند . { ما ۳٤٤ } باز چنان شد که من بر غَیْبَتِ ایشان می گریستم . کنون باز چنان است که نه از ایشان خَبَر دارَم نه از خود . و این اشارتی نیکو است به حضور .

---

۱ - ما، مو : و یکی به نزدیك جنید آمد و گفت یك زمانکی . ۲ - ما :با تو بگویم گفت .
۳ - ما، مو : دیر گاه است که من همان می طلبم من سالهاست . ٤ - ما ، مو : چون توانم شد .
۹ - ما، مو : و اندر فرق این معنی مشایخ را .
۱۰ - ما، مو : نزدیك نَماید یعنی بحضور حقّ ما، مو : از خود که مُراد از غیبت حضور است و آنکه .
۱۱و ۱۲ - ایوّب علیه السّلام اندر ورود بلا. ما، مو: بلکه اندر آن حال از خود غایب بود حقّ لاجرم .
۱۳ - مو : آن جزع از صبر ما ، مو : و چون بگفت .
۱۳ و ۱٤ - ما، مو : خداوند گفت ما ، مو : انَهُ کانَ صابراً. ۱۵ - ژ : « تا بدانی » ندارد .
۱۶ - ما، مو: رحمة اللّه علیه می آرند که ما، مو : چنان بودم . ۱۷ - مو : باز تا چنان شد.

این است مَعْنیِ غَیْبَت و حُضور که مُخْتَصَر بیاوردیم ، تا هم مَسْلَكِ خفیفیان دانسته باشی ، و هم بدانی که مُراد این قَوم از غَیْبَت و حُضور چیست ؟ { مو ۳۹٤ } و اگر بیشتر غُلُوّ رود ، به تَطْویل انجامد . و مَذْهَبِ ما اختصار است اندر این کتاب .

{ ۱۰ - اَلسَّیّارِیَّةُ (سَیّاریان) } :

۵ امّا اَلسَّیّارِیَّةُ : تَوَلّیِ سَیّاریان به اَبی العَبّاسِ سَیّاری کنند - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - . و وی اِمامِ مَرْو بُود . اندر همه عُلومِ . و صاحِبِ اَبُوبَکرِ واسطی بُود. و امروز اندر نسا و مَرْو ، از اَصْحابِ وی ، طَبَقه یی بسیارند . و هیچ مَذْهَب اندر تَصَوُّف بر حالِ خود نمانده است الاّ مَذْهَبِ وی ، که به هیچ وقت مَرْو یا نسا از مُقْتَدایی خالی نبوده است ، که اَصْحابِ وی را بر اقامَتِ مَذْهَبِ وی رعایت می کرده است ، الی یَوْمِنا هذا . و مَر اَهْلِ نسا را از اَصْحابِ وی با اَهْلِ مَرْو رَسایلِ لطیف است .۱۰ وَ سَخَنِ ایشان میان یکدیگر به نامه بوده است . و من بعضی از آن نامه ها بدیدم به مَرْو . سخت خوش است و عبارات ایشان را بنا بر جمع و تفرقه باشد .و این لفظی است مُشْتَرك میان جُملهٔ اَهْلِ عُلوم .و هر گروه اندر صَنْعَتِ خود ، مر این لفظ را کار بندند مَرتَفهیم عبارات خود را . امّا مُراد هر یك از آن ، چیزی دیگر است . چنان که حسابیان به جَمْع و تَفْرِقَه ، مُراد اجتماع و اِفْتراقِ اَعْداد ، { ژ ۳۲٤ } چیزی خواهند. و نَحْویان اتّفاقِ اسامی لُغوی و اِفْتراقِ مَعانیِ آن .۱۵ وَ فُقَها جَمْعِ قیاس و تَفْرِقهٔ نصّ .و یا بَرعَکسِ این . و اُصولیان جَمْعِ صِفات ذات و تَفْرِقهٔ

---

۱ - ما : اینیّت معنی ما ، مو : بیاوردم تا همه مسلك .

۲ - مو : و همه بدانی ما ، مو : حضور چه باشد که شرح و بسط این کتاب را مطوّل گرداند .

۳ - ما، مو : و مذهب من اندر این اختصار است و باللّه التّوفیق.

۵ - ما، مو : و امّا السّیّارة ما : « رضی اللّه عنه» ندارد. ٦ - ما، مو: و اندر همه علوم عالم و صاحب. ۷ - ما، مو : طبقه یی از اصحاب وی بسیارند . ۸ - ما ، مو : از « که به هیچوقت » تا « که اصحاب » ندارد . مو : خالی نمانده است .

۹ - ما ، مو : رعایت می کردند . ۱۰ - مو : لطیف است سخن ایشان .

۱۱ - ما : دیده ام به مَرْو و سخت . ما ، مو : ایشان بر جمع و تفرقه .

۱۲ - ما : و این است لفظی مشترك . مو : اندر صعب خود . ١٤ - ما : محاسبیان از جمع و تفرقه اجتماع و افتراق .

١٤و۱۵ - مو : چیز خواهند و نحویان جمع اتّفاق . ۱۵ - ما : معانی و فقها .

۱٦ - ما، مو : صفات نصّ و با جمع نصّ قیاس و اصولیان .

صفاتِ فِعل . امّا مُرادِ این طایفه بدین ، نه این جُمْلَه { مو ۳۹۵ } بُوَد که یاد کردیم .
اکْنُونَ من مَقْصُودِ این طایفه بدین عبارات و اختلاف { ما ۳٤٥ } مَشایخ بیارَم ، تا تُرا
حقیقتِ این مَعْلوم گردد اِنشاءَ اللّهِ تَعالی - .

اَلْکَلامُ فِی الجَمْعِ وَ اَلْتَّفْرِقَةِ :

۵ جَمْع کرد خُدای - تعالی - خَلْق را اندر دَعْوَت . قَولُهُ - تَعالی - : « وَ اللّهُ یَدْعُوا
إلی دارِ السَّلام . » آنگاه شان فَرْق کرد اندر حَقِّ هدایت و گفت - قَولُهُ تَعالی - : « وَ
یَهْدی مَنْ یَشاءُ إلی صِراطٍ مُسْتَقیم . » جُمله را بخواند از روی دَعْوَت . و گروهی را
براند به حُکْمِ اظْهارِ مَشِیَّت . جمع کرد ، وَ جُمْلَه را فَرْمان داد ، و فَرْق کرد . گُروهی را به
خذْلانِ مَطْرُود کرد ، بعضی را به تَوفیقِ قَبُول گردانید . و نیز جمع کرد به نَهْی ، و فَرْق کرد .
۱۰ گروهی را عِصْمَت داد ، و گروهی را میلِ آفَتْ . پس بدین مَعْنِی جَمْعِ حقیقت و سِرِّ
مَعْلوم و مُرادِ حقّ باشد . و تَفْرِقَه اِظْهارِ اَمْرِ وی . چنان که ابراهیم را فرمود که : « حَلْقِ
اسماعیل بِبُر . » و خواست که نَبُرَد . ابلیس را گفت : « سُجْده کُن آدم را . » و خواست که
نکند و نکرد . و آدم را گفت : « گَنْدُم مَخور . » و خواست که بخورد . و مانند این بَسی
است . « اَلْجَمْعُ ما جَمَعَ بِاَوْصافِهِ ، وَ التَّفْرِقَةُ ما فَرَّقَ بِاَفْعالِه . » این جُمْلَه اِنْقِطاعِ
۱۵ ارادت باشد ، و تَرْکِ تَصَرُّفِ خَلْق اندر اثباتِ ارادتِ حَقّ .

و اندر این مِقْدار که یاد کردیم اندر جمع و تفرقه ، اِجْماع است مَر جُمْلَهٔ اَهْلِ {ژ۳۳۵}
{مو ۳۹٦} سنّت و جَماعَت را بدون مُعْتَزِلَه ، با مَشایخ این طَریقت . از بَعْدِ این اندر

---

۱ - ما : بدین جمله بود که یاد کردم امّا من مقصود این طایفه را .
۲ - ما : مشایخ ایشان اندرین بیارم تا حقیقت این ترا معلوم شود . ۳ - ما : واللّه اعلم بالصّواب.
۵ - ما ، مو : خدای عزّ و جلّ ما ، مو : دعوت خود چنانکه یاد کرد که .
٦ - ما ، مو : آنگاه بیان فرق کرد . ما ، مو : و گفت یهدی من یشاءُ .
۹ - ما ، مو : و بعضی را بتوفیق مقبول گردانید.
۱۰ - ما : گروهی را عصمت میل آفت . ما : معنی حقیقت به سرّ جمع معلوم .
۱۱ - ما ، مو : امّا تفرقه اظهار امر و نهی ، دا : ابراهیم را صلواتُ اللّه علیه فرمود که سر اسماعیل ببر.
۱۲ - ما ، مو : و ابلیس را گفت که آدم را سجده کن و خواست که نکند و آدم را .
۱۳ - ما ، مو : مخور و خواست ، ما ، مو : این بسیار است .
۱٤ - ما : ما جمع اوصافه ما ، مو : و این جمله . ۱٦و۱۷ - مو : مر اهل سنّت را بدون مو : و از بعد این.

استِعْمالِ این عِبارت مُختَلفند : گروهی بر تَوحید رانند ، و گروهی بر اَوْصاف ،و گروهی بر اَفْعال . آنان که بر توحید رانند ، گویند که : « جمع را دو دَرَجت است : یکی اندر اَوْصافِ حَقّ، و دیگر اندر اَوْصاف بنده . آن چه اندر اوصاف حَقّ است ، آن سِرّ تَوحید است ، کَسْبِ بَنده {ما ۳٤٦} از آن مُنْقَطِع . و آن چه اندر اوصاف بنده است ، آن عبارَت از توحید است ، ۵ به صِدْقِ نیّت ، و صِحّتِ عَزیمت .» و این قَوْلِ بُو عَلی رود باری - رحمة اللّهُ عَلَیْه- است . و گروهی دیگر گویند : « آنان که بر اوصاف رانند ، که جَمْع صِفَتِ حَقّ است ، و تَفرِقَه فِعْلِ وی وَ کَسْبِ بَنده از آن مُنْقَطِع . از آن چه در الهیّت وی را مُنازِع نیست . پس جَمْعِ ذات و صِفات وی است . از آن چه « اَلْجَمْعُ اَلتَّسْوِیَةُ فی الأصْلِ.» بُوَد. و جز ذات و صِفات وی به قدَم مُتَساوی نیند . و اندر افتراقشان به عِبارت و تفضیل خَلْق مُجْتَمَع نه ، ۱۰ و مَعْنی این آن بُوَد که وی را تَعالی - صفاتی قدیم است . و وی - تَعالی اللّهُ - بدان مَخْصوص است . و قِیام آن بدو است ، و اخْتِصاصِ وُجودشان بدو . و وی و صِفاتِ وی دو نباشد ، که در وَحْدانیتِ وی ، فَرْق و عَدَد رَوا نیست . و بدین حُکْم ، جَمْع در این مَعْنی رَوا نَباشد.

اَمّا التَفْرِقَةُ فِی الْحُکْمْ :این اَفْعالِ خداوند است.تَعال- که جُمله در حُکْمِ مُتَفرِّق اَنْد: ۱۵ یکی را حُکْم وُجود است ، و یکی را حُکْمِ عدَم ، که مُمکن الوُجود باشد. یکی را حُکم فَنا، و یکی را حُکْم بقا . و باز گروهی دیگر بر عِلْم رانند و گویند : « اَلْجَمْعُ عِلْمُ التَّوحیدِ ، وَ التَّفرِقَةُ عِلْمُ الأحْکامِ .» پس عِلْمِ اُصول جمْع باشد، و از آنِ فروعِ تَفرِقَه و مانند این . نیز گفته است یکی از مَشایخ - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - : « اَلْجَمْعُ مَا اجْتَمَعَ {ژ۳۲٦} عَلَیْه اَهْلُ الْعِلْمِ ، وَ الفَرْقُ ما اخْتَلَفُوا فیه.».

۱ - ما، مو : این عبارات ما : گروهی بتوحید رانند و گروهی باوصاف. ۲ - ما، مو: در درجه است .
٤ - مو : منقطع آنچه . ۵ - ما، مو: ابو علی ، ابی علی . ٦ - ما، مو : گویند که جمع صفت حقّ است تفرقه . ۷ - ما، مو: از آنچه اندر الهیّت . ۸ - ما، مو : صفات ویر است از .
۹ - ما،مو: متساوی نه بیند مو : تفصیل خلق. ۱۰ - مو :صفات قدیم است و وی بدان مخصوص است .
۱۱ - ما : بدو وی و صفات وی دو نباشد که اندر . ۱۲ - ما، مو : روا نبود و برین حکم جمع جز در .
۱۳ - ما، مو : و این افعال ما، مو : اندر حکم. ۱٤ - ما، مو : امّا عدمی که ممکن الوجود.
۱۵ - مو : و دیگر را حکم بقا ما ، مو : دیگر که بر علم رانند گویند .
۱۷ - ما، مو: « رحمة اللّه» ندارد.

و باز جُمْهور مُحققّان تصوّف را - نضرَ اللّهُ وُجوهَهُمْ - اندر مَجاریِ عبارات و رُموزشان ، مُراد به لَفْظِ تَفْرِقه، مَکاسِب است ، و به جَمْع، مَواهِب ، یعنی مُجاهَدَت و مُشاهَدَت . پس آن چه بَنْدَه از راهِ مُجاهَدَت ، بدان راه یابد ، جُمْله تَفْرِقه باشد. و آن چه صِرْف، عنایت و هدایتِ حقّ { ما ۳٤۷} تَعالی - باشد، جَمْع بُوَد . و عزِ بنده اندر آن بُوَد ، که وُجود اَفْعالِ ۵ خود ، و امْکانِ مُجاهَدَت به جمالِ حقّ از آفَتِ فِعْلِ رَسْته گردد. و اَفْعالِ خود را اندر افْضالِ حقّ مُسْتَغْرَق یابد. و مُجاهَدَت را اندر حَقّ هِدایت مَنْفی . و قیام کُلّ وی به حقّ باشد. و حَقّ - تَعالی - مُحَوِّلِ اَوْصافِ او ، و فعْلَش را جُمْله اضافت به حقّ . تا از نِسْبَتِ کَسْبِ خود رَسْته گردد. چنان که پَیْغَمْبَر - صَلّی اللّهُ عَلَیْه و آله وَسَلّم - ما را خَبَر داد. قَوْلُهُ - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آله وَسَلّم - خَبَراً عَنِ اللّه - تَعالی - : « لایَزالُ عَبْدی یَتَقَرَّبُ ۱۰ اِلَیَّ بِالنَّوافِلِ حَتّی أُحِبَّهُ فإذا {مو ۳۹۸} اَحْبَبْتُهُ کُنْتُ لَهُ سَمْعاً وَ بَصَراً وَ یَداً وَ مُؤَیِّداً وَ لِساناً بی یَسْمَعُ وَ بی یَبْصُرُ وَ بی یَنْطِقُ و بی یَبْطَشُ .» « چون بَنْدَهٔ ما به مُجاهَدَت ، به ما تَقَرُّب کند. ما وی را به دوستی خود رسانیم ، و هَستیِ وی را ، اندر وی فانی گردانیم . و نسبتِ وی از اَفْعالِ وی بزداییم ، تا به ما شنود ، آن چه شنود . و به ما گوید ، آن چه گوید . و به ما بیند ، آن چه بیند ، و به ماگیرد ، آن چه گیرد .» یَعْنی ۱۵ اندر ذِکْرِ ما ، مَغْلوبِ ذِکْرِ ما شود . کَسْبِ وی از ذِکْرِ وی فَنا شود . ذِکْرِ ما ، سُلْطانِ ذِکْرِ وی گردد. نسبتِ آدمیّت از ذِکْرِ وی مُنْقَطِع شود . پس ذِکْرِ وی ، ذِکْرِ ما باشد ، تا اندر {ژ۳۲۷} حالِ غَلَبه بدان صفت گردد که اَبو یَزید - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - گفت « سُبْحانی سُبْحانی ما اَعْظَمَ شَأنی .» و آن که گفت : نشانهٔ گفتارِ وی ، و گوینده حقّ : کَما قالَ رَسُولُ اللّهِ - صَلّی اللّهِ عَلَیْه وَسَلّمَ - : « اَلْحَقُّ یَنْطِقُ عَلی لِسانِ عُمَرَ .» حقیقت این

---

۱ - ما، مو : تصوّف نضره اللّه... ۲ - ما : یعنی مجاهده و مشاهده . ۳ - ما: مجاهده . ٤ - ما، مو : حقّ بُوَد به بنده جمع بود . ما ، مو: بود اندر محض وجود افعال خود امکان . ۵ - ما، مو: فعل خود رسته گردد. ٦ - ما، مو : اندر جنب هدایت منفی پس کلّ قیام وی به حقّ باشد و وی . ۷ - ما، مو : نایب اوصاف او یعنی وکیل اوصاف او ما، مو : اضافت بدو بود تا .
۸و۹ - خبر داد از جبرائیل و جبرئیل از خداوند تعالی چنان که گفت : لایزال عبدی . ۱۰ - ما، مو : ویَداً و فؤاداً او لساناً فبی یَسْمَع . ۱۱ - ما، مو : چون بنده بمجاهده مو : ما او را. ۱۲ - ما، مو : فانی کنیم .
۱۳ - ما، مو : وی برداریم تا بما بشنود آنچه بشنود . ۱٤ - ما، مو : اندر ذکر مغلوب ذکر ما .
۱۵ - ما : و ذکر ما سلطان ذکر وی شود .
۱۷ - ما، مو : بو یزید گفت سبحانی ما اعظم شأنی . ۱۸ - ما، مو : و گوینده حقّ و رسول گفت .
۱۹ - ما، مو : از حقّ قربت (مو : قهریّت) بر سلطان ظاهر کند از هستی وی ، وی را بستانند.

چنان بُوَد که چون قَهْریّتی از حقّ ، سُلْطانیّت خود بر آدمی ظاهر کند ، بر هَستیِ وی ، وی را از وی بستاند ، تا نُطقِ این جُمْله ، نُطقِ وی گردد به استحالت . بی آن که حقّ را - تَعالی و تَقَدّسَ - امْتزاج باشد با مَخْلوقات و اتّحاد با مَصْنوعات . یا وی حال باشد {ما ۳۴۸} اندر چیزها . « تَعالی اللّهُ عَنْ ذلِكَ وَ عَمّا یَصِفُهُ الْمَلاحِدَةُ عُلُوّاً کَبیراً . »

۵ پس رَوا باشد که دوستی از حقّ بر دلِ بنده سُلْطان گردد ، و به غَلَبه و افْراط آن ، عَقْل و طَبایع از حَمْلِ آن عاجز گردند . و امْرِ وی از کَسْبِ وی ساقط گردد. آنگاه این دَرَجه را جَمْع خوانند . چنان که رَسول - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - مُسْتَغْرَق و مَغْلوب بُود. فِعْلی از وی حاصِل آمد . خُداوَنْد - تعالی -نسبت از فِعْلِ وی ، دَفْع کرد و گفت : « آن فِعْلِ مَن بُود نه فعل تو . هر چند نشانهٔ فِعْلِ تو بُود .« وَ مارَمَیْتَ اِذْرَمَیْتَ وَ لکِنَّ اللّهَ رَمی . »

۱۰ « یا مُحَمَّد! آن مُشتی خاك اندر روی دشمن نه تو انداختی ، من انداختم . » چنان که هم از آن جِنس فِعْلی از داود - عَلَیْهِ السَّلام - حاصل آمد . او را گفت : « و قَتَلَ داؤدُ جالُوتَ. » : یا داود ! جالوت را تو کشتی . » و این اندر تَفْرِقَه حال بُود ، و فرْق باشد میانِ آن که فِعْلِ وی را بدو اضافت کند ، و او مَحَلّ آفت و حَوادث . و آن که فِعْلِ وی را به خود اضافت کند ، و وی قدیم و بی آفت .

۱۵ پس چون فِعْلی ظاهر گردد برآدمی ، نه از جِنْسِ افْعال آدمیان ، لامَحاله فاعل {ژ۳۲۷} آن حقّ بُوَد .جَلَّ وَ عَلا - و اعْجاز و کرامات جُمله بدین مقْرون بُوَد .پس افْعالِ مُعْتاد جُمله تَفْرِقَه باشد و ناقضِ عادَت، جَمْع. از آن چه یك شب به «قابَ قَوْسَیْن» شدن معتاد نیست،و آن جز فِعْلِ حَقّ نَباشد.و از آتش نسوختن مُعتاد نیست،و آن جز فِعلِ حقّ نیست.

---

۱ - ما ، مو : استحالت آنکه حقّ را امتزاج باشد. ۲ - ما ، مو : با مخلوقات یا اتّحاد با مصنوعات و با وی حال . ٤ - ما ، مو : از حقّ تعالی بر دل بنده سلطان گیرد و بغلبه و افراط عقل. ۵ - ما ، مو: از کسب ساقط شود . ۷ - ما ، مو: نسبت آن فعل از وی دفع کرد . ۸ - مو : هر چند که **نشانهٔ** .

۹ - ما ، مو : آن مشت خاك ما ، مو : بلکه ما انداختیم . ۱۰ - ژ : ورا گفت .

۱۲ - ما ، مو : و او محلّ حوادث و آفت میان آن که .

۱٤ - مو : چون فعل وی ظاهر ما : لامحال فاعل. ۱۵ - ما ، مو : جَلّ جلاله اعجاز .

۱۶ - ما ، مو : ناقض عادات جمله . ۱۶ - ما ، مو : ناقض عادات جمله.

۱۷ - ما ، مو : و این جز فعل حقّ نباشد و از غایت سخن گفتن بصواب معتاد نیست و آن جز فعل حقّ نباشد. و از آتش نا سوختن معتاد نیست و این جز فعل حقّ نباشد.

پس حَق - تَعالی - اَنبیا و اولیای خود را ، این کرامات بداد ، و فِعلِ خود را بدیشان اَضافت کرد ، و از آنِ ایشان را به خود .چون فِعلِ دوستان {مو ۴۰۰} فِعلِ وی بوَد. و بَیعَتِ ایشان ، بَیعَتِ وی بوَد ، و طاعتِ ایشان ، طاعتِ وی {ما ۳۴۹} بوَد. گفت - عَزّ مَنْ قائلً - : « إنّ الّذینَ یُبایِعُونَكَ إنّما یُبایِعُونَ اللّهَ . » و نیز گفت : « وَ مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ اَطاعَ اللّهَ. » پس مجتمع باشند اَولیای وی به اَسرار ، و مُفترَق به اِظهارِ ۵ مُعامَلت . تا به اجتماعِ اَسرار ، دوستی مُحکَم بوَد ، و به اِفتراقِ اظهار ، اقامتِ عُبودیّت صحیح . چنان که یکی گوید از کُبرایِ مَشایخ اندر حالِ جَمع - رَضِیَ اللّهُ تَعالی عَنهُم - شعر :

قَد تَحقَّقْتَ بِسرّی فَتَنا جاكَ لِسانی وَ اُجتَمَعْنا لِمَعانٍ وَ افتَرقْنا لِمَعانی
فَلَئن غَیَّبكَ اَلتَّعْظیمُ عَنْ لَحظِ عِیانی فَلَقَدْ صَیَّرَكَ الوَجْدُ مِنَ الأَحْشاءِ دانی

۱۰ اِجتماعِ اَسرار را جَمع گفته است، و مُناجاتِ زبان را تَفرقه.و آنگاه جَمع و تَفرقه را ، هر دو اندر خود نشان کرده است ؛ و قاعدهٔ آن ، خود را نهاده . و این سخت لطیف است .

فَصل : ماند اینجا اختلافی که هست میانِ ما و میانِ گُروهی که {ژ۳۲۹} گویند: « اِظهارِ جَمع، نَفیِ تَفرقه باشد. از آن چه هر دو متضادّند ، که چون سُلطانِ هدایت مُستَولی شد، ولایتِ کَسب و مُجاهَدَت ساقط شود . و این تَعطیلِ مَحض باشد. از آن چه تا ۱۵ اِمکانِ مُعامَلت و توانایی کَسب بوَد ، و مُجاهَدَت بوَد. هرگز آن از بنده ساقط نشود . از آن چه جَمع از تَفرقه جُدا نیست . چون نور از آفتاب ، و عَرَض از جوهَر ، و صفَت از مَوصُوف . پس مُجاهَدَت از هدایت ، و شریعت از حقیقت ، و یافت {مو ۴۰۱} از طَلَب جُدا نباشد. امّا باشد که مُجاهَدَت ، مُقَدَّم بوَد، و باشد که مؤخّر . آن را که مُجاهَدَت ، مُقدَّم

---

۱ - ما، مو : این کرامت بداد. ۲ - ما: به خود فعل دوستان . ۳و۴ - ما، مو: بیعت وی و طاعت ایشان طاعت وی چنانکه گفت انّ الّذین . ۵ - ما، مو : معاملت اظهار تا . ۶ - مو: مستحکم بود .

۷ - ما، مو : از کبار مشایخ اندر حال رحمة اللّه علیهم . ۸ - ما : فاجتمعت لمعان .

۹ - ما، مو : فلیَغَض غَیّبك التّعظیم لَحظِ عیانی فَلَقد صبرك الواجدُ مِنَ الأجساد اَماتی (مو : الاختیار).

۱۰ - مو: اسرار جمع ما ، مو : لسان را تفرقه آنگاه جمع. ۱۱ - ما، مو : نهاده است و این سخن لطیف است و باللّه التّوفیق .

۱۲ - ما، مو : اینجا خلافی که ما، مو : و از آن گروهی که . ۱۳ - ما، مو : جمع تفرقه باشد از آنچه دو متضادند.

۱۴ - مو : باشد ولایت کسب و مجاهده. ۱۵ - مو : و توانایی به کسب و مجاهدت بود.

۱۷ - ما : پس مجاهده از هدایت . ما، مو: از طلب هم جدا نباشد.

۱۸ - ما، مو : و باشد مؤخرّ اما آنرا که مجاهدت اوّل بود .

بُود، بر وی مَشقّت زیادت بُود، از آن چه در غَیْبَت بُوَد. و آن را که مُجاهَدَت مؤخّر بُود، بر وی رَنْج و کُلفَت نَبُوَد، از آن چه در حَضْرَت بُوَد. و آن را که نَفْیِ مَشْرَبِ اَعْمال، نَفْیِ عَیْنِ عَمَل نَماید، {ما. ۳۵} بَر غَلَطی عَظیم باشد. و روا باشد که بنده به دَرَجتی رسد که کُلِّ اَوْصافِ مَحْمُود خود را، به چَشمِ عَیْب نَگَرد و ناقص بیند. چون اَوْصافِ مَحمود خود را، ۵ مَعیُوب و مَعْلُول بیند، باید که تا اَوْصافِ مَذْموم مَعیوب تر باشد. و این بدان آوردم که قومی را از جُهّال اندر این مَعْنی غَلَطی افتاده است که آن مَقْرون بیگانگی باشد، بدان چه گویند از یافت هیچ چیز اندر جَهْد ما نَبَسته است، و اَفْعال و طاعت ما مَعْیُوب است، و مُجاهَدات ما ناقِص. ناکرده اَوْلی تر ازکرده. گوییم با ایشان که: کردارِ ما را می فِعْل نِهید و نهیم به اتّفاق و اَفْعال را مَحَلِّ عِلَّت و مَنْبَعِ آفت، لامَحاله ناکرده را هم فِعْل باید ۱۰ نهاد. چون هر دو فِعْل{ژ. ۳۳} آمد، و فعل مَحَلِّ عِلَّت. پس چرا ناکرده از کرده اَوْلی تر دانند. و این خِسْرانی ظاهِر و غَبْنی فاحِش است.

پس این فَرْقی آمد نیکو میان کُفْر و ایمان. از آن چه مؤْمِن و کافِر مُتّفِقَند که اَفْعال ایشان مَحَلِّ عِلَّت است. پس مؤْمِن به حُکْم فرمان، کَرْده از ناکرده اَوْلی تر داند. و کافِر به حُکْمِ نافرمانی، ناکرده از کَرده اَوْلی تر داند. پس جمع آن بُوَد {مو ۲. ٤} که اندر رُؤْیَتِ ۱۵ آفت تَفْرِقه، حُکْمِ تَفْرِقه از وی ساقط نگردد. و تَفْرِقه آن که اندرحِجاب جمع، تفْرقه را جَمْع داند کرد.

و اندر این معنی، مُزَیِّن کبیر – رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْه – گوید: «اَلْجَمْعُ اَلْخُصُوصِیَّةُ وَ التَّفْرِقَهُ العُبُودِیَّةُ مَوصُولٌ اَحَدُ هُما بالآخِرِ غَیْرُ مَفْصُولٌ عَنْهُ.» خُصُوصِیّت حقّ تَعالی – بنده

۱ – ما، مو: زیاده بود از آنچه اندر بُود. ۲ – ما، مو: کلفت نباشد از آنچه حضرت باشد و آن را که نفی مشقّت اعمال بود. ۳ – ما، مو: وی بر غلطی. ما، مو: اوصاف کلّ.
٤ – ما: چون اوصاف خود را. ۵ – ما: معلول داند باید تا اوصاف. ٦ – ما، مو: بدان گویند از.
۷ – ما: اندر جهد است، مو: اندر جهد ما بسته است. ۷و۸ – ما، مو: و مجاهده ناقص. ما، مو: ما را فعل می نهید و به. ۹ – ما، مو: منبع آفت میگویند لامحالت را همه فعل. ۱۰ – ما: محلّ علّت آمد پس چرا ناکرده را از کرده اولی تر دانید. ۱۱ – ما، مو: خسران ظاهر است و عینی واضح است.
۱۳ – ما: کردار ناکرد اولی تر داند. ۱٤ – ما، مو: به حکم تغطیه ناکرد از کرد اولی تر.
۱۵ – ما: اندر حجاب تفرقه را جمع داند. ۱۷ – ما، مو: مزیّن کبیر گوید الجمع و الجمع.
۱۸ – ما: احدهما بالآخرة ما، مو: و خصوصیّت.

را جمع باشد ، و عُبودیّت بنده وی را تفرقه و این از آن جُدا نیست .» ازآن چه نشان خُصوصیّت ، حفظِ عُبودیّت است .چون مُدّعی اندر مُعاملات ، به معاملات قایم نباشد. اندر دَعْوِی خود کاذب بُوَد. پس رَوا بُوَد که ثِقْل مُجاهَدَت ، و رَنْج کلفت اندر گُزاردِ حقّ ، مُجاهَدَت و تکلیف از بنده برخیزد . و روا نباشد که عَیْنِ مُجاهَدَت و تکلیف برخیزد، اندر ۵ عَیْنِ جَمْع جُز به عُذری واضح ، که آن اندر حُکْم شریعت عامّ باشد. و من این را بیان کنم ، تا تُرا مَعْلوم گردد.

بدان که جَمْع بر دو گونه باشد: یکی جَمْعِ سَلامت گویند . و دیگر را جَمْع تکسیر . جَمْعِ سَلامَت آن بُود که حَقّ - تَعالی - اندر غَلَبَهٔ حال وَ قوّت وَجْد و قَلَق شوق - که پدیدار آید - حقّ تَعالی - حافِظِ بنده باشد . و اَمْر بر ظاهرِ وی می راند ، و وی را ۱۰ برگزاردن آن ، نگاه می دارد ، و وی را به مُجاهَدَت می آراید . چنان که سَهْل بن عَبْدالله ، و ابوحَفْص {ژ۳۳۱} حَدّاد ، و اَبُوالعَبّاسِ سَیّاری مَرْوَزی امام مَرْو و صاحب مَذهب ، و بایزید بَسْطامی ، و اَبُوبَکْرِ شبلی ، و اَبُوالْحَسنِ حُصْری ، و جماعتی دیگر - رِضْوانُ اللّهِ عَلَیْهِم اَجْمَعینَ - پیوسته مَغْلوب بودندی ، تا وَقْت نماز اندر آمدی ، آنگاه به حالِ خود باز آمدندی . و چون نماز بکردندی ، باز مَغْلوب گشتندی . از آن ۱۵ چه تا در مَحَلِّ تَفْرِقه باشی ، تو باشی . اَمْر می گزاری . و چون وی تُرا جَذْب کند ، وی به اَمْرِ خود اَوْلی تر ، که بر تو نگاه می دارد هر دو معنی را : یکی تا نشان بندگی تو بر نخیزد، و دیگر تا به حُکْم وَعْده قیام کند. که من هرگز شریعت مُحَمّد را مَنْسوخ نخواهم کرد .

و جَمْع تکسیر آن بُوَد که بنده اندر حُکْم، والِه و مَدْهوش شود . وَ حُکْمش حُکْم ۲۰ مَجانین باشد . پَس یکی از این مَعذور بُوَد، و یکی مَشْکور . و آن که مَشْکور بُوَد، روزگارش عَظیم با نُور بُوَد. و قوی تر از آن باشد که مَعْذور بُوَد.

۱- ما ، مو : او را تفرقه و این ما : و از آنچه نشان .۲- ما : حفظ ما، مو: اندر معاملت به معاملت قایم . ۳- مو: کاذب باشد. ما : گذاردن . ٤- ما: مجاهده و تکلیف آن از بنده برخیزد امّا روا.٥- ما، مو: بقدری واضح . ما ، مو : و من این معنی را.
٦- ما، مو : تاثر ابهتر معلوم ... ۷- ما، مو : بر دو گونه یکی جمع سلامت و یکی را جمع تکسیر . ۸و۹- ما، مو: شوق پدیدار آرد.
۹- ما ، مو : و امر خود بر ظاهر وی می راندوی را برگذاردن . ۱۱- ما، مو: امام مروزی هر دو و صاحب مذهب بود و ابویزید بسطامی . ۱۲- ما، مو : و جماعتی از کبار مشایخ قدّس الله ارواحهم پیوسته . ١٤- مو: نماز کردندی . ما : تو تو باشی امر گذاری .
۱۵- ما، مو: که بر تو نگاه دارد . ۱٦- ما، مو : بندگی از تو برنخیزد و دیگر آنکه . ۱۷- ما، مو : نخواهیم گردانید. ۱۸- ما، مو : وله مدهوش شود و حکمش چون مجانین . ۱۹- ما، مو: روزگارش جانور و قوی تر از آن بود . ۲۰- ما ، مو : معذور باشد.

و فی الجمله بدان که جَمْع را مَقامی مَخصوص نیست و حالی مُفرَد نه ، که جَمْع ،جَمْع همّت است اندر مَعنی مَطلوب خود . و گروهی را کَشْف این اندر مَقامات باشد ، و گروهی را اَندر { ٣٥٣ } احوال . و اندر هر دو وقت مُراد صاحبِ جَمْع ، به بَقای آن به نَفیِ مُراد مَحصول باشد . « لِأنَّ اَلتَّفْرِقَةَ فَصْلٌ وَ اَلْجَمْع وَصْلٌ . » و این اندر جملهٔ چیزها دُرُست ٥ آید . چنان که جمع همّت یعقوب به یُوسُف - عَلَیْهِمَا اَلسَّلامَ - که جُز همّتِ او ، وی را همّت نمانده بُود . و جَمْع هِمّت مَجْنُون اندر لیلی - که چون وی را می ندید - جُملهٔ عالَم و کُلّ مَوجودات اندر حقّ وی ، صُورَت لِیْلی بود ، و مانند این . چنان که اَبُو یزید - رَضِیَ اَللّهُ عَنْهُ - روزی در صومعه بود.یکی بیامد و گفت:«هَل اَبُو یزیدُ فی اَلْبَیْت ؟ » فَقالَ { ژ ٣٣٢ } اَ بُو یَزیدُ { مو ٤.٤ } : « هَلْ فِی اَلْبَیْتِ إلاّ اَللّهُ !؟ » یعنی : ١٠ «بو یزید اندر خانه هست ؟ » وی گفت - رَضِیَ اَللّهُ عَنْهُ - : « اندر این خانه به جَز حَقّ چیزی دیگر هست ؟ » و یکی از مشایخ گوید - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْهِم - که :« درویشی به مکّه اندر آمد . و اندر مُشاهَدَت خانه یك سال بنشست ، که نه طَعام خُورد ، و نه شَراب ، و نه بخفت ، و نه به طهارت شد از اجْتماعِ همتّش به رؤیَت خانه ، که خداوند آن را به خود اضافت کرده است .غذای تن و مَشْرَب جانَش گشته بود .

١٥ و اَصْلِ این جُمْلَه آن است که خداوند - تَعالی - مایهٔ مَحبّتِ خود را که آن یك جَوهَر بُوَد ، مُتَجزّی و مَقْسُوم گردانید . و یکی را از دوستان ، به مِقْدار گرفتاریِ وی ، بدان جَزْو از اَجْزای آن کُلّ مَخصوص کرد . آن گاه جَوْشَنِ اِنسانیّت ، و لِباسِ طَبیعت ، و غاشیهٔ مَزاج ، و حِجاب رُوح ، بدان فَروگذاشت . تا وی به قوّت خود ، مر اَجزایی را که بدو

١ - ما ، مو : مقام مخصوص نیست و حال مفرد. ٢ - ما ، مو : این معنی اندر .٣ - ما، مو : گروهی را کشف اندر احوال ما ، مو : جمع به آن به نفی . ٥ - ما، مو : یوسف که جز همّت وی ، وی را چیزی نمانده بود .

٦ - ما، مو : که جزوی را می ندید اندر جملهٔ عالم رنگ کلّ موجود است . ٧ - ما ، مو : و مانند این بسیار است چنانکه بویزید رحمة اللّه علیه . ٨ - ما، مو : اندر صومعه ما ، مو : هَل ابو یزید فی البیت .

٩ - ما ، مو : « یعنی » ندارد. .١و١١ - ما ، مو : وی گفت اندرین خانه بجز حقّ هیچ دیگر نیست .

١١ - مو : گوید رضی اللّه عنه درویشی . ١٢ - ما : و بمشاهدهٔ خانه مو : و تحفت . ١٣ - ما، مو : به طهارت برخاست از جمع همتّش که بود به رؤیت خانه که آنرا بخود . ١٤ - ما ، مو : جان وی گشته بود .

١٥ - ما، مو : خداوند مایهٔ محبّت خود را که از یك جوهر بُوَد.

١٦ - ما ، مو : و هر یك را از دوستان بر مقدار . ١٧ - ما ، مو : از جزاء کلّ.

١٨ - ما، مو : تا آن جزو به قوّت خود مر اجزای آنرا که. .

موصول بود ، به صفت خود می گردانید ، تا کُلّ مُحبّ جُمله مَحْبوب شد . و همه حَرکات و لَحَظاتَش ، شَرایط آن گِرِفت .و از آن بُوَد که اَرْبابِ مَعانی و اصحاب اللّسان ، مرآن را جَمْع نام کردند .

و اندر این معنی حُسَیْن بن مَنْصُور گوید { ما ۳۵۳ } - رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْهِ - : -

۵ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ یا سَیِّدی وَ مَوْلائی لَبَّیْکَ لَبَّیْک یاقَصْدی و مَعْنائی
یا عَیْنَ عَیْنِ وَجُودیَ مُنْتَهی هِمَمی یا مَنْطِقی وَ اشاراتی و اَنْبائی
یا کُلَّ کُلّی و یا سَمْعی و یا بَصَری یا جُمْلَتی وَ تَباعیضی و اَجْزائی

پس آن که در اَوْصاف خود مُسْتَعار بُوَد ، اثْبات هَسْتی { مو ٤٠٤ } بَر وی ، مر وی را عار بُوَد . و الْتِفاتش به کَوْنَیْن زنّار بُوَد ، و کُلِّ موجودات اندر هِمّتش خوار بُوَد .

۱۰ و باز گروهی از اَرْبابُ اللّسان مر دقّت کلام و تَعَجُّب عبارت را گویند که جَمْعُ الجَمْع ، و این عبارت از طریق عبارت نیکو است . امّا به مَعْنی بهتر آن باشد ، که جَمْع را جَمْع نگویی . از آن چه تَفرِقَه یی باید تا جَمْع بر وی روا بُوَد . و چون جَمْع شود ، تَفرِقه بوده باشد که جمع از حال خُود بِنَگرْدَد .و این عبارت مَحَلِ تُهْمَت است . ازآن چه مُجْتَمِع به فَوق و تَحْت بیرون از خود دیدار نباشد .

۱۵ ندیدی که کونَیْن و عالَمَیْن در شبِ مِعْراج مر پَیْغَمْبر را - صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَسَلَّمَ - بنمودند. وی به هیچ چیز الْتِفاب نکرد . از آن چه وی به جَمْعِ جَمْع بود ، و مُجْتَمَع را تَفرِقه شاهد نگردد ، تا خداوَند- تَعالی - فَرمُود :« ما زاغَ الْبَصَرُ وَ ماطَغی . » و من اندر این مَعْنی ،در حالِ بِدایت کتابی ساخته ام ،و مر آن را « کِتابُ الْبیانِ لِأَهْلِ العیان »

۱- ما ، مو : محبّت شود . ۲- ما ، مو : شرایط آن گشت . ۵- مو : یا عبدی و مولائی ما ، مو : یا مقصدی و معنائی . ٦- ما ، مو : یا عین عینی وجودی یا منتهی ما ، مو : و اشاراتی و ایمائی . ۷- ما : و یا کلّ کلّی و یا سمعی و بصری و یا جملتی و یا عنصری و اجزائی . ۸- ما ، مو : اندر اوصاف ما، مو : اثبات هستی وی ۹- ما ، مو : و موجودات اندر . ۱۰- ما ، مو : عبارت گویند. ۱۱- ما، مو : و این کلمه از طریق عبارت . ۱۲و۱۳- ما ، مو : تا جمع بروی درست آید و چگونه جمع شود که خود تفرقه باشد جمع از حال بنگردد .
۱۳و ١٤- ما، مو : مجتمع را به فوق و تحت برون از . ۱۵- ما ، مو : اندر شب معراج مر پیغامبر را .
۱٦- ما ، مو : و وی . ما- مو : جمع بوده . ۱٦و۱۷- ما ، مو : و مجتمع مشاهده نگردد.
۱۷- ما ، مو : تا حقّ تعالی گفت . ۱۸- ما ، مو : و آن را کتاب البیان .

نام نهاده . و اندر نَحْو القُلوب ، در بابِ جَمْع ، فَصْولی مُشْبَع بگفته .اکنون مر خفّت را بدین مِقْدار بسنده کردم .

این است طَرَف مَذْهَبِ سَیّاریان از مُتَصوّف که بپرداختم از فِرَقِ مُتَصوّف ، آنان که مقبول و مُحَقّقَ اند . اکنون باز گردم به قَوْلِ آنْ گُرْوه که خود را بدیشان بر بسته اند از ۵ مَلاحِده - لَعَنَهُمُ اللّهُ - . و این عبارات ایشان را آلتِ اظْهارِ الحادِ خود ساخته اند . و ذُلّ خود را اندر عزّ ایشان نهان کرده ، تا غَلَط گاه های ایشان ظاهر گردد ، و مُریدان از مَکْر و دعوی های { ما ۳۵٤ } ایشان بپرهیزند، { مو ٤۰٦ } و خویشتن را رعایت کنند . اِنْشاءَ اللّهُ عَزّ وَجَلّ وَ الْأَمْرُ کُلُّهُ بِیَدِه .

{ ۱۱ - اَلْحَلُولِیَّةُ (حُلولیان) } :

۱۰ و امّا { ژ ۳۲٤ } الحُلُولِیَّةُ - لَعَنَهُمُ اللّهُ - : قَولُهُ - تعالی - : « فَماذا بَعْدَ الَحقّ الاّ الضّلالُ . » از آن دو گروه که تَولّی بدین طایفه کنند ، و ایشان را به ضَلالَتِ خود ، با خود یار دارند . یك گروه تولّی به ابی حلمان دمشقی کنند . و از وی روایات آرند ، به خِلافِ آن که در کُتُبِ مَشایخ از وی مَسْطور است . و اَهْلِ این قصّه مر آن پیر را از اربابِ دل دارند . امّا آن مَلاحِده ، وی را به حُلول و امتزاج و نَسْخِ اَرْواح منسوب کنند . ۱۵ و دیده ام اندر کتابِ مُقَدّمی که اندر وی طَعْنی کرده است . و عُلَمای اصول را نیز از وی صورتی بسته است . و خدای - عَزّ و جَلّ - بهتر داند از وی .

---

۱ - ما ، مو : نام کرده و اندر بحر القلوب اندر باب فصول منهج بگفته .

۳ - ما ، مو : این است طرق مذهب سیّاران از متصوّفه که پرداختم آنان .

٤ - ژ ، ما ، مو : مقبول محقّق اند کنون گردم . ما ، مو : بر ایشان بسته اند از .

۵ - ژ ، ما ، مو : ملاحده و عبارات ایشان آلت . ما، مو : ساخته و ذلّ.

٦ - ما ، مو : ظاهر شود . ۷ - ما ، مو : و خود را رعایت کنند. ۸ - ژ : بیده واللّه اعلم ، مو : ندارد.

۱۰ - ما ، مو : قال اللّه تعالی فما .... ۱۱ - ما ، مو : دو گروه مطرود که ما، مو : و مر ایشانرا به ضلالت .

۱۲ - ما ، مو : با خود باز دارند یکی تولّی به ابی حلوان دمشقی . ۱۳ - ما ، مو : بر خلاف آنکه اندر کتب . ژ ، ما : و اهل قصّه . ۱۳و ۱٤ - ما ، مو : اندر ارباب دل از آن باب دارند تا آن ملاحده .

۱٤و۱۵ - ژ ، ما ، مو : و نیز دیدم اندر کتاب که مقدّسی که اندر وی طعن کرده است .

۱٦ - ما ، مو : و خدای خود بهتر داند با وی

و گروهی دیگر نسبتِ مَقالت به فارس کنند . و وی دعْوی کند که این مَذْهَبِ حُسَیْن بن منصور است . و به جز اَصْحابِ حُسَیْن ، کسی را این مذهب نیست . و مَن ابو جعفر صیدلانی را دیدم با چهار هزار اندر عراق پراکنده ، که از حلاّجیان بودند . جُمْله بر فارس بدین مَقالت لَعنَت می کردند . و اندر کُتُبِ وی - که مُصَنَّفاتِ وی است - به جز ۵ تحقیق چیزی نیست .

و مَن - که علیّ بن عُثمانِ الجُلاّبی ام - می گویم :« من ندانم که فارس و اَبُوحِلْمان که بودند و چه گفتند . امّا هر که قایل باشد به مقالتی به خلاف توحید و تحقیق ، وی را اندر دین هیچ نصیب نباشد . و چون دین که اَصْل است ، مُسْتَحْکم نَبُود ، تَصوُّف که نتیجه و فَرْع است اَوْلی تَر که با خَلَل باشد . از آن که اِظْهارِ کرامات و کَشْفِ ۱۰ آیات ، { مو ۴۰۷ } جز بر اَهْلِ دین و توحید صُورت نگیرد .و مر قایلانِ این را جُمله غَلَط ها اندر رُوح { ژ ۳۳۵ } افتاده است .» و من اکنون جُملهٔ اَحْکام آن را بیان کنم . و مَقالات و مَغالیط و شُبْهَت های مَلاحِده { ما ۳۵۵ } اندر آن بیارم ، تا تُرا - قوّاكَ اللّهَ - بدین قوّت باشد که اندر این فَساد بسیار است .

اَلْکَلامُ فِی الرُّوحِ :

۱۵ بدان که اندر هَسْتی روح ، علم ضروری است ، و اندر چگونگی آن ، عَقْل عاجز .و هَر کسی از عَلَما و حُکَمای اُمّت بر حَسَبِ قیاسِ خود ، اندر این چیزی گفته اند. و اَصْناف کُفر را اندر آن سخن است، که چون کُفّارِ قُریش، به تعلیم جهودان ،مر نَضر بن الحارث

۱ - مو : و گروه دیگر نسبت مقابله به فارسی کنند. ۲ - ما ، مو : و به جزوی از. مو: کس را .
۳ - ما، مو : چهار هزار مرد ، ما ، مو : که حلاّجیان . ۴و۵ - ما ، مو : به جز تحقیق چیزی نیست .
۶ - ما، مو : رضی الله عنه میگویم که من .
۷ - ژ : و چگفتند ما، مو : به مقالتی که خلاف توحید و تحقیق بود.
۸و۹ - ما، مو : تصوّف که فرع و نتیجهٔ آنست اولیتر که با خلل باشد از آنچه . ۱۰ - مو : بر اصل ما، مو : صورت نبندد و مر قائل آن این جمله که ، مو : کسانی را که غلط ها . ۱۱ - ما، مو : من اکنون ما ، مو : بیان کنم بر قانون سنّت ما : شبهات . ۱۳ - ما ، مو : بسیار است و باللّه التوفیق.
۱۵ - مو : علم ضرورتست ما ، مو: چگونگی او . ۱۶ - مو : هر کس از ما ، مو : اندر آن چیزی ، مو ، مو : کفره را نیز . ۱۷ - ما ، مو : بسیار است و چون کفّار قریش.

را بفرستادند ، تا از رَسُول - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - روح را بپرسیدند ، و ماهیّت آن . خداوند - تَعالی - نخست عَیْن آن اثبات کرد. قوله - تعالی - : « وَیَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ ! » آنگاه قِدَم را از وی نَفْی کرد . قَوْلُهُ - تعالی - : « قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبّی . » و رَسول - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - فرمود : « اَلأَرْواحُ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ فَما تَعارَفَ مِنْها ائْتَلَفَ وَ ۵ ما تَناکَرَ مِنْها اخْتَلَفَ . » و مانند این ، دَلایلِ بسیار است بر هَستیِ آن ، بی تَصرُّف اندر چگونگی آن .

پس گروهی گفتند : « اَلرُّوحُ هُوَ الحَیوةُ الَّتی یَحْیی بِها الجَسَدُ . » : « رُوح آن زندگی است که تن بدان زنده بُوَد . » و گروهی از مُتَکلّمان نیز هم برایننند . و بدین معنی رُوح ، عَرَضی بُوَد که حیْوان بدو زنده باشد ، به فرمانِ خُدای - عَزَّ وَ جَلَّ - . و آن از جِنسِ ۱۰ تألیف { مو ۴۰۸ } وَ حرکت و اجتماع است . و مانند این از اَعْراض ، که بدان شخص از حال به حال می گردد . و گروهی دیگر گفتند : « هُوَ غَیْرُ الْحَیوةِ وَلا یُوجَدُ الْحَیوةُ إلاّ مَعَها کَما لا یُوجَدُ الرُّوحُ إلاّ مَعَ الْبِنْیَةِ وَ لَنْ یُوجَدَ اَحَدُ هُما دُونَ الآخَرِ کَالأَلَمِ وَ العِلْمِ بِهِ لأَنَّهُما شَیْئانِ لا یَفْتَرِقانِ. » : « روح معنیی است به جز حَیوة ، که وُجود { ژ ۳۳۶} آن بر حَیوة روا نباشد .چنان که بر شَخصِ مُعْتَدِل. وَ یکی از این دو بی ۱۵ { ما ۳۵۶ } دیگری نَباشد ، چنان که دَرْد و عِلْم .» و بدین معنی هم عَرَضی بُوَد ، چنان که حَیوة .

و باز جُمْهُورِ مَشایخ و بیشتری از اَهْلِ سُنَّت و جَماعت - رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْهِم - برآنند که روح عَیْنی است نه وَصْفی، که تا وی به قالَب مَوصول است، بَر مَجْرای عادت ، خُداوند - تَعالی - اندر آن قالَب ، حَیوه می آفریند .و حیوة آدمی ، صِفَتی است ، وَحَیّ بدان است . ۲۰ امّا روح ، مُودَع است اندر جَسَد . و روا باشد که وی از آدمی جدا شود ، و آدمی زنده مانَد به حَیوة . چنان که در حالَتِ خواب ، وی برود ، و حَیوة بماند . امّا روا نباشد که اندر

---

۱ - ما، مو: فرستادند از رسول صلّی اللّه علیه کیفیّت روح را بپرسید و مایهٔ آن .۲- ما، مو: آنرا اثبات نکرد و گفت قوله و ...۳- ما، مو: و گفت تعالی . ٤- ما، مو: گفت الأرْواحَ جُنودَ .۷و۸- ما ، مو : زندگی که تن ژ ، مو : براین اند مو : همبرین اند . ۹- ما : عرض بود که حیوان بدان زنده باشند ما ، مو : و از جنس . .۱- ما، مو : و اجتماع است و جمله ازویست ، مو : که بر آن اعراض سخن از حال .۱۱- ما، مو : و گروه دیگر گفته اند که ما : کَما لایُوجدَ الْحیوةَ الاّ معَهما لایوجدَ. ۱۲- ما : و أن یجوزاحدهما .
۱۳- ما ، مو: آن بی حیوة روا . ١٤- ما، مو : که بی شخص معتدل و یکی . ۱۵- ما : و بدین معنی هم عرض بود . ١٦- مو : بیشتر از ما ، مو : « رحمة اللّه علیهم » ندارد . ۱۷- مو : روح عین است . ۱۸- ما، مو : سبحانه اندر آن . مو : صفت است .
۱۹- ما، مو : اندر جسد آن ما، مو : و وی زنده . .۲- ما، مو: اندر حال خواب . مو : و امّا روا.

رفتنِ وی ، علم و عقل بمانَد . از آن چه پَیغمبر - صَلَّی اللّه عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - فرموده است که : « اَرْواحِ شُهَدا اندر حَواصلِ طیُورِ باشند . » و لامُحاله باید تا این عَینی باشد . و پَیغمبر - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - گُفت : « اَلاَرْواحُ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ . » لامُحاله جُنود باقی باشد . و بر عَرَض بَقا رَوا نَباشد. و عَرَض به خود قایم نباشد. پس آن جسمی بُود لَطیف که

۵ بیاید به فرمانِ خدای - عَزَّ و جَلَّ - و برود { مو ۴۰۹ } به فرمانِ وی .

و پَیغَمْبَر - صَلَّی اللّه عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - گفت : « مَن اندر شبِ معْراج ، آدم ، و یوسف ، و هارون ، و موسی ، و عیسی ، و ابراهیم را - عَلَیْهِمُ السَّلامُ - اندر آسمان ها بدیدم . لامحاله آن ارواح ایشان باشد.و اگر روح عَرَضی به خُود قایم نَبُودی ، تا در حالِ هستی مر آن را نتوانستی دید . که وُجود آن را محلّی باید ، که وی عارضِ آن

۱۰ مَحَلّ باشد . و مَحَلِّ آن جَواهِر بُوَد . و جَواهِر ، مُؤَلَّف و کثیف و لطیف جسم باشد ، و چون جایز الرّؤیة باشد، روا بود که در حَواصلِ طُیُور باشد . و روا باشد که لشکری باشد ، و مر ایشان را آمد و شدی باشد . چنان که اخبار بدان ناطق است، و آمد و شد ایشان به اَمرِ خُداوند - { ژ ۳۳۷ } تَعالی - باشد - لِقَولِه - تعالی - : « قُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبّی . »

ماند اینجا خِلافِ مَلاحِده ، که ایشان روح را قدیم گویند و مر آن را بپرستند . و فاعِلِ

۱۵ اشیا و مُدَبِّر آن به جُز وی را ندانند ، و آن را رُوحُ الإله خوانند ، و لَمْ یزَل . و او را مُدیر گویند از شخصی به شخصی دیگر . و بر هیچ شُبْهَت که خَلْق را افتاده است ، چندان اجتماع نیست که بر این . ازآن چه جُمله نَصاری براینند ، هر چند که به عبارت خلافِ آن کُنند ، و جملهٔ هِنْد و تُبِّت و چِین و ماچِین براینند . و اجتماع شیعیان و قرامطه و باطنیان بر این است.و آن دو گروهِ مُبْطِل نیز بدین مَقالت قایلند.{مو. ۴۱} و هر گروهی

۲۰ از این جمله که یاد کردیم، مر این قول را مقدّمات دارند ، و به براهین دَعْوی کنند .

۱ - ما : به پیغامبر صلّی اللّه تعالی علیه گفته . ۲ - ما - پیغامبر ، ۳ - ما ، مو : جنودٌ لامحاله . ۶ - پیغامبر . ۶و۷ - ما، مو : آدم صفی و یوسف صدیق و هارون حلیم اللّه و موسی کلیم اللّه و عیسی روح اللّه و ابراهیم خلیل اللّه صلوات اللّه علی نبیّنا و علیهم اندر آسمان ها دیدم .۸ - ما : لامحال ما، مو : بود و اگر روح عرضی بودی ما ، مو : تا اندر حال . ۹ - ما: دید و اگر عرض بودی وجود ما: محلّی ماندی ، مو : محلّی بایستی ما : آن محل بودی . ۱۰ - مو : جوهر بودی و جوهر ما ، مو : و کسف پس معلوم شد که او لطیف جسم باشد و چون جسم . ۱۱ - ما : امّا بچشم دل و روا بُوَد. ما، مو : باشد و روا . ما : باشند و مرا . ۱۲ - ما، مو: شد باشد ما : ما : آمد شد. ۱۲و۱۳ - ما ، مو : خداوند عزّ و جلّ باشد چنانکه گفت . ۱۴ - ما ، مو : اختلاف ملاحده . ۱۵ - ما : ایشان و مدبّر ما، مو : و آن روح را روح الاله . ۱۵و۱۶ - ما ، مو : او را مدبرّ گویند و منقلب .۱۷ - ما، مو : که بدین شبهت جمله نصاری برآنند هر چند که عبارت خلاف این . ۱۸ - ما : و چین برایند ، مو : و قدامطه . ۱۹ - ما، مو : برین مقالت مو : و گروهی از . ۲۰ - مو : و براهین .

گوییم با این جمله که :« به این لَفظِ قِدَم چه می خواهید ؟ مُحْدَثی مُتَقدِّم اندر وجود ، و یا قدیمی همیشه ؟ » اگر گویند : بدین قَوْل ، مُراد مُحْدَثی است مُتَقدِّم اندر وُجود ، اندر اَصْل خلاف برخاست . که ما هم روحِ مُحْدَث می گوییم با تَقَدُّم وُجودش بر وُجودِ شخص . کَما قالَ النَّبیُّ - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ -: « إنّ اللّهَ - تَعالی - خَلَقَ الاَرْواحَ قَبْلَ ۵ الأجْساد . » و چون حَدَثِ آن دُرُست شد ، لامُحاله مُحْدَث به مُحْدث مُحْدَث باشد . و این یك جِنْس بُوَد از خَلْقِ خُدای که به دیگر جِنْس می پیوندد . و از پیوستن ایشان به یکدیگر خُداوند - تعالی - حَیاتی پدید می آرد بر تقدیر خود . یعنی اَرْواح ، جنسی از خَلْقَند ، و اَجْساد ، جنسی دیگر . چون تقدیرِ حَیاتِ حَیْوانی کُنَد ، فرمان دهد تا رُوح به جَسَد پیوندد . زندگانی اندر زنده { ژ ۳۳۷ } حاصِل آید . امّا کُشْتَنِ وی ، از شَخْص به ۱۰ شَخْص روا نباشد . از آن چه چون یك شَخْص را دو حیات روا نباشد ، یك رُوح را دو شخص هم روا نباشد . و اگر اَخْبار بدان ناطِق نبودی ، { ما ۳۵۸ } و رَسُول اندر اَخْبارِ خود صادِق نَبودی ، مَعْقُولِ رُوح به جز حیات نَبودی . و آن صِفَتی بودی نه عَیْنی .

و اگر گویند که : « مُرادِ ما بدین قَوْلِ قدیمی همیشه بوده است . » گوییم : « به خود قایم است یا به غَیْر ؟ » اگر گویند :« قَدیم ، قایم به نَفْس است . » گوییم : « خداوند ، ۱۵ عالم است یا نه خداوند ، عالِم است . » اگر گویند که : « نه وی است . » اثبات قَدیمَین باشد . و این مَعْقُول نیست که قدیم ، مَحْدُود نَباشد ، { مو ٤۱۱ } که وُجُود دو ذات یکی حدِّ دیگری باشد .و این مَحال بُوَد. و اگر گویند که : « خُداوند عالم است .» گوییم : «پس وی قدیم است ،و خَلْقِ مُحْدَث . مَحال باشد که مُحْدَث را با قدیم امتزاج باشد ، و یا اتّحاد و حُلول و یا مُحْدَث ، مَکان قدیم آید ، و یا قدیم حاصِل باشد ، که هر چه به چیزی

۱- ما ، مو : بدین لفظ قوم ما، مو: محدث . ۲- ما، مو : اگر گویند که ما ، مو : از وجود پس اندر . ۳- ما ، مو : هم روح را ما : بر وجود شخصی .٤- ما، مو: که پیغامبر (مو : پیغمبر) گفت ما: الأجساد به مأتی الف عام. ۵ - ما، مو: و چون محدثی آن ما: لامحال ما ، مو : مُحْدَث بود . ٦- ما، مو : خدای عزّ،جلّ که به جنسی دیگر ما : اندر پیوستن .
۷- ما ، مو : حاصل می آرد به تقدیر . ۸- ما : تقدیر حیوة ۹- ما، مو : و اندر زندگانی اندر و . ۱۰- ما، مو : دو حیات روا نبود دو شخص هم یك روح را . ۱۲- ما : از روی عقل صرف روح بجز حیوة نبودی. ۱۳- ما ، مو : قول قدیم همیشه است . ١٤- ما ، مو :گویند قایم بنفسه است گویم . ۱۵- ما، مو : عالم او هست یانی خداوند است ، ما، مو : به خداوند عالم وی نیست اثبات قدیم دیگر باشد. ۱٦- ما، مو : و وجود. ۱۷- ما : ضدّ دیگری ما : گویند خداوند .
۱۸و۱۹- ما ، مو : و با اتّحاد و یا حلول و با محدث . ۱۹- یا قدیم حامل او باشد و هر که به چیزی .

پیوندد ، همچون وی بُوَد . و وَصْل و فَصْل جز بر مُحْدَثات روا نَبوَد که اَجْناس یکدیگرند - تَعالَی اللّهُ عَنْ ذلِكَ عُلوّاً کبیراً . اگر گویند : به خود قایم نیست و قیام آن به غَیْر است . »
از دو بیرون نَبوَد : یا صِفَتی باشد ، یا عَرَضی . اگر عَرَضی گوید ، لامَحالَه اندر مَحَلّی باید گفت ، یا اندر لا مَحَلّ . اگر اندر مَحَلّی گوید ، مَحَلِّ آن چون وی بُوَد . و اسم قِدَم از ۵ هر دو باطِل شود.و اگر اندر لامَحَلّ گوید، مَحال باشد که چون عَرَض که به خود قایم نَبود ، اندر لامَحلّ مَعْقول نباشد . و اگر گوید :« صفتی است قدیم ، چنان که حلولیان و تَناسُخیّه گویند ، و آن صفت را ، صِفَتِ حَقّ خوانند ، مَحال باشد که { ژ ۳۳۹ } صِفَتِ قدیم حقّ ، مر خَلْق را صفت گردد . و اگر روا بُوَد که حَیاتِ وی صِفَتِ خَلْق گردد ، روا باشد که قدرتش ، قُدْرتِ خَلْق گردد . آنگاه صِفَت ، به موصوف قایم بود . چگونه باشد مر صِفَتِ ۱۰ قدیم را موصوفِ مُحْدَث ؟ پس لامَحالَه قدیم را با مُحْدَث هیچ تعلّق نباشد ، و قولِ مَلاحِده اندر این باطِل است {ما ۳۵۹} و روح مَخْلوق است و به فرمان حقّ آن که جز این گوید ، مُکابرهٔ عیان بُوَد . و مُحْدَث را از قَدیم { مو ٤١٢ } فرْق نتواند کرد . و روا نباشد که وَلّی اَنْدر صِحّت ولایت خود به اَوْصافِ حَقّ ، جاهِل بود . و بِحَمْدِ اللّه - تعالی - که خداوند ما را از بِدْعَت و خَطَر محفوظ گردانید . و عَقْل داد ، تا بدان نَظَر و اسْتِدلال ۱۵ کردیم . و ایمان داد تا وی را به هدایتِ وی بشناختیم . حَمْدی که آن به غایَتی مَوصُول نباشد ، که حَمْدِ مُتَناهی اندر برابر نَعیم بی نهایت ، مَقْبول نباشد . »

و چون ظاهریان ، این حِکایت از اَهْلِ اُصول بشنیدند ، پنداشتند که جملهٔ مُتَصوّفه را اعتقاد این است تا به غَلَطی بزرگ و خِسرانی واضح از جمالِ این اَخْبار مَحْجُوب گشتند ، و لطیفهٔ ولایت حقّ و لوامعِ آن ، و لوایح رَبّانی بر ایشان پوشیده شد . از بَعْد آن که بزرگان ۲۰ و سادات را ردّ کردند. فَامّا رَدِّ خَلْق ، چون قَبول ایشان بُوَد ، و قبول ایشان چون ردّ .

۲- ما : و اگر گویند که مو : بغیر نیست . ٤- ما: یا اندر لامحال اگر .۵- از هر یك باطل ، ما : عرض به خود.
٦- ما : گویند که مو : تناسخیان گویند . ۸- ما : روا باشد ما، مو : صفات خلق گردد هم روا نباشد که .
۹- ما : پس چگونه باشد صفت قدیم . ۱۰- ما : پس لامَحال قدیم را . ۱۱- ما، مو : حقّ تعالی است و هر که جز . ۱۲- ما ، مو : فرق نداند کرد . ۱۳- ما : و بحمد اللّه که خدای تعالی .
١٤- ما : از بدع ما ، مو: گردانیده است و عقل داده که بدان . ۱۵- ما، مو : تا وَی را به وی بشناختیم .
١٦- ما ، مو : نعیم نامتناهی مقبول . ۱۸- ما ، مو : غلط بزرگ و خسران واضح. ۱۹- ما ، مو : و لوامع و لوایح ما، مو : از بهر آن . ۲۰- ما ، مو : ردّ کرد ردّ خلق، ما، مو : چون ردّ ایشان واللّه اعلم بالصّواب.

فَصْل : یکی از مَشایخ گوید - رَحْمَةُ اللّٰه عَلَیْهِمْ - : « اَلْرُوحُ فِی الجَسَدِ کَالْنَارِ فِی الْحَطَبِ فَالْنَارُ مَخْلُوقَةٌ وَ الْفَحْمُ مَصْنُوعَةٌ . » : « جان اندر تن چون آتش است اندر اَنگشت ، آتش مَخْلوق و انگشت مَصنوع . » و قِدم جُز بر ذات و صفاتِ خداوند روا نیست . و از مشایخ - رَضِیَ اللّٰهُ عَنهُم - اَبوبَکر واسطی بوده است که اندر روح بیشتر ۵ سخن گفته است .{ ژ . ۳٤۰} از وی می آید که گفت : « اَلأَرْواحُ عَلی عَشَرَةِ مَقاماتٍ . » : « جان ها بر ده مَقام قایم اند » .

نخست - جانِ مُخْلِصان - که محبوسند اندر ظلمتی ، و ندانند که چه خواهند کرد با ایشان .

و دیگر - جان پارسا مردان ، که اندر آسمان های دُنیا ، به مواریثِ اعمال ، ۱۰ شادمانه می باشند، و به طاعت ها خوش گشته { مو ٤۱۳} و به قوّت آن می روند. {ما . ۳٦} و سدیگر - جان های مریدان ، که در آسمان چهارم اندر لذّاتِ صدق ، و ظِلّ اَعمال خود با ملایکه می باشند .

چهارم - جان های اَهْل سُنَن، که اندر قنادیل نور ، از عَرْش آویخته اند ، که اَغْذیهٔ ایشان رَحْمت است ، و اَشْربهٔ ایشان لُطف و قُربَت .

۱۵ پَنْجُم -جان هایِ اَهْلِ وَفااند ، که اندر حِجاب صَفا و مقام اِصْطِفا ، طَرَب می کنند.

ششم - جان های شهیدانند، که اندر حَواصِل مُرغان ، اندر بهشت اند ، اندر ریاض آن، آنجا که خواهند می روند گاه و بیگاه.

هفتم - جان های مُشتاقانند، که اندر حُجُبِ انوارِ صَفا بر بِساطِ اَدَب قیام کرده اند .

۲۰ هشتم - جان های عارفانند ، که اندر حَظایر قُدْس ، بامداد و شبانگاه سَخَنِ خُداوند می شنوند ، و اماکِن خود اندر بهشت و دُنیا می بینند.

---

۱ - مو : رضی اللّٰه عنهم . ۲ - ما ، مو : الفَحْم . ۳ - مو : و آتش مخلوق . ٤ - ما : رحمة اللّٰه علیهم . ۵ - مو : و از وی .

۷و۸ - ما ، مو: با ایشان چه خواهند کرد . ۹ - ما : جان یا رسایان . ۱۰ - ما ، مو: و به طاعت شادمان و به .

۱۱ - ما، مو : و سیوم جان های ما : اندر آسمان چهارم اند اندر لذّت .

۱۳ - مو : اهل زمین که مو : آویخته اند اغذیهٔ . ۱۵ - مو: وفا اند اندر حجاب.

۱٦ - ما : شهیدانند اندر ما ، مو : بهشت اند که اندر . ۱۸ - ما، مو : انواز صفات ما : کردند .

۱۹ - ما، مو : عارفانند اندر مظاهر قدس که بامداد

نُهُم – جان های دوستانند ، که اندر مُشاهَدَتِ جمال و مَقام کَشْف مُسْتَغرَق شده اند ، و جز وی را ندانند ، و با هیچ چیز نیارامند .

دَهُم – جان های درویشانند، که اندر مَحَلّ فنا مُقَرَّر شده اند ، و اوصافشان مُبَدَّل شده ، و اَحْوال مُتَغَیِّر شده .

۵ و از مشایخ –رَضِیَ اللّهُ عَنْهُم – می آید که : ایشان آن بدیده اند. هر کسی به صورتی . و این روا باشد. از آن چه چون گفتیم که موجود است ، و جسمی لطیف ، باید تا مرئی بُود. و چون حَقّ – تَعالی – خواهد بنمایذ بنده را چنان که خواهد .

و من همی گویم –که علّیّ بن عثمان الجلاّبی ام – که: در جمله زندگانی ما به خداوند است و پایندگی ما بدو ، و زنده داشتن ما فعْل حَقّ است، {مو ٤١٤} و ما زنده به خَلْق وی ایم ، ۱۰ نه به ذات و به صِفاتِ وی. و قَوْل رُوحیان جمله {ژ۳٤۱} باطل است . و از ضلالتی عظیم اندر میانِ خَلْق یکی این است که روح را قدیم گویند، و هر چند که عبادت بَدَل کرده اند . گروهی نَفْس و هَیُولی می گویند ، و گروهی نور و ظُلْمَت . و مُبْطِلان این طریقت می فنا و بقا گویند ، و یا جَمْع و تَفرقه و یا مانند این عبارتی مُزَخْرَف ساخته اند. و کُفْرِ خود را بدان تَحْسین می کنند {ما ٣٦١} و مُتَصوِّف از آن گروه بیزارند . که اثبات وِلایت و حقیقت مَحَبَّت خُداوند جز به مَعْرفَتِ ۱۵ وی دُرُست نَیاید. و چون کسی قدیم از مُحْدَث نشناسد ، آن چه گوید اندر گفتِ خود جاهلی باشد ، و عُقَلا به سخن جاهل نگرایند .

اکنون آن چه مقصود این دو گروه مُبْطِل بود ، اندر این باب بیامد ،و اگر بیش از این باید اندر کُتُبی دیگر از آنِ مَن بباید طلبید . اینجا مُراد من تطویل نیست . اکنون من کشفِ حجاب اَبْوابِ مُعامِلات و حَقایق اَهْلِ تَصَوُّف با براهین ظاهر اندر این کتاب بیان کنم، تا طریقِ ۲۰ دانستنِ مقصود بر تو آسان گردد. و از مُنْکِران آن را که بصیرتی بُوَد ، بدین راه باز آید . و مرا راه بدین ، دعا و ثوابی باشد، اِنْشاءَ اللّهُ تَعالی –.

---

۱ – ما : اندر مشاهدهٔ جمال ما، مو : گشته اند و جز . ۳ – ما، مو: مقرّب شده اند . ما ، مو : مبدّل و احوال متغیّر گشته اند
۵ – ما ، مو: و از مشایخ می آرند که ایشان دیده اند .٦ – ما، مو: از آنچه گفتیم که آن موجود است و جسم لطیف. ۸– ژ ، ما، مو : و صاحب کتاب گوید، رضی الله عنه که جمله زندگی . ۹ – ژ: پایندگی بدو ما، مو : حقّ است اندر ما . ۱۰– ما ، مو : ما : نه به ذات وی و صفات وی ژ : و قول روحانیان ، ما : ضلالت . ۱۱ – ما : گویند هر چند. ۱۳ – ما : طریقت فنا ما ، مو : و با جمع و تفرقه و باامانند. ١٤ – ما ، مو : و متصوّفه ازین گروه پندارند . ۱۵ – ما ، مو : قدیم را از .
١٦ – ما : بازنشناسد مو : اندر گفته خود جاهل . ۱۷ – ژ : کنون ، ما، مو : اندر این دو باب.
۱۸ – ما ، مو : ماند اندر کتب دیگر ما : که اینجا مُراد تطویل نیست .
۱۹ – ما : مو : کشف حجب و ابواب. . ۲ – مو : آسانتر ، ما، مو : آنکه بصیرتی.

کَشفُ اْلحِجابِ الأوّلِ فی مَعرِفَةِ اللّهِ تَعالی :

قَولَهُ تَعالی: « وَ ما قَدَرُوا اللّه حَقَّ قَدْرِه .» قالَ النَبیُّ - صَلَّی اللّهَ عَلَیْه وَسَلَّمَ - : « لو عرَفْتمْ اللّهَ حَقّ مَعْرفَتِه لَمَشَیْتُم { مو ٤١٥ } عَلَی البُحُورِ وَ زالَتْ بُدعائکُمْ الجِبالُ .» پس مَعْرفَت خداوند- تَعالی - { ژ ٣٤٢ } بر دو گونه است : یکی عِلْمی ، و ۵ دیگر حالی . و مَعْرفَت عِلْمی ، قاعدهٔ همهٔ خیرات دُنیا و آخرَت است . و مُهمّ ترین چیزها مر بنده را اندر همه اَوقات و اَحوال، شناخت خدای است- جَلّ جَلالَهُ - قَولَهُ - تَعالی - : «وَما خَلَقْتُ اْلجِنّ والإنْسَ الاّ لِیَعْبُدُونَ . » : اَی لِیَعْرِفُونَ : « نیا فریدیم پریان و آدمیان را مگر از برای آن که تا مرا بشناسند . » پس بیشترینِ خَلْق از این مُقَصِّرَند ، سوای آنان که خداوندشان برگزید،و از ظُلْمات دُنیا باز رهانید، و دلشان را به ۱۰ خود زنده گردانید. لقَولِه -تَعالی- :« وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً یَمْشی بِه فی النّاسِ .» یَعْنی : عُمَرَ - رَضِیَ اللّهَ عنه - { ما ٣٦٢} « کَمَنْ مثْلُه فی اْلظُّلُمات .» یعنی : اَبا جَهْل - لَعْنَهُ اللّه -. پس مَعْرفَت حَیاتِ دلِ بُوَد به حَقّ ، و اِعْراضِ سِرّ از جز حقّ . و قیمتِ هَرْ کَس به مَعْرِفَت بُوَد . و هر که را مَعْرِفَت نَبُوَد ، وی بی قیمت بُود ، پس مَردمان از عُلَما و فُقَها و غیرِ آن صِحّت عِلْم را به خداوند ، مَعْرِفَت خوانِدند . و ۱۵ مَشایخ این طایفه صِحّت حال را به خداوند ، مَعْرفَت خواندند . و از آن بُوَد که مَعْرِفَت را فاضل تر از عِلْم خواندند، که صِحّت حال . جُز به عِلْم نباشد . و صِحّت عِلْم ، صِحّت حال نباشد . یعنی عارِف نباشد ، که به حقّ عالِم نباشد . { مو ٤١٦ } امّا عالِم

---

١ - مو : سبحانه و تعالی . ٢ - ما، مو : خداوند عزّ و جلّ گفت و ما قَدَرواْ ما ، مو : رسول گفت .
٣ - ما، مو : و لَزالَت. ٤ - ما : خدای عزّ و جلّ بر دو گونه علمی. ٥ - ما، مو : معرفت علمی .
٦ - ما، مو : خداوند است و خداوند عزّ و جلّ گفت . ٧ - ما : نیافریدیم پریان .
٨ - ما، مو : خلق مقصّرند. ٩ - ما، مو : برگزیده است . ما : گردانیده چنانکه خداوند تعالی از حال عمر بن الخطّاب رضی اللّه ما را خبرداد و گفت . ١١ - ما : لعنة اللّه ما ، مو : حیوة دل. ١٢ - ما، مو : از دون حقّ ما، مو : هر کسی ما : معرفت نباشد. ١٤ - ما، مو : با خداوند معرفت خوانند.
١٥ - ما، مو : از علم گفتند ما : جز به صحّت علم نباشد امّا . ١٦ - ما ، مو : عارف نبود .
١٦و١٧ (ص٣٨٧) مو : از « امّا» تا « نبود» ندارد .

بُوَد که عارف نَبُود .و آنان که بدین عِلْم ، جاهل بودند، از هر دو طایفه اندر این ، مُناظره های بی فایده کردند . و آن گروه بر این گروه انکار کردند ، و این گروه بر آن . و اکنون مَن سِرّ این را کشف کنم ، تا هر دو گروه را فایده ظاهر گردد - اِنْشاءَ اللّهُ تعالی - .

فَصْل: بدان - اَسْعَدَكَ اللّهُ - که مردمان را اندر مَعْرِفَتِ خداوَند - تَعالی - و صِحَّت ۵ عِلْم بدو اختلاف است بسیار. مُعْتَزِله گویند که : مَعْرِفَتِ حَقّ ، عَقْلی است ، { ژ ۳٤۳ } و جُز عاقِل را بدو مَعْرِفَت نَباشد،و باطل است این قَوْل. به دیوانگانی که اندر دارِ اسلام اند ، که حکم شان ،حُکْمِ مَعْرِفَت،و به کودکانی که عاقل نباشند، و حُکْمِ شان ، حُکْمِ ایمان بُود ، اگر معرفَت به عَقْل بودی ، ایشان را چون عَقْل نیست ، حُکْمِ مَعْرِفت نَبُودی . و کافران را که عَقْل است حُکْمِ کُفْر نی . و اگر عقل ، مَعْرِفت را علّت بودی ، بایستی تا ۱۰ هر که عاقل بودی ، عارِف بودی . و همه بی عقلان جاهلان بودندی . و این مکابَرهٔ عیان است .

و گروهی گویند که : علّت مَعْرِفت حقّ ، اِسْتِدْلالی است و بهٔ جُز مُسْتَدِلّ را مَعْرِفَت روا نَبُوَد ، و باطل است این قول . به اِبْلیس که وی آیاتِ بسیاردید ، و بهشت و دوزَخ و عَرْش و کُرسی و رؤیَتِ آن ها ، ویرا علّت { ما ۳٦۳ } مَعْرِفَت نیامد . قوله - تَعالی - : ۱۵ « وَلَو أَنَّنا نَزَّلْنا اِلَيْهِمُ الْمَلائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتى وَحَشَرْنا عَلَيْهِم كُلَّ شَيْءٍ قُبُلاً ما كانُوا لِيُؤْمِنُوا إلاّ أَنْ يَشاءَ اللّهُ . » : { مو ٤۱۷ } « اگر ما فرشتگان را به کُفّار فرستیم ، تا با ایشان سخن گویند ، و یا مردگان را ناطق گردانیم ، و هَم ایشان را با ایشان در سخن آریم ، ایشان ایمان نیارند تا ما نخواهیم . » و اگر رؤیت آیت و اِسْتِدلالِ آن علّت مَعْرِفَت بُودی ، خداوند - تَعالی - علّت مَعْرِفَت آن را گردانیدی ، نه مَشیّتِ خود را . و به

۱ - ما : بدین معنی جاهل. ۲ - ژ : **مناظرهٔ** بی فایده ما : و آن گروه از جانبین مر یکدیگر در این مسأله انکار کرده و اکنون بر این. ما ، مو : این مسأله را کشف کنم تا فایده هر دو گروه را .
۵ - ما : است معتزله ما ، مو : معرفت وی بعقل است . ٦- ما ، مو : و بجز عاقل را معرفت بدو روا نباشد و این قول باطل است . مو: در داراسلام . ۷- ما، مو : که حکم حکم معرفت و دیگر کودکان .
۸ - ما، مو : که اگر معرفت ما ، مو : و ایشان را که عقل. ۹- ژ : کفر و اگر مو : کفرنه .
۱۰ - ما، مو : جاهل و این . ۱۱ - ما، مو : حقّ تعالی . ۱۳- ما، مو : این قول باطل است .
ما، مو : چون بهشت و . ۱٤ - ما، مو : آنها همه ما، مو : و خداوند عزّ و جلّ گفت .
۱٦ - ما : به کافران فرستیم .۱۷- مو : بایشان در سخن . ۱۸ - ما، مو : تا خداوند عزّ و جلّ نخواهد.

نزدیك اَهْلِ سُنَّت و جماعَت ، صحّتِ عَقل و رؤیتِ آیت ، سَبَبِ معْرِفَت است نه علّتِ آن . که علّتِ آن جُز مَحْضِ عنایت و لُطفِ مَشیّتِ خداوند نیست - عَمَّتْ نَعماؤُهُ - . که بی عنایت وی عَقْل نابینا بُوَد . از آن چه ، عَقْل خود به خود جاهل است . و از عُقَلا کس حقیقت آن را نشناخته است . چون وی به خود جاهِل بُوَد ، غَیْرِ خود را چگونه{ژ ۳٤٤} ۵ شناسد ؟ و بی عِنایت حقّ ، اسْتِدْلال و فِکْرَت اندر رؤیَتِ آیت ، همه خَطا بُوَد ، که اَهْلِ هَوا و طایفهٔ الْحاد ، جمله مُسْتَدِلّ اند ، امّا بیشتری عارف نیند .

و باز آن که از اَهْلِ عِنایت است ، همه حَرَکاتِ وی مَعْرِفَت است ، و استدلالش طَلَب ، و تَرك اِسْتِدلال تَسلیم . و اندر صحّتِ مَعْرفَت ، تسلیم از طَلَب طالب اَوْلی تر نباشد ، که طَلَب ، اَصْلی است که ترك آن روی نیست . و تسلیم اَصْلی که اندر آن اضطراب روی ۱۰ نیست . و حقیقتِ این هر دو مَعْرِفَت نه . و به حقیقت بدان که راه نُمای و دل گُشای بنده به جُز خُداوَند نیست - « تَعالَی اللّهُ عَنْ جَمیعِ ما یَقُولُ الظّالِمُونَ . » و وجود عَقْل و دَلایل را اِمْکانِ هدایت نباشد .و دلیل از این واضح تر { مو ٤١٨ } نباشد ، که خداوند - تعالی -فَرمُود :«وَلَو رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ.» :« اگر کُفّار باز دنیا آیند ، بدان کُفرِ خود باز گردند .» و چون امیرالْمُؤْمنین عَلی- رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - را بپرسیدند از ۱۵ {ما ٣٦٤} مَعْرِفَت .گفت :«عَرَفْتُ اللّهَ بِاللّهِ وَ عَرَفْتُ مادُونَ اللّهِ بِنُورِ اللّهِ . » : « خداوند را - عَزَّ وَ جَلَّ - بدو شناختم، و جُز خُداوند را به نور او شناختم .» پس خُداوند - تَعالی -تن را بیافرید ، و حَوالَتِ زندگانی آن به جان کرد . و دل را بیافرید ، و حَوالَتِ زندگانی آن به خود کرد . پس چون عقل و آیت را ، قُدْرَتِ زنده کردن تن نباشد ، محال باشد که دل را زنده کند . چنان که گفت : « اَوَ مَنْ کانَ مَیْتاً فَأَحْیَیْناهُ . » حوالَتِ ۲۰ حیات جُمله به خود کرد. آنگاه گفت:« وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً یَمْشی بِه فِی النّاسِ .» :

۱و۲ - ما ، مو : بدان علّت معرفت بدان که عنایت و مشیّت نیست که به عنایت .

۳ - ما، مو : عقل بخود جاهل ، و چون وی بخود . ٤ - ما، مو: و بی عنایت او . ۵ - مو : و طوایف الحاد.

٦ - ما : بیشتر عارف نیستند . ۷ - ما ، مو : وی علامت معرفت است . ۸ - ما، مو: از طلب اولی تر نباشد . ۹ - ما : روی نه ، مو : روا ، نه ما : اضطراب را روی نه ، مو : روا، نه .۱۱ - ما، مو : « تعالی عن ... الخ» ندارد . مو : وجود .

۱۳ - ما ، مو : گفت وَ لو ما ، مو : عنه الآیة اگر کفّار از قیامت باز به دنیا .١٤ - ما ، مو : از امیر المؤمنین ... بپرسیدند .

۱۵ - ما ، مو : خداوند را بدوشناختم . ۱۷ - ما، مو : و حواله زندگانی او ما ، مو : آنرا بخود کرد . ۱۸ - ما، مو : عقل و آلة دلالت را ما، مو : محال بُوَد . ۱۹ - ما، مو : و حوالت حیات . ۲۰ - ما، مو : روشنی مؤمنان اندر.

« آفریدگار نوری که روش مؤمنان در آن است منم . » و نیز گفت : « أَفَمَنْ شَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَهُ لِلإِسْلامِ فَهُوَ عَلٰی نُورٍ مِنْ رَبِّه . » گشادن دل را به خود حوالت کرد و بستن {ژ ۳۴۵ } آن را هم به فعل خود باز بست و گفت : « خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰی قُلُوبِهِم وَ عَلٰی سَمْعِهِم . » و نیز گفت : « وَلا تُطِعْ مَنْ اَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنا . »

۵ پس چون قَبض و بَسط و خَتم و شرحِ دل بدو بُوَد ، مَحال باشد که راه نمایی جز وی را داند ، که هر چه دونِ او است ، جمله علّت و سبب است . و هرگز علّت و سبب ، بی عنایتِ مُسبّب راه نتواند نمود { مو ۴۱۹ } که حجاب راه بَر باشد نه راه بر. قَولُهُ - تعالی - : «وَ لکِنَّ اللّٰهَ حَبَّبَ اِلَیکُمُ الایمانَ وَ زَیَّنَهُ فی قُلُوبِکُمْ.» تزیین و تحبیب را به خود اضافه کرد.و اِلزام تَقوی که عَینِ آن مَعرفت است از وی است. و مُلزَم را اندر اِلزام خود ، اختیار ۱۰ دفع و جَلب نی.پس بی تَعریفِ وی،نصیبِ خَلق از مَعرفت وی به جز عَجز نباشد .

و اَبوالحَسَن نوری گوید - رَضِیَ اللّٰهُ عَنهُ - : « لا دَلیلَ عَلَی اللّٰه سِواهُ اِنَّما العِلْمَ یُطْلَبُ لِأَداءِ الْخِدْمَة . » : « جز او دلیل دل ها نیست { ما ۳۶۵ } به مَعرفتِ خود علم ادای خدمت را طَلَبند نه صحّت مَعرفت را . » و از مَخلوقان کس را قدرت آن نیست که کس را به خُدای رساند.مُستدلّ از ابوطالب عاقل تر نباشد، و دلیل از مُحمّد مُصطَفی - ۱۵ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیهِ وَسَلَّمَ - بزرگ تر نه . چون جریان حُکم اَبوطالب بر شقاوت بُود ، دلالت مُحمَّد - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیه وَسَلَّمَ - وی را سود نداشت .

نخست درجه از اِستدلال ، اعراض است از حَقّ . از آن چه استدلال کردن ، تأمّل کردن اندر غَیر است . و حَقیقت مَعرفت اِعراض کردن از غَیر است . و اندر عادت ، وَجود جملهٔ

۳- ما ، مو : و علی ابصارهم و نیز . ۶- ما ، مو: بدون اوست تعالی .
۷- ما : که جمله حجاب ما ، مو : و نیز خدای تعالی . ۸- ما، مو : و تحبیب بخود اضافت کرد .
۱۰- ما، مو : و جلب آن حالت نباشد. ۱۱- ما، مو : گوید رحمة الله.
۱۲- ما : آداب خدمت را .
۱۳- ما ، مو : مخلوقات کس را .
۱۴- ما : مستدلآن از . ما : از محمّد صلّی الله ...، ژ : ندارد .
۱۵- ما ، مو : محمّد مصطفی.
۱۶- مو : او را سود . ۱۷- ما : درجهٔ استدلال ، ما ، مو : استدلال تأمّل.
۱۸- ما ، مو : اعراض از غیر و اندر عادت .

مَطْلوبان بالاستدلال بُوَد ، و مَعْرِفَتِ وی خِلافِ عادَت است . پس مَعْرِفَتِ وی جز دوامِ حَیْرَتِ عَقْل نیست . و اقبالِ عِنایتِ وی به بنده ، کَسْبِ خَلْق را اندر آن سبیل نیست . و به جز انْعام و الْطاف وی مر { ژ ۳٤٦ } بندهٔ وی را { مو ٤۲. } دلیل نیست . و آن از فُتوحِ قُلوب است ، و از خَزاینِ غُیوب ، که آن چه دُونِ وی است ، به جُمْلَه مُحْدَث اند . پس روا
۵ بُوَد که مُحْدَث به چون خودی رسد. روا نباشد که به آفریدگار خود رسد ، باوجود وی .
و آن چه اندر تَحْتِ کَسْبِ وی آید ، کَسْبِ کاسب غالب بُوَد ، و مُکْتَسَبِ وی مَغْلوب .
پس کِرامَت نه آن بُوَد که عَقْل به دلیلِ فِعْل ، هستی فاعِل اثبات کند ، که کرامت آن بُوَد که دلِ به نورِ حَقّ - سُبْحانَهُ وَ تَعالی - هَستی خود را نَفْی کند . آن یکی را مَعْرِفَت قالبَ بُوَد ، و این دیگر را حالَت شود . و آن چه گُروهی مر آن را عِلَّت مَعرِفَت دانند ، و
۱۰ آن عَقْل است ، گو بنگرید ، تا آن چه چیز است که اندر دل از عینِ مَعْرِفَت می اثبات کند . و هر چه می عَقْل اِثبات کُنَد .مَعْرِفَت نَفْیِ آن اقتضا کند . یعنی آن چه اندر دل ، به دلالت عَقْل صورت گیرد ، که خداوند ، آن است ، وی به خِلافِ آن است . و اگر به خِلافِ آن صُورت { ما ۳٦٦ } گیرد ، وی به خِلافِ آن است . پس چه مَجال مانَد اینجا مر عَقْل را تا به اِسْتِدلالِ وی مَعْرِفَت باشد ؟ از آن چه عقل و وهم هر دو یك جِنْس باشند . و آنجا که
۱۵ جنس اِثْبات شد ، مَعْرِفَت نَفْی گشت . پس اثباتِ اسْتِدْلالِ عَقْل ، تشبیه آمد ، و نَفْیِ آن تعطیل .وَ مَجالِ آن جز اندر این دو اَصْلِ نیست.و این هر دو مَعْرِفت ، نَکِرَت بُوَد ، که مُشَبِّهَه و مُعَطِّله ، مُوَحِّد نباشد .

پس چُون عَقْل به مِقْدارِ اِمْکانِ خود برفت . { مو ٤۲۱ } و آن چه از آنِ او { ژ ۳٤۷ } می آمد ، خود هَمَه او بُود ، دل های دوستان را از طَلَب چاره نبُود ، بر درگاهِ

۱ - مو : مطلوبات باستدلال بُود و چون معرفت حقّ بخلاف حقّ به خلاف ، مو : بجز دوام . ۲ - ما، مو : وی به کسب بنده نیست چه کسب .۲و۳ - ما : و بجز او مر بندهٔ خود را . ٤ - ما، مو : از آنچه آنکه بدون وی است . ما : و روا بُود. ۵ - ما، مو: و روا نباشد ما ، مو : باوجود که آفریدگار مکسب وی باشد و آن چه . ٦ - مو : اندر نخست کسی آمد . ۸ - مو : آن بود که به نور حقّ که بغیر سبحانه و تعالی هستی . ما، مو : آن دگر را معرفت قالب بود . ۹ - مو: و این را حالت شود و آنچه گروهی دیگر . ما، مو : می دانند . ۱۰ - ما، مو: بنگر تا چه چیز است . ما، مو : اثبات می کند . ۱۱ - ما، مو : اثبات می کند . ما : آنچه در دل . ۱۲ - ما، مو: که خداوند این است بحقیقت .۱۳ - ما ، مو : چیزی دیگر صورت گیرد هم بخلاف ، ما : محال ماند اینجا عقل را .۱٤ - ما، مو : معرفت بحاصل باشد ما ، مو : هر دو از یك .
۱۵ - ما، مو : ثابت شد ما، مو: باستدلال عقل . ۱٦ - ما، مو : آن باستدلال عقل تعطیل ، مو : هر دو استدلال.
۱۷ - ما : نباشند . ۱۸و۱۹ - ما، مو : و آن چه از وی آمد.

عَجز بی آلت بیارامیدند ، و اندر آرام خود بی قرار شدند ، دست به زاری بُردند و مر دلهای خود را مَرهَم جُستند . و راه شان از نَوعِ طَلَبِ قُدرَت ایشان برسیده بود . قُدرتِ حَقّ اینجا ، قُدرَتِ ایشان آمد . یعنی از او بدو راه یافتند . از رَنجِ غَیبَت برآسودند ، و اندر روضۀ اُنس بیارمیدند . و اندر رَوح و سُرور مُقَرّر شدند . چون عَقل ، دل ها را به مُراد رسیده دید ، ۵ تَصَرُّف خود پیدا کرد .اندر نیافت. باز ماند . مُتَحَیر شد . چون مُتَحَیّر شد ، مَعزُول گَشت . چون مَعزُول گَشت ، آنگاه حقّ ، لِباس خِدمَت ، اندر وی پوشید ، و گفت : « تا با خود بودی ، با آلتِ تَصَرُّفِ خود محجوب بودی . چون آلات فانی شد ، بماندی ، چون بماندی ، برسیدی . » پس دل را نصیب قُربَت آمد ، و عَقل را خدمت . و مَعرِفَت خود مَعرِفَت بُوَد .

۱۰ پس خداوند - عَزّ وَ جَلّ - بنده را به تعریف و تَعرّف خود شناسا کرد ، تا وی را بدو بشناخت. شناختنی نه که موصولِ آلت بُود . شناختنی که وُجود وی در آن عاریت بُود ، تا به همه وُجود ، عارف را انانیّت خیانت آمد ، تا ذِکرش بی نِسیان بود ، و روزگارش بی تقصیر و مَعرِفَت وی حال بُود نه مقال .

و نیز گروهی { ما ۳٦۷ } گفته اند که مَعرِفَت اِلهامی است . و این نیز مَحال است . از ۱۵ آن چه مَعرِفَت را { مو ٤۲۲ } بُرهانِ باطِل و حقّ است ، و اَهلِ الهام را بر خَطا و صَواب بُرهان نباشد . از آن چه یکی گوید که : « به من الهام است که خداوند - تَعالی - اندر مکان نیست . » و یکی گوید که : « مَرا الهام چنان است که وی را مکان است . » لامَحاله اندر دو دَعوی { ژ ۳٤۸ } متضادّ ، حقّ به نزدیك یك کس باشد ، و هر دو به الهام دَعوی کنند ، و لامَحاله مُمَیزی بباید تا فرق کند میانِ صِدق و کِذبِ این دو مُدّعی . آنگاه ۲۰ به دَلیل دانسته باشد ، و حُکم الهام باطِل بُوَد . و این قولِ براهمه است و الهامیان .

۱-ما ، مو : بی آرام شدند و دست . ۲- ما، مو : و راه ایشان از انواع طلب و قدرت .
٤- ما، مو : اُنس جا یافتند ما، مو : مقرّ ساختند . ۵- مو : اندر یافت . ٦- ما،مو : معزول شد.
۷- ما، مو : به آلت و تصرّف. ما، مو : آلاتت فانی شد.۸- ما : رسیدی . ۸و۹- مو : و معرفت خود بود .
۱۱- ما، مو: بدو شناخت شناختی که موصول آلت نبود بل شناختی که وجود بنده اندر آن . ١٤- ما، مو : معرفت وی الهامی است و آن نیز . ۱۵- مو : باطل حقّ . ۱٦- مو: از آن چه اگر گوید که . ۱٦و۱۷- ما، مو : خداوند اندر مکان است .
۱۷- ما، مو : که وی را مکان نیست . ۱۸-ما: لامحال اندر دعوی متضادّ.
۱۹- ما : می کنند و لامحاله دلیلی باید . ۲۰- ما، مو : دانسته باشند و حکم به الهام .

و اندر زمانهٔ خود دیدم که قومی اندر این غُلُوّی بسیار کنند ، و نسبت روزگار خود به طریق پارسامردان دارند . و جمله بر ضلالت اند . و قول شان مُخالف همه عقَلا است از اهل کُفر و اِسلام . از آن چه ده مُدّعی به اِلْهام به ده قول مُتَناقِض می دعْوی کنند . اندر یَكْ حُکْم هَمَه باطِل بُوَد ، و هیچ کس بر حقّ نباشد . و اگر گوید گوینده یی که : « آن چه ۵ خلافِ شرْع است ، آن اِلهام نباشد . » گوییم که : تو اندر اَصْلِ خود مُخْطی{ای}، و بر غَلَطی، که چون شریعت را می به قیاسِ اِلْهام به خود گویی، که ثبات این اِلْهام بدان است. .پس مَعْرِفَت، شرعی و نَبَوی و هِدایتی بُوَد نه اِلْهامی . و حُکْمِ اِلْهام اندر مَعْرِفت به همه وجوه باطل است .

و گروهی دیگر گفته اند که : مَعْرِفَتِ خُداوند - تَعالی - ضَرُوری است . و این نیز ۱۰ مُحال است . از آن که اندر هر چیزی که علْم بنده بدان ضَرُورَت بُوَد ، باید تا عاقلان اندر آن مُشْترك باشند . و چون می بینیم که گروهی از عاقلان ، بدو جَحْد و انْکار کنند و تشبیه و { مو ۴۲۳ } تعطیل می روا دارند ، دُرُست شد که ضروری نیست . و نیز اگر مَعْرِفَت خداوند - تَعالی - ضروری بُودی ، بدان تکلیف نیامَدی . ازآن چه مُحال بُوَد تکلیف {ما ۳۶۸ } به مَعْرِفَتِ چیزی که علْم بدان ضَرُورَت بُوَد . چنان که بر مَعْرِفَتِ خود و ۱۵ آن آسمان و زمین ، و روز و شب ، و آلام و لذّات ، و امثالُهم ، که عاقل خود را اندر حال وجُوَد آن به شكّ { ژ ۳۴۹ } نتواند انداخت ، که اندر آن اضْطراری بُوَد . و اگر خواهد که نشناسد ، نتواند که نشناسد .

امّا گروهی از مُتَصوِّفه که اندر صحّت یقین خود نگاه کردند گفتند که ما وی را به ضرورت شناسیم . از آن چه اندر دل هیچ شكّ نیافتند ، یقین را ضرورت نام کردند . اندر

---

۱ - ما : و اندر این زمانهٔ خود دیدم قومی اندر این غُلُوّ بسیار می کردند . مو : از « و اندر» تا « قومی» ندارد .
۲ - ما ، مو: پارسا مردان می داشتند . مو : بر ضلالت اَبَد و قول شان بهمه عقل مخالف است . ۳ - مو :.متناقض دعوی کنند.
۵ - ما ، مو : خلاف شرع آن . ۶ - ما ، مو: شریعت را به قیاس الهام بخودگیری و گویی که اثبات این .
۹ - ما ، مو : و گروهی گفتند که معرفت حقّ ضروری است .
۱۰ - ما ، مو : محال باشد از آنچه اندر چیزی که علم بنده را بدان ما ، مو: تا عقلا اند . ۱۱ - ما : و انکار می کنند .
۱۲ - ما ، مو : و تعطیل روا می دارند مو : ضرورتی نیست . ۱۳ - ما ، مو: خداوند ضروری بود تکلیف . ما : از آنکه مُحال بود . ۱۵ - ما ، مو: و لذّت و آنچه بدین ماند . ۱۶ - ما : خود به شكّ نتواند افکند . ما ، مو : اندر آن مضطرب بود .
۱۷ - مو : اگر خواهد که بشناسد. ۱۸ - مو : اندر صحبت یقین ما ، مو : و گفتند که ما و مارا.
۱۹ - ما ، مو : در دل هیچ ما : و یقین را

معنی مُصیب اند ، امّا اندر عبارت مُخطی اند ، که اندر علم ضرورت ، مر صحیح را
تخصیص روا نباشد ، که همه عقلا یك سان باشند . و نیز ضرورت علمی بُود که اندر دل
اَحبّا بی سَببی پدیدار آید . و علم به خُداوند و مَعرفَت وی سَببی است .
امّا استاد اَبو عَلی دَقّاق و شَیخ اَبو سَهْل صَعْلوکی - که پدرِ این سَهْل . که
۵ رئیس و امام نیشابور بُود - رَحمَةُ اللهِ عَلَیْهِم - بر آنند که : « ابتدای مَعْرفَت اسْتِدلال
است ، و انتها ضرورت شود . هم چنان که علم به طاعت ها که ابتدا مُکْتَسَب باشد ، و انتها
ضرورت شود . » به یك قول اهل سنّت و جماعت .و گویند که :« نَبینی که اندر بهشت ،
علم به خداوند ، ضَرورَت شود . و چون روا باشد که آنجا ضَرورَت بُوَد ، روا باشد که اینجا
نیز ضَرورَت گردد . » و نیز اینجا پَیغَمْبَران - صَلَواتُ اللهِ { مو ٤٢٤ } عَلَیهِم - اندر آن
۱۰ حال که کلام وی می شنُودَند ، بی واسطه وی را به ضَرورَت می شناختند . و یا
فرشته یی که وَحْی می گزارد ، همچنان ، و مانند این .
گوییم : « بهشتیان اندر بهشت ، وی را به ضرورت شناسند . از آن چه بهشت دار
تکلیف نیست . و نیز پیغمبران - عَلَیهِمُ السّلامَ - مأمون العاقبة باشند ،و از قطیعت
ایمن . و آن که او را به ضَرورَت شناخت ، نیز وی را خَوف قطیعت نباشد ، و ایمان و مَعْرفَت
۱۵ را فَضْل بدان است که غَیْبی است .چون عَیْنی گردد، ایمان خَبَر گردد ، و اختیار
اندر { ما ٣٦٩ } عَین آن { ژ . ۳۵ } برخیزد ، و اُصول شَرْع مُضْطَرب شود ، و حُکم رِدّت
باطل گردد ، و تکفیر بَلْعَم و بَرْصیصا و ابْلیس دُرست نیاید ، که ایشان به اتّفاق
عارف بودند به خدای - عزّ و جلّ - .چنان که از ابلیس ما را خَبَر داد از حالِ طَرْد و رَجْم وی :
« فَبِعزَّتِكَ لأَغْوِیَنَّهُم اَجْمَعینَ . » و به حقیقتِ «فَبِعزَّتِكَ » و سُخَن گفتن و جَواب شنیدن،

۲ - ما : علم ضرورت علمی . ۳ - ما : احیا بی سببی دلیلی پدیدار ، مو : احیانی سببی دلیلی پدیدار ، ما : در معرفت ، مو : و علم معرفت بخداوند سببی است . ٤ - ما : و پدر این ابو سهل. ۵ - ما، مو : نیشابور بود برآنند.
٦ - ما، مو : علم بضاعت ها که . ۷ - ما ، مو : اهل سنّت گویند و گویند که نه بینی .
۸ - ما : آنجا به ضرورت بود . ما ، مو : که اینجا هم . ۹ - ما، مو : اینجا پیغامبران ،
۱۰ - ما، مو : که سخن حقّ تعالی می شنودند ما : وی را یا بضرورت شناختند ، مو : تا بضرورت شناسند . ۱۰و ۱۱ - مو : و یا به فرشته یی و یا وحی و ما نیز این . ۱۲ - ما ، مو: گوییم که ما ، مو : ورا به ضرورت . ما : از آنچه دار.
۱۳ - ما، مو : و پیغامبران مأمون العاقبة . ١٤ - ما، مو : نیز ورا خوف و قطیعت . ۱۵ - ما : بدان سبب است که غیب است چون عین گردد ایمان خیز گردد. ۱۷ - ما ، مو : بلعم و ابلیس درست . ۱۸ - ما، مو : بخدای چنان که ، ما ، مو : و رحم وی چنانکه (مو : چنانچه) گفت . ۱۹ - ما، مو : و بحقیقت و سخن گفتن .

تقاضای مَعْرِفَت کند و عارِف تا عارِف بُوَد ، از قَطیعَت ایمن باشد . و قطیعت به زوالِ مَعْرِفَت حاصِل آید ، و زَوالِ عِلْمِ ضَرورَتی صورت نگیرد . و این مَسْأله پُر آفت است اندر میانِ خَلْق ، وَ شَرط آن است که این مقدار بدانی تا از آفت رَسْته باشی ، که عِلْمِ بنده و مَعْرِفَتِ وی به خداوند - تَعالی - جَز به اعلام و هِدایت اَزَلیِ وی نیست . و روا باشد که ۵ یقینِ بندگان اندر مَعْرِفَت، گاه زیادت شود ، و گاه نُقصان . امّا اَصْلِ مَعْرِفَت زیادت و نُقْصان نَشود . که زیادتش نُقْصان بُوَد ، و نُقْصان { مو ٤٢٥ } هم نُقصان . و به شناخْتِ خُداوَنْد تقلید نشاید کرد . و وی را به صِفاتِ کَمال باید شناخت . و آن جز به حُسْنِ رَعایت و صِحّت عنایت حَقّ - تَعالی - راست نیاید . و دَلایل و عُقول به جُملِه مِلْكِ وی اند ، و اندر تَحْتِ تَصَرُّفِ وی . اگر خواهد فِعْلی را از اَفْعالِ خود دَلیل یکی کند ، و وی را به خود ۱۰ راه نَماید ، و خواهَد همان فِعْل را حجابِ وی گرداند تا هم بدان فِعْل از وی باز مانَد . چنان که عیسی - عَلَیْهِ السّلام - دلیل گشت قومی را به معرفت ، و قومی را حجاب آمد از مَعْرفت . تا گروهی گفتند : « این بندهٔ خدای است - عَزَّ وَ جَلَّ . » و گروهی گفتند : «پسرِ خدای است - عَزَّ وَ جَلَّ - ، و بُت و ماه و آفتاب همچنان . گروهی به حقّ دلیل باشند ، و گروهی هم بدان باز ماندند . و اگر دلیل ، عِلّت مَعْرِفَت بودی ، بایستی تا ۱۵ هر که مُستدِلّ بُودی ، عارِف بودی . و این { ما ۳۷ } مُکابَرهٔ عیان باشد . »

پس خُداوند - تَعالی - یکی را برگزیند ، و اشیا را جُمله راه بَرانِ وی { ژ ۳۵۱ } گرداند ، تا به سَبَبِ او بدو رسند ، و او را بدانند . پس دلیل وی را سَبَب آمَد نه عِلّت . و سَبَبی از سَبَبی اَولی تَر نباشد اندر حقّ مُسَبِّب مر مُسَبَّب را . لَعَمْری اِثباتِ سَبَب مر عارفان

---

۲ - مو : علم ضروری . ۳ - مو : این قدر بدانی تا رسته باشی از آفت .
٤ - ما : خداوند جَز ما ، مو : ازلی حقّ ما : امّا روا باشد. ۵ - ما، مو : و گاه نقصان پذیرد.
٦ - ما : هم نقصان بود . ۷- ما ، مو : نشاید کردن وی را ما : و این جز به ، مو : و این هم .ما، مو : و محض عنایت ۸و۹ - ما، مو: تصرّف وی خواهد فعلی از افعال خود دلیلی ما : و وی را بدان بخود، ما، مو : اگر خواهد. .۱۰ - ما، مو : فعل ازو باز ماند . .۱۰و ۱۱ - که عیسی قوی را دلیل گشت .
۱۲ - ما، مو : گفتند که ما ، مو : خدای است و گروهی گفتند که .
۱۳ - ما ، مو: است و بُت و آفتاب و ماه ما، مو : گروهی را بحقّ دلیل شد .١٤ - ما : بدان باز ماند.
۱٦ - ما، مو : و ایشانرا جمله راه بر وی گرداند . ۱۷ - ما، مو : بدو رسند و وی را بدانند.
۱۸ - ما، مو : اندر حقّ سبب مر مسبّب را لعمرك اثبات سبب مر عارف را .

را اندر مَعْرِفَت زنّار باشد ، و اِلْتِفات به غَیر مَعْرُوف شرك . « مَنْ یُضْلِلِ اللّهُ فَلاَ هادِیَ لَهُ . » چون اندر لَوْحِ مَحْفوظ لاَبَل اندر مُراد و مَعلُوم حقّ کسی را نصیب شَقاوَت بُوَد ، دلیل و استدلال چگونه هادی وی گردد ؟ « مَنْ { مو ٤٢٦ } اِلْتَفَتَ إِلَی الأَغْیارِ فَمَعْرِفَتُهُ زُنّارٌ » آن که اندر قَهْرِ خداوند مُتَلاشی و مُسْتَغْرق است ، چگونه وی را بدونِ ۵ حقّ چیزی گریبان گیرد ؟ چون ابراهیم - عَلَیْهِ السَّلامُ - از غار بیرون آمد ، به روز هیچ ندید . و اندر روز بیشتر برهان بُود ، و عجایب ظاهرتر بُود . و چون شَب بَرون آمد « رَأی کَوْکَبًا . » اگر عِلَّتِ مَعْرِفَتِ وی دَلیل بودی ، وَ دلایل به روز پیداتر و عَجایب آن مهیّا تر . پس خُداوَند - تَعالی - چنان که خواهد ، بدان چه خواهد ، بنده را به خود راه نُماید و دَرِ مَعْرِفَت بَر وی بگشاید ، تا در عَیْنِ مَعْرِفَت به درجه یی برسد که عَیْنِ مَعْرِفَت ۱۰ وی را غَیْر نُماید ، و صفَت و معرفت وی آفَت وی گردد . و به معرفت از مَعْرُوف مَحْجوب شود ، تا حَقیقت مَعْرِفَت دَعْوی وی شود . و ذوالنّون مصری گوید - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - : « اِیّاكَ أَنْ تَکُونَ بالمَعْرِفَةِ مُدَّعِیاً . » : « بر تو بادا که دَعْوی معرفت نکنی . » که اندر آن هَلاك شوی. تعلّق به معنی آن کن تا نجات یابی .

پس هر که به کشف جلالِ وی مُکَرَّم شود ، هَستیِ { ما ۳۷۱ } وی وَبالِ وی گردد ، و ۱۵ صفاتِ وی جُمله آفتگاهِ وی شود . و آن که از آنِ حقّ {ژ ۳٦۲ } بُوَد ، و حقّ از آنِ وی ، وی را هیچ چیز نباشد ، که نسبتِ وی بدان چیز دُرُست آید اندر کَوْنَیْن و عالَمَیْن . و حَقیقت مَعْرِفَت دانستنِ مُلك است مر حَقّ را - تَعالی و تَقَدّس - . { مو ٤٢٧ } و چون کَسی کُلّ مَمالك را مُتَصَرِّف وی داند ، وی را با خَلْق چه کارماند ؟ تا به خود یا به خَلْق مَحْجُوبِ شود . و حِجاب از جَهْل بُوَد . چون جَهْل فانی شد ، حِجاب مُتَلاشی گشت . ۲۰ دنیایی به معرفت ، عَقْبایی شود . و اللّه اَعْلَمُ .

۲- ما : که چون اندر ما، مو : که اندر مراد ما، مو : کسی را که . ۳- ما : هادی وی ،مو : هادی وی آید. ۵- ما : ویرا گریبان . ۵و۶- ما : هیچ چیز ندید. ۶- ما : برهان بیشتر بود . دا ، مو : و بسیار تر پدید آید و بزرگان و صاحب کرامتان را برهان اندر روز بیشتر بود و عجایب ظاهر چون شب .۷- ما، مو : بودی دلایل به روز هویدا تر و آن . ۸- ما، مو: مبیّن تر بودی مو : که خواهد بنده را به خود . ۹- ما : نماید درِ معرفت ما : به درجه یی رسید ، مو : رسد . ۱۰- ما : صفت معرفت ما : گردد به معرفت .
۱۰و۱۱- مو : محجوب گردد. ۱۱- ما، مو: گردد تا تحقیق معرفت به جا می رسد (وی به درجه یی رسد که) ذوالنّون مصری می گوید .۱۲- ما، مو : شعر : یدّعی العارفون معرفة اقرأ بالجهل ذاك معرفتی ۱۵- ما : و صفت وی ما، مو : و آنچه از حقّ بود . ۱۷- ما، مو: مر خدایرا چون . ۱۸- ما : کسی در کلّ ملك متصرّف وی را . ۱۹- ما، مو: و حجاب آن جمله از جهل بود و چون ، ما، مو : و حجاب متلاشی شد . ۲۰- ما، مو : بمنزلهٔ عقبی بود ،«واللّه اعلم» ندارد.

فَصْلٌ : مَشایخ را - رَحِمَهُمُ اللّهُ - اندر این مَعْنی رَموزِ بسیار است . و مر حُصول فایده را . بعضی از اَقاویل ایشان بیارم - اِنْشاءَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ - .:

عَبْدُاللّه مُبارَك گوید - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - : « اَلْمَعْرِفَةُ اَنْ لا تَتَعَجَّبَ مِنْ شَیْءٍ » : « مَعْرِفَت آن بُوَد که از هیچیزَت عَجَب نیاید . » از آن چه عَجَب از فِعْلی آید که کسی ۵ بکند زیادت از مَقْدورِ خُود . چون وی - تَعالی وَ تَقَدَّس - قادر بر کمال است - عارف را بر اَفْعالِ وی تَعَجُّب باشد . و اگر عَجَب صورت گیردی ، آنجا بایَدی ، که مُشتی خاك را بدان دَرَجه رسانید ، که محَلِ فرمانِ وی گشت . و قَطْرهٔ خُون را بدان مَرْتَبَت رسانید که حَدیث دوستی و مَعْرِفَتِ وی کُند ، وَ طَلَبِ رُؤیَتِ وی شود . و قَصد قُربَت و وَصْلَت وی کند .

ذوالنّونِ مِصْری گوید - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - : « حَقیقَةُ الْمَعْرِفَة اِطّلاعُ الْخَلْقِ عَلَی ۱۰ الأسْرارِ بِمُواصَلَةِ لَطایفِ الأَنْوار . » : حقیقتِ مَعْرِفَت اِطّلاع خَلْق است بر اَسْرار بدان چه لطایف انوار مَعْرِفَت بدان پیوندد . » یعنی تا حَقّ - تعالی - به عنایتِ خود ، دل بنده را به نُورِ خود نیاراید ، و از جُملهٔ آفت ها نزداید ، چنان که موجودات و مثبتات را اندر دلَش ، به مِقْدار خُردله یی وزن نماند ، و مُشاهَداتِ اَسرارِ باطن { مو ۴۲۸ } و ظاهرِ وی را غَلَبه { ژ ۳۵۳ } نکند . و چون این بکند ، معاینه جمله مُشاهَدَه گردد .

۱۵ و شِبْلی گوید - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - :« اَلْمَعْرِفَةُ دَوامُ الْحَیْرَة .» و حَیْرَت بر دوگونه است : یکی { ما ۳۷۲ } اندر هَستی ، و دیگر اندر چگونگی . حَیْرَت اندر هَستی شرك باشد، کُفْرِ اندر چگونگی مَعْرِفَت . زیرا که اندر هَستیِ وی ، عارف را شكّ صورت نگیرد . و اندر چگونگی وی عَقْل را مَجال نباشد . مانَد اینجا یقینی در وُجُود حَقّ ، و حَیْرَتی در کَیْفیّتِ وی . و از آن بُود که یکی گفت : « یا دَلیلَ الْمُتَحَیِّرینَ ! زِدْنی تَحَیُّراً . » ۲۰ نخست مَعْرِفَت وُجود کمال اَوْصاف اِثْبات کرد . و بدانست که وی مَقْصود خَلْق است ،

۱- ما، مو : و مشایخ . ۲- ما، مو : انشاء اللّه تعالی . ۳- ما : گوید المعرفة ...۴- ما، مو : هیچ چیزت ما : از فعلی باشد، مو : فعلی باید . ۵- ما، مو: مقدور چون وی تعالی قادر ما ، مو: به افعال وی . ۶- ما، مو: محال باشد و اگر ما، مو: وی آنجا بایدی که مشت خاك . ۷- ما، مو : رساند که بدو فرمان بود . ما ، مو : مرتبت رساند که . ۸- ما، مو : رؤیت او و قصد ما، مو: وصلت وی دارد .۹- ما، مو: ذوالنّون مصری رحمة اللّه ... ما، مو : اطّلاع الحقّ علی الاسرار..۱- ما، مو : اطّلاع دادن حقّ است . ۱۱- مو : حقیقت معرفت بدان ما : یعنی حقّ تعالی . ۱۲- ما : بیاراید ، مو : نیارامد ما، مو : آفتهاش باز بدارد . ۱۲و۱۳- دلش بخردلی ، مو : دلش بجز دلی، ما، مو : و مشاهدهٔ اورا . ما : و وی را ظاهر غلبه نکند . ۱۴- ما : این بکرد ، مو : این بگیرد مغایبه جمله. ۱۵- ما، مو : بردوگونه باشد. ۱۷- ما : و کفر و اندر ، ما : زیرانچه اندر هستی . ۱۸- ما، مو : در وجود حقّ تعالی . ۱۸و۱۹- ما، مو : کیفیّت او . .۲- ما، مو: وجود و کمال او صاف وی .

و اِستِجابَت کنندهٔ دَعواتِ ایشان .و مُتَحَیّران را تَحَیُّر به جُز وی نیست . آنگاه زیادت حَیْرت خواست . و دانِسْت که اندر مَطْلوب ، عَقْل را حَیْرَت و سرگردانی شرك و وَقْفَت بُوَد . و این مَعْنی سَخْت لطیف است . و احْتِمال کُنَد که مَعْرِفَتِ هَسْتیِ به حقّ ، تَحَیُّر به هَسْتیِ خود تقاضا کند . از آن که بنده چون خُداوند را بشناخت ، کُلِّ خُود را در بَنْدِ قَهْرِ وی بیند .
۵ چون وُجُود وعَدَمَش بدُو بُوَد . از سُکُونَت و حَرَکَت به قُدرتِ او مُتَحیّر شود ، که چون کُلِّ مَرا بَقا بدوست ، مَنْ خود کیستم، و بر چیستم . و از این بُود که پیْغَمبر گفت – صَلّی اللّهُ عَلَیْه وَسَلَّمَ – :« مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَد عَرَفَ رَبَّهُ . » : « هر که خود را بشناسد به فنا، حَقّ را – تَعالی اللّه – بشناسد به بقا .» و از فنا عَقْل و صِفَت باطِل بُوَد . و چون عَیْنِ چیزی مَعْقول نباشد ، اندر مَعْرِفَتِ وی ، به { مو ٤۲۹ } جز تَحیُّر مُمْکن نشود .
۱۰ و ابو یزید گفت – رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْهِ –: « اَلْمَعْرِفَةُ اَنْ تَعْرِفَ أَنَّ حَرَکاتِ الْخَلْقِ وَ سَکَناتِهِمْ بِاللّهِ . » مَعْرِفَت آن است که بدانی که حَرَکاتِ خَلْق و سُکُونشان به حقّ است . و هیچ کس را بی اِذْنِ وی اندر مُلْكِ وی تَصَرُّف نیست . عَیْن بدو عَیْن است . و اَثَر بدو اَثَر . { ژ ۳٥٤ } صِفَت بدو صفت .مُتَحَرِّك و ساکن بدو مُتَحَرِّك و ساکِن .تا اندر بِنْیَتِ اِستِطاعَت { ما ۳۷۳ } نیافریند ، و اندر دلِ اِرادَت ، بَنْده هیچ فِعْل نَتواند کرد . وَ فِعْلِ بنده بر مجاز
۱۵ است ، و فِعْلِ حقّ بر حقیقت .

و مُحَمَّد بن واسع گوید – رحمة اللّه عَلَیْه – در صفت عارف : « مَنْ عَرَفَ اللّهَ قَلَّ کَلامُهُ وَ دامَ تَحَیُّرُهُ . » :« آن که بشناخت ، سُخَنَش اندك است ، و حَیْرَتَش مُدام . » از آن که عبارت از چیزی توان کرد که اندر تَحْتِ عِبارت گنجد . و اندر اُصُول ، عبارات را حدّی

---

۱ – ما، مو : دعوت ایشان . ۲ – مو : عقل را بجز حیرت . ما، مو: و وقعت نبود .
۳ – ما، مو : نیز احتمال ما : تحیّر خود به هستی . ٤ – ما، مو : از آنچه بنده مو : شناخت ما، مو : و چون وجود .
٤و٥ – ما، مو : وجود بدو بود و عَدَم از وی از . ٥ و ٦ – ما، مو : کل را قیام بدوست .
٦ – ما، مو : و چیستم و ازین معنی بود که پیغامبر گفت که . ۸ – ما، مو: تعالی بشناسد. ۱۰ – مو : رضی اللّه عنه.
۱۱ – ما، مو : که حرکات و سکنات شان . ۱۲ – ما، مو: و عین بدو عین .
۱۳ – ما، مو : و صفت بدو صفت و متحرك و ساکن بدو ساکن و متحرك که تا اندر .
١٤ – ما، مو : نیافرید و اندر دل ارادت ننهاد ما،مو : نتوانست کرد .
۱٥ – مو : فعل حقیقةً خداوند راست ، مو : در حقیقت فعل خداوند راست .
۱٦ – ما، مو : اندر صفت عارف. ۱۷ – ما، مو : عارف آنست که سخنش اندك بود ما ، مو : از آنچه .
۱۸ – ما، مو : عبارت آید . ما، مو : عبارت مر آنرا حدّی بود .

بُوَد . و چون مُعبّر مَحْدود نَباشد ، که اَساس عبارت بر آن نهند ، عبارت مُعبّر چگونه ثبات یابَد . و چون مقصود اندر عبارت نیاید ، و بنده از وی چاره نباشد ، به جز حَیْرَتِ دایم ، ورا چه چاره باشد ؟

شِبْلی گوید - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - : « حَقیقَةُ الْمَعْرِفَةِ الْعَجْزُ عَنِ الْمَعْرِفَة . » : «حقیقت مَعْرِفَت عَجْز است از مَعْرِفَت ، » چیزی که از حَقیقتِ آن بر بنده ، جز عَجْز اندر آن نشان نکند. و رَوا باشد که بنده را اندر ادراك آن به خود ، دَعْوی بیشتر نباشد. ازآن چه عَجْز { مو ۴۳ } ورا طَلَب بُوَد . و تا طالب اندر آلت و صِفَتِ خُود قایم است ، اِسْمِ عَجْز بَرْ وی دُرُسْت نَباشد . و چون این آلت به اَوْصاف برسد ، آنگاه فَنا بُوَد نه عَجْز .

و گروهی از مُدَّعیان ، اندر حال اِثْباتِ صِفَتِ آدَمیّت ، و بقای تکلیفِ صِحّتِ خِطاب ، و قیام حُجّتِ خُداوند بر ایشان ، گویند که : « مَعْرِفَت عَجْز بُود . و ما عاجز شدیم و از همه باز ماندیم . و این ضَلالت و خُسْران بُوَد . » گوییم که: اندر طَلَب چه چیز عاجز شُدید . و این عَجْز را دو نشان بُوَد . و هر دو با شما نیست : یکی نشان فنای آلَتِ طَلَب ، و دیگری اِظْهار تَجَلّی . آن جا که فنای آلَت بُوَد ، { ژ ۳۵۵ } عبارت مُتَلاشی شود ، که از عَجْز عبارت کُنَد . که عبارت از عَجْز ، عَجْز نباشد . و آن جا که اِظْهار تجلّی بُوَد ، نشان نپذیرد ، و تَمْییز صورت نبندد ، { ما ۳۷۴ } تا عاجز نداند که او عاجز است . یا آن چه وی بدان مَنْسوب است ، آن را عَجْز خوانند . ازآن چه عَجْز غیر بُوَد . و اِثْبات مَعْرِفَت غَیْر مَعْرِفَت نباشد . و تا غیر را اندر دل جای است ، معرفت درست نَبُود و تا عارِف از غیر کرانه نکند ، هنوز عارف نباشد .

---

۱ - ما، مو : بود چون محدود معبّر نباشد. مو : چگونه اثبات . ۲ - ما : یابد چون مقصود.
۲و۳ - ما : بجز حیرت ورا چه باشد ؟. ٤ - ما : و شبلی گوید حقیقة المعرفة ما ، مو: المعرفة باللّه.
۵ - ما: حقیقت بر بنده . ٦ - مو : نکند ورا باشد. ۷ - مو : ورای طلب بود .
۸ - ما، مو : و چون به این آلت واوصاف برسید آنگاه فنا نه عجز .
۹ - ما، مو : به صحّت خطاب . ۱۱ - ما ، مو : اندر طلب چه عاجز شدند.
۱۲و۱۳ - ما، مو : و دیگر اظهار . ۱۳ - ما ، مو : عبارت متلاشی بود .
۱٤ - ما، مو : بجز عجز نباشد. ۱۵ - ما ، مو : و تمیز صورت نبندد.
۱۵و۱٦ - ما، مو : تا آنچه وی . ۱٦ - ما ، مو : خوانند هم صورت نه بندد از آنچه.
۱۸ - ما : نکند عارف نباشد، مو : عارف عارف نباشد.

و اَبو حَفْص حَدّاد گوید - رَحمَةُ اللّه عَلَیْه - : « مُنْذُ عَرَفْتُ اللّهَ ما دَخَلَ فی قَلْبی حَقٌّ وَ لا باطِلٌ . » : « تا بشناخته ام خداوند را - تَعالی و تَقَدَّس - اندر نیامده است به دلِ مَن اندیشهٔ حقّ و باطِل . » از آن چه چون خَلْق را کام و هوا بُوَد ، به دل باز گردد ، تا دل ، او را به نَفْس دلالت کند ، که آن مَحَلِّ باطل است . { مو ۴۳۱ } و چون ۵ عِزّی بر دَوام یابد ، هم به دل باز گردد ، تا دل ، وی را به رُوح دلالت کُند ، که آن مَنْبَع حَقّ و حقیقت است . چون دلِ غَیْر بُود ، رُجوعِ عارِف بدان نکرت آمد. پس همه خَلْق طَلَبِ بُرهانِ مَعْرِفَت از دل کردند ، و طَلَب کام و هَوا نیز از آن . مر ایشان را کام نبود که از دل باطِل طَلَبیدند . و جُز با حقّ آرام نه ، تا حقّ از دل طلبیدند . چون نشانِ برهان بایست ، رجُوع با حقّ کردند . فَرْق میانِ بنده یی که رُجُوعِ او به دل بُوَد ، و از آنِ بنده یی که رُجُوعِ او به ۱۰ حقّ بُوَد این است .

و ابوبکر واسطی گوید - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - : « مَنْ عَرَفَ اللّهَ انْقَطَعَ بَلْ خَرَس و انْقَمَعَ . » و قالَ النَبیُّ - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - : « لا اُحْصی ثَناءً عَلَیْكَ - » : «آن که خداوند را بشناخت { ز ۳۵۶ } از همه چیزها ببرید ، بلکه از عبارت همه چیز گنگ شد ، و از اوصاف خود فانی گشت » . چنان که پیغمبر گفت - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - تا ۱۵ اندر غَیْبَت بُود ، اَفْصَحِ عَرَب و عَجَم وی بُود . چونش از غیبت به حَضْرَت بُردند . گفت : « زبان مرا امکان کمال ثنای تو نیست . چه گویم ؟ که از گُفت ، بی گفت شُدَم ، از حال بی حال گشتم . تو آنی که تویی . گفتار من به مَن باشد یا به تو . اگر به خود گویم ، به گُفتِ خود مَحْجُوب { ما ۳۷۵ } باشم ، و اگر به تو گویم ، به کَسْبِ خود اندر تحقیق قُرْبَتَ مَعْیُوب باشم.پس نگویم . » فرمان آمد که : « اگر تو نَگویی یا مُحَمَّد ! ما بگوییم.

---

۱ - ما، مو : حدّاد رضی اللّه عنه گوید مُذ عرفت اللّه. ۲ - ما، مو: خداوند را اندر نیامده است .

٤ - ما، مو : و چون برهان معرفت یابد. ۵ - ما، مو: او را بروح . ۵و٦ - و چون در دل غیر آمد رجوع .

۷ - ما، مو : کام و هوا هم نیز از دل و چون آن . ما، مو : نبود که بدل رجوع نکردند و بجز بحقّ نیارامیدند .

۸ - ما، مو : تا از دل چون شان برهان می بایست رجوع بحقّ کردند نه بدل پس فرق آمد.

۹ - ما ، مو : و از میان بنده یی ما ، مو : « این است » ندارد. ۱۰ - ما، مو : رضی اللّه عنه گوید.

۱۱ - ما، مو : قال صلّی اللّه علیه وسلّم . ۱۳ - مو : و اوصاف خود . ما : پیغامبر.

١٤ - ما، مو : عرب وی بود گفت انا افصح العرب والعجم مو : به حضرت ربودند.

۱۵ - ما، مو : احصای کمال ثنا تو نیست پس چه گویم از . ما، مو : و از حال توآنی که .

۱۷ - ما ، مو: باشم اگر به تو مو : تحقیق قربت .

لَعَمْرُك ! اذا سَكَتَّ عَنْ ثَنائی فَالْكُلُّ مِنْكَ ثَنائی . چون خود را از اهْلِ ثنای ماندانی ، { مو ٤٣٢ } ما همه اَجْزای عالَم را نایب تو گردانیدیم ، تا ثنای من گویند ، و حَواله به تو کنند . » و بِاللّهِ التّوفیقِ وَ حَسْبُنَااللّهُ وَ نِعْمَ الرَّفیق .

---

۱ - ما، مو : چون تو خود را ما، مو : ثنای من می ندانی من .

۲ - ما، مو : نایب تو گردانیدم ما، مو : و حوالهٔ آن

۳ - ما، مو : کنند واللّه اعلم بالصّواب.

کَشْفُ الحِجابِ الثّانی فی التَّوحید :

قَولُهُ - تَعالی - : « وَ اِلٰهُکُمْ اِلٰهٌ واحِدٌ . » وَ قَولُه - تَعالی - : « قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ ، الی آخر . » وَ قَولُهُ - تَعالی - : « لاتَتَّخِذوا اِلٰهَیْنِ اثْنَیْنِ إنّما هُوا إلهٌ واحدٌ . » قالَ النَّبیُّ - صَلَّی اللّهُ عَلَیه وَسَلَّمَ - : « بَیْنَنا رَجُلٌ فیمَنْ کانَ قَبْلَکُم لَمْ یَعْمَلْ خَیْراً قَطُّ إلاّ التَّوحید فَقالَ لأهْلِه : إذا مِتُّ فَاحرِقونی ثُمّ استَحْقَونی ، ثُمّ ذَرّونی ، نِصْفی فی ۵ الْبَرِّ وَ نِصْفی فی الْبَحْرِ فی یَوْمٍ رایحٍ فَفَعَلوا فقالَ اللّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - لِلرّیحِ : اجْمَعی ما اَخَذْتَ فإذا هُوَ بَیْنَ یَدَیْه. فَقالَ لَهُ : ما حَمَلَكَ عَلی ما صَنَعْتَ . فَقالَ : استِحْیاءً مِنْكَ. فَغَفَرَلَهُ . » : « مردی بود پیش از شما که هیچ کردار نیکو نداشت ، مگر توحید . وَفاتش قریب شد . مر اَهْلِ خود را گفت : چون من بمیرم ، مرا بسوزید ، و خاکستر من گرد کنید ، و اندر روز { ژ ۳۵۷ } بادناك نیمی به دریا اندازید ، و نیمی به باد ۱۰ دهید در بیابان . تا از من اَثَری نَمانَد . همچنان کردند . خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - مرباد و آب را فرمود : « نگاه دارید آن چه بستدید . » یعنی خاکستر را ، و تا قیامت آن را نگاه می دارند . آنگاه که خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - وی را زنده کند گوید : « تُرا چه چیز بر آن داشت تا خود را بسوختی ؟ » گوید : « بار خدایا ! من شرم داشتم از تو . سخت جافی بُودم » آنگاه خداوند - تعالی - گوید : « بیا مُرزیدَمَت . »

۱۵ و حقیقت توحید حُکْم کَرْدَن بُوَد بر یگانگی چیزی به صِحَّتِ عِلْمْ به{مو۴۳۳} یگانگی آن . { ما ۳۷۶ } و چون حَقّ - تَعالی - یکی است بی قسیم ، اندر ذات و صِفاتِ خُود ، و بی دلیل و شریك اندر اَفْعالِ خود . و مُوحِدان وی را بدین صفت دانند . دانش ایشان را به یگانگی ، توحید خوانند . و توحید سه است : یکی توحید حقّ مر حقّ را ، و آن عِلْمِ او بُوَد به یگانگی خود . و دیگر توحیدِ حقّ مر خَلْق را ، و آن ۲۰ حُکْمِ وی بُوَد به توحید بنده ، و آفرینش توحید اندر دلِ وی . و سدیگر توحید خَلْق باشد مَرْ حَقّ را ، و آن عِلْمِ ایشان بُوَد به وحدانیّتِ خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - .

۱- ما ، مو : خداوند تعالی گفت . ۲- ما، مو: و نیز گفت .۳- ما: « الی آخر» ندارد. ما، مو : و نیز گفت لاتَتَّخِذوا ما، مو : انّما هُوَ ما : پیغامبر گفت ، مو : و پیغمبر گفت.٤- ما : لایعمل ، مو: له یعمل. ۵- مو: له اهل مو : ثمّ استخفونی ٦- ما : احفظی ، مو : احفظنی ما مو: هُوَمِنْ . ۸- ما، مو : چون وفاتش نزدیك شد. ۹- ما، مو : و خاکستر مرا گرد کنید اندر روز . ۱۰- ما، مو : و نیمی از آن به دریا اندازید و نیمی از آن به بیابان برباد کنید . ما، مو: چنان کردند . ۱۱- ما، مو: خداوند تعالی مرباد را و آب را فرمود که .۱۲- ما، مو : خاکستر ویرا نگاه دارید و آنرا تا قیامت می نگاه دارند آنگاه که خداوند تعالی. ۱۳- ما، مو: گرداند گوید ویرا که ما، مو : بدان داشت تا ما ، مو : گویا خدایا از شرم تو که ژ : جافی بَدَم . ١٤و۱۵- ما، مو : خداوند ویرا بیامرزد. ١٦- ما، مو : و صحّت علم بریگانگی آن . ۱۷- مو : حقّ یکی است . ۱۸- ما: خود بی دلیل بی شریك اندر، ما، مو : او را بدین دانسته اند. ۱۹- مو : توحید خواند . ۲۱- ما، مو: بنده و دیگر توحید . ۲۲- ما، مو : خداوند « عزّوجلّ» ندارد.

پس چون بنده به حقّ ، عارف بُوَد ، بر وحدانیّتِ وی حُکْم تواند کرد ، بدان که وی - تعالی - یکی است که وَصْل و فَصْل نپذیرد . و دویی بر وی روا نباشد . و یگانگی وی عددی نیست تا به اِثْباتِ عَدَدی دیگر دو گردد ، تا وَحْدانیّتش عَدَدی بُوَد . و محدود نیست تا وی را ستّ جهات بُوَد ، و هر جَهَتی را دیگر ستّ جهات باید. و این اثباتِ اَعْداد بی نهایت ۵ باشد . { ژ ۳۵۸ } و وی را مکان نیست ، و اندر مکان نیست ، تا به اثباتِ مَکان مُتَمکّن بُوَد . و مَکان را نیز مَکانی باید .و حُکْم فِعل و فاعِل و قَدیم و مُحْدث باطِل شود . و عَرَضی نیست تا مُحتاج جَوْهَری باشد . و اندر دو حال ، اندر مَحَلّ خود باقی نماند . و جَوْهری نیست که وُجودش جز با چون خودی دُرُست نیاید . طَبْعی نیست تا مَبْدأ سُکون و حَرَکَت باشد . و روحی نیست تا حاجتمند به نیستی باشد ، و جِسْمی نیست تا اَجْزای مُؤَلَّف ۱۰ بُوَد . و اندر چیزها قُوّت و حال نیست تا جنسِ چیزها بُود . و به هیچ چیز وی {مو۴۳٤ } را پیوند نیست تا آن چیز جُزْوی از وی بُوَد .بَری است از همه نُقْصان و نقایص . پاك از همه آفات . مُتَعالی از هَمه عُیُوب . وی را مانند نیست ، تا او با مانند خود دو چیز باشند . فرزند ندارد تا نَسْلِ وی اقتضای وَصْل و اَصْلِ وی کند . و تغییر بر ذات و صِفاتِ وی روا نیست تا وُجود وی { ما ۳۷۷ } بدان مُتَغیّر شود . و اندر حُکْم مُتَغیّر چون ۱۵ تَغیّر باشد ؟ مَوصُوف است به صِفاتِ کَمال ، آن صفاتی که مُوَحّدان مر او را به حُکْمِ بَصیرت و هِدایت می اِثْبات کنند ، که وی خود را بدان صفت کرده است . بَری است از آن صِفاتی که مُلْحِدان ، وی را به هَوای خود صفَت کنند ، که وی خود را بدان صفت نکرده است . « تَعالَی اللّهَ عَمّا یَقُولُ الظّالِمُون . » حَیّ و عَلیم است . رؤف و رَحیم است . مُرید و قَدیر است . سَمیع و بَصیر است . مُتَکَلِم و باقی است . عِلْمَش اندر وی حال

---

۱ - ما ، مو : چون بنده . ما : به وحدانیّت . ۲ - ما : که وصل نپذیرد. ۳ - ما، مو: عدد دیگر ما : وحدیانیّتش عددی بود محدود . ٤ - ما، مو: وی را شش جهات باشد. ما، مو : جهتی دیگر است .

۵ - ما، مو : و اندر مکان نه . ٦ - ما، مو: بود از آنچه اگر متمکن در مکان بودی مکان را نیز مکان بایستی . مو : باطل شدی . ۸ - ما : و تا مبدأ طبعی نیست حرکت و سکون باشد.۹ - ما، مو : حاجتمند نیستی باشد . ما، مو : تا از اَجْزای .

۱۰ - ما ، مو : قوّت و بچیزی و حال . ۱۱ - ما، مو : و بری است از همه نقایص و پاك . ۱۲ - ما، مو: و متعالی ما، مو : و وی را مانندی ما : با مانندهٔ خود ۱۳ - ما، مو : باشد و فرزند.۱٤ - مو : از آن متغیّر شود و یا در حکم متغیّر گردد. مو : تقاضای اصل وی کند و تغیّر ذات . ۱۵ - ما، مو : « باشد» ندارد . ما، مو : که مؤمنان و موحّدان به حکم.

۱٦ - ما ، مو : بصیرت می اثبات کنند .۱۷ - مو : بدان صفات کرده است و بری است .

۱۸ - ما، مو : « تعالی اللّه...» ندارد. ۱۹ - ما، مو : و قدرتش اندر .

نیست . قُدْرَتش اَنْدر وی صَلابت نی . سَمْع و بَصَرش اندر وی مَتَحَدِّدنی . کَلامش اندر وی تَبْعیض و تحدید نی . همیشه با صِفاتِ خود قَدیم است . { ژ ۳۵۹ } کُلِّ مَعْلُومات از عِلْم وی بیرون نیست . مَوْجُودات را از ارادتش چاره نی . آن کُند که خواسته است . آن خواهد که دانسته است . خَلایق را بر اَسْرارش ، اِشْراف نی . حُکْمَش همه حَقّ . دوستانش را به جُز ۵ تسلیم روی نَه . امْرَش جُمله حَتْم . مُریدانش را به جُز گزاردنِ فرمان چاره نی .مُقَدِّرِ خَیْر و شَرّ . امید و بیم جُز بدو سزاوار نی.خالقِ نَفْع و ضَرّ .حُکْمَش به جُمْلَه { مو ۴۳۵ } حِکْمَت . و جُز رضا روی نه . کس را از وَصْلِ وی بُوی نه . و بدو رَسیدن روی نه . دیدارش مر بهشتیان را رَوا ، تشبیه و جهات را نا سزا . مُقَابَلَه و مُواجَهَه را بر هستی وی صورت نه . اندر دُنْیا مر اولیا را مُشاهَدَت وی جایز و اِنْکار شرط نی.آن که ورا چنین داند ، ۱۰ از اَهْلِ قطیعت نی . و هر که به خِلافِ این دانَد ، ورا دیانت نی . اندرین معنی سُخَن بسیار آید ، اُصُولی و وُصُولی . امّا مر خَوفِ تَطْویل را بداین اِقْتِصار کردم .

و درجُمله من که- عَلَی بن عُثْمان الجُلاّبی ام - می گویم که : اندر ابتدای این فَصْل بگفتم که : « توحید ، حُکْم کردن بُوَد بر وَحْدانیّت چیزی .و حُکْم جز به عِلْم نتوان کرد . » پس اَهْلِ سنّت حُکْم کردند { ما ۳۷۸ } بر یگانگی خداوند - تعالی - به تحقیق . ۱۵ از آن چه صُنْعی لَطیف دیدند . و فعْلی بدیع با اُعْجُوبه و لطیفهٔ بسیار . نظر کردند بُودنِ آن صَنایع به خود ، مَحال داشتند.و اندر هر چیزی عَلامات حَدَث ظاهر یافتند . لامَحاله فاعلی بایستی، تا مر آن را از عَدَم به وُجُود آرد . یعنی عالَم را با زمین و آسمان ، و آفتاب و ماه ، و برّ { ژ ۳۶۰ } و بَحْر ، و کوه و صَحْرا . با چندین صُوَر ، و حَرَکات و سَکَنات ، و عِلْم و نُطْق ، و مَوْت و حیات ایشان .

---

۱ - ما، مو : صلابت نه ما ، مو : متحدّد نه و ما، مو : تبعیض نه و تجرید نه . ۲ - ما، مو : صفات قدیم . ما، مو: بیرون نه و . ۳ - ما، مو: چاره نه . ما، مو : و آن خواهد که. ٤ - ما، مو : مخلوق را بر اسرار آن اشراف نه ما : دوستان را .

۵ - ما، مو: امرش جُز جمله حتم نه ما ، مو : گذاردن چاره نه ما ، مو : خیر و شرّ او جز او نه . ٦ - ما، مو: سزاوار نه . ما، مو: و ضرّ او و حکم جز او را نه حکمش جمله ما ، مو: جز قضای وی.۷ - ما: و کس را ما، مو : و دیدارش . ۸ - ما، مو: «روا» ندارد . ما، مو: تشبیه وجه را ما : مواجهت ، مواجهه برابر هستی. ۹ - مو: « اولیا را » ندارد . ما، مو : شرط نه آنکه وی را ما، مو : قطیعت نه . ۱۰ - ما، مو: دیانت نه و اندرین . ما، مو: بسیار است .

۱۲ - ما، مو : و در این جمله من می گویم که علیّ بن عثمانی الجلابی ام رضی اللّه عنه.. ١٤ - ما، مو : خداوند بتحقیق.

۱۵ - ما، مو: صنع لطیف دیدند . ما، مو : فعل بدیع با اعجوبهٔ لطیف . ۱۵و۱٦ - ما، مو: آن فعل بخود محال دانستند .

۱۷ - ما، مو: به وجود آورد. ۱۸ - ما، مو : و ماهتاب و برّوبحر ما ، مو: با چند آن صور را .

پس این جُمله را از صانعی چاره نَبوَد ، و از دو سه صانع مُستَغنی بودند ، و یك صانع کامل حَی علیم عالم قادر و مختار . از شریکی با شُرکای دیگر بی نیاز . چون فعل را از یك فاعل چاره نباشد . و وُجودِ دو { مو ٤٣٦ } فاعل مر یك فعل را احتیاج نه . و لامَحالةَ باید تا یکی باشد بی شكّ و ریْب به علم الیقین . و این خلاف با ما ، ثَنَویان کردند ۵ به اثبات نور و ظُلمت . و گبرکان به اثبات یزدان و اهرمن . و طَبایعیان به اثبات طبْع و قوّت . و افْلاکیان به اثبات هفت کواکب . و مُعتزلیان به اثبات خالقان و صانعان بی نهایت . و مَن رَدّ جُمله را دلیلی کوتاه بگفتم . و این کتاب جای اثبات کردن تُرّهات آن طوایف نیست . و طالب این علم را ، این مسأله از کتابی مُطوَّل تر باید طلبید که کرده ام و آن را « اَلرِّعایة بحُقوقِ اللّه تعالی » نام کرده ام . و یا اندر کُتبِ مُقدَّمانِ اُصول – رضی اللّه عنهم – . اکنون باز گردم به رُموزی که مشایخ گفته اند اندر توحید بتوفیق ۱۰ اللّه – تعالی – .

فَصْلٌ : از جُنَید – رَضِیَ اللّهُ عنهُ – می آید که گفت : « اَلتَّوحیدُ افرادُ اَلقِدَمِ عَنِ الْحَدَث . » : « توحید دانستن قدم بُود از حدَث . » یعنی آن که قدیم را مَحلّ حوادث ندانی . و حوادث را مَحلّ قدیم ندانی . و مَعلوم گردانی که حقّ تعالی قدیم است و ۱۵ تو ضَرورةً مُحدَثی .از جنْسِ تو هیچیز بدو نپیوندد و از صفات وی ، هیچیز اندر تو نیامیزد ، که قدیم را با مُحدَث { ۳۷۹ }مُجانَست نبُود . ازآن چه قدیم پیش از وجود حوادث بُود ، و چون قَبلَ وُجود الحوادث ، قدیم به مُحدَث مُحتاج نبُود ، تا بوده گشتی .

---

۱ – ما : به یك صانع . ۲ – ما، مو: حیّ عالم قادر و محتاج به شریکی دیگر نه چون فعل را .

۳و٤ – ما، مو: هر یك فعل نه هر دو باشد بیکدیگر لامحاله .

٤ – ما، مو : باید تا بی شكّ وریب یکی باشد ، ما : و این اختلاف با ما نتوان کردند .

۵ – ما: کرکان به اثبات ژ : و طبایعان . ٦ – ما، مو: و افلاکیان به اثبات هفت ستاره.

۷ – مو : و من مراد جمله را . ۸ – ما، مو : ترهات ایشان نیست . ما، مو: از کتابی دیگر باید طلبید که کردم .

۹ – ما : الرعایة حقوق اللّه نام ، مو : الرعایه بحقوق اللّه نام کرده ام یا اندر . ۹و ۱۰ – ما : « رضی اللّه عنهم » ندارد . ۱۰ – ما، مو : بسر رموزی . ۱۰و۱۱ – ما، مو : توحید انشاء اللّه تعالی .

۱۲ – ما، مو : رحمة اللّه علیه . ۱۳ – ما، مو : توحید جدا داشتن قدیم بود از حوادث یعنی.

۱٤ – ما ، مو: ندا نه و معلوم بدانی که حقّ قدیم است . ۱٤و۱۵ – ما، مو : و تو محدثی . ۱۵ – ما، مو : هیچ چیز بدو ... هیچ چیز اندر . ۱٦ – ما، مو : مجانست نباشد. ۱۷ – مو : بحدث محتاج نبود تا بوده .

بَعْدَ وُجودِ الحَوادث ، بدو نیز مُحتاج نگردد . { ژ ۳۶۱ } و این خلاف آن کسان را است که به قدَم اَرواح بگویند . و ذکرِ ایشان گذشت . { مو ۴۳۷ } و چون کسی قدیم را اندر مُحْدَث نازل گوید ، و یا مُحدَث را به قدَم ، تعلّق داند . بر حدَث عالَم دَلیل نماند . و این به مَذْهَب دهریان گفتند . «فَنَعُوذُ بِاللّهِ مِنْ اعْتِقادِ السُّوءِ .» و در جمله همه حرکاتِ مُحدَثات ، ۵ دلایل توحید است ، و گواه بر قُدرَتِ خداوند - عزّ و جلّ - ، و اثباتِ قدَم وی . شعر :

فَفی کُلِّ شَیْءٍ لَهُ آیَةٌ تَدُلُّ عَلی اَنَّهُ واحِدٌ

امّا بنده از آن جُملِه غافل است ، که مُراد جُز از او خواهد ، و یا جز با ذکرِ او آرامَد . چون در نیست کردن و هَست کَردن تو ، وی را شریك نباید ، مَحال باشد که اندر تربیت تو ، شریك باید .

۱۰ حسین بن منصور گوید - رَحِمَهُ اللّهُ - : « اَوَّلُ قَدَمٍ فِی التَّوحیدِ فَناءُ التَّفْریدِ. » : « اوّل قدم اندر توحید ، فنای تفرید است . » از آن چه تَفرید ، حُکم کردن بُوَد به جُدا گشتنِ کسی از آفات . و توحید حُکم کردن بُوَد به وَحْدانیتِ چیزی . پس اندر فَرْدانیّت ، اثباتِ غَیْر روا بُوَد . و به جُزْ وی را نشاید بدین صِفَت کرد . و بر وَحْدانیّت اثباتِ غیر روا نباشد ، و به جز حقّ را بدین صفت نشاید کرد . پس تفرید عبارتی مُشْترَك آمد ، و توحید ۱۵ نفی کنندهٔ شرکت باشد . اوّل قدَم توحید ، نَفی کنندهٔ شریك باشد ، و رَفْع مزاج از مِنهاج ، که مَزاج اندر منهاج چون طَلَبِ منْهاج باشد بی سِراج .

حُصری گوید - رَحِمَهُ اللّه - : « اُصُولُنا فِی التَّوحیدِ خَمْسَةُ اَشْیاءَ: رَفْعُ الْحَدَثِ وَاِثْباتُ الْقِدَمِ وَ هَجْرُ الأوطانِ ، و مُفارَقَةُ الإخْوانِ ، و نِسْیانُ ما عَلِمَ وَ جَهِلَ. » :

---

۱ - ما، مو: و هم محتاج ما، مو : آن کسان است . ۲ - ما، مو : ارواح گویند . ما : اندر حدیث نازل ، مو : اندر حدث نازل .۳ - ما ، مو : بقدیم متعلّق داند بر قدم حقّ و حدوث عالم . ما، مو : و این مذهب.
٤ - ما: دهریان کشد، مو : دهریان کنند ما، مو: در جمله حرکات . ۵ - ما : « شعر» ندارد .
٦ - ما : بیت شعر عربی را ندارد.۷ - ما ، مو : از آن غافل تر است که بدل جز ویرا خواهد مو: او آراید
۸و۹ - ما، مو : چون اندرین هست و نیست کردن تو (ورا : ژ) شریك نباشد . (نبایست) محال است که اندر ترتیب شریك باشد. ۱۰ - ما، مو : و حسین بن منصور رحمة اللّه علیه گوید.
۱۳ - ما، مو : و بجز او را نشاید. ۱٤ - ما، مو: و نشاید دانست بر تفرید.
۱۵ - ما، مو : شرکت اوّل قدم . ما، مو : نفی کردن شریك باشد و دفع . ۱٦ - ما، مو: باشد به سراج .
۱۷ - ما، مو : و حصری گوید رحمة اللّه علیه . ۱۸ - ما، مو: اصول ما .

« اَصلِ ما اندر توحید پنج چیز است : اوّل برداشتنِ حَدَث و اِثباتِ { ژ ۳۴۲ } کردن {مو۴۳۸ } قدَم ، و هَجرِ وطَن ، و مُفارقتِ برادران ، و فراموشیِ آن چه داند و نداند . »
{ما ۳۸۰ } امّا رَفعِ حدَث ، نفیِ مَحدَثات باشد از مُقارنهٔ توحید ، و استحالت حوادث از ذاتِ مقدّسِ وی - جَلّ جَلالُهُ - . و اثباتِ قِدَم ، اعتقاد به همیشه بودنِ خداوند - تعالی و
۵ تقدّس - . و شَرحِ این پیش از این یاد کرده ایم در قولِ جُنَید - رَضیَ اللّهُ عَنْهُ - .
و از هَجْرِ اَوْطان ، مُراد بُریدن از کُلِّ مألوفاتِ نَفْس ، و آرام گاه های دل . و قرار گاه های طَبْع ، و هجرت کردن از رُسوماتِ دُنیا مر مُریدان را با مقاماتِ سَنی ، و حالاتِ بَهی ، و کراماتِ رَفیع مر مُراد را .
و از مُفارَقَتِ برادران ، مُراد اِعْراض است از صُحْبَتِ خَلْق ، و اقبال به صُحْبَتِ حَق، که
۱۰ هر خاطرِ که اندیشهٔ غَیْر بر او برگذرد ، حجابی باشد ، و آفتی . بدان مقْدار که خاطر را با سِرِّ مُوَحِّد گُذَر بُوَد حجابی، و بدان مقْدار از توحید مَحجُوب مانَد . ازآن چه به اتّفاقِ اُمَم ، توحید هِمَم باشد . و آرام با غَیر ، نشانِ تَفْرِقهٔ هِمَّت بُوَد .
و از فَرامُوشیِ عِلْم و جَهْل از توحید ، مراد آن است که عِلْمِ خَلْق به چون و چگونگی بُوَد ، یا به جِنسی یا به طَبْعی . و هر چه عِلْمِ خَلْق اندر توحید حقّ اثبات کند ، توحید آن
۱۵ را نَفْی کند ، و هر چه جَهْلشان اثبات کُند ، بر خلافِ عِلْمشان بُوَد . ازآن چه جَهْل توحید نیست . و عِلْم به تحقیقِ توحید ، جُز به نَفْیِ تَصَرُّف دُرُست نیاید . و اندر عِلْم و جَهْل جُز تَصَرُّف نیست . یکی بر بَصیرت و دیگر بر غَفْلت .
یکی از مَشایخ گوید - رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیهِم - که : « در مَجْلسِ حُصری { مو ۴۳۹ } بودم . اندر خواب می شدم .دو فرشته دیدم که از آسمان به زمین آمدند ، و زمانی سُخَنِ وی
۲۰ بشنیدند.{ ژ ۳۶۳ } یکی گفت مر دیگری را که :« آن چه این مرد می گوید: عِلْم است

۱- ما، مو : یکی برداشتن . ۲- ما، مو: و هجر از وطن بریدن و از برادران جدا شدن و فراموش کند آنچه . ۳- ما: حدث از محدثات باشد از مقارنت.٤- ما ، مو : جلّ جلاله ندارد. ما ، مو : آنکه اعتقاد داری به ما، مو : خداوند و شرح. ۵- ما ، مو: یاد کردم در قول جنید رحمة اللّه علیه . ٦- ما، مو: مراد هجرت کردن بود از مألوفات . ۷- ما، مو: از رُسوم دنیا مر مریدان را و از مقامات سنی و احوال بهی . ژ : مر مراد از . ۹و۱۰- ما، مو : حقّ چه هر خاطری که آن اندیشهٔ غیر بر دل موحّد گذارند. ۱۰و۱۱- ما، مو : و آفتی و بدان مقدار که آن خاطر را با غیر صحبت بود وی از توحید محبوب بود (شد : مو) ۱۲- مو: تفرقهٔ همّت باشد.۱۳و۱٤- ما، مو: و از فراموشی آن چیزی که دانند و ندانند و جهل . ما، مو : آن مُراد است که ما ، مو : یا به چونی بود یا به چگونگی یا بدهمي یا به طبغی. ۱۷- ما : و یکی بر غفلت بود . ۱۸- و یکی از مشایخ رحمة اللهَ علیهم - گوید در مجلس . ۱۹- ما : اندر خواب شدم ما، مو : از آسمان برزمین . ۲۰- ما، مو: استماع کردند و یکی گفت مر دیگری را آنچه ما، مو : علمی است .

از تَوْحید نه از عَیْنِ تَوحید . » چون بیدار شدم ، وی عبارت از توحید می کرد . روی به من کرد و گفت : « یا فُلان ! از توحید به جُز عِلْمِ آن نَتْوان گفت . »

از جُنَید می آید - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - : « اَلتَّوحیدُ اَنْ یَکُونَ الْعَبْدُ شَبَحاً بَیْنَ یَدَیِ اللّهِ یَجْرِی عَلَیْهِ تَصاریفُ تَدْبیرِهِ فی مَجاری اَحْکامِ قُدْرَتِه ، فی لُجَجِ بِحارِ توحیدِه بالفناء عَنْ نَفْسِه ، وَ عَنْ دَعْوَةِ الْخَلْقِ لَهُ ، وَ عَنْ اسْتَجابَتِه لَهُم . وُجُودُ وَحْدانیَّتِه فی حَقیقَةِ قُرْبِه بِذهابِ حِسِّه وَ حَرَکَتِه لِیْقامِ الحَقِّ لَهُ فیما ارادَ مِنْهُ . وَ هُوَ اَنْ یَرْجِعَ آخِرُ الْعَبْدِ إلی اَوَّلِه فَیَکُونُ کَما کانَ قَبْلَ اَنْ یَکُونَ . » : «حقیقت توحید آن بُوَد که بَنْده چون هَیْکلی شود اندر جَرَیانِ تَصرُّفِ تقدیرِ حقّ اندر مَجاری قدرتش ، خالی از اختیار و اِرادتِ خود اندر دریای توحید وی به فنای نَفْسِ خود ، و انْقِطاعِ دَعْوَتِ خَلْقِ از وی . و مَحْوِ اسْتِجابتِ وی مر دَعْوَتِ خَلْق را ، به حقیقتِ مَعْرِفَتِ وَحْدانیّت اندر مَحَلِّ قُرْب به ذهابِ وی ، و حَرَکت و حسِّ او ، و قیام حقّ بدو ، و اندر آن چه ارادت اُوست از او ، تا آخِر بنده اندر این مَحَلّ چون اوّل شود . و چنان گردد که از اوّل بوده است ، پیش از آن که بوده است . »

و مُراد از این جمله آن است که مُوَحِّد را اندر { مو . ٤٤ } اختیارِ حقّ ، اختیاری نماند و اندر وَحْدانیَت حقّ به خودش نظاره یی نه . از آن چه اندر مَحَلِّ قُرب ، نَفْسِ وی فانی بُوَد ، و حِسّش مَذْهُوب . اَحْکام حَقّ بر وی می رود . چنان که حقّ خواهد به فنای تَصَرُّف بنده ، تا چنان گردد که ذرّه یی بُود اندر اَزَل اندر حالِ عهْدِ تَوحید ، که گوینده حقّ بُود ، و جواب دهنده حقّ . نشانه آن ذرّه بُوَد . و آن که { ژ ٣٦٤ } چنین بُود ، خَلْق را با وی آرام نماند ، تا وی را به چیزی دَعْوَت کنند . و وی را با کس اُنس نماند ، تا دَعْوَتِ ایشان را اجابت کُنَد ، و اِشارتِ این به فنای صِفَت است و صِحّت تسلیم ، اندر حالِ قَهْر و

---

۱ - ما، مو : نه عین . ۲ - ما، مو: روی به من آورد و گفت یا فلان از تو بجز علم نتوان گفت .
۳ - ما : رحمة الله علیه که گفت التّوحید ما ، مو : شخصاً بین یدی اللّه تعالی . ٤ - ما : فی مجاری قدرته فی الحّج . ۵ - ما ،مو : لهم بحقایق و وجود . ۸ - ما ، مو : تقدیر حقّ گردد اندر قدرتش و خالی کردن از .
۱۰ - ما، مو: محلّ قربت به ذهاب حرکت. ۱۱ - ما، مو : ارادت حقّ است ازو مو: بنده از این محلّ .
۱۲ - ما، مو : و وی چنان گردد. ۱۳ - ما : پس ما : موحدان را ما: حقّ نمانده و . ١٤ - ما : اندر محلّ قربت .
۱۵ - ما، مو: حقّ خواهد تبارك و تعالی . ١٦ - ما : که آن ذرّه یی . ۱۷ - ما، مو : و نشانهٔ آن ذرّه و آن که چنین خلق را . ۱۹ - ما، مو : اُنس نه تا دعوت . ۲۰ - ما، مو: این قول به فنای ، ما : اندر مال قهر.

کَشْفِ جَلال ، که بنده را از اوْصاف خود فانی گرداند ، تا آلتی گردد ، و جوْهری لطیف . { ما ۳۸۲ } چنان که بر جگر حَمْزه زنند بگذرد بی تصرّف . و اگر بر پُشت مُسَیْلَمه رسد بِبرَد بی تمیز . و در جُمله از جُمله فانی باشد . شَخْصِ وی تعبیه گاه اسرارِ حَقّ بُود ، تا نُطقش را حَوالَه بدو بُود . و فِعْلَش را اضافت بدو ، و وَصْفَش را قیام بدو . و مَر اِثْبات ۵ حُجَّت را حُکْم شَریعت بر وی باقی . و وی از رؤْیت کُلّ فانی .

و اینْ صِفَتِ پَیْغَمْبَر است - صَلَّی اللّهُ عَلَیْه وَسَلَّمَ - که اندر شَبِ مِعْراج وی را به مقام قُرْب رسانیدند . و مَقام را مَسافت بُود . امّا قُرْب بی مَسافت بود ، و حالَش از نَوْعِ مَعْلُومِ خَلْق بَعید گشت، و از اوْهام مُنْقطِع شُد ، تا حَدّی که کَوْن وی را گُم کرد . و وی خود را گُم کرد اندر فَنای صِفت ، بی صِفَت مُتَحَیِّر شد . { مو ٤٤١ } ترتیب طبایع و اعْتِدال ۱۰ مِزاج مُشَوَّش شد. نَفس به مَحَلّ دل رسید . و دل به درجهٔ جان ، و جان به مَرتبهٔ سرّ ، و سرّ به صفتِ قُرب . اندر همه از همه جُدا شد . خواست تا بِنْیت خَراب شود ، و شخص بگذارد . مُراد حَقّ از آن اِقامتِ حُجَّت بود . فرمان آمد که بر حال باش . بدان قُوَّت یافت ، و آن قُوَّت ، قُوت وی شد . از نیستی از خود ، هَسْتی به حَقّ پدیدار آمد . تا باز آمد و گفت : « إنّی لَسْتُ کَأحَدِکُم إنّی أَبیتُ عِنْدَ رَبّی فَیُطْعِمُنی وَ یَسْقِینی . » : ۱۵ « مَنْ چون یکی از شما نیستم که مرا از حقّ طَعامی و شَرابی است که زندگی من {ژ ۳٦٥ } بدان است ، و پایندگی بدان . » کَما قالَ - صَلَّی اللّهُ عَلَیْه وَسَلَّمَ - : « لی مَعَ اللّهِ وَقْتٌ لا یَسَعُ مَعی فیه مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلا نَبیٌّ مُرْسَلٌ . » : « مرا با خداوند - تعالی - وقتی است که اندر نگنجد اندر آن هیچ مَلَكِ مُقَرَّب و نه پَیْغَمْبَر مُرْسَل . »

---

١ - ما ، مو : چنانکه اگر در. ۲ - مو : حمزه زند بگذرد بی تمیز و گر بر پشت سلیمه زنند (مو : مسلم زنند) ببرد بی تصرّف و اندر جمله . ۳ - فانی شود . ما ، مو : حواله بحقّ بود . ۵ - مو : و از رؤیت کلّ.
٦ - ما ، مو : پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که چون ویرا اندر . ۷ - مو: برتر رسانیدند مقام را ما ، مو : بود حالش از نوع معقول خلق. ۸ - ما، مو : به حدّی که کون او را گم کرد او گم کرد.
۹ - مو : ترتیب و اعتدال مزاج. ۱۱ - م ۱: و شخص بگدازد ، مو: بگزارد و مراد .
۱۲و۱۳ - ما: و آن قوت وی شد . ۱۳ - ما، مو: از نیستی خود. ما، مو: به هستی حقّ تعالی .
١٤ - ما: گفت که إنّی لَستُ کَأحَدِکُم.
١٦ - ما، مو : بود و بدان پایندگی و نیز گفت لی مع اللّه لایسعنی فیه .
۱۷و۱۸ - ما، مو : با خداوند وقتی است که نگنجد اندر هیچ فرشته مقرّب و پیغمبر.

و از سَهْل بن عَبْدالله التّستری - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - می آید : « ذاتُ اللّه مَوصُوفَةٌ بِالْعِلْمِ غیر مُدْرَکَةٍ بِالإحالطَةِ وَلا مَرْئیّةٌ بِالأبصارِ فی دار الْدنْیا مَوْجُودَةٌ بِحقایقِ الایمانِ مِنْ غَیْرِ حَدٍّ وَلا احاطَةٍ وَلا حُلولٍ ، و نَراهُ العُیُونَ فی العُقْبی ظاهِراً و باطِناً فی { ما ۳۸۳ } مُلْکه وَ قُدْرَته قَدْ حَجَبَ الخَلْقَ عَنْ مَعْرِفَةِ کُنْه ذاته وَ دَلَّهُمْ ۵ عَلَیْه بِآیاته . وَ الْقُلُوبُ تعْرِفُهُ وَ الْعُقُولُ لا تُدْرِکُهُ ، یَنْظُرُ الیْه الْمُؤمِنونَ بِالأبْصارِ مِنْ غَیْرِ إحاطَةٍ ولا ادراکِ نِهایَةٍ . » : « توحید آن بُوَد { مو ۴۴۲ } که بدانی که ذات خداوند - تعالی - موصوف است به علم . بی از آن که آن را اندر توانند یافت به حسّ ، و یا بتوانند دید در دنیا به چشم . و به حقیقت ایمان موجود است بی حدّ و نهایت و اندر یافت بی آمد و شد ، و ظاهر است اندر مُلْکِ خود به صُنْعِ و قُدْرَتِ خود ، خَلْق ۱۰ از مَعْرِفَت کُنْه ذاتِ وی مَحْجُوبند، و وی به اظْهار عَجایب و آیات ، راه نُماینده است . و دل ها می شناسند وی را به یگانگی ، و عَقْلها ادراک نکنندش از روی چگونگی ، و ببینند وی را ، یَعنی در عُقْبی به چشم سِرّ ، بی از آن که ذاتِ وی را ببینند ، و یا نهایتی را ادراک کنند . » و این لَفْظی جامع است مَر کُلِّ اَحْکام توحید را .

وَ جُنَیْد - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - گفت : اَشْرَفُ کَلِمَةٍ فِی التَّوحید قَولُ أبی بَکْرَ - ۱۵ رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - : « سُبْحانَ مَنْ لَمْ یَجْعَلْ { ژ ۳۶۶ } لِخَلْقه سَبیلاً إلی مَعْرِفَته إلاّ بالعَجْزِ عَنْ مَعْرِفَته . » : « پاک است آن خدایی که خَلْق را به مَعْرِفَت خود راه نداد اِلاّ به عَجْزِ ایشان اندر مَعْرِفَت او » . و عالَمی اندر این کلمه به غَلَط افتاده اند . پندارند که عَجْز از مَعْرِفَت بی مَعْرِفَتی بُوَد . و این مَحال است ، از آن که عَجْز اندر حالت موجود صُورَت گیرد . بر حالتِ مَعْدوم عَجْز صورت نگیرد . چنان که مُرده اندر حیات عاجِز نَبُوَد ،

---

۱ - ما : رحمة اللّه علیه ، مو : ندارد . ۲ - ما، مو : هیَ موجودة . ۶ - ما: خداوند عزّ و جلّ ، مو : خدای عزّ و جلّ .

۶و۷ - ما، مو : بی آنکه آنرا اندر توان یافت .۷ - ما : و ما بتوان دید ، مو : و ما بتوانیم دید .

۸ - ما، مو : و دریافت و بی آمد و شد (ژ : آمد شدن) ما : در مُلک خود . ۱۰ - مو: راه نمای بنده است .

۱۱ - ژ ، ما : و به بینند او را ، مو : مؤمنان او را ما : بی آنکه ذات . ۱۲ - ژ : به بینند ، ما : ندارد ، وی را بنهایت و غایت ، مو : ویرا نهایتی و غایتی ما، مو : و این لفظ جامع است مر کلام احکام .

۱۳ - ما : و جنید گفت رحمة اللّه علیه اشرف الکلمة . ۱۴ - ما: إلی معرفة ، ما : عن معرفة .

۱۵ - ما، مو : معرفت راه نداد جز به عجز ایشان . ۱۶ - ما، مو: در معرفت و علما درین بغلطیدند (ما : ندارد).

۱۷ - ما، مو : از آنچه عجز .

۱۸ - مو : و برحالت ما، مو: از حیات عاجز نبود که در .

که اندر مَوت ، عاجز بُوَد . با استحالت اسم عَجْز و قوّت . و اَعْمی از بَصَر عاجز نَبود که اندر نابینایی از بینایی عاجز بُوَد . و زَمِن از قیام عاجز نَبُوَد که اندر قُعود از قُعود عاجز بُوَد . چنان که عارف از مَعْرفت عاجز نَبوَد ، { مو ۴۴۳ } و مَعْرِفَت مَوجُود بُوَد . و این چون ضرورتی بُوَد . و بر آن حَمْل کنیم . این قول صدّیق - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - که اَبُو سَهْل ۵ صَعْلُوکی، و استاد ابو علی دَقّاق - رَحِمَهُمَا اللّهُ - گفتند که مَعْرِفَت ابتدا کسی بُوَد ، و در انتها { ما ۳۸۴ } ضَرُوری گردد . و عِلْم ضَرُورَت آن بُوَد که صاحبِ آن اندر حالِ وُجود آن مُضْطَرّ و عاجز بُوَد از دَفْع وَ جَلْبِ آن . پس بدین قول ، توحید فِعْل حقّ باشد - تَعالی و تَقَدّس - اندر دلِ بنده .

و باز شِبْلی گوید - رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْهِ - : « اَلتَّوحیدُ حِجابُ الْمُوَحِّدِ عَنْ جَمالِ ۱۰ الاَحَدیّة . » : « توحید حجابِ مُوَحّد بُوَد از جَمالِ اَحَدیّت حقّ . » ازآن چه اگر توحید را فِعْلِ بنده گوید ، لامَحاله فِعْلِ بنده مر کَشْفِ جَلال حَقّ را عِلّت نگردد اندر عَیْن کَشْف . از آن چه هر چه کشف را عِلّت گردد ، حِجاب باشد . و بَنْده با کُلّ اَوْصاف خود ، غیر باشد،چون صِفَت خود را حَقّ شمرد. لامَحاله مَوْصوف صِفَت را که آن وی است ، هم حقّ

۱ - ما ، مو : و موت از موت عاجز بود باستحاله اسم عجز و قوّت اورا .

۲ - ما ، مو : که در نابینایی از بینایی عاجز.

۲ - ما ، مو : که در قعود از قیام عاجز بود.

۳و۴ - ما ، مو: موجود باشد و این چه ضرورتی باشد و بر آن ویرا پس حمل کنیم این قول صدّیق را مو : صعلوك .

۵ - ما : دقاق گوید، مو : گویند ما ، مو : در ابتدا کسی بود و اندر انتها .

۶و۷ - ما ، مو : اندر وجود آن عاجز و مضطرّ بود .

۷و۸ - ما ، مو : فعل حقّ باشد تعالی اندر دل بنده .

۹ - ما : گوید رضی اللّه علیه .

۱۲ - ما ، مو : حجاب نباشد.

۱۳ - ما : باشد زیرا که ، مو : ویرا که ما : لامَحال ما : که از آن وی است .

باید شمرد.{ژ۳٦۷} آن گاه مُوَحِّد و توْحید و اَحَد ، هر سه وُجُودِ یکدیگر را علّت گردند، و این **ثالث ثلثةً نصاری** بُوَد به عَیْن . و تا هیچ صفت مر طالب را ، از فنای خود اندر توحید مانع است ، هنوز بدان صفت مَحْجوب است . و تا محجوب است ، مُوَحِّد نیست : «**لأنَّ ما سِواهُ مِنَ الموجوداتِ باطِلٌ** . » چون دُرُست شد که هر چه جز وی است ، ۵ باطل است ،و طالب جز وی است ، صِفَت باطل اندر کَشْفِ جمال حَقّ ، باطِل بُوَد. و این تفسیر « **لا الهَ إلاَّ اللّهُ** » باشد.

و اندر **حکایات** مَعْروف است که چون **ابراهیم خَوّاص** - رَضِیَ اللّه عَنْهُ- به کوفه به زیارتِ **حُسَیْنِ بن مَنْصور** شد ، وی را گفت : « **یا ابراهیم** ! روزگار خود اندر چه گذاشتی ؟» گفت : « خود را بر تَوَکّل دُرُست کرده ام .» گفت : « **ضَیَّعت عُمْرَكَ فی عُمْرانِ باطِنِك ، فَأَیْنَ الفَناءُ فِی التَّوحید؟** » « ضایع کردی عُمْر اندر آبادانی ۱۰ باطِن، فنای تو اندر توحید کجاست ؟».

و اندر عبارات از توحید مر **مشایخ** را - رَحِمَهُمُ اللّهُ - سخن بسیار است ، که گروهی آن را فنا گفته اند که جُز در بقای صفت ، دُرُست نیاید. و گروهی گفته اند که : جُز فَنای صِفَت خود ، توحید نباشد. و قیاس این بر جَمْع و تَفْرقه باید کرد تا مَعْلُوم شود.

۱۵ و من - که **عَلِیّ بن عُثْمان الجُلاّبی** ام - می گویم : « توحید از حَقّ به بنده اسرار است ، و به عبارت هُوَیْدا نشود ، تا کسی آن را به عبارت مُزَخْرَف بیاراید، که

---

۱ - ما ، مو : و آنگاه . ۲ - ما ، مو : بعینه و تا هر صفت از طالب را. ما : خود در
۳ - ما ، مو : که هنوز ما : محجوب است موحدّ نیست .
۵ - ما ، مو : همه باطل است . ما ، مو : پس صفت طالب در کشف . ما، مو : باطل آید.
۷ - ما ، مو : خوّاص به کوفه به ... ۸ - ما، مو : منصور شد رحمهما اللّه حسین بن منصور وی را .
ما ، مو : خود در چه . ۹ - ما، مو : گفت که خود را در توکّل درست کرده حسین گفت یا ابراهیم ضیّعت . ۱۰ - ما ، مو : فأین أنت الفناء. مو : عمر را در . ۱۱ - ما ، مو : کجاست اندر توحید؟!.
۱۲ - ما، مو : و در عبارات از توحید مشایخ را سخن بسیار است گروهی .
۱۳ - ما، مو : بر بقای صفت ما ، مو : گفته اند جز خود فنای صفت .
۱٤ - ما، مو : باید بر جمع و تفرقه کرد . ۱۵ - ما ، مو : و من گویم که علی .... رضی اللّه عنه که.
ما : به بنده است . ۱٦ - ما، مو : عبارت آن هویدا .

عبارت و مُعَبِّر ، غَیْر باشد. و اِثبات غَیْر اندر توحید ، اثبات شریک باشد.[1] آنگاه آن لَهْو گردد. و مُوَحِّد ، الهی بُوَد، نه لاهی . این است اَحْکام توحید و مَسْلَك اَرْباب مَعْرِفت[2] اندر وی بَرْ سبیل اختصار . و بِاللّهَ العَون وَ الْعِصْمَة .[3]

---

۱ - ما ، مو : شریك بود آنگاه .

۲ - ما، مو : وَ مَسلَك اقاویل ارباب.

۳ - ما ، مو : اختصار واللّه اعلم بالصّواب.

کَشْفُ الْحِجابِ الثّالِثِ فِی الأیمانِ :

قَوْلَهُ - تَعالی - : « یا أَیُّهَا الَّذیَن آمَنُوا آمنُوا . » و جای دیگر گفت : « یا أَیُّهَا الَّذیَن آمَنُوا . » و پَیْغَمْبَر گفت - صَلّی اللهُ عَلَیْه وَسَلَّمَ - : « اَلایمانَ اَنْ تؤمِنَ بِاللّهِ وَ مَلائکَتِه وَ کُتُبِه وَ رُسُلِه وَ الْیوم الآخِر . » ایمان از روی لُغَت ، ۵ تَصْدیق باشد. و مردمان را اندر اِثباتِ حُکْم آن در شریعت ، سخن بسیار است ، و اختلاف بسیار. و مُعْتَزِله جملۀ طاعات را عِلْمی و عَمَلی ایمان گویند .{مو ٤٤٥} و از آن است که بنده را به گناه از ایمان بیرون آرند. و خَوارج همین گویند، و بنده را به گُناهی که بکند کافر گویند . و گروهی دیگر مر ایمان را ، قَولِ فَرْد گویند . و گروهی مَعْرِفَت تنها . و گروهی از مُتَکَلِّمانِ سُنَّت ، تَصْدیقِ مُطْلَق گویند.

۱۰ و مَن اندر بَیانِ این کتابی کرده ام جُدا. مُراد اینجا اِثْباتِ اعتقاد مَشایخ است از مُتَصَوِّفه. و جُمْهُور ایشان اندر ایمان به دو قسمت اند . چنان که فُقَهایِ فَریقَین گروهی گویند که : قَوْل و تَصْدیق و عَمَل ایمان است .چون :فضیل عیاض، و بِشْر حافی ، و خَیر النَّساج ،و سَمْنُون الْمُحِب ، و ابو حمزۀ بَغْدادی ، و مُحَمَّد جَریری - رِضْوانَ اللّهِ عَلَیْهِمْ- و جُز ایشان جَماعَتی بسیار . و گروهی گویند : ایمان قَولَ و تَصْدیق ۱۵ است.چون :ابراهیم ادهم، و ذی النّون المصری،و اَبو یزید البسطامی،

---

۲ - ما، مو : چنانکه گفت خداوند تبارك و تعالی ما : آمنوا باللّه و رسوله و نیز بچندین .

٤ - مو : یومن باللّه ما ، مو : و کُتُبِه و ایمان از روی . ۵ - ما ، مو : تصدیق و مردمان را .

٦ - ما ، مو : هم بسیار معتزله ما ، مو : و معاملتی را ایمان .

۷ - ما، مو : بیرون می آرند ما : گناهی که میکند .

۸ - مو : دیگر ایمان را . ۱۰ - ما ، مو : کرده ام جداگانه . ۱۰و۱۱ - ما، مو : مشایخ متصوّفه .

۱۱ - ما، مو : بر دو قسم اند چنانکه از اهل یقین گروهی . ۱۲ - ما ، مو : قول تصدیق مو: فضیل بن عیاض.

١٤ - ما : رحمة اللّه علیهم ، مو : رضی اللّه عنهم اجمعین ما ، مو : جماعت بسیار ما، مو : گویند که.

۱۵ - ما، مو : ابراهیم بن ادهم و ذوالنّون ژ : « البسطامی » ندارد.

و حاتَم اَصَمّ ، و اَبُو سُلَیمانِ دارانی ، و حارثِ محاسبی ، و جُنَید، و سهل بن {ما۳۸٦} عبدالله التُّستری ، و شقیق بَلْخی، و مُحَمّد بن الفَضْل البَلْخی، و به جُز ایشان - رِضْوانُ اللهِ عَلَیْهِم اَجْمَعِین - . و جماعتی دیگر از فُقَهای اُمّت چون: مالك ، و شافعی ، و اَحْمدَ حَنبَل و به جُز ایشان جماعتی بدان قول ۵ پیشین اند .و باز ابو حنیفه، و الْحَسَیْن بن فَضْل البَلْخی و اصحابهم ، چون : مُحَمَّد بن الحَسَن ، و داود طائی ، و ابو یوسف - رَحِمَهُمُ الله - بدین قولِ باز پسین اند . و به حقیقت این خلاف به عبارت باز می گردد بدون مَعْنی . اکْنون من این مَعْنی را بیان کنم به طریق اقتصار تا تُرا مَعْلوم گردد، تا بدین خِلاف ، کس را اندر ایمان مُخالف الأصْل نگویی - انشاءَاللهُ - .

. ۱۰فَصْل : بدان که{مو٤٤٦} اتّفاق است میان اَهْل سُنّت و جماعت و اَهْلِ تحقیق و مَعْرِفَت ، که ایمان را اَصْلی و فَرْعی است . اَصْلِ آن تصدیق به دل باشد ، و فَرْع آن مُراعات اَمْر. و اندر عادت عَرَب است که فَرع چیزی را بروجْه اَسْتعارَت، به نام اَصْل آن باز خوانند. چنان که نُور آفتاب را ، آفتاب خوانند به همه لُغات . و هم بدان مَعْنی، گروهی طاعت را ایمان خوانند که بنده جُز بدان ایمِن نَشود از عُقوبَت . و تصدیق مُجرَّد، اَمْن اقتضا ۱۵ نَکُنَد تا اَحْکام فرمان به جای نیارد. پس هر که را طاعت بیشتر بُوَد، اَمْنِ وی از عُقوبَت زیادَت بُوَد. چون آن عِلّتِ اَمْن آمد ، به تصدیق و قول مر آن را ، ایمان گفتند.

---

۱ - در شد ، ما ، مو » این اسم ها جا بجا شده و ضمناً « اَصمّ، التّستری، بلخی » حذف شده است .
۳ - ما، مو : فضل بلخی و بجز ایشان رحمهم الله جماعتی دیگر . ٤ - مو : از « فقهای امّت » تا « بجز ایشان » ندارد . ۵ - ما، مو : حسین فضل بلخی و اصحاب ابو حنیفه .
٦ - ما، مو : و داود طائی و ابو یوسف رحمة الله علیهم (مو: رضی الله عنهم) برین قول .
۷ - مو : به آن باز میگردد . ژ : کنون من.
۷و۸ - ما، مو : من این را بیان کوتاه کنم تا تُرا معلوم گردد و بالله التّوفیق.
۹ - ما ، مو : نگویی انشاء الله تعالی عزّ و جلّ.
۱۱ - ما، مو : اصل ایمان تصدیق. ۱۲ - ما : و اندر عادات عُرف چنان ، ما : و اندر عادت عرب است.
١٤ - ما : بار خواهند چنان ما : و نیز بدین معنی آن گروه.
۱۵ - مو : این اقتضا.
١٦ - ما ، مو : هر کرا طاعت . ۱۷ - ما : با تصدیق مو : از ایمان .

باز این گروه دیگر گفتند که : علّت اَمْن مَعْرِفَت است نه طاعَت . اگرچه طاعت حاصل بُوَد ، چون مَعْرِفَت موجود نباشد ، سود ندارد . و چون مَعْرِفَت مَوْجود باشد ، اگر طاعت نباشد ، آخر بنده نجات یابد ،هر چند که حُکْمَش اندر مَشیئت بُوَد ، که خداوند - عزّ و جلّ - یا به فَضْلِ زلّتش در گذارد ، یا به **شفاعتِ پیغَمْبر** - صَلّی اللّهُ عَلَیْه وَسَلَّمَ - بخشد ، ۵ یا به مقدارِ جُرمَش عَذاب فرماید . آنگاه{ما۳۸۷} به بهشت فِرِسْتَدَش . پس چون اَصْحابِ مَعْرِفَتْ باشند ، اگرچه مُجْرِم بُوَند ، به حُکْم مَعْرِفَت جاوید به **دوزخ** نمانند. و اَصْحابِ عَمَل، به عَمَلِ مُجَرَّد ، بی معرفت به بهشت اندر{ژ. ۳۷} نیایند .

پس اینجا طاعت ، علّتِ اَمْن نیامد . کَما قالَ رَسُول - صَلّی اللّهُ عَلَیْه وَسَلَّمَ - : « **لَنْ یَنْجُو**{مو ٤٤٧} **اَحَدُکُمْ بِعَمَلِه .** » **قیلَ :** « **وَلا اَنْتَ یا رَسُول اللّه؟!** » قال : ۱۰ « **و لا اَنَا إلاّ أَنْ یَتَغَمَّدَ نیَ اللّهُ بِرَحْمَتِه .** » :« نرهد یکی از شما به عَمَل خود. » گفتند : « تو نیز نرهی به عَمَل خود **یا رسول اللّه**؟!» گفت : « من نیز نرهم الاّ خدای - عزّ وَجلّ - به رحمت خویش اندر گذارد. »

پس از رُویِ حَقیقتِ ، بی خلاف میان اُمّت ، ایمان معرفت است و اقْرار و پذیرفْتِ عَمَل. و هر که او را بشناسد ، به وَصْفی شناسد از اَوْصاف . و اَخَصِّ اَوْصافِ وی بر سه قسمت ۱۵ است :بعضی آن که تَعلّق به جَمال دارد ، و بَعْضی آن که به جلال ، و بعضی آن که به

---

۱ - مو : گروهی دیگر گفته اند .
۳ - ما، مو : نبود آخر بنده ما ، مو : که خدای تعالی.
٤ - ما، مو : با فضل خود ذلّتش در گذارد و یا به شفاعت پیغامبر .... بخشد.
۵ - ما، مو : و یا به مقدار جُرمَش عقوبت فرماید آنگاه از دوزخ نجات دهد و به بهشت برساندش.
٦ - ما ، مو : معرفت گرچه باشند مجرم باشند . ما ، مو : اندر دوزخ.
۷ - ما : در نیایند.
۸ - ما ، مو : پس معلوم گشت که طاعت ما ، مو : و رسول اللّه صلّی اللّه علیه وسلّم گفت .
۱۱ - ما : گفت و الاّ من نرهم .
۱۲ - ما ، مو : هم مگر خدای عزّ و جلّ اندر گذارد .
۱۳ - ما ، مو : و اقرار پذیرفت عمل .
۱٤ - ژ: ورا بشناسد ، مو : بوصف شناسد. ما، مو : اوصاف او بر سه .
۱۵ - مو : به جلال دارد . ما : آن که تعلّق به جمال.

کَمال . پس خَلْقِ را به کَمال وی راه نیست . به جز آن که وی را کمال ، اثبات کنند، و نَقْص از وی نَفْی کنند . ماند اینجا جَمال و جَلال. آن که شاهد وی جَمال حقّ باشد، اندر مَعْرِفَت پیوسته مُشْتاقِ رؤیت بُوَد. و آن که شاهدِ وی جَلال حقّ باشد ، پیوسته از اوصاف خود بانَفرَت بُوَد . دِلش اندر مَحلِّ هَیْبَت بُوَد. پس شَوْق ، تأثیرِ مَحبَّت باشد، و نَفْرت از اوصاف ۵ بشریّت همچنان از آن چه کَشْفِ حِجاب وَصْفِ بَشریّت جز به عَیْنِ مَحبَّت نَبوَد. پس ایمان و معرفت ، مَحبَّت آمد . و علامَتِ مَحبَّت طاعت . از آنِ چه چون دل مَحلِّ دوستی بُوَد، و دیده مَحلِّ رؤیت ، و جانِ مَحلِّ عِبْرَت ، و دل مَوضع مُشاهَدَت.تن باید که تارکِ الأمر {مو ۴۴۸} نباشد. و آنِ که تارکِ الأمرِ بُوَد، از مَعْرِفَت بی خَبر نباشد . و این آفت اندر زمانه اندر میانِ مُتصوِّفه ظاهر{ما ۳۸۵} شد، که گروهی از مَلاحده جَمال ایشان بدیدند ، و قدر ۱۰ و مَنْزِلتِ ایشان معلوم گردانیدند.خود را بدیشان مانند کردند و گفتند که{ژ۳۷۱} : « این رنج چندان است که نشناخته ای. چون بشناختی ، کُلْفت برخاست .» گوییم که : «لابل ، چون بشناختی ، دل مَحلِّ تعظیم شد . تعظیم فرمان زیادت گشت . و روا داریم که مُطیع به دَرَجتی رسد که رَنْج طاعَت از وی بردارند . و بر گزاردن اَمْرش توفیق زیادت دهند ، تا آن چه خَلْق به رَنْج گزارند، وی را از گزارْدن ، رَنْجی نباشد . و این جز به شَوقی ۱۵ مُقْلَق و مُزْعَج نتواند بود .

۱- ما، مو : تعلّق به کمال دارد . ما ، مو : که وی کمال او را . ۲- ما، مو: اینجا جلال و جمال .
۳- ما : بُوَد آنکه شاهد وی جلال حقّ بود .
٤- ما ، مو : و دلش ما : محبّت بود . ٥- ما ، مو : بشریّت از آنچه ما ، مو : جز وصف بشریّت بعینِ محبت نیست پس اکنون ایمان . ٦- ما ، مو : طاعت بود .
۷- ما ، مو : بلکه دل محلّ مشاهده پس باید تارك امر .
۸- ما ، مو : و آن که جز چنین تارك امر بود از معرفت خبر نباشد.
۸و۹- ما ، مو : و این آفت اندر میان متصوّفه . ۱۰- ما : معلوم کردند .
۱۱- ما ، مو : شوق برخاست . ۱۲- ما، مو : دل محلّ شد و طاعت از تن برخاست و لیکن این خطاست که چون دل محلّ شوق شد و طاعت از بین برخاست و لیکن این خطا است که چون بشناخت باید که تعظیم فرمان باید که تعظیم فرمان زیاده شود .
۱۳- ما ، مو : به درجهٔ رسد ما ، مو : از وی برخیزد ملك بردارند و برگزاردن آن او را دهند .
١٤- ما : به رنج گذارند وی بیرنج اندر آن (مو : وی بی رنج باشد اندر آن) ما ، مو : و این معنی جز به شوق مقلقل . ۱۵- ما ، مو : نباشد.

و باز گروهی ایمان را همه از حقّ می گویند ، و گروهی همه از بنده . و این خلاف اندر میان خَلق دراز شده است به ماوراء النّهر .

پس آن که همه از وی گوید ، جَبْر مَحْض بُوَد. از آن چه بنده اندر آن باید تا مُضطرّ باشد ، و آن که همه از خود گوید ، قَدَر مَحْض بُوَد . که بنده جز به اَعلام وی ، وی را ۵ نداند، و طَریق تَوحید دُونِ جَبْر باشد و فَوق قَدَر .و به حقیقت، ایمان، فِعلِ بنده باشد به هدایتِ حقّ مَقْرون، که گُم کردهٔ وی به راه نداند آمد ، و به راه آوردهٔ وی گُم نگردد. لقَوله - تَعالی - : « فَمَن یُرِدِ اللّٰهُ اَنْ یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ وَ مَنْ یُرِدْ أَنْ یُضِلَّهُ یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقاً حَرَجاً.» پس بر این اَصْل باید که گروِش {مو ۴۴۹} هدایت حقّ بُوَد ، و گرویدن فعل بنده. پس عَلامت گرویدن بر دل، اعتقاد توحید است .و ۱۰ بر دیده ، حِفْظ از مَنْهیات و عِبرَت کردن اندر عَلامات و آیات .و بر گوش ، استماع کلام وی . و بر معده ، تَخَلّی آن از حَرام کردهٔ وی . و بر زبان ، صِدقِ قَول ، و بر تن ، پرهیز کردن از مَنْهیات ، تا دعوی با مَعْنی موافقِ بُوَد.

و از این بُوَد که آن گروه ، زیادت و نُقصان در ایمان روا داشتند . و اتّفاق است {ما ۳۸۹} میان هَمه که اندر مَعْرِفت ، زیادت {ژ۳۷۲} و نقصان روا نباشد ، که اگر ۱۵ مَعْرفت ، زیادت و نقصان شدی ، بایستی که معروف زیادت و نقصان شُدی . چون

---

۱ - ما : و گروهی از بنده .
۳ - ازو می گویند ، مو: آنکه همه از وی میگوید . ما، مو : محض باشد ما : باید یا مضطر .
٤ - ما : و باز آن ما : محض باشد که بنده بجز اعلام .
۷ - ما، مو : چنانکه خدای عزّ وجلّ گفت .
۸ - ما، مو : و بر این اصل باید که تا .
۱۰ - ما، مو : اندر علامت و آیات.
۱۱ - ما، مو : حرام کرده و بر زبان .
۱۲ - ما، مو : تا معنی با دعوی موافق بود .
۱۳ - ما، مو : زیاده و نقصان اندر معرفت و ایمان .
۱٤ - ما، مو : زیادت و یا نقصان پذیرفتی بایستی که معروف هم زیاده و نقصان چون.

بر مَعْروف زیادت و نَقْصان روا نَبوَد ، بر مَعْرفَت نیز رَوا نَبوَد ، که مَعْرفَت ناقص مَعْرفت نباشد. پس باید تا زیادت و نَقْصان در عَمَل و فَرْع باشد . و به اتّفاق بر طاعت زیادت و نقصان - که در عَمَل و فَرْع باشد. رَوا بُوَد. و مر حَشْویان را که به فریقَیْن نسبت کنند، این بر دل دُشْوار آید ، که از حَشْویان گروهی طاعَت را از جملهٔ ایمان گویند. و باز گروهی ۵ ایمان را به جُز قَولِ مُجرّد نگویند و این هر دو عَدَم اِنْصاف باشد.

و در جُمله ایمان ، بر حقیقت ، استغراق کُلّ اَوْصاف بَنده باشد اندر طَلَب حَقّ . و جُملهٔ گرویدگان را بر این اتّفاق باید کرد ، که غَلَبهٔ سُلطانِ مَعْرفَت قاهِر اوصاف نکرَت بُوَد.و آنجا که ایمان بُوَد اَسْباب نَکرَت مَنْفی بُوَد که گفته اند : « إذا طَلَعَ الصّباحُ بَطَلَ المِصْباحُ. » :{مو . ٤٥} «چون صُبْح مُنْتَشِر شد، جَمالِ چراغ ناچیز گشت .» و روز به دلیل ۱۰ بیان بنمود . چنان که گفته اند :« از روز روشن تر دلیل نباید.» قوله - تعالی - : «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوها .»

چون حقیقت معرفت ، اندر دلِ عارف حاصِل آمد، ولایت ظَنّ و شکّ و نَکرَت فانی شد . و سُلطان مر حَواسّ و هَوای وی را مُسخّر خُود گردانید ، تا در هر چه کُنَد و گوید و نگرد، همه اندر دایرهٔ اَمر باشد.

۱۵ و یافتم که : ابراهیم خوّاص را پرسیدند از حقیقت ایمان . گفت : « اکنون این را جواب ندارم . ازآن چه هر چه گویم، عِبارَت بُوَد. و مَرا باید تا به مُعامَلَت جواب گویم .

---

۱ - ما، مو : زیاده و نقصان روا نباشد. ما : نیز روا نباشد.
۲ - ما، مو : باید که زیاده و نقصان در فرع و عمل باشد و اتّفاق برطاعت زیاده .
۳ - ما، مو: نقصان که روا بود ما، مو : تشبیه کنند. ٤ - ما، مو : این مسئله بر دل.ما : حشویان طاعت را . ٦ - ما، مو : طلب حقّ تعالی.۷ - ما، مو : بدین اتّفاق باید کرد .
۸ - ما، مو : و اسباب نکرت از آن منفی بُوَد . ما : الصّباح بطل بطل.
۹ - ما، مو : و روز را بدلیل بیان نتوان نمود .
۱۰ - ما : چنانکه گفت آن موفّق بر نمودار روز ، مو : موافق تر نمودار که ما، مو : روشن تر را دلیل نماید و خداوند عزّ و جلّ گفت .
۱۱ - ما : افسدوها الآیة . ۱۲ - ما : فانی شود . ۱۳ - ما، مو : و سلطان معرفت مر حواسّ را . ما : گرداند تا اندر ما ، مو : و نگرد و گوید . ۱۵ - مو : آنرا جواب ندارم.
۱٦ - ما ، مو : جواب کنم.

امّا مَن قَصْد مکّه دارم . و تو نیز بر این عَزمی . اندر این راه با مَن صُحْبَت کُن تا جواب مسألهٔ خود بیابی.» گفتا : « چنان {ژ۳۷۳}{ما ۳۹۰} کردم . چون به بادیه فُرورفتم . هر شب دو قرص و دو شَرْبَتِ آب پدید آمدی . یکی فرا مَنْ دادی ، و یکی خود بخوردی . تا روزی اندر مِیانِ بادیه پیری همی آمد سواره . چون وی را بدید ، از اسب فُرو آمد، و ۵ یکدیگر را بپرسیدند ، و زمانی سخَن گفتند . پیر بر نشست و بازگشت .» گفتم : « ایها الشَیْخ ! مرا بگوی تا آن پیر که بُود ؟» گفت : « آن جَواب سؤال تو بُود .» گفتم : «چگونه ؟» گفت : « آن خِضْرِ پَیْغَمْبَر بود – عَلَیْه السّلام – که از من صُحْبَت طَلَبید. و مَنْ اجابت نکردم ،که بترسیدم ، که اندر آن صُحْبَت ، اعتماد از دونِ حقّ با وی کنم . توکّل مَرا ببشولاند.و حقیقت ایمان ، حفظ تَوَکُّل باشد با خداوند عزّ و جلّ– . قولُه – تعالی – : ۱۰ « وَ عَلَى اللّهِ فَتَوَ کَّلوا إنْ کُنْتُم مؤْمنِینَ .»

و محمّد بن خفیف گوید – رَحمهُ اللّه – : « اَلایمانُ تَصْدیقُ القَلْب بِما اَعْلَمَهُ اْلغیُوبَ.» « ایمان باور داشتن دل است بدان چه اندر غَیْب بروی کشف کنند، و وی را بیاموزند.» و ایمان به غیب و خداوند – تَعالی – از چشم سِرّ غایب است جز به قوّت الهی اندر یقین بنده، پدیدار نتوان آوردن . و آن جُز به اعْلام خُداوَند – تعالی – نباشد . ۱۵ چون مُعرّف وَ مُعَلِم عارِفان و عالِمان وی است . جَلَّ جَلالُه وَ عَمَّ نَوالُهُ – . که اندر دل های ایشان مَعْرِفَتِ و علم آفَرید ، و حَوالهٔ آن از کَسْب ایشان مُنْقَطِع کرد .

---

۱ – ما، مو : دارم تو نیز همین عزمی ما، مو : که تا جواب مسلهٔ خود . ۲ – ما : گفت ما ،مو : به بادی فرورفتم.

۳ – ما ، مو : و دو کاسه شربت آب پدیدار آمدی یکی به من و یکی خود بر داشتی .

٤ – ما، مو : پیری آمد سوار چون آنرا بدید . ما ، مو : پرسیدند.

۵ – ما، مو : و بر اسب نشست و بازگشت ما : یا ایّها الشّیخ . ما : که آن پیر .

٦ – ما ، مو : جواب و سؤال . ۷ – ما، مو : آن خضر ، مو : آن حضرت صلّی اللّه علیه وسلّم، ما : می طلبید ما ، مو : پرسیدم چرا گفت ترسیدم . ۸ – ما، مو : که اندر صحبت او ما : بروکنم مو : بروی کنم ما ، مو : و توکّل من تباه شود .

۹ – ما، مو: چنانکه خدای عزّ وجلّ گفت . ۱۱ – ما : رحمة اللّه علیه ، مو : رضی اللّه عنه . ما، مو : علم به الغیوب .

۱۲ – ما، مو : دل است که از غیب بروی .

۱۳ – ما، مو : بیاموزند از آنچه ایمان به عیب است و خداوند تعالی از آن دو چشم سرّ غایب بجز تقویت الهی .

١٤ – ما، مو : که در یقین پدیدار آید نتوان آورد. ما ، مو : خداوند باشد جلّ و علا عارفان.

۱۵ – ما ، مو : و علماء بعلم و معرفت خداوند بود تعالی که اندر دل ایشان .

١٦ – ما، مو : پس حوالهٔ علم و معرفت از کسب ایشان منقطع باشد.

پس هر که دل را {ژ۳۷٤} به مَعْرِفَتِ حَقّ باور داشت ، مؤمِن بُوَد. و به حُکْم آن که مرا به جز اندر این کتاب ، در این باب سخن بسیار است . اینجا بدین مِقْدار اقتصار کردم ، تا کتاب مُطَوّل نَشَود . و نیز اگر هدایت حقّ باشد، این مایه بسنده بود. اکنون با سِرّ معاملات ۵ رویم ، و حُجُبِ آن کشف گردانیم ، تا طالبان را فواید باشد - انْشاءَ اللّهُ تعالی -.

---

۱ - ما ، مو : دل را با معرفت حقّ باور دارد مؤمن بُوَد و بحقّ و اصل.
۲ - ما، مو : چون این کتاب اندر ، در این معنی سخن ، ما ، مو : بسنده کردم.
۳ - ما، مو : این مقدار مر اهل بصیرت را بسنده باشد اکنون بر سر معاملت .
٤ - ما، مو : رویم و آنرا کشف گردانم تا طالبان را باشد انشاء اللّه تعالی عزّ و جلّ و باللّه التوفیق.

کَشْفُ {ما ۳۹۱}اَلْحجابِ الرّابعُ فِی الطَّهارَةِ :

از پَسِ ایمان ، نخستین چیز که بر بنده فریضه شود ، طهارت کردن بُود ، مر گُزارد نماز را . و آن طَهارَتِ بَدَن بُوَد از : نجاست و جنابت و شُستَن سه اَندام {مو ۲۵۲} ، و مَسح کردن بر سَر بر مُتابَعَت شریعت و یاتَیَمّم در حالِ فقْدِ آب ، یا شدّت مَرَض و یا خَوفِ مَرَض . ۵ چنان که اَحْکام این معلوم است .

پس بدان که طهارَت بر دو گونه بُوَد. یکی طهارَتِ ظاهر ، و دیگر طهارتِ دل . چنان که بی طهارَتِ بَدَن نماز دَرُست نَیاید. بی طهارتِ دل مَعْرفَت دَرُسْت نَیاید . پس طهارت تن را آب مُطْلَق باید . به آب مَشُوب و مُشَوَّش و مُسْتَعْمَل نشاید. طهارتِ دل را توحید مَحْض باید. به اعتقاد مُخْتَلِط و مُشَوّش نشاید. پس این طایفه به ظاهر بر طَهارَت باشند ، و به ۱۰ باطن بر توحید . کَما اَمَر النّبیُّ - صَلَّی اللّهُ عَلَیْه وَسَلَّمَ- : « داوِمْ عَلَی الوُضُوءِ یُحْبِبْكَ حافظاكَ .» وَ قَولُهُ - تعالی - : « انَّ اللّهَ یُحِبُّ التَّوّابینَ وَ یُحِبُّ المُتَطَهِّرینَ.» پس هرکه به ظاهر بر طهارَت مُداوَمَت کند ، ملایکه وی را دوست دارند .و هرکه به باطن بر توحید قیام کُند، خُداوند {ژ ۳۷۵}- تعالی - وی را دوست دارد. و رَسُول- صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ- پیوسته می گفتی:«اَللّهُمَّ طَهِّر قَلْبی مِنَ النِّفاقِ.»:

---

۲ - ما، مو : و از پس ایمان ما ، مو : چیزی فریضه بر بنده شود مر گذاردن نماز را .
۳ - ما : سه اندام در مسح . ٤ - ما، مو : و یا تیمّم کردن اندر حال ما : و یا شدّت و یا خوف چنان .
۵ - ما، مو : این خود معلوم است . ٦ - ما : و بدان که ما : دوگونه باشد یکی طهارت تن .
۷ - ما، مو : درست نیست .
۸ - ما، مو : و به آب ملوّث و مستعمل نشاید و طهارت .
۹ - ما : و اعتقاد مختلط . ما ، مو : این طایفه پیوسته ظاهر به طهارت .
۱۰ - ما ، مو : باطن با توحید کما اَمَرَ النّبیّ (ص) مر یکی را از صحابه دُم علی یُحببك .
۱۱ - ما ، مو : و گفت خداوند عزّ و جلّ إنّ اللّهَ.
۱۲ - ما : ملائیکه اورا.
۱۳ - ما : به توحید قیام کند خداوند اورا .
۱٤ - ما : و رسول گفت ما ، مو : می گفتی اندر دعوات ما : النّفاق الی آخره...

« بار خُدایا دلَم را از نِفاق پاك گردان ، و به هیچ حال ، نِفاق اندر دلَش صورت نگرفتی . امّا رؤیت کرامات خویشتن مراورا می اثبات غیر نمود . و اثْبات غَیْر نفاق بُوَد اندر مَحَلِّ توحید .هر چند یك ذرّه از کرامات مَشایخ ، سُرْمهٔ دیدهٔ مُریدان کرده اند ، آخِر اندر مَحَلِّ کَمال آن حِجاب مُکْرَم بوده است . از آن چه هر چه غیر بُوَد ، رؤْیت{مو ۴۵۲} آن آفت بُوَد .
۵ خواه خود را بیند خواه دیگری را .

و اَبُو یزید گفت - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - : « نِفاقُ العارِفینَ اَفْضَلُ مِنْ اِخْلاصِ المُریدینَ. »: « نِفاقِ رَسیدگان فاضِل تر {ما ۳۶۳} از اِخْلاص طالبان. » یَعْنی آن چه مُرید را مَقام باشد ، کامِل را حِجاب باشد.مرید را همّت آن که کرامات یابد ، و کامِل را همّت آن که مُکْرِم یابد . و در جُمله اِثْبات کرامات مراَهْلِ حقّ را نفاق نماید . ازآن چه آن مُعانَقَهٔ ۱۰ غَیْر باشد.

پس آفت دُوستانِ خُدای ، خَلاصِ جُمله اَهْلِ مَعْصیَت بُوَد از مَعْصیت . و آفتِ اَهْلِ مَعْصیَت ، نجات جملهٔ اَهْل ضلالت از ضلالت ، که اگر کافران بدانندی ، که مَعْصیَت ایشان ناپسند خُدای - عزّ و جلّ - . چنان که عاصیان دانند ، جُمله از کُفْر نجات یابندی . و اگر عاصیان بدانندی که جُملهٔ مُعامَلات ایشان مَحَلِّ عِلّت است . چنان که دوستان دانند ، جمله
۱۵ از مَعْصیَت نجات یابندی ، و از همه آفات ظاهِر شوندی . پس باید که طهارتِ ظاهِر ،

---

۱ - ما ، مو : پاك کن ما ، مو : اندر دل وی صورت نگیرد.
۲ - ما ، مو : کرامات خود مر اورا اثبات غیر می نمود ما : نفاق آرد ، مو : غیر نفاق آمد.
۳ - ما ، مو : هر چند که یك.
٤و٥ - ما ، مو : از « خواه» تا «دیگری را » ندارد.
٦- ما ، مو : ابو یزید گفت نفاق ...
٧- ما ، مو : بهتر از اخلاص.
٨- ما ، مو : همّت آن بود که کرامت یابد.
۹و۱۰- ما : نفاق یابد ما ، مو : معاینهٔ غیر باشد.
۱۱ - ما ، مو: همچنان پس آفت .
۱۲ - ما ، مو : ضلالت بُوَد از ضلالت ما ،
۱۲و۱۳ - ما ، مو : معصیت (مو : ایشان) ناپسند خداوندست چنانکه میان میدانند. ما : از کفر بر هندی (مو: برستندی).
١٤ - مو : بدانستندی که. ۱۵ - مو : نجات یافتندی ... شدندی.

مُوافقِ طهارتِ سرّ بُوَد . یعنی چون دست بشوید ، باید که دل از دوستی دنیا بشوید. و چون اِستِنْجا کند ، چنان که از نَجاسَت ظاهر نجات {ژ ۳۷۶} جُست ، از دوستی غَیْر به باطِن نَجات جُوید. و چون آب اندر دهان کُنَد، باید که دهان از ذکْر غَیْر خالی گرداند . و چون اِسْتِنْشاق کند ، باید که بُوی شهوت ها بر خود حرام کند . و چون روی بشُوید ، باید که از ۵ جُملهٔ مَألُوفات یکبارگی اِعْراض کند ، و به حقّ اِقْبال کند . و چون دست بشوید ، باید که تَصَرُّف از جُمْله نصیب های خود مُنْقَطِع گرداند. و چون مَسْح سَرْ کُند ، باید که اُمُور خُود به حَقّ تَسْلیم کند. و چون پای بشُوید، باید که نیز جز بروفقِ فَرْمانِ خدای - تعالی - نیَّت اقامت نکند . تا هر دو طهارت وی را حاصل آید ، که جملهٔ امور شرعیِ ظاهر به باطن پیوسته است. چنان که اندر ایمان قول زبان به ظاهِر،و تصدیق به دل ، حقیقت نیّت به دل ، ۱۰ و اَحْکام طاعَت بر تن .

پس طَریقِ طهارَت ، تَفَکُّر وَ تَدَبُّر بُوَد{ ما ۳۹۳} اندر آفت دُنیا و دین . از آن که دنیا ، سرای غَدّار است وَ مَحَلّ فنا . دل از آن خالی نشود ،جز به مُجاهدت بسیار . و مُهِمّ ترین مُجاهَدَت ها ، حفظ آداب ظاهر است ، و مُلازَمَت بر آن اندر همه اَحْوال.

از ابراهیم خوّاص -رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْه- می آید که گفت:« مَرا از خدای تَعالی -عُمْر اَبَد ۱۵ می باید اندر دُنْیا تا همه خَلْق اندر نِعْمتِ بهشت مَشْغُول گردند،و خدمت حقّ فراموش

---

۲ - ما : کند باید که از ما ، مو : اندر دوستی دنیا غیر .

۳ - ما، مو : در دهان ما، مو : خالی کند .

٤ - ما، مو : که شهوت ها بر خود حرام گرداند .

۵ - ما، مو : بیکبار اعراض .

۵و٦ - مو : و چون استنجاء کند باید که از نصیبهاء خود ... ما : دستها بشوید.

٦ - ما : دست از جملهٔ نصیبهاء وقف خدای عزّ و جلّ.

۸ - ما : « نیّت» ندارد.

۹ - ما ، مو : ژ : دل باطن و نیّت به دل .

۱۰ - ژ، ما مو : طاعت در شریعت و نیت بر دل .

۱۱ - ما ، مو : طهارت دل تدبّر و تفکّر بُود. ما، مو : دنیا و دیدن آنکه .

۱۲ - ما ، مو : خالی کند و این بمجاهدهٔ بسیار حاصل نگردد.

۱۳ - ما، مو : خداوند عُمرِ ابدی .

۱۵ - ما : نعمت دنیا مو : نعمت مشغول گردند و حقّ.

كنند . و من اندر بلاى دنيا، به حفظ آداب شريعت قيام كنم . و حقّ را ياد دارم .» و
مى آيد كه **بو طالب حَرَمى** ، چهل سال به **مكّه** مجاور بود. اندر **مكّه** طهارت نكرد.
هر بار از **مكّه** به طهارت از حدّ **حَرَم** بيرون آمدى . گفتى : « زمينى را كه خداوند -
تعالى - به خود اضافت كرده است . من كراهيت دارم كه آب مستعمل من بر آن زمين
۵ ريزد.» و از **ابراهيم خواص** -رَحْمَةُ اللّهِ عَلَيْهِ- مى آيد كه : « وى اندر **جامع رى**
{ژ ۳۷۷} مبطون بود. اندر يك شبانروز شست غسل بكرده بود . آخر وفاتش درميان آب
بود.» **ابو على رودبارى** - رَحْمَةُ اللّهِ عَلَيْهِ- يك چندگاه به بلاى وسواس اندر طهارت
مبتلا شد ، گفت : « شبى به سحرگاه به آب فرو شدم تا به وقت آفتاب{مو ٤٥٥} بر آمدن
بماندم . اندر آن ميانه رنجور دل ببودم و گفتم : « بار خدايا! العافيةَ !» هاتفى آواز داد كه :
۱۰ « **اَلْعافِيَةُ فِى الْعِلْمِ** .»

از **سفيان ثورى** مى آيد - رَحْمَةُ اللّهُ عَلَيْهِ - كه مر يك نماز را شست بار طهارت
كرده بود اندر بيمارى . در حال بيرون رفتن از دنيا گفت : « تا چون فرمان اندر آيد ، من
طاهر باشم » گويند : « **شبلى** رَحْمَةُ اللّهِ عَلَيْهِ - روزى طهارت كرد ، به قصد آن كه به
مسجد آيد . از هاتفى شنيد كه : « ظاهر شستى ، صفاى باطن كجاست ؟» گفتا :
۱۵ «بازگشتم، و همه ملك و ميراث بدادم،و يك سال جز بدان مقدار جامه- كه نماز بدان روا

---

۲ - ما: بو طاهر (مو : ابو طاهر رضى اللّه عنه) رحمة اللّه عليه .
۳ - ما، مو : هر بار بطهارت از . ما ، مو : و گفتى . ٤ - ما، مو : آب مستعمل بر آن ريزد.
۵ - ما، مو : مى آرند كه اندر مسجد جامع رى.
٦ - ما، مو : غسل كرده بود آخر وفاتش اندر ميان آب بود و ابو على.
۷ - ما، مو : رود بارى رضى اللّه عنه يك چندى به ما، مو : مبتلا بود .
۸ - ما، مو : روزى بسحرگاه به دريا فروشدم . ما، مو : رنجه دل .
۹ - ما، مو : بودم و گفتم . ما، مو : العافيت العافيت هاتفى از دريا آواز داد العافية .
۱۰ - مو : مى آيد رضى اللّه عنه ، ما : كه روزى مر يك نماز را شصت طهارت .
۱۱ - ما، مو : كرد اندر ما : روز مرگ از دنيا گفت چون . ما، مو : من بارى طاهر .
۱۲ - ما، مو : و گويند كه شبلى .
۱۳ - ما، مو : اندر آيد از هاتفى بشنيد كه ظاهر را شستى ما ، مو : كجاست بازگشت .
۱٤ - ما : ميراث بداد ، مو : ميراث از خود دور گردانيد . ما، مو : روا بودى.

بُود - نپوشیدم . آن گاه به نزدیك **جُنَید** آمدَم .» وی گفت - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ - : {ما۳۹٤} «یا **ابابکر**! » این سخت سودمند طهارتی که کردی! خدای تُرا پیوسته طاهر داراد!» گفت : « از پَسِ آن هرگز بی طهارت نَبُود ، تاحَدّی که چون از دنیا بخواست رفتن ، طهارتش را نَقْص افتاد . اشارت به مُریدی کرد که مَرا طهارتی ده. مُرید وی را طهارت داد. ۵ و تَخْلیل مُحاسِن فراموش کرد. وی را در آن حال زبان نبود که سُخن گفتی . دستِ آن مُرید بگرفت و به مَحاسِن اشارت فَرمود تا تخلیل کرد.» از وی می آید که گفت :« من هیچ وَقْتی اَدَبی ترك نکرده ام از آداب طهارت که نه در باطنم بندی پدیدار آمد.»

و از **ابو یزید** {ژ۳۷۷} رَحْمَةُ اللّٰه عَلَیْهِ - می آید که گفت : « هرگاه که **اندیشهٔ** دنیا بردِلَم گُذَر کند ، طهارتی بکنم . و چون **اندیشهٔ** عُقْبی گذرد، غسل آرم . از آن چه دُنیا ۱۰ مُحْدَث است . **اندیشهٔ** آن حَدَث باشد. و عُقْبی مَحَلِّ غَیْبَت و آرام با آن جنابت . پس از حَدَث، طهارت واجب شود ، و از جنابت غُسل.

و از **شِبْلی** می آید - رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِ - که : « یا بابکر! طهارت آن داری که بدین گُستاخی به **خانهٔ** ما خواهی آمد؟» این بشنید . بازگشت . ندا آمد که : « از درگاه ما می باز گردی ؟ کجا خواهی شد؟» گفتا : « نعره یی بزد.» ندا آمد که : « بر ما ۱۵ می شناعت کُنی؟» بر جای خاموش بایستاد . ندا آمد که : « دَعْوی تَحَمُّل بلای ما می کنی ؟» فریاد برآورد که : « **اَلْمُسْتَغَاثُ بِكَ مِنْكَ**».

و مَشایخ این قصّه را - رَحِمَهُمَ اللّٰهُ - اندر تحقیقِ طَهارت، سُخَن بسیار است . و مریدان را مداوَمَت طَهارتِ ظاهر و باطن فَرموده اند. قصدشان به درگاه حقّ بُود. چون کسی

۱- ما، مو : نپوشیدی ما ، مو : آمد جنید رحمة اللّٰه اورا گفت .

۲- ما ، مو : طهارت بودی که کردی خداوند تعالی ما ، مو : طاهر دارد .

۳- ما، مو : بحدّی که ما ، مو : بخواست شد .٤- ما : مرید اورا طهارت داد.

۵- ما، مو : اندر آن حال ما، مو : سخن بگفتی .٦- ما، مو : اشارت کرد تا تخلیل بکرد و نیز او وی ما : وقتی آدابی را .

۷- ما ، مو: اندر باطنم پنداری پدید آید. ۸- ما: و از ابو یزید می آید .

۹- ما، مو : دلم بر دنیا گذرد طهارت کنم چون ما، مو : گذر کند غسل کنم.

۱۰- ما، مو: از اندیشهٔ آن ما، مو : و آرام است و اندیشهٔ آن جنابت بود .

۱۱- ما، مو : و از شبلی می آید که روزی طهارة بکرد چون مسجد آمد بسرش ندا کردند که یا ابابکر .

۱۲- ما، مو : اندر خانهٔ ما . ۱۳- ما، مو : و بازگشت بسرش ندا آمد که یا ابابکر از درگاه ماه باز می گردی.

۱٤- ما، مو : شد نعره بود . ۱۵- ما، مو : شناعت بر ما می کنم خاموش برجای بایستاد.

۱٦- ما، مو : شبلی گفت المستغاث ... ۱۸- ما، مو : اندر قصد شان بدرگاه حقّ چون.

به ظاهر قصد خدمت کند ، باید که به ظاهر طهارت کند . و چون به باطن قصد قُربَت کند ، باید که طَهارت باطن کند . طَهارتِ {ما ۳۹۵} ظاهر به آب ، و از آنِ باطن به توبه ، و رُجوع کردن به درگاه حَقّ - تَعالی - . اکنون من حُکم توبه با مُتَعلّقاتش را به شَرح بیارم ، تا حقیقت آن ترا معلوم گردد. اِنْشاءَ اللّهُ .

۵باب التَّوبَة وَ ما يَتَعَلَّقُ بِها :

بدان که اوّل مَقام سالِکان حقّ ، توبه است . چنان که اوّل درجهٔ طالبانِ خدمت ، طهارت{مو ۴۵۷} . کَما قالَ اللّهُ - تَعالی - : « يا اَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا تُوبُوا إلَى اللّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً. » و نیز گفت :« وَتُوبُوا إلَى اللّهِ جَميعاً. » و رَسول - صَلّى اللّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - گفت : {ژ ۳۷۹} «ما مِنْ شَيْءٍ اَحَبُّ إلَى اللّهِ مِنْ شابٍّ تائبٍ» : ۱۰ «نیست چیزی بر خداوند -تعالی - دوستر از جوانی توبه کرده .» و نیز گفت - صَلّى اللّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ- « اَلتّائبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لاذَنْبَ لَهُ ثُمَّ قالَ إذا اَحَبَّ اللّهُ عَبْداً لَمْ يَضُرُّهُ ذَنْبٌ ثُمَّ تَلا:إنَّ اللّهَ يُحِبُّ التَّوّابينَ . » : « تایب از گناه بی گناه شود ، و چون خدای تعالی- بنده یی را دوست دارد، گناه وی را زیان ندارد.» گفتند : « علامت توبه چیست ؟» گفتا : « ندامت » امّا آن چه گفت : « گناه مر دوستان را زیان ۱۵ ندارد.» یعنی بنده به گناه کافر نشود ، و اندر ایمانش خِلَل در نیاید.و چون سرمایه را

---

۱ - ما، مو : طهارت کند .　　۲ - ما، مو : باید که بباطن طهارت کند و ما، مو : ظاهر بآب است .

۳ - ژ : کنون من　　ما، مو : توبه را با متعلّقاتش بشرح بگویم .

٤ - ما، مو : معلوم شود انشاء اللّه تعالی. ۵ - ما : باب پانزدهم فی التّوبه .

٦ - ما، مو : سالکان طریق حقّ.　۷ - ما، مو : طهارت و از آن بود که خداوند عزّ اسمه گفت یا ایّها .

۸ - ما، مو : جمیعاً ایّها المؤمنون لعلّکم تفلحون .

۸و۹ - ما، مو : و رسول گفت .

۱۰ - ما، مو : برخداوند عزّ و جلّ از جوانی که توبه کرده باشد و نیز رسول گفت .

۱۱ - ما، مو : و یحبّ المطهّرین .

۱۳ - ما، مو : و چون خداوند تبارك و تعالی ،　ما، مو : گناه اورا .

١٤ - ما، مو : امّا آنکه گفت که گناه .　۱۵ - ما، مو : کافر نگردد ، ما، خلل اندر نیاید.

گناه زیان ندارد، زیان مَعْصیَتی که عاقبت آن نجات باشد، به حقیقت زیان نباشد . و بدان که توبه اندر لُغَت به معنی رُجوع باشد.چنان که گوید : تابَ، ایْ: رَجَعَ.» پس بازگشتن از نَهْیِ خداوند - تَعالی - بدان چه خوب است از اَمْرِ خداوند - تَعالی - حقیقت توبه بُوَد.

و پیغَمبَر گفت - صَلّی اللهُ عَلَیهِ وَسَلَّمَ - : « النَّدَمُ تَوْبَةٌ .» : « پشیمانی تَوْبه ۵ باشد.» و این لَفْظی است که شَرایط تَوْبه به جُمْله اندر این مَوْدَع است { ما ۳۹۶} از آن چه یك شرط توبه را اَسَف است بر مُخالَفَت ، و دیگر اندر حال ترك زَلَّت . و سدیگر عَزْمِ ناکردن به مُعاوَدَتِ به مَعْصیَت . و این هر سه شرط اندر ندامت بسته است ، که چون ندامت به حاصِل آمد ، اندر دل این دو شرط دیگر تَبَعِ آن باشد.

و ندامت را سه سَبَب باشد. چنان که توبه را سه شَرْط : یکی چون خَوْفِ عُقوبَت بر دل ۱۰ سُلْطان شود ، و اندوه کرده ها بر دل صورت گیرد ، ندامت حاصِل آید . و دیگر آن که ارادتِ نعمت بر دل مُسْتَولی شود ، مَعْلوم گردد که به فعْلِ بَد و نافرمانی آن نیابد، از آن پشیمان {ژ.۳۸} شود به امید آن که بیابد. و سدیگر شَرْمِ خداوند شاهد شود و از مخالفت پشیمان گردد. پس یکی از این سه تایب بُوَد، و یکی مُنیب ، و یکی اوّاب .

و توبه را سه مَقام است :یکی توبه ،و دیگر انابت،و سدیگر اَوْبَت .توبه خَوْفِ عقاب ۱۵ را ، انابت طَلَبِ ثواب را ، اَوْبَت رعایت فرمان را .از آن چه توبه ، مَقامِ عامّهٔ مؤمنان است . و آن از کبیره بُوَد. لِقَولِهِ - تعالی- :« یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا تَوبَةً

---

۲ - ما، مو : چنانکه گفت . ۲و۳ - ما، مو : خداوند بدانچه خوف است .

۳ - ما، مو : خداوند حقیقت توبه . ۵ - ما، مو : و این قولی (مو : قول) است که .

۶ - ما، مو : ترك ذلّت و سیوم (مو : سیم) عزم و معاودت ناکردن .

۸ - ما، مو : حاصل شد ما، مو : تبع او باشد.

۹ - ما، مو : سه شرط بُوَد. ۱۰ - ما، مو : و اندوه کردارها .

۱۱ - ما، مو : و دیگر ارادت نعمت بر دل مستولی گردد و معلوم شود و بی فرمانی آن نیابد از بد .

۱۲ - ما، مو : شود و سوم شرم خداوند شاهد وی شود از.

۱۳ -ما، مو : پشیمان شود پس ازین هر سه یکی تایب بود .

۱٤ - ما، مو : و توبه را نیز سه ما ، مو : و دیگر اوبت پس توبه .

۱۵ - ما، مو : و انابت طلب ثواب را بود و اوبت .

۱٦ - ما، مو : چنانکه خدای گفت عزّ و جلّ توبوا الی اللّه.

نَصُوحاً .» و إِنابت ، مَقام اَوْلیا است و مُقَرّبان ، لِقَوله - تَعالی- « مَنْ خَشِیَ الرَّحْمنَ بِالْغَیْبِ وَ جاءَ بِقَلْبٍ مُنیبٍ.» و اَوْبه ، مَقامِ اَنْبیا است و مُرسلان ، لِقَولِه - تَعالی : نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ اَوّابٌ .» پس تَوبه{مو ٤٥٨} رُجُوع از کَبایر بُود به طاعت ، و انابت رُجُوع از صَغایر به مَحَبّت ، و اَوْبه رُجُوع از خود به خداوند - تَعالی- . فرْق ۵ میان آن که از فَواحِش به اَوامِر ، رُجُوع کند ، و از آن، آن که از لَمَم و اندیشه به مَحبّت رُجُوع کُنَد، و میان آن که از خودی خود به حقّ رجوع کُند، ظاهر است . و اَصْلِ توبه از زَواجِرِ حقّ - تَعالی- باشد ، و بیداری دل از خواب غَفْلَت ، و دیدن عیب حالی . و چون {ما ۳۹۷} بنده تَفکّرْ کُند اندر سوءِ اَحْوال ، و قُبحِ اَفْعالِ خُود. و از آن خَلاص جُوید ، حقّ - تَعالی - اَسْبابِ توبه بروی سَهْل گرداند ، و وی را از شومی مَعْصیت وی برهاند ، و ۱۰ به حَلاوت طاعَت برساند . و روا باشد که به نزدیک اَهْلِ سُنَّت و جماعت ، و جُملهٔ مَشایخ مَعْرِفَت ، که کسی از یك گناه توبه کند، و گناهانِ دیگر می کُنَد،خَداوند - تعالی - بدان چه وی از آن یك گناه باز بوده است ، وی را ثواب دهد . و باشد که به برکات آن از گناهان دیگرش باز آرد. چنان که شَخصی می خواره و زانی باشد ، از زنا تَوبه کُند، و بَرْ می خوردن مُصِرّ می باشد ، توبهٔ وی از آن ، یك گناه دُرُست {ژ۳۸۱} باشد با ارتکابَش ۱۵ بر این گناه دیگر.

وَ بَهْشَمیان از مُعْتَزِله گویند :« اِسْمِ تَوْبه دُرَست نَیاید جز بر کسی که از همه

---

۱ - ما، مو: « توبة نصوحاً» ندارد . ما، مو : و انابت مقام اولیا و مقرّبان است چنانکه خداوند گفت عزّ و جلّ . ۲ - ما، مو : و اوبت مقام انبیا و مرسلان است .

۳ - ما، مو : چنانکه خداوند گفت عزّوجلّ. ما، مو : رجوع باشد از کبایر به طاعت .

٤ - ما، مو : و اوبت رجوع ازخود بخدا فرق است میان .

۵ - ما، مو : با اوامر رجوع ما، مو: و از آنکه از لحم و اندیشهٔ فاسد.

ق : « و از آن آنکه از لم و اندیشه بمحبّت رجوع کند» ندارد. ٦ - ما، مو : رجوع کند و اصل توبه.

۸ - ما، مو : چون بنده نظر کند ما : خلاصی جوید. ۹ - ما : گرد اند وی را .

۱۰ - ما، مو: طاعتش برساند ما : که نزدیك . ۱۱ - ما : که اگر کسی از ما ، مو : خدای تعالی بدان .

۱۲ - ما، مو : اورا ثواب دهد. ما، مو : و باشد که ببرکت .

۱۳ - ما، مو : دیگر باز ماند ما : یکی میخواره ، مو : می خواه باشد و زانی .

۱٤ - ما، مو : بدین گناه . ۱۵ - و قهمشیان .

کبایر ، مُجْتَنب باشد .» و این قَوْل مَحال است . از آن چه برهرْ معاصی که بنده بکند ، وی را بدان عَقوبَت نکنند ، و چون به تَرْكِ یك نَوْع بگوید ، از عَقوبَت آن ایمِن شود . لامَحاله بدان تایب بُوَد . و نیز کسی اگر بعضی از فَرایض بکند ، و بعضی دست باز دارد ، لامحاله بدانچه می کند ، وی را ثواب باشد. چنان که بر آن که می بکند ، عقاب باشد. و اگر ۵ کسی را آلتِ مَعْصیَت مَوْجُود نباشد، و اَسْبابِ آن مُهَیّا نه ، از آن توبه کند تایب بُوَد. از آن چه توبه را یك رُکْن ندامت بود ، که وی را بدان توبه برگذشته ، ندامت حاصِل آید . و اندر حال از آن جِنْس مُعْرِض است ، و عَزْم دارد که اگر آلت مَوجود گردد، و اَسْباب مُهَیّا ، مَنْ هرگز به سَرِ این مَعْصیت باز نگردم . و مَشایخ مختلفند اندر وَصْف توبه و صحّت آن.

سَهْلِ بن عَبْداللّه با جماعتی-رَحِمَهُمُ اللّهُ -برآنند که:«اَلتَّوبَةُ أَنْ لاتَنْسی ذَنْبَكَ.» : ۱۰ « توبه آن باشد که هرگز گناه کرده را فراموش {ما ۳۹۸} نکنی .» و پیوسته اندر تَشْویر آن باشی ، تا اگرچه عَمَل بسیار داری ، بدان مُعْجِب نگردی . از آن چه حَسْرَتِ کردار بَد مُقَدَّم بُوَد بر اَعْمالِ صالح . و هرگز این کس مُعْجِب نشود که گناه فَرامُوش نکند.

و باز جُنَید و جماعتی - رَحِمَهُمُ اللّهُ - بر آنند که : « اَلتَّوبَةُ أَنْ تَنْسی ذَنْبَكَ. » «تَوبه آن باشد که گناه را فَراموش کُنی .» از آن چه تایب مُحِبّ بُوَد ، و مُحِبّ اندر مُشاهَدَت ۱۵ بُوَد. و اندر مُشاهَدَت ، ذِکْرِ جَفا ، جَفا باشد ، چند گاه با جفا باشد . و باز چند گاه با ذِکْرِ جَفا ، و ذِکْرِ جفا از وفا حجاب باشد. و رُجُوعِ این خِلاف ، اندر خِلاف مُجاهدت{ژ۳۸۲} و مشاهدت بسته است . ذِکْرِ این در مَذْهَبِ سَهْلیان باید جُست .

آن که تایب را به خود قایم گوید ، نِسْیان ذَنْب ، وی را غَفْلت داند . و آن که به حقّ

۱ -ما، مو : که بنده نکند. ۲ - ما، مو : بر آن عقوبت نکند و چون ترك یك نوع از معاصی بگوید بنده از عقوبت آن نوع ایمن باشد لامحال. ۳ - ما : و نیز کسی بعضی ما ، مو : و از بعضی ما : لامحال.

٤ - ما ، مو : اورا ثواب باشد ما ، مو: که بدانچه که بکند عقاب. ٥ - ما، مو : تایب باشد از آنچه.

٦ - ما ، مو : ویرا بدان توبه گذشته. ٧- ما، مو : و در حال از آن جنس معصیت ما، مو: و سبب حاصل.

٨ - ما ، مو : من هرگز برسر این معصیت . ٩ - ما،مو : رحمة اللّه علیه با جمعی برآنند.

۱۰ - ما، مو : که گناه کرده را . ۱۱ - ما : اگرچه عمل ما، مو : حسرت برکردار بد .

۱۲ - ژ: معجب شود . ۱۳ - ما، مو : و جماعتی برآنند که . ١٤ - ما، مو : بود که گناه را ما، مو : مُحبّ باشد و محبّ اندر مشاهده باشد. ۱۵ - ما، مو : و اندر مشاهده ذکر گناه ، ما ، مو : با جفا بود چندگاه .

١٦ - ما، مو : جفا در وفا و ذکر جفا در وفا از وفا .

۱۷ - ما، مو : مجاهده و مشاهده بسته است و ذکر آن اندر مذهب.

قایم گوید ، ذکرِ ذَنب ، وی را شرك نماید . و در جمله اگر تایب باقی الصّفة باشد ، عُقْدَهٔ اَسرارش حلّ نگشته باشد . و چون فانی الصّفة باشد ، ذکرِ صفت ، اورا دُرُست نیاید. مُوسی - عَلَیْهِ السَّلامُ - گفت : « تُبْتُ اِلَیْكَ » در حال بقای صفت . و رسول - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - گفت : « لا اُحصی ثَناءً عَلَیْكَ . » در حال فنای صفت .

۵ فی الجمله ذکرِ وَحشت ، اندر مَحلّ قُربت ، وَحشت باشد . و تایب را باید که از خودی خود یاد نَیاید ، گناهش چگونه یاد آید. و به حقیقت یادِ گُناه ، گُناه بُوَد . ازآن چه مَحلّ اعراض است.و همچنان که گناه مَحلّ اعراض است ، یاد آن هم مَحلّ اعراض باشد . و ذکرِ غیرِ آن همچنان . و چنان که ذکرِ جُرم ، جُرم باشد . نسیانِ او هم جرم بُود . ازآن چه تعلّقِ ذکر و نسیان هر دو به تو باز بسته است . جُنَید گفت - رَحِمَهُ اللّهُ - که : کُتُب

۱۰ بسیار بر خواندم . مرا چندان فایده نَبود که اندر این بیت :

إذا قُلْتُ ما اَذنَبْتُ قالَتْ مُجیبَةً حَیاتُكَ ذَنْبٌ لا یُقاسُ بِه ذَنْبٌ

چون وُجُود دوستی اندر حضرت دوستی، جنابت بُوَد ، { ما ۳۹۹ } وَصفَش را چه قیمت بُوَد .

و فی الجمله تَوبه تأیید ربّانی بُوَد ، و مَعاصی فعلِ جسمانی . چون بر دل ندامت اندر

۱۵ آید ، برتن هیچ آلت نماند ، که ندامت دِل را دَفع کُند . چون در ابتدا ، فعلِ وی دافعِ توبه نَبود. چون بیامَد ، اندر انتها نیز فعلَش حافظ تَوبه نباشد .و خُداوند گفت- عزّ وَ جلّ - :« فَتابَ عَلَیْهِ اِنَّهُ هُوَ التَّوّابُ الرَّحیمِ . » و مر این را در نصّ کتاب، نظایر بسیار است،تا حدّی که از معروفی به اثبات کردن حاجت نیاید. پس توبه بر سه گونه باشد :

---

۱ - ما، مو : اورا شرك ما ، مو : باقی الصّفة بُوَد. ۲ - ژ : ورا درست .

۳ - ما، مو : اندر حال بقای صفت و رسول گفت .

٤ - ما، مو : اندر حال فنای .۵ - ما، مو : و در جمله ذکر. ٦ - ما، مو : از گناهش ما ، مو : خود گناه بود .

۷ - ما: و هم چنان ذکر آنهم گناه مو : اعراض است ذکر آن هم چنان چنانچه ذکر جرم جرم باشد ما ، مو : از « یاد آن » تا «باشد » ندارد. ۸ - ما، مو : نسیان جرم هم جرم باشد. ۹ - ما، مو : هر دو به تو باشد جنید گوید رحمة اللّه علیه کتب.

۱۰ - ما، مو : از هیچ چیز مرا ما، مو : این بیت شعر :

۱۲ - ما : چون دوست وجود اندر ما ، مو : چون وجود اندر حضرت دوستی جنایت بود و صفتش را .

۱۳ - ما، مو : چه قیمت ماند .

١٤ - ما، مو : هیچ آلت نباشد ، ما، مو : چونکه ابتدا فعل ندامت وی .

۱۷ - ما، مو : این را اندر نصّ کتاب نظایر است بسیار.

یکی از خَطا به صَواب . و دیگر از صَواب به اَصْوَب . و سه دیگر از صَواب خود به حقّ .
از خَطا به صَواب بُوَد ، لقَوله - تعالی - : « وَالَّذینَ إذا فَعَلُوا فاحِشَةً اَوْ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ ذَکَرُوا اللّهَ فَاستَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِم . » الآیة . و از صَواب به اَصْوَب آن که مُوسی گفت - عَلَیْهِ السَّلامُ - : « تُبْتُ اِلَیْکَ . » و از خود به حقّ ، کَما قالَ ۵ النَّبیُّ - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - : « وَ إنَّهُ لَیُغانُ عَلی قَلْبی وَ إنّی لأَسْتَغْفِرُ اللّهَ فی کُلِّ یَوْمٍ سَبْعینَ مَرَّةً . » اِرتِکاب خطا ، زشت و مَذْموم است ، و رجوع از خَطا به صَواب خوب و مَحْمُود . و این تَوْبَهٔ عامّ است . و حُکْم این ظاهر است . و تا اَصْوَب باشد با صواب ، قرار گرفتن وقفت است . و حجاب و رُجُوع از صَواب به اَصْوَب ، اندر درجهٔ اَهْل همّت ستوده ، و این توبهٔ خاصّ است . وَ مَحال باشد که خَواصّ از مَعْصیَت توبه کنند .
۱۰ ندیدی که همه عالَم اندر حَسْرَتِ رُؤْیَتِ خدای - عزّ وَ جَلّ - می سوختند و مُوسی - عَلَیْهِ السَّلامُ - از آن توبه کرد ، از آن چه رُؤیت به اختیار خواست . و اندر دوستی اختیار آفت بُوَد . تَرکِ آفَتِ اختیارِ وی ، مر خَلْق را {مو۴۶۲} تَرکِ رُؤیت نمود . و رُجُوع از خود به حقّ در درجهٔ محبّت است ، یا چنان که از آفتِ مَقامِ اَعْلیٰ ، از وُقُوف بر مَقام عالی توبه کند ، و از دیدهٔ مَقامات { ما ۴۰۰ } و اَحْوال نیز تَوْبه کند.چنان که مَقامات ۱۵ مُصْطَفی - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - هر دم بر تَرَقّی بُود . چون به مقام برتر می رسید ، از مَقام فروتر استغفار می کرد ،و از دیدن آن مقام توبه بجا می آورد وَ اللّهُ اَعْلَمُ بِالصَّواب .

فَصْل : بدان که توبه را شرط تأیید نیست . از بعدِ آن که عَزْم { ژ ۳۸۴ } بر رجوعِ ناکردن به مَعْصیَت دُرُست باشد. اگر تایبی را فترتی افتد ، و به مَعْصیَت باز گردد ، به غَیْرِ صحّتِ عَزْم، رُجُوعِ اندر آن اَیّام گذشته، حُکْم و ثَوابِ تَوبه یافته باشد . و از مبتدیان

۱ - ما ، مو : و سیوم از خودی خود بحقّ تعالی آنکه . ۲ - ما ، مو: بُوَد آنست که خدای عزّ و جلّ گفت .
۴ - ما ، مو : « الیك » ندارد ما ، مو : بحقّ آنکه پیغمبر گفت علیه السّلام. ۵ - ما ، مو : وَ انّی کنت لاستغفر ما ، مو : و ارتکاب خطا زشت است و مذموم. ۸ - ما ، مو : ستوده باشد و این .
۹و ۱۰ - ما ، مو : رؤیت خداوند اند و موسی از آن . ۱۱ - ما : حقّست و اندر ما ، مو : و تذکّر آفت .
۱۳ - ما ، مو : مقام اعلی توبه کند و از دید مقامات .
۱۴ - ما : مصطفی علیه السّلام .
۱۸ - ما ، مو : و اگر تایب را فترتی بیفتد که باز به .
۱۹ - ما ، مو : بعد از صحّت عزم اندر آن ایّام ما ، مو : حکم ثواب توبه .

و تایبان این طایفه بودند که توبه کردند . و باز فتْرت افتادشان و به خرابی بازگشتند . آنگاه به حُکم تنبیهی به درگاه آمدند ، تا یکی از مشایخ - رَحِمَهُمُ اللّهُ - گفته است که : « من هفتاد بار توبه کردم و باز به مَعْصیَت بازگشتم ، تا هفتاد و یکم باز استقامت یافتم . » و ابو عمرو نجید -رَضِیَ اللّه عَنْهُ - گفت : « مَنْ ابتدا توبه کردم اندر مَجْلس ۵ بوعُثْمانِ حیری ، و یك چندگاه بر آن ببودم . آنگاه اندر دلَم . معصیت را مُتقاضی پدیدار آمَد . مر آن را مُتابع شُدَم ، و از صُحْبَتِ این پیر اعراض کردم . هر جا که وی را از دور بدیدمی از تشویر بگریختمی، تا مرا نبیند. روزی ناگاه بدو رسیدم . » مرا گفت : « ای پسر ! با دشمنان خود صُحْبَت مَکُن ، مگر آنگاه که معصوم باشی . از آن چه دشمن ، عیب تو ببیند ، و چون مَعْیوب باشی ، دشمن شاد گردد ، و چون معصوم باشی ، ۱۰ اندوهگین گردد . و اگر تُرا می باید که مَعْصیت کُنی ، به نزدیكِ ما آی ، تا ما بلای تو بکشیم ، و تو دشمن کام نگردی . » گفت : دلَم از گناه سیر شد ، و توبه دُرست گشت . »

و نیز شنیدم که : یکی، از مَعاصی توبه کرد . و باز به سَرِ آن بازگشت . آنگاه پشیمان شد . روزی با خود گفت که :« اگر به درگاه باز آیم ، حالَم چگونه باشد؟» هاتفی ۱۵ آواز داد : « اَطَعْتَنا ، فشَکَرْ ناكَ ، ثُمَّ تَرکْتَنا ، فَآمهَلْناكَ ، فإن عُدْتَ إلَیْنا قَبِلْناكَ » { ما ۱.٤ } : « ما را طاعت داشتی ، تُرا شُکر کردیم ، بی وفایی کردی و ما را بگذاشتی ، ترا مَهْلَت دادیم ، اکنون اگر باز آیی ، به آشتی، تُرا قبول کنیم . » اکنون باز گردیم به اَقاویل مشایخ - رَضِیَ اللّهُ عَنْهم اجْمَعین .

---

۱ - ما، مو : توبه کرده اند و باز فترتی بیفتاد شان و بخرابی بازگشته اند .
۲ - ما، مو: آنگاه باز به حکم ما : آمده اند تا یکی از مشایخ گفته است . ۳ - ما، مو : هفتاد و یکم بار. ٤ - ما، مو: ابو عمرو جنید رحمهما اللّه گفت من در ابتدا توبه . ۵ - ما، مو : ابو عثمان حیری ما، مو : بر آن بود آنگاه در دلم . ٦ - ما، مو : و مر آنرا ما: و از صحبت آن اعراض کردم و هر جا . ژ : ورا از . ۷ - ما، مو: تا مرا نه بینند.
۹ - ما، مو : عیب تو بیند . ۱۰ - مو : اندوهگین شود ما، مو: بنزدیك آی .
۱۲ - ما، مو : و نیز شنودم . ۱۳ - ما، مو: روزی با خود گفت ما : آواز داد که .
۱۵ - ما، مو: پس بی وفایی کردی ما، مو : ما ترا مهلت .
۱٦ - ما، مو: اگر اکنون باز آیی مو : باز گردم باقاویل. ۱۷ - ما، مو : رحمهم اللّه تعالی.

فَصْلٌ : ذوالنّون { ژ ۳۸۵ } مصری - رحمة الله علیه - گوید : « تَوْبَةُ العَوامِّ مِنَ الذُّنوب ، وَ تَوبَةُ الخَواصِّ مِنَ الغَفْلَة » : « توبۀ عامّ از گناه باشد ، و توبۀ خاصّ از غَفْلَت . » ازآن چه عامّ را از ظاهر حال پرسند ، و خواصّ را از تحقیق مُعامَلَت . ازآن چه غَفْلَت مر عوامّ را نعمت است ، و مر خواصّ را حجاب .

۵ اَبو حَفْص حَدّاد - رَحِمَهُ اللّهُ - گوید : « لَیسَ لِلعَبْدِ فی التَّوبَةِ شَیْءٌ لأنَّ التَّوبَةَ إلَیْهِ لا مِنْهُ . » : « از توبه به بنده هیچ چیز نیست . ازآن چه توبه از حقّ به بنده است نه از بنده به حقّ . » و بدین قول باید که تا توبه مُکْتَسَب بَنده نباشد ، که مَوهِبَه یی از مَواهِب حقّ - سُبْحانَهُ وَ تَعالی - و تعلّق این قول به مَذْهَب جُنَید باشد .

و اَبو الحَسَن بوشَنْجه - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - گوید{مو۴۶۵} در توبه : « إذا ذَکَرْتَ الذَّنْبَ ثُمَّ لا تَجِدُ حَلاوَتَهُ عِنْدَ ذِکْرِه فَهُوَ التَّوبَةَ . » :« چون گناه را یاد کنی ، و از یاد کردن آن در دل لَذّتی نیابی ، آن توبه باشد . » ازآن چه ذِکْرِ مَعْصیت یا به حَسْرَتی بُوَد یا به ارادتی . چون کسی به حَسْرَت و ندامت ، مَعْصیت خود یاد کند ، تایبی باشد ، و هر که به ارادت ، مَعْصیت یاد کند ، عاصی باشد . ازآن چه در فِعْلِ مَعْصیت ، چَندان آفت نباشد که اندر ارادت . از آن که فِعْلِ آن یك زمان بُوَد . و ارادتش همیشه . پس آن که یك ۱۵ ساعت به تن با مَعْصیت بُوَد ، نه چنان باشد که روز و شب ، به دل با آن صُحْبَت کند .

ذوالنّون مصْری گوید - رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْهِ - :« اَلتَّوبَةُ تَوبَتانِ : تَوْبَةُ الإنابَةِ وَ تَوبَةُ الإسْتِجابَةِ . فَتَوبَةُ الإنابَةِ { ما ۲۰۴ } أنْ یَتُوبَ العَبْدُ خَوْفاً مِنْ عُقُوبَتِه ، وَ تَوبَةُ الإسْتِجابَةِ اَنْ یَتُوب حَیاءً مِنْ کَرَمِه . » : « توبه دو گونه باشد : یکی توبۀ انابت، و دیگر توبۀ اسْتِجابت . توبۀ اِنابَت آن بُوَد که بنده توبه کند از خوفِ عُقوبَتِ خُدای -

---

۱ - مو: رضی اللّه عنه گوید . ۲ - ما : الذّنوب توبة ... ما ، مو : توبۀ عوام از گناه باشد و توبه خواصّ از . ۳ - ما، مو : اندر حال ظاهر. ۵ - ما، مو : و ابو حفص حدّاد گوید رضی اللّه عنه (ما : رحمة اللّه علیه). ۷ - ما، مو: باید تا توبه مکتسب نباشد که موهبتی از . ۸ - ما، مو : حقّ تعالی و .
۹ - ما، مو : بوشنجه گوید رحمة اللّه علیه التّوبة إذا . ۱۰ - ما، مو : عند ذکره ما ، مو: آن اندر دل .
۱۱ - ما : یا بحسرت بود یا بارادت . ۱۲ - ما، مو: تایب باشد. ۱۳ - ما، مو: عاصی شود .
۱۵ - ما، مو : با معصیت صحبت کند نه چنان ما، مو: بآن صحبت .
۱۶ - ما، مو: گفت رضی اللّه عنه . ۱۷ - ما، مو: الإستحیاءَ ما، مو : من عقوبة و توبة الاستحیاء .
۱۹ - ما، مو: توبهٔ استحیاء (مو : از «توبه» تا « استجابة » ندارد) ما، مو : « عزّ و جلّ » ندارد.

عَزَّ وَ جَلَّ - . و توبۀ استجابت آن که توبه کُند از شَرْمِ کَرَم خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - . » تَوَلُّد خَوف از کشف جلال بُوَد ، و از آنِ حَیا از نَظارۀ جمال . پس یکی در جلال از آتشِ {ژ ۳۸۶ } خَوْفِ وِی می سوزَد . و یکی اندر جمال ، از نُورِ حیا می فروزد . یکی از این در سُکْرِ آن بُوَد ، و دیگری مَدْهُوش . اَهْل حیا ، اَصْحاب سُکر بُوَند ، وَ اَهْل خَوف ، ۵ اَصْحابِ صَحْو . و سُخن اندر این دراز است . مَنْ کوتاه کردم خوفِ تَطْویل را . و بِاللّه الْعَوْنِ وَ الْعِصْمَة و حَسْبُنَا اللّهُ وَ نِعْمَ الرَّفیق .

---

۱ - ما، مو : توبۀ استحیاء آن بُوَد که ما ، مو : خداوند پس توبۀ خوف .
۳ - ما، مو : و یکی ازین در سُکران بود .
٤ - ما : و دیگر مدهوش ما، مو: اهل حیا اصحاب سکر باشند .
۵ - ما، مو : اندر این دراز بود کوتاه کردم و باللّه العون و التّوفیق و ....
٦ - ما، مو : « و نعم الرّفیق » ندارد.

کَشْفُ الْحِجابِ الْخامِسِ فِی الصَّلوةِ :

قَولُهُ - تَعالی - : « وَ اَقیمُوا الْصَّلوةَ وَ آتوا الزَّکوةَ . » و قَولُهُ - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمَ - : « اَلْصَّلَوةُ وَ ما مَلَکَتْ ایمانَکُمْ . » نماز به معنی ذکر و انقیاد باشد از روی لُغَت . و اندر جَرَیانِ عبارات، فُقَها را عبارتی مَخْصوص است بر این اَحْکام که مَعْتاد ۵ است . و آن از حقّ - تعالی - فرمان است که : پنج وقت بگزارید . و قبل دخول آن ، مر آن را شرایط است : یکی از آن طَهارت به ظاهر از نجاست ، و به باطن از شَهْوَت . و دیگر طَهارت جامه به ظاهر از نَجِس ، و به باطِن آن که از وَجْه حَلال باشد . سدیگر طهارت جانی به ظاهر از حَوادِث و آفت . و به باطِن از فَساد و مَعْصیَت . چهارم اِسْتِقْبالِ قبله . قبلهٔ ظاهر ، کعبه ، و از آنِ باطن ، عَرْش ، و از آن سرّ ، مُشاهَدَت . پنجم قیام ظاهر اندر ۱۰ حالِ قُدْرَت ، و قیام باطِن اندر رَوْضَهٔ قُرْبَت ، به شرط دخول وقتِ آن به ظاهرِ شَریعت و دوام وقت اندر درجهٔ حقیقت . و ششم خلوص نیّت ، به اقبالِ حضْرت . هفتم تکبیری اندر مَقامِ هَیْبَت ، و قیامی اندر مَحَلِّ وَصْلَت ، و قرائتی به تَرتیل و عَظَمت ، و رُکوعی به خُشوع ، و سُجودی به تَذَلُّل ، و تَشَهُّدی به اجْتِماع ، وَ سَلامی به فَنای صفت . کَما کانَ النَّبیُّ - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - خبراً عَنْهُ : « کانَ النَّبیُّ - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - ۱۵ یُصَلّی وَ فی جَوْفِهِ أزیزٌ کَأَزیزِ الْمِرْجَل . » : « چون پَیْغمبر - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - نماز کردی ، اندر دِلَش ، جُوشی بودی چون جُوشِ دیگِ رویین{مو٤٦٦} که اندر زیر آن آتش افروخته { ژ ۳۸۷ } باشد . »

و چون اَمیرالمُؤمنین عَلیّ - کَرَّمَ اللّهُ وَجْهَهُ - قَصْدِ نماز کردی ، موی های وی از جامهٔ وی بیرون کردی ، و لرزه بر وی افتادی، و گفتی: « آمد وَقْتِ گزاردن امانتی که آسمان ها و

---

۲ - ما، مو : خداوند گفت عزّ وجلّ ما، مو: « و آتوا الزّکوة» ندارد . ما، مو: و رسول گفت صلّی اللّه... ۳ - ما: و نماز به معنی .

٤ - مو : عبارت فقها عبارت ما، مو: بدین احکام. ۵ - ما، مو: که پنج نماز اندر پنج وقت بکنید.

۷ - ما، مو : و بظاهر نجس و بباطن آنکه از حلال باشد دیگر طهارت جای بظاهر .

۸ - ما، مو: و چهارم استقبال . ۹ - ما، مو: و قبلهٔ باطن عرش ما، مو: مشاهده مقصود است و پنجم.

۱۱ - ما، مو: و هفتم تکبیر اندر مقام هیبت و فنا. ۱۲ - ما، مو: و قرأتی (مو : قرأت) به ترتیل، ژ : قرائتی.

۱۳و١٤ - ما، مو : و سلام بفنای عظمت اندر اخبار آمده است کان النّبی...

۱۷ - مو : علی المرتضی رضی اللّه عنه . ۱۸ - ما: و گفتی که آمد وقت گذاردن .

زمین ها از حَملِ آن عاجز آمدند.» یکی از مَشایخ گوید: از حاتم اَصم- رَحمةُ اللّه عَلَیْه - پُرسیدَم که : «نماز چگونه کنی ؟» گفت : «چون وقت اندر آید ، یك وَضویی ظاهری و باطنی بکنم ، ظاهر به آب ، و باطن به تَوبه . آنگاه در مسجد اندر آیم ، و مسجد حَرام را شاهِد کنم ، و مَقام ابراهیم را میان دو ابروی خود نهم ، و بهشت را بر راستِ خود دانم ، ۵و دوزخ را بر چَپِ خود ، و صراط را زیر قَدَم خود ، و مَلَك المَوت از پَس پُشتِ خود . آنگاه تکبیری کُنَم با تعظیم،و قیامی به حُرمَت ، و قرائتی با هَیْبَت، و سُجودی به تَضرُّع ، و رُکوعی به تَواضُع ، و جُلوسی به حِلْم و وقار ، و سلامی به شکر . و بِاللّه العَوْن .

فَصْلٌ : بدان که نماز عبادتی است که : از ابتدا تا انتها ، مریدان ، راهِ حقّ اندر آن یابند . و مَقاماتشان اندر آن کَشْف گردد . چنان که طَهارت ، مریدان را به جای توبه بُود ، ۱۰ و تَعلّق به پیری کردن به جایِ اِصابتِ قِبْله ، و قیام به مُجاهَدَتِ نفس به جای قیام ، و ذِکر دَوام به جای قرائت ، و تواضع به جای رکوع ، و مَعرفت النَفس به جای سُجود ، و تَشهُّد به جای مقامِ اُنس ، و سلام به جای تفرید از دُنیا ، و بیرون آمدَن از بَندِ مَقامات . و از آن بُود که چون رَسُول - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم - از کُلّ مَشارب مُنقطِع شدی اَندر مَحلّ کمالِ حَیْرت ، { ما ۳ . ٤ } طالبِ شَوقی گشتی ، و تعَلّق مَشْرَبی کردی . آنگاه گفتی : «اَرِحْنا ۱۵ یا بَلاَل بِالصَّلوة .» : «یا بَلال ما را به نماز و بانگ نماز خُرّم گردان .»

و مشایخ را - رَضِیَ اللّهُ { ژ ۳۸۷ } عَنْهُم- اندرین سخن است . و هر یك را درجتی . گروهی گویند که : «نماز آلَتِ حَضور است .» و گروهی گویند : «آلتِ غَیْبَت .» گروهی که غایب بودند ، اندر نماز حاضر شدند . و گروهی که حاضر بودند ، اندر نماز غایب شدند . چنان که اندر آن جهان ، اندر مَحلّ رُؤیت ، گروهانی که خداوند را ببینند ، غایب باشند ، ۲۰ حاضِر شوند . و گروهانی که حاضر باشند ، غایب شوند .

۱و۲- ما، مو: یکی گوید از مشایخ که پرسیدم از حاتم اصَم که تو نماز . ۲و۳- ما، مو: یکی وضویی ظاهری و یکی باطنی کنم ظاهری بآب و باطنی به توبه آنگاه بمسجد .٤- ما، مو: مشاهده کنم. ما، مو: در مقام (مو : درمیان) دو ابروی. ۵- ما، مو : و دوزخ بر چپ خود دانم . ما، مو : خود در آرم ملك الموت پس پشت خود انگارم . ٦و۷- ما، مو: گویم با تعظیم ما، مو : و قرأتی به هیبت و رکوعی بتواضع و سجودی بتضرّع . ۷- ما ، مو : و باللّه التوفیق. ۸ - ما، مو : راه حقّ مریدان اندر آن . ۱۰- ژ : و تعلّق بپیری بجای اصابت . ما، مو: و قیام بجای مجاهدت و ذکر . ۱۱ - ما، مو: دوام و رکوع بجای تواضع و سجود بجای معرفت نفس . ۱۲ - ما، مو: بجای انس . ۱۳- ما: رسول علیه السّلام. ١٤- ما، مو: طالب شوق میگشتی و تعلّق بشر بی کردی . ۱۵- مو : خورم گردان . ۱٦- ما: و مشایخ را رحمة اللّه علیهم . ما، مو: درجه ایست . ۱۸- ما، مو: که غایب بوده اند اندر نماز حاضر شده اند و گروهی که حاضر بوده اندر نماز غایب شده اند . ۱۹- ما، مو : گروهی که خداوند را . ۲۰- ما، مو : و گروهی که حاضر.

و من- که عَلّیِ بن عُثْمان الجُلاّبی ام- می گویم که نماز اَمر است نه آلت حُضور ، نه آلتِ غَیْبت . از آن چه اَمر ، هیچیز را آلت نگردد ، که علّتِ حُضور ، عَیْنِ حُضور بُوَد ، و علّتِ غَیْبت . عیْنِ غَیْبت . وَ اَمرِ خداوند - تعالی - را به هیچ سبب تعلُّق نیست ، که اگر نماز ، علّت و آلتِ حُضور بُودی ، بایستی تا غایب را حاضر کردی . و اگر علّت و آلت ۵ غیبت بودی ، غایب به تَرْکِ آن حاضر شُدی . و چون غایب و حاضر را به تَرْکِ آن عُذْر نیست ، آن خود ، اندر نَفْسِ خود سُلطانی است . اندر غیبت و حُضور نبسته است . پس نماز اهلِ مُجاهَدَت و اَهْلِ استقامت بیشتر کنند و فرمایند . چنان که مشایخ مر مریدان را ، در شبانروزی چهار صد رَکعت نماز فرمایند مر عادت تن را{مو ٤٦٩} بر عبادت .و مُسْتَقیمان نیز نماز بسیار کنند مر شُکْرِ قبول را در حَضْرَت . ماندند اینجا ارباب احوال. ۱۰ ایشان بر دو گونه باشند : گروهی آنان که نمازهاشان اندر کَمال مَشْرَب ، به جای مَقام جمع بُوَد . بدان مُجْتَمَع شوند . و گروهی آنان که نمازها شان ، اندر انْقطاع مَشْرَب ، به جای مَقام تَفْرقه بُوَد ، بدان مُفْتَرَق شوند .پس آنان که اندر نماز مُجْتَمَع باشند ، روز و شب اندر نماز باشند . و آنان که مُفْتَرَق باشند . به جُز فَرایض و سُنَن ، زیادتی {ما ٥٠٤} کمتر کنند. و رَسُول - صَلَّی اللّه عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - گفت « جُعِلَتْ قُرَّةُ عَیْنی فی الْصَّلوة .» : ۱۵ «روشنایی چشم مَنْ اندر نماز نهاده اند .» یعنی همه راحتِ اندر نماز است. ازآن چه مَشْرَبِ اَهْلِ استقامَت، اندر نماز بُوَد.و آن چنان بُوَد که چون رسول را - صَلَّی اللّه عَلَیْهِ وَسَلَّم - به معراج بردند، و به مَحَلِّ قُرب رسانیدند ، نَفسش از کَوْن گسسته شد . بدان دَرجه رسید که دلش بُود . نَفْس به درجهٔ دل رسید ، و دل به دَرَجهٔ جان ، و جان به مَحَلِّ سِرّ ، و سِرّ از دَرَجات فانی گشت . ، و از مَقامات مَحْو شد . و از نشانی ها بی نشان ماند. و اندر

---

۱ - ما، مو : و من میگویم ما، مو : الجلاّبی ام رضی اللّه عنه که . ۲ - ما، مو : است نه آلت غیبت ما، مو: هیچ چیز را.
۳ - ما، مو : و علّت غیبت هم و امر خداوند تعالی به هیچ چیز متعلّق نیست .
٤ - ما، مو : بایستی که جُز نماز حاضر نکردی (مو : نگردیدی) . ٤و٥ - ما: و اگر علّت بودی بایستی که غایب .
۵ - ما، مو : و چون بترک آن حاضر باد او ترک آن . ٦ - ما، مو: حضور بسته نیست . ٧ - ما: پس اهل مجاهد .
٨ - ما، مو : اندر شبانروزی . ٩ - ما، مو : اندر حضرت ماند . ما، مو: احوال و ایشان بر دو گروه اند .
١٠ - ما، مو: نمازهای ایشان اندر . ١١ - ما، مو: که نمازی ایشان اندر ما، مو: بدان متفرّق. ١٢ - ما، مو : و آنانکه اندر
ما : و آنان که اندر نماز متفرّق باشند و سنن نماز کمتر کنند . ١٥ - ما، مو : یعنی همه راحت من اندر .
١٧ - ما، مو : پس نفس از بند کون ، ما : ما : نفسش بدرجهٔ . ١٨ - ما، مو : فانی شد و از .
١٩ - ما، مو: بی نشان گشت و اندر مشاهده از مشاهده غایب شد و از معاینه اندر معاینه برمید.

مُشاهَدَت از مُشاهدت غایب شد . و از مُغایبه برمید . شَرَفِ انسانی مُتلاشی شد . مادّتِ نَفسانی بسوخت . قوّتِ طبیعی نیست گشت .شواهدِ ربّانی اندر ولایتِ خود ، از خود به خود نماند . معنی به معنی رسید . و اندر کَشْفِ لَمْ یَزَل مَحْو شد . بی اختیارِ خود به تَشَوُّقی اختیار کرد . گفت : « بار خُدایا ! مرا بدان سَرای بَلا باز مَبَر ، و اندر بَنْدِ طَبْع و ۵ هَوا مَفکَن . » فرمان آمد که حُکْم ما چنین است که باز گردی با دنیا مر اقامَتِ شَرْع را ، تا تُرا اینجا آن چه بداده ایم آنجا هم بدهیم . » چون به دنیا باز آمد ، هر گاه که دلش مُشْتاقِ آن مَقامِ مُعَلاّ و مَعالی گشتی ، گفتی : « أَرِحْنا یا بِلالُ بِالصَّلوةِ . » پس هر نمازی وی را معْراجی بودی و قُرْبَتی . خَلْق او را اندر نماز دیدی . جان وی اندر نماز بُودی ، و دلش اندر نیاز ، و سِرّش اندر پرواز ، و نَفْسَش اندر { ژ . ۳۹ } گُداز ، تا قُرَّةُ عَیْنِ وی نماز شدی . ۱۰ تَنَش اندر مُلْك بُودی ، جان اندر مَلَکُوت . تَنَش اِنْسی بود ، و جانَش اندر مَحَلِّ اُنْس .

و سَهْل بن عَبْدُاللّه گوید - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - : « عَلامَةُ الصّادِقِ اَنْ یَکُونَ لَهُ تابِعٌ مِنَ الحَقِّ إذا دَخَلَ وَقْتُ الْصَّلوةِ یَحِثُهُ عَلَیْها وَ یُنَبِّهُهُ اِنْ کانَ نائِماً . » : «صادق آن بُوَد که خداوند - عَزَّ وَ جَلَّ - فرشته یی { ما ٤٠٦ } را بر وی گماشته بُود ، که چون وقتِ نماز آید ، بنده را بر گُزاردِ نماز حَثّ کند ، و اگر خُفْته باشد ، بیدار گردانَدَش . » ۱۵ و این اَثَر اندر سَهْل بن عَبْدُاللّه - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - ظاهر بود.و از پیری زمن گشته بُود . چون وقتِ نماز بُودی ، تن دُرُست گَشْتی . چون نماز بکردی ، بر جای بمانْدی .

یکی گُوَید از مَشایخ -رَضِیَ اللّهُ عَنْهُم - : « یَحْتاجُ الْمُصَلّی إلی اَرْبَعَةِ اَشْیاءِ : فَناءُ النَّفْسِ وَ ذِهابُ الْطَّبْعِ وَ صَفاءُ السِّرِ وَ کَمالُ الْمُشاهَدَةِ . » نماز کننده را از فنای نَفْس چاره نیست ، و آن جز به جَمْعِ هِمَّت نباشد . چون هِمَّت مجتمع شود{مو. ٤٧} ،

۱ - ما: شرف انسانیّتش (مو : انسانیش) و مادّت نفسانیّتش (مو : نفسانیش)و قوّت طبیعیش (مو : طبعش) نیست .
۲ - ما، مو : اندر ولایت خود عیان گشت و از خود بخدا ماند . ۳ - ما، مو: خود این سرّ شوق اختیار کرد و گفت .
٤ - ما، مو : مبر و در بند ضبع و هوا میفکن . ۵ - ما، مو : بدنیا مر اقامت شرع تا ترا آنچه اینجا داده ایم آنجا بدهیم .
٦ - ما، باز آمدم ما، مو: آن معلاّ شدی . ۷ - ما، مو : اورا معراجی و قربتی نو .
۸ - ما، مو : و جان اندر گداز نواز بودی ما، مو: و سرّش اندر راز و تنش اندر گداز تا قرّة العین .
۹ - ما، مو : اندر مُلك بُود و جانش از ملکوت تنش را انس بود . ۱۱ - ما: گوید رحمة اللّه علامة الصّدق آن .
۱۲ - ما، مو : یبعثه . ۱۳ - ما، مو: که خدای عزّ و جلّ . ١٤ - ما، مو: برگزاردن نماز بعث کند . ما، مو : اثر در .
۱۵ - ما، مو : عبداللّه رحمة اللّه علیه ظاهر بود از آنچه وی پیری . ١٦ - ما، مو: نماز شدی .
۱۷ - ما،مو : رحمهم اللّه تعالی . ۱۹ - مو : مجتمع شد.

ولایت نَفْس برسد . ازآن چه وُجودِ وی تفْرِقه است . اندر تحتِ عبارت جمع نیاید . و ذِهاب طَبْع جز به اثباتِ جَلال نباشد ، که جلال حقّ زَوالِ غَیْر باشد . و صَفای سِرّ جز به مَحَبَّت نَباشد . و کمال مُشاهَدَت جز به صفای سِرّ نه.

همی آید که حسین بن مَنْصور اندر شبان روز چهار صد رکْعَت نماز کردی ، و بر خود ۵ فریضه داشتی . گفتند : « اندر این درجه که تویی ، چندین رنج از بهر چرا است ؟ » گفت : « این رنج و راحت اندر حال تو نشان کُنَد . و دوستان فانی الصِّفة باشند . نه رنج اندر ایشان نشان کُنَد ، نه راحت . نگر تا کاهلی را رسیدگی نام نکنی ، و حرْص را طَلَب نه .

یکی گفت : « مَنْ از پَسِ ذوالنّون نماز می کردم . چون ابتدای تکبیر کرد و گفت : ۱۰ « اَللّهُ اَکْبَرُ » ، بیهوش بیفتاد { ژ ۳۹۱ } چون جَسَدی که اندر او حسّ نباشد . و جُنَیْد - رَضِیَ اللّهُ عَنْه - چون پیر شد ، هیچ وِرْدْ از اورادِ جَوانی ضایع نَکرد . وی را گفتند : « اَیُّهَا الشَّیْخُ ! ضعیف گشتی، بعضی از این نَوافِل را دست بدار. » گفت : « این چیزهایی است که اندر بدایت ، هر چه یافته ام ، بدین یافته ام . بعد از قضای خدای ، مُحال باشد که دست از این بدارم اندر نهایت . »

۱۵ و معروف است که ملایکه ، پیوسته اندر طاعت اند و عبادت . مَشْرَب شان از طاعَت است ، و غَذا شان از { ما ۴۰۷ } عبادت. از آن چه رُوحانی اند ، و نَفْس شان نیست . و زاجر و مانِع بنده از طاعت خُدای ، نَفْس بد فرمای بُوَد .هر چند که وی مقهورتر می شود ، طَریق بندگی کردن سَهْل تر می شود . و چون نَفْس فانی شود ، غذا و مَشْرَبِ او عبادت گردد ، چنان که از آنِ مَلایکه ، اگر فنای نَفْس درست آید .

---

۱ - ما ، مو : وی از تفرقه است ما ، مو: به اثبات جلالش . ۲ - ما ، مو : زوال غیر بُوَد .
٤ - ما ، مو : همی آرند که ما ، مو : اندر شبانروزی چهار صد رکعت نماز بر خود . ۵ - ما ، مو : اینهمه رنج از ،
٦ - ما ، مو : اینهمه رنج و راحت . ما ، مو : و دوستانی که ، ۷ - ما ، مو : اندر ایشان اثر کند و نه راحت را بنگرند .
۱۰ - ما ، مو : اندر وی روح وحسّ نباشد.
۱۱ - ما : رحمة الله علیه چون ما ،مو : هیچ وردی از اوراد جوانی ضایع نگذاشت گفتند . ۱۲ - ما : الشیخ ضعیف .
۱۳ - ما ، مو : اندر بدیهه آنچه بیافتم ازین یافتم محال باشد .
۱٤ - ما ، مو : اندر نهایت دست از آن بدارم .
۱۵ - ما ، مو : پیوسته اندر عبادت اند و مشرب ایشان از . ۱٦ - ما ، مو : و غذای ایشان از عبادت .
۱۷ - ما ، مو : بنده از طاعت نفس بُوَد هر چند . ۱۸ - ما : طریق بندگی سهل تر میگردد چون.

و عبداللّه مبارك گوید : « مَنْ زنی دیدم از مُتعَبِّدات ، که اندر نماز ، کژدم وی را چهل بار بزد ! و هیچ تغیُّر اندر وی پدیدار نیامد ! » چون از نماز فارغ شد ، گفتمش : «ای مادر ! چرا آن کژدم را از خود دفْع نکردی ؟ » گفت : « ای پسر! تو کودکی ، چگونه روا باشد که مَنْ اندر میانِ کار حَقّ ، کار خود بکنم ؟ » و ابو الخَیر اَقْطَع را آکله اندر ۵ پای افتاده بود . اَطِبّا گفتند که : « این پای را بباید بُرید . » وی بدان رضا نداد . مُریدان گفتند که : « اندر نماز پای وی بباید بُرید . از خود خَبَر ندارد . » چنان کردند . چون از نماز فارغ شد ، پای بُریده یافت .

و از ابوبکر صدّیق - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - می آید که :« چون { ژ ۳۹۲ } نمازِ شب کردی ، قرائت نَرم خواندی . و عُمَر - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - بُلَنْد خواندی . پَیْغَمْبَر - صَلَّی اللّه ۱۰ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - گفت :« یا بابکر ! چرا می نَرم خوانی ؟گفت:« یَسْمَعُ مَنْ اُناجی. » : « می شنود آن که می خوانَمش ، اگر نَرم خوانم یا بُلَند . » و عُمَر را گفت : « چرا بُلَند خوانی ؟ » گفت : « اُوقَظُ اَلْوسنانَ وَ اَطْرُدُ الشیطانَ . » : « بیدار کنم خُفْتَه را و برانم دیو را . » رَسُول - صَلَّی اللّه عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - گفت :« بر تو باد یا اَبابکر ! که بلندتر خوانی . » و عُمَر را گفت : « تو نرم تر خوان مر ترک عادات را »

۱۵ پس بعضی از این طایفه{۴۷۳} ، فرایض آشکارا کنند ، و نَوافل اندر نهان . و بدان آن خواهند تا از ریا رسته باشند ، که چون کسی اندر معامَلَت ، ریا بَرزَد ، خَلْق بدو مُرائی کَرْدَنْد ، و گویند : « اگرچه ما مُعامَلَت نبینیم ، خَلْق ببینند . » و آن هم ریا بُوَد . و گروهی دیگر فَرایض و { ما ۴۰۸ } نوافل آشکارا کنند و گویند : « ریا باطل است و طاعت

---

۱ - ما ، مو : و عبداللّه بن مبارك رحمة اللّه علیه (مو : رضی اللّه عنه) گوید که من زنی را دیدم از متعبّدان در من کودکی که در نماز . ۲ - ما ، مو: بچهل جای زخم کرد. ۳ - ما ، مو : آن کژدم از خود .
٤ - ما ، مو : بُود که من اندر ما ، مو :کار خود کردی ما ، مو : در پای افتاده . ۵ - ما : پای را بُرید و وی بدان .
٦ - ما ، مو : اندر نماز پای از وی جُدا باید کرد که او از خود خبر ندارد. ۸ - ما : از ابوبکر ما ، مو : می آرند که .
۹ - ما ، مو : خواندی کما ذکر تا فی ذکر الصّحابة پیغامبر . ۱۰ - ما ، مو : یاابابکر چرا نرم می خوانی .
۱۱ - ما ، مو : می شنود آنچه میگویم اگر نرم گویم یا بلند . ۱۲ - ما ، مو: بلند میخوانی ما : « گفت » ندارد.
۱۳ - ما ، مو : رسول گفت ویرا صلّی اللّه علیه وسلّم یا ابابکر بلندتر خوان . ۱٤ - ما ، مو : تو پست تر خوان بر ترك عادات .
۱۵ - ما ، مو : این دو طایفه ما : کنند نوافل. ۱٦ - مو : و بدان خواهند ما ، مو : کس اندر معاملت ریا ورزد خلق بدو خواهد مرائی . ۱۷ - ما : و گویند که اگرچه معاملت کنیم دروی و به بینیم ما ، مو: و این هم ریا بود .
۱۸ - ما: و گروه دیگر فرایض و نوافل را ما ، مو : و گویند که

صحیح و حقّ . مَحال باشد که از برای باطل را ، حقّی را نهان کنیم . پس ریا از دل بیرون باید کرد ، و عبادت هر جا که خواهی، می باید کرد. و مَشایخ - رَضِیَ اللّهُ عَنهُم - حَقِ آدابِ آن نگاه داشته اند، و مریدان را بدان فرموده اند. یکی می گوید از ایشان که : « چهل سال سَفَر کردم ، هیچ نمازم از جماعت خالی نَبود ، و هر آدینه به قصبه یی بودم . و ۵ اَحْکام این بیش از آن است که حَصْر توان کرد . آن چه به نماز پیوندد ، از مَقامات مَحبَّت بُود . کُنون من احکام آن بیارم - اِنشاءَ اللّهُ - تعالی -

بابُ المَحَبَّةِ وَ ما يَتَعلَّقُ بها :

قولَهُ - تَعالی - : « يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُم عَنْ دينه فَسَوفَ يأتِي اللّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ و يُحِبُّونَهُ . » و نیز گفت - عزَّ وَ جلَّ - : « وَ مِنَ النّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللّهِ اَنْداداً يُحِبُّونَهُم كحُبِّ اللّه . » و پَیْغَمْبَر - صَلّی اللّهُ عَلَیْه ۱۰ وَسَلَّمَ - گفت که : « از جبرئیل شنیدم که گفت که خداوند - عزَّ و جلَّ - گفت : « مَنْ اَهانَ لی وَلِيًا فَقَدْ بارزَنی بِالْمحارَبَة ، وَ ما تَرَدَّدْتُ فی شيْءٍ كَتَرَدُّدی فی قَبْضِ نَفْسِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ المَوْتَ وَ اَكْرَهُ مَساءَتَهُ وَ لا بُدَّ لَهُ مِنْهُ وَ ما تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدی بشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ اَداءِ ما افتَرَضْتُ عَلَيْه وَلاَ يَزالُ عَبْدی يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوافِل ۱۵ حَتّی اَحِبَّهُ فإذا اَحْبَبْتُهُ كُنْتُ لَهُ سَمْعاً وَ بَصراً وَيَداً و مُؤَيِّداً . » و نیز گفت - صَلّی اللّهُ عَلَیْه وَسلَّمَ - : « مَنْ اَحَبَّ لِقاءَ اللّه اَحَبَّ اللّهُ لِقاءَهُ . » و قولَهُ - صَلّی اللّهُ عَلَیْه وَسلَّمَ - : « إذا أَحَبَّ اللّهُ العَبْدَ ، قالَ لجبْرئيلَ . يا جبْرئيلُ ! إنّی اُحِبُّ فُلاناً ، فَاُحِبَّهُ فَيُحِبُّهُ جِبْرئيلُ . ثُمَّ يَقُولُ جِبْرئيلُ لأَهْلِ السَّماءِ : إنَّ { ما ۴۰۹ } اللّهَ قَدْ اَحَبَّ فُلانًا فَاُحِبُّوهُ فَيُحِبُّهُ أَهْلُ السَّماءِ . ثُمَّ يَصْنَعُ لَهُ الْقَبُولُ فِی الأَرْضِ فَيُحِبُّهُ

---

۱ - ما، مو : و حقّ ما، مو: باطلی حقّ را نهان . ۲ - ما : برون باید ما، مو: و عبادت آنجا که می خواهی میکن و مشایخ رحمهم اللّه عنهم . ۳ - مو : آن نگهداشتند . ۴ - ژ: هیچ نماز از . ۵ - ما، مو : و آنچه به نماز . ۶ - ما، مو: اکنون من احکام آنرا بیارم . ۷ - ما : باب شانزدهم فی المحبّة ... ۸ - ما، مو : خدای عزّ وجلّ گفت . ۹ - ما، مو : و نیز گفت و من ...

۱۰ - ما، مو : الآیة و پیغامبر گفت صلّی... ۱۱ - ما، مو: از جبرائیل شنودم که وی گفت .

۱۲ - ما، مو : نَفْس عَبْدی المؤمن . ۱۳ - ما، مو : وَ ما یتقرّب إِلیّ عبْدی . ۱۴ - ما، مو : ویداً و مؤیّداً الحدیث .

۱۴و۱۵ - ما، مو : و نیز گفت من احبّ . ۱۵ - ما، مو: و نیز گفت إذا احبّ اللّه . ۱۷ - ما، مو : إنّ اللّه تعالی قداحبّ .

۱۸ - ما، مو : ثمّ یضع لَهُ ما، مو : و فی البخل مثل

اَهْلَ الأَرْضِ، وَ فِی البُغْضِ مِثل ذلك . » بدان که مَحبّت خداوند - تعالی - مر بنده را ، و مُحبّت بنده مرْ خداوند را - تعالی - درست است و کتاب و سُنّت بدین ناطق و اُمّت بر این مُجْتَمَع .و خداوند - سُبْحانَهُ و تَعالی - به صفتی است که دوستان وی را دوست دارند ، و وی دوستان خود را دوست دارد .

۵ و به معنی لغت ، گویند : مَحَبّت مأخوذ است از حِبّة به کَسْرِحا ، و آن تخم هایی بُوَد که اندر صحرا بر زمین افتد .پس حِبّ را حُبّ نام کردند. از آن که اَصْلِ حیات اندر آن است . چنان که اَصْلِ نَبات اندر حبّ . چنان که آن تُخم اندر صحرا بریزد ، و اندر خاك پنهان شود ، و باران ها بر آن می آید،و آفتاب ها بر آن می تابد، و سرما و گرما بر آن می گذرد . و آن تُخم به تغَیُّرِ اَزْمنه مُتَغیّر نمی گردد . چون وَقْتِ وی فراز{مو۴۷۵} رسد ، بروید ، و گُل بر آرد ،وَ ثَمَره دهد.همچنین حُبّ اندر دلی چون مَسْکَن گیرد ، به حُضُور و غَیْبَت ، ۱۰ و بَلا و مِحْنَت ،{ ژ۳۹٤ }و راحت و لذّت ، و فِراق و وِصال مُتغَیِّر نگردد .کما قال الشّاعِرُ :

يامَنْ سَقام جُفُونه لِسَقام عاشقه طَبيبُ
حَزَتَ المَودَّةَ فاستوی عِنْدی حُضُورُكَ وَ المَغيبُ

و نیز می گویند : مأخوذ است از حُبّی که اندر وی آب بسیار باشد ، و آن پُرگشته ۱۵ باشد ، و چشمه ها را اندر آن مَساعی نباشد ، و بازدارندهٔ آن شده باشد . همچنین دوستی ، چون اندر دلِ طالب مُجْتَمَع شود ، و دل وی را مُمْتلی گرداند ، به جز حدیث دوست را اندر دلِ وی جای نماند.چنان که چون خداوند - سبحانه و تعالی - مرخلیل را به خلّت ، مُکَرّم گردانید، و وی به جز از حَدیثِ حقّ مُجَرّد شد.عالَم حجابِ وی شدند.وی در آن دُوستی، دُشْمَن حُجُب گشت .آنگاه ما را خَبر داد. { ما . ٤١} قَوْلُهُ - تَعالی - :« فإِنّهم عَدُوٌّ لی إِلاّ رَبُّ العالَمینَ. »و اندر این مَعْنی شِبْلی گوید - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - : ۲۰

۱و۲ - ما، مو : مر خداوند را درست است . ۲ - ما : بدین مجتمع و خداوند تعالی .
۳ - ما، مو: که دوستان او اورا دوست دارند . ٤ - ما، مو : گویند که محبت .
۵ - ما: به زمین افتد ما،مو : از آنچه اصل احباب . ۸ - ما، مو : متغیر نگردد ما ، مو : فرا رسد بروید.
۹ - ما : و ثمر دهد. ما : چون اندر دلی مسکن . ۱۰ - ما، مو : و اندر بمعنی یکی گوید از شعرا شعر . ۱۲ - ما، مو : یا من سقا (مو: سقی) ما : حرَث المودّه (مو : حدث) . ۱۳ - ما، مو : و نیز میگوید که ما ، مو : بسیار بُوَد و پر گشته باشد . ۱٦ - ما، مو : و گردانید و خلیل مر خدمت حقّ را مجدّد شد عالم وعالمیان ما ، مو : و وی در آن بدوستی حقّ .
۱۷ - ما، مو : آنگاه از حال او و گفتار او ما را خبر داد و گفت .

« سُمِّيَتْ المَحَبَّةُ مَحَبَّةً لأنَّها تَمْحُو مِنَ القَلْبِ ما سِوَى المَحْبُوب . »

و نیز گویند : حَبّ آن چهار چوب باشد ، درهم ساخته ، که کوزهٔ آب را بر آن نهند . پس حَبّ را ، بدان معنی حَبّ خوانند که مُحِبّ ، عزّ و ذُلّ ، و رنج و راحت ، و بلا و جفای دوست تحمّل کند . و آن بر وی گران نباشد . از آن که کارش آن بُوَد ، چنان که کارِ آن چوب ها و
۵ ترکیب و خِلْقَتَش مرکشیدن بار دوست را بُوَد . و اندر این معنی گوید ، شعر :

إنْ شِئْتَ جُودی و إنْ ماشِئْتَ فَامتَنِعی کِلاهُما مِنْكَ مَنْسُوبٌ إلَی الکَرَمِ

و نیز گویند که : مأخوذ است از حَبّ ، و آن جمع حَبَّهٔ دل بُوَد . و حَبَّهٔ دل ، مَحلِ لطیفه و قوام آن باشد ، که اقامت آن ، بدان بوده است . پس مَحَبّت را حَبّ نام کردند به اسم مَحَلِّ آن که قرارش اندر حَبَّهٔ دل است . و عَرَب نام کنند چیزی را به اسم مَوْضِعِ آن .

۱۰ و نیز گویند مأخوذ است از « حُبابُ المَاء وَغَلَیانه عِنْدَ المَطَرِ الشَّدید . » : « آن غَلَیان آبی بُوَد اندر حال بارانی عظیم . » پس مَحَبّت را حبّ نام کردند ، « لأنَّهُ غَلَیانُ القَلْبِ عِنْدَ الإشْتِیاقِ إلی لِقاءِ المَحْبُوب . » : « پیوسته دل دوست اندر اشتیاق رؤیت دوست ، مُضطَرِب باشد و بی قرار .چنان که اَجسام به اَرواح مُشْتاق باشند. دل های مُحِبّان ، به لقای اَحْباب مُشْتاق باشند . و چنان که قیام جسم به روح بُوَد ، قیام دل به مَحَبّت بُوَد ، و
۱۵ قیام مَحَبّت به رؤیت و وصْل مَحْبُوب بُوَد . و اندر این مَعْنی گوید ، شعر :

« إذا ما تَمَنَّی النّاسُ رَوحاً وَ راحَةً تَمَنَّیْتُ اَنْ اَلْقاكَ یا عَزُّ خالیاً »

و نیز گویند که : حبّ اسمی است مر صَفای مَوَدّت را مَوضوع . از آن چه عَرَب مَرصَفای بیاضِ انسان چشم را ، حَبَّةُ الانسان خوانند.{ ما ۴۱۱ } چنان که صَفای سُوَیدای

---

۱ - ما ، مو : و نیز گویند که ما ، مو : که اندر هم ساخته که کوزهٔ آب بر آن . ۲ - ما ، مو : حبّ را نیز حَبّ خوانند از آنچه محبّت ، ما ، مو: و بلا و محنت و وفا و جفای دوست . ۳ - ما ، مو: از آنچه کارش آن بُوَده چنانچه کار . ٤ - ما ، مو: کشیدن بار بُوَد پس ترکیب و خلقت محبّت مر کشیدن ، ژ : مر آنرا بود . ما ، مو : و اندرین گوید . ٥ - ما ، مو : وإن شئت فامنعی. ٦ - ما : دل بود و محلّ لطیف است .
۷ - ما ، مو : و قوام دل بدان و اقامت مَحبّت را هم حبّ باسم محلّ آن نام کرده اند .
۸ - ما ، مو : از آنچه قرارش اندر. ۹ - ما ، مو : گویند که مأخوذ است .
۱۰ - ما ، مو : اندر حال باران عظیم .
۱۲ - ما : دلها به لقا مشتاق باشند ، مو: ندارد. ۱۵ - ما : إذ اتمَنّی النّاسُ ما ، مو : عزّة .
۱۶ - ما ، مو: مودّت را موضع . ۱۷ - ما ، مو : و بیاض چشم انسان را .

دل را ، حَبَّةُ القَلْب . پس این یکی مَحَلِّ مَحَبّت آمد.، و آن یکی مَحَلِّ رؤیت . از آن مَعْنی بُوَد که دل {مو۴۷۷}و دیده، اندر دُوستی مُقارِن بودند.و اندر این مَعْنی گوید،شعر :

اَلْقَلْبُ يَحْسُدُ عَيْنی لَذَّةَ النَّظَرِ　　وَ العَيْنُ تَحْسُدُ قَلْبی لَذَّةَ الفِكرِ

فَصْل : بدان که مَحَبّت اندر اسْتِعمالِ عُلَما بر وجوه است : یکی مَعْنی ارادت به

۵ مَحْبُوب بی سُکُونِ نَفس و مَیْل و هَوا و تَمَنّی قَلْب و اسْتیناس . و تعَلُّق این جُمله بر قدیم رَوا نباشد. و این جُمله مَخْلُوقان را باشد با یکدیگر و اَجْناس را. و خداوند - تعالی - مُتَعالی است از این جُمله عُلُوّاً کبیراً . و دیگر مَعْنی اِحْسان باشد ، و تَخْصیص بنده که وی را بر گزینند، و به درجهٔ کَمالِ ولایت رساند،و به گونه گونه کرامت ها مَخْصوص گرداند . و سدیگر به معنی ثنای جمیل باشد بر بنده . و گروهی از مُتَکَلمان گویند که : مَحَبّتِ

۱۰ حَقّ ، که ما را خَبَر داده است ، از جُمْلهٔ صفاتِ سَمْعی است ، همچون : وجه وَید و اسْتوا ، که اگر کتاب و سنّت بدان ناطِق نَبُودی ، وُجُود آن مَر حقّ - تعالی - را از روی عَقْل مُسْتَحیل بودی . پس آن را اِثبات کُنیم و بدان بگرویم . امّا اندر تصرُّف کردن آن تَوَقُّف کُنیم . و مُراد این طایفه آن است که روا ندارند به اِطْلاقِ این لَفْظ مر حقّ - تعالی - را . این جُمله اَقاویل است که یاد کردیم و مَنْ تُرا تحقیق این بیان کنم - انشاء اللّه .

---

۱ - ما، مو : از این معنی .
۲ - ما، مو : مقارن بود اندرین .
٤ - ما، مو : یکی بمعنی اراده بود به .
٦ - ما، مو : و این جمله معانی مخلوقات باشد　ما، مو : و خداوند مستغنی و متعالی .
۷ - ما، مو : و دیگر بمعنی احسان　ژ : که ورا .
۸ - ما، مو : و بگو ناگون کرامتهاش مخصوص کند .
۹ - ما : بناء جمیل ، مو: فنای جمیل .
۱۰ - ما، مو : خبر داده است .　ژ ، ما، مو : چون وجه ویداه و استواء .
۱۲ - ما، مو : پس محبّت اثبات کنیم و بگرویم .
۱۳ - مو: آنست که روا ندارند ،　ما : ندارد . ما، مو : نه این جمله .
١٤ - ما، مو : و من ترا حقیقت این بیان کنم انشاء اللّه عزّ و جلّ.

كَيفيَّةُ المَحَبَّةِ منَ اللّه تَعالى بأوليائه وَ منْ اَوْليائه إلى حَضْرَته :

بدان كه مَحَبَّت حَقّ - تَعالى - مَرْ بَنْده را ارادت خَيْر بُوَد ، و رحمَت كردن بروى . و مَحَبَّت اسمى است از اَسامىِ ارادت . چون رضا و سَخَط و رأفت . و آن چه بدين مانَد . جُمله اين اسامى جُز به ارادت حقّ - تَعالى - نشايد كرد . و آن يك صفَت است او را قديم ۵ كه بدان خواهان است مر اَفعال خود را . پس اندر حُكمِ مُبالغَت و اظهارِ فعل بعضى از اين صِفات ، اَخَصّ بَعْضى است . و فى الجمله مَحَبَّتِ خداوند - { ما ٤١٢ } -تَعالى - مر بنده را آن است كه با وى نعمَت بسيار كند . و وى را اندر دنيا و عُقْبى ثوابِ دهد ، و از مَحَلِّ عُقوبَت ايمن گرداند .و وى را از مَعْصيَت مَعْصوم دارد ، و اَحْوالِ رَفيع و مَقاماتِ سَنى ، وى را كرامت كند .و سِرّش را از اِلْتفات به اَغْيار بگسلاند. و عنايتِ اَزَلى را بدو پيوندانَد ، ١٠ تا از كُلّ مُجرَّد شود ، و مر طَلَبِ رضاى وى را مُفْرَد گردد .و چون { ژ ٣٩٧ } حقّ- تَعالى - بنده يى را بدين مَعانى مَخصوص گرداند ، آن تَخْصيص ارادتِ وى را محبّت نام كنند . و اين مَذْهَب حارث مُحاسبى و جُنَيد و جماعَتى از مَشايخ است . و فُقَهاى فَريقَيْن و مُتَكَلِّمانِ سُنَّت بيشتر هم بر اين اند - رِضْوانُ اللّه عَلَيْهِم اجْمَعين -. و آن كه گويد : مَحَبَّت حقّ - تَعالى - به مَعْنى ثَناى جَميل است ، بر بَنْده ، ثناى وى كلام وى بُوَد . و كلامش نامَخْلوق است . و آن كه گويد : به معنى احْسان است ، احْسانِ وى ، فعْل ١۵ وى بُوَد . به حُكْمِ مَعْنى مُتَقارِبَ است اين اَقاويل وَ حُكْم جمله موجود .

امّا مَحَبَّت بنده مر خُداوند را - صفتى است كه اندر دلِ مُؤْمنِ مُطيع پديدار آيد ، به مَعْنىِ تَعْظيم{مو ٤٧٩} و تكبير ، تا رضاى مَحبوب را طَلَب كند . و اندر طَلَبِ رؤيَتِ وى

---

١ - ما، مو : از « كيفيّة» تا « حضرته» ندارد. ٢ - ما: خير او (مو : خير وى) باشد.

٣ - ما، مو: سخط و رحمت و رأفت ما : بدين مانند. ٤ - ما، مو: حقّ نشايد كرد و اراده صفتيست قديم او را .

٥ - ژ : صفات فقير ، ما، مو : بدين صفت خواهان ما، مو: اندر حكم معاملت و ، ژ : ازين بعضى .

٦و٧- ما ، مو: خداوند مر بنده را صفت آنست ما، مو : بسيار فرمايد . ٩- ما، مو: التفات بغير بگسلاند ما ، مو : بدو پيوندند. ١٠ - ما، مو: مفرد شود . ١١ - ما، مو : ارادت وى را نام محبّت نهند .

١٢ - ما، مو : و مسلك و فقهاى فريقين . ١٣ - ما، مو : هم برينند و آنكه گويد كه .

١۵ - ما، مو: اين بمعنى احسان وى است و احسان ما : بفضل وى بود و .

١٧ - ما، مو : بنده مر خداوند را عزّ و جل صفتى است اندر دل.

بی صَبْر گردد . و اندر آرزوی قُرْبَتِ وی بی قَرار گردد . و بدونِ وی با کس قرار نَیابد ، و خُو با ذِکْرِ وی کُنَد . و از دُونِ ذِکْرِ وی تَبرّا کُنَد . و آرام بر وی حَرام شود . قَرار از وی نَفور گردد . و از جُملهٔ مألوفات و مُسْتأنَسات مُنْقَطِع گردد . و از هواها اِعْراض کُنَد . به سُلْطانِ دُوستی اِقْبال کُند ، و مر حُکْم او را گردن نهد . و به نُعُوتِ کَمال ، مر حقّ را – تعالی و ۵ تَقَدَّس – بشناسد و روا نباشد که مَحَبَّتِ حقّ مر بنده را از جنس مَحَبَّتِ خَلْق باشد یکدیگر را ، که آن مَیْل باشد به احاطت و اِدْراکِ مَحْبوب . و این حُکم ، صِفَتِ اَجْسام بُوَد . پس مُحِبّانِ حَقّ – تعالی – ، مُسْتَهْلَکانِ قُرْبِ ویند نه طالبانِ کَیْفیَّتِ وی ، که طالب { ما ۴۱۳ } به خود قایم بُوَد اندر دوستی . و مُسْتَهْلَک به مَحْبوب قایم بُوَد . و دُرُستْرین کسان در مَعْرَکه گاه مَحَبَّت مُسْتَهْلَکانند و مَقْهوران . از آن چه مُحْدَث را به قدیم جز به قَهْرِ قدیم ۱۰ تَوَسُّل نباشد . و هر که به حقیقت ، تحقیقِ مَحَبَّت را مَعْلوم کند ، اِبْهام برخیزد ، و شبهت نماند .

پس مَحَبَّت بر دو گونه باشد : یکی مَحَبَّتِ جِنْس به جِنْس . و آنِ مَیْل و تَوْطینِ نَفْس { ژ ۳۹۸ } باشد ، و طَلَبِ ذاتِ مَحْبوب ، از راهِ مُماسَّت و مُلازَقَت . و دیگر مَحَبَّت جِنْس نه با جِنْس . و این طَلَبِ قَرار کند ، با صفتی از اَوْصافِ مَحْبوب ، که با تَن بیارامد ، ۱۵ و انس گیرد ، چون شنیدنِ کَلام و یا دیدار .

و گرویدگان اندر مَحَبَّت بر دو قسمت اند : یکی آن که اِنْعام حقّ بیند و رؤیتِ اِنْعام و اِحْسان ، مَحَبَّت مُنْعِم و مُحْسِن تقاضا کند . و دیگر آن که کُلِّ اِنْعام را از غَلَبَهٔ دوستی اندر مَحَلِّ حِجاب نهند . و راه شان از رُؤْیَتِ مُنْعِم به مُنْعِم بُوَد ، و این عالی تر است . وَ اللّهُ اَعْلَمُ .

---

۱ – ما ، مو : با کسی قرار نماندش و خوئی با ذکر وی . ۲ – ما ، مو: تبرأ کند آرام بر وی . ما ، مو: و قرار از وی .
۳ – ما ، مو : منقطع شود و از هوا اعراض. ٤ – ما ، مو: و مرحکم دوستی را گردن ما ، مو : مرحقّ ما و تقدّس تعالی را بشناسد . ۵ – ما ، مو: محبّت خالق مر اورا از ما ، مو : مر یکدیگر را .
٦ – ما ، مو : و این صفت اجسام . ۷ – ما ، مو : قُرب وی باشند ما ، مو : وی از آنچه طالب . ۸ – ما ، مو: و دوسترین محبّان اندر معرکه گاه. ۱۰ – ما ، مو : و هر که تحقیق محبّت را معلوم کند ابهام نماند و مشکل برخیزد . ۱۱ – ژ : و محبّت .
۱۲ – ما ، مو: مماسّت و ملازمت (ما : ملایمت) . ۱۳ – ما ، مو : و این طلب استقصاء کند تا ما ، مو : محبوب بیارامد و .
۱٤ – ما ، مو: شنیدن بی کلام و دیدن بی دیده . ۱۵ – ما ، مو : اندر محبّت حقّ بر دو قسم اند یکی آنکه انعام و احسان حقّ خود بر خود بینند. ۱۷ – ما ، مو: حجاب نهد پیشین ارادهٔ او از رؤیت نعم و منعم، راه از منعم و این راه از منعم.
۱۸ – ما : واللّه اعلم بالصّواب

فَصْل : در جُمله مَحَبَّت اندر میانِ همه اَصْنافِ خَلْق مَعْروف است . و به همه زبان ها مشهور ، به همه لغات ها مُتداول . و هیچ صِنْف از عُقَلا مر آن را بر خود بنتوانند پوشید . و از مَشایخ این طایفه ، سَمْنُون المُحِبّ - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - اندر مَحَبَّت ، مَذْهَبی و مَشْرَبی دارد ، مخصوص .و گوید که : « مَحَبَّت اَصْل و قاعدهٔ راهِ حَقّ - تعالی - است ، ۵ و اَحْوال و مقامات نازلند .و اندر هر مَحَلّ که طالب اندر آن باشد ، زوال بر آن روا باشد ، الاّ در مَحَلِّ محبّت . و به هیچ حالی زوال بر آن روا نباشد . مادام تا راه موجود بُوَد . وَ مشایخ دیگر جُمْله اندر این معنی با وی مُوافَقَت کردند . امّا به حُکْم آن که این اسمی عامّ بُوَد ، ظاهر خواستند که حُکْم این اندر میانِ خَلْق بپوشند ، و اسم را مُبَدَّل کنند . اندر تحقیق وُجُود مَعْنی، پس آن ، صَفای مَحَبّت را ، صَفْوَت نام کردند ، { ما ٤١٤ } و مُحِب را ، ۱۰ صُوفی می خوانند . و گروهی مر تَرْکِ اختیار مُحِبّ را اندر اثبات اختیار حبیب را فَقْر خوانند ، و مُحِبّ را فقیر نام کردند . ازآن چه کمترین دَرَجه اندر مَحَبَّت ، مُوافَقَت است . {مو ٤٨٠} و مُوافَقَتِ حَبیب { ژ ٣٩٩ } غیر مخالفت بُوَد . و مَن اندر ابتدای کتاب ، حُکْم فَقْر و صَفْوَت را کشف کرده ام . و اندر این معنی آن پیر بزرگوار گوید : « اَلْحُبُّ عِنْدَ الزُّهاد اَظْهَرُ مِنَ الإِجْتِهاد . » : « حُبّ به نزدیك زُهّاد ظاهرتر از اجتهاد است به ۱۵ معروفی . » و « عِنْدَ التّائِبینَ اَوْجَدُ مِنْ حَنینٍ وَ انینٍ . » : و « به نزدیك تایبان آسان یاب تر از ناله و فغان است » و « عِنْدَ الأَتْراكِ اَشْهَرُ مِنَ الفِتْراك . » : « و « به نزدیك تُرکان مشهورتر از آلتِ سَواری ایشان . » و « سَبْیُ الحُبِّ عِنْدَ الهُنُود اَشْهَرُ مِنْ سَبْیِ مَحْمُودَ . » و « زخم و لَهَبِ مَحَبّت به نزدیك هندوان اندر شهرگی چون زَخْم محمود است اندر هندوستان . » « و قِصَّةُ الحُبِّ وَ الحَبیبِ عِنْدَ الرُّومِ اَشْهَرُ مِنَ الصَّلیب . » : « و ۲۰ قصّهٔ حُبّ و حبیب اندر روم ظاهرتر است از صلیب . » « وَ فِی العَرَبِ فی کُلِّ حَیِّ مِنْ طَرَبٍ و وَیْلٍ و حُزْنٍ . » و از مَحَبّت اندر عَرَب ، اندر هر قبیله یی طَرَبی است و یا حُزنی و

۱- ما، مو: و در جمله . ۲- ما، مو : و بهمه لغات متداول. ما: بر خود نتوانستند . ۳- ما : رحمة اللّه علیه . ۵- ما، مو: و مقامات منازل اند و اندر هر منزل و محلّ که . ٦- ما، مو : در منزل و محلّ محبّت و بهیچ حال زوال بر آن .۷- ما، مو : اندرین با وی موافقت کرده اند . ما ، مو: اسم عامّ .
۸- ما، مو : و ظاهر خواستند که حکم این معنی اندر . ۹- ژ ، ما : وجود معنی آن صفات .
.۱- ما، مو: صوفی خوانند ژ ، ما ، مو : اختیار حبیب را فقیر . ۱۱- ما، مو: خوانند و محبّ را . ۱۲- ما : حبیب(بالای آن : محبوب). ۱۳- ما : کشف گردانیدم (مو : گردانیده ام) .ما، مو : کوید رحمة اللّه علیه .١٤- ما : محبّت (مو : حبّ) نزدیك ما : است و عند . ۱۵- ما، مو : من انین و حنین و نزدیك تایبان . ١٦- ما، مو : افغان بمعروفی ما ، مو : و نزدیك ترکان . ۱۷- ما، مو : الهنود اظهر من سبی . ۱۸- ما، مو: نزدیك هندوان اشهر تر از برده کردن محمود است . .۲- ما، مو: ظاهر تر از صلیب است و قصّه الحبّ فی العرب ادب فی کل حیّ منه طرب او ویل و حزن و محبت .
۲۱- ما، مو : و هر حیّ و قبیله یی طربی، مو : مراد از این ....

یا نَیْلی و یا وَیْلی . » و مُراد از این‌جمله آن است که هیچ جِنْس مَرْدُم نیست که وی را اندر غَیْب ، کاری افتاده نیست ، که نه اندر دل ، از مَحَبَّت فَرَحی دارد ، و یا نه دلش به شراب آن مَسْت است ، و یا از قَهْرِ آن مَخْمور مانده . از آن چه ترکیبِ دِل ، از انزعاج و اِضطِراب است ، و بَحْرِ عَقْدِ دُوستی به جای شراب است . و هر دل که از آن خالی است ، آن دل خراب ۵ است . و تَکَلُّف را به دَفْع وَ جَلْب آن راه نیست ، و نَفْس از لطایف آن چه بر دل گذرد ، آگاه نیست .

و عَمرُو بْنُ عُثْمانِ المَکّیِ گوید - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - اندر کتابِ مَحَبَّت که : «خُداوند - تَعالی - دِلْها را پیش از تَنْها بیافرید به { ما ٤١٥ } به هفت هزار سال ، و اندر مَقام قُرب بداشت . و جان ها را پیش از دل ها بیافرید به هفت هزار سال ، و اندر روضهٔ ۱۰ اُنْس بداشت . و سِرّ ها را پیش { ژ ٤٠٠ } از جان ها بیافرید به هفت هزار سال ، و اندر دَرَجهٔ وَصْل بداشت . و هر روز ، سیصد و شصت بار به کشف جمال بر سِرّ تَجَلّی کرد . و سیصد و شصت نَظَر کرامت کرد . و کَلِمهٔ مَحَبَّت مر جان را بشنوانید . و سیصد و شَصْت لطیفهٔ اُنْس بر دل ظاهر کرد تا به جُمْله اندر کَوْن نگاه کردند . از خود گرامی تر کسی ندیدند . زَهْوی و فَخْری اندر میان ایشان پدیدار آمد . حقّ - جَلّ جَلالُهُ - بدان مر ایشان ۱۵ را امتحان کرد . سِرّ را اندر جان به زندان کرد . و جان را اندر دل مَحْبُوس کرد . و دل را اندر تن باز داشت . آنگاه عَقْل را اندر ایشان مُرَکَّب گردانید . و انبیا - صَلَواتُ اللّهِ عَلَیْهِم - بفرستاد ، و فرمان ها داد . آنگاه هر کسی از اَهْل آن ، مر مَقام خود را جویان شدند. حَقّ - تَعالی - نماز بفرمودشان ، تا تن اندر نماز شد . دل به مَحَبَّت پیوست ، جان به قُربت رسید، سِرّ به وَصْلَت قرار گرفت.و در جمله عبارت از مَحَبَّت نه مَحَبَّت بُود. ازآن چه ۲۰ مَحَبَّت حال است . و حال هرگز قال نباشد. و اگر عالَمی خواهند که مَحَبَّت را جَلْب کنند{مو٤٨٢} ، نتوانند کرد . و اگر تکلّف کنند ، تا دَفْع کنند ، نتوانند کرد که آن از

---

١ - ما : نه افتاده است ، مو : نیفتاده است . ۲ - ما، مو : نه از محبّت اندر دل فرحتی دارد . ژ : و یا دلش ، ما، مو : مست گردد و یا نه از قهر. ۳و٤ - ما، مو : مخمور از آنچه ما، مو : اضطرابست و بحور عالم در جنب آن سرابست و دل را محبّت چون طعام و شرابست و هر دلی که از محبّت خالی است . ۵ - ما، مو : آنچه از لطایف بر دل گذرد آگاه نی .

٦ - ما، مو : و اندر درجهٔ اُنس بداشت . ۱۱ - ما، مو : مرجان را شنوانید و سه صد و شصت .

۱۲ - ما، مو: گرامیتر کس ندیدند زهی و فخری . ۱۳ - ما، مو : بدان سبب مر ایشان را .

١٤ - ما : بزندان کردند ما ، مو: محبوس گردانید و . ۱۵ - ما، مو : و انبیا فرستاد و . ۱٦ - ما، مو : هر کس از ایشان مقام خود را ما، مو : حقّ نماز . ۱۷ - ما، مو: بفرمود تا تن اندر .۱۸ - مو : محبّت را کنند نتوانند کرد . . ۲۰ - ما، مو: تا دفعش هم کنند نتوانند.

مَواهب است نه از مَکاسب . و اگر همه عالَم مُجتَمع شوند ، تا مَحبّت را جَلب کُنَند ، از کسی که طالبِ آن بُوَد ، نتوانند . و اگر خواهند تا دَفع کنند، از کسی که اهل آن بُود ، نتوانند کرد . و عاجز شوند . که آن الهی است ، و آدمی لاهی . و لاهی ، الهی را ادراک نتواند کرد . وَ السّلام .

۵ فَصْل : امّا اندر عِشْق ، مَشایخ را سَخَن بسیار است . گروهی از آن طایفه ، آن بر حقّ روا داشته اند ، امّا از حقّ - تعالی - روا نباشد . و گفتند که عِشْق ، صِفَت مَنْع باشد از مَحْبوبِ خود . و بنده ممنوع است از حَقّ . و حَقّ - تَعالی - مَمْنوع نیست . پس عشق بنده را بروی جایز بُوَد ، و از وی روا نباشد . و باز گروهی گفتند [ژ ۴۰۱] که بر حقّ - تَعالی - بنده را عشق روا نباشد ، از آن چه عِشق تَجاوُز حدّ بُوَد . و خُداوند - ۱۰ تَعالی - محدود نیست . و باز مُتَأَخّران گفتند : عِشق اندر دو جهان دُرُست نیاید الاّ بر طَلَب ادراکِ ذات . و ذات حقّ - تعالی - مُدْرَك نیست ، و مَحبّت با صِفت دُرُست آید . باید که عِشْق دُرُست نیاید بَرْوی . و نیز گویند که عِشْق جز به مُعایَنه صورت نگیرد ، و مَحبّت به سَمْع روا باشد ، چون آن نَظَری بُوَد ، بَرْ حقّ روا نباشد ، که اندر دُنْیا کَسْ وی را نبیند . چون این خَبَری بُود. هر یك دَعْوی کردند که اندر خطاب همه یکسانند . پس حقّ - ۱۵ تَعالی - به ذات ، مُدرك و مَحْسُوس نیست ، تا خَلْق را با وی عِشْق دُرُست آید . و به صفات و اَفْعال مُحْسِن و مُکْرِم ، اولیا را مَحبّت دُرُست آید . ندیدی که چون یعقوب را مَحبّتِ یُوسُف - عَلَیْهِمَا السّلام - مُسْتَغْرَق گردانید. در حالِ فراق ، چون بُویِ پیراهَن به دماغش رسید ، چشم نابینا ، بینا شد ، و چون زلیخا را عِشْق مُسْتَهْلك گردانید ، تا وَصْلَت وی نیافت . چشم باز نیافت. و این طریقی بس عَجَب است که یکی هوا پرورد ، و

۱ - ما ، مو : بکسی که طالب آنست . ۲ - ما : خواهند که دفع کنند از کسی که اهل آن بود و عاجز شوند . ۳ - ما، مو : « والسّلام » ندارد . ژ : « و السّلم ». ٤و۵ - ما، مو: از این طایفه آن بر حقّ تعالی روا داشتند . ۵ - ما، مو : و گفته اند که ٦ - ما، مو : است از غیر و حقّ تعالی ممنوع نیست از بنده . ۷ - ما، مو : بر بنده جایز بود و برو روا نباشد. ۸ - ما، مو : بنده را هم عشق روا . ۹ - ما، مو : گفتند که عشق ما ، مو: نیاید جز بر طلب. ۱۰ - ما، مو : و محبّت و صفوت درست نیاید که عشق . ۱۱ - ما، مو : درست نیاید با وی و نیز . ۱۲ - ما، مو: چون عشق بنظر بود . بر حقّ روا نبود که اندر دنیا کس اورا نه بیند . ۱۳ - ما، مو : و چون از حقّ تعالی این خبری بود هر یك بدان دعوی . ١٤ - ما، مو: و چون بصفات .
۱۵و ۱٦ - ما، مو: اولیا است پس محبّت ما، مو : بمحبّت یوسف مستغرق گردانیدند اندر حال .
۱٦ - ما، مو : بوي پیراهن بیافت . ۱۷ - ما، مو : چشمهاش روشن و بینا شد چون زلیخا را عشق یوسف .
۱۸ - ما، مو: و این طریق بس عجب . ما ، مو: هوا گذرد.

یکی هوا گذارد. و نیز گفته اند که عشق را ضدّ نیست . و حقّ - تعالی - را ضدّ نیست ، تا بروی آن روا باشد . و اندر این ، فصولِ لطیف بسیار است . امّا مر خوفِ تطویل را بر این مقدار کفایت کردم . و هُوَ اَعْلَم .

فَصْل : و مَشایخِ این طایفه را ، اندر تحقیق دوستی ، رمُوز بیش از آن است که
۵ مر آن را اِحْصا توان کرد ، و من لَخْتی از گفته های ایشان بیارم، اندرین کتاب ، تا وَجْه تبرُّك به جای آورده باشم . استاد ابو القاسم قُشیری - رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْه - گوید : « اَلْمَحَبَّةُ مَحْوُ المُحبّ بصفاته وَ اثْباتُ المَحْبُوب بِذاته . » : « مَحبّت آن بوَد که {ما ٤١٧ } مُحِبّ ، کُلِّ اَوصافِ خود را ، اندر حقّ طَلَبِ مَحْبوب خود نفْی کند مر اثبات ذات حَقّ را . یعنی چون مَحْبوب باقی بوَد و مُحِبّ فانی . باید که غَیْرتِ دوستی ، بقای مُحِبّ را ۱۰ نَفْی کند ، تا ولایتِ مُطْلَق وی را گردد . و فَنای صفَت مُحبّ جز به اِثْباتِ مَحْبُوب نباشد . و روا نباشد که مُحِبّ به صفَت خود قایم بوَد ، که اگر به صفَت خود{مو٤٨٤} قایم بودی ، از جمالِ مَحْبُوب بی نیاز بودی . چون می داند که حَیاتَش به جَمالِ مَحْبوب است ، طالبِ نَفْیِ اَوصافِ خود باشد به ضرورت . از آن چه مَعْلُوم وی است که با بقایِ صِفَتِ خود از مَحْبُوب محجوب است.پس از دوستی،دوست دشمن خود گشته است..
۱۵ و معروف است که حُسَیْن بن مَنْصُور را - رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْه - بردار کردند . آخرین سخنانِ وی این بود : « حَسْبُ الواجدِ افْرادُ الواجِدِ لَهُ . » و مُحِبُّ را آن بسنده باشد ، که هستی او ، از راهِ دوستی پاك گردد ، و ولایتِ نَفْس ، اَنْدر وَجْدِ وی برسد و مُتلاشی شود .

۱ - ما ، مو : تا آن بروی روا باشد.
۲ - ما ، مو : فصول لطیفه بسیار (ژ : است) امّا مر خوف را این مقدار .
۳ - ما ، مو : واللّه اعلم بالصّواب . ٤ - ما ، مو : و مشایخ گفته اند که این .
۵ - ما ، مو : و من لختی از آن بیارم . ٦ - ما ، مو : باشم انشاء اللّه عزّ و جلّ .
۷ - ما ، مو : ... قشیری گوید.
۹ - ما ، مو : حقّ را بود یعنی ما ، مو : فانی برای غیرت دوستی بقای محبوب را بنفی خود مطلق بود .
۱۰ - ما ، مو : باثبات ذات محبوب. ۱۱ - ما ، مو : که اگر او بصفت .
۱۳ - ما ، مو : وی است که بصفت خود . ۱۵ - ما ، مو : منصور رضی اللّه عنه بردار کردند .
۱٦ - ما ، مو : سخنانش این بود ، ژ : پسنده باشد.

ابو یزید - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - گوید : « اَلْمَحَبَّةُ اسْتِقْلالُ الْکَثیرِ مِنْ نَفْسِكَ وَ اسْتِکْثارُ القَلیلِ مِنْ حَبیبِكَ . » : « مَحَبّت آن بُوَد که بسیارِ خُود اندك دانی ، و اندك دوست بسیار دانی . » و این مُعامَلتِ حَقّ است بر بنده ، که نعمت دنیا و آن چه در دنیا داده است به بنده ، اندك خواند . و گفت : « قُلْ مَتاعُ الدُّنْیا قَلیلٌ . » : « بگوی ۵ یا مُحَمَّد ! که مَتاع دنیا اندك است آن چه به شما داده ام . » آن گاه اندر این عُمْرِ اندك ، و مَتاعِ اَنْدَك ، و جایِ اَنْدَك ، مر ذکْرِ اَنْدَك ایشان را بسیار خواند .قَوْلُه - تعالی - : « وَ الذّاکِرینَ اللّهَ کَثیراً وَ الذّاکِراتُ . » تا خَلْقِ عالَم بدانند که دوستِ بر حقیقت خدای است - جَلَّ جَلالُهُ - . و این صفَت ، مر خَلْق را دُرُست نیاید ، و آن چه از حَقّ است به بنده ، هیچ چیز اندك نیست .

۱۰ سَهْل بن عبداللّه گوید - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - : { ما ۴۱۸ } « اَلْمَحَبَّةُ مُعانَقَةُ الطّاعات وَ مُبایَنَةُ الْمخالَفات . » : « مَحَبّت { ژ ۴۰۳ } آن است که باطاعاتِ مَحْبوب دست در آغوش کنی ، و از مُخالَفَتِ وی اِعْراض کنی . » ازآن چه هرگاه که دوستی اندر دل قوی تر بُوَد ، فرمان دوست بر دوست ، آسان تر بُوَد . و این رَدّ آن گروه است از مَلاحِده که گویند : « بنده اندر دوستی به دَرَجَتی رسد که طاعَت از وی برخیزد . » و این ۱۵ مَحال بُوَد ، که اندر حالِ صِحَّتِ عقْل ، حُکْم تکلیف از بنده ساقط شود . ازآن چه اِجْماع است که شریعت مَحَمّد مُصْطَفی - صَلَّی اللّهُ عَلَیْه وَسَلَّمَ - هرگز مَنْسوخ نشود . و چون از یك کس روا باشد ، برخاستن آن در حالِ صِحّت ، از همه کَس روا باشد . و این زندقهٔ مَحْض باشد . و باز مَغْلوب و مَعْتوه را حُکْمی دیگر است ، و عُذْری دیگر . امّا روا باشد که بَنْده را خداوند - تَعالی - اندر دوستی خود به دَرَجَتی رساند که رَنْج گُزاردنِ طاعت از

۱ - ما ، مو : ابو یزید بسطامی گوید رضی اللّه عنه . ۲ - مو: خود را اندك . ۲و۳ - ما،مو : دوست را بسیار و این معاملت . ۳و۴ - ما، مو : آنچه در دنیا است ببنده داده و اندك خوانده . ۵ - ما، مو: و جای متاع دنیا اندك است .
۶ - ما، مو : و جای اندك ذکر اندك ایشان را بسیار گفت و الذّاکرین . ۷ - ما، مو: خداوند است و این صفت .
۸ - ما، مو : از آنچه از حقّ ببنده . ۹ - ما، مو: نیست و از آن خلق همه اندك بُود.
۱۰ - ما ، مو: و شیخ سهل بن عبداللّه تستری گوید رحمة اللّه علیه المحبّة . ۱۱ - ما: با طاعات محبوب در آغوش و از .
۱۳ - ما : فرمان دوست آسان تر و این ما ، مو: که از جمله ملاحده باشند و گویند که بنده . ۱۴ - ما، مو : بدرجهٔ رسد که ما ، مو : و این زندقهٔ محض باشد از آنچه محال بود . ۱۵و۱۶ - ما : شریعت محمّد صلّی اللّه علیه وسلّم .
۱۷ - ما، مو : برساختن تکلیف روا باشد اندر حال صحّت عقل پس از جمله روا باشد.
۱۸ - ما ، مو : حکم دیگر است و عذر دیگر . ۱۹ - ما، مو: به درجهٔ رساند که رنج گذاردن .

وی برخیزد. ازآن چه رَنج اَمْر ، بر مقدارِ مَحَبَّت آمر صورت گیرد. هر چند که محبت قوی تر بُوَد ، رَنج طاعت سَهْل تر بُوَد . و این ظاهر است اندر حالِ پیْغَمْبَر - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم - که چون از حقّ بدو قَسَم آمد . لَعَمْرُكَ ! وی چندان عبادت کرد به شب و روز که از همه کارها باز ماند . و پای های مُبارَك وی بیاماسید {مو۴۸۷} ، تا خداوند - تعالی - گفت : « طه ما اَنْزَلْنا عَلَیْكَ القُرْآنَ لِتَشْقی . » و نیز روا بُود که اندر حالِ گُزارْدن فرْمان ، رؤْیَت طاعت از بنده بر خیزد . کَما کانَ لِلنَّبیِّ - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - « وَ إِنَّهُ لَیُغانُ عَلی قَلْبی حَتّی کُنْتُ اَسْتَغْفِرُ اللّهَ فی کُلِّ یَوْمٍ سَبْعینَ مَرَّةً . » هر روزی هفتاد بار، مَنْ بر کِرْدار خویش اِسْتِغْفار کُنَم. ازآن چه به خود و به کردار خود می ننگریست ، تا مُعْجَب شدی به طاعَت خود ، بلکه به تعظیم اَمْر حَقّ می نگریست ، و می گفت : «طاعتِ من سزای وی نیست . »

سَمْنُون مُحِبّ - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - گوید : « ذَهَبَ الْمُحِبُّونَ { ۴۱۹ } لِلّه بِشَرَفِ الدُّنْیا { ژ ۴۰۴ } وَ الآخِرَةِ . لأنَّ النَّبیَّ - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - قالَ : « اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ اَحَبَّ . » : « دُوستانِ خُدای - تعالی - اندر شَرَفِ دُنْیا و آخرت اند . ازآن چه پیْغَمْبَر می گوید - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - که : « مَرْد با آن کس باشد که او را دوست گیرد . » پس ایشان در دنیا وَ عُقْبی با حَقّ باشند . و خَطا روا نباشد . با آن که با وی بُوَد . پس به شَرَفِ دُنْیا آن بُوَد که حَقّ با ایشان است . و شَرَفِ عُقْبی آن که ایشان ، با حَقّ باشند .

و یَحْیی بن مُعاذ الرّازی - رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْهِ - گوید : « حَقیقَةُ المَحَبَّةِ ما لا یَنْقُصُ بِالجَفاءِ وَ لا یَزیدُ بِالبِرِّ وَ العَطاءِ . » : « مَحبَّت به جَفا کم نشود ، و به برّ و عَطا زیادت نگردد . » ازآن چه این هر دو اندر مَحبَّت سبب اند ، و اَسْباب اندر حال وُجُود عیان

---

۱ - ما ، مو : امر بمقدار محبّت امر ما : قوی تر رنج. ۲ - ما ، مو: بروی طاعت سهلتر بود و این معنی ظاهر است . مو: صلّی اللّه تعالی و آله وسلّم. ۳ - مو : که لعمرك . ۴ - ما ، مو : مبارك او بیاماسید تا خداوند عزّوجل گفت . ۵ - ما ، گذاردن فرمان ما ، مو: رؤیت گذاردن از بنده برخیزد. ۶ - ما ، مو : چنانکه گفت پیغامبر صلّی اللّه علیه و آله وسلّم ما ، مو: و انّی حتّی کنت لأستغفر. ۷ - ما ، مو: هر روزهفتاد بار . ۸ - ما : و بخود نمی گریست تا متعجّب ژ : بلکه او تعظیم . ۹ - ما ، مو : این کردار من سزای وی نیست . ۱۰ - ما ، مو : و سمنون محّب رحمة اللّه علیه می گوید . ۱۲ - ما ، مو: دوستان خدای عزّ و جل اندر. ما ، مو: از آنچه پیغامبر گفت . ۱۳ - ما ، مو :... وسلّم مرد با آن . ژ ، ما ، مو : ورا دوست دارد پس ایشان اندر . ۱۴ - ما ، مو: امّا آنکه با وی بود پس شرف . ۱۵ - ما: است شرف عقبی. ۱۶ - ما ، مو: و یحیی بن معاذ رازی گوید که رضی اللّه عنه . ۱۷ - ما ، مو : و بنیکوئی و عطا نیز زیادت نشود (مو : بزدیات نگردد).

۱۸ - ما ، مو : محبّت سبب بود . ما ، مو : وجود اعیان .

مُتَلاشی بُوَد . و دوست را بلای دوست خوش باشد . وَ وفا و جَفا اندر تحقیقِ مَحبَّت مُتَساوی بُوَد . چون مَحبّت حاصِل بُوَد ، وَفا چون جَفا باشد . و جَفا چون وَفا .

و اندر حکایات معروف است که شِبْلی را به تُهْمَت جُنون اندر بیمارستان باز داشتند . گروهی به زیارتِ وی آمدند . پُرسید : « مَنْ اَنْتُم ؟ » قالُوا : « اَحِبّاؤُكَ . » سنگ ۵ اندر ایشان انداختن گرفت . جمله به هَزیمت شدند . گفت : « لَوْ كُنْتُم اَحِبّائی لِما فَرَرْتُم مِنْ بَلائی ؟ » : « اگر دوستانِ مَنید ، از بلای مَنْ چرا می گُریزید ؟ » که دوست از بلای دوست نگریزد. و اندر این معنی سخن بسیار آید. و من بر این مایه بسنده کردم . وَ بِاللّهِ التَّوْفیق .

کَشْفُ الْحِجابِ السّادِسِ فِی الزَّکوةِ :

۱۰ قَوْلُهُ - تعالی - : « وَ اَقیمُوا الصَّلوةَ وَ آتُوا الزَّكوةَ . » و مانند این آیات و اَخْبار بسیار است و از اَحْکام فرایض ایمان ، یکی زکوة است بر آن کس که واجب شود . و اِعْراض از آن روی نیست . { ژ ۴۰۵ } امّا زکوة بر اِتْمام نِعْمَت واجب شود . چون دویست درم { ما ۴۲ } که نِعْمَتی تمام بُوَد و اندر تَحْتِ تَصرُّف کَسی باشد ، به حُکْمِ مِلْك بروی ، پنج دِرَم واجب شود . و بیست دینار نِعْمَتی بُوَد تَمام . بعد از گذشتنِ سال بر آن ، ۱۵ نیم دینار واجب شود . و پنج اشتر ، نعمتی تمام بُوَد ، بر آن گوسفندی واجب شود . و آن چه بدین مانَد از اَمْوال .

---

۱ - ما، مو : و وفا و جفا اندر طریق محبّت . ۳ - ما، مو : اندر بیمارستان داشتند .
٤ - ما، مو : گروهی آمدند تا وی را زیارت کنند وی گفت مَن انتم قالوا احبّاؤك فرماهُم بالحجارة فَفَرّوا .
٥ - ما، مو : جمله ایشان بهزیمت شدند . ٦ - ما، مو: چرا گریختند از بلای من که دوست .
٧ - ما، مو : نگریزد اندرین معنی سخن بسیار است و من بدینمقدار پسنده کردم .
٨ - ما، مو : واللّه اعلم بالصّواب . ٩ - ما : کشف السّادس فی الزّکوة . ١٠ - ما، مو : قال اللّه تعالی و اقیموا ... ١١ - ما، مو : بر آنکه واجب شود و از آن اعراض روا نیست .
١٣ - ما، مو : بحکم تملك پس بروی .
١٤ - ما، مو : دینار هم نعمتی بود تمام بود از آن نیم دینار واجب شود .
١٥ - ما، مو : و پنج اشترهم ، ما، مو : ازین یك گوسفندی واجب شود .

امّا جاه را نیز زکوة بُوَد ، چنان که مال را . ازآن چه آن نیز نعمتی تمام است . کما قالَ رَسُولُ اللّه - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ :{مو۴۸۹} « إنَّ للّه - تعالی - فَرَضَ عَلَیْکُم زکوةَ جاهکُم کَما فَرَضَ عَلَیْکُم زکوةَ مالکُمْ . » وَ اَیْضاً قوله - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - : « إنَّ لِکُلِّ شیءٍ زکوةً وَ زکوةُ الدّارِ بَیْتُ الضّیافَة . »

۵ و حقیقتِ زکوة ، گزاردِ شکرِ نعمَت بُوَد هم از آن جنس نعمَت . و تندرستی نعمتی عظیم است و هر عضوی را زکوتی است . و آن آن است که کُلِّ اَعضای خود را ، مستغرقِ خدمت و مشغولِ عبادت دارد ، و به هیچ لَهو و لَعب نگراید ، تا حقِّ زکوةِ نعمت گزارده باشد . پس نعَم باطن را نیز زکوة باشد . و حقیقت آن را احصا نتوان کرد از بسیاری که هَست . پس مر آن را نیز زکوتی باید اندر خورِ آن . و آن عرفانِ نعمت بُوَد ظاهری و باطنی . و چون بنده بدانست که نعمتِ حقّ - تعالی - بروی بی کران است . شکرِ ۱۰ بی کرانه یی مر زکوةِ نعمتِ بی کرانه را واجب بُوَد .

و در جمله زکوةِ نعمَت و دنیا به نزدیك این طایفه ، محمود نباشد . ازآن چه بخل ناستوده باشد . و بُخلی تمام باید تا دویست درم را ، کسی در بند کند . و یك سال اندر تحت تصرّفِ خود محبُوس کُند . آنگاه پنج درم از آن بدهد . و چون کریمان را طریقِ بذلِ ۱۵ مال باشد ، و سیرتِ سخاوت ، { ژ ٤٠٦ } زکوة بر چه مال واجب شود ؟ »

و اندر حکایات یافتم که : یکی از عَلمای ظاهر بر حکم تجربه مر شبلی را پرسید از زکوة که : « چه باید داد ؟ » گفت : « چون بُخل مَوجود بُوَد و مال حاصِل ، از هر دویست درم ، { ما ٤٢١ } پنج درم ببباید داد . و از بیست دینار نیم دینار ، به مَذهبِ تو . امّا به مَذهبِ مَنْ ، هیچیز ملك نباید کرد ، تا از مَشْغَلهٔ زکوة رسته باشی . » گفت :

---

۱ - ما ، مو : آن نیز نعمت تمام است که .　۲ - ما ، مو : رسول گفت انّ اللّه فَرَضَ .　۳ - ما ، مو : و نیز گفت صلّی ...

۵ - ما ، مو : گزاردن شکر ما ، مو : از جنس آن نعمت و نعمت تندرستی عظیم است .

۶و۷ - ما ، مو : خود را خدمت و مشغول عبادت دارند . ما ، مو : لعب نگذارند تا حقّ نعمت .

۸ - ما ، مو : گذارده باشند پس .　۹ - ما ، مو : پس آنرا نیز .　۹و۱۰ - ما ، مو : ظاهر و باطن چون بنده .

۱۱ - ما ، مو : بگزارد و آن شکر بی کرانه گزاردن مر زکوة نعمت بی کرانه را بود .　۱۲ - ما ، مو : زکوة نعمت دنیا .

۱۳ - ما ، مو : بخل بر مرد ناستوده باشد .　۱٤ - ما ، مو : محبوس گرداند آنگاه پنج درم از آن بکس بدهد .

۱۵ - ما ، مو : زکوة از کجا واجب شود .

۱٦ - ما ، مو : و در حکایات (ژ : ندارد) یافتم یکی ما ، مو : بحکم تجربه مر شبلی را رضی اللّه عنه .

۱۷ - ما ، مو : چه چیز باید داد .　۱۹ - مو : هیچ چیز ملك .

«امام تو اندر این مسأله کیست ؟ » گفت : « اَبابکر صدّیق - رَضیَ اللّهُ عَنْهُ - که هر چه داشت بداد . » رَسُول - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - وی را گفت : « ما خَلَّفْتَ لِعَیالِكَ ؟ » گفت : « اَللّهَ وَ رَسُولَهُ . » و از امیر المؤمنین عَلی - کَرَّمَ اللّهُ وَجْهَهَ - روایت کنند که اندر قصیده یی چنین گفته است ، شعر :

۵ فَما وَجَبَتْ عَلَیَّ زَکوةُ مالٍ وَ هَل تَجِبُ الزَّکوةُ عَلی جَوادِ

پس مال کریمان مَبْذول باشد ، و خون شان هَدَر . نه به مال بَخیلی کنند و نه بر خون خُصومَت . از آن چه ایشان را مِلْك نباشد . امّا اگر کسی مر جَهْل را ارتکاب کند و گوید که : « چون مرا مال نیست ، از عِلْم زکوة مُسْتَغْنی ام . » این مُحال باشد . ازآن چه آموختنِ عِلْم ، فرضِ عَیْن است ، و اِسْتِغنا نمودن از عِلْم کُفْر مَحْض . و از فتنه های زمانه ۱۰ یکی آن است که مدّعیانِ صَلاح و فَقْر به جهل ، عِلْم را می ترک کنند .

وقتی من جماعتی از مُتَصوِّفه را - که مُبْتَدی بودند - عبادت تلقین می کردم . جاهلی اندر افتاد . و من « بابُ صَدَقَةِ الإبِل . » می گفتم . و حُکم « بِنْت لبون و بِنْتِ مخاض و حقّه » را می ظاهر کردم . آن مُرْتَکِب جاهِل را دل از مَسأله تنگ شد . برخاست و گفت : « مرا اشتر نیست تا عِلْم بِنْتِ لبون به کار آیدَم ! » گفتم : « ای هذا ! همچندان که ۱۵ مَرْدادنِ زکوة را عِلْم باید ، ستدن آن را نیز { ژ ٤٠٧ } بباید . اگر کسی بنت لبونی را به تو دهد،و بستانی.آنگاه به ترک عِلْم بنت لبون هم نشاید گفت . و اگر کسی را مال نباشد ، و بایستِ {مو٤٩١} مال هم نباشد ، هم فَرْضِ عِلْم از وی بنیوفتد . »فَنَعُوذُ بِاللّهِ مِنَ الجَهْلِ.

---

۱ - ژ : مسئله ، مو : مسله ، ما ، مو: بوبکر صدّیق.
۲ - ما ، مو : و رسول صلّی اللّه علیه و آله وسلّم گفت .
۳و٤ - ما ، مو: از امیر المؤمنین علی رضی اللّه عنه روایت کنند که گفت اندر قصیده شعر .
٦ - ما ، مو : نه بمال بخلی کنند و نه بخون . ۹ - ما ، مو : از علم مخص کفر بود و از آفتهای زمانه .
۱۰ - ما ، مو : یکی این است که ما ، مو : علم را ترك می کنند .
۱۱ - ما ، مو : وقتی جماعتی از ما ، مو : مصنّف میگوید رضی اللّه عنه عبادت .
۱۲ - ما ، مو : ظاهر می کردم آن مرتکب جهل را دل از شنیدن این سخن تنگ شد .
۱۵ - ما ، مو : بنت لبون را فرا تو دهد ژ : آنگه بترك .
۱٦ - ما : « بنت لبون هم نشاید گفت » مکرّر است .
۱۷ - ما ، مو : و بایست مال نیز نباشد . ما ، مو : از وی نیفتد.

فَصْل : و از مَشایخ مُتصَوِّفه بوده اند که زکوة بسته اند . و کس بوده است که نستده است .{ ما ٤٢٢ } از آن چه آنان که فقرشان به اختیار بوده است ، نستده اند ، که: « چون مال جَمْع نکنیم،تا زکوة نباید داد .از ارباب دنیا هم نستانیم تایدشان عُلیا نباشد ، و از آن ما سُفْلی .» و آنان که اندر فَقْرِ مُضْطَرّ بوده اند ، به ستاندن نه مر بایستِ خود را ، ۵ بلکه آن خواسته اند تا فریضه یی از گردن برادر مُسَلْمانی بردارند. چون نیّت این بُوَد ، یَدِ عُلیا این بُوَد نه آن . اگر دست دهنده عُلیا بودی و دست ستاننده سُفلی ، باطل بودی . لِقَولِه تَعالی : « وَ یأخُذُ الصَّدَقَاتِ » ، بایستی تا زکوة دهنده فاضل تر بودی از ستاننده . و این اعتقاد عینِ ضلالت بُوَد . پس یَدِ عُلْیا آن باشد که چیزی به حُکْمِ وُجُوبِ آن ، از برادرِ مُسَلْمان بستاند ، تا بار آن از گردن آن کس بردارد . و درویشان دنیایی نیند که ۱۰ ایشان عُقبایی اند . اگر عقبا بار دنیا از گردن ایشان بر نگیرند ، حُکْم فریضه بروی لازم آید ، و به قیامت بدان مأخوذ گردد . پس حقّ - تعالی - مر عقبایی را به بایستگی سهل امتحان کرد تا { ژ ٤٠٨ } دنیاییان بدان ، بار فریضه را بتوانستند گزارد . و لامحالةً یَدِ عُلیا ، فقرا باشند ، که بر موافقت حقّ ستاننده است .از آن که حقّ خدای بروی واجب بُوَد. و اگر یَدستاننده سُفْلی بُودی ، چنان که گروهی از اهل حَشْو می گویند ، یَدِ ۱۵ پیغمبران بایستی که سُفلی بُودی ، که ایشان حقّ خدای می بستاندند ، و به شَرْطِ مَصْرَف می رسانیدند . بر غَلَط کردند ، و می ندانند که به اَمْرستده اند . و از پس پیغمبران، ائمّهٔ دین هم بر این بوده اند ، که حقّ بیت المال می بستده اند . و بر غلط است آن که یَدِ سُفْلی ستاننده را گوید ، و یَدِ دهنده را عُلْیا داند . و این هر دو اصلی قوی است اندر تَصَوُّف و مَضْمُونِ این مَحَلّ « بابُ الجُود وَ السَّخاوَة » بُود . و من طَرفی بدین ۲۰ پیوندم - اِنْشاءَ اللّهُ وَ حَسْبُنا اللّهُ وَ نِعْمَ الرَّفیق .

۱و۲ - ما، مو : و کس بوده که نستده آنرا که فقر باختیار بوده است . ۲ - ژ : از آنچه فقران نه باختیار بودست . ما، مو : نستده که چون .

۳ - ما، مو: مال جمع نکنی زکوة نیز نباید داد و از ارباب دنیا نیز نستانیم تا ید ایشان . ٤ - ژ : سُلفی(؟) و آ انك اندر ما، مو: بستده اند نه مر بایست .

۵ - ژ : که بل آن خواسته اند ما، مو: جمله بدان آن خواسته اند که فریضه یی را از . ٦ - ما، مو: ید علیا این باشد نه آن اگر دهنده عُلیا بودی .

۷ - ما، مو : این معنی که لقوله تعالی و یاخذ و الصّدقات بایستی که تا زکوة دهنده فاضلتر از .

۸ - ما، مو : بحکمِ وجوب او . ۹ - ما، مو: مسلمانی بستاند تا بار از گردن بیفتد.

۱۰ - ما، مو: بلکه ایشان عقبی اند اگر عقبانی او گردن ایشان بار دنیا برنگیرد.۱۱ - ما، مو : بود و به قیامت بدان مأخوذ شود . ما، مو : (ژ: دنیا) عقبی را به ۱۲ - ژ : امتحان گردد ، ما، مو: آن بار فریضه را از گردن خود از آنکه حقّ خدای تبارك و تعالی .

۱٤ - ما، مو : ید سفلی بودی . ۱۵ - ما، مو: حقّ خدای تعالی می بستندند و بشرطِ بمصرف .

۱٦ - ژ : می رسانیدند و خیرید دهنده داند . ما، مو : و بر غلط اند . ۱۸ - ما، مو: ید ستاننده را سفلی گوید . ژ : و خیرید دهنده داند .

۱۹ - ما، مو : باب الجود و السّخاء بود . ۲۰ - و نعم الرّفیق و باللّه التوفیق.

بابُ الجُودِ وَ السَّخاوَةَ :

قَوْلُهُ -صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ- :« { ما ٤٢٣ } اَلسَّخِیُّ قَریبٌ مِنَ اللّه ،قَریبٌ مِنَ الجنّة، بَعیدٌ مِنَ النّار،وَاَلْبَخیلُ بَعیدٌ مِنَ اللّه، قَریبٌ مِنَ النّار ، بَعیدٌ مِنَ الجنّة . »
و به نزدیك عُلَما ، جود و سخا هر دو در یك معنی باشند اندر صفات خلق .امّا مر حقّ - تعالی - را جواد خوانند ، و سَخی نخوانند مر عَدَم توفیق را ، که وی خود را بدین نام
۵ نخوانده است . و از رسول - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - خَبَری نیز نیامده است . و به اجْماعِ اَهْلِ سنّت ، روا نیست که کسی مر خداوند - تعالی - را نامی نهد بر مُقْتضای عَقْل و لُغَت ، تا کتاب و سنّت بدان ناطق نباشد . چنان که خداوند - تعالی - عالِمَ است به اجْماعِ اُمّت ، او را عالِم توان خواند . امّا عاقِل و فَقیه نشاید خواند . پس چون این هر سه به یك معنی بُوَد ، نام عالِمی{مو ٤٩٣} ورا اطلاق کردند مر صحّت توفیق را ، و از
۱۰ این دو نام احتراز کردند مر عَدَم { ژ ٤٠٩ } توفیق را . همچنان نام جواد ، وی را اِطْلاق کردند مر صحَّت توفیق را . وَ از سخی احتراز کردند مر عَدَم توفیق را .
و مردمان فَرْقی کرده اند میان جود و سَخا . و گفته اند : « سَخی آن بُوَد که اندر جود تمییز کند ، و آن مُوصِلِ غَرَضی و سَبَبی باشد . و این مَقام ابتدا بُود از جود . و جواد آن که تمییز نکند ، و کردارش بی غَرَض بُوَد ، و فعْلش بی سَبَب . و این حالِ دو پیغمبر
۱۵ شود - صَلَواتُ اللّهِ عَلَیْهِما - : یکی خلیل و دیگر حبیب . »
و اندر اَخْبار صِحاح است که ابراهیم خلیل - صَلَواتُ اللّهِ عَلَیْه - چیزی نخوردی تا مهمانی نیامدی . وقتی سه روز بود تا کسی نیامده بود ، گَبْری بر دَرِ سرای وی آمد . وی

---

۲ - ما، مو: پیغامبر گفت السّخی قریبٌ من الجنّة . ۳ - ما، مو: و بعید من النّار و البخیل قریب من النّار و بعید من الجنّه و گفت « کافرٌ سخیٌ عندالله اَفْضلُ منْ مؤمن من بخیل. ٤ - ما، مو: و سخاوت هر دو بیك معنی باشد اندر .
٥ - ما : مر وجود توقیف و عدم توقیف ، مو : مر وجود توفیق و عدم توفیق را .
٦ - ما، مو : نیز چیزی نیامده است و باجماع امّت و اهل سنّت . ۷ - ما، مو: که کسی خداوند تعالی را نام نهد بر مقتضی عقل.
۸ - ما، مو: و با جماع امّت اورا (ژ : ورا). ۹ - ما، مو: شاید خواند . ما ، مو: پس اگر این هر سه . .۱۰ - ما، مو: بروی اطلاق کردند مر صحّت توقیف را . ۱۱ - ما، مو: مر عدم توقیف و همچنان . ۱۲ - ژ : سخاوت احتراز ، ما : مر عدم توقیف را . ١٤ - ما، مو: تمیز کند و آنچه کند موصول (غرضی ما، مو : ابتدا بود انور جواد . ۱۵ - ما، مو: تمیز نکند و کردش (مو: کردنش) بی غرض، ما ، مو: این حال دو پیغمبر بود . ۱۷ - ما، مو: اخبار صحاح آمده است . که ابراهیم علیه السّلام چیزی نخوردی تا مهمان .
۱۸ - ما، مو: تا کسی نیامد گبری بر در .

را گفت : « تو چه مَرْدی ؟ » گفتا : « گَبْری . » گفت : « برو ! که مهمانی و کرامت مرا نشایی . » تا از حَقّ - تَعالی - بدو عتاب آمد که کسی را که مَنْ هفتاد سال بپروردم ، تُرا کرا نکند که گرده یی فرا وی { ما ٤٢٤ } دهی ؟ » و چون پسرِ حاتم - به نزدیكِ پَیْغَمْبَر - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - آمد ، پَیْغَمْبَر ردای خود بر گرفت و اندر زیر وی ۵ بگسترانید و گفت : « إذا اَتاکُمْ کَریمُ قَوْمٍ فَأکرِمُوهُ . » آن که تمییز کرد ، دو گرده دریغ داشت ، و آن که تمییز نکرد ، طَیْلسانِ نُبوّت بساط کافری گردانید . ازآن چه مَقام ابراهیم - علیه السّلام - سخاوت بود ، و از آنِ پَیْغَمْبَر جُود - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - .

و نیکوترین مذهب اندر این آن است که گفته اند که : « جُود مُتابَعَت خاطِرِ اَوَّل بُوَد . و اگر خاطِرِ ثانی مر اوّل را غَلَبَه کند ، عَلامَتِ بُخل باشد . و اَهْلِ تَحْصیل مر آن را بزرگ ۱۰ داشته اند ، که لامُحاله خاطرِ اوّل از { ژ . ٤١ } حقّ باشد .

و یافتم که اندر نشابور، مَرْدی بازرگان بُود . پیوسته به مَجْلسِ شیخ ابو سعید بودی . روزی شیخ از بَهْرِ درویشی چیزی خواست.آن مرد گفت : «من دیناری داشتم و قُراضه یی. اوّل خاطر مرا گفت : « دینار بده . » و خاطرِ دیگر گفت : « قُراضه بده . » من قُراضه بدادم . چون شیخ فرا سَرِ سَخَن شد ، از وی بپرسیدم که : روا باشد که کسی حقّ را ۱۵ مُنازَعَت کند ؟ » گفت : « تو مُنازَعَت کردی ، که وی گفت : « دینار بده » . تو قُراضه بدادی ! » و نیز یافتم که شَیْخ ابو عبداللّه رود باری - رضیَ اللّهُ عَنْهُ - به خانهٔ مُریدی اندر آمد . وی حاضر نَبود . بفَرْمود تا متاع خانهٔ وی را به بازار ببردند . چون مَرْد اندر آمد ، بدان انبساط خُرّم شد ، به حُکْمِ اِنْبساطِ شَیْخ . امّا چیزی نگفت . و

---

۱ - ما، مو : گفت او که گبرم . ۳ - ما، مو : و باز چون پسر حاتم .

٤ - ما : پیغامبر صلّی اللّه علیه وسلّم اندر آمد وی ردای . ۵ - ما، مو: آنکه تمیز کرد گرده دریغ داشت .

٦ - ما، مو : و آنکه تمیز نکرد.

۷ - ما، مو : بود ازان پیغمبر جود (ژ : علیهما السّلام) . ۸ - ما، مو: اندرین معنی آنست .

۹ - ما، مو : و چون خاطر ثانی . ۱۱ - ما، مو: اندر نیشابور مردی بود بازرگانی پیوسته اندر مجلس .

۱۲ - ما، مو : مر درویشی را چیزی خواست این مرد گفت .

۱۳ - ما، مو : خاطر اوّل مرا گفت که دینار بده . ۱۳و۱٤ - ما، مو: من قراضه بدو دادم.

۱٤ - ما، مو : از وی پرسیدم ، ما، مو : که کسی با حقّ منازعت. ۱۵ - ما، مو : دیناری بده تو قراضه دادی .

۱٦ - ما، مو : رود باری بخانهٔ مریدی اندر آمد. ۱۷ - ما، مو : و وی حاضر نبود. ما، مو : ببازار بردند چون مُرید .

۱۸ - ما، مو : بدان معنی خورّم شد ، ما، مو : امّا چیزی نگفت .

چون زن اندر آمد ، آن بدید ، اندر خانه شد ، و جامهٔ خود جدا کرد ، و اندر انداخت و گفت : « این هم از جملهٔ مَتاع خانه است ، و همان حُکم دارد . » مرد بانگ بروی زد که : « این تکلّف کردی و اختیار . » زن گفت : « ای مَرد ، آن چه شیخ کرد ، جود او بود . باید که ما تَکَلّف کنیم ،تا جود ما نیز پدیدار آید . » مرد گفت : « بلی ! چون { ما ٤٢٦ }
۵ ما شیخ را مُسَلّم کردیم ، آن از ما عَین جود بُوَد . و جُود اندر صفَت آدمی تکلّف بُوَد و مَجاز . » و پیوسته مُرید باید که مِلْك و نَفْسِ خود را مَبْذُول دارد اندر مُوافَقَتِ اَمْرِ خُداوند {مو٤٩٥}. و از آن بُود که سَهْل بن عَبْدُ اللّه - رضیَ اللّهُ عَنْهُ - گفتی : «اَلْصَّوفِیُّ دَمُهُ هَدَرٌ وَ مِلْکُهُ مُباحٌ . »

و از شَیْخ بُو مُسْلِم فارسی - رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْهِ - شنیدم که گفت : « { ژ ٤١١ }
۱۰ وقتی مَن با جماعتی قصد حِجاز کردم . و اندر نواحی حلوان ، کُردان راه ما بگرفتند . و خِرقَه هایی که داشتیم از ما جدا کردند . ما نیز با ایشان نیاویختیم ، و فراغ دل ایشان جُستیم . یکی بود اندر میان ما ، اضْطِرابی می کرد . کُردی شمشیر بکشید ، و قَصْد کُشْتَنِ او کرد . ما جُمله مر آن کُرد را شفاعت کردیم . گفت : « روا نباشد که این کذّاب را بگذاریم . لامَحاله او را بخواهم کشتن ! » ما علّتِ کُشْتَن او از وی بپرسیدیم .
۱۵ گفت : « از آن چه وی صُوفی نیست . و اندر صُحْبَت اولیا می خیانت کند . این چنین کَس نابوده به !» گفتیم : « از برای چرا ؟ » گفت : « از آن چه کمترین درجهٔ تَصَوُّف جود است . و او را اندر این خرقه ، پاره یی چندین بند است . او چگونه صوفی باشد که چندین خصومت با یاران خود می کند . ما چندین سال است تا کار شما می کنیم ، و راه شما می رویم ، و علایق از شما می قطع کنیم . »

---

١ - ما ، مو : آن معنی بدید . ما ، مو : جامهٔ خود بکَنْد. ٢ - ما ، مو : متاع این خانه است .
٢و٣ - ما ، مو : بروی زد و گفت که این تکلّف کردی وزن گفت که . ٣ - ما ، مو : آن جود او بود باید که نیز تکلّفی کنیم .
٤ - ما ، مو : و لیکن چون شیخ را ما بر خود مسلّم کردیم . ٧ - ما ، مو : سهل بن عبدالله رحمة الله علیه گفت .
٨ - ما ، مو : ابو مسلم فارسی .
١٠ - ما ، مو : که داشتیم از ما بستندند و ما نیز . ١١ - ما ، مو : بجستیم یکی بود اندر آن میان ما ، ژ : اضطراب کرد .
١٢ - ما ، مو : کشتن وی کرد. ١٣ - ما ، مو : زنده بگذارم لامحاله این را بخواهم کشتن من علّت از وی بپرسیدم .
١٤ - ما ، مو : خیانت می کند . ١٥ - ما ، مو : از برای چه ؟ گفت ما ، مو : مر متصوفه را جود است .
١٦ - ژ ، ما ، مو : این چگونه صوفی باشد و چندین خصومت .
١٧ - ژ : ما ، مو : سال است که کار شما کنیم . ١٨ - ما ، مو : قطع می کنیم .

و گویند : « عَبْدُاللّه بن جعفر به مَنْهل گروهی برگذشت . غلامی را دید حَبَشی که گوسفندان را رعایت می کرد . و سگی آمده بود اندر پیش وی نشسته . وی قُرْصی بیرون کرد و فرا سگ داد . و دیگری ، و سدیگری . عبداللّه پیش رفت و گفت : « ای غلام ! قُوتِ تو هر روز چند است ؟ » گفت : « این چه دادم . » گفت : « پس چرا همه به ۵ سگ دادی ؟ » گفت : « از آن که وی از راه دور ، به امیدی آمده است . و این جایِ سگان نیست . از خود نپسندم که رنج وی { ما ۴۲۶ } ضایع گردانم . » عبداللّه را آن خوش آمد . مر آن غلام را با آن گوسفندان { ژ ۴۱۲ } و آن مَنْهل بخرید و آزاد کرد و گفت : « این گوسفندان و حایط ، ترا بخشیدم . » وی بر وی دعا کرد . و گوسفندان صدقه کرد ، و مالِ سبیل کرد و از آنجا برفت .

۱۰ مردی به درِ سرای حَسَن بن عَلی - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُما - آمد ، و گفت : « ای پسر پَیْغَمْبَر ! مرا چهار صد درم وام است . » حَسَن فرمود تا چهار صد دینار بدو دادند ، و گریان اندر خانه شد . گفتند : « چرا می گریی ای فرزند پیغمبر !» گفت : « ازآن چه اندر تَفَحُّصِ حالِ این مَرد تقصیر کردم ، تا وی را به ذلِ سؤال آوردم . »

و اَبُو سَهْلِ صَعْلُوکی هرگز صَدَقه بر دست درویش ننهادی ، و چیزی که بخشیدی ، ۱۵ هرگز به دست کس ندادی . بر زمین بنهادی ، تا برداشتندی . تا از وی بپرسیدند . گفت : « دنیا را آن خَطَر نیست که اندر دست مسلمانی باید داد ، تا یَدِ مَنْ عَلْیا باشد و از آنِ وی سفْلی . »

و از پَیْغَمْبَر - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - می آید که دو مَن مُشك او را مَلِكِ حَبَشه بفرستاد . وی یك بار اندر آب کرد و بر خود مالید. و از اَنَس - رَضِیَ اللّهُ عَنْه - {مو۴۹۷} ۲۰ می آید که مردی ،به نزدیكِ پَیْغَمْبَر صَلَّی اللّه عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - آمد، و پَیْغَمْبَر،وی را یك

۱- ما، مو : و گویند که . ۱و۲- ما، مو : بمخل بگروهی برگذشت (ما : بمجلس) و غلام حبشی را دید که رعایت گوسفندان کردی و سنگی . ۳- ما، مو : و فرا وی داد. ما، مو: عبداللّه فرا پیش وی رفت . ٤- ما: اینکه دیدی ، مو : اینك دیدی .٤و٥- ما، مو: پس بدین سگ چرا دادی ؟ ٥- ما، مو: از آنچه او از راه دور بدین امید آمده است ما، مو: و این جایگاه سگان نیست .٦- ما، مو: نپسندیدم ما، مو : ضایع کنم ما، مو: از آن (این) سخن خوش آمد. ٧- ما، مو : و منحل بخرید و غلام آزاد. ٨- ما، مو: آن گوسفندان ما، مو: غلام بروی دعا کرد . .۱و۱۱- ما، مو: ای پسر پیغامبر خدای ما، مو: امیر المؤمنین حسن رضی اللّه عنه تا چهار صد درم . ۱۲- ما، مو : ای فرزند پیغامبر . ۱۳- ما، مو : در تفحص حال . ١٤- ما، مو : بدست هیچ درویشی ننهادی .

۱۵- ما، مو : هرگز اندر دست کس ندادی برزمین نهادی . ما، مو : از او پرسیدند وی گفت . ۱٦و۱۷- ما، مو : وید وی (آن) سفلی شود . ۱۸- ما : و از پیغامبر . ۱۹- ما، مو: فرستاد وی بیك بار اندر آب کرد و بر خود مالید.

.۲- ما، مو : نزدیك سیّد عالم صلّی اللّه ... آمد و وی را یك .

وادی میان دو کوهِ پُر گوسفند بخشید.چون وی به قَوْم خود بازگشت ، گفت: « یا قَوْماه !
مُسَلْمان شوید ، که مُحَمّد ، عَطای کسی را می بخشد ، که وی از درویشی نَتَرسد . و هم
اَنَس روایت کُنَد که . پَیْغَمْبَر را - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - هشتاد هزار درم بیاوردند . بر
گلیمی ریخت . تا همه بِنَداد ، از جای برنخاست . علی - کَرَّمَ اللّهُ وَجْهَهُ - گوید : « مَنْ
۵ نگاه کردم ، اندر آن حال ، سنگی بر شکم بسته بود از گرسنگی ! »

درویشی را از مُتَأخِران ، سُلطانی ، سیصَد درم سنگ ، زر ساو بفرستاد که این
به گرمابه بده . وی به گرمابه { ژ ۴۱۳ } شد . تمام به گرمابه بان داد ! و پیش از این
در بابِ ایثار ، اندر مَذْهَبِ نوریان اندر این مَعْنی ، کلماتی گفته ایم . بر این اختصار
کردیم . وَ اللّهُ اَعْلَمُ .

۱۰. کَشْفُ الْحِجابِ السّابِعِ فِی الصَّوْمِ :

قَوْلَهُ - تَعالی - : « یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُم الصِیّامُ . » وَ قالَ النَبیُّ
صَلَّی اللّه عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - : « اَلصَّوْمُ لی ، وَ أَنَا اَجْزی بِه . » : « روزه از آنِ من است و
به جَزای آن من اَوْلی ترم . » ازآن چه آن عبادتی سِرّی است . به ظاهِر هیچ تعلّق ندارد . و
غیر را اندر آن هیچ نصیب نباشد.جزای آن بی نهایت است . و گفته اند که : دُخول بهشت ،
۱۵ خلق را به رحمت است ، و درجت به عبادت ، و خُلُود به جزای روزه . ازآن چه خداوند
گفت : « أنا اَجْزی بِه . »

---

۱ - ما، مو : یا قوم ! . ۲ - ما، مو: محمّد عطا می بخشد .
۲و۳ - ما : نه ترسد و هم از اَنَس روایت کنند که سیّد عالم علیه السّلام .
۳و۴ - ما، مو : و بر گلیمی فروریخت و تا همه از جای برنخواست .
۴ - ما، مو : و علیّ مرتضی رضی اللّه عنه (کرّم اللّه وجهه) گوید که .
۶ - ما، مو : و من دیدم درویشی را که (ژ : سلطان) ما، مو: زر خالص (زرّ ساده) بفرستاد. ۶و۷ - ما، مو : و این جمله بگرمابه بان داد و برفت . ۸ - ما، مو : و پیش از این اندر مذهب نوریان اندرین معنی کلمات گفته ام اینجا برین قدر اختصار کردم . ۹ - ما، مو: واللّه اعلم بالصّواب . ۱۰ - ما: فی الصیّام . ۱۱ - ما، مو : خداوند(خدای) عزّ و جلّ گفت .
۱۲ - ما، مو : و سیّد عالم ... گفت جبرائیل علیه السّلام مرا خبر داد که خدای تعالی گفت . ۱۳ - ما، مو: عبادت صوم که سرّی است . ۱۴ - ما، مو: هیچ نصیبی نیست و جزای این ازین سبب این بی نهایت بود و گویند که .
۱۵ - ما، مو: از آنچه حقّ تبارك و تعالی گفت .

جُنَیْد گفت – رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ – : « اَلصَّوْمُ نِصفُ الطَّرِیقة . » : « روزه داشتن نیمی از طریقت است . » و دیدم از مَشایخ که روزهٔ پیوسته داشته اند . و دیدم که جز ماه رَمَضان نداشته اند . و آن مر اِلتماس اَجْر را بُوَد ، و این تَرْكِ اختیار را و ریا را . و دیدم که روزه داشتندی ، و کس ندانستی ، چون طَعام پیش آوردندی ، بخوردندی . و این ۵ موافِق تر است مر سنّت را .

و از عایشه و حَفصه – رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهما – آمده است که : « پَیْغَمبَر – صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ – نزدیكِ ایشان درآمد . گفتند : « إنّا قَدْ خَبَأْنا لَكَ حَیْساً . » قالَ – صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ – : « أمّا إنّی کُنْتُ أُرِیدُ الصَّوْمَ وَ لکنْ قَرِّبِیه ، سَأَصُومُ یَوْماً مَکانَهُ . » و دیدم که أیّام بیض و عَشَرهٔ های مبارك بداشتندی . و رَجَب و شَعْبان و ماه ۱۰ رَمَضان بداشتندی . و دیدم که صوم داود – عَلَیْهِ السَّلام – بداشتندی ، که آن را پَیْغَمبَر – صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ – گفت : « خَیْرُ الصِّیام . » { ژ ٤١٤ } و آن صوم ، روزی بود ، و فطر روزی دیگر .

وقتی من به نزدیك { ما ۴۲۸ } شَیْخ اَحْمَد بُخاری – رَحْمَةُ اللّٰه عَلَیْهِ – اندر آمدم ، طَبَقی حَلْوا اندر پیشِ وی نهاده بود ، و همی خورد . به مَن اشارت کرد . مَن بر حُکْم عادت ۱۵ کودکی گفتم : « روزه می دارم . » گفت : « چرا ؟ » گفتم : « بر مُوافَقَت{مو۴۹۹} فُلان کَس . » گفت : « خَلْق را بر خَلْق مُوافَقَت دُرُست نیاید . » مَنْ قصد کردم تا روزه بگشایم . گفت : « ای جوان از موافقت وی تبرّا می کنی ، پس موافقت مَن هم مَکُن که مَنْ نیز از خَلْقَم . و این هر دو یکی باشد . »

و حقیقتِ روزه اِمْساك باشد . و کُلِّ طریقت اندر این مُضْمَر است و کمترین دَرَجه اندر ۲۰ روزه گرسنگی است.« وَاَلْجُوعُ طَعامُ اللّٰهِ فِی الأَرْضِ.» «گرسنگی طعام خدای است

---

۱ – ما، مو : و جنید گفت رحمة اللّه (مو : رضی اللّه عنه) ما : نصفی از طریقت است . ۲ – ما، مو: پیوسته داشتندی . ۳ – ما، مو: نداشتندی ژ ، ما، مو : این التماس اجر را بود و این ترك اختیار خود بسیار. ٤ – ژ : آوردندی و بخوردی . ٦ – ما، مو: بجز حضرت عایشه و حفصه رضی اللّه عنهما چون پیغامبر . ۷ – ما، مو : بنزدیك ایشان اندر آمد　ما، مو : قال علیه الصّلوة و السّلام . ۸ – ژ : سَأصُومُ صوماً . ۹ – ما، مو : و عشره های ماه مبارك بداشتندی تا رجب و شعبان و ماه رمضان نیز بداشتندی و نیز . ۱۰ – ما، مو : صوم داود و صلوات اللّه علیه ما ، مو: پیغمبر علیه السّلام خوانده است . ۱۱ – ژ: و فطر روزی . ۱۲ – ما، مو : من وقتی بنزدیك ما ، مو : بخاری اندر آمدم . ۱۳ – ما، مو : طبق حلوا ما، مو : همین اشارتی کرد . ١٤ – ما، مو : بر موافقت فلان . ۱۵ – ما، مو: گفت درست نیاید مر خلق را بر خلق موافقت . ۱٦ – ما، مو : گفت چون از موافقت ما، مو : موافقت من مکن که من هم از خلق ام .

۱۷ – ما، مو : و این هر دو چون یکی باشد . ۱۹ – ما، مو : گرسنگی است که .

در زمین . » و گرسنگی به همه زبان ها ستوده است اندر میان خَلْق شرْعاً و عقْلاً .

پس وجوب روزه یك ماه باشد بر عاقِل بالِغ مُسلِم صحیح مُقیم . و ابتدای آن از رؤیت هِلال رمضان باشد یا کَمال ماه شعبان . و مر هر روزه را نیّتی صحیح باید ، و شرطی صادِق . امّا اِمساك را شرایط است . چنان که جوْف را از طَعام و شراب نگاه داری ، باید که ۵ چشم را از نظارهٔ حَرام و شهْوَت،و گوش را از استماع لَهْو و غیْبَت، و زبان را از گفتن لَغْو و آفت، و تَن را از مُتابَعَت دُنْیا و مُخالَفَت شرع نگاه داری.آنگاه این روزه بُوَد بر حقیقت ، کما قال رَسُولُ اللّه - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلّمَ - : « إذا صُمْتَ فَلْیَصُمْ سَمْعُكَ وَ بَصَرُكَ وَ لِسانُكَ.» و قوله - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلّمَ - : « رُبَّ صائِمٍ لَیْسَ لَهُ مِنْ صَوْمِهِ إلاّ الْجُوعِ وَ الْعَطَش . » بسیار روزه دارا که با پنداشت روزه ، گرسنه و تشنه بوده است . »

۱۰ من - که علّی بن عثمان الجُلاّبی ام - پَیْغَمْبَر را - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلّمَ - { ژ ۴۱۵ } به خواب دیدم .گفتم : « یا رَسُولَ اللّهُ ! اَوْصِنی . » گفت : « اِحْبَسْ حَواسَّكَ . » حَواسِّ خمسهٔ خویش را اندر حَبْس کردن تمامی مجاهدت باشد . { ما ۴۲۹ } ازآن چه کُلیّت عُلُوم را ، حُصُول از این پنج در بُوَد : یکی دیدن ، و دیگر شنیدن ، و سدیگر چشیدن ، چهارم بوییدن ، پنجم بَسُودن . و این پنج حَواسّ سپاه سالارانِ عِلْم و عقْلند . چهار را از ۱۵ این مَحَلِّ مَخْصُوص است . و یکی اندر همه اَنْدام شایع . چشم مَحَلِّ بصَر ، و آن کَوْن و لَوْن دیدن است . و گوش مَحَلِّ سَمْع ، و آن خَبَر و صَوْت شنیدن است . و کام مَحَلِّ ذَوْق ، و آن چشیدن است. و بینی مَحَلِ شَمّ .و آن بوییدن است . و لَمْس را محلّ مخصوص نیست ، که شایع است اندر همه اَعْضا . و آن نَرْمی و دُرُشتی و گرمی و سردی دانستن است . و

---

۱ - ما، مو : اندر زمین ما، مو : گرسنگی ستوده است به همهٔ زبانها اندر میان خلق.۲ - ما، مو: باشد پیوسته بر عاقل . ۳ - ما، مو: هلال ماه رمضان بود تا رؤیت هلال شوّال و مر هر روزی را . ٤ - ما، مو: شرط صادق . ما، مو: شرایطْ بسیار است ما، مو: نگاه دارد باید که . ٥ - ما، مو : نظارهٔ شهوت و گوش را از استماع غیبت و . ٦ - ما، مو : شرع نگاه دارد . ٦و٧ - آنگاه این کس بحقیقت روزه دار باشد که رسول صلّی اللّه علیه و آله وسلّم گفت مر یکی را . ٨ - ما، مو : و لسانك و یدك و کلّ عضو منك و نیز گفت ، ما، مو: من صومه نصیب من صیام إلاّ . ٩ - ما، مو: بسیار روزه دار که فایده نیست او را از روزه جز گرسنه و تشنه بوده است . . ١٠ - ما، مو : ... الجلاّبی ام رضی اللّه عنه سیّد الانبیاء را . ١١ - ژ: بخواب دیده گفتم ما، مو : احبس لسانك و حواسّك حواسّ خویش را .

١٢ - ما، مو : تمامی مجاهده باشد ما، مو : و سیوم چشیدن و چهارم .

١٣ - ما، مو: پنج حواسّ بُود. ١٤ - ما، مو : و پنجم بسودن ما، مو : علم و عقل اند .

١٥ - ژ : ازین محلّ خصوصیّت است ما، مو : شایع است . ما، مو : محلّ نظر آن کون .

١٦ - ما، مو : بیند و گوش ما، مو : که آن خبر و صوت شنودن است .

١٧ - ژ ، ما، مو : چشیده است که مزه و بیمزگی داند بینی محلّ شم که آن بوی خوش و گنده داند.

١٨ - ما، مو: و آن شایع است اندر همه اعضاء که آن درشتی و نرمی . ما، مو: و سردی داند .

هیچّیز نَبُوَد که آن مَعْلُوم آدمی گردد از عُلُوم . که نه حُصُول آن از این پنج در باشد . مگر بَدیهی و اِلْهام حَقّ - تَعالی - . و اندر آن آفت روا نباشد . و اندر هر دَری از حَواسّ خَمْس ، صَفْو و کدری است . چنان که عَقْل و عِلْم و روح را ، اندر آن مَساغ و مَجال است ، مر نَفْس و هوا را نیز مَجال است ، که این آلتِ مشترك است ، میان طاعَت و مَعْصیَت ، و سعادَت و ۵ شقاوت . پس وِلایت حَقّ {مو. . ۵} اندر سَمْع و بَصَر ، رؤیت و استماع است . و از آنِ نَفْس ، اِسْتِماعِ دُرُوغ ، و نَظَرِ شَهْوَت . و اندر لَمْس و ذَوْق و شمّ ، مُوافَقَتِ اَمْر است و مُتابَعَت آن . و از ان نَفْس ، مُخالفت فرمانِ شریعت .

پس باید تا روزه دار ، این جمله حَواسّ را بند کند از مُخالَفَت به مُوافَقَت ، تا روزه دار بُوَد .و روزه از طعام و شراب کار کودکان و پیر زنان بُوَد. روزه از مَلْجأ و مَشْرَب و مَهْرَب ۱۰ باید . کَما قالَ اللّهَ - تَعالی - : « وَ ما جَعَلْناهُم جَسَداً لا یَأکُلُونَ الطَّعامَ . » و نیز گفت - جَلّ جَلالُهَ - : « أَفَحَسِبْتُم إِنَّما خَلَقْناکُم عَبَثاً .» : « ما هر مَطْبُوع را نیازمند طَعام گردانیدیم ، و خَلْق را برای بازی نیافریدیم . » پس اِمْساك از لَهْو وَ حرام می باید نه از اَکْلِ حَلال . عجب دارم از آن که گوید : « روزهٔ تَطَوُّع دارم ، و از فریضه دست {ما . ۴۳ } بدارد .» که مَعْصیَت نا کردن فریضه است.و روزه پیوسته داشتن سنّت . ۱۵ «فَنَعُوذُ بِاللّهِ مِنْ قَسْوَةِ الْقَلْبِ.» و چون کسی را از مَعْصیَت، عِصْمَت بُوَد ، همه اَحْوالِ وی صَوْم بُوَد ، که سَهْل بن عَبْدُاللّه تُسْتَری - رَضِیَ اللّهَ عَنْهَ - آن روز که از مادر بزاد، صایم بود و آن روز که بیرون شد هم صایم بُود .گفتند : « چگونه باشد این ؟ » گفت :« آن روز که مولود وی بُود، وَقْتِ صُبْح بُود، تا نماز شام هیچ شیر نخورد . چون از دنیا بیرون شد، روزه دار بود.» و این روایت ابو طلحة المالکی آرد - رَضِیَ اللّهَ عَنْهَ - .

---

۱ - ما، مو: و هیچ چیز نیست . ۲ - ما، مو: آفت نباشد و اندر هر دری از این حَواسّ خمس . ۳ - صفوی و کدری است چنانکه علم و عقل و روح را . ژ : مساغ ، مو: متاع . ٤ - ما، مو: و هوا را نیز هست که . ۵ - ما، مو: و استماع است .
٦ -ما، مو : موافق امر است . ٧ - ما، مو: فرمان حقّ و شریعت . ٨ - ما، مو: تا از مخالفت موافقت آید.
٩ - ما، مو: و روزه که از شراب و طعام باز باشی کار کودکان و فعل پیر زنان بود . ١٠ - ما، مو : باید که خداوند تعالی.
١٠و١١ - ما،مو: و نیز گفت اَفحسبتم . ١١ - ما، مو : ما ، مو: مر مطبوع . ١٢ - ما، مو : گردانیم و خلق را برای بازی نیافریدم . ما، مو: از لهو و از حرام می باید کرد . ١٣ - ژ : و فریضه دست . ١٥ - ما، مو: خود هم احوال وی بود .
١٦ - ما، مو : و گویند که سهیل بن عبدالله تستری رحمة الله علیه . ما، مو: صایم بود آن .
١٧ - ژ ، ما، مو : از دنیا برفت صایم بود . ما ، مو : گفتند این چگونه باشد گفتند که آن روز.
١٨ - ما، مو : و چون از دنیا . ١٩ - ما، مو: ابو طلحة مالکی آرد رحمة الله علیه.

امّا اندر روزهٔ وِصال نهی آمده است از پیغمبر - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - که چون وی وِصال کردی ، صحابه نیز با وی موافقت کردندی . گفت : « شما وصال مکنید . إنّی لَسْتُ کَأَحَدِکُم إنّی أبیتُ عِنْدَ رَبّی یَطْعِمُنی وَ یَسْقینی إلی آخِرِ . » : « که من چون شما نیستم . مرا هر شب از حقّ - تعالی - طعام و شراب آرند . »

۵ پس ارباب مجاهدت گفتند که این نَهْیِ شَفَقت است ، نه نَهْیِ تحریم . و گروهی گفتند که خلافِ سنّت باشد وصال کردن . امّا به حقیقت ، وصال ، خود محال بُود . ازآن چه ، چون روز بگذشت ، شب روزه نباشد . و چون { ژ ٤١٧ } عَقْدِ روزه به شب نبندد ، وصال نباشد .

و از سهل بن عَبدالله التُّسْتَری روایت آرند که هر پانزده روز یك بار طعام خوردی . ۱۰ و چون ماهِ رَمضان بودی ، تا عَیْد ، هیچ طَعام نَخوردی . و هرْ شَبِ چهار صد رَکْعَت نماز کردی . پس این از امکانِ طاقَتِ آدمیّت بیرون است . جز به مَشرَبِ الهی نَتوان کرد . و آن تأییدی باشد که عَیْنِ آن غذای وی گردد . یکی را غذا ، طعامِ دُنیا بُوَد ، و یکی را تأیید مَوْلی .

و دُرُست است از شَیْخ اَبو نَصْرِ السَّراج ،طاؤوس الفقراء ، صاحبِ لُمَع ، که : ۱۵ {ما ٤٣١ } وی ماهِ رَمَضان به بَغْداد رَسید اندر مَسْجِدِ شونیزیّه . {مو۲.۵} وی را خانه یی به خَلْوَت بدادند. و امامی درویشان بدو تسلیم کردند. وی تا عید، اَصْحاب را امامی کرد،و اندر تراویح،پنج ختم بکرد.هر شب خادم قُرْصی، بدان دَرِ خانهٔ وی اندر دادی. چون روز عَیْد بود.وی- رضیَ اللّهُ عَنْهُ- بَرفت.خادم نگاه کرد .هر سی قُرص به جای بُود!

---

۱ - ما، مو : پیغامبر ... ۲ - ما، مو : موافقت کردی . ۳ - ما، مو: و یسقینی که من .
٤ - ما، مو: که مرا از حقّ تعالی هر شب. ۵ - ما، مو : گفتند آن نهی شفقت است . ٦ - ما، مو: خلاف سنّت باشد روضهٔ وصال آوردن ما، مو: خود محال باشد. ۷ - ما، مو: عقده زهره بشد وصال نباشد.
۹ - ما، مو : ... تستری رحمة الله علیه روایت کنند. ۱۰ - ما، مو: تا به عید هیچ .
۱۱ - ما، مو : و یکی را غذای تأیید مولی .
١٤ - ما، مو : و معروف است از شیخ ... صاحب لُمع رحمة الله علیه که
۱۵ - ما، مو : به بغداد فرا رسیده و اندر ما، مو: وی را خانهٔ خلوت بدادند.
۱٦ - ژ ، ما : اصحابنا را امامی می کرد. ۱۷ - ما، مو : خانهٔ او اندر دادی ، ما، مو : چون روز عید شد. ۱۸ - ما، مو : وی رحمة الله علیه برفت نگاه کرد هر سی قرص بر جای بود.

و علیّ بن بَکّار - روایت کند که : « حَفْصِ مَصیصی را دیدم اندر ماه رَمَضان ، جز پانزده روز ، هیچ نَخْورد . » و از ابراهیم اَدهَم روایت آرَند که : « ماه رَمَضان ، از ابْتدا تا انتها هیچ نخورد . و ماه تَمّوز بود . هر روز به مُزْدوری ، گندم درودی . و آن چه بستدی ، به درویشان دادی . و همه شب تا روز نماز کردی . » وی را نگاه داشتند ، بنَخورد
۵ و بنَخفت . و از شیخ ابو عبداللّه خَفیف - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - می آید که : « چون از دنیا بیرون شد ، چهل چهلهٔ پَشتا پَشت بداشته بود . » و من پیری دیدم که هر سال دو چهله بداشتی.و دانشمند ابو محمّد بانغزی - رَحْمَةُ اللّهَ عَلَیْه - چون از دنیا بیرون شد ، من آنجا حاضِر بودم . هشتاد روز بوده { ژ ۴۱۹ } که هیچ نَخورده بود . و هیچ نمازش از جماعَت نَرَفت . درویشی بود از مُتَأخِّران که هشتاد روز ، هیچ نخورده بود . و هیچ نمازش
۱۰ از جماعت فوت نشد .

اندر مَرْو دو پیر بودند : یکی مسعود نام ، و یکی شیخ ابو علی سیاه . گفتندی مسعود بدو کَس فرستاد که : « از این دعاوی تا چند ؟ بیا تا چهل روز بنشینیم ، هیچ چیز نَخوریم . » وی گفت : « نباید ، بیا تا روزی سه بار چیزی بخوریم ، و چهل روز بر یك طهارت باشیم . » و اشکال این مسأله هنوز بر جای است . جُهّال بدین تَعلّق کنند که
۱۵ وِصال رَوا نباشد . و اَطبّا اَصْلِ این را اِنْکار کنند و مَن بیانِ این به تمامی بگویم ، {ما۴۳۲ } تا سُخَن از حَیِّزِ اشکال مُهَیّا شود . اِنْشاءَ اللّهَ .

بدان که وِصال کردن ، بی از آن که خَلَل اندر فرمان خداوند - عزّ و جَلّ - آید ، کرامت بُوَد . و کرامت مَحَلِّ خُصوص است نه محلّ عُموم . و چون حُکْم آن عامّ نباشد ، اَمْر بدان دُرُست نَیاید . و اگر اِظْهارِ کرامت عامّ بودی ، ایمان جبر شدی و بر مَعْرِفَت ، عارِفان را ثواب

---

۱ - ما، مو : و علیّ بن بکّار رحمة اللّه علیه ما ، مو: که اندر ماه رمضان . ۲ - ما، مو: جز پانزدهم روز هیچ چیز نخورد و از ابراهیم ادهم رحمة اللّه علیه نقل کنند که . ۳ - ما، مو : هیچ چیز نخورد ما ، مو : و هر روز ما، مو : گندم دروی کردی .
۵ - ما، مو : نه بخورد و نه بخفت ،ژ : بنه خفت ما، مو: شیخ عبداللّه بن خفیف می آید که . ۶ - ما: چهل چلّه پیاپی داشته ما :پیری دیدم درمیان هر سال دو چله مو : در بیابانی پیوسته هر سال دو چهله. ۷ - ما، مو : ... ابو محمّد بانغری ژ : «رحمة اللّه علیه » . ۸ - ما، مو : هشتاد روز بود هیچ نخورده بود. ۹ - مو : از « درویشی بود» تا « اندر مرو» ندارد.
۹ - ما : درویشی دیدم از متأخّران که هشتاد شبانروز هیچ نخورد. ۱۰ - ما، مو : از جماعت نرفت . ۱۱ - ما، مو : سیاه رحمهما اللّه . ژ ، ما، مو : گفتا مسعود رحمة اللّه علیه ، ما، مو : که این دعا وی تا چند . ۱۲ - ما، مو : که هیچ چیز نخوریم ابو علی گفت بیا تا هر روز سه بار. ۱۵ - م ۱ ، م ۲ ، ما، مو : تا اشکال حلّ شود . ق : اشکال مهنّا شود .
۱۶ - ما، مو : خداوند اندر آید . ۱۸ - ما: و مر معرفت عارفان ، مو : مو : و معرفت .

نَبودی . پَس چون رَسُول - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلّمَ - صاحِب مُعْجزه بود ، وصال به آشکارا کرد . و مر اهل کرامات را از اظْهارِ آن نَهْی کرد که کرامات را شرط ، ستْر باشد ، و مُعْجزه را کشف . و این فرقی واضح است میانِ مُعْجزه و کرامات . و این مقْدار کفایت بُوَد آن را که هدایت بُوَد . و اَصْلِ چهلهٔ ایشان تعَلّق به حالِ مُوسی - عَلَیْهِ السّلام - دارد . و اندر
۵ مَقامِ مُکالَمَه دُرُست آید. و چون خواهند که کلامِ خُداوند - عزّ وَ جلّ - به سِرّ بشنوند ، چهلِ روز گُرسته باشند . و چون سی روز بگذرد ، مِسْواك کنند . و از بَعْدِ آن ، ده روز بباشند . لامحاله خداوند به سِرِّ ایشان سخن گوید {ژ ۴۱۹} از آن چه هر چه اَنْبیا را بر اظهار رَوا بُوَد ، اَوْلیا را بر اَسْرار روا بُوَد {مو ۴۰۵}. پس شنیدن کَلام وی ، با بقایِ طَبْع ، روا نباشد . و چهار طَبْع را چهل روز نَفْیِ مَشْرَب و غذا باید تا مَقْهور گردند ، و
۱۰ کلِّ ولایت مر صَفای مَحبّت و لَطایفِ روح را شود و بدین مُوافق است : باب الجُوع . و ما مر حقیقت آن را مَکْشُوف گردانیم ، تا مَعْلُوم شود . و باللّه العون .

---

۱ - ما : رسول علیه السّلام صاحب معجزه بود .
۲ - ما، مو : اهل کرامت را ما، مو : کرامات را ستر باشد.
۳ - ما، مو : و این فرق واضح است ما : مر آنرا که.
۴ - ما، مو : بحال موسی دارد صلوات اللّه و سلامه علیه .
۵ - ما، مو : و اندر حال مقام مکالمه.
۷ - ما، مو : دیگر باشند . ما : سخن بگوید.
۸ - ما، مو : باظهار روا بود ما ، مو : اولیا را آن معنی باسرار هم روا باشد ما، مو : کلام حقّ با بقای.
۹ - ما، مو : نفی شرب و غذا باید که تا مقهور گرداند.
۱۰ - ما، مو: و ما حقیقت آنرا.
۱۱ - ما، مو : شود حقیقة آن انشاء اللّه تعالی.

بابُ الجُوعِ وَما یَتَعَلَّقُ بِها :

قوله - تَعالی - : « وَ لَنَبْلُوَنَّکُم بِشَیْءٍ مِنَ الْخَوفِ و الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الأَنْفُسِ وَ الثَّمَرات وَ بَشِّرِ الصّابِرینَ . » و قولُهُ - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمَ - : « بَطْنٌ جایِعٌ أَحَبُّ إِلَی اللّهِ مِنْ سَبْعِینَ عابِداً غافِلاً . » بدان که گرسنگی را شَرَفی بزرگ است ، ۵ و به نزدیك اُمَم و مِلَل ستوده است . از آن چه از روی ظاهر گرسنه را خاطر تیزتر بُوَد ، { ما ٤٣٣ } و قَریحه مُهَذَّب تر ، و تن دُرُستر . آن را که شَرَهی بیشتر نباشد که خود را بر ریاضت مُهَیّا گردانیده باشد . لأَنَّ الجُوعَ لِلنَّفْسِ خُضُوعٌ وَ لِلْقَلْبِ خُشُوعٌ » جائع را تن خاضع بود و دل خاشع، ازآن چه قُوَّتِ نَفسانی ، بدان ناچیز گردد ، و قال رَسُولُ اللّه - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - « اَجیعُوا بُطُونَکُم وَ اَظْمَأوا اَکْبادَکُم وَ اَعْرُوا اَجْسادَکُمْ لَعَلَّ قُلُوبَکُمْ تَریَ اللّهَ عِیاناً فِي الدُّنْیا . » ۱۰ « شکم را گرسنه دارید ، و جگر را تشنه دارید ، و تن را برهنه دارید ، تا مگر خداوند - تعالی - را ببینید به دل . اگر تن را از گرسنگی بَلا بُوَد، دل را بدان ضیا بُوَد ، و جان را صفا بُوَد ، و سِرّ را لقا بُوَد . و چون سِرّ لَقا یابَد ، و جان صَفا یابَد ، و دلِ ضیا یابَد ، چه زیان اگر تن بلا یابد ؟ که سیر خوردگی را بَس خَطَری نَبُوَد .که اگر خَطَری بُودی ، ستوران را سیر { ژ ۴۲۰ } ۱۵ نگردانیدندی، که سیر خوردگی کار ستوران است،و گرسنگی عِلاج مَردان.و گرسنگی عمارتِ باطن کُنَد،و سیر خوردگی عمارت بطون.یکی عُمْر اندر عمارت باطن کند، که تا مر حقّ را مُفْرَد شود، و از علایق مُجَرَّد شود، چگونه برابر بُوَد با آن که عُمر اندر عمارت بطن

---

۱ - ما : باب هژدهم فی الجوع . . ۲ - ما ، مو : خداوند عزّ و جلّ گفت .
۳ - ما ، مو : « و بشّرِ الصّابرین » ندارد . ما ، مو : و پیغامبر گفت . ٤ - ما : و نزدیك امم . ۵ - ما : و قریحهٔ وی .
٦ - ما ، مو : و تندرست تر . ما ، مو : که به ریاضت خود را مهذّب .
۸ - ما ، مو : به جوع ناچیز گردد و رسول گفت علیه السّلام . ۱۰ - ژ : یرونَ اللّهَ.
۱۱ - ما ، مو : خداوند را ببینید بدل در دنیا اگرچه تن را ما ، مو : و امّا دل را .
۱۲ - ما ، مو : و جان صفا و دل ضیا .
۱۳ - ما ، مو : چه زیان اگرچه تن بلا بیند ما ، مو : خطری نیست که .
١٤ - ما : ستور را سیر نگردانیدی .
۱۵ - ما ، مو : علاج بیماران و نیز گرسنگی ما ، مو : باطن و سیر خوردگی .
۱۷ - ما : مجرّد بُود ما ، مو : عمارت بدن کند.

کُند ، و خدمتِ هوای تن کند . یکی را عالَم از برای خوردن باید ، و یکی را خوردن
برای عبادت کردن . « کانَ الْمُتَقَدِّمُونَ یَأْکُلُون لِیَعِیشُوا وَ اَنْتُم تَعِیشُونَ لِتَاْ کُلُوا . » :
« متقدّمان از برای آن خوردندی تا بزیستندی، و شما از برای آن می زیید تا بخورید . »
پس فرق بسیار باشد میانِ این و آن . « اَلْجُوعُ طَعامُ الصِّدّیقِینَ وَمَسْلَكُ الْمُریدینَ بَعْدَ
۵ قَضاءِ اللّهِ وَ قَدَرِه . » بیرون افتادن آدم - عَلَیْهِ السَّلام - از بهشت ، و دور گشتن
وی از جَوار حقّ ، از برای لُقْمه یی. و به حقیقت آن که اندر جُوعِ مُضْطَرّ بود ، جایع نَبود ،
از آن چه طالبِ { ما ٤٣٤ }اَکْل ، به اَکْل بُوَد . پس آن که وی را درجهٔ جوع بُوَد ، تارکِ اَکْل
بُوَد ، نه از اَکْل مَمْنوع بُوَد . و آن که اندر حال وُجود اَکْل به تَرْکِ آن بگوید ، و بار و رَنْج
آن بکشد ، وی جایع باشد ، و قیدِ شیطانِ وی به جز{مو۷ . ۵} گرسنگی نباشد . و حَبْسِ
۱۰ هَوای نَفْس جز به گرسنگی نباشد . کتّانی گوید - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - : « مِنْ حُکْمِ
الْمُرید أَن یَکُونَ فیهِ ثَلثَةَ اَشْیاءِ : نَوْمُهُ غَلَبَةٌ ، وَ کَلامُهُ ضَرُورَةٌ ،وَ اَکْلُهُ فاقَةٌ . » :
« شَرْطِ مُرید آن بُوَد که اندر وی سه چیز موجود باشد :یکی خوابِ وی به جز غَلَبه نباشد ،
و سخنش به جز ضَرُورت نَبُود ، و خوردنش به جز فاقه نه . » و به نزدیك بعضی فاقه
دو شبانروز بُوَد ، و به نزدیك بعضی سه شبانروز، و به نزدیك بعضی یك هَفْته ، { ژ ٤٢١ }
۱۵ و به نزدیك بعضی چهل شبانروز، یك بار چیزی خوردن بُود ، و به نزدیكِ بعضی چهل
روز . از آن چه مُحقّقان برآنند که جُوعِ صادق ، هر چهل روز یك بار بُوَد ، و آن جان داری
بود . و درمیانِ آن چه پدیدار آید آن شَرَه و غُرُورِ نَفْسِ و طَبْع باشد .

عَافاكَ اللّهُ وَ اَلْحَمْدُللّه رَبِّ العالَمینَ ، که عُرُوقِ اَهْلِ مَعْرِفَت ، بُرهانِ جُمله اَسرار
خُداوند است، و دل های ایشان ،مَوْضِعِ نَظَرِ مُتَعالی.و از دل ها اندر صُدُور ایشان درها

---

۱ - ما، مو : خوردن از برای عبادت ، بسیار فرق باشد میان این و آن . ۲ - ما، مو : لتاکلون.
۲و۳ - ما، مو : از برای زیستن میخورند و زیستن شما از برای خوردن . ۳ - ما، مو : از « پس» تا « آن » ندارد.
٤ - ما،مو : والمریدین و قیدُ الشّیاطین بیرون . ۵ - ما، مو : از جوار حقّ تعالی للّه قضاء اللّه.
٦ - ما، مو : جایع نباشد از آنچه ما، مو: اَکل خود اَکْل بُود. ۷ - ژ : آنکه ورا.
۸ - ما، مو : اَلکل ترك آن ما، مو : شیطان و حبس بجز هوای نَفْس (مو : آشفته و جا به جا شده).
۹ - ما، مو : و کتّابی. ۱۱ - ما، مو : سه چیز بود . ۱۲ - ما، مو : جز بغلبه نباشد و سخنش جز بضرورت نه و خوردنش جز بفاقه نه به نزدیك . ۱۳ - ما، مو : و فاقه بنزدیك بعضی . ١٤ - ما : از « و بنزدیك بعضی» تا « خوردن بود » ندارد.
۱۵ - ما، و از آنچه ما، مو : هر چهل شبانروز. ١٦ - ما، مو : و در آن میان ، ما، مو : غرور طبع بود .
۱۷ - ما، مو : بدان عافاك اللّه که عروق . ۱۸ - ما، مو : و دلهای شان موضع نظر متعالی است .

گشاده است . و عَقْل و هوا بر درگاهِ آن نشسته . روح مر عقْل را مَدَد می کند . و نَفْسِ مر هَوا را . و هر چند طبایع ، به اَغذیه ، پرورش بیش یابد ، نَفْس قوی تر می شود . و هوا تربیت بیشتر می یابد . صَوْلَت وی اندر اَعْضا پراکنده تر باشد . و اندر هر عرقی از انْتشار وی ، حجابی دیگر گونه پدیدار آید. و چون طالب ، اَغْذیه از وی باز گیرد ، هَوا ضعیف تر

۵ می شود ، و عَقْل قوی تر . و قوّتِ نَفْس از عُرُوق گسسته تر می شود ، و اسرار و براهین ظاهر تر می گردد. چون نَفْس از حَرَکاتِ خود ، فُرُو مانَد ، و هَوا از وُجود خود فانی گردد ، ارادت باطِل اندر اظْهارِ حقّ ، مَحْو شود . { ما ۴۲۵ } آنگاه کُلّ مُرادِ مُرید حاصِل گردد .

و از ابو العبّاس قصّاب می آید - رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْهِ - که گفت : « طاعَت و مَعْصیت من در دو گِرْده بسته است : چون بخورم مایهٔ همه مَعاصی اندر خود بیابم . و چون دست

۱۰ از آن بدارم ، اَصْلِ همه طاعات از خود بیابم . »

امّا گرسنگی را ثمره ، مُشاهَدَت بُوَد ، که مُجاهَدَت قاید آن است . { ژ ۴۲۲ } پس سیری با مُشاهَدَت ، بهتر از گرسنگی با مُجاهَدَت . ازآن چه مُشاهَدَت ، مَعْرکه گاه مردان است ، و مُجاهَدَت مُلاعبَتِ صِبْیان . « فَالشِّبْعُ بِشاهَدِ الحَقّ خَیْرٌ مِنَ الجُوعِ بِشاهِدِ الخَلْقِ . » و اندر مَعْنیِ این لَفْظ ، سُخَن بسیار آید ، امّا تخفیف را اختصار کردم

۱۵ مر خَوفِ تطویل کتاب را . وَ اللّهُ اَعْلَمُ .

---

۱ - ما ، مو : بر درگاه ایشان نشسته است و روح ما ، مو: مدد کند .
۲ - ما ، مو : مر هوارا مددی میدهد و هر چیز که طبایع آدمی . ژ : پرورش غذا بیش ، ما ، مو : قوی تر شود .
۳ - ما ، مو : تربیت بیشتر یابد و صولت او ما ، مو : پراکنده تر میشود .
٤ - ما ، مو : از عروق مردم حجابی ما ، مو : اغذیه دست از نفس باز نگیرد و هوا.
۵ - ما ، مو : قوی تر می گردد. ٦ - ما ، مو : و براهین وی ظاهرتر می گردد و چون .
۷ - ما ، مو : فانی شود . ۸ - ما ، مو : حاصل شود .
۹ - ما ، مو : قصّاب می آرند که گفت .
۱۱ - ژ ، ما ، مو : طاعت (ژ : طاعت) در خود بینم .
۱۳ - ما : با مجاهده از آنچه با مشاهده .
١٤ - ما : و مجاهده .
۱۵ - ما ، مو : و اندرین معنی سخن بسیار آید امّا برین سخن اختصار کردم .
١٦ - ژ : کتاب ، ما ، مو : و باللّه التّوفیق.

کَشْفُ الحِجابُ الثّامِنِ فی الحَجِّ :

قَولَهُ - تَعالی - : « وَ لِلّهِ عَلَی النّاسِ حَجّ اَلْبَیتِ مَنْ اسْتَطاعَ اِلَیْهِ سَبیلاً . » و از فَرایضِ اَعْیانِ یکی حَجّ است بر بَنْده اندر حالِ صِحّتِ عَقْل و بَلوغ و اِسْلام و حُصولِ اسْتِطاعت . و آن حُرم بُود به میقات ، و وقوف اندر عَرَفات ، و طَوافِ زیارت به اِجْماع ، و به اختلاف سَعْیِ میانِ صَفا و مَرْوَه . و بی حُرم اندر حَرَم نشاید شد . و حَرَم را بدان ۵ حَرَم خوانند که اندر او مَقام ابراهیم است، وَ مَحَلِّ اَمْن. پس ابراهیم را - عَلَیْهِ السّلام - دو مقام بوده است : یکی مقامِ تن{۸ . ۵} ، و دیگر از آنِ دِل . مَقامِ تَن مَکّه ، و مَقامِ دِل خُلّت . هر که قَصْدِ مَقامِ تَنِ وی کُنَد ، از هَمه شَهوات و لَذّات اعْراض باید کرد ، تا مَحْرَم بُود ، و کَفَن اندر پوشید ، ودست از صیدِ حَلال بداشت . و جُملهٔ حواسّ را اندر بند کرد ، و به عَرَفات حاضر شد، و از آنجا به مَزْدَلَفه وَ مَشْعَرالحرام شد ، و سنگ برگرفت ، ۱۰ و به مکّه ، کَعْبه را طَواف کرد . و به مَنا آمد . و آن جا سه روز ببود ، و سنگ ها بشرط بینداخت ، و آنجا موی باز کرد ، و قُربان { ما ٤٣٦ } کرد ، و جامه ها در پوشید ، تا حاجی بود .

و باز چون کسی قَصْدِ مَقام دلِ وی کُنَد ، از مَألوفات اعْراض باید کرد ، و به تَرْکِ لَذّات و راحات ببایدگفت . و از ذکر غیر محرم شد . و از آنجا التفات به کَوْن مخطور باشد . ۱۵ آنگاه به عَرَفاتِ مَعْرِفَت قِیام کرد . و از آنجا قَصْدِ مُزْدَلَفهٔ اُلفت کرد ، و از آنجا سرّ را به طَواف { ژ ٤٢٣ } حرام تَنْزیه حَقّ فرستاد . و سَنْگِ هَواها و خَواطر فاسد را به مَنای اَمان بینداخت . و نَفْس را اندر مَنْحَرگاه مجاهدت قُربان کرد ، تا به مَقام خُلّت رسد . پس دُخول آن مَقام امان باشد از دشمن و شمشیر ایشان . و دُخولِ این مَقام اَمان بُود از قطیعت و اَخواتِ آن .

---

۲ - ما ، مو : خدایتعالی گفت عزّ و جلّ . ۳ - ما ، مو : و از فرایض اعیان بر بنده یکی حجّ باشد. ٤ - ما ، مو: و آن احرام بُود. ۵ - ما ، مو : و بی حُرم اندر حَرَم نشاید رفت . ما ، مو : و حرم را بدان و باختلاف و حرَم . ٦ - ما ، مو : که اندر وی مقام ابراهیم علیه السّلام را . ۷ - ما ، مو : یکی مقام تن وی و دیگری از آن دلش. ۸ - ما ، مو : و مَحْرَم باید بُود. ۹ - ما ، مو: حلال باید داشت ما ، مو : در بند کرد . . ۱۰ - ما ، مو : و مشعر الحرام رفت و سنگ بگرفت و . ۱۱ - ما ، مو : سه روز بود و سنگهارا بشرط . ۱۲ - ما ، مو : موی سر باز کرد . ما ، مو : اندر پوشید « تا حاجی بود » ندارد. ۱۳ - ما ، مو :و ترک لذّات . ١٤ - ما ، مو : وراحات بگفت و از ذکر اغیار معرض (محرم : حا) و از آنچه التفات وی بکون .١٦ - ما ، مو : و سنگ هواها را و خاطر های فاسد را . ۱۷ - ما ، مو : و ایمان بینداخت و نفس اندر منحر گاه مجاهده . ۱۷و۱۸ - ما ، مو: دخول آن مقام تن امان ما ، مو : و دخول مقام دل امان .

و رَسول - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ و آله وَسَلَّمَ - گفت : « اَلْحاجُّ وَفْدُ اللّه یُعْطیهِمْ ما سَأَلُوا وَ یَسْتَجیبُ لَهُمْ ما دَعَوا . » : « حاجّ وَفْد خداوند باشند ، بدهد شان آن چه خواهند ، و اجابَت کُنَد ، بدان چه خوانند ، و دعا کنند . » و این گروه دیگر نه بخواهند و نه دعا کنند . فامّا تسلیم کنند . چنان که ابراهیم - عَلَیْهِ السَّلامُ - کرد : « إذا قالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ . ۵ قالَ : اَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعالَمینَ . » چون ابراهیم - عَلَیْهِ السَّلامُ - به مَقام خُلَّت رسید ، از عَلایق فرد شد ، و دل از غَیْر بگسست . حقّ - تَعالی - خواست تا وی را بر سَر خَلْق جَلْوَه کُنَد . نمرود را بر گماشت ، تا میانِ وی و از آنِ مادر و پدرش جدایی افکند. و آتش برافروخت. ابلیس بیامد ، و مَنْجنیق بساخت. وی را در خام گاو دوختند .و اندر پِلّهٔ مَنْجنیق نهادند. جبرئیل بیامد، و پِلّهٔ منجنیق بگرفت و گفت: « هَلْ لَكَ مِنْ حاجَةٍ ؟ » ۱۰ ابراهیم - عَلَیْهِ السَّلام - گفت : « اَمّا اِلَیْكَ فَلا . » پس گفت: « به خُدای -عزّ و جَلّ - هم حاجتی نداری ؟ » گفت : « حَسْبی مِنْ سُؤالی عِلْمُهُ بِحالی . » { ما ٤٣٧ } مرا آن بسنده باشد که او می داند که مرا از برای او در آتش اندازند ، علمِ او به من زبان مرا از سؤال مُنْقَطِع گردانیده است .

و مُحَمَّد بن فَضْل گوید - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْهِ - : « عَجَب از آن دارم که اندر دُنْیا خانهٔ ۱۵ وی طَلَبَد . چرا { ژ ٤٢٣ } اندر دل مُشاهَدَت وی نَطَلَبد که خانه را باشد ، که یابد ، و شاید که نیابَد . و مُشاهَدَت لامَحالَةَ یابَد . اگر زیارتِ سنگی که اندر سالی بدو نَظَری باشد ، فریضه بُوَد ، دلی که بدو روزی سیصد و شصت نَظَر باشد به زیارتِ او اَوْلی تر . » امّا اَهْلِ تحقیق را اندر هر قَدَم از راه مکّه نشانی است{مو ٥١١} . و چون به حرم رسند ، از هر یکی خلعتی یابند .

---

۱ - ما، مو : و رسول گفت صلّی ... ۳ - ما، مو: بدانچه دعا کنند و گروه دیگر پناه خواهند و این گروه دیگر نه پناه خواهند .
٤ - ما، مو : بجز تسلیم چنانچه ابراهیم پیغامبر صلوات اللّه علیه کرد اذ قال . ٥ - ما: و چون بمقام خلّت رسید. ٦ - ما، مو : بر سر خلایق جلوه کند. ٧ - ما : بگماشت ، ژ، ما ، مو: و میان مادر و پدرش جدا افکند و آتشی بر فروخت .
٨ - ما، مو : وی را اندر خام گاو بدوختند .
٩ - ما، مو : جبرائیل علیه السّلام بیامد ما، مو: گرفت و گفت هل لك الیّ من حاجة .
١٠ - ما، مو : بخدای هم حاجتی . ١١ - ما، مو : گفت بخدای دارم گفت پس بگوی ابراهیم گفت ژ ، ما، مو : ابراهیم گفت مرا خود آن (ژ : پسنده). ١٢ - ما، مو : در آتش می اندازد. ١٤ - ما، مو : که در دنیا .
١٥ - ما، مو : طلبند چرا نه اندر دل **مشاهدهٔ** وی طلبند که خانه وقت باشد که باشد و وقت باشد که نباشد و در دل مشاهده.
١٦ - ما، مو: لامحاله باشد . ١٧ - ما، مو : پس زیارت (حاشیه) دلی که شبانروزی بدو . ١٨ - ما، مو: بزیادت اولی تر .

و اَبُو یزید گوید – رَضِیَ اللّهَ عَنْهُ – : « هر که را ثَوابِ عبادت به فَرْدا افتد ، خود امروز وی عبادت نکرده بُوَد . که ثواب هر نَفَسی از مُجاهَدَت حاصل است اندر حال . و هَمُو گوید – رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه – : « نخستین حجّ من به جُز از خانه ، هیچیز ندیدم . و دوم بار خانه و خداوندِ خانَه دیدم . و سِدیگر بار همه خداوند خانه دیدم ، و هیچ خانه ندیدم . و در ۵ جمله حَرَم آنجا بود ، که مُشاهَدَتِ تَعْظیم بود ، و آن را که کُلِّ عالَم ، میعاد قُرب و خَلْوَتگاهِ اُنْس نباشد ، وی را از دوستی ، هنوز خَبَر نَبُوَد . و چون بنده مُکاشِف بُوَد ، عالَم جُمله حَرَم وی باشند . و چون مَحْجوب بُوَد ، حَرَم وی را اَظْلَم عالَم بُوَد .مصراع :

« اَظْلَمُ الأَشْیاءِ دارُ الحَبیبِ بِلا حَبیبٍ . »

پس قیمت مُشاهَدَت رضا است اندر مَحَلِّ خُلَّت که خداوند سَبَب آن را دیدار کعبه ۱۰ گردانیده است ، نه قیمتِ کَعْبه راست . امّا مُسَبَّب را به هر سَبَب ، تَعلُّق می باید کرد تا عِنایتِ حَقّ – تَعالی – از کُدام کمین گاه روی نماید ، و از کُجا پیدا شود ، مُرادِ طالب از کُجا روی نَماید . پس مُرادِ مَرْدان ، اندر قَطْعِ مَفازات و بَوادی نه حَرَم بوده است ، که دوست را رؤیتِ حَرَم ، حَرام بُوَد . که { ژ ۴۲۵ } مُراد { ما ۴۳۸ }مُجاهَدَتی بوده است اندر شَوْقی مُقَلْقِل ، و یا روزگاری اندر محنتی دایم .

۱۵ یکی به نزدیکِ جُنَیْد – رَضِیَ اللّهَ عَنْهُ – آمد . وی را گفت : « از کجا می آیی ؟ » گفت : « به حَجّ بُودم . » گفت : « حَجّ کردی ؟ » گفت : « بَلی ! » گفت : « از ابتدا که از خانه برفتی ، و از وَطَن رِحْلَت کردی ، از هَمه مَعاصی رِحْلَت کردی ؟ » گفتا : « نی ! » گفت : « پس رحلت نکردی . » گفت : « چون از خانه برفتی ، و اندر هر مَنْزِلی ، هر شب مقام کردی ، مَقامی از طریقِ حقّ اندر آن مَقام قَطع کردی ؟ » گفت : « نی ! » گفت :

---

۱ – ما، مو : و ابو یزید گوید هر که را ثواب و جزاء عبادت به فردا افتد او خود . ۲ – ما، مو : او عبادت نکرد ما، مو: هر نفسی از مجاهده و عبادت حاصل است . ۲و۳ – ما، مو: و همو گوید که به نخستین ما، مو : بجز خانه هیچ چیز ندیدم و دوم بار هم خانه . ٤ – ما، مو: هم خداوند و خانه دیدم و سیوم بار ما، مو: خداوند خانه را دیدم و در جمله . ۵ – ما، مو: آنجا نبود که مجاهده بود آنجا بود که مشاهدت تعظیم ما، مو: میعاد گاه قربت . ٦ – ما، مو: هنوز خبر نباشد ما، مو: حرم وی بود . ۷ – ما، مو : محجوب باشد ژ ، ما ، مو: عالم بود ، ظلم الأشیاء . ۹ – ما، مو: آن معنی دیدار کعبه را گردانیده است . ۱۲ – ما، مو : نه عین حرم بوده است . ۱۳ – ما، مو: که مُراد مجاهدت بوده است اندر شوق.

١٤ – ما،مو : و بآرزو و گذاری اندر محبّت دایم و یکی به نزدیك . ۱۵ – ما، مو : جنید آمد اورا.

١٦ – ما، مو : گفتا بحجّ بوده ام جنید رحمة اللّه علیه گفت حجّ گفت ابتدا . ۱۷ – ما، مو: خانه برفتی ما ، مو: گفتا نه .

۱۸ – ما، مو: پس گفت رحلت . ما، مو: چون که از خانه بیرون آمدی ما، مو : به شب . ۱۹ – ما، مو: گفتا نه.

« پس مَنْزِل نَسپَردی . » گفت : « چون مُحْرِم شدی به میقات ، از صِفاتِ بَشریّت جُدا شدی ، چنان که از جامه ؟ » گفتا : « نی ! » گفت : « پس محرم نشُدی . » گفت : « چون به عَرَفات واقِف شُدی ، اندر کَشْفِ مُشاهَدَت وَقْف پدیدار آمد ؟ » گفتا : « نی ! » گفت : « پس به عَرَفات نایستادی . » گفت : « چون به مزدلفه شدی ، و مرادت حاصل شد ، ۵ همه مرادها را ترك کردی ؟ » گفتا : « نی ! » گفت : « پس به مَزْدَلَفَه نشدی . » گفت: « چون طَواف کردی، خانهٔ سِرّ را اندر مَحَلِّ تَنْزیه ،لَطایفِ حَضْرت جَمال حَقّ دیدی ؟ » گفتا : « نه ! » گفت : « پَس طَواف نَکَرْدی ؟ » گفت : « چون سَعْی کردی میانِ صَفا و مَرْوه ، مَقام صَفا و دَرجهٔ مَرْوَت اِدْراك کردی ؟ » گفتا : « نی ! » گفت : « هنوز سَعْی نکردی . » گفت : « چون به مَنا آمدی ، مَنْیت های تو از تو ساقط شد . » گفتا : « نه ! » ۱۰ گفت : « هنوز به مَنا نَرفْتی . » گفت : « چون به مَنحَرگاه قُربان کردی ، همه خواسته هایِ نَفْس را قُربان کردی؟ » گفتا : « نی ! » گفت : « پس قربان نکردی . » گفت : « چون سنگ انداختی ، هر چه با تو صحبت کرد ، از معانیِ{۵۱۳} نَفْسانی ، همه بینداختی ؟ » گفتا : « نه . » گفت : « پس هنوز سنگ نینداختی ، و حجّ نکردی . باز گرد ، و بدین صفت حَجّی بِکَن { ژ ٤٢٦ } تا به مَقامِ ابراهیم برسی . »

۱۵ شنیدم که یکی از بزرگان در مُقابَلَهٔ کعبه نشسته بود ، و می گریست ، و این ابیات

---

۱ - ژ : ظاهراً به جای « گفت » ، « پرسید » باید باشد.
۲ - ما ، مو : از جامه و عادات گفتا به .
۳ - ما، مو : پدیدار آمد یا نه .
٤ - ژ : نه استادی .
۵ - ما ، مو : همه مرادهای نفسانی ترك کردی گفتا نه . گفت بمزدلفه .
٦ - ما ، مو : چون خانه طواف کردی پدیدهٔ سرّ اندر ما، مو : حقّ را دیدی .
۷ - ما ، مو : درمیان صفا
۸ - ما ، مو : درجهٔ مروّة را ادراك کردی گفتا نه .
۱۰ - ما، مو : به منحرگاه آمدی و قربانی کردی خواسته های .
۱۱ - ما، مو : گفتا نه .
۱۲ - ما، مو : با تو صحبت داشت . ما، مو : بینداختی گفت نه .
۱٤ - ما، مو : حَجّی کن .
۱۵ - ما، مو : اندر مقابلهٔ ما، مو: بود می گریست و این ابیات را.

بر زبان می راند { ما ٤٣٩ } . شعر :

وَ اَصْبَحْتُ یوْمَ النفر وَ العیْسُ تَرْحَلُ وَ کانَ حَدَی الحادیُ بنا وَ هُوَ مُعجِلُ
اسایل عَنْ سَلْمی فَهَل عن مُخَبِّر بأنّ لَهُ علْماً بها اَیْنَ تَنْزِلُ
لَقَدْ اَفْسَدْتُ حَجّی وَ نُسُکی و عُمْرتی و فی الْبَیْنِ لی شُغْـل عَنِ الحَجِّ مشغل
۵سَأرجعُ منْ عامی لحجّة قابلٍ فَإِنَّ الَّذی قَدْ کانَ لا یَتَقَبَّلُ

فُضیل بن عیاض گوید - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - : « جوانی دیدم اندر مُوقِف خاموش ایستاده ، و سرفرو افکنده . همه خَلْق اندر دعا بودند . و وی خاموش می بود . » گفتم : « ای جوان تو نیز چرا دعایی نکنی ؟ » گفت : « مَرا وَحْشَتی افتاده است . وقتی که داشتم از من فوت شد. هیچ روی دعا کردنم ندارد !» گفتم : « دعا کن ، تا خدای ۱۰ تعالی - به برکتِ این جمْع ، تُرا به سَرِ مُراد تو رساند . » گفت : « خواست که دست بردارد ، و دعا کُند ، نعره یی از وی جُدا شد ، و جان با آن نعره از وی جدا شد ! »

ذوالنّون مِصْری گوید - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - که : « جوانی به مَنا ، ساکن نشسته ، و همه خَلْق به قربانی ها مشغول . من اندر وی نگاه کردم تا چه کند و کیست . گفت : «بار خُدایا ! همه خَلْق به قربانی ها مشغولند . و من می خواهم تا نَفْسِ خود را قربان کنم ۱۵ اندر حضرت تو . از من بپذیر ! » این بگفت و به انگشتِ سَبّابه به گلو اشارت کرد و بیفتاد . چون نیکو نگاه کردم ، مُرده بود .

---

١ - ما ، مو : می خواند . ٢ - ما ، مو: یومم النحر . ٣ - ما ، مو: من مخبّر.
٤ - ما ، مو : و فی السّر شغل.
٦ - ما ، مو : فضل بن عیاض رحمة اللّه علیه گوید که . ٧ - ما ، مو: ایستاده و سر فرود همه خلق.
٨ - ما ، مو : تو چرا دعا و انبساطی نکنی. ما ، مو : و وقتی که داشتم از من فوت شده .
٩ - ما ، مو : دعا کردن ندارم ما ، مو: تا خداوند تبارك و تعالی.
١٠ - ما ، مو : به برکات این جمع ما ، مو: که دست برآرد.
١١ - ما ، مو : نعره ازو جدا شد و جانش با آن نعره برآمد.
١٢ - ما ، مو : و ذوالنّون مصری گوید که جوانی دیدم به منا.
١٣ - ژ ، ما ، مو : به قربان ها مشغول بودند .
١٤ - ژ ، ما ، مو : به قربان ها مشغولند که من .
١٥ - ما ، مو : به گلوی خود اشارت کرد.
١٦ - ما ، مو : و چون نگاه کردم روح از وی جدا شده بود رحمة اللّه علیه .

پس حجّ ها {ژ ٤٢٧} بر دو گونه بُوَد . یکی اندر غَیْبَت و دیگر اندر حضور . آن که اندر مکّه در غیبت باشد، چنان بُوَد که اندر خانهٔ خود .از آن که غیبتی از غیبتی اَوْلی تر نیست . و آن که اندر خانهٔ خود حاضر بُوَد ، چنان بُود که به مکّه حاضر بُوَد . ازآن که حَضْرتی از حَضْرتی اَوْلی تر نیست . پس حَجّ ، مُجاهَدتی مر کشفِ مُشاهَدت را بُوَد . و ۵ مجاهدت علّت مُشاهدت نی ، بلکه { ما ٤٤. } سَبَب است . و سبب را اندر مَعانی تأثیری بیشتر نَبُوَد.پس مقصودِ حجّ نه دیدن خانه بُوَد ، که مقصود کَشْفِ مُشاهَدَت باشد . اکنون من اندر مُشاهَدَت ، بابی - که مُتَضَمِّنِ این مَعْنی است - بیارم ، تا به حُصُولِ مقصود تو مُتَقَرِّب بُوَد . و بِاللّه التّوفیق .

بابُ الْمُشاهَدَة :

۱۰ قالَ النَّبِیُّ - صَلَّی اللّهُ عَلَیْه و آله وَسَلَّمَ - : « أَجِیعُوا بُطُونَکم دَعُوا الحِرْصَ و اَعْرُوا اَجْسادَکُمْ قَصِّرُوا الْأَمَلَ وَ اَظْمَأُوا اَکْبادَکُم دَعُوا الدُّنْیا لَعَلَّکُم تَرَوْنَ اللّهَ بِقُلُوبِکم . » و نیز گفت - صَلَّی اللّهُ عَلَیْه و آله وَ سَلَّمَ - در جواب سُؤال جبرئیل از احْسان که : « اعبدوا اللّهَ کَأَنَّكَ تَراهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَراهُ فَإِنَّهُ یَراكَ . » {مو ٥١٥} و وحی فرستاد به داود - عَلَیْه السَّلامُ - :« یا داودُ! أَتَدْری ما مَعْرِفَتی ؟» قال : « لا ! » ۱۵ قال : « حَیوةُ القَلْبِ فی مُشاهَدَتی . » و مراد این طایفه از عبارتِ مُشاهَدَت ، دیدارِ دل است ، که به دل ، حَقّ - تَعالی - را می بیند . اندر خَلأً و مَلأً .

و اَبُو العَبّاس عَطا گوید - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - از قولِ خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - : « إِنَّ الّذین قالُوا رَبُّنَا اللّه بِالْمُجاهَدَةِ ثُمَّ استَقامُوا عَلی بِساطِ الْمُشاهَدَة » و حقیقت

---

۱ - ما، مو : بر دوگونه باشد. ۲ - ما، مو : آنکه اندر جوار مکّه، ما : چنین بود ما، مو : خود اندر غیبت بوده باشد از آنچه.
۳ - ما، مو : اولی تر نباشد. ما، مو: خود حاضر باشد ما، مو : باشد از آنچه . ٤ - ما، مو : اولی تر نباشد. ما ، مو : مجاهدتی است مر کشف مشاهدت را و مجاهدت. ۵ - ما، مو : مشاهدت نه . ما، مو : سبب را آنست اندر حقیقت . ٦ - ما، مو: بیشتر نباشد پس مقصود از حجّ نه دیدن خانه بود که . ۷ - ما، مو : این معنی باشد. ۸ - ما، مو: مقرّب تر باشد واللّه اعلم بالصّواب . ۹ - ما: باب نوزدهم فی المشاهدات . ۱۰ - ما، مو: پیغامبر گفت . ۱۱ - ما : « بقلوبکم » ندارد. ۱۲ - ما، مو: و نیز گفت در جواب اندر حال سؤال جبرائیل علیه السّلام از احسان اعبدوا . ۱۳ - ما، مو: یا داود اتدری ما المعرفة .
١٤ - ما، مو : هی حیوة القلب . ۱۵ - ما، مو : و ملأبیچون و بیچگونه . ۱٦ - ما، مو: و ابوالعبّاس بن عطا گوید از قول خدا

مُشاهَدَت بر دو گونه باشد : یکی از صحّت یقین ، و دیگر از غَلَبَهٔ مَحبّت ، که چون دوست اندر مَحَلّ مَحبّت به درجه یی رسید که کُلیّت وی ، همه حَدیث دوست گردد . { ژ ۴۲۸ } جز اورا نَبیند. چنان که مُحمّد بن واسع گوید - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - : « ما رَأَیْتُ شَیْئاً قَطُّ إلاّ وَرَأَیْتُ اللّهَ فیه اَیْ بِصِحَّةِ الْیَقین . » : « ندیدم هیچیز إلاّ که حقّ - تعالی - را در آن ۵ بدیدم .» شِبْلی گوید - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - : « ما رَأَیْتُ شَیْئًا قَطُّ إلاَّ اللّهَ . » یعنی « بِغَلَبات { ما ۴۴۱ } المَحَبَّةِ وَ غَلَیانِ الْمُشاهَدَةِ .» پس یکی فعْل بیند ، و اندر دید فعل به چشم سِرّ فاعل بیند ، و به چشم سَر فعْل .و یکی را مَحبّت از کلّ بربایَد تا همه فاعل بیند . پس طریقِ این استدلالی بُوَد ، و از آن آن جَذْبی . مَعْنی آن بُوَد که : یکی مُستَدِلّ بُوَد تا اثباتِ دَلایل حقایق آن بروی عیان کند . و یکی مَجْذوب و ربوده باشد . یعنی حقّ ۱۰ دَلایل و حَقایقِ وی را حجاب آید . « لأنَّ مَنْ عَرَفَ شَیْئًا لا یُهابُ غَیْرَهُ ، وَ مَنْ اَحَبَّ شَیْئاً لا یُطالِعُ غَیْرَهُ فَتَرَکُوا الْمُنازَعَةَ مَعَ اللّهِ وَ الإعتِراضِ عَلَیْهِ فی اَحْکامِه و اَفْعالِه . » : « آن که شناسد ، با غیر نیارامَد و آن که دوست دارد ، غَیر نبیند . پس بر فعْل خَصُومَت نکند ، تا مُنازِع نباشد ، و بر کِردار اعتراض نکند ، تا مُتصرّف نباشد .» و خُداوند - تَعالی - از رَسُول - صَلَّی اللّهُ عَلَیْه و آله وَسَلَّم - و مِعْراج وی ما را خَبَر داد و ۱۵ گفت: « ما زاغَ البَصَرُ وَ ماطَغی منْ شِدَّةِ الشَّوْقِ إلَی اللّه .» : « چشم به هیچ چیز باز نکرد ، تا آن چه ببایست به دل بدید.» هر گاه که مُحبّ ، چشم از مَوجودات فرا کُند ، لامَحالَهٔ بدلِ مَوجد را ببیند . لقَوله - تَعالی - : « لَقَدْ رَأَی مِنْ آیاتِ رَبِّه الکُبری . » وَ قَوْلَهُ - تَعالی - : « قُلْ لِلْمُؤْمِنینَ یَغُضّوا مِنْ اَبْصارِهِم » . « اَیْ اَبْصارِ الْعُیُونِ مِنَ الشَّهَواتِ وَ اَبْصارِ الْقُلُوبِ عَنِ الْمَخْلُوقات . »

---

۱ - ما ، مو : که دوست اندر . ۲و۳ - ما ، مو: جز ویرا نه بیند که محمّد بن واسع رحمة اللّه علیه گوید . ٤ - ما ، مو: ندیدم هیچ چیز الاّ که خدای اندر آن چیز بدیدم . ۵ - ما ، مو: و یکی از مشایخ گوید رحمة اللّه علیه ما رأیت شیئاً الاّ ورأیت اللّه قبله و این دیدار بود از حقّ تعالی و شبلی گوید. ٦ - مو : غلبات المشاهدة ما ، مو: بیند بچشم سر و در آن نظر فاعل بیند .
٦و۷ - ما ، مو: بیند به چشم سر باز یکی را محبّت فاعل از کلّ تا خود همه. ۸ - ما ، مو: و از آن او جذبی و معنی این آن بود . ۸و۹ - ما ، مو: دلائل حقّ بروی عیان گردد و یکی مجذوب و ربودهٔ شوق حقّ باشد. ۱۰ - ما: لایهاب بغیره ما ، مو : لایعارف ولایطالع غیره فیترك . ۱۱ - ما ، مو: آنکه بشناسد . ۱۲ - ما ، مو : بر فعل منازعت نکند.
۱۳ - ما ، مو : برکردنش (ما: کردش) اعتراض نکند . ١٤ - ما ، مو : من شدّة شوقه الی اللّه.
۱٦ - ما ، مو : از موجودات فراز کند لامحال بدل موجد را بیند و خدای عزّ و جلّ گفت .
۱۷ - ما ، مو : و نیز گفت قل.

پس هر که به مُجاهَدَت ، چشم سِرّ را از شَهْوَت بخواباند ، لامَحالةَ حَق را به چشم سِرّ ببیند . « فَمَنْ کانَ اَخْلَصَ مُجاهَدَةً کانَ اَصْدَقَ مُشاهَدَةً . » پس مُشاهَدَت باطن ، مَقرُونِ مُجاهَدَت ظاهر بُود . و سَهْل بن عبداللّه گوید - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - : « مَنْ غَضَّ بَصَرَهُ عَنِ اللّه طَرْفَةَ عَیْنٍ لا یَهْتَدی طُولَ عُمْرِه . » : « هر که نَظَر بَصیرت به یك ۵ طَرْفَةُ { ما ۴۴۲ } العَیْن از حَقّ فراز کند ، هرگز راه نَیابد . » از آن که اِلْتِفات غَیْر ، ثَمَرَه بازگذاشتن به غَیْر بُوَد . و هر که را به غَیْر بازگذاشتند ، هلاك شد{مو ۵۱۷} . پس اَهْل مُشاهَدَت را عُمْر آن بُوَد که اندر مُشاهَدَت بُوَد ، و آن چه اندر مغایَبَه بُوَد ، آن را عُمْر نشمرند ، که آن مر ایشان را مرگ بر حقیقت بُوَد . چنان که از اَبُو یَزید پرسیدند - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - که : « عُمْر تو چند است ؟ » گفت :چهار سال .» گفتند : « این چگونه ۱۰ باشد؟» گفت :« هفتاد سال است تا در حِجاب دُنْیا اَم . امّا چهار سال است تا وی را می بینَم . و روزگار حِجاب از عُمْر نَشْمُرم . »

شِبْلی گفت - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - : « اَللّهُمَّ اَخْبأ الجَنَّةَ وَ النّارَ فی خَبایاءِ غَیْبِكَ حَتّی تُعْبَدَ بِغَیْرِ واسطَة . » : « بار خدایا ! بهشت و دوزخ را بَخبایای غَیْب خویش پنهان کن ،و یادِ آن از دل خَلْق بزدای و بمحاو، ای فَرامُوش گردان . تا تُرا از بَرای آن نپرستند . » چون اندر بهشت ، طَبْع را نصیب است ، امروز به حُکْم یقین ، غافِل ، عبادت از برای آن ۱۵ می کند ، چون دل را از مَحَبّت ، نَصیب نیست ، غافِل را لامَحاله از مُشاهَدَت مَحْجُوب باشد .

و مُصْطَفی - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وآله وَ سَلّمَ - از شبِ معراج مر عایشه را خَبَر داد که حَقّ را دیدم.و ابن عبّاس - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُما - روایت کند که رَسُول - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ و آله وَسَلّمَ -

---

۱ - ما: پس بمجاهدة ، مو: پس هر که بمشاهدة ما ، مو: از شهوات بخواباند . ۲ - ما : به بیند فمن .
۳ - ما، مو: و سهل بن عبداللّه تستری گوید من غضّ . ٤ - ما ، مو: هر که بصر .
۵ - ژ : فرا کند ما، مو: از آنچه التفات غیر بازگذاشتن بود بغیر. ٦ - ما، مو: بود هر که را ما، مو: پس هلاك اهل مشاهده را .
۷ - ما، مو : که اندر مشاهده ما، مو : آنرا از عمر نشمرند . ۸ - ما، مو : ایشان بحقیقت مرگ بود چنانکه ابو یزید را پرسیدند .
۹ - ما : گفت چهل سال .. ما ، مو: چگونه بود . ۱۰ - ما، مو : اندر حجاب دنیا ام ما، مو : از عمر نباشد.
۱۱ - ما، مو: و شبلی گوید رحمة اللّه علیه اندر حال دعا ما : حتی تعبدك بغیر . ۱۲ - ما، مو : اندر خزاین غیب خود نهان کن .
۱۳ - ما، مو: و یا آن از دل خلایق فراموش گردان ، ما : آن نه پرستند.
۱٤ - ما، مو : آن می کنند. ۱۵ - ما، مو : غافل لامحال از .
۱٦ - ما، مو: و رسول علیه السّلام و افضل الصّلوات ، ما، مو : معراج عایشه صدّیقه را خبر داد حق را .
۱۷ - ژ ، ما، مو: ابن عبّاس رضی اللّه عنهما روایت کرد که .

مَرا گفت : « حقّ را بدیدم . » خَلْق با این خلاف بماندند . و آن چه بهتر بایست ، وی از میانه ببرد . امّا آن چه گفت دیدمش ، عبارت از چشم سرّ کرد . و آن چه گفت ندیدم ، بیان از چشم { ژ ۴۳۰ } سَر . یکی از این دو اَهْلِ باطن بودند . و یکی اَهْلِ ظاهر . سُخَن با هر یك بر **اندازهٔ** روزگارِ وی گفت . پس چون سرّ دید ، اگر **واسطهٔ** چشم نباشد ، ۵ چه زیان ؟!

و جُنَید گوید - رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْهِ - که : « اگر خداوند مرا گوید که : « مَرا ببین ! » گویَم : « نبینم ! » که چشم اندر دوستی غَیْر بُود ، و بیگانه ، و غیرتِ { ما ۴۴۳ } غَیْریّت مرا از دیدار می باز دارد که اندر دنیا بی **واسطهٔ** چشم می دیدمش . پس در عُقْبی واسطه چه کنم ؟ » **شعر** :

۱۰ . إنّی لَأحْسُدُ ناظِرِیَّ عَلَیْکا فَأغُضُّ طَرْفِیَ اذْ نَظَرْتُ الَیْکا

دوست را خود از دیده دریغ دارند که دیده بیگانه باشد . آن پیر را گفتند : « خواهی تا خداوند را ببینی؟ » گفتا : « نه ! » گفتند : « چرا ؟ » گفت : « چون **موسی** بخواست ، ندید . و مُحَمَّد نخواست ، بدید . » پس خواستِ ما حِجاب اَعْظَم ما بُود از دیدار حقّ - تَعالی - . ازآن چه وُجود ارادت اندر دوستی ، مُخالَفَت بُوَد . و مُخالَفَت حجاب باشد . و ۱۵ چون ارادت اندر دنیا سپَری شد ، مُشاهَدَت حاصِل آمَد . و چون مُشاهَدَت ثَبات یافت ، دُنْیا چون عُقْبی بُوَد ، و عُقْبی چون دُنْیا .

---

۱ - ما ، مو : حقّ را بدیدم پس خلق در این اختلاف بماندند . ما : بایست محبّ از ، مو : محبّت .
۳ - ما ، مو : بیان از چشم سر کرد یکی از اهل باطن بود و یکی از اهل ظاهر .
۴ - ما ، مو : **باندازهٔ** فهم وی گفت پس چون بچشم سرّدید .
۶ - ما ، مو : و جنید گوید رحمة اللّه علیه اگر خداوند مرا بگوید که مرا به بین .
۷ - ما ، مو : بگویم که نه بینم . ۸ - ما ، مو : باز میدارد . ۱۰ - ما : انّی لَأجِدُ ما : وَ أغُضُّ .
۱۱ - ما ، مو : دوست را از **دیدهٔ** خود ما ، مو : دیده اش بیگانه باشد پیری را .
۱۲ - ما ، مو : خداوند را بینی گفت نه مو : موسی علیه السّلام .
۱۳ - ما ، مو : محمّد علیه الصّلوة و السّلام .
۱۵ - ما ، مو : سپری شده مشاهده حاصل آمد.

اَبو یَزید - گوید - رَحمَةُ اللهِ عَلَیْهِ - : « انَّ لِلّهِ عِباداً لَو حُجِبُوا عَنِ اللّهِ فیِ اَلدُّنْیا وَ الآخِرَةِ لاَرْتَدُّوا . » : « خداوند را - تَعالی - بندگانند که اگر در دنیا و عُقبی به طَرْفَةُ العَیْنی از وی محجوب گردند ، مُرتَدّ شوند . » ای پیوسته مر ایشان را به دوامِ مُشاهدت می پرورد ، و به حَیوةِ مَحبَّت شان زنده می دارد و لامَحاله چون مُکاشِف ۵ مَحجُوب گردد ، مَطْرُود شود .

ذوالنّون مصری گوید - رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْهِ - :{مو ۵۱۹} « روزی در مصر می گذشتم . کودکانی را دیدم که سنگ بر جوانی می انداختند . » گفتم : « از وی چه می خواهید ؟ » گفتند : « دیوانه است . » گفتم : « چه عَلامتِ دیوانگی بروی پدید می آید ؟ » گفتند : « می گوید که من خداوند را می { ژ ٤٣١ } بینم ! » گفتم : « ای جوان مَرد ! ۱۰ تو می گویی ، یا بر تو می گویند ؟ » گفتا : « نه ، که مَنْ می گویم ، که اگر یك لَحْظه مَنْ حقّ را نبینم ، و محجوب باشم ، طاعت نَدارَمش ! »

امّا اینجا قومی را غَلَطی افتاده است از اَهْلِ این قصّه ، می پندارند که رُؤیَتِ قُلوب ، و مُشاهَدَت از وَجهِ صورتی بُوَد ، که اندر دل، وهم مر آن را اثْبات کند ، اندر حالِ ذِکْر و یا فِکْر . و این { ما ٤١٩ } تشبیه مَحْض بُوَد ، و ضَلالتِ هُویدا . ازآن چه خداوند - ۱۵ تَعالی - را اندازه نیست تا اندر دل به وهم اندازه گیرد . یا عَقْل بر کیفیّتِ وی مُطَّلِع شود .هر چه مَوْهُوم بُوَد ، از جِنْسِ وَهْم بُوَد.و هر چه معقول از جنسِ عَقْل . و حَقّ - تعالی وَ تَقدَّسَ - مُجانِسِ اَجْناس نیست . و لَطایِف و کَثایِف ، جُمله جِنْسِ یکدیگرند اندر مَحَلّ

---

١ - ما، مو : و ابو یزید رحمة اللّه علیه گفت . ٢ - ما، مو: خداوند تعالی را بندگانند اگر .
٤ - ما، مو : بر دوام مشاهده می پرورد ما : و بدوام محبّت شان . ٥ - ما : محجوب کرد مرتدّ شود .
٦ - ما، مو : و ذوالنّون مصری رحمة اللّه علیه گوید روزی اندر مصر میرفتم .
٧ - ما، مو : سنگ اندرجوانی . ٨ - ما، مو : اینمرد دیوانه است گفتم بچه علامت جنون وی بروی .
٩و١٠ - ما، مو : این تو میگویی . ١٠ - ما، مو : گفتا بلی من میگویم اگر .
١١ - ما، مو : نه بینم محجوب باشم و طاعتش ندارم . ١٢ - ما، مو : و می پندارند که .
١٣ - ما، مو : مشاهدهٔ آن صورتی بود که هم اندر دل وهم مر آنرا اثبات کند اندر حالت ذکر .
١٤ - ما، مو : تشبیه محض و ضلالت هویدا بود .
١٥ - ما، مو : اندازه توان کرد.
١٦ - ما، مو : و هر چه موهوم باشد آن هم از جنس وهم باشد و هر چه معقول باشد.
١٧ - ما، مو : تعالی مجانس اجناس.

مُضادّت ایشان مر یکدیگر را. ازآن چه اندر تحقیق، توحید ضد جِنس بُوَد اندر جَنْبِ قَدیم ، که اَضْداد مُحْدَث اند . و حَوادث یك جِنْس اند - « **تَعالَی اللّهُ عَنْ ذٰلكَ وَ عَمّا یَقولُ الظّالِمونَ** . » پس مُشاهَدَت اندر دُنْیا چون رؤْیَت بُوَد اندر عُقْبی . چون به اتّفاق و اِجْماعِ **جملهٔ** صحابه ، اندر عُقْبی رؤْیت روا بُوَد ، اندر دُنْیا نیز مُشاهَدَت روا بُوَد . پس فَرق بُوَد ۵ میانِ مُخْبِری که از مُشاهَدَتِ عُقْبی خَبَر دهد ، و میانِ مُخْبِری که از مُشاهَدَتِ دُنْیا خبَر دهد . و هر که خَبَر دهد ، از این دو معنی ، به اجازت خَبَر می دهد نه به دَعْوی . نگوید: یعنی که دیدار و مُشاهَدَت روا بُوَد ، یا نگوید که مرا دیدار هَست . از آن چه مُشاهدت صِفَتِ سِرّ بُوَد ، و خَبَر دادن عبارت زبان . و چون زبان را از سرّ خَبَر بُوَد ، تا عبارت کند ، این مُشاهَدَت نباشد ، که دعوی بُوَد . از آن چه چیزی که { ژ ٤٣٢ } حقیقت آن ، اندر ۱۰ عُقُول ثَبات نیابد ، زبان از آن چگونه عبارت کُند . الاّ به معنی جواز « **لأنّ الْمُشاهَدَةَ قُصُورُ اللّسانِ بحُضُورِ الجَنانِ .** »

پس سُکوت را دَرَجه برتر از نُطق باشد . از آن چه سکوت عَلامَتِ مُشاهَدَت بُوَد و نُطق نشانِ طَلَب . و بسیار فرق باشد میان شهادت بر چیزی و میانِ مُشاهَدَتِ چیزی . و از آن بُوَد که پَیْغَمْبر - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ و آله وَسَلَّمَ - اندر **دَرَجهٔ** قُرب { ما ٤٣٥ } وَ مَحلّ اَعْلی ۱۵ که حقّ - تعالی - وی را بدان مَخْصوص گردانیده بود : « **لا اُحْصی ثناءً عَلَیْكَ** » گفت . یعنی « من ثنای تُرا اِحْصا نتوانم کرد . از آن چه اندر مُشاهَدَت بُود . و مُشاهَدَت اندر **درجهٔ** دُوستی یگانگی بُوَد.و اندر یگانگی،عبارت، بیگانگی بُوَد .آنگاه گفت :« **اَنْتَ کَما أَثْنَیْتَ عَلی نَفْسكَ .** » : « تو آنی که بر خود ثنا گفته ای .» یعنی اینجا **گفتهٔ** تو ، **گفتهٔ** من باشد ، و ثنای تو ، ثنای من . زفان را اهل آن ندارم که از حال من عبارَت کُند ، و ۲۰ بیان را {مو ٥٢١} مُستَحَقّ نبینم ، که حال مرا ظاهِر کند.و اندر این معنی یکی گوید ،

---

۱ - ما، مو : مر یکدیگر را جنس باشند . ۲و۳ - ما، مو: و عمّا یصفه الملاحدة عُلوّاً کبیراً ٤ - ما، مو: و اجماع اصحاب اندر عقبی ما ، مو: پس اندر دنیا، ما، مو: فرق نباشد.٥ - ما، مو : که ازرؤیت عقبی خبر دهد. ٦ - ما، مو : باجازت خبر دهد. ما، مو : یعنی گوید که . ۷ - ما، مو: امّا نگوید که مرا مشاهده بوده است و یا اکنون هست از آنچه . ۱۰- ما، مو : اندر عقل ثبات نیاید زبان چگونه عبارت تواند کند جز بمعنی مجاز . ۱۲ - ما، مو: پس اندرین معنی سکوت را . ۱۳- ما، مو : نشان شهادت ما، مو: و میان مشاهده برچیزی . ١٤ - ما، مو : که پیغامبر . ١٥ - ما: بر آن مخصوص گردانیده بود گفت لا احصی ... من ثنای . ١٦ - ما : از آنچه مشاهده. ١٧ - ما، مو : عبارت کردن بیگانگی. ١٩ - ما، مو : و من مر زبان را اهلیّت آن ندارم ما، مو : و نیز بیان را . ۲۰ - ما، مو : مستحقّ آن نه بینم ما، مو : گوینده گوید.

شعر :

تَمَنَّیتُ أَنْ اَهْوی فَلَمّا رَأَیْتُهُ بُهِتُّ فَلَمْ اَمْلِكْ لِسانًا وَلا طَرفاً

این است اَحْکام مُشاهدات به تمامی بر سَبیل اختصار . وَ بِاللّه اَلعَوْنِ وَ التَّوفیق .

---

۱ - ما، مو : من اهوی فلّما .
۲ - ما، مو : و باللّه التّوفیق.

كَشْفُ الْحِجابِ الْتاسِعِ فِي الْصُّحْبَةِ مَعَ آدابِها و اَحْکامِها :

قَوْلُهُ - تَعالی- : « یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا قُوا اَنْفُسَکُم وَ اَهْلَکُمْ ناراً . » أی أدِّبُوهُمْ . وَ قالَ النَّبیُّ - صَلَّی اللّهُ عَلَیْه و آله وَسَلَّمَ - : « حُسْنُ الأدبِ مِنَ الایمانِ . » و نیز گفت : « أَدَّبَنی رَبّی فَأَحْسَنَ تَأْدیبی . » پس بدان که زینت و زیب همه اُمور ۵ دینی و دُنیایی مُتعلّق به آداب است.و هر مَقامی را از مَقامات اصْناف خَلْق ادبی است . و مُتّفق اند : کافر و مُسلمان ، و مُلْحد و مُوحّد ، و سُنّی و مُبْتَدِع ، بر آن که حُسنِ اَدَب اندر مُعاملات نیکو است . و هیچ رَسْم اندر عالَم ، بی اِسْتِعْمال اَدب ثابت نگردد . و آداب اندر مردم حفظ مُرُوت است . و اندر دین { ژ ٤٣٣ } حِفْظِ سُنّت ، و اندر مَحبّت حِفْظ حُرْمت . و این هر سه به یکدیگر پیوسته است . از آن چه هر که را مُرُوت نَباشد ، ۱۰ مُتابَعَت سُنّت نَباشَد . و هر که را حِفْظ سُنّت نباشد ، رعایت حُرْمت نباشد . و حِفْظ اَدَب { ما ٤٤٦ } اندر مُعامَلَت ، از تَعْظیم مَطْلُوب حاصل آید اندر دل ، و تعظیم حَقّ وَ شَعایرِ وی از تَقْوی بُوَد ، و هر که به بی حُرمَتی تَعْظیم شَواهد حقّ به زیرِ پای آرد . وی را اندر طریقت مُتَصوّف ، هیچ نَصیبی نباشد . و به هیچ حال سُکْر وَ غَلَبه مر طالب را از حفظ آداب مَنْع نَکُند . از آن چه اَدَب ، مر ایشان را ، عادت بُوَد ، و عادت قرینِ طبیعت بُوَد . و ۱۵ سَقُوطِ طَبایع از حَیوان اندر هیچ حال ، تا حیات بر جای است ، محال باشد .

---

۲ - ما، مو : خدای تبارك و تعالی گفت .
۳ - ما، مو : و رسول گفت .
٤ - ما، مو : باحسن بادبی پس.
۵ - ما، مو : امور دنیوی و دینی متّفق اندر کافر .
٦ - ما، مو : و سنّی و مبدع بدانکه ما : اندر معاملت .
۸ - ما، مو : حفظ مروّت بُود. ۱۰ - ما، مو : حفظ متابعت سنّت نباشد.
۱۲ - ما، مو : شواهد حقّ را به زیر پای کرد . ما، مو : اندر طریق تصوّف .
۱٤ - ما، مو : و عادت **قرینة (قریبة)** طبیعت بود .
۱۵ - ما، مو : اندر هیچ حال تصویر (ما : تصوّر) ندارد که (ژ : برجائیست) سقوط آن محال باشد.
ژ : برجائیست محال باشد.

پس تا شَخصِ ایشان برجای است ، در کُلِّ اَحوال ، آدابِ مُتابعت بر ایشان جاری است ، گاه به تکلّف ، و گاه بی تکلّف ، چون حال ایشان صَحو باشد . ایشان به تکلّف ، حفْظِ آداب می کنند . و چون حال ایشان سُکْر بُوَد ، حقّ - تعالی - ، اَدَب بر ایشان نگاه می دارد . و به هیچ صفت تارک الأدَب ، ولَی نباشد . « لأنَّ الْمَوَدَّةَ عنْد الآدابِ و حُسْنُ ۵ الْآدابِ ، صِفَةُ الأحْبابِ . » و هر که را حَقّ - تعالی - کرامتی دهد ، دلیل آن بُوَد که حُکْمِ آدابِ دین را ، بروی نگاه می دارد به خِلافِ گروهی از مَلاحده - لَعَنَهُمُ اللّهُ - که گویند : « چون بنده اندر مَحبَّت ، مَغْلوب شود ، حُکْمِ مُتابَعت از وی ساقط شود . و این به جای دیگر مُبیّن تر بیارم اِنشاءَ اللّهُ - تعالی - .

امّا آداب بر سه قِسْم است : یکی اندر توحید با حقّ - عزّ و جلّ - و آن چنان ۱۰ بُوَد که اندر خَلأ و مَلأ خود را از بی حُرمتی نگاه دارد . در خَلأ مُعامِلَت چنان کُنَد که اندر مُشاهدهٔ مُلوک کنند . و اندر اخبارِ صحاح است {مو ۵۲۳} که روزی پَیْغَمْبَر - صَلَّی اللّه عَلَیْهِ و آله وَسَلَّمَ - گردپای نشسته بود .جبرئیل آمد { ژ ۴۳ } و گفت : « یا مُحَمَّد ! اجْلِسْ جِلْسَةَ العَبید ! » : « بنده یی چون بندگان نشین اندر حضْرت خداوند - تعالی - » و گویند : حارثِ مُحاسبی چهل سال ، روز و شب ، پُشت به دیوار باز نَنْهاد ، ۱۵ و جز به دو زانو ننشست . از وی پرسیدند که : « خود را رنْجه چرا می داری ؟ » گفت : « { ما ۴۴۷ } شَرْم دارم که اندر مُشاهَدتِ حقّ ، جز بنده وار بنشینم . »

و من - که عَلَی بن عُثمان الجُلّابی ام - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - مردی دیدم اندر نهایت دیار خراسان به دِهی که آن را کُمَنْد می خوانند. و معْروف بود آن مرد ، وی را ادیبِ کُمَندی

---

۱ - ما ، مو : برجا است . ۲ - ما ، مو : و گاه بی تکلّف شرط آداب نگاه می دارند چون حال شان صَحو بُود.
۳ - ما ، مو : حال شان سُکْر بُوَد ما : ادب ایشان نگاه . ۵ - ما ، مو : حُسن الادب.
۶ - ما ، مو : نگاه دارد . ۷ - ما ، مو: و این معنی را بجای . ۸ - ژ ، ما : مبیَن بیاریم .
۹ - ما ، مو : سه قسمت است ما ، مو : با حقّ جلّ جلاله .
۱۰ - ما ، مو : نگاه دارد و معاملت .
۱۱ - ما : و در اخبار صحاح است که روزی پیغامبر . ۱۲ - ما ، مو : جبرائیل علیه السّلام آمد و .
۱۳ - ما ، مو : خداوند گویند . ۱۴ - ما ، مو : بشت بر دیوار باز ننهاده .
۱۵ - ما ، مو : خود را چرا برنج میداری .
۱۶ - مو : مشاهدهٔ حقّ . ۱۷ - ما ، مو : عنه در دیار خراسان بدیهی رسیدیم که آنرا .
۱۸ - ما ، مو : و در آنجا مردی بود که ویرا ادیب بکند.

خواندندی . فَضْلی تمام داشت . این مَرْد بیست سال بر پای ایستاده بود ، جُز به تَشَهُّد نماز ننشستی . از وی علّت آن پُرسیدند . گفت : « مرا هنوز دَرَجَتِ آن نیست که اندر مُشاهَدَتِ حَقّ بنشینم . »

و از اَبو یزید پُرسیدند - رَحْمَةُ اللّٰهُ عَلَیْهِ - : « بِمَ وَجَدْتَ ما وَجَدْتَ ؟ » قال :
۵ « بِحُسْنِ الصُّحْبَةِ مَعَ اللّٰه - عَزَّ وَ جَلَّ - . » گفتندش : « به چه یافتی آن چه یافتی؟ »
گفت : « بدان که با حقّ - تَعالی - صُحْبَتِ نیکو کردم . » و با اَدَب بودم . و اندر خَلأ همچنان بودم که اندر مَلأ . و عالَمیان را باید که حِفْظِ آداب ، اندر مُشاهَدَتِ مَعْبود خود از زُلَیْخا آموزند که چون با یُوسُف خَلْوَت کرد ، و از یُوسُف ، حاجَتِ خود را اجابت خواست . نخست روی بُتِ خود به چیزی بپوشید . یُوسُف - عَلَیْهِ السَّلامُ - گفت : « چه می کُنی ؟ »
۱۰ گفت : « روی مَعْبُود بپوشیدم ، تا وی مرا به بی حُرْمَتی نبیند ، که شَرْطِ اَدَب نَباشد .
و چون یوسف به یعقوب رسید . و خُداوَنْد - تَعالی - وی را وِصال وی کَرامَت کرد . زُلیخا را جوان گردانید ، و به اِسْلام راه نُمود و به زنی به یوسف داد . یوسف قَصْدِ وی کرد . زُلَیْخا از وی بگریخت . گفت : « ای زلیخا ! مِن آن دل رُبای تُوَام . از من چرا هَمی گریزی ! { ژ ۴۳۵ } مگر دوستی من از دلت پاك شده است ؟ » گفت : « لا وَ اللّٰه ! که
۱۵ دوستی زیادت است . امّا من پیوسته آدابِ حَضْرتِ مَعْبُود خود نگاه داشته ام . آن روز که با تو خَلْوَت کردم ، مَعْبُودِ من بُتی بُود . و وی هرگز ندیدی . فامّا به حُکْمِ آن که وِرا دو چشم بی بَصَر بُود ، چیزی بر آن پوشیدم ، تا { ما ۴۴۸ } تُهَمَتِ بی اَدَبی از مَن برخیزد . اکنون من مَعْبودی دارم که بینا است ، بی مُقْلَت وَ آلت ، و به هر صفت که باشم ، مرا می بیند . نخواهم که تارك الآداب باشم . »

---

۱ - ما، مو : و فضل تمام داشت . ۲ - ما، مو: علّت آن بپرسیدم (مو: بپرسیدم). مو: که در **مشاهدهٔ** حقّ .
٤ - ما، مو : و از ابو یزید رحمة اللّه علیه پرسیدند. ۵ - ما ، مو : عزّ و جلّ به چه یافتی گفت .
٦ - ما، مو : صحبت نیکو و با آداب کرد و اندر . ۷ - ما،مو : حفظ ادب او اندر **مشاهدهٔ** معبود .
۸ - ما، مو : و از یوسف فرمان خود را . ۹ - ما، مو : روی بت خویش بچیزی بپوشید یوسف صلواة اللّه علیه و سلامه گفت .
۱۰ - ما، مو : روی معبود خود می پوشم که تا وی مرا با تو بدین بیحرمتی نه بیند که آن شرط . ۱۱ - ما، مو : و چون یوسف صلواة اللّه و سلامه به ما، مو: وی را وصال یوسف کرامت . ۱۲ - ما،مو : جوان کرد . ما ، مو : و یوسف قصد وی.
۱۳ - ما، مو : زلیخا از وی میگریخت . ١٤ - ما، مو : چرا میگریزی . ۱۵ - ما : که دوستی برجاست و زیاده ما، مو : آداب خدمت معبود. ١٦و۱۷ - مو : و با آنکه ویرا چشم نبود چیزی بر آن پوشیدم .
۱۹ - ما، مو : مرا به بیند نخواهم .

و چون رسول را - صلّی اللّهُ عَلَیْهِ وسَلَّمَ - به معْراج بُرْدند ، از حفظ اَدَب به کَوْنَیْن نَنگریست . کَما قالَ اللّهُ - تَعالی- : « ما زاغَ الْبَصَرُ وَ ما طَغی . » اَیْ ما زاغَ البَصَرُ برُؤْیَةِ الدُّنْیا وَما طَغی برُؤْیَةِ الْعُقْبی . »

و دیگر قِسْمَتِ اَدَب با خود اندر مُعامَلَت ، و آن چنان باشد که اندر همه اَحْوال ، ۵ مُرُوَّت را مُراعات کند ، با نفْس خود ، تا آن چه اندر صُحْبَتِ خَلْق ، و به حقّ بی ادبی باشد اندر صحبت با خود اسْتِعْمال نکند . و مثال این ، آن بُوَد که جُز راست نگوید . و آن چه خود می داند {مو ۵۲۵} ، خِلافِ آن بر زبان راندن روا ندارد ، که اندر آن بی مُرُوَّتی باشد . و دیگر آن که کم خورد ، تا به طهارتگاه کمتر باید شد . و سدیگر آن که اندر چیزی ننگرد از آن خود ، که به جُز او را نشاید نگریست .که از امیرالمؤمنین . ۱۰علی - کَرَّمَ اللّهُ وَجْهَهُ - می آید که:هرگز عَوْرَتِ خود را ندیده بود . از وی پرسیدند . گفت : « من شَرْم دارم از خویشتن که در چیزی نگرم که نَظَر به اَجْناسِ آن حَرام بُود .

و دیگر قِسْمَتِ اَدَب با خَلْق اندر صُحْبَت ، و مُهِمّ ترین آداب ، صُحْبَتِ خَلْق است اندر سَفَر و حَضَر به حُسْنِ مُعامَلَت و حِفْظ سُنّت . و این هر سه نوع را از آداب ، از یکدیگر جُدا نَتْوان کرد . و اکنون مَنْ به مقدار اِمْکان ، مر این را ترتیب دهم ، تا بر تو و ۱۵ خوانندگان ، طریق آن سَهْل تر گردد . وَ باللّه العَوْنَ وَ التَّوفیقَ وَ حَسْبُنَا اللّهُ .

---

۱ - ما : رسول صلّی ... ما ، مو : وی از حفظ اَدَب.

۲ - ما، مو : تا خداوند تعالی گفت .

۳ - ما، مو : أی برؤیة العقبی . ٤ - ما : و دیگر قسم اَدَب ما، مو : معاملتست .

۵ - ما : تا آنچه بصحبت خلق و حقّ بی ادبی . ٦ - ما، مو : صحبت خود استعمال و مقال این چنان بود که جز راست نگوید و آنچنان بود که آنچه خود بر خلاف.

۷ - ما، مو : بر زبان داند مو : نراند که آن بی مروّتی.

۸ - ما، مو : تا طهارت گاه باید رفت .

۹ - ما، مو : اورا کس دیگر (ما : کسی) نشاید مو: علی رضی اللّه عنه .

۱۰ - ما، مو : و از وی . ۱۱ - ما، مو : از خود شرم دارم که اندر چیزی .

۱۲ - ما، مو : و سه دیگر قسمت ادب با خلق بُوَد و بزرگترین آداب صحبت خلق آنست که .

۱۳ - ما، مو : و حضر با ایشان ما : سنّت باشی ، سنّت باشد و این هر سه نوع آداب را .

۱٤ - ما، مو : جدا نتوانی کرد .

۱۵ - ما، مو : طریق این سهلتر انشاء اللّه تعالی عزّ و جلّ.

بابُ الصُّحْبَةِ وَما یَتَعَلَّقُ بِها :

قالَ اللّهُ - تَبارَكَ وَ تَعالی - إنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُداً . » : « أَیْ بِحُسْنِ رِعایَتِهِم الإخْوانَ . » مؤمنانی که کردارِ ایشان نیکو بُوَد ، خداوند - عزَّ وَ جلَّ - مر ایشان را دوست گیرد ، و دوست گرداند { ما ٤٤٩ }
۵ اندر دلها ، بدان که دل ها نگاه دارند ، و حقّ های برادران بگزارند ، و فضلِ ایشان بر خود ببینند . و قالَ رَسُولُ اللّه - صَلَّی اللّهُ عَلَیْه و آله وَسَلَّمَ - : « ثَلثٌ یَصفَّیْنَ لَكَ وُدَّ أَخیكَ :تُسَلِّمُ عَلَیْه اَنْ لَقَیْتَهُ، و تُوسِعُ لَهُ فی الْمَجْلِس، وَ تَدْعُوهُ بِاَحَبِّ أَسْمائه . »
آن چه رَسُول - صَلَّی اللّهُ عَلَیْه و آله وَسَلَّمَ - فرمود : از حُسْنِ رعایت و حفظ حرْمَت بُود . گفت : « دوستی برادران مسلمان را سه چیز مُصفّا کند : یکی چون بینی مر او را سلام
۱۰ کُنی اندر راه ها . و دیگر جای بر وی فراخ کُنی اندر مَجْلس ها . و سدیگر اورا به نامی خوانی که آن به نزدیك وی ، دُرسترین نام ها بُود . قَوْلُهُ - تعالی - : « إنَّما الْمُؤْمِنُونَ اخْوَةٌ فَاصلِحُوا بَیْنَ اَخَویکم . » جمله را تَعَطُّف و تَلَطُّف فرمُود میان دو برادر مُسلْمان تا دل ها شان با یکدیگر خراشیده نباشد . وَ قَوْلُهُ - صَلَّی اللّهُ عَلَیْه و آله وَسَلَّمَ - : « اَکْثِرُوا مِنَ الإخْوانِ فإنَّ رَبَّکُم حَیٌّ کَریمٌ یَسْتَحْیی أَنْ یُعَذِّبَ عَبْدَهُ
۱۵ بَیْنَ اِخْوانه یَوْمَ الْقیامَةِ . » : « برادران بسیار گیرید به حفْظ ادب ، و مُعامَلَت نیکو کنید با ایشان که خدای - عزَّ وَ جلَّ - کریم است به شرْم کرَمِ خُود بنْده را عذاب نَکُنَد میان برادرانِ وی روز قیامت ! »

امّا باید که صحبت از برای خُداوند را باشد - عزَّ وَ جلَّ - نه از برای هوای نَفْس را ، و حُصُولِ مُراد و اَغْراض را . تا به حفْظِ اَدب آن بنده مشْکور گردد .

---

۱ - ما : باب بیستم فی الصّحبة . ۲ - ما، مو: خدای گفت عزّ وجلّ . ۳ - ما: که کردار از ایشان .
٤ - ما، مو : خدای عزّ وجلّ . ۵ - ما، مو: که دلها نگهدارند و حقّ های برادران بگذارند.٦ - ما، مو : و رسول گفت .
۷و۸ - ما، مو : این چه وی فرمود . ۹ - ما، مو : دوستی برادر مسلمان را ما، مو: چون به بینی مراورا (ژ : ورا) .
۱۰ - ما، مو: فراخ گردانی ما ، مو : سیوم آنکه . ۱۱ - ما، مو : دوسترین نامها بود و نیز خداوند عزّوجلّ گفت .
۱۲ - ما : لطف فرمود . ما : برادر مسلمانی ، دو برادر مسلمانان . ١٤و۱۵ - ما، مو : بسیار گیرید حفظ ادب و معاملت نیکو نگاه دارید. ما، مو : خداوند عزّ و جلّ حیّ و کریم است . ۱٦ - ما، مو : بکرم خود ما،مو : درمیان برادرانش روز قیامت عذاب نکند.
۱۷ - ما، مو : خداوند باشد . ما، مو : نه از برای نفس . ۱۸ - ما، مو : مراد و غرض را .

مالك دینار گفت مر داماد خود را ، مُغَیْرة بن شعبه - رَضِیَ اللّهُ عَنْهما - : « كُلُّ أَخٍ وَصاحِبٍ لَمْ تَسْتَفِد مِنْهُ فی دینكَ خَیْراً فَانبِذَ عَنْكَ صُحْبَتَهُ حَتّی تَسلَمَ . » : «هر برادری و یاری که دین ترا از صُحْبَتِ وی { ما . ۴۵ } فایدهٔ آن جهانی نباشد ، با وی صُحْبَت مَکُن ، که صُحْبَتِ آن کس بر تو حرام بُوَد .» مَعْنی آن بُوَد که : « صُحْبَت با مه ۵ از خود باید کرد یا با که .» که اگر{مو ۵۲۷} با مه از خود کنی ، تُرا از وی فایده یی باشد ، و اگر باکه از خود کُنی ، او را از تو فایده یی باشد اندر دین . که اگر وی از تو چیزی آموزد دینی، فایدهٔ دینی حاصل آید.و اگر تو چیزی آموزی همچنان .و از آن بُود که پیْغَمْبَر - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ و آله وَسَلَّمَ - گفت: « إِنّ مِنْ تَمامِ الْتَقْوی تَعلیمَ مَن لَمْ یَعْلَمْ.» : « کَمالِ پرهیزگاری آموختن علْم بُوَد مر کسی را که نداند . »

۱۰ و از یَحْیَی بن مَعاذ الرّازی - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْهِ - می آید که گفت : « بِئْسَ الْصَّدیقِ صَدیقٌ تَحْتاجُ أَنْ تَقولَ لَهُ اذْکُرْنی فی دُعائكَ ، و بِئْسَ الصَّدیقُ صَدیقٌ تَحْتاجُ أَنْ تَعیشَ مَعَهُ بالْمُداراة ، و بِئسَ الْصَّدیقُ صَدیقٌ یُلْجیكَ إِلَی الإعْتذارِ فی زَلَّةٍ کانَتْ مِنْكَ . » : « بد یاری بُوَد آن که او را به دعا وصیّت باید کرد که حقّ صُحْبَتِ یك ساعته ، دعای پیوسته باشد ، و بدیاری بُوَد آن که با وی زندگانی به مدارا ۱۵ باید کرد ، که سرمایهٔ صحبت انْبساط بُوَد ، و بدیاری بُوَد آن که به گناهی که بر تو رفته باشد ، از وی عُذر باید خواست . » از آن چه عُذر شرط بیگانگی بُوَد ، اندر صُحْبَت، بیگانگی جفا بُوَد . وَ قالَ النَّبِیُّ - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ و آله وَسَلَّم : « أَلْمَرْءُ عَلی دینِ خَلیلِه فَلْیَنْظُرْ أَحَدُکُم مَنْ یُخالُّ . » « مرد آن دین دارد و آن

---

۱ - ما، مو: و مالك بن دینار (ق : بصری) گفت مر داماد خود مغیرة بن شعبه را ما، مو : یا مُغیرة کلّ اخ . ۲ - ما، مو : فانبَذ عن صحبة . ۳ - ما، مو: یاری که ترا از صحبت .٤ - ما، مو : که این کس برتو حرام بود معنی این آن بود . ٤و٥ - ما ، مو: با مه از خوددار یا با که از خود . ٦- ما، مو : از خود صحبت داری ترا فایدهٔ آن بُوَد که از تو چیزی . ٧- ما، مو : آموزد هر دو را فایدهٔ دینی آن بود که از تو چیزی آموزد و هر دو را فایدهٔ ما ، مو : و اگر از وی چیزی ما، مو : پیغامبر گفت .

.١ - ما، مو : ... رازی رضی اللّه عنه می آرند که . ١١ - ما، مو: بئس الصّدیق تحتاج أن تقوله .

١٣ - ما، مو : یکساعت دعای پیوسته .

١٥ - ما، مو : بود و آن که وی بگناهی که بر تو .

١٦ - ما، مو : بیگانگان جفا بُوَد و رسول گفت صلّی ... ١٧ - ما، مو: المرؤعلی ....

طریق بُوَد که { ژ ٤٣٨ } دوستِ وی . نگاه کُن تا دُوستی و صُحبَت با که می دارد . » اگر صحبت با نیکان دارد ، وی گرچه بداست ، نیك است . ازآن چه آن صحبت ، او را نیك گرداند . و اگر صحبت با بدان دارد ، وی گرچه نیك است ، بَداست . از آن چه { ما ٤٥١ } بدان چه در وی است ، ورا رضا است . چون به بد راضی باشد ، اگرچه وی نیك بُوَد ، ۵ بدگردد . که اندر حکایت است که : مردی گِرْدِ کَعْبه طَواف می کرد ، و می گفت : « اَللّٰهُمَّ اَصْلِحْ إِخْوانی ! » فقیل لَهُ : « لِمَ لَمْ تَدْعُ لَكَ فی هَذَا الْمَقامِ ؟ » : «یا ربّ ! تو برادرانِ مرا نیك گردان . » وی را گفتند : « بدین مَقامِ شَریف رسیده ای ، چرا خود را دعایی نکنی ؟ که همه برادران را دعا کنی ! » گفت : « إِنَّ لی اِخْوانًا اَرْجِعُ إِلَیْهِمْ فَإِنْ صَلَحُوا صَلَحْتُ مَعَهُمْ وَ اِنْ فَسَدُوا فَسَدْتُ مَعَهُمْ . » : « مرا برادرانند ، ۱۰ چون من بدیشان باز گردم ، اگر ایشان را ، در صَلاح یابم ، من به صلاحِ ایشان صالح شوم ، و اگر به فساد شان یابم . من به فساد ایشان مُفْسد شوم . » چون قاعدهٔ صلاحِ مَن صُحْبَتِ مُصْلِحان بُوَد .من برادران خود را دُعا کنم تا مَقْصودِ من و از آن ایشان برآید - اِنْشاءَ اللّهُ . و اَساس این جمله آن است که نَفْس را سُکون با عادت بُوَد . و درمیانِ هر گروهی که باشند ، عادت فِعْلِ ایشان گیرد . ازآن چه جملهٔ مُعاملات و ۱۵ ارادتِ حقّ و باطل اندر وی مُرکّب است.آن چه بیند از مُعاملات و ارادات، آن پرورش یابد . اندر وی غَلَبه گیرد ، بر ارادت دیگری . و صحبت را اثری عظیم است اندر طبع ، و عادت را صولتی صَعْب ، تا حدّی که باز به صُحْبَتِ آدَمی ، { ژ ٤٣٩ } عالم می شود . و طوطی به تَعَلّم ناطق {مو ٥٢٩}.و اسب به ریاضت از حدّ عادَت بهایمی به عادَت آدمی آید وَ مِثْلُهُم.این جمله نِشانِ تأثیرِ صُحْبَت است.که کُلِّ عادَتِ غریزی ایشان مَغْلوب گشته است.

---

۱ - ما، مو: طریق که دوست ما : تا صحبت و دوستی ، مو : تا دوستی و محبّت . ۲- ما، مو : زیرا آنچه آن صحبت (ژ : هسْت) اورا.۳- ما، مو: اگرچه نیك است بداست زیرا که . ٤- ما، مو : بدانچه اندر ایشان است راضی است چون ما، مو: اگرچه وی نیك باشد. ۵ - ما، مو : بد باشد که اندر حکایات است که مردی اندر گرد . ٦- ما ، مو : فقیل له لم تدع ما، مو : قال یاربّ.
۷- ما، مو : چون باین مقام شریعت رسیده ای . ۸- ما، مو : دعا نکنی . ۹- ما، مو : مرا برادرانی اند که من بایشان باز گردم .
۱۱- ما، مو : و اگر بر فسادشان ما، مو: مفسد گردم ما، مو : من بر صحبت . ۱۲- ما، مو: « انشاء اللّه » ندارد.
۱۳- ما، مو: سکون با یاران بود . ما، مو : هر گروه که باشد. ١٤- ما، مو : عادت و فعل ایشان ما، مو : باطل اندر او .
۱۵ - ما، مو: بیند ازو ارادت معاملات پرورش یابد و غلبه گیرد. ۱٦ - ما، مو: بر ارادت او دیگران و صحبت را تأثیری عظیم است .
۱۷ - ما، مو : صعب است تا به حدّی ما، مو: بتعلیم آدمی .
۱۸ - ما، مو : ناطق می شود و اسب نیز بریاضت ما، مو : بهیمی به عادت آدمی می آید و مانند آن .
۱۹ - ژ ، ما ، مو : عادت عزیزی شان مقلوب.

و مَشایخ این قصّه - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُم - نخست از یکدیگر ، حقّ صُحْبَت طَلَبند ، { ما ۴۵۲ } و مریدان را بدان فرمایند . تا حدّی که صُحْبَت ، اندر میان ایشان ، چون فریضه گشته است . و پیش از این مَشایخ - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُم - اندر آداب صحبت این گُرْوه ، کُتُب ساخته اند مُشْرَح . چنان که جُنَید - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - کتابی کرد ، نام آن تصحیح الإرادَة . و یکی اَحْمد بن خضْرُویة البلخی کرد ، نام آن اَلرِّعایَةُ بِحُقُوقِ اللّه . و مُحَمَّدُ بن عَلی التّرمذی - رَحْمَةُ اللّهُ عَلَیْه - نیز کتابی کرده است ، آن را بَیانُ آدابِ المُریدین ، نام کرده . و اَبُوالقاسم حکیم - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - ، و اَبُوبکر وَرّاق ، و سَهْل بن عَبْدُاللّه ، و ابو عبدالرَّحمن السُّلَمی، و استاد ابوالقَاسم قُشَیْری - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْهِم اَجْمَعینَ - نیز اندر این معنی کُتُب ساخته اند مُسْتَوفی. و این جمله ایمّهٔ این فنّ بوده اند . و مَقْصودِ مَن اندر این کتاب آن است تا هر که را این باشد ، به کُتُب دیگر حاجتمند نگردد . و پیش از این گفتیم ، اندر مَقَدّمهٔ کتاب اندر حالِ سؤالِ تو ، که این کتاب مر تُرا غُنْیه یی باشد ، و مر طالبانِ این طریقت را . اکنون این اَبْواب اندر اَنْواع آدابِ معامِلات ایشان مُرتّب بیارم انشاء اللّه - تعالی وَحْدَه و کَفی - .

بابُ آدابِهِمْ فِی الصُّحْبَة :

چون مُهِمّ تَرین چیزها بدانستی ، که مرید را حقّ صُحْبَت بُوَد ، لامُحاله رعایت صُحْبَت ، فریضه باشد . ازآن چه تَنْها بودن ، مُریدرا { ژ ۴۴۰ } هلاکت بُوَد . لِقَولِه - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ و آله وَسَلَّمَ - : « أَلشَّیْطانُ مَعَ الواحد : « دیو با آن کس بُوَد که تنها بُوَد . » و قوله - تَعالی - : « ما یَکُونُ مِنْ نَجوی ثَلثَةٍ إلاّ هُوَ رابِعُهُم . » : «نباشد از شما سه کس الاّ که چهارمِ ایشان خُداوَنْد - تعالی - باشد . » پس هیچ آفَت مُرید

---

۱ - ما، مو: رحمة اللّه علیهم . ۲ - ما، مو: و مریدان را تحریص فرمایند تا بحدّی که . ۳ - ما : چون فریضه است . ما، مو: مشایخ اندر آداب.۴ - ما، مو : کتب مشرح ساخته اند . ما، مو: جنید رحمة اللّه کتابی . ۵ - ما، مو : خضرویه کتابی جمع کرد. ۶ - ما، مو: ترمذی رضی اللّه عنه . ۷ - ما، مو: و ابوالقاسم و ابوبکر وراق. ۸ - ما، مو: رحمهم اللّه تعالی جمله . ۹ - ژ ، ما ، مو: اجمعین اندر این معنی کتب مستوفا (مو : متوفی) ساخته اند . ۱۰ - ما، مو : که تا هر که را این باشد. ۱۱ - ما، مو: گفتم اندرین مقدمه ما ، مو: سؤال باین کتاب (ما، مو : که) ما، مو : غنیه بس باشد (ق : ندارد). ۱۲ - ما، مو: و بلك طلاّب این طریقت اکنون ابواب اندر ما : مرتّب بیاریم . ۱۳ - ما، واللّه اعلم مو : و باللّه التّوفیق . ۱۴ - ما : باب بیست و یکم .

۱۵ - ما، مو : و چون دانستی که بهترین چیزها مر مرید را صحبت بود لامحاله رعایت حقّ صحبت .

۱۶ - ما، مو: فریضه گشت ما، مو : مر مرید را هلاکت بود و از اینجاست که پیغامبر گفت .

۱۷ - ما، مو : الواحد من الاثنین ابعد ما، مو : دیو با آن کس باشد که تنها باشد و خداوند مبارك و تعالی گفت .

۱۸ - ما، مو: از شما سه الاّ . ۱۹ - ما، مو: خداوند باشد.

را چون تنها بودن نیست .

و اندر حکایات یافتم که مُریدی را از آنِ جُنَیْد - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - صورت بست که : « من به دَرجتِ کَمال رَسیدم . و تنها بودن مرا { ما ۴۵۳ } از صحبت بهتر . » به گوشه یی اندر شد . و سر از صُحْبَتِ جماعَت در کشید . چون شب اندر آمدی ، اشتری بیاوردندی ، و ۵ وی را گفتندی که : « تَرا به بهشت می باید شدن ! » وی بر آن نشستی و می رفتی تا جایگاهی پدید آمَدی خُرَّم . و گروهی خوب صورت . و طعام های خوش ، و آب های روان . تا سَحَرگاه وی را آنجا بداشتندی . آنگاه به خواب اندر شدی . چون بیدار شدی ، خود را بر در صومعهٔ خود دیدی . تا رُعونَتِ آدَمیَّت اندر وی تعبیه کرد ، و نَخْوتِ جوانی اندر دلِ وی تأثیر خود ظاهر کرد . زبانِ دَعْوی بگشاد و می گفت : « مَرا چنین می باشد ! » ۱۰ تا خَبَر به جُنَیْد بردند . وی برخاست . و به دَرِ صومعهٔ وی آمَد . وی را یافت . زَهْوی اندر سرافکنده ، {مو ۵۳۱} و تَکَبُّری فرو گُسْتریده . حال از وی بپرسید . وی جُمله با جُنَید بگفت . جُنَیْد - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - گفت : « چون امشب بدان جای برسی ، سه بار بگوی : « لاحَوْلَ وَلاقُوَّةَ إلاَّ بِاللّهِ العَلِیِّ الْعَظیمِ . » چون شب اندر آمد . وی را می بردند . و وی بر جُنَیْد ، به دل اِنکار می کرد . چون زمانی بر آمد ، مر تَجْرِبَه را ۱۵ سه بار کلمهٔ «لاحَولَ » بگفت . آن جُمله بخروشیدند و برفتند . وی یافت خود را اندر میان مَزْبَله یی نشسته ، و لختی استخوان های مُردار بر گِرْدِ وی نهاده ، بر خَطای خود واقف شد . و تعلّق به توبه کرد . و به صُحْبَتِ اَصْحاب پیوست .

---

۱ - ما ، مو : رحمة اللّه علیه .

۲ - ما ، مو : وی بدرجهٔ کمال رسیده است . ما ، مو : بودن ورا بهتر از صحبت دانست .

۳ - ما ، مو : باز شد ما ، مو : اندر کشید و چون ما ، مو : اشتر بیاوردندی .

٤ - ژ ، ما ، مو : وی را گفتند که ترا بهشت می باید شد وی بر اشتر نشستی .

۵ - ما ، مو: تا جایگاه پدید آمدی . ٦ - ما ، مو : و تا سحرگاه ما ، مو : چون بیدار گشتی.

۷ - ما ، مو : خود یافتی . ما ، مو : اندر تعبیه خود بگسترانید و. ۸ - ما ، مو : تأثیر کردی . ما ، مو : چنین حالتی می باشد. ۹ - ما ، مو: خبر بجنید رحمة اللّه علیه بردند . ما ، مو : صومعهٔ وی رفت خویشتن بینی . ۱۰ - ما ، مو: و تکبّر در سر وی جا گرفته حال . ۱۱ - ما ، مو: جنید گفت . ما ، مو : بدان موضع برسی یاد آر تا سه بار بگویی لاحول . ۱۳ - ما ، مو : بر جنید رحمة اللّه علیه انکار بدل می کرد . ما ، مو : سه بار لاحول . ۱٤ - ما ، مو : اندر مزبله یی نشسته.

۱۵ - ما ، مو : مردار کرد وی نهاده . ۱٦ - ما ، مو : و بصحبت پیوست .

و مُرید را هیچ آفت ، چون تنهایی نباشد . وَ شَرْطِ صُحْبَتِ ایشان آن است که هر کسی را اندر دَرَجَتِ وی بدارند . چون با پیران به حُرْمَت بُودن، و با هم جنْسان به عشْرت زیستن ، و با کودکان شَفَقَت برزیدن . چنان که پیران را اندر دَرَجهٔ پدران داند ، و هم جنْسان را اندر { ما ٤٥٤ } دَرَجهٔ برادران داند ، و کودکان را اندر مَحَلِّ فرزندان . و از حِقْد تبرّا ۵ کُند ، و از حَسَد بپرهیزد ، و از کینه اعْراض کُنَد . و نَصیحت از هیچ کَس دریغ ندارد . و روا نیست اندر صُحْبَت، یکدیگر را غَیْبَت کردن ، و خیانت برزیدن ، و به قَوْل و فعْل با یکدیگر انْکار کردن. ازآن چه چون ابتدای صُحْبَت از بَرای خُدای بُوَد – عَزَّ وَ جَلَّ – باید تا به فعْلی یا به قَوْلی – که از بنده ظاهر شود – آن را بریده نگردانند .

و من از شَیْخ المَشایخ اَبُوالقاسم گُرْگانی پرسیدم – رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ – که : « شَرْطِ صُحْبَت چیست ؟ » گفت : « آن که حَظِّ خود نَجُویی اندر صُحْبَت که همه آفات ۱۰ صُحْبَت از آن است که هر کسی از آن ، حَظِّ خود طَلَبند . و صاحبِ حَظّ را تنهایی بهتر از صُحْبَت . و چون حَظِّ خود فرو گذارد ، و حُظُوظِ صاحبِ خود را رعایت کند ، اندر صُحْبَت مُصیب باشد .

یکی گوید از درویشان که : « وَقْتی از کوفه برفتم ، به قصد مکّه ، ابراهیم ۱۵ خَوّاص را یافتم – رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ – در راه . از وی صُحْبَتَ خواستم . » { ژ٤٤٢ } مرا گفت : « صُحْبَت را امیری باید یا فَرْمان بُرداری . چه خواهی ؟ امیر تو باشی یا مَن ؟ » گفتم : « امیر تُو باش . » گفت : « هلا ، تو از فرمانِ اَمیر بیرون مَیای . » گفتم : « روا باشد . » گفت : « چون به منزل رسیدم ، مرا گفت : « بنشین ! » چنان کردم . وی آب از چاه بر کشید . سَرْد بود . هیزُم فَراهم آورد ، و آتش بر افروخت ، اندر زیرِ میلی ، و

---

۱ - ما، مو: هر کس را . ۲ - ما، مو : درجت وی بشناسند تا با پیران بحرمت بودن در وی رسد چنانکه با . ۳ - ما، مو : و با پیران حرمت نگاهداشتن چنانکه ما، مو: پدران بدارند و . ۵ - ما : کنند و از حسد بپرهیزند ... اعراض کنند ... ندارند .

٦و ۷ - ما، مو : ورزیدن و به قول و فعل یکدیگر را انکار کردن ما، مو : چون صحبت از برای خداوند بود تا .

۸ - ما، مو: ظاهر شود بریده نگردد. ۹ - ما :و مصنّف گوید رضی اللّه عنه که من ما ، مو: قدّس اللّه سرّه که حقّ صحبت.

۱۱ - ما، مو: می طلبند و طالب حظّ. ۱۲ - ما، مو : فرو بگذارد ما، مو: اندر صحبتش نصیب باشد.

۱٤ - ما، مو : از کوفه قصد مکه کردم .

۱۵ - ما، مو: یافتم اندر راه ابراهیم خوّاص را رحمة اللّه علیه و از وی صحبت خواستم گفت .

۱٦ - ما، مو: امیری باید فرمان بُرداری ما، مو: یا امیر تو باشی .

۱۷ - ما، مو: مرا گفت اکنون تو . ۱۹ - ما : و سرد بود هیزم فرا گرفت و .

مرا گرم کرد . و به هر کار که مَنْ قصْد کردمی، گفتی : « شرْط فرمان نگاه دار . » چون شب اندر آمد ، بارانی عَظیم اندر گرفت . وی **مُرَقَّعهٔ** خود بیرون کرد و تا بامداد بر سر مَن ایستاده بود . و مَرقّعه بر دو دست افکنده . و من شرمنده می بودم . به حکْم شرْط هیچ نتوانستم گفت . چون بامداد شد ، گفتم :« **اَیُّها الشَّیْخ** ! امروز امیر مَنْ باشم . » گفت : ۵ « صَواب آید . » چون به مَنْزل رسیدیم ، وی همان خدمت بر دست گرفت . من گفتم : «از فرمانِ امیر بیرون مَیای ! » مرا گفت : « از فرمان ، کَسی بیرون آید { ما ٤٥٥ } که امیر را خدمت ، خود فرْماید . » تا به مکّه آمدیم . من از شرْم وی بگریختم ، {مو ۵۳۳} تا دَر منا مَرا بدید و گفت : « ای پسر ! بر تو بادا که با درویشان صُحْبَت چنان کُنی که من با تو کردم . »

۱۰ **رُوِیَ عَنْ اَنَسِ بن مالك أَنَّهُ قَال : « صَحِبْتُ رَسُولَ اللّه - صَلَّی اللّهُ عَلَیْه و آله وَسَلَّمَ - عَشَرَ سنینَ وَ خَدَمْتُهُ . فوَ اللّه ما قالَ لی اُفٍ قطٌّ وَ ما قالَ بِشیءٍ فَعَلْتُ لِمَ فَعَلْتَ كَذی ، ولا بِشَّیءٍ لَمْ اَفْعَلْهُ إلاّ فَعَلْتُ كَذی . »** : « گفت ده سال رسول را - صَلّی اللّه عَلَیْه و آله وَسَلّمَ - خِدْمَت کردم . به خُدای که هرگز مرا نگفت که اُفّ ! و هرگز هیچ کار نکردم که مرا بگفت که {ژ۴۴۳} چرا کردی .و آن چه نکردم ، ۱۵ هرگز مرا نگفت که فلان کار چرا نکردی . »

پس **جُملهٔ** درویشان بر دو قسمت اند : یکی مُقیمان و دیگر یك مُسافران . و مَشایخ را - رَضِیَ اللّهَ عَنْهُ - سنّت آن است که باید تا مُسافران مَر مُقیمان را بر خود ، فضْل نهند . از آن چه ایشان بر نَصیبِ خود می روند . و مقیمان به حقّ خدمت نشسته اند . و

---

١ - ژ ، ما : و مرا گرم و به هر کار ما : و چون شب . ۲ - ما ، مو: باران عظیم اندر گرفت وی مرقّع بیرون کرد تا بامداد. ۳ - ما ، مو: و مرقّع بر دستها افکنده میداشت و من شرمنده همی بودم و بحکم .
٤ - ما ، مو: سخن نمیتوانستم ما : امروز امیر.٥ - ما ، مو : بمنزل رسیدم ما : به دست (در دست) گرفت . ٦ - ما ، مو : فرمان بیرون میای گفت ما ، مو: آن کس بیرون آمد. ۷ - ما ، مو : تا بمکّه هم بدین صفت با من صحبت کرد چون به مکّه آمدیم . ما ، مو: تا مرا در منا . ۸ - ما ، مو : بر تو باد.
١٠ - ما ، مو : و از انس بن مالك رضی اللّه عنه روایت آرند که گفت . ١١ - ما ، مو: قال لی بشیء.
١٢ - ما ، مو : لِمَ لا فعلت . ١٣ - ما ، مو : هرگز او مرا افّ نگفت و هر کاری که بکردم مرا نگفت که .
١٦ - ما ، مو : بر دو قسم اند ما ، مو: و دیگر مسافران . ١٦و١٧ - ما ، مو: و مشایخ را سنّت .
١٨ - ما ، مو : و مقیمان بحق نشسته اند از آنچه.

اندر مُسافران علامت طلب است ، و اندر مُقیمان امارتِ یافت . پس فَضْل باشد آن را که یافت و فرو نشست ، و از طَلَب بیاسُود ، بر آن کس که می طَلَبد . و مُقیمان را باید که مسافران را بر خود فَضْل نهند . از آن چه ایشان اصحابِ علایق اند . و مُسافران از عَلایق فَرْد گشته اند . و آنان اندر طَلَب اند ، و اینان در وقفت اند . و باید تا پیران جوانان را بر ۵ خود فَضْل نهند ، که ایشان اندر دُنیا قریب العهد تراند ، و گناهشان کمتر است و باید تا جوانان ، پیران را بر خود فضل نهند که ایشان اندر عبادت سابق اند ، و اندر خدمت مُقَدَّم تر . و چون چنین باشد ، هر دو گروه به یکدیگر نجات یابند ، و إلاّ هَلاك { {ما ٤٥٦ } گردند .

فَصْل : و بدان که حقیقت آدابِ اِجْتِماع ، خِصالِ خَیْر باشد . و مأدُبَه را از ۱۰ آن مَأدُبَه خوانند که هر چه بروی بیاید ، جُمله باشد . پس « فَالَّذی اَجْتَمَع فیه خصالُ الْخَیْر فَهُوَ اَدیبٌ . » و اندر مَجاری عادت ، کسی را که علمِ لُغَت داند و صَرْف و نَحْو ، او را اَدیب خوانند . باز به نزدیكِ این طایفه : « اَلْوُقُوفُ مَعَ الْمُسْتَحْسَناتِ وَ مَعْناهُ أَنْ یَعامِلَ اللّهَ فِي الأَدَبِ سِراً وَ عَلانِیَةً و إذا کُنْتَ کَذلِكَ کُنْتَ أدیبًا ، و إنْ کُنْتَ اَعْجَمیّاً وَ إنْ لَمْ تَکُنْ کَذلِكَ تَکُونَ عَلی ضِدِّهِ . » : « ادب { ژ ٤٤٤ } ۱۵ وُقُوف باشد بر کردارهای ستوده .گفتند : « مَعْنی این چه بُوَد ؟ » گفت : « آن که با خداوند - تَعالی - مُعامَلَت به اَدَب کُنی اندر ظاهر و باطن . و چون معامَلَت به اَدَب آراسته شود ، تو اَدیب باشی . اگرچه زبانت اَعْجَمی باشد ، که عبارات را اندر مُعامَلَت ، قَدْری زیادت نباشد . و اندر همه اَحْوال عالِمان بزرگوارتر از فاعلان اند .

---

۱ - ما ، مو : و اندر مقیمان . ۲ - ما : فرونشسته و بیاسود بر آنکه می طلبد و مقیمان را هم باید . ۳ - ما : از ایشان اصحاب . ٤ - ما ، مو: مفرد و مجرّد داند و مسافران اندر طلبند و مقیمانرا اندر وقعت و باید تا پیران مر جوان را . ٥ - ما ، مو : قریب عهد و گناه ایشان، ما، مو : و جوانان نیز . ٦ - ما : بر خود نهند که ایشان . ۷ - ما ، مو : مقدّم چنین باشد که یاد کردیم هر دو . ۹ - ما ، مو: و حقیقت آداب اجتماع. ۹و.۱۰ - ما ، مو: و ادیب را از آن ادیب خوانند که بروی هر چه بباید خیر باشد فالّذی . ۱۱ - ما،مو : کسی که ما ، مو: داند و صرف و نحو مراورا . ۱۲ - ما ، مو: الادب هو الوقوف مَعَ المستحبّات . ۱۵ - ما ، مو : گفت با خداوند معاملت . ۱٦ - ما ، مو : و چون ادب با معاملت . ما ، مو : زبانت عجمی باشد. ۱۷ - ما ، مو : اندر معاملات قیمتی نباشد.
۱۸ - ما ، مو : از عاقلانند (مو : غافلان اند).

و یکی را از مَشایخ - رضیَ اللهُ عَنْهُم - پرسیدند که : « شرْط اَدَب چه چیز است ؟ »
گفت : « من اندر سخنی جواب تو بگویم که شنیده ام . یعنی اَدَب آن بُوَد که اگر بگویی
گفتارت صدْق باشد ، اگر مُعامَلَت آری ، مُعامَلَت حقّ{مو ۵۳۵} . و گفتار صدْق ، اگرچه
درشت باشد ، مَلیح بُوَد. و مُعامَلَت خوب اگرچه دُشوار بُوَد ، نیکو بُوَد . پس چون بگوید ،
۵ اندر گفت خود مُصیب باشد ، و چون خاموش بود اندر خاموشی خود مُحقّ .

و فرقی نیکو کرده است شیخ اَبو نَصْر سرّاج - رَحْمَةُ الله عَلَیْه - صاحب لُمَع
اندر کتاب خود میان اَدب که گفته است : « اَلنّاسُ فی الأدَب عَلی ثَلٰث طَبَقات : اَمّا
اَهْلُ الدُّنیا : فَأکْثَرُ آدابهم فی الْفَصاحَة و البلاغَةَ وَ حفْظ الْعلُوم وَ اَسْمار الْمُلُوک
و اَشْعار العَرَب . وَ اَمّا اَهْلُ الدّین : فأکْثَرُ آدابهم { ما ۴۵۷ } فی ریاضة الْنَفْس وَ
۱۰ تأدیب الجَوارِح و حفْظ الحُدُود وَ تَرْك الْشَّهَوات . وَ اَمّا اَهْلُ الْخُصُوصیَّة :
فَأکْثَرُ آدابهم فی طَهارَة الْقلُوب وَ مُراعاة الأَسْرار وَ الْوَفاء بالعُهُود وَ حفْظ
الوَقت وَ قلَّة الإلْتفات إلَی الْخَواطر وَ حُسْن الْأدَب فی مَواقف الطَّلَب و اوقات
الحُضُور وَ مَقامات الْقُرب . » : «مردمان اندر اَدَب سه قسمت اند : یکی اَهْلِ
دنیا که اَدَب به نزدیك ایشان، فَصاحت و بَلاغَت و حفْظ عُلُوم و سَمَرهای مُلُوك و اشعار
۱۵ عَرَب است.و دیگر اَهْلِ دین که اَدَب به نزْدیك ایشان ریاضَت نَفْس و تأدیب جَوارح و
نگاه داشت حُدُود و تَرْك شهوات است.و سدیگر اهل خُصُوصیّت { ژ ۴۴۵ } اند که اَدَب به
نزدیك ایشان طَهارت دِل بُوَد،و مُراعات سرّ و وفا کردن عهْد و نگاه داشتن وَقت.و کُمتَر
نگریستن به خواطر پراکنده،و نیکو کرداری اندر مَحلّ طَلب،و وقت حُضُور و مَقام قُرب . »
و این سخن جامع است .و تَفْصیلِ این در کتاب پراکنده بیاید - اِنْشاءَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ - .

---

۱ - ما ، مو : رحمة الله علیهم ما ، مو : ادب چیست . ۳ - ما ، مو : آری معاملات حقّ.
۵ - ما ، مو : خاموش باشد اندر خاموشی.
۷ - ما ، مو : میان آداب گفته است .
۱۲ - ما ، مو : اندر آداب بر سه قسم اند . ۱۳ - ما ، مو : و حفظ و علوم .
۱۵ - مو : نگاه داشتن حدود ما ، مو : و سیوم اهل خصوصیّت .
۱۶ - ژ : طهارت دل و مراعات سرّ ما ، مو : نگاه داشت وقت .
۱۸ - ما ، مو : اندرین کتاب .
۱۹ - ما ، مو : والله ولیّ التوفیق.

بابُ آدابِ الإقامَةِ فی الصُّحْبَةِ :

چون درویشی اقامت اختیار کند ، بدون سفر ، شَرطِ اَدَبِ وی آن بُوَد که چون مُسافری بِدُو رسد ، به حُکْمِ حُرمَت به شادی پیش وی باز آید . و وی را به حُرمَت قَبول کُند . و چنان داند که وی یکی از آن ضَیْفِ ابراهیم خَلیل است - عَلَیْهِ السَّلامُ - . از مُکَرَّمی با وی آن ۵ کند که ابراهیم کرد - عَلَیْهِ السَّلام - ، که بی تکلّف آن چه بُود ، وی را پیش آورد . چنان که خُدای - عَزَّ وَ جَلَّ - گفت : « فَجاءَ بِعِجْلٍ سَمِینٍ . » و نَپُرسَد که از کُدام سوی آمَدی یا کُجا می روی و یا چه نامی ، مَرْ حُکْمِ ادب را . آمدن شان از حقّ بیند و رفتن به سوی حقّ بیند . و نام شان بندهٔ حقّ داند . آنگاه نگاه کند تا راحَتِ وی { ما ٤٥٨ } اندر خَلوتَ بُوَد یا صُحْبَت ؟ اگر اِختیارِ وی خَلْوَت بُوَد ، جایی خالی کُند . و اگر اِختیارِ وی ۱۰ صُحْبَت بُوَد ، تَکلُّفِ صُحبَت کُند ، به حُکْمِ اُنس و عِشرَت . وَ چون شب سَر به بالین باز نهد ، باید تا مُقیم دَستی برپایِ وی نهد . و اگر بنگذارد و گوید « عادت ندارم ، » اندر او نیاویزد ، تا وی گران بار نشود .و دیگر روز گرمابه بر وی عَرَضَه کند ، و به گرمابهٔ پاکیزه تَرین بَرَدَش . و جامهٔ وی را از میزرهای گرمابه نگاه دارد و نگذارد { ژ ٤٤٦ } که خادم اَجنَبی وی را خدمت کند . باید که هَم جِنسی او را خدمت کند{مو ۵۳۷} به اعتقادی ، ۱۵ تا به پاك گردانیدن وی،آن کس از همه آفات پاك شود. و باید که تا پُشتِ وی بخارد ، و زانُوها وَ کَفِ پایِ و دستش بمالد .و بیشتر از این شرط نیست.و اگر این مقیم را دَسْترسِ آن باشد که وی را جامهٔ نو سازد ، تقصیر نکند.و اگر نباشد،تَکلُّف نکند.همان خرقهٔ وی را

---

۱ - ما : باب بیست و دویم فی ، مو : باب آداب الصّحبة فی الاقامة . ۲ - ما ، مو : چون درویش اقامت اختیار کرد .

۳ - ما ، مو : پیش وی آید. ٤ - ما ، مو : که او یکی از آن ضیف ابراهیم است . ما ، مو: از مکرّمین .

۵ - ما ، مو : صلوات اللّه علیه با مهمان خود میکرد که بی ما ، مو : فرا پیش آورد.

٦ - ما ، مو : چنانکه گفت تعالی فجاء ما ، مو : آمدی و یا کجا . ۷ - ما ، مو : چه نام داری ما ، مو : پس آمد شان از حقّ بیند و رفتن شان . ۸ - ما ، مو : به سوی حقّ و نام شان بندهٔ حقّ آنگاه. ۹ - ما ، مو : بود و یا صحبت اگر . ما ، مو : جائی اورا خالی کند . ۱۰ - ما ، مو: بی تکلّف ما ، مو: چون شب مسافر سر ببالین باز نهد باید مقیم .

۱۱ - ما ، مو : دست بپای وی نهد ما ، مو : و اگر نه بگذارد و بگوید که . ۱۲ - ما ، مو: گران بار نگردد ما ، مو : عرض کند . ۱۳ - ما ، مو: و جامه های ویرا ما ، مو : اجنبی اورا .۱٤ - ژ ، ما ، مو : هم جنس ورا خدمت باعتقاد تا . ۱۵ - ما ، مو: این کس از ما ، مو : باید تا پشت . ۱٦ - ما ، مو: که او را جامهٔ نو . ۱۷ - ما ، مو: تکلّف هم نکند همان خرقهٔ اورا.

نمازی کند ، تا چون از گرمابه برآید، در پوشد. و چون از گرمابه به جای باز آید، و روز دیگر شود، اگر در آن شهر پیری بُوَد ، یا جماعَتی از ائمّهٔ اسلام .وی را گوید : « اگر صواب باشد تا به زیارت ایشان رویم ؟ » اگر اجابت کند ، صَواب ، و اگر گوید ، « رای و دلِ آن ندارم ، » بروی انکار نکند . ازآن چه وَقت باشد مَر طالبان حقّ را که دلِ خُود هَم ندارند .

۵ ندیدی که چون ابراهیم خَوّاص را - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - گفتند : « از عَجایبِ اَسْفارِ خود ما را خَبَری بگوی . » گفت : « عجب تر آن بُوَد که خضْر پَیغَمْبَر - عَلَیْه اَلسَّلامْ - از مَنْ صُحْبَت درخواست ، دلِ وی نداشتم ، و اندر آن ساعت بدونِ حقّ نخواستم که کَسی را به نَزْدیك دلِ مَن خَطَر و مقْدار باشد ، که وی را رعایت باید کرد . »

و البتّه روا نباشد که مُقیم ، مر مُسافِر را به سلام گری اَهْلِ دنیا بَرَد . یا به ماتم ها و ۱۰ عیادت های ایشان . و هر مُقیمی { ما ۴۵۹ } را که از مُسافِر این طَمَع بُوَد که ایشان را آلَت گدایی خود سازد ، و از این خانه بدان خانه می بردشان ، خدمت نا کردنِ وی ، مرایشان را اَوْلی تَر از آن که، آن ذُلّ بَرْ تَنِ ایشان نهادن، و رنج به دلِ ایشان رِسانیدن بُوَد .

و مَرا - که علّی بن عُثْمانِ الجُلاّبی ام - ، { ژ ۴۴۷ } اندر اَسْفار خود هیچ رَنْج وَ مَشَقّت صَعْب تر از آن نَبود که خادمانِ جاهِل و مُقیمان بی باك ، مرا گاه گاه بر داشتندی ، ۱۵ و از خانهٔ این خواجه به خانهٔ آن دهقان می بُردندی . و مَن به باطن بر ایشان سنه می خواندمی . و به ظاهر مسامحتی می کردمی . و آن چه مقیمان بر من کردندی از بی طریقتی ، من نَذر کردمی که اگر وقتی من مُقیم گردم با مُسافران این نکنم . و از صُحْبَتِ بی اَدَبان فایده بیش از این نباشد ، که آن چه تُرا خوش نیاید ، از مُعامَلَتِ ایشان ، تو آن نکنی .

---

۱ - ما، مو : از گرمابه ببر آید آن خرقه اندر پوشد، ما ، مو: و روز دو سه دیگر بباشد در آن .

۲ - ما، مو: پیری باشد و یا جماعتی و یا امامی از ائمّهٔ اسلام ورا گوید اگر صواب باشد تا با .

۳ - ما، مو: ایشان شویم اگر بیاید صواب و اگر گوید دل آن . ٤ - ما، مو: تکلیف و انکار ما، مو: طلاّب حقّ تعالی را که دل خود هم بدست ندارند . ۵ - ما، مو : خواص را گفتند که . ٦ - ما، مو: چیزی بگوی ما، مو: خضر علیه السّلام . ۷ - ما، مو: صحبت خواست اجابت نکردم و دل صحبت وی نداشتم ما، مو : بخواستم که بدون حقّ.۹ - ما، مو: البتّه روا ما، مو: به سلام کوئی اهل دنیا برد یا به مهمانی ها و ماتم ها . .۱۰ - ما، مو : از مسافران این . ۱۱ - ما، مو: و از این خاندان بدان خانه برد.۱۲ - ما، مو: ایشان نهد و آن رنج بر دل ایشان رساند . ۱۳ - م ۱، ما، مو: ام رضی اللّه عنه.١٤ - ما، مو: هیچ مشقت صعب تر از آن نبودی و رنج از آن زیاده تر نیامدی ما ، مو : مرا برداشتندی . ۱۵ - ما، مو : من بباطن با ایشان بکراهیت می رفتم .

۱٦ - ما، مو: مسامحتی میکردم ما، مو : با من کردندی . ۱۷ - ما، مو : از بی طریقی ما، مو: وقتی من مقیم شوم با .

۱۸ - ما، مو: از معاملات . ۱۹ - ما، مو: تو آن بکشی و خود بمثل آن حرکت نکنی.

و باز اگر درویشی مُسافر مُنبَسط شود ، و روزی چند صُحبَت و بایست دنیا اظهار کند ، مُقیم را از آن چاره نباشد که وی را به دَم بایستِ وی فَرا بَرَد . و اگر این مُسافر مُدَّعی بُوَد بی هِمَّت ، مقیم را نباید که بی همّتی کند . و مُتابع وی باشد اندر بایست های مَحالِ وی . که این طریقت مُنقَطعان است . چون بایست آمَد ، به بازار باید شد ، به ستدو داد کردن ، ۵ و یا به درگاه سُلطانی به عَوانی . وی را با صُحبَت مُنقَطعان چه کار باشد .

و گویند که جنید - رَضِیَ اللّهُ عَنهُ - با اصحاب خود به حُکم ریاضتی نشسته بودند . مُسافری در آمد . بر نصیبِ وی تَکَلُّفی کردَند . و طَعامی پیش آوردند{مو ۵۳۸} . وی گفت : « به جُز این ، مَرا فُلان چیز بایستی ! » جُنَیْد گفت : « به بازار باید شد که مَرْد اِسْواقی ، نه از آنِ مَساجد و صَوامِع . »

۱۰ وقتی من از دِمَشْق با درویشی ، قَصْدِ { ما ٤٦٠ } زیارتِ ابن المَعْلا کردم . و وی به روستای رَمْلَه می بُود . اندر راه با یکدیگر گفتیم که : « هر یکی را با خویشتن ، واقعه یی که داریم ، اندیشه باید کرد ، تا آن پیر از باطن ما را خَبَر دهد ، و واقعۀ ما حَل شود . من با خود گفتم : { ژ ٤٤٨ } « مرا از وی اَشْعار و مُناجات حُسَین بن مَنْصور باید . » آن دیگری گفت : « دعایی باید تا طحالم به شود . » و آن دیگری گفت : « مَرا ۱۵ حَلْوای صابُونی باید . » چون به نزدیکِ وی رسیدیم . فرموده بود تا جُزوی نبشته بودند از اشعار و مناجات حسین بن منصور.پیش من نهاد. و دست بر شکم آن درویش مالید.طحال از وی به شد.و آن دیگری را گفت:«حَلْوای صابُونی غذای عَوانان بُوَد ، و تو لباس اَولیای خدای داری.لباسِ اولیا با مَطالِبِ عَوانان راست نیاید.از دو یکی اختیار کن .»

---

۱ - ما، مو : صحبت دارد و بایست . ۲ - ما، مو: یعنی در حال آنچه اورا باید حاضر گرداند و اگر .

۳ - ما، مو : و بی همّت بود . ٤ - ما، مو : که این نه طریق (مو : طریقت) منقطعان است .

٤و٥ - ما، مو: بستد و داد و یا بدرگاه سلاطین بعوانی .

٦ - ما، مو : و گویند جنید رحمة الله علیه باصحاب خود رحمهم الله ما، مو : نشسته بود .

۷ - ما، مو : مسافری اندر آمد ما، مو : تکلّف کردند. ۱۰ - ما، مو : با دو درویشی ما، مو : ابن المعلا کردیم .

۱۲ - ما، مو : داریم اندیشید تا . ۱۳ - ما، مو: و من با خود ما ، مو : باید خواست .

١٤ - ما، مو : آن یکی گفت مرا دعائی باید خواست ، ژ : طحالهم بشود ما، مو : و آن دیگر .

۱۵و۱٦ - ژ ، ما، مو : جز وی نوشته بودند آنرا پیش من نهادند .

۱٦و۱۷ - ما، مو : تاطحال گم بشد . ۱۷ - ما، مو : و آن دیگر گفت .

۱۸ - ما، مو: لباس اولیا داری و لباس اولیا با مطالبت (مو : مطالبة) عوان . ما، مو : یکی را اختیار کن .

و در جمله مُقیم را جز رعایتِ آن کس واجب نَیاید . که او به رعایت حقّ مُشغول بُود . و تارکِ حظّ خود باشد . و چون کسی به حُظُوظِ خود اقامت کرد ، دیگری را باید تا وی را خِلاف کند . و چون به تَرْکِ حَظِ خود گرفت ، وی به حَظِ وی اِقامت کُنَد . شاید تا از هر دو حال راه برده باشد نه راه زده .

۵ و مَعْرُوف است اندر اَخْبار پَیْغَمْبَر - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ و آله وَسَلَّمَ - که وی سلمان را به ابوذر غِفاری - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُما - برادری داده بُود . و هر دو از سر هنگانِ اَهْلِ صُفّه بودند ، و از رئیسان و خُداوَنْدانِ باطن . روزی سلمان به خانهٔ اَبُوذر اندر آمد به زیارت . عَیالِ بُوذَر با سلمان از بُوذَر شکایت کرد که : « برادَر تو به روز چیزی نمی خُورَد ، و به شب نمی خُسپد . » سَلْمان گفت : « چیزی خُورْدَنی بیار . » چون بیاوَرد ، بوذر را

۱۰ گفت : « ای بَرادر ! مرا می باید تا با مَنْ مُوافَقَت { ژ ۴۴۹ } کُنی ، { ما ۴۶۱ } که این روزه بر تو فَریضَه نیست . » ابوذر مُوافقت کرد . چون شب اندر آمد گفت : «ای برادر ! می باید که اندر خُفْتَن با من مُوافَقَت کنی « إِنَّ لِجَسَدِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَ إِنَّ لِزَوجِكَ عَلَيْكَ حَقّاً و إِنَّ لِرَبِّكَ عَلَيْكَ حَقّاً . » چون دیگر روز بُود . بوذر به نزدیکِ پَیْغَمْبَر - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ و آله وَسَلَّمَ - آمد. وی گفت : «من همان گویم یا باذر که دوش

۱۵ سَلْمان گفت :إِنَّ لِجَسَدِكَ عَلَيْكَ حَقًّا .» چون بوذر به تَرْکِ حَظُوظِ خود بگفته بود ، سَلْمان به حَظُوظِ وی اقامت کرد ، و وِرْدِ خود فَرْو گذاشت . و بر این اَصْل هر چه کُنی ، صَحیح و مُسْتَحْکَم آید .

وقتی من اندر دیارِ عراق .اندر طَلَبِ دُنْیا و فنای آن ، نا پاکی می کردم ،و وام بسیار برآمده بُود . و حَشْوِ هر کسی ببایستی تَحمُّل کرد . روی به من آورده بودند . و من اندر

---

۱ - ما، مو: واجب نباشد . ما، مو : مشغول باشد.

۲ - ما، مو : بحظّ خود اقامت کند ، ما، مو: که وی را .

۳ - ما، مو: و چون باز حظّ خود را ترک کرد باید که وی بحظّ وی قیام کند تا از هر دو .

۵ - ما، مو: کهٔ پیغامبر (ص) سلمان را . ۷ - ما، مو: بوذر اندر آمد.

۸ - ما، مو: پیش سلمان از وی شکایت کرد که این برادر تو بروز چیزی نخورد و بشب . ۹ - ما، مو: نخسبد.

۱۰ - ما، مو : می باید که با من . ۱۱ - ما، مو : بوذر موافقت کرد چون شب در آمد .

۱۲ - ما،مو : اندر خفتن نیز با من ژ : الأثر إنّ لجسدك ش : لزوجتك . ۱۳ - ما، مو : و چون روز دیگر بوذر رضی اللّه عنه بنزدیك پیغامبر . ۱۴ - ما، مو: پیغامبر گفت من همان گویم که دوش. ۱۵ - ما، مو: چون بوذر رضی اللّه عنه ترك حظوظ کرده بود سلمان رضی اللّه عنه می کردم . ۱۷ - ما، مو: و فنا کردن آن (ش و م۱ : تا پاکی ، ق : بی باکی) ژ: و اوام بسیار .

۱۸ - ما، مو: و هر کسی را بایستی بود روی بمن آوردی و من در رنج.

رنج حُصول هوای ایشان مانده . سیّدی از سادات وَقت{مو ۵٤۱} ، به من نامه یی نبشت : « نگر ! ای پسر ! تا دل خویش از خُدای – عَزَّ وَ جَلَّ – مَشغول نکنی به فَراغَت دلی که مَشغول هوا است . پس اگر دلی یابی عزیزتر از دلِ خود ، روا باشد که به فَراغَت آن دل ، خود را مَشغَول گردانی، و إلاّ دست از آن کار بدار که بندگانِ خُدای را ، خدای – عَزَّ وَ جَلَّ – ۵ بسنده باشد . » اندر وقت مرا بدین سُخَن فراغتی پدیدار آمد . این است اَحکامِ مُقیمان اندر صُحبَت مُسافران بر سبیلِ اختصار . وَ بِاللّه التّوفیق .

بابُ الصُّحْبَةِ فِي السَّفَرِ و آدابِه :

چون درویشی سَفَر اختیار کند ، بدونِ اقامت ، شَرطِ اَدَب وی آن بُوَد که نَخُست باری سَفَر از برای خدای – تَعالی – کند ، نه به متابَعَتِ هَوا . و چنان که به ظاهِر سَفَری ۱۰ {ژ. ٤۵} می کُند ، به باطن از هَواهای خود نیز سَفَر کُند. و مُدام بر طَهارَت باشد . و اورادِ خود ، ضایع نَکُنَد . و باید تا بدان سَفَر { ما ٤٦۲ } مرادش : یا حَجّی باشد یا غَزوی ، یا زیارَت مَوضِعی ، یا گرفتن فایده یی ، و طَلَب عِلمی ، یا رؤیَت شَیخی از مَشایِخ . و اِلاّ مَخطی باشد اندر آن سَفَر . و وی را اندر آن سَفَر از مُرَقَّعه یی و سَجّاده یی و عَصایی و رَکوه یی و حَبلی و کَفشی یا نَعلَینی چاره نباشد . تا به مُرَقَّعه عورَت ۱۵ بپوشد، و بر سَجّاده نماز کند، و به رَکوه طَهارَت کُند، و به عَصا آفَت ها از خود دَفع کُنَد.و اندر آن وی را مَآرِبِ دیگر بُوَد.و کَفش اندر حالِ طهارت دَر پای کند تا به سَرِ سَجّاده

---

۱ – ما، مو : مانده بودم ما، مو : به من نوشت، بنوشت که .

۱و۲ – ما، مو : ای پسر نگر تا دل خود را از خدای مشغول نکنی بفراغ دلی که مشغولی هوای دل است .

۳ – ما، مو : از دل خود عزیزتر.

٤و۵ – ما، مو : خدای پسنده باشد و اندر . ٦و۷ – ما، مو : بر اختصار باب بیست و سیم فی آدابهم فی السّفر و .

۸ – ما، مو : از برای خدای بود . ۱۰ – ما، مو : از هوای خود نیز بگریزد و دوام بر طهارت .

۱۱ – ما، مو : خود را ضایع نکند و باید که بدان ما، مو : یا حجّ .

۱۲ – ما، مو : و یا زیارت موضعی و یا گرفتن ما، مو : یا زیارت شیخی از .

۱۳ – ما، مو : از مشایخ و بزرگی و تُربتی وگرنه مخطی باشد.

۱٤ – ما، مو : و یا نعلینی و عصائی چاره نه .

۱٦ – ما، مو : و اورا اندر آن حال مآرب دیگر بود و نعلین اندر آن حال اندر پای.

آیَد . و اگر کسی آلت ، بیشتر از این دارد ، مر حفظِ سنّت را ، چون شانه و سوزن و ناخن پیرای و مکْحَله روا باشد . و باز اگر کسی زیادت از این آلت سازد خود را ، وَ تَجَمُّل کند . نگاه کنیم تا در چه مَقام است ؟ اگر در مقام ارادت است . این هر یکی بَنْدی و بُتی و سَدّی و حِجابی است ، و مایهٔ اظهارِ رَعُونَتِ نَفْسِ وی آن است . و اگر در مَقام تَمْکین و ٥ استقامت است ، وی را این و بیش از این مُسلَّمَ است .

و من از شَیْخ اَبُو مُسْلِم فارِس بن غالِب الفارسی شنیدم - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - که گفت که : « روزی من به نزدیك شَیْخ ابو سعید بن اَبی الخَیْر درآمدم -رَضِیَ اللّهُ عَنْه - به قَصْدِ زیارت .وی را یافتم بر تختی اندر چهار بالِشی خُفْته، و پای ها بر یکدیگر نهاده ، و دَقّی مِصْری پوشیده . وَ مَن جامه یی داشتم ، از وَسَخ ، چون دَوال شده . تَنی از رَنْج ١٠ گُداخته ، و گونه یی از مُجاهَدَت زرد شده . از دیدنِ وی بر آن حالَت . انْکاری در دلِ من آمَد . » گفتم : « این درویش ! و مَن { ژ ٤٥١ } درویش ! من اندر چندین مُجاهَدَت ، و وی اندر چندین راحت ؟ ! » وی اندر حال بر باطِنِ و اندیشهٔ من مُشْرِف شد ، و نَخْوَت مَن بدید . مرا گفت : « یا بامُسْلِم ! در کدام دیوان یافتی که خود بیِن درویش باشد ؟ ای درویش ! چون ما همه حقّ را دیدیم ، حقّ - تعالی - گفت : « جز بر تَخْتَت ننشانیم . ١٥ و چون تو همه خود را دیدی،گفت :«جز اندر مِحنت { ما ٤٦٣ } ندارم.» از آنِ ما مُشاهَدَت آمد،و از آنِ تو مُجاهَدَت .و این هر دو مقام است از مَقامات راه .و حقّ- تعالی - از این مُنَزّه ، و درویش از مَقامات فانی،و از اَحْوال(مو٥٣٣)رَسْته.» شَیْخ بومُسلِم گفت:

---

١ - ما ، مو : که اگر کسی . ١و٢ - ما ، مو : و ناخن بُری. ٢ - ما ، مو: هم روا باشد.
٣ - ما : اگر در ارادت است آن هر یکی ویرا بندی . ٤ - ما ، مو: است مایهٔ اظهار.
٦ - ما ، مو : رحمة اللّه علیه شنیدم که روزی من .
٧ - ما ، مو : ابی الخیر فضل اللّه محمّد اندر آمدم رحمة اللّه علیه .
٨ - ما ، مو : خفته بود ما ، مو : و دقّ مصری . ٩ - ما : و پایهائی چون دوال شده .
١٠ - ما ، مو: از دیدار وی انکاری در دل من پدیدار آمد. ١١ - ما ، مو: با خود گفتم این
ما ، مو : من اندر چندین تکلّف . ١٢ - ما ، مو : راحت چندین گفت وی اندر حال بر باطن من .
١٣ - ما ، مو : در کدام دیوان دیدی که ما ، مو : باشد چون .
١٤ - ما ، مو : من همه حق را دیدم . ژ ، ما ، مو : دیدیم گفت که جز بر تخت ننشانم .
١٥ - ما ، مو : گفت نصیب ما مشاهدت آمد و نصیب تو مشاهدت .
١٧ - ما ، مو : شیخ ابو مسلم .

« هوش ازمَنْ بشد ، و عالَم بر مَن سیاه گشت . چون به خود باز آمدم ، توبه کردم ، و وی توبهٔ من بپذیرفت . » آنگاه گفتم : « اَیُّهَا الشَّیْخ ! مَرا دَستوری ده تا بروم ، که روزگار مَن رؤیتِ تُرا تَحمّلِ نمی تواند کرد . » گفت : « صَدَقْتَ یا بامُسلِم ! آنگاه بر وَجْهِ مَثَل این بیت بگفت ، **بیت** :

۵ آن چه گوشم نتوانست شنیدن به خَبَر
همه چشمم به عیان یك سره دید آن به بَصَر

پس باید مُسافِر را ، تا پیوسته حافِظِ سُنّت باشد . و چون به مُقیمی فرا رسد ، به حُرمَت نزدیكِ وی در آید ، و سلام گوید . نخست پای چپ از پای اَفْزار بیرون کُند ، که پَیْغَمْبَر - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ و آله وَسَلَّمَ - چنین کردی . و چون پای افزار در پای کُند ، ۱۰ نُخست پای راست در پای افزار کند . و چون پای افزار بیرون کُنَد ، پای بِشوید ، و دو رَکْعَت نماز کُنَد بر حَکْم تحیّت . آنگاه به رَعایت حقوقِ درویشان مَشغول شود . و نباید که به هیچ حال بر مقیمان اعتراض کُنَد ، و یا با کسی زیادتی کند{ ژ ٤٥٢ } به مُعامَلَتی . یا سَخَنِ سَفَرهایِ خود کند ، یا عِلْم و حِکایات و روایات گوید ، اندر میانِ جماعت ، که این جُمله اظهار رُعُونَت بُوَد . و باید که رَنْج جمله بکشد ، و بارِ ایشان تَحمُّل کُند از برای خُدای ۱۵ را ، که اندر آن بَرَکاتِ بسیار باشد . و اگر این مُقیمان و یا خادمِ ایشان بروی حَکْم کنند ، و وی را به سلامی یا به زیارتی دَعْوَت کُنَد ، اگر تواند ، خلاف نکند . امّا به دل مراعات اَهْلِ دُنْیا را مُنْکِر باشد ، و اَفْعال آن برادران را عُذری می نهد ، و تأویلی می کُند . و باید که به هیچ گونه ، رَنْج بایستِ مَحال خود بر دلِ ایشان ننهد ، و مر ایشان را به درگاه

---

۱ - ما ، مو : و چون بخود ما : کردم وی توبهٔ . ۲ - ما ، مو : دستوری باشد که بروم.

٤ - ما ، مو : برخواند ژ : «بیت » ندارد. ۵ - ژ (در حاشیه) : چشمم آنرا به عیان دید بدین سان یك سر .

٦ - ما ، مو : مسافر را باید ما ، مو : حافظ سنّت باشد چون .

۷ - ما ، مو : نزدیك او اندر آید سلام گوید و نخست پای چپ.

۸ - ما ، مو : چنین کرد و چون پای افزار اندر پای کند .

۸و۹ - مو : نخست پای راست پوشد آنگاه پای دیگر و چون پای شوید اوّل پای راست شوید آنگاه پای دیگر . ۱۱ - ما ، مو : و یا بر کسی زیادتی ما : یا سختی های سفر خود (مو : سخنی از سخنهای) ۱۳ - ما ، مو : باید که رنج جهله بکشد.

١٤ - ما ، مو : و اگر مقیمان و یا خادم ایشان برو حکم . ۱۵ - ما ، مو : و وی را بسلام اهل کوئی و یا بزیارتی .

١٦ - مو : و تأویلی بکند . ۱۷ - ما ، مو : بدرگاه سلطانیان .

سُلطان نَکشَد ، به طَلَبِ راحَتِ هَوای خود . و اندر جملهٔ اَحوال ، { ما ٤٦٤ } مُسافر و مقیم را اندر صُحْبَت ، طَلَبِ رضای خداوند - تَعالی - باید کرد ، و به یکدیگر اعتقادِ نیکو باید داشت، و مر یکدیگر را ، برابر ، بَد نَباید گفت. و از پَس پُشت، غیبت نباید کرد . ازآن چه شوم باشد بر طالِبِ حَقّ ، سَخَنِ خَلْق گفتن ، خاصّه به نا خوب . از آن چه مُحقّقان اندر ۵ رؤیَتِ فعْل ، فاعِل بینند . و چون خَلْق بدان صفَت که باشند ، از آنِ خُداوند بُودَند . و آفریدهٔ وی بُوَند.مَعْیُوب و بی عَیْب ، مَحْجُوب و مُکاشِف ، خُصُومَت بر فعْل ، خُصُومت بر فاعِل بُوَد . و چون به چشم آدَمیّت اَنْدر خَلْق نگَرد ، از هَمَه باز رهد که جُملهٔ خَلْق مَحْجُوب و مَهْجُور و مَقْهُور و عاجز اند .و هر کسی جُز آن نتواند کرد ، و تواند بُود ، که خِلْقَتَش بر آن است . و خَلْق را اندر مُلْکِ وی تَصَرُّف نیست ، و قُدْرَت بر تَبْدیل عَیْن ، جُز حَقّ را - ۱۰ { ژ ٤٥٣ } تَعالی و تَقَدَّسَ - نباشد . وَ اللّهُ اَعْلَمُ .

بابُ آدابِهِمْ فِی الْأَکْلِ :

بدان که آدمی را از اَکْل چاره نیست ، که اقامت تَألیفِ طَبایع ، جُز به طَعام وَ شراب نیست . امّا شَرْطِ مُرُوّت آن است که اندر آن مُبالَغَت نَکُنَد ، و روز و شب خود را ، در اَنْدیشهٔ آن{مو٥٤٥} مشغول نگرداند . شافعی گوید - رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْه -: « مَنْ کانَ ۱۵ هِمَّتُهُ ما یَدْخُلُ فی جَوْفِهِ فَإنَّ قیمَتَهُ ما یَخْرُجُ مِنْهُ . » و مر مُریدِ حَقّ را هیچ چیز مُضِرّتر از خوردن بسیار نیست . و پیش از این اندر این کِتاب اندر بابُ الجُوع طَرَفی از این معنی گفته ام . امّا اینجا این مِقْدار اندر خور می باشد .

---

۱ - ما، مو : راحت و هوای خود را . ۲ - ما، مو: خداوند باید بود . ۳ - ما، مو: داشت مر یکدیگر را اندر برابر . ما، مو : و از پس غیبت نباید کرد . ٤ - ما، مو : خاصّه بنا خوبی . ۵ - ما، مو : بدان صفت که باشد از آن خداوند بُود.

٦ - ما، مو : و آفریدهٔ وی اگرچه معیوب و بی عیب و محجوب و مکاشف بود .

۷ - ما، مو : بر فاعل باشد. ما، مو : از همه کس بازرهد و بداند که جملهٔ .

۸ - ما، مو : و مقصور و مغلوب و عاجز اند . ما، مو : و جز آن نتواند بود که خلقش .

۹ - ما، مو : اندر مُلك او تصرّف نیست . ۱۰ - ما، مو : مطلق نه و باللّه التّوفیق .

۱۱ - ما : باب بیست و چهارم فی آدابهم فی الاکل . ۱۲ - ما، مو : آدمیان را از غذا چاره نیست .

۱۳ - ما، مو : شرط و مروّت آنست . ۱٤ - ما، مو : اندر اندیشهٔ آن لقمه مستغرق نگرداند و شافعی گوید رضی اللّه عنه .

۱۵ - ما، مو : ما یدخل جوفه فکان قیمته. ما، مو: ومر مُریدان راه حقّ را هیچ . ۱۷ - ما، مو : اندر خود باشد.

و اندر حکایات یافتم که اَبو یزید را – رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ – پرسیدند که : « چرا تو مَدْحِ گُرسنگی بسیار گویی ؟ » گفت : « آری ! اگر فرعَون گرسنه بودی ، هرگز « أَنَا رَبُّکُمُ الأَعْلی » نگفتی . و اگر قارون [ما ٤٦٥] گرسنه بودی ، باغی نگشتی . و ثَعْلَبه تا گُرسنه بُود ، به همه زبان ها ستوده بود . چون سیر شد ، نِفاق ظاهر کرد. خدا گفت اندر ٥ صفت کفّار ، قوله تعالی : « ذَرْهُم یَأْکُلُوا وَ یَتَمَتَّعُوا وَ یُلْهِهِمُ الأَمَلُ فَسَوفَ یَعْلَمُونَ » و نیز گفت : « وَ الَّذین کَفَرُوا یَتَمَتَّعُونَ وَ یَأْکُلُونَ کَما تَأْکُلُ الأَنْعامُ وَ النّارُ مَثْوی لَهُم . »

وَ سَهْل بن عَبْدالله – رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ – گفت : « شِکَم پُر از خَمْر دوست تر دارم که پر از طعام حَلال ! » گفتند : « چرا ؟ » گفت : « از برای آن که چون شِکَم پر از خَمر بُود ، ١٠ عقْل بیارامد ، و آتش شَهْوَت بمیرد ، و خَلْق از دَسْت و زبانِ وی ایمن شوند . اَمّا چون پر از طَعامِ حَلال بُوَد ، فضُول آرزو کند ، و شَهْوَت قُوّت گیرد . و نَفس به طَلَب نَصیبهای خود سر بر آرد.و گفته اند مَشایخ در صفَت ایشان که : « اَکْلُهُم کَأَکْلِ الْمَرضی وَ نَومُهُم کَنَومِ الغَرْقی وَ کَلامُهُمْ ککَلامِ الثَّکْلی : « خوردن شان چون از آن بیماران بُود ، و خواب شان چون خوابِ غَرْقه [ژ ٤٥٣] شدگان ، و سخنان شان چون سخن بچه مردگان . »

١٥ پس شَرْطِ آدابِ اَکْل آن است که تنها نَخورَند، و ایثار کنند مر یکدیگر را . لقَولِه – صَلَّی اللّهُ عَلَیْه و آله وَسَلَّم – :« شَرُّ النّاسِ مَنْ اَکَلَ وَحْدَهُ وَضَرَبَ عَبْدَهُ وَ مَنَعَ رِفْدَهُ . » چون بر سُفْره نشینند ، خاموش نباشند . و ابتدا به نام خدای کنند . و حدیثی نگویند ، از نهاد و برداشت ، که اَصْحاب را از آن کراهیت آید . و لُقْمهٔ اوّل بر نَمَک زنند ، و مر رفیق خود را اِنْصاف دهند . و سَهْل بن عَبْدالله را پُرسیدند از مَعْنیِ : « إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُ ٢٠ بالْعَدْلِ والإِحْسانِ . » گفت :« عَدْل آن [ما ٤٦٦] بُود که اِنْصافِ رَفیق اندر لُقمه

---

١ – ما، مو : که از ابو یزید پرسیدند . ٢ – ما : هرگز نگفتی اما ربّکم الاعلی. ٤ – ما، مو: و چون سیر شد . ٤و٥ – ژ : از «خداوند گفت » تا « والّذین» ندارد. ٦ – ما، مو : و سهل بن عبدالله گوید شکم پُر از خمر دوستر دارم . ٧ – ما، مو: از آنچه چون ما، مو : خمر باشد عقل با وی نیارامد . ٨و٩ – ما، مو : چون بطعام حلال پُر بُوَد فضولی آرزو کند.١١ – م١، م ٢ ، ش، ق : « کلامهم ککلام الثّکلی» ندارد. ما، مو : چون خوردن بیماران بود . ١٢ – ما، مو : خواب غرق شدگان . ١٣و١٤ – ما، مو : و آنچه خورند ایثار کنند بیکدیگر که پیغامبر صلّی اللّه علیه و آله وسلّم گفت . ١٤ – ما، مو : و منع وفده و چون . ١٥ – بر سفره نشیند . ما، مو: و چیزی نکند که از نهاد و ...١٦ – ما، مو : از ان کراهتی باشد.ژ : کراهیَت . ١٧ – ما: و رفیق خود را . ما، مو : از سهل بن عبدالله پرسیدند از معنی این آیه که انّ اللّه. ١٩ – ما، مو: و احسان آن بُوَد که اورا بدان.

بدهد ، و اِحْسان آن که وی را بدان لُقمه اَوْلی تَر ، از خود داند .

و شَیْخ من - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ - گفتی : « که عَجَب دارم از آن مُدَّعی که گوید : « مَنْ به تَرْکِ دُنْیا گفته ام . » و اندر اندیشهٔ لُقمه باشد . » آنگاه باید که طَعام به دست راست خورد ، و جز اندر لُقمهٔ خود ننگرد ، و بر طَعام خوردن ، آب کمتر خُورَد ، مگر ۵ اندر حال تشنگی صادق . و چون بخورد ، اندك خُورَد ، چندان که جگرتر شود . و لقمه بُزرگ نکند ، و خُرْد بخاید ، شتاب نکند ، که از این چیزها بیم تُخْمَهَ ها بُوَد ، و مُخالفِ سُنَّت .

و چون از طَعام فارغ شود ، حَمْد گُوید ، و دَسْت بشوید . و اگر از میان جماعت دو {مو ۵۳۷}یا سه کس یا بیشتر پنهان از جماعت به دَعْوتی شوند ، و چیزی خورند ، ۱۰ بعضی از مَشایخ گفته اند که آن حَرام باشد ، و اندر صُحْبَتِ کردن خیانت بُوَد . «اُولئكَ ما یَأكُلُونَ فی بُطُونِهِمْ إلاّ النّارِ . » و گروهی گفته اند که : « چون جماعتی باشند بر مُوافَقَت یکدیگر روا باشد . » { ژ ۴۵۵ } و گروهی گفته اند که : « اگر یك کس باشد هَم روا باشد که وی را اِنْصاف ، نه در حال وَحْدَت می باید داد ، که اندر حال صحبت می باید داد . چون تنها باشد ، حُکْمِ صُحْبَتِ یك ساعته از وی برخیزد ، و بدان مَأخُوذ ۱۵ نَباشد . »

و مُهِمَّ ترین اَصْلی اندر این مَذْهَب آن است که دَعْوَتِ درویشی را ردّ نکند ، و دَعْوَتِ دنیاداری را اجابت نکند .و از ایشان چیزی نخواهد، که اندر آن وَهْنی باشد مَر طَریقت را . از آن چه اَهْلِ دُنیا مَحْرَم نیند مر درویشان را .

و در جمله مَرْد، به کَثْرَتِ مَتاعِ دُنیادار نَباشد ، و به قِلَّت آن درویش نه ، که هر که بر ۲۰ تَفْضیلِ فَقْر بر غنا مُقِر بُوَد، وی دنیادار نباشد، اگرچه مَلِکی باشد.و هر که مُنْکِر بُوَد ،

---

۱ - ما، مو: و شیخ گفت عجب دارم . ۲ - ما، مو: که من ترك دنیا ما، مو : و آنگاه باید.
۳ - ما، مو : و در طعام خوردن آب اندك خورد. ٤ - ما: تشنگی غالب ما : جگرش تر شود .
۵ - ما، مو: و بخورد (مو : خورد) و بخاید ما، مو: که اینها بیم تخمه بود . ژ: تخمها.
۸ - ما، مو : دو کس یا سه کس و یا پنهان از جماعت بدعوت شوند و چیزی بخورند . ۹ - ما، مو : مشایخ گفته که آن ما، مو: اندر صحبت خیانت بود . ۱۰ - ما، مو : و گروهی گفتند . ۱۱ - ما، مو : گفته اند اگر یك کس هم باشد که اورا .۱۲ - ما : انصاف نی اندر حال ، مو : که انصاف اندر حال وحدت می باید داد بلکه . ما : از : « که اندر » تا « باید داد ندارد. ۱۳ - ما، مو : صحبت آنساعت از وی . ١٤ - ما، مو : ردّ نکنند و . ١٤و ١٥ - ژ، ما، مو : و بدعوت دنیاداری نروند و طعام ایشان را اجابت نکنند و بخانهٔ ایشان نشوند . ١٥ - ما، مو : چیزی نخواهند ما، مو: مر اهل طریقت را . ۱۸ - ما، مو : محترم نه بینند مر درویش را .
۱۹ - ما، مو : و بقلّت آن هم درویش نه . ۱۹و ۲۰ - ما، مو : که هر که بتفضیل فقر . ۲۰ - ما، مو : منکر فقر را باشد.

دنیادار بُوَد ، اگرچه مُضطَرّی بُوَد . و چون به { ما ٤٦٧ } دعوت حاضر شد ، به چیزی خوردن و نا خوردن تکلّف نکند . بر حُکم وقت برود . و چون صاحبِ دعوت مَحرَم باشد ، روا بُوَد که مُتأهّلی زلّه یی برگیرد . و اگر نا مَحرَم بُوَد ، به خانهٔ وی رفتن ، روا نبود . امّا به همه وقت زلّه نا کردن اَولی تر باشد ، که سَهْل بن عَبْداللّه - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - گوید : ۵ « أَلزَلّةُ ذَلّةٌ . » : « زلّه ذلّت بُوَد . » وَ اللّهُ اَعْلَمُ بِالصّواب .

بابُ آدابِهِمْ فی اَلْمَشْیِ :

قَولَهُ - تَعالی - : « وَ عِبادُ الرَّحْمَنِ الَّذینَ یَمْشُونَ عَلَی الأَرْضِ هَوناً وَ إذا خاطَبَهُمُ اَلْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً . » باید که طالبِ حَقّ پیوسته بر روش خود می رود ، و بداند که هر قَدَمی که می نهد ، بر چه می نهد . آن بر وی است یا از آنِ وی است . اگر ۱۰ بروی است ، اسْتِغفار کُنَد . و اگر از آنِ وی است ، در آن جدّ کُنَد ، تا زیادت شود .

و از داود طایی - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - می آید که : « روزی دارو { ژ ٤٥٦ } خورده بُوَد . » وی را گفتند : « زمانی بدین صَحْنِ سرای اندر شَو . تا فایدهٔ دارو ظاهر شود . » گفت : « من شَرْم دارم که به قیامت ، خدای - عزّ وَ جلّ - مرا سؤال کُنَد که : «چرا قَدَمی چَنْد بر نَصیب هَوای خُود نهادی؟ » لِقَولِه - تَعالی - : « و تَشْهَدُ اَرْجُلُهُم بِما ۱۵ کانوا یَکْسِبُونَ . »

پس درویش باید که به مُراقَبَت و بیداری رَوَد سر افکنده ، و به هیچ سوننگرد ، جز اندر برابرِ روی خود و راه . و اگر کسی وی را پیش آید ، خود را در نکشد مر نگاه داشت جامهٔ

---

۱ - ما، مو : دنیادار باشد اگرچه مضطرّی باشد ما، مو : حاضر شود در چیزی .

٤ - ما، مو : ناکردن اولی تر که سهل بن عبداللّه گوید.

۵ - ما، مو : زلّه کردن ذلّت بود و باللّه التّوفیق. ٦ - ما، باب بیست و پنجم فی آدابهم فی المَشی.

۷ - ما، مو : خداوند گفت عزّ و جلّ . ۸ - ما، مو: سلاماً الآیة ما، مو : پیوسته طالب حقّ اندر روش خود که می رود.

۹ - ما، مو : که هر قدم بر چه می نهد تا آن بروی است . ۱۱ - ما، مو : رحمة اللّه علیه می آید.

۱۲ - ما، مو : گفتند اورا که زمانی ما، مو: سرای فرا شود و بیرون آیی . ۱۳ - ما، مو: خدا مرا سؤال کند که .

١٤ - ما : چنانکه جبّار و جلیل گفت ، مو : چنانکه گفت و تشهد .

١٦ - ما، مو : پس درویش را باید که بیداری در مراقبه رود .

١٧ - ما، مو : خود و اندر راه و اگر کسی وی را پیش آید خود را از وی در نکشد.

خود را ، که تا بدو باز نیاید . که مؤمنان و جامه های ایشان پاك باشند . و این خصله جز رعونت و خویشتن پیدا کردنی نباشد . و باز اگر آن کس کافر باشد ، یا پلیدی بروی ظاهر بُوَد ، روا بُوَد که خود را ، از وی نگاه دارد . و چون با جماعتی می رود ، قصد پیش رفتن نکند . و زیادت جُستَن به تَکبُّر و نیز باز پس رفتن نکند . و از نُمودن تَواضُع به ۵ مردمان به مُعاملتی پرهیز کند ، که تواضُع را چون بدید ، عَینِ تَکبُّر شود .و نَعْل و کَفْش را تا بتواند{مو۵۴۹} از پلیدی ها نگاه { ما ۴٦۸ } دارد به روز تا خُداوَند - تعالی - به بَرَکاتِ آن جامهٔ وی را به شب نگاه دارد.و باید که چون جماعتی و یا یك درویش یا کسی باشَنْد ، اندر راه با کسی نایستند به سُخَن .و اورا انتظار خود نفرمایند. و آهسته رود ، و شتاب نکند ، که به حَریصان ماند ، و نَرْم نَرم نرود ، که به مُتَکبِّران ماند . و گام تَمام نهد . ۱۰ و در جمله { ژ ۴۵۷ } باید که رَوِشِ طالب پیوسته بدان صفت بُوَد که اگر کسی گوید کُجا می روی ، به قَطْع بتواند گفت : « إنّی ذاهِبٌ إلی رَبّی . » و اگر جز چنین باشد ، رَفْتنِ وی بروی وَبال باشد . ازآن چه صِحّت خَطْوات ، از صِحّت خَطَرات باشد . پس هر که اندیشهٔ وی مُجْتَمَع باشد ، مر حقّ را ، اَقْدام وی مُتابِع اندیشهٔ وی باشد . و از بُویَزید - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - روایت آرَند که گفت : « رَوِش بر درویش نِشانِ غَفْلَت بُوَد ، که ۱۵ هر چه هَسْت خود اندر دو قَدَم حاصِل آید، که یکی بر نصیب های خود نهد ، و یکی بر فرمان های حقّ . این یك قَدَم را بردارد ، و آن دیگر بر جای بدارد . وَ روشِ طالب ، علامَتِ قَطْعِ مَسافَت بُوَد . و قُربِ حَقّ به مَسافَت نیست .و چون قُربِ وی، مَسافَتی نباشد ، طالب را جُز قَطع پای ها اندر مَحَلِّ سُکون چه وَجْه باشد ؟ وَ اللّهُ اَعْلَمُ بِالْصَّوابِ .

---

۱ - ما ، مو : جامه را که بدو باز نیاید ما ، مو : جامهٔ ایشان همه پاك باشند .

۱و۲ - ما ، مو : و این جز رعونتی و خویشتن پدید آوردنی نباشد. ۲ - ما ، مو: کافری باشد و یا پلیدی.

۳ - ما ، مو : ظاهر بیند روا باشد ما ، از وی بدور و نگاه دارد. ٤ - ما ، مو: رفتن هم نکند و زیاده جستن بود آن و تکبّر باشد و نیز قصد باز پس رفتن هم نکند و نمودن . ٤و۵ - ما ، مو: از « و از نمودن » تا « پرهیز کند» ندارد. ۵ - ما ، مو: تواضع را که چون ببیند . ما ، مو : و نعلین و کفش را . ٦ - ما ، مو: تا تواند از پلیدی ها . ما ، مو: تا خداوند ببرکات

۷ - ما ، مو: نگاه دارد بشب ما ، مو : با کسی باشد. ۸ - ما ، مو : با کسی نه بایستد او را انتظار ندهد (ژ : ورا).

۹ - ما ، مو: که به رفتن حریصان ماند و نرم نرود که به رفتن متکبّران ماند . ۱۰ - ما ، مو: که پیوسته ورزش طالب بر آن صفت . ۱۱ - ما ، مو: اورا که کجا میروی بقطع تواند گفت . ما ، مو: ربّی سیهدین و اگر جز این چنین .

۱۳و۱٤ - ما ، مو: و از ابویزید روایت آرند . ۱٤ - ما : ورزش درویش بی مراقبت نشان غفلت باشد که خود هر چه هست .

۱٦ - ما : بر جای دارد و ورزش طالب. ۱۸ - ما ، مو : بجز قطع پای ما ، مو: واللّه ولیّ التوفیق.

باب نَوْمِهِم فی السَّفَرِ وَ الْحَضَرِ :

بدان که مَشایخ را – رَضِیَ اللّهُ عَنْهُم – اندر این مَعْنی اختلاف بسیار است . به نزدیك گروهی مُسَلَّم نیست مُرید را که بخسبد جُز اندر حالِ غَلَبه ، آنگاه که خواب را از خود باز نَتوانَد داشت، که رسول گفت :صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ و آله وَسَلَّمَ – :« اَلنَّومُ أَخُ الْمَوتِ .» : ۵ « خواب برادر مرگ است . »

پس زندگانی از خُداوند – تَعالی – نعمت است ، و مرگ بَلا و مِحنت . لامُحاله نعْمَت اَشْرَف از بَلا بُوَد . و از شِبْلی – رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْهِ – می آید که گفت :« اطَّلَعَ الْحَقُّ عَلَیَّ ! فَقالَ :مَنْ نامَ غَفَلَ وَ مَنْ غَفَلَ حَجَبَ .» و به نزدیك گروهی رَوا باشد که مُرید به اختیار بخسبد ، و اندر خواب تَکَلُّف { ما ۴۶۹ } بکند ، از پَسِ آن که حَقّ اُمور به جای ۱۰ آورده باشد ، لقَوله – صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ و آله وَسَلَّمَ – : « رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلثٍ : عَنِ النّائمِ حَتّی یَنْتَبِهَ ، وَ عَنِ الصَّبِیِّ حَتّی یَحْتَلِمَ ، وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتّی یُفیقَ . » و چون از خُفته قَلَم برداشته باشند ، تا آنگاه که بیدار گردد ، و خَلْق از بَد او ایمِن شده باشند ، { ژ ۴۵۷ } و اختیارِ وی از وی کُوتاه شده باشد . و نَفْسَش از مُرادات مَعْزُول گشته ، و « کِرامًا کاتبین » از نوشتن بیاسوده ، و زبانش از دَعاوی فرُوبسته ، ۱۵ و از دَرُوغ و غَیْبَت باز مانده،و از کُلّ مَعاصی مُنْقَطِع گشته.«لاَ یَمْلِكُ لنَفْسه ضَرّاً وَلا نَفْعاً وَلا مَوْتًا وَلا حَیاتًا وَ لا نُشُوراً کَما قالَ ابْنُ عَبّاس–رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ – لا شَیْءَ أَشَدُّ عَلی اِبْلیسِ مِنْ نَوْمِ العاصی . فَإذا نامَ الْعاصیُ یَقُولُ : مَتی یَنْتَبِهُ وَ یَقُومُ حَتی یَعْصیَ اللّهَ ؟ »

---

۱ – ما ، مو : باب بیست و ششم فی آدابهم فی النّوم و الیقظه. ۲ – ما ، مو: رحمة اللّه علیهما .
۳ – ما ، مو : بعضی مسلّم نیست مر مرید را که (ژ : بخسپد) جز اندر حال غلبهٔ نوم .
۴ – ما ، مو : که پیغامبر گفت . ۶ – ما ، مو : از خداوند نعمت بُود و مرگ بلا و لامحاله .
۷ – ما ، مو : اشرف بُود از بلا و از شبلی می آید که . ۸ – ژ : بخسپد .
۱۰ – ما ، مو : که رسول گفت . ۱۲ – ما ، مو : خلق از بدی او ایمن .
۱۳ – ما ، مو : و نفس او از مرادهای معزول شده باشد و کرام الکاتبین . ۱۴ – ما ، مو : از دعوی کوتاه شده .
۱۵ – ما ، مو : گشته و ارادتش از عجب و ریا و امید ببریده . ما ، مو : ولاحیوة .
۱۶ – ما ، مو : و از آن بود که ابن عبّاس گوید . ۱۷ – ما : و یقول حتّی.

و این خلاف جُنَید راست با عَلی بن سَهْل الإصفهانی - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْهما - . و اندر این مَعْنی نامه یی نیك لطیف است(مو. ۵۵) که عَلی به جُنَید نبشت ، و آن مَسْمُوعِ مَنَ است . و عَلی بن سَهْل گوید که : « مَقْصود از این آن است اندر این نامه که خواب غَفْلت است ، و قَرار ، اعْراض . باید که مُحِبّ را روز و شب خواب و قَرار نباشد ، ۵ که اگر بغَنوَد ، اندر آن حال از مَقْصود بماند و مَفْقود از خود ، و از روزگار خود غافِل بُوَد ، و از حَقّ - تَعالی - باز ماند . چنان که خُداوَند - تعالی - وَحْی فرستاد به داود - عَلَیْهِ السَّلامُ - و گفت : « کَذِبَ مَنْ ادَّعی مَحَبَّتی فَإذا جَنَّهُ اللَّیْلُ نامَ عَنّی . » : « دروغ گفت آن که دَعْوی مَحَبَّتِ مَنْ کرد . و چون شَب در آمد بخفت ، و از دوستی من بپرداخت . »

۱۰ و جُنَیْد می گوید - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - اندر جَواب آن نامه که : « بیداری ما ، مُعامَلَت ما است ، اندر راه حَقّ ، و خواب ما ، فعل حقّ بر ما . پس آن چه بی اختیارِ ما بُوَد ، از حقّ به ما تمام تر از آن { ما ۴۷. } بُوَد که به اِختیار ما بُوَد از ما به حقّ . « وَ النَّوْمُ مَوْهِبَةٌ مِن اللّه - تَعالی - عَلَی الْمُحِبّینَ . » : « و آن عطایی بُوَد از حَقّ - تَعالی - بر دوستان . » و تَعَلّقِ این مَسْأله به صَحْو و سُکر است ،و سُخَن اندر آن به تَمامی ۱۵ { ژ ۴۵۹ } گفته ام . اَمّا عَجَب آن است که جُنَید - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ صاحبِ صَحْو بُوَد . اینجا قُوَّت مُرسکْر را کرده است . و همانا که اندر آن وقت مَغْلُوب بوده است ، و ناطق برزبانش وقت بوده است . و نیز روا باشد که بر ضدّ این بوده است که خوابِ خود ، عینِ صَحْو باشد ، و بیداری عَیْن سُکْر . ازآن چه خواب صِفَتِ آدَمیّت است . و تا آدَمی اندر مَظَلّهٔ اَوْصافِ خود باشد، به صَحْو مَنْسُوب باشد ، و ناخفتن صِفَتِ حقّ است .و چون آدمی از ۲۰ صفت خود فراتر شود ، مَغْلُوب باشد .

---

۱ - ما ، مو:الاصفهانی و اندر . ۲ - ما ، مو: نامه یی بس لطیف است که علیّ بن سهل رحمة اللّه علیه بجنید رحمة اللّه علیه نوشته . ۳ - ما ، مو: و مقصود از این آنست که علیّ بن سهل رحمة اللّه علیه گوید بجنید رحمة اللّه علیه که. ٤ - ما ، مو: و محبّ را لازم از غفلت و قرار اعراض و باید که . ۵ - ما ، مو : و مفقود شود و از خود . ٦ - ما ، مو : چنانکه حقّ تعالی وحی فرستاد. ۷ - ما ، مو: و گفت یا داود کذب . ۸ - ما ، مو: آن دعوی محبّت من کرد که چون. ۹ - ما : پرداخت . ۱۰ - ما ، مو: جنید گوید رحمة اللّه علیه ما ، مو: نامهٔ سهل بدانکه بیداری ما. ۱۱ - ما ، مو : فعل حقّ با ما . ۱۲ - ما ، مو : بود از ما آن از حقّ بما . ۱۵ - ما ، مو: بتمامی گفته آمده است ، ما ، مو : جنید رحمة اللّه علیه . ما ، مو : و اینجا . ۱٦ - ما ، مو: است همانا که . ۱۷ - ما ، مو : وقت باشد و نیز ما ، مو: بر ضدّ این باشد که . ۱۸ - ما ، مو: از آنچه خواب اندر صفت آدمی است.

و من دیدم گروهی از مَشایخ را ، که خواب را بر بیداری می فضل نهادند بر مُوافقَت جُنَید . از آن چه نَمود اَولیا و بُزرگان و بیشتری از پیغمبران - صَلَواتُ اللّه عَلَیْهم وَ رَضِیَ اللّهُ عَنهُم - به خواب پیوسته است.لِقَوله - صَلّی اللّهُ عَلَیْه و آله وَسَلَّمَ - : « إنَّ اللّهَ یُباهی بِالْعَبْدِ الّذی نامَ فی سُجُودِه وَ یَقُولُ اُنْظُروا مَلائکَتی إلی عَبْدی ۵ رُوحَهُ فی مَحَلِّ النَّجْوی وَ بَدَنَهُ علی بِساطِ العِبادَة . » : « خدای - عزَّ و جَلَّ - مُباهات کند به بنده یی که اندر سُجُود بخسبد ، گوید مر فرشتگان را : « بنگرید اندر آن بندهٔ من ، جانش با من اندر راز گفتن است، تَنَش بر بساط عبادت . » و قَولُه :صَلَّی اللّهُ عَلَیْه و آله وَسَلَّمَ - :« مَنْ نامَ عَلی طَهارَةٍ یُؤْذَن لِرُوحِه اَنْ یَطُوفَ بِالعَرْشِ وَ یَسْجُدُ لِلّه - تعالی- : « هر که بر طهارت بِخُسبَد ، جانِ وی را دَستوری دهند که : « برو ۱۰ و عَرْش را طَواف کن ، و خداوند را - تَعالی و تَقَدَّس - سَجْده کُن . »

و اندر حکایات یافتم که : شاهِ شُجاعِ کِرْمانی ، چهل سال بیدار بُود . چون شبی بخفت ، خُداوند را - تَعالی - در خواب دید . از پس آن هر شب بخفتی . { ما ۴۷۱ } اُمید آن را . و اندر این مَعْنی قَیْسِ عامری گوید - رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْه - شعر :

وَ إنّی أَسْتَغْشی وَ ما بی نَعْسَةٌ لَعَلّی خَیالاً مِنْكَ یَلْقی خَیالیا

۱۵ و دیدم گروهی را که : بیداری بر خواب فَضْل نهادند بر مُوافقت { ژ ۴۶۰ } عَلِّی بن سَهْل - رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْهِ - . ازآن چه{مو ۵۵۳} وَحْیِ رُسُل ، و کرامات اولیا را تَعَلُّق به بیداری بوده است . و یکی از مَشایِخ گوید - رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْهِم - : « لَوْکانَ فِی النَّوْمِ خَیْرٌ لَكانَ فیِ الْجَنَّةِ نَومٌ . » : « اگر اندر خواب هیچ خیر بودی ، و یا مر مَحَبّت و قُربَت را عِلَّت گشتی، بایستی تا در بهشت که سرای قُربت است ، خواب بُودی » ۲۰ چون اندر بهشت خواب و حجاب نَبُوَد ، دانستیم که خواب حجاب است .

۱- ما، مو: من دیدم از مشایخ گروهی را ما، مو : فضل می نهادند . ۲و۳- ما، مو : زانچه نمودهٔ اولیا و بزرگان و بیشترین از پیغامبران بخواب پیوسته است .۳- ما، مو : و پیغامبر گفت از خدای عزّ وجلّ انّ اللّه تعالی . ٤- ما، مو: ان اللّه تعالی یباهی ما، مو: و یقول اللّه انظروا للملئکة . ۵- ما، مو: خدای تعالی مباهات . ٦- ژ : بخسپد ما، مو : و گوید فرشتگانرا. ۷- ما، مو : که جانش با من ما، مو : و نیز گفته است رسول صلّی ... ۸- ما،مو : علی الطهارة . ۹- ژ : بخسپد . ما، مو : بر و عرش را طواف .

.۱- ما، مو : خداوند را سجده کن . ۱۱- ما، مو : خداوند را بخواب دید و از پس آن پیوسته بخفتی .

۱۳- ما، مو: قیس بن عامری گوید شعر . ١٤- ما، مو: و انّی لأستنعس و مالی نعیسة . ۱۵- ما، مو: بیداری را بر خواب .

١٦- مو : علیّ بن سهیل رضی اللّه عنه . ۱۷- ما، مو : و یکی گوید از مشایخ رضی اللّه عنهم. ۱۸- ما، مو: که اگر اندر خواب .

۱۹- ما، مو: علّت بودی بایستی تا اندر بهشت . ۲.- ما، مو: اندر بهشت حجاب نباشد دانستم که .

و اَرْبابِ لَطایف گویند که : « چون آدم - عَلَیْهِ السَّلامَ - اندر بهشت بخفت ، حَوّا از پهلوی چپ وی پدیدار آمد ، و همه بَلای وی از حَوّا بود . » و نیز گویند : « چون ابراهیم گفت مر اسمعیل را : « یا بُنَیَّ اِنّی أَری فی الْمَنامِ إنّی أَذْبَحُكَ . » اسمعیل گفت : « ای پدر ! هذا جزاءُ مَنْ نامَ عَنْ حَبیبِه لَوْ لَمْ تَنِمْ لاَ اُمِرْتَ بِذَبْحِ الوَلَدِ . » : « این ۵ جزای آن کَس است که بِخُسْبَد ، و از دوست غافل شود . اگر نخفتی ، نفرمودندی که پسر را بباید کُشتن . » پس خوابِ تو ، مَر ترا بی پسر گردانید ، و مرابی سَر . دَرْدِ مَنْ یك ساعَتَه باشد . و دَرْدِ تو هَمیشه .

و از شِبْلی - رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْهِ - می آید که هَرْ شَب سُکَرّه یی نَمَك با آب ، و با میلی پیش نهاده بودی . چون در خواب خواستی شد . میلی از آن در دیده کشیدی .

۱۰ و من - که عَلّی بن عُثْمان اَلْجُلاّبی ام - دیدم پیری را که چون از اَدای فَرایض فارغ گشتی ، بخفتی . و دیدم شَیْخ اَحْمَدِ سَمرقَنْدی را به بُخارا که چهل سال بُود تا شب نخفته بُود . و به روز اند کی بخفتی . و رُجوعِ این مَسْأله بدان { ما ۴۷۲ } باز گردد ، که چون مرگ به نزدیكِ کسی دوستر از زندگانی بُود ، باید تا خواب دوستر از بیداری بُوَد . و چون زندگانی دوستر از مرگ دارد ، تا بیداری { ژ ۴۶۱ } به نزدیكِ وی دوستر از خواب ۱۵ بُوَد . پس قیمت نه آن را بُوَد که به تکلّف بیدار بُوَد ، که قیمت آن را بُوَد که بی تَکَلّفش بیدار کرده اند . چنان که رسول را - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ و آله وَسَلَّمَ - ، خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - برگُزید ، و به درجتِ اَعْلی رسانید . وی نه اندر خواب تَکَلُّف کَرْد ، نه اندر بیداری ، تا فرمان آمَد : « قُمِ اللَّیْلَ إلاّ قَلیلاً . » و قیمت نه آن را بُوَد که به تَکَلّف بخسبد . قیمت آن را بُوَد ، کِش بخوابانند . چنان که خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - اَصْحابِ کَهْف را برگزید ، و به مَحَلِّ اَعْلی رسانید ،

---

۱ - ما ، مو : و نیز گویند که چون ابراهیم علیه السّلام. ۲ - ما ، مو : مر اسماعیل را علیه السّلام .

۵ - ژ : بخسپد ما ، مو : غافل باشد. ۶ - ما ، مو : بباید کشت ما ، مو : و مرا بی جان امّا درد من یکساعت باشد.

۸ - ما ، مو : و از شبلی می آید ما ، مو : نمك آب و بامیلی . ۹ - ما ، مو : میلی اندر آن زدی و اندر دیده کشیدی.

۱۰ - ما ، مو : ... ام - رضی الله عنه دیدم . ۱۱ - ما ، مو: فارغ شدی بخفتی ما ، مو : سمرقندی را که ببخارا می بود پیوسته به شب بخفته. ۱۳ - ما ، مو: باید که تا خواب .

۱۴ - ما ، مو: زندگانی بنزدیك کسی دوستر از مرگ بود باید که تا بیداری . ۱۵ - ما ، مو: نه آنرا باشد که بتکلیف بیدار باشد بلکه قیمت .... ما ، مو : که بیدارش کنند . ۱۶ - ما ، مو : خداوند برگزید .

۱۷ - ما ، مو: و نه اندر بیداری آنگاه فرمان آمد . ۱۸ - ما ، مو : قلیلاً نصفه او انقص منه قلیلاً و نیز هم قیمت . ژ : بخسپد ما ، مو : که کسش. ۱۹ - ما ، مو: کهف را برگزیده و

و لِباس کُفْر از گردن ایشان بر کشید. ایشان نه اندر خوابْ تکلّف کردند ، نه اندر بیداری ، تا حَقّ - تَعالی - خواب بر ایشان اَفْکَند ، و بی اختیارِ ایشان ، مر ایشان را می پرورد . لقَوله - تَعالی - : « وَ تَحْسَبُهُمْ اَیقاظًا وَ هُمْ رُقُودٌ وَ نُقَلِّبُهُم ذاتَ الیَمینِ وَ ذاتَ الشِّمالِ . » و این هر دو اندر حالِ بی اختیاری بُود . و چون بنده به دَرَجتی رسد ، که ۵ اختیار وی برسد . دستش از کلّ بریده گردد ، و هِمّتش از غَیْرِ اعْراض کند ، اگر بخسبد یا بیدار باشد ، به هر صِفَت که بُوَد ، عزیز و بُزرگوار باشد . پس شرطِ خواب مُرید را آن باشد{مو ۵۵۵} که : اوّل خوابِ خود را چون آخرِ عَهْدِ خُود داند . از مَعاصی تَوْبه کند ، و خَصْمان خُشْنُود کند ، و طهارتی پاکیزه کُنَد ، و بر دستِ راست ، روی سوی قِبْلَه کُنَد و بخسبد . کار های دُنْیا راست کرده ، و نعمت اسلام را شُکْر کُنَد ، و شَرْط کُنَد که اگر بیدار ۱۰ گردد ، با سَرِ مَعاصی نَشَود. پس هر که به بیداری کار خود ساخته باشد ، { ما ۴۷۳ } وی را از خواب و مرگ باکی نباشد .

و اندر حکایات مَشْهور است که آن پیر به نزدیك آن امامی - که اندر رعایت {ژ۴۶۲ } جاه و کُلاه و رعونت نَفْس اندر مانده بود - در آمدی و گفتی : « یا با فلان ! می بباید مُرْد . » وی را از آن سُخَن رَنْجی به دلِ آمَدی که : « این مَرْدِ گدای ، هر زمان ۱۵ مَرا این سخن می گُوید ! » روزی گفت : « من فردا ابْتدا کُنَم ! » دیگر روز آن پیر اندر آمد امام گفت: « یا با فلان ! می بباید مُرد ! » وی سَجّاده باز افکند، و سر باز نهاد و گفت : « مُرْدَم ! » اندر حال جانَش بر آمد . امام را از آن تنبیهی بُود. دانست که وی را می فَرْمود که : « بسیجِ راه مَرْگ کُن ! چُنین که من کردم . »

---

۲ - ما، مو : بر ایشان گماشت و بی اختیار خدای عزّ وجلّ ایشان را . ۳ - ما، مو: چنانکه گفت ایشان را و تحسبهم .
٤ - ما، مو : وی برسد یعنی نماند و دستش. ۵ - ژ ، ما، مو : و اگر نخسپد. ٦ - ما، مو : بدان صفت که باشد عزیز باشد، ما، مو: خواب مریدانرا باشد که . ۷ - ما، مو : خود را آخر خواب خود دانند و از معاصی توبه کنند و خصمانرا.
۸ - ما، مو : و طهارت پاکیزه بکنند. ژ ، ما، مو : روی سوی قبله بخسپند.
۹ - ما، مو : راست گردد ما، مو : شکر کنند ما، مو : بیدار شود بر سر معاصی .
۱۰ - ما، مو : نرود پس هر که در بیداری ما، مو : از خواب یا از مرگ .
۱۳ -ما، مو : اندر آمدی گفتی یا فلان می باید مُرد .
١٤ - ما، مو: سخن وی رنجی بدل می آمدی ما، مو: هر زمان این سخن . ۱۵ - ما : فردا من ابتدا کنم .
۱٦ - ما، مو: این امام گفت یا فلان ما، مو : وی سجّاده بگسترانید.
۱۷ - ما، مو: از آن تنبیهی پیدا آمد دانست که آن پیرویرا . ۱۸ - ما، مو : که تدبیر راه مرگ کن چنین که نکرده ام .

و شیخ مَن - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - مُریدان را بر آن داشتی که : « جُز اندر حالِ غَلَبه ، مَخُسبید ، و چون بیدار شُدید ، نیز مَخُسبید ، که خواب ثانی بر مُریدِ حقّ حَرام بُوَد و بیکاری . » و اندر این معنی سخن بسیار آید . وَ اللّهُ اَعْلَمُ بالصَّواب .

بابُ آدابِهِم فِی اَلْکَلامِ وَ السُّکُوت :

۵ قوله - تَعالی - : « وَ مَنْ اَحْسَنَ قَوْلاً مِمَّنْ دَعا اِلَی اَللّه . » و نیز « قَوْلٌ مَعْرُوفٌ . » و نیز گفت : « قُولُوا آمَنّا . » بدان که گفتار از حقّ به بنده فرمان است . چون اِقْرار به یگانگیِ وی ، و ثناهایِ وی ، و خَلْق را به درگاه وی خواندن . وَ نُطْق نعمتی بُزُرگ است از حقّ - تَعالی - به بنده . و آدمی بدان مُمَیِّز است از دیگر حَیْوانات . قوله - تَعالی - : « وَ لَقَد کَرَّمْنا بَنی آدَمَ . » یك قَوْلِ مُفَسِّران اندر این نُطق است . پس هر ۱۰ چند که گفتار از حقّ به بنده نِعْمَتی ظاهر است ، آفت آن نیز بزرگ است . لِقَوْلِه - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ و آله وَسَلَّمَ - : « أَخْوَفُ ما أَخافُ { ما ٤٧٤ } عَلی اُمَّتی اَلْلِّسانُ . » و در جمله ، گفتار { ژ ٤٦٣ } چون خَمْر است که عَقْل را مَسْت کُنَد . و مَرد چون اندر شُرْب آن افتاد ، هرگز بیرون نتواند آمد ، و خود را از آن باز نتواند داشت .

و چون این مَعْلومِ اَهْلِ طریقت شد ، که گفتار آفت است ، سخن جُز به ضَرُورَت ۱۵ نگفتند. یعنی در اِبْتدا و اِنْتهای سَخُن خود نگاه کردند. اگر جُمْله حقّ را بُود ، بگفتند ، وَ إلاّ خاموش بودند . از آن چه معتقد بودند که : خداوند ، عالِمُ الأسرار است و مَذْمُوم اند خَلایق ، اگر خُداوند - تَعالَت کِبْریاؤُهُ - جُز چنین دانند. لِقَوْله - تَعالی - : « أَمْ یَحْسَبُونَ أَنّا لا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْویهُمْ بَلی وَ رُسُلُنا لَدَیْهِم یَکْتُبُونَ . » : « یا می پندارند که مَن

---

۱ - ما : رحمة اللّه علیه . ۱و۲ - ژ ، ما ، مو : اندر حال غلبهٔ نوم نخسپید و چون بیدار شدید. ۲ - ما ، مو: بر مریدان حرام باشد.
۳ - ما ، مو: و بیکاری و خواب مر بنده را فراموشی آورده و اندرین معنی سخن دراز است و بسیار آمد. ٤ - ما ، مو: باب بیست و هفتم فی آدابهم فی الکلام . ۵ - ما ، مو: خداوند گفت عزّ و جلّ و من ما ، مو : الی اللّه و عمل صالحاً و نیز گفت . ٦ - ما : از خوب بنده .
۷ - ما ، مو: بیگانگی خداوندی وی و ثنا گفتن بروی . ۸ - ما ، مو : از چیزهای دیگر و خداوند گفت عزّ وجلّ.
۹ - ما: یك قول اندرین معنی نطق است . ۱۰ - ما ، مو : که پیغامبر گفت . ۱۳ - ما: بیش هرگز بیرون نتواند برآمد.
١٤ - ما ، مو : و چون اهل طریقت را معلوم شد که . ۱۵ - ما ، مو : نگاه کرده اند اگر جمله حقّ را بوده است گفته اند .
١٦ - ما ، مو : خاموش بوده اند .
۱۷ - ما ، مو : آنانکه حقّ تعالی را بجز این دانند اگر ... بقول خدای عزّ وجلّ ام یحسبون.
۱۸ - ما ، مو: آیا می پندارند که ما ...

نمی دانم نهانی های ایشان ، بلی می دانم ، و ملایکه نیز بر ایشان می نویسند {مو۵۵۷}. »
و من عالِمُ الغَیْب و مُطَّلِع الأسرارَم . و قَوْلُهُ - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ و آله وَ سَلَّمَ - : « مَنْ صَمَتَ نَجا » : « آن که خاموش باشد ، نجات یابد .» پس اندر خاموشی فواید و فُتوح بسیار است ، و در گفتن آفت بسیار .

۵　و گروهی از مَشایخ سُکوت را بر کَلام فَضْل نهاده اند. و گروهی کلام را بر سُکوت . از آن جُمله جُنَید گفت - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - که : « عبارت جُمْلَه دَعاوی است ، و آنجا که اثبات مَعانی است ، دَعاوی هَدَر باشد . و وقت باشد که به سُقوطِ قَول ، اندر حالِ اختیار ، مَعْذور گردد . یعنی اندر حالِ تقیّه ، اندر حالِ خَوْف ، باوجود اختیار و قُدرت با قَوْل و انْکار قَوْلَش ، مَرْ حقیقتِ مَعْرِفَت را زیان ندارد . و هیچ وقت بنده ، بی معنی به مَجَرَّد دَعْوی مَعْذور نَباشد .۱۰ و حُکْم این حُکْم مُنافقان کنند . پس دَعْوی بی مَعْنی نِفاق آمَد ، و مَعْنی بی دَعوی اِخْلاص . « لأنَّ مَنْ أَسَّسَ بُنْیانَهُ عَلی بَیانٍ إسْتَغْنی فیما بَیْنَهُ وَ بَیْنَ رَبِّهِ مِنَ اَلْلِّسانِ » یعنی چون راه بر بنده گشاده شد ، از گفتار مُسْتَغنی گَشْت . ازآن چه عبارت مر { ژ ٤٦٤ } اعلام غیر را باشد . و حَقّ - تَعالی - بی نیاز است از تَفْسیر اَحْوال و غَیْرِ وی . کرای آن نکند که به وی مَشْغول باید شد . وَ مُؤَکَّد شود این سُخَن به قَوْلِ جُنَید که گفت :۱۵ « مَنْ عَرَفَ اللّهَ کَلَّ لِسانَهُ . » : « آن که به دل حقّ را بشناخت ، زبانش از بیان باز ماند . » که اندر عیان ، بیان ، حجاب نَماید . و از شِبْلی - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - می آید که اندر مَجْلِس جُنَید - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - برپای خاست ، و به آواز بَلَند گفت « یا مَرادی ! » و اشارت به حقّ کرد .جُنَید گفت « یا بابَکر ! اگر مُرادَت حقّ است ، این اشارت چرا کردی ؟ که وی از این مُسْتَغْنی است . و اگر مُرادَت نه حقّ است ، خِلاف چرا گُفتی ؟ که حقّ به قَولِ تو عَلیم است .»۲۰ شبلی بر گفتهٔ خود استغفار کرد .

۱- ما، مو: نمی دانیم ما، مو: بلی میدانیم . ۲- ما، مو : عالم الغیب ام و رسول گفت صلّی اللّه...

۵- ما، مو : مشایخ رحمهم اللّه سکوت را بر کلام فضل نهادند ما : ترجیح گفتند و . ٦- ما، مو: جنید گفت رحمة اللّه علیه که عبادات بجمله دعاوی است .۷- ما، مو : معانی بُود. ۸- ما، مو: عذور گردد یعنی اندر حال تعبیه خوب ما، مو : قدرت بر قول خوف عذر ناگفتن شود . ۹- ما، مو : ندارد هیچ وقت .۱۰- ما، مو : و حکم آن حکم . ۱۳- ژ، ما، مو : غیر را بُود و حقّ جلّ جلاله بی نیاز است از تعبیر احوال . ١٤- ما، مو : خود کرای آن نکند که بدیشان مشغول ما : این معنی است بقول مو : ندارد. ۱۵- ما : رحمة اللّه علیه که گفت ما، مو : آن که حقّ را بدل بشناخت . ۱٦- ما، مو: و از شبلی می آید که . ۱۷- ما: جنید رحمهما اللّه، مو : ندارد .

۱۸- ما، مو : و اشارت بحقّ تعالی کرد . ما، مو: یا ابابکر مرادت . ۱۹- ما، مو: و اگر مرادت نه ویست .

۲۰- ما : شبلی رحمة اللّه علیه برگفته ورا (ژ) ، مو : ندارد.

و آن گُروهی که کلام را بر سُکوت فضْل نهند ، گفتند که : بَیانِ اَحْوال از حقّ به ما اَمْر
است که دعوی به معنی قایم بُوَد . و اگر کسی هزار سال به دل و سرّ عارف باشد ، و
ضَرورتی مانع نَبُوَد ، تا اقرار به معْرفت نپیوندد ، حُکمَش حُکمِ کافران باشد . و خُداوند -
تَعالی - مؤْمنان را به جُملگی شُکْر و حَمْد و ثنا فرمود . قَوْلُهُ - تَعالی - : « وَ اَمّا
۵ بِنِعْمَةِ رَبّكَ فَحَدِّثْ . » و ثَنا و تَحَدُّث نعمَت ، هر آینه گفتار وی بُوَد . پس گفتارِ
ما تَعْظیم رُبوبیّت را باشد . قَولِه - تَعالی - : « اُدْعُونی اَسْتَجِبْ لَكُمْ . » و نیز
گفت - جلَّ جَلالُهُ - : « اُجیبُ دَعْوَةَ الدّاعِ إذا دَعانِ » و مانند این .و یکی گوید از
مَشایخ - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُم - : « هر که را بیانی نباشد ، از روزگارِ خویش ، او را روزگار
نباشد ، که ناطقِ وَقتِ تو . وَقتِ تو است . شعر :

۱۰ لِسانُ الْحالِ اَفْصَحُ مِنْ لِسانی وَ صَمْتی عَنْ سُؤالِكَ { ما ۴۷۵ } تَرجُمانی { ژ ۴۶۵ }

و اندر حکایات یافتم که : « روزی ابی بکر شبلی - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - در کَرْخِ بغداد
می رفت . یکی را دید از مُدَّعیان که می گفت : « اَلسُّکوتُ خَیْرٌ مِنَ الْكَلامِ . »
فَقالَ : « سُکوتُكَ { ۵۵۹ } خَیْرٌ مِنْ كَلامِكَ لأنَّ كَلامَكَ لَغْوٌ و سُكُوتَكَ هَزْلٌ ، و
كَلامی خَیْرٌ مِنْ سُكُوتی لأنَّ سُكُوتی حِلْمٌ ، وَ كَلامی عِلْمٌ . » : « خاموشی تو بهتر
۱۵ از گفتار تو، از آن چه گفتار تو لَغْو است، و خاموشیِ تو هَزْل. گفتارِمن بهتر از
خاموشیِ مَن. از آن چه سُکوتِ من حِلْم است، و کَلام مَن عِلْم. » اگر عِلم نگویم، حِلم بر آن
دارِدَم. و اگر بگویم، عِلْمَم بر آن دارد. چون نگویم، حَلیم باشم، و چون بگویم ، علیم باشم . »

و مَنْ - که عَلِیّ بن عُثمان الجُلاّبی ام - می گویم : « کلام ها بر دوگونه باشد، و
سُکوت ها بر دو گونه . کلام یکی حقّ بُوَد ، یکی باطِل . و سُکوتِ یکی حُصولِ مَقْصود ،

---

۱ - ما، مو: فضل نهادند . ما، مو: بیان احوال خود از حقّ . ۲ - ما، مو : و معنی هم بدعوی چه اگر کسی . ژ ، ما، مو : بدل و بسّر عارف می باشد. ۳ - ما، مو : مانع وی نباشد تا اقرار بمعرفتش نپیوندد.

۳و۴ - ما، مو : و خداوند مؤمنانرا ما، مو : و رسول را گفت و امّا . ۵ - ما، مو : نعمت گفتار بود .

۶ - ما، مو : گفتار بامر تعظیم (مر تعظیم) ربوبیّت را باشد و خداوند تعالی گفت . ۷ - ما، مو : « جلّ جلاله» ندارد.

۸ - ما، مو : از مشایخ که هر که را ژ ، ما، مو: ورا روزگاری نباشد. ۹ - ما، مو: هم وقت تست چنانکه شاعر گوید درین معنی . ۱۰ - ژ : لسان ... ترجمان . ۱۱ - ما، مو : ابوبکر شبلی رحمة اللّه علیه . ۱۴ - ما، مو: علم خاموشی تو بهتر از گفتار شبلی گفت رحمة اللّه علیه . ۱۶ - ما، مو : حلمم بر آن دارد و اگر . ۱۷ - ما، مو : و اگر بگویم .

۱۸ - ما، مو : و من گویم ما، مو : ... ام رضی اللّه عنه که کلام ها ما، مو : بر دو گونه است .

۱۹ - ما، مو : و سکوت ها هم بر دو گونه.

و آن دیگر غَفلَت . پس هر کسی را گریبان خود باید گرفت اندر حالِ نَطق و سُکوت . اگر کلامش به حقّ بُوَد ، گفتارش بهتَر از خاموشی . و اگر باطِل بُوَد ، خاموشی بهتَر از گفتار . و اگر خاموشی از حُصُولِ مَقصُودِ او مُشاهَدَه بُوَد ، خامُوشیِ بهتر از گفتار . و اگر از حِجاب و غَفلَت بُوَد ، گفتار بهتر از خاموشی .و عالِمی اندر این دو مَعنی سر گردانند .

۵ گروهی از مدّعیان مُشتی هَدَر و هَوَس ، عباراتی از مَعانیِ خالی بر دست گرفته اند و می گویند که : « گفتار فاضل تر از سُکوت . » و گروهی از جُهّال که مناره از چاه نشناسند ، سُکوت به جَهلِ خود باز بسته اند و می گویند : « خاموشی بِهتَر از گفتار . » و این هر دو همچون یکدیگر باشند .پس تا که را فرا گفتار آرند ؟ و که را خاموش کنند ؟ که اَصلِ این مَعانی آن است . وَ اللّهُ اَعلَمُ بِالصَّواب

۱۰ مَثَلٌ : اَلا مَنْ نَطَقَ اَصابَ اَوْ غَلَطَ ، وَ مَنْ اَنْطِقَ عَصَمَ { ژ ۴۶۶ } مِنَ الشَّطَطِ . » : « هر که بگوید، یا خطا گوید یا صَواب . و هر که را بگویانند { ما ۴۷۷ } از خطا و خِلَلَش نگاه دارند.» چنان که چون اِبْلیس بگفت :« أنَا خَیْرٌ مِنْهُ . » تا دید ، آن چه دید.و چون آدم را بگویانیدند :« رَبَّنا ظَلَمْنا اَنْفُسَنا.» گفت:« تاش برگُزیدند . »

پس داعیان این طَریقت اندر گفتارِ خود مَأذُون و مُضطَرّ باشند ، و اندر خاموشی شرم

۱۵ زده و بیچاره «مَنْ کانَ سُکُوتُه حَیاءً ، کان کَلامُهُ حَیوةً .» :«آن را که خامُوشی از حَیا بُوَد ، کلامش مر دل ها را حَیات بُوَد .» از آن چه گفتار ایشان از دیدار بُوَد ، و گُفت بی دید، به نزدیك ایشان خوار بود. و ناگفتن دُوستَر از گفتن دارند، تا با خود باشند . و چون غایب شوند ، خَلق مر قَولِ ایشان را بر جان نگارند . از آن بُوَد که آن پیر گفت –

۳- ما، مو : مقصود و مشاهده بود . ۵- ما، مو : و گروهی ژ ، ما، مو: عبارتی از معانی .
۶- ما، مو : سکوت گروهی ما، مو : مناره را از چاه. ۷- ما، مو : و میگویند که خاموشی .
۸- ژ ، ما، مو : چون یکدیگر باشند پس تا کرا تا بگفتار آرند و کرا خاموشی کنند .
۹- ما، مو : اصل این معانی . ۱۰- ق : « مثل » ندارد.
۱۱- ما، مو : و هر که را بگفتار آرندش.
۱۲- ما، مو : از خطا و خلل نگاه دارند چنانکه ابلیس لَعَنَهُ اللّه گفت ما، مو: منه دید آنچه.
۱۳- ما، مو : و آدم را بگویانند ما، مو : « گفت تاش برگزیدند» ندارد.
۱۶- ما، مو : مر دلها را حیوة باشد از آنچه گفتارشان از دیدار بود .
۱۷- ما، مو : از نزدشان خوار بود. ۱۸- ما، مو : چون غایب شدند ما، مو : برجان خود نگاهدارند.

رَضِیَ اللّهُ عَنهَ - :« مَنْ کانَ سُکُوتُهُ لَهُ ذَهَبًا ، کانَ کَلامُهُ لغَیْرِه مَذْهبًا .» پس باید تا طالبِ ربّانی را - که خَوفَش اندر عُبودیّت بُوَد - خاموش بُوَد ، تا زبانی که نُطقش به رُبوبیّت بُوَد ، فرا گفتی آید . و عِبارات وی ، صیّاد دل هایِ مُریدان گردد . و اَدَب اندر گفتار آن است که بی اَمر نگوید . و اگر خاموش بُوَد ، جاهلِ نباشد . غافل و مُرید را باید ، تا اندر سُخَنِ پیران ، دَخْل و تَصرُّف نکند . و به عبارت بدیشان غریب نیارد . و بدان زبان که شهادت گفته است ، دروغ و غیْبَت نگوید ، و مُسلمانان را نرَنْجاند ، و درویشان را به نام مُجَرَّد نخواند ، و تا چیزی از او نپُرسند ، نگوید . و سخن گفتن ابتدا نکند . و شَرْطِ خاموشی درویش آن بُوَد{مو ۵۶۱} که بر باطِل خاموش نباشد . و شَرْطِ گفت آن که جُز حَقّ نگوید .و این را فَرع بسیار است، و لطایف بی شمار . {ژ ۴۶۷} فامّا بدین مِقدار بَسَنْده کردم مر خَوفِ تَطْویل را . وَاللّهُ اَعْلَمُ بِالصَّوابِ وَ اِلَیْهِ المَرْجِعُ وَ الْمَآب .

بابُ آدابِهِمْ فی الْسُّؤالِ وَ تَرْکِه :

قَوْلُهُ - عزّ وَ جَلّ - : « لا یَسْأَلُونَ النّاسَ اِلْحافاً . » : « سؤال به الْحاف نکنند . و چون کسی از ایشان سؤالی کُند ، { ما ۴۷۸ } مَنع نکنند . لقَوْله - تعالی - : « وَ اَمّا السّائلَ فَلا تَنْهَر . » و تا توانند سؤال جز از حَقّ - تعالی - نکنند . و غَیْر وی را در مَحَلِّ سؤال ننهند ، که سؤال ، اعْراض باشد ، از حَقّ به غَیْرِ حَقّ . و چون بنده اعْراض کرد ، بیمِ آن باشد که ورا اندر مَحَلِّ اعْراض بگذارند .

---

۱ - ما، مو: سکوته ذهباً ما، مو : مذهباً باید تا طلب ربّانی . ۲ - ما، مو: خاموش کند تا .

۳ - ما، مو: فرا گفتار آید و عبارت وی ما، مو: مریدان شود . ٤ - ما، مو: نگوید و جز اندر ادب نگوید و اندر خاموشی آنکه جاهل نباشد و مجهل راضی نباشد و غافل هم نه . ۵ - ما، مو: که اندر سخن ما، مو: و عبادت بریشان غریب نیارد .

٦ - ما، مو: است و بتوحید مقرّ آمده دروغ و غیبت نگوید و مسلمان را نرنجاند . ۷ - ما، مو: و درویشانرا بنام ما، مو: پس بسخن گفتن . ۸ - ما، مو : نکند شرط خاموشی ما، مو: شرط گفتن آن . ۹ - ما، مو : و این اصل را فرع ما، مو : فامّا من برین . ۱۰ -ژ ، ما، مو: پسنده کردم تا کتاب مطوّل نشود . ما، مو : از « واللّه» تا « المآب » ندارد .

۱۱ - ما : باب بیست و هشتم فی آدابهم فی السؤال .... ۱۲ - ما، مو: خداوند گفت عزّ و جلّ .

۱۳ - ما، مو: منع نکنند چنانکه خدای عزّ و جلّ گفت مر پیغمبر را صلّی اللّه علیه و آله وسلّم .

۱٤ - ما: و غیری را در محلّ.

۱۵ - ما، مو: و چون بنده از حقّ تعالی اعراض کرد. ۱٦ - ما، مو: بیم باشد که اورا ، ما، مو : بگذارد.

یافتم که یکی گفت از اهلِ دُنیا مر رابعۀ عَدَوِیَه را - رَضِیَ اللّهُ عَنْهَا - که: « یا رابعه! چیزی بخواه از من ، تا مرادت حاصل کنم . » وی گفت : « یا هذا ! من شرم دارم که از خالقِ دُنیا ، دُنیا خواهم ، شرم ندارم که از چون خویشتنی خواهم ! ؟ »

گویند که :اندر وَقْتِ بُومُسْلِمِ مَرْوَزی ، درویشی بی گناه را به تُهْمَتِ دُزدی بگرفتند ، ۵ و به چهار طاقِ مَرْو باز داشتند.چون شب اندر آمد ، بُومُسْلِم ، پَیْغَمبر را - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ و آله وَسَلَّمَ - به خواب دید که وی را گفت : « یا بامُسْلِم ! مرا خُداوند به تو فرستاده است که : دوستی از دوستان من ، بی جُرمی اندر زندانِ تو است . برخیز ، و وی را بیرون آر . » بُومُسْلِم از خواب بِجَسْت ، و سَر و پای برهنه ، به دَرِ زندان دوید ، و بفرمود تا در بگشادند ، و آن درویش را بیرون آورد ، و از وی عُذْر خواست و گفت : ۱۰ « حاجتی بخواه ! » درویش گفت : « اَیُّها الأمیر ! کسی که او خداوندی دارد ، که چُنین به نیم شبان ، بُومُسْلِم را ، سرو پا برهنه از بِسْتَرِ گرم برانگیزد و بفرستد ، تا {ژ۴٦۸ } او را از بلاها برهاند ، روا باشد که او از دیگری سؤال کُنَد ، و حاجت خواهد ؟ » بُومُسْلِم گریان گشت ، و درویش برفت .

و باز گروهی گویند که :روا باشد درویش را که از خَلْق سؤال کند لِقَولِه - تَعالی - : ۱۵ « لا یَسْأَلُونَ النّاسَ اِلْحافاً . » ردّ می کُند از سؤال . امّا به وَجْهِ اِلْحاف . و قَولُهُ - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - : « اُطْلُبُوا الْحَوائجَ عِنْدَ حِسانِ الوُجُوه . » وَ مشایخ - رَضِیَ اللّهُ عَنهُم - { ما ۴۷۹ } به سه علّت ، سؤال کردن روا داشته اند :

یکی مر فَراغَتِ دل را ، که لا بُدّ بُوَد.و گفته اند که :« ما دو گرده را آن قیمَت ننهیم که روز و شب در انتظار آن گُذاریم. ازآن چه هیچ مَشْغُولی، چون شُغْلِ طَعام نیست »

---

۱ - ما، مو: یکی از اهل دنیا مر رابعۀ عدویه را گفت که یا رابعه . ۲ - ما، مو: رابعه گفت ای هذا من شرم دارم از . ۳ - ما، مو: که از وی دنیا خواهم پس چون شرم ندارم . ما، مو: چیزی خواهم از دنیاوی . ٤ - ما، مو : بومسلم صاحب دعوات درویشی را بی گناه.

۵ - ما، مو: بچهار طاق مرو ورا باز داشتند. ما، مو: بومسلم رحمة اللّه پیغامبر را . ٦ - ما، مو: که ورا گفت ما، مو: خداوند تعالی بتو . ۸ - ما، مو: بزندان دوید. ۹ - ما، مو: تا در زندانرا بگشادند و آن درویش را بیرون آوردند . ۱۰ - ما، مو: کسی که چنین خداوندی دارد که او. ۱۱ - ما، مو : نیم شب بومسلم را از بستر گرم برانگیزاند . ۱۲ - ما، مو: از بلاها و ارهاند ما، مو: بومسلم علیه الرّحمه. ۱۳ - ما، مو: گریان شد و آن درویش از پیش وی برفت . ١٤ - ما، مو: گروه دیگر گویند ما، مو : که خدای تعالی ممی گوید . ۱۵و۱٦ - ما، مو: امّا میگوید سؤال کنید و در آن الحاف مکنید و رسول صلّی اللّه علیه و آله وسلّم نیز سؤال کرد مر ساختن کارهای اصحاب را و ما را نیز گفت اطلبوا. ١٦ - ما، مو : و دیگر مشایخ رحمهم اللّه . ۱۸ - ما، مو : دل را لابدّ باشد.

۱۹ - ما، مو : اندر انتظار آن گذاریم و جز این حاجتی نباشد ما را بخداوند اندر حال اضطرار از آنچه. ما، مو : طعام و انتظار آن نیست .

و از آن بُوَد که چون بایزید مُرید شَقیق را پرسید از حال شَقیق - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - در آن حالت که به زیارت وی آمده بود .مُرید گفت :« او از خَلْق فارغ شده است، بر حُکْمِ تَوَکُّلی نشسته .» بویزید گفت او را که :« چون باز گردی، بگوی او را که نگر{مو ٥٦٣} ، تا خُدای را به دو گرده نیازمایی.چون گرسنه گردی،دو گرده از هم جِنْسِ خود بخواه ، و بارنامهٔ ٥ تَوَکُّل یكْ سُونه ! تا آن شَهْر و ولایَت از شُومی مُعامَلَت تو به زمین فرو نَشَود . »

و دیگر ریاضتِ نَفْس را سؤال کرده اند ، تا ذُلِّ آن بکشند ، و رَنْج بر دل خود نهند ، و قیمت خود بدانند که ایشان مر هر کسی را به چه ارزند ، و تَکَبُّر نکنند . ندیدی که چون شِبْلی به جُنَید - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُما - آمد . جنید گفت : « یا بابَکر ! تُرا نَخْوَتِ آن در سَر است که مَن پسرِ حاجب الحُجّابِ خلیفه ام ، و امیر سامرّه ! ؟ از تو هیچ ١٠ کار نیاید تا به بازار بیرون نَشوی و از هر که بینیْ سؤال نکنی، تا قیمت خود بدانی . » چنان کرد . هر روز بازارش سُست تر { ژ ٤٦٩ } بودی تا سَر سال به دَرَجتی رسید که اندر همه بازار بگشت.هیچ کَسَش هیچ نداد. باز آمد.با جُنَید - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ . بگفت . جُنَیْد گفت :« یا بابَکر ! اکنون قیمتِ خود بدانی، که خَلْق را به هیچ می نَیرزی . دل اندر ایشان مَبَند.ایشان را به هیچ چیز بر مگیر.و این مر ریاضت را بُوَد نه مر کَسْب را.

١٥ و از ذوالنّون مصْری - رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْه - روایت آرند که گفت : « مَنْ رفیقی داشتم مُوافِق . خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - او را پیش خواست . و از مِحْنَت دُنْیا به نِعْمَت عُقْبی رسید . وی را به خواب دیدم . گفتمش : « خدای - تَعالی - با تو چه کرد ؟ » گفت : « مَرا بیامرزید.» گفتم : « به چه خِصْلَت ؟ » { ما ٤٨٠ } گفت : « مَرا برپای کرد و گفت : « بندهٔ من ! بسیار ذُلّ و رَنْج کشیدی ، از سُفْلَگان وَ بخیلان ، و دست پیش ایشان ٢٠ دراز کردی ، و اندر آن صبر کردی . ترا بدان بخشیدم . »

---

١ - ما، مو: مر مرید شقیق را ما، مو : شقیق در آن . ٢ - ما، مو : حال که بزیارت وی آمده بود از حال شقیق پرسید.٣ - ما، مو : توکّل نشسته بویزید رحمة اللّه علیه گفت اورا چون ما، مو: بگوی اورا نگر تا دیگر خدای . ٤ - ما، مو: از هم جنسان خود . ٥ - ما، مو: و باز نامهٔ توکّل بیك سونه . ٦ - ما، مو : برزمین فرود نشود و دیگر مر ریاضت . ٧ - ما، مو : که ایشان هر کس بچه میارند تا تکبّر نکنند.٨ - ما، مو : چون شبلی رحمة اللّه برجنید گفت یا ابابکر . ٩ - ما، مو : از تو هیچ کاری نیاید. .١ - ما: تا بازار بیرون .
١١ - ما : بدرجه رسید. ١٢ - ما، مو : گشت و کس چیزی ندادش. ما، مو : و با جنید رحمة اللّه علیه . ١٣ - ما، مو : رحمة اللّه گفت یا ابابکر اکنون قیمت خود را بدان که ، ما، مو : بهیچ چیزی نیرزی .١٤ - ما، مو: و ایشان را بهیچ چیز ما، مو : و این معنی مر ریاضت را . ١٥ - ما، مو: روایت کرده اند که گفت رفیقی داشتم . ١٦ - ما، مو : خدای تعالی اورا بحضرت خود بُرد و از ما، مو : عقبی رسانیدش. ١٧ - ما، مو: دیدم و گفتم خدایتعالی . ١٩ - ما، مو : ای بندهٔ من بسیار رنج و ذل سفلگان کشیدی و دست پیششان.

و سدیگر ، مر حُرمَتِ حَقّ را از خَلْق سؤال کردند . همه اَملاکِ دُنیا و مالِ دُنیا ، از آن وی دانستند و همه خَلْقان ، وکیلانِ وی ، اندر چیزی که نَصیب نَفْسِ ایشان بُوَد . بازگشت از وکیل وی کردند و نخواستند . و سُخَنِ خود با وی بگفتند . و اندر شاهد و بایست بنده که بر وکیل عَرْضَه کند ، به حُرْمَت و عزّت نزدیکتر باشد از آن که بر ۵ خداوند . پس سؤال ایشان با غَیْر ، عَلامت حُضُور و اقبال بود به حقّ نه غَیْبَت و اِعْراض از حقّ .

یافتم که : یَحْیَی بن مَعاذ الرّازی را ، دختری بُود . روزی مر مادر را گفت : « مَرا می فُلان چیز باید ! » مادر گفت : « از خدای بخواه ! » گفت : « ای مادر ! من { ژ . ۴۷ } شَرْم دارم که بایستِ نَفْسانی خود ، از حضرتِ وی بخواهَم . و آن چه تو دهی هم از آنِ وی ۱۰ بُوَد . و روزی مَقَدَّرِ مَن باشد . » پس آداب سؤال آن باشد که اگر مَقْصد بر آید ، خُرّم تر از آن نباشی که برنیاید.و خَلْق را اندر میانه نبینی، و از زنان و اَصحابِ اَسْواق سؤال نکنی . و رازِ خود جز با آن نگویی ، که بر حَلالی مالِ وی ، مُوقَف باشی . و تا توانی کرد ، سؤال بر نَصیب خُود نکنی ، و ازآن تَجَمُّل و کدخدایی نسازی ، و مر آن را مِلْکِ خود نگردانی . و مر حُکْمِ وَقْت را باشی . حدیث فردا بر دل نگذرانی ، تا به هلاکِ ۱۵ جاودانی مَأخوذ نشوی {مو ۵۶۵}. و خُدای را - عَزَّ وَ جَلَّ - بر دام گدایی خود نبندی . و از خود پارسایی نکنی . تا از راه آن تُرا چیزی دهند.

۱و۲ - ما، مو : و همه مالهای دنیا را از حقّ تعالی دانستند و همه .

۲ - ما، مو : وکیلان وی دیدند و آن چیزی که بنصیب نفس ایشان بازگشته .

۳ - ما، مو : از حق نخواسته اند از وکیل وی خواسته اند ما، مو: با وی نگفته اند و اندر نظیر شاهد .

۴ - ما، مو : این بایست خود بنده که بوکیل عرض کند بحرمت و طاعت نزدیکتر بود .

۵ - ما، مو : پس سؤالشان از غیر . ۶ - ما، مو : بود بر حقّ نه سبب غیبت و .

۷ - ما، مو : معاذ رازی را ما، مو : روزی مادر را گفت فلان چیز می باید.

۸ - ما، مو : مادرش گفت از خدای تعالی بخواه .

۹ - ما: شرم دارم بایست نفسانی خود از وی بخواهم .

۱۰ - ما، مو : بود روزی مقدّر ما، مو : که اگر مقصود سوال بر نیاید.

۱۱ - ما، مو : از آن باشی که برآید ما، مو : اندر میانه نه بینی از زنان و از اصحاب . ۱۲ - ما، مو : و از راز خود جز.

۱۳ - ما، مو : و آنرا ملك نگردانی . ۱۴ - ما، مو : و حدیث فردا ما، مو : ماخوذ نگردی .

۱۵ - ما، مو : خدای را گدای نسازی و از خود ما، مو : پارسائی پیدا نکنی که تا از راه پارسائی تو ترا .

۱۶ - ما، مو : چیزی پیش دهند.

یافتم پیری را از مُحتشمانِ مُتصوّف که از بادیه برآمد، فاقه زده ،و رنج انقطاع کشیده . به بازار کوفه اندر آمد . گُنجشکی بر دست نشانده و می گفت : « از برای این گُنجشکک مَرا چیزی دهید ! » گفتند « ای هذا ! این چه می گویی ؟ » گفت : « مَحال { ما ۴۸۱ } باشد که من گویم :مرا از بَهرِ خُدای چیزی دهید . از آن که به ۵ دُنیا ، شَفیع جز حَقیری نَتْوان آورد. » این اندکی است از بسیار آنچه اندر این باب شرط است ، مختصر کردم مر خوف تطویل را . و السّلام .

بابُ آدابِهِمْ فی التَّزْویجِ وَ اْلتَّجرید :

قَوْلَهُ - تَعالی- : « هُنَّ لِباسٌ لَکُم و اَنْتُم لِبَاسٌ لَهُنَّ . » قَوْلَهُ - صَلّی اللّهُ عَلَیْه و آله وَسَلَّمَ - : « تَناکَحُوا تَکَثَّرُوا فَإِنّی أُباهی بِکُمْ الأُمَمَ یَوْمَ القیامَةِ وَ لَو ۱۰ بالسِّقْطِ . » و قَوْلُهُ - صَلّی اللّهُ عَلَیْه و آله وَسَلَّمَ- : « إِنَّ أَعْظَمَ النِّساءِ بَرَکَةً اَقَلُّهُنَّ مؤُنَةً أَحْسَنُهُنَّ وُجُوهًا و أَرْخَصُهُنَّ مُهُوراً » . و این صحاحِ اخبار است . و در جمله{ ژ ۴۷۱ } نکاح مُباح است بر مردان و زنان،و فَریضه بر آن که از حَرام نَتواند پرهیزید . و سُنَّت مر آن را که حقِّ عیال بتواند کشید . و مشایخ این قصّه - رَضِیَ اللّهُ عَنْهم - ، گروهی گفته اند که اَهْل مر دَفع شَهْوت را باید،و کسب مر فَراغتِ دل را . و گروهی گفتند ۱۵ که مر اثباتِ نَسْل را باید تا فرزندی باشد و چون فرزندی ببود،اگر پیش از پدر بشود ، شفیع بُوَد یومَ القیامة .و اگر پدر پیش برود ، دعا گویی بماند . و اندر خَبَر است که عُمَر بن الخَطّاب- رَضِیَ اللّهُ عَنْه- مر اُمّ کُلْثوم را دختر فاطمه بنت مُحَمّد المُصْطَفی -

---

۱ - ما، مو : متصوّفه رحمهم اللّه که از بادیه برآمده بود ما، مو : و رنج راه کشیده . ۲ - ما، مو: کیست که از برای این گنجشك.۳ - ما، مو : مرا چیزی دهند. ۴ - ما، مو : که من میگویم مرا ما، مو : دهید بدنیا شفیع جز حقیری را .

۵ - ما، مو : و این اندکی . ۶ - ما، مو: خوف تطویل را ، ژ : ندارد. ما، مو : « والسّلام » ندارد . ما : واللّه اعلم بالصّواب.

۷ - ما: باب بیست و نهم فی آدابهم فی التّزویج والتفرید. ۸ - ما، مو : خدای عزّ وجلّ گفت هُنّ ما، مو : و رسول گفت .

۹ و ۱۰ - ما، مو : و نیز گفت إنّ اعظم ، ژ : « اقلّهن مؤنه » ندارد . ما، مو: و اَحسَنُهُنّ .

۱۱ - ما، مو : بر جملگی مردان و زنان . ۱۳ - ما، مو : بتواند گزارد و از مشایخ گروهی گفتند که تزویج مر دفع .

۱۵ - ما، مو : و چون فرزند بود اگر پیش از پدر از دنیا بشود شفیع پدر باشد و اگر .

۱۶ - ما، مو: و اگر پدرش پیش از وی شود دعاگویی بماند .

۱۷ - ما، مو: امّ کلثوم را که دختر . ژ : « و رضی عنهما » ندارد.

صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ و آله وَسَلَّمَ و رَضِیَ عَنْهُما - خُطْبه کرد ، از پدرش عَلی ابن ابی طالب - کَرَّمَ اللّهُ وَجْهَهُ - . علی گفت : « او بَس خُرْد است ، و تو مردی پیری ، و مر ا نیّت است که به برادر زادهٔ خودش دهم - عَبْدُاللّه بن جَعْفَر - رَضِیَ اللّهُ عَنْه - . » عُمَر پیْغام فرستاد که : « یا ابا الحَسَن ! اندر جهان زنان بسیارند بزرگ . و مُراد من از اُمّ کلثوم ،
۵ اثْبات نَسْل است، نه دَفْع شَهْوَت . لقوله - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ و آله وَسَلَّمَ - :« کُلُّ سَبَبٍ وَ نَسَبٍ یَنْقَطِعُ إلاّ سَبَبی وَ نَسَبی . » کنون مَرا سَبَب هست ، { ما ۴۸۲ } بایدَم تا نَسب نیز با آن یار باشد . تا هر دو طرف به مُتابَعَت وی ، مُحْکَم گردانیده باشم . » علی - رَضِیَ اللّهُ عَنْه - وی را بدو داد . و زید بن عُمَر - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - از وی بیامَد .

وَ قالَ النَبِیُّ - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ و آله وَ سَلَّمَ - : « تَنْکَحُ النِّساءَ عَلی أرْبَعَهٍ : عَلَی
۱۰ اَلمالِ وَ الحَسَبِ وَ الحُسْنِ وَ الدّین .فَعَلَیکَم بذات الدّین فإنَّهُ ما استَفاد أمْرَءٌ بَعْدَ الإسْلام خَیْراً مِنْ زَوجَةٍ مؤْمِنَةٍ لِیَسُرُّ بها . إذا نَظَرَ إلَیْها فَوایدٌ وَ زَوایدٌ . »
بهترین چیزها از پس اِسْلام ، زنی مُؤْمِنَهٔ مُوافقه یی باشد{مو ۵۶۷} تا بدو اُنس گیرد مَرد مؤمِن . و اندر دین به صُحْبت وی قُوّتی باشد ، و اندر دنیا مُؤانستی ، که همه وحشت ها در تنهایی است ، و همه راحت ها { ژ ۴۷۲ } اندر صُحْبَت . و رسول
۱۵ گفت - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ و آله وَسَلَّمَ - : « اَلشَّیْطانُ مَعَ الْواحِدِ . » و به حقیقت مَرْد یا زَن - که تنها بُوَد - قرینِ شَیْطان بُوَد ، که شَهْوَت را اندر پیشِ دل وی می آراید . و هیچ صُحْبَت اندر حُکْم حُرْمت و امان چون زناشویی نیست ، اگر مُجانَسَت و مؤانست و مُوافَقَت باشد . و هیچ عُقوبَت و مَشْغُولی چندان نَبُوَد که چون نه جنس باشد . پس درویش را باید که نُخُست اندر کار خُود تأمُّل کند . و آفت های تجرید و تزویج اندر
۲۰ پیش دل صورت کُنَد ، تا دَفْع کُدام آفَت بردلش سَهْل تر باشد ، مُتابِع آن شود .

۱- ژ : و رضی اللّه عنهم اجمعین . ۲- ما، مو : خورد است و تو مرد پیری و مرا نیّت آنست که ببرادرزادهٔ خود خواهم داد . ۳- ژ : ما ، مو : عمر کس فرستاد یا با الحسن. ۴- ما، مو : زنان بزرگ بسیارند . ما، مو: امّ کلثوم به دفع شهوت که اثبات نسل است . که از پیغبمر صلّی اللّه علیه و آله وسلّم شنیدم که گفت . ۵- ما، مو : کلُّ نسب و جست ینقطع بالموت الاّ نسبی و حسبی و بروی اکنون . ۶- ما، مو: باید که نسب نیز باشد تا بهر دو طرف متابعت . ۷- ق، ما، مو : علی کرّم اللّه وجهه امّ کلثوم را بعمر داد.۸- ما، مو : و زید بن عمر از وی بیامد رضی اللّه عنه . ۹- ما، مو : و پیغامبر گفت . ۱۱- م۱، م۲، ق، « فواید و زواید» عبارت در فارسی آمده است . ژ : بهترین است . ۱۲- ما، مو: زن مؤمنه . ۱۳- ما، مو: وحشت ها اندر تنهایی است . ۱۵- ما، مو : یا زن چون تنها باشد قرین وی شیطان بود . ۱۷- ما، مو : زنا شویی نباشد و اگر مجانست و موافقت . ۱۸- ژ ، ما، مو : نبود که نه چون زن ناجنس بود . ما، مو : کار خویش تأمل کند . ۱۹- ما، مو : اندر پیش دل تصوّر کند ما، مو : سهل تر بود .
۲۰- ما، مو: متابع آن باشد.

و در جمله در تجرید دو آفت است : یکی تَرکِ سنّتی از سنَن محمّد - صلّی اللّهُ علَیه و آله و سلّم - و دیگر پروردن شَهوَتی در دل و در تن و خَطَر افتادن اندر حَرامی . و تزویج را نیز دو آفت است : یکی مشغولی دل به دیگری . و دیگر شُغل تن از برای حظّ نَفس . و اَصلِ این مسأله به عزلَت و صُحبَت باز گردد . آن که صُحبت اختیار کند با خَلق ۵ این ورا تزویج شرط باشد . و آن که عزلَت جُوید از خَلق ، ورا تجرید زینت بُوَد . لِقَولِه - صلّی اللّهُ علَیْه و آله وَسلَّمَ - : « سیرُوا سَبَقَ الْمُفْرَدُونَ . » : « بروید ، مفردان برشما سبقت گرفتند . » و حَسَنُ بن الحُسَین البَصریّ گوید - رَحمَةُ اللّه عَلَیْه - : «نَجَا الْمخفُّونَ وَ هَلَكَ الْمُثقلُونَ . »

از ابراهیم خَوّاصْ - رَحمَةُ اللّهِ عَلَیْه - می آید که گفت : « به دیهی رسیدم ، به ۱۰ قصْد زیارتِ { ما ۴۸۳ } بُزرگی ، که آنجا بود . چون به خانهٔ وی رفتم . خانه یی دیدم پاکیزه . چنان که مَعبَد اولیا بود . و اندر دو زاویهٔ آن خانه دو محْراب ساخته . و در یك محْراب پیری نشسته . و اندر دیگر یك ، عَجوزه یی پاکیزه یی رَوشَن . و هر دو ضعیف گشته از عبادتِ بسیار.به آمدنِ مَن شادی نمودند.سه روز آنجا ببودم. چونِ بازخواستم گشت ، پَرسیدم { ژ ۴۷۳ } از آن پیر که :« این عفیفه ، تُرا که باشد؟» گفت : ۱۵ « از یك جانب ، دُختَرِ عَمّ ، و از دیگر جانبِ، عَیال مَن.» گفتم:« اندر این سه روز سخت بیگانه وار دیدمتان اندر صُحبَت . » گفت : «» آری ! شصت و پنج سال است تا چنان است . » علّت آن پُرسیدم.گفت :« بدان که ما به کودکی عاشقِ یکدیگر بودیم .و پدرِ وی ، اورا به من نمی داد که دوستی ما ، مر یکدیگر را مَعلُوم گشته بُود.مُدّتی رَنج آن بکشیدم .

---

۱ - ما ، مو : محمّد مصطفی علیه السّلام ، ژ : صلّی اللّه علیه و آله وسلّم . ۲ - ما ، مو: اندر دل و خطر افتادن .

۳ - ما ، مو : مشغولی دل بغیری . ۴ - ما ، مو: و آن که صحبت .

۵ - ما ، مو : از خلق ویرا تجرید زینت بود و پیغامبر ... گفت.

۶ - ما ، مو : یعنی بروید ژ : از « بروید» تا « گرفتند » در حاشیه آمده . ۷ - ما ، مو : و حسن بصری گوید نجا الْمخفّفونَ .

۹ - ما ، مو : از ابراهیم خوّاص می آید که گفت بدیهی اندر آمدم . ۱۰ - ما ، مو : وی برفتم .

۱۱ - ما ، مو : دو محراب ساخته اند و اندر یك محراب . ۱۲ - ما ، مو : آن پیر نشسته و اندر دیگر عجوزه یی پاکیزه و روشن نشسته. ۱۳ - ما ، مو : و به آمدن من شادی بسیار نمودند و سه روز آنجا بودم .

۱۴ - ما ، مو : ترا چه باشد . ۱۵ - ژ ، ما ، مو : عیال گفتم اندرین دو سه روز.

۱۶ - ما ، مو : دیدم تا اندر صحبت . ژ : شست و پنج سال .

۱۷ - ما ، مو : است گفتم که علّت این با من بگوی تا چراست گفت بدان که مادر کودکی ، ژ : پدر وی ویرا.

تا پدرش را وفات آمد .پدرِ مَن عَمّ وی بُود . او را به من داد . چون شب اوّل که اتّفاقِ ملاقات شد ، وی مَرا گفت : « دانی که خدای - تَعالی - بر ما چه نعمت کرده است ؟ ! که ما را به یکدیگر رسانید ، و دل های ما را از بَنْد و آفت های نا خوب فارغ گردانید ؟ » گفتم : « بلی ! » گفت : « پس ما امشب خود را از هوای نَفْس باز داریم ، و مُراد خودِ را ۵ در زیرِ پای آریم ،و مر خداوند را عبادت کنیم شُکْر این نعمت را . » {مو ۵۶۹}گفتم : « صَواب آید . » و دیگر شب همان گفت . شبی سدیگر ، من گفتم : « دو شب از برای تو شکر بگزاردیم ، امشب از برای من نیز عبادت کنیم . کنون شصت و پنج سال برآمدِ که ما یکدیگر را ندیده ایم به حُکْم مُلامَسَت . و همه عُمْر اندر شُکْرِ نعمت می گزاریم . »

پس چون درویشی صحبت اختیار کند ، باید تا قُوتِ آن مَسْتُوره از وَجْهِ حَلال دهد . و ۱۰ مَهْرَش از حَلال گزارد . و تا از حُقوق خداوند - تَعالی - و از اَمْرِ وی چیز باقی باشد بروی ، به حَظّ نَفْسِ خود مَشغول نشود . و چون اوراد { ما ۴۸۴ } بُگزارَد ، قَصْد فِراشِ وی کُنَد .و حِرْص و مُراد { ژ ۳۷۴ } خود ، اندر خود کشد . و با خُداوند - تَعالی - بر وَجْهِ مناجات بگوید :« بار خُدایا ! شَهْوَت اندر خاکِ آدم تو سرشتی .مر آبادانی عالَم را . و اندر عِلْمِ قَدیم خود ، خواستی که مرا این صُحْبَت باشد . یا رَبّ ! این صُحْبَتِ مَن دو چیز ۱۵ را گردان : یکی مر دَفْعِ حِرْصِ حَرام را به حَلال . و دیگر فرزندی وَلیِ و رَضی ارزانی دار . نه فرزندی که دلِ مَن از تو مشغول گرداند . »

و از سَهل بن عبدالله تُستری - رَضِیَ اللهُ عَنْهُ - می آید که : وی را پسری آمد . هر گاه که به خُردگی از مادر طَعام خواستی ، مادر گفتی : « از خدای خواه ! » وی اندر

---

۱ - ما، مو: تا پدر وی را وفات آمد. ۱و۲ - چون آن شب ابتدا بیکدیگر رسیدیم وی ما، مو: با ما چه نعمت کرامت (مو : کرم) کرده است . ۳ - ژ : بیکدیگر رسانیده ما، مو: مارا از آفت و خوف فارغ کرد.

۴ - ما، مو : گفتا: پس ما امشب خود را . ۵ - ما، مو: خود را زیر پای آریم و مر خدای را عبادت کنیم.

۶ - ما، مو : دیگر شب همان گفت شب سیوم (مو: سه دیگر شب) من گفتم اکنون (کنون) دو شب . ۷ - ما، مو: از برای من بیا تا نیز عبادت ژ : شست و پنج سال است که ما یکدیگر را . ۸ - ما، مو : ندیدیم ما : میگذاریم . ۹ - ما، مو : از حلال سازد . ۱۰ - ما، مو : خداوند از اوامر وی چیزی باقی مانده باشد بحظّ نفس . ۱۱ - ما، مو: چون اوراد خود .

۱۲ - ما، مو : وی بکند و حرص و مراد خود را اندر خود کشد. ۱۳ - ما، مو : تو شهوت اندر خاک .

۱۴ - ما، مو : اندر علم خود خواستی . ۱۵ - ما، مو : مر حفظ حرام را . ما، مو : فرزند ولی رضی الله عنه مرا ارزانی دار.

۱۶ - ما، مو : مشغول کند . ۱۷ - ژ : و از سهل عبدالله می آید که .

۱۸ - ما، مو : که بخوردگی از مادر . ما، مو: مادرش گفتی از خدای بخواه اندر .

محْراب شدی ، و سَجْده یی کردی مادر آن مُراد اندر نهان او را پیدا کردی . بی آن که وی دانستی که آن مادر داده است . تا خُو به درگاه حقّ کرد . روزی از دبیرستان اندر آمَد . و مادر حاضِر نَبود . سر به سَجْده نهاد . خُداوند - تعالی - آن چه بایستِ وی بُود ، پدیدار آورد . مادرش در آمد ، و آن بدید . گفت : « ای پسر ! این از کجا است ؟ » گفت : « از ۵ آنجا که هر بار بُود . »

و چون زکریّا - صَلَواتُ اللّه عَلَیْه - به نزدیکِ مَرْیَم اندر آمَدی ، به تابستان میوهٔ زمستانی دیدی ، و به زمستان میوهٔ تابستانی . بر وَجْه تَعَجّب پُرسیدی : « إنّی لَكَ هذا ؟ » وی گفتی : « مِنْ عِنْدِ اللّه . »

پس باید که اِسْتعمالِ سُنّتی مَرْ درویش را ، اندر طَلَب دُنْیای حَرام و شُغْلِ دلِ نیفْکَنَد ۱۰ که هَلاكِ درویش اندر خَرابیِ دلِ بُود ، چنان که از آنِ توانگران اندر خرابیِ سَرای و باغ و خانمان ، که آن چه توانگر را خراب شود ، آن را عِوَض باشد ، و آن چه درویش را خراب شود ، آن را عِوَض نباشد .

و اندر زمانهٔ ما مُمْکن نگردد که کسی را زَنِ مُوافقه باشد ، بی بایستِ زیادت { ژ ۴۷۵ } و فُضول و طَلَبِ مَحال . و از آن بُوَد که گروهی تجرید و تخفیف اختیار کردند و ۱۵ رعایت این چیز بر دست گرفته اند . لقوله - صَلّی اللّهُ عَلَیْه و آله وَسَلَّمَ - : «خَیْرُ النّاسِ فی آخِرِ الزّمانِ { ما ۴۸۵ } خَفیفُ الحالِ . » قیلَ : « یا رَسُولَ اللّه ! ما خَفیفُ اْلحالِ ؟» قال: « اَلَذّی لا اَهْلَ لَهُ وَ لا وَلَدَ لَهُ !» و نیز گفت : «سیروا سَبَقَ اْلمفْرِدَونَ» : « بروید که مفردان بر شما سبقَت گرفتند. »

---

۱ - ما ، مو: مادرش آن مراد اندر نهان بدودادی . ۲ - ما ، مو : بدانستی که مادر داده است تا خوی بدرگاه. ۳ -ما ، مو : مادرش حاضر نبود ما : خدای تعالی آنچه بایست او بود . ٤ - ما ، مو : مادر اندر آمد و آن بدید ژ : درآمد و بدید. ما ، مو : ای پسر از کجاست ؟!. ۵ - ژ : از آنجا که هر باره.

٦ - ما ، مو : چون زکرّیا ما ، مو : مریم رضی اللّه عنها اندر آمدی .

۷ - ما ، مو : میوهٔ تابستان دیدی .

۱۰ - ما ، مو : اندر خرابی دل وی بود ما ، مو : چنانکه خرابی توانگر اندر خرابی.

۱۱ - ما ، مو : خان و مان پس ما ، مو : عوض بود و آنچه .

۱۳ - ما ، مو : بی دربایست زیادت . ۱۵ - ما ،مو: و رعایت آن جز بر دست گرفتند که پیغامبر گفت .

۱٦ - ما ، مو : خفیف الهاد . ما ، مو : ما خفیف الحاذ.

و مُجْتَمِع اند مَشایخِ این طَریق – رَضِیَ اللّهُ عَنْهُم – بر آن که بهترین و فاضلترینِ اَهْلِ طریقت مفردانند و مُجرّدان ، که دل ایشان از آفت خالی باشد {مو ۵۷۱}، و طبع شان از ارادت مُعْرِض . و عوامّ در ارتکابِ شهوت ، خَبَر مَر وی را که پَیْغَمْبَر – صَلّی اللّهُ عَلَیْه و آله وَسَلَّمَ – گفت : « حُبِّبَ إلَی مِنْ دُنْیا کُم ثلثٌ : اَلْطّیبُ وَ النّساءُ وَ جُعِلَتْ قُرَّةُ ۵ عَیْنِی فِی الصَّلوةِ . » گویند : « چون زنان مَحْبوب وی باشند ، باید تا تزویج فاضلتر باشد . » گوییم : « قالَ – صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ و آله وَ سَلَّمَ – : « لی حِرْفَتان : اَلْفَقْرُ وَ الْجِهاد . » پس چرا دست از حِرْفَت می بدارید ؟ اگر آن مَحْبُوبِ وی است ، این حِرْفَتِ وی است . پس به حُکْم آن که هوای تان را مَیْل بدان بیشتر است ، مر هوایِ خود را محبوبِ وی خواندن مَحال باشد . کسی پنجاه سال مُتابِعِ هَوای خود باشد ، پندارد که مُتابِعِ سُنَّت است .

۱۰ و در جُمله نُخُستینِ فِتْنَه یی که به سَرِ آدَم مُقَدَّر بُود ، اَصْلِ آن از زنی بُود اندر بهشت . و نُخُست فتنه یی که اندر دُنْیا پدیدار آمَد ، یعنی **فتنهٔ** ها بیل و قابیل ، هم از زنی بُود . و چون خُداوَنْد – تَبارَكَ وَ تَعالی – دو فرشته را خواست تا عَذاب کُنَد ، سَبَبِ آن زنی شَد . وَ اِلی یَومِنا هذا ، **همهٔ** فِتْنَه های دینی و دُنیایی ایشانند. قَوْلُهُ – صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ و آله وَسَلَّمَ – : مَا تَرکْتُ بَعْدی { ژ ۴۷۶ } فِتْنَةً اَضَرُّ عَلَی الرِّجالِ مِنَ ۱۵ النِّساءِ »: « هیچ فتنه نگذاشتم پس از خود زیان **کارتر** بر مردان از زنان . » پس **فتنهٔ** ایشان بر ظاهر چندین است ، اندر { ما ۴۸٦ } باطنِ خود چگونه باشد .

و مرا – که عَلِی بن عُثْمان اَلْجُلاّبی ام – از پَسِ آن که یازده سال از آفَتِ تزویج نگاه داشته بود ، تقدیر کرد ، تا به فتنه در افتادم . و ظاهر و باطنم اسیر صفتی شد که با من

---

۱ – ما ، مو: این طریقت بر آنکه مهتر و فاضلتر . ۲ – ژ : و مجردانند، ما ، مو: مجرّدان اگر دل شان از آفت خالی باشد و ارتکاب معاصی و شهوات معرض. ۳ – ژ : و عوام ارتکاب خبر . ٤ – ما ، مو : پیغمبر گفت ....

۵ – ما ، مو : حجّت سازند و گویند . ٦ – ما ، مو : گوییم که پیغامبر گفت ...

۷ – ما ، مو : دست از حرفتش میدارید که اگر ما ، مو: این هم حرفت است . ۷و۸ – ما ، مو : هوا تانرا بدان میلی .

۸ – ما ، مو : محبوب پیغمبر خواندن ما ، مو : و کسی که پنجاه . ۹ – ما ، مو : خود بود پندارند که متابعت سنّت است .

۱۰ – ما ، مو : او بر غلط عظیم است و در جُمله . ما ، مو: که بر سر آدم علیه السّلام پیدا آمد سب آن زنی بود . ۱۱ – ما ، مو : و نخستین فتنه یی که اندر دنیا پدید آمد. ما ، مو: هم سبب آن زنی و چون . ۱۲ – ما ،مو: خداوند دو فرشته را خواست که عذاب کند هم سبب آن زنی گردانید. ۱۳ – ما ، مو : **همهٔ** اسباب **فتنهٔ** دینی و دنیاوی زنانند و پیغمبر گفت صلّی ...

۱۵ – ما : زبانکار برمردان ما ، مو : **فتنهٔ** ایشان اندر ظاهر . ۱٦ – ما ، مو : خود تا چندین باشد. ۱۷ – ما ، مو : و من که ق، ما ، مو : رضی اللّه عنه از پس آنکه مرا حقّ تعالی پانزده سال . ۱۸ – ما ، مو: هم بتقدیر وی بفتنه اندر افتادم .

کردند ، بی ازآن که رؤیت بوده بود . و یك سال مُسْتَغْرَق آن بودم ، چنان که نزدیك بود که دین بر مَنْ تباه شدی ، تا حقّ - تعالی - به کمالِ فضْل و تمامِ لُطفِ خُود عصمت خود به اسْتِقْبالِ دلِ بیچارهٔ مَن فرستاد ، و به رَحْمَت ، خَلاصی ارزانی داشت . وَ الْحَمْدُ لِلّهِ عَلی جَزیلِ نعمائه .

۵ و در جُمله قاعدهٔ این طَریق بر تجرید نهاده اند ، چون تزویج آمد ، کار دیگرگُون شد . و هیچ عَسْکر نیست از عَساکرِ شهوت الاّ که آتش آن را به اجتهاد بِتوانَد نِشانَد . از آن چه آفتی که از تو خیزد ، آلَتِ دَفْعِ آن هَم با تو باشد . غیْری نَباید تا آن صفَت از تو زایل شود . و زَوالِ شهْوَت به دو چیز باشد : یکی آن که اندر تَحْت تَکلّف دَرْ آید . و یکی آن که از دایرهٔ کَسْب وَ مُجاهَدَت بیرون باشد . آنچه اندر تَکلّف و مقْدور آدمی است ، ۱۰ گُرسنگی باشد .و آن چه از تَکلّف بیرون باشد ، یا خَوفیِ مَقْلَقَل است ، یا حُبّی صادق ، که به تَفاریقِ هِمَ ، جَمْع شود ، و مَحَبّت ، سُلطانِ خود اندر اَجْزای جَسَد پَرا کَنَد . و جملهٔ حَواسّ را از وَصْفِ هَمگان مَعزول کَنَد ، و کُلِّ بنده را جَذْب کَنَد{مو۵۷۳} . و هَزْل را از وی فانی گرداند .

و اَحْمَد حَمّادی سَرَخْسی - که به ماوَراءَ النّهر رَفیق مَن بود - مردی { ژ ۴۷۷ } ۱۵ مُحْتَشَم بُود . وی را گفتند : « حاجت آید ترا به تَزْویج ؟ » وی گفت : « نه ! » گفتند : « چرا ؟ » گفت : « من اندر روزگار خود غایب باشم از خود ، یا حاضِر به خُود . چون غایب باشم ، از کَوْنَیْن یادَم نَاید . و اگر حاضِر بُوَم ، نَفْسِ خود را چنان دارم که چون نانی بیابد ، چنان داند که هزار حُور یافته است . » پس شُغْل دل عظیم باشد . به هر چه خواهی گو باش .

---

۱ - ما ، مو: بی آنکه دیده بود یك سال مستغرق بودم . ۲ - ما ، مو: تباه شود . ۳ - ما ، مو: بتمام لطف و کمال فضل خود عصمت خود را . ٤ - ما ، مو: جمیع نعمائه. ۵ - ما ، مو: حال اگر شان شد. ٦ - ژ ، ما ، مو: و هیچ لشکر نیست غارت گذار (ژ : حاشیه) ما ، مو : بتوان نشاند.۸ - ما ، مو : اندر تحت آدمی در آید و دیگر آنکه . ۹ - ما ، مو: مجاهده بیرون باشد امّا آنچه اندر تحت تکلّف آدمی . ۱۰ - ما ، مو : آن گرسنگی باشد ما ، مو : خوف تعلق است و یا حبّ صادق.

۱۱ - ما ، مو : بتفاریق ما ، مو : پراکنده کند . ۱۲ - ما ، مو : از وصف حواسّی معزول کند ما ، مو : بنده را جدا گرداند .

۱٤ - ما ، مو : و احمد بن حمّاد سرخسی ما : به ماوراء النهر رفت و آنجا می بود .

۱۵ - ژ : که ورا گفتند . ما ، مو : ترا بتزویج حاجت بود؟. ۱٦ - ما : زانچه من ما ، مو : خود یا غایب باشم .

۱۷ - ما ، مو : خود از کونین یادم نیاید و چون حاضر باشم .

۱۸ - ما ، مو : چنان پندارد که هزار حور ما ، مو : عظیم کاری باشد.

و گروهی گفتند که : « ما اختیار خود از هر دو حال { ما ٤٨٧ } مُنْقَطِع کُنیم ، تا از حُکْمِ تقدیر و پردهٔ غَیْب چه بیرون آید ؟ اگر تجرید ، نَصیب ما آید ، اندر آن به عفّت کوشیم . و اگر تَزْویج ، مُتابعِ سنّت باشیم ، و به فراغ دل کوشیم ، که چون داشتِ وی با بنده باشد ، تَجْریدِ وی ، چون از آنِ یوسف بود - عَلَیْهِ السَّلام ، که اندر حالِ قُدْرَت ، روی از ۵ مُرادِ خود بگردانید . و به قَهْرِ هَوا و رُؤْیَتِ عُیوبِ نَفْس خود مَشْغول شد ، اندر آن وقت که زُلَیْخا با وی خَلْوَت کرد . و تَزْویجِ وی ، چون از آنِ ابراهیم بُود - عَلَیْهِ السَّلام - و به اعتمادی که وی را با حقّ - تَعالی - بود . شُغْلِ اَهل را ، شُغل نداشت . چون ساره رشك پیدا کرد ،و تَعَلُّق به غَیْرَت کرد.ابراهیم ،هاجر را بر گرفت، و به وادی غَیْرِ ذی زَرعٍ بُرد ، و به خُداوند سپرد .و روی از ایشان بگردانید . حقّ - تَعالی - بداشت و بپرورد ایشان را . ۱۰ چنان که خواست .

پس هَلاكِ بنده ، نه اندر تزویج و تجرید است . هر دو حال هَوایِ وی است و نَفْسِ وی که بلایِ وی اندر اثْبات اختیار و مُتابَعَتِ هوای خود است .

و شَرْطِ آدابِ مُتَأَهِّل آن است که اورادِ وی فَوْت نشود . و اَحْوال ضایع نه ، {ژ٤٧٨ } و اَوْقات بَشولیده نه . و با اَهْلِ خود ، شَفیق بُوَد . و نَفَقهٔ حَلال سازدش ، و از ۱۵ برای وی ، رِعایت ظَلَمه و سلاطین نَکُند . تا اگر فرزندی باشد ، به شَرْط باشد .

و اندر حکایات مَعْرُوف است که اَحْمَد حَرْبِ نیشابُوری - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - روزی با جمعی از رُؤَسا و سادات نیشابور - که به سَلام وی آمده بودند - نشسته بود ، که آن پسرِ شَراب خوارش اندر آمد ، مَسْت و رودنواز . و بدیشان بر گذشت . و از کس

---

۱ - ما،مو: و گروهی دیگر گفتند که ما نیز اختیار . ۲ - ما، مو: و تقدیر غیب چه ظاهر شود . ۳ - ما، مو : و اگر تزویج بوَد ما، مو: داشت حقّ با بنده . ٤ - ما، مو: در تجرید بنده چون یوسف علیه السّلام بود در بلای زلیخا رضی اللّه عنه که . ۵ - ما، مو : بر مُراد خود روی بگردانید و از مراد بی مُراد گشت ما: عبودیّت نفس خود مشغول شد و اندر . ٦ - ما، مو : و اندر تزویج هم اگر داشت حقّ تعالی بود چون تزویج وی ابراهیم علیه السّلام بود . ۷ - ما، مو : از غایت اعتمادی که ویرا برحقّ . ما، مو: شغل ندانست . ۸ - مو : از « حقّ تعالی » تا « چنانکه خواست » ندارد و در هم و آشفته است . ۹ - ما : سپرد و اسمعیل در شکم (حاشیه) ما : بگردانید تا حقّ ما : و ایشانرا بپرورد. ۱۱ - ما، مو : بنده اندر تزویج است . ما، مو : از « هر دو » تا « بلای وی » ندارد. ۱۲ - ما : بلکه بلای او اندر . ۱۳ - ما : که وردی از اوراد او ما، مو : ضایع نگردد. ١٤ - ما، مو : و اوقات را تباه نکند ما، مو: شفیق باشد ما، مو : و از برای ادای نفقه رعایت . ١٦ - ژ ، ما، مو : که اندر حکایات یافتم که احمد بن حرب نسابوری رحمة اللّه علیه . ۱۷ - ما، مو : با جماعتی از رؤسا و سادات نسابور که به سلام او . ۱۸ - ما، مو : شرابخواره اش مست و سرود گویان اندر آمد و بریشان گذشت ببیحرمتی و از کسی .

نیندیشید . آن جمله مُتَغَیر شدند . اَحْمَد آن تَغَیُر اندر ایشان بدید . گفت : « شما را چه بود که تَغَیُری پدیدار آمد ؟ » گفتند : « { ما ٤٨٨ } « به برگذشتن این پسر ، بر این حال بر شما ، ما مُتَغَیّر شُدیم ، و تشویر خوردیم . و وی از تو نیندیشید ! » اَحْمَد گفت : « وی مَعذُور است . از آن چه شبی از خانهٔ همسایه ، چیزی آوردند خوردنی . و منَ و عیال ۵ از آن بخوردیم .آن شب ، ما را صُحْبَت افتاد . و این فرزند از آن بوده است . و خواب بر ما افتاد ، و وِرْدِ ما بشد . چون با مداد شده بود ، تَتَبُعِ کارِ خود بکردیم . و بدان همسایه بازگشتیم ، تا آن چه فرستاده بود از کجاست؟ » گفت : « مَرا از عروسیی {مو٥٧٤} آورده بودند . » چون نگاه کردیم از خانهٔ سُلطانی بُود !

و شَرْطِ آدابِ مُجَردً آن است که :چشم را از ناشایست باز داری . و نا دیدنی نبینی ، ۱۰ و نا اندیشیدنی نیندیشی . و آتش شَهْوت را به گرسنگی بنشانی . و دل از مَشْغُولی به اَحْداث نگاه داری . و مَر هوای نَفْس را عِلْم نگویی . و مر بو العَجَبی شَیْطان را تأویل نسازی . تا به نزدیك طریقت مقبول باشی . این است اختصارِ آدابِ صُحْبت و مُعامَلَت . چنان که اندك بر بسیار دلیل باشد . وَ اللّهُ اَعْلَمُ .

---

۱ - ما، مو : احمد آن معنی اندر ایشان .
۲ - ما، مو : که تغیّری پدید آمد هر یك گفتند برگذشتن آن پسر .
۳ - ما، مو : بر تو ما شرم زده شدیم و وی از تو نیندیشید.
٤ - ما، مو : شبی مارا از خانهٔ همسایه خوردنی آوردند.
۵ - ما، مو : صحبت بود بیکجا این فرزند از آن پیوست .
٦ - ما، مو : و اوراد ما بشد ژ : چون بامداد بود تتبّع حال خود کردیم .
۷ - ما، مو : از کجا بود گفت مرا از سلطانی آورده بودند مارا.
۸ - ما، مو : خانهٔ سلطان بود .
۹ - ما، مو : باز دارد و نادیدنی ببیند.
۱۰ - ما، مو : نه اندیشد ما، مو : و آتش شهوت بگرسنگی بنشاند و دل از دنیا و مشغول.
۱۱ - ما، مو : از دنیا و حوادث نگاه دارد . ما، مو : علم و الهام نگوید و بوالعجبی.
۱۲ - ما، مو : نسازد تا در طریقت مقبول باشد.
۱۳ - ما، مو : واللّه اعلم بالصّواب.

کَشْفُ اْلحِجابِ اْلعاشرِ فی بَیانِ مَنْطِقِهِمْ وَ حُدُودِ اْلفاظِهِمْ و حَقایقِ مَعانیهِمْ

بدان - اَسْعَدَکَ اللّهُ - که مر اَهْلِ هر صَنْعَتی را ، و اَرْبابِ هر مُعامَلتی را با یکدیگر اندر جَرَیانِ اَسْرارِ خود عِبارات است و کَلِمات ، که به جز ایشان معنی آن ندانند . و مُراد از وَضْعِ عِبارات دو چیز باشد که یکی حُسْنِ تَفْهیم و تَسْهیلِ غَوامِض را ، تا به فَهْمِ مُرید نزدیك تر باشد . و دیگر کتمانِ سِرّ را ، از کسانی که اَهْلِ آن عِلْم نباشند . و دلایلِ آن واضح است . چنان که اَهْلِ لُغَت مَخْصوص اند به عبارات مَوْضوعِ خود ، چون : فِعْلِ ماضی و مُسْتَقْبَل ، و صَحیح و مُعْتَلّ ، و اَجْوَف و لَفیف و ناقِص ، و مِثْلهم . و اَهْلِ نَحْو مَخصوص اند به عبارات مَوْضوعِ خود ، چون : رَفْع و نَصْب ، و فَتْح و خَفْض ، و جَرّ و کَسْر ، و مُنْصَرِف و نا مُنْصَرِف ، و آن چه بدین ماند. و اَهْلِ عَروض

۲ - ما ، مو : و حقایق معانیها .

۳ - ما ، مو : اسعدك الله تعالی .

٤ - ما ، مو : و کلماتی .

۵ - ژ ، ما ، مو : و مراد وضع آن عبارات .

٦ - ما ، مو : موضوع خود و اهل صرف مخصوص اند بعبارات مخصوص خود چون .

۸ - ما ، مو : ناقص و آنچه بدین ماند.

۹ - ما ، مو : چون رفع و ضمّ و نصب و فتح و خفض .

۱۰ - ما ، مو : و کسر و جرّ.

{ ما ۴۸۹ } مَخصوص اند به عبارات مَوضوعِ خود، چون : بُحور و دَوایر، و وَتَد و فاصِلَه ، و فَرد و زَوج ، و آن چه بدین مانَد . و مُحاسبان مخصوص اند به عباراتِ خود ، چون : ضَرب و قسمت ، و جَذر و کعب ، اضافَت و تضعیف و تَنصیف ، و جَمع و تَفریق . و آن چه بدین مانَد . و فُقَها مخصوص اند به عباراتِ خود ، چون : علَت و مَعلول ، و قیاس و ۵ اجتهاد ، و دَفع و اِلزام . و آن چه بدین مانَد . و محدّثان همچنان مخصوص اند به عباراتِ موضوعِ خود ، چون مسند و مرسل و آحاد و متواتر و جرح و تعدیل ، و آن چه بدین ماند . و مُتکلّمان نیز به عبارات خود مخصوص اند ، چون : عَرَض و جَوهَر ، و کُلّ و جُزو ، و جِسم و جِنس ، وَ تَحیُّز و تَولّی ، و آن چه بدین مانَد .

پس { ژ ۴۸۰ } این طایفه را نیز اَلفاظِ مَوضوع است ، مر کُمون و ظهورِ سُخَنِ خود ۱۰ را ، تا اندر طَریقتِ خود بدان تَصرُّف کنند ، و آن را که خواهند باز نمایند . و ازآن که خواهند بپوشانند . پس من بعضی از آن کلمات را بیانی مُشرَح بیارم و فَرق کَنَم میانِ هر کلمه یی که مراد شان ازآن چه چیز است ، تا تُرا و خوانندگان این کتاب را فایده تمام شود اِنشاءَ اللّهُ تَعالی - .

---

۱ - ما، مو : و سبب و وتد و فاصله . ۱و۲ - ما : و فرد زوج.
۳ - ما، مو : و محاسبیان مخصوص اند به عبارات موضوع خود چون فرد و زوج و ضرب.
۴ - ژ : و جذر واضافت ما، مو : و تنصیف و تفریق و آنچه .
۵ - ما، مو : عبارات موضوع خود .
۶ - ما، مو : و محدّثان همچنان نیز چون مسند و مرسل....
۷ - ما، مو : و متکلّمان بعبارات خود (ژ : مخصوصند).
۸ - ما، مو : و جسم وحدث و تحیز و تولی.
۹ - ما، مو : مانند .
۱۰ - ما، مو : خواهند دریابانند.
۱۱ - ما، مو : کلمات را ببیانی مشرح.
۱۲ - ما، مو : هر دو کلمه مرادشان ازآن چه چیز باشد.
۱۳ - ما، مو : شود و مرادهای نیک حاصل آید.

۱ - فَمِنْ ذلِكَ اَلْحالُ وَ اَلْوَقْتُ وَ اَلْفَرْقُ بَيْنَهُما :

وقت اندر میان این طایفه مَعْرُوف است . و مَشایخ را اندر این سخن بسیار است {مو ۵۷۷} . و مُرادِ مَن اِثْباتِ تحقیق است نه تطویلِ بَیان . پس وَقْت آن بُوَد که بَنْده بدان ، از ماضی و مُسْتَقْبَل فارِغ شود.چنان که واردی از حَقّ به دلِ وی پیوندد ، ۵ و سِرّ وی را در آن مُجْتَمَع گرداند ، چنان که اندر کَشْفِ آن نه از ماضی یاد آید نه از مُسْتَقْبَل . پس همه خَلْق را اندر این دَسْت نَرسد { ما ۴۹۰ } و نَداند که سابقت بر چه رفت ، و عاقبت بر چه خواهد بُود ؟

خداوندانِ وَقْت گویند : عِلْم ما مر عاقِبَت و سابق را ادراك نَتْواند کرد . مارا اندر وَقْت با حقّ خوش است که اگر به فَرْدا مَشْغول گردیم ، و یا اندیشهٔ دِی ، بر دلِ گُذاریم . ازوَقْت ۱۰ محجوب شویم . و حجاب پراکندگی باشد . پس هر چه دست بدان نرسد ، اندیشهٔ مَحال باشد . چنان که بُو سَعید خَرّاز گوید - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - : « وَقْتِ عَزیزِ خود را جز به عزیزترین چیزی مَشْغول مکنید . و عزیزترین چیزهایِ بَنْده ، شغْلِ وی باشد بَیْنَ الماضی وَ اَلْمستقبَل . لِقَوْله - صَلّی اللّهُ عَلَیْه و آله وَسَلَّمَ - : « لی مَعَ اللّهِ وَقْتٌ لا یَسَعُنی فیه مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لا نَبیٌّ مُرسَلٌ . » : « مَرا با خَدای - عَزَّ وَ جَلَّ - وقتی ۱۵ است که اندر آن وقت، هژده هزار عالَم را بر دلِ { ژ ۴۸۱ } من گُذَر نباشد ، و درْ چشم مَن خَطَر نیارد . » و ازآن بُوَد که چون شَبِ معْراج ، زینَتِ مُلْكِ زمین و آسمان را بروی عَرْضَه کردند.به هیچ چیز باز ننگریست.لِقَوْله - تَعالی - :«مازاغَ البَصَرُ وَما طَغی . » ازآنچه او عَزیز بُود . و عزیز را جُز به عزیز مَشْغُول نکنند.پس اوقاتِ مُوَحِّد دو وَقْت باشد :

---

۴ - ما ، مو : بدل او پیوندد. ۵ - ما ، مو : بدان مجتمع گرداند . ما ، مو : آن وقت نه از گذشته یاد آید و نه از نا آمده .

۶ - ما ، مو : و ندانند که سابقهٔ ما بر چه رفت و عاقبت ما . ۸ - ما ، مو : و خداوندان وقت که گویند.

۹ - ما ، مو : با حقّ تعالی خوش است . ما ، مو : بر دل گماریم از وقت .

۱۰ - ما ، مو : شویم حجاب پراکندگی عظیم باشد. ما ، مو : اندیشهٔ آن محال.

۱۱ - ما ، مو : ابو سعید خرّاز . ما ، مو : که وقت عزیز.

۱۲ - ما ، مو : مشغول مکن . ما ، مو : شغل باشد.

۱۳ - ما ، مو : و رسول گفت صلّی ... .. ۱۴ - ما ، مو : خدایتعالی وقتی است .

۱۵ - ما ، مو : من خطر نه . ۱۷ - ما ، مو : تا خداوند گفت ما زاغ ...

یکی اندر حالِ فقْد ، و دیگر اندر حالِ وَجْد . یکی در مَحَلِّ وِصال ، و دیگر در مَحَلِّ فِراق .
و اندر هر دو وقت او مَقْهور باشد . از آن چه در وَصْل ، وَصْلش به حَقّ بُوَد ، و در فَصْل ،
فَصْلَش به حَقّ . اختیار و اکتسابِ وی اندر آن میانه ، ثَبات نیابد ، تا ورا وصفی توان
کرد.و چون دستِ اختیار بنده از روزگار وی بُریده گردد ، آن چه کُنَد ، و بیند ، حقّ باشد .
۵ و از جُنَید - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - می آید که : « درویشی را دیدم اندر بادیه ، در زیر
خارِ مُغیلانی نشسته ، اندر جایی صعب ، با مَشَقَّتِ تَمام . گفتم : « ای برادر ! تُرا چه
چیز اینجا نشانده است بدین ساکنی ، اندر این جای بدین صَعْبی ؟ » گفت : { ما ۴۹۱ }
« بدان که مرا وقتی بود ، اینجا ضایع شده است . اکنون بدین جای نشسته ام و
اندوه می گزارم . » گفتم : « چند سال است ؟ » گفت : « دوازده سال است . اکنون
۱۰ شَیْخ ، همّتی درکار کُنَد . باشد که به مرادِ خود رَسَم . و وَقْت باز یابم . » جُنَید -
رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - گفت : « من برفتم و حَجّ بکردم ، و وی را دعا کردم . اجابَت آمَد ،
و وی به مُراد خُود باز رسید . چون باز آمَدَم ، وی را یافتم ، همان جا نشسته . » گفتم :
« ای جوان مَرد ! آن وقت باز یافتی چرا از این جای فَراتر نشوی ؟» گفت : « اَیُّهَا
الْشَّیْخُ ! جایگاهی را می مُلازَمتَ کردم که مَحَلِ وَحْشَتِ مَنْ بُوَد . و سرمایه یی اینجا گُم
۱۵ کرده بودم . روا باشد که جایی را که سرمایه{مو۵۷۹} آنجا باز { ژ ۴۹۲ } یافتم ، وَ
مَحَلِّ اُنْسِ مَن است ، بگذارم ! ؟ شیخ به سَلامَت برود که مَن خاکِ خویش ، با خاکِ این
مَوضِع بر خواهم آمیخت ، تا به قیامت سر از این خاک برآرم ، که مَحَلِّ اُنس و سُرُور مَن
است . » مُتَنَبّی گوید :

فَکُلُّ امْرِئٍ یُولِی الجَمیلَ مُحَبَّبٌ وَ کُلُّ مَکانٍ یَنْبِتُ العِزَّ طَیِّبُ

۲۰ و وقت اندر تَحتِ کَسْبِ بنده نیاید، تا به تَکَلُّف حاصل کند .و به بازار نیز نَفروشَنْد ،

۲- ما : و از آنچه در وصل ما، مو : فصلش هم بحقّ بود . ۳- ما، مو : اندر میانه ثبات وی نیابد تا اورا بتوان گفت چون . ٤- ما، مو: بریده شود . ما ، مو : کند و زیبنده و چند از وقت باشد. ۵- ما، مو : و از جنید رحمة اللّه علیه می آید که گفت درویشی .۶- ما، مو: در زیر مغیلانی نشسته . ما، مو : و با مشقّت گفتم.۷- ژ : از «بدین » تا « صعبی » ندارد. ۹- ما، مو: اندوه میگسارم گفتم چندگاه است تا اینجائی گفت . ما، مو : گفت اکنون . .۱- ما، مو: درکار من کند . ۱۱- ما، مو : اجابت شد. ۱۲- ما، مو : خود برسید ما : باز گردیدم . ۱۳- ما، مو : کنون وقت باز یافتی. ١٤- ما : ملازمت می کردم ، مو : ملازمت کردم . ما، مو : محل وحشت بود و سرمایه آنجا گم کرده بودم . ۱۵- ما، مو : کجا روا باشد که اکنون جائیرا که . ۱۶- من گشت بگذارم ما، مو : خاك خویشتن را با خاك این جایگاه . ۱۷- ما، مو: مایهٔ انس و محلّ سرور. ۱۷و۱۸- ما : است اینجا شعر ، مو : شعر .
۱۹- ما، مو : یؤتی الجمیل محبّب ما : بنبت العزّ . .۲- ما، مو : پس چیزی که اندر تحت کسب آدمی نیاید ما، مو : و ببازار بفروشند.

تا جان به عوَضِ آن بدهد . و وی را اندر جَلْب و دَفْع آن ارادت نَبود . و هر دو طَرَف آن اندر رَعایت وی ، مُتَساوی بُوَد . و اختیارِ بنده اندر تحقیقِ آن باطل . وَ مَشایخ گفته اند : « اَلْوَقْتُ سَیْفٌ قاطِعٌ . » از آن که صِفَت شمشیر بُریدن است ، و صِفَتِ وَقْت بُریدن ، که وَقْتِ بیخِ مُسْتَقبل و ماضی بِبُرد . و اندوهِ دی و فردا از دل مَحْو کُنَد . پس صُحْبت ۵ با شمشیر با خَطَر بُوَد : امّا مَلِكَ و امّا هَلِكَ . یا مَلِك گرداند ، یا هَلاك کند . اگر کسی هزار سال شمشیری را خدمت کند ، و کِتْفِ خود را حمّالِ وی سازد ، اندر حالِ بُریدن تمییز نکند . میانِ قَطْع { ما ۴۹۲ } صاحِبِ خود و آنِ غَیْری . چرا ؟ از آن چه صِفَتِ وی قَهْر است به اختیارِ صاحِبِ وی ، قَهْرِ وی زایل نشود . وَ اللّهُ اَعْلَمُ .

و حال ، واردی بُوَد بر وَقْت که او را مزیّن کند . چنان که رُوح مر جَسَد را و لامَحاله ، ۱۰ وَقْت به حال مُحْتاج باشد ، که صَفای وقت به حال باشد ، و قیامَش بدان . پس چون صاحب وَقْت ، صاحِبِ حال شود ، تَغَیّر از وی مُنْقَطِع شود . و اندر روزگارِ خود مُسْتَقیم گردد ، که با وقت بی حال، زوال رَوا بُوَد . چون حال { ژ ۴۸۳ } بدو پیوست جمله روزگارش وقت گردد ، و زوال بر آن روا نَبُوَد . و آن چه آمد و شد بمانَد ، از کُمُون و ظُهور بُوَد . و چنان که پیش از این صاحِبِ وَقْت ، نازِلِ وَقْت بُوَد ، و مُتَمَکِّنِ غَفْلَت ، کُنون نازِلِ حال باشد ، ۱۵ و مُتَمَکِّنِ وَقْت . ازآن چه بر صاحِبِ وَقْت ، غَفْلَت رَوا بُوَد ، و بر صاحِبِ حال رَوا نباشد . و گفته اند : «اَلْحالُ سُکُوتُ اللِّسانِ فی فُنُونِ البیانِ . » زبانش اندر بَیانِ حالَش ساکت ، مُعامِلَتَش به تحقیقِ حالَش ناطِق . و از آن بُوَد که آن پیر گفت - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ « اَلسُّؤالُ عَنِ الْحالِ مَحالٌ » : « که عبارت از حال ، مَحال بُوَد . » ازآن چه ، حال ، فنای مَقال بُوَد .

---

۲ - ما، مو : رعایت آن متساوی . ۳ - ما، مو: و صفت وقت نیز بریدن .

٤ - ما، مو : و ماضی را ببرد. ۵ - ما، مو: صحبت شمشیر با خطر بود . ما، مو: یا مالك گرداند یا هلاك سازد (ما : گرداند). ٦ - ما، مو : شمشیر را خدمت و کتف عزیز خود را . ۷ - ما، مو : تمیز نکند میان قطع کردن و صاحب خود و از آن غیر وی از آنچه . ۸ - ما، مو: و باختیار صاحب وی قهر از وی ما، مو : « واللّه اعلم » ندارد. ۹ - ما، مو : و حال وی از وی بود ژ : که ورا ما، مو : و لامحال. ۱۰ - ما، مو : شود که تا وقت بی حال زوال روا باشد.

۱۰و۱۱ - مو : از « مستقیم » تا « روا نبود » آشفته است . ۱۳ - ما، مو: بر آن روا نباشد و آنچه آمد و شد و نماید از کمون .

١٤ - ما، مو : صاحب وقت را نازل . ۱۵ - ما، مو : و بر صاحب حال غفلت روا نباشد.

١٦ - ما، مو : و گفته اند که ما، مو : زبان صاحب حال از میان ساکت بود .

۱۷ - ما، مو : آن پیر گفت رحمة اللّه علیه . ۱۸ - ژ ، ما، مو: که عبارات از حال محال باشد.

اُستاد اَبو عَلی دقّاق گوید - رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْهِ - که : « اندر دُنیا یا عُقبی ، ثُبور یا سُرُور وَقتَت آن بُوَد که اندرانی ، »

و باز حال ، چنین نَباشد که آن واردی است از حقّ به بنده . چون بیامد ، آن جُمله را از دلِ نَفی کُنَد . چنان کُه یَعقُوب - عَلَیْهِ السَّلامُ - صاحِبِ وَقت بُود : گاه از فراق اندر ۵ فراق چشم سفید می کرد ، و گاه از وِصال اندر وِصال بینا می شد .گاه از مُویَه چون مُوی بُود ، و گاه از ناله چون نال . و گاه از رَوح چون رُوح بُود ، و گاه از سُرُور چون سَرو .

و ابراهیم - عَلَیْهِ السَّلامُ - صاحِبِ حال بُود . نه فِراق می دید ، تا مَحزُون بُدی ، و نه وِصال {مو۵۸۱} تا مَسرُور شُدی. ستاره و ماه و آفتاب ، جُمله مَدَدِ حالِ وی می کردند . و وی از رُؤیَتِ جُمله فارغ . تا به هرچه نگریستی ، حقّ دیدی . و می گفتی : ۱۰ «لا اُحِبُّ الآفِلینَ .» پس گاه عالَم ، جحیم صاحِب وقت شود ، که اندرمُشاهَدَت ، غَیْبَت بُوَد . از فِقدِ حَبیب، دلش { ژ ۴۸۴ } مَحَلِّ وَحشَت بُوَد. و گاه به خُرّمی ، دلش چون جِنان بُوَد ، اندر نعیم مُشاهَدَت ، که هر زمان از حَقّ به وَقت ، بدو تُحفه یی بُوَد و بشارتی .

و باز صاحِبِ حال را ، اگر حِجابِ بَلیّت یا کَشفِ نِعمَت بُوَد ، جُمله بر وی یکسان بُوَد . که وی پیوسته اندر مَحَلِّ حال بُوَد . پس حال صِفَتِ مُراد باشد ، و ۱۵ وَقت دَرَجهٔ مُرید .یکی در راحتِ وَقت با خود بُوَد ، و یکی در فَرَحِ حال با حقّ . « فَشَتّانَ ما بَیْنَ الْمَنْزِلَتَیْنِ . »

۱و۲- ما، مو : و استاد ابوعلی دقّاق رحمة اللّه علیه گوید که اگر در دنیا یا در عقبی یا سرور و یا ثبور است نصیب وقت آن بود .

۳- ما، مو : چون بیاید آن جمله را .

۵- ما، مو : اندر وصال نباشد . ما ، مو : چون موی شدی .

۶- ما، مو : چون روح بودی . ما : چون سروی مو : و گاه از چون سرور.

۷- ما : صاحب حال بوده. ما ، مو : تا محزون بودی .

۹- ما ، مو : و وی اندر رؤیت از جمله فارغ تا در هر چه نگریستی همه خلق را دیدی .

۱۰- ما، مو : از آنچه اندر مشاهده غیب بود .

۱۲- ما، مو : اندر نعیم مشاهده.

۱۳- ما، مو : اگر حجاب بلا یا کشف نعمت جمله .

۱۴- ما، مو : یکسان باشد ما، مو : اندر محلّ عیان بود ما ، مو : مراد باشد .

۲ - وَ مِنْ ذٰلِكَ الْمَقامُ وَالتَّمْكینُ وَ الفرقُ بَیْنَهُما :

مَقام عبارتی است از : اقامت طالب بر ادای حُقوقِ مطلوب به شدّت اجْتهاد ، و صحّت نیّت وی . و هر یکی را از مُریدان حقّ مَقامی است که اندر ابْتدای درگاه ، طَلَب شان را سبب ، آن بوده است . و هر چند که طالب از هر مَقام بهْره یی می یابد ، و بر هر ۵ یکی گذَری می کند ، قرارش بر یکی باشد از آن. ازآن چه مَقام ارادت از ترکیبِ جبلّت باشد نه روشِ مُعاملَت.جز آن که خداوند ما را خَبَر داد از قَولِ مُقدّس- عزَّ مَنْ قائلٌ - : « وَ ما مِنّا إلاّ لَهُ مَقامٌ مَعْلُومٌ . »

پس مَقامِ آدَم تَوبَه بُود . و از آنِ نُوح زُهد ، و از آنِ ابراهیم تسلیم ، و از آنِ مُوسی انابت . و از آنِ داوُد حُزْن ،و از آنِ عیسی رَجا ، و از آنِ یَحْیی خوف ، و از آنِ مُحَمّد - صَلَوات اللّه عَلَیْهِم اجْمَعینَ - ذکْر . و هر چند که هر یك را اندر هر مَحلّ ، سرَی ۱۰ بُود ، آخرِ رُجُوع شان باز { ما ۴۹۴ } آن مَقام اَصْلیِ خود بُود . وَ من اندر مَذْهبِ حارثیان طَرَفی از مَقامات بیان کرده ام ، و میانِ حال وَ مقام فرْقی کرده . امّا اینجا ، از این چاره نیست .

بدان که راهِ خُدای بر سه قسمت است : یکی مَقام ، و دیگر حال ، و سدیگر ۱۵ تمکین . و خُدای- عزَّ وَ جلَّ - همه انبیا را از برای بیان کردنِ { ژ ۴۸۵ } راه خود فرستاده است ، تا حُکمِ مَقامات را بیان کُنند . و تَمامَت اَنْبیا و رُسُلِ که آمدند با صدوبیست و چهار هزار مَقام . و به آمَدَنِ مُحَمّد - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ و آله وَسَلّمَ - ، اَهْلِ هر مَقامی را ، حالی پدیدار آمد.و بدان پیوست، که کَسْبِ خَلْق از آن مُنْقَطع بُود ،تا دین تَمام شُد بر خَلْق . و نعْمَت به غایت رسید.لِقَوْلِه -تَعالی- : «اَلْیَومَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دینَكُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَیْكُم ۲۰ نعْمَتی »آنگاه تَمَکینِ مُتَمَكّنان پَدیدار آمَد.و اگر خواهم که اَحْوال جُمْله بر شُمَرَم ، و

۱- ما، مو: عبارت است از . ۲-ما، مو: اجتهاد صحّت نیّت وی مر هر یکی را . ۳- ما، مو: اندر ابتدای طلب شانرا. ٤- ما، مو: بهره باشد (باید). ٥- ما، مو : گذری کند قرارش از آنجمله باشد از آنچه مقام واردات از ترکیب و جبلّت . ٦- ما، مو: نه ورزش معاملت چنانکه خداوند . ٦و٧- ما، مو: از قول مقدّس که گفت و ما منّا الاّ... ٨ تا ١٠- ما، مو: بغداد « آدم» تا « یحیی» ، «علیه السّلام» آمده است . ١١- ما، مو : و از آن پیغامبر ما علیه الصّلوة والسّلام ذکر هر چند ما، مو: هر محلّ شربی بود. ١٢- ما، مو: باز بدان مقام اصلی بودی . ١٣- ما، مو : فرقی نهاده ام . ١٤- ما، مو : و بدان که راه خدای بز سه قسم است یکی مقام و دیگری حال و سیم . ١٥- ما، مو : و خداوند عزّ و جلّ. ١٦- ما، مو : فرستاد تا حکم ما، مو : انبیا و صد و بیست و چهار هزار و اند پیغامبر صلوات اللّه علیهم اجمعین که آمدند. ١٧- ما، مو: و بآمدن محمّد پیغامبر ما صلّی... ١٨- ما، مو: و بدانجای پیوست . ١٩- ما، مو : رسید تا خداوند گفت . ٢٠- ما : الایا ، مو : الآیه .

مَقامات شَرْح دهم ، از مُراد باز مانم .

اما تمکین ،{مو ۵۸۳}عبارتی است از اقامتِ مُحقّقان اندر مَحلِّ کَمال ، و دَرَجتِ اَعْلی . پس اَهْلِ مَقامات را ، از مَقامات ، گُذَر مُمکن بُوَد ، و از تَمْکین گُذَر مَحال . ازآن چه این دَرَجَتِ مبتدیان است ، و آن قرارگاه مُنْتَهیان . از بدایت به نهایَت گُذَر باشد . از نهایت ۵ گُذَشتن روی نباشد . از آن چه مَقامات ، مَنازِل راه باشد ، و تَمْکین ، قرار پیشگاه . و دوستانِ حَقّ اندر راه عاریت باشند ، و اندر مَنازِل بیگانه . سِرِّ ایشان از حَضْرت بُوَد ، و در حَضْرَت ، آلَت ، آفت بُوَد . و اَدَوات ، غَیْبَت و عِلَّت بُوَد . و اندر جاهِلیَّت ، شُعَرا مَمْدُوح خود را ، مَدْح به مُعامَلَت کَرْدَندی . و تا چَنْد گاه بر نَیامَدی ، شِعْر ادا نکردندی . چنان که چون شاعری به حَضْرَتِ مَمْدُوحی رسیدی ، شمشیر بکشیدی ، و پای ستور بینداختی ، و ۱۰ شمشیر بشکستی ! و مُراد از آن ، آن بُودی که : « مَرا {ما ۴۹۵} ستوری از آن می بایست ، تا مَسافَت حَضْرَت تو ، بدان بِنَوَرْدَم ، و شمشیر بدان که تا حَسودان خود را ، بدان از خدمَت تو باز دارم . اکنون که رَسیدم ، آلَتِ مَسافَت به چه کار آیَدَم. ستور بکَشْتَم که {ژ۴۸۶} رُجوع از تو رَوا نَدارم .و شمشیر بشکستم که قَطْعْ از درگاهِ تو بر دِل نگذرانم . و چون چند روز بر آمدی ، آنگاه شِعْر ادا کردندی .

۱۵ وَ حَقّ - تَعالی - مُوسی را - صَلَواتُ اللهِ عَلَیْه - هَم بدین فرمود . که چون به قَطْعِ مَنازِل و گُذاشتنِ مَقامات به مَحَلِّ تمکین رسیدی ، اَسْبابِ تلوین از وی ساقط شد : « فَاخْلَعْ نَعْلَیْكَ وَ أَلْقِ عَصاكَ . » : « نَعْلَین بیرون کُن وَ عَصا بیفکن . » که آن آلَتِ مَسافت است ، و اندر حَضْرَتِ وَصْلَت ، وَحْشَتِ مَسافَت ، مَحال باشد .

پس ابتدای دوستی ، طَلَب کردن است ، و انتهای آن قَرار گرفتن . آب تا اندر رود ۲۰ باشد، رَوان بُوَد. چون به دریا رَسَد، قرار گیرد. و چون قرار گرفت ، طَعْم بگرداند . تا

۱- ما، مو : و مقامات را شرح دهم . ۲- ما، مو : عبارت است . ۳- ما، مو : و از درجهٔ تمکین گذر مَحال باشد از آنچه مقام .

٤- ما، مو : و تمکین قرارگاه منتهیان از هدایت ما؛ و از نهایت . ٥- ما، مو : قرار اندر پیشگاه دوستان . ٦- ما، مو : راه غایب باشند و ما، مو : در حضرت بود . ٧- ما، مو : و علّت اندر جاهلیّت شعرا مر ممدوح را . ٩- ما، مو: ممدوحی برسندی شمشیری بکشیدی . ۱۰- ما، مو : ستوری بدان می بایست . ۱۱- ما، مو : بدان تا حسودان خود را که مرا از خدمت تو مانع گردند .

۱۲- ما، مو : از خود باز دارم اکنون بتو رسیدم. ما، مو : بچه کار ستور را کشتم که . ۱۳- ما، مو : روا ندارم شمشیر ما، مو : بر دل نگمارم .۱٤- ما، مو : شعر بر خواندندی . ۱٥- ما، مو : همین فرمود که . ۱٦- ما، مو : از تو ساقط شد و حقّ تعالی بفرمودش.۱۷- ما، مو : نعلین از پای بیرون کن . ۱۸- ما، مو : مسافت است اندر حضرت وصلت وحشت و آلت مسافت .

۱۹- ما، مو : طلب کردن بود و انتهای هر دو قرار گرفتن . ۲۰- ژ : بدریا رسید ما، مو : قرار گرفت .

هر که را آب باید به وی میل نکند . به صُحبتِ وی کَسی میل کُنَد که ورا جواهر باید . تا ترکِ جان بگوید ، و مثْقَلَهٔ طَلَب برپای بندد و سرنگونسار بدان دریا فروشود . یا جواهرِ عزیزِ مَکْنُون به دست آرَد یا جان در طَلَبِ آن به شَسْتِ فنا دهد .

و یکی از مَشایخ - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - گوید : « اَلتَّمکینُ رَفْعُ التَّلْوینِ » : « تمکین رَفْعِ تَلْوین است . » وَ تَلْوین هم از عباراتِ این طایفه است ، چون حال و مَقام ، به مَعْنی ، نزدیك است بدان . و مُراد از تلوین تغییر و گشتن از حال به حال خواهند . و مُراد از این کلمه آن است که مُتَمکّن ، مُتَرَدِّد نباشد ، وَ رَخْت یك سَرَه به حَضْرَت بُرْدَه باشد . و اندیشهٔ غَیْر از دل سترده . نه مُعامَلَتی رَوَد بَرْو که حُکْمِ ظاهِرَش بَدَل کُنَد . و نه حالی باید که حُکْمِ باطنش مُتَغَیّر گرداند . چنان که مُوسی - صَلَواتُ اللّهِ عَلَیْهِ - مُتَلَوِّن بُود . حَقّ - تَعالی - { ما ٤١٦ } یك نَظَر که به طور تَجَلّی کرد ،{مو ٥٨٥} هُوش { ژ ٤٨٧ } از وی بشد . کَما قالَ اللّهُ - تعالی - : « وَ خَرَّ مُوسی صَعِقًا . » و رسول - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ و آله وَسَلَّمَ - مُتَمَکّن بود . از مَکّه تا به « قابَ قَوسَیْنِ » در عَیْنِ تَجَلّی بُود . از حال بنگشت ، و تغییر نیاورد . و این دَرَجَتِ اَعْلی بُود . وَ اللّهُ اَعْلَمُ .

پس تمکین بر دو گونه باشد : یکی آن که نسبتِ آن به شاهدِ خود باشد ، و یکی آن که اِضافَتِ آن به شاهدِ حقّ .آن را که نسبتِ به شاهد خود باشد ، باقی الصِّفَة باشد . و آن را که حَواله به شاهَدِ حقّ بُوَد ، فانی الصِّفَة باشد . و مر فانی الصِّفَة را مَحْو و صَحو ، و لَحْق و مَحْق ، و فَنا و بَقا ، و وجود و عَدَم دُرُست نیاید ، که اقامَت این اوصاف را ، موصوف باید . و چون مَوْصُوف ، مُسْتَغْرَق باشد ، حُکْمِ اقامتِ وَصْفْ از وی ساقط بُوَد . و اندر این مَعْنی سُخَن بسیار آید ، و من بر این اختصار کردم ترك تَطْویل را . وَ اللّهُ اَعْلَمُ .

---

۱ - ما، مو : آب باید پس میل بصحبت وی نکند ما، مو : آن کس میل کند که ویرا . ۲ - ما، مو: بترك جان بگوید و مثقلت طلب بر پای نهد و سرنگونسار بدر یا فروشود تا جواهر. ۳ - ما، مو : عزیز و دُرّ مکنون وی بدست آرد یا جان عزیز خود فنا کند . ٤ - ما، مو : و یکی گوید از مشایخ رحمهم الله تعالی. ۵ - ما، مو : حال و مقام و با یکدیگر . ٦ - ما، مو : بمعنی نزدیك اند و مراد ازین تلوین تغیّر و گشتن .
۷ - ژ : و مراد از آن کلمه. ۹ - ما، مو : باید حکم باطنش . ۱۰ - ما، مو : صلوات الله علی نبینا و علیه متلوّن ما، مو : که یك نظر بطور.
۱۱ - ما، مو : چنانکه خدای عزّ و جلّ گفت و خرّ.... ۱۳ - ما، مو : از حال نگشت و متغیّر نشد و این درجهٔ اعلی .
۱۵ - ما، مو : شاهد حقّ باشد. ۱٦ - ما، مو : بشاهد خود آنرا که نسبت بتمکین وی به شاهد خود بود . ۱۷ - ما، مو: که حوالت بشاهد حقّ.
۱۸ - ما، مو : از آنچه اقامت این . ۱۹ - ما، مو : و چون مستغرق باشد.
۲۰ - ما، مو : سخن بسیار است . ما، مو : من بدین اختصار. ۲۱ - ما، مو: کردم و بالله التوفیق.

{۳} -وَ مِنْ ذٰلكَ الْمُحاضَرَةَ وَ الْمُكاشَفَةَ وَ الْفَرْقَ بَيْنَهُما :

بدان که مُحاضَرَه بر حُضورِ دل افتد اندر لَطایفِ بیان . و مُکاشَفَه بر حُضورِ تَحَیُّرِ سِرّ افتد اندر حَظیرهٔ عِیان . پس مُحاضَره اندر شواهد آیات باشد . و مکاشَفَه اندر شَواهدِ مُشاهدات وَ عَلامات . مُحاضَرَه دَوامِ تَفَکّر باشد اندر رؤیت آیت . و عَلامَتِ مُکاشَفه دوامِ ۵ تَحَیُّر اندر کُنْه عَظَمَت .

فَرْقِ میانِ آن که اندر اَفعالِ مُتَفَکّر بُوَد ، و از آنِ آن که اندر جَلالِ مُتَحَیِّر بُوَد ، بسیار بُوَد . از این دو ، یکی ردیفِ خُلَّت بُوَد ، و دیگر قَرینِ مَحَبّت . ندیدی که چون خَلیل - صَلَواتُ اللّهِ عَلَیْهِ - اندر مَلَکوتِ آسمان ها نگاه کرد ، و اندر حقیقت وجود آن ، تأمُّل وَ تَفَکّر نُمود ، دلش بدان حاضر شد ، به رؤیتِ فعل ، طالبِ فاعل گشت ، تا ۱۰ حُضورِ وی ، فعل را دلیلِ فاعل گردانید . و اندر کَمالِ مَعْرِفَت گفت : « إِنّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذی فَطَرَ السَّموات وَ الأَرْضَ حَنیفًا . » و حبیب را چون { ما ۴۹۷ } به مَلَکوت بُردند ، چشم از رؤیتِ کُلّ فرا کرد . فعل ندید ، و خَلْق ندید ، و خود را {ژ ۴۸۸ } ندید ، تا به فاعل مُکاشِف شد . اندر کَشْفِ شَوقِ بر شَوقش بیفزود و قَلَقْ بر قَلَقَش زیادت شد . طَلَبِ رؤْیَت کرد . رؤْیَت روی نَبود . رای قُرْبَت کرد ، قُرْبَت مُمْکن ۱۵ نَشُد . قَصْد وَصْلَ کرد ، وَصْلَت صورَت نَبست .هر چند که بر دِل ،حُکْمِ تنزیه دوست ، ظاهرتر شد. شَوْقِ دوست ، زیادت تر گشت. نه رویِ اِعْراض بود ، و نه روی اِمْکان . مُتَحیِّر شد . آنجا که خُلَّت بُوَد ،حَیْرَتَ کُفر نمود. و اینجا که مَحَبَّت بُوَد ، وَصْلَت شِرك آمد . و حَیْرَت سَرمایه شُد . ازآن چه آن جا حَیْرَت اندر هستی بُوَد و آن شرك باشد ، و اینجا در چگونگی . و این توحید باشد. و از این بُود که شِبْلی -رَحْمَةُ اللّهُ عَلَیْهِ -گفت :

۲- ما، مو: برحضور سرّ افتد . ۳- ما، مو : اندر خطیرهٔ عیان (مو : خطرهٔ عیان). ۴- ما، مو : مشاهدت و علامت .

۵- ما، مو : اندر کشتهٔ عظمت . ۶- ما، مو : متفکّر باشد و از آن میان.

۶و۷- ما، مو : متحیّر بود که ازین دو یکی ردیف . ۸- ما، مو : صلوات اللّه علی نبیّنا و علیه اندر .

۹- ما، مو : و تفکّر کرد دلش . ۱۰- ما، مو : فعل را نیز دلیل فاعل گردانید تا در کمال معرفت .

۱۲- ما، مو: کلّ فراز کرد . ما، مو : و خود را هم ندید. ۱۳- ما، مو : پس اندر کشف شوق. ما، مو : و قلقش بر قلق.

۱۴- ما : قربت کرد ممکن نشد مو : و قربت ممکن نشد. ۱۵- ما: بر دل تنزیه دوست ظاهر شد شوق بر شوق زیاده .

۱۶- ما، مو : نه روی اعراض بود و نه اقبال متحیّر شد پس آنجا . ۱۷- ما، مو :شرك آید.

۱۸- ما، مو: از آنچه در خلّت حیرت ما، مو : باشد و در محبّت حیرت اندر چگونگی .

۱۹- ما، مو : و از این معنی بود که پیوسته شبلی رحمة اللّه علیه گفتی.

« یا دَلیلَ الْمُتَحیِّرینَ زِدْنی تَحَیُّراً . » ازآن چه زیادت {مو ٥٨٧} تحیّر اندر مُشاهَدَت زیادت دَرَجه باشد .

و اندر این مَعْنی در حکایات مَشْهور است که چون بوسَعید خَرّاز - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - با ابراهیم سَعْد عَلَوی - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - بر لب دریا ، آن دُوست خُدای را ٥ بدیدند ، پُرسیدند از وی که : « راه حَقّ چه چیز است ؟ » گفت : « راه به حقّ دو است : یکی راه عَوامّ ، و دیگر راه خَواصّ . » گفتند : « شرح کن ! » گُفت : « راه عَوامّ آن است که تو بر آنی . به علّتی قَبُول کُنی ، و به علّتی رَدّ . و راه خواصّ آن که ایشان مُعَلِّل علّت بینند نه علّت . » و حقیقت این حکایات به شَرح گذشته است . و مُراد جُز این است . ، وَ اللّهُ اَعْلَمُ بِالصَّوابِ وَ اِلَیْهِ الْمَرْجَعُ و الْمَآب .

١٠ {٤}- وَ مِنْ ذٰلِكَ الْقَبْضُ وَ الْبَسْطُ وَ الْفَرْقُ بَیْنَهُما :

بدان که قَبْض وَ بَسْط دو حالت اند از اَحْوالی که تَکَلُّف بنده از آن ساقط است . چنان که آمَدَنَش به کسبی نباشد و { ژ ٤٨٩ } رفتن به جَهْدی نه . قَوْلُه - تَعالی - : « وَاللّهُ یَقْبِضُ وَ یَبْسُطُ . » پس قَبْض عبارتی بُوَد از قَبْضِ قُلُوب اندر حالت حِجاب. { ما ٤٩٨ } و بَسْط عبارتی است از بَسْطِ قُلُوب اندر حالَت کَشْف . و این هر دو از حَقّ است بی تَکَلُّف ١٥ بنده . و قَبْض اندر روزگارِ عارِفان،چون خوف باشد اندر روزگار مُریدان ، به قَوْلِ این گروه که قَبْض و بَسْط را بر این مَعْنی حَمْل کُنَند.و از مَشایخ،گروهی برآنند که رُتْبَتِ قَبْض رفیع تر است از رُتْبَتِ بَسْط .مر دو معنی را :یکی آن که ذِکْرَش مُقَدَّم است اندر کتاب . و

١- ما، مو : ازآنچه زیادتی ما، مو : زیادت درجه باشد. ٢- ما : و اندر حکایات .
٢و٣- ما، مو : که ابو سعید خرّاز از با ابراهیم سعد علوی رحمهما اللّه.
٤- ما، مو : راه بخدا چه چیز است . ٥- ما، مو : گفتند این را شرح کن .
٦- ما، مو : آنست که تو بدانی ما، مو : و بعلّتی ردّ کنی.
٧- ما، مو : این حکایت بشرح گذشته است و مراد جز این نیست . ٨- ما، مو : و باللّه التّوفیق.
١١- ما، مو : و فتنش بجهدی نبود خداوند گفت عزّ و جلّ واللّه.
١٢- ما، مو : پس قبض عبارت است از .
١٤- ما، مو : مریدان و بسط اندر روزگار اهل معرفت چون رجا باشد اندر روزگار مریدان به قول .

دیگر آن که اندر قَبْض ، گُدازش و قَهْر است ، و اندر بَسْط ، نَوازش و لُطف . و لامَحاله گُدازش بَشریّت و قَهْر نَفْس فاضِل تر باشد از پَروَرِش آن . از جهَتِ آن که، آن حجابِ اَعْظَم است . و گروهی برآنند که رُتْبَتِ بَسْط ، رَفیع تر است از رُتْبَتِ قَبْض . از آن که تقدیم ذِکْرِ آن اندر کتاب ، علامَتِ تقدیمِ فَضْلِ مؤخَّر است بر آن . ازآن چه ۵ اندر عُرفِ عَرَب آن است که اندر ذِکْر، مُقَدَّم دارند مر چیزی را که اندر فَضْل مؤخَّر بُوَد . کَما قالَ اللّهُ - تَعالی - : فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِه وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَیْراتِ باِذْنِ اللّه . » و نیز گفت : « اِنَّ اللّهَ یُحِبُّ اَلتَّوّابِینَ و یحبّ المُتطهِّرین . » و قَوْلُه - تَعالی - : « یا مَرْیَمُ اقنُتی لِرَبِّكِ وَ اسجُدی وَ ارکَعی مَعَ الرّاکِعینَ . » و نیز اندر بَسْطِ سُرور است ، و اندر قَبْضِ ثُبور. و سُرورِ عارفان جز در وَصْلِ معروف نَباشد.و ثُبورشان ۱۰ جز در فَصْلِ مَقْصود نه . پس قرار اندر مَحلِّ وَصْل ، بهتر از قرار اندر مَحلِّ فِراق .

و شَیْخِ مَن گفتی - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - که : « قَبْض و بَسط هر دو یك معنی است که از حقّ به بنده پیوندد ، که چون آن بر دل نشان کُند ، یا سرّ بدان مَسرور شود و نَفْس بدان مَقْهور . یا سرّ مَقْهور شود و نَفْسِ مَسْرور .و اندر قَبْضِ قَلْب ، یکی بَسْطِ {مو ۵۸۸} نَفْسِ وی باشد . { ژ ۴۹۰ } و اندر بَسْطِ سرّ ، { ما ۴۹۹ } دیگری قبضِ نَفْسِ وی . » و ۱۵ آن که از آن جز این عبارت کُند ، تَضْییعِ اَنْفاس باشد . و از آن گفت با یزید - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - : « قَبْضُ الْقُلُوبِ فی بَسْطِ النُّفُوسِ و بَسْطُ الْقُلُوبِ فی قَبْضِ النُّفُوسِ . » پس نَفْسِ مَقْبوض ، از خلل مَحْفوظ باشد ، و سرِّ مَبْسوط ، از زَلَل مَضْبوط . ازآن چه اندر دوستی ، غَیْرت مَذْهَب است . و قَبْض عَلامَتِ غَیْرتِ حقّ باشد . و مَرْ دُوست را با دوست مُعاتَبَت شَرْط است . و بَسْط عَلامَت مُعاتَبَت باشد .

---

۱ - ما، مو : گذارش و قهر است . ۲ - ما، مو : گذارش بشریّت .
۲و۳ - ما، مو : از پرورش و لطف از آنچه آن حجاب اعظم است .
٤ - ما، مو : ازآنچه تقدیم ذکر قبض اندر کتاب . ما، مو : فضل بسط است بر آن .
۵ - ما، مو : اندر عرف و عادة (مو : و عارف) آن است . ٦و۷ - چنانکه خدای گفت عزّ و جلّ فمنهم .
۷ - ما، مو : و نیز گفت یا مریم . ۹ - ما، مو : و در فصل متصوّر نه. ۱۱ - ما، مو : گفتی رضی اللّه عنه که .
۱۲ - ما، مو : از حقّ بنده پیوندد. ۱۲و۱۳ - و نفس مقهور یا سرّ مقهور.
۱۳ - ما، مو : مسرور اندر قبض سر یکی. ١٤ - ما، مو : قبض نفس وی بُوَد .
۱۵ - ما، مو : آن معنی جز این ما، مو : و از آن بود که ابویزید گفت .
۱۸ - ما، مو : غیرت حقّ تعالی باشد و دوست را با دوست . ۱۹ - ما : « باشد » ندارد.

و اندر آثار معروف است که : تا یحیی بود، نخندیده بود ، و تا عیسی بود نگریست – صلوات الله علیهم – . از آن چه یکی منقبض بود ، و آن دیگری منبسط . چون فرا یکدیگر رسیدند ، یحیی گفت : « یا عیسی ! ایمن شدی از قطیعت ؟ » عیسی گفت : «یا یحیی ! نومید شدی از رحمت ؟ پس نه گریستن تو حکم ازلی را بگرداند ، و نه خندهٔ من قضای کرده را بازگرداند . » پس « لا قبض و لا بسط و لا طمس و لا أنس و لا محو و لا محق و لا عجز و لا جهد . » جز آن نباشد که تقدیر بوده است و حکم رفته . و الله اعلم .

{۵} و من ذلك ألأنس و الهيبة و الفرق بينهما :

بدان – اسعدك الله – که : أنس و هیبت دو حالت است از احوال صعالیک طریق حق . و آن آن است که چون حق – تعالی – به دل بنده تجلی کند ، به شاهد جلال ، نصیب وی اندر آن هیبت بود . و باز چون به دل بنده تجلی کند ، به شاهد جمال ، نصیب اندر آن ، أنس باشد ، تا اهل هیبت از جلالش بر تعب باشند . و اهل أنس از جمالش بر طرب . فرق است میان دلی که از جلالش اندر آتش دوستی سوزان بود . و از آن دلی که از جمالش در نور مشاهدت فروزان .

پس گروهی از مشایخ گفته اند که : « هیبت، درجهٔ { ژ ۴۹۱ } عارفان است ، و أنس درجهٔ مریدان . از آن چه هر که را اندر حضرت حق و تنزیه اوصافش ، قدم تمام تر ، هیبت

---

۱ – ما، مو : تا یحیی بود نخندید .

۲ – ما، مو : نگریست ازآنچه یحیی منقبض بود و عیسی منبسط .

۳ – ما، مو : رسیدندی یحیی گفتی . ٤ – ما، مو: عیسی گفتی یا یحیی نومید گشتی.

۵ – ما، مو : ولاطمس ولاانس.

٦ – ما، مو : ولاجهد الاّ من الله جز آن نباشد که بوده است .

٦و٧ – ما، مو : از « و حکم» تا « اعلم » ندارد. ۹ – ما، مو : هیبت و انس دو حالت اند.

۹و ۱۰ – ما، مو : صعالیك طریقت (مو : طریقه) و از آنست که . ۱۳ – ما، مو : پس فرق بود میان .

۱٤ – ما، مو : اندر نور مشاهدت فروزان .

۱٦ – ما، مو : از آنکه هر که را اندر حضرت حق تنزیه اوصافش قدم تمام تر بود .

را بر دلَش سُلْطان بیشتر . و طَبْعَش از اُنس نَفورتر . { ما ۰ . ۵ } ازآن چه اُنْس با جِنْس باشد . و چون مُجانَست و مُشاکَلَت بَنْده را با حَقّ مُسْتَحیل باشد ، اُنْس با وی صُورَت نگیرد . و از وی با خَلْق نیز اُنْس مَحال باشد . و اگر اُنْس مُمْکن شود ، با ذکْرِ وی مُمْکن شود . و ذکْرِ وی ، غَیر وی باشد . ازآن چه آن صِفَتِ بَنْده باشد . و آرام با غَیْر اندر ۵ محبّت ، کِذْب و دَعْوی و پنداشت بُوَد . و باز هَیْبَت از مُشاهَدَت ، عَظَمَت باشد . و عَظَمَت ، صِفَتِ حَقّ بُوَد - جَلَّ جَلا لَهُ - و بسیار فَرق باشد میانِ بنده یی که کارش از خود به خود بُوَد ، و از آنِ بنده یی کارَش از فَنای خود به بَقای حقّ بُوَد .

و از شِبْلی - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - حکایت آرند که گفت : « چندین گاه می پنداشتم که طَرَب اندر مَحَبّتِ حَقّ می کُنَم . و اُنس با مُشاهَدَت وی می کنم . اکنون دانستم که اِنس را ۱۰ اُنْس جز با جِنْس نباشد . »

و باز گروهی گفتند که : « هَیْبَت ، **قرینهٔ** عَذاب و فِراق و عُقوبَت بُوَد . و اُنْس ، **نتیجهٔ** وَصْل و رَحْمَت باشد ، تا دوستان از اَخْواتِ هَیْبَت مَحْفُوظ باشند ،{مو ۵۹۱} و با اُنْس قرین ، که لامَحاله مَحبّت اُنْس اِقْتِضا کُنَد . و چنان که مَحبّت را مُجانَسَت ، مَحال است ، مر اُنْس را هم مَحال باشد . »

۱۵ و شَیْخ من گفتی - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - : « عجب دارم از آن که گوید که : « انس با حَقّ مُمْکن نَشود ، » از پَسِ آن که گفته است : « وَ إذا سَألَكَ عبادی عَنّی فَإنّی قَریبٌ قُلْ للْعبادی یا عبادِ لاخَوفٌ عَلَیْکُم اَلْیومَ وَ لا اَنْتُم تَحزَنُون . » و لامحاله بنده چون این فَضْل بیند ، او را دوست گیرد . و چون دوست گرفت ، اُنْس گیرد. ازآن چه از دوست ، هَیْبَت بیگانگی بُوَد . و اُنْس { ژ ٤۹۲ } یگانگی . و صِفَت آدمی این است که ۲۰ با مُنْعِم ، اُنْس گیرد . و از حَقّ به ما چندین نعْمَت ، و ما را بدو مَعْرِفَت ، مَحال باشد که ما حَدیثِ هَیْبَت کنیم .

---

۱ - ما ، مو : سلطان بیشتر بود ما ، مو: و از انس طبعش نفورتر. ۳ - ما ، مو : و از وی بخلق نیز.
٦ - ما ، مو : حقّ بُوَد و بسیار فرق باشد. ۷ - ما ، مو : خود باشد و از آن بنده یی که کارش. ۸ - ما ، مو: و از شیخ شبلی حکایت آرند که گفت من چندین گاه پنداشتم . ۹ - ما ، مو : وی میکیرم کنون دانستم . ۹و ۱۰ - ما ، مو: که اُنس جز با جنس نباشد. ۱۱ - ما ، مو : **قرینهٔ** فراق عبودیّت بُوَد. ۱۲ - ما ، مو : وصلت و رحمت باشد باید تا دوستان . ۱۵ - ما ، مو : گفتی رضی اللّه عنه. ١٦ - ما ، مو : با حقّ تعالی ممکن نشود ما ، مو : از آنکه گفته است انّ عبادی قل لعبادی وَ إذا سألك عبادی یا عبادی . ۱۷ - ما ، مو : چون بنده این . ۱۸ - ژ : ورا دوست گیرد ما ، مو : دوست انس گیرد.

و من - که عَلیّ بن عثمان الجُلابی ام - می گویم که : « هر دو گروه اندر این مُصیب اند با اختلافشان . از آن چه سُلطانِ هیبت با نَفس باشد ، و از هَوای آن و فنا گردانیدن بشریّت . و سُلطان اُنس با سرّ { ما ۱ . ۵۰ } بُوَد ، و پروردنِ مَعرِفَت . پس حقّ - تَعالی - به تَجلّیِ جَلالِ نَفس ، دوستان را فانی کند ، و به تَجلّیِ جَمال سرّ ۵ ایشان را باقی گرداند . پس آنان که اَهْلِ فنا بُودند ، هَیْبَت را مُقَدّم گفتند . و آنان که ارباب بقا بودند ، اُنس را تَفضیل نهادند . » و پیش از این در بابِ فَنا و بَقا شَرحِ این داده آمده است . وَ اللّهُ اَعْلَمْ .

{۶ - } وَ مِنْ ذلِکَ اَلْقَهْرُ وَ اَلْلُطْفُ وَ اَلْفَرْقُ بَیْنَهُما :

بدان که این دو عبارت است مر این طایفه را که از روزگارِ خود بیان کنند . و ۱۰ مرادشان از قَهْر ، تأییدِ حَقّ باشد به فَنا کردنِ مُرادها ، و باز داشتنِ نَفس از آرزوها . بی آن که ایشان را اندر آن مُراد باشد . و مُراد از لُطف ، تَأیید حَقّ باشد به بَقایِ سرّ و دَوامِ مُشاهَدَت و قرارِ حال اندر دَرَجَتِ استقامت تا حَدّی که گروهی گفته اند که : « کرامت از حَقّ حُصُول مراد است و این اَهْلِ لُطْف بُوده اند . » و گروهی گفته اند : « کرامت آن است که حقّ - تعالی - بنده را به مُرادِ خُود از مُرادِ وی باز دارد ، و بی مُرادی ۱۵ مَقْهور گردانَد . چنان که اگر به دریا شود ، در حالِ تشنگی ، دریا خُشک گردد . »

گویند در بغداد درویشی دو بودند از مُحتَشمان فقَرا :یکی صاحبِ قهر بُود ، و یکی صاحِبِ لُطْف .و پیوسته با یکدیگر به نِقار بودندی.و هر یکی مر روزگار { ژ ۴۹۳ }

---

۱ - ما، مو : و من گویم که... رضی اللّه عنه. ۲ - ما، مو: و هوای آن .

۳ - ما، مو : از آن سلطان انس (مو : از آن و سلطان) ما، مو: و پروردن معرفت در سر. ٤ - ما، مو : سرشان را .

۵ - ما، مو : پس آنها که اهل . ٦ - ما، مو : اندر باب فنا و بقا شرح آن داده شده است . (مو : شد).

۷ - ما، مو : « واللّه اعلم » ندارد. ۸ - ما، مو : و این دو عبارت است ما، مو : روزگار خود کنند.

۱۰ - ما، مو : از آرزوهایی که اندر آن مراد باشد.

۱۱و ۱۲ - ما، مو : به بقای سرّ دوام مراد است و این اهل لطف بودند و گروهی گفتند که .

۱۳ - ما، مو : از حقّ تعالی حصول . ١٤ - ما، مو : و بی مرادیش مقهور.

۱۵ - ما، مو : دریا خشک شود .

۱٦ - ما، مو : گویند اندر دو درویش بودند . ما، مو: صاحب قهر و یکی . ۱۷ - ما ، مو : بنقار بودند.

خود را مزیّت می نهادندی بر روزگار صاحبِ خود . یکی می گفتی : « لُطْف از حقّ به بنده اَشْرَف اشیا است . لقَوله - تعالی - : « اللّهُ لَطیفٌ بعباده . » و دیگر می گفتی : « قَهْر از حَقّ به بَنْده اَکْمَلِ اشیا است ،لقَوله- تعالی- :« وَ هُوَ الْقاهِرُ فَوْقَ عباده . »
این سخن میان ایشان دراز شد . تا وقتی این صاحبِ لُطف ، قصد مَکّه کرد ، و به بادیه
۵ فروشد ، و به مَکّه نرسید . سال ها کس خَبَرِ وی نیافت{مو ۵۹۳} ، تا وقتی یکی از مَکّه به بغداد آمد . وی را دید بر سَرِ راه . گفت : « ای اَخی ! به عراق شوی . آن رفیق مرا بگوی ، اندر کَرْخ . اگر خواهی تا بادیه را با مَشَقّتِ وی ، چون کَرْخِ بغداد بینی ، با عَجایبِ آن ، بیا و بنگر . { ما ۱.۵ } اینك بادیه اندر حَقّ مَنْ چون کَرْخِ بغداد است . »
چون آن درویش بیامَد ، و مر آن رَفیقِ وی را طَلَب کرد ، و پیغام بگزارد . رفیق او گفت :
۱۰ « چون باز گردی ، بگوی که اندر آن شَرَفی نباشد ، که بادیهٔ مَشَقّت را اندر حقّ تو چون کَرْخِ بغداد کرده اند ، تا از درگاه نگریزی.عَجَب این باشد که کَرْخِ بَغْداد را با چَندان انْعام و عجوبات، اندر حقّ یکی، بادیه گردانند با مَشَقّت ، تا وی در آن خُرَّم باشد . »
و از شبلی - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - می آید که گفت اندر مُناجاتِ خود : « ای بار خُدای ! اگر آسمان را طَوْقِ من گردانی ، و زمین را پای بندِ من کُنی ، و عالَم را جُمله به خُونِ مَن
۱۵ تشنه کنی ، من از تو برنگردم . »

و شیخ من گفت : « سالی مر اولیا را اندر میان بادیه اجتماع بُود . و پیر من حُصری - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - مَرا با خود آنجا بُرد . گروهی را دیدم هر یك بر نَجیبی می آمدند . و گروهی را بر تختی می آوردند . و گروهی می پَریدند . { ژ ٤۹٤ }

---

۱ - ما،مو : مزیّت نهادی بروزگار ما، مو: می گفتی که لطف حقّ. ۲ - ما، مو: است از آنچه گفته است اللّه.... ما، مو : و دیگری گفتی . ۳ - ما، مو: از آنچه گفته است وَ هُوَ. ۵ - ما، مو : سالها خبر وی کسی نیافت .
٦ - ما، مو : می آمد او را دید برسر راه . ما، مو : چون بعراق شوی آن رفیق مرا اندر کرخ بگوی.
۷ - ما، مو : که اگر خواهی که تا بادیه را با مشقّت آن چون . ۷و۸ - ما، مو : اینجا بیا و بنگر که اینکه .
۸و۹ - ما، مو : چون همین که این درویش بکرخ .
۹ - ما : پیغام بگذارد. ژ، ما، مو: رفیق بگفت . بغداد رسید ویرا بدید و پیغام بگذارد. ۱۰ - ما، مو : اورا بگوی که .
۱۱ - ما، مو : از درگاه بگریزی شرف در این باشد ما، مو : کرخ بغداد را با نعمت و اعجوبه .
۱۲ - ما، مو : اندر حقّ ما بادیه گردانید با مشقّت تا ما اندرین خرّم باشیم .
۱۳ - ما، مو : و از شبلی می آید . ما، مو : ای بار خدایا اگر . ۱۵ - ما، مو : تشنه گردانی .
۱٦ - ما، مو : و شیخ من گفتی سالی مر اولیای خداوند را. ۱۷ - ما، مو : حصری رحمة اللّه علیه.

هر که می آمد از این جنس . حُصری بدیشان التفات نکرد. تا جوانی دیدم می آمد نَعلَین گسسته ، و عَصای شکسته ، و پای از کار بشده ، سر برهنه ، اندام سوخته . حُصری بر جَست ، و پیش وی باز رفت ، و به دَرَجتِ بلند بنشاند . من مُتَعَجّب شدم ، از بَعْدِ آن از شیخ بپرسیدم . » گفت « او ولی است ، مر خداوند را - ۵ تعالی وَ تَقَدّسَ - که مُتابِع ولایت نیست ، که وِلایت مُتابِع وی است ، و به کرامات التفات نکند » .

و در جمله آن چه ما خود را اختیار کنیم ، بلای ماست . و مَن جز آن نَخواهَم که حَقّ در آن مَرا از آفت نگاه دارد ، و از شَرّ نَفسَم باز رهاند . اگر اندر قهر دارد ، تَمَنّیِ لُطف نکنم ، و اگر اندر لُطف دارد ، ارادت قَهْرم نباشد ، که مرا بر اختیار وی ، اختیار نیست . و ۱۰ بِاللّهِ التَّوفیقِ وَ حَسْبُنَا اللّهُ وَ نِعْمَ الرَّفیق .

{۷ -} وَ مِنْ ذلِكَ اَلنَّفْیُ وَ الإثْباتُ وَ الْفَرقُ بَیْنَهُما :

مَشایخِ این طریقت - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُم - مَحْوِ صفَت را ، به اِثْبات تأییدِ حَقّ ، نَفْی و اثْبات خوانده اند . و به نَفْی ، نَفْیِ صفَت بشَریّت خواسته اند . و به اثْبات ، اثْباتِ سُلطانِ حقیقَت . از آن چه ، مَحْوِ ذِهابِ کُلّی بُوَد . و نَفْی کُلّ جز بر صِفات نَیفتد . ۱۵ ازآن چه بر ذات ، در حالِ بقای بَشَریّت ، فنا صورت نگیرید . پس باید که تا نَفْیِ صفات مَذمُوم باشد، به اثبات خِصال مَحمُود.یعنی نَفْی دَعْوی بُوَد اندر دوستی حقّ - تَعالی - به اثباتِ مَعْنی.ازآن چه دَعْوی از رُعُونات نَفس بُوَد.و اندر جَرَیانِ عاداتِ ایشان،

---

۱ - ما، مو : هر که می آمدند ازین جنس حُصری رحمة اللّه علیه بدیشان ما، مو: دیدم که آمد . ۲ - ژ: کاره بشده . ما، مو : از کار شد ما، مو: و اندام . ۳ - ما، مو: و اندرون سوخته و بدنی ضعیف و نحیف شده چون پدیدار آمد حُصری برجست و پیش بازشد و ویرا . ٤ - ما، مو : از پس آن از شیخ پرسیدم . ٤و۵ - ما، مو : از اولیای خداوند که متابع .
۵ - ما، مو : که ولایت خود متابع وی است و بکرامات هیچ التفات نکند . ۷ - ما، مو : بلای ما بُود.
۸ - ما، مو : که حقّ تعالی مرا خواهد تا حقّ تعالی مرا اندر آن از آفت . ما، مو: اگر مرا اندر قهر .
۹ - ما، مو : و اگر اندر لطفم دارد ما، مو : که ما را بر اختیار وی . ۱۰ - ما، مو : از « باللّه» تا « الرّفیق» ندارد .
۱۲ - ما، مو : و مشایخ این طریقت رحمة اللّه علیهم محو صفت آدمیّت ما، مو : حقّ تعالی .
۱٤ - ما، مو : ذهاب کَلّ بُود. ۱۵ - ما، مو : در حال بقای کلّیت نفی فنا . ۱٦ - ما، مو : خصال محموده یعنی .
۱۷ - ما، مو : رعونات نفس باشد.

به حکمِ اَوصافِ مَقهور سلطانِ حقّ گردند و گویند که : نَفیِ صفات بَشَریّت است به اثباتِ { ژ ٤٩٥ } بَقایِ حقّ . و اندر این مَعنی پیش از این اندر بابِ فَقر و صَفوت و فَنا و بَقا سخن رفته است . و بر آن اختصار کردم . و نیز گویند که : مُراد بدین ، نَفیِ اختیار بنده {۵۹۵} باشد ، به اثباتِ اختیار حقّ . و از آن بُوَد که آن مُوَفَّق گفت : « اِختیارُ ۵الحَقّ لِعَبْدِه مَعَ عِلْمِه بِعَبْدِه خَیْرٌ مِنْ اِختیارِ عَبْدِه لِنَفْسِه مَعَ جَهْلِه بِرَبّه . » ازآن چه دوستی ، نَفیِ اختیار مُحبّ باشد ، به اثبات اختیار مَحْبوب .

و اندر حکایات یافتم که : درویشی اندر دریا غَرَق شد . یکی گفت : « ای أخی ! خواهی تا برهی ؟ » گفت : « نه ! » گفت : « خواهی تا غَرَق شوی ؟ » گفت : « نه ! » گفت : « عَجَب کاری ! نه هَلاك اختیار می کنی ، نه نجات می طَلَبی ! ؟ » گفت : « مَرا ۱۰ با اختیار چه کار، که اختیار کُنَم ؟» اختیارِ مَن آن است که حَقّ مرا اختیار کند . »

و مَشایخِ اَخیار گفته اند : « کَمْ ترین دَرَجه اندر دَوستی ، نَفْیِ اختیار بُوَد . » پس اختیار حقّ اَزَلی است . نَفْیِ آن مُمْکِن نگردد . و اختیارِ بنده عَرَضی ، نَفْی بر آن رَوا بُوَد . پس باید که اختیار عَرَضی را زیرِ پای آرَد ، تا با اختیار اَزَلی ، بَقا یابَد . چنان که موسی - صَلَواتُ اللّه عَلَیْه - چون بر کوه مُنْبَسِط شُد ، با حَقّ - تعالی - تَمَنّیِ رؤیت ۱۵ کرد . { ما ٤.٥ } و به اثباتِ اختیار خود بگفت . حَقّ گفت : « لَنْ تَرانی . » « بار خدایا ! دیدارِ حَقّ ، و مَنْ مُستَحَقّ مَنْع ، چرا ؟» فَرمان آمَد که : « دیدار حَقّ است ، اَمّا اندر دوستی اختیار باطِل است . » و اندر این مَعنی ، سَخُن بسیار آید . امّا مُرادِ مَن ، بیش از این نیست ، که بدانی که مَقصود قوم ، از این عبارت چه چیز است ؟ و از این

---

۱ - ما، مو : چون بحکم اوصاف مقهور سلطان گردند گویند. ٤ - ما، مو : که این موقف گفت اختیار.
٦ - ما، مو : محبوب و این مقرّر است بنزدیك همه . ۷ - ما، مو : اندر دریای عراق غرق شد.
۹ - ما، مو : اختیار کنی و نه نجات گفت . ۱۰ - ما، مو : باختیار چه کار باشد که من اختیار کنم.
۱۱ - ما، مو : و مشایخ گفته اند که کمترین درجها اندر . ما، مو : اختیار خود است .
۱۲و۱۳ - ما، مو : عَرَضی بود نفی بدان روا بُوَد باید که تا دوست اختیار عرضی زیر پای آرد.
۱۳ - ما، مو : تا اختیار ازلی بقا یابد. ۱٤ - ما، مو : موسی علیه الصّلوة والسّلام ما، مو : تا از حقّ تعالی تمنّی رؤیت . ۱۵ - ما، مو : خود کوشید با حقّ گفت ربّ اَرنی حقّ گفت.
۱٦ - ما، مو : گفت بار خدایا . ما، مو: من مستحقّ آن منع چرا . ۱۷ - ما، مو : سخن بسیار بود .
۱۸ - ما، مو : مراد من از این بیش نبود تا که بدانی ، ما، مو : چه چیز است و باللّه التوفیق.

جُمله ذکرِ تَفرِقه وَ جَمْع ، و فنا و بَقا ، { ژ ٤٩٦ } و غَیْبَت و حُضور گذشته است اندر مَذاهبِ مُتَصوِّفَه ، آنجا که ذکْرِ صَحْو و سُکْر است . هر که را اشْکال است ، این معانی را آنجا طَلَبد . ازآن چه جایِ بیانِ این جمله آن جا بُوَد . امّا به حُکْمِ لابُدّ این مقْدار اینجا بیاوردم تا مَذْهبِ هَرْ کَسی بدان مَشْرَح گردد .

۵ {۸ -} وَ مِنْ ذلِكَ أَلْمُسامَرَةُ وَ الْمُحادَثَةُ و الْفَرقُ بَیْنَهُما :

این دو عبارت است از دو حال ، از اَحْوالِ کامِلانِ طریقِ حقّ ، و حقیقتِ این سخَن سرّی باشد مَقْرُون به سُکُوتِ زبان ، یعنی محادثه . و حقیقت مُسامَرَه دَوامِ انبساط به کِتْمانِ سرّ . و ظاهرِ مَعْنیِ این ، آن بُوَد که مُسامَرَه وقتی بُوَد بنده را با حقّ به شب . و مُحادَثه وقتی بُوَد به روز که اندر آن سؤال و جواب بُوَد . ظاهری و باطنی . و از آن است که مُناجات ۱۰ شب را مُسامَرَه خوانند ، و دَعْوات روز را مُحادَثه .پس حالِ روز مبنی باشد بر کشف ، و از آن شَب بر سَتْر . و اَنْدَر دُوستی مُسامَرَه کامِل تر بُوَد از مُحادَثه .

و تَعَلُّقِ مُسامَرَه به حالِ پَیْغَمْبَر است - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ و آله وَسَلَّمَ - ، چون حقّ - تَعالی - خواست که وی را وَقْتی باشد . جبرئیل را با بُراق بفرستاد ، تا وی را به شب از مکّه به « قابَ قَوْسَیْنِ » رسانید . و با حقّ راز گفت ، و از وی سَخَن بشنید . و چون ۱۵ به نهایت رسید ، زبان اندر کَشْفِ جَلال لال شد ، و دل در کُنْه عَظَمَت مُتَحیِّر گشت . عِلْم از اِدْراك باز ماند.زبان از عِبارَت عاجز شد.«لا أحصی ثَناءً عَلَیْكَ »گَفْتی {مو۵۹۷}.

---

۱ - ما، مو : ذکر جمع و تفرقه و فنا .

۲و۳ - ما، مو : و سُکر و اشکال این معانی آنجا باید طلبید از آنچه جای بیان آن جمله اینجا بود .

۳و٤ - ما، مو : لابدّ این آنجا بیاوردم . ما، مو : مشرح شود .

٦ - ما، مو : طریقت است حقّ و حقیقت آن حدیث سرّی باشد. ۷ - ما، مو : دوام انبساط بُوَد.

۸ - ما، مو : بظاهر معنی بدانکه مسامره . ۱۰ - ما، مو: معنی بُوَد بر کشف .

۱۱ - ما، مو : و از آن شب مبنی بُوَد بر سرّ و اندر . ۱۲ - ما، مو: پس چون حقّ تعالی .

۱۳ - ما، مو : خواست تا وی را وقتی باشد با وی جبرائیل را علیه السّلام با براق بنزدیك وی فرستاد.

۱۵ - ما، مو : جلال لال گشت و دلش اندر کنه عظمت متحیرّ و علمش از .

۱٦ - زبانش از عبارت عاجز شد و گفتی.

وَ تَعَلُّقِ مُحادَثَه به حالِ مُوسی - عَلَیْهِ اَلسَّلامُ - داشت ، که چون خواست که وی را با حَقّ - تَعالی - وَقْتی باشد ، از پَسِ چِهلِ رُوز وَعْدَه و انتظار ، به طُور آمَد ، وَ سَخُنِ خداوند - تَعالی - بشنید ، تا مُنْبَسِط شد . و سُؤالِ رُؤْیَت کرد ، و از مُراد باز ماند ، و از هُوش بشد . چون به هوش باز آمد ، گُفت : « تُبْتُ إِلَیْکَ . » { ژ ۴۹۷ } تا فَرْق ظاهر ۵ شد میانِ آن که آورده باشند ، قَوْلُهُ - تَعالی- : «سُبْحانَ اَلَّذی اَسْری بِعَبْدِهِ لَیْلاً . » و میانِ آن که آمده باشد ، قَوْلُهُ - تَعالی - « وَ لَمّا جاءَ مُوسی لِمیقاتِنا . » پَس شَب ، وَقْتِ خَلْوَتِ دُوسْتان بُوَد . و روز ، گاه خِدْمَتِ بَنْدگان . وَلامُحالَه چون بَنْدَه از حَدِّ مَحْدُودِ خُود اندر گُذَرَد ، ورا زَجْر کنند . باز دُوست را حَدّ نباشد تا به در حَدّ در گذشتن ، مُسْتَوجِبِ مَلامَت شَوَد ، که هر چه دوست کُنَد ، جز پسندیدهٔ دُوست نباشد . وَاللّهُ اَعْلَمُ بِالصَّواب . ۱

{۹ - } - وَمِن ذلِکَ عِلْمُ الْیَقینِ وَ عَیْنُ الْیَقینِ وَ حَقُّ الْیَقینِ وَ الْفَرقُ بَیْنَهُم :

بدان که به حُکْم اُصُول ، این جُمْله عبارت بُوَد از عِلْم . و عِلْمِ بی یقین بر صِحَّت آن ، مَعْلُوم خود نَباشد . و چُون عِلْم به حاصِل آمَد ، غَیْبَت اندر آن چون عَیْن باشد . ازآن چه مُؤْمِنان فَرْدا مَر حَقّ - تَعالی - را ببینند ، هم بدین صفت ببینند که امْروز ۱۵ می دانند . اگر بر خِلافِ این بینند ، یا رُؤْیَت مُصَحَّح نباشد فردا ، و یا عِلْمِ دُرُسْت نَیایَد اَمْرُوز . و این هر دو طَرَف خِلافِ تَوحید باشد . ازآن چه امروز عِلْمِ خَلْق بدو دُرُست باشد . و فَرْدا رُؤْیَت شان دُرُست .

---

۱ - ما، مو : موسی دارد که چون وی خواست تا وی را . ۲ - ما، مو : با حقّ وقتی باشد. ما ، مو : چهل روز از وعده و انتظار بروز بطور آمد. ٤ - ما، مو : و از وی هوش بشد چون بهوش آمد.
۵ - ما، مو : آورده باشند سبحان الذّی . ٦ - ما، مو : آمده باشد وَ لَمّا جاءَ .
۷ - ما، مو : و روز وقت خدمت بندگان و لامحال چون .
۷و۸ - ما، مو : محدود اندر گذرد اورا زجر کنند . ما، مو : تا باندر گذشتن .
۱۰ - ما، مو : « بالصّواب » ندارد. ۱۳ - ژ : این عبارت از علم بُوَد .
۱۳و۱٤ - ما، مو : بر صحبت بناء علم معلوم خود نباشد.
۱۵ - ما، مو : از آنچه فردا مؤمنانی که حقّ را به بینند. ١٦ - ما، مو : و اگر بخلاف این به بینند.

پس عِلْم یَقین ، چون عَیْن یَقین بُوَد . و حَقّ یَقین چون عِلْم یقین . و آنان که به اِسْتِغْراق عِلْم گفته اند ، اندر رُؤْیَت آن محال است ، که رؤیت مر حصولِ عِلْم را آلتی است چون سَماع و مانندِ این . چون اِسْتِغْراق عِلْم اندر سَماع ، مَحال بُوَد ، اندر رُؤْیت نیز مَحال بُوَد . پس مُرادِ این طایفه بدین عِلْم الیقین ، عِلْم مُعامِلات دنیا است به اَحْکام و ۵ اَوامِر . { ما ۵۰۶ } و از عَیْن الیقین ، عِلْم به حالِ نَزْع ، و وَقْت بیرون رفتن از دُنْیا . و از حَقّ الیَقین ، عِلْم به کَشْفِ رُؤْیَت اَنْدر بهشت { ژ ۴۹۸ } و کَیْفِیَّت اَهْلِ آن به مُعاینه . پس عِلْم الیَقین ، دَرَجهٔ عُلَما است به حُکْم استقامتشان بر اَحْکام اُمور . و عَیْن الیَقین ، مَقام عارفان به حُکْم استعدادشان مر مرگ را . و حَقّ الیَقین ، فنا گاه دوستان به حکم اِعْراضشان از کُلِّ موجودات . پس عِلْمَ الیقین به مُجاهَدَت ، و عَیْن الیقین به مُؤانسَت ، و ۱۰ حَقّ الیَقین به مُشاهَدَت بُوَد . و این یکی عامّ است ، و دیگر خاصّ ، و سدیگر خاصّ الخاصّ . وَ اللّهَ اَعْلَمُ بِالصَّواب .

{ ۱۰ - } - وَ مِنْ ذٰلِكَ اَلْعِلْمُ وَ اَلْمَعْرِفَةُ وَ اَلْفَرْقُ بَیْنَهُما :

عُلَمایِ اُصُول فَرْق نکرده اند میانِ عِلْم و مَعْرِفَت ، و هر دو را یکی گفته اند . به جز آنکه گفته اند: شاید که حَقّ - تَعالی - را عالِم خوانند. و شاید{مو ۵۹۹} که عارِف خوانند ۱۵ مرعَدَم توفیق را . اَمّا مَشایخِ این طریقت - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - عِلْمی را که مَقْرُونِ مُعامَلت وَ حال باشد، و عِلْمِ آن عبارَت از اَحْوالِ خود کُنَد ، آن را مَعْرِفَت خوانند، و مر عالِم آن

۱ - ما ، مو : عین یقین بُوَد .

۱و۲ - ما ، مو : و بعضی گفته اند عین الیقین باستغراق علم بود در رؤیت .

۲ - ما ، مو : و آن محال است از آنچه رؤیت . ۳ - ما ، مو : و اندر رؤیت نیز محال بود .

۴ - ما ، مو : این طایفه بعلم الیقین علم ما ، مو : و احکام و اوامر .

۶ - ما ، مو : و کیفیّت احوال آن . ۸ - ما ، مو : فناگاه دوستان است به حکم . ۹ - ما ، مو : بمجاهدت بُوَد .

۱۰ - ما ، مو : بود این یکی عام است و آن دیگر خاصّ و سیوم .

۱۱ - ما ، مو : « والله اعلم بالصّواب » ندارد .

۱۴ - ما ، مو : که حقّ را عالم خوانند و نشاید که عارف خوانند.

۱۵ - ما : توقیف را ، مو : توقیق را ما ، مو : رحمة الله علیهم .

۱۶ - ما ، مو : و حال باشد آنرا معرفت خوانند و مر عالم آنرا.

را ، عارِف . و علمی را که از مَعْنی مُجَرَّد بُوَد ، و از مُعامَلَتْ خالی ، آن را علم خوانند ، و مر عالِم آن را ، عالِم . پس آن که به عِبارتِ مُجَرَّد و حِفْظ آن ، بی حِفْظ مَعْنی ، عالِم بُوَد ، ورا عالِم خوانند . و آن که به مَعْنی و حَقیقتِ آن چیز ، عالِم بُوَد ، ورا عارِف خوانند . و از آن است که چون این طایفه خواهند که بر اَقْرانِ خود ۵ اسْتِخْفاف کنند ، وی را دانشمند خوانند . و مر عَوامّ را این مُنْکَر آید . و مُرادشان نه نکوهش بُوَد به حُصُول علم ، که مُرادشان نکوهشِ وی بُوَد به ترکِ مُعامَلَت . « لأَنَّ الْعالِمَ قائمٌ بِنَفْسه وَ الْعارِفُ قائمٌ بِرَبِّه . » و اندر این مَعْنی سَخَن رفته است اندر کَشْفِ حِجابِ المَعْرِفَةِ . و اینجا این مِقْدار کِفایَت باشد . وَ اللّهُ اَعْلَمُ .

{۱۱} – وَ مِنْ ذلِكَ الشَّريعَةُ وَ الْحَقيقَةُ {ما ۷ . ۵ } وَ الْفَرْقُ بَيْنَهُما :

۱۰ این دو عبارت است مر این قوم را که : یکی از صحّتِ حالِ ظاهر کنند ، و یکی از اقامَتِ حالِ باطن . دو گروه اندر این به غَلَط اند : { ژ ۴۹۹ } یکی عَلَمای ظاهر که گویند : « فَرْق نکنیم که خود شریعت، حقیقت است، و حقیقت، شریعت . » و یکی گروه از مَلاحده که قیامِ هر یك از این با دیگر روا ندارند. و گویند که : « چون حالِ حقیقت کشف گشت، شریعت برخیزد. » و این سَخَنِ قَرامطه است و مُشَیِّعه و مُوَسْوِسانِ ایشان . و ۱۵ دلیل بر آن که شریعت اندر حُکْم، از حَقیقت جُدا است، آن است که تصدیق از قَوْل

---

۱ – ما، مو : و هر علمی را که ما، مو : و از معاملات خالی .
۲ – ما، مو : از « پس آن که » تا « و آنکه بمعنی » ما، مو: آنکه پس بعبارت . ما، مو : بی حفظ معنیش عالم .
۳ – ما، مو : اورا عالم خوانند ما، مو : و حقیقت آن عالم بود اورا عارف خوانند.
٤ – ما، مو : و از آن معنی است که چون خواهند این طایفه .
۵ – ما، مو : اورا دانشمند .
٦ – ما، مو : نه نکوهش ویست . ما، مو: نکوهش ویست .
۸ – ما، مو : « والله اعلم » ندارد .
۱۱ – ما، مو : و دو گروه اندر این معنی به غلط اند .
۱۲ – ما، مو : فرق نکنیم از آنچه شریعت خود حقیقت است ما، مو : و یك گروه از ملاحده .
۱۳ – ما، مو : بی دیگری روا ندارند . ۱٤ – ما،مو : و از آن شیعه و از آن موسوسان .
۱۵ – ما، مو : آنکه تصدیق از .

جُدا است اندر ایمان . و دَلیل بر آن که اندر اَصْل جُدا نیست ، از آن که تَصْدیق بی قوْلِ ایمان نَباشد . و قوَل بی تَصْدیق گرویدن نی . و فرق ظاهر است میانِ قول و تَصْدیق .

پس حقیقت ، عبارتی است از معْنی که نَسْخ بر آن روا نباشد . و از عَهْد آدَم تا فَنای عالَم ، حُکْم آن مُتساوی است . چون معْرفَت حَقّ و صِحّت مُعامَلَت خود به خُلوص ۵ نیّت و شریعت ، عبارتی است از مَعْنی که نَسْخ و تبدیل بر آن رَوا بوَد ، چون اَحْکام اَوامر . پس شَریعت فعْل بنده بوَد ، و حَقیقت داشْت خُداوند و حفظ و عصْمَت وی - جَلَّ جَلالُه - . پس اقامَت شَریعت بی وُجُودِ حقیقت مَحال بُود . و اقامَت حقیقت ، بی حفْظ شریعت مَحال . و مِثال این چون شخصی باشد زنده به جان . چون جان از وی جُدا شود ، شَخْص ، مُرداری شود ، و جان ، بادی . پس قیمت شان به مُقارَنة یکدیگر است . همچنان ۱۰ شریعت بی حقیقت ریایی بوَد ، و حقیقت بی شریعت نفاقی . قوْلُه - تَعالی - : «وَ الَّذینَ جاهَدُوا فینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا .» مُجاهَدَت ، شَریعَت : و هدایت ، حقیقت . آن یکی حِفْظِ بنده مر اَحْکامِ ظاهر را بر خود ، و دیگر{ ما ۰.۸ } حِفْظ حَقّ مر اَحْوالِ باطِن را بر بنده . پس شریعت از مَکاسِب بوَد ، و حَقیقت از مَواهب . و چون چنین مُسلَّم بوَد ، فرْق بسیار که { ژ . . ۵ } میانِ هر دو باشد . و اللّهُ اَعْلَمُ .

۱۵ {۱۲ -}- نَوع آخَرِ این حُدُود :

عبارتی است که استعارت پذیرد اندر کلامِ ایشان{مو ۱ ۶.۱} ، و به تفْصیل و شَرح مُشْکِل تر شود ، حُکْمِ آن .و مَن بر سَبیل اختصار ، بیانِ این نَوع بکنم .انْشاء اللّهَ تَعالی - :

۱ - مو : جدا است از آنکه تصدیق ، ما: جدا یکی است آنکه تصدیق . ۲ - ما، مو : و تصدیق بیقول گروش نی.

۳ - ما، مو : عبارت است از . ٤ - ما، مو: متساوی بود چون . ۵ - ما، مو : عبارت است از معنی .

۵و٦ - ما : چون اوامر ، ما، مو : چون احکام و اوامر . ٦و۷ - ما، مو: عصمت وی پس اقامت .

۷و۸ - ما، مو : حقیقت هم بی شریعت مَحال .

۹ - ما، مو : و آن شخص مرداری شود و جان چون با وی که قیمت شان بمقارنت یکدیگر است همچنین .

۱۰ - ما، مو : بی حقیقت زیانی بوَد. ما، مو : و خداوند تعالی گفت .

۱۱ - ما، مو : و هدایت حقیقت آن آن یکی. ۱۲ - ما، مو : و آن دیگر حفظ حقّ مر احوال باطن بر بنده .

۱۳ - ما، مو : از « و چون چنین » تا « واللّه اعلم » ندارد. ۱٦ - ما، مو : عباراتی است که ما، مو : و تفصیل و شرح .

۱٦و۱۷ - ما، مو: و شرح و حکم آن مشکل تر شود و من بر اختصار.

{۱ - } اَلْحَقّ :

مُرادشان از حقّ ، خداوند باشد . ازآن چه این نامی است از اَسْماء اللّه ، لِقَوله - تَعالی - : « ذلکَ بأَنّ اللّهَ هوَ الْحَقّ . »

{۲ - } اَلْحَقیقَةُ : مُرادشان بدان اِقامَتِ بنده باشد ، اندر مَحلِّ وَصْل خداوند ، و وُقوف

۵ سِرّ وی بر مَحلِّ تَنْزیه .

{۳ - } اَلْخَطَراتُ : آن چه بر دل گُذَرَد از اَحْکام طَریقت .

{٤ - } اَلْوَطَناتُ : آن چه اندر سِرّ ، مُتَوطّن بُوَد از مَعانیِ الهی .

{۵ - } اَلطَمْسُ : نَفْیِ عَیْنی باشد که اَثَر آن نماند .

{٦ - } اَلرَّمْسُ : نَفْیِ عَیْنی باشد با اَثَر آن از دل .

۱۰ {۷ - } اَلْعَلائقُ : اَسْبابی که طالبان تَعَلّق بدان کُنند ، و از مُراد باز مانند .

{۸ - } الوَسائطُ : اَسْبابی که به تَعَلّق کَردنِ آن به مُراد رسند .

{۹ - } اَلزَّوائدُ : زیادت اَنْوار باشد به دل .

{۱۰ - } اَلْفَوائدُ : ادراکِ سِرّ مر لا بُدّ خُودْ را .

{۱۱ - } اَلْمَلْجاُ : اِعْتماد دل به حُصُول مُرادِ آن .

۱۵ {۱۲ - } اَلْمَنْجاُ : خَلاص یافتنِ دل از مَحلّ آفت .

{۱۳ - } اَلْکُلّیَةُ : اسْتِغْراقِ اَوصاف آدمیّت به کلّیّت .

{۱٤ - } اَللَّوائحُ : اِثْباتِ مُراد با زودیِ نَفْیِ آن .

---

۱ - ما، مو : خداوند باشد جلّ و علی شأنه از آنچه این نامیست از نامهاء حقّ چنانکه گفت .

۲ - ما، مو : مرادشان بدین لفظ اقامت .

٦ - ما، مو : از احکام تفریق.

۷ - ما، مو : آنچه در سرّ.

۸ - ما،مو : اثر آن بماند .

۱۲ - ما، مو : زواید انوار باشد بدل.

۱۷ - ما، مو : اثبات مُراد با ورود نفی آن .

{۱۵ -} اَلْلَوامِعُ : اظهار نورِ بر دل با بقای فواید آن .
{۱۶ -} اَلْطَوالِعُ : طلوعِ انوار معارف بر دل.
{۱۷ -} اَلْطَوارِقُ : واردی به دل به بشارت یا به زجر اندر مناجاتِ شب .
{۱۸ -} اَلْلَطیفَةُ : اشارتی به دل از دقایق حال .
۵ {۱۹ -} اَلْسِرُّ : نهفتن حالِ دوستی .
{۲۰ -} اَلْنَجْوی : نهفتن آفات از اطلاعِ غیر .
{۲۱ -} أَلْإِشارَةُ : اخبار غیر از مراد بی عبارتِ لِسان .
{۲۲ -} أَلْإِیماءُ : تعریضِ خطاب بی اشارت و عبارت .
{۲۳ -} اَلْوارِدُ : حلولِ معانی به دل .
۱۰ {۲۴ -} اَلْإِنْتِباهُ : زوالِ غفلت به دل .
{۲۵ -} اَلْإِشْتِباهُ : اشکالِ حال اندر دو طرفِ حکمِ حقّ و باطل .
{۲۶ -} اَلْقَرارُ : زوالِ تردّد از حقیقت حال .
{۲۷ -} اَلْإِنْزِعاجُ : تحرکِ دلِ بود اندر حالِ وجد .

این است معنی بعضی از الفاظِ ایشان بر سبیل اختصار . وَ بِاللّهِ العَوْنُ وَ العِصْمَةُ .

۱۵ {۱۳ -} نوعِ آخرِ این حدود :

الفاظی است که اندر توحید خداوند - تعالی - استعمال کنند ، و اندر بیانِ اعتقاد ایشان ، اندر حقایق ، بی استعارت مستعمل دارند . و از آن جمله : یکی اینست :

---

۴ - ما ، مو : اللّطیف اشاراتی به دل.	۵ - ما ، مو : السّتر نهفتن احوال.
۷ - ما ، مو : بی عبارت زبان .	۸ - ما ، مو : تعریض بی اشارت و عبارت .
۹ - ژ : حلولی معانی .	۱۰ - ما ، مو : زوال غفلت از دل .
۱۴ - ما ، مو : اینست معنی الفاظ ایشان بر اختصار نوع آخر این حدود .
۱۵ - ما ، مو : خداوند عزّ و جلّ.
۱۶ - ما ، مو : بیان اعتقادشان .
۱۷ - ما ، مو : و از آن یکی نخست العالم.

{۱ - } اَلْعالَم : عالَم عبارتی است از مَخلوقات خُداوَند . و گویند : « هژده هزار عالَم ، و پنجاه هزار عالَم . » و فَلاسفه گویند : « دو عالَم عِلوی و سِفلی . » و عُلَمای اُصول گویند : « از عَرش تا ثَری هر چه هَست عالَم است . و در جُمله عالَم ، اجتماعِ مُختَلفات بُوَد . و اهل این طریقت نیز عالَم اَرواح و عالَم نَفوس گویند . و مُراد شان نه آن بُوَد که ۵ فلاسفه را بُوَد ، که مُراد شان اجتماعِ اَرواح و نَفوس باشد .

{۲ - } اَلْمُحْدَثُ : مُتأخِرّ اندر وُجود ، یَعنی نَبوده پس ببوده .

{۳ - } اَلْقَدیمُ : سابق اندر وُجود ، و همیشه بُود ، آن که هَستیِ وی سابق بُود ، مر همه هستی ها را . و این به جُز خُداوند - تَعالی - نیست .

{٤ - } الأزَلُ : آن چه مر آن را اوَّل نیست .

۱۰ {۵ - } الأبَدُ : آن چه مر آن را آخِر نیست .

{٦ - } اَلْذّاتُ : هَستی چیز و حقیقت آن .

{۷ - } اَلْصِفَةُ : آن چه نَعت نَپذیرد ، از آن چه به خود قایم نیست .

{۸ - } اَلإسْمُ : غیر مُسَمّا .

{۹ - } اَلْتَسْمیَةُ {مو۲.٦} : خبَر از مُسَمّا .

۱۵ {۱۰ - } اَلْنَفْیُ : آن که عدَمِ مَنفی اقتِضا کُند .

{۱۱ - } اَلإثْباتُ : آن که وُجودِ مُثبَت اقتِضا کُند .

{۱۲ - } اَلْشَّیْئانِ : آن که وُجود یکی به دیگری روا بُوَد .

{۱۳ - } اَلْضِّدّانِ: آن که روا نَبود وُجود یکی با بَقای وُجود دیگر اندر یك حال .

---

۱ - ما، مو : العالم عبارت است از ما، مو: و گویند که .
۲ - ما، مو : دو عالم یکی عالم علوی و دیگر سفلی.
٤و۵ - ما، مو : و مُرادشان نآن بود که مُراد فلاسفه را بُود بلکه مُرادشان بدان اجتماع .
٦ - ما، مو : نبوده و پس ببوده . ۷ - ما، مو : و همیشه آنکه هستی وی .
۸ - ما، مو : و جز خداوند نیست . ۹ - ما، مو : از آنچه مر آنرا.
۱۱ - ما، مو : هستی چیزی و حقیقت آن . ۱۲ - ما، مو : آنکه نعت نپذیرد.
۱٤ - ما، مو : جز از مسمّی . ۱۷ - ما، مو : اَلسَّیْئانِ آنکه وجود

{۱۴ - } اَلْغَیْرانِ : آن که وُجود هر یك بی دیگری روا بُوَد .

{۱۵ - } اَلْجَوْهَرُ : اَصْلِ چیز آن که به خود قایم بُوَد .

{۱۶ - } اَلْعَرَضُ : آن که به جَوْهَر قایم بُوَد .

{۱۷ - } اَلْجِسْمُ : آن که مُؤَلَّف بُوَد از اَجْزای پَراکنده .

۵ {۱۸ - } اَلسُّؤالُ : طَلَب کَرْدَنِ حقیقتی بُوَد .

{۱۹ - } اَلْجَوابُ : خَبَر دادن از مَضْمونِ سؤال .

{۲۰ - } اَلْحَسَنُ : آن که مُوافِقِ اَمْر بُوَد .

{۲۱ - } اَلْقَبیحُ : آن که مُخالِف اَمْر بُوَد .

{۲۲ - } اَلسَّفَهُ : { ما . ۵۱ } تَرْكِ اَمْر بُوَد .

۱۰ {۲۳ - } اَلظُّلْمُ : نهادنِ چیزی به جایی که نه جای آن بُوَد و در خورِ آن نَبُوَد .

{۲۴ - } اَلْعَدْلُ : نَهادنِ هر چیزی به جای خود .

{۲۵ - } اَلْمَلِكُ : آن که بر آن اِعْتِراض نَتوان کَرْد که او کُنَد .

این است حُدود { ز ۲ . ۵ } الفاظ که طالبان را از این چاره نباشد بر سَبیل اختصار . و باللّهِ العَونَ وَ التَّوفیقَ وَ حَسْبُنَا اللّهَ وَ نِعْمَ الرَّفیقُ .

۱۵ {۱۴ - } نَوعِ آخَرِ:

این عِباراتی است که به شَرْح حاجتمند باشد . و اندر میانِ مُتَصوِّف مُتَداول است و مَقْصود شان بدین عبارات نه آن باشد که اَهْلِ لِسان را مَعْلُوم گردد از ظاهرِ لَفْظ .

---

۱ - ما، مو : وجود هر یکی بفنای دیگری روا بود . ۲ - ما، مو : الجواهر اصل چیزی که .

۵ - ما، مو : « بود » ندارد.

۱۰ - ما، مو : بجائی که اندر خور آن بود . ما، مو : « و در خور آن نَبُوَد» ندارد.

۱۲ - ما، مو : اعتراض نباید کرد . ۱۳ - ما، مو : این است آن حدود که طالب را از این .

۱٤ - ما، مو : از « و باللّه العون » تا « الرَّفیق » ندارد.

۱۶ - ما، مو : عبارت (عِبارتی) است که .

۱۷ - ما، مو : متصوِّفه متداول است و مقصودشان ازین عبارت .

{۱ -} اَلْخَواطِرُ : به خاطر ، حُصُول مَعْنی خواهند اندر دل با سُرعَتِ زوال آن به خاطری دیگر ، و قُدرت صاحب خاطر بر دَفْع کردن آن از دل . و اَهْلِ خاطر ، مُتابع خاطر اوّل باشند اندر اُمُور ، که آن از حقّ باشد - تَعالی وَ تَقَدَّسَ - به بنده بی علّت . و گویند : «خَیر النَّسّاج را خاطری پدیدار آمد که جُنَید بر دَرِ وی است . آن خاطر از خود دَفْع کرد .
۵ خاطری دیگر به مَدَد آن آمد . هم به دَفْع آن مشغول شد . سدیگر خاطر بِبُود . بیرون آمد. جُنَید را دید -رَضِیَ اللّهُ عَنْه - بر در ایستاده ، گفت: « یاخَیْر! اگر خاطرِ اوّل را مُتابع بودی ، و اگر سُنَّت مَشایخ را به جای آوردی ، مرا چندین بر در نبایستی ایستاد . تا مشایخ گفته اند که : « اگر آن خاطر بُود که خَیْر را اشْراف افتاد ، از آنِ جُنَید چه بُود ؟ » گفته اند که : « جُنَید ، پیرِ خَیْر بُود . و لامُحالَه پیر، بر کلّ اَحْوالِ مُرید مُشْرِف باشد . »
۱۰ {۲ -} اَلْواقِعُ : به واقِع مَعْنی خواهند که اندر دل پدیدار آید ، و بَقا یابَد به خلافِ خاطر . و به هیچ حال مَر طالب را آلتِ دَفْع کردنِ آن نباشد . چنان که گویند : «خَطَرَ عَلی قَلْبی وَ وَقَعَ فی قَلْبی . » پس دل ها جُمْله مَحَلّ خواطرند ، امّا واقع جز بر دل صُورَت نگیرد ، که حَشْوِ آن جُملهٔ حَدیث حَقّ باشد . و از آن است که چون مُرید را در راه حَقّ بَنْدی پیدا آید ، آن را قَیْد گویند.و گویند : او را { ما ۵۱۱} واقعی افتاد . و
۱۵ اَهْلِ لسان از { ژ ۳ . ۵ } واقع اشْکال خواهند اندر مَسایل . و چون کَسی آن را جواب گوید و اشْکال بر دارد ، گویند : « واقع حَلّ شد . » امّا اَهْلِ تحقیق گویند که : « واقع آن بُوَد که حَلّ بر آن روا نباشد . و آن چه حَلّ شود خاطری بُوَد نه واقعی . » که بَنَد اَهْلِ تحقیق اندر چیزی حَقیر نباشد ، که هر زمان حُکْمِ آن بَدَل شود ، و از حال بگردد .
{۳ -} أَلإِخْتِیارُ : به اخْتِیار آن خواهند که اختِیار کُنَد مَر اختیارِ حَقّ را بر اختیارِ
۲۰ خُود ، یَعْنی : بدان چه حقّ - تَعالی - مَر ایشان را اختیار کرده است ، از خَیْر و شَرّ

۱- ما، مو : الخاطر از خاطر حصول .۲- ما، مو : آن به خاطر دیگر ما، مو: و اهل خواطر . ۳- ما، مو: اندر اموری که آن از حقّ تعالی باشد به بنده .٤- ما، مو: که خیر النَّساج رحمة اللّه علیه را ما، مو: که جنید رحمة اللّه علیه بر در است آن خاطر خواست از خود دفع کند . ٥- ما، مو: سه دیگر خاطر برون آمد. ٦- ما،مو : جنید رحمة اللّه علیه بر در . ۷- ما، مو: و سیرت مشایخ بجای آوردی ما، مو: نبایستی استاد و مشایخ . ۹- ما، مو : بود گفت پیر خیر بود (ما : گفتند ...) لامحاله . .۱- ما، مو: از واقعه (مو : واقع) معنی آن خواهند . ۱۲- ما، مو: امّا وقایع جز بردل. ۱۳- ما، مو: مُرید را اندر راه حقّ چون بندی . ١٤- ما،مو : و گویند که اورا واقعه افتاد. ۱۵- ما، مو : باز بواقعه اشکال خواهند ما، مو: آن را جواب گویند و. ١٦- ما، مو : که واقعه آن بود که حلّ روا نباشد. ۱۷- مو : از « واقعی » تا « بگردد» آشفته است . ما : چیز حقیری. ۱۸- ما، مو : بگردد واللّه اعلم بالصوّاب.
۱۹- ما، مو :از اختیار آن که اختیار کنند . .۲- ما، مو: حقّ تعالی ایشان را اختیار کرده از .

بسنده کار باشند . و اختیار کردن بنده مر اختیارِ حقّ را - تَعالی - هَم به اختیارِ حقّ بُوَد ، که اگر نه آن بُودی که حَقّ - تَعالی - ورا بی اختیاری ، اختیار کردی{مو ۵ . ٦} ، وی اِختیارِ خُود فرُو نگذاشتی . و از اَبُو یَزید - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ - پُرسیدند که : « امیر کی باشد ؟ » گفت : « آن که ورا اختیار نمانده باشد ، و اختیارِ حقّ ، وی را اختیار
۵ گشته باشد . » و از جُنَیْد - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ - می آید که وقتی وی را تب آمَد ، گفت : « بار خُدایا ! مَرا عافیَت دِه . » به سِرّش ندا آمَد که : « تو کیستی که در مُلْکِ مَن سُخَن گویی ، و اختیار کنی ؟ مَن تدبیر مُلْکِ خود ، بهتر از تو دانَم . تو اختیار مَن ، اختیار کُن ، نه خود را به اِختیار خود پدیدار کُن . » وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ .

{٤ - } **أَلْإِمتِحانُ** : به اِمْتِحان ، اِمتِحانِ دلِ اَولیا خواهند ، به گونه گونه بَلاها ، که
۱۰ از حَقّ - تعالی - بدان آیَد از خَوف و حُزْن و قَبْض و هَیْبَت و مانند آن ، لِقَوْلِه - تَعالی - : « **اُولٰئِكَ الَّذینَ امتَحَنَ اللّٰهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوی لَهُمْ مَغْفِرَةٌ و اَجْرٌ عَظیمٌ** . » اندر این دَرَجتی عَظیم باشد .

{۵ - } **أَلْبَلاءُ** : به بَلا ، اِمتِحانِ تَنِ دوستان خواهند ، به گونه گونه مَشَقَّت ها { ژ ۳ . ۵ } و بیماری ها و رَنج ها که هر چند بَلا بر بنده قوّت { ما ۵۱۲ } بیشتر پیدا می کُنَد ، قُربَت
۱۵ زیادت می شود ، وَرا با حقّ - تَعالی - . که بَلا لباسِ اولیا است ، و گَهْوارَهٔ اَصْفیا ، و غذای انبیا - صَلَواتُ اللّٰه عَلَیْهِم - . ندیدی که پَیْغَمْبَر - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْه و آله وَسَلَّم - گفت : «**أَشَدُّ البَلاءِ بِالأَنْبِیاءِ ثُمَّ الأَوْلِیاءُ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالأَمْثَلُ نَحْنُ مَعاشِرُ الْأَنْبِیاءِ اَشَدُّ الْنّاسِ بَلاءً** . » و فی الجمله بَلا ، نام رَنْجی باشد که بَر دل و تَنِ مؤمن پیدا شود که حقیقتِ آن نعمت بُوَد ، و به حُکْمِ آن ، سِرِّ آن بر بنده پوشیده باشد ، به اِحْتمال کَرْدَنِ آلامِ
۲۰ آن . و وی را از آن ثَواب باشد . و باز آن چه بر کافِران باشد ، آن نه بَلا بُود ، که آن

---

۱ - ژ : شرّ پسند کار باشند ما، مو: باشند اختیار کردن .۲ - ژ: نه آن بود که ما، مو : اورا بی اختیار اختیار کردی وی هرگز اختیار. ۳ - ما، مو: خود نگذاشتی ما، مو : رحمة اللّه علیه پرسیدند امیر که باشند . ٤ - ما، مو: آنکه اورا اختیار ما، مو : اورا اختیار گشته باشد. ۵ - ما، مو : و از جنید رحمة اللّه علیه می آید که وقتی او را تب آمد. ٦ - ما، مو: که اندر مُلك من سخن میگویی . ۷ - ما، مو: از تو بهتر می دانم پس اختیار من اختیار کن . ۸ - ما: پدیدار آورد(مو : آورد ») ندارد. ۹ - ما، مو: بدین لفظ امتحان دل . ۱۰ - ما، مو : که از حق تعالی گونه گونه بلاها بدل ایشان رسد ما، مو: و مانند این چنانکه حقّ عزّوجلّ گفت . ۱۱و۱۲ - ما، مو: این درجه رفیع باشد واللّه اعلم بالصواب . ۱۵ - ما، مو : اورا با حقّ که بلالباس اولیا است و گاهوارهٔ اصفیا. ۱٦ - ما، مو: « صلوات اللّه علیهم » ندارد. ما ، مو : که پیغامبر گفت . ۱۷ - ما، مو: والامثل و نیز گفت « این حدیث مقدّم و مؤخّر » شده . ۱۸ - ما، مو : و در جمله بلا ما، مو: و تن بندهٔ مؤمن . ۱۹و۲۰ - ما، مو: آلام آن اورا ثواب و باز آنچه . ۲۰ - ما، مو : آن نه آن بلا بود که آن شقاوت بود.

شَقا بُوَد. و هرگز مر کافر را، از شَقا ، شَفا نبُوَد. پس مَرْتَبَت بلا ، بزرگتر از امْتحان بُوَد ، که تَأثیر آن بر دل بُوَد ، و تأثیر بَلا هم بر دل و هم برتَن ، و این قوی تر بُوَد . وَ اللّهُ اَعْلَمُ .

{٦ - } اَلْتَحلّی : تَحلّی نسبت باشد به قَوْم ستوده به قَوْل وَعَمَل . قولُه - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ و آله وَسَلّمَ - : « لَیْسَ اْلایمانُ بِالْتَحلّی وَ اْلتَمَنّی وَ لکنُ ما وَقَر بِالْقُلوبِ وَ ۵ صَدَّقَهُ الْعَمَلُ . » پس ماننده کردنِ خود را به گُروهی بی حقیقتِ مُعامَلَت ایشان ، تَحلّی بُوَد . و آنان که نَمایند و نباشند ، زود فَضیحت شوند ، ورازشان آشکارا گردد ، و هر چند که به نزدیکِ اَهْلِ تحقیق ، خودِ ایشان فَضیحَت باشند و رازشان آشکارا .

{٧ - } اَلْتَجَلّی : تَأثیر اَنْوارِ حَقّ باشد به حُکْم اِقبال بر دلِ مُقْبلان ، که بدان شایستهٔ آن شوند که به دل مر حَقّ را ببینند ، و فَرْق میانِ این رؤْیَت و رؤْیَتِ عیان ، آن بُوَد که ١٠ مُتَجَلّی اگر خواهد ببیند ، و اگر خواهد نبیند ، یا وقتی بیند و وَقتی نبیند . باز اَهْلِ عَیان اندر بهشت ، اگر خواهند که { ژ ٥٠٥ } نبینند ، نتوانند که نبینند ، که بر تَجلّی سَتْر جایز بُوَد ، و بر رؤیَت حجاب روا نباشد . وَ اللّهُ اَعْلَمُ .

{٨ - } اَلْتَخَلّی : اِعْراض باشد از اشْتغالِ مانعَه مرْ بنده را از خداوند .و یکی{ ما ٥١٣ } از آن دُنْیا است به حُکْم تَشْریفِ عِنایَت . چنان که دَسْت از دُنْیا خالی کُند ، و ارادتِ ١٥ عُقْبی از دل قَطْع کُند ، و مُتابَعَتِ هَوا از سر{مو ٦٠٧} خالی کُند ، و از صُحْبَتِ خَلْق اعْراض کند ، و دل از اندیشهٔ ایشان بپردازد .

{٩ - } اَلْشُرُودُ : مَعْنی شُرُود طَلَبِ حَقّ باشد به خَلاص از آفات ، و حُجْب و بی قَراری اندر آن که همه بَلای طالب از حجاب اُفْتد . پس حِیَل طَلّاب را ، اندر کَشْفِ حِجاب و اَسفار ایشان ، و تَعلُّقِ ایشان به هر چیزی ، شرود خوانند . و هر که اندر ابْتدایِ طَلَب ٢٠ بی قرارتَر بُوَد ، اندر انتها واصل تر و مُمکَن تر شود .

---

١ - ما، مو : شفا نباشد پس بلا بزرگتر از مرتبهٔ امتحان بود که تأثیر امتحان.٢ - ما، مو: و از آنان بردل و تن والله اعلم بالصواب.٣ - ما، مو : تحلّی تشبهٔ باشد بقومی ستوده ما،مو : و عمل و پیغامبر گفت صلّی ... ٤ - ما، مو : ما وَ قرّ فی القلوب. ٥ - ما، مو: پس مانند کردن ، ما، مو: معاملت تحلّی بود. ٦ - ما، مو: آشکارا شود هر چند که . ٧ - ما، مو : تحقیق ایشان فضیحت . ٨ - ما، مو : اقبال بدل مقبلان که بدان تجلّی شایستهٔ . ٩ - ما، مو: که بدل مرحقّ تعالی را . ما، مو : میان رؤیت و رؤیت . ١٠ - ژ ، ما، مو: اگر خواهند به بیند و اگر خواهد نه بیند یا وقتی به بیند و وقتی نه بیند .
١١ -ژ، ما، مو: اگر خواهند که نه بینند نتوانند که نه بینند. ١٢ - ما، مو : و برؤیت حجاب ما، مو: والله اعلم بالصواب. ١٣ - ما، مو: از اشغال مانعه.
١٤ - ما، مو : آن دنیا است که دست از آن خالی و دیگر ارادت بعقبی . ١٥ - ما،مو : که دل از آن خالی کند و سه دیگر متابعت که سر از آن صافی کند و چهارم از صحبت که خود را جای خالی سازد. ١٧ - ما، مو : طلب خلاص از آفات باشد.
١٨ - ما، مو : که بلای طالب از حجاب، از « که همه» تا « اسفار ایشان» ندارد. ١٩ - ما، مو: و تعلّق شانرا بهر چیزی شرود .
٢٠ - ما، مو : باشد اندر انتهای وصل ممکَن تر گردد.

{۱۰ - } اَلْقُصُودُ : مُراد شان از قُصُود ، صِحّت عزیمت باشد بر طَلَبِ حقیقت مَقْصُود ، و قَصْدِ این طایفه اندر حرکَت و سُکُون بسته نیست .از آن چه دوستی اندر دوستی ، اگرچه ساکن بُوَد ، قاصد بُوَد . و این خلاف عادت است . از آن چه قَصْدِ قاصدان ، یا بر ظاهرشان از قصْدِ تأثیری بُوَد ، یا در باطنشان نشانی . از آن که دوستان ، بی علّت طَلَب ۵ و حَرکاتِ خُود قاصد باشند . و همه صِفاتِ ایشان قَصْدِ دُوسْت بُوَد .

{۱۱ - } اَلإصْطِناعُ : بدین سُخَن آن خواهند که خداوند - تَعالی - بَنْده را مُهَذَّب گرداند به فَنای جُمْلهٔ نصیب ها از وی ، و زَوالِ جُملهٔ حَظّ ها و اَوْصاف نَفْسانی { ژ ۵۰۶ } وی را اندر وی مُبَدَّل گرداند . تا به زوالِ نُعُوت و تَبْدیلِ اَوْصاف از خُود بی خود شوند . و مَخْصُوص اند بدین درجت پیْغَمْبَران - صَلَواتُ اللّه عَلَیْهِم اَجْمَعینَ - بدونِ اَوْلیا . و ۱۰ گرُوهی از مَشایخ بر غیْرِ ایشان، بر اَوْلیا هَمْ روا دارند این صفت.وَ اللّهُ اَعْلَمُ بالصّواب.

{۱۲ - } اَلإصْطِفاءُ : اصْطفا آن بُوَد که حَقّ - تعالی - دلِ بَنْده را ، مر مَعْرِفَتِ خود را فارِغ گرداند ، تا مَرْ مَعْرِفَتِ وی ، صَفای خُود اندر آن بگسْتَراند . و اندر این درَجت ، خاصّ و عامّ مؤمنان همه یکی اند از عاصی و مُطیع ، و وَلی و نَبی . لِقَوله - تعالی - : « ثُمَّ اَوْرَثْنا الْکِتابَ الّذینَ اصطَفَیْنا مِنْ عِبادِنا فَمِنْهُم ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُم مُقْتَصِدٌ وَ ۱۵مِنْهُم سابِقٌ بِالْخَیْراتِ . »

{۱۳ - } اَلإصْطِلامُ : اصْطِلام غَلَباتِ حَقّ بُوَد ، که کُلّیَتِ بَنْده را مَقْهُورِ خود گرداند به امْتِحانِ لُطف اندر نَفْیِ اِرادتَش . وَ قَلْبِ مُمْتَحَن ، وَ قَلْبِ مُصْطَلَم هر دو به یك مَعْنی باشد . جُز آن که اِصْطِلام اَخَصّ و اَرَقّ اِمْتِحان است اندر جَرَیانِ عبارات اَهْلِ این قصّه .

۱و۲ - ما، مو : حقیقت و قصود این طایفه .　۲ -ما، مو : از آنچه دوست اندر دوستی.

٤ - ما، مو : نشانی بجز دوستان که بی علّت طلب کنند.

۵ - ما، مو : صفات شان خود قصد بود که قصد بغایت کنند چون دوستی حاصل بود و همه قصد بود .

٦ - ما، مو : که بنده را خداوند تعالی مهذّب گرداند .

۷ - ما، مو : نصیبهای وی و زوال حظّهای نفسش و اوصاف نفس وی را .　۸ - ما، مو: و تبدیل اوصاف نفسانی از خود بیخود شود .　۹و۱۰ - ما، مو: درجت پیغامبران و گروهی از مشایخ رحمهم اللّه این معنی همه بر اولیا واللّه اعلم بالصواب.

۱۲ - ما، مو : گرداند تا معرفت وی ما، مو : اندر دل بگستراند .　۱۳ - ما، مو: چنانکه خدای تعالی گفت عزّ و جلّ ثمّ.

۱٦ - ما، مو : اصلام تجلّیات حقّ بود که بکلّیات بنده مقهور .

۱۸ - ژ : جز آنست که اصطلام　ما، مو : اهل این طریقت واللّه اعلم بالصواب .

{۱٤ -} اَلرَّیْنُ : رَیْن حجابی بُوَد بر دل که کَشْفِ آن جز به ایمان نَبوَد ، و آن حجابِ کُفر و ضَلالت است . لقَوله - تَعالی - : « کَلاّ بَلْ رانَ عَلی قُلوبِهِمْ ما کانُوا یَکْسِبُون . » و گروهی گفتند که رَیْن آن بُوَد که زَوالِ خود مُمْکن نشود به هیچ صِفَت ، که دلِ کافر ، اسْلام پذیر نَباشد . و آن چه از ایشان اسْلام آرند ، اندر عِلْمِ خُدای - عَزَّ وَ جَلَّ - مؤْمن ۵ بوده باشند .

{۱۵ -}اَلْغَیْن : غَیْن حِجابی باشد بر دِل که به اِسْتغْفار برخیزد .و آن بر دو گونه باشد : یکی خَفیف ، وَ یکی غَلیظ . غَلیظ آن بُوَد که مَر اَهْلِ غفْلت را باشد ، و کَبایر را . و خَفیف مر همه خَلْق را از نَبی و ولی{مو۶۰۹} . لقَوله - صَلَّی اللّهُ عَلَیْه و آله وَسَلَّمَ - : «إنَّهُ لَیُغانُ عَلی قَلْبی وَ إنّی لَأَسْتَغْفِرُ {ز ۵۰۷} اللّهَ فی کُلِّ یَوْمٍ مائَةَ مَرَّةٍ . »

۱۰ پس غَیْنِ غَلیظ را توبه یی به شرط باید و مَر خَفیف را رُجُوعی صادقِ به حَقّ . و توبه بازگشتن بُوَد از مَعْصیَت به طاعَت ، و رُجوع بازگشتن از خود به حَقّ . پس تَوْبه از جُرم کُنَنْد ، و جُرم بندگان مُخالَفَت اَمْر بُوَد ، و از آنِ دوستان ، مُخالَفَت ارادَت . و جُرْمِ بندگان مَعْصیَت بُوَد ، و از آن دوستان ، رؤیَت وُجودِ خُود . یکی از خَطا به صَواب باز گردد ، گویند :تایب است ، و یکی از صَواب به اَصْوَب باز گردد {ما ۵۱۵} گویند : آیب ۱۵ است . و این جمله اندر باب توبه به تمامی گفته ام . وَ اللّهُ اَعْلَمُ .

{۱۶ -} اَلتَلْبیس : نَمودنِ چیزی را به خلافِ تَحْقیقِ آن به خَلْق ، تَلْبیس خوانند . لِقَوله - تَعالی - : « وَ لَلَبَسْنا عَلَیْهِم ما یَلْبِسُونَ . » و جُز حَقّ را - تعالی - این صِفَت مَحال باشد که کافر را به نِعْمَت ، مُؤْمن می نَماید . و مُؤْمن را به نِعْمَت کافر . تا وَقْتِ اِظْهارِ حُکْم وی باشَد ، اندر هَرْ کسی . و چون یکی از این طایفه ، خِصالی مَحْمود را ۲۰ بپوشاند به صفاتی مَذْموم ، گُویند : « تَلْبیس می کُنَد . » و جُز این مَعانی را ،

۱و۲ - ما، مو : است چنانکه خدای عزّوجلّ گفت دل کفّار را بدان صفت کرد کلاّ. ۳ - ما، مو: صفت از آنچه دل کافر .۶ - ما، مو : غین حجابی بود بردل. ۶ - ما، مو: آن بودم اهل غفلت را و کبایر را بود. ما، مو: مر همه را باشد چه ولی و چه نبی ندیدی که پیغامبر ما صَلّی اللّه علیه و آله وسلّم گفت . ۱۰ - ما، مو : مرغین غلیظ را . ۱۱ - ما، مو : از خود بخداوند پس توبه .

۱۲ - ما، مو : پس جرم بندگان . ۱۳ - ما، مو : خود اگر کسی از خطا بصواب باز گردد تایب است .

۱۵ - ما، مو: اندر باب توبه گفته ام و « واللّه اعلم » ندارد.

۱۶ - ما، مو : بخلاف آن بخلق . ۱۷ - ما،مو: خداوند چنانکه خداوند تعالی گفت . ما، مو: و جز حقّ تعالی را این صفت .

۱۷ - ما، مو: باشد از آنچه کافر را . ۱۸ - ما، مو : باشد و حقیقت آن اندر هر کسی ما، مو : خصال محموده را .

۲۰ - ما، مو: بصفات مذمومه ما، مو: و جز اینجا را این عبارات .

این عبارَت اِستِعْمال نکنند . نفاق و ریا را تَلْبیس نخوانند ، هر چند که در اَصل تَلْبیس باشد . ازآن چه تَلْبیس جز اندر اقامتِ حدّ مُستَعْمَل نباشد . وَ اللّهُ اَعْلَمُ .

{۱۷ - } اَلْشُرْبُ : حَلاوتِ طاعت و لَذّتِ کَرامت و راحَتِ اُنس را این طایفه ، شُرْب خوانند . و هیچ کَس کارِ بی شُرب نَتواند کرد . و چنان که شُربِ تَن از آب باشد ، شُرب ۵ دِل ، از راحات و حَلاوتِ دِل باشد. و شَیْخِ مَن - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - گفتی : « مُرید وَ عارِف باید که از شُرْبِ ارادت و مَعْرِفَت بیگانه باشد . » و یکی گوید که : « مُرید را باید که از کِردارِ خُود { ژ ۵۰۸ } شُرْبی بُوَد ، تا حَقّ طَلَب اندرارادت به جای آرد . و عارف را نباید که شُرْب باشد، تا بدونِ حَقّ ، با شُرْب و راحاتی ، که به نَفْس باز می گردد ، بیارامَد .

{۱۸ - } اَلْذَّوْقُ : ذَوْق مانند شُرْب باشد ، امّا شرب جز اندر راحات مُستَعْمَل نیست . و ۱۰ ذَوْق مر رنج و راحات را نیکو آید . چنان که کسی گوید : « ذُقْتُ الخلافَ وَ ذُقْتُ الْبَلاءَ وَ ذُقْتُ الرّاحَةَ ، » هَمَه دُرُست آید ، وَ باز شرب را گویند : « شَرِبْتُ بِکَأْسِ الوَصْلِ وَ بِکَأْسِ الْوِدِّ . » و مانند این بسیار است . قَوْلُهُ - تعالی - « کُلُوا وَ اشرَبُوا هَنیئاً . » و چون از ذَوْق {ما۵۱۶ } یاد کرد، گفت :«ذُق إنَّکَ أَنْتَ الْعَزیزُ الْکَریم.» جای دیگر گفت: « ذُوقُوامَسَّ سَقَرَ . »

۱۵ این است اَحْکامِ حُدُودِ اَلفاظِ مُتداوِلِ ایشان که یاد کردم. و اگر به جملگی ثَبْت کُنم ، کتاب مُطَوَّل گردد . وَ اللّهُ اَعْلَمُ بِالصَّواب .

---

۱ - ما، مو : نفاق و ریا را تلبیس ما، مو : اندر اصل باشد (مکرّر شده) .
۲ - ما، مو : اقامت فعل حقّ مستعمل « واللّه اعلم» ندارد.
۴ - ما، مو : و هیچ کس کاری بی لذّت شربی نتواند کرد ما، مو : تن از آب بود .
۵ - ما، مو : از راحت و حلاوت طاعت شیخ من رحمة اللّه علیه گفتی مریدی بی شرب و عارف.
۶ - ما، مو : باید از شُرب ما، مو : گوید ازآنچه مرید را باید. ۷ - ما، مو: تا حقّ اندر طلب ارادت .
۸ - ما، مو : با شُرب اورا حالی بود که اگر نفس باز گردد نیارامد واللّه اعلم بالصواب .
۹ - ما، مو : الذّوق مانند شرب.
۱۰ - ما، مو : و راحت را محتمل بُوَد.
۱۱ - ما، مو : و باز شرب را گویند که شربت بکأس الوصل او بکأس .
۱۳ - ما، مو : و مانند این ازآنچه خدایتعالی چون حدیث شرب یاد کرد گفت ذق ما، مو: و جای دیگر گفت . ۱۵ - ما، مو : و اگر جملگی آن ثبت کنم ما، مو: مطوّل شود ، « واللّه اعلم بالصواب» ندارد.

کَشْفُ اَلْحِجابِ اَلْحادِیَ عَشَرَ فِی اَلسَّماعِ {مو۶۱۱} وَ بَیانِ اَنْواعِهِ :

بدان - اَسْعَدَکَ اللّهُ - که سَبَبِ حُصولِ عِلْم ، حَواسِّ خَمْس است : یکی سَمْع ، دُوِیُم بَصَر ، سِیُم ذَوْق ، چهارُم شَمّ ، پَنْجم لَمْس . و خداوَنْد - تبارَکَ وَ تعالی - مر دِل را این پنج در بیافریده است . هر جِنْس عِلْم را به یکی از این باز بسته . چون سَمْع را ۵ عِلْم به اَصْوات و اَخْبار، و بَصَر را عِلْم به اَلْوان و اَجْناس، و مر ذَوْق را عِلْم به حَلْو و مُرّ . و شَمّ را عِلْم به نتن و رایحه ، و لَمْس را عِلْم به خُشُونَت و لین . و از این پَنْج حَواسّ ، چهار را ، در مَحَلِّ مَخْصُوص نهاده ، و یکی را اندر همه اَعْضا ، شایع گردانیده. گوش را مَحَلِّ سَمْع گردانیده ، و چشم را بَصَر، و کام را ذَوْق، و بینی را شَمّ ، و لَمْس را اندر همه اَنْدام مَجال داده است . ازآن چه جز چشم نبیند {ژ ۵۰۹}، و جز گوش نَشْنَوَد ، و جز بینی نَبوید، و جز ۱۰ کام مَزه نَیابَد. اَمّا تَنْ به بَساوِش اَنْدام ، نَرم از دُرُشْت و گَرم از سَرْد باز داند .

---

۱ - ما، مو : « و بیان انواعه » ندارد .

۲ - ما، مو : « اسعدك اللّه » ندارد . ما، مو : اسباب حصول علم پنجست یکی سمع و دیگر .

۳ - ما، مو : و سیم ذوق و چهارم شمّ و پنجم و خداوند تعالی مر دل را .

٤ - ما، مو : هر جنس علم بیکی .

۵ - ما، مو : بالوان والوان و ذوق را .

۷ - ما، مو : و یکی را شایع گردانیده است اندر همه اعضاء یعنی سمع را محلش گردانیده.

۸ - ما، مو : و بصر را چشم و ذوق را کام و شمّ را بینی. ما، مو : اندام محل.

۹ - ما، مو : بچشم نه بیند و جز بگوش نشنوند و جز به بینی نبویند .

۱۰ - ما، مو : و جز بکام مزه نیابند اَمّا همه تن بساوش نرم درشت و گرم .

و از روی جواز جایز باشدی که این هر یك اندر همه اعضا شایع باشدی ، چنان که لَمس . و به نزدیك مُعْتَزِلَه روا نباشد که هر یکی را جز مَحلّی مَخصوص بُود . و باطل است قَولِ ایشان به حاسّهٔ لَمس ، که آن را مَحلّی مَخصوص نیست . و چون یکی بدین صفت روا بُوَد ، دیگران را هَمْ رَوا بُوَد . و مُراد اینجا جُز این است . امّا از این مِقْدار چاره نَدیدم ۵ مر تحقیقِ بَیانِ مَعْنی را .

پس از این چِهار حَواسّ که ذکر ایشان گذشت بی پنجم آن که سَمْع است : یکی ببیند ، و یکی ببُوید، و یکی بچشد ، و یکی ببساوَد . { ما ۵۱۷ } و روا باشد که اندر دیدنِ این عالَم بَدیع ، و بوییدنِ چیزهای خوش، و چشیدنِ نعمت های نیکو ، و بَسودن چیزهای نَرم ، مَر عَقْل را دلیل گردد به مَعْرِفَت ، و به خداوَنْدَش راه نمایند . از آن که بدانَد که عالَم ۱۰ مُحْدَث است که مَحلّ تَغْییر است . و آن چه از حادث خالی نباشد ، مُحْدَث بُود . و این را آفریدگاری است نه از جِنْسِ آن که مُکوَّن است و آفریدگار او مُکوِّن . و آن مُجَسَّم است ، و آفریدگار او مُجَسِّم . و آفریدگارش قدیم است و آن مُحْدَث . و آفریدگارش نامُتَناهی ، و آن مُتَناهی . و قادر است به همه چیزها و بر همه چیزها . و عالِم است به همه مَعْلومات . و تَصرُّفَش اندر مُلك جایز است .آن چه خواهد تواند از فرستادنِ رَسولان با ۱۵ بُرهان های صادق.امّا این { ژ . ۵۱} جمله بروی واجب نباشد، تا وُجوبِ مَعْرِفت به سَمْع ، مَعْلومِ خود نگرداند.و آن چه مُوجِبِ سَمْع است .و از این است که اَهْلِ سُنَّت ، فَضْل نهند

۱ - ما، مو : جایز باشد که این ما، مو: شایع باشد. ۲ - ما، مو: و بنزدیك معتزله هر یك جز در محلّ مخصوص روا نباشد و نقض قول .۳- ما، مو: جز بحاسّهٔ لَمس بود که آنرا محلّ مخصوص نیست و چون یکی از این پنج محلّ مخصوص نیست و این یکی . ٤ - ما، مو : پس دیگران را نیز روا بود همین صفت و مُراد اینجا این ما جز اینست امّا . ٦- ما، مو : ذکر آن گذشت ما، مو : یکی بیند .

۹- ما، مو : دلیل گردد و بخداوندش ما، مو : از آنچه بداند که عالم .

.۱- ما، مو : که محلّ تغیّر است .

۱۱ - ما، مو : نه از جنس وی این مکوّن است و آفریدگار وی مکوَن و این مجسّم.

۱۲ - ما، مو : آفریدگار وی مجسّم ما، مو : نامتناهی است .

۱۳ - ما، مو : و قادر است بر همه چیز و بر همه کارها .

۱٤ - ما، مو : اندر همه ملك ما، مو : تواند کرد از فرستادن .

۱۵ - ما، مو : امّا گرویدن برسولان واجب نیاید تا .

۱٦ - ما، مو : و آنچه موجب شرع و دین است .

سَمْع را بر بَصَر اندر دار تَکْلیف . و اگر مُخْطی گوید : « سَمْع مَحَلِّ خَبَر است ، و بَصَر مَوضعِ نَظَر و دیدار خداوَند - جَلَّ جلالُهُ - فاضِل تر از شنیدن کَلام وی باشد ، باید تا بَصر فاضِلْ تر از سَمْع باشد . » گوییم : « ما به سَمْع می دانیم که رؤیَت{مو ۶۱۳} خواهد بُود اندر بهشت ، که اندر جواز رؤیت ، به عَقْل ، حِجاب از کَشْف اَولی تر نباشد . به خَبَر ۵ دانستیم که مؤمنان را مُکاشِف گرداند ، و حِجاب از اَسْرارِ ایشان بر گیرد ، تا خُدای را - عزَّ و جلَّ - ببینند . پس سَمْع فاضل تر آمد از بَصَر . و نیز جُمْلهٔ اَحْکام شریعَت بر سَمْع مَبْنی است ، چه اگر سَمْع نَبودی ، ثبات و نَصیب آن مَحال بُودی .و نیز اَنْبیا - صَلَواتُ اللّهِ عَلَیْهِم - که آمدند ، نَخُست بگفتند ، تا آن که مُسْتمِع بُودند . بگرویدند ، آنگاه مُعْجزه بنمودند . و اندر دید مُعْجزه ، تأکید آن هم بر سَمْع بُود . و بدین دَلایِل هر که سَماع را ۱۰ اِنْکار کُنَد ، کُلّیِ شریعت را اِنْکار کرده باشد ، و حُکْم آن بر خود بپوشیده . و اکنون من اَحْکام آن ، مُسْتَوفی { ما ۵۱۸ } ظاهِر کُنَم - اِنْشاءَ اللّهُ وَحْدَهُ وصَدَقَ اللّهُ وَعْدَهُ - .

بابُ سَماعِ الْقُرآنِ وَما یَتَعَلَّقُ بِهِ :

اَوْلی ترین مَسْمُوعات مر دل را به فواید ، و سِرّ را به زَواید ، و گوش را به لذّات ، کَلامِ ایزد - عزَّ اِسْمُهُ - است . و مأمورند همه مؤمنان ، و مُکلَّف اند همه کافران از آدمی و ۱۵ پَری به شنیدن کَلام باری - تعالی- . و از مُعْجزات قرآن ، یکی آن است که طَبْع از شنیدن و خواندنِ آن نَفُور نگردد . ازآن چه اندر آن رِقّتی { ژ ۵۱۱ } عظیم است تا حَدّی که کُفّار قُرَیش به شب ها بیامدندی اندر نهان . و پیْغَمْبَر - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ و آله وَسَلَّمَ -

---

۱- ما،مو : و اگر مخطی گوید که سمع . ۲- ما، مو : و دیدار فاضلتر از شنیدن ما، مو: باید تا فاضلتر از .
۳- ما، مو : گویند ما بسمع ما، مو: رؤیت خداوند جایز بود مؤمنانرا اندر بهشت که جواز .
٤- ما، مو: حجاب آن از کشف اولی تر (ژ : اولیتر) نباشد از آنچه خبر.
٥- ما، مو: و حجاب از پیش چشم ایشان ما، مو : به بینند. ٦- ما، مو: مبتنی است که اگر ...
۷- ما، مو : سمع نبودی ثبوت آن مَحال بودی ما، مو: انبیا علیهم السّلام .
۸- ما، مو: تا آنانکه مستمع بودند ما، مو : معجزه نمودند. ۹- ژ : معجز تأکید . ما، مو : بسمع بُود ما، مو: کند بکلّیّت شریعت . ۱۰و۱۱- ما، مو : من مستوفی حکم (ما: علم) این ظاهر کنم انشاء اللّه تعالی عزّ و جلّ . ۱۳- ژ : اولیتر مسموعات . ۱۵- ما، مو : کلام ایزد تعالی .
۱٦- ما، مو : از خواندن و شنیدن آن ملول نگردد. ۱۷- ما ، مو : و پیغامبر.

اندر نماز بودی .ایشان می شنیدندی ، آن چه وی می خواندی . و تعجّب می نمودندی . چون نَضر بن الحارث - که افصح ایشان بود ، و عُتبَة بن ربیع - که به بلاغت می سحر نمود ، و بو جهل هشام - که به خطب و براهین نظم داد ، و مانند ایشان . تا حدّی که پیغامبر - صلّی اللهُ علیه وآله وسلّم - شبی سورتی می خواند ، عتبه از هوش ۵ بشد . و بوجهل گفت : « مرا معلوم گشت که این نه سخن مخلوقان است .

و خداوند - تعالی - پریان را بفرستاد تا فوج فوج بیامدند و سخن خدای - تعالی - از پیغامبر - صلّی اللهُ علیه و آله وسلّم - می شنیدند . لقوله - تعالی - : « فَقالُوا إنّا سَمِعْنا قُرآناً عَجَباً . » آنگاه ما را خبر داد از قول پریان که : « این قرآن راه نمای است مر دل بیمار را به طریق صواب - عزّ مَنْ قائلٌ : « یَهْدی إلَی الرُّشْدِ فَآمَنّا به وَ ۱۰ لَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنا اَحَداً . » پس پند آن نیکوتر است از همه پندها ، و لفظش موجزتر از همه لفظ ها ، و امرش لطیف تر از همه امرها ، و نهیش زاجر تر از همه نهی ها ، و وعدش دلربای تر از همه وعدها ، و وعیدش جان گدازتر از همه وعیدها ، و قصه هاش مشبع تر از همه قصّه ها ، و امثالش فصیح تر از همه مثل ها . هزار دل را ، سماع آن صید کرده است . و هزار جان را ، لطایف آن به غارت داده . عزیزان دنیا را ذلیل کند ، ۱۵ و ذلیلان دنیا را { ما ۵۱۹ } عزیز کند .

عُمَرَ بن الخَطّاب - رَضِیَ اللهُ عَنْهُ . - بشنید که خواهر و دامادش مسلمان شدند . قصد ایشان کرد با شمشیر آخته،و مرْ قتل ایشان را ساخته، و دل {مو۶۱۵} از مهر ایشان بپرداخته،تا حقّ- تعالی- لشکری را { ژ ۵۱۲} از لطف اندر زوایای سُورهٔ طه به کمین

---

۱ - ما، مو : میشنودندی ما، مو : می خواندی تعجّب.

۲ - ما، مو : الحارثه . ما، مو : ربیعه که ببلاغت سحر مینمود .

۳ - ما، مو : و براهین ید بیضا مینمود. ٤ - ما،مو: شبی سوره میخواند ما، مو : با ابوجهل گفت .

۵ - ما، مو : معلوم شد که این سخن مخلوقات نیست .

٦و۷ - ما،مو: پریان فرستاد تا فوج فوج آمدند و سخن خدا از پیغمبر ... بشنیدند چنانکه خدای گفت.

۸ - ما، مو : رهنماست بی نمازانرا بطریق صواب و گفت یهدی . ١٤ - ما، مو : بغارت بداد عزیزان .

١٦ - ما، مو : چون عمر بن الخطّاب.

۱۷ - ما، مو : آخته مر قتل ایشان را ساخته گشت .

۱۸ - ما، مو : اندر زوایای سورت طه مو : « از بکمین » تا « طه ما انزلنا » ندارد. کمین میساخت تا.

نشانده تا به در سرای آمد ، و خواهرش می خواند : « طه ما اَنْزَلْنا عَلَیْکَ قُرْآنَ لِتَشْقی إلاّ تَذْکِرَةً لِمَنْ یَخْشی . » جانش صید دقایق آن شد ، و دلش بستهٔ لطف آن گشت . طریق صُلْح جُست ، و جامهٔ جنگ بر کشید ، و از مُخالَفت به مُوافقت آمد . و مَعْروف است که چون پیش رَسُول - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ و آله وَسَلَّمَ - برخواندند : « إنَّ لَدَیْنا اَنْکالاً وَ ۵ جَحیمًا وَ طَعامًا ذاغُصَّةٍ وَ عَذابًا أَلیماً . » وی بی هوش بیفتاد . و گویند : مردی پیش عُمَر بر خواند - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - :« إنَّ عَذابَ رَبِّکَ لَواقِعٌ . » وی نَعْره یی بزد و بی هوش بیفتاد. برداشتند، وی را و به خانه بَرْدند ، تا یك ماد پیوسته بیمار بود ، از وَجَل و تَرْسِ خداوند - عزَّ وَ جلَّ - .

و گویند : مردی پیش عبدالله بن حَنْظَلَه بر خواند : « لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهادٌ وَ مِنْ ۱۰ فَوْقِهِمْ غَواشٍ . » گریستن بروی افتاد ، تا جایی که حاکی گوید : « من پنداشتم که جان از وی جُدا شد . آنگاه برپای خاست . » گفتند :« بنشین ای استاد ! » گفت : «هَیْبَت این آیت ، مرا می باز دارد . » و گویند : « پیش جُنَیْد - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - بر خواندند : « لِمَ تَقُولُونَ ما لا تَفْعَلُونَ ؟ » وی گفت : « بار خدایا ! إنْ قُلْنا قُلْنابِكَ و انْ فَعَلْنا فَعَلْنا بِكَ بِتَوفیقِكَ فَأَینَ القَوْلُ وَ الْفِعْلُ ؟ »

۱۵ و از شبلی - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - می آید که : « پیش وی بر خواندند : « وَ اذْکُرْ رَبَّكَ إذا نَسیتَ . » وی گفت : « شرطِ ذِکْر نِسْیان است ، و همه عالَم { ما . ۵۲ } اندر ذکرِ وی مانده . » نعره یی بزد ، و هوش از وی بشد . چون به هُوش آمد ، گفت : « عَجَب از آن دِلی که کَلام وی بشنود ، و بر جای بماند . و عَجَب از ان جانی { ژ ۵۱۳ } که کلام وی بشنود ، و بر نیایَد . »

---

۱ - ما، مو : تا بر در سرای خواهر آمد. ۲ - ما، مو : دقایق آن و دلش بستهٔ لطایف آن.
۳ - ما، مو : جستن گرفت جامهٔ جنگ از مخالفت بموافقت باز آمد. ٤ - ما، مو : بر خواندند این آیهٔ انّ لدنیا .
۵ - ما، مو : وی بیهوش شد و بیفتاد و گویند که مردی برخواند پیش عمر .
٦ - ما، مو : لواقع مالهُ من دافع وی ما، مو : بیهوش شد. ۷ - ما، مو : بر داشتندش ما، مو : خدای تعالی .
۹ - ما، مو : و گویند که مردی ما، مو : حنظله رضی الله عنه برخواند این آیهٔ لَهم ...
۱۲ - ما، مو : مرا از نشستن باز میدارد و گویند که پیش جنید رحمة الله علیه این آیهٔ بر خواندند که یا ایّها الّذین آمنوا لِمَ... ۱۵ - برخواندند این آیه .
۱٦و۱۷ - ما، مو : و همه عالم اندر ذکر مانده اند .
۱۷ - ما، مو : و چون بهوش . ۱۸ - ما، مو : کلام حقّ بشنود

یکی گوید از مَشایخ که : « وقتی کَلام خُدای - تعالی - می خواندم که :« وَ اتَّقُوا یَوْمًا تُرجَعُونَ فیهِ إِلَی اللّه . » هاتفی آواز داد که :« نرم تر خوان ، که چهار تن از پریان از هیبتِ این آیت بمرده اند ! » و درویشی گفت :« مَنْ ده سال است تا قرآن به جز اندر نماز ، به قدْرِ جواز نخوانده ام و نشنیده . » گفتند : « چرا ! » گفت : « ترس آن را که بر من ۵ حجّت شود . »

روزی من پیش شَیْخ أَبُو العَبّاس شَقّانی - رَضِیَ اللّه عَنْهُ - اندر آمدم . وی را یافتم می خواند : « ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً عَبْداً مَمْلُوکًا لا یَقْدِرُ عَلی شَیْءٍ . » و می گریست و نعْره می زد ، تا پنداشتم که از دُنْیا برفت . » گفتم :« اَیُّها الشَّیْخُ این چه حالت است ؟ » گفت : « یازده سال است تا وِرْدَم اینجا رسیده است . از این جای ۱۰ می نتْوانم گذشت ! » و از اَبُو العَبّاس عَطا - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - پرسیدم که :« شَیْخ هر روز{مو ۶۱۷} چند قرآن خواند ؟» گفت : « پیش از این در شبان روزی دو خَتْم کردمی ، امّا اکنون چهار سال است تا هنوز امروز به سُورَةُ الأَنْفال رسیده ام . »

گویند که اَبُو العَبّاس قصّاب ، قاری را گفت :« برخوان :« لا تَثْریبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ یَغْفِرُ اللّهَ لَکُم وَ هُوَ أَرْحَمُ الرّاحِمینَ . » و باز گفت :« برخوان : یا أَیُّهَا الْعَزیزُ ۱۵ مَسَّنا وَ اَهْلَنا الْضُرُّ وَجِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ. » و باز گفت :« بر خوان : قالُوا إِنْ یَسْرِقَ فَقَدْ سَرِقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ. » آنگاه گفت:« بار خُدایا ! من به جفا بیش { ما ۵۲۱ } از برادران یُوسفم .و تو به کَرَم بیش از یوسفی .با مَن آن کُنی که او با برادران جافی کرد.و با این همه جُمْلَه مأمورنْد، همه اهْلِ اسْلام از مُطیع و عاصی به اسْتِماع قُرآن . لِقَولِه - تَعالی- :« وَ إِذا قُرِئَ الْقُرآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ انْصِتُوا »{ ز ۵۱۴ } استماع و سکُوت

---

۱ - ما، مو : می خواندم واتّقوا ... ۲ - ما، مو : نرم تر بخوان که چهار کس از. ۳ - ما، مو : و درویشی گفت که من.

۴ - ما، مو : بمقدار جواز نماز نخوانده ام و نشنیده ام . ۶ - ما، مو : نزدیك شیخ ابوالعبّاس شقّانی رحمة اللّه علیه .

۷ - ما، مو : که میخواند . ۸ - ما، مو: این چه حالست ؟ گفت . ۹ - ما، مو : نمی توانم گذشت .

۱۰ - ما، مو : ابوالعبّاس عطا پرسیدند که ما، مو : چند حزب از قرآن خواند .

۱۱ - ما، مو : اندر شبان روزی ما، مو : امّا اکنون چهارده سال است که تا اکنون بسورة الأنفال .

۱۳ - ما، مو : برخوان برخواند که لاتثریب. ۱۴و۱۵ - ما، مو : این دو آیه مقدّم ومؤخّر است .

۱۵ - ما، مو : و باز گفت برخوان برخواند که . ما : مزجیة و باز گفت برخوان برخواند که .

۱۷ - ما، مو : با من آن کن که او

۱۸ -ما، مو : قرآن از آنجای که خدای تعالی گفت . ۱۹ - ما، مو : وانْصتوا لعلّکم ترحمون اسماع با سکوت .

فرمود خَلْق را بدان که کسی بر خواند. و نیز گفت :«فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ . » بشارت داد آن را که اَنْدر حالِ اِسْتماع ، مُتابعِ اَحْسَنِ آن باشد . یعْنی به اَوامر آن قیام کند و به تَعْظیم شنود . و نیز گفت : « اَلَّذینَ إذا ذُکِرَ اللّه وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ . » یعنی دل های مُسْتَمِعانِ کَلام حَقّ پُر وَجَل باشد . و قَوْلُهُ - تعالی - : « أَلَّذینَ آمَنُوا وَ ۵ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِکْرِ اللّه الاّ بِذِکْرِ اللّه تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ . » آرامش و طُمأنینت دل ها ، اندر ذِکْرِ خُداوند است - تَعالی و تَقَدَّس - . و مانند این بسیار است از آیات بر حُکْم تأکید این . و باز بر عَکْسِ آن نکوهید مر آن گروهی را که کلامِ حَقّ - تَعالی - را به حَقّ نشنودند ، و از گوش به دل راه ندادند . قَوْلُهُ - تعالی - : « خَتَمَ اللّهُ عَلی قُلُوبِهِم وَ عَلی سَمْعِهِمْ وَ عَلی أَبْصارِهِمْ غِشاوَةٌ . » مَواضعِ سَمْعِشان مَخْتُوم است . وَ قَوْلُهُ - ۱۰ تَعالی - : لَوْکُنّا نَسْمَعُ اَوْ نَعْقِلُ و ما کُنّا فی اَصْحابِ السَّعیرِ . » اگر به حَقّ بشنیدیمی و یا به تَحْقیق بدانستیمی به دوزخ گرفتار نگشتیمی.» و قَوْلُهُ - تَعالی - : «و مِنْهُم مَنْ یَسْتَمِعُ إلَیْكَ وَ جَعَلْنا عَلی قُلُوبِهِم أکِنَّةً أنْ یَفْقَهُوهُ . » و گروهی که از تو بشنودند ، بر دلِ ایشان حجاب باشد ،یا بر گوششان کری تا چنان باشد که نشنیده باشند . لِقَولِه - تعالی - : « وَ لا تَکُونُوا کَالَّذینَ قالُوا سَمِعْنا وَ هُمْ لا یَسْمَعُونَ . » بر وَجْه ۱۵ شکایَت گفت:چنان مباشید { ما ۵۲۲ } که آن گروهی گفتند : « شنیدیم و نشنیدند . » یعنی نه به دل شنیدند . و مانند این آیات بسیار است اندر کتابِ خدای - تَعالی - .

وَ رُوِیَ {ز ۵۱۵ } عَنْ رَسُولِ اللّه - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ و آله وَسَلَّم- :« اَنَّهُ قالَ لاِبنِ مَسْعُود: « إقْرأ. » فَقالَ : أَنَا أَقْرَءُ وَ عَلَیْكَ أُنْزِلَ. .» قالَ رَسُولُ اللّه- صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ و آله وَسَلَّمَ- :«أَنَا أُحِبُّ أَنْ أَسْمَعَ مِنْ غَیْری. »و این دلیلی واضح است بر آن که {مو۶۱۹}

۱و۲ - ما، مو: خلق را اندر آن حال که بخواند و نیز گفت فبشّروا. ما، مو: القول ویتبعون بشارت آنرا.

۳ - ما: احسن آن باشند ما، مو : آن قیام کنند و بتعظیم شنوند . ٤ - مو : در اینجا جمله های آشفته و درهم دارد . ۵ - ما، مو : پروجل باشد و نیز گفت . ٦ - ما، مو : آرامش دلها اندر ذکر خداوند بسته است عزّ و جلّ.۷ - ما، مو: از آیات مؤیدً (ما : مؤکدً) این قول و باز بر عکس این نکوهید مر گروهی را . ۸ - ما، مو : کلام خدای بحقّ بشنوند (ما : نشنوند) ما، مو: راد ندهند گفت .

.۱۰ - ما، مو : است و نیز گفت اندر قیامت اهل دوزخ گویند لوکنّا. ۱۱ - ما، مو : اگر قرآنرا بحقّ بشنیدمی یا بتحقیق بدانستمی بدوزخ گرفتار نگشتمی و نیز گفت . ۱۲ - ما، مو : آغاز و انجام این آیه را کاملاً آورده است .

۱۳ - ما، مو: بد دلهایشان حجاب باشد و در گوشهایشان صمّ تا چنان . ١٤ - ما، مو: و نیز گفت و لاتکونوا ما، مو: و بروجه شکایت .

۱۵ - ما، مو: که آن گروه گفتند ما، مو : یعنی شنیدند امّا نه بدل . ١٦ - ما، مو : اندر کتاب خدای عزّ و جل .

۱۷ - ما، مو: و از پیغامبر صلّی اللّه علیه و آله وسلّم که مر ابن مسعود را گفت .

۱۸ - ما، مو : إقرأ علیَ فقال ما، مو: فقال رسول اللّه . ۱۹ - ما، مو: أنا اسمعه من غیری .

مُستَمِع ، کامِل حال تر از قاری بُوَد که گفت : « مَنْ آن دوست تر دارم که بشنوم از غَیْر خود . »از آن چه قاری یا از حال گوید یا از غَیْرِ حال .و مُسْتَمِع جز به حال نَشْنَود ،که اندر نُطْق نوعی از تَکَبُّر بُوَد ، و اندر اسْتِماع نوعی از تَواضُع . و نیز گفت پَیْغَمْبَر - صَلّی اللّه عَلَیْهِ و آله وسَلَّمَ - : « شَیَّبَتْنی سُورَةُ هُودَ . »: « شنیدنِ سورهٔ هُود مرا پیر گردانید . » و
۵ گویند این ازآن بُوَد که اندر آن سوره حاصِل است: « فَاسْتَقِمْ کَما أُمِرْتَ . » و آدمی عاجز است از استقامت به اُمور حقّ. ازآن چه بنده بی توفیق حقّ هیچیز نَتوانَد کرد . چون گفت : « فَاسْتَقِمْ کَما اُمِرْتَ. » مُتَحیرّ شد که گفت : « این چگونه خواهد بُود که مَن به حکْمِ این اَمْر قِیام تَوانَم کرد !؟» از رَنج دل، قوّت از وی بشد. رنج بر رَنج زیادت شد . روزی اندر خانهٔ خود برخاست، دست ها بر زمین نهاد ،و قوّت کرد ، تا اَبوبکْر - رَضِیَ اللّهُ
۱۰ عَنْهُ - گفت:« این چه حالت است یا رَسُولَ اللّهُ !و تو جوان و تن دُرست ؟» گفت : «سورهٔ هود مرا پیر کرد .یعْنی سَماع این اَمْر بردلَم چندان قوّت کرد ،که قوّتَم ساقِط شد . »
رُوِیَ أَبُو سَعید الخُدْری - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - : « کُنْتُ فی عصابَةٍ فیها ضُعَفاءُ المُهاجِرینَ ، وَ إِنَّ بَعْضَهُمْ یَسْتَرُ بَعْضًا مِنَ العُری وَ قارئٌ یَقْرَأُ عَلَیْنا وَ نَحْنُ نَسْتَمِعُ لِقِراءَتِه . فَقال : فَجاءَ رَسُولُ اللّه - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ و آله وَسَلَّمَ - حَتّی قامَ
۱۵ عَلَیْنا . فَلَمّا رَآهُ القارِئُ سَکَتَ . قال : فَسَلَّمَ و { ژ ۵۱۶ } قالَ : « ماذا کُنْتُم تَصْنَعُونَ؟ » قُلْنا:« یا رَسُولَ اللّه ! کانَ قارئٌ یَقْرَأُ عَلَیْنا وَ نَحْنُ نَسْتَمِعُ لِقِراءَتِه . » فَقالَ النَّبیُّ -صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ و آله وَ سَلَّمَ -: «اَلْحَمْدُ لِلّه الَّذی جَعَلَ فی اُمَّتی مَنْ اُمِرْتَ أَنْ أَصْبِرَ نَفْسی مَعَهُم. »قال:« ثُمَّ جَلَسَ وَسَطَنا لِیَعْدِلَ نَفْسَهُ فینا ، ثُمَّ قالَ :بِیَدِه هکَذا .فَتَحَلَّقَ الْقَوْمُ فَلَمْ یَعْرِفْ رَسُولُ اللّه صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وآله وَسَلَّمَ - مِنْهُمْ أَحَداً . »

۱- ما، مو : که گفت که من آن دوست دارم که . ۲- ما، مو : یا غیر از حال. ٤- ما، مو: مرا پیر کرد گویند که این از آن گفت که آخر سوره این آیة بود که . ۵- مو : جمله ها در هم و برهم است ! ما، مو: امور حقّ بحقیقة . ٦- ما، مو : پس چون گفتند . ۷- ما، مو: شد گفت این چگونه .
۸- ما، مو : شد و روزی اندر خانهٔ . ۹- ما، مو : کرد ابوبکر صدّیق ما، مو : گفت که این.
۱۰- ما، مو : و تو هنوز جوان هستی و تندرستی. ۱۱- ما، مو : قوّت گرفت که قوّتم .
۱۲- ما، مو : و یکی از صحابه ابوسعید الخذری است روایت کرد که گفت .
١٤- ما، مو : قال فجاء . ۱۵- ما : فقلنا یا رسول اللّه.
١٦- ما، علیه السّلام الحمد للّه...

قال : « وَ کانُوا ضُعَفاءُ الْمُهاجرینَ . » فَقالَ النَّبیُّ - صَلَّی اللّهُ عَلیْه و آله وَسَلَّم - :
« اَبْشِروا صَعالیكَ الْمُهاجرینَ بالفوزِ اَلتّامّ یومَ القیامَة یدْخُلُونَ الْجَنَّةَ قَبْلَ اَغْنیاء
کُمْ بِنِصْفِ یَوْمٍ کانَ مِقْدارُهُ خَمْسَمائَةَ عامٍ . » : « مَنْ با گروهی بودم از فقراء
الْمُهاجرین ، که ایشان بعضی از اَنْدام خود بپوشیده بودند به بَعْضِ دیگران از برهنگی . و
۵ قاری بَر ما می خواند ، و ما سَماع می کردیم قرائتِ وی را ، تا پیغامبر - صَلَّی اللّهُ
عَلیْه و آله وَسَلَّمَ- بیامَد . و بر سَرِ ما بایستاد ، چون قاری وی را بدید ، خاموش شد .
پیغامبَر - صَلَّی اللّهُ عَلیْه و آله وَسَلَّمَ - بر ما سلام گفت و گفت :« اندر چه کار بودید ؟ »
گفتیم : « یا رَسُولَ اللّهُ ! قاری می خواند ، و ما سَماع می کردیم . خواندنِ او را . » آن
گاه پیغامبَر گفت - صَلَّی اللّهُ عَلیْه وآله وَسَلَّمَ - : « اَلْحَمدُ للّه که اندرامّت مَن گروهی
۱۰ آفرید که مرا بفرمود تا اندر صُحبتِ ایشان صبر کنم . » آنگاه اندر میانِ ما
بنشست ، چون یکی از ما ، تا خود را برابَر ما کرد . پس حلْقه کردند آن گروه . و کس
اندر میانِ ما ، پیغمبَر را - صَلَّی اللّهُ عَلیْه و آله وَسَلَّمَ - از ایشان باز نمی شناخت . آن
گاه مر ایشان را گفت : بشارت مَر شما را ای { ما ۵۲٤ } درویشانِ {مو ٦٢١} مُهاجِرین
به فیروزی تمام اندر روز قیامت که : اندر آیید به بهشت پیش از توانگران به نیمروز ، و
۱۵ آن پانصد سال عُمْر بُوَد . » و این خبَر را به چند روایت مُختَلف بیارند . امّا
اختلاف اندر عبارت است ، و معْنی همه دُرُست است .

فَصْلٌ : و زرارة بن ابی اَوْفی از کبارِ صَحابه بُود - رِضْوانُ اللّه عَلَیْهِم اَجْمَعینَ -
مردمان را می امامی کرد . آیتی بر خَواند ، و زَعْقه یی بزد ، و جان بداد . و
{ژ ۵۱۷ }اَبُوجهیر از بزرگانِ تابعین بُود. صالح مُرّی- رحمة اللّه علیه آیتی بر خواند .

۲ - خمسین مائة عام . ۳ - ما، مو : فقرائی مهاجرین ما، مو: خود پوشیده بودند . ٤ - ما، مو: و سَماع میکردیم ، ژ : قرأت ویرا. ۵ - ژ : ما بیستاده ما، مو : و پیغامبر. ٦ - ما: شما اندر چه کار بودید . مو : شما را چه کار بود ؟. ۸ - ما، مو : پیغامبر صلّی اللّه علیه و آله وسلّم گفت . ما، مو : که در امّت من . ۱۰ - ما، مو : تا خود را با ما برابر کرد پس حلقه کردند این گروه و کس درمیان آن حلقهٔ پیغامبر را . ۱۱ - ما، مو: از ما باز نمیشناخت . ۱۳ - ما : آیند در بهشت . ما، مو : سال عمر باشد.
۱٤و۱۵ - ما، مو : و معنی همه یکی است و درست .
۱۷ - ما، مو : مردمان را امامت (ما : امامتی) کردی . ۱۸ - ما، مو : و ابوجهینی (مو : ابوجهین)
از بزرگان . ما، مو : و صالح مروی رحمة اللّه علیه آیتی بر وی خواند.

شَهْقَه یی از وی جُدا شُد، و از دُنْیا بَرفت.و ابراهیم النَّخَعی - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْه - روایت آرد که اندر دیهی از دیه های کوفه می رفتم . پیر زنی را دیدم که اندر نماز ایستاده بُود . آثار خَیْری بروی ظاهر بُود ، تا از نماز فارغ شد . من به حُکْم تبرّکی ، پیش وی رفتم و سلام گفتم . مرا گفت : « قرآن دانی ؟ » گفتم : « بلی ! » گفت : « آیتی بر خوان . »
۵ برخواندم . بانگی بکرد و جان به اسْتِقْبالِ رُؤْیَتِ حَقّ فرستاد . و اَحْمَد بن ابی الحَواری - رحمة اللّه علیه - روایت آرد که : اندر بادیه جَوانی دیدم اندر مُرَقَّعه یی خَشِن ، بر سَرِ چاهی ایستاده .» مرا گفت :« یا اَحْمَد ! به وَقْت آمَدی که مرا می باید تا جان بدهم .آیتی بر خوان . » حقّ - تعالی - به زَبانِ مَن داد که : « إنَّ الَّذینَ قالُوا رَبُّنَا اللّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا . » گفت : « یا اَحْمَد ! به خُدای کَعْبَه ، که هَمان که بر خواندی ،
۱۰ اندر این ساعت ، فرشته یی بر من می خواند . » اگر حکایات مُتَّصِل این باب بیارم ، از مَقْصود بمانَم . و بِاللّه التّوفیق .

بابُ سَماعِ الشِّعْرِ وَما یَتَعَلَّقُ به :

در جُمله شنیدنِ شعر مُباح است . و پَیْغامْبر - صَلَّی اللّهُ عَلَیْه و آله وَسَلَّم - شنیده است . و صَحابه -رِضْوانُ اللّه عَلَیْهِمْ - گفته اند و شنیده .قالَ اَلنَّبیّ - صَلَّی اللّهُ عَلَیْه
۱۵ و آله وَسَلَّم - : «إنَّ مِنَ الشِّعْرِ لَحِکْمَةً وَ الحِکْمَةُ ضالَّةُ المُؤْمِنِ [ما ۵۲۵] مِنْ حَیْثُ وَجَدَها فَهُوَ أَحَقُّ بِها .» :« از شِعْر ، شعری است که به حَقّ ، حِکْمت باشد، و حکْمت ، ضالَّهٔ مُؤْمن بُوَد ، که از وی غایب است . آن که بیابد بدان اَوْلی تر باشد . و قولُه صَلَّی اللّهُ عَلَیْه و آله وَسَلَّمَ - :« اَصْدَقُ کَلِمَةٍ [ز ۵۱۸] قالَتْها العَرَبُ قَولُ لَبید . » : «راست و مُوجزترین کلمه یی،که عَرَب گفته اند،قوْلِ لَبیداً ست، که هر چه جز خداوند است،

۱- ما، مو: شهیقه از وی ما، مو: ابراهیم نخعی روایت آرد. ۲- ز : اندر دهی ما، مو: دیدم اندر نماز ایستاد .۳- ما، مو : آثار خیر بر او ظاهر دیدم . ما، مو : شد بحکم تبرك ویرا سلام کردم . ۵- ما، مو: وی بانگی بکرد و جان باستقبال رؤیت فرستاد رحمهما اللّه و احمد بن ابی الهجویری .ما : احمد الحواری . ۷- ما، مو: بوقت آمدی که مرا سماع می باید. ۸- ما، مو: بر خوان گفت خداوند تعالی مرا الهام داد تا برخواندم که انّ... ۹- ما، مو: بخدای آسمان و زمین که همان برخواندی که . ۱۰- ما، مو: اندرین ساعت بر من فرشته یی برمیخواند در حال جان بداد و اگر جمله حکایاتی که بدین معنی متصل است بیارم از مُراد خود باز مانم . ۱۱- ز : « و بالله التوفیق» ندارد. ۱۲- ما، مو : باب سی و دوم سماع الشّعر. ۱٤- ما، مو : و صحابه رضی اللّه عنهم گفته اند . ما، مو : از وی میآید صلوات اللّه علیه و سلام که گفت انّ . ۱۵- ما، مو: و نیز گفت و الحکمة ضالّة المؤمن من حیث من وجده .
۱٦- ما، مو : مراد از شعر شعری است که بحکمت . ۱۷- ما، مو: باشد و نیز پیغامبر که گفت صلّی ... ۱۸- ما، مو : وراست ترین کلمه یی .
۱۹- ما، مو : عرب گفته است قول لبید است هرچه . ما، مو: همه باطل شعر.

هَمّ باطل است ، شعر :

اَلا کُلُّ شَیءٍ ما خَلاَ اللّهَ باطِلُ وَ کُلُّ نَعیم لامُحالةَ زائِلُ

و رَوی عُمَرُ بنُ الشّرید عَنْ أبیه - رَحْمَةُ اللّه عَلَیْهما - أنَّه قالَ : اسْتَنْشَدَنی رَسُولُ اللّه -صَلّی اللّه عَلَیْه وَآله وَسَلَّمَ: هَلْ تَرْوی مِنْ شعْرِ اُمیّة بْنِ ۵ أَبی الصَّلْت شَیْئاً ؟ فَأنْشَدْتُهُ مائَةَ قافیَة کُلّمامَرَرْتُ عَلی بَیْت ، قال:«هیْه ! » فَقالَ - رَسُولُ اللّهُ -صَلّی اللّهُ عَلَیْه و آله وَسَلَّمَ :« کادَ أن یُسْلمَ فی شعْره . » : گفت : « هیچ روایت کُنی از اَشعارِ اُمیّة بن ابی الصَّلْت ؟ » گفت : « بَلی ! صد بیت روایت کردم ، و اندر آخرِ هر بیتی که گفتمی ، می گفتی : « هیْه ! » یعنی دیگری بگوی .و مانند این روایات بسیار آمده است {مو۶۲۳} از وی و از صَحابه .

۱۰ و عُمَر گفت - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - : « مردمان را اندر این غَلَط ها افتاده است . » گروهی گفته اند که : « شنیدنِ **جُملهٔ** اَشعار حَرام است ، و روز و شب غیبَتِ مُسلمانان می گویند . » و گروهی : « **جُملهٔ** آن را حلال دارند ، و روز و شب ، غزَل و صفَتِ زُلْف و خال بشنوند . و اندر این بر یکدیگر حُجَج آرند . » و مُرادِ مَنْ اثبات آن نیست.اَمّا مَشایخ مُتَصَوِّفَ - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - را اندر این طَریق حُجّت آن است که از پیغَمْبَر -صَلّی اللّهَ ۱۵ عَلَیْه و آله وَ سَلَّمَ-پُرسیدند از شعْر ؟وی.گفت -صَلّی اللّهُ عَلَیْه و آله وَسَلَّمَ- : « کَلامٌ حَسَنُهُ حَسَنٌ وَ قَبیحُهُ قَبیحٌ . » :« سخنی است، نیکوی آن نیکو بُوَد، و زشت آن زشت.» یعنی:هر چه شنیدنِ آن حرام است،چون غیبَت و بُهتان، و فَواحش و ذَمّ کسی، و **کلمهٔ** کُفر به نَظْم و نَثْر،همه حَرام باشد.و {ژ ۵۱۹} هرچه شنیدنِ آن به نثر حَلال است، چون{ما ۵۱۶} حکْمَت وَ مَواعظ و استدلال اندرآیاتِ خداوند،و نَظَر اندر شَواهدِ حَقّ به نَظْم هم حلال باشد .

---

۲ - ما، مو: و عمرة بن الشرید روایت کند از پدرش رضی اللّه عنهما. ۴ - ما، مو: فجعلت کلّما . ۵ - ما، مو : فی شعره هیچ روایت کنی . ۶ - ما، مو: که میگفتم . ۷ - ما، مو: میگفت که هیه . ۷و۸ - ما، مو: از وی علیه الصّلوة والسّلام (مو : صلّی اللّه علیه و آله وسلّم) و صحابه رضی اللّه عنهم . ۹ - ما، مو : « و عمر گفت رضی اللّه عنه » ندارد .

۱۰ - ما، مو : و گروهی شنیدن **جملهٔ** اشعار را حرام . ما، مو: جمله مسلمانان.

۱۱ - ما، مو : و صفت روی و زلف بشنوند ما : از « و روز و شب» تا « بشنوند» ندارد .

۱۲ - ما، مو : و اندرین معنی ما، مو : و مراد من اثبات و نفی و گفت و شنود ایشان نیست .

۱۳ - ما، مو : متصوّفه را رحمة اللّه علیهم اندرین باب طریقت آنست که پیغامبر ...

۱۴ - ما، مو : وی گفت کلام ... ۱۵ - ما، مو : سخنی است که نیکوی او نیکو بودند. ۱۶ - یعنی شنیدن آن حرام است .

۱۷ - ما، مو: شنیدن آن نیز حلال است . ۱۹ - ما، مو: بنظم همه حلال باشد.

و در جمله همچنان که نَظَر اندر جَمالی - که مَحَلِّ آفت بُوَد ، و بَسودنِ آن مَحْظور ، حرام باشد ، شنیدنِ صِفَتِ آن بر آن وَجْه حرام بُوَد . و آن که این را مُطْلَق حَلال گوید ، نَظَر و بَسودَن را نیز حلال باید داشت . آنگاه آن زندقه باشد . و آن که گوید : « مَن اندر چشم و رُخ ، و خَدّ و زُلْف و خال ، حَقّ می شنوم ، و آن می طَلَبم ، » واجب کُند ، تا به ۵ چیزی دگر اندر نگرد . و خَدّ و خال بیند و گوید که : « من حقّ می بینم ، و آن می طَلَبم . » از آن چه چشم و گوش مَحَلِّ عِبرَت است ، و مَنْبَعِ عِلْم . پس واجب کُنَد که این با دیگری می گوید : « مَنْ می بِبَساوم مر آن شخص را که آن یکی ، شنیدنِ صِفَتِ آن می روا دارد . و گوید که : اندر آن حَقّ می طَلَبم . » که حاسّه یی از حاسّه یی اَوْلی تر نَباشد مر ادراکِ مَعْنی را . آنگاه کُلّیّتِ شَریعت باطِل شود . قَولُهُ - صَلَّی اللّٰهُ ۱۰ عَلَیْه و آله وَسَلَّمَ - : « أَلْعَیْنانِ تَزینانِ . » حُکْم این برخیزد ، و مَلامَت از بَسودَنِ نامَحْرَمان ، مُنْقَطِع شود ، و حُدودِ شَرْعی ساقط گردد . و این ضَلالت بُوَد .

و چون **جَهَلهٔ** مُتَصَوِف ، مر مُسْتَغْرَقانِ مُسْتَمِعان را دیدند که می سَماع کردند ، به حال پنداشتند ، که به نَفْس من کنند .چون ایشان { ژ . ۵۲ } بدیدند گفتند : « حَلال است ، و اگر نیستی ، ایشان نکنندی . » بدان تقلید کردنِ ظاهِر بر گرفتند ، ۱۵ و حقیقت بگذاشتند ، تا خود هلاك شدند ، و قَومی جُهّالِ دیگر را هَلاك کردند . و این از آفاتِ زمانه است ، و به جای خود شَرح دهم به تَمامی - اِنْشاءَ اللّٰهُ عَزَّ وجَلَّ - .

---

۱ - ما ، مو: بود و آن حرام و محظور است . ۲ - ما ، مو : شنیدن آن نیز بنظم و نثر حرام و محظور بود و شنیدن صفت آن نیز بنظم بدان وجه نیز حرام بود . ما ، مو : و آنکه این معنی را مطلق.

۳ - ژ ، ما : بسودن را (مو : شنودن) حلال باید گفت آنگاه آن کفر و زندقه باشد . ٤ - ما ، مو: که من اندر زلف و چشم و خدّ و خال همه حقّ می شنوم و حقّ میطلبم پس واجب . ۵ - ما ، مو: که تا دیگری بدیگر اندر نگرد و خدّ و خال او بیند و گوید که من همه حقّ می بینم و حقّ میطلبم . ٦ - ما ، مو: علم اند پس واجب کند که با دیگری گوید. ۷ - ما ، مو : مَن می ببساوم مر شخصی را که ما ، مو : صفت آن روا میدارد . ۸ - ما ، مو : و آن دیگر دیدن وی میدارد و گوید من هم اندر آن ما ، مو : و گوید که حواسّی از حواسّی اولیتر . ۹ - ما ، مو: باطل شود و رسول گفت صلّی ...

۱۰ - ما ، مو: هم حکم این برخیزد و هم ملامت بسودن . ۱۱ - ما ، مو : و هم حدود شرعی ما ، مو: این ضلالت ظاهر بُوَد.

۱۲ - م ۱ ، م ۲ ق. ش ، ما ، مو : **جملهٔ** متصوفه مستغرقان . ۱۳ - ما ، مو : سماع میکردند ما ، مو : ایشانرا بدیدند .

۱٤ - ما ، مو : و اگر حلال نبودی نکردندی و بدان تقلید کردند و.

۱۵ - ما ، مو : و باطن بگذاشتند ما ، مو: و قومی دیگر را هلاك . ۱٦ - ما ، مو: شرح تمامی بگویم انشاء اللّٰه تعالی.

بابُ سَماعِ الأَصْواتِ وَ الأَلْحانِ :

قَوْلُهُ - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ و آله وَسَلَّمَ - : « زَیِّنُوا اَصْواتَکُمْ بِالْقُرآنِ . » : « بیارایید آوازها را به خواندنِ قرآن . » { ما ۵۲۷ } و یك روایت دیگر : « زَیِّنُوا الْقُرآنَ بِاَصْواتِ اَلْحَسَنِ . » : « بیارایید قرآن را به صوت های خوش نیکو . » قَوْلُهُ - تعالی - : «یَزِیدُ فِی الخَلْقِ ما یَشاءُ » مفسّران گفتند که : « این صوتِ حَسَن باشد . » پیغمبر ۵ گفت - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ و آله وَسَلَّمَ {مو ۶۲۵} - : « مَنْ أَرادَ أَنْ یَسْمَعَ صَوتَ داوُدَ فَلْیَسْمَعْ صَوْتَ أَبی مُوسَی الأَشْعَری.» : « و هر که خواهد که صوتِ داود بشنود ، گو صوتِ بو موسی اشعری بشنو . »

و اندر اَخْبار مَشْهور است که اندر بهشت ، مر اَهلِ بهشت را سَماع باشد . و آن چنان بُوَد که از هر درختی صَوْتی و لَحْنی مُخْتَلف می آید . چون مؤلّف شوند ، آن اَصوات ، ۱۰ طبایع را اندر آن لَذّتی عظیم باشد . و این نوع سَماع ، عامّ است اندر میانِ خَلْق از آدمی و غَیْرِ آن که زنده اند . به حُکْمِ آن که رُوح ، لطیف است . و اندر اَصْوات ، لَطافَتی هست ، چون بشنود ، جِنْس به جِنْس مایل شود . و این قَوْلِ گروهی است که گفتم . و اَطبّا را و آنان که دَعْوی تحقیق کنند از اَهلِ خُبْرت ، اندر این سخن بسیار است . و اندر تألیف اَلْحان کُتُب ساخته اند ، و مر آن را عَظْم داده ، و اَمْروز آثارِ صَنْعَتِشان ۱۵ ظاهر است ، اندر مَزامیر ، که مر آن را مُرَتَّب گردانیده اند مَرْ قُوَّتِ هَوا را . و طَلَبِ لَهْو را به حُکْمِ شَیْطان، تا حَدّی که { ژ ۵۲۱ } گویند : « اِسْحاقِ مُوصِلی اندر باغی می غنا کرد . هزار دستان می سرایید . از لَذّتِ آن خاموش شد ، و سَماع می کرد ، تا از دَرَخْت در افتاد مرده ! » و از این جِنْس حکایَت ها شنیده ام ، امّا مُراد به جز این است . و ایشان گویند : « همه راحاتِ طَبایع از تألیف و ترکیب اَصوات و اَلحان بُود . »

---

۱ - ما ، مو : باب سی و سیوم . ۲ - ما ، مو: پیغامبر (مو : پیغمبر) گفت. ۲و۳ - ما ، مو : آوازهای خود را بقرآن خواندن . ۳ - ما ، مو : از « و یك روایت » تا « خوش نیکو » ندارد. ٤ - ما ، مو : و خداوند تعالی گفت یزید. ۵ - ما ، مو : پیغامبر صلی اللّه تعالی... ۷ - ما ، مو : هر که خواهد ما ، مو : پس گو که صوت بوموسی اشعری بشنو . ۹و۱۰ - ما ، مو : چون آن اصواتی که با یکدیگر مختلف بودند مؤلف آن طبایع را . ۱۰ - ما ، مو : اندر آن لذّات (مو : لذّت) عظیم باشد. ۱۲ - ما ، مو : ما ، مو: لطافتی است که چون بشنوند . ۱٤ - ما ، مو : آثار صفت ایشان ظاهر است .

۱۵ - ما ، مو : مرتّب کرده اند مرقوّت هوا و طلب لعب و لهو را . ۱۶ - ما ، مو : بحکم موافقت شیطان ما ، مو : اندر باغی غنا می کردند .

۱۷ - ما ، مو : هزار دستانی می سرایید از لذّت غنای وی خاموش شد و او سماع می کرد .

۱۸ - ما ، مو : اندر افتاد و مُرد و از این ما ، مو : امّا مُراد بجز این نیست که گویند .

۱۹ - ما ، مو : همه جانورانرا تالیف طبایع از تالیف ما ، مو : اصوات بود و الحان .

ابراهیم خَوّاص - رَضِیَ اللّهُ عنهُ - گوید که : « مَن وقتی به حَیّی از اَحیای عَرَب فراز رَسیدم ، و به دارِ ضَیْفِ اَمیری از اُمَرای حیّ نزوُل کردم ، سیاهی دیدم مَغْلول و مُسَلْسَل بر درِ خَیْمه افکنده اندر آفتاب . شَفَقتی بر دلَم پدید آمد . قصد کردم تا اورا به شفاعَت [ما ۵۲۸] بخواهم از امیر . چون طعام پیش آوردند ، مر اِکْرام ضَیْف را ، ۵ امیر بیامد ، تا با من موافقت کند . چون وی قَصْد طَعام کرد ، مَن ابا کردم . و بر عَرَب ، هیچّیز سختر از آن نیاید که کسی طَعام ایشان نَخورَد . مرا گفت : « ای جوان مرد ! چه چیز تُرا از طَعامِ مَن باز می دارد ؟ » گفتم : « امیدی که بر کَرَم تُو دارَم ؟ » گفت : « همه اَمْلاکِ مَنْ تُرا . تو طَعام بخور . » گفتم : « مرا به مُلْك تو حاجَتی نیست . این غلام را در کار من کن . » گفت : « نخست از جُرمَش بپرس، آنگاه بند از وی برگیر، ۱۰ که تُرا بر همه چیزها حُکَم است ، تا در ضِیافت مایی . » گفتم : « بگو تا جرمَش چیست ؟ » گفت : « بدان که این غلامی است که حادی است ، و صوتی خوش دارد . من این را به ضِیاعِ خود فرستادم ، با اُشْتری چند ، تا برای ما غَلّه آرد . وی برفت ، و دو بارِ شُتر بر هر اُشتری نهاد ، و اندر راه حُدی می کرد . و اشتران می شتافتند ، تا به مدّتی قریب اینجا آمــدند ، دو چندان بار کــه من [ز ۵۲۲] ۱۵ فرموده بودم . چون بار از اشتران فرو گرفتند ، اُشتران همه یگان دوگان هلاك شدند . » ابراهیم گفت : « مرا سخت عجب آمد . » گفتم : « اَیُّها الأمیر ! شَرَفِ تو ، تُرا جز به راست گفتن ندارد . امّا مرا بر این قَوْلِ بُرهانی باید . » تا ما [مو ۶۲۷] در این سخن بُودیم . اُشْتُری چند از بادیه به چاهسار آوردند، تا آب دهند . امیر پُرسید که : « چند روز است که این اُشتران آب نخورده اند ؟ » گفتند : « سه روز ! » این غلام را فرمود تا به حُدی صوت

---

۱ - ژ ، ما ، مو : و ابراهیم خوّاص رحمة الله علیه گوید که به حَی. ۲ - ما ، مو : عرب رسیدم ما ، مو : از امرا نزول کردم .

۳ - ما ، مو : فکنده اندر آفتاب شفقتی اندر دلم پدید آمد و قصد. ۵ - ما ، مو : چون وی قصد طعام خوردن کرد. ۶ - ما ، مو : هیچ چیز سخت تر از آن . ۷ - ما ، مو : تُرا چه چیز از طعام خوردن من باز میدارد. ما ، مو : امیدی که بکرم تو .

۸ - ما ، مو: و تو طعام من بخور ما ، مو : تو حاجت نیست . ۹ - ما ، مو : امّا این غلام اندر کار من کن .

۱۰ - ما ، مو : که ترا بر همه املاك من حکم است . ۱۱ - ما ، مو : جرمش چه چیز است ما ، مو : غلامیست حادی و صوتی .

۱۴ - ما ، مو : و اشتران میتافتند ما ، مو : اینجا آمد باد و چندان بار .

۱۵ - ما ، مو : چون بار شتران فرو گرفت همه اشتران یکان دوگان .

۱۶ - ما ، مو : ابراهیم رحمة الله علیه (مو : رضی الله عنه) مرا سخت .

۱۷ - ما ، مو : جزبرراست گفتن نفرمایند امّا ما ،مو : ما در این بودیم.

برگشاد . اُشتُران اندر صوتِ وی و شنیدنِ آن مَشغول شدند . و هیچ دهان به آب نکردند ، تا ناگاه یك یك در رمیدند ، و اندر بادیه بپرا کندند . آن غلام را بگشاد و به من بخشید .

و ما بعضی از این اندر مشاهده می بینیم ، که چون اشتربان و خَرْ بنده تَرَنُّمی کنند ، ۵ اندر آن اشتر و خَر ، طَربی پیدا آید ، و اندر خُراسان و عراق ، عادت است که صیّادان ، به شَب آهو گیرند . طَشْتی بزنند ، تا آهوان آوازِ طَشْت شنوند ، و بر جای بایستند . ایشان مر ورا بگیرند . و مشهور است که اندر هندوستان گروهی اند که به دشت بیرون روند ، و غنا می کنند ، و لَحْن می گردانند . آهوان چون آن بشنوند ، قَصْد ایشان کنند . ایشان گِرْد آهو می گردند ، و غنا می کنند ، تا از لَذّت چشم فروگیرد ، و بخسبد . ایشان مراورا ۱۰ بگیرند . و اندر کودکانِ خُرد ، این حُکم ظاهر است که چون بگریند ، اندر گاهواره . کسی نوایی بزند ، خامُوش شوند ، و مر آن را بشنوند . و اطبّا گویند مر این کودك را که حِسِ وی [ژ ۵۲۳] دُرُست است . و به بزرگی زیرك باشد . و ازآن بُود که مَلك عَجَم را وفات آمد . از وی پسری ماند دو ساله . وزرا گفتند که : « این را بر تَخْت مُلك باید نشاند . با بزرجمهر تَدْبیر کردند . » وی گفت « صَواب آید ، امّا بباید آزمود تا حِسّش دُرُست ۱۵ هست . و بدو امید توان داشت ؟ » گفتند : « تدبیرِ این چیست ؟ » بفرمود تا غنا می کردند . وی اندر آن به طَرَب آمد . و دست و پای زَدن گرفت . بزرجمهر گفت : « از این امیدواری هست به مُلك . »

---

۱ - ما ، مو : صوت بگشاد ما ، مو : دهان بر آب . ۲ - ما ، مو : اندر بادیه پراکنده شدند و این غلام .

٤ - ما ، مو : خر بنده ترنم می کند . ۵ - ما ، مو : اندر راه اشتر و خررا طَربی پدیدار آید .

۵و٦ - ما ، مو: عادتی است که صیّادان که آهو گیرند . ٦ - ما ، مو : آواز بشنوند برجای بایستند .

۷ - ما ، مو : مراورا میگیرند ما ، مو : که در هندوستان ما ، مو : بیرون میروند.

۸و۹ - ما ، مو : و ایشان گرد وی میگردند . ما ، مو : تا از لذّت آن چشم فرو گیرند و خسبد (ژ: بخسبد) .

۱۰ - ما ، مو : کودکان خورد ما ، مو : اندر گاواره کسی .

۱۱ - ما ، مو : و مر آن نوارا بشنوند و اطبّا مر این کودك را گویند .

۱۲ - ما ، مو : و او زیرك باشد ما ، مو : که یکی از ملك عجم را. ۱۳ - ما ، مو : از وی پسری دو ساله ماند وزرا گفتند این را . ۱٤ - ما ، مو : با بوذرجمهر (مو : بوذرجمهر) تدبیر کردند ما ، مو : تا حسِّ او دُرُست است .

۱۵ - ما ، مو: که بدو امیدی توان کرد . ما ، مو : بفرمود تا مغنّیان بر سر وی . ۱٦ - ما ، مو : غنا میکردند وی اندر آن میان بطرب آمد . ما ، مو : بوذرجمهر گفت . ۱۷ - ما ، مو : امیدواری است . ژ : امیدوار هست ...

و اصوات را تأثیر ازآن ظاهرتر است به نزدیكِ عقلا، که به اظهارِ برهانِ وی حاجت آید . و هر که گوید : « مرا به اَلحان و اَصوات و مَزامیر خوش نیست ، » یا دروغ گوید ، یا نفاق کُند ، و یا حسّ ندارد ، و از جملهٔ مردمان و ستوران برون باشد . مَنعِ گروهی از آن بدان است که رعایت اَمرِ خُداوند کنند . و فقها مُتّفق اند که چون اَدوات مَلاهی نباشد ، ۵ و اندر دلِ فِسقی پدیدار نیاید ، شنیدن آن { ما ۵۳۰ } مُباح است . و بدین آثار و اَخبار بسیار آرند . کَما رَوی عایشَةُ - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْها - قالَتْ : « عِنْدی جارِیَةٌ تُغَنّی. فَاستَأْذَنَ عُمَرُ.فَلَمّا سَمِعَتْ حِسَّهُ فَرَّتْ .فَلَمّا دَخَلَ عُمَرُ ،تَبَسَّمَ رَسُولُ اللّٰه - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْه و آله وَسَلَّمَ - فَقالَ لَهُ عُمَرُ : « ما اَضحَکَكَ یا رَسُولَ اللّٰه ؟ » قالَ : « کانَتْ عِنْدَنا جارِیَةٌ تُغَنّی ، فَلَمّا سَمِعَتْ حِسَّكَ فَرَّتْ ! » فَقالَ عُمَرُ : « لا أَبْرَحُ حَتّی اَسْمَعَ ۱۰ ما کانَ سَمِعَ رَسُولُ اللّٰه - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْه و آله وَسَلَّمَ - .» فَدَعا {مو ۶۲۹} رَسُولُ اللّٰه - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْه و آله وَ سَلَّمَ - اَلجارِیَةَ ، فَأَخَذَتْ تُغَنّی ، وَ رَسُولُ اللّٰه - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْه و آله وَ سَلَّمَ - یَسْتَمِعُ . »

و بسیاری از صَحابه - رِضْوانُ اللّٰه عَلَیْهِم - مانند این آورده اند . و شیخ اَبُو عَبْدالرَّحْمن سُلَّمی .رَحْمَةُ اللّٰه عَلَیْه - آن جُملَه را جَمع کرده است اندر کتاب سَماع ، ۱۵ و به اباحت { ژ۵۲۴ } آن قَطع کرده و مُرادِ مَشایخ مُتصوِّف از این ، به جُز این است . از آن چه اندر اَعمال ، فَواید باید. اباحَت طَلَبیدَن کارِ عَوامّ باشد، و مَحلِّ مُباح ستوران اند . بندگانِ مُکَلَّف را باید تا از کردار فایده طَلَبند .

وقتی من به مَرْو بودم ، یکی از ائمّهٔ اَهْلِ حدیث آن که مَعْرُوف ترین بود ، مرا گفت : « من اندر اباحتِ سَماع کتابی کرده ام . » گفتم : « بزرگ مُصیبتی که اندر ۲۰ دین پدیدار آمَد، که خواجه امام ،لَهْوی را که اَصْلِ همه فِسْق ها است ، حلال کرد . »

---

۱ - ما، مو : تأثیری ظاهرتر از آنست . ۲ - ما: مرا با الحان (مو : بالحان) ما، مو : او یا دروغ میگوید.
۳ - ما: و یا نفاق ورزد (مو :نفاق کند) ما، مو: و از جملهٔ طبقات (مو: طبقهٔ) مردمان و ستوران بیرون باشد و منع کردن گروهی. ۵ - ما، مو: و اندر دل بشنیدن آن لحن فسق پدیدار. ما، مو : و بدین اخبار و آثار بسیار است . ۶ - ما، مو : چنانکه عایشه (رض) روایت آرد که قالت کانت عندی . ۱۲ - ما، مو : صحابه رضی اللّه عنهم مانند این روایت کرده اند و . ۱۳ - ما، مو : سُلَمی این جمله را ما، مو : السّماع و باباحت . ۱۴ - ما، مو : مشایخ متصوِّفه ازین سماع بجز اباحت (مو : مباحست) از آنچه . ۱۵ - ما، مو: و بر محلّ مباح . ۱۷ - ما، مو : معروفت ترین ایشان بود .
۱۹و ۲۰ - ما، مو : اندر دین پدید آمد.

مرا گفت : « تو اگر حَلال نمی داری ، چرا می کنی ؟ » گفتم : « حُکمِ این بر وُجوه است ، بر یك چیز قطع نَتوان کرد . اگر تأثیر اندر دل حَلال بُوَد ، سَماع حَلال بُوَد ، و اگر حَرام ، حَرام . و اگر مُباح ، مُباح . چیزی را که حُکمِ ظاهرش فِسق است ، و اندر باطِن ، حالش بر وجوه است ، اطلاق آن ، به یك چیز ، مَحال بُوَد . » و اللّهُ اَعْلَمُ بِالصَّواب .

۵ بابُ اَحْکامِ السَّماع :

بدان که سَماع را ، اندر طَبایع ،حُکم های مختلف است.هم چنان که ارادت اندر دِل ها ، مختلف است ، { ما ۵۳۱ } و ستم باشد که کسی مر آن را بر یك حُکم ، قَطْع کُند . و جملهٔ مُستَمِعان بر دو گونه اند : یکی آن که معْنی شنوند . و دیگر آن که صوت شنوند . و اندر این هر دو اَصْل ، فواید بسیار است ، و آفات بسیار . ازآن چه شنیدنِ اَصْواتِ خوش ، ۱۰ غَلَیانِ معْنی باشد ، که اندر مردم مُرکّب بُوَد . اگر حقّ ، حقّ بُوَد ، و اگر باطِل ، باطِل . کسی را که مایه به طَبْع فَساد بُوَد ، آن چه شنود ، همه فَساد باشد .

و جُملگی این ، اندر حکایَت داود - عَلَیْهِ السَّلام - بیاید که چون حقّ - تعالی - وی را خَلیفت خود گردانید ، او را صوتی خوش داد ، و حلْق او را مزامیر گردانید . { ژ ۵۲۵ } کوه ها را رسایلِ وی کرد تا حدّی که وحوش و طُیور ، از کوه و دشت به سَماع ۱۵ آمدندی ، و آب بایستادی .و مرغان از هوا در افتادی. و اندر آثار آمده است که یك ماه ،آن خَلْق اندر آن صَحرا هیچ نَخوردندی ، و اطْفال نگریستندی ، و هیچ شیر نخوردندی . و هر گاه که خَلْق ازآن جا بازگشتندی، بسیار مردم، از لذّت کلام و صوْت و لَحْنِ وی مُرده بودندی. تا حدّی که گویند:«یك بار هفتصد کنیزك عذْرا به شمار بر آمَد!»و آنگاه چون

---

۱ - ما ، مو : مرا گفت اگر نمیداری تو چرا میکنی ؟. ۲ - ما ، مو: و اگر حرام بُود. ۳ - ما ، مو: و اگر مباح بود چیزی که ظاهر حُکمش فسق است ما ، مو: و اندر باطن حلالش و روشش بر. ٤ - ما ، مو: مَحال باشد ما ، مو : « واللّه اعلم بالصوّاب » ندارد.
۵ - ما ، مو : باب سی و چهارم احکام السّماع . ۸ - ما ، مو: و در جمله مستمعان .
۹ - ژ : که صورت و اندرین . ۹و ۱۰ - ما ، مو : فواید است و آفات از آنچه شنیدن . ۱۰ - ما ، مو: غلیان آن معنی باشد.
۱۱ - ژ ، ما ، مو: اگر حقّ بود حقّ و اگر باطل بود باطل.
ما ، مو: مایه و طَبع بود و آنچه. ۱۲ - ما ، مو : بشنود همه فساد باشد. ۱۳ - ما ، مو: داود صلوات اللّه علی نبیّنا و علیه .
۱٤ - ژ ، ما ، مو : اورا خلیفت خود گردانید ویرا صوت خوش . ۱۵ - ما: و کوه ها را رسایل وی کرد (مو : ندارد)
۱۵و۱٦ - ژ ، ما ، مو : به سماع آواز وی آمدندی و آب از رفتن بایستادی و مرغان از هوا در افتادندی و اندر آثار است که .
۱۷ - ما ، مو : هیچ چیز نخوردندی ما ، مو : شیر نخواستندی و هر گاه خلق .
۱۹ - ما ، مو : بودند تا بحدّی که ، ما ، مو: برآمده بود که مرده بودند و از ده هزار پیر نیز مرده بودند و آنگاه.

حَق - تعالی - خواست که مُستَمع ، صَوت و مُتابع طَبع را جدا کُند از اهلِ حقیقت و مُستَمع حقیقت، ابلیس را به درخواست وی و حیله و مَکر وی بماند {مو۶۳۱}، تا نای و طَنبور بساخت ، و اندر بَرابر مَجْلسِ داود - عَلَیهِ السَّلامُ - مجلسی فراگسترید ، تا آنان که می صوت داود - عَلَیْهِ السَّلام - شنیدند ، به دو گروه شدند : یکی آن که اَهْلِ ۵ شقاوت بُودند ، و دیگر آن که اَهْلِ سَعادَت .آن گروه { ما ۵۳۲ } به مَزامیر ابلیس مشغول شدند ، و این گروه به اَصواتِ داود بماندند .و باز آن که اَهْلِ معنی بودند ،صوتِ داود و غَیرِ وی ، اندر پیش دلِ ایشان نَبود . ازآن چه همه حقّ می دیدند . اگر مزامیر دیو شنیدندی ، اندر آن فتنهٔ حقّ دیدندی . و اگر صوْتِ داود ، اندر آن ، هدایتِ حَقّ . از کُلّ باز ماندند ، و از مُتعلّقات اعراض کردند . و هر دو را ، چنان که بُود ، بدیدند . صَواب ۱۰ را ، به صَواب ، و خطا را ، به خَطا . و آن را که سَماع بر این نوع { ژ ۵۲۶ } بُود ، هر چه بشنود ، همه حَلال بایَدَش .

و گروهی گویند از مدّعیان که : « ما را سَماع ، بر خلافِ این می افتد که هست . » و این مَحال باشد . ازآن چه کَمالِ ولایت آن بُود که هر چیزی چنان بینی که هست ، تا دیده دُرُست باشد . و اگر بر خلاف بینی دُرُست نیایَد . ندیدی که پیغمبر - صَلَّی اللّهُ عَلَیْه ۱۵ و آله وَسَلَّمَ - گفت : «اَللّهمّ أرِنَا الأشْیاءَ کَماهِیَ .»: «بار خدایا! بنمای ما را هر چیزی چنان که آن است.» و چون دیدن دُرُست شد.دیدن مر چیزها را آن بُود که ببینی ، بدان صفت که هَسْت . پس سَماعِ دُرُست نیز آن بُود ، که بشنوی هر چیزی را ، چنان که هست آن چیز اندر نَعْتِ و حُکْم ، که اندر مَزامیر مفْتون شوند ، و به هوا و لَهْو مقْرون شوند . ازآن است که می به خلافِ آن بشنوند که هست . اگر بر مُوافقتِ حُکْمِ آن سَماع کُنَنْدی ، از

۱ - ما، مو: حقّ خواست ما، مو : از هل حقّ و مستمع. ۲ - ما، مو: ابلیس را باضطراب ضبعی قوّت گرفت و ارادهٔ وسواس انسان در دل وی پدید آمد و دستوری خواست باظهار خیل خود با ایشان دستوری یافت بیامد و تا نای و ضنبور . ۳ - ما، مو: و اندر بر ابر سماع داود صلوة الله علی نبینا و علیه (مو : علیه السّلام) فرو گسترید . ٤ - ما، مو : که صوت داود علیه السّلام می شنودند بدو گروه باشند یکی اهل شقاوت . ۵ - ما، مو : و دیگر اهل سعادت آنانکه اهل شقاوت بودند . ما، مو : مایل شدند . ٦ - ما، مو : و آنانکه اهل سعادت بودند بصوت داود بماندند و باز آنانکه اهل ما، مو : غیر آن صلوات الله علیه . ۷ - ما، مو : اندر پیش دلشان نبود از آنچه همه حقّ را میدیدند اگر مزمار دیو . ۸ - ژ ، ما، مو : فتنهٔ از حقّ دیدی و اگر صوت داود شنیدندی اندر آن هدایت از حقّ دانستندی تا از کلّ . ۹ - ما، مو :هر دو گروه را چنانکه بود . ما، مو : صواب را بصوابی .

۱۰ - ما، مو : و خطا را بخطایی ، ما، مو : سماع بدین صفت بود . ۱۱ - ما، مو : باشدش .

۱۲ - ما، مو : و گروهی گفتند از ما، مو : برخلاف آن می افتد .

۱۳ - ما، مو : هر چیزی را که بینی چنان بینی که هست . ۱٤ - ما، مو : بر خلاف آن بینی دیدار درست نیاید ندیدی که پیغامبر.

۱۵ - ما، مو : هر چیزی را چنانکه هست .

۱٦ -ما، مو : مر چیزها را آن بُود . ۱۷ - ما، مو : صفت مر آنرا که هست باید که تا سماع درست نیز درست باشد که بشنوی.

۱۸ - ما، مو : اندر لغت و حکم و آنانکه بمزامیر ما، مو : و لهو و شهوتِ مقرون . ۱۹ - ما، مو : که بخلاف آن می شنوند که .

همه آفات برهندی . ندیدی که اَهْلِ ضَلالت ، کَلام خُدای - تَعالی - بشنیدند ، و ضلالت شان بر ضلالت زیادت شد . چنان که نَضْر بن الحارث گفت:« هذا أَساطیرُ الأَوَّلینَ .» و عبدالله بن سعد بن أبی سَرَح - که کاتب وَحْی بود - گفت : « فَتَبارَكَ اللّهُ اَحْسَنَ الخالقین . » و گروهی دیگر « لا تُدْرِکُهُ الأَبْصارُ ، » را دلیل نَفْیِ رُؤْیت ۵ ساختند . و گروهی « ثُمَّ استَوی عَلَی العَرْشِ ، » را اثبات مکان و جهَت . و گروهی « وَ جاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفّاً صَفّاً » را دلیل مَجی گفتند ، چون دلشان مَحَلِّ ضلالت بود . شنیدن کلام ربّ العزّة ایشان را هیچ سود نداشت . و باز موحّدان در شعْر شاعرِ نَظَر کردند ، آفرینندهٔ طبع را دیدند ، و زدایندهٔ خاطرش را . و اندر آن اعتبار ، {ژ۵۲۷} فعْل را بر فاعل دلیل کردند ، تا آن گروه اندر حقّ گمراه شدند ، و این گروه اندر ۱۰ باطل راه یافتند . و انکار این مَعانی مکابرهٔ عیان باشد .

فَصْل : و مَشایخ را - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُم - اندر این مَعْنی کَلماتِ لطیف است ، بیش از آن که جملگی آن را ، این کتاب حمْل تواند کرد {مو ۶۳۳}. امّا آن چه ممْکن شود اندر این فصل اثبات کنم ، تا فایده تمام تر باشد . وَ اللّهُ اَعْلَمُ .

ذی النّون گوید - رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْه - : « أَلْسَّماعُ واردُ الحَقِّ مُزْعِجُ القُلُوبِ إلَی ۱۵ الحَقِّ فَمَنْ اَصْغی إلَیْه بِحَقٍّ تَحقَّقَ وَ مَنْ أَصْغی إلَیْه بِنَفْسٍ تَزَنْدَقَ . » :« سماع وارد حقّ است که دل ها بدو برانگیزد ، و بر طَلَبِ وی حَریص کند.هر که آن را به حقّ شنود ، به حقّ راه یابد ، و هر که به نَفْس شنود ،اندر زندقه افتد.» مُراد از این نه آن است که باید تا سَماع،علّتِ وَصْلِ حقّ باشد که مُراد آن است که مُستَمِع به حقّ،معْنی شنود نه صوت . و دلِ

۱ - ما ، مو : بشنودند و اندر آن . ۲ - ما ، مو : ضلالت بر ضلالت زیاده شد.
۳ - ما ، مو : گفت سانزل مثل ما انزل الله فتبارك الله. ٤ - ما ، مو : الابصار دلیل.
۵ - ما ، مو : العرش اثبات مکان و جهت گفتند و گروهی . ۷- ما ، مو : کلام خداوند ایشانرا ما ، مو : موحدّ در شعر شاعر نظم کرد. ۸ - ما ، مو: طبع اورا دید و آرایندهٔ خاطرش را و اندر آن مطالعه گرد بطریق اعتبار.
۹ - ما ، مو : دلیل کرد ما ، مو : اندر حقّ گمراه شدند .
۹و۱۰ - ژ : و آنکاه این مکابرهٔ عیان باشد. ۱۰ - ما ، مو : والله اعلم بالصواب .
۱۱ - ما ، مو : و مشایخ را رحمة الله علیهم اندرین معنی کلام لطیف است . ۱۲ - ما ، مو: این کتاب حمل کند .
۱۳ - ما ، مو : ذوالنون مصری رحمة الله علیه گوید ما ، مو : یُزعِجُ القلوب.
۱۷ - ما ، مو : مُراد آن پیر ازین نه آنست که باید که تا .
۱۸ - ما ، مو : بلکه مُراد آنست که ما ، مو : تا معنی شنود بحقّ نه صوت مجرّد و دل وی .

وی مَحلِ وارد حقّ باشد . پس چون این مَعْنی به دل رسید ، دل را برانگیزد . آن که اندر آن مَتابعِ حقّ باشد ، مُحقّق شود . و آن که مَتابعِ نَفْس باشد ، مَحْجوب باشد ، و تعلّق به تأویل کُنَد . آنگاه ثَمَرۀ آن سَماع ، کشف باشد ، و از آنِ این سَماع سَتْر .

امّا زندقه ، پارسی است مُعرَّب . و به زبان عَجَم ، زَنْد ، تأویل باشد . و بدان ۵ سبب ، ایشان مر آن تفسیر کتاب خود را ، زند و پازند خوانند . چون خواستند {ما۵۳٤} اَهْلِ لغَت که اَبْنای مَجْوس را ، با بابك و اَفْشین نام کنند ، زَنْدیق نام کردند . ایشان به حکْمِ آن که می گفتند که : « هر چیزی که این مسلمانان می گویند ، تأویل است ، که ظاهر حُکْم ، آن را نَقْض کند . و تَنْزیل دُخْول باشد اندر دیانت ، {ژ ۵۲۸} و تأویل ، سَلْخ از آن . » و امروز بقیّتِ ایشان ، مُشَیّعۀ مصر ، همان گویند . پس مُرادِ ۱۰ ذی النّون - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - از این ، آن بوده است که : اَهْلِ تحقیق ، در سَماع ، مُحقّق شوند ، و اَهل هوا مأوّل ، که آن را تأویل بعید کنند ، و بدان به فسق افتند .

و شبْلی گوید - رضِیَ اللّهُ عَنْهُ - : « اَلْسَماعُ ظاهِرُهُ فِتْنَةٌ و باطِنُهُ عِبْرَةٌ ، فَمَنْ عَرَفَ الإِشارَةَ حَلَّ لَهُ اسِتماعُ العِبْرَةِ وَ إلاّ فَقَدْ اسْتَدْعَی الفِتْنَةَ وَ تَعَرَّضَ لِلْبَلِیَّةِ . » : « ظاهر سَماع فتنه است ، و باطنش عبْرَت است . آن که اَهْلِ اشارت است ، مراو را سَماع ۱۵ عبرت ، حلال باشد . و الاّ آن دیگر طلب فتنه است و تَعلُّق به بَلا . » یعْنی آن را که کُلّیّتِ دلش ، مُسْتَغْرقِ حَدیث حقّ نیست ، سَماع بَلای وی است . و آفتگاه وی .

ابو علی رود باری گوید - رحْمَةُ اللّهُ عَلَیْه - در جواب سؤال مردی که او را از سَماع پُرسید : « لَیْتَنا تَخَلَّصْنا مِنْهُ رَأْسًا بِرَأْسٍ . » : « کاشکی ما از این سَماع سَر به سَر برهیمی . » از آن که آدمی در گزاردن حقّ همه چیزها عاجز است . و چون حقّ چیزی ۲۰ فَوْتِ شود ، بَنده تقصیر خود ببیند . و چون تقصیر خود دید ، کاشکی برهدی .

۱- ما، مو : پس چون آن معنی بدل رسد دل را . ما، مو : آنکه اندر سماع متابع حقّ . ۲- ما، مو : مکاشف شود و آنکه مطابق (مو : و معانق) و متابع نفس گردد محجوب بود. ٤- ما، مو : و بر زبان عجم زند تأویل بود. ۵- ما، مو: مر تفسیر کتاب خود را ژند و پاژند خوانند. ٦- ما، مو : ابنای مجوسی را نامی کنند زندیق نام کردند شان بحکم . ۷- ما، مو : میگویند آنرا تأویل است .
۸- ما، مو: و تأویل سلخ بُود از آن . ژ : نقُص . ۹- ما، مو : بقیّت ایشان از شیعۀ مصر همین گویند و این اسم زندیقی مر ایشانرا اسم علم گشت . ما، مو : « رضی اللّه عنه» ندارد . ۱۱- ما، مو : و بدان سب در تفسّق افتند .
۱۲- ما، مو : و شبلی گوید رحمة اللّه علیه . ۱٤- ما، مو : و باطنش عبرت آنکه . ما، مو : مر اورا استماع عبرت .
۱۷- ما، مو : ابو علی رود باری رحمة اللّه علیه گوید اندر سؤال و جواب . ۱۸- ما، مو : اورا پرسید از سماع .
۱۹- ما،مو: در گذاردن حقّ همه . ۲۰- ما، مو: خود بیند ما، مو : گوید کاشکی برهیمی.

و یکی گوید از مشایخ - رَحْمَةُ اللّٰه عَلَیْهِم - : « اَلسَّماعُ تَنْبیهُ الأسرارِ لِما فیه مِنَ الْمُغَیَّبات . » : « سماع بیدار کردن سرّها است از چیزهایی که غَیْبَت واجب کند ، » تا بدان پیوسته حاضر باشند به حق ، که غَیْبَت اَسْرار ، مر مدّعیان را ، نکوهیده ترین {مو ۶۳۵} اوصاف باشد . { ما ۵۳۵ } ازآن چه دوست به دوست ، اگرچه غایب بُود ، ۵ حاضر بُوَد ، که چون غَیْبَت آمد ، دوستی برخاست .

و شَیْخِ مَن گوید - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ - : « اَلسَّماعُ زادُ الْمُضْطَرّین فَمَنْ وَصَلَ اسْتَغْنی عَنِ السَّماعِ . » : « سَماع { ژ ۵۲۹ } توشهٔ بازماندگان است ، هر که رَسید ، ورا به سَماع حاجت نیاید . » ازآن چه اندر مَحَلِّ وَصْل، حکْم سَمْع مَعْزول بُوَد ، که سَمْع مر خَبَر را باید . و خَبَر از غایب کنند ، چون معاینه شد ، سماع مُتلاشی شود .

۱۰ و حُصری گوید - رَحْمَةُ اللّٰه عَلَیْه - : « أَیْشَ أَعْمَلُ بِالسَّماعِ یَنْقَطِعُ إذا قَطَعَ مِمَّنْ نَسْمَعُ مِنْهُ یَنْبَغی أنْ یَکونَ سَماعُكَ مُتَّصِلاً غَیْرَ مُنْقَطِعٍ . » : « چه کنم سَماع را ، که چون قاری خاموش شود ، آن مُنْقَطِع شود ؟ چه کنم که چنان باید که سَماع به سماع مُتّصِل باشد پیوسته که هرگز بریده نگردد . » و این نشان از اجتماع همّت داده است اندر روضهٔ مَحَبَّت ، که چون بنده بدان دَرَجَت برسد ، همه عالَم ، سَماع وی شود از حَجَر و مَدَر .

۱۵ و این دَرَجَتِ بزرگ است . وَ اللّٰهُ أَعْلَمُ بِالصَّوابِ وَإِلَیْهِ الْمَرْجِعُ وَ الْمَآبِ .

بابُ إخْتِلافِهِم فِی السَّماع :

اختلاف است میان مَشایخ و مُحقّقان اندر سَماع . گروهی گفتند که : سَماع ، آلَتِ غَیْبَت است و دلیل آوردند که اندر مُشاهَدَت ، سماع مُحال باشد ، که دوست اندر مَحَلِّ

---

۱ - مو : مشایخ رضی اللّه عنهم ، ما : ندارد . ۲ - ما ، مو : گفت سماع بیدار کردن . ژ : سماع پیدا کردن سرّ . ۳ - ما ، مو : از آنچه غیبت اسرار مدّعیانرا سخت نکوهیده است و از مذموم ترین اوصاف باشد . ٤ - ما ، مو : از آنچه دوست از دوست ما ، مو: حاضر بُود بدل. ۵ - ما ، مو : غیبت بدل آمد. ٦ - ما ، مو : گوید رحمة اللّه علیه . ۷ - ما ، مو : اورا سماع . ۸ - ما ، مو: حاجت نباشد. ما ، مو : اندر محلّ وصل سمع معزول بود. ۹ - ما ، مو: خبر از غایب بود ما ، مو: خبر متلاشی شود . ۱۰ - ما ، مو : إذا انقطع ممن یسمع منه . ۱۱ - ما ، مو : گفت چه کنی سماعی را . ۱۲ - ما ، مو : آن وجد منقطع شود باید که سماع تو سماع متّصل. ۱۳ - ما ، مو: هرگز بریده نشود . ١٤ - ما ، مو : بدان درجه برسد که همه عالم ، ما ، مو : و این درجه . ۱۵ - ما ، مو : « و الیه المرجَع و المآب » ندارد. ١٦ - ما ، مو : باب سی و پنجم اختلافهم فی السّماع.

وَصْلِ دُوست ، اندر حالِ نَظَر بدو ، مُستَغْنی بُوَد از سَماع . ازآن چه سَماع خَبَر بُوَد ، و خَبَر اندر مَحلِّ عیان ، دُوری و حجاب و مَشغولی باشد . پس آن آلتِ مُبتدیان باشد ، تا از پراکندگی های غَفْلَت بدان مُجتَمع شوند . پس لامُحاله مُجتَمع بدان پراکنده شود . و گروهی گفتند : سَماع ، آلتِ حُضور است . ازآن چه مَحبَّت ، کُلِّیَت خواهد . تا کلِّ ۵ مُحبِّ به مَحْبوب ، مُستَغْرَق نشود ، وی اندر مَحبَّت ناقص بُوَد . پس چنان که دل را اندر مَحلِّ وَصْل ، نصیب مَحبَّت است ، { ما ۵۳۶ } و سرّ را مُشاهدَت ، و روح را وَصْلَت ، و تن را خدمت ، باید تا گوش را نصیبی بُوَد . چنان که چشم را رؤیت . سَخْت نیکو گفت ، شاعر در مَحلِّ هَزْل ، که دَعْویِ دوستیِ خَمْر کرد ، شعر :

أَلا فَاسقِنی خَمْراً وَ قُلْ لی هِیَ الخَمْرُ وَ لا تَسْقِنی سِرّاً إذا اَمْکَنَ الجَهْرُ

۱۰ یعنی : بده آب ، ای دُوست مَرا ، تا چشم ببیند ، و دست بَبساوَد ، و کام بچشد ، و بینی ببُوید . آن که یک حاسّت را ، آن نصیب نَباشد . پس بگوی این خَمْر است ، تا گوش نیز نصیب یابد ، تا همه حواسِّ من اندر بَنْد آن شوند ، و از آن لَذَّت یابند ، و گویند : سَماع آلتِ حَضور است که غایب ، خود غایب است . و غایب مُنْکر بُوَد ، و مُنْکر اَهْل آن نباشد . پس سَماع بر دو گونه باشد : یکی به واسطه ، و دیگر بیواسطه . آن چه ۱۵ از قاری شنود ، آلتِ غیْبت باشد . آن چه از باری شنود ، آلتِ حُضور . و از آن بُوَد که‌آن پیر گفت : « مَن مَخْلوق را در آن مَحلّ ننهم ، که سَخَنِ ایشان شنوم ، یا حدیث ایشان گویم . به جُز خاصَّگان حقّ . » وَ اللّهُ اَعْلَمُ {مو ۶۳۷ } .

---

۱ - ما ، مو : اندر حال نظر بدوست ما ، مو : سماع خَبَر را بود . ۲ - ما ، مو : پس سماع آلت مبتدیان .
۳ - ما ، مو : شوند آنکه مجتمع شوند لامحال بدان پراکنده گردد . ٤ - ما ، مو : و باز گروهی گفتند که سماع ما ، مو : تا وصل نصیب محبّت است . ۵ - ما ، مو : بکلّ محبوب . ما ، مو : ناقص باشد .
۷ - ما ، مو : تا گوش را نیز نصیبی بُوَد . ما ، مو : چشم راست از رؤیت .
۸ - ما ، مو : اندر محلّ هزل . ژ ، م ۱ : « که دعوی دوستی خمر کرد شعر » ندارد .
۱۰ - ژ : بده آب دوست . ما ، مو : تا چشمم به بیند و دستم ببساود .
۱۱ - ما ، مو : آنگاه که یك حاسّه از آن بی نصیب میماند و آن گوش است پس بگوی .
۱۲ - ما ، مو : همه حواسّهای من . ۱۳ - ما ، مو : که سماع آلت ما ، مو : و منکه اهل نباشد .
۱٤ - ما ، مو : و دیگری بیواسطه آنچه . ۱۵ - ژ : آنك از باری .
۱٦ - ما ، مو : من مَخلوقات را در آن محلّ . ما ، مو : ایشان بشنوم . ۱۷ - ژ : « بجز خاصّگان حقّ » ندارد .

بابُ مَراتِبِهِمْ فی حَقیقَةِ السَّماع :

بدان که هر یکی را از ایشان در سَماع ، مَرتَبَتی است . ذَوقِ آن بر مقدارِ مَرتَبَهٔ ایشان باشد . چنان که تایب را هر چه شنود ، ورا مَدَد ، حَسرت و نَدامت شود ، و مُشتاق را مایهٔ شَوق و رؤیت . و مؤمن را تأکیدِ یقین ، و مُرید را تحقیقِ بیان . و مُحبّ را باعثِ ۵ انقِطاعِ عَلایق . و فقیر را اَساسِ نومیدی از کُلّ . و مثالِ اَصلِ سَماع ، همچون آفتاب است که بر همه چیزها بر افتد . و هر چیزی را به مقدارِ مَراتبِ آن چیز ، از آن ذَوق و مَشرَب باشد :یکی را می سوزد ، {ما ۵۳۷} و یکی را می فروزد ، و یکی را می نوازد ، و یکی را می گدازد . و این جمله طوایف که گفتم ، اندر تحقیقِ آن بر سه مَرتَبه اند : یکی مُبتَدیان . و دیگر { ژ ۵۳۱ } مُتَوَسِّطان ، و سدیگر کامِلان . و من اندر شرحِ حال ۱۰ هر یك ، اندر سَماع ، فصلی بیارَم ، تا به فَهم تو قریب تر باشد .

فَصْل : بدان که سَماع ، وارِدِ حَقّ است و تزکیتِ این جَسَد از هَزل و لَهو است . و به هیچ حال طَبعِ مُبتَدی قابلِ حدیثِ حَقّ نباشد . و به وُرودِ آن مَعنیِ رَبّانی ، مر طَبع را ، زیر و زَبَری باشد . و حرقَت و قَهر . چنان که گروهی اندر سَماع ، بی هوش شوند ، و گروهی هلاك گردند . و هیچ کس نباشد إلاّ که طَبعِ او از حَدّ اعتدال بیرون باشد . و ۱۵ این را بُرهان ظاهر است . و مَعروف است که اندر روم چیزی ساخته اند اندر بیمارستانی ، سَخت عَجیب که آن را اَنگَلیُون خوانند . و اندر هر چیزی که عَجایب باشد بسیار ، یونانیان ، بدین نام خوانند آن را . چنان که صُحُف را اَنگَلیُون خوانند ، و آن وَضعِ مانی را ، و مانندِ آن را . و مُرادِ از این ، نه اظهارِ حُکمِ آن است . و آن مثالِ رودی است از رودها .و اندر هفته دو روز بیماران را اندر آن جا برند . و آن بفرمایند ۲۰ زدَن.و بر مقدارِ علّتِ آن، بیمار را آواز آن بشنوانند.آن گاه ورا از آنجا بیرون آرند . و

---

۱ - ما، مو : باب سی و ششم . ۲ - ما، مو : اندر سماع مرتبه ایست که مشرب و ذوق وی از آن بر مقدار مرتبهٔ وی باشد.

۳ - ما، مو : چنان که تایب هرچه شنود اورا. ٤ - ما، مو : مایهٔ شوق رؤیت . ۵ - ما، مو : اصل سماع چنان آفتاب باشد.

٦ - ما، مو : بر همه چیزها بتابد امّا هر چیزی برمقدار مرتبهٔ وی از آن .

۹ - ما، مو : از آن مبتدیان و دیگر . ما، مو : و سیوم کاملان . ۱۰ - ما، مو : باشد انشاء اللّه تعالی.

۱۳ - ما، مو : مرطبع را اثری باشد بحرقت و قهر چنانکه اندر سماع گروهی بیهوش شوند . ١٤ - ما، مو : اعتدال بیرون شود .

۱٦ - ما، مو : اندر بیمارستان سخت ما: انکلیوتان ، مو : انکلیون خوانندی. ۱۷ - ما، مو : بسیار باشد یونانیان بدان نام .

۱۸ - ما، مو : وضع مانی و مانند این را ما، مو : نه اظهار حکم است و بر مثال . ۱۹ - ما، مو : و اندر هر هفته دو روز.

۲۰ - ما، مو : و رود زدن گیرند بر مقدار علّت آن اورا آواز آن ، ما، مو : آنگاه اورا از آنجا برون می آرند.

چُون خواهند که کسی را هلاك کنند ، زمانی بیشتر آنجا بدارند ، تا هَلاك شود . و به حقیقت آجال مَکْتوب است . اَمّا مرگ را اَسْباب باشد . و آن اَطبّا پیوسته می شنوند ، و اندر ایشان هیچ اَثر نَکُند .از آن چه مُوافق است با طَبْعِ ایشان ، و مُخالف به طَبْعِ مُبْتَدیان .

و اندر هندوستان دیدم که اندر زَهْرِ قاتِل کِرْمی { ما ۵۳۸ } پدید آمده بُود ، و ۵ زندگی وی بدان زَهْر بُود . از آن چه کُلّیّتِ وی همه آن بُود . و اندر ترکستان دیدم به شَهْری، به سَرْحَدّ اسْلام، که { ژ ۵۳۲ } آتش اندر کوهی افتاده بود، و می سوخت . و از سَنْگ های آن ، نُوشادُر بُرون می جُوشید . و اندر آن آتش مُوشی بُود . چون از آتش بیرون آمدی هَلاك شدی . و مُراد به جُز این است از این جُمله ، که اضْطرابِ مُبْتَدی اندر حُلُولِ وارِدِ حقّ – تَعالی– بدو از آن می باشد که جِسْتِ وی مر آن را مُخالف است ، ۱۰ چون آن مُتَواتِر شود ، اندر آن ساکن شود . ندیدی که چون جبرْئیل اندر ابْتدا بیامَد(مو ۶۳۸)، پیْغَمْبَر – صَلَّی اللّهَ عَلَیْه و آله وسَلَّمَ– طاقت رُؤْیَت وی نداشت . و چون به نهایت رسید ، اگر یك نَفَس دیرتر آمَدی ، تنگ دل شدی . و این را شواهد بسیار است . و این حکایت ، هم دلیل اضْطرابِ مُبْتَدیان است و هم بُرهان سُکونِ مُنْتهیان اندر سَماع .

و مَعْرُوف است که جُنَید را مُریدی بوده است که اندر سَماع ، اضْطراب بسیار کردی ، ۱۵ و درویشان بدان مَشْغول شُدَندی . پیش شَیْخ – رَضِیَ اللّهَ عَنْهُ – شکایت کردند . وی را گفت : « بعد از این اگر اندر سَماع ، اضْطِراب کُنی ، نیز من با تو صُحْبَ نکنم . » ابو محمّد جریری گوید : « در سَماعی مَنْ اندر وی نگاه می کردم . لَب بَرْهَمْ نهاده بُود ، و خامُوش می بُود . تا از هر مُویی از اندام وی چشمه یی بگشاد ، تا هُوش از وی بشُد . و یك روز بی هوش بود . » پس من ندانم تا وی اندر سَماع دَرُست تر بُود یا حُرْمَتِ پیر بردلش

---

۱ – ما، مو : خواهند تاکسی ما، مو : آنجا نگاهدارند تا هلاك شود .۲ – ما، مو : و اطبّا و دیگران پیوسته می شنوند. ۳ – ما، مو : از آنچه موافق است آن با طبع ایشان و مخالف است بطبع این مبتدیان . ٤ – ما، مو : کرمی پدیدار آمده بود . ۵ – ما، مو : کُلیّت او همه آن بود. ٦ – ما، مو : دیدم شهری بر سرحد اسلام . ۷ – ما، مو : برون آمد و میجوشید. ۸ – ما، از این جمله غرض آنست که مو : بجز هست غرض آنست که جمله اضطراب مبتدیان اندر . ۹ – ما، مو : حقّ تعالی از آن میباشد که جثهٔ ایشان (مو : جسهٔ). ۱۰ – ما، مو : مبتدی اندر و ساکن شود . ما، مو : جبرائیل علیه السّلام اندر . ۱۱ – ما، مو : پیغامبر صلّی اللّه علیه ...۱۲ – ما، مو : اگر یکساعت دیرتر آمدی تنگدل . ۱۳ – ما، مو : و این حکایات هم . ١٤ – ما، مو : که جنید را رحمة اللّه مریدی بود که ما، مو : بسیار میکردی .

۱۵ – ما، مو : پیش شیخ شکایت کرده ازو . ١٦ – ما، مو : گفت که اگر بعد ازین اندر سماع اضطراب کنی من با تو صحبت نکنم .

۱۷ – ما، مو : و ابو محمّد جریری گوید اندر سماع من در آن درویش نگاه کردم .

۱۸ – ما، مو : خاموش بود تا از هر مویی چشمهٔ از اندام وی بگشاد ما، مو : و هوش از وی .

۱۹ – ما، مو : همچنان بی هوش بود پس من ندانستم تا وی .

قوی تر . و گویند که :« مُریدی اندر سَماع نَعْره یی بزد . پیر ورا گفت : « خاموش ! »
وی سر بر زانو نهاد ، و چون نگاه کردند ، مُرْده بُود !»

و از شَیْخ بُو مُسْلِم فارس بن غالِب الفارسی - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - شنیدم که
گفت : « درویشی اندر سَماع اِضطرابی می کرد . یکی دست { ما ۵۳۹ } بر سَرِ وی
۵ نهاد که :« بنشین ! » نشستن همان بود ، و رفتن از دُنیا هَمان ! » و جُنَیْد - رَضِیَ
اللّهُ عَنْهُ - می گوید که : « دیدم درویشی { ژ ۵۳۳ } را که اندر سَماع جان بداد . »

و رَقّی روایت کند از دَراج ، که او گفت : « من با ابن الفُوطی بر لبِ دجله
می رفتیم.میان بَصْره و اُبُلّه ، به کوشکی فرا رسیدیم . نیك مردی بر آن در نشسته بود ،
و کنیزکی در پیش وی ، که وی را غنا می کرد ، و می گفت ، **شعر** :

۱۰ فی سبیلِ اللّه وِدٌّ کانَ منّی لَكَ یَبْذَلْ
کُلُّ یَوْمٍ تَتَلَوَّنْ غَیْرَ هذا بِكَ اَجْمَلْ

و جوانی را دیدم اندر زیر دیوارِ کوشك ایستاده با مُرَقَّعه یی و رَکْوه یی . گفت :
«ای کنیزك ! به خُدای تو ، بر تو که این بیت بازگوی ! که از زندگانی من ، یك نَفَس بیش
نمانده است . تا باری ، جان به استماعِ این بیت بر آید . » کنیزك دیگر باره باز گفت . آن
۱۵ جوان نعْره یی بزد . جان از وی جُدا شد . خُداوند کوشك مر کنیزك را گفت که :
«تو آزادی . » و خود فُرُود آمد . به تجهیز آن جوان مَشْغول شد . و همه اَهْلِ بصره بر وی
نماز کردند . پس آن مَرْد برپای خاست و گفت : « یا اَهْلِ بَصْره ! من که فُلان بن فلانم ،
همه اَمْلاك خود سَبیل کَرْدم ، و هَمه مَمالیك آزاد کردم . » هم از آنجا برفت ، و کس خَبَرِ آن
مَرْد نیافت .

---

۱ - ما ، مو: قوی تر بود . ما ، مو: پیر ویرا گفت خاموش باش . ۳ - ما ، مو : شیخ ابو مسلم بن غالب الفارسی شنیدم .
۵ - ما ، مو: نشستن وی همان بود و رفتن از دنیا . ٦ - ما ، مو : و جنید رحمة اللّه علیه ما ، مو : درویشی اندر سماع جان بداد.
۷ - ما ، مو : و دقّی (مو : وقتی) روایت آرد از دَراج که گفت ما ، مو : بر کنار دجله می رفتم .
۸ و ۹ - ما ، مو : مردی دیدیم بربام کوشك نشسته و کنیزکی (ژ : بدان در نشسته) در پیش او غنا میکرد.
۹ - ما ، مو : و این بیت میخواند شعر:
۱۰ - ما ، مو : لك اقبل . ۱۲ - ما ، مو : دیدم در زیر آن کوشك ایستاده با ابریق و مرقَع.
۱۳ - ما ، مو : بخدا بر تو که این بیت . ١٤ - ما ، مو : نمانده تا باری ما ، مو : این برآید کنیزك دیگر باره بخواندن آن معاودت کرد.
۱۵ - ما ، مو : و جان از وی جُدا شد خداوند کنیزك مر کنیزك را . ١٦ - ما ، مو : و بتجهیز آن جوان مشغول شد.
۱۷و۱۸ - ما ، مو : برخاست گفت یا اهل بصره فلان بن فلانم . املاك خود سبیل کردم و « ممالیك آزاد » و از آنجا برفت و نیز کس.

و فایدهٔ این حدیث و حکایت آن است که :مُرید را اندر غَلَبهٔ سَماع، حال به چندین بباید ، که سَماعِ وی فاسقان را از فِسق باز دارد . و اندر این زمانه ، گروهی گم شدگان به سماعِ فاسقان حاضِر شوند و گویند : « ما سَماع از حقّ کنیم . » و فاسقان ، بدان که ایشان مر ایشان را موافقت کنند ، بر سَماع کردن و فِسق و فُجور { ژ ۵۳۴ } حریص تر شوند ، ۵ تا خود را و ایشان را هلاك کنند .

و از جُنَید - رضِیَ اللّهُ عنْه - پرسیدند که : « اگر ما بر وجْه اعتبار ، اندر کلیسیا شویم ، رَوا بُوَد ؟و مُرادِ ما از آن جز آن نَبود {مو۶۴۱}، تا ذُلّ کافران ببینیم ، و بر نعمتِ اسلام شُکْر کنیم . » وی گفت : « اگر به کلیسیا توانید شُد ، { ما ۵۴. } چنان که چون شما بیرون آیید ، تنی چند را از ایشان به درگاه توانید آورد ، بروید ، و اگر نه ۱۰ مَروید . » پس صومعه یی اگر به خَرابات شود ، خَرابات ، صومعهٔ وی شود . و خَراباتی اگر به صومعه رود ، صومعه ، خَراباتِ وی گردد .

و یکی از کبارِ مَشایخ گوید : « من با درویشی در بغداد آواز مُغَنّیی شنیدم که می خواند ، شعر :

مُنَی إنْ تَکُنْ حَقّا تَکُن اَحسَنَ المُنَی　وَ إلاّ فَقَد عشنا بها زَمَنا رَغَداً

۱۵ آن درویش نعره یی بزد و از دُنْیا بیرون شد . و مانند این ، ابو علی رودباری - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - گوید : « درویشی را دیدم که به آواز مُغَنّیی مشغول گشته بود . من نیز گوش بنهادم ، تا وی چه گوید . آن کس به صَوْتی حزین می گفت ، شعر :

أَمُدُّ کَفّی بِالْخُضُوعِ　إلَی الَّذی جاد بِالصَّنیعِ

آن درویش ، بانگی بکرد و بیفتاد . چون بشدم ، ورا یافتم مُرده . » و یکی ۲۰ گوید که :«با ابراهیم خوّاص -رحمَةُ اللّه عَلَیْه- به راهی می رفتم.طَرَبی اندر دلم پدید

۱- ما، مو: و فایدهٔ اینحکایت آنست که . ۱و۲- ما، مو : حال چندین بباید . ۲- ما، مو : فسق نجات ما، مو : و اندر زمانه گروهی.
۳- ما، مو : از حقّ میکنیم . ۳و۴- و فاسقان مر ایشان را موافقت کنند. ۴- ما، مو : و بفسق و فجور. ۵- ما، مو : تا خود و ایشان هلاك شوند . ۶- ما، مو : و از جنید رحمة اللّه علیه . ۷- ما، مو : و از آن مُراد بجز آن نباشد تاذُلّ کفر ایشان به بینیم .۸- ما، مو : شکری کنیم ما : کلیسا . ۹- ما : و بروید. ۱۰- ما، مو : و اگر نه نشوید پس اهل صومعه اگر ما، مو : صومعهٔ وی باشد .
۱۱- ما، مو : و خراباتی چون به صومعه شود صومعه خرابات وی شود . ۱۲- ما، مو : و یکی گوید از کبار مشایخ که من ببغداد می رفتم با درویشی آواز . ۱۴- ما : فقد عشا ، مو :عسا ما، مو: و غدا . ۱۵- ما، مو : بیرون بشد.
۱۶- ما: رحمة اللّه علیه گوید. ۱۷- ما، مو : گوش بنهادیم تا وی چه میگوید ما، مو : صوت حزین .
۱۸- ما : جاد بالضّیع ، مو : حادیا بضیع . ۱۹- ما، مو : آنگاه آن درویش ما، مو : چون نزدیك او شدم او را مرده یافتم .
۲۰- ما، مو : یکی گوید با ابراهیم خوّاص به راهی میرفتم اندر کوه در دلم طربی پدیدار آمد.

آمَد ، برخواندم ، شعْر :

صَحَّ عِنْدَ النَّاسِ إنّی عاشِقٌ　　غَیْرَ إنْ لَمْ یَعْلَمُوا عِشْقِی لِمَنْ
لَیْسَ فی الإنْسانِ شَیْءٌ حَسَنٌ　　إلاّ وَ أحْسَنَ مِنْهُ صَوْتَ حَسَنْ »

مرا گفت : « باز گوی این بیت را . » باز گفتم . وی به حکم تواجُد قدمی چند
۵ بر زمین زد . چون نگاه کردم ، آن اقدام وی ، چون به موم ، به سنگ فرو می رفت .
آنگاه بی هوش بیفتاد . چون به هوش آمد ، مرا گفت : « اندر روضهٔ بهشت بودم ،
تو ندیدی ؟ » و از این جنس حکایات بیش از این است که این کتاب آن را محتمل باشد .
و من اندر معاینه درویشی دیدم اندر جبالِ آذربایگان که می رفت می گفت این بیت ها
به شتاب :

وَ اللّه ما طَلَعَتْ شَمْسٌ وَلا غَرُبَتْ　　إلاّ وَ أنْتَ مُنَی قَلْبِی وَ وَسْواس
وَلاتَنَفَّسْتُ مَحْزُونا وَلا فَرِحًا　　إلاّ وَ ذِکْرُکَ مَقْرُونٌ بِأنْفاسِ
وَلاجَلَسْتُ إلی قَوْمٍ أُحَدِّثُهُم　　إلاّ وَ أنْتَ حَدیثی بَیْنَ جُلاّسِ
وَلاهَمَمْتُ بِشُرْبِ الماءِ مِنْ عَطَشٍ　　إلاّ رَأیْتُ خَیالاً مِنْکَ فی الکاسِ
فَلَو قَدَرْتُ عَلَی الإتیانِ لَزُرْتُکُمْ　　مَجْیاً عَلَی الوَجْهِ اَو مَشْیاً عَلَی الرأسی

۱۵ از سماعِ این متغیّر شد ، پشت به سنگی باز گذاشت ، و جان بداد .

فَصْل : گروهی از مشایخ ، خواندنِ قرآن به اَلحان و شنیدنِ قصاید و اَشعار را ،
چنان که حروف از حدّ آن تجاوز کرده است ، کراهیت داشته اند ، و مریدان را حذر
فرموده اند ، و خود پرهیز کرده ، و اندر آن غُلوّ نموده اند .و ایشان چند گروهند ، و
هر یکی را اندر آن ، علّتی دیگر است . گروهی از آن آنانند که اندر تحریم آن روایات

۱- ما، مو : و بر خواندم . ۲- ما، مو : إن لم یعرفوا عشقی . ۳- ما، مو : ما لیس فی الانسان . ٤- ما، مو : مرا گفت یا ابراهیم بازگوی این بیت بازگفتم بحکم . ۵- ما، مو : کردم اقدام وی چون در موم بدان سنگ . ۷- ما، مو : بیش از آنست که .
۸- ما، مو : و من معاینه اندر درویش که اندر جبال آذربیجان میرفت . ۹- ما، مو: این بیت ها را بشتاب و میگریست و مینالید شعر.
۱۰- ما، مو : و وسواسی . ۱۱- ما، مو : ولا ذکرتك محزونا ولافرحاً الاّ وحبّك مقرون بانفاسی . ۱۲- ما، مو : بین جلاّسی .
۱۳- ما، مو: فی الکاسی . ١٤- ژ،م ۱، م۲ ، ش ، ما : این بیت را ندارد . ۱۵- ما، مو : زمانی بنشست و پشت بسنگی بازنهاد و جان بداد رحمة اللّه علیه . ١٦- ما، مو : و گروهی از مشایخ این طایفه شنیدن قصاید اشعارو خواندان قرآن بالحان .
۱۷- ما، مو : حروف آن از حدّ بیرون برند (ما: بیرون نشود کراهت داشته (ژ : کراهیّت).
۱۸- ژ : « و مریدان را حذر فرموده اند » ندارد . ما، مو : کرده اند . ژ : غلوّ نموده . ما، مو : بر چند گروهند .
۱۹- ما، مو : علّت دیگر است . ما، مو : و گروهی از آن آنند که در تحریم .

یافته اند ، { ژ ٥٤٦ } و اندر آن مُتابع سَلَفِ صالح شده ، و بدیشان تقلید کرده . چنان که زَجْر کردنِ پَیْغَمْبَر - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ و آله وَسَلَّمَ - مر شیرین را - کنیزكِ حَسّان بن ثابت {مو ٦٤٣}- از غنا کردن ، و دِرّه زدنِ عُمَر - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - مر آن صَحابی را که می غنا کرد ، و اِنکار کردنِ علی - کَرَّمَ اللّهُ وَجْهَهُ - بر مُعاویه ، که کنیزکان
۵ مُغَنّیه داشت، و مَنْع کردنِ وی مر حَسَن را -رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ- و نَظارهٔ آن زن حَبَشیّه ، که می غنا کرد . و گفتند که : « او قرینِ شیطان است . » و مانند این.

و نیز گویند که دلیلِ بُزرگترین ما بر کَراهیَتْ داشتِ غنا، اجماع صحابه است . و اندر زمانهٔ ما و پیش از ما ، به اِجْماعِ اُمَّت ، غنا کراهیت بوده است . بر آن که گروهی حَرام مُطْلق دارند ، و اندر این معنی از ابو الحارث بنانی روایت کنند که گفت : « من اندر
۱۰ سَماع کردن ، به جِدّ بودم . شبی یکی به صومعهٔ مَن آمد و گفت :« جمعی از طالبانِ درگاه { ما ٥٤٢ } خداوند - تعالی - مُجْتَمِع اند ، و حَضُورِ شما را مُنْتَظِر . اگر فَضْل کنید ، و رَنْجه شوید . » گفت : « بیرون آمدم ، و بر اَثَرِ وی می رفتم . بَسی بر نیامد که به گُروهی رسیدم که حلقه می زده بودند ، و پیری میانِ ایشان نشسته . مرا کرامتی کردند فوق الغایة .» و آن پیر گفت : « اگر فرمایی تا بیتی برخوانند ؟» مَن اجابت
۱۵ کردم . دو کس به اَلْحانِ خوش، اَبْیات خواندن گرفتند. ابیاتی که شُعَرا در فراق گفته بودند.و ایشان جُمله برخاستند به تَواجُد، و زَعْقه های خوش می زدند ، و اشارت های لَطیف می کردند.و مَن مُتَعَجِّب حالِ ایشان مانده بودم و خوشی وقتشان.تا صُبْح نزدیك آمد.»آنگاه آن پیر مرا گفت :«اَیُّهَا الشَّیخ ! هیچ نپَرسی مَرا که :«تو کیستی؟ و این قوم کیانند ؟»گفتم :« حشمت تو مرا می از سؤال باز دارد.» { ژ٥٤٧ } وی گفت- لَعَنَهُ اللّه -:

۲- ما، مو : پیغامبر ما، مو : مر شیرین کنیزك مو : ثابت را . ۳- ما، مو : که غنا میکرد . ٤- ما، مو : بدانچه کنیزکان .
۵- ما، مو: که غنا میکرد و گفتی که او . ۷- ما، مو : و نیز گویند دلیل . ما، مو : اجتماع امَت است اندر .
۷و۸- مو : از « اندر زمانهٔ» تا « گروهی حرام » ندارد . ۸- ما، مو: از ما بر آنکه آن کراهیت است با آنکه گروهی .
۹- ما، مو : مطلق گویند. ما، مو : ابو الحارث نبانی ، ژ : ندارد . ۱۰- ما، مو : آمد گفت ما، مو : جماعتی از طلاّب درگاه .
۱۱- ما، مو : مجتمع شده اند و بدیدار شیخ مشتاق اند که اگر .
۱۲- ما، مو : و رنجه شوید چه شود گفتا ما، مو: و بر اثر آن میرفتم پس برنیامد .
۱۳- ما، مو : رسید که حلقه زده بودند و پیری اندر میان آنان بود . ١٤- ما، مو : از « مَرا کرامتی» تا « برخوانند» ندارد .
۱۵- ما، مو : خواندن گرفت .
۱٦- ما، مو: جمله در تواجُد برخاستند و زعقهای . ۱۷- ما، مو : خوشی وقتشان بود .
۱۸- ما، مو : ایها الشیَخ مرا نگفتی که تو کیستی و این گروه کیانند . ۱۹- ما، مو : حشمت تو مرا از سؤال منع میکند.

« او خود عزازیل بوده است که اکنون ابلیس است ، و آن جمله فرزندان وی . و اندر این نشست ها و غنا کردن ، مرا دو فایده باشد : یکی آن که مُصیبت فراق و ایّام دولت خود را یاد کنم . و دیگر آن که پارسا مردان را از راه ببرم ، و اندر غَلَط افکنم . » ابو الحارث گوید : « آنگاه ارادت سَماع از دلم نَفْی شد . و من از آن غَبْنِ عَظیم تشویر ۵ زده گشتم . »

و من - که علّی بن عُثْمان الجُلّابی ام - ، از شیخ ابو العبّاس شقّانی - رَحْمَةُ اللّهَ عَلَیْهِ - شنیدم که گفت : « روزی در مَجْمَعی بودم که گروهی سَماع می کردند . دیوان برهنه اندر میان ایشان بازی می کردند . و من مُتعجّب حال ایشان مانده بودم ، که در می دمیدند و ایشان بدان گرم تر می شدند . » و گروهی دیگرند که از خوف و خَطَر ۱۰ مُریدان، که تا اندر بلا و بطالت نیفتند ، و بدیشان تقلید نکنند ، و از سر تَوبه با سَر مَعْصیَت باز نیایند ، و هوا اندر ایشان قوّت نگیرد ، و هَوَس مر عزیمت صَلاحِ ایشان را فَسْخ نکند ، که مَعْرِضِ بلا و مایهٔ فتنه است . سَماع نکردند و اندر میانِ ایشان ننشستند .

و از جُنَید - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - می آید که جریری را گفت - اندر حال ابتدای توبهٔ ۱۵ وی - که : « اگر سلامَت دین خواهی ، و رعایت { ما ۵۴۳ } توبه کنی ، اندر سَماع صوفیان - که کنند - مُنْکر شَو ، و خود را اهْلِ آن مَدان تا جوانی . و چون پیر شدی ، مردمان را بزه کار مَکُن . »

گروهی دیگر گفتند که : اَهْلِ سَماع بر دو فرقَت اند : یکی لاهی ، و دیگر الهی . لاهی در عَیْن فتنه باشد ، و از آن نترسد . و الهی به ریاضات و مجاهدات و به انْقطاع دل

---

۱ - ژ : « او خود عزازیل بوده است که اکنون» ندارد . ما، مو : و این جمله . ۲ - ما، مو : نشستن ها و غنا کردن دو فایده است یکی آنکه مصیبت فراق خود دارم و ایام دولت یاد کنم. ژ : ایّام دولت خود را دارم . ما، مو :افکنم او گفت . ٤ - ما، مو : ارادت سماع آنگاه از دل من نفی شد. ٤و٥ - ما، مو : « و من از آن » تا « گشتم » ندارد . ٦ - ما، مو: ام رضی الله عنه از شیخ الاسلام ابو العبّاسی الاشقانی شنیدم . مو : الاسقانی رحمة الله علیه . ٧و٩ - ما، مو : بودم گروهی سماع می کردند و شیاطین اندر ایشان میدمیدند و ایشان بر آن گرم می شدند. ١٠ - ما، مو : مریدان تا اندر بلا. ١١ - ما، مو : بر سر معصیت نیایند . ١٢ - ما، مو : نکنند معرض بلا . ١٤ - ما، مو: و از جنید رحمة الله علیه می آید که مریدی (ما : مر مریدانرا) گفت . ١٥ -ما، مو : ابتدای توبه که اگر . ١٦ - ژ : منکر مشو ما، مو : منکر شود خود را از اهل آن مدار . ما، مو : چون پیر شوی . ١٧ - ما، مو : مردمانرا برخود بزد کار مکن . ١٨ - ما، مو : یکی آنانکه لاهی باشند و دیگر آنکه الهی باشند .
١٩ - ما، مو : فتنه باشند و از آن نترسند الهی ما، مو : و انقطاع دل.

{مو ٦٤٥} از مخلوقات ، و اعراضِ سرّ از مُکوّنات ، فتنه از خود دور کرده { ژ ٥٤٨ } باشد ، و از آن ایمن شده . چون ما نه از این گروه باشیم نه از آن ، تَرکِ آن ما را بهتر ، و مشغول شدن به چیزی - که مُوافقِ وقتِ ما است - اَولی تر .

و گروهی دیگر گفتند : چون عوامّ را اندر سَماع فتنه است و از شنیدنِ ما اعتقاد ۵ مردمان مُشوّش می شود ، و از دَرجت ما اندر آن مَحجُوبند ، و به ما می بزه کار شوند ، پس بر عامّه می شفقت کنیم ، و مر خاصّ را نصیحت کنیم ، و بر وقتِ غیْرت دست از آن بداریم . و این طریقی پسندیده است .

و گروهی گفته اند که : پَیْغَمْبَر - صَلَّی اللّهُ عَلَیْه و آله وَسَلَّمَ - گفت : « مِنْ حُسْنِ اسْلام المَرْؤ تَرْکُهُ ما لا یَعْنیه . » : « دست از چیزی بداریم که از آن گُزیر است. » ازآن چه ۱۰ به مالا یعنی مشغول شدن ، تضییع وقت باشد . و وقت دوستان ، با دُوستان عزیز ، عزیز باشد . ضایع نباید کرد .

و گروهی دیگر گفتند از خواصّ که : سَماعِ خَبَر است و لَذّت آن یافتِ مُراد . و این کار کودکان باشد ، که اندر عیان ، خَبَر را چه مقْدار باشد . پس کار مُشاهَدَت دارد .

این است اَحْکامِ سَماع که یاد کردم بر وَجْه اخْتصار . کنون اندر وَجْد و وُجُود و تَواجُد ۱۵ بابی بیارم و مرتّب گردانم - انْشاءَ اللّهُ العَزیزُ وَحْدَهُ - .

بابُ الْوَجْد وَ الْوُجُود وَ الْتَّواجُد وَمَراتبه :

بدان که وَجْد و وُجُود مَصْدر اند . یکی به مَعْنی اندوه ، و دیگری به معنی یافتن . و فاعِل هر دو چون یکی باشد . و جز به مَصْدَر فَرْق نَتْوان کرد میان آن . چنان که گویند :

---

۱ - ما ، مو : دور کرده باشند . ۲ - ما ، مو : نه از آن که آن ما را بهتر .

۵ - ما ، مو : میشود از درجهٔ ما ما ، مو : و بزه کار میشوند .

٦ - ما ، مو : پس عامّ را شفقت کنیم و خاصّ را نصیحت کنیم و برؤیت غیرت دست از آن .

۷ - ما ، مو : نداریم و این طریق پسندیده است. ۸ - ما ، مو : و گروهی گفتند که پیغامبر ما .

۹ - ما : ترکه ما لایعنیه ما ، مو : از آن گریز است .

۱۰ - ما : به کسی مشغول شدن تضیع وقت است . ما ، مو : وقت دوستان با دوستان عزیز ضایع .

۱۱ - ما ، مو : و گروه دیگر از خواصّ گفتند که . ١٤ - ما ، مو : که یاد کردیم بروجه اختصار اکنون .

١٤و١٥ - ما ، مو : و مَواجد ایشان بابی مرتّب گردانم . ۱۵ - ما ، مو : بتوفیق اللّه تعالی .

١٦ - ما : باب سی و هفتم فی الوجد ... ۱۷ - ما ، مو : و دیگر بمعنی یافتن .

« وَجَدَ یَجِدُ وُجُوداً وَ وِجْداناً» چون بیافت . « وَجَدَ یَجِدُ وَجْداً » چون اندوهگین شد . و نیز « وَجَدَ یَجِدُ جِدَةً . » چون توانگر شد . و « وَجَدَ یَجِدُ مَوجِدَةً » چون در خشم شد . و فرق این { ما ٥٤٤} جمله به مصادر بُوَد نه به اَفعال .و مُراد این طایفه از وَجْد و وُجود ، اثبات دو حال باشد که مر ایشان را پدیدار آید اندر سَماع : یکی مقرونِ اندوه باشد ، ۵ و دیگر مَوْصُولِ { ژ ٥٤٩ } یافت . و مُراد و حقیقت اندوه ، فقْدِ محبوب و مَنْعِ مُراد باشد . و حقیقت یافت حُصُول مُراد .

و فرْقِ میانِ حُزْن و وَجْد آن بُوَد که : حُزْن نام اندوهی بُوَد که اندر نَصیبِ خود باشد و وَجْد نام اندوهی باشد که اندر نصیب غیْر بُوَد بر وَجْه مَحبّت . و تغییر این جمله صفت طالب است . « وَ الْحَقُّ لا یَتَغَیَّرُ . » و کیْفیّتِ وَجْد اندر تحْت عبارت نیاید . ۱۰ ازآن چه آن اَلَم است اندر مُعایَبه ، و اَلَم را به قلَم بیان نَتْوان کرد . پس وَجْد ، سرّی باشد ، میانِ طالب و مَطْلُوب که بیانِ آن ، اندر کَشْفِ آن غَیْبَت بُوَد ، و به کیفیّت وُجُود نشان و اشارت درست نیاید . ازآن چه طَرَب است اندر مُشاهدَت . و طَرَب را به طَلَب اندر نَتْوان یافت . پس وُجُود فضلی باشد از مَحْبُوب به مُحِبّ . اشارت از حقیقت آن مَعْزُول بُوَد .

۱۵ و به نزدیك من ، وَجْد ، اصابت اَلَمی باشد مر دل را ، یا از فَرَح یا از تَرَح ، یا از طَرَب یا از تَعَب . و وُجُود ازالتِ غَمّی از دل ، و مُصادَقت مُراد آن . و صِفَتِ واجِد امّا حرکت بُوَد اندر غَلَیانِ شوْق اندر حالِ حجاب {مو ٦٤٧} ، و امّا سُکُون اندر حالِ مُشاهَدَت اندر حالِ کَشْف . امّا زفیر ، و امّا نفیر ، امّا اَنین ، و امّا حَنین ، امّا عَیْش ، و امّا طَیْش ، امّا کَرب ، و امّا طَرَب . و مختلفند مَشایخ تا وَجْد تمام تر ۲۰ یا وجود .

---

٤ - ما ، مو : که یکی مقرون . ۵ - ما ، مو : یافت مراد و حقیقت . ۷ - ما ، مو: فرق میان حَزن .
۸ - ما ، مو : و این تغیّرات جمله. ۱۰ - ما ، مو : آن دلم است اندر معاینه. ۱۱ - ما: آن غیب بود ، مو : آن عیب بود . ۱۲ - ما ، مو : از آنچه این طرب است . ۱٤ - ما ، مو : که اشارت از حقیقت .
۱۵ - ما ، مو : و نزد من وجد اضافت اَلَمی باشد ما : یا از فَرَح یا از طَرَح.
۱٦ - ما ، مو : یا از تعب یا از طرب ما ، مو : ازالت غمی بود از دل ما ، مو : مراد آن باشد.
۱۷ - ما : وجد امّا حرکت .
۱۸ - ما : امّا زفیر امّا نفیر امّا حنین و امّا انین . ۱۹ - ما ، مو : با وجد تمام تر باوجود .

گروهی گفتند که وُجُود صِفَتِ مُریدان است و وَجْد نعتِ عارفان . چون دَرَجَتِ عارفان از مُریدان بلندتر بُوَد ، باید که صِفَتِ این ، از آن کامل تر بُوَد . از آن چه هر چیزی را که اندر تَحْتِ یافت در آمد ، مُدرَك شد . و آن صِفَتِ جنس است . از آن چه ادراكِ حَدّ اقتضا کُند . و خداوند - تعالی - بی حدّ است . پس آن چه بنده یافت ، به جُز مَشْرَبی نَبُوَد و آن چه نیافت او اندر آن مُنْقَطِع شد ، و از { ما ۵۴۵ } طَلَبِ آن عاجز گشت ، واجد آن حقیقتِ حقّ باشد .

و گروهی گویند : وَجْد { ژ . ۵٤ } حرْقَتِ مُریدان باشد ، و وُجُود تُحْفَهٔ مُحِبّان . دَرَجَتِ مُحِبّان بلندتر از مریدان باشد، تا آرام با تُحْفه تمام تر باشد از حرْقَت اندر طَلَب . و این مَعْنی کشف نگردد به جُز اندر حکایتی.و آن آن است که روزی شیخ ابابکر شبلی - رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْه - اندر غَلَیانِ حالِ خود ، به نزدیكِ جُنَید - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - آمد . وی را یافت اندوهگین . گفت :« اَیُّها الشَّیْخُ ! چه بوده است ؟» جُنَیْد گفت - رَضِیَ اللّهُ عَنْه - :«مَنْ طَلَبَ وَجَدَ .» وی گفت :« لا ! بَلْ مَنْ وَجَدَ طَلَبَ.» آنگاه مَشایخ اندر این سُخَن گفتند ، از آن که یکی نشان از وَجْد داد ،و آن دیگر اشارت به وُجُود کرد .و به نزدیك من ، مُعْتَبَر قَوْلِ جُنَید است- رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - . ازآن چه چون بنده بشناخت که مَعْبُود او از جِنْسِ او نیست،اندوه وی دراز گردد.و اندر این سخن رفته است در این کتاب .

و مُتَّفِقَند مَشایخ - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُم - که سُلْطانِ عِلْم قوی تر از سُلْطانِ وَجْد . از آن چه چون قُوَّت مر سُلْطانِ وَجْد را باشد ، واجد بر مَحَلِ خَطَر باشد . و چون سُلْطانِ عِلْم را بُوَد ، در مَحَلّ اَمْن باشد . و مُراد این جُمله آن است که اندر هَمه اَحوال ، باید که طالِب ، مُتابِعِ عِلْم و شَرعْ باشد ، چون به وَجْد ، مَغْلوب باشد . خِطاب از وی برخیزد .

---

۱ - ما، مو : گروهی گویند که . ۲ - ما، مو : از مُرید بلندتر بود باید که وصف این از وی کامل تر بود . ما، مو : هر چیزی که اندر .۳ - ما، مو: و اندر وصفت جنس است زیرا که ادراك . ٤و۵ - ما، مو: و آنچه نیافت طالب (مو : طلب او (ژ :و) اندر آن . ۷ - ما: گویند که ، مو : گویند در وجد ما، مو: مریدان بود . ۹ - ما، مو : روزی شبلی . ۱۰ - ما، مو : جنید رحمة اللّه علیه . ۱۱ - ما، مو : جنید گفت من طلب وجد. ۱۲ - ما، مو : شبلی گفت رحمة اللّه علیه لابدّ من وجدَ.

۱۳ - ما، مو : گفته اند از آنچه یکی . ۱٤ - ما، مو : جنید رحمة اللّه علیه .

۱۵ - ما، مو : و اندرین معنی سخن رفته است اندرین کتاب .

۱٦ - ما، مو : مشایخ رحمة اللّه علیهم که سلطان علم قوی تر باید از .

۱۷ - ما، مو : محلّ خطر بود و چون قوّت مر سلطان . ۱۸ - ما، مو : عالم در محلّ امر و مُراد.

۱۹ - ما، مو : و شرع بُوَد چون به وجد مغلوب شود .

و چون خِطاب برخاست ، ثواب و عقاب برخیزد . و چون ثواب و عقاب برخاست ، کرامت و اهانت برخیزد . آنگاه حُکْم وی حُکْم مَجانین بُوَد ، نه از آن اولیا و مُقرّبان . و چون سُلْطانِ عِلْم غالب باشدَ بر سُلْطانِ حال ، بَنْده اندر کَنَفِ اَوامِر و نَواهی بُوَد ، و اندر سرا پردهٔ خود همیشه مشْکور . و باز چون سُلْطانِ حال غالب بُوَد بر سُلْطانِ عِلْم ، بَنْده از حُدُود ۵ خارج بُوَد ، و از خِطاب مَحْروم ، اندر مَحَلِّ نَقْص خود ، امّا مَعْذُور ، و امّا مَغْرُور . و تَعْیین این { ما ٥٤٦ } مَعْنی قول جُنَیْد است - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - که گفت : « راه دو است یا به عِلْم یا به رَوِش . رَوِش که بی { ژ ٥٤١ } عِلْم بُوَد ، اگرچه نیکو بُوَد ، جَهْل و نَقْص باشد ، و عِلْم اگر با رَوِش بُوَد ، عِزّ و شَرَف بُوَد . » و از آن بُوَد که بُویَزید - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - گفت : « کُفْرُ اَهْلِ الْهِمَّةِ اَشْرَفُ مِنْ اِسْلامِ أَهْلِ الْمُنْیَةِ . » بر اهل همّت ، ۱۰ کُفْران صورت نگیرد ، امّا اگر تقدیر کنند ، اَهْلِ همّت با کُفْر کامل تر باشند از اَهْلِ مُنْیَت به ایمان . و جُنَید مَر شبلی را گفت - رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْهِما - : « اَلشِّبْلِیُّ سَکْرانٌ وَلَوْ اَفاقَ مِنْ سُکْرِه لَجاءَ مِنْهُ اِمامٌ یَنْتَفِعُ بِه . »

و اندر حکایات مَشْهور است که جُنَیْد و مُحَمَّد بن مَسْرُوق و ابوالعبّاس بن عَطا - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُم - مُجتمع بودَند . قَوّال بیتی برخواند . ایشان تَواجُد می کردند. جنید ۱۵ ساکن می بُود. گفتند : « اَیُّهَا الشَّیْخُ ! {مو ٦٤٩} تُرا از این سَماع هیچ نصیب نمی باشد ؟ » وی برخواند - قولُهُ - تعالی - : « تَحْسَبُها جامِدَةً وَ هِیَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحابِ . »

امّا تَواجُد ، تکلّف بُوَد اندر اِتْیانِ وَجْد . و آن عَرْضه کردنِ اِنْعام و شَواهِد حَقّ بُوَد بر دل ، و اندیشهٔ اتّصال ، و تمنّی رَوِش مَردان . و گروهی اندر آن مُتَرسِّم اند که تقلید کرده اند ، به حَرَکاتِ ظاهِر و ترتیب رَقْص و تزیینِ اِشارت ایشان . و این حَرام

---

۲ - ما ، مو : پس آنگاه حکم . ۳ - ما ، مو : اندر کشف او امر و . ۳و٤ - ما ، مو : و اندر سرا پردهٔ عزّت مذکور و همیشه .
۵ - ما ، مو : از خطاب محروم ماند اندر محلّ ما ، مو : و بعین این . ٦ - ما : است رحمة اللّه علیه که ، مو : ندارد . ما ، مو : گفت از آنچه راه دو است . ۷ - ما ، مو : یا بورزش ورزش که بی علم بُود . ۸ - ما ، مو : و علم اگر باورزش بُود ما ، مو : بود از آن بود که بویزید رحمة اللّه علیه گفت . ۹ - ما ، مو : و کفران صورت . ۱۰ - ما ، مو : امّا تقدیر کنند ما ، مو : کامل تر باشد از اهل منیت با ایمان . ۱۱ - ما ، مو : گفت رحمهما اللّه. ۱۳ - ما ، مو : و محمّد مسروق و .
١٤ - ما ، مو : « رضی اللّه عنهم » ندارد . ما ، مو: بیتی میخواند وی یعنی جنید ساکن . ژ : وی ساکن .
١٦ - ما ، مو: قول خدای تعالی تحسبیها ..
١٧ - ما ، مو : و این عرض کردن انعام . ۱۸ - ما ، مو : باشد بر دل و اندیشهٔ ایصال و تمنّی ورزش مردان .
١٩ - ما ، مو : و تزیین اشارات ایشان .

مَحْض باشد . و گروهی مُحقّق اند که مُرادشان اندر آن ، طَلَب اَحْوال و دَرجَت بزرگانِ مُتَصوِّف است ، نه حَرکات و رُسوم . لقَوله - صلّی اللّهُ عَلَیْه و آله وسَلّم - : « مَنْ تَشَبَّهَ بِقَومٍ فَهُوَ مِنْهُمْ . و نیز گفت : إذا قَرَأْتُمْ الْقُرآنَ فَابکُوا فَانْ لَمْ تَبْکُوا فَتَباکُوا » و این خَبَرِ ناطق است بر اباحتِ تَواجُد . و از آن بُوَد که آن پیر گفت - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ - : ۵ « هزار فرسنگ به دروغ بروم ، تا یك قَدَم از آن صِدْق باشد . و سخن اندر این باب ، بیش از این آید ، امّا من بر این اختصار کردم . و السّلام .

بابُ الرَّقْصِ وَما یَتعَلَّقُ بِهِ :

بدان که اندر شریعت و طَریقت ، مر رَقْص را هیچ اَصْلی {ما ۵۴۷} نیست . ازآن چه آن لَهْو بُوَد به اتّفاق هَمه عقَلا ، چون به جِدّ باشد ، و چون به هَزْل بُوَد لَغْوی . و هیچ ۱۰ کس از مَشایخ آن را نستوده است ، و اندر آن غُلُوّ نکرده . و هر اَثَر که اَهْلِ حَشْو اندر آن { ژ ۵۴۲ } بیارند ، آن باطل بُوَد . و چون حَرکاتِ وَجْدی و مُعامِلاتِ اَهْلِ تَواجُد ، بدان مانند بوده است ، گروهی از اَهْلِ هَزْل بدان تقلید کرده اند ، و اندر آن غالی شده ، و از آن مَذْهَبی ساخته .

و مَن دیدم از عَوامّ ، گروهی می پنداشتند که مَذْهَبِ تَصَوُّف جز این نیست . آن ۱۵ بردست گرفتند ، و گروهی اَصْلِ آن را مُنْکر شدند. و در جمله پای بازی شَرْعًا و عَقْلاً زشت باشد از اَجْهَلِ مردمان ، و مَحال باشد که اَفْضَل مردمان آن کنند . امّا چون خِفْتی مر دل را پدیدار آمد ، و خَفَقانی بر سر سُلْطان شود ، وَقْت قُوَت گیرد ، حال اِضْطِرابِ خود پیدا کُند . ترتیب و رُسوم برخیزد . آن اِضْطِراب که پدیدار آید ، نه رَقْص باشد و نه پای

۱و۲ - ما، مو : احوال درجت (مو : درجة) ایشان است نه حرکات . ۲ - ما، مو : و پیغامبر گفت صلّی اللّه...۳- ژ از « و نیز گفت » تا « فتباکو » ندارد . ما ، مو : مراباحت تواجد را . ٤- ما : هزار گروه بدروغ ما، مو : از آن صدق آید. ۵ - ما، مو : و سخن اندرین بیش از آن است امّا بر این اختصار کردم و باللّه التّوفیق. ٦- ما، مو : باب سی و هشتم فی الرّقص و ما یتعلق بها.

۸ - ما، مو : آن لهوی بُوَد. ما، مو : چون بجدّ باشند و لغوی بهزل بود و . ۹- ما : هیچ کس آنرا نستودند و اندر آن غلوّ نکرده اند .

۱۰ - ما، مو : آن همه باطل بُوَد ... ما ، مو : حرکات و جدی بود . ۱۱ - ما، مو : گروهی اهل هزل بدان تقلید کردند . ما، مو : مذهبی ساخته اند . ۱۳ - ما، مو : گروهی که می پنداشته اند مذهب تصوّف بجز این . ١٤ - ما، مو : منکر شدد اند .

۱۵ - ما، مو : از جمله مردمان و محال باشد. ١٦ - ما : پدیدار آمده ما، مو : سلطان شود وقت قوَت گرفت .

۱۷ - ما، مو : پیدا کرد ترتیب و رسوم برخاست آن اضطراب پدیدار آید. ما، مو : و نه بازی .

بازی . و نه طَبْع پروردن که جان گداختن بُوَد . و سخْت دور افتد آن کس از طَریقِ صَواب که آن را رَقْص خواند. و دورتر آن کس ، که حالتی را ، که از حقّ بی اختیارِ وی نَیاید ، وی به حَرکت آن را به خود کشد ، و حالت حقّ نام کُند . آن حالت که وارد حقّ است ، چیزی است که به نُطق بیان نَتوان کرد . « مَنْ لَمْ ۵ یَذُقْ لا یَدْری . »

اَلنَّظَرُ فی الأَحْداث : در جُمله نظاره کردن اندر اَحْداث ، و صُحْبَت با ایشان مَحْظور است ، و مُجوِّزِ آن کافر . و هر اَثَر که اندر این آرند ، بِطالت و جِهالت بُوَد .

و مَن دیدم از جُهّال ، گروهی به تُهْمَت آن ، با اَهل این طریقت مُنْکِر شدند . و ۱۰ من دیدم که از آن مذهبی ساختند . و مَشایخ به جمله مر این را آفت دانسته اند . و این اَثَر از حُلولیان مانده است- لَعَنَهُمُ اللّهُ- اندر میان اولیایِ خُدای و مُتَصوِّف . وَ اللّهُ اَعْلَمُ .

بابُ الخَرْقِ :

بدان که خرقه کردن جامه ، اندر میان این طایفه مُعْتاد است ، و اندر ۱۵ مَجْمَع های بُزُرگ - که { ما ۵۴۸ } مَشایخِ بُزُرگ - رَضِیَ اللّهُ عَنْهُم- حاضِر بودند ، این کرده اند . و من از عُلَما دیدم ، گروهی که بدان مُنْکِر { ژ ۵۴۳ } بودند و گفتند که :

---

۱ - ما ، مو : که آن جای گداختن بُوَد.
۲ - ما ، مو : از « دورتر » تا « حقّ است » ندارد.
٤ - ما ، مو : واین خالی است که بنطق این راه بر کس بیان نتوان کرد.
٦ - ما ، مو : و اندر جمله.
۷ - ما ، مو : و مجوّز این کافر باشد. ۹ - ما : و من گروهی از جُهّال دیدم . ما : با اهل طریقت .
۱۰ - ما ، مو : که ازین مذهبی ساخته اند و مشایخ رحمهم اللّه مر این را آفت .
۱۱ - ما ، مو : خدای تعالی و متصوّفه . ۱۲ - ژ : « واللّه اعلم » ندارد.
۱۳ - ما : باب الخرق و مایتعلّق بها . ۱۵ - ما ، مو : مشایخ بزرگ حاضر بوده اند .
۱٦ - ما ، مو : و من از علما گروهی دیدم .

« روا نباشد جامهٔ دُرُست پاره کردن ، و آن فساد بُوَد . » و این مَحال است . فسادی که مُراد از آن صَلاح باشد، سَهْل بُوَد .و همه کَسان نیز جامهٔ دُرُست ببرند و بدوزند{مو ٦٥١} . چنان که آستین و تنه و تریز و جَیب ، و از یکدیگر جُدا کنند و باز به صلاح آرند . و هیچ فَرْق نَباشد میان آن که جامه یی به صد پاره کنند و برهم دوزند ، و میان آن که به پنج پاره ۵ کنند و برهم دوزند .و اندر هر پاره یی از آن خرقه ، راحتِ دلِ مؤمنی است ، و قضای حاجتی ، که از آنِ وی بر مُرَقَّعه دوزند .

و هر چند که جامه خرقه کردن را اندر طریقت ، هیچ اَصْلی نیست . و البتّه اندر سَماع در حالت صِحَّت نشاید کرد ، که آن جُز به اِسراف نباشد . امّا اگر مُسْتَمِع را غَلَبه یی پدیدار آید ، چنان که خِطاب از وی برخیزد ، و بی خَبَر گردد ، مَعْذُور باشد . یا چون یکی ۱۰ را چنان افتد ، اگر جماعتی بر موافقت وی خرقه کند، روا باشد ، و آن اندر حال سَماع بُوَد ، به حُکْم غَلَبه . و آن دو گونه است : یکی آن که جماعت و اَصْحاب ، به حُکْم پیری و مُقْتَدایی جامهٔ وی را خرقه کنند ، و یا اندر حالِ استغفار از جُرمی . و دیگر اندر حالِ سُکر از وَجْدی . و مُشْکل ترینِ این جُمْله ، خرقهٔ سَماعی باشد : یکی مَجْروح ، و دیگر دُرُسْت . و جامهٔ مَجْروح را شرط دو چیز باشد : یا بدوزند و باز دهند ۱۵ این جماعت را یا به درویشی دیگر. و یا مر تَبَرُّک را پاره پاره کنند و قسمت کنند . امّا چون دُرُست باشد ، بنگریم تا مُرادِ آن درویشِ مُسْتَمِع – که جامه بیفکند – چه بوده است ؟ اگر مُراد ، قوّال بوده است ، وی را باشد . و اگر مُراد ، {ژ ٥٤٤} جَماعَت بُوَد ، ایشان را . و اگر بی مُراد افتاد به حُکْمِ پیر باشد ، تا چه فرمان دهد .

۱- ما، مو : درست را پاره کردن ما، مو : و این مَحال باشد که فسادی که .۲- ما، مو : صلاح بُود صلاح باشد و همه کس جامهٔ درست را ببرند و پاره کنند و باز بدوزند .۳- چنانکه معهود است و هیچ ، ما، مو : جامه را بصد پاره . ٤- ما، مو : و میان آن کسی که بپنج پاره کند و برهم دوزد و اندر هر ژ : ندارد ، ما، مو : ازین راحت دل مؤمن است . ۵ - ما، مو : حاجتی از آن وی که بر مرقعه دوزد.

٦- ما، مو : خرقه کردن اندر طریقت . ۷- ما، مو : سماع آنرا اندر حالت . ۸- ما، مو : و یا چون یکی را . ۹- ژ ، ما : خرقه کنند و جمله ... ما، مو : و جمله فرق اهل این طریقت بر سه گونه باشد یکی آنکه درویش خود خرقه کند و آن اندر حال.

۱۰- ما، مو : و دوم آنکه جماعت و اصحاب .

۱۱- ما، مو : خرقه کنند یکی اندر حال . ۱۲- ما، مو : سکر اندر و جدی . ما، مو : و آن بر دو گونه باشد یکی.

۱۳- ژ : دو چیز بود ما،مو : و بدو باز دهند . ١٤- ما، مو : و یا بدرویش دیگر ایثار کنند و یا مر تبرکی را ما : امّا تا چون .

۱۵- ما، مو : چه بود اگر مراد قوّال بود . ۱۷- ما، مو : بی مُراد افتاده بحکم ما ،مو : تا چه فرماید که جماعت را باید داد تا خرقه کنند و یا بیکی از ایشان ارزانی باید داشت و یا بقوّال باید داد پس اگر قوّال باشد مراد درویش موافقت اصحاب شرط نبود از آنچه آن جامه نه باهل میشود و آن درویش یا باختیار داده یا باضطرار دیگر آنرا اندر آن هیچ موافقتی نیست . پس اگر بمراد جماعت خرقه جدا شده است یا بی مراد ایشان موافقت شرط باشد و چون در جامه افکندن موافقت کرده پیر را.

پس اگر درویش را در آن مُرادی بوده باشد ، به هر نوع که بُوَد ، از راه موافقت جَماعَت ، شرط نباشد . ازآن چه به هر حال که باشد،یا به مُرادی یا به اِضطراری دیگران را اندر او هیچ موافقت نیست .

فَامّا اگر مُرادِ درویش ، جَماعَت بُوَد ، یا بی مُرادِ درویش جدا شده است ، موافقت ۵ اَصحاب با یکدیکر شرط باشد، بی موافقت جمله دُرُست نیاید . و چون جَماعَت ، مُوافَقَتی کردند بر چیزی ، پیر را نشاید که به قَوّال دهد جامهٔ درویشان. امّا روا بُوَد ، اگر مُحِبّی از آنِ ایشان چیزی فدا کند ، و جامه به درویشان باز دهد ، و یا همه خرقه کنند ، و قسمت کنند .

و اگر جامه اندر حال غَلَبه افتاده بود ، مَشایخ اندر این مختلفند . بیشتری گویند : ۱۰ « قوّال را باشد . » بر مُوافَقَت قَولِ پَیْغَمبَر - صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ و آله وَسَلَّم - : « مَنْ قَتَلَ قَتیلاً فَلَهُ سَلَبَهُ . » : « جامهٔ مَقْتول ، قاتل را بُوَد . » و اگر به قَوّال ندهند ، از شرط طریقت بیرون آیند .و گروهی گویند : « فرمان پیر را باشد .» و اختیار این است . چنان که آنجا به مَذْهَبِ بَعضی از فُقَها ، جز به اِذْنِ اِمام ، جامهٔ مقتول ، قاتل را ندهند . اینجا نیز جُز به فرمانِ پیر ، جامه به قَوّال ندهند . و اگر پیر خواهد که به قَوال نَدهد ، ۱۵ بروی جرح نباشد . وَ اللّهُ اَعْلَمُ بِالصَّوابِ وَ اِلَیْهِ المَرجِعُ و اَلمَآب .

بابُ آدابِ السَّماع :

بدان که شرط آدابِ سَماع آن است ، که تا نیاید ، نکنی ، و مرآن را { ژ ۵۴۵ } عادت نسازی . دیر به دیر کنی ، تا تعظیم آن از دل بنشود . و باید تا چون سَماع کنی ، پیری آنجا حاضِر باشد ، و جایی از عَوامّ خالی ، { ما ۵۵۰ } و قَوّال به حُرمت ، و دل از اَشْغال

۶- ما: روا بود که محبّی از آن خویش. ۶- ما، مو : و جامه های بدرویشان .
۷- ما ، مو : و یا هم خرقه کنند (همه خرقهای) کُنَنْد و قسمت کُنند.
۹- ما، مو : اندر حال مغلوبی افتاده است مشایخ رحمهم اللّه اندرین ما، مو : بیشتر گویند که .
۱۰- ما، مو : خبر پیغامبر . ما، مو : که گفت مَن قَتَل.
۱۲- ما، مو : و گروهی گویند و اختیار من آنست که ما : و طریق من آنست که . ۱۴- این جامه بقوّال ندهند و امّا اگر خواهد که ببرند هر کس را بروی خرج نباشد. ۱۵- ما، مو : « وإلیه المرجع و المآب» ندارد.
۱۷- ما، مو : سَماع آن باشد که . ۱۸- ما : دیر بذیر مو : دیر بدیر ما، مو : و باید که چون سماع .
۱۹- ما، مو : و جای سماع از عوامّ خالی و قوّال با حُرمت باشد دل از اشغال خالی.

خالی، و طبع از لَهْو نَفور{مو ۶۵۳} ، و تکَلّف از میان برداشته . و تا قوّت سَماع پیدا نیاید ، شرط نباشد که اندر آن مُبالَغت کنند .چون قُوّت گرفت شرط نَباشد که آن از خود دَفع کنی . مر وقت را مُتابع باشی ، بدان چه اقتضا کند . اگر بجنباند ، بجنبی . و اگر ساکن دارد ، ساکن باشی . و فَرْق دانی کرد ، میانِ قُوّتِ طَبْع ، و حرقَتِ وَجْد . و باید که ۵ مُستَمِع را چندان دیدار باشد ، که واردِ حقّ را قَبول تواند کرد ، و دادِ آن بتواند داد . و چون سُلْطانِ آن بر دل پیدا شود ، به تَکَلُّف آن از خود دَفْع نکند ، و چون قُوّت آن کَمْ شود ، به تَکَلُّف جَذْب نکند . و باید که اندر حالِ حَرَکَت ، از کَس مُساعَدَت چشم ندارد ، و اگر کسی مساعَدَت نَماید ، منع نکند . و اندر سَماعِ کس دَخْل نکند ، و وقت را نَبشُولَد . و اندر روزگار او تَصَرُّف نکند . و مر او را بدان نیّت او بسنجد ، که ۱۰ اندر آن بی بَرَکتی بسیار باشد . و باید که قَوّال اگر خوش خواند ، نگوید که خوش می خوانی . و اگر ناخوش و ناموزون گوید ، و طبع را خارج کند ، نگوید ، بِهتَر خوان . و به دل بروی خُصُومَت نکند . و وی را اندر میانه نبیند . حَوالهٔ آن به حقّ کند . و راست شنود . و اگر گروهی را سماع گرفته باشد ، و وی را از آن نصیب نباشد ، که به صَحْوِ خود ، اندر سُکْرِ ایشان نگرد . باید که به وَقْت نیازمند باشد . و مر سُلْطان وَقْت را ۱۵ تمکین کند ، تا بَرَکات آن بدو { ژ ۵٤٦ } رسد .

---

۲ - ما : مبالغه کنی و چون ، مو : مبالغه کند و چون ما، مو : که از خود دفع کنی.
۳ - ما، مو : و قوّت را متابع باشی بدانچه . ژ : متابع باشد. ٤ - ما، مو : و فرق توانی کرد.
۵ - مو : داد آن تواند داد .
۵و۶ - ما : از « و چون» تا « شود» ندارد.
۶ - ما : از « بتکلّف » تا « نکند» ندارد. ما : چون قوّت آن گسسته شود .
۷و۸ - ما، مو : و چون کسی مساعدت کند .
۸ - ما : و وقت وی نه بشوراند ، مو : بشوراند.
۹ - ما : نیّت او نه بسنجد ، مو : نیّت او نه پیچد .
۹و۱۰ - که اندر آن پراکندگی و بی برکتی بسیار آزمایند .
۱۰ - ما، مو : ویرانگوید که خوش .
۱۱ - ما، مو : ناخوش خواند و یا شعر ناموزون گوید که طبع را پراکنده نگوید که بهتر خوان و بدل با وی . ۱۲ - ما، مو : نه بیند و حواله بحقّ کند و وی راست .
۱۳ - ما، مو : نصیب نه بوده باشد شرط نیست که بصحو .

و مَن - که عَلّی بن عثمان الجُلاّبی ام - آن دوست تر دارم ، که مبتدیان را به سَماع ها نگذارند ، تا طَبْع ایشان بَشولیده نشود ، که اندر آن خَطَرهای عظیم است ، و آفَت مهین . از آن است که زنان از بامی یا از جایی به درویشان می نگرند اندر حال سَماع ایشان . و از این مر مُستَمعان را حجاب های صَعْب افتد ، و تا یکی از اَحْداث درمیان ۵ ایشان نباشد . از بعد آن که جُهّال متصوِّفه این جمله را مَذْهَب ساخته اند ، و صِدْق مَعْنی از میان برداشته .

و من اسْتغْفار کنم از آن چه رفته است بر مَن از اَجْناسِ آفت ، و اسْتهانت مُعامَلَت . و اسْتعانَت خواهَم از خداوند - تَبارَکَ و تَعالی - ، تا ظاهِر و باطِن مَرا از آفات پاك گرداند . وَ وصیّت کُنَم تَر ا و خوانندگان این کتاب را ، به رِعایت اَحْکام این کتاب . و باللّه ۱۰ اَلعَوْنَ وَ اَلتّوفیقَ و الجَمْعَ وَ اَلتَّفْریقَ ، وَ حَسْبُنَا اللّهَ وَ نِعْمَ الرَّفیقْ . صَلّی اللّهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِه اَجْمَعینَ وَسَلَّم تَسْلیمًا کثیراً .

---

۱ - ما ، مو : ... ام رضی اللّه عنه.

۲و۳ - ما ، مو : و آفت آن بزرگ که زنان از بامی و یا از جایی بدرویشان ناظر باشند اندر.

٤و۵ - ما ، مو : از احداث اندر میان باشد از بعد آنکه جهلهٔ متصوّفه .

۵ - ما ، مو : و صدق از میانه بدر انداخته .

٦و۷ - از اجناس این آفت استعانت خواهم از خداوند تعالی .

۸ - ما ، مو : از آفات نگاه دارد و وصیّت میکنم تَرا ما ، مو : رعایت حقوق این کتاب . و نویسنده را بدعاء حفظ قلم ایمان یاد آرند و باللّه...

۹ - ما ، مو : و باللّه التّوفیق و الحمدللّه ربّ العالمین والصّلوة والسّلام علی رسوله محمّد و آله و اصحابه اجمعین وسلّم تسلیما کثیراً کثیراً اللّهمّ اغفر لصاحب هذا الکتاب و لمن قرأفیه و لَمن کَتَبَهٗ آمین برحمتك یا ارحم الرّاحمین تمّت هذه الکتاب المسّمی بکشف المحجوب من تصنیف الولی الهجویری بید اضعف العبّاد الصّمد حافظ غلام فرید فی شهر ذی الحجّة فی یوم الجمعة فی التّاریخ عشرون الثّالث فی سنة ۱۱۵۸ هجری من هجرة حضرت رسالة پناه صلّی اللّه علیه و آله وسلّم .

هر که خوانَد دُعا طمع دارم زانکه من بندهٔ گنه کارم

/******/

فهارس هشتگانهٔ کشف المحجوب:

١- آيات قرآن كريم
فهرست آيات قرآن كريم (نام و شمارۀ سوره ،شمارۀ آيه)
ك = مكيّه ، م = مدنيّة (جمعاً ٢٨٤ آيه)
برحسب الفبايى حروف آغاز آيات

ا

ر

س

ض

ط

ع

ف

م

ن

و

۲ - احادیث

فهرست احادیث نبوی (ص) در متن کشف المحجوب

بر حسب الفبایی حروف آغاز احادیث
(۱۷۲ حدیث)

ب

ت

ج

ن

و

هـ

ی

۳ - اقاویل و ادعیه و امثال و حِکَم عرفانی

فهرست اقوال (اقاویل) مشایخ و ائمّه و اولیا و صوفیان بر حسب حروف آغاز

ب

ش

ص

ظ

ع

م

ن

هـ

٤ - فهرست اشعار کشف المحجوب

۷۶ بیت عربی دارد (فقط ۱ بیت فارسی دارد «ص۵۰۳»)

(بر حسب حروف قوافی و حروف روی)

مُنی إن تکن حقاً تکن احسن المُنیَ
وإلاّ فقد عشنا بها زمناً رغداً
۵۸۹

ذهب أینما ذهبنا وَ درٌ
حیث درنا و فضّة فی السّماء
۳۳۲

فکلّ من فی فؤاده وجع
یطلب شیئاً یوافق الوجعا
۹

تمنّیت أن أهوی فلمّارأیته
بهتّ فلم أملك لساناً ولا طرفاً
۴۸۳

إنّی لأحسد ناظری علیکا
فأغضّ طرفی إذ نظرتَ إلیکا
۴۸۰

ضیاء الشّمس و القمر إذا اشترکا
انموذج من صفاء الحبّ و التّوحید اذا اشتبکا
۴۳

لاکنت ان کنت أدری کیف السّبیل إلیکا
أفنیتنی عن جمیعی فصرتُ ابْکا علَیکا
۳۶۲

و طاحَ مقامی و الرّسوم کلاهما
فلستُ أری فی الوقت قرباً و لا بُعداً
۳۵۸

إذا ما تمنّی النّاس روحاً و راحةً
تمنّیت أن ألقاك یا عزّ خالیاً
۴۴۴

و إنّی لأ ستغنی و ما بی نعسة
لعلّ خیالیاً منك یلقی خیالیاً
(قیس عامری) ، ۵۱۱

مَنْ لم یکن بك فانیا عن نَفْسِهِ
و عن الهوی بالأنس و الاحباب
فکأنّه بین المراتب واقفٌ
لمنال حظّ او لحسن مآبِ
۳۶۷

لَحا اللّه ذی الدّنیا مناخاً لراکب
فکلّ بعید الهَم فیها معذّب
(شبلی) ، ۱۰۰

إذا قلتُ ما أذنَبْتُ قالت مجیئةً
حیاتك ذنبٌ لایُقاس به ذنبٌ
(جنید) ، ۴۳۱

فکلّ امری ءٍ یو لی الجمیل محبّب
و کُلّ مکانٍ یَنْبتُ العزّ طیّبٌ
(متنبّی) ، ۵۳۴

تقشّع غیم الهجر عن قمر الحبّ
و اسفر نور الصّبح عن ظلمة الغیب
(شیخ ابو سعید ابوالخیر) ، ۳۶۸

یا من سقام جفونه لسقام عاشقه طبیب
حزَتَ المودّة فاستوی عندی حضورك والمغیب
(قال الشّاعرٌ) ، ۴۴۳

لظلم الأشیاء دارالحبیب بلاحبیب
(مصراع) ، ۴۷۴

شربت الرّاح کأساً بعد کأس
فما بعد الشّراب و ما رویتَ
۲۷۳
ففی فنائی فنا فنائی
و فی فنائی وَجدْتَ أنْتَ
مَحَوتَ إسمی و رسم جسمی
سئلتَ عنّی فقُلْتُ أنت
۳٦۲
إذا طلع الصّباح بنجم راح
تساوی فیه سکران وصاح
۲۷۵
ففی کُلّ شیءِ له آیةٌ
تَدُلّ علی أنّه واحِدٌ
٤.٦
لیس الغایب مَن غاب البلاد
انّما الغائب من غاب من المُراد
۳٦۷
فماوجبت علیّ زکوة مال
و هل تجب الزّکوة علی جواد
٤٥٦
مالی مرضت فلم یعدنی عاید
منکم و یمرض عبدکم فأعود
(قوّال برخواند)، ۲.۱
واشدّ مِن مرضی علی صدودکم
و صدود عبدکم علیّ شدیـــد
(قوّال بر خواند)، ۲.۱

آن چه گوشم نتوانست شنیدن به خبر
همه چشمم به عیان یك سره دید آن به بصر
(شیخ ابو سعید ابوالخیر)، ۳.۰۵
القلب یحسد عینی لذّة النظر
و العین تحسد قلبی لذّة الفکر
٤٤٥
ألا فاسقنی خمراً وَ قُل لی هی الخمر
ولا تسقنی سراً أذا امکن الجهر
٥٨٥
فلا تحْقرَنْ نَفسی و أنت حبیبها
فکلّ امری ءِ یصبّوا إلی من یجانس
۱۱٥
واللّه ما طلعت شمس و لا غربت
الاّ و انت منّی قلبی و وسواس
و لا تنفستُ محزوناً و لا فرحاً
إلاّ و ذکرك مقرون بانفاس
ولا جلست إلی قوم احدّثهم
إلاّ و انت حدیثی بین جلاّس
و لا همَمتُ بشرب الماء من عطش
الاّ رأیت خیالاً منك فی الکأس
فلو قدرتُ علی الاتیان لزرتکم
مجیا علی الوجه او مشیا علی الرّواسی
(درویشی در جبال آذربایگان میخواند)
٥۹.
أمدّ کفی بالخضوع
إلی الّذی جاد بالصّنیع
٥٨۹

إنّ الصّفا صفة الصّديق
إنّ أردتَ صوفياً علَى التّحقيق
۴۱
فنيت فنائى بفقد هوائى
فصار هوائى فى الامور هواك
۳۵۷
مَنَنْتنى الإحسان دَعِ احسانك
اَتْرك بخشــى اللّهَ باذنجانك
۳۰۸
العجز عنْ درك الإدراك إدراك
و الوقف فى طرق الاخيار اشراط
۲۴
ألاَ كلّ شيء ما خلا اللّه باطل
وَ كلّ نعيم لامحالة زايلٌ
(لبيد) ، ۵۷۴
فى سبيل اللّه وُدُّ
كان منّى لك يبْذل
كلّ يوم تتلوّن
غير هذا بك اجمل
(كنيزك مى گفت)، ۵۸۸
و اصبحت يوم النّفر و العيس ترحل
و كان حدى الحادى بنا و هوَ مُعْجل
اسايل عن سلمى وَ هل من مُخْبَر
بأن له علماً بها اين تنزل
لقد افسدت حجىَ و نسكى و عمرتى
و فى البين لى شغل عن الحجّ مشغل

سأرجع مــن عامى لحجّة قابلٍ
فإنّ الذّى قد كان لا يتقبّل
۴۷۶
إن شئت جودى و إن ما شئت فا متنعى
كلاهما منك منسوب إلى الكرم
۴۴۴
ولى فؤاد و أنت مالكه
بلا شريك فكيف ينقسم
۳۶۵
هذا الّذى تعرف البطحاء وطائة
والحلّ يعرفه و البيت و الحرم
هذا ابن خير عباداللّه كلّهم
هذا التّقى النقى الطّاهر العلم
(۱۷ بيت) (ابو فراس فرزدن)
۹۸ - ۹۹
صحّ عند النّاس إنّى عاشق
غير إن لم يعلموا عشقى لمن
ليس فى الانسان شئ حسَنٌ
إلاّ و أحس منه صوت حسن
۵۹۰
لسان الحال أفصح من لسانى
و صمتى عن سؤالك ترجمانى
۵۱۶
قد تحقّقت بسرّى فتناجاك لسانى
و اجتمعنا لمعانٍ و افترقنا لمعانى
فلئن غيبك التّعظيم عن لحظ عيانى
فلقد صيرك الوجد من الأحشاء دانى
۳۷۴

لبّیك لبّیك یا سیّدی وَ مولائی
لبّیك لبّیك یا قصدی و معنائی
یا عین عین وجـودی منتهی هممی
یا منطقی و اشـاراتی و أنبائی
یا کُلَّ کُلِّ و یا سَمْعی و یا بَصری
یا جملتی و تباعیضی و اجزائی
(حسین بن منصور حلاّج)، ۳۷۸

غبْتَ عنّی فما اُحِسُّ بِنَفْسی
وَ تلاشت صفاتی الموصُوفة
فَأنا الیَوم غایب عن جمیع
لیس إلاّ العبارة الملهوفة
۲۸۶

٥- فهرست الفاظ و اصطلاحات عرفانی

که در متن کشف المحجوب آمده و مصنّف آنها را در موارد گوناگون تفسیر و شرح و معنی کرده است

ث

ج

چ

ح

س

ش

ص

ض

۶- فهرست اسامی کتاب ها و رساله ها و جُزوه ها

خ ، د

ر، ز

ش، ص

غ ، ق

ك

ل،م

ن ، و

۷- فهرست اسامی اشخاص و نسبت ها و کُنْیتَ ها و فرقه ها و قبایل

خ

د

ذ

ر

ز

س

ش

ن

۸ - فهرست اسامی جای ها



بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

الحمد لله الذي كشف لاوليائه بواطن ملكوته وقشع لاصفيائه سرائر

جبروته واراق دم المحبين بسيف جلاله واذاق سر العارفين بروح

وصاله هو المحيي لموات القلوب بانوار ادراك صمديته وكبريائه

المنعش لها براحه روح المعرفة بنشر اسمائه والصلوة على رسوله محمد

واصحابه وازواجه قال علي بن عثمان بن علي الجلابي الغزنوي ثم الهجويري

رحمة الله عليه [illegible] طريق استخارت سپردم [illegible]

[illegible] سپردم و بحكم استدعا [illegible] تعالى قيام نمودم

[illegible] تمام کردم و [illegible] کتاب را

[illegible] نام کردم [illegible] مقصود [illegible] معلوم گشت و سخن [illegible]

[illegible] کتاب مقسوم گشت ومن از خداوند تعالی مستعانت و توفیق

خواهم اندر اتمام این کتاب و از حول و قوت خود تبری کنم اندر

[illegible] والله التوفيق [illegible] اندر کتاب نام خویش

درج کردم [illegible] دو چیز بود یکی نصیب خاص و دیگر نصیب عام

[illegible] نام مصنفان [illegible]

[illegible]

کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، ۵ – ۱۹۶۵ .N.M

خط نسخ خوش، ۲۱۰ ورق (۴۲۰ ص)، حدود قرن ۱۰ هـ ق .

بسم الله الرحمن الرحیم

کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

شماره : ۱۹۴۴، ۵۴۲ ص . هر صفحه ۱۷ سطر ، از اصل نسخه استفاده شده است .

ص ۲۳ س ۱۱ چاپ

آکادمی علوم شوروی (لنینگراد) ، شماره OR.B.1128 ورق ۲۱۴ (۴۲۸ ص)، هر صفحه ۱۵ س . خطّ نسخ خوب کتابت حدود قرن ۹ هـ ق . فتوکپی از عکس این نسخه در اختیار مصحّح بوده است .

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی کشف لاولیائه بواطن ملکوته و قشع للاصفیاء سرائر جبروته
و اراق دم المحبین بسیف جلاله و اذاق سر العارفین روح وصاله و هو المحیی
لموات القلوب بانوار ادراک صمدیته و کرامته و المنعش لها براحة روح اسمائه
بنشر اسمائه و الصلوة علی رسوله محمد و آله و اصحابه و ازواجه و ذریاته و سلم تسلیما
کثیرا قال ابو الحسن علی بن عثمان بن ابی علی الجلابی الغزنوی ثم الهجویری رضی الله عنه
طریق استخارت سپردم و اغراضی که بنفس باز میگشت از دل ستردم و
بحکم استدعاء تو اسعدک الله فی الدارین قیام کردم و بر تمام کردن مراد تو
ازین کتاب عزمی تمام کردم و این کتاب را کشف المحجوب نام کردم و
معلوم گشت سخن اندر غرض این کتاب مقسوم گشت و نسخه اندر

باستعانت و توفیق حق اندر اتمام این کتاب و از حول و قوت خود
تبری کنم اندر گفتار و کردار و بالله التوفیق — آنچه آمد در ابتدای کتاب
نام خود را اثبات کردم مراد اندر آن دو چیز بود یکی نصیب خاص و دیگر نصیب عام
آنچه نصیب عام بود آن است که چون جهال این علم کتابی بینند نو که نام مصنف
بچند جای در آن مثبت نباشد نسبت آن بخود کنند و مقصود مصنف از آن
برنیاید و مراد از جمع و تألیف و تصنیف کردن بجز آن نباشد که نام مصنف
بدان کتاب زنده باشد و خوانندگان و متعلمان وی را دعای خیر گویند و
این حادثه مرا افتاد دو بار یکی آنکه دیوان شعرم کسی خواست و باز گرفت و
اصل نسخه جز آن نبود آن جمله را بگردانید و نام من از سر آن بیفکند و
رنج من ضایع کرد و دیگر کتابی تألیف کردم اندر طریق تصوف
عمره الله نام آن منهاج الدین کردم یکی از مدعیان رکیک که کرای گفتار
او نکنند نام من از سر آن پاک کرد و بنزدیک عوام چنان نمود که
آن وی کرده است هر چند که خواص بر آن قول بر وی خندیدند تا خداوند تعالی
بی برکتی آن بدو رسانید و نامش از دیوان طالبان درگاه خود پاک کرد
و اما آنچه نصیب خاص بود آن است که چون کتابی بینند و دانند که مؤلف آن

کتابخانهٔ عبدالحلیم ترین ، ملتان ، ۳۱۹ ورق .(۶۳۸ ص).
هر صفحه ۱۵ سطر . از فتوکپی این نسخه استفاده شده است .

کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

شماره : ۸۰۷ ، ۵۲ ص . کتابت حدود قرن ۱۰ هـ ق اما تاریخ اوراق جدید ۱۲۵۲ هـ ق .

عظیم است و آفت بزرگ آنست که زنان از بابی یا از جای بدیشان ناظر باشند از انکه حال
ایشان و از بسیار مستمان از جاهای سبب افتند و یا یکی از احداث باشند در میان یا شنا زند
انکه به جهال متصوفه این جلعه را مذهب ساخته اند و صدق از میان برانداخته و من استغفار
کنم از انچه رفته است برمن از اجناس این آفت و استعانت خواهم از خداوند تعالی
تا ظاهر و باطن مرا از آفات نگاه دارد و وصیت میکنم تا خوانندگان
این کتاب را بر عایت حقوق این کتاب و نویسنده را بدعا و
حفظ ایمان یاد آورند و بالله التوفیق والحمد لله
رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد
و آله اجمعین اللهم اغفر لکاتبه ولقارئه ولمن نظر
الیه ولجمیع المؤمنین والمؤمنات والمسلمین
والمسلمات برحمتک یا ارحم الراحمین
تم الکتاب بعون الملک الوهاب
فی سلخ شهر ذی قعده سنه
ثلاث وسبعین والف
من الهجرة النبویة
افضل التحیات و
اکمل التسلیمات

[illegible]

کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
شماره: ۸٤۲۵ ص: ۷۷۲ کتابت حدود قرن ۱۱ هـ ق.
(نستعلیق خوش و نقاشی و جدول و سرلوح) از اصل این نسخه استفاده شد).

فهرست انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

شماره ردیف	نام کتاب	مولف، مصحح ،مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۱	فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ گنج بخش (ج ۱)	دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۵۰هـش	فارسی
۲	احوال و آثار شیخ بهاء الدین زکریاملتانی و خلاصة العارفین	دکتر شمیم محمود زیدی	۱۳۵۳ هـش	فارسی
۳	فهرست نسخه های خطی خواجه سناء الله خراباتی	دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۵۱هـش	فارسی
۴	چهار تقویم از دو سال و در یک شهر	دکتر علی اکبر جعفری	۱۳۵۱هـش	فارسی
۵	مثنوی مهر و ماه	جمالی دهلوی / پیر حسام الدین راشدی	۱۳۵۳هـش	فارسی
۶	شش جهت	روپ نراین/ دکتر علی اکبر جعفری	۱۳۵۲هـش	فارسی
۷	داد سخن	سراج الدین علی آرزو/ دکتر اکرم شاه	۱۳۵۲هـش	فارسی
۸	فارسی گویان پاکستان (ازگرامی تا عرفانی(ج ۱)	دکتر سبط حسن رضوی	۱۳۵۳ هـش	فارسی
۹	تحقیقات فارسی در پاکستان	دکتر علی اکبر جعفری	۱۳۵۲ هـش	فارسی
۱۰	تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان	حکیم نیر واسطی	۱۳۵۳ هـش	فارسی
۱۱	فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ گنج بخش (ج ۲)	دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۵۳ هـش	فارسی
۱۲	شعر فارسی در بلوچستان	دکتر انعام الحق کوثر	۱۳۵۳ هـش	فارسی
۱۳	راج ترنگینی (تاریخ کشمیر)	دکتر صابرآفاقی	۱۳۵۳ هـش	فارسی
۱۴	رسالهٔ قدسیه	خواجه محمد پارسابخاری/ ملک محمد اقبال	۱۳۵۴ هـش	فارسی
۱۵	جواهر الاولیاء(مقدمه)	دکتر غلام سرور	۱۳۵۵ هـش	فارسی
۱۶	جواهر الاولیاء(متن)	باقر بن عثمان بخاری / دکتر غلام سرور	۱۳۵۵ هـش	فارسی
۱۷	پیوندهای فرهنگی (مجموعه ۲۶ مقاله)	بشیر احمد دار		ف.ا.ا

شماره ردیف	نام کتاب	مولف، مصحح ،مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان.
۱۸	تذکرۀ ریاض العارفین (جلد اول)	آفتاب رای لکهنوی / پیر حسام الدین راشدی	۱۳۵۵هـ ش	فارسی
۱۹	گرایش های تاره درزبان فارسی	دکتر عبد الشکور احسن	۱۳۵۵هـ ش	ف.انگ
۲۰	فهرست نسخه های خطی کتابخانۀ گنج بخش(ج۳)	دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۹۶هـ ش	فارسی
۲۱	قران السعدین(چاپ عکسی)	امیر خسرو دهلوی / دکتر احمد حسن دانی	۱۳۵۵هـ ش	فارسی
۲۲	کلیات فارسی شبلی نعمانی	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۵۶هـ ش	فارسی
۲۳	کتابخانه های پاکستان (جلد اول)	دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۵۵هـ ش	فارسی
۲۴	احوال و آثار میرزا اسد الله خان غالب	محمد علی فرجاد	۱۳۵۶هـ ش	فارسی
۲۵	اقبال لاهوری و دیگر شعرای فارسی گوی	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۵۶هـ ش	فارسی
۲۶	کارنامه و سراج منیر	منیرلاهوری،آرزو/ دکتر اکرم شاه	۱۳۵۶هـ ش	فارسی
۲۷	کشف الابیات اقبال	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۵۶هـ ش	فارسی
۲۸	گلدستۀ قلات(اشعار) دیوان شعر	میر محمد حسن خان بنگلزئی		فارسی
۲۹	کشف المحجوب(چاپ عکسی)	علی هجویری جلابی/ علی قویم	۱۳۵۶هـ ش	فارسی
۳۰	الاوراد(عربی و فارسی)	بهاء الدین زکریا ملتانی	۱۳۵۶هـ ش	ف.عر
۳۱	کلیات میرزا عبد القادر بیدل (چاپ عکسی)	میرزا عبد القادر بیدل دکتر غروی	۱۳۵۶هـ ش	فارسی
۳۲	سیر الاولیاء(احوال و ملفوظات چشتیه	محمد بن مبارک علوی کرمانی	۱۳۵۶هـ ش	فارسی
۳۳	گلشن راز(منثوی عرفانی) انگلیسی و فارسی	شیخ محمود شبستری / وینفلد	۱۳۵۶هـ ش	ف.انگ
۳۴	رسالۀ ابدالیه (اردو و فارسی)	یعقوب بن عثمان چرخی / محمد نذیر رانجها	۱۳۹۸هـ ش	ف.ار
۳۵	مثنوی مولوی(دفتر اول) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدین بلخی/ سجاد حسین	۱۳۵۷هـ ش	ف.ار
۳۶	مثنوی مولوی(دفتر دوم) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدین بلخی/ سجاد حسین	۱۳۵۷هـ ش	ف.ار

شماره ردیف	نام کتاب	مولف، مصحح ،مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۳۷	مثنوی مولوی(دفتر سوم) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدین بلخی/ سجاد حسین	۱۳۵۷هـش	ف.ار
۳۸	مثنوی مولوی(دفتر چهارم) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدین بلخی/ سجاد حسین	۱۳۵۷هـش	ف.ار
۳۹	مثنوی مولوی(دفتر پنجم) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدین بلخی/ سجاد حسین	۱۳۵۷هـش	ف.ار
۴۰	مثنوی خموش خاتون(داستان منظوم)	دکتر سید مهدی غروی	۱۳۵۸هـش	فارسی
۴۱	تذکرهٔ ریاض العارفین(ج۲)	آفتاب رای لکهنوی / پیر حسام الدین راشدی	۱۳۵۵هـش	فارسی
۴۲	فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (ج۱)	احمد منزوی	۱۹۸۰م	فارسی
۴۳	اسلامی جمهوری ایران کا آئین(اردو)	محسن علی نجفی	۱۹۸۰م	اردو
۴۴	بیسوین صدی کی اسلامی تحریکین(اردو)	مرتضی مطهری(شهید) دکتر ناصر حسین نقوی	۱۹۸۰م	اردو
۴۵	نخستین کارنامه	دکتر مهدی غروی	۱۳۵۷هـش	فارسی
۴۶	لوایح جامی(عرفان و تصوف)	نور الدین عبد الرحمن جامی	۱۹۷۲م	فارسی
۴۷	فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ گنج بخش (ج۲)	احمد منزوی	۱۳۵۷هـش	فارسی
۴۸	فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ گنج بخش (ج۳)	احمد منزوی	۱۹۸۰م	فارسی
۴۹	علامه اقبال(احوال و آثار)	سید مرتضی موسوی / احمد ندیم قاسمی	۱۹۷۷م	ف.ار
۵۰	علامه اقبال، اسلامی فکر کی عظیم معمار(اردو)	دکتر علی شریعتی / دکتر محمد ریاض خان	۱۹۸۲م	اردو
۵۱	میاسه و مقداد (فارسی،داستان)	معز الدین محمد حسین بهاء الدین وکیلی	۱۳۶۴هـش	فارسی
۵۲	دیوان حافظ شیرازی (فارسی و اردو)	حافظ شیرازی / عباد الله اختر	۱۳۹۹هـش	فارسی
۵۳	انقلاب ایران (سندی)	محمد عثمان دیپلائی	۱۹۸۱م	سندی
۵۴				

شماره ردیف	نام کتاب	مولف، مصحح ،مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۵۵				
۵۶				
۵۷	مثنوی مولوی (دفتر ششم) (اردو و فارسی)	جلال الدین محمد بلخی سجاد حسین	۱۳۵۸هـ‌ش	فارسی
۵۸				
۵۹				
۶۰				
۶۱	ایران اور مصر مین کتب سوزی (مسلمانون پر عائد الزام‌کا تاریخی تجزیه	مرتضی مطهری (شهید)/ عارف نوشاهی (مترجم)	۱۴۰۱هـ‌ق	اردو
۶۲	فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ گنج بخش (ج۴)	احمد منزوی	۱۴۰۲هـ‌ق	فارسی
۶۳	دو اثر در علوم قرآنی (المستخلص)	حافظ الدین محمد بخاری	۱۳۶۱هـ‌ش	فارسی
۶۴				
۶۵	اخلاق عالم آرا(اخلاق محسنی)	محسن فانی کشمیری/ خ.جاویدی	۱۳۶۱هـ‌ش	فارسی
۶۶	جامی(احوال و آثار جامی) (اردو)	علی اصغر حکمت / عارف نوشاهی	۱۹۸۳هـ‌ش	اردو
۶۷	کلمات الصادقین (تذکرهٔ صوفیان دهلی)	محمد صادق دهلوی / محمد سلیم اختر	۱۴۰۲هـ‌ق	ف.انگ
۶۸	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج۱)	احمد منزوی	۱۹۸۲م	فارسی
۶۹	رسالهٔ انسیه (فارسی و اردو)	یعقوب بن عثمان چرخی / محمد نذیر رانجها	۱۳۶۲هـ‌ش	فارسی
۷۰	بررسی لغات اروپایی در فارسی	دکتر مهر نور محمد خان	۱۳۶۲هـ‌ش	ف.انگ
۷۱	فهرست نسخه های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان	سید عارف نوشاهی	۱۳۶۲هـ‌ش	فارسی
۷۲	به یاد شرافت نوشاهی	سید عارف نوشاهی	۱۳۶۲هـ‌ش	فارسی
۷۳	فهرست نسخه های خطی فارسی انجمن ترقی اردو(کراچی)	سید عارف نوشاهی	۱۳۶۳هـ‌ش	فارسی
۷۴	تذکرهٔ علمای امامیه پاکستان	سیدحسین عارف نقوی	۱۳۶۳هـ‌ش	اردو

شماره ردیف	نام کتاب	مولف، مصحح ،مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۷۵	سه رساله شیخ اشراق (فارسی و عربی)	شهاب الدین یحیی سهروردی	۱۳۶۳هـ.ش	ف.عر
۷۶	گلستان سعدی (انگلیسی و فارسی)	میجر آر پی آندرسون (مترجم)	۱۳۶۳هـ.ش	ف.انگ
۷۷	خزاین الاسرار(اردو) به ضمیمهٔ چهار بهار	محمد هاشم تهرپالوی / شرافت نوشاهی	۱۳۶۳هـ.ش	اردو
۷۸	دیوان حافظ شیرازی (فارسی و اردو)(چاپ عکسی)	حافظ شیرازی / سجاد حسین (قاضی)	۱۳۶۳هـ.ش	ف.ار
۷۹	صیدیه و بخش صید وذباحه واطعمه و اشربه ...	سعد الدین هرویمحقق حلی / محمد سرفراز ظفر	۱۳۶۳هـ.ش	فارسی
۸۰	جهاد نامه (مولف ناشناخته) ظلم نامه	غزالی (امام محمد) / عارف نوشاهی	۱۳۶۳هـ.ش	فارسی
۸۱	منشور فریدون بیگ گرجی	دکتر سید مهدی غروی	۱۳۶۳هـ.ش	فارسی
۸۲	لمحات من نفحات القدس	محمد عالم صدیقی / رانجها	۱۳۶۵هـ.ش	فارسی
۸۳	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج۲)	احمد منزوی	۱۴۰۵هـ.ق	فارسی
۸۴	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج۳)	احمد منزوی	۱۴۰۵هـ.ق	فارسی
۸۵	فهرست چاپهایآثارسعدی در شبه قارهو...	سید عارف نوشاهی	۱۳۶۳هـ.ق	فارسی
۸۶	شرح مثنوی (جلد اول)	شاه داعی شیرازی/ رانجها	۱۳۶۴هـ.ش	فارسی
۸۷	شرح مثنوی (جلد دوم)	شاه داعی شیرازی/ رانجها	۱۳۶۴هـ.ش	فارسی
۸۸	تکملة الاصناف (فرهنگ عربی به فارسی	علی بن محمد الادیب الکرمینی	۱۳۶۴هـ.ش	عر.ف
۸۹	سعدی بر مبنای نسخه های خطی پاکستان	احمد منزوی	۱۳۶۳هـ.ش	فارسی
۹۰	رساله نوریه سلطانیه	عبد الحق محدث دهلوی، دکتر سلیم اختر	۱۳۶۳هـ.ش	ف .ا
۹۱	خلاصة جواهر القرآن فی بیان معانی لغات القرآن	ابو بکر اسحاق ملتانی / دکتر ظهور الدین احمد	۱۳۶۴هـ.ش	ف.عر
۹۲	تاریخ عباسی(اردو)(نصف آخر)	شریف احمد شرافت نوشاهی (سید)	۱۳۶۴هـ.ش	اردو

شماره ردیف	نام کتاب	مولف، مصحح ،مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۹۳	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان(ج ۴)	احمد منزوی	۱۳۶۴هـ ش	فارسی
۹۴	گلستان سعدی، کریما (ضمیمه گلستان سعدی)	سید غلام مصطفی نوشاهی محمد سرفراز ظفر	۱۴۰۵ هـ ق	ف. پ
۹۵	شرح احوال و آثار میر سید علی همدانی	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۶۴هـ ش	فارسی
۹۶	تاریخ پیشرفت اسلام	دکتر شهین دخت کامران مقدم صفیاری	۱۳۶۴هـ ش	فارسی
۹۷	گلستان سعدی (فارسی و انگلیسی)	سعدی شیرازی،آندرسون	۱۳۶۴هـ ش	ف.انگ
۹۸	از گلستان عجم (ترجمه با کاروان حلّه)	زرین کوب، دکترکلثوم سید دکتر مهرنور محمد خان	۱۳۶۴هـ ش	اردو
۹۹	کتاب شناسی اقبال	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۶۴هـ ش	فارسی
۱۰۰	اقبال لاهوری و دیگر شعرای فارسی گوی	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۶۴هـ ش	فارسی
۱۰۱	جهانگشای خاقان (تاریخ شاه اسماعیل)	دکتر الله دتا مضطر	۱۳۶۴هـ ش	فارسی
۱۰۲	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج۵)	احمد منزوی	۱۳۶۵هـ ش	فارسی
۱۰۳	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج۷)	احمد منزوی	۱۳۶۵هـ ش	فارسی
۱۰۴	ترجمه های متون فارسی به زبان های پاکستان	اختر راهی	۱۳۶۵هـ ش	فارسی
۱۰۵	فهرست نسخه های خطی فارسی بمبئی کتابخانهٔ کاما، گنجینه مانکجی	دکتر سید مهدی غروی	۱۳۶۵هـ ش	فارسی
۱۰۶	فهرست نسخه های خطی آذر، لاهور	سید خضر عباسی نوشاهی	۱۳۶۵هـ ش	فارسی
۱۰۷	مجموعهٔ قانون جزایی اسلامی ایران (ترجمهٔ انگلیسی)	دکتر سید علی رضانقوی (مترجم)	۱۳۶۵هـ ش	انگلیسی
۱۰۸	فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج بخش(ج ۱)	سید عارف نوشاهی	۱۳۶۵هـ ش	فارسی
۱۰۹	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان(ج ۶)	احمد منزوی	۱۳۶۶هـ ش	فارسی
۱۱۰	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج۸)	احمد منزوی	۱۳۶۶هـ ش	فارسی

شماره ردیف	نام کتاب	مولف، مصحح ،مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۱۱۱	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج۹)	احمد منزوی	۱۳۶۶هـش	فارسی
۱۱۲	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج۱۰)	احمد منزوی	۱۳۶۶هـش	فارسی
۱۱۳	یادداشتهای پراکندهٔ علامه اقبال	علامه اقبال / دکتر محمد ریاض	۱۳۶۷هـش	فارسی
۱۱۴	فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانهٔ همدرد (کراچی)	سید خضر عباسی نوشاهی	۱۴۰۹هـق	فارسی
۱۱۵	مثنوی شمس و قمر	خواجه مسعود قمی / آل داود	۱۳۶۷هـش	فارسی
۱۱۶	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج۱۱)	احمد منزوی	۱۳۶۹هـش	فارسی
۱۱۷	ثلاثهٔ غسّاله(کتاب شناسی)	حبیب‌الرحمن / عارف نوشاهی	۱۳۶۸هـش	فارسی
۱۱۸	فهرست کتاب های فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج بخش(ج۲)	سید عارف نوشاهی	۱۳۶۹هـش	فارسی
۱۱۹	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج۱۲)	احمد منزوی	۱۳۷۰هـش	فارسی
۱۲۰	فهرست آثار چاپی شیعه در شبه قاره (بخش اول)	سید حسین عارف نقوی	۱۴۱۱هـق	ار.ف
۱۲۱	شرح احوال و آثار میر سید علی همدانی (چاپ دوم)	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۷۰هـش	فارسی
۱۲۲	فهرست انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان	دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۷۰هـش	فارسی
۱۲۳	فرهنگ فارسی - اردو	دکتر سید باحیدر شهر یار نقوی	۱۳۷۰هـش	ف.ار
۱۲۴	مونس العشاق(منظومه)	عربشاه یزدی دکتر محموده هاشمی	۱۳۷۰هـش	فارسی
۱۲۵	تسهیل پیام مشرق	احمد جاوید		ف.ار
۱۲۶	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان(ج۱۳)	احمد منزوی	۱۳۷۰	فارسی

شماره ردیف	نام کتاب	مولف، مصحح ،مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۱۲۷	خلاصة الالفاظ جامع العلوم	مخدوم‌جهانیان جهانگشت/ دکتر غلام سرور	۱۳۷۱	فارسی
۱۲۸	شرح احوال و آثار عبد الرحیم خانخانان	دکتر سید جعفر حلیم	۱۳۷۱	فارسی
۱۲۹	تأثیر زبان فارسی بر زبان اردو	دکتر محمد صدیق خان شبلی	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۰	مخزن الغرائب (ج۳)	دکتر محمد باقر	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۱	مقدمه خلاصة الالفاظ جامع العلوم جامع العلوم	دکتر غلام سرور	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۲	فلسفهٔ اخلاقی ناصر خسرو و ریشه های آن	شیر زمان فیروز	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۳	مخزن الغرائب (ج۴)	احمد علی سندیلوی/ دکتر محمد باقر	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۴	مخزن الغرائب(ج۵)	احمد علی سندیلوی/ دکتر محمد باقر	۱۳۷۲	فارسی
۱۳۵	فرهنگ اردو-فارسی(چاپ دوم)	دکتر سید با حیدر شهر یار نقوی	۱۳۷۲	فارسی
۱۳۶	اسئله و اجوبهٔ رشیدی(ج اول)	رشید الدین فضل الله همدانی	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۷	اسئله و اجوبهٔ رشیدی(ج دوم)	رشید الدین فضل الله همدانی	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۸	فهرست نسخه های خطی قرآن مجید در کتابخانهٔ گنج بخش	محمد نذیر رانجها	۱۳۷۲	فارسی
۱۳۹	دستور نویسی فارسی در شبه قاره	دکتر سیدحسن صدر الدین حاج سید جوادی	۱۳۷۲	فارسی
۱۴۰	شیخ شرف الدین احمد بن یحیی منیری	دکتر مطیع الامام	۱۳۷۲	فارسی
۱۴۱	مقام شیخ فخر الدین ابراهیم عراقی در تصوف اسلامی	محمد اختر چیمه	۱۳۷۲	فارسی
۱۴۲	مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره(ج ۱)	دکتر شعبانی	۱۳۷۲	فارسی

شماره ردیف	نام کتاب	مولف، مصحح ،مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۱۴۳	مجموعۀ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره(ج۲)	دکتر شعبانی	۱۳۷۲	فارسی
۱۴۴	شعرای اصفهانی شبه قاره	دکتر ساجد الله تفهیمی	۱۳۷۲	فارسی
۱۴۵	دوبیتی های تاجیکی	دکتر عنایت الله شهرانی	۱۳۷۳	فارسی
۱۴۶	شاه همدان، میر سید علی همدانی	دکتر آغا حسین همدانی/ دکتر محمد ریاض	۱۳۷۴	فارسی
۱۴۷	مفتاح الاشراف لتکملة الاصناف (فرهنگ فارسی - عربی)	محمد حسین تسبیحی	۱۳۷۲	عر.ف
۱۴۸	نقد شعر فارسی در شبه قاره	دکتر ظهور الدین احمد	۱۳۷۴	فارسی
۱۴۹	خلاصة المناقب	نور الدین جعفربدخشی دکتر سیده اشرف ظفر	۱۳۷۴	فارسی
۱۵۰	کشف المحجوب	هجویری جلابی / دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۷۵	فارسی
۱۵۱	فرهنگ اصطلاحات علوم ادبی	دکتر ساجد الله تفهیمی	۱۳۷۵	فارسی
۱۵۲	تحول نثر فارسی در شبه قاره در دورۀ تیموریان متأخر	دکتر محموده هاشمی	۱۳۷۵	فارسی

